نزول و عروج روح در خلق جدید آخرالزمان

(تنزیل امّ الکتاب و تبیین دین واحد جهانی)

جهان شناسی، انسان شناسی، دوران شناسی و معادشناسی شیعی

****

تبیین هفت وادی سیر و سلوک روح در عرفان امامیه

****

(علم تأویل و تجلّی، تسبیح و تنفیس، قرآن و بیان، نسخ و مسخ، قائمیت و آدمیّت)

****

شرح و تفسیری بر رسائل "امّ الکتاب" و "الهفت الشریف" منسوب به امامین باقر(ع) و صادق(ع)

****

(شناسنامه روحانی من)

****

DESCENSION & ASCENSION OF THE SPIRIT

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: نزول و عروج روح در خلق جدید آخرالزمان

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: ۱۳۹۷- ۱۳۹۴ ه.ش

تعداد صفحه: ۱۱۲۷

فهرست عناوین

دفتر اوّل: علم تأویل و تجلّی

بسم الله الحکیم العلیم

۱- خداوند خالق چون خلقت جهان را جهت معرفی و ظهور خود به پایان رساند آنگاه برای خودش جانشینی در جهان برگزید تا محل ظهور ذاتش باشد و آن حضرت آدم بود که از صورت خود به او صورت بخشید (حدیث نبوی) و از روح خود در او دمید (قرآن) و آنگاه همه نامها و کلماتش را به او تعلیم فرمود و آنگاه فرشتگان را امر کرد تا برای خلیفه او تعظیم و سجده کنند که فرشتگان بدلیل سابقه شرارت شجره آدم بر زمین اعتراض کردند و آنگاه خداوند حقیقت اسمایش را به فرشتگان عرضه کرد که آنها از درکش عاجز ماندند. سپس آن را به آدم عرضه نمود و آدم حقیقت مسمای این اسماء را بیان کرد و سپس فرشتگان همه تصدیق و سجده کردند جز ابلیس که انکار و عداوت نمود (قرآن).

۲- از این آیات الهی درک می کنیم که تا قبل از این واقعه تعلیم اسماء به آدم از جانب خداوند هیچکس نامهای مخلوقات الهی را نمی دانست و آدم نخستین کسی بود که به این علم دست یافت که علمی لدنّی بود که با دیدن هر چیزی نام آن چیز را در فطرت خود میخواند و می یافت که این همان معنای تسخیر همه جهانیان در فطرت آدم است یعنی حضرت آدم بواسطه این علم اسماء بر موجودات عالم هستی در زمین و آسمانها و هر چه بین آنهاست احاطه یافت همانطور که خداوند دارای چنین اقتدار و اراده ای است و این همان معنای خلافت اللّهی آدم است و سرّ آدمیت بعنوان خلیفه خدا. پس علم اسماء همان علم ویژه آدمیت است و تنها علمی که آن میمون دوپای شرور را آدم کرد و مسجود خلق عالم نمود که همه موجودات در هفت زمین و آسمان بر مدار این علم آدم به لحاظ وجودی تقدیر و احصاء می شوند و بدینگونه قدر و گوهره وجود خود را مییابند: "هر چه در جهان است در وجود امامی صاحب بیان ارزیابی میشود." قرآن- که این ارزیابی مطلقاً بمعنای شمارش و قیمت گزاری نیست بلکه قدر نوری وجود است که شعاعی از نور ذات حق میباشد که برای هر چیزی مقداری از وجودش را نهاده است.

۳- اگر انسان را حیوان ناطق نامیده اند به همین دلیل است که دارای بیان است که تماماً از علم اسماء می باشد زیرا اگر انسان نام موجودات و پدیده ها را نداند هیچ حرفی برای گفتن ندارد ولی این زبان و بیان عامه بشری مطلقاً برخاسته از علم اسماء نیست یعنی علم لدنی و فطریش نیست بلکه اسماء و زبانی است که به روشهای گوناگونی به ارث برده است و آنرا از طریق حافظه و تمرین بکار می گیرد که این زبان اسمائی در عصر آموزش همگانی و اجباری به اوجش رسیده است ولی این زبان و بیانی عاریه ای است یعنی تقلیدی. پدران ما به ما تعلیم داده اند که بگوئیم: آب، نان، بابا، اسب، کوه و... و ما هم این اسماء را به تقلید بکار می بریم بی آنکه هیچ ارتباطی بین اسم و مسماء (نام و نامیده شده) برای ما وجود داشته باشد و آن را درک کنیم یعنی بعنوان مثال عامه مردم نمی دانند چرا این مایع حیات بخشی که دمادم نوشیده می شود "آب" نام دارد و این جریانی که بلاوقفه تنفس می شود که بدون آن می میریم چرا "هوا" نامیده میشود و... . ولی علمی که نخستین انسان یعنی حضرت آدم از پروردگارش آموخت و بدینگونه خلیفه خدا و مسجود ملائک و قطب عالم امکان شد علمی تقلیدی و عاریه ای و صرفاً لسانی و حفظی نبود بلکه او نور هر چیزی را در جهان در روح و فطرت الهی خود می یافت و می خواند و بدینگونه به هر چیزی هستی روحانی برتری می بخشید. ماجرای سجده ملائک بر آدم فقط به این دلیل نبود که نامهایشان را به آنان گفت که خود نمی دانستند بلکه با این نامیدن و بیان کردن آنان را هستی برتری بخشید و در حقیقت ملائک را به ذاتشان ملحق ساخت بواسطه اسمی از اسماء پروردگارشان. در حقیقت حضرت آدم از این طریق ملائک را هستی نوری و الهی بخشید و آنان را تأویل به ذات کرد و همه مظهر ذات حق

شدند و قدر وجودشان از وجود آدم احصاء گردید و این سرّ سجود ملائک بود بر آدم. و مصداقی بر فتبارک الله احسن الخالقین. زیرا ملائک از طریق دانستن نامشان به هستی برتری نائل آمدند و افزون شدند یعنی مبارک. در این معنا تا توانی بمان و تأمل کن.

۴- پس باید گفت سجده ملائک بر آدم(ع) یک عمل و عبادت تعارفی و نمادین نبود بلکه آنها کسی را سجده کردند که از روحش، روح یافته بودند بواسطه نامشان که از آدم شنیده و یافته بودند و این بیان خلق جدید و برتر است که ناشی از علم اسماء و بیان است به مصداق سوره رحمن. و درست به همین دلیل ملائک از طریق این سجده در حقیقت بر ذات الهی خود وارد شدند یعنی صلوة کردند و دارای هویت الهی گشتند همانطور که ابلیس بواسطه سجده نکردن و انکار و عداوتش با آدم حتی از مقام ملکوتی خود ساقط گشت و در مقام جنیان سقوط نمود که وادی آتش بود و این همان معنای رجیم و ملعون شدن است که عین واقعه بیگانه گشتن از ذات الهی خود و از خودبیگانگی مطلق بود یعنی ابلیس فقط از خدایش دور نشد بلکه از ذات هستی خود بیگانه و دیوانه گشت یعنی به بی وجودی و بی خودی مبتلا شد.

۵- پس علم اسماء علم خودی است یا علم ذات خوانی یا علم لدنّی و من عندی. و این واضحترین بیان علم باطن یا علم النفس می باشد که علم نفس ناطقه است و خودشناسی الهی که منجر به شناخت جهان و جهانیان می شود و لذا سلطان این علم یعنی علی مرتضی(ع) فرموده: براستی که هر که خود را شناخت خدای را شناخت و همه چیز را شناخت و هر که خود را نشناخت هیچ چیزی را هم نشناخت. و این تماماً علم اسماء است که در فطرت هر بنی آدمی نهاده است که از طریق معرفت نفس و استغراق عرفانی به یاد آورده می شود که این همان معنای ذکر است که به یاد آوردن نام حقیقی هر چیزی است که نامی از نامهای خداوند است و این همان علم ذات پروردگار است که بواسطه اش جهان و جهانیان را آفریده است و با خطاب قرار دادن هر اسمی آن اسم را آفریده است به مسمائی که یکی از مخلوقات عالم است به امر کُن فیکون. پس علم اسماء همان علم آفرینش است که برای آدمی همان علم خلق جدید است و خلقهای برتر از خود و جهانش.

۶- "اسم" به لحاظ لغت از مصدر "سمو" و "سماء" است همانطور که خلقت جهان از آسمان (سماء) آغاز شد و خداوند اسماء ذاتش را در آسمان وحی کرد و آسمان مأمور آفرینش عالم ارض و اشیاء شد و اسماء و مسماء بخشید و موجود کرد. پس اسماء عناصر آسمانی و ملکوتی عالم ارض و اشیاء هستند پس علم اسماء، علم آسمانی است یعنی حضور اسماء در فطرت انسان، همان انوار ذات ستارگان در آسمان است یعنی اینهمه ستارگان در آسمان همان انوار اسماء و کلماتی هستند که در نفس ناطقه انسان است: "آنچه در آسمان وعده داده شده اید در خود شماست چرا نمی نگرید." قرآن- پس آسمانی بودن علم لدنّی که همان علم اسماء است از همین روست و اینکه علی(ع) می فرماید که آسمان را بهتر از زمین می شناسد بدلیل علم اسماء است که در فطرت خویش یافته است و آفرینش هفتاد هزار جهان برتر نیز بقدرت علم همین اسماء است. و این ادعای ابن عربی نیز که جایگاه وجودی اسماء و حروف را آسمان میداند و ستارگان و افلاک را مظاهر آن می خواند کاملاً درست است.

۷- در قرآن کریم در سوره نجم شاهدیم که کل واقعه معراج، حاصل نزول و عروج نجم است (ستاره) بر رسول خدا و یا هر کسی که مستحق چنین عروجی باشد. برای خود این بنده نیز کلیه مراحل سیر و سلوک عرفانی و مشاهدات آیات و بینات الهی و همه علوم و معارفی که تألیف نموده ایم حاصل نزول نجم بوده است همچون نزول ماه، زُحل و خوشه پروین (ثریا). که نزول این نجوم بر این بنده موجب تنویر طبقاتی از فطرت و نفس ناطقه بوده است که بصورت معارفی آشکار شده است که بسیاری از اشیاء و پدیده های این عصر را نامگذاری و تعریف نموده است که موجب اصلاح بسیاری از تحریفات و اسامی کاذب نیز گشته است و بسیاری از کلمات، نامها و مفاهیم را بر مقعد صدق و عدل نشانیده است و همه اینها حاصل وجوهی از علم اسماء است.

۸- اینکه قرآن کریم اکثر مردمان را کور و کر و لال خوانده است که به خود بازنمی گردند و فطرت خود را به یاد نمیآورند دقیقاً به معنای لال بودن نفس ناطقه است که اسم موجودات را نطق نمی کند و ناطق به اسماء نیست زیرا اصلاً

چنین نفسی کر است یعنی صدا و ندای موجودات را نمی شنود و بلکه حقیقت وجودیشان را بعنوان آیات الهی نمی بیند. زیرا همه موجودات عالم نام خود را به آدمی عرضه می کنند تا انسان اسمشان را به روح الهی خویش احیاء کند و جان برترشان بخشد و هستی شان را احصاء کند و به ذات الهی تأویل نماید.

۹- باید درک کرد آن قدرتی که به امر الهی در ذات افلاک سرشته است و انوار ستارگان را بر قلوب عارفان فرود میآورد حاصل نظر و استغراق در فطرت خویشتن است همانطور که مکرراً در قرآن کریم می فرماید که: چرا در باطن خود تفکر و نظر نمی کنید تا حقایق آسمانی را بر زمین بیابید و به حق هر چیزی در جهان نائل آیید تا ملکوت زمین و آسمانها را رؤیت کنید (آیاتی از قرآن کریم)- پس معلوم است که هر موجودی در عالم طبیعت دارای ملکوت آسمانی است که به نور عرفان نفس قابل رؤیت می باشد این همان مصداق کلام علی(ع) است که می فرماید در هر چیزی نخست خداوند را می بینم. یعنی ملکوت و جبروت و لاهوت حق را در خلق رؤیت می کند و این تحت الشعاع نور علم اسماء است. پس این علمی عاریه ای و اکتسابی و فنی و حسابی و ریاضیاتی نیست آنگونه که برخی از فرقه های عرفانی از جمله حروفیه به آن مبتلا شدند و به شدیدترین گمراهی ها دچار گشتند زیرا خواستند که نعمات و حقوق الهی را از طریق تعدید و شمارش همچون تبدیل حروف به اعداد ابجدی حاصل نمایند حال آنکه خداوند آشکارا ما را از این گمراهی بر حذر داشته است و فرموده هرگز نعماتش را از طریق اعداد بدست نخواهیم آورد. زیرا این جماعت تبدیل اسماء به حروف و سپس اعداد ابجدی را همان علم تأویل پنداشتند که این پنداری شیطانی است. زیرا بقول علی(ع) هر چیزی که به عدد درآید محکوم به نابودی است.

۱۰- انسان بعنوان اشرف مخلوقات و احسن موجودات و خلیفه خدا، وظیفه ای واجبتر از حصول علم اسماء و کشف حقیقت آسمانی این اسماء در فطرت خود ندارد و هر تلاشی بغیر از این در شأن آدمیت نیست و کل زندگی انسان بایستی قلمرو و تحت الشعاع این جهاد فی الله باشد که علم تأویل اشیاء و تجلّی اسماء است در آفاق و انفس. و این جهاد عظیم ممکن نمی آید الّا براساس باور یقینی به لقای الهی در جهان- (سوره فصلت ۵۳-۵۴). و این بدان معناست که علم اسماء، علم لقاء الله است و به نور این اسماء، مسمای هر موجودی جمالی از وجه پروردگار است. زیرا اگر جهان هستی، عرفات خداوند است پس او جز به اسماء ذاتش ظهور نکرده است که برترین ظهورش بواسطه ظهور کلمة الله است از وجود انسان کامل و امام مبین که سجده ملائک برای آدم نیز جز بدلیل این ظهور نبود. در حقیقت آنها ظهور حق را از خلیفه اش سجده کردند.

۱۱- پس بدان که همه اولیاء و عارفان اهل شهود که شاهد و مشهود و مشهد ظهور حق بوده اند بقدرت علم اسماء است و امامان ما کاملان این علم هستند که نورش را به شیعیان مستحق خود تعلیم می کنند در درجات. و این همان حقیقت ولایت ائمه هدی می باشد و شیعه حقیقی نیز جز این جهاد و رسالتی ندارد که مظهر علمی از اسماء الله باشد به نور امام زمان.

۱۲- با اندک تأملی در کمّ و کیف گویش و بیان بشری خواهیم دید که بدون اسمای اشخاص، اشیاء و پدیده ها هیچ سخنی پدید نمی آید زیرا افعال، صفات و ضمائر نیز مخلوق نامها هستند یعنی ضمایر و صفات و افعالی هستند که از چیزهائی برمی خیزند که دارای نام باشند. و حتی با تأملی در ساختار اندیشه و حافظه و عواطف بشری خواهیم دید که بدون نامها نه حافظه ای خواهیم داشت و نه اندیشه ای پدید می آید و نه عاطفه ای و در نتیجه هیچ اراده ای هم در انسان رخ نمی دهد. پس آدمی بدون اسماء، هیچ نیست و هر چه هست انسان نیست و بلکه حداکثر حیوانی دوپاست. اینک یکبار دگر بهتر درمی یابیم که چرا اسماء، خالق آدمیت هستند هرچند که اسمائی عاریه ای و اکتسابی و تقلیدی و موروثی باشند که این نوع اسماء به تنهائی خالق تمدنی هستند که امروزه بر روی زمین شاهدیم یعنی تمدنی عاریه ای و موروثی که نهایتاً در اعداد تأویل به نابودی و نابودگری می شوند درحالیکه اسمائی که به نور علم عرفانی و تأویل سمائی حاصل می شوند خالق آفرینش های برتر و الهی در بشرند و انسان کامل را می پرورند که مظهر همه اسمای پروردگار است.

۱۳- اسماء عاریه ای و تقلیدی و موروثی موجب ماهیت بشرند و همانطور که در سوره القارعه شاهدیم "ماهیت" سراسر آتشین و نابودگر است ولی اسماء لدنّی و عرفانی موجب هویت بشرند که انسان را مظهر هواللّهی حق می سازند که در سوره اخلاص تبیین شده است که سوره انسان کامل است: "شهدالله انهُ لااله الّا هو"

۱۴- به غیر از انسان سائر موجودات از جماد و نبات و حیوانات و ذرّات و کرات هریک دارای یک یا دو اسم هستند که همان ذکر و تسبیحشان برای خداوند است که بصورت اصواتی از آنان صادر می شود مثل "حق" که صدای کلاغ است یا "هو" که صدای شغال است و غیره. و به همین واسطه کل حیات و هستی و غرایز و رزق و هویتشان پدید می آید و هر موجودی همان چیزی می شود که هست پس همه موجودات عالم مظاهر و صور وجودی اسماء هستند ولی انسان کامل مظهر و جمال کلیه اسماء است بخصوص کلمةالله که ذات اسماء می باشد. پس بدینگونه است که بقول ابن عربی هر چیزی در جهان عین خداوند است در چشم انسانهائی که دارای نور علم اسماء هستند. پس طبعاً اکثر مردمان که فاقد چنین نور و بصیرتی هستند چنین ادعائی را انکار و تکفیر می کنند و بقول علی(ع) مردمان دشمن چیزهائی هستند که نمی شناسد و بلکه نمی بینند.

۱۵- پس نام هر چیزی آن گوهره ایست که بواسطه اش به حقیقت وجودی آن چیز می رسیم ولی اگر این نام دهری و ظلمانی باشد جز به نابودی آن چیز نمی رسیم که مجموعه ای از خواصی است که برای آن چیز قائلیم و برای رسیدن به این خواص آن چیز را نابود می کنیم و این همان واقعه ای است که بواسطه علوم و فنون مدرن در جهان رخ داده است که زمین و اهلش را به نابودی می کشاند. ولی نامی که نوری و فطری باشد ما را به هویت جاودانه مسمایش می رساند یعنی به وجهی از جلال و جمال خداوند همانطور که خود در کتابش می فرماید: همه چیز نابود است الّا جمال خداوند که دارای تجلّیات و کرامات است.

۱۶- باید دانست که همه انبیای الهی مظاهر انواع و درجاتی از اسماء الهی هستند که این ظهور در پیامبر خاتم بطور کامل جمع آمده است به همین دلیل حضرت ایشان را عقل کل و جامع علوم عالم می دانند و نیز باید دانست که هر یک از اسماء الهی مهد پیدایش گروه کثیری از اسمائی است که به موجودات جهان تعلق می گیرد در هفت طبقه زمین و آسمان. و از آنجائی که آدمی دارای فطرت الهی است همانطور که در کتابش فرموده پس بواسطه به یادآوری عرفانی طبقات این فطرت، موفق به کشف همه این اسماء میشود که هر اسمی از اسمای الهی طبقه ای از جهان را تنویر میکند و اسامی موجودات آن طبقه از جهان را آشکار میسازد بگونه ای که وجوه الهی مسمای این اسامی رخ می نماید تا آنجا که هر شیئی را عین معنای اسمش درمی یابیم. پس در حقیقت اسمها انواری هستند که باطن اشیاء را می شکافند و آشکار می کنند: "و در آنروز جهان دگرگون شده و هر چیزی در زمین و آسمان بگونه پروردگارشان رخ می نماید." قرآن- و این همان قیامت است که برای عارفان علم اسماء در همین جهان واقع می شود و در آخرالزمان بر همگان. ولی آنانکه حامل نوری از اسماء نباشند در این قیامت درمی مانند و به سمت آتش اسمای دهری رانده می شوند.

۱۷- آدمی اگر هر چیزی را با اسم حقیقی اش مخاطب سازد حقیقت آن چیز در وی رخ مینماید که همان اجابت حق است و لذا این اجابت وجهی از جلال پروردگار است. مسئله اینست که عامه مردمان اسم حقیقی اشیاء را نمی دانند و اکثر نامهائی که میخوانند قراردادی، عاریه ای، تقلیدی، موروثی و چه بسا نابجا هستند یعنی اسامی کذبند همچون نامگذاری کودکان. و اندک بوده اند انسانهائی که نام حقیقی خود را حمل می کردند همچون یحیی و عیسی و محمّد که کلمه ای از اسمای الهی بوده اند و ظهور این اسماء. هر که اسم حقیقی خود را بداند به حق وجودش ملحق شده است. اسماء، حقوق موجودات هستند: "چرا در خود تفکر نمی کنید تا ببینید که هر چیزی بر حق است." قرآن-

۱۸- فقط اسامی نیستند که در زبان بشری بیگانه و دیوانه و واژگون هستند بلکه همه کلمات اینگونه اند زیرا نشان دادیم که همه کلمات مخلوق اسماء هستند. در اینجا بهتر به حقیقت صدیق بودن برخی از اولیای الهی پی می بریم زیرا صدیق کسی است که اشیاء را به نامهای حقیقی بشناسد و بخواند و مابقی بقول الهی در کتابش گنگ و لالند و هذیان می گویند.

۱۹- کلمات، اسرار آمیزترین و نزدیکترین موجودات به خالق جهانند و لذا تفکر و تأمل در ذات کلمات و اسماء به مثابه عمیق ترین مکاشفات و برترین عبادات است که به کمال تقرب الی الله می انجامد ولی اما چه کسی در این باب میاندیشد یعنی درباره ماهیت و حقیقت کلمات و نامها؟ زیرا بقول امام باقر(ع) که بزرگترین شکافنده ذات کلمات است نفس ناطقه انسان عرش الوهیت پروردگار است و لذا قلب معرفت نفس که به خداشناسی می انجامد همانا معرفت بر کلمات و اسماء است.

۲۰- حضرت ادریس و متعاقب آن سائر انبیای الهی تدریجاً اسمائی را که از پروردگارشان آموخته بودند به مردمان نیز تعلیم دادند که معارف و باورها و احکام دین نیز بخشی از این تعالیم هستند ولی مردمان همانگونه که تدریجاً دین خدا را تحریف و تبدیل نمودند معارف را نیز از یاد بردند و جایگاه وجودی اسماء و کلمات را هم تغییر دادند و لذا همه چیز در سرگشتگی و ضلالت بشری گم شد و این خود بشر بود که گم شد و خود را گم کرد. و فقط انگشت شماری از اولیای الهی این علوم و حقایق را در طول تاریخ آنهم بصورت تقیه حفظ نمودند و هرگاه که مردم را به یاد آوردند تکفیر و طرد شده و مورد آزار و قتال مردم قرار گرفتند. چرا؟ آیا براستی چه چیزی موجب این تحریف و گمراهی بوده است و چرا عامه بشری از حقیقت اسماء رویگردانند؟

۲۱- بهشت (به هست) قلمرو ظهور حقیقت اسماء و کلمات است از برای مؤمنین اهل علم. زیرا خداوند می فرماید که بهشت مخلوق علم انسان است همانطور که دوزخ مخلوق جهل اوست. وهمچنین می دانیم که بهشت عرصه اراده آفرینش کن فیکون است از برای اهلش که این حاصل علم اسماء است زیرا اسماء آفریننده هستند همانطور که جهان هستی مخلوق اسماء الهی می باشد به امرش. پس علم اسماء همان علم خلّاقیت و آفرینش است که در نزد انسان موجب خلق برتر است: "و آنگاه خلقی جدید برپا می شود." قرآن کریم-

۲۲- پس خودشناسی چیزی جز شناخت اسماء در جایگاه حقیقی موجودات نیست که خزانه آن نفس ناطقه انسان است و کمال خودشناسی یافتن اسم خویشتن است. پس هر که اسم حقیقی خود را در خود بیابد جهان هستی قلمرو کن فیکون اراده اش می شود و این معنای بهشت است. و اینست که بقول قرآن کریم اهل بهشت هر چه که اراده کنند مهیا می شود و بقول ابن عربی، عارف هر چه بخواهد خود می آفریند.

۲۳- آدمی اگر برجای خود مستقر باشد و از اینهمه دربدری و تسخیرشدگی نجات یابد و در خانه وجودش سکنا گزیند نام خود را خواهد یافت که کیست. مشکل همه آدمیان همین است که نمی دانند کیستند و نامشان چیست. زیرا اسم و مسماء یکیست و هر کسی مظهر اسم خویش است و انسان بی اسم وجود ندارد نه هست و نه نیست.

۲۴- باید درک کرد که کل راز بدبختی و ضلالت بشری در تاریخ چیزی جز تحریف و نهایتاً واژگونسازی حقیقت کلمات و اسماء نیست. و لذا اینک هر کلمه و اسمی در فرهنگ و اندیشه عامه بشری حامل معنائی کاملاً مخالف است. زیرا بشر نخواست که تسلیم حق این کلمات و اسماء شود و لذا بخودش بد کرد و واژگون شد: "براستی که تبهکاران واژگونند." قرآن- و اینست که امروزه هر کلمه ای ضد حقیقت خویش است و مسمای این کلمات نیز همینگونه اند و این راز پیدایش دوزخ است که قلمرو نابودی است زیرا جهنم همان بهشت واژگونه است و لذا اهالیش نیز جمله سرنگون هستند (قرآن)-

۲۵- امروزه شاهدیم که آب و هوا به عنوان دو رکن بنیادی حیات بر روی زمین تبدیل به مهلک ترین و ضد حیاتی ترین عناصر طبیعت گشته اند بگونه ای که عمده امراض جسمانی و روانی بشر مدرن حاصل سمومی است که در آب و هوا پدید آمده است تا آنجائی که حتی یکی از مقدسترین و حیات بخش ترین چشمه آب روی زمین یعنی آب زمزم نیز بطرزی حیرت آور از چشمه اش زهرآگین و آلوده گشته است.

۲۶- می دانیم که حقایق بواسطه تفاوت ها و تناقض ها شناخته میشوند که غایتش شناختی است که از تضادها برمیخیزد که این حقیقت در قرآن کریم مکرراً ذکر شده است که ما در این باب در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" به تفصیل سخن

گفته ایم. و نیز دانستیم که کل ماهیت افراد و جوامع بشری حاصل بیان و نطق آنهاست که آن نیز تماماً برخاسته از حقایق اسماء می باشد. از این منظر درک می کنیم آن افراد و اقوامی که مثلاً این ماده حیاتی را تحت عنوان اسم "آب" یا "سو" می نوشند دارای کمیّت و کیفیت حیاتی متفاوتی هستند نسبت به کسانی که این مایع حیات را به اسم "ماء" یا "واتر" می نوشند. حتی این اواخر به لحاظ ساختار مولکولی نیز این حقیقت به اثبات رسیده است که بین آبی که به همراه نام خدا نوشیده می شود و همان آب بدون اسم خدا تفاوتی فاحش وجود دارد. پس بدیهی است که حتی خواص و ماهیات اشیاء چه رابطه ذاتی با اسامی خود دارند پس به یقین می توان گفت که آب متفاوت از "سو" است و متفاوت از "ماء" یا "واتر" و غیره. این نمونه شامل همه موجودات عالم می شود. پس تفاوت فرهنگها و مذاهب و خلق و خوها و شخصیتها نیز برخاسته از تفاوت زبان و اسمائی است که بین اقوام گوناگون وجود دارد همانطور که امروزه نیز شاهدیم که همه جنگها بر سر الفاظ و لغات و نامهاست و بقول مولانا دعوای بین عنب و اوزوم و انگور است. پس این دعوا هرچند که بظاهر مضحک می آید ولی در نزد اهل معرفت بر حقیقتی عظیم استوار است و آن حقیقت اسماء است.

۲۷- پس باید گفت هر یک از زبانهای اقوام بشری قلمرو آفرینش یکی از اسمای ذات خداوند است و همانطور که جهان هستی طبقات دارد اسماء الهی نیز درجات دارد که علت طبقات جهان است و این طبقات و درجات ظهور حق است که عالیترین و کاملترین ظهور حق در آفرینش انسان از کلمةالله است که عالیترین کلمات است که از دین محمد و قوم عرب ظهور کرده است که ظهور مطلق بود نبود است یعنی ال لا. که همه ظهورات ماقبل را نیز شامل می شود زیرا ظهور کل اسماء است و بدینگونه در قرآن کریم می فرماید: "و کامل شد کلام پروردگارت به صدق و عدل". که این همان کمال نعمت خدا بر بشر است که موجب ختم نبوت است.

۲۸- و آدمی بمیزان نعماتی که دریافت می کند مسئول است که حقوقشان را ادا نماید که اگر ادا نکند به همان عظمت نعمات دچار ذلّت و تباهی و عذاب می شود و این همان بلائی است که بر سر امّت محمّدی و بخصوص اعراب آمده است. همانطور که طبق قول الهی در قرآن مؤاخذه و محاسبه خداوند از انبیاء و اولیایش به مراتب شدیدتر از سائر مردمان است زیرا هر که علمش بیش، مسئولیتش بیشتر است.

۲۹- "و آفرینش هر چیزی را به آن چیز وحی کردیم." قرآن- که این کلام الهی دارای رمزی حیرت آور است و به معمّا میماند زیرا آیا خداوند مثلاً چون اراده کرد که سیب را بیآفریند به چه چیزی وحی کرد که سیب شود زیرا سیب اگر وجود میداشت که قبلاً خلق شده بود پس قبل از اینکه سیبی وجود یافته باشد کلمه سیب در ذات الهی وجود داشته است و خداوند به این کلمه وحی فرمود تا بوجود آید. پس نام هر چیزی ذات آن چیز است و آفریننده آن چیز و هویت آن چیز و کل جوهره آن چیز و چیزیت آن چیز. پس اسم هر چیزی حامل امر کن فیکون است و هر که به اسم چیزها در ذات خودش نائل آید بقدرت این اسماء می آفریند به امر کن فیکون همچون خداوند. ولی خداوند فرموده که همه چیزها را آفریده است و هیچ چیز نیآفریده باقی نمانده است. پس در اینجا سخن از آفرینش جدید و برتر است که خالقش انسان است انسانی که نور علم این اسماء را در خود یافته است همچون علی مرتضی که امام خلق جدید است و لذا برپا کننده قیامت.

۳۰- و امّا در اینجا مسئله اینست که خلقت قدیم جهان را با خلق جدید چه نسبتی است یعنی آفرینش انسانی را با آفرینش الهی چه کار است و اگر خدا همه چیز را آفریده پس انسان قرار است چه چیزی را بیافریند که جدید باشد؟ پاسخ به این سئوال، پاسخ به همه مسائل و تناقضات قلمرو معرفت دینی و اسلامی و شیعی است که در تاریخ بین شیعه و سنی و نیز بین فقها و عرفا پدید آمده است که نسبت آفرینندگی به امامان را شرک مطلق میدانند زیرا سرّ خلق جدید را درنیافته اند که فقدان این معرفت عظیم حتی در میان عارفان بزرگ نیز دیده می شود.

۳۱- نسبت اسماء الله به خلقت قدیم مثل نسبت خلق قدیم است به خلق جدید. زیرا هر موجودی در هفت زمین و آسمان ظهور عینی یکی از اسماء الهی در درجات است. پس این زمین و آسمانها و ذرّات و کرات به مانند بذرهائی هستند جهت خلق جدید. که این حقیقت عظیم عالم وجود را هیچ عارفی همچون شهید فضل الله نعیمی درنیافته است که اشیاء را

ظهور اسماء خوانده است و اسم را عین مسماء دانسته است. هرچند که شرح و بیان این بزرگترین کشف عرفانی در تاریخ بشر اساساً منطق کلامی و ادبی و صرف و نحوی بوده است و این حقیقت برای نخستین بار در آثار ما و بخصوص در این رساله به منطق عرفانی تبیین میشود. زیرا این یک حقیقت ادبی و زبان شناسانه و فیلولوژیک نیست بلکه از جنس عرفان نوری است و اشراقی.

۳۲- مکاشفه شهید نعیمی از عارفان قرن نهم هجری، غایت همه مکاشفات علمی-عرفانی مکتب امامیه است که خلاصه این کشف بزرگ آنست که هر شیئی ظهور یکی از اسماء الهی است پس بذر خلق جدید و برتری می باشد که مختص آخرالزمان است: "و در روز آخر آفرینشی جدید در کار است."قرآن- که آفریننده اش انسان است. به همین دلیل است که در قرآن کریم هر شیئی یک آیت الهی است یعنی مظهری از ذات حق است که یکی از اسماء اوست. و اما مظهر کلمةالله همان امام کامل است که خلق جدید همه به نور اوست.

۳۳- پس عارفان به نور کلمةالله (امام مبین) می توانند مخلوقات عالم را که آیات الله هستند مخاطب قرار دهند تا نامشان را از آنها بشنوند که بواسطه این نامها که اسماء الهی آنهاست موفق به خلق جدید می شوند به امر کن فیکون و اذن الهی که معجزات و کرامات همه انبیاء و اولیای الهی به همین معناست.

۳۴- تقریباً همه نامهائی که عامه بشری بر موجودات عالم نهاده و آنها را می نامند، نامهائی جعلی و اکثراً کاذب هستند و یا ظلمانی اند یعنی این نامها اسامی اشیاء نیستند زیرا اگر بودند منجر به خلق جدید میشدند خلق جدید بهشتی. در حالیکه امروزه این نامهای ظلمانی منجر به خلق جدید جهنمی شده اند.

۳۵- و بدان که علم اسماء، علم سرّ و سرّ همه علوم است و آن علم امامت است و سرّ امامت که بقول امام باقر(ع) چون آشکار شود سرّ سرّ است.

۳۶- و آنچه که علم تأویل خوانده می شود نیز جستجوی اسم الهی هر چیزی در عالم خلقت است و نیز جستجوی ظهور هر اسم الهی در جهان. که این حقیقت در قرآن کریم تحت عنوان تأویل و تفصیل آیات و کلمات است که ما "تفصیل" را به مفهوم تجلّی قرار داده ایم یعنی پیدا کردن عینیت اسماء در جهان. که این جستجوی دو جانبه حاصل سیر در آفاق و انفس است همانگونه که در قرآن کریم مذکور است که منجر به حقایق الهی میشود در پرتو نور حقیقت امام: "و ما نشانه های خود را در آفاق و انفس شما به شما می نمایانیم تا بدانید که او حق است آیا او به ربوبیت برای شما کفایت نمی کند؟ ولی مسئله اینست که به دیدار پروردگارشان شک دارند." فصلت۵۳-۵۴- و بیهوده نیست که همه علما و عرفای تأویلی در جهان اسلام سخن از دیدار تجلّی پروردگار نموده اند زیرا تفصیل و تأویل هر اسمی که در نفس ناطقه کشف میشود در جهان بیرون (آفاق) بمعنای رؤیتی از تجلّی پروردگار است که به نور وجود حقیقت انسان کامل(حق) ممکن میشود. و اصلاً وجود انسان کامل و امام در عالم ارض به همین منظور است یعنی امام نور تأویل و تفصیل کلمات و اسماء و آیات است. یعنی مظهر ربوبیت خداوند است.

۳۷- کل محور عرفانی زندگانی ما در جستجوی حقیقت اسماء و هویت اشیاء بوده است. همانطور که نخستین اثر مکتوب بنده رساله "آیا است است" می باشد که در آن ماهیت اشیاء را مورد سئوال قرار داده ایم که آیا هر چیزی همانست که هست. زیرا می دیدیم که چگونه آدمی از جهان پیرامونش بیگانه است و مهمتر از همه از خودش. و علتش اینست که انسان نام حقیقی موجودات را نمی داند تا به نور این نامها با اشیاء مربوط شود همانطور که نام خودش را نمیداند و لذا بیش از سی سال است که در این جستجو زیسته ایم تا به کتاب خدا رسیده ایم که نور تأویل و تفصیل اشیاء و اسماء است. و این جستجو از منظر فلسفه و حکمت همان هستی شناسی است که همه متفکران تاریخ در جستجویش بوده اند که فقط انگشت شماری به وصال رسیدند وصال با جهان در خویشتن و وصال با خویش در جهان که محمّد مصطفی(ص) کاملترین این واصلان است که نبوت و رسالت و امامتش سه درجه از این وصال است که نور این وصالش را در خدمت جهانیان قرار داده است پس کاملترین وصال همان وصال محمّدی است.

۳۸- مجموعه آثار و معارف ما چیزی جز تأویل و تفصیل اسماء و اشیاء نبوده است یعنی کشف مسمای حقیقی اسماء و صفات و نیز کشف نامها و صفات حقیقی موجودات و پدیده های این دوران در جوامع بشری. که این مکاشفات حاصل نزول روح و اذکار و اسماء الهی بر قلب این بنده بخصوص در سال ۱۳۷۴ بوده است درست همچون واقعه خلق جدید در حضرت آدم ابولبشر که همان القاء روح و تعلیم اسماء بود. و لذا مجموعه آثار ما به لحاظی لغتنامه و دائرةالمعارف تأویلی اسماء و صفات و پدیده ها بوده است و لذا کاذب بودن بسیاری از مفاهیم و ارزشها آشکار شده است و بسیاری از کلمات بر جایگاه صدق و عدل خود قرار گرفته اند و این به مثابه انقلابی عظیم در ذات اندیشه و زبان و فرهنگ و مذهب و معرفت دینی می باشد که این انقلاب همان زمینه قیامت آخرالزمان است.

۳۹- و در این جریان تأویل و قیامت اسماء و کلمات مهمترین کشفی که از خود بنده برایم رخ نموده است تأویل موجودیت خویشتن است و یافتن نام حقیقی خودم: آدم! و لذا بزرگترین حقیقتی که در این قیامت رخ نمود حقیقت انسان و سرّ آدمیت است و علمی که به این مقام می رساند. و لذا مجموعه آثار و معارف ما احیاگر آدمیت در آخرالزمان است. و این همان دین واحد جهانی است و قلب و مقصود همه مذاهب توحیدی.

۴۰- گفتیم که قرآن کتاب تأویل مطلق است یعنی تأویل اللّهی جهان هستی و انسان. که این همان تأویل و تجلّی بود و نبود است یعنی ال و لا. و اینست که در امّت محمدی و تاریخ اسلام شاهد ظهور و بروز اشد ارزشهای اضدادی هستیم اشد رحمت و شقاوت، اشد کفر و ایمان، اشد علم و جهل، اشد نور و ظلمت، اشد حیات و نابودگری و اشد بود و نبود! که این حقیقت را در کتاب "خداشناسی امامیه" بوضوح آشکار کردیم که چگونه هر یک از اسمای الهی در آن واحد مهد ظهور اشد اضداد هستند که این مفاهیم و ارزشهای اضدادی در دو قوس عروج و نزول آشکار میشود که این دیالکتیک توحیدی و توحید دیالکتیکی تحت الشعاع نور تأویل محمدی از یکایک اسمای الهی و اسمای بشری در آثار ما آشکار شده است و این همان قیامت الفاظ و معانی است.

۴۱- وهمچنین باید دانست که بطور عام همه انسانها در طول تاریخ به مثابه تأویل و تجلّی یکدیگرند و بطور خاص همه انبیاء و اولیای الهی همین نسبت را با یکدیگر دارند. که وجه عامه اش تأویل و تجلّی دهری و ظلمانی است و وجه خاصه اش هم تأویل و تجلّی نوری و روحانی است. و این تنها ادراک و تبیین عرفانی است که اهل معرفت را از ابتلای به مسخ و تناسخ مصون می دارد. هر چند که مسخ در قرآن کریم هم گزارش شده است که مختص کافران است ولی مؤمنان از آن مبرایند و بلکه در طول تاریخ نور و روح یکدیگر را به ارث می برند و تأویل و تجلّی کاملتری از گذشتگان هستند همانطور که پیامبر اسلام اکمل و جامع و وارث همه انبیای پیشین است و با ارواح طیبه همه انبیاء محشور است. و این حقیقت شامل علمای ربانی و عارفان واصل نیز در آخرالزمان میباشد. یعنی هر عارفی در جستجوی حقیقت وجودش و در جریان تأویل خویشتن گام به گام همه عارفان و اولیاء و انبیای سلف را در فطرت الهی خویش مییابد و لذا یک عارف کامل، تجلّی و ظهور همه عارفان قبل از خویش است و نیز تأویلگر همه آنهاست بقدرت تأویل اسماءالله. چرا که اولیای الهی مظاهر اسماءالله هستند در درجات. پس تأویل هر اسمی از اسماء الهی عین کشف روح یکی از انبیاء و اولیای خدا در خویشتن است که این همان حشر وجود است و نه مسخ وجود. زیرا این کافرانند که بواسطه اباء و اجداد کافر خویش مسخ می شوند بدلیل دهرپرستی و نژادپرستی و خودپرستی.

۴۲- اینجانب نیز تدریجاً در جریان سیر و سلوک عرفانی خویش متوجه تأویل اسماء الله از وجود اولیاء خدا در خویشتن شدم که گزارش برخی از آنها در مجموعه آثارم ذکر شده است. و اما امری جدید که همین اواخر بر من آشکار شد کشف نور تأویل یکی از بزرگترین عارفان شیعه یعنی شهید سید فضل الله نعیمی است که بانی مکتب تأویل حروف می باشد که بنده همین اواخر ایشان را به نام شناختم بواسطه رساله ای که از ایشان بدستم رسید که در مطالعه این رساله با کمال حیرت دیدم که بنده حدود چهارده سال پیش عین همین حقایق را دقیقاً با همین ادبیات و استدلال در کتاب "سرّ واژه" تبیین کرده بودم در حالیکه در آن زمان من حتی نام این عارف بزرگ را نشنیده بودم و هیچ سخنی از این مکتب به من نرسیده بود. و به یاد می آورم شبی که کتاب سرّ واژه را آغاز کردم نوری حیرت آور بسویم آمد و بر چشم من وارد شد

که این نور از آن واقعه تا به امروز بارها بسویم آمده است و کلمه ای از کلمات الهی را در نفس ناطقه ام تأویل کرده است. پس این شهید بزرگوار یکی از مربیان علم تأویل من بوده است و بلکه بنده مظهری از ایشان بوده ام یعنی بنده در ایشان تأویل شده ام و ایشان هم در بنده تجلّی یافته است بی آنکه هیچ مسخ و تناسخی رخ داده باشد همانطور که قرآن کریم می فرماید آنانکه خداوند را در دل خود بیاد می آورند با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین محشور می شوند و با یکدیگر به رفاقت و موافقت می رسند. و این همان معنای ولایت خاصّه است. پس باید گفت که کارگاه اصلی علم تأویل همانا ولایت و معیّت اولیاء و عرفای پیشین است و برترین تأویلها همانا تأویل در ولایت است که تنها جبران کننده غیبت امام و خاتمیت نبوت است و اینست که علم تأویل و علم اسماء و علم آدمیت تماماً محصولات ولایت ائمه هدی می باشند همانطور که امامان معصوم نیز تأویل و تجلّی یکدیگرند که این حقیقت را در رساله "مبانی عرفان امامیه" تبیین کرده ایم. پس علم اسماء و تأویل همان علم امام و امامت است و همان معرفت بر نور امام است و علم نوریست. و این همان سیر تکامل و رشد و تعالی عرفانی و روحانی در آخرالزمان است از برای مؤمنان اهل معرفت دینی و اسلامی! یعنی علم تأویل همان علم تکامل معنوی است که سراسر انسانی و نوری و روحانی و نبوی و ولائی و امامیه است.

۴۳- پس تأویل اسماء دو مرحله دارد: مرحله نخست همان تأویل نبوی است که بمعنای تأویل آسمان بر زمین است که این تأویل نزولی است همانطور که نبوت قلمرو نزول کتاب است. و اما تأویل مرحله دوم صعودی یا عروجی است و آن تأویل ولوی است که تأویل زمین در آسمان است که عرصه رجعت نامیده می شود. در تأویل نخست اسماء آسمانی در عالم ارض و طبیعت تجلّی می یابند و مسمایشان آشکار میشود که عین موجودات هستند و در تأویل دوم همین موجودات مسمائی در عالم ارض به مبدأ ازلی خود بازمی گردند تا اسماء ذات خود را در آسمان بیابند واین عرصه خلق جدید است که خالقش امامان و عارفان هستند که البته در آخرالزمان این تأویل دوم وجه ظلمانی و دهری نیز دارد و منجر به دوزخ آخرالزمان بر زمین میشود که موج اولش تمدن صنعتی است و موج آخرش در قیامت کبرا به صورت همان دوزخی آشکار می شود که دوزخ خلد است. همانطور که تأویل عرفانی و ولوی منجر به جنّات نعیم می شود از برای اهلش.

۴۴- و اما سیر پیدایش تأویل جهنمی در آخرالزمان چگونه است که منجر به واژگونی حقیقت اسماء می گردد در نفوس کافران و تمدن دجّال آخرالزمان؟ همانطور که گفتیم فطرت آدمی مهد اسماء است و همانست که نفس ناطقه خوانده میشود که در نزد کافران به دلیل انکارشان نسبت به احکام و اوامر الهی واژگون میگردد که واژگونی نفس ناطقه همان تبدیل و واژگونی ماهیت اسماء است و بدینگونه هر اسم و معنائی تبدیل به ضد خودش می شود و این همان واقعه واژگونسالاری کلمات و اسماء است در نفس ناطقه کافران و تبهکاران: "به راستی که تبهکاران واژگون شدند." قرآن- که این واژگونی نفس ناطقه و اسماء نهفته در آن در عالم بیرون خالق حیات ضد حیات و انسانیت ضد انسان و ارزشهای ضد ارزش میشود. و لذا شاهد جهانی دوزخی هستیم که در آن اشیاء و کالاهائی ضد انسانی و ضد اسمائی پدید آمده اند مثل آبی که اسماً آب است ولی مسمایش زهر است و ضد حیات است یا هوائی که اسماً هوا است ولی ماهیتش مسموم و کشنده است و یا سیبی که ظاهرش سیب است ولی مسمایش ضد سیب است یعنی یک سیب دوزخی است و الی آخر. و همچنین است مفاهیم و ارزشهائی که انسان دوزخی بر آن می اندیشد و احساس و عمل می کند مثل عشق ضد عشق، ارتباط ضد ارتباط، رفاه ضد آسایش و علم ضد علم و مذهب ضد مذهب و شریعت ضد شریعت و فقاهت ضد دین و الی آخر.

۴۵- "همه چیز در جهان نابود است الّا جمال پروردگار (وجه رب) که دارای تجلّیات و کرامات است." قرآن- این آیه بیانگر کل سرّ تأویل و تجلّی اسماء و حیات و هستی است بدین معنی که فقط آن علم و روشی از زندگی که منجر به لقای تجلّیات خداوند در جهان هستی می شود برای انسان باعث و بانی حیات و هستی جاودانه است و چنین علمی همان علم حیّ و قیومی و باقی است و غیر از این به علم بغی و حیات نابودگر و دوزخ ابدی منجر می شود. و علم تأویل اسماء همان علم پایدار و جاودانه است که خلق جدید رحمانی را مهیا می سازد.

۴۶- واضحترین نشانه علم بغی و تأویل ظلمانی اسماء همان علم حساب و ریاضیات و تعدید امور است چه در وادی علوم طبیعی باشد یا علوم عرفانی. همانطور که بخشی از علوم عرفانی و پیروان معارف وحدت وجودی همچون مکتب حروفیه به آن مبتلا شدند که تأویل اسماء و حروف نهایتاً به اعداد و ارقام ابجدی منتهی شد و تبدیل به یک بازی شیطانی گردید و پدیده شیطانی سرّ اسم اعظم و گنج گیری و گنج یابی را در لباس عرفان و درویشی گری بنا نهاد که اسماء الهی را تبدیل به اسمائی شیطانی ساخت تحت عنوان اسم اعظم. که افراد و فرقه های ضالّه ای پدید آورد که کارشان تجارت با اسماء الله بود همچون فرمولهای گنج یابی، جن گیری، رمّالی، دعانویسی و امثالهم که در همه مذاهب توحیدی حضور دارند ولی در جهان اسلام به دلیل اهمیت اسماءالله در قرآن صد چندان پلیدتر رخ نموده است و موسوم به علوم خفیه و سرّی و امثالهم است. که البته باید دانست که فیلسوف و دانشمند اصلی این مبادلات شیطانی در تمدن غرب همان فیثاغورس است که نهایتاً همه اشیاء را تبدیل به اعداد نمود و این همان اساس تمدن مغرب زمین است که بر ریاضیات بنا شده است. و باید دانست که خود فیثاغورس زمانی یک حکیم الهی بود که عمری را به ریاضت سپری کرده بود و از این منظر بهتر درک می کنیم که چگونه ابلیس بر صراط المستقیم در کمین مؤمنان و علماء و عرفا نشسته است. همانطور که همه بانیان علم تأویل اسماء و حروف در جهان اسلام نیز از عرفای بزرگی بوده اند که برخی از آنان دچار چنین انحراف ابلیسی گشته اند حال آنکه نخستین بانیان این علم در جهان اسلام امامان شیعه بودند ولی هرگز به سمت اصالت و قداست اعداد میل نکردند و بلکه غایت علم تأویل در نزد امامان معصوم وجود انسانهای الهی و جمال انبیاء و اولیاء و عرفا بوده است همانطور که امام باقر(ع) غایت تأویل حرف الف را جمال پنجگانه پنج تن آل عبا دانسته است پس در عرفان امامیه غایت هر علم تأویلی از اسماء الهی به انسان و جمال انسانی منتهی می شود و حتی اشیاء بیجان نیز اینگونه تأویل میشوند. علم تأویل اسماء علم اصالت مطلق انسان در جهان هستی است یعنی همه اسماء انسانی هستند و حتی کلمةالله در ظهور تأویلیش جمال امام مطلق است.

۴۷- پس اگر جز وجه رب و تجلّی کریمانه جمال الهی چیزی قابل بقای جاودانه نیست و این جمال در حد کمالش از انسان کامل برمی تابد پس صورت آدمی بطور عام و صورت امام مبین بطور خاص بیانگر جمیع اسماء پروردگار است و صورت واحده همه مسماهای این اسماء است و این مذهب اصالت عشق و مکتب اصالت انسان است که غایت علم تأویل اسماست. پس حکمت و عرفان اسلامی در مذهب امامیه به جمال و عشق جمالی منتهی می شود و نه به اعداد و ارقام آنگونه که در برخی از فرقه های عرفانی انجامیده است همچون اسماعیلیه و حروفیه و امثالهم. و این مقصود خدا از خلقت عالم و آدم است. پس ما پیرو اصالت لفظ و ورد و حروف و ابجد و اعداد نیستیم و آن را یک انحراف ابلیسی از صراط معرفت توحیدی می دانیم.

۴۸- و از میان اسمای الهی عالیترین و جامع ترینشان کلمةالله است که تأویلش در مجموعه آثار ما منجر به تأویل همه اسمای الهی و تجلّی و تفصیل همه اشیاء و پدیده های عالم بشری گشته و می شود. در حقیقت کلمةالله نور مطلق ازل است که ذات همه اسماء و اشیاء را تأویل می کند به دو شقّ ال و لا که مصداق واقعه شقّ القمر است در عرفان محمّدی که ربوبیت مشرقی و مغربی خداوند را در هر اسم و شیئی به دو وجه متضاد آشکار می سازد که وجه نوری و ظلمانی است که در ارتباطی دیالکتیکی با یکدیگر قرار دارد که منطق وحدت اضداد است همچون نور و تاریکی، مرد و زن، مرگ و زندگی، دنیا و آخرت، ماده و معنا، خیر و شر، کفر و ایمان، علم و جهل، بهشت و جهنم و بود و نبود. که این اضداد فقط در نور هواللّهی حق به ظهور جمال واحد اعلای پروردگار در انسان به یگانگی تجلّی می کند که جامع همه اسماء و کلمات است و امّ الکتاب. پس در حقیقت نور جمال انسان کامل است که تأویلگر همه اسماء و اشیاء است چرا که این جمال، مسمای کلمةالله است. و بلکه صورت هر انسانی بالقوه چنین است که چون بخود آید حقش فعال می شود. همانطور که برای خود ما نیز نور علم تأویل اسماء از دیدار با امام آغاز شد.

۴۹-وقتی که انسان با یاد الله که ذات مطلق سبحان است به تماشا و سیر صور جهان هستی می پردازد مشغول تأویل اسماء است زیرا از چشم او بر خلقش که عین اوست می نگرد که اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و مقدم و مؤخر. و یاد او در دل وقتی ممکن میشود که دل از غیر او منزه باشد و هرگاه که چنین دلی زبان به کلمةالله بگشاید همه

موجودات عالم به اسماء حقیقی خود رخ می نمایند که هر رخی یکی از وجوه رب است بر هویت یکی از انبیاء و اولیای الهی. چرا که بر این باوریم که وجه الله جز امامان نیستند. پس اگر از وجه کلمةالله بر آفاق نظر کنیم وجه الله را دیدار می کنیم در هر چیزی که مظهری از یکی از اسمای اوست. و اینست کل واقعه تأویل اسماء! و باید دانست که دل، ذاکر الله نمی شود مگر به نور صلوة محمدی که دربش علی است. پس فتح باب علم اسماء، علی است و شهر این علم محمد است و نور این علم الله است. پس در حقیقت آنچه که لقاء وجه پروردگار نامیده می شود حاصل تأویلی از کلمةالله است در سمت هر یک از اسماءالله بر صورت هر یک از اشیاء و آیات خدا در جهان هستی.

۵۰- کل سیر تکامل بشر در تاریخ همان سیر تکامل علم تأویل اسماء است و همه حوادث سرنوشت ساز در تاریخ جوامع بشری معلول تأویل اسماء الهی در وجود انبیاء و اولیاء بوده است. حتی جریان واژگونسالاری تبدیلی اسماء و صفات نیز بازتاب ظلمانی تأویل اسماء در انبیاء و اولیاء می باشد از وجود کافران و علمای بغی که منجر به تمدنهای طاغوتی و ظلمانی شده است که حاصل انکار یا تبدیل تأویل اسماء الله بوده است.

۵۱-از این منظر باید گفت که دوره های مدنی و حوادث تاریخ ساز در جوامع بشری از هر دو وجه ظلمانی و نورانی، مخلوق تأویل اسمای الهی از وجود انبیاء و اولیاء بوده است و این به معنای خلق تاریخی بشر است. و حتی مذاهب، شریعتها، آئین ها و فرهنگها و علوم و فنون نیز جمله مخلوق تأویلی اسماء هستند.

۵۲- و اما آیا علم تأویل اسماء و وقوع آن در هر عصری بر افراد و جوامع بشری چگونه اثر می گذارد؟ این اثر پذیری برای مؤمنان از وجه نوری و اختیاری است و برای کافران از وجه جبری و ظلمانی. و اگر تمدن معاصر جهان را در وجه ظلمانیش اینچنین ویرانگر و شقیانه می یابیم به دلیل انکار و عداوتی است که اکثر مردمان در قبال تأویل کلمةالله مرتکب می شوند و لذا برپا کننده دوزخ خویش هستند همانطور که مؤمنان بمیزانی که به تصدیق و تسلیم حقایق این تأویل روی می کنند بر جنّات نعیم وارد می شوند که البته گروهی بس اندکند. در حقیقت ظهور جهنم و بهشت در آخرالزمان مخلوق کافرانه و مؤمنانه تأویل اسماء و بخصوص کلمةالله است که در این آفرینش دوگانه جدید آحاد بشری نیز تأویل می شوند به اسماء الهی از دو وجه نوری و ناری.

۵۳- علاوه بر اسمای الهی، نامهای بشری نیز دارای قدرت تأویلی و خلّاق هستند از هر دو وجهش. همانطور که هر فردی بواسطه مجموعه ای از نامها شناخته می شود هم در نزد خودش و برای خودش و هم از چشم دیگران. اسم هر فردی که به آن خوانده میشود به همراه نام والدین، همسر و فرزندان و خویشان و آشنایان و به همراه نام شهر و محله و ملیت و زبان و دین و آئین و نام پیامبر و امام و علماء و شخصیتهائی که به آنها تعلق دارد جمعاً هویت و سرنوشت هر فردی را می آفرینند و این همان واقعه تأویل اسماء است از وجود آحاد بشری.

۵۴- ولی تأویل نوری و عرفانی برای اهل ایمان بسیار فراتر از تأویل جبری حاکم بر جوامع بشری است زیرا مؤمنین به نور تأویل کلمةالله که از وجود امام مبین برمی تابد در آفرینش جدید خود سبقت می گیرند و صاحب اختیار و انتخاب و جهاد هستند یعنی خود با توسل به هریک از اسماء الهی که بخواهند مبادرت به خلق جدید و تأویل این اسماء در سرنوشت خویش می نمایند و سرنوشت خود را به نور اسماء الله می آفرینند و این همان یاری متقابل انسان و خداست در خلق جدید.

۵۵- در اینجا به حقیقت سرّ ذکر اسماء الله می رسیم که مؤمنان از اولیاء و پیران طریقت خود دریافت می کنند و بمیزانی که این اسم را از طریق لسان به ذهن می رسانند و از ذهن به دل و فطرت الهی خود تأویل می کنند و آداب و مراقبه و جهاد لازم را بر محور این ذکر رعایت می کنند ذکر این اسم فطرت الله را در بشر احیاء و خلّاق می سازد و این تأویل در تن و جهان بیرونی و سرنوشت مادّی نیز بصورت امر کن فیکون بروز می کند و این تجلّی است که مسمای آن اسم را بارز می سازد و این همان معنای اول و آخر و ظاهر و باطن است که همه اوست و انسان هم مجرای وقوع این واقعه که به نورش خلق جدید می یابد زیرا این اسماء همه اسمای ذات پروردگارند که در فطرت بشر نهاده

شده اند که در کمال تأویل به ظهور عینی می رسند که باز هم وجه پروردگار را بر اهل تأویل آشکار می سازند و این یاری دادن خداست در خلق جدید خویشتن و مصداق آن آیه مشهور در سوره فصلت که ما نشانه های خود را در درون و برونتان عیان می کنیم تا بدانید که او حق است بشرط آنکه در دیدار با پروردگارتان تردیدی نداشته باشید.

۵۶- یکی از تفاوتهای علم تأویلی و علم تبدیلی (علم بغی) در میزان باور و تجلّی ناشی از این دو علم است. در حقیقت باور یا ایمان و یقین علمی فقط حاصل علم تأویل است زیرا ریشه در فطرت دارد در حالیکه علوم تبدیلی که همان علوم حاکم بر تمدن طاغوت جهانی است هیچ ریشه ای در انسان ندارد و هر آن محکوم به ابطال است و لذا شک و شبهه در ذات آن است که همان فرهنگ حاکم بر بشر مدرن است که شک و تردیدی فزاینده است که علت همه جنگها و جنایتهاست و خودکشی ها.

۵۷- پس در تأویل نوری از تجلّی اسماء در اشیاء (آفاق)، جلال و اکرام الهی رخ می نماید که همان لقای وجه پروردگار است از انواع اسماء به درجات. و از تأویل اشیاء نور اسماء الله در فطرت انسان طلوع می کند که نهایتاً ظهور جمال کلمةالله از انسان کامل است ولی در جریان تأویل ظلمانی و دهری اشیاء از نفس ناطقه انسان، فلسفه ها پدید می آید که غایتش نیهیلیزم و مکتب اصالت عدم است همانطور که در تجلّی اسمای نفس ناطقه انسان از اشیاء و طبیعت عالم، علوم و فنون ذره ای پدید می آیند که جملگی ویرانگر و تباه کننده حیات بر روی زمین است که زمین و آسمان را به فساد میکشد همچون علم ژنتیک و سلولهای بنیادین و تکنولوژی هسته ای. آن تأویل نوری منجر به علم باقی و حیات سرمدی می شود در جنّات نعیم. و این تأویل ظلمانی که چیزی جز تبدیل کلمات و تجزیه و تحلیل اشیاء نیست به پوچی و تخریب و نابودی منتهی می شود.

۵۸- از راه تأویل دهری و تبدیلی همه کلماتی که عموماً در نفس انسان واژگونند موجب تخریب و تباهی مسماهای خویش می شوند مثلاً چون آدمی بواسطه اسم "آب" بسراغ آب می رود تا حقیقتش را دریابد آنرا از طریق تجزیه و تبدیل به دو عنصر هیدروژن و اکسیژن تقسیم می کند و آنگاه برای دستیابی به حقیقت این اتمها به بمب هیدروژنی میرسد که همه آبهای روی زمین را تباه کرده و انسان را به دوزخ آب دچار می سازد. ولی از راه تأویل نوری بواسطه اسم آب چون به مسمای آب می رسد آب را عرش خدا می یابد و در آب با خالق آب دیدار می کند و به نور حیات سرمدی نائل می آید. این یک نمونه از تأویل و تبدیل اسماء است در اشیاء که منجر به علم باقی یا علم بغی می شود که به بهشت یا دوزخ می رسد. همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که خداوند کافران را در جهنم از طریق "ذر" می آفریند که اشاره به علم تجزیه و فناوری ذره ای دارد همانطور که کل علوم و فنون حاکم بر این تمدن جهنمی حاصل تجزیه و ذره ای کردن اشیاست در علم شیمی، بیولوژی و فیزیک ذره های بنیادین و امثالهم. این خلقت ذره ای همان آفرینش دوزخی کافران در آخرالزمان است: "خداوند کافران را برای جهنم ذره ذره کرده است." قرآن- یعنی انسان کافر از طریق ذره ای کردن طبیعت است که جهنمی می شود و این بمعنای تأویل کامل آتشین است همانطور که کل تکنولوژی ذرّه ای بواسطه انواع آتشها کار می کند.

۵۹- خداوند در قرآن کریم در سوره روم می فرماید که همه مردمان را بر فطرت خودش قرار داده است پس همه آحاد بشری حامل نور اسماء الله هستند پس بایستی به این نور، جلال الهی را در آفاق دیدار کنند و مسمای همه اسماء را به جلال و اکرام حق دریابند. همانطور که رسول اکرم(ص) می فرماید که اگر قلوب مردمان در مصادره شیاطین نبود پروردگارشان را دیدار می کردند همچون ماه در آسمان! پس این شیاطین هستند که قلوب و فطرت بشری را واژگون کرده و لذا اسماء را هم به لحاظ مفهوم وارونه ساخته اند و لذا مردمان در جهان هستی با پدیده ها و مسماهای قلّابی و جعلی و دروغین و وارونه روبرو هستند. پس کافیست که از این شیاطین پاک شوند که در این باب در رساله شیطان شناسی، به تفصیل سخن نموده ایم. بنابراین علم تأویل اشیاء و تجلّی اسماء دارای هیچ فوت و فن ویژه ای از جنس آنچه که در برخی از فرقه های درویشی در تاریخ آمده، نمی باشد. بنابراین همه آنچه که تحت عنوان علوم غریبه و جفر و ابجد و امثالهم مدعیان این علم هستند فریب و انحرافی شیطانی است که واضحترین حجت ادعای ما پیروان دیوانه و

مفسد این جریانات هستند که غایتشان به گنجگیری و قاچاق است و سقوط اخلاقی! و باید دانست که حساب اکثر بزرگان و بانیان این علوم از پیروان جعلی و کذاب آنها بکلی جداست همانطور که حساب شریعت محمدی از جریانات تکفیری جداست و حساب عرفان علوی هم از جریانات موسوم به درویشی جداست. اینان واژگونسالاران این علوم و معارف الهی هستند که همچون پیروان علوم و فنون ذره ای به حروف پرستی و نقطه پرستی و عددپرستی دچار شده و عقلشان زائل گشته است. حکمت و عرفان حق را با این بازیهای شیطانی کاری نیست. خلق را تقلیدشان بر باد داد! آن علم و عرفانی که منجر به ابطال اخلاق الهی و احکام دینی و فطرت شود بی شک از جانب شیطان است و یا حاصل سوء فهم از حقایق می باشد.

۶۰- همانطور که در قرآن کریم آمده نامهائی که عامه مردمان، خداوند و آیات الهی را به آن می خوانند دارای هیچ حجت الهی نیست و بلکه آنرا از پدرانشان به ارث برده اند. و همچنین می فرماید کافران جایگاه واقعی آیات و اشیاء را از وجه نامهایشان تغییر داده اند و این همان معنای تحریف در قرآن است یعنی عمده نامهائی که در گویش و فرهنگ مردم مبادله می شود نابجا و کاذبند و شیطان گمانهایشان را در ذهنشان عین حقیقت وانمود کرده است و اینست که کافران جهت دستیابی به حقیقت چیزها بواسطه نامهایشان ناکام می شوند پس بتدریج به یاری شیطان، اسماء و اشیاء را بقدرت علوم و فنون ذره ای و تبدیلی، تخریب نموده و بر آتش عالم وجود وارد می شوند: "آنانکه شیطان را پیروی می کنند آیات و اشیاء را تبدیل می سازند و بدینگونه خسران و فساد عظیمی را مرتکب می شوند." قرآن- و آنگاه این مخلوقات دوزخی را بواسطه اسماء الهی و اساطیری نامگذاری و تقدیس می کنند همانطور که امروزه شاهدیم اسامی بسیاری از مکاشفات علمی و کالاهای صنعتی، نامهای اساطیری و قدسی هستند و این واضحترین مصداق خارج کردن اسماء از جایگاه وجودیشان است.

۶۱- اصولاً عمده نامهائی که در تمدن جدید بر اشیاء و پدیده ها نهاده شده هیچ ربطی به ماهیت وجودیشان ندارد و بلکه ایده هائی هستند که در قلمرو فلسفه ها و علوم بغی پدید آمده اند که این ایده ها که هر یک به اسمی جعلی تزئین شده اند مهمترین ظلمتی هستند که انسان مدرن را از واقعیت زندگی و جهانش بیگانه کرده اند که اکثر این ایده ها و نامهائی که به آن خوانده می شوند برگرفته از متون کتب آسمانی و معارف توحیدی هستند و این بزرگترین کارگاه تبدیل آیات و اسماء و مخلوقات در نفس ناطقه انسان است که فطرت انسان را تبدیل و واژگونه کرده است که ظلمانی ترین این ایده ها همان ایده خداست یا خدائی که تبدیل به یک ایده فلسفی، فقهی، سیاسی و یا امثالهم شده است که در حقیقت مخلوق ذهن انسان است که این واضحترین معنای واژگونی نفس ناطقه و فطرت انسان می باشد که جای خالق و مخلوق را عوض کرده است.

۶۲- همانطور که هر ایده علمی یا فلسفی یا اجتماعی آشکارا یک بایستی بر علیه هستی است همه نامها و عناوین ایده آلی در تمدن مدرن اسمای ضد مسماهای خود هستند و بدینگونه کل علوم و فنون و فلسفه ها در عصر ما رسالتی جز تخریب و انهدام جهان و انسان ندارند. در حقیقت اسماء و کلمات الهی هستی ها را مخاطب قرار میدهند در حالیکه ایده ها و عناوین موجود در فرهنگ مدرن بشری در نفی هستی ها و جهت تحقق بایستی های ایده آل هستند که حاصلش این تمدن آتشین است که انسان بزرگترین قربانی آن می باشد زیرا وقتی که چیزی در جهان طبیعت بواسطه این نامهای شیطانی تخریب و واژگون می شود اسمی از اسمای فطرت و نفس ناطقه انسان را هم تخریب و واژگون می سازد و این بیانی آشکار از تأویل تبدیلی و کافرانه است که مولّد دوزخ است.

۶۳- باید دانست که هر اسمی از اسماء الهی فقط یک کلمه نیست که جدای از مسمایش باشد هرچند که برای اکثر آدمیان فاصله بین اسم و مسما از آسمان تا زمین است ولی برای عارفان این فاصله دائماً کاهش می یابد تا آنجائی که اسم عین مسما می آید. و از وجهی دیگر باید درک کرد که همه پدیده ها و موجودات دیالکتیکی (وحدت اضدادی) به مثابه اسم و مسمای متقابل همدیگرند که این حقیقت هم در عرصه معانی مصداق دارد وهم عرصه اشیاء و تعیّنات و هم در ارتباط بین این دو عرصه. مثلاً زن و مرد عین اسم و مسمای یکدیگرند همانطور که ظاهر و باطن یکدیگرند و خالق و مخلوق

همدیگر و اول و آخر همدیگر. همین نوع رابطه بین ظالم و مظلوم یا کافر و مؤمن نیز حضور دارد و نهایتاً بین خدا و انسان. و این همان ظهور تأویل کلمةالله است به ال و لا. همانطور که ال و لا از جنبه لفظ و حرف نیز معکوس همدیگرند.

۶۴- بطور نمونه می توان گفت که حوّا مسمای اسم آدم است همانطور که مخلوق آدم است و ظهور باطنش. و یا بهشت و جهنم مسمای اسم الکافر و المؤمن است. و یا بطور کلی انسان مسمای خداوند است که کمالش انسان کامل است که مسمای کلمةالله است. که همین روابط در قلمرو خلق قدیم مفهومی کاملاً معکوس می یابند وجای اسم و مسما عوض میشود. پس چه بسا شیئی که یک اسم است از برای آفرینش مسمائی دگر و برتر. به همین دلیل آنانکه خلقت جدید عرفانی را نمی شناسند و تفاوت ذاتیش از خلقت قدیم را درک نمی کنند در فهم این حقایق سرگردان شده و چه بسا به تکفیر و عداوت می پردازند همانطور که همواره چنین بوده است. آنچه که در عرصه خلق قدیم در جایگاه اسم و خالق قرار دارد در عرصه خلق جدید در جایگاه مخلوق قرار می گیرد و عین مسما می شود و بعکس نیز. اینست که بدون خرد دیالکتیکی هرگز نمیتوان از عهده فهم تأویلی جهان برآمد که اساس خلقت کن فیکنی می باشد. همه سوء تفاهمات بین علمای دهری و کتابی و علمای ربانی از همین بابت است و همه تفرقه های ناشی از جریانات عرفان تأویلی نیز از بابت فقدان خرد دیالکتیکی می باشد که توحید اسم و مسما را مترادف برابری می یابند و گمراه می شوند.

۶۵-اینک آیا از اینهمه معارف و حقایق دیالکتیکی و اسرارآمیز می توان به یک نظام رفتاری و عملی دست یافت و آن را تبدیل به نسخه از پیش تعیین شده زندگی نمود؟ مجموعه این حقایق که مؤمنان را به سرّ ولایت امام مبین می رساند جز اطاعت محض و عبودیت مطلق فرآیند دیگری ندارد و این همان چیزیست که مذهب شیعه نامیده شده است یعنی مریدی محض: "دین احسن و حنیف اینست که روی خود را تماماً تسلیم وجه رب (امام) نمایید." قرآن- پس اینک این سخن امام باقر(ع) را بهتر باور می کنیم که امامت ما سرّ است و چون بیان گردد سرّ سرّ است و چون عیان شود سرّ سرّ سرّ است. و دریافتیم که امامت چیزی جز انوار علم تأویل نیست که حق را به خلق تجلّی می بخشد و خلق را به حق، تأویل به اسماء می کند و فقط کسانی قادر به زیستن و سیر و سلوک در این فطرت الهی هستند که در عبودیت و اطاعت محض باشند که اجر این حیات طیبه همان جنّات نعیم می باشد که جایگاه متقین است و نه فاسقان، آنگونه که برخی از فرقه های شبه عرفانی از قدیم الایام تا به امروز به آن مبتلایند.

۶۶- هر سخن و کتابی یا تأویلی است و یا تبدیلی. یا اسمی را به مسمایش می رساند و عینیت می بخشد و مسمائی را به اسمش تأویل می کند و یا اسمی را با دیگر اسامی به صورت ترادف و تناقض و تشابه ترکیب و تبدیل می کند و لذا از اسمی ساده به اسمی مرکب و پیچیده تر می رسد و باعث تفرقه و پریشانی عقل می گردد و همچنین با مسماها و اشیاء نیز به همین روش تجزیه و ترکیب عمل می کند و هر چیزی را به چیزی مرکب و پیچیده تر تبدیل می کند که روش اول یعنی روش تأویلی، جریان ساده سازی و تنویر امور است ولی روش دوم جریان پیچیده سازی و ظلمت است. روش اول به یگانگی می رود و روش دوم به کثرت و تفرقه و فروپاشی. روش اول همان حقیقت دین خدا و اسلام است و روش دوم هم کفر و شرک و نفاق است: "آنانکه دارای نفاق هستند اسلام را دینی سخت و پیچیده می دانند در حالیکه خداوند اسلام را نازل کرده تا همه سختی ها و پیچیدگی ها را بر شما آسان و روشن سازد." قرآن کریم- و شاهدیم که امروزه همه مکاتب و ارزشهای ظلمانی و بغی به سمت ترکیب و پیچیدگی روزافزون در حرکت هستند و اصلاً پیچیدگی بطور افتخارآمیزی از شاخصه های پیشرفت و علم و مدنیت و رشد محسوب می شود و سادگی محکوم به عقب ماندگی و متهم به حماقت است هم از منظر کافران و هم مشرکان دینی. پس تأویل و تبدیل دارای دو رویکرد کاملاً مخالف یکدیگرند که تأویل میل به سادگی و یگانگی امور دارد و تبدیل هم به سمت کثرت، ترکیب و پیچیدگی فزاینده می رود که فرق انسان مؤمن تأویلی و انسان کافر تبدیلی هم همینگونه است یعنی سادگی و پیچیدگی، یکدستی و آشفتگی، ثبات و اغتشاش و ... .

۶۷- انسان تأویلی در آن واحد و در هر مرحله از زندگیش بر محور اسم و معنائی واحد و احساسی یگانه در ذهن و دل خود در گردش است یعنی همواره مشغول تأویل و تجلّی اسم و مسمائی واحد در زندگیست که در سمت کلمةالله در حرکت است که یگانگی بود و نبود است که فراسوی همه ارزشها و اسماء و اشیاء تبدیلی قرار دارد.

۶۸- هر اسمی که بیش از یک مسما داشته باشد و هر مسمائی که بیش از یک اسم داشته باشد امری ظلمانی و تبدیلی و فریبنده و کاذب است و همچنین اگر همه اسماء در عقلانیت بشری به اسم واحدی تأویل نشوند و همه اشیاء نیز از برای انسان دارای مسمائی واحد نباشند این نشانه ظلمت اندیشه و هوش و حواس است و دال بر گمشدگیست. و فقط انسان تأویلی است که از این سرگشتگی و ضلالت بیرون است که همو انسان اهل ذکر است.

۶۹- آنچه که موسوم به گمشدگی، پریشانی، اغتشاش، هذیان و نسیان و مالیخولیا در بشر است تماماً حاصل سرگردانی بین اسماء و کلمات است که دارای نور واحد تأویل و تجلّی نیستند. از این منظر بشر مدرن در غل و زنجیر اسماء و کلمات و ایده هائی شیطانی و آتشین جان می کند و دیوانه می شود کلماتی که هر یک قطعه ای از واژگونی در ظلمات هستند یعنی واژه. که این تبدیل دوزخی حاصل انکار حقیقت اسماء و کلمات فطری در بشرند و به زبانی جهنم مدرن محصول جنگ بشر با اسماء و کلمات خدا در خویشتن است که در این جنگ هر کلمه ای یک واژه آتشین می شود در جان صاحبش.

۷۰- عصر آموزش همگانی و تعلیم و تربیت اجباری و رسانه های فراگیر شیطانی در زندگی، شبانه روز مشغول القای این واژه های آتشین در نفوس مردمان است. به همین دلیل یک انسان بی سواد دیروز حداکثر یک جاهل بود ولی انسان تحصیل کرده امروز یک دیوانه است پس از این منظر فرق دیروز و امروز، فرق جهل و جنون است .

۷۱- اگر نفس ناطقه انسان لااقل در هر دوره ای از زندگی دارای یک کلید واژه واحد و مقتدری نباشد که جانش را دائماً تأویل به حق نکند نفسی سرگشته و مجنون است بخصوص در آخرالزمان که عصر محشر کبرای اسماء و اشیاء است. حدود چهارده قرن پیش بر آستانه گشایش آخرالزمان، آخرین پیامبر خدا برای همه مردمان روی زمین قدرتمندترین و تأویلی ترین کلید واژه ها را به ارمغان آورد و آن کلمةالله بود: قولوا لااله الاالله تفلحوا! که آشکارا کلمةالله را تبدیل به کلید واژه زبان و اندیشه و احساس بشر نموده است چرا که هر الهی که در نفس آدمی پرستیده می شود دارای اسمی است و در حقیقت بی اسم هیچ چیزی قابل پرستش نیست و کلمه الله آن اسمی است که همه بودها را تأویل به نبود ازلی ساخته و از احدیت ذات غیب الغیوب بسوی انسان و جهانش برمی تابد و همه اشیاء را در چشم و هوش و ادراکش تبدیل به الهی واحد می سازد که الله است که کمال این تنویر متمرکز در وجود امامی مبین است که همه اشیاء در جهان به نورش تأویل به حق می شوند: "و در آنروز هرآنچه در زمین و آسمان است دگرگون شده و برای پروردگار عالمیان رخ می گشایند." قرآن-

۷۲-هر کلمه ای در نفس ناطقه آدمی دارای ملکه ایست که یا تحت فرمان ملائک مقرب پروردگارند و یا شیاطین. پس هر کلمه ای یا نوریست و یا ناری، یا هدایت بخش یا واژگون ساز که آدمی را یا به مسماهای بهشتی می رسانند یا جهنمی. برای درک این حقیقت کافیست که انسان نظری به پرواز اندیشه خود نماید که سراسر پرواز کلمات است که ناشر نور یا نارند در جان آدمی.

۷۳- نفس ناطقه انسان دارای دو روی عینی و غیبی است که همان ذهن و دل می باشند که ذهن به مثابه دنیا و ارض وجود است و لذا قلمرو تعینات و محسوسات است ولی دل سماء و غیب وجود است و لذا رابطه دل و ذهن همان رابطه اسم و مسما است یعنی اسمای الهی از دل برمی خیزند و در ذهن مسما می یابند همانطور که دل خانه خدا و فطرت الله است و ذهن هم خانه بشر و فطرت الناس است و دو آینه دنیا و آخرت در وجود انسان تلقی می شوند.

۷۴- همانطور که گفتیم هر اسمی ملکه ایست در قلمرو دل که یا نوری است و یا ناری، یا روحانی است و یا شیطانی. و این ملکه های اسمائی از دل بر ذهن آدمی میتابند به مسماهای نوری یا ناری که همان مسماهای حقیقی یا واژگونه اند. و بدینگونه است که هوش و حواس انسان از منشأ ذهنش با دو ماهیت متضاد از اشیاء در جهان طبیعت و بشریت روبرو می شود که برپا دارنده مراتب جنّات یا جهنم هاست. این همان مسئله خلق جدید از منظر تأویل اسماء است به دو ماهیت نوری و ناری.

۷۵- پس اسماء از آسمان دل بر زمین ذهن فرود آمده و آفاق جهان را به دو روش می آفرینند بواسطه علم باقی یا بغی که همان دو نوع تأویل است: "آیا پنداشتید بر بهشت وارد میشوید در حالیکه ما هر کسی را از علم خودش می آفرینیم." قرآن کریم-

۷۶- حقایق تأویلی مذکور عین مصداق این کلام الهی در قرآن کریم است که: "هر آنچه در زمین و آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست چرا نمی نگرید. سوگند به پروردگار زمین و آسمانها که این همان نطق شماست... چرا در ملکوت زمین و آسمانها نمی نگرید." آیاتی از قرآن کریم- که این آیات الهی حیرت آورترین و اسرارآمیزترین حقایق علم تأویل اسماء و کلام است که ما در مجموعه آثارمان تدریجاً تحت الشعاع آن اسماء، واژه ها، مفاهیم و پدیده ها را تأویل کرده ایم و لذا این مجموعه آثار سراسر علم تأویل اسماء و آیات هستند بقدرت عقل، عرفان نفس، قرآن و بیان.

۷۷- پس دل، آسمان اسماء است و ذهن هم ارض مسماء و جهان بیرون هم قلمرو تجلّیات اشیاء. و این سه درجه و قلمرو تأویل می باشد در آفاق و انفس.

۷۸- و اگر قرآن کریم می فرماید که همه موعودها و وعده ها و دعاها و مطالبات بشری در زمین و آسمان تماماً در درون انسان است که از طریق نطق و بیان حاصل می شود اثبات کننده کل حقایق این رساله است. و اما "نطق" چیست؟ نطق چیزی جز تبادلات کلامی بین این سه قلمرو مذکور نمی باشد زیرا همه مراتب تأویل همانا گفتگوی بین دل و ذهن و جهان بیرون است و این همان الوهیت نفس ناطقه انسان است که آفریننده است یعنی جهان هستی سراسر مخلوق آنی و کن فیکنی این منطق تأویلی در انسان است. یعنی جهان اشیاء و موجودات فی البداعه مخلوق تأویلات درونی انسان بین ذهن و دل است به دو روش نوری و ناری!

۷۹- و آنگاه که ذهن بر دل منطبق گردد و صراط اعراف کاملاً طی شود و مقام صدق حاصل گردد و اسم و مسماء در وجود یکی شود جهان پیش روی ما جنّات نعیم و بلکه رضوان حق نماید که عرصه آفرینش کن فیکن است که این علم تماماً از علی مرتضی به ما رسیده است و همه عارفان این علم شاگردان ایشانند.

۸۰- و در مسیر وصال ذهن و دل است که هر اسمی عین مسمّا گردد و جلال پروردگار رخ نماید زیرا خود فرموده که بین ظاهر و دل انسان حائل است یعنی بر صراط در انتظار است. و در این مقام است که ذاکر هر آن که اسمی از حضرتش را یاد کند مسمایش در جهان رخ نماید. و در این مقام است که وحدت وجود بر تجلّی حق از خلق تحقق مییابد.

۸۱-پندار و گفتار و رفتار آدمی یا حاصل تأویل عرفانی اسماء و کلمات است و یا حاصل تبدیل ظلمانی آنهاست. که اولی منجر به جنّات نعیم میشود و دومی هم از طریق تحریف اسماء و کلمات و تخریب اشیاء منجر به دوزخ صنعت میگردد.

۸۲- دین اسلام و مذهب شیعه و عرفان علوی کاملترین راه و رسم تأویل اسماء و خلق جدید در آخرالزمان است و لذا منکران و منافقان این امّت دست به اشد تحریف و تبدیل دین زدند و اسلام را که دین اختیار بود تبدیل به حکومت جبر نمودند و مذهب شیعه را که مذهب انقلاب بود تبدیل به آئین عزا ساختند و عرفان علوی را که کارگاه خلق جنّات نعیم بود تبدیل به فوت و فن های دعانویسی و رمالی و جن گیری ساختند و فقه جعفری را از طریق ترفندهای ابلیسی تبدیل

به کارگاه حلال سازی حرامها نمودند. و بدینگونه دجال آخرالزمان در لباس اسلام رخ نمود که تأویل ابلیس از وجود انسان است که درست در نقطه مقابل امام مبین قرار دارد که تأویل کلمةالله از انسان است.

۸۳- اگر آدمی با تأمل در اشیاء و طبیعت محیط زیست خود نظر کند به مهمترین معنائی که دست می یابد همان دست نیافتنی بودن معنای جهان است و این در حالیست که خداوند در کتابش جهان هستی و هفت زمین و آسمان را مسخّر وجود انسان خوانده است پس آدمی نیازمند راه و روشی است تا بتواند به حقیقت حی و قیومی جهان هستی ملحق شود و آن جز بواسطه علم تأویل نیست. که در غیر اینصورت آدمی یا از وحشت جهان به غارها پناه می برد و یا دست به تبدیل جهان می زند و جهان را برای خود جهنم می سازد همانطور که ساخته است. ولی انسان تأویلی در قلب اشیاء محیط زیست خود زندگی می کند و عضو لاینفکی از آن است و بلکه خود قلب آن است و قطب عالم امکان است یعنی امامی مبین است که همه موجودات عالم در وجودش مقدّر و به خلق جدیدی آفریده می شوند در درجات.

۸۴- علم تأویل اسماء همان هستی شناسی روحانی و عرفانی است که عارفش به نور این علم بر الهیت جهان وارد میشود و این صلوة تأویلی عارف است تا آنجا که خود مظهر تمام و کمال این الهیت است به شهادت خود خداوند در کتابش که: شهدالله انه لااله الاهو. که خداوند متعاقب این آیه علناً هو را برپا دارنده قسط و عدل جهان می خواند که کلمات خدا را بر مقعد صدق و عدل می نشاند یعنی بر جایگاه وجودی مسماها و اشیاء. و این همان یگانگی اسم و مسما است که در اینجا "هو" همان امام مبین است که در هر عصری برپا دارنده قیامت می باشد که کاملترین این قیام از آن قائم آل محمد است. این همان واقعه استویٰ خدای رحمان است بر عرش عالم امکان همانگونه که در قرآن مذکور است که این "استویٰ " بر عرش رحمان همان استقرار نور اسماءالله است بر اشیاء که منجر به یگانگی حق و خلق می شود همانطور که "استویٰ " به لحاظ لغت بمعنای یکسانی است که در این باب در کتاب "خداشناسی امامیه" به تفصیل سخن نموده ایم. و از آنجائی که خداوند بواسطه نور اسمایش بر جهان هستی استقرار می یابد این همان علم تأویل در وجود عارف است پس واضح است که حقیقت وحدت وجودی این استوای حق و خلق از وجود خود عارف رخ نماید و عارف مظهر ذوالجلال و الاکرام این توحید گردد. به بیانی دیگر اصلاً وجود عارف محل تلاقی و ملاقات اسماء الهی و مخلوقات عالم است پس عرش رحمان جز وجود عارف نیست که عرش استوای خالق و مخلوق، اسم و مسما، اول و آخر، ظاهر و باطن و خدا و بنده است.

۸۵- استوی' و استقرار حضرت رحمان بر عرش همان واقعه خلق جدید انسان در سرآغاز سوره رحمن است که بر دو رکن تعلیم قرآن و بیان استوار است زیرا قرآن مهد اسماءالله است و علم بیان هم علم تأویل این اسماء در اشیاء میباشد و این یعنی استوای رحمان بر عرش. و کل ظهور جنّات نعیم از وجود آلاءالله که در سوره رحمن شرحش آمده است تماماً وقوع ذوالجلال و الاکرام است از وجود آلاءاللهی که همان عارفان تأویلی هستند.

۸۶-همانطور که خوانندگان مجموعه آثار ما شاهدند این مجموعه آثار گام به گام علم تأویل اسماء را تعلیم نموده و حقایق و تجلّیاتش را به عرصه ظهور رسانیده اند که این تجلّیات بقدری حامل کرامات الهی می باشند که حتی منکرترین خوانندگان هم بدرجاتی از آن برخوردار شده و هویت و زندگیشان کن فیکن می گردد. که یکی از ظلمانی ترین آفات این نوع خوانندگان منکر آنست که این کرامات و تجلّیات را در خود تنفیس نموده و دچار استکبار و برتری جوئی و ستم در روابط اجتماعی می شوند و چه بسا از این تجلّیات و کرامات برای خود دکانهای دنیوی تدارک می بینند که زمینه نوعی از فرقه گرائی دجالی است که همواره در تاریخ معارف وحدت وجودی حضور داشته است مثل بخشی از اسماعیلیه، حروفیه، بابیه، شیخیه و امثالهم. که متأسفانه این سوءاستفاده ها و دجالیت های عرفانی و تأویلی در نزد دشمنان اسلام و تشیع تبدیل به تهمت و تکفیر بر علیه مؤمنان و عارفان حقه گشته است و همچنین ملعبه ای در نزد علمای قشری جهت تکفیر عرفا.

۸۷- این از نشانه های بر حق عرفان تأویلی در تاریخ است که همواره احیاگران این علم و پیروان حقه شان در هر عصری برپا کننده شدیدترین انقلابات ضد ستم و طاغوت بر علیه حاکمان جور بوده اند و این از افتخارات مذهب شیعه

می باشد که جز شیعیان اهل معرفت تأویلی بر علیه حاکمان خونخواری همچون سلاجقه، مغول، تیموریان و صفویان نبرد نکرده اند. و لذا اکثر این علماء و عرفای حقّه به فجیع ترین شکلی به امر این سلاطین جور کشته شده اند. که متأسفانه همواره در پس پرده این سلاطین گروهی از فقهای مزدور قرار داشته اند که حکم به پوست کندن و مثله نمودن و زنده سوزاندن از نبوغهای شیطانی این فقهای مزدور بوده است.

۸۸- در طول تاریخ اسلام همواره عرفای تأویلی و فقهای تبدیلی در نقطه مقابل هم قرار داشته اند که این عرفا حامی فقراء و مستضعفین و ستمدیدگان بوده اند همانطور که این فقهای تبدیلگر دین خدا هم حامی سلاطین جور بوده اند. پس درک می کنیم که عرفان علوی که همان عرفان تأویلی است با عرفانهای عافیت طلب و عیّاش و گوشه نشین و فرصت طلب هیچ رابطه ای ندارد. یعنی عرفان تأویلی ذاتاً انقلابی است که هم جانها را زیرورو می کند و هم سرنوشت جوامع را و هم غایت تاریخ و تمدنها را. زیرا آنگاه که اسمی عین مسمّا گردد و شیئی حقیقت الهیش را آشکار کند و انسانی به حق ذاتش تأویل گردد تحت قانون نفس واحده عالم و آدم، همه اشیاء و مفاهیم واژگونه زیرورو میشوند تا بر مقعد صدق و عدل خود قرار گیرند و این همان معنای انقلاب است: "آنانکه خدای را بسیار یاد کنند بزودی خواهند دید که چگونه ظالمان را زیرورو می سازیم." قرآن کریم- (سوره شعراء)

۸۹-حتی اگر در هر عصری فقط یک اسم تجلّی یابد و یک شیئی تأویل شود برای برپائی قیامت آن دوران کفایت میکند. همانطور که در دوران کهن، انبیای الهی هر یک تأویل گر یکی از اسماءالله بودند و قیامتها نمودند در قوم خویش! ولی در آخرالزمان قدرت تأویلی اسماء در عرصه رجعت و صعود، قدرتی جهانی است و کل بشریت را قائم به ذات آن اسمای تأویل شده می کند که مهدی های دورانها جمله قائمان این اسماء هستند که قائم آل محمد هم نهایتاً برپا کننده تأویل کلمةالله است که جامع همه اسماء میباشد که قیامت کبرا را زمینه سازی میفرماید که زمینه فرهنگی، منطقی، عقلانی، اخلاقی و علمی این تأویل در مجموعه آثارمان فراهم آمده است.

۹۰- همانطور که همه حکیمان جهان معترفند که شاخص ترین ویژگی انسان در میان موجودات عالم ناطق بودن نفس اوست پس باید گفت که انسانیت تماماً همان نفس ناطقه است و غیر آن وجه جانوری و نباتی و جمادی وجود است و انسان آخرالزمان از آنجائی که تحت الشعاع نور محمدی زیست می کند صاحب ناطق ترین نفوس و جامع همه اسماء و کلمات است و لذا غوغائی ترین بشر تاریخ است و حراف ترین و پر مدعاترین.

۹۱- نفس ناطقه انسان کارگاه جادوئی اسماء و کلمات خداست همانطور که در کتابش می فرماید اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و همه آبها مرکب گردند و بر آنچه که موجود است افزون شود کلمات خدا پایان نمی گیرند و قابل شمارش هم نیستند درست همچون ستارگان آسمان. زیرا دقیقاً این اسماء، نزول سماوات در جان انسان است. و در عین حال برای هر کلمه و اسمی در نفس ناطقه مسمّائی در عالم ارض حضور دارد که یک موجود یا پدیده ای محسوس است و بمیزانی که این اسماء و کلمات در نفس ناطقه، مدرّک و مصدّق مسمّاهای خود در جهان بیرون هستند نفس انسان هم در مقام صدق وعدل وجودی خود مستقر است و دارای فطرت الهی میباشد و با جهان بیرون متحد است و جهان بیرون از برایش درجه ای از جنّات نعیم است و بمیزانی که این اسماء و کلمات در نفس نسبت به مسمّاهای خود در جهان بیگانه است این انسان نیز در بیگانگی با جهانش به سر میبرد و بمیزانی که منکر این مسمّاهاست و با آن می ستیزد و آن را تبدیل و واژگون می سازد این اسماء و کلمات در نفس خودش نیز دچار همین وضع می شوند و فطرت خودش را دیوانه و واژگون می کنند و این همان زیستن در جهانی دوزخی است.

۹۲- از این منظر معرفت نفس چیزی جز عرفان اسمائی نفس و تجلّی مسمای این اسماء در جهان بیرون نیست.

۹۳- وقتی آدمی با اسم شخص یا پدیده ای در درون خود روبرو میشود که این رویاروئی، جدل آمیز و منکرانه و خصمانه است به این معناست که این انسان دچار جهل یا انکار و واژگونی این اسامی در خویشتن است و این اسامی در نفس او مصداق مسماهای خود در بیرون نیستند.

۹۴- بسیاری از اشخاص، اشیاء و پدیده ها در جهان بیرون در نفس ناطقه آدمی دارای اسمائی نامربوط و چه بسا دروغین و واژگونه اند. فی المثل اکثر انسانها پول را رزق می نامند و یا دروغهائی را که دیگران میگویند تصدیق خود می پندارند و آنها را صادق میدانند و یا خانواده و نژاد خود را مظهر اسم عشق و ایثار می دانند و یا داشتن یک اتومبیل شیک را در نفس خود مترادف اسم عزّت و عظمت می دانند و الی آخر. و تا این مسماها و پدیده ها در جهان بیرون صاحب اسمای حقیقی در نفس ناطقه نشوند آدمی بر فطرت الهی خود مستقر نمی شود و نفس ناطقه اش مالیخولیائی و دیوانه است و طبعاً بلاوقفه در جدال و عداوت با عالم و آدمیان بسر می برد و این مصداق کلام الهی در قرآن کریم است که: "وای بر تکذیب کنندگان." یعنی کسانی که اسمای واقعی چیزها را تکذیب می کنند و نامهائی دروغین می نهند و اینست که میفرماید: "دروغ نمی گوئید الا بخودتان." قرآن- این همان کذب و تهمت و افترائی است که انسانهای کافر به آن مبتلایند و بدینگونه به تسخیر شیطان درمی آیند: "و شیطان به امر خدا بسراغ هر تکذیب کننده و تهمت زنی میرود." قرآن- و اینست که خداوند در قرآن کریم بر هیچ گروهی از مردمان همچون مکذبین فریاد برنیاورده است و همچنین در معرفت اسلامی و شیعی هیچ سخنی همچون دروغگوئی نابود کننده ایمان نیست، ایمان بمعنای امنیت وجودی و استقرار در خانه وجود خویشتن است وانسانی که اسماء و کلمات خدا را تبدیل و جابجا و واژگون می کند امنیت وجودش را از دست داده و از خانه وجودش طرد می گردد و در جهان بیرون دربدر میشود تا شاید کسی یا چیزی به وی پناه و مأمنی بخشد. اینست که دروغگوئی را امّ الفساد و مهد همه گناهان خوانده اند. دروغگوئی که چه بسا در جامعه ای تبدیل به یک فرهنگ و آئین و نظام تعلیمی و تربیتی می شود و تمدنی کذاب و واژگونه برپا می دارد که همه محصولاتش کاذب و آتشین و ویرانگر است. زیرا چنین جامعه ای در تسخیر شیاطین قرار می گیرد که همه اسماء و کلمات الهی را در نفس انسان و به دست انسانها تبدیل و واژگونه می سازد و بدینگونه جهانش را جهنم می کند همچون جهنم صنعت و مدرنیزم که در آن هرچیزی ضد اسمش میباشد و همه چیزها ضد انسان. زیرا انسان به انکار و ضدیت با آیات و اسماء وجود برخاسته است.

۹۵- پس آدمی هر کس و چیزی را در عالم برای خودش همانگونه می آفریند که می نامد، نامیدنی صادقانه یا دروغین که برپا کننده بهشت یا جهنم انسان در جهان است. پس هر کس یا چیزی به این دلیل تبدیل به عذاب تو میشود و وجودت را دوزخی می کند که نامی نادرست بر آن می نهی.

۹۶- اگر در اعصار کهن برخی از انبیاء و اولیای الهی همچون حضرت ابراهیم و یوسف(ع) صاحب علم تأویل رؤیا بودند امروزه همه وقایع بیداری مردمان بقدری تبدیلی و واژگونه اند که نیازمند تأویل میباشند تأویل رؤیاهای عرصه بیداری. زیرا جهان مدرن جهان توهماتی هزاران توی میباشد که حاصل تبدیلات هزاران توی الفاظ و مفاهیم و اشیاست. و این ظلمات در نفس ناطقه بشر به حدّیست که مطلقاً از احاطه و نظارت عقل و وجدان بشری خارج گشته و در سیطره شیاطین قرار گرفته است که تنها راه شناخت این شیاطین و رهائی از این رؤیاهای ظلمانی، علم تأویل است که در آثار ما تبیین گردیده است.

۹۷- ماهیت ذاتی و پایدار هر چیزی همان اسم آن چیز است و مابقی صفات و خواص هر چیزی وجوه فنائی و عدمی آن چیز است که اعتبارش فقط در حیات مادی و مصرفی بشر است و هر چیزی اتفاقاً بواسطه همین خواصش در نزد بشری محکوم به تخریب و تباهی است پس آن وجه جاودانه و الهی اشیاء همان اسماء است که در نزد اهل تأویل دارای تجلّی و کرامات است. ولی آیا منظور از اسم هر چیزی همان لفظ و کلمه ایست که در هر زبانی بصورتی بیان میشود؟ اگر چنین است پس هر چیزی در قلمرو فرهنگ و زبان هر قومی دارای ماهیت متفاوتی است. به همین دلیل موجودیت اشیاء در میان هر قومی ارزشها و مفاهیمی است که در قوم دیگری متفاوت است. بطور مثال آب و هوا به دلیل اسماء متفاوتی که در زبانهای گوناگون دارند خواص و ارزشهای متفاوتی نیز در هر قومی پدید می آورند و بدینگونه اقوام بشری از حیث فرهنگ و باورها و احساسات و شکل و رنگ و رفتار از یکدیگر متمایز می شوند: "تفاوت در زبانها و نژادها از جمله نشانه های پروردگار در زمین و آسمانهاست." قرآن- که این آیه نشان می دهد که تفاوت اقوام و زبانها ریشه در

زمین و آسمان دارد پس زبانها که بر اسماء بنا شده اند علاوه بر قلمرو زمینی جایگاه آسمانی نیز دارند که منازل افلاک و ستارگان است.

۹۸- قرآن کریم می فرماید که همه مردمان روی زمین در دورانی دارای زبان و مذهب واحدی بوده اند و نیز شاهدیم که امروزه تمدن صنعتی یکبار دیگر همه جوامع بشری را به سمت زبان واحدی سوق میدهد که ظاهراً زبان انگلیسی است که همین زبان انگلیسی نیز دیگر آن گویش تاریخی مردم انگلستان نیست بلکه زبان تبدیل شده به علائم و رمزهائی کاملاً فنی و ریاضیاتی و کدهای کامپیوتری است. یعنی امروزه همه زبانهای اقوام بشری در کارگاه کامپیوتر تبدیل به زبانی واحد و کاملاً فنی- ریاضیاتی میشود که در سیطره شیطان آریل قرار دارد که شیطان ارتباطات تکنولوژیکی و جهانی است. و بدینگونه نفس ناطقه همه مردمان جهان در این ماشین تبدیل به زبان واحدی می شود که یک زبان کاملاً شیطانی است و این ظهور شیطان است از نفس ناطقه انسان که پیروانش را بدین زبان رهبری می کند.

۹۹- این صورت دوزخی وحدت جهانی زبانهاست. و اما وحدت توحیدی و الهی زبانها نیز در صورتی پنهان در جریان تکوین است در نزد اولیای الهی و مؤمنان اهل تأویل که زبان ظهور جهانی انسان کامل است همانطور که جان مردان خدا یکیست زبانشان نیز یکیست که این زبان تأویل است و تجلّی و نه زبان غوغا و شعار. و با همین زبان است که امام زمان در ظهور جهانیش با همه یاران و مؤمنانش سخن می گوید و امرش را ابلاغ می کند.

۱۰۰- همه جنگها و جدالهای پنهان و آشکار بین افراد و گروههای بشری در طول تاریخ تا به امروز که معروف به جنگهای طبقاتی، مذهبی، نژادی، استعماری و امثالهم میباشد اساساً و نهایتاً حاصل جنگهای زبانی است یعنی ناشی از سوء تفاهم کلام است که حجت این ادعا آنست که بمیزانی که افرادی به زبان و گویش طبقات و اقوامی دیگر نزدیکتر میشوند و الفاظ مشترکی می یابند این جدالها نیز کاهش میبابد. بطور نمونه بزرگترین جنگهای تاریخ معاصر جهان همانا نبردهای ضد استعماری بر علیه تمدنهای مغرب زمین بوده است ولی با کمال حیرت شاهد بوده ایم بمیزانی که مردم هندوستان با زبان انگلیسی مأنوس شدند و انگلیسی آموختند خود به پیروی از ارزشهای انگلیسی پرداختند که این مسئله در مورد بسیاری از انقلابات مصداق داشته است به همین دلیل استعمارگران آموختند که بجای لشکرکشی و حمله نظامی می توان بواسطه تبلیغ و اشاعه زبان خود به سایر ملل بر آنان مسلط شد و آنها را مطیع خود ساخت. به همین دلیل امروزه بزرگترین چالش فرهنگی در جهان بر سر زبانهاست و برای نابودی ملتی کافیست که زبانش را از او بگیری و یا تحریف کنی. این حقیقت در روابط بین افراد و بخصوص در درون خانواده ها واضحتر دیده میشود. چه بسا یک جدال ظاهراً اقتصادی بین زن و شوهر از طریق یک تفاهم کلامی بکلی برطرف می شود پس اصل اختلاف ریشه در زبان و تکلم داشته است که سایر اختلافات به مثابه مفرّ اختلاف کلامی هستند.

۱۰۱- می دانیم که یونانی ها بواسطه اسکندر مقدونی، زبان خود را در جهان پراکندند و به زور سایر ملل را مجبور به تعلیم زبان یونانی ساختند و بدینگونه تمدن یونانی در جهان گسترش یافت. مشابه همین کار را در دوره ای از تاریخ، اعراب در سایر کشورهای تحت سلطه خود انجام دادند و امروزه اروپائی ها مشغول همین کار هستند. زیرا الفاظ و کلمات هر زبانی چون آموخته شوند و بر زبان آیند هسته مرکزی وجدان و هویت بشری را تأویل یا تبدیل می کنند وهیچ استحاله ای عمیق تر و قدرتمندتر از نفوذ زبان و کلام نیست که انبیای الهی نیز به همین واسطه توانستند به بشریت معرفت و ایمان غیبی دهند و نادیده ترین و نامحسوس ترین موجود عالم یعنی خداوند را به همه بباورانند. این همان سرّ سمائی بودن (آسمانی) اسماء و کلمات است: "هر آنچه که در زمین و آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید. سوگند به پروردگار زمین و آسمانها که این همان سخن گفتن شماست." سوره ذاریات- یعنی هر کسی بواسطه سخنش خود و سرنوشت خود را می آفریند و رزق دو دنیایش را رقم می زند.

۱۰۲- صد و بیست و چهار هزار پیامبر نیز آمدند تا به بشر تعلیم اسماء و کلمات الهی را اعطاء کنند و به زبانی دیگر این اسماء و کلمات را به یاد بشریت آورند که در دین پیامبر خاتم این تعلیم کامل گردید همانطور که قرآن تنها کتاب آسمانی است که حامل همه اسمای الهی می باشد چرا که اسماءالله شاه کلیدهای همه اسماء و کلمات هستند. بطور مثال

اسم "المصوّر" شاه کلید نامهای همه چیزهائی در جهان است که دارای صورت و شکلی می باشند و یا "الرزّاق" شاه کلید نامهای همه برخورداریهای بشر در جهان است و یا "الحکیم" شاه کلید همه اسامی و اصطلاحاتی است که در قلمرو حکمت حضور دارند و پدید می آیند و یا "الشافی" شاه کلید همه درمانهایی است که برای امراض و گرفتاریهای بشر میسر میشود والی آخر. و اینست که در قرآن کریم می خوانیم که: "در این کتاب ذکر همه چیزها وجود دارد." که این سخنی بس حیرت آور است از برای کسانیکه از علم تأویل اسماء بیگانه اند و لذا چه بسا می گویند پس چرا اسم ما در قرآن نیامده است. در حقیقت منظور از این کلام الهی در کتابش اینست که اهل معرفت به نور اسماء الله به حقیقت همه چیزها در جهان هستی نائل می آیند و همه اسماء و کلمات در ذات اسماء و آیات الهی حضور دارند که این از بزرگترین معجزات قرآن است.

۱۰۳- اینست که همه مذاهب بزرگ در تاریخ که هر یک باعث و بانی فرهنگ و تمدن جدیدی بوده اند با نام جدیدی از خداوند خالق بوده است و لذا هریک از فرهنگها و تمدنها به مثابه تأویل یکی از نامهای خداست مثل اهورامزدا، یهوه، کریشنا، شینتو، الله و غیره. و لذا در رأس عبادات هر قوم و مذهبی بر زبان راندن مکرر نام خدای خویش است. عظمت و قداست اسماء الهی نیز از اینروست و هر ذکر عرفانی که منجر به شهود لقای الهی میشود از بر زبان راندن یکی از اسماء الله آغاز میگردد. واقعه نزول روح و ذکر نیز چیزی جز نزول نور اسماء الله بر دل مؤمن نمیباشد. اینکه فرموده خداوند بر اسرار قلوب شما آگاه است ولی تا بر زبان نرانید هدایت نمیشوید، این هدایت چیزی جز هدایت از اسم بسوی حقیقت مسمّای آن نیست که کمالش دیدار جلال پروردگار از آن اسم است. اهمیت نامگذاری در فرهنگ بشری نیز از همین روست که خداوند در کتابش از جمله اندک موارد تعلیم و تربیت فرزند که بر عهده والدین نهاده است انتخاب نام نیکو است بر فرزندان. و می دانیم در میان پیروان ادیان الهی فقط مسلمانان هستند که اسماء الهی را بر فرزندان خود می نهند بخصوص پیروان مذهب امامیه که نامهای خداوند را بی هیچ پیشوند و پسوندی بر کودکان خود می نهند که چه بسا سائر مذاهب اسلامی این امر را شرک می دانند حال آنکه عین توحید است توحید انسان و خدا.

۱۰۴- سمت و سو و سیر رشد و کمال هر کسی در تأویل آدمیت است از نفس ناطقه خویشتن و آن تأویل ملکوتی اسماء است که این ملکوت اسماء در فطرت آدم ابوالبشر حاصل سجده ملائک بر آدم است ملائکی که به نور علم تأویل آدم هویت آدمی یافته و مسخّر وجودش شده اند و بدینگونه همه موجودات عالم در زمین و آسمانها مسخّر وجود آدم گشته اند و اینست که میفرماید: "ای اهل ایمان چرا در ملکوت زمین و آسمان نظر نمی کنید." قرآن-

۱۰۵- پس حقیقت ملکوتی اسماء و حقیقت اسمائی ملائک در نفس ناطقه انسان اهل تأویل موجب میشود که جهان هستی به تسخیر اراده اش درآید در امر کن فیکنی خلق جدید جهان. و این معنای انسان کامل و کمال انسان است.

۱۰۶- همه درجات و مقامات الهام و وحی الهی در بشر نیز همین تأویل ملکوتی اسماء میباشد که بصورت اذکار قلبی موجب تجلّی و رؤیت این ملائک میشود همانطور که عالیترین حد این تجلّی و رؤیت در وحی نبوی بصورت روح القدس یا جبرئیل بر پیامبر خاتم رخ نمود که جمال ملکوتی کتاب الله و قرآن بود که قرآن را یعنی خودش را بر رسول اکرم القاء نمود.

۱۰۷- در حقیقت جبرئیل که تجلّی جمال روح محمدی بود به مثابه امام مبین و سخنگوی همه اسماء الله و کلمات خدا از نفس ناطقه پیامبر بود که نفس ناطقه اش را بر او قرائت نمود نفس ناطقه ای که همان نطق روح الله بود و تأویل فطرت الله. فطرت اللّهی که در این تأویل و نطق عین فطرت محمدی گردید. و اینک که طبق قول الهی در کتابش محمد رسول خدا مقیم جان مؤمنان امت خویش است (بدانید که رسول در خود شماست) پس هر مؤمنی می تواند به یاری نور رسول جانش قرآن را که کتاب کامل وجود است یکبار دیگر تأویل و تلاوت کند و این بدان معناست که محمد در عرصه خاتمیت همچنان رسول خدا در جان امتش می باشد و این همان ادعائیست که در اذان مسلمین هر روزه بیان می گردد.

۱۰۸- پس علم تأویل کامل اسماء و کلمات در آخرالزمان همان علم محمدی است که به نور قائم آل محمد تعلیم داده میشود و قائم آل محمد یعنی برپا کننده نور تأویل محمدی.

۱۰۹- پس اینک بهتر درک میکنیم که چرا رسول خاتم فرموده که در آخرالزمان حقایق دینش جز از طریق معرفت نفس حاصل نمی آید زیرا اگر رسول خدا که نور تأویل همه اسماء الله و کلماتش می باشد که مقیم فطرت همه انسانهاست که به او ایمان دارند پس کافیست که به این نور روی کنند یعنی به فطرت خود روی نمایند. پس دین محمد و راه و رسم محمدی شدن هم جز این نیست و هر که بر این راه وارد نشود هنوز در پشت درب شهر محمدی جا مانده و به خواب غفلت فرو رفته است و لذا جز علوم عاریه ای و اخبار تبدیل شده دینی چیزی بعنوان عنصر هدایت در دست ندارد و از آنجائی که این علوم و اخبار فاقد روح و خلّاقیت هستند هیچ کارائی مفیدی هم ایجاد نمی کنند و از دین و اسلام جز مقادیری الفاظ و شعارهای بیجان باقی نمی ماند.

۱۱۰- پس آن روحی که خداوند در انسان دمیده همان روح اسماء اوست و اسمائی که به انسان تعلیم داده محمل روح اوست و فقط با کشف این روح و نور اسماء می توان به الهیت فطرت خویش راه یافت و از مهلکه آخرالزمان رهید.

۱۱۱- پس علم روح همان علم تأویل اسماء است و علم تأویل اسماء هم جز در مکتب سیر و سلوک عرفانی تحت نظر یک پیر طریقت امامی حاصل نمی آید.

۱۱۲- از آنجائی که ذات الهی خلّاق است اسماء الهی نیز که اسماء تجلّی ذاتند نیز خلّاقند و در خلقت خداوند هیچ تکرار و عبثی نیست درست به همین دلیل این اسماء در وجود هر عارفی که تجلّی کنند کاملاً بدیع و اصیل هستند و مختص آن عارف می باشند و این همان معنای منحصر بفرد بودن و بی تا بودن امر تجلّی است که با علم بدعت درک میشود که همان علم خلق جدید است و درست به همین دلیل همه عارفان بدیع هستند و صاحب بدعتهای بی سابقه در تجلّیات و کرامات و بیان می باشند و این همان چیزی است که علمای رسمی و کتابی و اخباری درنمی یابند و عارفان را به جرم بدعت تکفیر می کنند حال آنکه بدعت اصل حقانیت آنهاست: "هرگاه که حق نازل شد گفتند که این جادوئی آشکار است پس کافر شدند." قرآن- و عجیب اینجاست که حتی بسیاری از علمای اخباری و فقهای شیعی نیز عارفان خود را با همین منطق تکفیر میکنند و میگویند که چنین چیزهای عجیبی از وجود امامان معصوم رخ نداده است. گوئی که معصومین را دیده و شناخته اند در حالیکه عارفان حقه همان مظاهر تجلّی امام در هر عصری میباشند و تنها انوار شناخت امام برای مردمند.

۱۱۳- در ظهور جهانی حق در آخرالزمان حضرت مسیح مظهر روح الله است و حضرت مهدی مظهر کلمةالله که این دو به یاری یکدیگر روح خدا در بشریت را تأویل به اسماء او می سازند و بدینگونه بشریت باقیمانده از فتنه آخرالزمان به اسماء الهی تأویل و به خلق جدید آفریده میشوند و روحانی می گردند و این همان زمینه جنّات نعیم است که بدینواسطه در جهان رخ می نماید همانطور که در قرآن کریم آمده که بهشت مخلوق علم انسانهاست و علمی هم جز علم تأویل اسماء نیست که آفریننده باشد.

۱۱۴- اصلاً پیر طریقت اگر بر حقی باشد صاحب روح محمدی است به درجه ای از تجلّی تأویلی اسماء. که با نفخه و القاء همین روح در هر که بخواهد به اذن الهی موجب برپائی قیامت نفس ناطقه اوست که سرآغاز خلق جدید عرفانی می باشد که اهل معرفت و اطاعت تدریجاً به تأویل اسماء الله از فطرت الهی خود نائل می آیند و این عین واقعه فرج امام می باشد قبل از ظهور جهانیش. این همان قائمیت امام از وجود اولیای خویش است. "زیرورو می شوند و سپس روی به خدا میکنند ... و در آنروز هر چیزی در زمین و آسمان دگرگون شده و وجوه الهی خود را برای خداوند آشکار میسازند." آیاتی از قرآن کریم-

۱۱۵- در نظر انسانی که به روح و نوری از اسماء نائل آمده جهان پیش رویش به همراه همه خلق عالم بتدریج حقیقت خود را آشکار می سازد: کوهها، چشمه ساران، گیاهان، حیوانات، خاک، هوا و آسمان و نیز یکایک آدمیان بخصوص در روابط نزدیک پرده از رخسار بر می کشند و این همان بروز مراتب قیامت است: "قیامت فرارسیده و ما آنرا از چشم عامه مردمان پنهان داشته ایم تا همچنان مردم را بواسطه اعمال و سعیشان اجر و جزا دهیم." قرآن کریم-

۱۱۶- پس علم اسماء همان علم قیامت است و نور همه مکاشفات عرفانی و ماورای طبیعی می باشد که از عین طبیعت آشکار می شود. پس تأخیر قیامت و نیز راز غیبت امام جز فقدان علم تأویل اسماء در نزد مردمان علت دیگری ندارد.

۱۱۷- اینکه قرآن کریم قیامت را همان ظهور نفس انسانها معرفی کرده است این نفوس مردمان جز نفس ناطقه شان نیست پس تمام وعده های الهی به آدمیان اعم از کافران و مؤمنان در زمین و آسمانهاست که رخ مینماید (و این همان نطق شماست- سوره ذاریات) پس قیامت در همه مراتبش چه در دنیا و چه پس از مرگ اعم از قیامت عرفانی و یا ظلمانی چیزی جز قیامت اسمائی نفس نیست یعنی تأویل اسماء و کلمات و مفاهیمی که نفس انسان را پدید آورده است که اگر نفسی ظلمانی و تبهکار و واژگونه باشد حقیقتش رخ نموده و به فعل می آید که درجه ای از دوزخ است و اگر نفسی مؤمن و عارف و جهادگر باشد نیز مواجه با بهشت می شود در مراتبش. یعنی بهشت و دوزخ و طبقاتشان در دنیا و آخرت چیزی جز تأویل نفس ناطقه نیست.

۱۱۸- اصلاً آنچه که موسوم به نفس است و خودیت فردی هر کسی چیزی جز فعالیت اسماء و کلمات نیست و تأویل و تبدیلی که هر کسی از این اسماء در زندگیش به ثمر رسانیده است همانطور که هر کسی برای معرفی خودش جز مجموعه ای از کلمات، وسیله دیگری ندارد که محور این کلمات اسماء هستند: من مسلمان دکتر یا مهندس اهل فلان شهر یا کشور با نام والدین و همسر و فرزندان و اسامی مملوکات و اعتقادات و نام مکاشفات و آیات و امامان و ... .

۱۱۹- هر کسی دارای چیزهائی مادی یا معنوی در زندگیست که بواسطه نامهائی برای خود تعریف و ارزیابی می شوند و این من هر کسی یا نفس اوست و آنچه که مهمتر از خود جسمانیت این مملوکات است تعاریفی است که هر کسی از این مملوکات در نفس ناطقه اش به ثمر می رساند که غایتش مجموعه ای از اسماء است. و این توصیفی واضح از واقعه تأویل اشیاء یا تجلّی اسماست که غایت ماندگار ماهیت هر کسی است و توشه آخرت او نیز هست. پس انسان چیزی جز تأویل اسماء نیست که همین تأویلات را با خود به جهان دیگر میبرد که در آن جهان تجلّی می یابند به نور یا نار در مراتب.

۱۲۰- در حقیقت آنچه که جهنم یا عذاب نامیده میشود در حیات دنیا و آخرت چیزی جز تأویل حقیقت اسمائی نیست که بشر آن را تحریف و تبدیل کرده است و از آنجائی که چنین بشری عمری را بر تحریف و تبدیل این اسماء زیسته که زیستنی واژگونه و ظلمانی بوده است آنگاه که حقیقت این اسماء تأویل به حق میشوند صاحبش مجبور به واژگون شدن است که این واژگون شدن اسمائی است که قبلاً در خودش واژگون کرده بود یعنی واژگونیِ واژگونی! و این همان معنای عذاب و جهنم است. در حالیکه همین واقعه تأویل برای اهالی ایمان و معرفت منجر به عزّت و آسایش و لذت و بهشت می شود. پس برای کافران و مؤمنان واقعه واحدی رخ می دهد که همان واقعه تأویل است که این تأویل وجود و اسماء برای گروهی بهشتی است و برای گروهی دوزخی و عذاب آور. و این تأویل بهشت و جهنم بود که برای نخستین بار رخ نمود.

۱۲۱- پس بهشت و جهنم دو صورت از تأویل اسماء در وجود انسان است انسان مؤمن و انسان کافر، انسان صادق و انسان کذاب. انسانی که بر صدق و عدل کلمات زیسته است و انسانی که کلمات را در نفس ناطقه خود تحریف و تبدیل کرده است یعنی به کلمات خدا دروغ بسته است یعنی بر خدا معصیت کرده است و در حقیقت بر خودش. که این بمعنای تحریف و واژگونسازی عقل خویش است به علم و آگاهی. (بقره- ۷۵)-

۱۲۲- همانطور که قرآن کریم می فرماید که بدکاران واژگون می شوند بدین دلیل است وقتی انسانی که می خواهد عمل بدی را مرتکب شود چون فطرتاً و بر اساس علم اسماء در نفس ناطقه اش بر بدی عملش آگاهی دارد پس مجبور است که آن اسماء و کلماتی را که در این عمل بدش دخیلند تحریف و وارونه سازد تا بدینگونه عمل بد خویش را در نزد نفس ناطقه اش خوب جلوه دهد پس این خود- واژگونسازی در طبیعت فسق و تبهکاری بشر است که البته این تحریف و تبدیل اسماء را با تعالیم شیطانی فرا می گیرد همانطور که فرموده: "شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زیبا ساخت و گمانهایشان را برایشان عین حقیقت ساخت و سپس او را پیروی کردند." قرآن کریم- زیرا شیطان تنها دشمن علم تأویل در انسان است همانطور که در واقعه خلقت حضرت آدم این علم تأویل اسمایش را انکار و عداوت کرد و سوگند یاد کرد که آدم و فرزندانش را گمراه ساخته و به دوزخ ببرد که این گمراه سازی هم چیزی جز علم و هنر تبدیل اسماء و اشیاء نیست یعنی علم بغی! که ابلیسی ترین و ساختاری ترین نوع تبدیل اسماء در بطن و متن شریعت است که مولّد فقه توریه است که همان علم تبدیل احکام الهی می باشد که هر نوع ربا و زنا و ریائی را مشروع و حلال می سازد که این همان رسوخ ابلیس در متن شریعت محمدی است در میان فقیهان امّت که پیروان این علم تبدیل در قرآن کریم منافقین خوانده شده اند که جایگاهشان در طبقه زیرین جهنم یعنی درک اسفل السافلین است که در آن نه می مانند و نه میروند، نه می سوزند و نه می سازند، نه مرده اند و نه زنده. (آیاتی از قرآن)- که چنین واقعه ای در همه مذاهب پیش از اسلام نیز رخ نموده که موجب نسخ و ابطال آن مذاهب شده است.

۱۲۳- هیچ اسم و سخن و بیانی به خودی خود نه خوب است و نه بد، نه راست است و نه واژگونه. عموماً هر سخنی در کتابها و منابر و کلاسها نیکو و خیرخواهانه است و جز شیطان پرستان دعوت به فسق و تبهکاری آشکار نمی کنند. سخن در قلمرو نفس ناطقه افراد و بخصوص در جریان عمل است که واژگونه می شود و تحریف می گردد بمیزانی که بر محور منیّت فردی تدبیر می شود. و ما این حقیقت را به تفصیل در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" نشان دادیم که چگونه مفاهیم و ارزشها بمیزانی که به خدمت انّانیت فردی بشر در می آیند واژگونه شده و بطرزی جادوئی ضد ارزش می شوند و این بدان دلیل است که اصلاً ذات خودیت و منیّت بشر ضد خود است یعنی عدم است و ضد وجود و ضد ظهور. اینک بهتر درمی یابیم سرّ تسبیح اسماء الهی را که در قرآن کریم مکرراً به مؤمنان توصیه شده است: "پس تسبیح کن برای نام پروردگارت که منزه و برتر است." قرآن- یعنی اسماء الهی جملگی چه اسماء صفات باشند و چه افعال فقط برای تسبیح وجود انسان است و نه برای پرستش و عبودیت بلکه تنها اسمی که در قرآن کریم برای ذکر و پرستش است "الله" است: "یاد کنید الله را تا توانید." قرآن-

۱۲۴- آیا براستی تسبیح اسماء الهی به چه معنائیست؟ همان اسماء صفات و افعال خدا که برای پرستش نیست بلکه بقول علی(ع) پرستش خداوند بواسطه این اسماء عین شرک است یعنی موجب ابطال وجود است و بلکه فقط تسبیح وجود بواسطه اسماء الهی موجب احقاق وجود است و صدق و عدل وجود. و این برای آنست که آدمی همه افعال و صفات خود را بر محور صفات و افعال الهی و برای خداوند تسبیح کند که این تسبیح همان تأویل "من" به "هو" می باشد و لذا گوهره معنائی هر تسبیحی "یا من هو" است و این همان تأویل وجود است یعنی تأویل من عدمی به اوی وجودی و هستی بخش. که سیر این تسبیح و تأویل اسماء و صفات و افعال خود به خدا (به سبب اسماءالله) آدمی را به قلمرو ذکر کلمةالله می رساند که وادی عبودیت و حمد و پرستش ذات باری تعالی است. و بدینگونه است که هر اسم و فعل و صفت و مسمّائی در نفس ناطقه آدمی تأویل به اسمی از اسماءالله می شود و بدینگونه من عدم پرست و واژگونسالار دوباره زیرورو شده و روی به وجه هواللّهی وجود می کند و بر مقعد صدق و عدل کلمات می نشیند و صادق و عادل می گردد یعنی خودش می شود.

۱۲۵- باز هم یکبار دگر به عظمت سرّ این کلام رسول خاتم پی می بریم که چرا کسی که به همه احکام شریعت محمدی مو به مو عمل نماید ولی این عملش تحت ولایت و ارادت امامی حیّ نباشد چون بمیرد به نفاق مرده است که کفری در کفر دیگریست و روحش تا قیامت محبوس در قبر است. زیرا چنین کسی همه اسماء و مسماهای عالم را به همراه همه مفاهیم و ارزشها تماماً تبدیل به منیّتی کرده که غایتش تنیّت محکوم به عدم است. پس روحش نیز جز این تن محکوم به

نابودی، پناهی ندارد و وجودی جز این تن نمی شناسد تا اینکه در قیامت کبری تأویل قهری جهان واقع گردد. زیرا خودپرستی کافرانه و لامذهب موجب واژگونی اسماء و کلمات و مفاهیم در نفس ناطقه انسان میشود حال اگر این خودمحوری با احکام الهی باشد و شریعت الهی به خدمت خودپرستی بشر درآید، این واژگونی مضاعف و بلکه واژگونی دوگانه و تو در توست زیرا در این نوع خودپرستی شرعی، اسماء الهی است که به خدمت خودپرستی بشر درمی آید یعنی وجود است که بخدمت عدم کشیده می شود یعنی خداست که در نفس انسان متشرع به پرستش بشر کشیده می شود و لذا غلیظ ترین ظلمات و شدیدترین شقاوتها وعمیق ترین واژگونیها در ذات انسان رخ می نماید که این درجه از ضلالت مطلقاً در وجود کافران لامذهب رخ نمی دهد که به این حد عمیق باشد که واضحترین ظهور چنین عمقی از عدم پرستی و شقاوت را میتوان در قاتلان امامان و عارفان الهی مشاهده کرد که در حقیقت دست به قتال با خود خدا میزنند که همین جماعت در صف مقدم دشمنان ظهور کلمةالله (امام زمان) قرار دارند.

۱۲۶- بنابراین سرّ واژگونسازی اسماء و کلمات در خویشتن همان تنفیس است یعنی منی کردن اسماء و صفات و افعال الهی و منی کردن اشیاء و بدتر از همه منی کردن انسانهای قلمرو عاطفی خود که موسوم به عشق است که در این باب نیز حرف اول و آخر را خداوند در کتابش فرموده است: "براستی آنکه خودش را پیروی نمود بنده شیطان شد." قرآن- و دانستیم شیطان سلطان تبدیل و واژگونسالاری اسماء و کلمات است.

۱۲۷- ماهیت ویژه آدمیت بشری تماماً مخلوق علم تأویل اسماء است که هویت خلیفة اللّهی بشر را می آفریند که همان نفس خاص آدم است که این نفس به بیانی حجله وصال تن و روح است و با مرگ آدمی جز این برای انسان باقی نمیماند که موجودیتی نوری یا ناری است زیرا واقعه تأویل چیزی جز تأویل روح در تن نیست. و به همین دلیل طبق حدیث قدسی و کلام الهی در کتابش با واقعه مرگ تن و روح به عنوان دو امانت الهی از میان برمی خیزند و انسان را ترک می کنند که تن به خاک می رود و روح به نزد صاحبش یعنی خداوند بازمی گردد که پس از این آنچه که از انسان باقی می ماند مولود وصال تن و روح است که نفس خوانده شده است که یا مخلوق تأویل است و یا تبدیل و تحریف.

۱۲۸- در حدیث قدسی می خوانیم که نفس آدمی تماماً دعا و ادعا یا نیاز است و بمیزانی که انسان این نیازهایش را به نزد خدا می برد یعنی برای خداوند تسبیح می کند به سبب اسماء الهی (مثل یاخالق، یارازق، یاشافی و...) وجود می یابد وجود الهی که همان فطرت الله است که این وجود الهی چیزی جز تأویل و تجلّی اسماءالله در نفس نیست. و آنچه که نیازهای نفس را بسوی خدا می برد و برایش تسبیح می کند همان روح است و آنکه یافته های الهی را از روح دریافت می کند تن است و آنچه که در این مبادله تن و روح آفریده می شود نفس است که جز تأویل و تجلّی اسماءالله نیست به دو روش صادقانه یا کافرانه.

۱۲۹- پیامبراکرم(ص) میفرماید درمانده ترین مردم کسانی هستند که توان دعا کردن ندارند.در حقیقت اینان بی وجودترین مردمانند زیرا دارای کمترین حد تأویل اسماء می باشند زیرا آدمیت آدمی و موجودیت خاص او حاصل همین تأویل است و تا هیچ دعا و درخواستی از خداوند نباشد هیچ تأویل و تسبیح الهی نخواهد بود پس هیچ هویتی نخواهد بود. زیرا هیچ مسئولیتی نیست چون هیچ سئوالی نیست و همینطور است که هیچ انتخابی در میان نیست. و عجبا که این نوع مردمان که معروف به توده ها هستند به همین دلیل بی وجودی همچون کالائی بی جان در دست قدرتمندان می باشند. و عجیب اینجاست که این نوع مردمان این بی وجودی و گریز از انتخاب و مسئولیت را هم تعبیر به ایثار می کنند و بدینگونه بر کل خلایق و بلکه بر خود خدا منت دارند. و این واضحترین بیان واژگونی اسماء و کلمات و معانی در این توده های مردمی است که عدمیت خود را از ایثار خود می دانند زیرا طلب وجود گوهره آدمیت بشر است زیرا اصل اختیار و انتخاب است و مسئولیت در قبال آن. و اینست که اکثر عارفان نخستین منزل معرفت و سیر و سلوک را وادی طلب نامیده اند.

۱۳۰- به همین دلیل خداوند در کتابش به ما تعلیم داده که از او با صدای بلند بخواهیم و نیازهای خود را بر زبان آوریم تا هم اجابت شویم و هم هدایت. در غیر اینصورت خداوند بواسطه رحمتش نیازهای حیاتی ما را بی آنکه بخواهیم و

بگوئیم اجابت می فرماید ولی این اجابت نه تنها موجب هدایت نمی شود که موجب ضلالت است. چرا که قبلاً هدایت را تعریف نمودیم که چیزی جز تأویل و تجلّی اسماءالله در وجود نیست که انسان را در الحاق به فطرت الهیش به لقاءالله میرساند ولی کسی که نیازهایش را بر زبان نمی آورد پس اصلاً اسمی را بر زبان نمی آورد یعنی نیازهایش را نمیخواند این همان انسان گنگ و لال است که بتدریج کور و کر هم می شود چرا که همه اجابتهای الهی را در قبال نیازهای زندگانیش به خود نسبت می دهد و تنفیس می کند و این همان خودپرستی است که به تسخیر شیطان درمی آید. اینست که می فرماید: "بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم و خداوند بر اسرار و نیازهای قلبی شما آگاه است ولی اگر آنها را بر زبان نیاورید هدایت نمی شوید." آیاتی از قرآن-

۱۳۱- وقتی که انسان نیازهایش را می خواند و بر زبان می آورد این نطق سرآغاز تأویل و تجلّی اسماءالله است زیرا هر نیازی از انسان بسوی یکی از اسمای الهی می رود و آن اسماء را مخاطب می سازد و این نخستین وجه تسبیح است که وجه دوم تسبیح پس از اجابت آغاز می شود و آن شکر و ثنای پروردگار است. پس می بینیم که علم تأویل و تسبیح علم هپروتی و ماوراء طبیعی نیست بلکه تماماً ریشه در غرایز و نیازهای آدمی دارد. پس اصل اول علم تأویل همانا صداقت با خویشتن است که به صداقت با خداوند منتهی می شود و به صدق و عدل کلمات و اسماء می رسد ولی آنکه با خودش صادق نیست و از خود روی گردان است بتدریج اسماء و کلمات و معانی هم در نفس او دروغین میشوند و وارونه و هر واژه ای یک ابزار تجارت شیطان با انسان می گردد و بدینگونه است که انسانی دیوانه و واژگون میگردد و به تسخیر شیطان درمی آید تا آنجا که خلیفه شیطان میشود: "آنانکه به جای خدا، شیطان را ولی خود نمودند به تبدیل آیات و مخلوقات الهی پرداختند و فساد عظیمی مرتکب شدند و خلیفه شیطان گشتند." قرآن کریم- و اینان همان توده هائی از مردم هستند که نسبت به خود خداوند هم احساس ایثار میکنند و لذا عُمّال و حمالان بی مزد و منت طاغوت می شوند زیرا بندگی خدا را در شأن خود ندانستند.

۱۳۲-پس علم تأویل علم صداقت با خود و خدا و علم گفتگو و مبادله بین انسان و خداوند است پس علمی است که بر ایمان و بندگی خدا استوار است پس از جمله علوم غریبه نیست از برای کسانیکه با خود غریبه نباشند.

۱۳۳-اگر از میان همه حیوانات، انسان تنها موجودی است که دارای زبان، منطق، ادبیات و فرهنگ است به این دلیل است که حیوانی شدیداً اجتماعی و عاطفی است وگرنه همچون سائر جانداران برای ارضای نیازهای حیاتی وغریزی اش به بیش از یکی دو لفظ نیازی نمی داشت که بیانگر گرسنگی و احساس خطر یا نیاز جنسی اوست. پس نیاز انسانها به همدیگر فطرتاً بسیار بیشتر و فراتر از نیازهای غریزی و جانوری است و به همین دلیل محتاج ابداع اسماء و کلمات برای هر شیء و پدیده ای بوده است که این نیز در طول تاریخ مستمراً افزایش نیز داشته است. آیا اصل ماهیت نیازهای فراغریزی انسانها به همدیگر چیست که خالق اینهمه اسماء و کلمات و سخن بوده است زیرا این نیاز عاطفی همان گوهره ماهیت و پیدایش اسماء و کلمات است.

۱۳۴- آیا هر انسانی در رابطه با سائر همنوعانش در جستجوی چه حقیقتی است که جهت یافتنش اینهمه اسماء و کلمات ابداع کرده است؟ انواع مکاتب فلسفی و اجتماعی پاسخهای متفاوتی به این مسئله داده اند ولی در ورای هر مکتب و مذهبی یک واقعیت حسّی در هر رابطه ای آشکار است و آن اینکه هیچکس در روابطش با دیگران در جستجوی حقیقت وجودی و اسرار دیگران نیست بلکه در جستجوی گمشده ای از خویشتن است هرچند که این گمشده عموماً در میان انبوهی از نیازهای کاذب و ادعاهای کاذب گم می شود و حتی صورت مسئله اش نیز از یاد می رود. پس هر کسی در جستجوی حقیقت فوق غریزی و فوق مادی وجود خویشتن است ولی در دیگران و یا بواسطه و یاری دیگران. و لذا در همه گفتگوهای بشری این گمشده کمابیش حضور دارد و لذا هر کسی در ارتباطش با دیگران در عطش و جستجوی لحظه ای است که از دیگری اسمی برای خودش بشنود یا بیابد که بواسطه آن اسم حقیقت سرمدی وجود خود را دریابد در جستجوی لحظه ای که کسی به ما بگوید که: تو چقدر خوب هستی، چقدر عالی هستی، زیبا هستی و

اصلاً خود خدا هستی. که هریک از این اسامی و القاب برای ما به مانند نوری است که گوئی ما را از محدودیت و حقارت و بی معنائی حیات و هستی مادیمان فراتر می برد و ما را به جائی از آسمان پیوند می زند و ما را سمائی میکند.

۱۳۵- در حقیقت همه اسامی و عناوین و القاب و صفات در نزد بشر دارای هویت سمائی (آسمانی) هستند زیرا بشر از طریق این نامگذاری تلاش می کند تا خود و اشیاء محیط زیست خود را آسمانی سازد یعنی تعالی بخشد، وسعت بخشد و الهی و جاودانه سازد. پس اسماء و نامگذاریها در نزد هر فردی به مثابه تلاشی برای تقدیس و الوهیت خویشتن است ولی در ارتباط با دیگران. زیرا آدمی بدون ارتباط عاطفی و روحیش با سایرین اصلاً نیازی به حرف زدن ندارد.

۱۳۶- دانستیم که عنصر واحده و ذاتی زبان و منطق بشری، نامها هستند و بدون نامها هیچ سخنی پدید نمی آید. پس اسماء دارای ذاتی ارتباطی بمعنای روحانی هستند چرا که انسان تنها موجود صاحب روح الهی بر زمین است و درست به همین دلیل نیازمند ارتباط و گفتگوست تا به حقیقت روح خود برسد و روحش را عینیت بخشد بواسطه اسماء. زیرا هر اسمی دارای جلوه های عینی و محسوس در جهان بیرون است که بدون آن هیچ معنائی نمی تواند داشته باشد و کلمه ای عبث است.

۱۳۷- پس نامها مخلوق تلاش انسان برای ظهور روح الهی خویش است در رابطه با دیگران. پس اسماء ذاتاً دو وجه دارند: من و تو! که هر دو وجه اسماء روحانی می باشند زیرا مخلوق گفتگوی بین دو روح هستند که هر دو الهی است. پس اسماء ذاتاً ناطق هستند که در آنها روح با خودش سخن می گوید ولی آن خودی که در دیگران نهفته است.

۱۳۸- اگر این دیالوگ من- توئی روح در قالب هر اسم و در جریان هر گفتگویی به سمت اوی الهی حرکت کند موفق به تأویل و تجلّی جلوه ای از حقیقت روح می گردد برای طرفین گفتگو که بواسطه اسماء و کلمات مبادله روح می کنند و این همان واقعه تسبیح اسماء و کلمات است.

۱۳۹- ولی متأسفانه در اکثر دیالوگهای بشری این گفتگوی من- توئی بین دو روح، گرایشی تنفیسی و استکباری دارد و هر کسی می خواهد اسماء و کلمات خودش را بر دیگری مسلط نموده و از این طریق دیگران را تسخیر و تصرف کند که به گمان خود گوئی که روحی را شکار کرده است و به حق خود رسیده است که این نوع گفتگوها در روابط بشری همان قلمرو واژگونی کلمات و مفاهیم است که هر کلمه ای همچون شمشیر یا گلوله ای به کار می رود و به مانند یک ابزار قتاله عمل می کند. در این گفتگوها نه تنها حقیقت هواللّهی روح آشکار نمی شود بلکه ظلمت شیطان است که بر انسانها فائق می آید که قصدش سرکوبی و انهدام ارواح انسانی است انهدام همان روحی که آدمی بواسطه اش مقام خلافت الهی یافته است.

۱۴۰- پس هر اسمی اعم از اسم اشیاء، صفات و پدیده ها دارای ماهیت دوگانه و دیالوگی یعنی دیالکتیکی است که یا به تریالکتیک و مثلث من- تو- او منجر می شود که واقعه ظهور و تجلّی اسماء است و یا به نفاق و شقاق می انجامد و رابطه را در قلب اسماء به دو شقه خیر و شر و بود و نبود تقسیم می کند و دوتا من مستکبر و عدو.

۱۴۱- پس همه اسماء و کلمات در ماهیت خود دوقطبی هستند همانطور که نفس ناطقه بشر اینگونه است که علم دیالکتیک آنگونه که در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" تبیین نمودیم بیانگر قوانین ذاتی نفس ناطقه بشر است که عناصر ذاتیش اسماء هستند.

۱۴۲- آدمی بر هیچ چیزی نامی نمی نهد و نام چیزی را بر زبان نمی آورد و یا در اندیشه اش تداعی نمی کند مگر اینکه آنرا در درون یا برون از خود به میدان رابطه با دیگران می کشاند و اینست که زبان و ادبیات و سخن از هر نوعی به مثابه انسانی ترین و روحانی ترین و قدسی ترین فعالیت بشر است همانطور که امام باقر(ع) اصل نفس ناطقه را حضور الوهیت خداوند در بشر خوانده است و از آنجائی که نطق بشری ذاتاً حاصل تلاش برای مبادله و وصال روحانی

بین انسانهاست پس ذات سخن و کلام، عاشقانه است و اینست که همواره واژه عشق به مثابه سلطان الفاظ بشری بوده است و در اکثر روابط ادعا می شود.

۱۴۳- پس هر اسمی به عنوان عنصر ذاتی زبان و منطق بشری حامل دو روح است و طبق کلام قرآن کریم میدانیم که روح همان امر خداوند است پس هر اسمی ذاتاً حاوی دو امر روحانی است که یکی امر ازلی و عدمی است و دیگری امر ابدی و هستی آفرین است یعنی یکی غیبی است و دیگری شهودی. و این همان ذات دیالکتیکی اسماء می باشد که خالق دیالکتیک نفس ناطقه است همانطور که خداوند می فرماید که نفس انسان را آفرید و خیر و شرّ یا تقوا و فسق را در آن مستقر نمود. و بشر مخیّر به انتخاب بین این دو امر است و بمیزانی که دارای انتخابی صادقانه و جدّی است نفسش به نطق می آید نطق بغی یا نطق باقی، نطق نورانی یا ظلمانی. و آنان که انتخابی قطعی ندارند در جرگه گروهی از مردمانند که خداوند آنان را لال نموده است که اگر هم الفاظی به زبان می رانند از نزد خودشان نیست و بلکه طوطی وار تقلید میکنند از نطق کافران یا مؤمنان. که این سخن هیچ خلّاقیتی ندارد همانطور که در خلق جدیدِ صاحبش، هیچ اراده ای پدید نمی آورد.

۱۴۴- پس اسماء، تأویلگر و آفریننده خلق جدید انسان هستند در دو وجه نوری و ناری. و اما خود اسماء مخلوق تأویل روح انسان می باشند در جریان اراده به ظهور که تماماً در روابط بین این انسانها رخ می نماید همانطور که شاهد این واقعه در جریان خلق جدید حضرت آدم(ع) بودیم که حضرت آدم پس از دریافت روح از پروردگارش صاحب علم اسماء و تأویل گردید و ملائک را با این اسماء تأویل نمود یعنی روحانی و انسانی ساخت و لذا مسجود ملائک شد.

۱۴۵- پس اسماء و کلمات و سخن و ادبیات از هر نوعی نخستین مخلوق روح هستند و روحانی ترین مخلوقات و بلکه عین ظهور روح. و لذا تنها اسباب ارتباط روحانی بین انسانها و بین انسان و جهان و انسان و پروردگارش می باشد. و انسان بواسطه سخنش آشکار و آفریده می شود و اگر این سخن بر محور معرفت نفس باشد منجر به شناخت خود میشود که همان شناخت روح است و در شناخت روح خویش به امر پروردگارش ملحق می گردد و اصلاً غایت خودشناسی همانا شناخت ذات و روح سخن و نفس ناطقه است و لذا علم تأویل اسماء و کلمات به مثابه عالیترین درجه از عرفان و خودشناسی است و خداشناسی. بخصوص آنگاه که این علم متوجه کلمةالله می شود که کلمه ظهور ذات است همانطور که طبق کلامی در انجیل و حدیث قدسی: در آغاز فقط یک کلمه بود و آن کلمه "خدا" بود. پس عارفان واصل و اهل شهود تجلّیات الهی جملگی علمای تأویل کلمه "خدا" هستند همانطور که کلمه "الله" نیز در تأویل دارای دو وجه ال و لا می باشد و یا ال و اله! زیرا کلمه ظهور است و امّ الظهور است پس دارای ذات من- توئی است یعنی ذات رابطه! همانطور که فرموده گنجی نهان بودم به عشق آمدم که خود را بشناسانم و ... پس دو روی دارد و دو نفر در میان است کسی که می خواهد خود را بشناساند و کسی که می شناسد. و همه اسماء دارای همین دو معنا هستند زیرا هر اسمی جز برای شناساندن و شناختن نیست پس در هر اسمی دو نفر حضور دارد: عارف و معروف!

۱۴۶-پس ذات فطری کلام، "معرفت" است یعنی حامل نور شناخت است که انسانی را که بواسطه آن حرف می زند معرفی می کند و می شناساند. در حقیقت سخن همان وادی اعراف است. حال اگر انسانی از سخن گفتن و گفتگوی با دیگران قصد شناختن دیگری و شناساندن خود را نداشته باشد پس بر علیه ذات کلمات حرف میزند و این مصداق سخن ضد سخن است و کلام ضد کلام. زیرا چه بسا آدمیان حرف می زنند تا اتفاقاً خود را از چشم دیگران پنهان دارند و دیگران را فریب دهند که این همان گفتگو بقصد تسخیر و تصرف دیگران است که ما آنرا سخن بغی می نامیم که امروزه عمده گفتگوها و سخن پراکنی ها در روابط خانوادگی و جامعه از این نوع است. در اینجا بهتر به ماهیت "واژه" و سخن واژگونه پی می بریم و سیر واژگونسالاری زبان و منطق و علوم و موعظه.

۱۴۷-ولی بهرحال از آنجائی که اسماء و کلمات حامل روح و امر پروردگارند نهایتاً موجب شناخت انسانها از یکدیگر می شوند پس هیچ سخنگوی کذاب و واژگونسالاری نهایتاً پیروز نیست و حداکثر می تواند فقط خودش را بفریبد و

واژگون کند چرا که هر کلمه ای دارای روح من-توئی است و کسی که کلامی را بقصد فریب به کار می برد و واژگونش می کند در حقیقت وجه منی سخن را در نفس خود واژگون کرده است پس در خود واژگون شده است بواسطه واژه ها.

۱۴۸- و اما انسان اهل معرفت نفس که در گفتگوی دائم با خود بسر می برد در حقیقت با ذات سخن، سخن می گوید و هر دو وجه اسماء و کلمات را متّحد کرده و به توحید کلمات نائل می آید که این همان یگانگی من- تو در ذات کلمات است که بسوی هوی ازلی کلمه الله بالا می رود و این همان تأویل همه کلمات به کلمةالله است.

۱۴۹- در حقیقت معرفت نفس که گفتگوی نفس ناطقه با خود میباشد رویاروئی ال و لا در هر کلمه و معناست که "ال" همان من است که با "لا" که همان تو است سخن می کند یعنی معرفه با نکره سخن می کند. آنکه هست با آنکه نیست سخن می گوید یعنی وجود با عدم گفتگو می کند و این واقعه تأویل کلمةالله است که منجر به خلق جدید میشود و به نور این تأویل سائر اسماء و کلمات نیز در آفاق و انفس آشکار میشوند و این قلمرو ذوالجلال و الاکرام است یعنی ظهور وجه پروردگار که جملگی حامل نور کرامت حقند.

۱۵۰- قرنها فلاسفه و روانشناسان سرگردان این معمّا بودند که آیا نخست اشیاء پدید آمده اند یا اسماء. به بیان دیگر آیا آدمی در ذهنش نخست متوجه اشیاء میشود و سپس نامشان را تداعی میکند و یا بالعکس. این معما همچون معمای مرغ و تخم مرغ است که از بنیاد غلط است و پاسخی ندارد زیرا همه نامها مخلوق روابط انسانها هستند و اگر آدمیان دارای روابط قلبی و روحی نمی بودند و نیاز به گفتگو نمی داشتند اشیائی که در جهان وجود دارند هنوز بی نام بودند. پس نام اشیاء پیش از آنکه مربوط به ماهیت اشیاء باشد مربوط به ماهیت روابط بین انسانهاست. و لذا بسیاری از اسامی تماماً قراردادی هستند و امروزه که عصر ارتباطات جهانی است هر روزه صدها واژه قراردادی پدید می آیند. پس اسماء و کلمات تماماً انسانی و روحانی هستند درست به این دلیل که اگر ساعتها در کنار درختی بنشینیم و آن درخت را به نامش صدا کنیم هیچ واکنشی نخواهیم یافت در اینجا خطاب ما به پیروان حروفیه و ابجدپرستان و همچنین پیروان مکتب نومینالیزم (فلسفه اصالت نام) می باشد که بسیاری از آنان نهایتاً تحت عنوان فلسفه و عرفان به انواع نژادپرستی زبانی دچار شده اند مثل هایدگر که به پرستش زبان یونانی پرداخت و هدایت و احمد فردید هم دچار نژادپرستی فارسی شدند.

۱۵۱- به لحاظی می توان گفت که اشیاء و موجودات عالم از وجه اسامی و زبان چیزی جز اسباب ارتباط بین انسانها نیستند و چه بسا حائل و حجاب این رابطه اند و انسانها بجای اینکه از خودشان با یکدیگر سخن بگویند اشیاء را وسیله گفتگو میسازند که عاقبت این وسایل را بر سر همدیگر می شکنند. در حقیقت از پشت حجاب اشیاء با هم سخن میگویند تا خود شناخته نشوند و اینست که امروزه تقریباً همه موضوعات جدال و جنگ بین آدمیان اساساً دروغ هستند و دعوای حقیقی در جائی دیگر و بر سر موضوعی دگر است که بر زبان نمی آید.

۱۵۲- جز عارفان کسی نه از خود حرف می زند نه از خود انسانی طرف مقابل سؤالی می کند و سخنی به میان میآورد یعنی از روح یا نفس ناطقه. در حالیکه حق سخن و سخن حقیقی و صادقانه آنست که انسان از معنای کلماتی که با آن سخن می گوید یا بواسطه آن می اندیشد پرس و جو کند یا درباره اش بیندیشد که ماهیت کلمات چیستند و یا لااقل ماهیت کلید واژه های هر سخنی چیست. زیرا اصل حقیقت هر دعوائی بر سر کلماتیست که نه گوینده اش بر آن علم دارد و نه شنونده اش آن را فهمیده است پس همه دعواها بر سر الفاظ و کلمات واژگونه است و ظلمانی. زیرا حتی اگر کسی حقیقت مخالفت خود را به راستی نسبت به دیگران بیان کند نتیجه کار به گفتگوی بیشتر می انجامد و نه عداوت. زیرا کلمات ذاتاً صالح هستند و حاوی روح شناساندن و شناخته شدن. پس هرگز میل به شناخت به جدال و جنگ نمی انجامد و بلکه اتفاقاً میل به شناخته نشدن و نشناختن است که حامل خصومت است: "مردمان نسبت به چیزی که درباره اش شناخت ندارند عداوت می ورزند." علی(ع) – پس همه جنگها ناشی از جهل نسبت به سخن و اسماء است. و لذا عمده جنگها کلامی هستند و آنگاه که به میدان قتال کشیده می شوند به جبر تأویل می گردند و لذا جنگ موجب صلح می شود. و اینست که همه جنگها و عداوتهای خونین منجر به صلح های بزرگ نیز می شوند و این از سر تأویل سخن است

هرچند که جبارانه رخ می نماید. اینست که می گویند نیم عمل از هزار سخن برتر است که البته در اینجا منظور سخنهای واژگونه است که در عمل رسوا می شوند.

۱۵۳- پس باید گفت خلق جدید انسان بقدرت علم تأویل اسماء و کلمات و تحت الشعاع نور کلمةالله (امام مبین) و در روابط با سایر انسانها محقق می گردد. یعنی تأویل کلمات فقط در کارگاه روابط صادقانه و عادلانه با سایرین امکان پذیر است و نه در انزوا و عزلت.

۱۵۴-تاریخ بشر سیر تجلّی اسماء و تأویل اشیاء بوده است همانطور که بشر بتدریج بر اشیاء و موجودات عالم نام نهاده است و همینطور بسیاری از نامهای اساطیری و متافیزیکی در باور مذاهب و ملل تدریجاً تجلّی یافته و موجودیت عینی خود را پیدا کرده اند. بطور مثال لفظ "اتم" در اساطیر یونان باستان و فلسفه های آن یک ایده محض بوده ولی در عصر جدید یک موجودیت فیزیکی و علمی یافته است و امروزه شاهد علوم وسیعی تحت همین نام هستیم. و یا شیطانی به نام "آریل" که در روایات کهن دینی و اسلامی گزارش شده بود امروزه موجودیت یافته و همان شبکه ارتباطات ماهواره ای است و این همان سیر خلق جدید انسان است در دو وجه نوری و ناری.

۱۵۵- اسماء الهی نیز همینگونه اند که در آخرالزمان در وجود اولیاء و عرفا عینیت می یابند و غایت این تأویل و تجلّی از کلمةالله است که نخستین ظهورات این اسم از وجود پیامبر اسلام و امامانش رخ نموده است همانطور که در کتاب "مبانی عرفان امامیه" نشان داده ایم.

۱۵۶- همانطور که اکثر مفسرین و عرفای اسلامی معترفند که اسماءالله در قرآن کریم فاقد هر نوع تعریف و توصیف معقولی هستند که مثلاً هرگز بواسطه ظواهر آیات قرآنی نمی توان دانست که اسم العلی یا الحکیم و حق و رب و امثالهم دارای چه مفاهیمی هستند یعنی فاقد عینیت تأویلی می باشند مگر بواسطه وجود و کلام امامان و عارفان قرآنی. پس این اسماء بعنوان اسامی محض و مطلق ذات الهی در آخرالزمان در وجود عارفان قرآنی، تأویل و تجلّی می یابد که درک این واقعه نیز نیازمند علم تأویل است وگرنه حتی بزرگترین علماء و مفسران کلامی و صرف و نحوی و اخباری و فقهی از درک وجود امامان و اولیایشان عاجزند و به انکار و تکفیر می پردازند و ادعا می کنند که این چیزی عجیب و غریب است که سابقاً از قرآن و اسلام آشکار نشده است.

۱۵۷-دانستیم که نور علم تأویل از وجود عارفان آخرالزمان در قلوب مؤمنان تعلیم داده می شود و بدینگونه تأویلات آخرالزمانی قرآن و خلق جدید انسان درک و تصدیق می شود که نور تأویل این عارفان نیز حاصل تنویر کلمةالله از وجود امام زمان است.

۱۵۸- همانطور که نشان دادیم کارگاه اصلی تأویل و تجلّی اسماء همانا روابط ایمانی و عرفانی بین انسانهاست که محورش رابطه امام – مأموم است که همان سلسله مراتب ارادت بین مؤمنان و عارفان است و نیز بین این عارفان و امام زمان و این مراتب نزول علم تأویل است که آیات و بیّنات الهی در آخرالزمان را می خواند و ابلاغ می کند.

۱۵۹- در حقیقت پیر یا امام، نور تأویل و تجلّی اسماء در وجود مؤمنان، مسلمانان و عامه مردمان است: "ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل می کنیم تا حقیقت هرآنچه بر مردمان نازل شده را برایشان بیان کنی، باشد که تفکر کنند تا هدایت شوند." قرآن- که این بدان معناست که اسماء و کلمات الهی در آخرالزمان در حال نزول تأویلی در جهان طبیعت و بشریت هستند که حقیقت ظهور آن را اهل ذکر درمی یابند و تبیین می کنند همانطور که بر کل بشریت فرود می آید. پس آخرالزمان عرصه تأویل اسماءالله است که بدون علم تأویل جهان و انسان عصر جدید فهم نمی شود و همه مردمان در این سوءتفاهم به جان هم می افتند و این علت همه مناقشات و جنگهای این دوران است.

۱۶۰- تأویل جهان همان واقعه خلق جدید است که دارای دو مرحله نزولی و صعودی می باشد که همان تأویل نبوی و ولوی است و این جهان مخلوق انسان بعنوان خلیفه خداست. پس علم تأویل، علم خلیفةاللهی است همان علمی که سلطان و بانیش علی(ع) بواسطه اش هفتاد هزار جهان جدید و برتر آفرید.

۱۶۱- علم تأویل، علم حیات معنوی و عرفانیست و کسی که از حداقل مبانی این علم آگاهی نداشته باشد قادر به مدیریت حیات معنوی خود نخواهد بود و در آن دچار سوءتفاهمات و انحرافاتی مهلک خواهد شد و چه بسا نور ایمان وهدایتش را از دست می دهد. زیرا حیات معنوی و ایمانی تماماً تعامل و همزیستی روحانی انسانها با یکدیگر است که در محور آن رابطه امام و مأموم قرار دارد که همان رابطه پیر و مرید است.

۱۶۲- بدون علم تأویل و خودآگاهی تأویلی، رابطه روحانی و عرفانی بین پیر و مرید و همچنین مؤمنان با همدیگر دال بر مفاهیمی بغایت گمراه کننده و حتی شیطانی خواهد گشت و متهم به مفاهیمی همچون شستشوی مغزی، حلول، تناسخ و امثالهم خواهد شد و یا منجر به تنفیسی شدید گشته و به بدترین نوع غرور و خودپرستی منجر می شود که چه بسا مرید را در تقابل و عداوت با پیر سوق می دهد.

۱۶۳- در قرآن کریم رابطه بین انسان و خدا و همچنین رابطه بین مؤمنان و رسول و اولیای الهی به انواع و درجات نامگذاری شده است که نبوّت،حشر، معیت، عندیت و هویت و امامت از معروفترین آنهاست که به انواع مراقبه ها و مجاهدات مؤمنان در رابطه با خداوند و امامان ملازم می گردد مثل صبر و جهاد فی سبیل الله، بالله، عندالله، مع الله و فی الله که بیانگر انواع مراتب تقرب و وحدت بین دو روح می باشد همچون همزیستی با روح سائر مؤمنان یا روح امام و روح خدا. که اگر حداقل این معرفت در کار نباشد چه بسا فرد نوایمان در همان نخستین ارتباط خود با پیر دچار انواع تنفیس، همذات پنداری و القائات شیطانی می شود.

۱۶۴- علم تأویل در قلمرو نفس و روان بشری علم خلافت، جایگزینی، دوستی و تعامل با روح خدا در خویشتن است بواسطه نزول روح و یا ارتباط روحانی با پیری که خود محل نزول چنین روحی می باشد. پس علم تأویل که همان علم خلق جدید عرفانی است و محور همه سیر و سلوکهای عرفانی میباشد تماماً علم روح و روح شناسی است زیرا در تعامل بین ارواح دو مؤمن، اسماء الهی تأویل و تجلّی مییابند زیرا این اسماء تنها عناصر رابطه باطنی و عرفانی هستند و لذا کسی که فاقد فکر عرفانی و ذکر قلبی است در این تعامل درمی ماند و گمراه می شود.

۱۶۵- وقتی علی(ع) می فرماید که ای مؤمنان از من تقلید نکنید که کافر می شوید و بلکه اطاعت کنید تا همچون من شوید و امام باقر نیز شیعیان خود را مظاهر سرّ امامت می خواند که همه بر محور علم تأویل اسماء و اذکار است که اتفاقاً مهمترین بخش این اطاعت از امام به نور همین ذکر اسماء می باشد که در غیر اینصورت تقلید رخ می نماید که حاصلش جز جنون و عاقبتش جز جنایت نیست.

۱۶۶- از این منظر علم تأویل بعنوان علم سیر و سلوک عرفانی در رابطه با پیر بمعنای کشف و درک مبدأ و سرچشمه همه امیال، افکار، احساسات، افعال و ارادت معنوی و وقایع بیرونی در زندگی خویشتن است که تماماً از روح پیر و امام است زیرا یک سالک حقیقی و روح یافته از جانب پیر، اراده و روحی جز از پیرش ندارد که عنصر خلق جدید اوست که تماماً او را در ظاهر و باطن از اراده و ظلمات نژادیش منزه می سازد و دقیقاً در نقطه مقابل آن قرار دارد. پس از این منظر محورهمه تلاشهای مادی و معنوی یک سالک کشف و درک حضور پیر در زندگیست و این واضحترین بیان تأویل عرفانی است زیرا اگر علم تأویل هدفی جز تأویل وجود فرد به ذات و فطرت الهی ندارد پیر تجسم و ظهور این ذات و فطرت الهی است یعنی خود نور تأویل حق در میان خلق است. پس هر که بر او وارد شود و یا از او روح یابد بر جریان این تأویل الهی وارد شده است تا من حیوانی، غریزی، دهری و فنائی خود را به هوی الهی تأویل نماید که کارگاه این تأویل همان وجود پیر است.

۱۶۷- اطاعت خالصانه و بی چون و چرا که در سرلوحه زندگی معنوی قرار دارد بر خلاف تصوّر عامّه آسانترین روش زندگیست که عین مصداق زیستن بر صراط المستقیم و در جنّات نعیم است به شرط اینکه سالک با روح پیرش در خود تعاملی تأویلی و ذاکرانه داشته باشد و به آن پشت نکرده باشد و یا آن را از دست نداده باشد و با شیطان معامله نکرده باشد. ولی برای سالکی که این تعامل عارفانه را با روح پیرش از دست داده باشد اطاعت بی چون و چرا که محال میگردد و بلکه اطاعت با چون و چرا نیز به جان کندن دچار می شود بخصوص اگر سالک روحش را و ایمانش را با شیطان معامله کرده باشد و یا در میان نژاد و جامعه به فروش گذاشته باشد همانطور که در کتابش فرموده: ای مؤمنان ایمان و عهد خود با پروردگارتان را مفروشید که کافر می شوید و اگر تمام دنیایتان را هم به مافاتش بپردازید جبران نخواهید کرد. که این بزرگترین ضرر و زیانی است که انسانی می تواند در این جهان مرتکب شود زیرا دقیقاً بمعنای معامله کردن بهشت با جهنم است. و همانطور که مکرراً نشان داده ایم اکثر این تجارت شیطانی و دوزخی در ارتباط با خانواده و نژاد صورت می گیرد که تبدیل به جای تأویل می نشیند.

۱۶۸- از عظمت و قدرت علم تأویل همین بس که چه بسا انسان حق جوئی بی آنکه پیر و امام زنده ای را درک کرده باشد می تواند بقدرت این علم به روح یکی از اولیای الهی متصل گردد و بدینگونه صاحب روح و امامی حیّ شود از عالم غیب. که خود این بنده از مصادیق این ادعا می باشم. زیرا اسمای الهی به نور وجود اولیای الهی در تاریخ، زنده هستند پس بواسطه تأویل این اسماء در قلب خویش به مظاهر انسانیش که همان خلفای الهی می باشند ملحق می شویم. به این حقیقت در کتاب "مبانی عرفان امامیه" به تفصیل پرداخته ایم.

۱۶۹- علم تأویل، علم عدل وجود است همانطور که خداوند فرموده که جهان را بر عدل آفریده است پس جهت رسیدن به حق وجود بایستی عادل شد وعلم عدل هم علم تأویل اسماء الله است که اسمای وجودند. و اینست که عارفان تأویلی جمله مظاهر عدل الهی بر زمین بوده اند که علی(ع) مظهر کل آن است. عدالت جوئی ویژه عارفان تأویلی که عموماً عارفان شیعی هستند از همین منظر است و لذا مبارزات حیرت آور عارفان حروفیه و تأویلی در تاریخ اسلام جهت احقاق عدالت اجتماعی که بر علیه سلاطین جبار صورت داده اند از همین وجه قابل تأمل است همچون مبارزات حلّاج، حسن صباح و نعیمی و یارانش!

۱۷۰-انسان عادل یعنی انسان صاحب وجود! و آدمی به حق وجودش نمیرسد الا به نور علم تأویل اسماءالله در خویشتن که اسمای ذات وجود پروردگارند. پس انسان عادل در درجات حامل مقام خلافت اللهی است و عادل کامل یعنی امام مهدی(عج) هم که مظهر کلمةالله می باشد مظهر کل وجود است و وجود مطلق حق در عالم ارض: بقیةالله فی الارض!

۱۷۱-همانطور که متذکر شدیم همه احکام الهی بر بشر که بر محور تقوی و توکل استوار شده است قوانین و روش تأویل فطرت بشری به فطرت الله هستند همانطور که تقوا بمعنای پرهیز از منیت بشری است و توکل هم رویکرد و توسل به خداوند است بواسطه یکی از اسمایش در موارد ویژه هر نیاز و اضطراری در زندگی. و این دقیقاً روش عملکرد تأویلی نفس در زندگی روزمره است. پس آنانکه می پندارند از طریق زیر پا نهادن احکام و حدود الهی به عرفان و اسرار وجود می رسند سخت واژگونه اند.

۱۷۲- نماز، روزه، زکات، انفاق و جهاد در راه خدا همگی انواع مجاهدتهای تأویلی بشر است که یک پایش در تقوا قرار دارد و پای دیگرش در توکل. که از منیت بشری بسوی هویت اسمای الهی حرکت می کند و من را به هو تأویل مینماید. بشرط اینکه فرد، مؤمن به روحی از پیر طریقت باشد و در اطاعت تأویلی پیرش جهاد کند تا هر امری از وجود خود را به امری از پیرش محقق نماید و نه اینکه امر پیرش را تبدیل به امری نفسانی از خویش سازد که اولی تسبیح و دومی تنفیس است. و دانستیم که تنفیس در ارتباط با پیر همان راز واژگونی در طریقت است که این واژگونی به سمتی می رود که اراده مرید را در تضاد آشکار با امر پیرش می رساند. این همان تفاوت اطاعت از تقلید است. پس بدون علم و عرفان تأویلی هر تلاش و عبادتی در دین و هر تقوا و توکلی منجر به تنفیس شده و موجب واژگونی ارزشها و مفاهیم توحیدی می گردد.

۱۷۳- بنابراین درک می کنیم که اطاعت خالصانه تحت الشعاع عرفان نفس و علم تأویل کل راه هدایت الی الله را تشکیل می دهد. و به همین دلیل است که خداوند در قرآن کریم می فرماید هر که را خواهد هدایت فرماید بر او منت می نهد. یعنی "من" الهی را به او می دهد و من بشری را از او می ستاند. این همان تأویل فطرت بشری به فطرت الله است و تأویل اسمای بشری به اسماء الله و تأویل صفات و افعال بشری به صفات و افعال خداوند و تأویل اراده بشری به اراده پروردگار: "پس اراده نمی کنید الا اینکه خداوند اراده می کند." قرآن- که این تأویل ارادهٔ قلمرو تأویل اسماءالله در نفس ناطقه انسان است.

۱۷۴- امام علی(ع) می فرماید هر که امروزش همچون دیروز باشد از ما نیست. و همچنین امام صادق(ع) می فرماید اگر هر روز بر علم و معرفت ما افزونتر نشود بکلی در ما نابود می شود. این بدان معناست که ماهیت حقه علم و معرفت در خلّاقیت، نوزائی و بدعت است و به روز شدن علم نیز جز در افزونی و خلق جدید نیست چرا که علم حقیقی عین ذات پروردگار است و ذات الهی نیز بلاوقفه در حال خلق جدید است و آنکه از درک این خلق جدید غافل شود از بنیاد ذات خود غافل و بیگانه مانده است، پس کل علم از دسترس او خارج شده است و او در تاریکی قرار گرفته است. و از آنجائی که هر خلق جدیدی به معنای مسمای اسمی از اسماء الله است پس اهل علم حقیقی هر روز به اسم و معنای جدیدی دست می یابد و این دستیابی به بدعت الهی عین الحاق به ذات است. پس اهل علم ماهیتاً موجودی مبارک و اکرم است. و نیز اینکه هر که از اهالی خلق جدید نباشد خلق قدیمش را نیز از دست می دهد پس علم و معرفت گذشته اش نیز از قلمرو حیات خارج شده و تبدیل به اخبار و اطلاعاتی مرده و راکد می گردد که هیچ خاصیتی ندارد. پس علم همواره نو است و در پرتو این بدعت همه علوم قدیم نیز هر روزه در قلمرو ادراکی نوین قرار گرفته و ارتقاء می یابند. از این منظر نتیجه دیگری که حاصل می شود اینست که علوم آرشیوی و حافظه ای اصلاً علم نیستند همچون آموزشهای همگانی، زیرا بقول قرآن کریم او هر روز در شأن دگرست .

۱۷۵-باید درک کرد که منظور از خلق جدید، آفرینش شیئی جدید نیست بلکه آفرینش نوینی که کل عالم وجود را در برمی گیرد و از آنجائی که زمین و آسمانها همه مظهر علم ذات احدی خداوند هستند و خداوند هم طبق کلامش هرآن در شأن و کاری دگر است پس کسی که از علم بدعت و حضور الساعه عالم وجود بیگانه باشد بکلی از عالم وجود بیگانه است یعنی از علم واقعه! زیرا عالم هستی یک واقعیت تاریخی نیست بلکه واقعه ای است که هر آن به خلق جدیدی بکلی دگر می شود و آنکه این بدعت و دگرگونی عالم را درنمی یابد اسیر ظلمت دهر است. و اینست سرّ کلام امام در باب علم که امری ذاتاً بدیع و الساعه است.

۱۷۶-اگر احساس هیچی و پوچی رایج ترین احساس حاکم بر عامه مردمان جهان است همان احساس نابودن است که حاصل فقدان علم وجود و عرفان واقعه و نور ادراک الساعه است هرچند که بشر امروز خود را علامه تر از هر عصری می پندارد اتفاقاً بیش از هر زمانی دچار حسّ پوچی و هیچی است و احساس نابودی دارد و درست به همین دلیل تا این حد محتاج بازی و تخدیر و انواع مستی ها و مدهوشیهاست تا از این احساس نابودن برهد. همین حقیقت دال بر راستی ادعای ماست که از امام نقل نمودیم در باب ماهیت حقّه علم و معرفت.

۱۷۷- از این منظر مذکور باز هم بهتر درمی یابیم که علمی جز علم تأویل وجود و اسماء نیست که هر آن خلق قدیم را به خلق جدید تأویل می کند یعنی هر دم جهان نو می شود و از نو بگونه ای دگر و در شأنی برتر آفریده می شود. پس علم تأویل اسماء نوترین علمها می باشد و مطلقاً ربطی به علوم قدیمه ندارد. پس علم تأویل همان علم آخرالزمان است که آخرین وضعیت عالم و آدم را تبیین می کند و وجود آخرین را به ذات حق تأویل می نماید.

۱۷۸-این کلام الهی در کتابش که می فرماید اگر خدای را در همه حال شاکر نباشید کافر می شوید دال بر خلق جدید عالم در هر آن است که حامل رحمت و نعمتی برتر است پس مستلزم شکری جدید و بدیع است که فقدانش دال بر کفر است کفر به معنای انکار کردن و پنهان داشتن حقایق است حقایقی که ناشی از خلقتی جدید است. که این خلقت جدید جز به علم تأویل که علمی بدیع است درک نمی شود که این عدم درک همان کفر است که لاجرم موجب ناشکری است زیرا

شکری که از معرفت نباشد ورد است و کلمه ای که جز حرفی بیش نیست: "آنانکه خدای را فقط به حرف می خوانند." قرآن-

۱۷۹- قرآن کتاب "ال لا" است و اسماء هم دین "ال لا" است و محمد(ص) هم رسول "ال لا" است پس آخرالزمان هم عصر "ال لا" می باشد به این دلیل که در قرآن کریم هیچ لفظی به تعداد ال و لا بکار نرفته است و لذا آخرالزمان هم عصر عرفات و ظهور لا می باشد زیرا "ال" حرف عرفه است سرّ لا را به ظهور آورده است یعنی ال لا را آشکار کرده است همانطور که همه اسمای الهی در قرآن هم با حرف معرفه آمده است مثل الرحمن، الکریم، الحکیم، الحق، العلی و امثالهم! پس همه اسماء و صفات خداوند آشکار شده است در برترین خلقش یعنی انسان کامل! و کاملترین انسان هم مظهر کلمه ال لا می باشد که ظهور لا است یعنی ظهور نیستی که این ظهور در نزد اهل معرفت قابل پرستش است به هوی ذاتش که منجر به کلمهٔ "ال لا ه" می شود!

۱۸۰- "ال" و "لا" به مثابه تأویل و تجلّی یکدیگرند. و نیز شاهدیم که ال و لا به مثابه اساس و امّ و ذات هر تأویل و تجلّی هستند یعنی کلمهٔ تأویل و تجلّی هستند و اینست که تأویل و تجلّی کلمهٔ ال لا به مثابه تأویل و تجلّی همه کلمات و اسماء است همانطور که امام مطلق مظهر همه اسمای الهی و علم پروردگار است چرا که مظهر کلمة الله است. و درست به همین دلیل است که قرآن کریم در جای جای سور و آیات امر به پرستش الله می کند و جز الله را قابل پرستش نمیداند در عرصه ظهور لااله الاالله! پس بدین طریق کلمةالله برای نخستین بار در تاریخ معرفت اسلامی به تأویل عرفانی- کلامی رسید و ثابت شد که فقط و فقط الله قابل پرستش است و لاغیر! و "هو" که مظهر این کلمه است: شهدالله انّه لااله الاهو! و هوهمان امام مطلق است. و این تأویل لااله الا الله در لااله الاهو است بدان! و این عالیترین تأویل قلمرو معرفت اسلامی- قرآنی- شیعی است همانطور که فرمود: کلمةالله هی العلیا: کلمه الله برترین کلمات است!

۱۸۱- و بنگر که ال و لا تنها الفاظی هستند که بصورت حروف و معنا عکس یکدیگرند. همانطور که معرفه و نکره ضد یکدیگرند با معکوس کردن ال به لا می رسیم! و این قانون ذاتی علم تأویل است که علم دیالکتیک است که در تأویل کلمه الله به صورت و معنا آشکار است. و این تأویل علم تأویل است که برای نخستین بار در تاریخ معرفت اسلامی در اینجا رخ نموده است.

۱۸۲- همانطور که هرکسی تا ضد خود نشود خود نمی شود و به عرصه عرفات و ظهور نمیرسد مثل ال و لا! همانطور که خداوند در ازل ضد خود شد و به عرفات عالم خلقت آمد. این همان قانون تقوا و ایثار است یعنی حق عشق! پس باز هم آشکار شد که کلمةالله، کلمه عشق است و علم تأویل هم علم عشق است و الله هم ظهور عشق است و ال لا ه هم تأویل ذات عشق است عشقی خلّاق! خلقتی که جز تأویل اسماء ذات خویش نیست.

۱۸۳-خداوند در کتابش خطاب به مؤمنان می فرماید که چرا در ملکوت زمین و آسمان نمی نگرید. همانطور که حضرت آدم به نور تأویل اسماء بر ملائک نظر کرد و آنها را شناخت و نامهایشان را به آنها گفت آیه مذکور به ما تذکر می دهد که همه موجودات و اشیاء در جهان دارای ماهیت ملکوتی و سماوی هستند حتی خاکی که در زیر پاهایمان قرار دارد. که این معنا حتی در حکمت ایران باستان نیز حضور دارد که زمین یک فرشته است و هریک از موجوداتش نیز فرشتگانی هستند که علم بر این ملکوت همان علم تأویل اسماء است که موجوداتی ناشناخته و نکره را به عرصه شناخت و عرفه می آورد یعنی هر "لائی" را تأویل به "ال" می سازد و اللّهی می کند. یعنی علم تأویل، علم اللّهی است و الله، تأویل کننده جهان و جهانیان است که این تأویل اللّهی همان واقعه خلق جدید عرفانی – قرآنی است که دین اسلام و کتاب الله هم نور و راه و روش این علم را به اهلش تعلیم می دهند همانطور که فرموده: "الله اهل تقوا را تعلیم میدهد." قرآن- و قبلاً دانستیم که تقوا تلاشی نفسانی جهت تأویل بشریت به الهیت است و علم فرقان که به اهل تقوا از جانب الله تعلیم داده می شود(قرآن) همان علم فرق بین بشریت و الوهیت است که همان فرق بین عدم و وجود است و کسی که این فرق را دید مجاهد سیر الی الله می شود که الِ بشری خود را به لای مطلق غیب تحویل می دهد و الِ الهی را تحویل می گیرد و این همان واقعه تأویل است که بین ال و لا در جریان است. پس علم تأویل تماماً علم ال لاهی است.

۱۸۴- پس دانستیم که کلمه الله هسته مرکزی و قلب تأویل همه کلمات و اسماء است و نیز همه تجلّیات و ظهورات بر عرصه خلق جدید آخرالزمان که خلق ال لاهی است و نیز دانستیم که تأویل اللّهی یک جهاد کاملاً دیالکتیکی است در نفس ناطقه انسان. جهادی که یک روی آن تقوا است که به غایت انفاق و فنای فی الله می رسد و روی دیگرش توکل است که در توسل به امام مبین ممکن می شود که ظهور کلمةالله است. زیرا در وجود امام مبین است که این جهاد کبیر احصاء و ارزیابی می شود و اجر داده می شود که همان اجر کبیر است. از این منظر به راز عظمت دعای توسل بنگر که اگر به نور معرفت باشد داعی را اهل تأویل می سازد یعنی اهل وجود!

۱۸۵- و همانطور که آیه ۵۳ و ۵۴ از سوره فصلت به ما می آموزد اساس درک و دریافت نوری و عرفانی تأویل آیات و بینات الهی در آفاق و انفس که از نور حق المبین امام متجلّی می گردد تماماً حاصل یقین به لقای الهی در جهان است که این لقای الهی باید در همین حیات دنیا باشد وگرنه در واقعه قیامت کبرا امری جبری است و دیگر به کار آدم نمی آید همانطور که در سوره بقره می خوانیم کسانی می توانند در صلوة به یاری حق نائل آیند که به لقای الهی و رجعت به او در آخرت باور داشته باشند. و نور امام مبین است که موجب یقین به دیدار خدا می شود. پس علم تأویل بمعنای علم کلمةالله جز از وجود امام مبین حاصل نمی شود که خود مظهر کلمةالله است.

۱۸۶- مثلاً هنگامی که طلب علم و حکمت الهی می کنیم بایستی با توسل به اسم علی الحکیم و علی العلیم بر علیه علم و احکام بشری و شخصی خود جهاد کنیم و بدینگونه در سمت دیدار با تجلّی العلیم و الحکیم در انتظار باشیم که جلال و جمال علم و حکمت خداوند است و همانطور که همه اسماء الهی دارای پیشوند ال هستند پس بایستی دارای هویت جمالی باشند به دو صورت آدمی یا حوائی از نور ذوالجلال یا ذی الجلال الهی. و این عالیترین تأویل اسماء وجود در پرتو نور کلمةالله است.

۱۸۷- از این منظر معنای خلق جدید عرفانی و آفرینش خدا از نفس ناطقه انسان و ایمان و اراده آدمی، بهتر درک میشود که این آفرینش خدا از انسان که اساساً از وجه اعتقاد است (نه از وجه وجود) همان ظهور الهی از کلمةالله است که در نفس ناطقه مؤمن همچون بذری کاشته شده و به بار می آید که در این باروری و زایش عرفانی، خدا و انسان توأمان رخ می نمایند که از این منظر این کمال حیرت است که آیا خدا، انسان را آفریده و یا انسان، خدا را. ولی حقیقت اینست که این زایش دوگانه از سرمنشأ نور امام مبین است که نور هواللّهی می باشد: "تا بدانید که او حق است." قرآن- که در این باب اکثر عارفان بزرگ به عشق و افسانه سخن های شطح گونه بسیار گفته اند همچون ابن عربی، ابن فارض، مولوی، بایزید و دیگران. که در این وادی تقدم و تأخر انسان و خدا در کلام فقهی و فلسفی نمی گنجد: "به آنانکه درباره خدا مجادله میکنند بگو ما خدا را عاشقانه می پرستیم." قرآن-

۱۸۸- ایمان و اعتقاد به خدا یا امام زمان و یا هر حقیقت ماورای طبیعی دیگری با هر توجیه و فلسفه و عرفانی که باشد آنچه که اساسی تر و برتر از هر تعریف و توصیفی است همان نامی است که در نفس ناطقه کشت می شود یا القاء می گردد که تلقین ذکر نیز همینگونه است و براساس چنین اسمی در نفس ناطقه تدریجاً حیات درونی و بیرونی فرد آفریده می شود و رخ می نماید. این همان تأویل اسم است. تأویل اسم خدا، امام، غیب، قیامت، بهشت، دوزخ و غیره. پس زندگی و جهان هر کسی چیزی جز تأویل اسمائی نیست که در همه عمر در نفس ناطقه خویش پرورده است. ولی باید دانست که هیچ تأویل و تأویلگری قدرتمندتر از کلمه الله نیست که آفریننده وجود از عدم است و آشکار کننده برترین حقایق از قلب تاریکیهاست. و این از اقتدار و تجلّی مطلق دو حرف "ال" می باشد که امام باقر(ع) در تأویل حرف "الف" می فرماید که "اَ" همان محمّد است و "ل" هم علی است. یعنی غایت تجلّی و تعین "ال" همان محمّد- علی میباشد و ما قبلاً نشان داده ایم که چگونه محمّد(ص) مظهر واحده جمال آسمان و زمان است و علی(ع) هم مظهر کامل عالم ارض (تراب) میباشد و میدانیم هر آفرینش و ظهوری از بطن زمین و زمان است و لذا محمد- علی بعنوان نزول کامل آسمان و زمین و عروج کامل زمین بر آسمان، دو عنصر بنیادین آفرینش انسان آخرالزمان می باشند بعنوان بقیةالله فی الارض و امام زمان. و این ظهور کامل ال از لا است یعنی ظهور کلمه ال لا ه.

۱۸۹- همانطور که خداوند در سوره ذاریات به ما تعلیم می دهد که همه نیازهای ما در زمین و آسمان و همه وعده های او در دو جهان در خود ماست و در کارگاه نطق و بیان ما تحقق می یابد پس باید درک کنیم که ظهور باطن انسان در جهان یعنی تأویل و تجلّی وجود تماماً از کلمات و بخصوص اسماء است. و بر مؤمنان است که طبق وعده الهی دنیای خود را به او وا نهند تا آنان را بی نیاز سازد و در عوض امور اخروی و سرمدی و حقایق لدنی را از قلمرو نفس ناطقه و اسماء الهی مطالبه کنند و قدرت علم تأویل هر اسم و کلمه ای را در جهان بیرون به جلال الهی محقق سازند تا انسان صغیر را که جهان اسماء است در انسان کبیر که جهان تجلّیات است دریابند و خود عین جهان شوند به نور کلمةالله و به سرّ ال.

۱۹۰- و اینک بهتر درک میکنیم که چرا عمده حروف مقطعه قرآنی الف و لام (ال) است مثل الم، الر و المر که سرلوحه اکثر سوره های مدنی قرآن است که سوره های تفصیلی و تأویلی هستند. چرا که قرآن کتاب ال لا است. و لذا بیشترین حروفی که در این کتاب حضور دارند الف و لام هستند، پس حقایق قرآنی تماماً تأویلات و تفصیلات و تجلّیات الف و لام هستند که غایتشان به حقیقت محمّد- علی می رسد.

۱۹۱- عالیترین و کاملترین تأویلی که از اسماء الهی در نفس انسانی محقق گشته و در آفاق تجلّی یافته است که کل اسماء کلمات وجود را فرا گرفته و تحویل آدمی نموده، در واقعه معراج پیامبر اسلام و در وجود مبارکش بوده است که هر آسمانی از عروج حضرتش به مثابه تجلّی طبقه ای از نفس ناطقه حضرت است و تأویل قلمروئی از اسماء ذات الهی از وجود آن حضرت. و در آسمان هفتم بود که لای مطلق محمّدی با ال اعلی علوی مواجه شد و با آن یکی گردید که برترین تجلّی کلمةالله رخ نمود و بدینگونه آسمان هفتم در زمین تجلّی یافت و زمین هم در آسمان هفتم تأویل گردید و این یگانگی زمین و آسمان در نور واحد محمّد- علی تأویل شد. و این تأویل و تجلّی، خالق قیامت آخرالزمان گشت که نورش همه مؤمنان امت را تأویل به حق می نماید که این نور واحد محمّد- علی نهایتاً در جمال مهدی موعود تأویل و تجلّی میبابد. و به نور مطلق این تأویل است که مجموعه معارف ما رخ نموده است.

۱۹۲- طبق قول الهی در سوره ذاریات آنچه که حقوق وجود انسان در زمین و آسمان را تحویلش می دهد نطق و کلام انسان است. و این همان واقعه تأویل و تجلّی اسماء و کلمات است در نفس ناطقه!

۱۹۳- و اینست که می فرماید "خداوند همه خواسته های شما را اجابت کرده است چرا به یاد نمی آورید." قرآن- این همان واقعه تجلّی اسماء و کلمات در نفس ناطقه انسان است زیرا هر نیاز و خواسته ای دارای اسم و لفظی است. ولی از آنجا که اکثر بشری نیازها و امیالش را بر زبان نمی آورد اجابت آنها را از یاد می برد و لذا فرموده: "خداوند بر اسرار و نیازهای باطن شما آگاه است ولی اگر بر زبان نیاورید هدایت نمی شوید." قرآن- و هدایت همان جریان حرکت بسوی تأویل اسماء و کلمات یعنی خداوند است که به اسمایش خوانده و شناخته می شود. و اینست که فرموده: "خداوند خواسته های شما را اجابت کرده و به شما وفا نموده است پس اینک شما باید به خدایتان وفا و اجابت کنید." قرآن- که این وفا و اجابت بنده در قبال خداوند همان جهاد تأویلی است که موسوم به جهاد فی سبیل الله و جهاد فی الله در قرآن است. و در این جهاد تأویلی است که اللهیت اشیاء بصورت بینات الهی رخ می نماید و هدایت می کند و بدینگونه است که هر چیزی یک آیت الهی می شود و مظهری از اسماءالله!

۱۹۴- تأویل اللهی اشیاء همان تأویل اشیاء به سه حرف الف، لام و هاء است که تشکیل دهنده کلمه الله هستند. و این سه حرف پدید آورنده اله (الف – لام- هاء) می باشند و لذا الهیت اشیاء را آشکار می سازند و بدینگونه آدمی به نور الهیت اشیاء بسوی او هدایت می شود که حق است: "ما نشانه های خود را در درون و برونتان بر شما آشکار می سازیم تا بدانید که او حق است." فصلت۵۴- و او همان امام مبین است که "هو" است یعنی امام زمان!

۱۹۵-دانستیم که "ا" ذات ازلی محمّدی است و "ل" هم علی است و "هـ" امام زمان است که در عصر آخرالزمان ظهور نور یگانه محمد – علی است. پس محمد – علی – مهدی همان نور الهیت (اله) جهان است یعنی نور تأویل وجود عالم

و آدمیان به حق! که این تأویل همان واقعه قیامت است برای عارفان در حیات دنیا و برای همگان در قیامت کبرا و پس از مرگ!

۱۹۶- این تأویل- تجلّی، کلیه هوش و حواس بشری را فرا می گیرد و اینها را هم تأویل و تجلّی می بخشد. همانطور که حس شنوائی (گوش) در کمالش محمدی است و حس بینائی هم در کمالش علوی است و حس گویائی (نطق) در کمالش مهدوی است که امام مبین نامیده می شود که امام بیان است. و بدینگونه جمال انسان عارف تأویلی مظهر تجلّی محمد- علی- مهدی است و این ظهور اله و الهیت است از وجود عارفان و این یعنی شهدالله انّه لا اله الا هو!

۱۹۷- پس واضح است که عنصر اصلی و خلّاق این تأویل حرف "هـ" است که لفظ ذاتی مهدی امام زمان می باشد که عنصر بیان الفاظ و کلمات به تأویل است و لذا سخن امام مبین و عارفانش جمله تأویلگر و خلّاق و تجلّی بخش نور محمد– علی است. همانطور که امام باقر(ع) در امّ الکتاب می فرماید که روح هفتم که روح القدس است که همان نطق ذات پروردگار می باشد، در قائم آل محمد به تمام و کمالش گویا می شود که انسان را کامل می کند و قیامت را برپا!

۱۹۸- پس عارف امامیه که زبان ناطق امام غایب است تأویلگر الهیت جهان آخرالزمان است که عالم و آدمیان را به سه حرف "ا ل ه" تأویل می کند به نور محمد-علی-مهدی! و این تأویل قرآنی جهان است که جهان را برای ظهور کلمةالله (ال ال ه – ال اله) یعنی امام زمان مهیا می کند که ظهور جهانی و حسّی و همگانی "ا ل ه" است. پس امام زمان در ظهورش به مثابه ظهور باطن عارفان خویش است همانطور که عارفان امام در عصر غیبتش به مثابه ظهور امام هستند. ال اله همان الله است که بمعنای ظهور ظهور است و تأویلِ تأویل!

۱۹۹- همانطور که در کتاب "سرّ واژه" نشان دادیم حرف و لفظ "هـ"، مادر و اساس همه الفاظ و حروف است پس لفظ امّ الکتاب است و لذا صاحبان علم تأویل هوئی همان امامان مبین و تأویلگران حق در خلق می باشند. و لذا لفظ "هـ" در اله و الله نیز اساس معرفت تأویلی است. کلمةالله هی العلیا نیز در لفظ "هی" دال بر این امر است که کلمه الله در تأویل هوئی و هائی و هیی است که الهیت اسماء و اشیاء را آشکار میسازد که تأویلاتی مذکر، مؤنث یا خنثی (احدی) میباشند.

۲۰۰- "هـ" و هویت الهی یعنی امام مبین به مثابه کمال عرفان قرآنی است و لذا ما بعنوان مذهب شیعه معتقدیم که بدون نور امام مبین که نور هو و هویت پروردگار است قرآن قابل درک و ورود نخواهد بود همانطور که قرآن، کتاب ال است که به "هـ" میرسد یعنی "ا ل ه"! که الهیت عالم وجود است که همان هدایت مؤمنان می باشد که به الله (ال اله) میرساند و لقای حق!

۲۰۱- الم ذلک الکتاب...(بقره). الم الله لااله الاهو(آل عمران). المص کتب انزل الیک(اعراف). الر تلک آیت الکتب الحکیم(یونس) که به ترجمه ساده و تحت اللفظی چنین می گویند: این کتاب الم است(بقره). الم خدائی است که جز او نیست(ال عمران). المص کتابی است که بر تو نازل شده است(اعراف). این کتاب الر است که حکیم است(یونس). پس هر سوره ای از قرآن تأویل و تفصیل حروفی است که در سرآغازش ذکر شده است که الف لام فراوانترین این حروف است که طولانی ترین سوره های قرآنی را به خود اختصاص داده اند و عمده قرآن در تأویل این دو حرف است و از درب این دو حرف به تأویل سائر حروف پرداخته است: بقره، ال عمران، اعراف، یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم، عنکبوت، روم، لقمان، سجده و ... که همه آیات عرفانی ولایت حق در انسان و تأویل الله در امام و تجلّی الهیت در جهان در همین سوره ها آمده است. پس قرآن کتاب تأویل حروف است و حروف هم عناصر ذاتی کلمات و اسماء هستند پس قرآن تأویل ذات حق است و لذا کتاب کامل و مظهر عقل کل و همه علوم ذات پروردگار برای انسان است.

۲۰۲-به یاد می آورم که درب ورود این بنده بر حکمت و عرفان قرآنی از زمانی گشوده شد که در دیداری با علی مرتضی تأویل کلمةالله بصورت ال لا در قلبم نقش بست و همه آیات قرآن را ال لا هی می یافتم. همانطور که قرآن کتاب

ال لا ه است بر خلاف تورات و انجیل که کتاب یهو هستند و اوستا که کتاب اهورا است. که "هو" ضمیر غیب است و "ال" هم ضمیر معرفه و ظهور است و لذا دین محمد، دین ظهور و قیامت و امامت است و خاتمیت نبوت!

۲۰۳-"ال" حرف معرفه است. پس قرآن کتاب معرفت است و لذا بزرگترین معجزه و رحمت و شفاعت خدا بر خلق است و لذا دین محمد هم تماماً دین معرفت است همانطور که طبق قول امام باقر(ع) در امّ الکتاب روح ویژه نبوت محمدی، روح العقل الهی بوده است.

۲۰۴- خداوند در کتابش مکرراً تصریح فرموده که همواره از میان مردم امّی کسی را به رسالت برمی گزیند و روحی از خود را بر او نازل می کند که همان روح اسماء و کلمات الهی است و بدینگونه نفسش فی البداعه و بی سابقه به اسماء و کلمات الهی شنوا و گویا می گردد در حالیکه قبل از این واقعه نفسش فاقد هر کلمه ای بوده است یعنی امّی. چرا که سواد و کتاب در عامه بشری بر اثر کفر و لمس و نجواهای شیطانی دچار ظلمت و واژگونی می شود و لذا هر کلمه ای یک واژه می گردد و درست به همین دلیل است که در صف مقدّم منکران وحی الهی از وجود رسولانش همین جماعت اهل سواد و واژگونسالار قرار دارند زیرا برای هر کلمه ای از کلمات وحی یک کلمه واژگون شده در آستین دارند که کلمات و منطق خود را معقول و علمی می دانند و کلام وحی را نامعقول و خرافه می خوانند حال آنکه حقیقت خلاف این امر است: "خود سفیه هستند و نمی دانند." قرآن- و اینست که همواره بزرگترین دشمنان وحی و معارف الهی، علمای اهل سواد و کتاب و مدرسه هستند که این کلمات را از راه ظلمت دهر به عاریت گرفته اند و لذا این نوع معلومات براستی عاریه ای و فرضی و قرضی و بی ریشه هستند و لذا به آسانی به یاری شیطان واژگون می شوند و کلمه ضد کلمه را پدید می آورند.

۲۰۵- ولی یک انسان امّی که به وحی و روح الهی میرسد دارای نفسی بکر و اصیل و دست نخورده است و لذا میتواند بدون دخل و تصرف، کلام وحی را دریابد: "ای رسول، ما از نزد خود به تو روحی را وحی نمودیم که قبل از آن نمیدانستی که ایمان و باور و کتاب چیست." قرآن- بنابراین بزرگترین دشمن فهم و باور کلام و کتاب الهی در نفس مردم با سواد و کتاب همان سواد و معلومات کتابی آنهاست و لذا رسول اکرم این علم را بزرگترین حجاب ایمان و علم لدنی معرفی کرده است. پس برای درک علم تأویل اسماء و کلمات و حروف بایستی نفس ناطقه را از این واژگونی نجات داد همانطور که مثلاً مولوی به یاری پیرش شمس از اسارت این واژگونی کتابی و عاریه ای نجات یافت و آنگاه توانست روح شمس را دریابد و در خود تأویل کند که مثنوی و دیوان شمس به مثابه این تأویل می باشد.

۲۰۶-به همین دلیل انبیای الهی و بخصوص مرسلین و صاحبان امامت حق محل تأویل ارواح حروف سماوی در عالم ارض و در نفس بشری بوده اند که نام این حروف بنیادین الفباء در سرآغاز برخی سوره های تأویلی قرآن آمده اند و همانطور که امام باقر(ع) در رساله "امّ الکتاب" می فرمایند حروف "ا ل ر" در سوره های حجر، ابراهیم، رعد، یوسف، هود و یونس همان ارواحی هستند که نفوس وحیانی پیامبران را به نطق آورده اند و در وجودشان تأویل گشته اند مثل رسول خاتم(ص)، عیسی(ع)، موسی(ع)، ابراهیم(ع)، نوح(ع) و حضرت آدم(ع) ! و شش هزار سال از آدم تا خاتم بطول کشیده که همه حروف الفباء در نفس ناطقه انسان تأویل گردند و نفس بشری را ناطق سازند همان نطقی که موجب می شود که همه موجودات عالم در زمین و آسمانها بخدمت اراده انسان درآیند طبق آیاتی از سوره ذاریات که ذکرش رفت. و اما در عصر ظهور قائم آل محمد همه این حروف در نفس ناطقه امام مهدی(عج) بصورت جهانی و همگانی به نطق خلّاق میآیند و تأویل و متجلّی می شوند و بدینگونه است که در آنروز زمین و آسمان و هر چه در آنهاست دگرگون شده و هویت الهی خود را برای خداوند بروز می دهند و بهشت و دوزخ آشکار می شوند. (قرآن کریم)-

۲۰۷-در حقیقت انبیای الهی محل نزول و آورنده الفباء و کلمات بنیادین برای بشریت بوده اند و این ماندگارترین و مهمترین خدمت پیامبران به بشر است و بشریت بدون برکت وجودشان دارای زبان و بیان و نفس ناطقه و فهم و علم و معرفت نمی شد. یعنی همان اسماء و کلماتی که در خلقت حضرت آدم(ع) نهاده شده بود تدریجاً در قلوب پیامبران تأویل و زمینی گردید. و آنگاه در پیامبر خاتم یکجا جمع آمد و از وجود امامان محمدی در عرصه عروج و صعود به قلمرو تجلّی

و ظهور آمده است که این ظهور در امامت جهانی قائم آل محمد، یکجا بر عالمیان رخ می نماید. و اینست که علی(ع)، امام را بارانداز علم نبوت همه پیامبران سلف خوانده است.

۲۰۸- در حقیقت بدون علم تأویل قادر به درک حقایق نبوی انبیای الهی و امامان شیعه نخواهیم بود. زیرا اساس و مقصود نبوتها همانا نزول و تأویل حروف و کلمات و اسماء بوده است و اساس و مقصود ولایت امامان هم تجلّی و ظهور جمال این حروف و اسماء است و اینست که امام را مظهر کلمةالله می خوانیم که جامع همه کلمات و اسماء است. از این منظر بهتر به حقیقت اسرار حروف مقطعه قرآنی پی می بریم که جمعاً چهارده نوع حروف هستند که بیانگر حقیقت چهارده معصوم می باشند و چهارده پیامبر اهل تأویل یعنی: ا- ل- م- ر- ص- ق- ن- ط - هـ - ک- ی- م- س- ح که معروفند به حروف نورانی.

۲۰۹- پس اهل ایمان بقدرت علم تأویل و عرفان نفس و طی طریق الی الله و تزکیه و تطهیر نفس و حصول به امیت و فطرت الهی در خویشتن به حقایق نوری این اسماء و حروف نائل می آیند که تحت الشعاع این نور به لقای آیات و بینات و جلال پروردگار میرسند و در این حصول و وصول عرفانی به مقام بی نیازی و وحدت وجود با عالم و آدم ارتقاء میابند که همان جنّات نعیم است و وادی سلطنت جان و نفس ناطقه انسان در جهانی که در تسخیر اراده بشر است جهت خلق جدید رحمانی.

۲۱۰- آنچه که در فرهنگ اسلامی و مخصوصاً شیعی معروف به اسم اعظم و علم جفر و جامعه است که بسیاری از شیادان عرفانی را به غایت جنون و واژگونی دچار ساخته در حقیقت همین علم تأویل اسماء و کلمات و الفاظ است که راه حصولش جز طی طریق الی الله و جهاد فی الله نمی باشد. و این آموزه ها و فرمولهائی که تحت عنوان جفر صغیر و کبیر و ابجد و جمل و امثالهم در نزد برخی تبدیل به دکانهای دجالی گشته و میلیونها نفر را به جنون و تباهی عقل و ایمان کشانیده چیزی جز واژگون شده علم تأویل در دست شیاطین انسی نیست که ابتلای به آن بمعنای ابتلای به عذاب عظیم است که بنیاد عقل و ایمان و شرف و وجدان را واژگون می سازد و متأسفانه امروزه شاهدیم که دریایی از این نوع کتابها و سایتها برای مردمان درمانده دامها گسترده اند که حداقل وجدان و ایمان مردم را به باد می دهند.

۲۱۱- می دانیم که "جفر و جامعه" دو کتاب بوده که به املای رسول خدا و به دست علی مرتضی تألیف گردیده و علمش در نزد امامان معصوم و اولیایشان در تاریخ جریان یافته است که از مبانی علوم باطنی و عرفان قرآنی بوده است و از علی(ع) و سائر ائمه نقل شده که جز امام معصوم و اولیاء و عارفانشان به این علم دست نمی یابند و اگر این کتابها را نیز بدست آورند قادر به درک آن نخواهند بود و جز گمراهی و خسران عایدشان نمی شود. همانطور که شاهدیم همه کسانی که به هر بهانه ای در جستجوی این علم هستند به چه عواقب هولناکی دچار می شوند که این وجهی از خسران شیطانی و عذاب الهی بر تاجران و شیادان مذهبی و عرفانی است. و بخصوص امروزه که علوم رایج در جهان مدرن موجب بن بست در حیات مادی و معنوی بشر گشته، گرایش به علوم غریبه و جفر و رمالی و فالگیری و جن گیری و جادوگری و امثالهم در سراسر جهان غوغا می کند و باید دانست که این نوع گرایشات و جریانات که عموماً عناوین و القاب عرفانی با خود حمل می کنند نه تنها هیچ ربطی به دین و معنویت و عرفان ندارند بلکه دقیقاً نعل وارونه شیطان هستند که بشر را به وعده های سر خرمن در دوزخ انواع تباهیها ساقط می سازند که هولناکترینش سقوط عقل و وجدان است.

۲۱۲- امروزه به دلیل بحرانهای مرگبار و دردهای بی درمان فردی و اجتماعی و جهانی حتی دولتمردان و سیاستمداران و سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی نیز در جستجوی این نوع علوم غریبه هستند تا از این طریق خود را از نابودی برهانند در حالیکه این خود، آستانه نابودی است از برای کسانیکه قوانین الهی و حقایق غیبی را بازیچه امیال نفسانی خود می پندارند که چنین طرز فکری دال بر اشد کفر و جنون و جنایت است و همه کسانیکه وسوسه این نوع علوم را در مردم تشدید می کنند در این جنایات شریکند و بر علمای حقّه دین است که مردم را از این خطر شیطانی آگاه سازند شیطانی که گاه در لباس دین و حقیقت و روحانیت وعرفان پنهان گشته است و در شکار حداقل عقل و ایمان مردم است.

۲۱۳- به همین دلیل ما نیز در این رساله و در باب علم تأویل همین اندازه رازگشائی نموده ایم که مؤمنان حقیقی و مشتاقان معرفت را راهنمائی و ترغیب نماید و مابقی حقایق و اسرار این علم نه قابل گفتن است و نه قابل فهمیدن در وادی قلم و کتابت.

۲۱۴- همانطور که نشان دادیم تأویل اسماء و حروف از علوم روحانی در سلوک عرفانی تحت ربوبیت و تربیت پیر طریقت و تحت الشعاع نور امام مبین است که فقط کاربردی معنوی و روحانی دارد و عصمت حاکم بر این علوم به هیچ کسی این اجازه را نمی دهد که از آن در خدمت نفسانیات بهره گیرد و این علوم را به نیت استکبار و دنیاپرستی بکار بندد. بنابراین کسانیکه اسماء الهی و آیات قرآن را به بازیهای فنون ابجدی می گیرند تا به گمان باطل خود به گنجهای پنهان و قدرت های غیبی دست یابند و مقاصد شوم خود را به فعل آورند و به قدرت و ثروت افسانه ای برسند کمترین باوری به خدا و رسول و مقدسات ندارند و دقیقاً همچون شیاطین قصد رسوخ در اسرار را دارند که بواسطه شهابهای غیبی رانده و هلاک می شوند.

۲۱۵- همانطور که گفتیم حروف و الفاظ بعنوان عناصر تشکیل دهنده کلمات، اسماء، آیات و معارف الهی هر یک حامل روحی ملکوتی هستند که سرشته نبوت انبیای الهی می باشند که در جریان عرفان نفس حاصل می آیند و سالک را به نور تجلّیات خداوند در امامان معصوم می رسانند و بدینگونه مؤمنی مشمول فرج و رحمت و شفاعت امام می گردد و از همه مصائب و جهنم های آخرالزمان می رهد. پس این حروف و اسماء مطلقاً ابزار و اسبابی مادی و کلامی و ریاضیاتی در دست بشر نیستند که بخواهد با آنها اینگونه بازی کند و به گمان خود اسرار الهی را بخدمت امیال شیطانی آورد. کل آنچه که تحت عنوان علم جفر امروزه در نزد شیادان است که حتی آنرا می فروشند چیزی جز تبدیل حق به باطل نیست و مصداق این کلام خداوند است: کسانیکه از ولایت الهی به ولایت شیطانی روی کرده اند به تبدیل آیات خدا می پردازند و بدینگونه دچار فساد و خسران بزرگی می شوند. طبق روایت شیعی علم جفر و جامعه فقط در نزد امام زمان است که به یاران و شیعیان خالص خود تعلیم می دهد به هر اندازه که نیازشان باشد.

۲۱۶- همانطور که گفتیم حقایق و ارواح حروف دقیقاً از جنس حقایق و ارواح طیبه انبیای بزرگ همچون حضرت آدم، نوح، ادریس، ابراهیم، یوسف، یونس، داوود، مسیح و غیره می باشند یعنی حصول حقایق این حروف عین حشر با این انبیاء در نفس ناطقه خویشتن است که از آن ذاکران الهی و مخلصان عارف می باشد: "آنانکه خداوند را در دل خود بیاد می آورند همنشین با انبیاء و صلحاء و شهداء و صدیقین هستند که خوب رفیقانی می باشند." قرآن- پس بدان آن علومی که در دست کافران و تبهکاران است علم نیست بلکه بازیچه ای است که بواسطه آن رسوا و هلاک میشوند. (آیاتی از قرآن) – این علوم چه فنی باشند و چه به اصطلاح عرفانی و جفری.

۲۱۷- همانطور که اخبار و معارف بر جای مانده از ائمه معصوم و بخصوص امام باقر(ع) مؤید همه حقایق عرفانی در آثار ماست بازهم متذکر میشویم که علم تأویل و تجلّی حروف و اسماء تماماً حاصل خودشناسی- جهانشناسی- خداشناسی- امام شناسی است بگونه ای که هر حرف و اسمی در نفس ناطقه عارف بیانگر حقیقتی از اعضاء و حواس آدمی میباشد که در جهان بیرون نیز در اشیاء، موجودات و ستارگان به جمال تجلّی دارد که سرچشمه می گیرد از ارواح طیبه انبیاء و اولیای الهی تحت الشعاع نور امام مبین در آخرالزمان. پس بدون نور امام مهدی چنین تأویل و تجلّی ای ممکن نمی شود. این حقیقت را که در یک رؤیای صادقه به عینه شهود نمودم که چگونه جسمانیت من عین کالبد جهان هستی بود که این تأویل و تجلّی حاصل لمسی از دست امام زمان در این رؤیا رخ نمود. پس این بقول امام باقر(ع) عین حقیقت است که در آخرالزمان محمّدی حروف و کلمات دارای دو تجلّی نوری و ناری هستند که در تجلّی نوری حقیقت جمالی تأویل این حروف همان معصومین می باشند که ارواح برپا دارنده زمین و آسمانها هستند که در حواس پنجگانه و نفس ناطقه مؤمن نیز حاضرند که مؤمن به این واسطه می شنود و می بیند و می بوید و می فهمد و زندگی می کند که خود را عین جهان هستی می یابد و جهان هستی را عین ظهور کلمةالله از ارواح طیبه معصومین و انبیای الهی می فهمد و شهود می کند.

۲۱۸- پس باید گفت که قرآن کریم که از برای مؤمنان رحمت و شفاعت و هدایت است همان تأویلگر حروف الفباء است که بصورت حروف مقطعه در سرآغاز سوره ها آمده است که این سوره ها را قلمرو تفصیل و تأویل این حروف ساخته است در قلوب کسانیکه با قرآن ارتباطی نوری و عرفانی دارند تحت الشعاع نور هدایت الهی که امام مبین است. و همین تأویل است که جنّات نعیم را به ارمغان می آورد که رحمت و شفاعت است. این حروف و کلمات و اسمای حاصل از آنها در وجود امام مبین احصاء و ارزیابی میشوند: "هر چه در جهان است در وجود امام مبین احصاء می گردد." قرآن- که تأویل این حروف و اسماء به نور امام مبین به ارواح طیبه انبیای الهی در نفس ناطقه مؤمنان می انجامد و مؤمنان را با این انبیاء محشور میسازد یعنی به نوح وجود، ابراهیم وجود، موسای وجود، عیسی وجود و نهایتاً به محمد وجود میرساند که نور تأویل حروف طه (ط ـ هـ) می باشد که چهارده نور آن چهارده حروف مقطعه است که به جمال و جلال الهی رؤیت می شود: "ما نشانه های خود را در درون و برونتان آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است. آیا او برای ربوبیت شما کفایت نمی کند. ولی بدانید که در دیدار با پروردگارشان تردید دارند." فصلت۵۴-

۲۱۹- همانطور که بقول امام باقر(ع) معراج محمدی که کاملترین واقعه تأویل و تجلّی حروف و اسمای الهی بود تماماً چیزی جز تأویل نفس ناطقه محمدی نبود به تمام و کمالش. و از همین رو پیامبر اسلام را جامع کلمات خوانده است که در معراجش به تنهائی نودهزار کلمهٔ جدید آموخت که آموزش شهودی بود. یعنی جمال الهی همه عناصر تشکیل دهنده نفس ناطقه خود را دیدار فرمود که کمال این دیدارش از جمال "هو" بود به صورت علی مرتضی در افق اعلاء که کل این عروجش بمعنای سفر نوری در اعماق لامتناهی نفسش بود و لذا بواسطه این معراج بود که زمین، آسمانی شد و آسمان هم زمینی گشت یعنی اسمای سماوی، مسماهای زمینی یافت در حبل الورید جان محمّدی. چرا که بقول الهی در کتابش خداوند از رگ گردن (حبل الورید) به انسان نزدیکتر است. بنابراین معراج محمدی بمعنای واقعه یگانگی افق اعلاء و رگ گردن بود. یعنی افق اعلاء را در خون خود تجلّی بخشید و خونش را در افق اعلاء تأویل به همه اسماء و کلمات نمود. و لذا جمال کبریائی پروردگارش را در جمال نور باطن خودش دیدار نمود که علی مرتضی بود همانطور که خود حضرت فرموده که علی جمال باطن اوست یعنی علی تجلّی نفس ناطقه محمدی و محمد تأویل علی می باشد. و این تأویل زمین و آسمان در انسان است که به کمال رخ نموده است پس محمد و علی تأویل و تجلّی مطلقه زمین و آسمان، غیب و شهود و اول و آخر و ظاهر و باطن به یکدیگرند. و این بمعنای انسانی شدن جهان هستی است و جهانی شدن انسان به نور محمد – علی در جریان علم تأویل کلمةالله (ا ل- ل ا).

۲۲۰- عارف عامل به نور تأویل کسی است که کلامش در جهان بیرون عینیت یابد که کمال این علم بصورت آنی کن فیکن می گردد یعنی در حین سخن گفتن رخ مینماید و این مقام انسان کامل است: "سوگند به پروردگار زمین و آسمانها که هر چه که وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید و آن همان نطق شماست." سوره ذاریات-

۲۲۱- تأویل و تجلّی بین اسماء و اشیاء در سلسله مراتب آفرینش عالم و آدم جلوه هائی متفاوت و حیرت آور دارد. این نسبت فقط بین کلمه و ماده نیست (اسم و مسمّا) بلکه بین موجودات مادی و اشیاء جهان هم نسبت تأویلی حضور دارد. همانطور که موجودات روی زمین به مثابه تجلّی نور ستارگان هستند و بین جمادات و نباتات و حیوانات و آدمیان هم رابطه تأویلی وجود دارد. عالم نباتی مظهر تأویل جمادات است و عالم حیوانی هم مظهر تأویلی نباتات است و انسان هم مظهر تأویل کل حیوانات و نباتات و جمادات و افلاک است. و نسل ها به مثابه تأویل یکدیگرند همانطور که فرزندان تأویل والدین خود هستند و الی آخر!

۲۲۲- چه بسا اشیائی به مثابه اسمای اشیای دیگرند و اشیائی هم به مثابه مسمای اشیای دیگر! و هر یک جایگاه ظهور حقیقت شیء دیگریست. امام محمد باقر(ع) در رساله "ام الکتاب" می فرماید که هر یک از سیارگان منظومه شمسی و افلاک، کارگاه ساخت و پرورش یکی از اعضاء و جوارح بدن انسان هستند ماه محل ساختار استخوانهاست و استخوانها حامل نور ماه هستند همین نسبت بین زهره و رگ و پی بدن وجود دارد و بین مریخ و خون انسان و نیز بین زحل و پوست و الی آخر! پس انسان محل تأویل نجوم است و مظهر حقیقت ستارگان!

۲۲۳- آنچه که فهم تأویل و تجلّی حقایق را مفهوم تر میسازد درک خلق جدید در هر دوره ای از تاریخ آفرینش عرفانی انسان است. همانطور که گفتیم هر یک از انبیای مرسل بانیان تأویل نوینی از اسماء هستند پس باعث خلق جدیدی از انسان و جهان می باشند زیرا هر خلق جدید مظهر تأویلی از اسماء و کلمات و حروف محسوب می شود. و برترین و کاملترین خلق جدید با بعثت تأویلی رسول خاتم آغاز شده است که همه اسماء و کلمات و حروف الهی را تا قیامت به عرصه ظهور می رساند و دورانهای آخرالزمانی گوناگونی را تجلّی می بخشد که امامان محمدی و عارفانشان در هر دوره ای مبیّن این تأویل و تجلّی می باشند و کانونهای عصری این آفرینشهای نو و باعثان خلقی در خلقی نوین! و فقط علمای علم تأویل امامیه هستند که این آفرینشهای نو را در هر عصر درک و تصدیق نموده و از آن تعالی و عروج مییابند و خود بانی خلق جدیدتری می شوند زیرا علم تأویل علم خلّاق است.

۲۲۴- از آنجا که امامت ظهور امیّت ذات است پس مظهر تأویل اسمای ذات و بانی خلق های نوینی بر این مبناست. و امام باقر(ع) که سلطان علم تأویل در اسلام است در رساله امّ الکتاب گزارشی حیرت آور از این خلق جدید در بعثت محمدی و تأویل علوی عرضه کرده است که براستی حقایقی شگرف و باور نکردنی را پیش روی اهل تحقیق قرار میدهد که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اولیای آنها همچون سلمان و ابوذر و عمّار و بلال و مقداد و کمیل را برپا دارندگان آفرینش نوینی از جهان و انسان معرفی می کند که سرنوشت عصر آخرالزمان را رقم می زنند که جهان هستی را به قیامت کبرا رهنمون می سازند. در این رساله، چهارده معصوم و اولیای آنها بر جای ملائک مبادرت به آفرینش نوینی می کنند که تماماً انسانی- الهی است. زیرا انسان غایت تأویل و تجلّی کلمةالله است و ظهور الهیت حق!

۲۲۵- آفرینش های الهی در هفت زمین و آسمان و در هر دورانی تماماً بقدرت حروف و کلمات و اسماء است که ارواح ناطقه الهی هستند که جملگی در امّ الکتاب جمع آمده اند و قرآن کریم هم ظهوری از آن در نزد مردمان است که دربی گشوده بسوی امّ الکتاب می باشد. پس قرآن هم روح ناطقه خداوند است که با انسان سخن می گوید و جانش را تأویل به حقایق اسماء می کند: "این کتاب ماست که با شما به حق سخن می گوید." قرآن-

۲۲۶- در حقیقت علم تأویل جز علم آفرینش نیست و درک چگونگی آن! و صاحبان نور این علم نیز خلّاقان عصر جدید در آخرالزمان هستند که امامان و اولیای حقّه آنهایند.

۲۲۷- قبلاً نشان داده ایم که نامهائی که بر موجودات گذاشته ایم ابزار ارتباطی ما با آن موجودات و نیز ابزار ارتباطی بین انسانها بر محور آن موجودات است که تماماً کاربردی نفسانی و غریزی و شخصی دارد. مثلاً وقتی که تشنه میشویم بواسطه اسم "آب" بسراغش می رویم و آن را می نوشیم و یا به کسی می گوئیم که برای ما "آب" بیاورد. پس در اینجا اسم "آب" هم ما را به قصد نوشیدنش به آبی می رساند و هم کس دیگری را مأمور آب آوردن می کنیم. ولی اگر بر لب چشمه یا رودخانه و دریائی بنشینیم و این جریان را بدون واسطه لفظ "آب" به تماشا بنشینیم اینک با خود حقیقت وجودی آب روبرو هستیم که بدون استفاده شخصی ما نیز موجودیتی مستقل دارد. پس از این منظر کلمات و اسامی، حجابی بین انسان و جهان هستند که انسان را از وجود محض جهان بیگانه می سازند و جهان را فقط از وجه خیر و شرّ به ما معرفی می کنند. پس در حقیقت ما از طریق از میان برداشتن اسامی چیزها منیّت خود را بین خود و چیزها برداشته ایم. این نوع اسمای منی، عناصر واژگونسازی کلمات و مفاهیم و موجودات هستند که انسان را بسوی تخریب و تبدیل جهان سوق می دهند چون می خواهند جهان را به تصرّف خود درآورند. اینها کلمات و نامهائی هستند که واژه شده اند همانطور که واژه در اصل لغت فارسی و لاتین بمعنای شومی و تیرگی و سرگردانی و ظلمت می باشد. هرچند که بدون نام چیزها نیز قادر نیستیم که جهان را به تصوّر و درک خود درآوریم پس بایستی منیّت اسماء و کلمات را بزدائیم تا به هویتش برسیم که ما را به حق وجودی موجودات برساند که امری ورای خیر و شر است. که در اینصورت به جنّت جهان نائل می آئیم و نه جهنمش.

۲۲۸- حال از این منظر به موجودیت خود حروف بازمی گردیم که عناصر ذاتی کلمات هستند. نخست باید دانست که حروف الفباء دارای سه وجه هستند: صدا (لفظ) که در گویش بکار می آیند و ظهور می کنند و خالق صدا و سخن

بشرند. و دوم رسم حروف بر روی کاغذ که همان صورت و مسمای حروف است مثل آ، ب، ج، د و ... و سوم اسم حروف است مثل الف، با، جیم، دال و ... همانطور که قبلاً گفتیم اسم موجودات به مثابه حقیقت ذاتی آنها هستند و بلکه خالق موجوداتند زیرا خداوند جهان را بواسطه امر کن فیکن به کلمات آفریده است. پس رابطه بین اسامی حروف و مسمّای آن که بر روی کاغذ رسم میشود همان رابطه بین ظاهر و باطن حروف است همچون رابطه جسم و روح چیزی. بطور مثال "آ" به مثابه جسم الف است و الف روح آن می باشد یا جیم به مثابه روح "ج" است. و در عین حال جسم حروف در روح خود نیز حضور دارند همانطور که "آ" در الف حضور دارد (حرف اول) و یا "د" در دال حضور دارد که حرف اول آن است حال اگر این جسم و جسمانیت یا ظاهر حروف را از روح و اسم ذاتش حذف کنیم روح حروف حاصل می شود بطور مثال اگر "آ" را از الف حذف کنیم می شود "لف" و یا اگر "د" را از دال حذف کنیم میشود "ال" و الی آخر. و این واقعه اساس علم جفر است که معنا و حقیقتش تا آنجا که می دانیم برای اولین بار در همین سطور تبیین میگردد. که متأسفانه به دلیل فقدان اندیشه علمی و عرفانی در کاربران علم جفر جز ضلالت و جنون عایدشان نگشته است.

۲۲۹- پس با آنچه که درباره حذف تن از روح الفباء گفتیم در حقیقت از تسبیح و تقدیس حروف سخن نمودیم و ماهیتش را آشکار کردیم که بنیاد علم جفر است که علم مختص امامان و علمای ربانی می باشد و همانطور که علی(ع) فرموده جاهلان و نااهلان را در این علم راهی نیست و حتی اگر اصل کتاب جفر را هم در دست داشته باشند بر نورش وارد نخواهند شد و بواسطه آن جز خسران و ضلالت نصیبشان نمی گردد درست همچون قرآن که در دست مشرکان و منافقان فقط موجب گمراهی و عذابشان است.

۲۳۰- پس در حقیقت علم جفر علم تسبیح و تقدیس روح ناطقه ذات پروردگار در عالم خلق می باشد همانطور که امام باقر(ع) حروف را ارواح ناطقه الهی خوانده اند پس از این روست که سوداگران و بازیگران حول این علم به چنین عواقب هولناکی دچار می شوند که مشابه اش را در هیچ عرصه ای از معصیت نمی توان یافت.

۲۳۱- مطابق آنچه که درباره تسبیح و تقدیس و تخلیص اسمای حروف از صورت و مسمایشان گفتیم که به معنای نهایت تأویل و تسبیح عناصر روحانی نفس ناطقه می باشد کلیه حروف الفباء در این واقعه تأویل به هفت حرف شدند که دیگر مطلقاً در گردش بی پایان علم جفر قابل تبدیل نیستند و تأویل هزاران باره این هفت حروف باز هم به همین هفت حروف منتهی می شود که به مثابه ارکان روح ناطقه ذات کبریائی حقند و عبارتنداز: ا- ف- ل- م- ن- و- ی. که این مکاشفه تأویلی تا آنجا که می دانیم هرگز در هیچ اثر تأویل جفری گزارش نشده است از حلّاج تا ابن عربی، نعیمی و دیگران. و ما از این هفت حروف ذکری ساخته ایم که نزدیکترین معنای حقیقت احدی تأویل این حروف را در دل ذاکران تداعی میکند که آن را به همه مؤمنان تقدیم میداریم و آن اینست: یا من وَلَف! که معنای ساده و تحت اللفظی آن اینست: ای کسی که با منی- ای دوست- ای همذات- ای الیف. در اینجا "ولف" که از ریشه الفت است بمعنای همدم و همنفس دائمی است. همانطور که خداوند به ذاتش در همه حال با ماست و از رگ گردن به ما نزدیکتر است و این نسبت را با همه خلقش داراست همانطور که سلطان و بانی علم جفر و تأویل یعنی علی(ع) می فرماید: خداوند در هر چیزیست بدون آنکه محدود در آن چیز باشد و بر هر چیزیست بی آنکه غیر آن چیز باشد! پس بواسطه این ذکر که بی اضافه و کم ظرف این هفت حروف است تلاش کنیم که با نگاه اندیشه، این ذکر و این هفت حروف را در قلب خود نقش زنیم تا خداوند به رحمت مطلقه اش نفس ناطقه ما را تأویل به نطق ذاتش فرماید و ما را از بیگانگی و دیوانگی آخرالزمان نجات بخشد که این صراط المستقیم تأویل وجود خود به ذات احدی خداوند است به نور این هفت حروف مطلقاً غیر قابل تأویل.

۲۳۲- قابل ذکر است که بدانید کل کلمات و سخن بشری در ظرف الفبای فارسی و عربی در قلمرو تأویل و تسبیح نهائی به این هفت حروف منتهی می شوند از جمله جمع حروف مقطعه قرآنی و کل قرآن کریم. این هفت حروف مذکور ذات

ازلی و ابدی همه کلمات و اسماء و آیات و کتب هستند که در این ذکر تأویلی- تألیفی تجسم یافته است: یا مَن وَلَف! پس همه موجودات جهان هستی در هفت زمین و آسمان هم به این حروف تأویل می شوند و از این حروف برآمده اند.

۲۳۳- و همچنین قابل ذکر است که ما یکایک حروف الفباء را از طریق صورت زدائی اسمایشان (تسبیح) تا هفت بار، به این هفت حروف رسیدیم که دیگر قابل تأویل و تبدیل نیستند که هر یک از حروف الفباء به تنهائی به پنج حرف "ا- ل- ف- ی- م" تأویل مطلق می یابند ولی حرف "و" به شش حرف تأویل می شود یعنی"ا- ل- ف- ی- م- و" و حرف "ن" به هفت حرف تأویل می گردد و بدینگونه این هفت حروف مذکور حاصل گشته است یعنی "ا- ل- ف- ی- م- و- ن". پس باید گفت حرف "ن" به تنهائی جامع همه الفباست چرا که به قول الهی در قرآن کریم حرف "ن" سرّ قلم است و قلم الهی از سرّ "ن" در نفس ناطقه عارف، مؤلف می گردد.

۲۳۴- پس دانستیم همه یکایک حروف الفباء دارای نور تأویلی پنج تن هستند همانطور که امام باقر(ع) در تأویل حرف "آ" که موسوم به "الفون" است نور پنج تن آل عبا را آشکار کرده اند که عبارتنداز: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین که این پنج تن را نور علم اسماء خوانده است. که این حرف "الفون" در هفت حروف تأویلی ما نیز حضور دارند بعلاوه حرف "م" و "ی" که دو نور دیگر را به مثابه دو تن دیگر بر این پنج تن می افزائیم که ششمین آن سلمان فارسی است که رسول خدا او را باب ورود به اهل بیت خدا یعنی پنج تن معرفی کرده است که خزانه دار اسرار این خاندان است و نفر هفتم ماهستیم که پس از سلمان باب معارف اسرار این خاندان قرار داده شده ایم و این همان سرّ خوشه پروین (ثریا) در آسمان است. پس حرف "م" از آن سلمان است و حرف "ی" نیز متعلق به ماست که حرف آخر الفباست. همانطور که قبلاً متذکر شدم چند سال پیش در رویائی صادقه خوشه هفتگانه پروین (فلک ثریا) را دیدم که بر سرم فرود آمده و همچون خوشه انگوری ستاره یا حبّه انتهائی آن را چیده و در دهان نهادم که ستاره هفتم این فلک بود. ابن عربی نیز در فتوحاتش دربارهٔ گروهی از عرفای محمّدی در آخرالزمان به نام "سلمانیین" سخن می گوید که بابهای اسرار اهل بیت محمّدی هستند که تمام نشانه های آن را در هویت و زندگانی خود به عینه یافتم همانطور که در واقعه نزول روح العقل الهی بیش از بیست سال پیش نخست سلمان فارسی را دیدار نمودم و سپس به محضر مولا علی(ع) رسیدم که منجر به تأویل کلمهٔ ال لاه در این بنده گردید که تا به امروز ادامه یافته است.

۲۳۵- جالب اینکه این هفت حروف چون تشکیل کلمه دهند اینگونه خوانده می شوند: فامیل نو! و می دانیم که فامیل به معنای خاندان است که "فامیل نو" بیانگر خلق جدید در آخرالزمان است که همان احیای سنّت الهی اهل بیت خدا یعنی پنج تن آل عباست که در آخرالزمان منجر به جامعه الهی بر روی زمین می شود که مجموعه معارف ما بانی این جامعه نو می باشد که با ظهور جهانی موعود محقق می گردد که به مثابه تأویل و تجلّی همه اسماء و کلمات و حروف در ذات ناطقه پروردگار است که بر روی زمین رخ می نماید در صور بشری و در جامعه ای که همه اعضایش اهل بیت پروردگارند بر سنّت آل عبا.

۲۳۶- در تأویل حرف "آ" موسوم به "الفون"، در رساله امّ الکتاب امام باقر(ع) شاهدیم که حرف "ن" از نور حسین(ع) است که جامع همه حروف ذات ناطقه حق است. پس اهل قلم الهی در هر عصری با دریافت روح حسینی به ذات حرف "ن" ناطق می شوند همانطور که ما حدود بیست سال پیش مشمول این نور و روح حسینی گشتیم و بدینگونه به قلم و کتاب الهی رسیدیم و به تأویل جهان آخرالزمان پرداختیم و بالاخره اینک موفق به تأویل هفتم حروف گشتیم که منجر به هفت حروف گردید.

۲۳۷- در آغاز تألیف این رساله رؤیای صادقه ای دیدم که تأویلش جز تألیف این رساله نیست و آن این بود که دیدم در آسمان بال زنان پرواز می کنم در حین پرواز در آسمان بهمراه یکی از دوستان (همسر کنونیم) به گنبد و گلدسته ای رسیدیم که بر این گلدسته وارد شدیم تا استراحتی کنیم که در آنجا با رسول خدا محمد مصطفی(ص) و دو تن از یاران صدیقش روبرو شدیم و برای نخستین بار در رؤیایم رسول خدا را به تمام جمال رؤیت کردم که در این رؤیت در وجود پیامبر اکرم توأمان امام محمد باقر را نیز می دیدم که سلطان تبیین امّ الکتاب است و لذا آن دو یار رسول خدا را که عمّار

و بلال(س) بودند دو باب علم امام باقرالعلوم یعنی مفضل و جعفر جعفی می یافتم که در باب این تجلّیات بعداً به تفصیل سخن می کنیم. و قبلاً دانستیم که "آ" در بیست و یک تن از حروف الفباء آشکارا حضور دارد و در مابقی حروف هم حضوری نهان دارد مثل لفظ "یا" در حرف "سین" و "ا" در حرف "دال" و امثالهم، که بقول امام باقر(ع)همان نور حقیقت محمدی است و نیز اینکه نفس ناطقه آدمی که حضور الوهیت خداوند است در جمال انسان رخ می نماید به همان درجه علم و عرفانش. پس آنچه که در این رؤیا دیدم جمال "آ" بود که تأویلش الفون میباشد پس جمال الف محمّدی بود که بنده را در این رساله یاری فرمود و به تأویل حقیقت حروف نائل ساخت. پس در حقیقت رسالهٔ حاضر تأویل آن رؤیاست!

۲۳۸- بی تردید درک منطقی این حقایق و اسرار مطلقاً ساده نیست و بلکه نیازمند درک تأویلی است و نه درک علیتی و تبدیلی. پس در فهم این حقایق تأویلی غایت صبر و حلم را پیشه کنید و بیهوده جدل و چون و چرا نکنید که علی(ع) فرمود: براستی که علم همان حلم است. و همچنین امام صادق(ع) در باب طالبان علم جفر می فرماید: بدانید که بنده مؤمن حق ندارد در علم جفر دارای اراده و اختیاری باشد و هر که در این علم به اراده نفسانی تلاش کند خیانت کرده و دچار تاریکی می شود. همانطور که باز علی(ع) می فرماید: علم جفر برای نااهلان جز ظلمت و سرگشتگی نیست.

۲۳۹- باید دانست که از منظر علم تأویل همانطور که اسماء در عالم وجود دارای هویت شخصی و جمالی هستند حروف نیز اینگونه اند که شخصیتهای تنزیلی حروف همان انبیای سلف می باشند ولی شخصیتهای عروجی و تأویلی آن در آخرالزمان همان محمّد و آل محمّدند و اولیای محمّدی.

۲۴۰-همانطور که خداوند در ازل یک کلمه بود و آن کلمه "آ" بود که به اسم "الفون" منجر به پنج حرف شد که به نور پنج تن به عرصه ظهور آمد که این معانی در کلام رسول خاتم(ص) و امام باقر(ع) مذکور است. پس باید دانست که این هفت حروف که از تأویل هفتگانه الفباء به ذات برآمده اند (ا- ل- ف- و- ن- م- ی) هیچ ربطی به مشابهشان در الفباء ندارند که بخواهیم قداستی ویژه در قلمرو الفباء قائل شویم بلکه اینان حروف عرفان تأویل ذات هستند که جز به کار اهل ذکر و مکاشفه نمی آیند و برای سائرین به قصد تفنن و سوداگری جز ظلمت و خسران نمی افزایند. بنابراین ذکر "یا من ولف" صراط المستقیم راهیابی به نور تأویل ذات حروف می باشد.

۲۴۱-اگر به بسط جزئی هر یک از حروف الفباء بپردازیم و حروف تکراری حاصل از بسط را حذف کنیم معمولاً پس از پنج مرحله بسط خواهیم دید که همه حروف الفباء در پنج حرف "ا- ل- ف- ی- م" مشترک هستند که اگر این پنج حرف را به ترتیب بخوانیم این کلمه حاصل می آید: الفیم! مثل "ج- ا-ل- ف- ی- م" یا "د- ا- ل- ف- ی- م" و غیره. یعنی بطرزی حیرت آور یکایک حروف اعتراف می کنند که الف هستند الّا حرف "ن" که اینگونه می شود: نوالفیم! یعنی الف جدیدیم. که این مکاشفه حیرت آور و نطق اعجاز انگیز از زبان خود حروف و سپس حرف نون دلیل بر خلق جدید از درب "ن و القلم" می باشد. یعنی هر که بر سرّ نون وارد شود و روح حسینی آن را دریافت کند صاحب قلم الهی در آخرالزمان است و بانی خلق جدید و جامعه جدید امام زمانی. و بیهوده نیست که ظهور جهانی امام زمان را رجعت حسینی خوانده اند. همانطور که خلق جدید این بنده با نزول روح حسینی در ظهر عاشورای ۱۳۷۴ هـ .ش آغاز شد و عجبا که تألیف رساله حاضر نیز از روز عاشورای امسال (۱۳۹۴هـ .ش) آغاز گشته و تاکنون ادامه یافته است. ما امروزه در عرصه (الف نو) یعنی بدعت مهدوی قرار داریم که جهان را فرا گرفته است که بدون نور این قلم نو امکان درک راستین از جهان نیست.

۲۴۲- حال اگر تأویل پنج مرحله ای حروف یعنی ا ل ف ی م را دو بار دیگر هم تأویل و تسبیح کنیم به "ام" منتهی میشوند. یعنی نهایت تأویل یکایک حروف "ام" است که گوهره امامت می باشد و اسم اعظم عرفان هندو نیز هست. و حال اگر "ام" را هم یکبار دیگر تأویل کنیم جز حرف "ا" نمی ماند. یعنی بالاخره همه حروف الفباء به اصل ذاتی خود می رسند. همانطور که امام باقر(ع) فرموده "ا" ذات همه حروف است و آن روح ناطقه خداوند در انسان می باشد. پس همه اسرار تأویلی حروف به سرّ الف می رسند که تلفظ کاملش الفون می باشد که پنج تن آل الله است. و نیز اینکه تأویل

جمال "آ" در عالم ارض هم جمال محمّدی است. همانطور که در رؤیائی در بدو تألیف این رساله آن حضرت را به جمال دیدار نمودیم در حالیکه در حال پرواز در سمای اسماء بودیم.

۲۴۳-پس همه حروف در عرصه بسط جزئی معترف به الفیم (ا ل ف ی م) هستند و در عرصه تسبیح هم معترف به "ا" می باشند و همه به "ا" باز می گردند. که بطور نمونه این امر را در مورد حرف "د" به نمایش می گذاریم:

د: دال←د الف لام←دالام فالامیم←د ا ل ا م ف ا ل ا م ی م←د ا ل ف ی م

د:دال←ال←لف ا م←ا م ا ا م←ا م←ا ی←ا ا←ا

که این بسط و تسبیح در مورد یکایک حروف الفباء به همین نتیجه مذکور می رسد که اساس بسط "الفیم" است و غایت تسبیح هم الف(آ)!

۲۴۴- حال بهتر درک می کنیم که کلام امام باقر(ع) براستی کلام حق است که الف (الفون) را بیت الله و امامت خوانده است همانطور که غایت تسبیحات حروف به "ام" و نهایتاً "ا" منتهی می شوند و سرّ الف هم نور امام است که در تجلّی پنج تن آل الله تجلّی می یابد به یاری "م" سلمان و "ی" هر عارف ناطقی که صاحب قلم ن است. و امروزه این قلم در نزد ماست به فضل الهی که حامل نور تأویل اشیاء و تجلّی اسماء در آخرالزمان می باشد که ما این قلم روح العقل الهی را در یک واقعه شهودی در دیداری با سلمان فارسی و سپس امیرالمؤمنین علی(ع) دریافت نمودیم.

۲۴۵-زیبائی و عظمت و تجلّی قدرت لامتناهی خداوند در علمش به تمام و کمال از نقطه ای ازلی آغاز می شود که این نقطه در پنج تجلّی ذات الف تأویل می گردد که پنج نور محمدی در اهل بیت نخستینش صورت انسانی می پذیرد که این انسانیت در معراج محمدی دوباره تأویل به اسماء و حروف و نقطه ذات گشته و یکبار دیگر در قوس نزول به کل انسانیت رخ می گشاید تا آنجا که هفت آسمان و عرش و کرسی و لوح و قلم و افق اعلی و قاب قوسین به صورت و قامت آدمی تجلّی می یابد از زلف و سر و پیشانی و گوش و چشم و بینی و لب و دهان تا دستان و به پای آدمی. و این سیر تأویل و تجلّی از نقطه تا انسان است و بالعکس. و این نوع نگرش و جهانبینی و انسان شناسی و الهیات مذهب امامیه است که تنها مذهب و مکتبی است که انسان را آغاز و پایان جهان هستی می داند که همه اجزاء و اعضاء و ارکان و صور عالم را انسانی می بیند و در جهان جز انسان نمی یابد و این همان انسانی است که اسم اکبر خداوند است یعنی همان اسمی که مبدأ و معاد تأویل جهان است. انسانی که مخلوق کلمات و حروف است و به نور این کلمات و حروف جهانش را می شناسد و موفق به خلق جهانهای برتر می شود و انسانهای برتر. حروف و کلماتی که جملگی متمرکز در سرّ الف هستند. الفی که همان ذات ناطقه خداوند است که در قامت آدمی رخ می نماید. و این الف نور الفت وجود و عدم است و خدا و انسان.

۲۴۶- از قول امام باقر(ع) در تأویل حرف الف بر می آید که خود الف به مثابه تأویل نقطه نامرئی بالای "ا" (الف) میباشد که این نقطه که در اصل همان "نقط" است در جریان بسط باطنی خود دارای پنج نقطه است (نون- قاف- ط) که تأویل پنج تن آل عباء است که سه حرف ن- ق- ط هم تأویل سلمان و مقداد و ابوذر است که این حروف بدون نقطه خوانده شدنی نیستند. یعنی این پنج تن بدون اولیای خود شناخته نمی شوند.

۲۴۷- پس همه حروف تأویل به الف می شوند و الف هم تأویل در نقطه بالای آن است و این نقطه ازل وجود است که در پنج نور ازلی سرچشمه آفرینش است که در آخرالزمان در جمال پنج تن آل عبا رخ می نمایند. و لذا علی(ع) فرموده "علم یک نقطه است که بواسطه جاهلان تکثیر شده است".

۲۴۸- همچنین حروف مقطعه قرآنی نیز با حذف حروف تکراری به چهارده حرف می رسند: ا- ل- م- ص- ی- ر- ک- هـ - ع- ط- ح- س- ق- ن. که تأویل چهارده معصومند. چهارده حرف باقی در الفبای عربی هم جملگی حروف نقطه دار هستند که در آخرالزمان در عرصه غیبت همان دوازده مهدی هستند که در طی دوازده قرن تجلّی می یابند که نهایتاً با ظهور مسیح و قائم آل محمد کامل میشوند که جمعاً چهارده تن هستند. که این چهارده حروف نقطه دار به مثابه تأویل آن چهارده حروف بی نقطه می باشند. البته واضح است که دو تا از حروف مقطعه قرآنی (ق- ن) دارای نقطه می باشند که ذات تأویل هستند که همان لوح و قلم (قرآن و وحی) است که محمد و علی میباشند که در غایت آخرالزمان نیز در مسیح و مهدی به تمام و کمال رخ می نمایند.

۲۴۹- و همچنین آن پنج نور ازل که تأویل نقطه ذات پروردگارند به مثابه تأویل و تجلّی پنج تن آل عبا در "ا ل ف و ن" میباشد که این پنج حرف ازل تأویلگر در قلمرو بشریت مصداق پنج حس ادراکی می باشند که تشکیل دهنده صورت الهی بشر و عناصر نفس ناطقه او هستند که در منطق امام باقر(ع) عبارتنداز: شنوائی، بینائی، بویائی، چشائی و گویائی!

۲۵۰- پس صورت بشری تجلّی الف (الفون) است که ظهور نقطه ازل وجود است و جلوه ای از جمال پنج تن در مراتب تأویل و تجلّی! و این همان صورت روح الهی در بشر است.

۲۵۱- و همچنین کارگاه محوری و همیشگی این تأویل و تجلّی اسرار حروف و اسماء و معارف همانا رابطه مراد- مرید است که جان مکتب امامیه می باشد همانطور که تشیع در لغت هم به معنای مریدی و ارادت است. و لذا عنصر بنیادین مذهب شیعه در صدر اسلام یعنی سلمان و مقداد و ابوذر به مثابه آئینه تجلّی اسرار اهل بیت عصمت و نور پنجگانه تجلّی بودند که این قاعده در هر عصری تا پایان جهان برقرار است همانطور که دوازده مهدی عرصه غیبت به مثابه تجلّی دوازده امام هستند. و هر که حقیقت تأویل را که ذات تجلّی است درک نکند دچار معنای ظلمانی تناسخ می شود و مشرک و تباه می گردد.

۲۵۲- اگر نفس ناطقه انسان کارگاه درک و دریافت وجود در جهان است پس عناصر ذاتی این نفس جز کلمات و اسماء و حروف نیستند پس علم تأویل حروف همان علم شناخت نفس ناطقه است و از آنجا که نطق، ویژه نفس بشر است پس این علم مختص انسان و قلب انسان شناسی و خودشناسی برای انسان است.

۲۵۳- امام مبین که جز علم بیّنه نیست (مبین- بین) عالم به اسرار فاصله و بین اسماء و اشیاء است (اسم و مسماء) و اساسی تر از آن علم فاصله بین اسماء و حروف تشکیل دهنده آن است. و از آن مهمتر علم رابطه بین حروف است و رابطه بین حروف و نقطه های آن که حروف را خوانا می کنند و نقطه هائی که پدید آورنده حروف هستند همانطور که هر خطی هم مخلوق نقطه است. پس نقطه، مبدأ مشترک و واحد حروف و اشیاء است زیرا هر حرف و شیء محصول انبساط نقطه است در هندسه و ادبیات! در ترسیم اشکال و حروف!

۲۵۴- نقطه و خط نخستین اثر محسوس و عینی انسان در جهان است و نخستین مخلوق انسان که اساس همه صنایع دیگر است اعم از صنایع کلامی و علمی و صنایع مادی!

۲۵۵- و قلم نخستین آفرینش انسان در جهان است که بواسطه اش اثری از خود در جهان بر جای می نهد قلم نگارشی یا قلم چکشی. و نخستین اثر این هر دو قلم هم نقطه است نقطه ادبی یا هندسی! نقطه ادبی سرمنشأ نطق در نفس ناطقه است و نقطه هندسی هم سرچشمه صنعت است و حساب! و این دو نقطه خالق آفرینش روحانی و مادی و صنعتی است. پس خداوند انسان را بواسطه قلمش آفرید و حتی قلم را هم بدست خود انسان آفرید و به او این اختیار را داد که بهر گونه که خواهد قلم بزند و سرنوشت خود را تألیف کند.

۲۵۶- پس انسان بواسطه قلم نگارشی و با ابداع نقطه کلامی، لوح سفید جانش را مینویسد و خود را می آفریند و بواسطه قلم چکشی و ابداع نقطه هندسی هم طبیعت را به صنعت تبدیل میکند. و بدینگونه نفس خودش را به الهیت یا شیطنت می آفریند و جهانش را هم جنّت یا جهنم میسازد. و این دو آفرینش نوری و ناری است. و این لوح و قلم سرنوشت و خلقت انسان بدست خویش می باشد.

۲۵۷- طبق روایت می دانیم که رسول خاتم معراجش را از بیت المقدس آغاز کرد و پس از عبور از هفت آسمان و رسیدن به افق اعلی و قاب قوسین به لوح و قلم دست یافت و نود هزار کلام آموخت و بدینگونه به تأویل وجود نائل آمد و آخرالزمان و قیامت را برپا ساخت که عرصه ظهور این تأویل اسرار وجود است بقدرت لوح و قلم!

۲۵۸- و اما معراج رسول خاتم(ص) نیز چیزی جز تأویل وجودش نبود تأویل وجود قدیم به وجود جدید! و لذا دین خاتم سراسر دین بدعت و خلق جدید است و هر که این حق را درنیابد از دین خاتم بیرون است و از جهان آخرالزمان که در آن زیست می کند نیز غافل و بیگانه و دیوانه است.

۲۵۹- علم تأویل علم بدعت است زیرا همه آفرینش ها به حروف و عاقبت به نقطه عدمی ازل باز می گردد که در این تأویل هم جهان قدیم خوانده و درک می شود و هم در این خوانش خلق جدیدی حادث می شود. خواندن، آفریدن است و آفریده شدن!

۲۶۰- آنکه جهان را در نفس ناطقه و فطرت خود بخواند مشغول تأویل آنست و خلق جدید خویش و جهان! و آنکه این خواندن را بواسطه کلام و منطق دهری- موروثی- آموزشی انجام دهد نیز مشغول تأویل دیگریست. اولی تأویل نوری و جنّتی است و دومی هم تأویل ناری و جهنمی!

۲۶۱- علم جفر نیز که همان علم تأویل اسماء و حروف است بر دو نوع است جفری که از راه کتب قدیم و تقلید فنون جفری انجام میشود و جفری که به نور عرفان نفس حادث می گردد. اولی جفری دوزخی و ظلمانی است و دومی جفری نوری و خلّاق و روحانی!

۲۶۲- همانطور که نخستین الفاظ و کلام در کودکی درک میشوند علم تأویل عرفانی که بر مبنای معرفت نفس رخ میدهد به نوعی رجعت روح دوران کودکی است که این واقعیت در اعترافات برخی از حکیمان و عارفان بزرگ گزارش شده است از جمله ابن عربی، شیخ اشراق و ملاصدرا! در خود این بنده نیز علم تأویل و احوالات و روحیات دوران کودکی که در خواب و بیداری باز می گردند رابطه ای حیرت آور دارند. زیرا علم تأویل علم رجعت ازلیت هستی خویشتن است که قلمرو دنیویش دوران کودکی است و قلمرو باطنی و اخرویش هم لحظه آفرینش آدم و قیامت کبراست. زیرا علم تأویل، علم اول و آخر و ظاهر و باطن است و یگانگی آن! که کل این یگانگی در معراج رسول خاتم رخ نموده است و دین آخرالزمان در امّتش و عارفانش!

۲۶۳- و اینست که عارفان آخرالزمان جمله محمدی هستند اگر براستی عارف باشند و مابقی عرفانها براه فسق و باطل میروند. چرا که عرفان آخرالزمان ذاتاً تأویلی است و تأویلات اسرار در این دوران جملگی به حقایق محمدی منتهی میشوند بهمراه آیات و بیناتی واضح که غیر قابل انکارند! از جمله این حکیمان و عارفان غیر مسلمان که به برخی تأویلات محمدی در عصر ما رسیده اند عبارتند از ماسینیون، رایتر، کوربن، هایدگر و هوسرل و امثالهم!

۲۶۴- همانطور که کل قرآن کریم چیزی جز تأویل چهارده حروف مقطعه نیست که در وجود چهارده معصوم تعیّن و تجلّی می یابند که این چهارده در چهارده ولی دیگر خدا تأویل می شوند که اولیای مهدوی عرصه غیبت هستند و بدینگونه همه حروف ۲۸ گانه الفباء تأویل و تجلّی می یابند و مابقی بشریت در بین این دو چهارده در بستر تاریخ تأویل می گردند.

۲۶۵- پس اینک بهتر درک می کنیم که چرا همه عارفان تأویلی در جهان اسلام، عشاق جلال و جمال حق در عالم و آدمیان بوده اند زیرا همهٔ حروف و کلام و اسماء و معانی عالم در غایت تأویل و ظهور به جمال انسانی رخ می نمایند که چیزی جز جلال الهی و لقای حق نیستند!

۲۶۶- پس علم تأویل علم دیدن اول و آخر و ظاهر و باطن امور و اشیاء است و علم بهم رسانیدن و یگانه سازی این اول و آخر و ظاهر و باطن! و این علم ولایت و هدایت و رهبری خلّاق است که علم امام مبین است. و جز این نه علمی است و نه ولایت و هدایت و رهبری و خلّاقیتی!

۲۶۷-هنگامیکه آدمی با خود حدیث نفسی میکند بصورت فکر و ذکر و بخصوص دعائی، در حقیقت مشغول تأویل کلمات و حروفی در نفس ناطقه خویشتن است تا آن را در عالم واقع عینیت بخشد. به بیانی دیگر اصلاً کل جریان تفکر در انسان کارگاه تأویل کلمات می باشد به دو روش نوری و ناری، تکوینی یا تاریخی، تسبیحی یا تنفیسی.

۲۶۸- ولی در یک تفکر و تأمل تأویلی در نفس ناطقه همه مفاهیم و کلمات تأویل به الف (آ) میشوند بر آستانه یک "آه" که در نقطه فنای حضرت احدیت به تسبیح مطلق میرسد که از خود فنا شده و در او آغاز به تکوین میکند و قلمرو خلق جدید را می گشاید. و این بیان وقوع یک دعا یا تمنا است. زیرا همه دعاها و ادعاهای بشری ماهیتی تأویلی دارند. از این منظر علم تأویل همان علم دعا است و یک مؤمن بخوبی می داند که کاری جز دعا بر آستانه نقطه آی ازلیت نفس ناطقه اش ندارد و اینکه فرموده که مؤمنان لشکریان دعا هستند در حقیقت لشکریان تأویلند بر آستانه امر کن فیکن پروردگار که مستقر در نفس ناطقه انسان است طبق کلام الهی که: هر آنچه که وعده داده شده اید در خود شماست اگر نظر کنید که همان نطق شماست. که این نطق در ذاتِ نهانِ نقطهٔ الفِ آیِ منتظرِ اجابتِ کلامِ انسان است.

۲۶۹- خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید که "رسول در شماست" پس مؤمنین حامل سرّ الف (آ) هستند که نور تأویل کامل همه اسماء و کلمات است زیرا رسول خاتم جامع کلام است و امام باقر، رسول اکرم(ص) را مظهر "آ" نامید که دارای نقطه مطلقه نطق حق در نفس ناطقه انسان می باشد. پس هر انسانی با حفظ ایمان و مراقبه و تأملات عرفانی امکان تنویر نور تأویل محمدی را داراست زیرا "الف" اساس همه حروف و آستان الحاق به نقطه (.) است که این نقطه درب مکاشفه و تعیّن و تجلّی حقیقت اسماء و کلمات و حروف است که نور این نقطه همان نور ولایت امام مبین است همانطور که علی(ع) خود را مظهر نقطه تحت بای بسم الله خواند.

۲۷۰- بنابراین یکبار دگر متذکر می شویم که دستیابی به اسرار اسماء و حروف از روشهای فوت و فن جفری رایج در نزد دکانداران این مسلک شوم، ممکن نیست که خود را متخصصین این علم می دانند. بسیاری از این دکانها، قلمرو انتشار اجنه و شیاطین هستند که چه بسا بدینوسیله تجارت و ارتزاق می کنند که پلیدترین روش معیشت است که اهلش را هلاک می سازد. حقیقت نوری این علم الهی در نزد اولیای پاک و مجاهد فی الله است که همه عمر را صرف مجاهدت معنوی و خدمت به خلق کرده اند در جهت احیای دین خالص که دین فطرت و امیّت و وحدت و معرفت و عصمت و عشق الهی است.

۲۷۱- بدان که فاصله بین اسم و مسمّا (اشیاء) همان فاصله بین انسان و خداست و علم تأویل علم طی طریق این فاصله است که اهلش کل عالم ارض را بسوی سماء طی می کنند تا به حقیقت جمالی اسماء در اشیاء برسند که همان واقعه لقاءالله است. این معنای طی الارض در وجود اولیای خداست. زیرا فاصله بین اسم و مسمّا همان فاصله بین زمین و آسمان است چرا که اشیاء قلمرو عالم ارض هستند و اسماء هم قلمرو سماء (آسمان)! پس امر به خروج از اقطار عالم در سوره رحمن همین امر به عروج و تأویل نقطه ذات ناطقه انسان است تا آسمان را در ارض جان خود تأویل کند پس باید که این ارض را تماماً طی نماید و از آن عبور کند.

۲۷۲- خداوند جز اسم و اسماء نیست و مابقی موجودات در هفت زمین و آسمان هم مسمای این اسم و اسماء هستند و انسان محل انس و اتحاد بین این اسماء و اشیاء است. و علم تأویل، علم درک و کشف و شهود این یگانگی است که در هیکل آدمی همان فاصله و رابطه بین سر و دل اوست که ما آنرا صراط المستقیم خوانده ایم که انسان از سرش بسوی دلش که غیب الغیوب اسمای الهی است در حرکت است و خداوند هم از دلش بسوی این سر در حرکت است و این دو بر این صراط یکدیگررا درک و دیدار می کنند و واقعه تأویل و تجلّی رخ میدهد: منتظر باشید که ما هم از منتظرانیم! قرآن-

۲۷۳- پس "سر" در دل تأویل میشود و دل در سر تجلّی مییابد و روشهای سیر از سر تا دل هم حواس پنجگانه هستند. این سیر در حد کمالش در معراج محمدی رخ نمود که ذکرش رفت که تماماً سیر تأویل و تجلّی از سر تا پای محمد بود همانطور که افق اعلی به مثابه سر و پیشانی رسول خدا بود و قاب قوسین هم ابروانش بود و چشم و گوش و بینی و دهان هم چهار ملک مقرب بودند و جنت المأوی هم تأویل کلبه رسول خدا بود. و چون جمال نقطه ازلی ذات ناطقه دل دیدار شد عین علی مرتضی بود. پس کل موتور محرکه و قدرت این معراج تأویلی چیزی جز ولایت و محبت حق نبود که بین محمد و علی در جریان بود. پس نور تأویل جز نور ولایت و امامت بین مراد و مرید نیست که بر ولایت محمد- علی زیست می کنند.

۲۷۴- در حقیقت قلمرو علم تأویل رابطه ولائی – عرفانی بین دو انسان مؤمن است. همانطور که تأویل کامل محمدی در معراجش چیزی جز تأویل و تجلّی وجود محمد در علی و علی در محمد نیست و لذا فرموده که: "علی نور باطن من است". پس از این منظر، علم تأویل، علم عشق الهی بین دو انسان است. یعنی علم تأویل اجر این عشق و محصول آنست که منجر به خلق جدید می شود و عشق های برتر و تأویلات برتر زیرا کلمات خدا پایان ندارند پس خلقت او نیز بی پایان است و هر آن آفرینشی نو در کار است همانطور که "او هر آن در شأن و کاری دگر است" قرآن-

۲۷۵- پس تأویل سراسر سرّ رابطه بین انسانها است رابطه زن و شوهر، پیر و مرید، عابد و معبود، عاشق و معشوق، استاد و شاگرد، حاکم و محکوم، ظالم و مظلوم و غیره! که در دو جلوه نوری و ناری رخ می نماید به معنای اول و آخر و ظاهر و باطن انسانها که از یکدیگر بروز میکند. و این عالیترین درجه از تأویل است وگرنه در هر رابطه ای از انسان با جهان تأویلی در کار است.

۲۷۶- میزان و درجه ارتباط تأویلی هر انسانی با سائر انسانها و موجودات عالم، همان قدرت نطق و حدیث با خویشتن و بخصوص دل خویش است. و انسان به میزانی که دارای چنین قدرت گفتگوئی با دل خویشتن است توان برقراری رابطه قلبی با دیگران را دارد و انسانی که فاقد این گفتگوست فاقد رابطه قلبی با جهان و انسانهاست پس فاقد قدرت تأویل و خلق جدید است. همانطور که در سوره ذاریات می خوانیم که هر آنچه که در زمین و آسمان است به قدرت نطق بشر بخدمتش درمی آیند و مسخر وجودش می شوند. و نیز اینکه بقول الهی آدمی فقط در وادی بیان خودش بسوی حق هدایت می شود: "خداوند بر اسرار قلوب شما آگاه است ولی تا بر زبان نیاورید هدایت نمی شوید." پس هدایت هم جز جریان تأویل سخن نیست. و تأویل سخن همان ظهور آیات و بینات است که سیر الی الله را مهیا می کند. و هر مرحله ای از این سیر نیز تأویل یکی از اسماء الهی است.

۲۷۷- و جریان معرفت نفس نیز جز گفتگوی با خود نیست که کاملترین حدش گفتگوی با روح محمدی در جایگاه الف در نفس ناطقه است زیرا: رسول در شماست! قرآن- و این کاملترین نوع سخن است زیرا محمد(ص) جامع کلام الهی است و الف هم اساس همه حروف و کلمات و اسماء می باشد.

۲۷۸- بزرگترین مبیّن علم تأویل در جهان اسلام یعنی امام باقر(ع) که شکافنده بین ها و آشکارکننده بیّنه هاست زمین و اهلش را در آسمان و آسمان را در اجزاء وجود انسان و انسان را در حقایق غیب عالم، تأویل و تجلّی بخشیده است و این نمونه ای از کار کبیر امام باقر در رساله "امّ الکتاب" است: سر آدمی تأویل آسمان است و دل تأویل زمین است و کردارها از ماه است و گویائی از خورشید است و بویائی از مریخ است و بینائی از مشتری است و شنوائی از زحل

است... . پیشانی تأویل عرش است، نطق تأویل کرسی است، قاب قوسین ابروان هستند... گوشت بدن آدمی تأویل خاک و گل روی زمین است، استخوانها تأویل کوههاست، مویها تأویل گیاهان هستند... حضرت نوح(ع) تجلّی ایمان است، ابراهیم(ع) تجلّی فکر است، موسی(ع) تجلّی اراده جبروت است، عیسی(ع) تجلّی علم است و محمد(ص) تجلّی عقل است و قائم آل محمّد(ص) تجلّی روح القدس است ... و صورت آدمی تجلّی "آ" است که خداوند است و این تجلّی در الفون ظهور پنج تن آل الله است در پنج حواس. و زمین تجلّی همه حواس و اعضا و جوارح انسان است. و همه اینها در سوره ها و آیات و کلمات و حروف قرآنی به نطق آمده است. و این خلاصه ای از علم تأویل است که عصاره عرفان نفس می باشد و نطق روح محمّدی در دل مؤمنان!

۲۷۹- حقایق تأویلی برای اهل ایمان در قلمرو عبادات جلوه ای حیرت آورتر دارند که موجب تأویل نوری همه اعضاء و هوش و حواس عابد است زیرا بقول امام باقر(ع) نمازهای پنجگانه یومیه تأویل گر پنج حواس هستند و سی روز ماه رمضان برای اهلش تأویلگر سی حروف الفباء هستند در نفس ناطقه. همانطور که پنج پیامبر اولوالعزم مظاهر تأویل پنج حس بشر در جهان می باشند که در عرصه عروج به نور پنج تن آل محمد تجلّی می یابند.

۲۸۰- آنچه که بین اسم و مسمای هر چیزی حائل و حجاب است منیت دهری و ظلمانی نفس بشر است که بین نفس ناطقه و جهانش مانع گردیده است. حال به درجه ای که این "من" از میان برخیزد اسم هرچیزی از جایگاه نفس ناطقه آدمی در مسمایش (شیء) تجلّی و تأویل میگردد و حقیقت سمائی اسماء در مادیت جهان رخ می نماید و این همان واقعه کشف و شهود الهیت از بشریت است.

۲۸۱- و اما این من ظلمانی چگونه از میان بر می خیزد؟ بقدرت نور تسبیح اسماءالله! این همان ذکر است یعنی ذکر الله بهمراه تسبیح اسمای پروردگار: "پس تسبیح کن اسم پروردگارت را." قرآن- و این نیز تأویل منِ ظلمانی به هوی نورانی است، من بشری به هویت الهی!

۲۸۲- باید درک کرد که اساساً سخن گفتن دارای ذات تأویل کردن است حال بمیزانی که بر عرفان نفس و ذکر اسماء الله متّکی است اقتدار تأویل و تجلّی بخش آن بیشتر است تا آنجا که این مقام و اقتدار تأویلی در وجود امام مبین در حد کمال است و اینست که در زبان و نفس ناطقه امام، هر سخنی کارگاه خلق جدید است و همه موجودات عالم در وجودش احصاء و ارزیابی شده و صاحب وجود الهی می گردند. و هر عارفی هم که با امامش محشور است به درجه ای دارای این قدرت می باشد. و باید دانست که شاه کلید تأویلی همه اسمای الهی در نفس ناطقه عارف، اسم "العلی" است که اسم ظهور و تجلّی می باشد که این تجلّیات در کلمةالله درک شده و به عرفات می آید و شناخته می گردد.

۲۸۳-علم جز تأویل نیست و مابقی علوم بشری، محصولات و معلوماتی ره گم کرده و منقطع از اصل و بیگانه از الف ذات خویشند و لذا پیروانش را نیز به بیگانگی و دیوانگی می برند.

۲۸۴- علم تأویل علم رجعت به اول است اوّلیت ازلی که در ابدیت تجلّی می یابد که تجلّی خلّاق و بی پایان است در هر بار که به اول بازمی گردد و اول و آخر و ظاهر و باطن امور را یکی می سازد در حواس و ادراک بشری! پس این علم روی به درون آدمی دارد و منظور از ازلیت و سمت و سوی این اوّلیت همان باطن نامتناهی ذات انسان است از وجه نطق و درکی که پایان ندارد هرچند که بر محور الفاظ و اسمائی معین و تکراری در گردش است.

۲۸۵- علم تأویل علمی نیست که در خدمت اراده نفسانی بشر باشد بلکه این علم اجر صبر و تسلیم و رضای بنده به درگاه خالق است. و لذا کاربری این علم در نزد بنده نیز تماماً به اراده اوست:اراده نمی کنید الا به اراده پروردگار-قرآن!

۲۸۶- و آنچه که در این رساله بیان کردیم نه علم تأویل بلکه درباره علم تأویل و شناسنامه ای برای طالبانش می باشد زیرا علم تأویل علمی اکتسابی و درسی و قابل انتقال فنی به سائرین نیست علم لدنّی و فطری است. آنچه هم که امامان

معصوم در این باره تعلیم نموده اند در همین حدود است با این تفاوت که کلام مستقیم امام بخودی خود تأویلگر است در نفس ناطقه مخاطبان! و همه آنانکه حامل نوری از امام هستند دارای کلامی تأویلگر می باشند یعنی کلامشان در نفوس مخاطبان اعم از انسان و طبیعت برپاکننده قیامت باطن هاست. چه مخاطبی بطور مستقیم شنوای این کلام باشد و چه خود نداند. قیامت جهانی ظهور موعود هم از همین مقوله است که امروزه شاهدش می باشیم. پس علم تأویل علم امام زمان شناسی و ظهور شناسی و قیامت شناسی است و خودشناسی عرفانی که اساس آن است.

۲۸۷- از آنجا که تأویل و تجلّی عالم بر امر کن فیکن حق استوار است هرگز نمی توان این علم را بواسطه مدرسه و آموزش به دیگران منتقل نمود زیرا علوم درسی بر منطق علیت استوارند. گمراهی بازیگران جفر هم از همین امر ناشی میشود که می خواهند امر کن فیکن را تبدیل به علیت کنند. این همان تبدیل توحید به مساوات است که اساس هر شرکی می باشد.

۲۸۸- همه موجودات عالم در هفت زمین و آسمان در جایگاه اسماء قرار دارند و فقط انسان است که مظهر و مصدر مسمای همه این اسماء است در عین حال که نفس ناطقه انسان ذات ازلی نقطه همه حروف و کلمات و اسماء است.از این منظر انسان نقطه است و مابقی جهان قلمرو حروف و اسماء هستند که این نقطه کانون ظهور و تجلّی جمال اسماء نیز می باشد. انسان نقطه ذات غیب الغیوب حق در جهان است و لذا قطب تأویل عالمیان است و همه چیز در تسخیر نفس ناطقه اوست چه بداند یا نداند، بخواهد یا نخواهد. انسان همانگونه است که سخن می کند در خودش با خودش!

۲۸۹- پس در حقیقت تأویل، علم کلام است علم نطق و گفتگو! و آنچه که در سراسر جهان تحت عنوان علم ادبی و گرامری و لغت شناسی و منطق و زبان شناسی در اقوام مختلف جریان دارد وجه ظلمانی این علم است که براساس علیت عمل می کند یعنی تأویل کافرانه و واژوی!

۲۹۰- دانستیم که اسامی و کلمات، عناصر ذاتی ادراک و زبان و حافظه و احساس و اراده بشرند که بدون آن آدمی با یک قطعه سنگ تفاوتی ندارد. زیرا تحرکات حیوانی بشر هم ناشی از کلمات است همانطور که هیچ جانور بدون صوت و ذکر نداریم که همان کلمات معدود ارتباطشان با جهان است. همین حد درک نقش ذاتی کلام و اسماء در ارتباط انسان با خود و جهانش که همان قلمرو فهم بشری است می تواند نقطه بنیادی تجلّی نور تأویل باشد تا در هر امری آدمی شاهد بر حضور خلّاق کلمات الهی در جان خود باشد که این نظارت بر کلام و اسماء زمینه حضور و ظهور تأویل خلّاق و نوری است.

۲۹۱- همه علوم بشری خودبخود تأویلی هستند یعنی هر رشته ای از علوم بسوی ذات ذره ای و اولیه تشکیل دهنده موضوع خود میرود و لذا هر مرحله ای از این تأویل مادی به مرحله ای از تخریب و تباهی و انفجار تجلّی میابد بصورت یک دارو، بمب و کالای آتشین. ولی تأویلات نوری منجر به ظهوراتی خلّاق و حیات بخش می شود.

۲۹۲- علوم بغی و ظلمانی به تأویل مادیت اشیاء می پردازند از طریق تجزیه و تحلیل و تخریب ذره ای پدیده ها! ولی علوم الهی و نوری به تأویل نفس ناطقه آدمی می پردازند و در انسان رسوخ می کنند که حاصل این رسوخ تأویلی، تجلّی نوری بر جهان است که جهان را به خلق جدیدی می آفرینند بی آنکه غباری پدید آورد و ذره ای را جابجا سازد.

۲۹۳- تأویل تکنولوژیکی انسان و جهان در یکدیگر تماماً به تخریب و تباهی آفاق و انفس تجلّی می یابد. فقط موجب انهدام و افساد طبیعت نیست بلکه نفس ناطقه بشر را هم نفتی و برقی و اتمی و لیزری و رادیواکتیوی و نانوئی میسازد و فطرت الهی را تبدیل به هویت شیطانی می کند و همه صفات و ارزشهای الهی را در بشر فرو می پاشد و حیا و تقوا و اراده صالحه و عقل و عصمت وی را نابود می کند و این ممسوخیت بشر است.

۲۹۴- سیر تاریخ بشری و سیر زمان در نفس انسان نیز تماماً واقعه ای تأویلی در بستر دهر است که این تأویل بواسطه تکنولوژی مدرن به شتابی روزافزون دچار گردیده تا آنجا که حتی اراده تأویلی دهر در شعور بشر را منهدم نموده و بشر هر نوع احاطه ای را بر این اراده از دست داده است و زین پس فقط محکوم به تأویل تبدیلی در بستر شتاب تکنولوژی است که منجر به سقوط وی در جهنم گردیده است و تأویل به آتش میشود: فلسفه های آتشین، ادبیات آتشین، ایدئولوژیهای آتشین، مذاهب آتشین، عرفانهای آتشین،علوم آتشین، اقتصاد آتشین، سیاستهای آتشین، فرهنگهای آتشین، عواطف آتشین، منطق آتشین و هنرهای آتشین! و این تأویل تکنولوژیکی جهان در نفس ناطقه انسان است به مصداق این آیه از قرآن: "آن شتاب فزاینده نزدیک شد و از آن جز خدا هیچ نجاتی نیست." نجم ۵۵-۵۷-

۲۹۵- همه اعمال و امیال آدمی دارای هویت تأویلی هستند آگاه و ناآگاه! یعنی هر فعل و انفعالی در باطن و کردار آدمی میل به تجلّی یک معنا و اراده ذاتی در خودش را داراست که ریشه در اسماءالله در فطرت دارد. اراده به ظهور که محور همه اعمال و امیال و اندیشه و عواطف بشر است همان اراده به تأویل است. گاه چیزی ناپیدا از اعماق وجود به عرصه ظهور میرسد و گاه چیزی پیدا در اتصال به اسماءالله جلوه و حقیقتی دگر می یابد. آن ظهور و تعیّن است و این تجلّی! و آدمی در ماده و معنای وجودش دائماً بین ذات اسماء و مادیت وجودش در حال تأویل و تجلّی و تکامل و تعالی است تا آنگاه که نقطه ذات الف از وجود رخ نماید که کمال تأویل و تجلّی است و ظهور کلمةالله!

۲۹۶- علم تأویل حاصل ذکر است ذکر قلبی و نه ورد! زیرا خداوند در کتابش به ما وعده داده که اگر او را با دل یاد کنیم با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین محشور و رفیق می شویم در باطن! و این حشر و رفاقت با نور اسماء و حروف است که تأویلگر جهانند که در محورش صاحبان الفون قرار دارند یعنی پنج تن آل الله که بانیانش محمد و علی و فاطمه و حسنین می باشند که در هر عصری بر روی زمین خلفا و اولیائی دارند که نور الفون را در جهان تأویل و القاء میکنند که باب و روح این تأویل همان نون حسینی است در آخرالزمان و دور رجعت الی الله که در آن زیست می کنیم. یعنی امروزه همه حقایق عالم از برای آدمیان دارای هویت حسینی می باشد و اینست راز آن سخن عظیم که: هر روز عاشورا و هر کجا کربلاست!

۲۹۷- ممکن است گفته شود که این درک تطبیقی- تأویلی بین انسان و جهان و زمین و آسمان و عالم غیب و شهود و نهایتاً با اسمای الهی و ذات احدی حق چه خیر و فایده ای برای اهلش حاصل میکند. اعمال و امیال و باورها و سرنوشت هر انسانی مخلوق نگرش و فهم او از خودش در جهان است و ارتباطش با ذات احدی خداوندی! نگرش و ادراک تأویلی یک ایدئولوژی محسوس و امّی توحیدی و وحدت وجودی است که امکان حصولش برای هر انسانی با هر میزان علم و تحصیل میسّر است این تنها نگرش صالحانه برای انسان است پس این جهان بینی عمل صالح است که انسان را بسوی وحدت با جهان و خداوند عالمیان هدایت میکند و بر جنّت و رضوان الهی وارد میکند که قلمرو اراده کن فیکن است که به آنی اسماء و کلمات را تجلّی میبخشد زیرا طبق قول الهی در بهشت هر امر و اراده ای در اهل بهشت به آنی محقق میشود و هر چه که می خواهند نقد است. این از قدرت علم تأویل است که نخستین بانی و باعث زمینی آن علی(ع) است که هفتاد هزار جهان برتر آفریده است.

۲۹۸- "آب" چندین نوع و درجه دارد: آب چشمه که از اعماق زمین می آید، آب باران که از ابرها نازل می شود، و آبی که از چشمان می ریزد و آبی که از پائین تنه حیوان و انسان می چکد، و آبی که بقول الهی حامل عرش خداست و آبی که از آسمان نازل می شود و ظلمات قلوب و نجوای شیطانی را از انسان پاک می کند و آبی که خداوند بواسطه اش همه چیزها در جهان هستی را حیات بخشیده است و آبی که در قلوب مؤمنین می جوشد و ... اینها همه بمعنای تأویلات کلمه "آب" است در زمین و آسمان و انسان در مراتب تجلّیات! همه امور و موجودات عالم همینگونه اند که تأویل کلمات و اسماء هستند که بر محور حرف "آ" و لفظ الف و الفون استوارند و لذا کل جهان هستی و موجوداتش تأویل "آ" میباشند و "آ" ذات ناطقه حضرت حق است در اسم خدا، الله، کریشنا، اهورامزدا و غیره!

۲۹۹- ولی آنکه وجودش در "آ" تأویل شده و به نقطه الف ملحق می شود به ذات حضرت حق و به ماورای مکان و زمان انتقال یافته است و این مقام انسان کامل و امام مطلق است. این همان گذر از اقطار زمین و آسمانهاست که خداوند در سوره رحمن به آن امر فرموده است که به مثابه غایت کمال انسان در خلق جدید قرآنی- بیانی است: "خدای رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیم دادش بیان را!" رحمن ۱-۴

۳۰۰- نمونه ای از این نور تأویل همانست که امروزه در قلمرو فیزیک نظری و هستی شناسی کیهانی در نسبیت انیشتن بیانی مادی و دهری یافته و آرمان سفر در زمان را پدید آورده است که البته در این چارچوب امری محال است و جز افسانه سازی داستانی و سینمائی محصول دیگری ندارد. نظریه نسبیت انیشتن نیز نوعی تأویل علوم بغی به حکمت توحیدی بود که سعی نمود تا کل جهان هستی را در ثنویت زمان- مکان به احدیت وجود یعنی نور تأویل نماید و لذا خود انیشتن تحت الشعاع این نور تأویلی دچار انقلاب عقیدتی و معنوی شد و یک شبه از یک فیزیک دان دهری به یک حکیم الهی تبدیل و نظرش نسبت به کل این علم بغی غرب و تمدن تبدیلی، برگشت و آنرا جنون و جنایتی بر علیه بشریت اعلان نمود و متهم به دیوانگی شد و همه این تحولات آخر عمرش انکار و مسکوت گشت و جز ما کسی از این دوره از عمر معنویش سخن نگفته و دفاع نکرده است. درست به همین دلیل انیشتن دهری، گرایشات اسلامی و شیعی یافت و با علمای شیعی مکاتبه نمود که متأسفانه کسی نبود که به این نابغه علمی عصر ما که به نور تأویلی امامت رسیده بود پاسخی در خور دهد و متأسفانه مرجع شیعه آن عصر تنها کاری که کرد این بود که خطبه سپاسب امام زمان را بعنوان دعا برایش فرستاده بود تا به بازویش ببندد تا از هر خطری مصون باشد؟! نظریه انیشتن یک نور تأویلی امام بود که در دل او متجلّی شده بود و او را به چنان ادراک و بیان توحیدی و حیرت آوری از ساختار جهان رساند و یک شبه دلش را مؤمن به اسلام محمدی ساخت زیرا اساس هر نور تأویلی نور الف محمدی است که در آخرالزمان قائم آل محمد حاملش می باشد.

۳۰۱- دو نظریه نسبیت عام و خاص انیشتن که بصورت دو فرمول حیرت آور مشهور شده است دو بیان تأویلی از ساختار جهان است که در عین حال تأویل یگانگی ماهیت جهان را نشانه میرود و از آنجائیکه این دو نظریه و دو فرمول حاصل نگرش تأویلی در اندیشه انیشتن است تاکنون هنوز هیچ کاربری تبدیلی- تکنولوژیکی نیافته است علیرغم اینکه از زمان انیشتن تاکنون بزرگترین دانشمندان فیزیک نظری در سراسر دانشگاههای جهان مشغول تبدیل این دو نظریه به یک فرمول تکنولوژیکی هستند تا بیان نهائی و یگانگی این نظریه را بدست آورند که یکی یگانگی معنای مکان- زمان است و دیگری یگانگی میدانهای مغناطیسی درون اتمی و بین ستاره ای میباشد یعنی یگانگی نیروی جاذبه و مغناطیس اتمی! که البته تلاشی مذبوحانه و عبث است و لذا تاکنون کمترین پاسخی در جستجوی نظریه "وحدت کبیر" پدید نیامده است.

۳۰۲-آنچه که معروف به نبوغ و مکاشفات آنی است جز تأویل نوری حقایق نیست که به آنی تجلّی می کند که هیچ ریشه علیتی ندارد ولی فقط در اندیشه هائی برق میزند که جستجوگر حقیقتی هستند و در این جستجو مداومت و جهاد می کنند. و هر برق تأویلی مبیّن نور حکمتی الهی است که اهلش حق ندارد آن را به هیچ امر مادی و مشرکانه ای تبدیل کند: "آنانکه از نزد خدا حکمتی یافته اند اگر آنرا به شرک آلایند به آتش جهنم دچار می شوند." قرآن کریم! انیشتن نیز برای مدتی حکمت تأویلی و خدادادی خود را بخدمت علوم و فنون تبدیلی و طاغوتی گرفت که منجر به تولید بمب اتمی گردید که این امر تا به آخر عمرش موجب عذاب وجدان و افسردگی فزاینده بود تا آنگاه که از کل علوم بغی حاکم بر مغرب زمین تبری جست و آنرا متهم نمود و از ادامه فعالیتهای تبدیلی خود دست کشید و تا به آخر عمرش انزوا گزید. و عجبا که این نور تأویلی در وجود انیشتن وی را به ناگاه تبدیل به یک حکیم الهی و مرد خدا ساخت که از سراسر جهان برایش نامه های معنوی و عبادی و حق جویانه می رسید و حتی زکات و نذورات خود را برایش ارسال می کردند و او خود متحیر این واقعه بود که چرا جهانیان ناگهان چنین نظری نسبت به وی پیدا کرده اند. انسانی که همه عمر در عشق کشف حقیقت جهان زیست هرچند که به راه و روش غلط و در وادی ظلمت علوم بغی! ولی از آنجا که خدا نظر بر نیات آدمی دارد اجابتشان می کند و لذا شعاعی از نور تأویل علمش را بر دل و اندیشه انیشتن تاباند و بدینگونه بود که نظریه

نسبیت پدید آمد که یک حکمت جامع تأویلی است که کل علوم بغی حاکم بر تمدن مدرن را دعوت به تأویل می کند تأویل به حق! و این حکمت توبه از علوم بغی است که مهد ظهور جهنم آخرالزمان یعنی تکنولوژی مدرن است. نظریه نسبیت، حکمت تأویل ماده به نور مطلق است و تأویل علوم بغی به علوم باقی! نور مطلقی که در نسبیت انیشتن معادل مجذور سرعت نور نجومی یعنی c^2 است که ما آنرا بیان مادی و نجومی نور علی نور دانسته ایم که همان نور علم امام است که شعاعی از آن بر دل انیشتن تابیده که نشانه های بعدی تحول اندیشه و شخصیت وی دال بر ادعای ماست یعنی توبه اش از کل علوم و تمدن مغرب زمین و رویکردش به اسلام و عرفان.

۳۰۳- $= \sqrt[x]{x}\,y$ معادله ای است که بنده حدود بیست سال پیش از این در جریان تأملی در نظریه نسبیت انیشتن که به همراه حشر روحانی با ایشان بود به آن دست یافتم که ساده ترین و کاملترین بیان معنای تأویل و تسبیح جهان است. و عجبا که ترسیم منحنی این معادله آشکارا یک جام است که ما را به یاد ساغر و باده و می در حکمت عرفان اسلامی و شرابهای قرآنی می اندازد که همان شراب تأویل و تجلّی در نزد عارفان و حکیمان الهی میباشد که ساقی آن در معرفت امامیه همان امام است و خاصه علی مرتضی که امام امامان است که ساقی کوثر نامیده شده است.

۳۰۴- در یک کلام تأویل، علم کشف فطرت الله در فطرت بشر است و تحول و تکوین فطرت بشر به فطرت الله. و همانطور که در کتاب فطرت نشان دادیم این تحول و تکوین واقعه ای تماماً دیالکتیکی است نه تبدیلی و نه تطبیقی. یعنی بمیزانی که منیت های مادی و ظاهری و شخصی از اسامی داشته های مادی و معنوی تسبیح می شوند در سمت اسمای الهی این تأویل به عرصه ظهور میرسند و این سیر و سفری در سمت مبدأ ذاتی وجود خویشتن است که در این مبدأ به ناگاه معاد رخ می نماید یعنی لقای الهی از وجه همان اسم تسبیح شده. و این وقوع واقعه یا قیامت است که در الساعه یعنی فراسوی زمان و مکان تجلّی میکند و این همان خروج از اقطار زمین و آسمانهاست در جریان هجرت الی الله: "ای مؤمنان بهمراه رسول برای خدا خروج کنید وگرنه خداوند افراد دیگری را برای این امر برمی گزیند... و هر که در خدا هجرت کند خداوند دنیایش را نیز به زیباترین شکلی برآورده می سازد." آیاتی از قرآن- پس از این منظر علم تأویل که همان علم سیر و سلوک عرفانی و جهاد فی سبیل الله است علم مبدأ و معاد نیز می باشد. پس در حقیقت علم رسیدن به حقیقت معارف و باورهای دینی است در همین دنیا. و لذا سالکان این راه را "السابقون- سبقت گرفتگان" نامیده است در قرآن کریم. که از تاریخ و دهر سبقت گرفته اند و از جبر مکان و زمان رهیده اند و به دیدار با جمال تأویلی حقیقت زمین و زمان رسیده اند که همان محمد و علی هستند.

۳۰۵- علم تأویل علم رسیدن به اول هر چیز و معنائیست که این اول، البته که جز خداوند نیست ولی از آنجائی که خداوند را هیچ اولیتی به معنای آغاز نیست که ماقبلی هم داشته باشد پس علم تأویل علم لامتناهی ها و مطلق هاست و اینست که جز انسان مطلق پرست را در این وادی راه نیست. و به همین دلیل است که حقایق تأویلی مطلقاً قابل بیانی علیتی نیست زیرا در منطق و قاعده علیت که حاکم بر عامه بشریست هر چیزی یک علت قبلی دارد در حالیکه حقایق تأویلی که همان حقایق اللّهی هستند هیچ علت قبلی ندارند زیرا مطلقند یعنی ازلی- ابدی هستند و اینست که برای رسیدن به این علم جز اطاعت بی چون و چرا راهی نیست زیرا همه چون و چراها محصول منطق علیتی هستند و خداوند بی علت است چون خود علت خویش است همانطور که خود را به حضرت موسی معرفی کرده است: من آنم که هستم! و اینست که میتوان علم تأویل را هستی شناسی شهودی خواند. و لذا سالکان و طالبان این علم بایستی عاشق باشند عاشقان مطلق یعنی عاشقان عشق که هر چه جز وجود مطلق و سرمدی را طلاق میدهند بخصوص "خود" را که کانون فساد و تباهی و عدمیت است. که این مطلق را جز عبادالله المخلصین قدرت بیانش ندارند که همان عاشقان خالص و مطلق پرست هستند: خداوند منزه است از هر چه که توصیفش می کنند الا عبادالله المخلصین!

۳۰۶- کل سیر گردش و تحولات تاریخ بشری مخلوق نظر انسانهای تأویلی در تاریخ بوده است از انبیاء و اولیای الهی که منجر به انسان کامل تأویلی یعنی خاتم المرسلین گشته که زمان را به آخر رسانده است زیرا ذات ازل رخ نموده است از عرصه مکان ارض که علی مرتضی است. و لذا نور تأویل را جهانی و برای همه مردمان ممکن ساخته است و

اینست که همه معارف مذهب امامیه، تأویلی هستند و تشیع مذهب تأویل است و انسان غیر تأویلی را نمیتوان حقاً شیعه دانست همانطور که علامه سید حیدر آملی تشیع را جز تصوّف نمی داند و فقط صوفیان حقّه را شیعه حقیقی می خواند و مابقی شیعیان تا به نور ولایت علوی تأویل وجودی نشوند شیعه علوی نیستند. پس انسان تأویلی امروزه، انسان علوی بمعنای حقیقی کلمه است که در درجاتی از قلمرو علیین قرار دارد از هر مذهب تاریخی که می خواهد باشد.

۳۰۷- باید درک کرد که تأویل حق از خلق خصمی جز شیطان ندارد همانطور که حضرت آدم بعنوان نخستین تأویل ذات الهی مواجه با کفر و عداوت ابلیس گشت چرا که بقول امام باقر(ع)، ابلیس پرستنده خدای معدوم بود و لذا در ظهورش از آدم کافر شد و گفت این خدای من نیست بلکه خدای من حق است و در آسمانهاست. یعنی اسمی بیش نیست یک اسم سماوی. و این همان خط افتراق دین و عبادت مؤمنانه و کافرانه است. همانگونه که قرآن کریم نیز در عین حال میفرماید: "خدا را در زمین و آسمانها مثل اعلاء میباشد ولی این مثل را هیچ مثل دیگری نیست و او شنوا و بیناست." یعنی تجلّی و تأویل ذاتش ممکن است ولی قابل تکرار نیست و در عین حال این تجلّی را چشم و گوشی است زیرا شنوائی و بینائی است. همانگونه که امام باقر(ع) در توصیف وجود الهی آشکارا از چشم و گوش و سر و بینی و دهان و دستان و پاها سخن می گوید که البته جملگی از نور محض هستند نوری که در عالم تجلّی و تأویل انسانی در حد کمالش همان پنج نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می باشند به مثابه گوش و چشم و بینی و ذوق و لبان نطق. و این شیوه پرستش خدای وجود است که مخصوص مؤمنان می باشد که در نقطه مقابل پرستش خدای عدم است که مخصوص ابلیس و پیروانش می باشد. و بیهوده نیست که شقی ترین دشمنان مؤمنین همانا خداپرستان عدمی- آسمانی هستند. که بقول الهی گوش دارند ولی نمی شنوند، چشم دارند ولی نمی بینند، دل دارند ولی احساس نمی کنند و زبان دارند ولی بیانی ندارند و مرده اند هرچند که می جنبند و اینان در کتاب الهی بدترین جنبندگان لقب گرفته اند. و اینکه چرا در مذهب شیعه مؤمنان و اولیای الهی به مثابه چشم و گوش و دست و زبان خداوند لقب گرفته اند و از همه مهمتر "روی خدا" یعنی وجه الله.

۳۰۸-پس نخستین شرط شیعی بودن همانا باور به این معناست که هر انسانی تأویل و تجلّی ای از ذات خداوند است و این اصل اول آمادگی جهت ورود بر نور تأویل است که نور ولایت امام زمان میباشد که خود مظهر کامل این تأویل است یعنی مظهر کامل پنج نور ازل پروردگار که در دین خاتم بصورت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تجلّی یافته است. همانطور که تولد امام مهدی علناً تولد نور بوده است. پس اگر باور کنیم جمال هر انسانی در آخرالزمان همان تجلّی نور این پنج تن است پس حق است که با دیدن هر جمال زیبا و نورانی از خود در آئینه و یا از دیگر انسانها، بر محمد و آلش صلوات بفرستیم. که این صلوات اگر به ایمان و معرفت باشد منجر به تجلّی وجه الهی می شود در درجات. اینست که توصیه شده مستحب است که آدمی قبل و بعد از نماز به جمال خود در آئینه نظر کند بخصوص اگر نمازی مؤمنانه و از وجه امام حیّ باشد.

۳۰۹- پس یک شیعه تأویلی کسی است که جز کلام خدا نشنود یعنی هر چه که می شنود محمدی باشد یعنی قرآنی باشد. چرا که بقول خود قرآن کریم هیچ چیزی در جهان نیست که ذکرش در این کتاب نباشد. و چشمش جز آیات الهی و تجلّیاتش در جهان نبیند یعنی علوی ببیند. و دماغش جز عطر و بوی خدا نبوید یعنی هر چه که به شامّه اش می رسد ریح و روحی از خداوند باشد یعنی فاطمی ببوید. و ذائقه اش جز طعم خدا را نچشد یعنی ذوق حسنی داشته باشد و امّا زبانش جز بیان بیّنات الهی نکند همچون حسین. و این معنای شیعه خالص است که از اولیای امام زمان است که مراتب نازلترش هم مقامات مذهب امامیه است که حداقلش اینست که آدمی حداقل یکبار در زندگیش اینگونه حیات و هستی را احساس و فهم کرده باشد. و از آنجائی که دانستیم آن روحی که به یاریش می توان یک انسان تأویلی شد روح حسینی است و نیز اینکه هر روزی عاشورا و هر جائی کربلاست پس همواره در هر عصری یک انسان تمام حسینی در میان است که این قاعده شامل حال چهار نوع دیگر هم میشود یعنی انسان تمام حسنی و انسان تمام فاطمی و انسان تمام علوی و انسان تمام محمدی. که اینان خلیفه پنج تن آل الله در عرصه غیبت میباشند. و از اینجا میتوان به این راز عظیم

مکتب امامیه پی برد که چرا همه امامان معصوم در سخن از قائم آل محمّد از حروف مقطعه "م ح م د" سخن گفته اند که بیان همین پنج تن دوران غیبت است زیرا "م" دوم مشدّد است: م ح م م د.

۳۱۰- حقایق جهان یا شنیدنی هستند یا دیدنی یا بوئیدنی و چشیدنی. و برخی حقایق هم بواسطه دو، سه و یا هر چهار حسّ، درک می شوند. ولی تا این ادراک به قلمرو بیان نیایند تأویل به حقیقت ماندگار ازلی- ابدی نمی شوند. پس حسین، نور تأویل و درک جاودانه حقایق است و بواسطه این نور می توان به حقایق جاوید چهار حسّ و ادراک دیگر هم رسید در آخرالزمان. زیرا آخرالزمان عرصه رجعت است و حسین هم نور رجعت است. یعنی آخرالزمان که عصر محمدی است عصر تأویل جهان است تأویلی که حاصل رجعت انسان و جهان به ذات ازلی حق است.

۳۱۱- تأویل جهان یعنی باطنی کردن جهان تا سر حد ذاتی نمودن آن است. و "بیان" تنها روش درک و دریافت حقایق باطنی است زیرا حقایق باطنی نه شنیدنی و دیدنی هستند و نه بوئیدنی و چشیدنی! ولی بواسطه تأویل حسینی حقایق، حتی حقایق باطنی هم به قلمرو تعیّن می آیند و به نور محمد و علی و فاطمه و حسن قابل ادراک حسّی می شوند یعنی شنیدنی و دیدنی و بوئیدنی و چشیدنی می شوند یعنی بهشتی می شوند. و این بواسطه سرّ تأویلی م ح م د است که سرّ وجود امام زمان است که نور جهانی تأویل آخرالزمان است.

۳۱۲- تأویل حسینی تنها تأویل حقیقی و کامل و ذاتی جهان است که منجر به جنّات نعیم برای اهلش می شود. بهشت حاصل تأویل روحانی- نوری جهان است در حالیکه جهنم حاصل تأویل تبدیلی- ناری جهان است.

۳۱۳- تأویل حسینی، کاملترین و ذاتی ترین تأویل ممکن است زیرا حسین(ع)، شهید و شاهد ذات حق تعالی و خود مظهر آن است و مشهود و مشهد این ذات! در این باب به کتاب "مبانی عرفان امامیه" رجوع کنید. همانطور که امام صادق(ع) در رسالهٔ "الهفت الشریف"، امام حسین(ع) در روز عاشورا را تحقق شهدالله انهُ لا اله الّا هو می خواند.

۳۱۴- در اینجا مسئله ای جداً قابل طرح است و آن اینکه مگر نه اینکه همه امامان و معصومین چهارده گانه انوار تأویلی پروردگار در عالم و آدمیان هستند که فاصله "بین" خدا و انسان را از میان برمی دارند و انسان را به خدایش میرسانند و لذا علم تأویل علم بیّنه است که روشی جز بیان ندارد بیانی که گوهره خلق جدید انسان است که همان تبیین قرآنی عالم و آدمیان می باشد. پس در این چهارده معصوم، نور حسینی دارای چه ویژگی منحصر بفردی است که سلطان تأویل و خروج نفس انسان از اقطار زمین و آسمان است که شناسنامه خلّاقه امام زمان در دوره غیبت است و جز به نور حسین(ع) نمی توان به نور امام حیّ و قیّوم ملحق شد.

۳۱۵- می دانیم که حسین(ع) تنها امامی است که با حکومت وقت بیعت نکرد و طاغوت عصرش را نه بظاهر و نه به باطن تأئید نکرد و امام دوازدهم نیز بدلیل غیبتش از همان بدو تولد بر همین سنت حسینی باقی ماند. در حالیکه سائر امامان معصوم اسلامیت و شریعت حکومتهای عصر خود را تأیید نمودند و این حکومتها را به شرط رعایت شریعت محمدی حمایت نمودند و در برخی موارد نیز همکاری داشتند بعنوان مشورت علمی یا فقهی! این تنها فرق ظاهری حسین و مهدی از سائر ائمه هدی(ع) میباشد که دارای حقیقتی عظیم است که بندرت مورد تأمل علمای شیعه قرار گرفته و در این باب سخنی آشکار به زبان آورده اند.

۳۱۶- در حقیقت حسین(ع) آشکارا بر ظاهر دین و اسلام حاکم بر امتش، تیغ کشید همانطور که در کنار خانه کعبه نیز شمشیر کشید و مراسم حج را نیمه تمام رها کرد و متهم به بدعت و خروج از دین گشت و به همین اتهام بود که کل امّت بر علیه او متّحد شده و با او جنگیدند جز انگشت شماری از مؤمنان! و این تیغ تأویل بود تأویل شریعت! "ای مؤمنان بدانید که هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است پس با ادای حقوق اسلام از آن برای خدا خروج کنید..." علی(ع)- این خروج برای خدا بهمراه رسول و یا امام حیّ آنهم در اوج تقوا و دین همان خروج تأویلی- عرفانی است از اقطار زمین و آسمان جهت لقای الهی که تعیّن جمال ذات است. و حسین(ع) سلطان و بانی این خروج در امّت است و

برای امّت! در حالیکه علی(ع) خود باعث و مبیّن این خروج است ولی فقط برای مؤمنان مخلص و در خفا و تقیّه مطلق که جز کسانی چون سلمان و مقداد و میثم و کمیل در جریانش قرار نگرفتند و بر اسرارش آگاه نبودند. ولی حسین(ع) این واقعه را علنی و عریان ساخت و بصورت یک توفیق اجباری بر امّتش تحمیل نمود. او منور ساز خورشید تأویل است که امامان بعدی نیز بر همین سنت تأویلی زیستند و لذا فقط مریدان تأویلی داشتند که تعدادشان همواره انگشت شماری بیش نبوده است آنهم در تقیّه مطلق! این تقیّه بحدی شدید بوده که گاه خود امامان فتوای ارتداد و قتل مریدی را که اسرار را در میان مردم و برای حکام وقت آشکار میکرد صادر می نمودند مثل امام سجاد و باقر(ع) که فتوای قتل عبدالله سنان را صادرکردند و موجب قتلش شدند در حالیکه از مریدان مخلص و اهل سرّ تأویل بود که اسرار را در میان مردم و جواسیس حکومتی جار میزد یا مثل ابوالخطاب که بدست امام علی(ع) چند بار حد زده شد و باز هم دست از نسبت الوهیت به امام بر نداشت. اینان شهدای انتقال نور تأویل امام به میان مردم هستند که امام صادق به آنان "روشنائیهای زمین" لقب داده است که ابوالخطابها و حلاجها و ابن سنانها و نعیمی ها و نسیمی ها از این جمله اند که جملگی وارث شیعه امامیه در تاریخند و بدون وجودشان نور امامت در ظلمات تحریف تاریخ خاموش می گشت. اینان مصادیق این سخن حافظ شیرازند که: سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت! اینان اوصیای سلمان و مقداد و ابوذر و کمیل هستند که بدون وجودشان، امام شناخته نمی شد همچون نقطه و اِعرابی هستند که حروف و کلمات بدون آنها خوانده شدنی نیستند. و حسین(ع) خود خورشید آشکار این ظهور تأویلی است و لذا همه اینها حسینی محسوب می شوند و اینست راز این سخن رسول خاتم(ص) که: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است!

۳۱۷-همانطور که خداوند بدون اولیای خود شناخته و پرستیده نمی شود اولیای الهی نیز بدون ولی شناسان دوران قابل دسترس نیستند. ولی شناسی جزعلم تأویل نیست. تأویل، علم ولایت حق در خلق است. جامعه ای که از ولی شناس و ولی شناسی تهی شود از این ولایت تهی گشته و در ظلمات گم می شود.

۳۱۸- علم تأویل بدون وجود اولیای زنده فاقد نور است. اولیای الهی نور تأویل هستند که تحت الشعاع این نور، حقیقت پدیده های هر عصری بحق شناخته می شود تا مردم در فتنه های آخرالزمان هلاک نشوند و مؤمنان هدایت شوند.

۳۱۹- و اما وجه دیگر نور ولایت حسینی که جنبه بیرونی و اجتماعی و سیاسی آن است که اساس هویت اجتماعی حسین(ع) در نزد شیعیان نیز از همین بابت است همانا ظلم ناپذیری و طاغوت ناپذیری میباشد تا حدی که اصلاً حیات دنیوی خود را مواجه با بن بست کامل سازد و او را وادار به خروج از اقطار زمین و تاریخ کند. همانطور که در مورد امام و یارانش اتفاق افتاد و قیامت کربلا را آفرید. که صد البته این وجه ولایت حسینی نخستین درب ورود بر نور اوست چرا که بقول الهی مؤمنان نهی شده اند از اینکه به طاغوت روی کنند و در این رویکرد زندگی نمایند که در غیر اینصورت به ضلالت شیطانی دچار میشوند که بدترین ضلالت هاست بخصوص امروزه که سیطره جهانی طاغوت بقدرت ارتباطات تکنولوژیکی تا اعماق جان آحاد بشری در شبانه روز حضور دارد. پس این ظلم ناپذیری و طاغوت ستیزی در زندگی شخصی سرآغاز شیطان زدائی و نژادزدائی و خناس زدائی عمومی از نفس است تا فطرت الهی بشر مدفون نگردد و این اصل واجب استحقاق برای درک نور حسینی است که نور تأویل فطرت اللّهی در بشر است. پس باید گفت که پیروی از ولایت حسینی از هر دو وجه باطنی و ظاهری و فردی و اجتماعی برای نجات از هلاکت آخرالزمانی و هدایت الی الله امری واجب و تنها راه رستگاری انسان مدرن است. یعنی ولایت حسینی هم یک ایدئولوژی نجات بخش اجتماعی است و هم یک ایدئولوژی تأویل عرفانی. پس ولایت و امامت حسینی تنها نور نجات انسان مدرن است که در هیچ امام دیگری اینچنین واضح و مبرهن نیامده است و لذا تنها نوری است که یک مؤمن شیعه را به نور امام زمانش ملحق می سازد که نور قیامت و نجات آخرالزمان است به شرط آنکه نور قیامت کربلا را تبدیل به مذهب سیاه عزا نسازیم همانطور که حضرت زینب(س) در بدو ورودش به عراق پس از واقعه کربلا و بازگشت از شام هیچ گروه نوحه خوانی و تعزیه را به حضورش نپذیرفت و فرمود: عجبا از قاتلان حسین که شیون می کنند!

۳۲۰- زیرا بزرگترین ظلمت حاجب بین انسان و فطرت الهیش همانا ظلم پذیری و نژادپرستی و ابتلای به خناسان اجتماعی و طاغوت زمانه است که تا برطرف نشود هیچ نوری برای تأویل فطرت از جانب امام قابل دریافت نیست و آدمی محشور با شیطان است که خصم الهیت فطرت بشر است. نوری که از کربلای حسینی و ذات امامتش انفطار یافت امواج انفجارش همه طبقات نفوس بشر را تا قیامت کبرا به چنان لرزه و جنبشی افکنده است که هر صاحب رویکردی را هم از ضلالت شیطان میرهاند و هم به نور حق تحویل میدهد و حق را از وجودش تعیّن می بخشد و تأویل میسازد که حقیقت زندگی این بنده حجتی بر این ادعاست که البته نخستین نقطه های این نور را از پیر و مرادم دکتر شریعتی در نوجوانی یافتم که بر عشق حسینی، امامت علوی و آئین ابراهیمی بنا گردید از سه کتاب حج، شهادت، امّت و امامت!

۳۲۱- اگر آدمی بداند آن جهان پیش روی امامان معصوم چگونه جهانی است و آنچه را که مردم عادی در زمین و آسمان می بینند در نگاه امامان چگونه دیده میشود بی تردید امام را هزاران بار شدیدتر از خدای تاریخی خود میپرستند. و اگر یک مسلمان بداند که جایگاه امامان معصوم و بخصوص پنج تن آل الله در ساختار زمین و هفت آسمان چگونه است خدائی جز این معصومین نخواهد پرستید. پس بنگر که خدای محمد و آل محمّد چگونه است که جز در وجود آنان شناخته و پرستیده نمیشود و آنچه که به اسم خدا در نزد عامه مسلمین خوانده و پرستیده میشود بقول امام باقر(ع) وهمی معدوم است که حتی پرستش اشیاء با ارزشتر و مفیدتر است و به خدا نزدیکتر. و امام باقر(ع)، بانی انکار خدای جمالی و پرستش خدای معدوم آسمانی را ابلیس و پیروانش معرفی میکند!

۳۲۲- و این نور تأویل در وجود امامان است که همه پرده های ظلمت را از مقابل دیدگان و هوش و حواسشان به کنار می زند و اسرار هفت زمین و آسمانها را نظاره می کنند و بلکه هر آن به اذن خداوند مشغول آفرینش جهانی دگرند. و عجبا که بقول باقرالعلوم(ع) این پنج تن آل الله بصورت انوار حواس پنجگانه و هوش و مغز بشری بر یکایک صور انسانها جاری هستند و عین جمال هر انسانی. و اینست معنای شاهد و شهید بودن محمّد بر مردمان و در مردمان. و اینست که قرآن کریم به مؤمنان امر می کند تا روی به صورت الهی خود کنند که همان نور پنجگانه آل الله در حواس پنجگانه هر بشری است که شاکله صورتش می باشد که همان صورت پروردگار است. و این نیز بیان دیگری از حقیقت تأویل فطرت الله و روح الله و صورت الله در بشر است. پس پنج تن آل الله به مثابه اعضاء و حواس خداوند هستند و خداوند بواسطه آنهاست که بر جهان هستی علم و احاطه و شهادت و تدبیر امر می فرماید و می آفریند همانطور که مثلاً علی(ع) را عین الله و ید الله خوانده اند که این عین حقیقت است و نه مثال! این نمونه ای از حقیقت تأویلی وجود امامان و اولیای الهی در خلق است از جانب حق! و انسان شیعی نیز باید انسانی تأویلی و تأویلگر باشد یعنی تجلّی نوری از امام باشد و این معنای انسان امامیه است و انسان شیعی که رسول خدا مقامشان را هم شأن امام قرار داده است. پس براستی این دین احسن است: "زیباترین دین اینست که روی خود را تسلیم روی خدا کنید." قرآن- که شالکه و عناصر تشکیل دهنده و آفریننده "روی خدا" بر "روی بشر" همین پنج تن آل الله هستند. این همان تحقق صلوة و صلوات بر محمد و آل محمد است به این نشان که پس از هر صلوة و صلواتی دست به صورت خود می کشیم.

۳۲۳- آنچه که محمد مصطفی(ص) در معراج هفت آسمان دید و شنید و یافت و شد امامان محمدی بر زمین دیدند و یافتند و شدند و شیعیانشان هم در طول تاریخ چنین هستند. و این معنای تأویل خداوند در رسولش و تأویل رسول در اولیایش و تأویل اولیایش در شیعیان است این همان سلسله مراتب شهادت است که در قرآن کریم مذکوراست یعنی شهادت خدا بر رسول و رسول بر مؤمنان و مؤمنان بر عامه مردمان! پس تأویل همان علم شهادت و شهود است.

۳۲۴- پس امامت، تحویل و تجلّی آسمان بر زمین است و تأویل زمین بسوی آسمان، و کل این واقعه دو جانبه در نفس ناطقه با عرفان نفس انجام می پذیرد تحت الشعاع نور ولایت امام حیّ! و این ماهیت مذهب امامیه است که دارای دو قوس نزول و صعود می باشد که عرصه نزول اسماء همان عرصه نزول انبیای الهی است که با رسول خاتم کامل گردید و عرصه صعود هم که تأویل مسماها و اشیاء بسوی اسمای الهی می باشد با امامت علوی آغاز گردیده است و مختص دین اسلام و مذهب شیعه است.

۳۲۵- "دین احسن اینست که روی خود را تماماً تسلیم روی پروردگار نمائید." قرآن- این عصاره مذهب امامیه است که خداوند آنرا دین حنیف و فطرت هم نامیده است. با آنچه که گفتیم دانستیم که مظهر وجودی روی پروردگار(وجه رب) صورت هر فردی است چرا که خدا از صورتش به انسان صورت بخشیده است که این همان صورت روح است که حامل پنج نور است که در تنزیل کاملش بر عالم ارض همان پنج تن آل الله هستند. پس جلوه بیرونی این "روی خدا" و تسلیم روی خود به آن همان واقعه صلوة و صلوات بر محمد و آل محمد است که تجلّی پنجگانه جمال محمدی است. که این بیانگر و عیانگر پنج حس ادراک بر صورت بشر است که حواس ناطقه می باشند. پس با این ورود بر محمد و آل محمد است که حواس پنجگانه ادراک بشری زنده و خلّاق میشود که گوش شنوای حق میشود چشم بینای حق میشود بینی هم بویای حق میشود و ذائقه چشای حق میشود و لبان هم گویای حق! ولی این پنج حس نفس ناطقه به نور امامی حیّ زنده میگردد و صورت مؤمن، تسلیم صورت ربش میشود و بدینگونه نفس ناطقه و هوش و حواس مؤمن، محمدی میشود به نور اهل بیت پنج تن آل الله. یعنی سلمانی میشود همانطور که سلمان عضو ششم این بیت است. پس با این صلوة و صلوات محمدی، سلمان وجود پیدا میشود. و این همان واقعه تسلیم روی خود به روی خداست: سلمان! و این نخستین خلق جدید در اهل بیت الله است که این راز اهمیت خارق العاده ای است که در عرفان شیعه برای وجود سلمان فارسی پدید آمده است که برای نخستین بار از زبان امام باقر(ع) راز گشائی شده است که سلطان خلق جدید تحت الشعاع نور امام است و بلکه درب ورود به ولایت امام نیز میباشد همانطور که علی(ع)، سلمان را باب خود نامید همانطور که رسول خاتم هم علی(ع) را باب خود خواند و همانطور که پیامبر اسلام هم سلمان را خزانه وحی خود معرفی کرد زیرا وارث نور اهل بیت بود و این معنای اولیای سلمانیین میباشد که کسی چون ابن عربی درباره اش داد سخن داده است که از همین رو مغضوب هم کیشان خود در اهل سنت واقع شده است.

۳۲۶- سلسله مراتب ولایت حق در اولیایش به مثابه ابواب حق در عالم ارض بسوی سماوات اسماء الله است و این همان سلسله مراتب تأویل است از پیران طریقت و عارفان بسوی روح سلمانی و الحاق به ولایت علی(ع) و شهر محمدی که شهر اسماءالله و کلمات الهی است و تلاوت قرآن وجود که نهایتاً به وادی علم بیان می رسد که سالک را به مقام تأویل می رساند که عصر خود و انسان زمانه اش را تأویل و تجلّی می بخشد.

۳۲۷- پس انسان تأویلی و تأویلگر انسان نوری است و مظهری از نور علی نور امام که اول و آخر و ظاهر و باطن امور را یگانه می بیند و این یگانگی را تبیین می کند که این تبیین موجب نجات مردم و هدایت مؤمنان است.

۳۲۸- کل اساس منطقی و وجودی علم تأویل حاصل آیه فطرت در قرآن کریم است که: فطرت خدا همانست که مردم را به آن آفریده است!(روم۲۹). این یگانگی فطرت خدا و بشر اساس معنوی علم تأویل است. پس آدمی تا این بنیاد توحیدی انسان- خدا را درک و باور نکند از علم تأویل و تأویلات عرفانی هم بیگانه است. در این باب به رساله "فطرت خدا و فطرت بشر" رجوع فرمائید.

۳۲۹- همه اختلافات بنیادین بین عرفا و علمای رسمی بر سر باور و ناباوری به یگانگی فطرت خدا و بشر است. آیه فطرت که به لحاظ معنا بسیار صریح و ساده و امّی است آشکارا مورد انکار مخالفین معارف وحدت وجودی است که پشت سر فقاهت پنهان شده اند و مطلقاً حاضر نیستند نظرشان را درباره این آیه اظهار نمایند و لذا گاه در ترجمه و تعبیر این آیه دچار هذیان می شوند. در حالیکه معنای آیه بسیار ساده و روشن است: فطرت الله التی فطرالناس علیها: فطرت خدا همان است که مردم را بر آن فطرت داده است. یعنی فطرت خدا و بشر یکی است و بشر از جنس خداست. و این اساس مکتب وحدت وجود است که همه عارفان حقه بر آن باورند باوری که گوهره تأویل است و تجلّی و کرامت آدمی!

۳۳۰- و بیهوده نیست که سخن از تجلّی کرم خداوند در قرآن کریم فقط در سوره رحمن دو بار آمده است که سوره خلق جدید انسان است که در آن فطرت الهی از بشر رخ می نماید و این رویداد توحیدی همان تجلّی خداست که برای اهلش سراسر کرامت بار است از برای خود و مردمان. و این همان وقوع تأویل فطرت بشر در فطرت الله است که در تجلّی رخ

می نماید که تنها چیز ماندگار برای بشر در جهان است: "همه چیز در جهان فناست جز تجلّی پروردگار صاحب کرم." رحمن۲۷- و این تجلّی و کرامتی فزاینده و نو به نو شونده و بدیع است که در هر ذکری نیز به جلوه ای برتر و بی تای دیگری رخ می نماید: "پس افزون آمد نام پروردگارت به تجلّی و کرم." رحمن۷۸- چرا که هر ذکری بهمراه اسمی از خداوند است. و این بدان دلیل است که هر جلوه ای از جمال حق همان نور تأویل است و تأویل های برتر و ذاتی تری را ممکن می سازد و لذا هر که به رؤیت جلوه ای از حق نائل شود به نور تأویل رسیده و جلوه های برتری پیش روی خواهد داشت و از اینروست که علی(ع) میفرماید: از هر کسی که چیز حیرت آوری دیدی در انتظار چیزهای حیرت آورتری باش! این از مقام تجلّی و تأویل است و کرامتی که برخاسته از ذکر اسماءالله است که غایتی ندارد چرا که ذات حق را نه آغازی است و نه پایانی! که این بی آغازی و بی پایانی (سرمدیت) جز در الساعه حضور عرفانی درک شدنی نیست.

۳۳۱- اگر همه اسرار و فوت و فن های علم تأویل و جفر را هم بدانی ولی از نور حضور عرفانی دل تهی باشی که شعاعی از نور امام است به قلمرو تجلّی و تأویل و کرم الهی راهی نخواهی یافت و تلاشهای مذبوحانه جز به ضلالت و هلاکت شیطانی نمی انجامد.

۳۳۲- نور حضور دل بزرگترین اجر ارادت و اطاعت بی چون و چرا از پیر طریقت است که دل مرید را کارگاه تأویل و خلق جدید می سازد و او را در هر تأویل و آفرینشی تعالی می بخشد و به ذات الهی نزدیکتر می سازد و به مقام آفرینش می رساند و بقول ابن عربی: عارف کسی است که هر چه بخواهد می آفریند!

۳۳۳- آیا براستی آفرینش عرفانی چیست و چه چیزهائی می آفریند و این آفریده شده ها چگونه پدیده هائی هستند و چگونه درک و شهود و دریافت می شوند و به چه کار سائر مردمان می آیند؟

۳۳۴- آفرینش عرفانی در نزد عارف جز خلق انسان به معنای قرآنیش نیست همانطور که در قرآن کریم هر کجا که سخن از خلقت انسان است سخن از تعلیم قرآن و بیان و قلم است از جمله در صدر سوره رحمن و علق! و این همان مفاهیم و ارزشهای عرفانی دین محمد(ص) است زیرا جان عارف، جانی قرآنی شده است که به نور قلم نون(ن والقلم) امکان بیان می یابد که همان واقعه خلق انسان در دیگران است. همانطور که آفرینش ازلی جهان هم از قلم آغاز شده است به امر کن فیکن! پس قدرت تأویل عرفانی هم از این قلم الهی در جان ناطقه عارف است که با گفتن و نوشتن خود در خطاب به مردمانی که هنوز بر انسانیت خلق نشده اند، باعث و بانی خلقت انسانی در آنها میشود به امر کن فیکن! پس عارفان در هر عصری، آفرینندگان انسان و انسانیت هستند و بذر آفرینش قرآنی را در جامعه می پراکنند بقدرت تأویلی قلم الهی در نفس ناطقه خود که قرآنی گشته است.

۳۳۵- بزرگترین حجاب و غلیظ ترین ظلمت حاکم برنفس ناطقه و فطرت الهی بشر که مانع پذیرش این بذرهای آفرینش انسانی در افراد و جوامع بشری است همانا مذاهب موروثی و آداب و رسوم و فرهنگهای تاریخی و آموزه ها و باورهای عاریه ای است تحت عنوان فرهنگ و مدنیت و دین و عشق و آزادی و سعادت و پیشرفت و رفاه و ... و اینست که همواره شقی ترین دشمنان اولیای الهی وعارفان خلق جدید انسانی همانا دانشمندان علوم بغی و ملایان مذاهب تاریخی می باشند همانطور که شقی ترین دشمن ظهور جهانی امام زمان بعنوان عارف کامل و خالق انسان الهی نیز همین جماعت هستند.

۳۳۶- اینست که همواره نیمی از حقایق حاکم بر هر کتابی در مجموعه آثارمان ظلمت زدائی و دهرزدائی و رسواسازی ماهیت ضد انسانی علوم و فنون بغی و مذاهب تاریخی و ضد فطری است و نیم دیگرش نورافشانی تأویلی- عرفانی- قرآنی است که بذرهای خلق جدید انسان را در قلوبی که ظلمت زدائی شده، می پراکند: نیمی لاالهی و نیمی الااللّهی است!

۳۳۷- آدمی بواسطه علوم و فنون و آداب و رسوم و آموزه ها و باورها و کلام بغی و عاریه ای برای خود نقش وجود می زند و ادای انسان را درمی آورد و تئاتر سعادت را بازی میکند. و آنانکه از این لحاظ امکانات و آموزه های بیشتری دارند دارای نمایشات انسانی شدیدتری هستند و لذا در قبال معارف تأویلی و علوم عرفانی و نور قرآنی بیشتر مقاومت و جدال و انکار می کنند و اصلاً آنرا ضد انسانی و نابود کننده خود می پندارند در حالیکه نابود کننده، این وجود کذائی و انسانیت دروغین است. و لذا افراد امّی تر در قبال این معارف خلّاق کمتر جدال می کنند زیرا فطرت الهی آنها در زیر انبوهی از این بازیها دفن نشده است. و لذا ضعفا و فقرا همواره استحقاق بیشتری در خلق جدید دارند که در قرآن هم بارها ذکر شده است. لذا طبق قول الهی در کتابش همواره از میان امیون، رسولانی برمی گزیند که باعث و بانی خلق جدید میشوند. و لذا آنانکه با نور این خلق جدید عداوت میکنند میگویند: ما را با امییون چکار! ما خود دانشمند و صاحب علم و دین هستیم و فقط سفیهان از آن پیروی می کنند! و سپس خداوند خطاب به این منکران می فرماید: "خود سفیهانند و نمیدانند! بدانید آنچه که این منکران علم می خوانند بازیچه ای است که بواسطه اش بازی می کنند و عاقبت رسوا و هلاک می گردند." آیاتی از قرآن کریم! کل این واقعه از هر دو نوعش بطور خلاصه و کامل در نخستین سوره ای که بر رسول خاتم(ص) وحی شد آشکارا تبیین شده است یعنی سوره علق که سوره خلق انسان است به قلم: "بخوان به اسم پروردگارت که آفرید انسان را از عشق(علق)- بخوان که پروردگارت بسیار کریمتر از آن است که می پنداری و می پندارند. هموئی که علم قلم بخشید و انسان را بر عالم غیب دانا کرد...!" چرا نفرمود که پروردگارت را بخوان بلکه اسم پروردگارت را بخوان؟ این همان تأویل تسبیحی اسماءالله است که منجر به عشق الهی در دل ذاکر می شود و قلم الهی را به وی تعلیم می دهد تا عالم غیب را بشکافد و آنرا عینیت بخشد! پس نخستین آیات و سوره قرآنی که به رسول خاتم وحی شد مربوط به علم قلم و تأویل اسماء و تجلّی غیب است.

۳۳۸- پس عارفان محمدی تأویلگران اسماء الله در وجدان بشرند و خالق انوار معانی و ارزشها و کلمات بدیعی که عناصر آفرینش انسان است تا بشریت را از حیات و هستی جمادی و نباتی و جانوری و اسفلی بجهانند و بر انسانیت وارد کنند. پس قبل از این بایستی بشریت را از این واژگونسالاری مفاهیم و ارزشها و کلمات برهانند و یکبار دگر وی را واژگون سازند تا بر مقعد صدق قرار گیرد و امیّت فطریش نقد شود زیرا مزرعه بذرافشانی انوار این اسمای خلّاق همانا فطرت امّی بشر است که بواسطه علوم و مذاهب بغی واژگون شده است. و لذا موج نخست این خلق جدید همان برپائی قیامت مفاهیم و ارزشها در نفس ناطقه بشر است.

۳۳۹- پس نخست بایستی نفوس ناس از اسارت و تسخیر خناسان برهد و به فطرت ناسی رجعت کند که همین فطرت ناس است که منطبق بر فطرت الله است همانطور که "ناس" جمع "انس" است. پس فطرت ناسی همان مزرعه خلق "انسان" می باشد: فطرت الله التی فطرالناس علیها! و انسان فقط مخلوق علم قرآن و بیان است که از کمال نعمت خدا در دین خاتم(ص) در آخرالزمان میباشد که: الرحمن علّم القرآن خلق الانسان علّمه البیان" رحمن۱-۴. و لذا عارفان محمدی تحت الشعاع نور کلمةالله از وجود امام زمان، رسولان خلق انسان در آخرالزمان هستند: "سوگند به رسولان عرفانی که پیاپی می آیند و نور معرفت را انتشار می دهند و فرق ها را می شکافند(فرقان) و ذکر را در قلوب القاء میکنند و عذرها را برطرف می سازند و براستی که همه وعده ها واقع می گردد و ستارگان فرو می بارند و آسمان گشایش می یابد ... پس وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!" مرسلات۱-۱۴- این کل جریان خلق جدید انسان و آفرینش عرفانی بواسطه عارفان است.و عجبا که ترجیع بند پی در پی این سوره "وای بر تکذیب کنندگان" است یعنی منکرین خلق جدید عرفانی!

۳۴۰- پس عارفان مرسل امّت محمدی (المرسلات عرفا) با هر سخنی که بر زبان میرانند و کلماتی که مینویسند واژه ها را در نفوس واژگونسالار مردمان واژگون ساخته و قلوب را منقلب می سازند و قیامت نفوس را برپا می کنند و با هر اسمی که تأویل می کنند نطفه انسان جدیدی را در نفس ناطقه مردم القاء می کنند و بدینگونه درب آسمان را می گشایند و با هر قدمی که برمی دارند طی الارض نموده و اقطار زمین را درمی نوردند و لذا بر وسعتش می افزایند(ارض واسع) و با هر فکر و ذکری سرنوشت دوران را رقم می زنند تحت ولایت امام مبین، و این واقعه قرآنی کردن جامعه آخرالزمان است در دو وجه نوری و ناری. این همان علم تأویل و تجلّی است که با وجود انبیای الهی آغاز گردید و در خاتم النبیین

کامل شد و در امامان معصوم تنویر شد که از وجود امام دوازدهم نور علی نور گشت و در جان اولیایش به بار نشست و در اقوام بشری انتشار یافت و بشر آخرالزمان را آفرید به فطرت الهی و برای قیامت کبری مهیا نمود.

۳۴۱- اگر حقیقت خلق جدید انسان و بهمراه آن جهانهای برتر در حکمت اسلامی و بخصوص شیعی درک و باور نشود کل حقایق اسرارآمیز حکمت و عرفان قرآنی که در مکتب اهل بیت عصمت رخ نموده مطلقاً درک و باور نخواهد شد همانطور که نشده است و لذا چهارده قرن است که حقایق محمدی و قرآنی مهجور مانده است و هر کسی هم که از آن سخن به میان آورد حتی اگر مبتنی بر احادیث نبوی و ولوی باشد باز هم متهم به کفر و الحاد و زندیقگری و غالیه گری و قرمطی گری و امثالهم می شود و متأسفانه حتی افراد و جریاناتی هم که در تاریخ تشیع از این حقایق سخن گفته اند و مؤمن به این معارف بوده اند به حقیقت ذاتی آن پی نبرده اند و لذا دچار انحراف و چه بسا کفر گشته اند چرا که از سرّ خلق جدید انسان غافل بوده اند که هم یک حقیقت آشکار قرآنی است و هم در احادیث امامیه به وفور حضور دارد که مشهورترینش خطبه های نادره امام علی(ع) است.

۳۴۲- حتی اخبار و پیشگوئی خلق جدید در همه مذاهب و حکمتهای کهن نیز به زبانها و اسامی گوناگونی حضور دارد از جمله در حکمت یهودی و خسروانی و مانوی و ودائی در اوپانیشادها و حتی اخبار متشابهی در اساطیر مایایی (سرخپوستی) و یونانی نیز قابل استنباط است و لذا بی خردان و نژادپرستان اسلامی و شیعی هر حکمت و عرفانی را که مشابهاتی با حکمت سایر مذاهب و اقوام بشری داشته باشد به اتهام التقاطی گری و تناسخ و مانویت و امثالهم طرد و لعن میکنند. و این بقول رسول اکرم همان خصومت جاهلانه است نسبت به هر آنچه که قادر به درکش نیستند و در مقابلش احساس نابودی میکنند و لذا حامیان هر حقیقت جدیدی را محکوم به نابودی میسازند تا خود را از نابودی رهانده باشند و این راز مُثله کردن و زنده سوزاندن حکیمان حق است. امروزه در مکاشفات باستان شناسی مواجه با اسکلتهایی از انسانهای ادوار کهن شده اند که برخی حدود بیست متر قد دارند و برخی دیگر به لحاظ صورت و شاکله ترکیبی از انسان و پرنده و ماهی و اجنّه هستند که همین مثال نشان می دهد که بشر این اعصار اخیر که عمری بیش از هفت هزار سال ندارد خود نشانی از یک خلق جدید است حتی در صورت و شاکله اش. که همین مکاشفات سندی آشکار بر نسخ و مسخ انسان بر روی زمین است که بزودی از آن سخن خواهیم گفت.

۳۴۳- یکی از دعواهای خونین بین پیروان آتشین مذهب شیعه و سائر مذاهب اسلامی در این باب بوده که آیا جهان هستی و زمین و آسمانها را خدا آفریده و یا امامان آفریده اند که این براستی دعوائی جاهلانه و مضحک از هر دو سو می باشد. زیرا خلق جدید درک نشده است که خلقتی به اراده و علم امام است که آفرینشی دگر و برتر است همانطور که در قرآن کریم نیز عیان آمده است: "در آنروز زمین و آسمان غیر از آنچه که هستند رخ می نمایند و برای پروردگارشان ظهور می کنند." پس خلق جدید غیر از خلق قدیم است ولی براساس خلق قدیم است و بر همان روح و انوارازلی پدید می آید که این ارواح و انوار ازلی در خلق جدید همان امامان و عارفان محمدی هستند و لذا شاهدیم که مثلاً آن ملائک مقربی که در خلق قدیم به امر خداوند زمین و آسمانها را آفریدند در خلق جدید همان اولیای محمدی هستند و بدینگونه است که معارف حیرت آور رساله امّ الکتاب که به نقل از امام باقر(ع) تألیف شده درک می شود و بدینواسطه حتی آن دستکاریها و دخل و تصرفاتی که در طول تاریخ در تکثیر و ترجمه های این رساله رخ داده قابل تشخیص و اصلاح است. و لذا در این رساله شاهدیم که بجای خداوند خالق امام نشسته است و بر جای جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و صورائیل هم سلمان و مقداد و اباذر و کمیل و دیگر اولیای امام علی(ع) قرار گرفته اند که به امر و اراده اش می آفرینند. که مشابه همین ادعا را از زبان خود امام علی(ع) در خطبه بیان شاهدیم. و باید دانست که این معارف به مثابه اصل و اساس دین مبین اسلام و قرآن و مذهب امامیه است که بدون درک و تصدیق آن دین اسلام امری برتر و کاملتر از سائر ادیان ماقبل از خود نخواهد بود و دین آخرالزمان معنائی نخواهد داشت همانطور که خاتمیت و امامت و قیامت. و لذا همه حکمتها و اسرار قرآنی تا قیامت سربسته و مهجور باقی میماند که قرار است بدست امام زمان گشوده شود که امام زمان نیز جز همین علم تأویل و خلق جدیدش نیست و بدون این معرفت شناخته نمی شود زیرا علم تأویل و خلق جدید همان اصل امام شناسی است و امامت. و همه یاران خاص امام زمان هم ارواح و انوار خلّاقه ظهورش هستند

که جهان هستی را برای ظهور لقاءاللّهی مهیا می کنند که همان ظهور جهانی امام است زیرا همانطور که خود امام زمان در خطبه سباسب فرموده هرگز بصورت و هویت بشری خود دیده نخواهد شد. که ما نیز آن حضرت را بهمراه صیحه آسمانی به هویت نوریش دیدار نمودیم به سال ۱۳۷۴ هـ.ش . پس ظهور قائم آل محمد فقط در ظهور خلق جدید و اولیای جدیدش که کاشف حقایق و معانی جدیدند قابل شناخت است تا ظهور جهانی و فردیش که ظهور واحد قهار از کلمةالله است. که متأسفانه عامه مردمان جهان از جمله شیعیان فقط ظهور ناری و دوزخی را در این خلق جدید شاهدند و بلکه اکثراً آن را ستایش و پیروی می کنند که همین دوزخ مدرنیزم و تکنولوژیزم است ولی خلق جدید نوری و جنّتی و رضوانی آن حضرت فقط در منظر مؤمنان مخلص و عارف است که از نظر عامه مردمان پنهان می باشد.

۳۴۴- بسیار جای حیرت و حسرت است که رساله امّ الکتاب که از گنجینه های بی همتای خزائن عرفان امامیه است حدود یک قرن است که به همّت اسلام شناسان غربی کشف و به زبانهای اروپائی ترجمه شده و در اختیار همگان قرار گرفته است ولی در نزد مسلمین و شیعیان همچنان مهجور و بلکه مطرود است که حتی علمای ما نیز چه بسا نامش را هم نشنیده اند که این نیز از جمله مصادیق پیشگوئی پیامبر اسلام است که غیر مسلمانان در علوم اسلامی از مسلمانان سبقت گرفته اند که البته این علوم اسلامی بر خلاف تصور بسیاری از جنس فیزیک و شیمی و اتم و سلولهای بنیادین نیست که اگر هم هست از نوع خلق ناری و دوزخی آن است و نه علوم نوری و هدایت بخش.

۳۴۵- طبق جهان بینی و هستی شناسی الهی در مکتب تأویلی امام باقر(ع) زمین و هر آنچه که در آن است قلمرو درک اسفل السافلین است که از تنزیل تدریجی اعلی العلیین از طبقات هفتگانه آسمان پدید آمده که در جریان این تنزیل همه نورانیت و روحانیتش ثقیل گشته است الّا یکی از اهالی زمین یعنی آدمیزاده که پس از این تنزیل اسفلی، مجدداً مشمول رحمت مطلقه الهی شده و از روح و صورت و علم اسمائی خالقش برخوردار گشته و خلیفه او بر زمین است که حامل همان پنج نور ازل است که نور الفون میباشد یعنی نور محمد- علی- فاطمه- حسن- حسین! و همه انوار و ارواح طبقات هفتگانه جهان هستی را هم به تسخیر وجود این خلق جدیدش درآورده در درک اسفل السافلین. در واقع نور اعلی العلیینی را در درک اسفل السافلین زمین مستقر نمود در جان آدمی تا آنرا تأویل نماید و عروج کند.

۳۴۶- طبق کلام امام باقر(ع) همه موجودات روی زمین از آبها و کوهها و نباتات و جانوران و سرزمین ها و اقوام بشری حاصل تنزیل اسفلی و اثقلی و واژگونه آن انوار و ارواح و ملائک آسمانهای بالا هستند که نسبت به خداوند خالقشان تکبر و کفر ورزیدند و یا مشرک شدند و در تسبیح پروردگارشان استکبار، غفلت و تشکیک و تشریک نمودند. و بیهوده نیست که طبق قول الهی در کتابش نخست زیر و رو می شوند و روی به پروردگار می کنند. زیرا که در جریان تنزیل واژگونه گشتند که این واژگونی هویت و جوهره است. و بیهوده نیست که در جریان علم تأویل هم همه امور بواسطه تسبیح دیالکتیکی به مقعد صدق وجودشان باز می گردند و روی به خدا می کنند یعنی به وجه الله که همان نور پنج تن آل الله است به نور امام زمان! که این رویکرد به نور پنجگانه بمعنای احیای هوش و حواس و ادراک الهی نهفته در حواس پنجگانه است که البته آن ادراک پنجگانه مشهور نیستند و عضو بیان هم یکی از آنهاست که به نور ن و القلم حسینی احیاء میگردد که سلطان رستگاری و خروج از اسارت ثقل جهان است: خروج از اقطار زمین و آسمان! (سوره رحمن)

۳۴۷- پس بشر احیاء شده و رها گشته از ثقل درک اسفل موجب خلق جدید زمین و همه موجوداتش می باشد: "و در آنروز زمین و آسمان به غیر آنچه که بودند تحول می یابند و برای پروردگارشان ظهور می کنند." قرآن- یعنی اسفلیت جهان به هویت اعلائی خود بازمی گردد و "زمین به نور پروردگارش منور می گردد." قرآن- و این خلق جدید انسان بهمراه خلق جدید جهان است در نزد انسان بخود آمده و عارف تأویلی که به نور پنج تن آل الله از نو آفریده شده است: "هر چه در جهان است در وجود امام مبین ارزیابی می شود." قرآن!

۳۴۸- و اینست که اینهمه پیامبران الهی بسوی مردمان آمده اند تا آنها را از پرستش زمین و حیات زمینی و همه موجودات و ارزشهای زمینی که همان دنیاست نهی کنند تا همچون زمین دچار ثقل و واژگونی نشوند و بلکه به تسبیح

الهی در زندگیشان بپردازند و حیات زمینی خود را تأویل کنند به نورانیت ازلی خود که نور پنج تن است که امروزه در وجود امام مبین جمع آمده است و لذا تحت الشعاع نور امام این تسبیح و تأویل به سهولت انجام می پذیرد اگر انسان بخواهد و در غیر اینصورت خود نیز در نفس خویشتن دچار ثقل و واژگونی می شود و با مرگش نیز تا قیامت کبری و پایان عمر زمین در زمین محبوس است و جز تجربه مرگ و تباهی را درنمی یابد چرا که طبق قول امام باقر(ع)، زمین تجسد عزازئیل است که نخستین خلق خدا پس از تجلّی نور پنجگانه بود که پروردگارش را تسبیح نکرد و لذا بعنوان فرشته عذاب محبوس زمین شد و لذا حیات زمینی غایتی جز تباهی و ثقل ندارد همانطور که ابلیس نیز بعنوان جلوه دیگری از کفر عزازئیلی در درک اسفل السافلین زمین تبعید شد و مأمور امتحان و واژگونسازی مردمان کافر گردید پس هر که به پرستش حیات و ارزشهای زمینی بپردازد به تباهی و ثقل و واژگونی مبتلا می شود.

۳۴۹- "انسان را آفریدیم و او کافر است."قرآن- که این کفر طبیعی بشر در ساختار خاکیش بدلیل عزازئیلی بودن ماهیت زمین است و نیز جنّی بودن جان آدمی که هم جنس شیطان است که شیطان هم از جنس جنّ است یعنی آتش است و این دلیل نزدیکی طبیعی کفر و آتش و مرگ به انسان است الا اینکه حقیقت نور الهیت پنج تن را در وجود امام مبین تصدیق و سجده و تسبیح نماید و از مؤمنان گردد تا اهل تأویل شود و رجعت الی الله و عرش اعلی العلیین. همانطور که فرمود: "براستی که انسان را در بهترین مقام آفریدیم و سپس او را به درک اسفل السافلین ساقط نمودیم تا ایمان آورد و به صلح درآید." سوره تین-

۳۵۰- همانطور که امام علی(ع) در خطبه بیان می فرماید همه مردمانی که ولایت الهیش را انکار کردند مسخ شدند به دد و دیو و جماد و نبات و حیوانات. و اینست که باز می فرماید که خاک زمین تماماً انسان است با هر آنچه که در آن است که این حقیقت در مکاشفات شهودی برخی عارفان گزارش شده است که یکی از مشهورترینش کمدی الهی دانته است در فصل دوزخ زمین که مکاشفه ای کاملاً اسلامی است و لذا این عارف بزرگ متّهم به ارتداد است از جانب کلیسا.

۳۵۱- پس باید دانست که نور تأویل تنها نوریست که انسان را از اسارت و مرگ و تباهی درک اسفل السافلین به نور اعلائیش تحویل میدهد که رستگاری و نجاتی جز این نیست که این نور همان نور ازلی خداوند خالق در ظهور عالم اسفل است از وجود اولیای محمدی که مظاهر نور پنج تن ازلی- ابدی بر روی زمین هستند که بدون تصدیق و تسبیح این نور و صلوة در این نور امکان تأویل و رجعت و نجاتی نیست بخصوص در آخرالزمان که دوزخ زمین نیز از باب تکنولوژی سر برآورده است که انواع آتشهای این جهنم همه حواس و هوش و عقل و ادراک نفس ناطقه را می سوزاند و از بین می برد و آدمی را در درک اسفل تا پایان جهان به بند می کشد.

۳۵۲- طبق کلام امام باقر(ع) در امّ الکتاب، خداوند از کفر کافران و شیاطین و منکران انسی و جنّی بود که نفت و گوگرد و قیر و ذغال سنگ و سائر سموم را آفرید که مواد اولیه ساختار دوزخ تکنولوژی در آخرالزمان هستند و عجبا که امام با علم لدنیش آنهم در پنج سالگی آدرس مناطقی از جهان را که دارای این معادن هستند برشمرده است همچون آفریقا، چین، عربستان، منطقه خلیج فارس، لیبی، هندوستان و کشورهای اطراف خزر و نیز دریاها. و همچنین انواع فلزات همچون آهن و مس و طلا و جواهرات را عناصری خوانده که کافران بواسطه آن عذاب می شوند. و همه اینها نمونه ای از معلومات علم تأویل امام است.

۳۵۳- پس باز هم باید اقرار کرد که بخصوص حقایق جهان مدرن و انسان مدرن جز به نور علم تأویل قابل کشف و درک نیست همانطور که همه آثار و معارف ما نیز محصول نوری از علم تأویل است که تحت الشعاع نور امام زمان از نزد امام باقر(ع) آموخته ایم. که اینک بواسطه دستیابی به رساله امّ الکتاب که اثری مهجور در نزد شیعیان اسماعیلیه است یکبار دگر درباره درستی مکاشفات تأویلی خود به یقینی برتر می رسیم.

۳۵۴- پس در حقیقت باید گفت صنعت و تکنولوژی مدرن به مثابه درب ظهور جهنم دقیقاً بمعنای تعیّن و تجسد شیاطین است که مردمان کافر و مشرک را در این دوزخ به عذاب میرساند. به بیان دیگر این همان تجسد کفر بشر است و درست

به همین دلیل تا این حد برای کافران جذّاب و افسونگر است و کفرشان را به فعل می آورد و قیامتشان را برپا میکند که ما این حقیقت را بیش از بیست سال پیش در آثارمان تبیین کرده ایم که اینک کلام خود امام به مثابه امضائی بر درستی این معارف است(رساله امّ الکتاب).

۳۵۵- رساله امّ الکتاب آنگونه که امروزه پس از چهارده قرن به دست ما رسیده و جانهای بسیاری از شیعیان برای حفظ این رساله فدا شده است که از جمله آنها حضرت عبدالعظیم است. طبق نظر زبان شناسان و محققینی همچون ایوانف، لازار و کوربن دارای اختلالات و دستخوردگی هائی است ولی از نظر ما علیرغم همه این نواقص و تردیدها روح کلی تأویلی حاکم بر این رساله بر حق است و با بسیاری از آیات قرآنی و احادیث علوی و نبوی خوانائی دارد پس گنجی خارق العاده و بی همتا برای همه جهانیان است تا همگان بدانند که ناجی آخرالزمان حتی می تواند یک کودک یا یک چوپان باشد (بقول هایدگر) اگر درک کرده باشیم که خود امام زمان(عج) جز در پایان ختم این تمدن دوزخی- شیطانی ظاهر نخواهد شد. ولی ظهورش آغاز شده است با همه علائمی که در روایات شیعی موجود است.

۳۵۶- از جمله حقایق بزرگی که در رساله مذکور حضور دارد اینست که خداوند خود نیز ذاتش را تسبیح می نماید که این تسبیح اساس آفرینش است که این حقیقت را بنده چند سال پیش در کتاب "خداشناسی امامیه" دریافته بودم که از بزرگترین مکاشفات بنده در آن کتاب است که تسبیح را علم خالقیت خداوند یافتم که همان علم رحمت مطلقه و عشق اوست که این حقیقت نیز به علم تأویل رخ نمود. پس باید درک کرد که بدون علم تأویل هیچ یک از معارف دینی و حقایق قرآنی قابل فهم و باوری توحیدی نیست و لذا بواسطه ادراک علیتی آنچه که از باورهای دینی عاید میگردد شرک و خرافه است و لذا بتدریج به کفر و انکار می انجامد از جمله وقایع آفرینش جهان و جهانیان و ماجرای خلقت آدم و حوا و نیز بهشت و جهنم و قیامت و معاد و امثالهم.

۳۵۷- پس واضح است که بدون درک حداقل علم تأویل لااقل به لحاظ ذهنی و منطقی امکان فهم درستی از مجموعه معارف ما نیز وجود ندارد الا اینکه به تنفیس و تساویگری و شرکی عظیم منجر میشود که واژگونی را در نفس خواننده به غایت رسانده و بر سرش می شکند که این مرحله نهائی از خیر عظیمی است که در معارف تأویلی حضور دارد که مؤمنان را هدایت می کند و کافران و مشرکان را فرو می پاشد و قیامتشان را برپا می سازد که امکان توبه ای خالص و زندگی نوینی را پدید می آورد.

۳۵۸- آنچه که درک قرآن کریم و بخش مهمی از احادیث نبوی و ولوی و خطبه های نادره امام علی و رساله امّ الکتاب را همواره مواجه با مخاطرات عظیمی می سازد که منجر به تحریم مطالعه این آثار از جانب علمای دینی میشود همین فقدان ادراک تأویلی است که به فضل الهی در مجموعه آثار ما در دسترس همگان قرار گرفته است بشرط اینکه خوانندگان این آثار جداً به جستجوی حقیقت و معرفت باشند نه سودای دیگری. بنابراین اگر کسی از مطالعه آثار ما به درجه ای از علم تأویل نرسیده باشد تقریباً به چیزی هدایت بخش نرسیده است.

۳۵۹- تسبیح و تأویل دو روی امر ادراک و شناخت توحیدی است که مستلزم ایمان به خدا و عالم غیب و عشق به خلیفه و تجلّی حق بر زمین است.

۳۶۰- حمد کبیر خداوند عالمیان را و شکر عظیم امام زمانش را که به این بنده بغایت ضعیف توفیق تألیف این رساله را عنایت فرمودند. پروردگارا بر محمّد و قائم آل او صلوة و تجلّی فرما و ظهور عاجلش را السّاعه محقق فرما! آمین یا رب العالمین بحق محمّد(ص) و علی(ع) و فاطمه(س) و حسن(ع) و حسین(ع)!

دفتر دوّم: علم روح و بیان

۳۶۱- جعفر جعفی از ابواب و مریدان خاصّ امام محمد باقر(ع) به نقل از آن حضرت در رساله امّ الکتاب جریان آفرینش و پیدایش زمین و آسمانها و انسانها را اینگونه تبیین میفرماید که: خداوند خالق از نقطه ذات ازلیش به پنج نور آغاز به تجلّی و آفرینش فرمود بر مثال پنج رنگ رنگین کمان یعنی زرد، سبز، آبی، بنفش و سرخ. که ذات پنج حواس ادراک ناطقه ذات باریتعالی بودند یعنی شنوائی، بینائی، بویائی، چشائی و گویائی. که همان پنج نور هویت انسانی محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین است در غایت ظهور آخرالزمانی بر زمین. و از آنجائی که این پنج نور ادراک ازلی خداوند، در غایت نطق و بیان، خلّاق میشوند به امر کن فیکن، که مظهر این نور ناطقه هم حسین است که همان نور سرخ است. لذا امام باقر(ع) کل آفرینش زمین و آسمانها و انسانها را عاشورائی خوانده است که این همان ماهیت کل قرآن نیز می باشد که غایت نطق خداوند است که جامع همه اسماء و کلمات اوست که بر محمّد نازل شده و از حسین(ع) به تمام و کمال به عرصه تجلّی می رسد و همچنین این "عاشورا" ناشی از آفرینش و تجلّی دهگانه جهان نیز می باشد که در قرآن نیز مذکور است: "تِلکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ" بقره۱۹۲- که در این آیه در عین حال سخن از مراحل و ایام دهگانه مراسم حج نیز می باشد. همانطور که امام حسین(ع) حج نیمه تمامش را در واقعه دهه اول محرم کامل کرد و روز عاشورا عرصه تجلّی کامل خداوند از و بر حسین(ع) و یارانش بود که بصورت خورشید دیگری در ظهر عاشورا رخ نمود همانطور که امام باقر(ع) در این رساله خورشید را مظهر نور حیات ناطقه خوانده است که بمعنای خورشیدی بر خورشیدی دگر و نوری علی نور است. پس این خورشید ذات ناطقه ازلی پروردگار است که در عاشورا رخ نموده است و همه عاشوراهای دیگر بر روی زمین که جملگی حسینی هستند همانطور که فرموده زین پس هر روزی عاشورا و هر جائی کربلاست. و بدینگونه هدف الهی از آفرینش زمین و آسمانها در عاشورا رخ می نماید. پس این کلام امام باقر(ع) عین حق است که خداوند جهان هستی را در عاشورا آفریده است و عاشورا همان قرآن است. که در ده نزول و عروج روحانی بر امام حسین(ع) و همه انسانهای حسینی تجلّی می کند تا آنها را کامل کرده و مظهر ذات غایت الغایات خداوند میسازد که طبق کلام امام باقر(ع) بترتیب نزول عبارتند از: ۱- نزول روح القلوب یا روح الایمان(کلام حق- نور اسماءالله- ذکر) بصورت رعد و برقی بدون ابر(صیحه آسمانی) از آسمانهای برتر بر دل انسان مؤمن. ۲- و بعد نزول روح شهودی که از ماه بر قلب ممتحنه فرود می آید. ۳- و سپس روح الحفظ (لوح محفوظ) که از آفتاب بر ایمان قلب نازل می شود. ۴-و سپس روح الفکر یا قلم الهی که بصورت نوری بنفش بر این لوح محفوظ می تابد. ۵- و سپس روح الجبروت به نور سبز بر روح الفکر می نشیند که قلم الهی را خلّاق میکند که همان قلم "ن" است. ۶- و سپس روح العلم به نوری عقیقی رنگ بر روح الجبروت نشیند که نفس الهی را در انسان، ناطق میسازد. ۷- و سپس روح العقل که از آسمان آتشین نازل می شود و روح العلم را در برمی گیرد. ۸- و آنگاه روح القدس به رنگ یاقوت فرود آید و روح العقل را فراگیرد که با این واقعه حیات شهوانی و غرایز ظلمانی و ابلیس نسیانی از جان انسان طرد می گردد و روح را آماده عروج می سازد که این مقام محمدی است. ۹- و سپس روح الاکبر از آسمان هفتم (قبةالبیضاء) فرود آمده و با روح القدس متحّد گشته و در حبل الورید جان آدمی قائم شده و الهیت ذاتش را ظاهر میسازد و عروج روحش را موجب میشود جهت لقای الهی. ۱۰- و در مرحله آخر روح الأعظم از غایت الغایات نقطه ذات هوی ازلی پروردگار با روح الاکبر متّحد شود و بدینگونه انسان کامل حسینی رخ نماید و آن امام زمان است در دورانها. و همچنین امام باقر(ع) متذکر می شود که این ارواح نازله به ترتیب تأویل و تجلّی، انبیای مرسل و ملائک مقرب می باشند. یعنی روح ذکر اسمائی که نخست بر قلب نازل می شود حضرت آدم است، روح الحفظ نوح است، روح الفکر ابراهیم است، روح الجبروت موسی است، روح العلم مسیح است، روح العقل محمد است، روح القدس امام زمان است و مابقی روح ها از جبرئیل و اسرافیل و میکائیل است. و در عین حال این نزولات الهی همان نزول هفت آسمان و عرش و کرسی و لوح و قلم بر جان انسان عارف است. که ما حقیقت این وقایع الهی را به تجربیات عرفانی و شهودی در سیر و سلوک روحانی در طی زندگانی خود درک و باور کرده ایم.

۳۶۲- و بر همین میزان توانسته ایم دخل و تصرفهای عمدی یا سهوی در این رساله را تا حدود زیادی دریابیم که به مرور زمان در طول تاریخ پدید آمده اند. همانطور که پیش از این در مجموعه آثارمان بارها نشان داده ایم که خلق جدید عرفانی برای خود ما تماماً آفرینشی حسینی بوده است همانطور که امام باقر(ع) در رساله مذکور متذکر شده اند که حتی خلقت قدیم جهان هم بر محور نور حسینی بوده است. پس ما معارف این رساله را به تقلید در نیافته ایم. هر چند که این رساله در طی قرون اخیر بدست شیعیان اسماعیلی ترجمه شده و در نزد همانها به امانت باقی مانده است ولی کاتبان اولیه این رساله مریدان خالص امام باقر(ع) بوده اند که در رأسشان جعفر جعفی قرار دارد. و همانطور که خود ایوانف کاشف این رساله در هندوستان بهمراه عده ای دیگر از اسلام شناسان غربی اعتراف دارند که از معارف و حقایق این رساله هیچ اثری در کتب عقیدتی شیعیان اسماعیلی یافت نمی شود و این از عجایب الهی است که یک امانت مقدس را در نزد کسانی محفوظ می دارد که اصلاً با حقایقش ارتباط و تعلقی ندارند: "مائیم که ذکر را نازل می کنیم و خود آنرا محفوظ می داریم." قرآن کریم- خود این بنده نیز حدود ده سال پیش از این برای نخستین بار رساله امّ الکتاب را در کتابخانه خصوصی یکی از شیعیان اسماعیلی رؤیت کردم که نه تنها حتی لای این کتاب را نگشوده بودند و بر محتوای آن مطلقاً بی خبر بودند بلکه از آداب و اصول مسلمانی و تشیع هم کمترین بهره ای نداشتند و بلکه آشکارا کفر میورزیدند: "بدانید که معارف ما بواسطه مخالفان ما حفظ و انتشار می یابد." علی(ع)- پس حجت و میزان ما در بررسی و شرح و تأویل معارف رساله امّ الکتاب عبارتند از: مکاشفات و تجربیات عرفانی و روحانی خویشتن، سائر احادیث نبوی و ولوی و نیز قرآن کریم-

۳۶۳- یکی از حقایق شگرف و تکان دهنده کلام امام در امّ الکتاب مربوط به آفرینش زمین و افلاک است یعنی جهان طبیعت و مادیت و محسوسات و موجودات مادی و حیوانات و بشریت. که بنده این حقیقت را تا قبل از این در هیچ حدیث و فلسفه و حکمتی ندیده بودم. خلاصه واقعه اینست که بقول امام باقر(ع)، خداوند خالق پس از نخستین تجلّی پنجگانه انوار مذکور به امر کن فیکن فرشته ای را به نام عزازئیل آفرید که البته این عزازئیل با آن عزرائیل ملک الموت هیچ ربطی ندارد: "پس خداوند تعالی آوازی نمود از جانب راست و آوازی نمود از جانب چپ و آن دو آواز انواری گشت که همه ارواح بودند که شمارشان در عدد نگنجد ... که این ارواح شش گروه بودند که هر گروهی را یکی سرور بود که بزرگترین همه ایشان عزازئیل نام داشت که از خداوند نوری به عاریت داشت که بقدرت آن نور آفرینش نمود که همه ارواحی مثل خودش بودند که به تقلید از خداوند می آفرید. که تعداد آفرینش او نیز از عدد بیرون است و جز خداوند نداند. پس خداوند تعالی به عزازئیل گفت: ای مهتر به من بنما و بگو که تو کیستی و من کیستم و این همه ارواح چیستند! عزازئیل گفت: تو خداوندی و من نیز خداوندم و این همه ارواح آفریده من و تو هستند! پس خداوند تعالی فرمود دو خدا نمیتواند بود تو آفریده منی و این همه ارواح را من آفریده ام! عزازئیل گفت: آفرینش من بیشتر از توست که من ده چندان ارواح آفریده ام پس چرا تو دعوی خدائی کنی! پس خداوند تعالی فرمود این آفرینش که تو کرده ای را هم من آفریده ام پس اینک آن نور عاریت خویش از تو بازستانم تا ببینم که چگونه آفرینش خواهی کرد. پس آن نور را از عزازئیل باز ستاند..." و بدینگونه نخستین آفرینش الهی در آغاز خلقت کافر شدند که البته این کفر با شرک نسبت به خداوند آغاز شد که بعدها منجر به انکار کامل گردید که عزازئیل و پیروانش که آفریده های خودش بودند دعوی خدائی کردند. پس از این واقعه دوباره خداوند تعالی اراده به آفرینشی دگر فرمود به هفت گروه که همگی ملائک بودند که خداوند به آنان قدرت آفرینش نیز اعطا نموده بود که این گروه جملگی به تسبیح و حمد خداوند پرداختند و به امرش هفت آسمان را آفریدند و در آفرینش هر آسمانی آن کافران را دعوت به تسبیح و تصدیق خداوند نمودند که آنها عموماً بر کفر خود افزوده و منکرتر گشتند. و بدینگونه بود که از آسمانها هبوط کردند و از مقام اعلی العلیینی در درک اسفل السافلین سقوط نمودند که این سقوط عین واقعه پیدایش عالم ارض است بهمراه همه موجوداتش از جمادی و نباتی تا جانوران و مردمان. که در حقیقت طبع و مادیت و ماهیت زمین و اهالیش همان ثقل سقوطی آن کافران نخستین است که البته به امر و اراده خداوند و به دستان آن هفت ملک تسبیحی آفریده شد در جریان مراتب شش گانه سلب نور از وجود آن شش دسته کافران نخستین بدست ملائک تسبیحی: "پس خداوند تعالی به آن فرشتگان موحد امر نمود که از موجودیت آن کافران، زمین و خاک و کوهها و بیابانها و دریاها و دد و دام و وحوش و طیور را آفریدند و نیز بیست و هشت جزیره و هفت اقلیم (قاره) از کافران بیافریدند و همه کشورها و اقوام بشری را از کافران آفریدند و به همراه نفت

و گوگرد و زغال سنگ و قیر و نمک و گچ را از اخلاطهای کافران پدید آوردند و نیز همه مواد معدنی و فلزات را و همه نباتات و سبزیجات و میوه جات را از آنان پدید آوردند و همچنین غرایز و حواس را در مردمان از همان کافران آفریدند. و آنگاه خداوند تعالی اراده فرمود تا از میان همان مردمان برای خود خلیفه ای برگزیند که روح و اسمای خود را به او بخشد تا همه فرشتگان بر او سجده آرند. در این میان یکی از آن ملائک مقرب که در طی این آفرینش شش هزار ساله همچنان اهل تسبیح بود کافر شد که نامش ابلیس بود و گروه کثیری از پیروانش که تحت ریاست او بودند کافر شدند..."

۳۶۴- پس شاهدیم که ابلیس که یکی از مهتران ملائک و آسمانها بود در قبال گزینش آدم بعنوان خلیفه خدا و مظهر روح و اسماء الهی دچار کفر و انکار شد زیرا میدید که خداوند موجودی را که کل ماهیت و ساختارش از کفر عزازئیلی است و بلکه شرورترین کافران روی زمین است خلیفه خود ساخته و علم و روحش را به او بخشیده و این کافر مطلق را مسجود همه ارواح و فرشتگانی ساخته که در تمام دوران آفرینش، موحد و پرستنده خداوند باقی مانده بودند. در حالیکه قاعدتاً می بایستی یکی از همین فرشتگان مقیم آسمانهای عالی را خلیفه روی زمین می ساخت و چه بسا خود ابلیس را که از مقربترین ملائک بود که از آغاز خلقت تا آنروز مشغول تسبیح خداوند بود. و از اینجاست که برترین راز و علم الهی رخ می نماید که ملائک هیچ یک بر آن آگاه نبودند و لذا خداوند خطاب به آنها فرمود: "من چیزی می دانم که شماها آنرا درک نمی کنید." قرآن- و اینگونه بود که ابلیس بهمراه گروه بیشماری از پیروانش با این کفر و انکار به ناگاه از آسمان اعلی العلیین در درک اسفل السافلین، هم کیش و هم منزل عزازئیلیان شد و تبعید زمین گردید تا آدم خلیفه و فرزندانش را بیازماید که آیا حقوق این مقام خلافت اللهی را رعایت می کنند یا نه. و بلکه جز انگشت شماری از فرشتگان مقرب مابقی ملائک نیز با حالت اعتراض خلیفه خدا را سجده کردند. خلیفه ای که در درک اسفل مظهر حجاب و حجّت و تجلّی خداوند گشته بود و به همین دلیل همه امر بر سجده اش شدند از برای تجلّی پروردگار!

۳۶۵- از این وقایع تکان دهنده و راز خلقت زمین و مردمان که بواسطه باقرالعلوم(ع) بر ما کشف شده، بهتر درمی یابیم که چرا بقول الهی در قرآن کریم، بشر تا این حد کافر و ناسپاس و جاهل و شرور و ظالم است چرا که از جنس کفر عزازئیلی است و تار و پودش اینگونه است. و اینکه چرا زندگانی بشر بر روی زمین سراسر بدبختی و تباهی و بیماری و مرگ و نیستی است. و اینکه چرا ایمان آوردن و توبه از کفر و رویکرد به خدا و اطاعت از امر انبیاء واقعه ای چنین بزرگ و سخت و معجزه آسا است و عین توبه از تمامیت خویشتن است زیرا دانستیم که تمامیت زمین و اهالیش و آدمی که بزرگترین مصرف کننده و بلعنده و پرستنده زمین است از کفر محض عزازئیلی است که از شش آسمان بر زمین سقوط کرده است و همه انوار و ارواح آسمانی خود را از دست داده است و لذا ماده و معنای این آدمی از چنین کفر و سقوط و ثقلی است و دقیقاً به معنای نور و روحی است که به اشد ثقل دچار شده و خاک و سنگ گشته است و عاقبت در همین کافرستان زمین دفن می شود اینست که بقول الهی در کتابش همواره تعداد توابین و مؤمنان حقیقی انگشت شمار است که توانسته از تمامیت خود توبه کرده و تسلیم وجه الهی یعنی انبیاء و امامان شوند که این انقلابی کبیر است: "زیرورو می شوید و آنگاه بسوی خدا بازمی گردید." قرآن کریم- وهمچنین این نکته که تا چه حدی همین موجودات کافر زمینی برای خداوند خالق عزیز هستند و مشمول رحمت مطلقه او میباشند که دائماً وجه خود را که همان جمال پنج نور ازلی است بصورت انبیای الهی و نهایتاً بصورت اولیای محمدی بسوی مردمان میفرستد و میفرماید: "دین احسن و پاک اینست که روی خود را تسلیم روی خدا کنید." قرآن-

۳۶۶- و همچنین بهتر به راز حقانیت اطاعت بی چون و چرا از وجه الله پی می بریم که تنها راه و روش اجرائی توبه خالصانه از تمامیت کفر خویشتن است. و اینکه چرا شرک منشأ بطالت هر توبه ای است زیرا حفظ کردن حتی یک ذره از نفس خویشتن بمعنای حفاظت از عدمیت است در سمت وجود که خداوند است. زیرا کسی که خداوند را انکار می کند در حقیقت وجود خود را انکار می کند و هر عنصری از نفس زمینی و حیاتی و غریزی بشر تماماً کفر و عدمیت است و درست به همین دلیل است که تجربه صرفاً زمینی و غریزی بشر غایتی جز تباهی و مرگ و نیستی ندارد زیرا زمین و اهلش به مثابه مرز وجود و عدم است و این معنای درک اسفل السافلین است و مصداق این کلام خدا در کتابش که: "براستی که انسان را در عالیترین مقام آفریدیم و سپس او را به پست ترین مقام ساقط کردیم، باشد که بازگردد." و

همچنین اینک بهتر درک می کنیم که چرا همه علوم و فنون حاصل از تجزیه و تحلیل زمین و حیات زمینی ماهیتاً دوزخی و شیطانی و کافرانه است و پیروانش را به اشد نابودی مبتلا میکند زیرا ماده زمین از کفر عزازئیلی است که شقی ترین دشمن خدا و خلیفه او بر زمین است.

۳۶۷- و اینکه چرا توبه آدمی و رویکردش به وجه الله و آن پنج نور ازلی که در آخرالزمان رخ نموده اند بمعنای رجعت و عروج انسان به جایگاههای روحانی و آسمانی خویش است تا الحاق به نقطه ذات ازل. و نیز چرا آن ارواح دهگانه از انبیاء و ملائک مقرب به یاری انسان تواب می آیند تا او را در مسیر رجعت و عروج نور بخشند که ارکان ازلی این انوار همان پنج تن آل الله هستند که در نور ن و القلم حسینی به کمال نطق و بیان می رسند که این نطق همان قرآن است و علم بیان که دو رکن خلق جدید انسان است. که در این خلق جدید همانطور که در سوره رحمن شاهدیم همین زمین عزازئیلی و جهنمی ماهیتی بهشتی میبابد. و زمین به نور پروردگارش دگرگون شده و الهیت خود را آشکار می سازد زیرا که طبق کلام امام باقر(ع) آن نخستین دسته از فرشتگان ازلی که کافر شدند و تبدیل به زمین گشتند از نور ذات خود تهی نگردیدند بلکه آن نور الهی فقط از دسترسشان خارج شد و از ورایشان به مادونشان ساقط گردید و به بیانی در آنان نهان گشت و از قدرت خلّاقه شان خارج شد که این همان معنای واژگونی کافران در قرآن است. حال بهتر درک میکنیم که چرا بسیاری از حکمای قدیم بر این باورند که زمین یک فرشته است و همه اهالیش نیز فرشتگانند منتهی فرشتگانی پرو بال بسته و به غل و زنجیر کشیده هستند فرشتگانی که انوار و ارواح خود را از دست داده اند ولی از ذات خود تهی نگشته اند که کاملترین این فرشتگان تبعیدی و زنجیری همین مردمانند که بقول شاعر: من ملک بودم و فردوس برین جایم بود...!

۳۶۸- همانطور که میدانیم کره زمین لااقل در منظومه شمسی و بلکه از نظر ما در کل افلاک به مثابه آخرین و جدیدترین کرات است که انسان هم بر روی آن آخرین و نوترین خلق زمین است که پس از طی طریق نزولی و هبوطیش از آسمانهای روحانی بر آسمان دنیا (افلاک) وارد شده و از آنجا در منظومه شمسی و سپس به این زمین سقوط کرده است که بقول امام باقر(ع) استخوانهایش از عطارد، مغز استخوانش از ماه، پیهایش از زهره، رگهایش از خورشید، گوشتش از مشتری، پوستش از زحل و خونش از مریخ و نطقش از فلک محیط(نپتون) میباشد که ذات یکایک این مادیت هیکل آدمی تماماً از نقطه هویت خداوند است یعنی استخوانش از الهیت است، خونش از ملکوت است، گوشتش از ربوبیت است، رگهایش از جبروت است، پیهایش از لاهوت است، پوستش از نورانیت است و موهایش از روحانیت حق. همانطور که شنوائی انسان از نور محمدی و بینائیش از نور علوی و بویائیش از نور فاطمی و چشائیش از نور حسنی و نطقش از نور حسینی است. و نیز بقول امام(ع)، زبان در دهان عرش خداوند است که بر آب است. پس انسان ذاتاً محل تلاقی و وحدت عرش اعلائی و درک اسفلی است یعنی بودِ نبود. ال لا ه! و لذا انسان کامل که به خلقت عاشورائی در آن نزول ده روح چون به تجلّی کامل آید ظهور کلمةالله است که همان ظهور "الفون" است بقدرت نطق "ن". پس این همان ظهور نقطه ازل است که در ن قلم جای گرفته است و بر فای فاطمه. و اینست که بقول امام باقر(ع) بهشت در عالیترین تجلّیش همان تجلّی نور نقطه فای فاطمه است که در عاشورا جهانگیر می شود، عاشورای آفرینش که بر دهه محرم به لحاظ معنا تجلّی یافته و در عاشورای حسینی به کمالش ظاهر گشته است.

۳۶۹- واقعه آفرینش جهان هستی در همه کتابهای آسمانی و حکمتهای کهن اقوام و مذاهب به صورتی کمابیش مشابه و با الفاظ و اساطیری متفاوت تبیین گشته است توأم با دخل و تصرفات و تحریفاتی که مرور زمان در ظرف تاریخ فرهنگها رخ نموده است. و امّ الکتاب باطن آفرینش جهان در قرآن است همانطور که قرآن، باطن تورات و انجیل است و آن باطن اوستا است و آن باطن اوپانیشادهاست و آن باطن اساطیر مایائی است. و "امّ الکتاب" بیان شیعی آفرینش است و لذا اسامی انوار و ملائک و ارواحی که در دستگاه الهی و به امر خدا به خلق آسمانها و زمین پرداخته اند جملگی دارای تأویل شیعی هستند به نامهای سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، کمیل، جندب، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین! و این کاملترین تبیین آخرالزمانی آفرینش جهان است در تأویل و تجلّی بشری! همانطور که در این رساله نام ابلیس

آخرالزمان در ظهور محمدی هم ابوجهل است و نام منجی آخرالزمان هم قائم آل محمد است همانطور که نام این منجی در دین زرتشت سوشیانت است و در دین یهود هم مسیحا است و در مذهب هندو هم بودا!

۳۷۰- عجیب ترین بخش از آفرینش جهان که نقطه عطف و سرّ دیالکتیکی آن است همان واقعه گزینش کافرترین و منکرترین و آخرین مخلوق عالم یعنی آدم به عنوان خلیفه خدا و حامل روح و علم خدا و مسجود ملائک و همه زمین و آسمانهاست که موجب اعتراض و انکار همه ملائک می شود که تا آن لحظه جز تسبیح و پرستش خداوند کاری نداشتند که ابلیس در رأس فرماندهی این شاکیان قرار دارد. با این واقعه ای که همه ملائک در فهمش عاجز ماندند مسیر آفرینش و ماهیتش دگرگون و وارونه گردید که معروف به عرصه رجعت و سیر الی الله یا خلق جدید است. این نقطه عطف و سرّ آفرینش الهی همان عشق خداوند و علم دیالکتیک است که حتی ملائک مقرب هم از درکش عاجز ماندند: "و خداوند فرمود علمی است که شما نمی فهمید." قرآن- که همان علم دیالکتیک یا علم عشق است که خداوند کافرترین دشمنانش را جانشین خود ساخته و همه تسبیح کنندگان ازلیش را به سجودش وا داشته و کل جهان هستی را مسخرش نموده است (قرآن)- یعنی خود حضرتش را به آدمی وانهاده و از آدمی رخ می نماید و خود نیز بر این الهیت خلیفه اش شهادت میدهد که: شهدالله انه لااله الاهو! خلافت مخالف خویش! این همان سرّ عشق و دیالکتیک است.

۳۷۱-از وقایع آفرینش جهان و بخصوص پیدایش عالم ارض و زمین و اهالیش و آدمیان، درک می کنیم که اگر کفر و انکار دسته ای از ملائک نخستین به رهبری عزازئیل نمی بود عالم محسوسات و موجودات مادی و طبیعت پدید نمی آمد و از همه مهمتر بشریت رخ نمی داد. و لذا باید دانست که اصلاً مادیت جهان تماماً کفر است به همین دلیل است که ماده گرائی و طبیعت گرائی و حس گرائی بشر به اشد کفر می انجامد و همه عذابها را بهمراه دارد که عذاب نابودی است. ولی در عین حال جهان ماده عرصه ظهور و تجلّی کامل حق است: "و در آنروز زمین به نور پروردگارش متجلّی شده و الهیت پروردگارش را بروز میدهد." قرآن! و لذا قوی ترین ادراکات هم ناشی از مادیت جهان است. و عجبا که بخصوص در دین اسلام که دین آخرالزمان و کامل است سجده بر پروردگار عالمیان بر خاک محقق می شود که معراج لقاءاللهی مؤمنان است. یعنی دیدار ذات ازلی- عمائی خداوند در اشد مادیت جهان محقق میشود. و این همان راز و حقیقت و علمی است که ملائک از درکش عاجز بودند و لذا عده ای آدمی را سجده نکردند و مابقی هم با اعتراض سجده نمودند.

۳۷۲-از این منظر بهتر درک می کنیم که چرا خداوند توابین را مورد عشق و محبت خود قرار داده و توبه و عصمت پس از ارتکاب به گناه و ناپاکی را بر پاکی قبل از گناه ترجیح میدهد و می فرماید که اگر قرار نبود که مردمان مرتکب گناه شوند شیطان را نمی آفریدم و اگر مردم مرتکب گناه نمی شدند خلق دیگری را می آفریدم تا مرتکب گناه شوند. این همان کلام عارفان بزرگ است که ایمان حقیقی را پس از کفر و توبه از آن می دانند. این همان دیالکتیک کفر و ایمان یا وجود و عدم است زیرا کفر و ابتلای به گناه و پلیدی چیزی جز ابتلای به مادیت جهان نیست و لذا آدمی تا درک اسفل السافلین را درک و تجربه نکند حق مقام اعلائی خود را درنمی یابد و تا در عرصه آفرینش نابودی را تجربه نکند حق وجود را درنمی یابد البته پس از توبه ای خالصانه. وگرنه بسیارند کسانیکه در گناه و پلیدی تباه گشتند و در حیات دنیا هیچ نجات و رستگاری نیافتند و لذا با مرگشان بر دوزخ وارد شدند.

۳۷۳- بار دیگر بهتر درمی یابیم این کلام امام صادق(ع) را که اگر خداوند اراده می نمود ابلیس و شیاطین هم سجده و تسبیح می کردند و همه مردمان روی زمین همچون فرشتگان پاک می ماندند که در اینصورت اصلاً زمینی پدید نمی آمد و طبیعتی رخ نمی داد و بشریت نیز همچون گروهی از فرشتگان مقیم آسمانها باقی می ماند.

۳۷۴- در اینجا یکبار دگر به حقی بسیار فراتر از کفر و ایمان و پاکی و ناپاکی و بهشت و دوزخ و وجود و عدم میرسیم و آن حق اختیار و انتخابی است که خداوند برای خلقش قرار داده است که بقول حضرت فاطمه(س) اگر آزادی اختیار نمیبود هرگز حق از باطل جدا نمیشد. که این حق انتخاب و آزادی انتخاب طبق قول امام باقر(ع) از همان آغاز آفرینش جهان حتی برای ملائک نیز وجود داشته است همانطور که عزازئیل و لشکریانش نخستین ملائک جهان بودند که کفر گزیدند و ابلیس و لشکریانش نیز پس از شش هزار سال تسبیح و عبادت پروردگار به کفر گرائیدند که همگی از

فرشتگان مقرب بودند و اختیار آدمی نیز در ادامه همان آزادی ازلیست. زیرا دانستیم که بشر نیز زمانی فرشته بوده است. به همین دلیل هنوز هم شوق پرواز و عروج دارد.

۳۷۵- پس خاک و خاکیان که قلمرو درک اسفل و غضب الهی هستند قویترین و عمیق ترین آئینه جمال پروردگارند که خداوند نیز جمال ذاتش را در همین آئینه نظاره می کند و لذا دهها آیه و حدیث در این باب وارد شده است که: "به یاد آورید مرا تا به یاد آورم شما را. یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را. روی خود را تسلیم روی من کنید و بسوی من بنگرید تا نظر کنم بر شما...".

۳۷۶- پس اینک باید تصدیق کرد که علم و خرد دیالکتیکی بمعنای علم عشق الهی به خلقش بسیار فراتر و ریشه ای تر از نوع فلسفه و منطق است و بلکه ریشه در ساختار خلقت جهان دارد و همان عقل الهی است که به نورش عالم و آدم را آفریده است که بدون چنین عقلی مطلقاً نمی توان بر حقایق و اسرار آفرینش آگاه شد و آن را تسبیح و تصدیق نمود. زیرا کمال نور تجلّی از غایت ظلمت سر می زند یکبار در ازلیت عدمی و بار دیگر در پایان جهان، که اولی موجب پیدایش خلق است و آخری هم ظهور حق از خلق، خلقی که مقیم درک اسفل است محل ظهور اعلی العلیین می شود.

۳۷۷- تجربه کفر و گناه دقیقاً تجربه نابودی است ولی از آنجائی که انسان در سیطره وجود حق زندگی می کند پس بکلی نابود نمی شود. پس درک و تجربه کفر و گناه عین درک و تجربه عدم در وجود است یا بودِ نبود یعنی ال لا! و این همان شناخت خداوند است بعنوان ذات عالم هستی! پس قلمرو توبه پس از گناه و ایمان پس از کفر به این دلیل است که در نزد خداوند اینقدر عزیز و محبوب است. زیرا اللّهیت را در جان چنین انسانی برپا می سازد بشرط اینکه هم کفر و گناه آدمی از سر آزادی انتخاب باشد و هم توبه و ایمانش! و اینست سرّ لااکراه فی الدین که اساس آفرینش جهان است در زمین و آسمانها. پس الله(ال لا ه) تماماً نور آزادی انتخاب و اختیار است و اگر خداوند را منشأ خیر مطلق می دانیم از اختیار مطلق اوست زیرا خیری جز در اختیار نیست همانطور که در لغت هم چنین است.

۳۷۸-پس درک این حقیقت که الله مظهر خیر و اختیار محض است و به لحاظ عقلانیت هم سرچشمه دیالکتیک است که آفرینش زمین و آسمانها هم جز تجلّی این معنا نیست به مثابه درک کل حقیقت جهان و انسان است که بدون آن هیچ حقی درک نمی شود که پایدار باشد و رهائی بخش.

۳۷۹- و کل این ماجرای آفرینش سلسله مراتب تجلّی و رؤیت حق در خلق است که از آسمانها آغاز شده و در افلاک و عالم ارض و انسان بغایت رسیده است. و اگر نخستین مخلوقات الهی یعنی عزازئیل و گروه شش گانه اش کافر شدند به این دلیل بود که آئینه دیدار پروردگار نداشتند یعنی رابطه عزازئیل با خدایش یک رابطه من- توئی بود و اوئی در میان نبود و لذا عزازئیل که نخستین کافر دستگاه آفرینش بود هرگز خداوند خالق را فی ذاته انکار نکرد همانطور که ابلیس در عرصه پایان آفرینش. بلکه طبق قول امام باقر(ع) همواره می گفت: "خداوند من حق است و در مکانی برتر و دگر جای دارد." که این همان سرّ دوستِ دوست است. زیرا طبق قول الهی در قرآن کریم چون سه نفر در میان آیند چهارمی اوست.

۳۸۰- عزازئیل و عزازئیلیان به عنوان نخستین مخلوقات روحانی و نوری خداوند، رابطه شان با خالقشان بیواسطه و رو در رو بود و چون چنین بود خود مظهر روی خدا بودند و جز خود هیچ روی دیگری نمی دیدند و خدایشان در نظرشان فاقد تجلّی و روی(وجه) بود. پس فقط با غیب الغیوب الهی روبرو بودند و جز ندایش را درنمی یافتند که جایگاه این ندا نیز خودشان بودند یعنی خداوند از جایگاه وجود خود عزازئیل با او سخن می گفت. پس طبیعی بود که عزازئیل جز خود خدائی نشناسد زیرا فاقد علم اسماء بود که از این طریق خدایش را تسبیح کند که این فقدان تسبیح همان کفر ازلی عزازئیلی است. و از آنجا که طبق قول امام باقر(ع)، عزازئیل دارای قدرت آفرینش هم بود پس در خدا بودن خود شکّی نداشت. ولی خداوند خلق دیگری آفرید که به آنان علم تسبیح آموخت که آنها نیز دارای قدرت خلّاقیت بودند و به اذن و امر الهی می آفریدند همانطور که عزازئیل می آفرید نه به امر و اذن خداوند بلکه به رأی خودش. و خداوند این

دسته دوم مخلوقاتش را به نزد عزازئیل فرستاد که سخنگوی این آفرینش دوم سلمان نام داشت (بقول امام باقر(ع)). و سلمان را به نزد عزازئیل فرستاد تا آئینه تجلّی خداوند باشد تا عزازئیل در وجود سلمان خداوند را تسبیح کند ولی عزازئیل که اولین مخلوق بود بر کبر و غرور خود استوار ماند و باز گفت: "خداوند من حق است و در آسمان برتر است." و اینک عزازئیل دیگر هیچ بهانه ای نداشت جز میل به استکبار. پس خداوند به سلمان امر نمود تا عزازئیل و یارانش را از آن آسمان برین یک طبقه به زیر آورد و نورشان را از بالای سرشان و از دستشان بستاند و به زیرشان افکند. و خداوند در آفرینش شش آسمان دیگر در هر آفرینشی حجّت و آئینه ای از مخلوقاتش به نزد عزازئیل و یارانش فرستاد تا اینبار پروردگار را تسبیح کند، زیرا خداوند در هر آفرینش جدیدی دارای تجلّی جدید و آشکارتری بود ولی عزازئیل تا به آخر بر انکارش ماند و گفت خداوند من حق است و بر آسمان برتر است. در حقیقت عزازئیل به میزان شدت تجلّی الهی از مخلوقاتش بر کفر خود نیز می افزود یعنی عزازئیل خصم و منکر تجلّی بود یعنی منکر جلوه جمالی حق که ارکانش همان پنج نور ازلی بودند. و بدینگونه عزازئیل از هفت آسمان هبوط کرد و در درک اسفل السافلین تبدیل به عنصر آفرینش زمین و خاکیان شد که آخرین موجود این درک اسفل بشر بود که به مثابه تجلّی مادی و خاکی و اسفلی خداوند است و تجسم آن پنج نور، ولی به ماهیتی واژگونه یعنی کافر مطلق که خود دعوی خدائی دارد و در قبال هر رسولی که از جانب خدا بسویش می آید همان ادعایش را تکرار میکند که: خداوند من حق است و بر آسمان برین است. که نخستین فرستاده خدا بسوی این بشر عزازئیلی تبار، همانا حضرت آدم بود که خود نیز بشری همینگونه بود که در خلق جدید صاحب روحی جدید از خدایش شده بود و علم اسماء الهی را نیز آموخته بود. ولی به وسوسه های ابلیس فریب خورده و جایگاه آسمانی و جنّتی اش را از دست داده و به درک اسفل و قلمرو مردمان عزازئیلی تبار باز گشته بود تا آنها را دعوت به توبه کند همچون خودش.

۳۸۱- و اما ابلیس که تا قبل از آفرینش جدید آدم ملکی مقرب بود و همه تجلّیات غیر خاکی خداوند را تسبیح و سجده کرده بود ولی بر آدم خاکی بعنوان خلیفه، خدای را تسبیح و سجده نکرد که در حقیقت این کفر و انکارش نسبت به اصلیت عزازئیلی آدم بود یعنی ابلیس نسبت به کفر، کافر شد و این به لحاظ منطقی و تسبیحی و عبادی امری کاملاً بر حق است زیرا ابلیس بعنوان یک فرشته مقرب آسمانی کاملاً می دانست که زمین و اهلش همه از جنس و تبار کفر عزازئیلی هستند که بشر هم شرورترین آنهاست همانطور که در قرآن کریم آمده است. پس بر قاعده آفرینش و تسبیح و عبودیت پروردگار تا قبل از خلق جدید آدم، کاملاً مؤمن و وفادار و عابد و تسلیم مانده بود و براستی این خلقت جدید آدم را بعنوان خلیفه خدا و حامل روح نوینی از خدا و علم اسمای او مطلقاً فهم نمی کرد و آنرا کاملاً بر خلاف سنّت خدا در آفرینش می دید که درست هم بود زیرا خداوند در این خلق جدید آدم بدعتی نوین آغاز کرده بود که آن عشق بود که فهمش هم دیالکتیک بود. به همین دلیل در این واقعه خطاب به خداوند گفت اگر می خواهی که کسی بر روی زمین تو را تسبیح کند تا زمین را از کفر و انکار و عداوت با تو پاک سازد ما فرشتگان درگاهت را خلیفه خود فرما تا به این کار بزرگ همت گماریم، چرا خود کافران را و بلکه کافرترین را خلیفه خود می کنی تا زمین را غرق در فساد کند و خون بریزد. که خداوند فرمود: چیزی هست که تو نمی فهمی! که این چیز عشق بود و این فهم هم خرد دیالکتیکی: هر که نزدیک آمدستی دور شد – ظلمت اندر مطلق خود نور شد! آنچه در اینجا نشان دادیم حقیقت سرّالاسرار ضلالت و هدایت بود پس در آن تا ابد بمان!

۳۸۲- یعنی آدمی که یک عزازئیل اسفلی چندین هزار ساله است و در اشد کفرش در زمین واژگون شده است اگر به توبه ای تمام وجودی از خودش برسد و از هر چه هست و نیست بگذرد به ایمان و تسبیح مطلقی میرسد که همه ملائک تسبیح گر آسمانی در قبالش احساس کفر و نابودی میکنند و به پایش سجده می نمایند و بخدمت و تسخیرش درمی آیند و خداوند را جز از وجود چنین آدمی پرستش نمی کنند که کاملترین تجلّی حق است. و این تعریف انسان کامل و عارف واصل و امام مبین است که سلطان عشق و خرد دیالکتیکی است و بانی خلق جدید و برتر همچون علی مرتضی(ع) و علیین و عارفانشان.

۳۸۳- پس دانستیم که اگر کفر عزازئیلی نمی بود اصلاً هفت زمین و آسمان دنیا پدید نمی آمد و عالم وجود در همان عرش اعلای الهی متوقف میماند و بلکه ذات الهی در همان نقطه ازلی تا ابد بر عدمیت باقی بود همانطور که در کتاب خداشناسی امامیه نشان دادیم اصلاً مبدأ آفرینش جهان از تسبیح مطلق خداوند نسبت به خودش بود که خود را از ذات خود منزه و بی نیاز ساخت و این همان معنای کفر خداوند نسبت به خودش میباشد که همان معنای عشق اوست و رحمت مطلقه اش نسبت به عدم. که هستی اش را به غیر بخشید و فنا را از آن خود ساخت. این همان علت کفر عزازئیلی است و این همان درس تسبیح و تقوای الهی است که خلقش نیز باید رعایت کند که عزازئیل نکرد همانطور که ابلیس و پیروانشان. پس اگر کسی بخواهد در این واقعه عظیم حق را به منکران و مدعیان و شیاطین دهد و آن را عرفان بنامد هنوز احمق است و این معارف را درنیافته است یعنی عشق را و معنای هستی را. اینست که امام باقر(ع) در رساله امّ الکتاب در هر سؤال و جوابی به مریدانش مکرراً زینهار میدهد از کج فهمی و ناتمامی علم و از متعلمینی که هنوز حقیقت نهائی را درنیافته ادعای علم و توحید می کنند: "ای جابر الامان الامان، زینهار زینهار که این سخنی بس سخت است پس هیهات و بر حذر باشید از متعلمان ناتمام و از بخل عالمان که این سخن را در هیچ کتابی نگفته اند پس این سخن را باید پنهان داشتن تا قائم آل محمّد، الّا بر اهلش که روحی از ما پذیرفته باشند و..." امام باقر(ع) در امّ الکتاب.

۳۸۴- پس اگر امروزه خداوند یکبار دگر رساله امّ الکتاب را بسوی ما آورده و دربهایش را بر ما گشوده تا شرح و تفصیلش نمائیم و اسرارش را به حکمت و معرفت امروزین تبیین نمائیم به این دلیل است که بر آستانه ظهور قرار گرفته ایم که همه نشانه هایش به جز یکی دو تا رخ نموده است درحالیکه همین رساله حدود ده سال پیش به نزد ما آمد و شبی میهمان ما بود که فقط الف آنرا خواندیم که در این ده سال مشغول شرح الف بودیم که اسرار پنج نور ازل است در وجود مبارک پنج تن آل الله و به نطق نور حسینی.

۳۸۵- رساله "امّ الکتاب" با همه نواقصی که در طول تاریخ و بواسطه نسخه برداریهای گوناگون دامنگیرش شده ولی حقایق تأویلات قرآنی آن بر اهلش آشکار است که هم مطابق عرفان شیعی است و هم حکمتهای علوی در خطبه های نادره و هم منطبق بر مکاشفات عرفانی خود ماست. که در این رساله و شرحش به برترین تأئید و تصدیق الهی نسبت به مجموعه آثار و معارفمان می رسیم همچون امضاء امام باقرالعلوم(ع) بر معارف این بنده ای که ده سال است که تحت تعلیمات این امام همام قرار داشته ام.

۳۸۶- دریافتیم که اگر کفر نخستین مخلوقات الهی در آسمان ازل نمی بود هرگز سائر آسمانها و زمینها پدید نمی آمد زیرا جملگی طبقات نزول و هبوط و سقوط آن کافران است، که اگر همه آن فرشتگان نخستین بر تسبیح الهی می ماندند نه زمانی جاری می شد نه آسمانی پائین تر پدید می آمد و نه افلاک و زمین ما امکان پیدایش می داشت و همه بر عرش اعلای خداوند باقی می ماندند. پس باید دانست که شناخت حقیقت کفر عین شناخت حقیقت جهان است و عین حقیقت تجلّی نو به نوی خداوند است در آسمانهای زیرین تا درک اسفل السافلین زمین. و این همان جهل و غفلتی است که عالمان ناتمام و قشری را به بخل شیطانی دچار ساخته است در حالیکه دائماً شیطان را لعن می کنند.

۳۸۷- و نیز اینکه هر کسی که از توبه و رستگاری خلق عالم مأیوس گردد از فرط عشق و اصرارش در دین و هدایت، هم ردیف شیطان است حتی اگر نبی مرسل باشد همانطور که چنین ماجراهائی را درباره برخی انبیاء در قرآن کریم شاهدیم همچون حضرت ایوب و یونس و امثالهم. و اصلاً از همین منظر می توان به راز تکفیر خلق آگاهی یافت که عین آرمان ابلیس است زیرا خداوند کافران را نیافریده و بر زمینش نگاه نداشته تا ابد کافر و ملعون بمانند و عاقبت نابود شوند که خداوند ارحم الراحمین است. و اینست که حلم در علم و صبر در دین و تأمل در حقیقت، آخرین پیام الهی به مؤمنان است و لذا صابران و مجاهدان صبور در رأس محبین خداوند قرار دارند که: "خدای را عاشقند و خداوند نیز عاشق بر آنهاست." چرا که: عالم هستی بُود تصویر صبر! صبر خدا بر کافرانش. و هرگاه که این صبر به پایان رسد

این پرده های ظلمانی کفر به کنار رود و جز خدا نماند: "قیامت فرا رسید و آنرا بر مردمان پنهان نمودیم تا شاید برخی توبه کنند..." قرآن کریم-

۳۸۸- پس هر روحی که بر دل مؤمنی سالک و مجاهد از آسمان فرود می آید حاصل تأمل و تعامل و تقوا و جهادیست که این مؤمن با جسمانیت و مادیت کافرانه مردمان صرف نموده است بر روی زمین و درک اسفل و طبقات جهنم! و هر نوری که از انوار پنج تن آل محمد از عرش عندالله بر جان مؤمنی سالک و مجاهد می تابد و جانش را به نور حق زنده و متجلّی می کند حاصل جهاد و تقوا و تأمل و استغراقی است که این مؤمن در طبقات ظلمانی و دوزخی نفس خویشتن نموده است. و هر ایمان و یقین و عرفانی که در نفس مؤمنی مجاهد، ناطق می گردد حاصل مجاهدتی است که این مؤمن جهت احیای حق و صدق و عدل در ظلمت فساد خلایق نموده و بلایا و مصائبی را بر جان خود خریده است تا به قلم الهی و نور ن و القلم حسینی نائل آمده است. تنویر ظلمت کشف روح در تن، القای ایمان در کافران، دمش روح در مردگان، تسبیح شیطان، تأویل اسفل السافلین به اعلی العلیین و تعیّن و تجلّی حق در خلق: اینست رسالت مؤمنان عارف در آخرالزمان تحت الشعاع ولایت امام زمان! و این شدنی نیست الا به عشقی ازلی – ابدی و به عقلی دیالکتیکی که مذهب رندان است و حکمت عارفان و اسرار امامان و امانت الهی در جان مؤمنان که آسمانها از پذیرشش ابا کردند و خلایق انکارش نمودند و دل به نسیان سپردند.

۳۸۹- چرا که این زمین که فشرده کفر کافران در درک اسفل است حاوی کل ارواح و انوار ازلی و آسمانی نیز هست. زمین، خلاصه هفت آسمان است و آدمی هم خلاصه زمین و افلاک است. این همان معنای جهان اصغر و اکبر است و انسان صغیر و کبیر! و همه آن نزولات و هبوطات و سقوطهای ارواح و انوار آسمانها بر زمین برای این بود تا بشر پدید آید تا خداوند، این ثقیل ترین و کافرترین موجود ته چال درک اسفل را خلیفه روح و نور و علم و عشق خود در جهان سازد تا آئینه تمام نمای رخش باشد و حامل کل حیات و هستی اش در ابدیت وجود!

۳۹۰- اختیار، گوهره عشق و اخلاص و پرستش توحیدی است. و اگر کفر نباشد برای ایمان، اختیاری وجود ندارد اگر تنفیس نباشد، تسبیح اختیاری بی معناست. اگر شرک نباشد اخلاص چه معنائی دارد و الی آخر! پس وای بر کسانیکه دین و معارف الهی را بخدمت جباریت و ریاکاری و ریاست میگیرند که این همان مذهب ابلیس و خداپرستی شیطانی است.

۳۹۱- همه عادات، تعلقات، بستگی ها، عواطف، امیال و اشواق و عشق های بشری در عالم خاک از کفرِ ماهیتی و طبیعی و ساختاری اوست یعنی از انانیت و تنفیس در هر امری! یعنی از بی خدائی عرفانی- شهودی- وجودی! از طرفی دیگر اگر آدمی، خدای را می شناخت در هر چیزی جز خدا نمی دید یعنی جز وجودی جاوید و بر حق نمی یافت که در اینصورت روابطش با هر چیزی از جنس عشق عرفانی- تسبیحی می بود که در آن نه بستگی و قید و اندوه و مالکیت و زجر و فراق بلکه سراسر وصال و شکر و سجود می بود در همه حال و هر وضعیتی در دنیا و عقبی[1] که در اینصورت هر مرگی به معنای عروجی به سر منشأ عرش اعلای الهی می بود و هر شکستی بمعنای خروجی از بند مادیت وجود! و هر بلائی به معنای بلی خدا به انسان! و هر انسانی یک تجلّی لاهوتی از پروردگارش!

۳۹۲- در قرآن کریم سخن از دو نوع انسان است از باب اختیار: ۱-آنان را هیچ اختیاری نیست. ۲-و انسان را همانست که اختیار می کند. (آیاتی از قرآن)- و باید درک کرد که اختیار حاصل اراده به انتخاب بین کفر و ایمان است. پس آنانکه میلی به این انتخاب ندارند خود بخود مشمول جبرها می شوند و اینان اهل ظلم و ظلمت هستند که اگر دینداری نمایند به جبر است و اگر کافری کنند نیز به جبر است و لذا کفر و دینشان هر دو ریائی و منافقانه است که تحت جبر زمانه و محیط و خانواده و طاغوت به آن تن داده اند ولی باطناً به هیچیک تعهدی ندارند پس از اختیار محرومند. ولی کسانیکه حتی کفر را خود انتخاب می کنند بسرعت به غایتش رسیده و بر آستانه عدم روی به خدا می کنند و ایمان می آورند. و خداوند، عالم ارض و حیات خاکی را چنان آفریده که تماماً قلمرو امکان اختیار و انتخاب است بین ایمان و انکار، راست و دروغ، ماده و معنا و... . زیرا عالم ارض به لحاظ مادیت تماماً همان کفر عزازیلی است که کفری آگاهانه و اختیاری

و انتخابی است ولی به لحاظ معنا تماماً روحانی و الهی است که حاصل نوری است که رسولان الهی بعدها بسوی زمین و مردمان آورده اند که این نیز ایمان و معنائی انتخابی است. پس عالم ارض و حیات خاکی بشر حاصل برآیند و سنتزی دیالکتیکی است بین کفر و ایمان که تماماً بر ذات اختیار و انتخاب می باشد. پس همه کسانیکه کفر یا دین را با آگاهی و اختیار خود انتخاب می کنند دیر یا زود ره خروج و عروج از اقطار زمین و آسمانها را می یابند به یاری نور امامان عصر همانطور که در سوره رحمن ذکرش آمده است. و اینک با توجه به اسراری که امام باقر(ع) به ما عنایت فرموده بهتر به راز این آیه از سوره رحمن پی می بریم که چرا باید از اقطار زمین و بلکه آسمانها نیز خروج کرد. زیرا حتی آسمانها حاصل تنزل و هبوط روح ازلی هستند همانطور که رسول خاتم(ص) از همه این آسمانها برگذشت در معراجش.

۳۹۳- و اما آن مردمانی که اهل انتخاب و اختیار نیستند و همواره بنده جهل و زورند در حیات خاکی خود چه می شوند. زیرا این حیات خاکی دارای هویتی اختیاری است و لذا برای جابران و جبر پرستان جائی باقی نمی ماند پس به کجا میروند؟ این مردمان جبر پرست که در حقیقت منافقانند در کلام الهی در کتابش "بدترین جنبندگان" لقب گرفته اند که نه مرده اند و نه زنده، نه هستند و نه نیستند، نه می روند و نه می مانند، نه می سوزند و نه می سازند و در پست ترین و ثقیل ترین طبقه ارض زیست می کنند یعنی در سیاهچاله های دوزخ که حتی از آتش آن نیز هیچ روشنائی بر نمی تابد یعنی آتش ظلمانی و منجمد. این دسته از مردمان همانهائی هستند که خداوند در کتابش آنها را مسخ کرده است و امام باقر(ع) نیز در امّ الکتاب می فرماید که این دسته مردمان پس از مرگشان بارها به زمین برمی گردند در هیبت حیوانی و نباتی و جمادی و آنقدر می میرند و باز به زمین بر گردانده می شوند تا بالاخره انتخاب کنند و توبه نمایند.

۳۹۴- اختیار نوریست و یا ناری که گوهره عشق است بسته به اینکه حاصل انتخاب کفر باشد یا ایمان. همانطور که افراد و جوامعی که کفر را برگزیده اند زندگی عاشقانه تر و خلّاقتری دارند که امروزه برترین نشانه اش تمدن غرب و آمریکاست. و به همین دلیل این تمدن کفر گزیده زمینه مساعدتری برای شکوفائی ایمان و عرفان دارد و این کفر گزیدگان بانی خلق جدید تکنولوژیکی هستند که دربهای دوزخ را گشوده است. همانطور که ایمان گزیدگان بسرعت بر عرفان حق و خلق جدید رحمانی وارد میشوند و رضوان الهی را برپا می دارند که بانیان و سلاطینش حسنین(ع) هستند.

۳۹۵- حال بهتر درمی یابیم که چرا خداوند در کتابش اینهمه به رسولانش اخطار و هشدار می دهد که بر هدایت خلق اصرار نورزند تا مردم در قبال کلام حق مخیّر باشند و به اکراه و ریا دچار نشوند که این بدترین ظلم ممکن است که مولّد نفاق است.

۳۹۶- این بنده برای نخستین بار در کلام قدسی امام باقر(ع) بود که دانستم حتی فرشتگان نیز در دستگاه الهی صاحب انتخاب هستند یعنی در تسبیح و ایمانشان مجبور نشدند حال آنکه باور عامّه علمای دینی خلاف این حقیقت است. و این غایت رحمت مطلقه خدا بر خلق است که بسیاری آنرا جاهلانه انکار می کنند.

۳۹۷- پس از این منظر درک می کنیم که جهان هستی بیکرانه تماماً صورت انتخاب و اختیار خلق خداست و حیات و هستی بر ذات اختیار بنا شده است. اختیاری که گوهره رحمت مطلقه خدا به خلق و عشق خلق به خالق است خالقی که در یکایک مخلوقاتش حیّ و حاضر است بی آنکه محدود در آنها باشد و مبتلای به آنها. که این بیان از رابطه خدا با خلقش، کاملترین توصیف اختیار وجود در موجودات عالم است آنگونه که علی(ع) بیان می فرماید: "خداوند در درون هر چیزی است بی آنکه محدود در آن چیز باشد و محیط بر هر چیزی است بی آنکه بیگانه از آن چیز باشد." و این بیان حیرت آوری از اختیار موجودات است. یعنی رابطه خالق با مخلوقات بگونه ای است که هیچ جبری و زور و ظلمی بر آنان تحمیل نمی شود در عین حال که کل وجودشان از اوست و بی او نابودند. فتبارک الله رب العالمین!

۳۹۸- بنابراین کسی را که انتخابی قاطع و متعهدانه نیست که در همه امور زندگی بر آن انتخابش اختیار نماید پس در جهان هستی بر زمین و آسمان هیچ جائی و هیچ راهی ندارد و هیچ خیری نمی یابد و محبوس در هیکل خویش است و تنش قبر اوست: " و اینان مردگانند مپندار که زندگانند و مردگان را نمی توانی بشنوانی... اینان را قلبی است که با آن

هیچ درنمی یابند کورند و کرند و لالند و بازنمی گردند." آیاتی از قرآن کریم- اینان خود مصداق سیاهچاله اند که نه نوری بر آن وارد می شود و نه نوری از آن صادر می گردد. و اینان مصداق آن دسته از مردمانی هستند که آنان را هیچ اختیاری نیست همانطور که هیچ خیری.

۳۹۹- پس زمین و اهالیش هم به لحاظ باطنی حامل نور ازلی پروردگارند که این نور در آنان نهان گشته است و هم در پایان آفرینش بواسطه انوار و ارواح الهی که از طریق مرسلین نازل شده از بیرون احاطه شده اند. پس زمین و اهلش در درون و برون و ظاهرو باطن و اول و آخر تماماً نوری و الهی است که این اول و آخر و ظاهر و باطن بایستی بهم آیند تا زمین به نور پروردگارش متجلّی گردد زیرا "اوّل و آخر و ظاهر و باطن اوست." قرآن کریم-

۴۰۰- پس انسان هم که خلاصه و عصاره زمین و آسمان و جهان صغیر است در ظاهر و باطن خود نور است و حق است ولی در جریان سیر و سلوک باطنی بایستی این اول و آخر و ظاهر و باطن بهم برسد و این همان سیر بر صراط است که خداوند نیز بر همین صراط در انتظار است "خداوند بر صراط است." قرآن- و این کوتاهترین راه رستگاری میباشد یعنی صراط المستقیم!

۴۰۱- همانطور که در قرآن کریم می خوانیم نه تنها اول و آخر خداست بلکه واسط و رابط و حائل بین این دو نیز خود اوست: "خداوند حائل است بین ظاهر و باطن انسان." قرآن- یعنی جنس مادیت و ماهیت طبیعی جهان و انسان نیز از نور پروردگار است که در جریان هبوط از عرش در مراتب هفتگانه آسمان به زمین رسیده است. پس ذات این کفر زمینی هم ایمان الهی است. و این نور درک و دریافت نمی شود الّا در جریان تأویل عرفانی و استغراق روحانی و سیر و سلوک معنوی! و اینست راز سجده بر خاک از برای تجلّی خدا از عالم ارض و نه سجده از برای خدای معدوم!

۴۰۲- ما سالها پیش از این در جریان تبیین حکمت نوری نشان دادیم که جهان ماده چیزی جز هبوط و سقوط نور نیست. یعنی ماده، نور مطلقاً فشرده و ثقیل است که باید تأویل به نور شود در جریان سیر و سلوک عرفانی!

۴۰۳- در مکتب امامیه و کلام امام باقر(ع)، فرق کفر و ایمان در انکار و تصدیق وجود خیالی و فرضی خداوند خالق نیست بلکه در انکار و تصدیق تجلّی الهیّت از اولیای خداست و گرنه هم عزازئیل و هم ابلیس هر دو خود را مؤمن و پرستنده خدای آسمانهای برتر می دانند. قرآن کریم هم کافران را منکر وجود خدا نمی خواند بلکه پرستنده خدا از راهی دور معرفی می کند: کافران، خداوند را از جائی بسیار دور می خوانند آیا از راهی دور چگونه ایمان آورده اند- قرآن کریم! امام باقر(ع) نیز عهد خداوند با آدم و حوا را به هنگام هبوطشان ذکر میکند که چهار عهد است که عهد نخستین اینست که: "در هر شخص و قالبی که ظهور من بینید به هر زبان و آوازی که باشد بی شک و شبهه شهادت دهید و صادق باشید. شرط دوم آن است که امامان زمان و عالمان ربانی و نورانی را بشناسید و علم من از ایشان بیاموزید و شهادت دهید به الهیت نطق و روح ایشان." و این شروط ایمان و رستگاری بشر بر زمین است. و کسی که نور الهیت خداوند را در عالم ارض و از اولیایش درنیابد و صادقانه شهادت به آن ندهد و در تعلیم آن نکوشد به اصل حیات و هستی ازلیش وصل نمی شود و سرمدیت نمی یابد و در ظلمت دهر و گردونه تاریخ و تسلسل نژاد و چرخه طبیعت اسیر است و جز نژادپرستی که اساس ابتلای به شیطان است و موجب فلاکت و هلاکت است روش دیگری برای احساس وجود نمی یابد و جانش به نور ازل تأویل نمی شود و به نور نزادی حق ملحق نمی گردد و محبوس خاک می ماند تا قیامت کبرا!

۴۰۴- بدی کفر در همین حیات دنیوی، احساس قحطی وجود است که انسان کافر را به انواع عشق های دروغین مبتلا ساخته و زجر میدهد و هلاک می سازد که در محورش عشق های نژادی- جنسی است که کارگاه اصلی فلاکت و رذالت و معاصی بشر است. این عشق های دروغین و مرضی و نفرت انگیز جایگزین عشق به سرچشمه حیات و هستی یعنی خداوند گشته است و عشق الهی هم نه عشقی موهوم و فلسفی و نظری که عشقی حاصل حضور و ظهور الهی از بندگان

خالص و اولیای الهی است که تابنده نورش بر مردمانند و هر که آنرا تأئید و اطاعت کند به سرمدیت جان وصل شده و به صمدیت هستی نائل می آید.

۴۰۵- کسی که نتواند روحش را از حبس زمین و افلاک و دهر برهاند و از اقطار آسمانها خروج کند و به آسمان برین و عرش الهی برساند همچون ذرات و کرات در چرخه افلاک تا قیامت کبرای جهان در گردش جبر زمان است و این واضحترین معنای فلک زدگی انسان کافر است.

۴۰۶- وقتی بقول امام باقر(ع) که برپا کننده علم تأویل آخرالزمان است پوست و گوشت و چربی و پی و رگ و استخوان و چشم و گوش و دهان و سر و دست و موی آدمی تماماً از الهیت و ربوبیت و روحانیت و نورانیت و هویت الهی است پس فاصله بین انسان تا خدا همان فاصله بین انسان و خودش می باشد یعنی فاصله بین ظاهر و باطنش! پس چه کسی انسان را از خودش بیگانه کرده است و آدرس خدا را به آسمانها حواله می کند جز شیطان و اولیای انسی او آنهم تحت عنوان تنزیه و تقدیس و تعالی خداوند!؟ آیا این همان تنزیه و تسبیح و تقدیس واژگونه نیست؟ تسبیح ضد تسبیح، تقدیس ضد تقدیس، عبادت ضد عبادت و خدای ضد خدا!

۴۰۷- از جمله حقایق امّ الکتاب لفظ پرستش و عبادت وجودی و عدمی است که امام باقر(ع) عزازئیل و ابلیس و پیروانشان را اهل پرستش عدمی خدا می خواند و مؤمنان را هم پرستنده وجود خدا در تجلّیش از خلق که امامان و اولیاء و ربانیون و عارفان و حکیمان الهی هستند.

۴۰۸- امام باقر(ع) برای هر یک از آیات قرآنی نیز یک معنای ظاهری قائل است که از آن پرستندگان عدمی و کافران است و معنای باطنی که از آن پرستندگان وجودی و مؤمنان می باشد از جمله سوره توحید که خداوند را از عالم خلق مطلقاً منزه و تسبیح می کند و می فرماید ظاهر این آیه از آن کافران است و باطنش از آن مؤمنان! زیرا بر حسب ظاهر آیات این سوره، کافران خداوند را مطلقاً از عالم هستی خارج می دانند و محکوم به عدم می سازند و عدم را به اسم خدا می پرستند. ولی رسول خدا(ص)، علی مرتضی(ع) را مصداق این سوره معرفی کرده است یعنی امامان و اولیای الهی را در درجات اخلاص از مظاهر توحید بر روی زمین می خواند. این توحید و خداپرستی توحیدی در مکتب شیعه است و آن هم خداپرستی توحیدی در مکاتب و مذاهب غیر امامیه! و عجبا که هر دو سوره توحید می خوانند! توحید وجودی و توحید عدمی! توحید جمالی و توحید خیالی! و خداوند نیز در کتابش به مؤمنان امر فرموده که خدای حیّ و قیوم را بپرستند نه خدای موروثی آباء و اجدادی را که خدای خیالی و فرضی است که ایده ای بیش نیست که تختگاه ابلیس است.

۴۰۹- آیا براستی انسان می تواند یگانه و بی نیاز و نزاده و بی مثل باشد یعنی مصداقی از سوره توحید!؟ زیرا آدمی در هر مقام روحانی که باشد هنوز هم می خورد و می خوابد و تزویج می کند و می زاید و زائیده می شود و شبیه همنوعان خویش است در حالیکه خداوند به هیچ چیزی شبیه نیست! این معنای ظاهری سوره توحید است.

۴۱۰- یگانگی (احد) یعنی تنهائی، فردیت و استقلال محض از عالم و آدمیان! بی نیاز(صمد) یعنی کسی که برای بقایش در عالم خود را مطلقاً نیازمند به خوردن و خوابیدن نمی بیند و بلکه بدن خود را محتاج خود می یابد و از روی وظیفه الهی بایستی این بدن را تا وقت معینی حراست کند و تغذیه نماید. لم یلد و لم یولد یعنی کسی که از نژاد پس و پیش خود از حیث مادی و معنوی و عاطفی منزه شده باشد و هویتش هیچ ربطی به والدین و فرزندانش نداشته باشد. و لم یکن له کفواً احد یعنی به لحاظ هویت و عملکرد و راه و روش و خلّاقیت نه مثالی در جهان و نه قبل و بعد خود، نداشته باشد. و این معنای باطنی سوره توحید است که برترین مصداقش علی(ع) است و علیین! و این امامان خود تجلّی جمال توحید در عالم ارض هستند و مؤمن کسی است که حق امامش را در دنیا دریابد و الهیت و ربوبیت او را درک و تصدیق نماید و خدای امامش را بپرستد نه خدای خیالش را. پرستش چنین خدائی موجب عروج و رهائی روح از اسارت تن و افلاک و

آسمانها می شود. و زمین برای همین امر پدید آمده است یعنی ظهور نور از ظلمت، حیات از مرگ و بود از نبود! زیرا زمین قلمرو تجربه و درک ظلمت و مرگ و نیستی است. این همان معنای رجعت و خلق جدید و تأویل و تجلّی است.

۴۱۱- آری زمین قلب کفر است ولی خداوند از قلب کفر رخ می نماید همانطور که پیامبر آخرالزمانش و امامان محمدیش در قلب کافرترین بخش زمین یعنی عربستان رخ نمودند آنهم از کافرترین قبیله یعنی قریش از خاندانی که نسل در نسل متولیان بت خانه بودند آنهم در خانه خدای ابراهیم! تا اینکه خدای حیّ و قیّوم بصورت انسانی از این خانه بیرون آمد انسانی بنام علی که آشکارا اعلان نمود که: خدائی جز در وجود ما نیست! و البته که امام، خداوند خالق را هویت خود معرفی نمود نه منیّت! و لذا نور یا من هوی مؤمنان آخرالزمان گردید تا آنان را از اقطار زمین و آسمانها خارج سازد.

۴۱۲- طبق قولی که از امام ذکر نمودیم دانستیم که یک مؤمن سالک جهت خروجش از اسارت هفت زمین و آسمان نیازمند هفت روح است که با بالهای آن خروج کند که این هفت روح آسمانی همان ملائک پدید آورنده هفت آسمان هستند که مقیم هفت زمین آسمانی در منظومه شمسی می باشند که هر یک حامل نوری هستند که چون تدریجاً بر تن و جان مؤمن نازل شوند (به اذن الهی و به ولایت امام زمان) همه حواس پنجگانه و جوارح اندرونی و یکایک ساختار بدن را به نور الهیت و ربوبیت و روحانیت زنده می کنند و بدینگونه عروج آغاز می شود بقدرت یاری پنج تن و هفت تن و دوازده تن که جملگی معصومین آل محمدند. که حاصلش آنست که مؤمن که خلق جدیدش آغاز شده جانش قرآنی میگردد و به لوح و قلم الهی مبیّن حقایق و اسرار قرآنی در جهان می شود و مؤمن به نفس واحده اش ملحق میگردد و موحدی کامل می شود که همه این ارواح منزله در جانش متّحد و یگانه می گردند و مظهر نقطه ازل می آید، همان نقطه ای که نخستین تجلّیش آن پنج نورند و تجلّی دومش آن هفت نورند و تجلّی سومش آن دوازده فرشته اند که همه اینها در عالم ارض جز امامان معصوم نیستند که بقول امام باقر(ع) بر صورت و سیرت و اعضاء و جوارح مؤمن حاضر و ناظر و مقیمند و بلکه وجود مؤمن جز آنها نیست و بی آنها نیست و لذا مؤمن جز تسبیح این اربابان خلق جدیدش از برای خداوند خالق کاری واجبتر ندارد که این تسبیح در افعال و کلامش بصورت انواری رحمانی و احیاءگر و شفاعت بخش بسوی خلق می رود و این داستان مؤمنی است که تحت تعلیم امام زمانش قرار گرفته است یعنی رب الارباب همه این ارواح مُنزله، نور امام زمان(عج) است.

۴۱۳- پس درک می کنیم که وجود امام مبین در عالم ارض و ناسوت و درک اسفل السافلین مظهر نور ملکوت و جبروت و لاهوت و همه اسمای ذات خداوند است از نورانیت تا ربوبیت و اعلائیت و عظمت و کبریائیش. و به کمتر از این باور هیچ ایمان و رستگاری در آخرالزمان ممکن نمی آید. یعنی امام تأویل کننده وجود مؤمنانش از درک اسفل به عرش اعلی است آنهم در همین کالبد خاکی و بر روی زمین. و اینست بزرگترین عجب و حیرت کارگاه آفرینش الهی. و اینست که فرموده: "ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما مؤمنان و هر که بار امانت و ولایت ما را بردارد و نگاه دارد و حقوقش را رعایت کند و برای حفظش جهاد و جانفشانی نماید بر سرّ ما وارد میشود و چون آن را تماشا کند سرّ سرّ می آید و چون آن را بیان نماید سرِ سرِّ سرّ است." امام باقر(ع).

۴۱۴- و اما کمال و غایت تأویل همانا تأویل انسان به وجود خداوند تعالی است و تعیّن و تجلّی خداوند در وجود انسان کامل و امام مبین است که اصلاً حقیقت ذاتی آفرینش برای همین درجه از تأویل و تجلّی است که هر چه تاکنون در این کتاب و در سائر آثارمان آورده ایم زمینه و مقدمه این تأویل است که مصداق همه مکاشفات و مشاهدات عرفانی ما در زندگیست و اینک بیان این تأویل مطلق را از زبان باقرالعلوم(ع) بطور خلاصه می شنویم: "پس جعفر جعفی برپا خاست و سجده کرد و گفت: ای رب من آیا خداوند خالق بر آسمان است یا بر زمین؟ و چگونه است و وصف و صفت او چیست و از چه پدید آمده است و از وی چه پدید آمده است؟ پس باقرالعلوم(ع) گفت: یا جابر این پرسشی بسیار سخت است از آن درگذر که حجاب از خداوند تعالی بر نشاید گرفتن که معصیتی عظیم است که هیچ پیامبری این پرده از خداوند بر نگرفته است و در هیچ کتابی این سخن ننوشته اند... جابر ساعتی خاموش ماند و دوباره با دعا و ثنا و تمنا سؤال را تکرار نمود و بهمراه او سائر مریدان نیز به پا خاستند و شفاعت کردند. پس باقرالعلوم(ع) گفت: پرده از خداوند تعالی چگونه

شایست برگرفتن که هر که این سخن با ناکس بگوید روح وی از کالبد او بهمراه این سخن برآید و بر آن کسی نشیند که این سخن بشنود. یا جابر این سخن نه خواندنی است و نه گفتنی و مخاطره ای عظیم باشد. یا جابر الأمان الأمان زینهار زینهار که من این سخن بر کاغذ نویسم و آن را در گردن تو کنم که از آن بخوانی و بر زبان نیاوری تا این مؤمنان که این کتاب دارند همین کنند... پس باقر العلوم(ع) بر کاغذ نوشت و به جابر داد. و اینست آن سخن مکتوب امام: اول بنوشت که خداوند خالق ما جلّ جلاله هم به آسمان است و هم بر زمین. یعنی هم به آسمانهای بالا و هم به عالم صغیر که حجاب مؤمنان و امامان زمان است. در آغاز که نه آسمان بود و نه زمین و نه هیچ آفریده ای بود پنج نور ازل به پنج رنگ بودند به مانند قوس قزح و از شعاع آنها فضائی پدید آمد به مانند آفتاب چنان که همه قلمرو آسمان و زمین آن فضای لطیف بود و این پنج نور در این فضا به قامت ایستادند و هر آن از میانشان نور غایت الغایات حق جلّ جلاله ظهور میکرد به مانند یک شخص نورانی که آن پنج رنگ عین جوارح او بودند به سمع و بصر و شمّ و ذوق و نطق جلّ جلاله. این پنج نور همانهایند که در بشریت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نامیده شوند... این پنج نور بر این عرش الهی بر سر همه مؤمنان می گردند که این روح ناطقه در میان آنهاست که خداوند حقیقت اوست که آفرینش کرد از اعلی العلیین تا به اسفل السافلین به هر نام و جسمی ظهور کرد. یا جابر خداوند جلّ جلاله همین روح است... که دست راستش روح الحفظ است... و دست چپش روح الفکر است... و سر خداوند روح الأعظم است... و چشم راستش روح الأکبر است... و چشم چپش روح العقل است... و دو گوشش تابش الهیت هستند... و دو بینی خداوند روح العلم است و روح الجبروت... و زبان ناطقه اش روح القدس است که همه آفرینش از اوست... و دل خداوند جلّ جلاله روح الایمان است... و عرش خداوند جلّ جلاله همین مغز انسان است که خداوند بر آن نشسته است... که دو چشم و دو گوش و دو بینی و نطق و روح چشائی است که از آن پنج نورند..." و سپس امام باقر(ع) می فرمایند که این حقایق و اسرار را نبایستی در ملأ عام به زبان آورد الّا آنگاه که نهصد و چهل سال از امروز بگذرد و عرصه ظهور قائم ما فرا رسد. پس ما نیز به پیروی از اوامر امام این حقایق را به رشته تحریر آوردیم و با این همه به همه خوانندگان شدیداً توصیه میکنیم که هنوز هم این حقایق را در ملأ عام بر زبان نرانند و جز با اهلش مگویند هرچند که در آستانه ظهور قرار گرفته ایم و اصلاً کل حیات و هستی ما بر همین حقایق شکل گرفته اند و اینست که ما رساله امّ الکتاب را همچون شناسنامه عرفانی خود می دانیم که حقیقت همه نزولات روحانی و مکاشفات عرفانی و مشاهدات ماوراءطبیعی ما را یکایک شرح نموده اند و ماهیت آسمانی آن را آشکار کرده اند.

۴۱۵- این همان معنای انسان صغیر و انسان کبیر است یا انسان الهی و خدای انسانی. و البته همانطور که امام باقر(ع) فرموده اند که هر که خداوند را اینگونه بشناسد و بپرستد و تسبیح گوید خداپرست وجودی است و لاغیر. و نیز بایستی که مال و جان و همه امیال خود را برای خدایش فدا کند زیرا با چنین خدائی به الهیت وجود رسیده و مصداقی از سوره توحید می شود. و عجبا که به قول امام سوره توحید را هم ابلیس و عزازئیل ازلی بقصد کفر و تنفیس می خوانند و هم مؤمنان و امامان زمان برای تقدیس و تسبیح الهی. درست همچون تلاوت قرآن و نماز و ادعیه!

۴۱۶- پس ما نیز به پیروی از امام باقر(ع) خوانندگان این اثر را شدیداً زینهار می دهیم که از این حقایق جهت تنفیس و استکبار نفس خود بهره نگیرند و آن را به بازار نبرند و خدای را شاهد می گیریم که این پیام را ابلاغ کرده ایم همانطور که ابلاغ این حقایق غیبی و اسرار الهی را به طالبانش به اتمام رساندیم که اگر نمی رساندیم در حقیقت رسالت عرفانی خود را در زندگی انجام نداده بودیم و معارف امام باقرالعلوم(ع) را از شیعیانش دریغ کرده بودیم که آخرین و کاملترین علم امام است که اگر در این عصر غوغای دجالان بکار شیعیان نیاید بعید است که دیگر مجالی برای نجات باشد. زیرا همه بدبختی های بشر از این بابت است که خدایش را براستی و حقی که قدر وجودش باشد نمی شناسد و نمی پرستد: "خداوند را به قدر حقش نشناختند و رعایت نکردند." قرآن کریم!

۴۱۷-امام باقر(ع) متذکر می شوند هر که خداوند خالقش را اینگونه بشناسد و به یقین شهادت دهد و کل حیاتش را تسلیم امرش نماید با انوار پنجگانه تجلّی حق یعنی نور محمد و علی و فاطمه و حسنین محشور و ملازم می گردد و این انوار دائماً بر گرد جمالش می گردند و رستگاری حقیقی و تمام و کمال همین است.

۴۱۸- این معارف امام باقر(ع) که بستر مجموعه آثار ما بوده، کاملترین و حسی ترین و امّی ترین بیان عرفان وحدت وجود و موجودات عالم است که برای درکش نه نیازی به فلسفه و حکمت و عرفان نظری است و نه علوم و فنون شرعی بلکه فقط محتاج ذره ای طلب و عطش حق شناسی و عقل فطری می باشد.

۴۱۹- رساله امّ الکتاب که پس از سی سال عمر قلمی ام بدستم رسیده به مثابه تأویل مجموعه آثار و معارف من است و گوئی نور این کتاب از آغاز حیات عرفانی ام در وجدانم حضور داشته است درست به همین دلیل به حقانیت تعلق این رساله به امام باقر(ع) تردیدی ندارم و اشتباهاتی هم که در نسخه برداریها و ترجمه رساله پدید آمده نیز بوضوح بر من آشکار است. شاید اصل عربی این رساله همچون "کتاب علی" و "صحیفه فاطمه" در نزد امام زمان(عج) باشد.

۴۲۰- در نقل قولی که از امام باقر(ع) درباره وجود خداوند متعال نمودیم شاهدیم که این پنج نور ازلی، تجلّی ذات الهی در یکایک موجودات در هفت زمین و افلاک حضور دارد و از اینروست که علی(ع) میفرماید که در هر چیزی خداوند را رؤیت می نماید. یعنی همه مخلوقات الهی در جهان لامتناهی کاملند و این واضحترین معنای عدل خدا در آفرینش است. و عجبا که دو چیز همسان نیست و با اینحال کل موجودات عالم به مثابه سلسله مراتب تجلّی حق میباشند. این حقیقت جز حیرت ابدی را نمی افزاید در حالیکه همه یکی هستند و دو تا برابر نیستند. اینست معنای توحید! فتبارک الله احسن الخالقین!

۴۲۱- اینست که عقل کل حق یعنی محمد مصطفی(ص) می فرماید: خدایا بر حیرتم بیفزای و چشم و گوش و همه اعضا و جوارح مرا نور فرما! یعنی مرا عین خود ساز تا تو را بشناسم زیرا خدا را جز با خدا نمی توان شناخت. یعنی انسان به اندازه ای که الهی میشود او را می شناسد و لاغیر! و انسان هم ذاتاً الهی است و هم ساختارش! ولی فقط در نسیان است و جز با روح و نور امامان به یاد نمی آورد و بینا و شنوای حق نمی شود. و لذا مکتب امامیه تنها مکتب بر حق خداشناسی و خودشناسی و جهان شناسی توحیدی است که منجر به رستگاری انسان و رشد و تعالی الهیش میشود و از اسارت و ذلّت ظلمت و شیطنت و جهل و واژگونی نجات می یابد و از نار به نور می رسد.

۴۲۲- باید درک کرد که اخطار و زینهار و امان خواهی امام باقر(ع) در آشکارسازی این اسرار از برای آنست که دریافت کنندگان این اسرار الهی دچار تنفیس و منیّت نشوند که اشد کفر و واژگونی را پدید می آورد. یعنی اگر کسی بگوید "من خدا هستم" به آنی سرنگون و خلیفه شیطان است. و این واژگونی و کفری ویژه است که حاصلش نه بی ایمانی و بی معرفتی و بی تقوائی بلکه ضد ایمان شدن و ضد معرفت و تقوا گشتن است که مصداق شیطان پرستی می باشد.

۴۲۳- همینگونه است وضع کسی که در ولایت امامان معصوم طمع می کند و دعوی امامت می نماید بواسطه معارفی که از آنها می یابد. بزرگترین مخاطره معارف وحدت وجودی همین تنفیس است که منجر به واژگونی روح و وجدان و عقل و قلب بشر میشود که بدترین عذاب ممکن است. و این همان مرض و آفتی است که پیروان این معارف و مکاتب را تهدید میکند و آنها را تا شیطان پرستی علنی می کشاند.

۴۲۴-طبق عهد الهی با آدم و حوا به هنگام هبوط دانستیم که پس از تصدیق ظهورات الهی در خلق بایستی به پای درس و تعلیم و تربیت مردان خدا بنشینند و اطاعت کنند تا این معارف خبری یا مشاهدات غیبی تبدیل به علم و عقل گردد. ولی متأسفانه اکثراً به محض دیدن یا شنیدن این نوع اخبار و معارف، به بازار فروش و خودنمائی میروند و دیوانه میشوند. هرچند که این دیوانگی برتر از آن عقول موشی و سگی و گربه ای و خری و گاوی است زیرا بسرعت کل انانیت فرد را بر سرش خراب می کند و این آستان توبه ای نصوح است.

۴۲۵- در حقیقت امام باقر(ع) آنچه را که از وجود حضرت حق بیان کرده عین مشاهده اش را از پروردگارش آشکار نموده است همانطور که فرموده: "ای جابر ما پرستنده خدای معدومی نیستیم و جز خدائی که شرحش نمودیم نمی بینیم

و نمی پرستیم!" پس این خدا و ایمان و توحید امامان شیعه است که شیعیان نیز بایستی بشناسند تا شیعه امام باشند وگرنه به اسم شیعه و به رسم دیگرند و این تهمت و معصیتی نابخشودنی است بر خدا و امامان!

۴۲۶- شیعه اگر خدای امامانش را نشناسد امامانش را هیچ نشناخته است و اگر امامانش را نشناسد خدای را نشناخته است و شیعه گری خود را هم نشناخته است که چیست! اینست که مثلث خودشناسی- امام شناسی- خداشناسی مختص مکتب امامیه است که عالیترین مکتب دینی- عقلی- عرفانی در جهان است که منحصربفرد شیعیان است که عظمتش جهانی است و لذا با معرفی این مکتب حقه به جهانیان، کل بشریت روی به اسلام میکند زیرا حق الهی خود را جز در این دین نمی یابد. اسلام شیعی، مکتب و دین تأویل همه ادیان به دین واحد آخرالزمان است. پس اگر علم تأویل را درنیابیم حق اسلام و تشیع را درنیافته ایم.

۴۲۷-امام باقر(ع) موعد آشکارسازی عمومی اسرار این رساله را سرآغاز هزاره اوّل اسلام اعلان فرموده است که اینک بیش از چهارصد سال از این موعد گذشته است ولی هنوز علمای شیعی از انتشار و اظهارش ابا دارند و چه بسا آنرا معصیتی نابخشودنی می دانند.

۴۲۸- کسانی که در طول تاریخ و دوران تقیه، این رساله را نسخه برداری و نشر داده اند (البته در خفا) مطالبی هم در لابلای آن افزوده اند که البته مبرهن و واضح است که اضافاتی بر اصل رساله است از جمله در چند جای رساله سخن از اسماعیلیه و خطابیه است که دو تا از فرقه های نخستین شیعه بودند که معروف به (غلات شیعه) می باشند. و عجبا که در فلسفه و آثار منسوب به سخنگویان اسماعیلی هیچ اثری از معارف این رساله یافت نمیشود. و برخی از محققین غربی هم این رساله را مختص قرامطه میدانند که البته در تاریخ بکلی منقرض شده اند. بنابراین فقط شیعه اثنی عشری می ماند که در این رساله هم تبیین شده و حقش آشکار است زیرا امام باقر(ع) آشکارا امامان شیعه را دوازده تن دانسته است. پس اصل و اساس این رساله حق است و مخاطب حقّه اش نیز شیعه دوازده امامی است پس تعلق آن به اسماعیلی و قرامطه و سائر فرقه های اسلامی امری باطل است. و مهمتر از این آنکه هیچیک از بقایای اسماعیلیه در جهان این رساله را ادعا نکرده اند و اکثرشان از اسلامیت و تشیع هم خارج شده اند.

۴۲۹- رساله امّ الکتاب گنجی نهان و دربسته است که جز بدست کسی که خود امام بخواهد گشوده نمی شود و اسرارش را عیان نمی سازد. درست به همین دلیل هیچ اثری از حقایق و معارف این رساله را در طول تاریخ در هیچیک از فرقه ها و مکاتب شیعی رایج و آثار مکتوبشان، نمی یابیم و یا لااقل بنده تاکنون ندیده و نشنیده ام الّا جعلیاتی تکه پاره و بی ریشه از برخی معارف این رساله در برخی فرقه های درویشی و اهل حق که اساساً هویتی خرافی دارند و اساطیری و افسانه ای هستند و نه الهی و ایمانی و عرفانی!

۴۳۰- اینک درمی یابیم که مخاطب خداوند در قرآن کریم چه کسانی هستند آنگاه که می فرماید: آیا نمی بینید که خداوند زمین و هفت آسمان را چگونه آفریده است... و چگونه گیاهان را رویانیده و حیوانات را پدید آورده و بشر را از گِل برپا نموده است...! همه آیا نمی بینیدهای غیبی و آسمانی، مخاطبی جز امامان معصوم و عارفان واصل این مکتب ندارد آنگونه که امام باقر(ع) در این رساله مشاهدات غیبی خود را ترسیم و گزارش میفرماید. و همه کسانی که در این باب دارای علم هستند مخاطب الهی در امور غیبی میباشند: آیا نمی بینید، آیا نمی دانید، آیا به یاد نمی آورید، آیا ایمان نمی آورید و... . از طرفی دیگر این سؤالات حیرت آور الهی از عامه مسلمانان و مؤمنان القاء کننده میل به شهود عالم غیب و تأویل آفرینش است و محرک سیر و سلوک روحانی و عرفانی از عالم غیب و ازلیت هستی! همانطور که خداوند در کتابش همه را دعوت می کند تا در ماهیت عرش الهی پرس و جو و تحقیق کنند که همان وجود امامان است.

۴۳۱- یکی از محوریترین تعالیم امام باقر(ع) در امّ الکتاب علم تسبیح و تنفیس است که همان علم تصدیق و تکذیب است یا علم ایمان و کفر. و اینکه چگونه جهان هستی از این دو علم پدید آمده است به اذن و امر الهی و بدست ارواح و ملائک مؤمن و کافر یعنی فرشتگان و شیاطین. زیرا طبق قول امام زمین و افلاک و آسمانها همه نتیجه کفر شش دسته

از فرشتگانی است که تبدیل به شیاطین شدند که در هر مرحله از کفر و تنفیسشان از طبقه ای از آسمان اعلی سقوط کردند و طبقات پائین تر حاصل این سقوط است ولی آفرینش این طبقات آسمان و ارض بدست فرشتگان تسبیحی به امر الهی پدید آمده اند. پس می بینیم که چگونه ساختار عالم هستی بطرزی دیالکتیکی حاصل کفر و ایمان نخستین ارواح و ملائک بوده است که برخی از آنها روحانیت و نورانیت خود را حفظ نمودند و در آسمانهائی برتر تبدیل به رسولان الهی گشتند و برخی دیگر در جریان هبوطشان از نور و روح ساقط شدند و تبدیل به آتش و دود و جمادی و نباتی و حیوانی گشتند و زمین را پدید آوردند که جایگاه بشر است. پس کل جهان هستی حاصل تسبیح و تنفیس است و بر همین اساس در گردش است و استمرار می یابد. زیرا آن موجودات تسبیحی مشغول تسبیح خویشند و مخلوقات تنفیسی هم به کار تنفیس و کفر هستند. پس جهان بر دیالکتیک تسبیح- تنفیس آفریده شده و استمرار یافته است و تا قیامت کبرا بر همین قانون است. که اهل تسبیح در جریان تأویل جهان قرار دارند و عروج می کنند و اهل تنفیس هم در جریان تبدیل و ابطال جهان هستند. از انس و جن و ملائک و شیاطین.

۴۳۲- همانطور که شاهدیم نخستین تنفیس کنندگان(خودپرستان) و کافران و منکران خدا و بلکه تهمت زنندگان به خالق خویش در بدو آفرینش ازلی از جنس روح و نور مطلق خداوند بودند پس هیچ ناخالصی و پلیدی در ماهیتشان نبود: "خداوند تعالی از نور خاصّ خویشتن به آن ملعون داده بود که بواسطه آن از نزد خود هرچه می خواست می آفرید همانطور که هم اکنون نیز می آفریند از ضلالت و معصیت و دروغ و فساد و شهوت. که نام او در آغاز عزازئیل بود و بهنگام آفرینش آدم(ع) ابلیس بود و بهنگام بشریت، حارث بود و در عصر نوح(ع)، سوّاع و در عصر ابراهیم(ع)، نمرود و در عصر موسی(ع) هم فرعون و به ظهور عیسی(ع) هم سحر و به عصر محمد(ص) هم ابوجهل بود و امروزه او را شیطان گویند." پس درک می کنیم که تنفیس و کفر یک انتخاب است همانطور که تسبیح و ایمان، و هر دو به یک اندازه ذاتی هستند و مطلقاً امری موروثی نیستند همانطور که ممکن است از والدینی کافر فرزندی مؤمن پدید آید و یا بعکس. و این از رحمت مطلقه و کرم پروردگار است که چنین انتخاب و اختیاری را به مخلوقاتش اهداء فرموده است.

۴۳۳- از این حقیقت درمی یابیم که خودپرستی و کفر و انکار و شیطنت فقط مربوط به قلمرو مادیّت جهان و تملّک مادی نیست و اتفاقاً تنفیس و کفر ناشی از روح و روحانیت و معنا و معنویت به مراتب شدیدتر وعمیق تر است چرا که به ذات نزدیکتر است و لذا شاهدیم که کفر و خودپرستی و شیطنت قلمرو دین و ایمان و علم و عرفان بسیار عمیق تر و مخربتر است همانطور که در طول تاریخ در صف مقدم کفر و انکار و خصومت با انبیاء و اولیای الهی همانا جماعت ملایان و اهل کتاب و دانشمندان قرار داشته اند همانطور که ابوجهل در عصر پیامبر اسلام که سردسته منکران محمد(ص) بود و در حقیقت ابلیس عصر آن حضرت محسوب می شد در میان اعراب جاهلی معروف به ابوالحکم بود یعنی سردسته حکیمان و دانشمندان عرب محسوب میشد. پس تنفیس ناشی از ایمان و روح و علم و عرفان بسیار ریشه دارتر و لاعلاجتر است زیرا آدمی را مدعی خود خدا و رسولش میسازد و لذا به اشد واژگونی می انجامد همانطور که زمین واژگون شده آسمان برین است. و اگر نبود ارواح طیبه و فرشتگان سبّوحی و انبیای الهی که به نزد مردم آمدند و دوباره نور خداوند را به زمین بازگردانیدند زمین مبدّل به مخوفترین سیاهچاله عالم می شد همانطور که وجود مؤمنان و علمای تنفیسی همچون سیاهچاله هائی بر روی زمین است همانطور که مؤمنان و علمای تسبیحی هم روشنائیهای روی زمین هستند.و اینست راز "وای بر نمازگزاران سهوی و ریائی" که پرستندگان وجود معدومند و خدای ماورای آسمانها!

۴۳۴-تنفیس و خودپرستی و استکبار ناشی از ثروت و قدرتهای مادی بسیار بی ریشه و شکننده هستند زیرا دائماً بر سر صاحبش می شکنند و صاحبش نیز میداند که با مرگش همه این استکبارش نابود است پس وای بر مستکبرین دینی و علمی و عرفانی که براستی اولیاء و بلکه جانشینان شیطانند.

۴۳۵- تنفیس مادی یک خودپرستی بیرون از وجود است ولی تنفیس معنوی باطنی است و لذا روح را سیاه و واژگون و ثقیل می سازد و از دسترس صاحبش خارج می کند و او را از خود بیگانه و دیوانه می سازد. ایمانی که تنفیس شود از

دست نمی رود بلکه ضد ایمان میشود. علم و عرفان و روحی که تنفیس گردد باطل نمیشود بلکه ضد خودش میشود و این معنای واژگونی است که امام صادق(ع) آن را قلمرو مسخ نامیده است.

۴۳۶- البته که تنفیس کنندگان ایمان و روح و علم و عرفان و نوری که از ظهورات الهی (امامان) می یابند برای خود فکر و ذکر و نماز و عبادت و خدائی دارند که بسوی معدومیت میرود در حالیکه نور امام موجب وجود میشود و لذا اینگونه تسبیح ابلیسی موجب تأویل و تبدیل وجود به عدم است و این راز واژگونی است. همانطور که عزازئیل و ابلیس هم می گفتند که: خدای ما حق است و در آسمان برتر مقیم است! یعنی خداوند را در ظهوراتش تسبیح و پرستش نمیکردند و لذا تدریجاً خودشان دعوی الهیت و الوهیت کردند و خداوند خالق را متهم به مکر و فریبکاری نمودند.

۴۳۷- پس در حقیقت فکر و ذکر و نماز و پرستش و تسبیح حقیقی و وجود بخش آنست که بسوی ظهورات الهی در تجلّیاتش باشد یعنی بسوی امامان! همانطور که علی(ع) می فرماید: خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود! در غیر اینصورت تسبیح خودپرستانه است یعنی تنفیس!

۴۳۸- پس درک می کنیم که مرز بین تسبیح و تنفیس به موئی است به لحاظ باطنی! ولی سمت و سوی بیرونی آن کاملاً واضح و مبرهن است. تسبیح بر حق بسوی اطاعت از امام می رود و تسبیح کاذب بسوی خودمحوری و مریدی نفس!

۴۳۹- اصرار ما در شرح حقیقت تسبیح از برای آنست که تسبیح کارگاه تأویل است و روش آن!

۴۴۰- همانطور که ارواح و انوار ازلی که به امر الهی آفریده شدند جملگی دارای قدرت آفرینش بودند مؤمنان عارف هم دارای چنین قدرتی می باشند و از روح خود به اذن امام می آفرینند ارواح طیبه دیگری را! همانطور که شیاطین انسی و جنی هم دارای چنین آفرینش ظلمانی می باشند و موجودات واژگونه ای همچون خود می آفرینند. کافیست که نگاهی به جوامع بشری نمائیم همه انسانهائی که بر روی زمین هستند یکی از این دو خلق جدیدند!

۴۴۱- در عین حال همواره بایستی به یاد داشت که زمین و همه موجودات آن از جمله مردمان که مقیم ظلمات درک اسفل هستند ولی ماهیت اصلی و ازلی ساختار وجودیشان از همان ارواح و انوار ازلی خداوند است و حتی خود شیاطین نیز مشمول همین امر می باشند به همین دلیل است که همواره امکان توبه و تأویل وجود دارد یعنی رجعت به اصل و ازلیت خود. زیرا دانستیم که همین کالبد ظلمانی و اسفلی موجودات و بخصوص آدمی از الهیت و نورانیت و ربوبیت و ملکوت و جبروت و لاهوت خداوند است در پوست و گوشت و رگ و پی تا مغز استخوان. و در هیچ علم و حکمتی همچون کلام امام باقر(ع) در رساله امّ الکتاب این حضور الهی را در تن و جان خود درنمی یابیم که همه از او و عین اوست که در تاریکی و نسیان فرو رفته است که بایستی به نور معرفت و ذکر و تأویل رجعت کند. پس درک می کنیم که نه فقط وجود امامان و عالمان ربانی مظاهر الهیت بر زمین است بلکه همه انسانها و بلکه همه اشیاء همین گونه اند که بایستی به نور خداوند دگرگون شده و به الهیت رخ نمایند. که کارگاه اجرائی این تسبیح و تأویل و تجلّی جز اطاعت محض از امامان و عالمان ربانی نیست که از آنان روح و نور یافته ایم و زنده شده ایم که تسبیح حقیقی فقط در این قلمرو ممکن است زیرا در هر اطاعتی بی چون و چرا بوضوح نقطه ظلمت نفس و منیت خود را در خود می بینیم که عین عدم است. پس آنرا تقدیس نمی کنیم و این همان واقعه تسبیح کردن نفس تحت الشعاع اطاعت از نور امام است که تدریجاً این نقطه ظلمانی انانیت و عدمیت نیز محو میگردد و اخلاص و توحید حاصل میشود. ولی تا زمانیکه مرید نفس خود هستیم بلاوقفه مشغول تنفیس و اطاعت از شیطان می باشیم شیطان انانیت خود. حتی اگر در حاشیه این تنفیس مشغول ذکر و عبادت هم باشیم که این عبادت شیطان است که بر گرد نقطه عدمیت خود می چرخد.

۴۴۲- پس در وادی دین و معرفت و معنویت بشری علمی واجب تر و حیاتی تر از علم تسبیح و تأویل، وجود ندارد که عالمان ربانی و عارفان مذاهب بایستی به مردمان تعلیم دهند که البته از دقیقترین تعالیم است که بدون عرفان نفس و مراقبه ممکن نیست.

۴۴۳- طبق قول امام باقر(ع) خداوند در آغاز آفرینش بقدرت تسبیح خویش (قدرت از خود گذشتن) عزازئیل را بهمراه شش گروه از ارواح فرشتگان آفرید و نور ذاتش را به آنها بخشید ولی علم تسبیح را به آنها تعلیم نفرمود و لذا آنها از نزد خود و به نور تسبیحی خداوند که در آنها بود دست بکار آفرینش نوع خود شدند و دعوی الوهیت کردند. ولی مرحله دوم از آفرینش که با سلمان آغاز شد بهمراه تعلیم علم تسبیح به آنها بود و لذا این دسته از فرشتگان الهی اهل تسبیح و مؤمن و تسلیم امر خدا باقی ماندند. از این کلام قدسی امام درمی یابیم که هر موجودی قابلیت آفرینش و تولید همنوع خود را داراست که اگر با تسبیح الهیت خداوند نباشد موجب سقوط و واژگونیشان می شود. که این خلقت ظلمانی و ناری و تنفیسی است و در نقطه مقابل خلقت نوری و تسبیحی قرار دارد که تولید مثل بمعنای تکرار نیست بلکه خلقتی توحیدی و بی همتاست بر مصداق سوره توحید. همانطور که رسول اکرم(ص) فرمود که همه موجودات بر قل هو الله احد آفریده شده اند.

۴۴۴- پس میتوان گفت که دو نوع آفرینش داریم نژادی و نزادی. یعنی تولید مثل و بی مثل! که این مسئله را بطور محسوسی در زاد و ولد بشری هم شاهدیم که چگونه بسیاری از والدین فرزندان خود را مثل خودشان می خواهند هم بصورت و هم سیرت. که این مصداقی از آفرینش تنفیسی و ظلمانی و کافرانه است که امروزه در نظام تعلیم و تربیت مدرن تبدیل به بزرگترین تشنج و جنگ خونین دوران گشته است که یک صورتش تحت عنوان جنگ بین سنت و مدرنیته خودنمائی می کند که بیان دیگرش جنگ بین نسلهاست و یا جنگ بین پدران و پسران یا مادران و دختران. که همان جنگ کافرانه تولید مثل است که البته مؤمنان بایستی از آن مبرا باشند یعنی مولد بی مثال خود باشند که این آفرینشی تسبیحی است.

۴۴۵- از این منظر یکبار دگر درمی یابیم که چرا و چگونه نژادپرستی اصل و اساس کفر و ظلم است که بنایش را عزازئیل و شیاطین گذاشته اند و این تأویل نژادپرستی است. که این خودپرستی و نژادپرستی کافران بر روی زمین بغایت خود می رسد زیرا ارتباطشان با مبدأ آفرینش گسسته و در خود فرو ریخته اند پس جز نژاد و نژادپرستی راهی برای ادامه بقا ندارند زیرا ابتر شده اند و عقیم.

۴۴۶- پس واضح است که تعلیم و تربیت تسبیحی داریم و تنفیسی. یعنی مؤمنانه و کافرانه. همانطور که آموزش و پرورش و علوم و فنون و رهبری و مدیریت تسبیحی و تنفیسی داریم. که البته آنچه که امروزه بر جهان حاکم است تماماً از نوع تنفیسی و کافرانه است یعنی شیطانی. یعنی والدین، معلمین، مشایخ، اولیاء و مدیران و رهبرانی که مشغول تعلیم و تربیت و هدایت تسبیحی هستند و یا تنفیسی. یعنی کسانیکه زیردستان خود را مثل خود می خواهند و یا مثل خدا یعنی بی تا. و در اینجا بار دگر بعنوان مسلمان به اهمیت لااکراه فی الدین پی می بریم زیرا اشد تنفیس ها و کفرها آنست که تحت عنوان ارزشهای دینی به فعل آید که موجب سرنگونی است و واژگونسالاری.

۴۴۷- امروزه در سراسر جهان شاهدیم که چگونه والدین و معلمین و رهبران دینی و دنیوی برای همسان سازی زیردستان خود همچون خودشان به مانند عزازئیل سلطه گر و به مانند شیطان آتشبارند و هر چه جرم و جنایت در جهان است از این بابت است تحت عنوان هر مکتب و مذهبی. ولی خداوند بی همتا و مثل است و وِتر است (تک) پس همه مخلوقاتش را نیز اینگونه می پسندد و دوست میدارد و اولیای الهی نیز اینگونه اند یعنی عاشق الهیت بشرند یعنی بی تائی. پس فقط کافران و شیاطین هستند که عاشق تولید مثل و برابرسازی هستند تا همه شبیه آنها باشند تا اینگونه احساس وجود کنند زیرا بواسطه تنفیس و کفرشان از درون عقیم گشته اند و بی نورند. پس دچار گردش افلاک و تسلسل تاریخ و مسخ نسلها می شوند و این اشد عذاب است. زیرا فقط بی تائی جان است که بسوی خدا بالا می رود و به سرمدیت قادر متعال می پیوندد و همیشه در تأویل و تجلّی است.

۴۴۸- این شیاطین و کافران و نسلهای تکراری مِثلشان از فرط بی روحی و عقیم شدگی جان دست به نمایشاتی عجیب و غریب و جدید می زنند تا بدینگونه از بی وجودی برهند و احساس بی تائی کنند که پوشش های عجیب و غریب و

آرایشهای جنون آمیز و رفتارهای کذائی از این نمونه است. که این نشان بی هویتی جان است که اتفاقاً شیاطین و اجنه نهانشان را آشکارتر می کند.

۴۴۹-انسانی که در درون خود احساس پوچی و نابودی دارد در بیرون از خود سعی می کند تولید مثل نژادی و هنری و رفتاری کند و یا خود به شکل و اطوار دیگران درآید تا شاید احساس وجود نماید در دیگران! که صاحبان قدرتهای مادّی، دیگران را به شکل خود درمی آورند و ضعفا هم خود به شکل دیگران درمی آیند و این معامله ای متقابل است که تجارت شیطان است تجارت همسانسازی و برابرسازی و تشبیه سازی و تمثیل از هر نوعی و در هر علم و کار و هنر و سیاست و مکتب و مذهبی!

۴۵۰- می دانیم که اصلاً راز بقا و استمرار حیات بر روی زمین از راه تولید مثل است که در جمادی و نباتی و حیوانی حضور دارد که همان معنای تکثیر است و تکاثر! چرا که اصل موجودیت زمین از کفر و خودپرستی نخستین فرشتگان بوده است. حال از این منظر بهتر به راز ایمان و ظهورش در انبیای الهی و کمالش در ابراهیم خلیل پی می بریم که سراسر نبرد بر علیه همین نژادپرستی در خویش است. زیرا انسانی که ایمان آورد فقط در چنین جهادی است که تدریجاً از کفرها و شیطنتها و ضلالتهایش خارج میشود به یاری ارواح قدسی هفتگانه ای که بر وی نازل میشوند و او را از این کفر حاکم بر زمین پاک میسازند و امکان خروج از اقطار زمین و آسمانها را مییابد و به پروردگارش ملحق میگردد و مصداقی از سوره توحید میشود یعنی بی تائی و الهی.

۴۵۱- "تولید مثل" در معنای عام و وسیع کلمه هم از وجه فیزیکی و هم معنوی، اصل و اساس آموزه شیطان است که طبعاً در جماعت زن و مادران تعیّن فیزیکی دارد و اینست که شیطان به زن نزدیکتر است و احساس خدائی و خودپرستی مادران دقیقاً یک هویت شیطانی است که فرزندان خود را عین خود و بنده خود می خواهند و در غیر اینصورت طرد و لعنشان می کنند و به کمتر از نابودی فرزندان راضی نمی شوند. و اینست که بقول امام باقر(ع)، بیشترین جلوه گری و رسوخ شیطان در انسان بصورت و هویت زن است و زن مطلوبترین شکار و اقامتگاه شیطان می شود که بصورت اراده به خودپرستی و خودشیفتگی و حس خدائی و تنفیس همه امور بروز میکند و هر چه که در خارج از قلمرو این تنفیس می ماند ملعون زن می گردد و قلمرو بخل و حسد و شرارتش می شود.

۴۵۲- طبق قول امام باقر(ع) در امّ الکتاب درک می کنیم که زمین حاصل سقوط نهائی فرشتگان کافر در درک اسفل است و این زمین در آن هنگام ثقل محض بود که هیچ حیاتی در آن نبود تا آنگاه که بقول الهی در کتابش آبی از آسمان اعلی نازل فرمود که بواسطه آن همه چیز را زنده کرد و ثقل جمادی در زمین مولد انواع نباتات و گلها و میوه ها و جانوران گردید و آنگاه خداوند بشر را آفرید تا از طیّبات آن بخورد. پس هر خوراکی و رزقی بر زمین نیز دارای دو وجه اسفلی و اعلائی یا تنفیسی و تسبیحی است که وجهی از آن عزازئیلی و وجه دیگرش سلمانی و ملکوتی است و اینست که حیات زمینی حامل تباهی و مرگ می باشد. آیا براستی اینهمه خوراکی برای آدمی از چه روست؟ قرآن کریم حقیقت این معنا را آشکار کرده است که مؤمنان امر شده اند تا از چیزهای پاکیزه بخورند و در هر خوردنی خدای را یاد کنند یعنی تسبیح کنند وگرنه همه این خوراکیها در جان آدمی تبدیل به فسق میشود یعنی مولد کفر و ضلالت مضاعف است. پس در حقیقت هر خوراکی جهت تسبیح و تأویل جان آدمی به روح و نور ازلیست. و لذا خداوند در کتابش فقط مؤمنانش را به این نوع خوردن امر نموده است یعنی خوردن جهت ذکر و تسبیح و تأویل الهی، تا جنّت زمین رخ نماید و تجلّی کند که معروف به جنّات نعیم است که در قرآن کریم ذکرش مکرراً آمده است. پس هر صدا و سیما و بو و طعم و لمس و مزه ای که بر روی زمین حاصل می آید اگر به ذکر اسمای الهی تسبیح و تأویل گردد، احیاکننده و نازل کننده ارواح قدسی از آسمان است تا چشم و گوش و شامه و ذائقه و نطق آدمی به آن نور پنجگانه ازلی زنده گردد و حواس آدمی بتواند حضور پروردگارش را در جهان دریابد. چرا که استوای الهی بر عرش بمعنای یگانه شدن با خلقش بر جمال و حواس بشر است و در حقیقت این پنج حس که بصورت هشت عضو حسی آشکار است(دو گوش، دو چشم، دو بینی، چشائی و نطق) همان هشت حامل عرش خدا بر صورت انسان است که سر انسان محل روح الاعظم خداوند است و چشم راستش روح

الاکبر است و چشم چپش روح العقل اوست و دو گوشش تابش الهیت اوست و دو بینی اش محل روح العلم و روح الجبروت خداوند است و زبانش روح القدس است و دلش روح الایمان پروردگار است و دو دستانش روح الحفظ و روح الفکر خداوند است و پاهایش روح حیات اوست که دهر را به گامی طی می کند همانطور که موها، پوست و گوشت و رگ و پی و استخوان جملگی محل نزول ملکوت و جبروت و لاهوت و نور و روح خداوند است. و اینگونه است که بقول الهی در کتابش خداوند در همه حال در خواب و بیداری ما بر همه امور ما آگاهی و شهود و علم دارد و از رگ گردن به ما نزدیکتر است و در همه حال با ماست. و این بیان وحدت وجود در تن و جان انسان است. که امام باقر(ع) کاملترین مبیّن آن است. زیرا امامِ تأویل است. و همه این مجاری و جایگاههای الهی در کالبد بشری بواسطه ذکر و تسبیح انواع ارزاق و نعمات الهی بر روی زمین مستحق دریافت انوارش می گردد تا این تن ظلمانی و اسفلی تماماً نور گردد، همانطور که رسول خاتم(ص) از خدایش چنین درخواستی می نمود که پروردگارا همه اعضا و حواس و جوارح مرا نور فرما.

۴۵۳- حال اگر همه این ارزاق و نعمات الهی بر روی زمین به روش تنفیس و خودپرستی و بولهوسی مصرف شوند نتیجه کاملاً معکوس است یعنی مولد ضد ارزشها در تن و هوش و حواس و اعضا و جوارح می شوند یعنی ضد شنوائی و نه حتی کری، ضد بینائی و نه حتی کوری و... و ضد روح و ضد حقیقت و ضد ایمان و ضد عقل می گردند یعنی ضد وجود و نه حتی بی وجودی. و این همان وضعیت اکثر مردمان روی زمین در این دوران است که مشغول بلعیدن کل زمین هستند. و این همان بحران تغذیه و سلامت است و نیز بحران هویت و معنویت و انسانیت. حال آنکه بر حسب ظاهر همه ملل و دول جهان مشغول خدمت رسانی در همین امور هستند ولی هر چه که این خدمات بیشتر می شوند بشر هم قحطی زده تر، رنجورتر، دیوانه تر و ضد زندگی تر می شود و خصم آشکار خود می گردد زیرا همه این خدمات در خدمت شیطان است که تنها دشمن انسان است.

۴۵۴- در رساله امّ الکتاب بوضوح میتوان دید و فهمید که چرا بقول رسول اکرم(ص)، شیطان چون خون در رگها جاریست. و بلکه چون هوا در سینه جریان دارد چرا که بقول امام باقر(ع)، دل همان پل و صراط است که بر بالای جهنم کشیده شده است جهنمی که همان پائین تنه بشر است از شکم و زیر شکم و محتوای آن. و لذا کل امر تقوا هم مربوط به همین قلمرو است تا انسان بتواند بقدرت روحش از سکان دل بر این جهنم پائین تنه احاطه داشته باشد و در آن سقوط نکند و روحش به زیر پایش نیفتد همانطور که درباره آن فرشتگان نخستین که کافر شدند چنین واقعه ای رخ نمود که موجب سقوطشان در درک اسفل شد که مادیت زمین محصول این سقوط و تجسم آن است. ولی از آنجا که همین فرشتگان کافر شده و شیطان گشته در روح ازلی خود از نور ذات حق بودند پس اگر همین مادیت زمین و تن آدمی به نور تسبیح الهی تأویل به ازل گردد هویت روحانی و نوری و لاهوتیش رخ نماید در یک واژگونی قیامتی: "زیرورو میشوند و روی به خداوند می کنند." قرآن! چرا که همه موجودات در سیر نزول و هبوطشان از عالم اعلی به جهان اسفل، واژگون می شوند همانطور که در این رساله شاهدیم که آن ملائک ازلی پس از کفرشان در هر مرتبه از هبوطشان از آسمانها بسوی زمین مستمراً نور و روح بالایشان به زیرشان می افتد: "خداوند به سلمان(فرشته سبّوحی) امر نمود تا نور بالای سرشان را به زیر پایشان افکند!" این همان سقوط روح در پائین تنه است که موجب واژگونی میگردد.

۴۵۵- بزرگترین نور و مکاشفه موجود در این رساله امّ الکتاب، امام شناسی است که اگر برای خواننده اش حاصل نیاید مابقی معارف و اسرار در ظلمت اندیشه متفرق شده و جز بر پریشانی نمی افزایند و هدایت بخش نخواهند بود. عظمت این امام خردسال در این رساله بزرگترین شگفتی آنست زیرا کل حقایق این رساله عین منظره پیش روی امام است. پس اگر از منشأ این نظر غافل باشیم در این منظره گم می شویم. زیرا این منظره وجود خود امام است و جهان و جهان بینی اوست یعنی تأویل وجود خود اوست در تجلّیات! یا ذوالجلال و الاکرام!

۴۵۶- یکی از حقایق و عظمت و رحمت مطلقه وجود امام اینست که با اینهمه اقتدار شهودی و تأویلی در خلق جدیدش حتی ذره ای از این اقتدار را در خدمت منافع فردی خود در دنیا استفاده نکرده است(همچون همه امامان) و بلکه بعنوان یک فرد بشری مستضعفترین و مظلومترین و محرومترین انسان روی زمین است و حتی از این قدرتش لحظه ای هم بر علیه دشمنان قسم خورده اش بهره نمی گیرد تا اندکی بر عزت و حرمت و آسایش و امنیت دنیوی خود و خاندانش بیفزاید و خود را از اسارت و شکنجه های کافران برهاند و بدست بدترین اشقیاء شکنجه و شهید نشود. و اینست که خداوند خالق آنها را خلیفه خود در عالم ساخته است و اراده آنها را بر خودش ترجیح داده است همانطور که در معراج محمدی میفرماید: ای محمد(ص) نسبت تو بمن مثل نسبت من است به علی(ع)!

۴۵۷- هر نعمتی که آدمی از جانب امام مییابد اگرتسبیح و تصدیق و تشکرش را در ظاهر و باطن بجای نیاورد بی تردید تنفیسش می کند یعنی در خود وارونه اش می سازد و روحش بهمراه آن سرنگون می شود و لذا آن نعمت در وجود فرد از دست نمیرود بلکه ضد نعمت می شود. ایمانی که ضد ایمان می شود و علم و عرفانی که ضد علم و ضد عرفان میشود و الی آخر! "خداوند بر اسرار دلهایتان آگاه است ولی اگر آنرا بر زبان نیاورید هدایت نمی شوید." قرآن- و این سرّ بیان آیات و بینات و نعمات و ظهورات الهی است که اساس هدایت الی الله و تأویل بالله و لقاءالله است.

۴۵۸- بنابراین کسی که کتابی الهی و عرفانی را مطالعه می کند اگر نور مؤلفش را تصدیق و تسبیح نکند و بخواهد معارف کتاب را بدون وجود نویسنده و گوینده اش ابتر و بی ریشه سازد تنفیس کرده و بواسطه این معارف واژگون میشود. و این معارف هر چه عالیتر و تأویلی تر باشند تسبیح و تصدیق مؤلفش واجبتر است. اینست که فرموده هنگام تلاوت قرآن از شر شیطان لعین به خدا پناه برید یعنی تنفیس نکنید زیرا شیطان مستقر در منیّت نفس است. یعنی هنگام تلاوت قرآن و دعا و امثالهم نظر به وجه الله داشته باشید که جز امامان زمان نیستند. زیرا آن خدای ذهنی و خیالی همان منیت عدمی بشر است و فقط خدای امام است که خدای وجودی است و وجه الله است که بدون آن همه امور تنفیس و واژگونه می شود و روح بشر را هم در پائین تنه اش سرنگون می کند و از بشر جز ماده گرائی و غریزه پرستی و نژادپرستی و خودپرستی حیوانی نمی ماند که در قحطی فزاینده است و نابودگر!

۴۵۹- تسبیح امور و نعمات عبارت است از تأئید و تصدیق و تسلیم و تشکر ولی نعمت و سپس تأویل نعمت که همان صلوة و ورود روحانی بر وجود خود ولی و امام و عالم ربانی است. پس نعمت وسیله رجعت به ولی نعمت است که اول و اصل و اساس نعمت است که تصدیق و تسلیم و تشکر به مثابه مقدمه این تأویل است و با تأویل است که تسبیح کامل می شود زیرا منیّت عدمی محو می گردد و هویت الهی امام رخ می نماید از وجود اهلش!

۴۶۰-وهمه نعمات مادی و معنوی و معیشتی و علمی و عرفانی که بسوی آدمی می آید از برای این تسبیح و تأویل است که اولش تصدیق و آخرش تجلّی حق از نعمات است. ولی نعمتی که تأویل نگردد تبدیل به نقمت و شقاوت و عداوت و ذلّت و تباهی و نابودگری می شود از برای اهلش!

۴۶۱- و امام و امامت، نور تأویل است و امام مبین که هر چیزی در وجودش احصاء و مقدّر می شود بواسطه این نور و علم است و هدایت هم جز این جریان نیست در مراتب.

۴۶۲- و کافر کسی است که خصم تأویل است و لذا از تأئید و تصدیق و شکر نعمات در قبال ولی نعمت ابا دارد و همه امور را تنفیس به نفس می کند یعنی در خود معدوم می سازد و اگر از اهالی شریعت باشد خدای معدومی خود را شکر می کند که در اینصورت این تنفیس و کفر صد چندان می شود که نفاق است یعنی کفر در کفر! و لذا رسول اکرم(ص) فرموده که شکر خالق جز تشکر از مخلوق نیست. و خداوند در کتابش نیز می فرماید که شکر نمی کنید الّا خودتان را! الّا کسانی که دارای وجه الله هستند یعنی امامیه هستند.

۴۶۳- واقعه ای هولناکتر از تنفیس آیات و بینات شهودی نیست که برای کسی در خواب یا بیداری رخ نماید و فرد با منی کردن این مشاهده غیبی از هر تعهد اخلاقی و تقوائی بگریزد و این شهود غیبی را برای خود تبدیل به یک معنای استکباری- ابلیسی- عرفانی سازد و بدینوسیله چون شیطان و عزازئیل، خود را بپرستد و همه خلق عالم را تکفیر و تمسخر نماید که از این نمونه در سالکان عرفانی به وفور یافت می شود که به عاقبتی بس سیاه از زندگی مادی منتهی می گردد. در فرهنگ معاصر ما صادق هدایت یکی از این شاهدان غیبی بود که به اعتراف خودش در "بوف کور" به رؤیت آن درخت سرو عرفانی و پیر زال خضروی و جمال ذی الجلالی نائل می آید ولی به دلایلی که گفتیم این روح را در خود از دست می دهد و سپس این واقعه غیبی را تبدیل به داستان "بوف کور" می کند و در بازار ادبیات روشنفکری سکولار بفروش می رساند و عاقبت آن پیر خضر تبدیل به شیطان و عزازئیل جانش می شود و بدست خودش خود را میکشد و بزرگترین معصیت و ستم را در حق خودش مرتکب می شود هر چند که این خودکشی از برای وضعی که او برای خود درست کرده بود عین نجات و رهائی از کفر خود ساخته اش بود. هدایت با اینکه از برترین متفکران صدیق عصر خود بود ولی در قبال شهود الهی دچار کبر و انحراف شد و آفت ایمان سوز روشنفکری سکولار و نیهیلیزم فلسفی رهایش نکرد و آن روح را از دست داد. و از آنجا که دل به دنیا نداشت و همه مکاتب و مذاهب مشرکانه و قشری را می شناخت و دین موروثی در او ریشه نداشت در این خسران روحانی جز مرگ پناهی نیافت و خود را کشت. و لذا ما او را از شهدای عرفانی این دوران نامیده ایم که در فراق نور هدایت امام، حیات دنیا را تاب نیاورد. و با اینحال در چند نسل تمام، افکار و آثارش تبدیل به ایدئولوژیهای ضد ستم و ضد فریب گردید و پیروانش را به انقلاب رسانید یک انقلاب لاالهی که فاقد الله بود. و می دانیم که بسیاری از پیشتازان فرهنگ و اندیشه در عصر ما تحت تأثیر اندیشه هدایت بودند همچون شریعتی، آل احمد، اسکندری، فروغ فرخزاد، اخوان ثالث و دیگران!

۴۶۴- بانی عرفان حلقه، اوشو، کاستاندا، اکنکار، کریشنامورتی و امثالهم در عصر ما از جمله نمونه کسانی هستند که به شهودی از غیب الهی رسیدند و حقوقش را ادا نکرده و تنفیس نموده و روح یافته شده از این نزول آسمانی را بخدمت استکبار نفسانی گرفته و بانی مذاهب و عرفانهای شیطانی شدند و هلاک گشتند. قدرت بلاغت و بصیرت کلام صادق هدایت هم ناشی از همان روحی بود که در تجلّی و شهود عرفانی یافته بود که متأسفانه از دستش داد و جز مرگ برایش باقی نماند چرا که کسی که روحی عرفانی یافته باشد همه ارزشهای مادی و دنیوی در او می میرد پس بایستی که در جستجوی حق این روح شهودی، سالک سیر الی الله شود و راه و روش زندگیش را بکلی دگرگون سازد ولی صادق هدایت چنین نکرد و اهل تسبیح و تقوا و تزکیه و سلوک عرفانی نشد و آن روح را صرف ادبیات داستانی و روشنفکربازیهای زمانه اش نمود و هرچند که تبدیل به قطب ادبی- روشنفکری عصر ما شد ولی افسوس که حق روحش را ادا نکرد و بخودش ستم نمود. خدایش رحمت کند.

۴۶۵- آدمی فطرتاً حق ندارد نان ایمان و عرفانش را بخورد آنهم در بازار. همانطور که رسول اکرم(ص) می فرماید کسانیکه از طریق قرآن و علم امرار معیشت می کنند در آتشند. صادق هدایت ما هم نان عرفان فروشیش فقط خرج کفن و دفنش شد. عرفانی که در قالب بوف کور با یأس شیطانی آمیخت و به بازار برد که پول فروش این کتاب اندکی قبل از خودکشی بدستش رسید که آن مبلغ را به هنگام مرگش بر سینه اش گذاشت تا صرف تدفینش شود. و این عبرت و پیام بزرگیست که آن مرحوم برای ما بر جای نهاده است بهمراه بوف کورش که اعتراف نامه خودکشی عرفانی اوست.

۴۶۶-دکتر شریعتی نیز یکی دیگر از شاهدان غیبی عصر ماست که حامل روحی از جانب امام است که تا حدودی توانست حق این روح و شهودش را ادا کند و با همه عمر کوتاهش از هدایت فراتر رفت یعنی از اوعبرت گرفت با همه ارادتی که به او داشت و می گفت: "هنوزعصر سخن گفتن از صادق فرا نرسیده است" ولی عصر ما، عصر صادق هدایت و نیچه است پس باید آنان را براستی شناخت. زیرا در غوغای پوچیگری مفتخرانه و خودکشی جهانی زیست میکنیم و حتی خودکشی به اصطلاح عرفانی.

۴۶۷- بهر حال این بزرگواران حامل نور و روح تأویلی بودند که توانستند حیات زمینی بشر در عصر خود را به حق محک زنند و ابطالش را آشکار سازند هرچند که این تأویلی کامل نبود زیرا حامل الا الله نبود و در لااله، پیروانشان را سرگردان و حیران باقی گذاشتند. و ما وارث فرهنگ و معارف لاالهی آنان بودیم که به لطف و کرم الهی و یاری امام زمان به روحها و انواری برتر راه یافتیم که به قدرت این تأویل توانستیم انسان و جهان آخرالزمان را بر روی زمین تعیّن بخشیم به معرفت قرآنی و هدایت عرفانی و شفاعت و رحمت امام زمانی و تجلّی کلمةاللهی!

۴۶۸- باید دانست که هر رؤیای صادقه روحانی یا شهود عرفانی در خواب یا بیداری حامل روحی تأویلی در شاهدش میباشد به درجه آسمانی که آن روح را تنزیل نموده است. پس اهلش بایستی علم تسبیح وعرفان نفس داشته باشد و لااقل اینکه تقوا و تزکیه ای شدید پیشه سازد تا دچار تنفیس ابلیسی نشود و در خود سرنگون نگردد و به خماری و قحطی و یأس روحانی دچار نیاید که میل به تخدیر و خودکشی و ماجراجوئیهای شیطانی پیدا کند و خود را هلاک سازد و هلاکتش را طعمه دکانهای دجالی- عرفانی سازد.

۴۶۹- کم نبوده اند کسانیکه در ارتباط با خود ما به روحی تأویلی رسیده اند و قلوبشان احیاء شده ولی متأسفانه بواسطه تنفیس و استکبار و بولهوسی، این روح را بخدمت کفر و شرارتهای خود گرفته و حتی برخی دکانهای دجالی گسترده اند و خود را واژگون ساخته اند. چرا که هر روح تأویلی در هر انسانی بانی خلق جدید عرفانی در دیگران است که یا تسبیحی است و یا تنفیسی. یا مولد جنّات نعیم است و یا گشاینده دربهای نوینی از دوزخ. از اینجاست که رسول اکرم(ص) می فرماید: کافران مخلوق ذلت و کفران مؤمنان هستند.

۴۷۰- در عصر خاتمیت نبی و غیبت ولی، تنها روح و نوری که از جانب خداوند بسوی بشریت و بخصوص مؤمنان امت محمدی می آید تا آنان را از ظلمت زمین و فتنه های آخرالزمان برهاند مبشّرات محمدی است که برای بشریت به ارث نهاده است که از هفت زمین آسمانی منظومه شمسی نازل می شوند که بصورت آیات و بینات ماوراءطبیعی و رویاهای صادقه و صالحه و مشاهدات غیبی رخ می نمایند که همان ارواح و انواری هستند که قبلاً ذکرشان آمده است از روح حیات ناطقه تا روح الفکر و روح القدس. که این مکاشفات و نزولات آسمانی به مثابه بالهای عروج تأویل هستند. پس وای بر تنفیس کنندگان و تاجران عرفانی که این روح را به بازار استکباری و خودفروشی می برند و آن را در خود واژگون می سازند و محمل شیطان می کنند.

۴۷۱-رساله امّ الکتاب که موسوم به نورالکتاب نیز می باشد که در مجموعه آثار ما تدریجاً تبیین گشته و در این کتاب حاضر به یکباره جمع آمده است نیز به مثابه جامع این ارواح و انوار آسمانی است که از سوی امام به نزد ما آمده است. پس مسئولیت مطالعه و درک اسرار این کتاب به لحاظ عظمت قابل توصیف نیست و مجموع همه هشدارها و زینهارها و امانها شامل این کتاب هم میگردد که به محسوسترین بیانی در دسترس همگان قرار گرفته است. که هم میتواند خواننده را به عرش وجودی برساند و هم در درک اسفل السافلین تنش ساقط کند و واژگونش سازد.

۴۷۲-از آنجائیکه واردات غیبی و نزولات آسمانی اموری منحصر بفرد و استثنائی و نامکررند خودبخود قابلیت تنفیسی بسیار شدید و خارق العاده ای در اندیشه اهلش ایجاد می کنند که فرد مؤمن بایستی شدیداً حذر کند و آنرا برای خداوند و امامش تسبیح و هوئی سازد وگرنه محمل ابلیس می گردد و کار به فاجعه ای معنوی می انجامد که متأسفانه این فاجعه در اهل معنا بسیار فراوان دیده شده است که بزرگترین خطای این تنفیس عرفانی همانا به بازار فروش بردن و بساط عرفانی گستردن و مریدپروری است که بدترینش امرار معیشت کردن بدینواسطه است و بدتر از آن شرک آلوده ساختن این مشاهدات است از نوع آنچه که در برخی از نویسندگان و شاعران اهل شهود در سراسر جهان رخ نموده است همچون پو، رمبو و هدایت!

۴۷۳- آنچه که موسوم به پیر طریقت و امام هدایت است سهمگین ترین و کمرشکن ترین مسئولیت و باری است که بر دوش انسانی حمل می شود و آن حمل روح سالکان است به سرمنزل مقصود! و لذا سالکی که از پیرش دور می افتد و

بیگانه می شود دچار بحرانی وصف ناپذیر می شود و روح خود را فرشته عذابش می یابد زیرا قادر به تعامل و حملش نیست. این همان اعتراف صادق هدایت و شکایت پو از روح خویش است. میل به خودکشی هم تلاشی مذبوحانه جهت رها شدن از این روح الهی است که برای هدایت نازل شده است ولی سالک، نااهل و یاغی است و میل به بولهوسی دارد. به یاد می آورم که روزی همنشین یکی از اقطاب دراویش بودم که یکی از مریدانش سراسیمه وارد شد و پیرش را به همه مقدسات قسم می داد که روحش را از وی بگیرد و راحتش کند. هدایت نیز اعتراف می کند که سالها تلاش کرده تا از روحی که بر وی نازل شده رها گردد ولی موفق نشده است تا دست به خودکشی زده است.

۴۷۴- باید دانست که هر حجت الهی بصورت شهودی یا عرفانی و حکمی که بر دلی ورود کند روحی از جانب خدا جهت هدایت الی الله است که وجدان و نفس ناطقه فرد را به امر الهی دعوت می کند که اگر اطاعت نکند با تمامیت آن روح در دلش به تضاد و عداوت میرسد و چه بسا فرد دست به دامن شیطان می شود. تا بالاخره اگر فرد توبه نکند و مهلتش بسر آید آن روح ترکش می کند و شیطان حاکم مطلقه نفس فرد می شود و از او یک خلیفه می سازد خلیفه شیطان!

۴۷۵- باید دانست هر معنا و معرفتی که از جانب امام بسوی انسان می آید یک روحی قدسی و آسمانی است از انواع آن ارواح هفتگانه که وجدان آدمی را بسوی تأویل حق می کشاند و فرد باید تابع باشد و به این روح وفا کند: "خداوند شما را اجابت نمود پس شما هم خدای را اجابت نمایید تا هدایت شوید." قرآن! یعنی این روح بدون دعا و طلب آدمی نمی آید و به مثابه اجابت دعاست که برای نجات آمده است که متأسفانه اکثر مردمان از اجابت این اجابت الهی ابا می کنند و روی برمی گردانند: "چون نعمتی از ما بسوی شما می آید اکثرتان روی بر می گردانید!" قرآن-

۴۷۶- و اما طبق قول امام باقر(ع) دانستیم که کل سیر و سلوک عرفانی و عروج روحانی در یک کلام چیزی جز نزول دهگانه آن ارواح قدسی نیست که از وجود امام یا عالم ربانی که حامل نور امام است بسوی مؤمن می رود که در هر یک از این نزولات روحانی، وظائف و تعهداتی عرفانی و عبادی و تقوائی وجود دارد که تا مؤمنی که آنرا دریافت میکند حقوقش را ادا ننماید مستحق آن مرحله از عروج و نیز لایق دریافت روحی برتر نمی شود. و به عبارتی دیگر کل این جریان عروج و تأویل مؤمن در وجود امام است که عرش خدا بر زمین است که از این عرش است که همه آن ارواح دهگانه بر قلب مؤمن فرود می آیند از روح القلوب و روح شهود و روح الحفظ و روح الایمان تا روح العلم و روح العقل و روح القدس و تا روح الاعظم پروردگار. که جملگی بر حواس و اعضا و جوارح مؤمن نشیند و وجودش را الهی سازد. که امام باقر(ع) این واقعه دهگانه را مصداق نزول کل قرآن و عاشورا دانسته است همانطور که عین این واقعه در طی آن ده روز ماه محرم از جانب امام حسین(ع) بر قلوب یارانش فرود آمد و همه را به همراه امامشان به مقام لقاءاللهی و هویت الهی ارتقاء داد که میتوان همه حوادث این ده روز را منطبق با نزول آن ده روح دانست که معراج حسین و یارانش را برپا نمود و همه را حسینی و امامی ساخت و تماماً قرآنی: "و تلک عشرة کامله." قرآن- که این ده روز عاشورائی مصادیق دیگری هم در ایام الله اسلامی دارد که یکی از آنها مراسم دهگانه حج در ده روز است و دیگری ده شب آخر ماه رمضان است که معروف به شبهای قدر است و نیز ده روز فاصله بین عید قربان و عید غدیر: "قسم به شبهای دهگانه." قرآن- که اینها کاملترین مصادیق ایام الله برای مؤمنان عرفانی می باشد. که در این ده شب و روز همه ارکان ادراکی و حسی وجود انسان، خلّاق و الهی می شوند بقدرت این ارواح دهگانه: سر، گوشها، چشمان، بینی، دهان، چشائی، زبان، دستان، ارکان قلب و پاها. همانطور که قبلاً نشان دادیم این اعضای بدن انسان جملگی مجاری نزول و دریافت انوار وجود ذات ازل پروردگارند. و بدینگونه است که انسان از خداوند و خداوند نیز در انسان بر خلق جدیدی آفریده شده و رخ می نماید: "دین احسن و پاک آنست که روی خود را تسلیم روی پروردگار کنید زیرا فطرت خدا همانست که فطرت بشر بر آن قرار گرفته است." قرآن-

۴۷۷- امام باقر(ع) با نقل سخنی از پیامبر اسلام حقیقت عاشورائی جهان را به اصل آفرینش آن باز می گرداند و تأویل می کند که فرمود: زمین و آسمانها در روز عاشورا آفریده شدند. و این بدان معناست که این ارواح دهگانه که ارواح اراده کن فیکنی خداوند هستند، هفت آسمان و کواکب و زمین را آفریده اند. زیرا در جریان آفرینش زمین و آسمانها نیز

شاهد بودیم که همین ارواح بصورت فرشتگان الهی، مأمور به آفرینش جهان شدند که هفت روز آن مربوط به خلقت قدیم است تا استوای الهی بر عرش، و سه روز آخرش مختص خلق جدید انسان است. همانطور که در کربلای حسینی شاهدیم که سه روز آخر یعنی از هفتم تا دهم محرم مختص یاران مخلص است که باقی ماندند و عروج کردند.

۴۷۸- از عجایب تأویلات و تعیّنات امّ الکتاب یکی دیگر اینست که این هفت روح نزولی و آن سه روح عروجی و مجموع ده مقام وجودی انسان کامل در جهان طبیعت نیز ظهورات و نشانه هائی دارد در نباتات و درختان و میوه ها و حیوانات. بطور مثال پرندگانی همچون کبوتر و هدهد و طاووس و عقاب و جغد و لک لک مظاهر و نشانه هائی از روح الایمان و روح الفکر و روح الحیات و روح القدس بر زمین میباشند. همانطور که مثلاً در عرفان امامیه سیمرغ نیز به مثابه فرمانده همه مرغان، نماد روح امام زمان(عج) است و از سوی امام برای اولیایش رسالت دارد که این حقایق حیرت آور در مراحلی از سلوک روحانی این بنده نیز آشکار گشته اند که نشانه و پیام آور اذکار و اسمای الهی بوده اند که برخی از این موارد در مجموعه آثار ما مورد تحقیق قرار گرفته است. همانطور که بسیاری از این حقایق غیبی با الفاظی دگر در حکمت اوستائی و بودائی نیز حضور دارد. به همین دلیل است که برخی از شرق شناسان و محققین بیگانه از سلوک عرفانی رساله امّ الکتاب را به مکاتب مانوی و هندی نسبت میدهند و آن را اسلامی و شیعی نمی دانند در حالیکه حقیقت وارونه است و همه حقایق و حکمتهای کهن که یا شرک آلوده گشته و یا منقرض شدند یکبار دگر بطور کامل و خالصانه و توحیدی در عرفان امامیه رخ نموده اند همانطور که قرآن کریم نیز میفرماید که دین و حقیقت محمدی در آخرالزمان همه مذاهب روی زمین را فرا میگیرد و بر همه آنها مسلط میگردد و اساس دین واحد جهانی میشود که یگانگی وجودی انسان و جهان و آسمان و خالق هستی را آشکار میکند که بقول قرآن کریم اگر آدمی در خود نظر و تفکر کند می بیند هر چه که در جهان است بر حق است یعنی مظهری از انسانیت جهان و الهیت انسان است و هر چه که در آسمانهاست کلید فتحش در نفس ناطقه انسان قرار دارد و نطق آدمی غایت قداریت آفرینش الهی در خلق جدید است تا آنجا که همه این ارواح و انوار دهگانه بسوی انسان می آیند تا نطق الهی را در انسان بگشایند و او را علم بیان بخشند که علم آفرینش جدید است همانطور که خداوند خالق در ازل با نطقش جهان را آفرید. و اینست که بزرگترین معجزه و کرامت الهی در انبیاء و اولیایش در آخرالزمان از محمد و علی به تمام و کمال آشکار شده است که آن قرآن است که لوح و قلم خدا در نفس ناطقه انسان است. که بایستی خوانده و بیان شود که این خوانده شدن و بیان گشتن جز به یاری روحهائی که ذکرشان رفت ممکن نمیشود که تدریجاً بر سالکان نازل می شود تحت الشعاع نور ولایت امام زمان که مظهر کلمةالله است. همانطور که این روحهای مذکور هر یک به مثابه نزول یکی از اسماء ذات خداوند است همچون احد، صمد، علی، کبیر، عظیم، حکیم، علیم، خالق و مبدی و نور.

۴۷۹- این هفت روح (روح الایمان، روح الحفظ، روح الفکر، روح الجبروت، روح العلم، روح العقل و روح القدس) از درب دل بر هفت طبقه نفس بتدریج فرود می آیند یعنی نفس اماره، نفس لوامه، نفس ملهمه، نفس مطمئنه، نفس راضیه، نفس مرضیه و نفس واحده. و این نزول هفت آسمان بر هفت طبقه زمین انسان است. همانطور که امام فرموده که: دل همان جوهره زمین است همانطور که سر آدمی گوهره آسمان عرش است و لذا چون روح هفتم یعنی روح القدس بر نفس واحده فرود آید کل نفس آدمی در سرش به نطق آید که این نطقی آفریننده است به خلق جدید. و بدینگونه زمین به آسمان هفتم تأویل گردد و اول و آخر و ظاهر و باطن به هم آید. و بدینگونه زمین به نور پروردگارش طلوع کند و در این طلوع هر چیزی که در جهان است دگرگون شده و الهیت خود را برای خالقش ظاهر سازد.(قرآن)- و هر چه در آسمانهاست بر روی زمین برای اهلش مقدّر گردد و بدینگونه است که همه سنگها و کوهها و رودها و دریاها و گیاهان و میوه ها و جانوران به ظهور الهی حاضر شوند به پنج نور ازلی که ظهور الفون(آ) می باشند و رضوان خدا آشکار گردد به نور فطرت اللهی انسان از جمال جهانی فاطمه فاطره که ظهور حیات الهی از صورت آدمی است از منشأ پنج عضو حسی که تشکیل دهنده جمال الهی انسان می باشد. و این ظهور عاشورای جهان است بقدرت آن ده روح که ذکرشان رفت که هفتایشان نزولی و آن سه دیگر عروجی است که روح الاکبر و روح الاعظم و روح ذات غایت الغایات است. و همه این ارواح الهی بر روح الایمان دل مؤمن فرود می آیند که کرسی عرش وجود است و آن حضور نور امام در دل مأموم است که بدون آن دل آدمی با دریائی از علم و حکمت و عرفان و قرآن هم قادر به لحظه ای حمل حتی یکی

از این ارواح نیست. و اینست که نزول هر یک از این ارواح بر دل به مثابه درجه ای از ایمان است و یقین. و از این روست که علی(ع) برای ایمان ده مقام قائل شده اند که سلمان فارسی را حامل مقام دهم ایمان معرفی کرده اند که این مقام انسان کامل است که از نزد امام و روح دهگانه اش حاصل آمده است. و این راهیست که یک مؤمن تا مقام امامت می پیماید که همان معراج روحانی است بر زمین که از برکت معراج آسمانی محمد ممکن شده است. پس همه این ارواح دهگانه در آخرالزمان محمدی هستند که چون به مقام نطق رسند علوی می باشند. زیرا علی نطق باطن محمد است و اینست که امام باقر(ع) می فرماید متأسفانه اکثرمسلمین شریعت محمدی را آموخته ولی طریقت علوی را انکار نموده اند. زیرا کل این طی طریق الی الله در هفت آسمان وجود، همان طریقت علی(ع) است.

۴۸۰- پس باید دانست نخستین روحی که کسی از پیر و امامش دریافت میکند روح الایمان است که بر قلبش اعطا میشود که این بزرگترین هدیه خدا به بشر است که روح الحیات ناطقه را در قلب احیاء میکند که البته این سرآغاز کار است. و بعد از آن اگر این فرد نو ایمان به تنفیس فردی، خانوادگی، نژادی و دهری ایمانش نپردازد و بلافاصله این ایمان را کرسی استقرار شیطانش نسازد و خود را واژگون نکند و اهل تسبیح و تصدیق و شکر و اطاعت از امام باشد به نزد امامش می آید و مابقی عمر را در خدمت امام می نشیند تا در نزد امام تعلیم و تربیت و تعالی و ترفیع روح یابد تا همه مقامات روحانی را حاصل کند. همانطور که این نکته در قرآن کریم نیز مذکور است که عده ای از نو رسیدگان ایمانی نزد رسول می آیند و می گویند ما هدایت را خود یافته و می رویم تا هدایت شویم. که خداوند می فرماید که اینان اگر براستی طالب هدایت می بودند از نزد رسول نمی رفتند اینان منافقانند یعنی واژگون شدگان بدست خویشتن.

۴۸۱- باید دانست همه کسانیکه در نزد پیامبر و ائمه هدی و عالمان ربانی، صاحب روح الایمان شدند و آن را تنفیس نموده و به راه دنیا رفتند همان افراد و جریاناتی بودند که در طول تاریخ بانی حکومتهای طاغوتی و علوم و فنون بغی بوده اند که نام آنرا تمدن اسلامی و علوم و فلسفه های اسلامی گذاشتند که در حقیقت آن روح الایمان را بخدمت دنیاپرستی و استخراج علوم و فنون عدمی گرفتند. مشابه همین انحراف و گمراهی در دین مسیح و سائر ادیان الهی در تاریخ رخ نموده است که امروزه بر روی زمین متحداً حامیان طاغوت و علوم بغی هستند و اولیای شیطان که اکثریت مردمان جهان را پیرو خود ساخته اند که تماماً محصول واژگونسازی روح الایمان می باشد. پس می بینیم هر آنچه که در جهان است رگ و ریشه های الهی و روحانی دارد حتی خود شیاطین که روزی فرشتگان مقرب خدا بودند.

۴۸۲- بهتر است که اندکی در باب تنفیس ایمان وعرفان تفکر کنیم و علائمش را در خود بیابیم تا حداقل مراقبه ای بر این شیطان داشته باشیم وگرنه تنفیس حتمی است. زیرا دانستیم که چگونه شیطان و کفر در مادیت زمین و اهلش تجسم یافته است و در آب و هوا و غذا و خون انسان جاریست که جهت ابقای خود متوسل به گردش تاریخ و تسلسل نسل و نژاد میشود. و این بدین صورت است که فرد نو ایمان و حجت دیده علائم حسی و عاطفی و غریزی این ایمان و عرفانش را یکایک با مشابهات دهری و نژادی و موروثی خود تطبیق داده و با فرمول این- همانی کل نور ایمان و عرفانش را تبدیل به کفر میکند. و بدینگونه است که بناگاه مواجه با کشفی بزرگ در خود می شود که همان ابلیس تنفیس و قیاس است و بدینگونه به آنی به این باور میرسد که خود و نژادش همه مؤمن و عارف بوده اند و هیچ چیز تازه ای رخ نداده است و بدینگونه خلق جدید رحمانی و عرفانیش را به خلق قدیم رجمانی و ظلمانیش تبدیل کرده و این نور را در ظلمت نفس و نژادش واژگون می سازد و نژادپرستی و استکبارش کوس انالحق می زند همچون ابلیس. و لذا بسرعت با پیر و امامش به رقابت پرداخته و تدریجاً به انکار و عداوت میرسد. و این سیر پیدایش عمرعاص در نزد پیامبر(ص) است و ابن ملجم در نزد علی(ع) و شمر در نزد حسین(ع). بار دگر دانستیم که چرا نژاد و نژادپرستی بزرگترین خصم ایمان است.

۴۸۳- طبق قول امام باقر(ع) هر دورانی از آفرینش قدیم و جدید دارای شیطان خاص آن دوران است که در خلقت قدیم نامرئی بود و پس از آفرینش آدم(ع) بصورت بشری در آمد که قبلاً نام بردیم. همچنین هر قومی نیز دارای شیطان بزرگ عصر خویش است بصورت بشری و همچنین هر گروه و فردی در عرصه ضلالت خود دارای یک شیطان است که همین

فرد شیطانی و شیطان انسی پس از دریافت روح ایمان هم ردّ پاهایش در نفس فرد سرمنشأ تبدیل و واژگونسازی ایمان و ارزشهای روحانی است. که این فرد شیطانی می تواند یکی از افراد نژاد و قوم باشد و یا یک سخنگوی عقیدتی در جامعه و امثالهم. که برای شناخت هویت شیطانی چنین افرادی در کتاب "شیطان شناسی" به تفصیل سخن گفته ایم.

۴۸۴- باید دانست وقتی که از یک شیطان انسی سخن می گوئیم از کسی سخن می گوئیم که دقیقاً سخنگوی نفس اماره و خودپرستی و نژادپرستی و دنیاپرستی ماست یعنی سخنگوی ظلمت پرستی و عدم گرائی ماست. و اینست که در قرآن کریم اینهمه سخن از توبه خالصانه است در خطاب به کسانیکه ایمان آورده اند تا دچار شرک نشوند یعنی خود را شریک امام خود نسازند به یاری خطوات و نجواهای شیطانی که در نفس ما به یادگار مانده است. که فقط با تعلیم مستمر از حکمت و معرفت و اطاعت در نزد امام می توان این یادگارهای شیطانی را از خود پاک نمود و نجات یافت که در این باب آیات کثیری در قرآن کریم حضور دارد. که هیچ کس بخودی خود قادر به این کار کبیر نیست حتی اگر همه معارف و اسرار را بداند و از حفظ باشد زیرا بواسطه نجواهای شیطانی به آسانی می تواند همه آنها را در خود تنفیس و وارونه سازد. و باید درک کرد که آدمی بواسطه تنفیس ایمان و معرفتش دائماً مشغول آفریدن و زائیدن و تکثیر شیاطین در خویشتن است و مشغول لشکرکشی شیطانی است در درون و برون، شیاطین انسی و جنی. و بدینگونه تدریجاً خود نیز از اولیای شیطان می شود همانطور که همه شیاطین و اولیای شیطانی هم در خلق قدیم و هم در خلق جدید زمانی اهل ایمان و عرفان و روح بودند و دقیقاً با همین قدرت توانستند به مقام شیطانی نائل آیند و خود یک شیطان انسی شوند که با معارف توحیدی به جنگ با خدا و رسول بروند. ماجراهای صدر اسلام، حجتی بر این واقعیت است که همه رهبران کفر و نفاق زمانی از اصحاب رسول و مریدان علی بودند که اقتدار الهی خود را به شیطان فروختند و تبدیل به قدرت شیطانی کردند.

۴۸۵- پس دانستیم که ایمان حقیقی آنگونه که امام توصیف میکند مطلقاً نمی تواند امری موروثی باشد بلکه فقط حاصل دریافت روح الایمان از نزد یک انسان صاحب روح است که با این واقعه قیامت زندگیش برپا شده و بطرزی معجزه آسا کن فیکن می گردد. حال اگر این فرد نو ایمان به نور عرفان نفس که از امامش می یابد عدمیت و ضلالت و بطالت کل زندگی گذشته و کل افکار و عواطف گذشته اش را درک و تصدیق نکند و از کل گذشته اش توبه ای خالصانه ننماید و دائماً بر این توبه مستقر نباشد و از آن مراقبت نکند محکوم به تنفیس و وارونه سازی ارزشهای ایمانی و عرفانی است بر محور شیاطین گذشته زندگیش که در نفسش بطور جنی اقامت دارند که باید طرد و لعن شود. پس اگر فرد نو ایمان حتی یک نکته و عمل و حقی از گذشته اش در خود سراغ دارد همین یک موضوع می تواند کانون تنفیس و شیطان پروری در او گردد منتهی تحت عنوان ایمان و عرفان. زیرا در عدم هیچ نور وجودی نیست الا اینکه یک القای شیطانی است. در اینجاست که توبه خالصانه و نصوح معنی می دهد. به همین دلیل است که آن نو ایمانی که دارای گذشته ظاهراً شرعی یا علمی یا عرفانی و یا عشقی و هنری است در عرصه ایمان و خلق جدیدش با تشبیهات و قیاسهای شیطانی بسیار فراوانی مواجه می شود و کارش به مراتب سخت تر است و نیازمند مراقبه و معرفت نفسی بسیار عمیق تر است. یعنی آنانکه از گذشته ریائی و منافقانه ای برخوردارند در خلق جدید خود بیشتر در خطر شرک و تنفیس قرار دارند. اینان همانهائی هستند که بقول قرآن کریم می گویند ما خود هدایت یافتگانیم و از مذهب پدران خود پیروی می کنیم. پس فرد نو ایمانی که در گذشته ظلمانی خویش در جستجوی ایمان و عقل و عشق و عرفان است در حقیقت به جستجوی شیطان است و مشغول تنفیس و واژگونسازی ایمان است تا هیچ تعهدی نداشته باشد تا اطاعت نکند. پس تا شیطان تنفیس را در خود کشف نکنیم و آن را طرد و لعن نسازیم در وادی تسبیح و تأویل وجود گام از گام بر نخواهیم داشت و جز تبدیل ایمان به کفر هنری نخواهیم داشت. و بدون توجه به این حقیقت بزرگ به روح و نور این کتاب نیز دسترسی نخواهیم داشت و بواسطه معارف این کتاب فقط بر کفران و خسران خود می افزائیم و بس.

۴۸۶- کسی که تنفیس را نشناسد تسبیح را نه میشناسد و نه میتواند بشناسد همانطور کسی که شیطان را در خود نشناسد خداوند را هم نه می شناسد و نه راهی بسویش مییابد. همانطور کسی که تن و دنیایش را نشناسد روح و آخرت را نمی شناسد. همانطور کسی که خود را نشناسد خدایش را نمی شناسد و الی آخر!

۴۸۷- رساله امّ الکتاب جامع ترین و شهودی ترین کتابی است که خودشناسی جهانی- دهری- کیهانی را برای انسان فراهم می کند و به اسرار نیک و بد زندگیش آگاه و بینا می سازد و بنده در این باب کتابی عالیتر و امّی تر از این در تاریخ معرفت دینی سراغ ندارم کتابی که همه ارکان و اسرار جان آدم و عالم را مصور کرده است. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم!

۴۸۸- پس دانستیم که هر ذره ای در عالم و هر گیاه و کوه و آب و حیوان و انسانی بر این کره خاکی بمعنای نشانه و نماینده و عضوی از حیات آسمانی ماست که ما را تغذیه و حمایت و تعالی می بخشند و ما را بسوی اصل حیات یعنی خداوند خالق رهنمون می سازند و خداوند هم حد و مرز و آداب برخورداری از این موجودات و پدیده ها را بما تعلیم فرموده است تا حقوق آنها را هم رعایت کنیم و زمین را به فساد نکشیم که برای خود جهنم سازیم که ساخته ایم. از این منظر شاید بهتر به معنای خودکشی دسته جمعی نهنگها و پرندگان پی بریم بهمراه خودکشی انسانها در سراسر جهان! و نیز بمعنای اینهمه بلایای طبیعی در زمین و آسمان! زیرا کل جهان هستی بمعنای کالبد کبیر انسان است که هم بازتاب کالبد صغیر اوست و هم منبع تغذیه و کارگاه آفرینش و خلق جدید بهشتی و دوزخی اش!

۴۸۹- مفهوم جهان صغیر و کبیر و انسان صغیر و کبیر و اتحاد انسان و جهان در هیچ اثری در تاریخ همچون امّ الکتاب واضح و تبیین نگشته است آنهم به زبانی بس زلال و امّی و مختصر و مفید در رساله ای به حجم حدود یکصد صفحه! که سختی این رساله فقط در فهم تأویلی آن آسان میگردد و بدون چنین معرفتی تقریباً محال است که درکی معقول و توحیدی حاصل آید که بدون آن حقایق این رساله یا غیر قابل دریافت است و یا جز مسخ و رسخ و فسخ نصیبش نمیشود.

۴۹۰- مهمترین دلیلی که همواره معارف عرفانی را متهم به تناسخ نموده فقدان منطق و درک تأویلی و باور به تجلّی حق از خلق و تجلّی اولیاء از مؤمنانشان است و تأویل مؤمنین به نور امامان همانطورکه تأویل نور امامان به خداوند عالمیان!

۴۹۱- و اصلاً اساس تناسخ باوری، ادراک تنفیسی حقایق عرفانی است و لذا همه انسانهای تنفیسی که از نور تسبیح و تأویل حق بیگانه اند حقایق وحدت وجودی را جز تناسخ نمی فهمند که این درک ضالّه، جزای خودپرستی در دین و معرفت دینی است.

۴۹۲- از آنجا که بشر، آخرین مخلوق ناشی از نزول ارواح و انوار الهی در درک اسفل است پس حاوی جوهره همه مخلوقات عالم بر زمین و آسمانهاست و این معنای انسان اصغر یا عالم صغیر است که خلاصه و عصاره عالم کبیر است. و انسان بمیزانی که بقدرت نور علم تأویل و تسبیح همه عالم و آدمیان در نفس و زندگیش می پردازد به نور ازلی حق متجلّی میشود که همان پنج نور آل الله هستند و از این مقام است که در رساله امّ الکتاب می بینیم که چگونه یکی از مریدان امام باقر(ع)، شاهد تجلّی جمال نوری محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از وجود امام باقر(ع) است که تاب تقیه ندارد و این حقیقت را در میان مردم فریاد میزند و جانش را از دست میدهد.

۴۹۳- علم تسبیح همان علم تزکیه نفس از عالم ماده و همه مالکیتهای مادی و عاطفی و معنوی است که جان مؤمن را آئینه تجلّی همه انوار قدسی امامان حق میسازد و مظهری از ذوالجلال و الاکرام پروردگار میشود که به نورش طالبان حق هدایت می شوند.

۴۹۴- و اما قهارترین ظلمتِ واژگونسازیِ تنفیسیِ حقایق که خصم علم تسبیح است همان نژادپرستی میباشد که فرد همه حقایقی را که از جانب خدا و رسول و امامان مییابد در قیاس و تشبیه سازی غریبی تبدیل به مفاهیم و ارزشهای شخصی و نژادی خود در زندگی گذشته میسازد تا بدین طریق هیچ تعهدی به حق نداشته باشد و اطاعت نکند. همانطور که

همواره قدرتمندترین رقیب و مدعی ایمانی که از پیر طریقت و امام حاصل می شود فرهنگ و ارزشهای خانوادگی است که در محورش مادر قرار دارد که امّ نژاد است یعنی امّ خودپرستی.

۴۹۵- از جمله حقایق و اسرار امّ الکتاب، اعداد مقدسی است که مکرراً ذکر می شود همچون پنج نور ازلی که در پنج تن آل الله متجلّی شده و بر پنج انگشت دستان بشری بصورت پنج موکل حضور دارد و یا هفت ارواح فرشتگان ازلی که آفرینندگان جهانند به امر خدایشان و مظهر هفت اعضای نوری پروردگارند که بصورت هفت جوارح در آدمی حضور دارند (دو چشم و دو گوش و دو بینی و دهان) که این هفت ارواح قدسی بصورت هفت موکل بر صورت آدمی حاضرند و نیز دوازده نقیبان ازلی که بصورت دوازده فلک و سپس دوازده امام بر زمین زیست می کنند که همه اینها جمعاً کالبد جسمانی و روحانی انسان را تشکیل می دهند که جمع همه اینها پدید آورنده نوزده و بیست و چهار است که در قرآن کریم نیز آمده است (مدثر۳۰). که همه این اعداد و ارقام به آیات و اسماء الهی تأویل می شوند و نهایتاً به حروف ختم می گردند که غایتشان نقطه است مثل پنج حرف الفون (آ) و هفت آیه سوره حمد و نوزده حرف بسم الله الرحمن الرحیم و امثالهم. که البته مؤمنان بایستی بسیار مراقب باشند که به دام بازی با حروف و اعداد نیفتند که یک فتنه شیطانی است که علائم این فتنه ها را در تاریخ تشیع شاهد بوده ایم در برخی از مکاتب اسماعیلیه، قرامطه، حروفیه، نقطویه و سایر فرقه های درویشی که منجر به سودای شیطانی جستجوی اسم اعظم گشته است که هدفی جز گنج گیری و ریاست و سلطنت ندارد. و قرآن کریم نیز در هر کجا که سخن از این اعداد و ارقام است هشدار نموده که مؤمنان به دام فتنه و وسواس این شمارش نیفتند مثل تعداد اعضای اصحاب کهف یا تعداد موکلانی که بر وجود آدمی حاکمند و امثالهم.

۴۹۶-پس کل جهان هستی بیکرانه در انسان و انسان هم به اعضای تشکیل دهنده وجودش و این اعضا هم به ارواح و انوار ازلی و آنها هم به آیات و اسماء الهی و نهایتاً به حروف و نقطه ذات ازل تأویل می شوند. که همین مسیر را اگر به عکسش بنگریم همان جریان تعیّن و تجلّی کن فیکنی و یا آفرینش دهری میباشد که عارفان با نظر تأویل و تجلّی میفهمند و علمای دهری نیز به منطق علیتی. و اینست که علمای دهری منظر عارفان را غیر علمی و خرافه می دانند زیرا کل موجودات جهان را فقط به عقل علّت- معلولی درک می کنند و از نور تأویل محرومند. درست به همین دلیل اینهمه انکار و دشمنی نسبت به یکدیگر ابراز می دارند. زیرا عقل یکدیگر را درک نمی کنند مثل انکار برخی علمای دینی نسبت به نظریه تکامل کیهانی و نظریه داروینی در قلمرو حیات زمینی. در حالیکه این هر دو نظرگاه اگر به صدق و حق جوئی مذاکره کنند به تصدیق یکدیگرمی رسند و حتی دیدگاه تکامل دهری نیز نهایتاً به تصدیق علم تکوینی می انجامد همانطور که امروزه بسیاری از دانشمندان کیهان شناسی رسیده اند مثل انیشتن. ولی مسئله اینست که منطق و علوم دهری هرگز موجب بیداری و تنویر روح آدمی نمی شود و رستگاریش را یاری نمی رساند و بلکه بر خلاف آن است. ولی با نظری توحیدی میتوان دریافت که بسیاری از قوانین بنیادی کشف شده در فلسفه ها و علوم طبیعی نیز ریشه در حقایق ازلی دارند همچون منطق دیالکتیک و منطق اتمی و ژنتیکی. که جملگی دارای ماهیتی تأویلی هستند هرچند که همه تأویلات دهری فقط حیات دوزخی بشر را تفسیر می کنند و بهشت را درک نمی کنند و لذا بهشت را دروغ و خرافه می دانند.

۴۹۷- با نظری به حقایق و اسرار رساله امّ الکتاب متوجه می شویم که چه مکاتب و فرقه های ضالّه شیعی با سوء استفاده از برخی معارف این رساله دچار چه فتنه ها در تاریخ شده اند که خود را نیز به هلاکت انداختند و حتی ردپائی از این فتنه را می توان در لابلای خود این رساله نیز دریافت که به اصل کلام امام اضافه کرده اند که ما آن را تخلیص و پالایش کرده ایم براساس میزانی که از قرآن و سایر کلام اهل بیت عصمت در دست داشته ایم. و جریان غلّات شیعه هرچند که یک ریشه اش اتهامی است که از دستگاه خلافت عباسی و حکومتهای وابسته شان نشئت گرفته است تا کل تشیع را قتل عام کنند ولی ریشه دیگرش انحرافی واقعی بوده که برخی از فرصت طلبان در معارف شیعی ایجاد کرده اند که از جمله آن دکان شیطانی بازی با جفر و ابجد و امثالهم است که در اکثر فرقه های ضاله شیعی دیده می شود که هیچ نسبتی به حقیقت تشیع و ولایت امامان ندارند و بلکه اتفاقاً بر خلاف آن هستند و هیچ ایمانی در این نوع جریانات یافت نمی شود.

۴۹۸-آنچه که از تأویل انسان در جهان و جهان در کلمات و حروف، مهمتر و مقدس تر و روحانی تر است و به هدایت نیز نزدیک تر است تأویل انسانها در همدیگر است همچون تأویل مؤمن در پیرش و پیر در امامش و امام در خدایش و تجلّی این مراتب بعکس. یعنی تجلّی خدا در امام و امام در پیر و پیر در مریدش. که این تأویلات و تجلّیات الهی در دنیا و آخرت ادامه دارد و آن را پایانی نیست. بنده خود به یاد دارم که چگونه در آغاز جوانی فنای در عشق پیر و مرادم دکتر شریعتی بودم تا آنجا که به لحاظ ظاهر و باطن عین او شده بودم که با واقعه رحلتش که تأویلش به مولایش علی بود، من نیز دچار تأویل و تجلّی عظیمی شدم و سرنوشتم دگرگون شد و روحم پرواز کرد بهمراه پرواز دکتر شریعتی.

۴۹۹- باید دانست همانطور که تولد انسان در عالم خاک یک واقعه تأویلی و تجلّی گونه از عالم غیب است مرگ آدمی نیز تأویل و تجلّی برتریست. و اینست که مرگ عزیزان موجب انقلابی در هویت بازماندگان می شود. پس باید دانست که جوهره و بستر هر تأویل و تجلّی و نیز اساس دریافت علم تأویل و تجلّی چیزی جز عشق و محبت الهی نیست که در محبت بین مراد و مرید رخ می نماید و اینست که این علم و نیز این رساله فقط به کار هدایت کسانی می آید که از چنین محبتی برخوردار باشند نسبت به خدا و رسول و امامان و اولیای الهی که موجب مصونیت از آتش دوزخ است زیرا تا زمانیکه دل بواسطه این آتش محاصره شده هیچ نوری از علم تأویل و تجلّی نمی یابد که اگر هم بیابد ناری و واژگونه است و فقط بکار تنفیس و استکبار می آید و شیطان را پروار میکند. و لذا معارف این رساله مختص شیعیان اهل محبت است که پیر یا امامی زنده دارند.

۵۰۰- هیچ کلامی به اندازه کلام عرفانی و بخصوص تأویلی و وحدت وجودی دارای قابلیت تنفیس و واژگونسازی مفاهیم در نزد کافردلان نیست زیرا به آسانی هر ارتباط تأویلی را تبدیل به یک تساوی ریاضیاتی کرده و با منطق این-همانی علّیّتی، آن حقیقت را وارونه و به خدمت کفرشان می گیرند تا کفرشان را تقدیس کنند. پس اگر در این رساله اینهمه از ابعاد تنفیس سخن می گوئیم به این دلیل است که از عالیترین حقایق و اسرار تأویلی سخن می گوئیم تا هشدار لازم را داده باشیم تا به آنی هر کسی با خواندن این رساله احساس نکند که خدا و پیغمبر و امام شده است.

۵۰۱- یکی دیگر از القاب رساله امّ الکتاب در مقدمه آن "بشیر المبشرات" است یعنی مژده رسان مبشرات! و می دانیم که مبشرات بقول رسول اکرم(ص) آن بخش از وحی محمدی است که بصورت رویاهای صادقه و صالحه در دوره خاتمیت بسوی مؤمنان امّت می آید تا آنان را با حقایق باطنی وجود و نور امام زمان و تسبیح الهی رهنمون سازد. و لذا اگر دقتی در مفاهیم حقایق این کتاب نمائیم بسیاری از آنها را مصادیق بسیاری از رویاهای صادقه خود میبابیم که در جریان تنزیل ارواح و پیدایش زمین و انسان واقع شده اند که اگر حقیقت تأویلی این وقایع را درک نکنیم به باورهای مشرکانه میرسیم. مثلاً اینکه در رویاهای خود برخی را و از جمله خودمان را به هیبت ارواح و ستارگان و ماه و خورشید و حیوانات و گیاهان و یا اجنه میبابیم که گاه صورتی ملکی دارند و گاه شیطانی! و لذا برخی از خوابها را کابوسی میدانیم و برخی را ملکوتی! پس تأویلات این کتاب میتواند اساس تأویل بسیاری از رویاهای مؤمنان باشد که آنان را در حیات بیداری هدایت میکند. به همین دلیل بسیاری از وقایع این کتاب مرا در درک برتر رویاهای صادقه و مشاهدات غیبی یاری داده اند از جمله نزول ماه و خورشید و زحل و ثریا و ارواحی که از کوهها و جنگلها و ابرها و آسمان بسویم آمده اند که جمعاً منجر به دیدار و اتصال با نور امام زمان شده اند و تعالی علم تأویل و تجلّی بر مبنای آفرینش الهی در این رساله!

۵۰۲- متأسفانه علم تأویل رؤیا و آیات و کلمات در نزد عامه مردمان و علمای قشری و شیادان عرفانی تبدیل به گمراه کننده ترین خرافات شده است و برای برخی هم دکان امرار معیشت شیطانی تحت عنوان تعبیر خواب و غیب گوئی و رمالی و جفر و ابجد و گنج گیری و کرامات کذائی که از آنان، شیاطین مجسم میپرورد و کانونهای نشر شیطان در میان مردم هستند و هر مراجعه کننده ای را با شیطانی محشور می کنند و دیوانه می سازند.

۵۰۳- "امّ الکتاب" به یک منظر چیزی جز تأویل و تفصیل آیات کلیدی و اسرارآمیز قرآن کریم نیست که در این واقعه بسیاری از مفاهیم و حقیقت باورهای اساطیری و حکمتهای مذاهب دیگر هم رخ می نماید و یگانگی همه این مفاهیم

آشکار میشود البته با تفاوتهائی که بیشتر در جریان تحریفات تاریخی این اساطیر پدید آمده است و ضمیمه کتب اصلی شده است درست همچون دخل و تصرفاتی که در رساله امّ الکتاب در جریان ترجمه و استنساخ ها روی داده است. و اتفاقاً از روی حقایق اصلی امّ الکتاب میتوان به اصلاح انحرافاتی که در اساطیر و عرفانهای سائر مذاهب و ملل دیگر رخ داده پرداخت که این در رسالت اساتید مذاهب تطبیقی و تقریب مذاهب است.

۵۰۴- طبق معارف امّ الکتاب، هر شیء، گیاه، کوه، رودخانه، حیوان، انسان، ستاره، ماه و خورشید و ابر و باد و باران جلوه ای از انوار و ارواح ازلی برای انسان هستند که هم ماهیتی عزازئیلی و ابلیسی و کافرانه دارند و هم هویتی الهی و هدایت بخش! و اهل معرفت به یاری علم تأویل و خرد دیالکتیکی و معارف امام و قرآن کریم و تسبیح الهی، بر وجه نوری و رحمانی و رضوانی این موجودات ورود می کند و بدینگونه وجود خود را تطهیر و تسبیح و تزکیه می سازد و از ظلمات پاک ساخته و از نجواها و خطوات شیطانی منزه میکند و وجه الله وجودش را در درون و برون درک و کشف می نماید و به حقیقت او (امام زمان) نائل می آید که مظهر کلمةالله بر زمین است. که این امر هم در جریان مبشرات و رؤیاهای صادقه جاریست و هم در واقعیات روزمره زندگی!

۵۰۵- خواب و بیداری دو روی تأویل و تجلّی حق در زندگی هر انسانی است که ظاهر و باطن و اول و آخر هر امری را بر آدمی آشکار و بیان می کند. و کسی که دارای این علم و ایمان و ولایت نیست در این دو وجه از وجودش سرگردان می ماند و یا در توجیه حوادث خواب و بیداری خود به گمراهی می رود. علم تأویل و تجلّی، علم زندگی است و کشف و درک حقایق آن و همسوئی با وجه نوری این حقایق در حوادث زندگی!

۵۰۶- رساله امّ الکتاب وجه متافیزیکی و غیبی موجودات را متذکر میشود و عالم فیزیک را ظهور متافیزیک میداند. پس علم تأویل و تجلّی ما را با وجه متافیزیکی طبیعت و خودمان روبرو میکند و راه ورود به آنرا بما نشان میدهد یعنی راه سیر و سلوک عرفانی را!

۵۰۷-روح الایمان که به رنگ مهتاب است از ماه بر قلوب مؤمنین فرود می آید زیرا ماه محل اقامت نور امام زمان است. روح الحفظ که لوح محفوظ خداوند است برنگ زرد و از آفتاب نازل شده و بر روح الایمان قلب می نشیند. روح الفکر که قلم خداوند است برنگ بنفش و روح العلم برنگ عقیق و روح العقل برنگ آتش و روح القدس برنگ یاقوت بر یکدیگر فرود می آیند و هفت آسمان دل را می گشایند که از هفت سیاره منظومه شمسی فرود می آیند که جایگاه فلکی و زمینهای آسمانی هفت پیامبر اولوالعزم می باشند که جایگاه نهائی همه این نزولات الهی بر زمین هفت معصوم نخست محمدی هستند که به انوار هفت معصوم آخرین قابل تأویل و تجلّی در قلوب مؤمنین صاحب روح می باشند زیرا این دو هفت معصوم به مثابه ظاهر و باطن و تأویل و تجلّی یکدیگرند. در این باب به کتاب "مبانی عرفان امامیه" رجوع نمائید. که این هفت روح و هفت پیامبر و هفت معصوم محمدی (از محمد مصطفی(ص) تا محمد باقر(ع)) و هفت سیاره منظومه شمسی به هفت آیه سوره حمد و هفت حرف بسم الله تأویل می شوند که بهمراه تجلّیشان توأمان چهارده هستند. و این هفت ها نهایتاً به هفت عنصر تشکیل الفون(آ) تأویل می گردند که پنج حروف بهمراه دو نقطه بالای آن هفت میشوند. و همه اینها به نقطه تحت بای بسم الله تأویل میگردند که نقطه ذات خداوند ازل است که ظهورش امام زمان است همانطور که علی(ع) خود را نقطه تحت بای بسم الله نامید. و همه این هفت روح و هفت رنگ چون قوس و قزح بهم پیوسته در بالای مغز مؤمنان ربانی حضور دارند که عصاره عالم کبیر است در انسان کامل صغیر در عالم ارض! و این هفت ها که همه آفرینش خدای تعالی در آن است و بدست و اراده صاحبان این انوار هفتگانه که هفت زمین و آسمان و هر چه بین آنها در تسخیر ایشان است بقول الهی در کتابش! حاملان این هفت ها در زمین برپادارندگان قیامت دورانهایند در آخرالزمان!

۵۰۸- امام باقر(ع)، دل مؤمن ربانی را زمین می خواند و سرش را آسمان! آسمانی که در زمین متجلّی می شود و زمینی که در آسمان تأویل می یابد و رابطه دیالکتیکی سر و دل مؤمن کل وقایع صراط پروردگار را دربرمی گیرد زیرا خداوند

بر صراط است و بر همین صراط دیدار میشود در هفت تجلّی کل از نور هفت معصوم! که هر معصومی نیز در دل یکی و در سر دیگریست که می شود چهارده معصوم که تجلّی محمد- علی در امامت است.

۵۰۹- پس اگر چنین است هر رنگی رنگ خداست و هر بوئی بوی خداست و هر سوئی سوی خداست و هر روئی روی خداست و هر چشمی چشم خداست: "بهر سو که روی کنید روی خداست." قرآن کریم! در واقع کل امّ الکتاب تأویل و تعیّن همین یک آیه از قرآن است.

۵۱۰- طبق قول امام باقر(ع) در امّ الکتاب، هبوط آدم و حوا از بهشت آسمانی بر زمین به لحاظ وجودی همان سقوط از سر و مغز است بر دل. زیرا سر آدمی جایگاه آسمانهاست و دل هم جایگاه زمین است و درست به همین دلیل است که آدم و حوا پس از هبوطشان دچار نسیان شدند یعنی خودآگاهی روحانی و هویت آسمانی خود را فراموش کردند زیرا از آن قلمرو پائین آمدند مگر اینکه یکبار دگر روح الایمان بر این قلب که زمین وجود است نازل شود تا آدمی بواسطه این روح یکبار دگر از زمین قلب به آسمان سر عروج کند و به ذکر برسد تا حقایق زمینی را در آسمان مغز خود بخواند و فهم کند که همان واقعه معرفت نفس است که کمالش معرفت قلب می باشد. و لذا برای این عروج نیازمند هفت روح است تا در هفت آسمان مغز خود بالا رود که هر چه بالاتر می رود طبقات هفتگانه زمین قلبش را هم شهود می کند که همان هفت طبقه از نفس می باشند از نفس اماره تا نفس واحده. که چون به آسمان هفتم مغز رسد جمال نفس واحده را شهود کند. پس بدینگونه طبقات هفتگانه قلب در طبقات هفتگانه مغز تأویل می شوند. که این ارتباط هفت درجه ای بین هفت طبقه از زمین قلب با هفت طبقه از آسمان مغز، همان هفت مرحله از طی طریق بر صراط است که موسوم به هفت وادی معرفت یا هفت شهر عشق است. و در زیر این صراط دوزخ پائین تنه قرار دارد که شکم و عورت است. و اما ستون فقرات آدمی که براستی همچون یک درخت است همان شجره ممنوعه می باشد بهمراه ستون فقرات، نخاع، دنده ها و سلسله اعصاب که بسوی گردن و سر بالا می روند که همان قلمرو پیدایش شهوت و تولید مثل است، همانطور که نسل هر کسی را از پشتش می دانند همانطور که شجره اش را. و این شجره بر پشت هر آدمی همان قلمرو رسوخ شیطان است که از راه نخاع و شجره اعصاب به مخچه و مغز میرسد و در آنجا وسوسه و القاء و نجوا می کند در حیطه آسمان وجود انسان که غرق در نسیان شده است و از آنجا بر قلب احاطه می یابد و اراده اش را دخیل می سازد در طبقات نفس آدمی. و این کلیت تجلّی جهان هستی از هفت زمین و آسمان در کالبد انسان است. و همانطورکه قبلا از کلام امام متذکر شدیم همه عناصر تشکیل دهنده بدن آدمی از موی و پوست و گوشت و پی و رگ و استخوان تا به مغز آن، کانونهای تعیّن لاهوت و جبروت و ملکوت و ربوبیت و نورانیت و روحانیت خداوند است و بدینگونه کالبد آدمی را محل ظهور کل ذات خداوند و اسماء و صفاتش می یابیم.

۵۱۱- امام باقر(ع) قلب انسان را طبق ساختار علمی آن که امروزه معلوم گشته است به چهار بخش تقسیم کرده است که همان جایگاه دو بطن و دو دهلیز است که قلمرو چهار عنصر طبیعت یعنی باد و آب و خاک و آتش است که مولد چهار طبع مشهور است منطبق بر چهار فصل سال. که نیمی از قلب آدمی بر ایمان و تقوا قرار دارد و نیم دیگرش بر کفر و فسق. همانطور که قرآن کریم نیز بر این امر اشاره دارد که بدین طریق قلب آدمی صاحب اختیار و انتخاب می شود.

۵۱۲- طبق حقایق مذکور بهتر درمی یابیم که چرا برخی از عارفان اسلامی اندیشه گری را پدیده ای شیطانی و شوم دانسته اند که این مربوط به اذهان و مغزهائی است که در نسیان ابلیسی به سر می برند و از قلب خود بیگانه اند که اگر آدمی به خود آید و ذاکر شود و ابلیس را از سر براند آنگاه ذهن کارگاه تفکر و علم و حکمت الهی می شود زیرا بقول امام پیشانی آدمی متصل به عرش خدا و محل جلوس آن است.

۵۱۳- پس باید گفت که فاصله بین بهشت و جهنم، زمین و آسمان و عرش اعلی تا درک اسفل در وجود آدمی همان فاصله بین قلب تا مغز است. و آدمی مقیم قلب خویش است در هفت طبقه نفسش که در قلب جای دارد و قلب به مثابه درب آن است و این بخودی خود همان طبقات زندان زمین و دوزخ و برزخ اوست مگر اینکه از جانب امامی به روح الایمان برسد و با بالهای این روح و شش روح دیگر از صراط بسوی عرش سر بالا رود و ابلیس را از آنجا براند و

آنجا را روشن سازد و در این عروج پروردگارش را دیدار نماید بر صراط. صراطی که به لحاظ جسمانی دو وجب بیش نیست که همان دو قوس معراج محمدی است، که چون بر آستانش رسید همان دو قوس ابرو است که بر آستانه پیشانی قرار دارد که عرش خداوند است.

۵۱۴- همانطور که قرآن کریم مکرراً از چشم و گوش و هوش دل سخن میگوید و نیز همین حواس پنجگانه در سر، امام باقر(ع) نیز این دو پنج حواس ادراکی بشر را در دل و مغز نشان میدهد که فقط بواسطه آن ارواح هفتگانه به یکدیگر میرسند و وصالی جز این نیست که کل طی طریق عرفانی نیز همین است وتا قبل از این واقعه نزول روح، وجود آدمی دو شقه است در دل و مغزش که بصورت مرد و زن ظاهر شده است که زن (حوّای حبسی) محبوس در دل است و مرد هم (آدم مذموم) سرگردان مغز است و بازیچه شیطان که از راه شجره پشتش به سرش راه یافته است.
از این منظر بار دگر بهتر درمی یابیم که چگونه انسان صغیر و خدای کبیر به مثابه اول و آخر و ظاهر و باطن حقی واحدند و چگونه فطرت بشری بر فطرت خدایش قرار گرفته است و با آن عداوت دارد (سوره روم- ۳۰). که این عداوت تماماً بواسطه ماهیت عزازئیلی زمین است و هویت ابلیسی اندیشه.

۵۱۵- طبق تعلیم امام باقر(ع) درک می کنیم که هفتمین روح یعنی روح القدس چون بر قلب فرود آید (به نور امام) بر طبقه هفتم دل یعنی نفس واحده می نشیند که چشم و هوش دل را به جمال پروردگارش در آسمان هفتم مغز بینا می سازد و بدینگونه چشم سر به دیدار الهی در آفاق (جهان طبیعت) نائل می آید. که بعد آن سه روح دیگر باید که انسان بر جایگاه خلافت کامل مستقر شود و عین عرش گردد که آن سه روح عبارتند از: روح الاکبر، روح الاعظم و روح ذات مطلق احدی. و این تحقق سوره توحید است در انسانی که هیچ چیزی مثلش نیست همچون پروردگارش.

۵۱۶- امام باقر(ع) می فرماید که روح القدس برابر و تأویل امام زمان است و می دانیم که روح القدس همان روح ناطق قرآن محمدی است که جایگاه زمینیش امام علی(ع) است. پس اینک بهتر درک می کنیم که چرا رسول اکرم(ص)، علی(ع) را نور باطن خود می نامد و میفرماید هر کجا که بوده ام و هر چه که شنیده و دیده ام علی نیز با آن بوده است و اینکه چرا در آسمان هفتم تجلّی الهی را بصورت علی(ع) رؤیت کرده است.

۵۱۷- و اینست که امام باقر(ع) تنها راه نجات و رستگاری آدمی را این میداند که: شهادت قاطع دهد بر امامان زمان که روی ایشان بهشت خداوند تعالی است و نطق ایشان دربهای بهشت است و سجده گاه یتیمان است و نمازگاه فرشتگان است و جایگاه نقیبان است و دارالملک نجیبان است و قبّه آدم است و... و تخت محمد مصطفی(ص) است و کرسی علی مرتضی(ع) و بوستان فاطمه(س) و بهشت حسنین(ع) است و صراط مؤمنان است و مأوای کروبیان است و افلاک نورانیان است و قبله روحانیان است همانطور که خداوند در کتابش میفرماید که تقرب و عبادت من آن نیست که روی به مشرق و مغرب نماز کنید بلکه آنست که روی به وجه الله (امامان زمان) کنید و... به همه مقام الهیت و ملکوتیت و جبروتیت و ربوبیّت و ازلیت و لاهوتیت و نورانیت و روحانیت و ناسوتیت و بشریت و امامیت را با همه ظهوراتش بر او شهادت دهید و همه امیال و مال و جان خویش در راه او فدا کنید و در قبال همه بلایای دنیا از مرگ و مصیبت و قحطی و زندان و بیماری و هر چه که به تو رسد صبور و متقی باشی و اینگونه به خداوند تعالی تقرب جوئی و از این جهان قدّار ایمن و مطمئن شوی.

۵۱۸- و امّا از کلام امام باقر(ع) در امّ الکتاب درباره ماهیت و رسالت دل چنین میبابیم که دل همان پل صراط عالم صغیر است که بر روی هفت طبقه دوزخ پائین تنه کشیده شده است دارای چهار باب است که ابواب همه ارواح و ملائک ازلی هستند که بر امر خداوند و اراده اش هفت زمین و آسمان را آفریده اند. و این همان چهار وجه دل است که حاوی همه چهار ماهیت انسان نسبت به پروردگار است که آدمی به قدرت نفس ناطقه اش دارای قدرت انتخاب بین این چهار وجه دل خویشتن است که از کدامین وجه بر وجود خود وارد شود و با جهان بیرون مربوط گردد: مخلصانه، مؤمنانه، مشرکانه یا کافرانه! پس در حقیقت دربانان و موکلان دل و این چهار دربش همان فرشتگان و شیاطین هستند که عده ای به گوش دل نجوای اخلاص یا ایمان میخوانند و عده ای دیگر القای شرک و کفر میکنند. پس دل صراط وجود انسان

است در عالم صغیر که بر روی هفت طبقه دوزخ که هفت طبقه نفس اماره است کشیده شده است یعنی بر شش و جگر و طحال و معده و روده و دو کلیه. پس همه آن روحهای هفتگانه بر این صراط ایستاده اند تا قیامت وجود که آفتاب از مغرب بر آید و این زمین به زمینی دیگر مبدل گردد و برای پروردگارش ظهور کند و الهیتش را بارز نماید. (قرآن)- که این تبدیل هویت زمین به زمینی دیگر حاصل الحاق ایمان و اخلاص دل مؤمن است که بر صراط به آسمان مغز میپیوندد و لذا هویت آسمانی زمین را آشکار میسازد که همان هویت آسمانی مغز است. و از آنجا که ماهیت دل و مغز مخالف یکدیگر است این وصال دل در مغز همان طلوع آفتاب از مغرب است و این همان راز دیالکتیک وجود انسان است.

۵۱۹- پس سقوط آدمی در طبقات دوزخ پائین تنه از فراز صراط دل، همانا سقوط نفس ناطقه اوست در این طبقات نفس اماره و حیات ذلّت بار عزازئیلی بر زمین. که نهایت این سقوط که در درک اسفل السافلین تن است همان سقوط در عورت پائین تنه است و ابتلای به اشد شهوت و ذلّت و نژاد و نژادپرستی است. که این همان حبس و زندانی شدن در همسر و جنس مخالف است.

۵۲۰- و اما امام باقر(ع) درباره عقل و بلوغ رحمانی که از سن سی تا چهل سال رخ می نماید و از دل بر مغز می نشیند میفرماید که هفت منبع تغذیه آسمانی دارد: ماه و خورشید و ستارگان و ابر و برق و رعد و باد. که هر یک از این هفت منبع تغذیه عقل بر هفت جوارح وجود نشیند که عبارتنداز: گوش و چشم و بینی و ذائقه و بیان و دست و پا. که روح رفتاری(روش) از ماه در پاها پیوسته است و روح گیرائی از هوای پاک در این دستها پیوسته است که همه چیز را لمس میکند و درمی یابد و روح گویائی از رعد و برق در عضو ناطقه پیوسته است و روح بویائی از باد در شامه پیوسته است و روح بینایی از آفتاب در چشمها پیوسته است و روح شنوائی از افلاک و ستارگان در این گوشها پیوسته است و روح الحیات ناطقه نورانی از این قبّه لاجوردی آسمان در این مغز پیوسته است که به یکایک این هفت روح مربوط است.

۵۲۱- و همچنین میفرماید که روح حیات ناطقه مغز که بر زبان و لبان جاری میشود چون به تمام و کمال خوانده شود و بیان گردد تمام آیات و سوره های قرآنی را شامل شود و کل زمین را به نطق آورد و بشناسد و دریابد زیرا قرآن کریم بر همه مناطق روی زمین نازل شده است و زمین را در آخرالزمان قرآنی کرده است. بطور مثال سوره حمد به مکّه فرود آمد، آل عمران به مدینه فرود آمد، سوره نساء به بصره فرود آمد، سوره مائده به شام، سوره انعام به بیت المقدس، سوره اعراف به یمن و یثرب، سوره انفال به کوفه و مابقی سوره های قرآنی به سایر نقاط جهان فرود آمد. روح حیات مغز پیشانی است و مکّه پیشانی است، سوره آل عمران روح شنوائی است که از افلاک و ستارگان در این گوشها فرود آمده است و آن در مدینه است، سوره نساء روح بینائی است. و سوره مائده روح بویائی است و سوره انعام روح گویائی که به بیت المقدس فرود آمده است. و سوره اعراف روح گیرائی است از هوا که در این دستها پدید آمده است که قلم همه کتابهای آسمانی است و این خاص دور خاتمیت محمد است و سوره انفال روح رفتاری است که از دور علی(ع) است که به کوفه فرود آمده بر این پاها که از ماه در این پاها پیوسته است. و سائر سوره ها بر سائر اعضا و جوارح آدمی در سراسر زمین فرود آمده است که روح همه انبیای الهی را شامل است در وجود آدمی و سراسر زمین.

۵۲۲- با این کلام امام باقر(ع) شاهد کاملترین و مجسم ترین و امّی ترین بیان مکتب وحدت وجود اسلامی و قرآنی هستیم که با مکاشفه ای عظیم و حیرت آور که فقط مختص علم امام است شاهد یگانگی و اتحاد عینی انسان و جهان و قرآن و کل ارواح طیبه همه انبیاء و اولیای الهی هستیم. که فقط با چنین جهان بینی و خودشناسی و خداشناسی میتوان از غربت و عزلت و محبوسیت در تن نجات یافت و بمعنای حقیقی کلمه به بصیرتی توحیدی رسید و چنین خدائی را پرستش نمود که خدائی مطلق و موجود است که موجودیتش مطلقاً محدودش نمی سازد در اندیشه مؤمنانش و بدینگونه است که سوره توحید بیان وجود مطلق پروردگار است که در غیر اینصورت سوره توحید بقول امام باقر(ع) تسبیح ابلیس است که پرستنده معدومیت خداست و موجودیت خودش. و همانطور که امام میفرماید همه عبادات از جمله نماز و روزه و حج و زکات بر روحی واجب شده که خداوند را اینگونه بشناسد و بپرستد و در غیر اینصورت پرستشی ابلیسی است. همانطور

که مقامات وجودی نماز را اینگونه آشکار می کنند که نماز صبح، روح شنوائی است، نماز ظهر، روح گیرائی است، نماز مغرب، روح گویائی است، و نماز شام، روح بویائی است و نماز خفتن، روح بینائی است. پس بدین طریق با این پنج نماز با نور پنج تن آل الله پیوند خورده و به ازلیت حق تأویل می شویم و در غیر اینصورت: پس وای بر نمازگزارانی که در نمازهایشان غافلند و جز نمایش کاری نمی کنند." سوره ماعون- همانطور که درباره سی روز ماه رمضان می فرماید که سی نور حروفند که بواسطه سکوت اهل روزه در قلوبشان منور می شوند زیرا اساس روزه صُمت است یعنی لب فرو بستن. که در حقیقت در واقعه نزول روح در ده روز آخر رمضان کل قرآن را بر قلب اهلش نازل می کند که مابقی عمرش جز خواندن و بیان آن رسالتی ندارد. که در عید فطر به ظهور فطرت الله از خویشتن نائل می آید که این فطرت زمین و آسمانهاست و لذا تبیین این فطرت عین تبیین وحدت وجود در عالم هستی است.

۵۲۳- و همچنین درباره حضور و ظهور چهار ملک مقرب الهی که مجری اراده و امرش در انسان و جهان هستند میفرماید: جبرئیل به اذن الهی بر فرمان خورشید و مریخ است که جان همه جانداران عالم را به مریخ و آفتاب بَرد، و همچنین موکل فصل بهار بر روی زمین است و هر چه رویش و زندگانی است به امر اوست، و دوران کودکی نیز به امر و تدبیر جبرئیل است و همچنین حامل روح شنوائی است. و اما میکائیل به اراده الهی در فرمان ماه و زهره است و موکل ابر و رعد و برق و باد و باران است و همچنین مأمور تدبیر تابستان است و پیدایش ارزاق و نیز حامل روح بینائی است در تصویر صور و دریافت کلام و کتابها، و همچنین مدبر عصر نوجوانی است. و اسرافیل که به اراده الهی عطارد و مشتری را درمی یابد موکل رویش بر زمین است و تدبیر کننده فصل پائیز و موکل دوران کمال در آدمی. و عزازئیل که به اذن الهی در فرمان زحل است مأمور مرگ همه جانداران است و موکل روح چشائی می باشد که مرگ را نیز می چشاند و لذا موکل دوره پیری و مرگ انسان است و تدبیر کننده فصل زمستان.

۵۲۴- مشاهده و درک و باور حضور و ظهور خداوند در جهان هستی و کل آسمانها در زمین و کل زمین در تن و جان آدمی موجب می شود که انسان از تنها عامل بدبختی و حقارت و ذلّت خود یعنی شیطان تنفیس و منیت و خودپرستی نجات یابد و دربهای این زندان خود ساخته را که نامش "من" است بشکند و با عالم و آدمیان رابطه برقرار کند و از قبر تن، جان رهد. و این خیر و برکت عظیم الهی در هیچ کتابی چنین آشکار و نقد نشده است که از این منظر به کرم و رحمت وجود امام و علمش بیشتر ایمان می آوریم که براستی ناجی خلق است به نور علم و عرفانش. زیرا امّ الکتاب تجسم عرفان وحدت وجود است که وحدت وجود را در عالم و آدم عینیّت بخشیده است و واقعیت انسان صغیر بمعنای عصاره جهان هستی را به اثباتی شهودی رسانده است به مصداق این کلام علی(ع) که: ای انسان کل جهان در تو جمع آمده است پس چرا از خویشتن غافلی!

۵۲۵- پس وای بر کسانیکه حقایق و اسرار این رساله را نیز منی و تنفیس و استکباری کنند که عین ابلیس می شوند زیرا بدین طریق همه این معارف در وجدان فرد واژگونه می شوند. مشابه چنین واقعه شومی در شعبه ای از شیعیان اسماعیلیه در تاریخ رخ نمود در حالیکه خود را مالک رساله امّ الکتاب می دانستند از نور معارفش کمترین بهره ای نیافتند که این حقیقت را اکثر اسلام شناسان و اسماعیلیه شناسان غربی از جمله ایوانف هم اعتراف دارند. که تنفیس استکباری این رساله در نزد اسماعیلیان از جمله علل بنیادین واژگونی عقیدتی و هویتی آنها در تاریخ بوده است تا جائی که حتی از اسلامیت هم خارج شدند. وای بر کسی که بخواهد کل جهان هستی از دنیا و عقبی را در خویشتن خصوصی و منی سازد بی تردید فرو می پاشد.

۵۲۶- و همچنین امام باقر(ع) کل تاریخ آدم تا خاتم را که شش دوران هزار ساله است اینگونه تبیین می فرماید: دور حضرت آدم(ع) که عصر نزول روح الایمان است که در سوره یونس آمده است. و دور حضرت نوح(ع) عصر نزول روح الحفظ است که لوح محفوظ الهی در بشر پدید آمده است که در سوره هود ذکر شده است . و سوم دور حضرت ابراهیم(ع) است که عصر نزول روح الفکر است که همان قلم الهی در بشر است که در سوره یوسف بیان شده است. و دور چهارم از آن حضرت موسی(ع) است وعصر نزول روح الجبروت که نزول اراده الهی در بشر است که اراده خلّاقه اوست که در

سوره رعد مذکور است. و پنجم دور حضرت مسیح(ع) است که عصر نزول روح العلم است که ذکرش در سوره ابراهیم است. و دور ششم دور محمدی(ص) است که عصر نزول روح العقل می باشد که در هزاره نخست اسلامی رخ نموده است که به نظر ما همان پیدایش حکمت و عرفان توحیدی و وحدت وجودی است که این امر نیز در سوره حجر آمده است. و اما دوره هفتم که روز پنجاه هزار ساله است که مربوط به ظهور قائم آل محمد(ص) است که عصر قیامت است که روح القدس را نازل میکند که امروزه بیش از چهار قرن است که از آن می گذرد. و طبق کلام امام باقر(ع) دانستیم که انسان به نور روح القدس، پروردگارش را دیدار می کند. بنابراین ما اینک در دوران لقاءاللهی زیست می کنیم که تبیین این حکمت و عرفان رسالت اصلی مجموعه آثار ماست. و کسی که در این دوران به این حق مؤمن و عارف نباشد از حقیقت این دوران بیگانه است و از نور ظهور قائم آل محمد محروم است. زیرا همانطور که امام باقر(ع) فرموده در این دور هفتم که همان روز هفتم آفرینش است خداوند بر عرش استوی' می یابد و رخ می گشاید به نور قائم آل محمد در پنج تجلّی محمدی و علوی و فاطمی و حسنی و حسینی که همان پنج نور تجلّی ازلی هستند و تحت الشعاع این انوار امام زمان است که آن شش روح دیگر در شش مرحله بر قلب مؤمنان محمدی فرود می آید که صاحب روح ایمان یعنی روح آدمی شده باشند که این ایمان جز به نور وجود امام زمان حاصل نمی گردد. و روح الحفظ یا لوح محفوظ که روح نوحی است و روح الفکر یا قلم الهی که روح ابراهیمی است و روح الجبروت یا اراده الهی که روح موسوی است و روح العلم که روح زنده کردن مردگان است که روح عیسوی است و روح العقل که روح عرفان وحدت وجودی است که از روح محمدی است و نهایتاً روح القدس که روح لقاءاللهی است و روح قیامتی است که از امام زمان می باشد که پنجاه هزار سال عمر دارد تا به قیامت کبرا که در آن واقع شده ایم. که همه سوره های مربوط به قیامت در قرآن کریم در این باب هستند همچون القارعه، زلزله ، لیل، انشقاق، انفطار، تکویر، مرسلات، انسان، قیامت، قمر، رحمن و ... .

۵۲۷- و به یک نظر همه این دورانهای هزار ساله، عرصه آفرینش کن فیکنی اسماء و کلمات و حروف الهی هستند که ذات همه حروف نیز الفون(آ) است که این "آ" یا الف ذات خداوند است که مظهر وجود است که با ظهورش با عدم الفت میگیرد و مألوف میشود و کل آفرینش جهان حاصل این الفت الف است با عدم که نهایتاً در روح الحیات ناطقه انسان به سخن می آید و تألیف میگردد به کتب آسمانی و کتابهای عقلی و حکمی و عرفانی و این همه کتابها در علوم بغی و شیطانی که بیانگر همه مراتب وجود و عدم هستند و وجودپرستی و عدم پرستی.

۵۲۸- طبق قول رسول خاتم(ص) خداوند در آغاز، جهان را برای سه نور عقل و دین و محبّت آفرید. که در آخرالزمان در محمد و علی و فاطمه به کمالش بارز گردید که در دو تجلّی حسنی و حسینی استمرار یافت که این پنج تن تجلّی نهائی الفون هستند. الفی که اساس همه حروف الفباء است همانطور که قبلاً نشان دادیم. و این پنج نور در هفت روح رخ مینمایند و ارکان هفتگانه اذان محمدی را برپا می کنند و هفت آسمان را می آفرینند و دوازده افلاک را!

۵۲۹-امام باقر(ع) زمین را با همه قاره ها و دریاها و کوهها و جنگلها و اقوام بشری، مهد تعیّن ماهیت جسمانی و روانی بشر معرفی کرده است و آسمانها را با همه فرشتگان و شیاطین و افلاک و ستارگان، مهد تأویل وجود آدمی تصویر نموده است و در عین حال که آدمی را بین این زمین و آسمان مستقر نموده، زمین و آسمان را نیز مهد تأویل و تعیّن یکدیگر ساخته است و آدمی را کانون تجمع و تمرکز و وحدت زمین و آسمانها قرار داده است که همه طبقات بهشت و جهنم نیز در زمین و آسمان دربی جز دل انسان ندارد و حتی نهرهای بهشتی را در چهار حواس بینائی و شنوائی و بویائی و چشائی جاری ساخته است به شیر و شراب و آب و عسل. همانطور که دهانه های عذابهای آتشین جهنم را در هفت طبقه اش در پائین تنه انسان تعیّن بخشیده است در ریه و جگر و طحال و معده و روده و دو کلیه. و البته که این صورت دنیوی بهشت و جهنم است در عالم صغیر. و این برخلاف تصور و سوء برداشت گروهی بمعنای انکار بهشت و دوزخ اخروی در جهان کبیر نیست. زیرا گروهی از اسماعیلیه و برخی فرقه های درویشی دارای چنین انکاری هستند که متأسفانه به کذب و تحریف کلام معصومین برمی آیند در حالیکه چنین استنباط کافرانه ای مطلقاً در رساله امّ الکتاب ممکن نیست مگر بصورت جدا کردن برخی از جملات کتاب از کل متن. که چنین روش پلیدی را بسیاری از منافقان حتّی درباره قرآن کریم نیز مرتکب شده اند.

۵۳۰- رساله امّ الکتاب که بزرگترین گنجینه علمی- عرفانی مذهب شیعه است متأسفانه در طول تاریخ بدلیل اینکه شیعیان اسماعیلی خود را صاحب آن معرفی کرده و این گنج عظیم را در خدمت منافع فرقه ای خود مصادره و تنفیس نمودند نه تنها خود نیز از انوارش محروم ماندند بلکه حتی علمای اثنی عشری هم از آن مهجور مانده و چه بسا انکارش نموده اند. و ما امروزه به فضل الهی و لطف امام باقرالعلوم(ع) این گنج را از زیر خروارها خاک تاریخ تشیع بیرون آوردیم و بر تشنگان حقیقت آشکار ساختیم که بی تردید از هر دو جناح مورد اتهام قرار خواهیم گرفت که بی تردید ارزش این کشف عظیم را دارد.

۵۳۱-اگر انسان اهل ایمان و معرفت بداند و ببیند که در جریان تنفیس و منی کردن حقایق و آیات و حجتهای الهی مرتکب چه فعل پلید و کثیف و شیطانی در روح و روان خود می شود و با وجدان خود چه معامله رذیلانه ای می کند که زشت تر از آن ممکن نیست تا قیامت خاک مذلّت بر سر می ریزد و قادر به بخشیدن خودش نیست که با خود چه ستم و فاجعه ای را مرتکب شده است که از هزاران زنای محصنه و زنای با محارم هولناکتراست که فرقه پرستیهای جهان مذاهب توحیدی و بخصوص جهان تشیع از این نوع می باشد و لذا حاصل این فرقه بازیها جز جنایت در حق خود نبوده است که امروزه در سراسر جهان اسلام شاهدش هستیم که تمام راز فلاکت مسلمین است.

۵۳۲- همانطور که در شرح شیطان شناسی این رساله نشان دادیم مقر اصلی شیطان در پائین تنه انسان و عورت اوست که از آنجا از طریق شجره ستون فقرات و پشت مرد به گردن و مغز و نفس ناطقه اش رسوخ میکند که بغایت خودپرستی نژادی و نژادپرستی شهوانی و پورنوگرافیک منتهی می شود که عاقبت کار را به زنای با محارم نیز می کشد و محققین بخوبی می دانند که این درجه از نژادپرستی جنسی تا چه حدی در فرقه های ضاله ای که به اسم اسلام و تشیع رقم خورده اند در طول تاریخ گزارش شده است که تماماً حاصل مصادره و تنفیس و بالاخره واژگونسازی معارف ناب توحیدی بوده است. و اینست که تنفیس هر حقیقتی هر چه عالیتر باشد واژگونی و شیطنت و پلیدی ناشی از آن هولناکتر است زیرا منی کردن هر حقیقت عرفانی و وحدت وجودی عین ابلیسی کردن آن است و می دانیم که معرفت وحدت وجودی دشمنی جز ابلیس ندارد که پرستنده خدای معدوم است که معدومیت خدا را می خواند و موجودیت خود را می پرستد و انسان تنفیسی نیز در این قلمرو عاقبتی بدتر از شیطان دارد که نمونه هائی از آن ذکر شد. و بنده نیز در دوره کوتاهی از جوانی که در برخی از این فرقه ها تحقیق میکردم از نزدیک شاهد گناهان و مفاسد و شقاوتها و عذابهائی در سران این فرقه ها بودم که مثالش را حتی در مغرب زمین هم ندیده و نشنیده ام جز در گروه های شیطان پرست. و باید دانست که مصادره و تنفیس حقایق وحدت وجودی به نفع فرد یا فرقه خود عین ارتکاب به شیطان پرستی است که علائمش بزودی آشکار می شود. پس بار دیگر در این باب به همه خوانندگان این رساله جداً هشدار و اخطار میدهیم و خداوند را بر این امر شاهد می گیریم که الامان الامان زینهار زینهار و هشدار و اخطار از تنفیس و فرقه ای کردن و به بازار بردن این حقایق و اسرار الهی امام. و اگر نبود که خود امام باقر(ع) در این رساله عمر تقیه آن را تا هزاره نخست اسلام قرار نداده بودند هرگز اینک پس از حدود بیش از چهارصد سال که دوران تقیه به سر آمده به انتشار این اسرار اقدام نمی کردیم. آنهم به پشتوانه دریائی از معارف امامیه و حکمت وحدت وجودی که تاکنون به ساده ترین بیانی در دسترس همگان قرار داده ایم تا فهم این رساله تا سر حد امکان آسان باشد.

۵۳۳- خود امام باقر(ع) نیز در جای جای این رساله و در سرآغاز هر پاسخی مخاطبانش را بسیار بیش از این هشدار و اخطار و قسم داده است تا حقایق آنرا به نااهلان باز نگویند. با اینکه امروزه دوران تقیّه هزار ساله به سر رسیده ولی هزار امان از کفر جاهلان که با هر چه که فهم نمی کنند عداوت می ورزند و بخل علما و نفاق دین فروشان و فتنه های آخرالزمان!

۵۳۴- باید دانست که هر چه که درجات ایمانی و مقامات عرفانی و معارف توحیدی در انسان ارتقاء می یابند به همان نسبت نیز بایستی در سمت منابع اصلی دریافتشان تسبیح شوند بر زبان و اندیشه و احساس و در همه ارکان وجود. در غیر اینصورت منجر به هولناکترین تنفیسها و واژگونیها می شوند و صاحبش را سرنگون می کنند. قابل ذکر است که

بسیاری از آشنایان و خوانندگان آثار ما به ما انتقاد کرده اند که چرا مکاشفات دینی و عرفانی خود را که اکثرشان بدیع و از آن خود ماست به قرآن و ائمه هدی و خدا و رسولش ارجاع می دهیم در حالیکه بسیاری از این معارف بی سابقه هستند. این همان عمل تسبیحی ماست زیرا خود ما بخوبی سرچشمه های نوری این مکاشفات را می شناسیم که از کجا بسوی ما می آید که اگر آنها را تسبیح نکنیم و حق را به حق دار نرسانیم بزرگترین ظلم را در حق خود و بدترین معصیتها را نسبت به خدا و انبیاء و اولیاء مرتکب شده ایم و نیز بدترین خیانت را نسبت به خوانندگان. و آن خطر تنفیس و واژگونی است که بدترین کفرها و مظالم است. اگر مسئله تنفیس را در این رساله تبدیل به یکی از محورهای معنوی آن ساخته ایم به همین دلیل است که با عالیترین معارف الهی روبرو هستیم که به دلیل تنفیس تاریخی که درباره این رساله رخ نموده قرنهاست که از نور معارفش محروم مانده ایم و بدینگونه امکان پیدایش اینهمه فرقه های ضاله در عالم تشیع و اینهمه جریانات تکفیر در عالم تسنن به وجود آمده است که کل جهان اسلام را با این فتنه عظیم مواجه ساخته است که بدست خود و دشمنان خود قتل عام می شوند.

۵۳۵-باید دانست که امر تسبیح و تنفیس در رساله امّ الکتاب نیز محور همه وقایع آفرینش زمین و آسمانها و انسان است زیرا قبلاً نشان دادیم که نخستین گروه از ملائک شش گانه که به امر کن فیکن الهی آفریده شدند تسبیح نکردند و دچار تنفیس گشتند و وجود خود را از خود دانستند و ادعای خدائی کردند و از حریم عرش الهی ساقط شدند و از آسمانها تدریجاً پائین آمدند و به درک اسفل یعنی زمین رسیدند و زمین تماماً از جنس این ملائک کافر (شیاطین) آفریده شده است منتهی به امر الهی و بدست ملائک سبوحی پروردگار! پس مهمترین آموزه امام باقر(ع) در این رساله برای آدمیان همان امر تسبیح است و تنفیس زدائی از وجود که تنها راه نجات از حبس تن و خاک است و رجعت بسوی خداوند از مراتب آسمانها!

۵۳۶-یکی از بزرگترین سوء استفاده ها و انحرافات گروههای ضالّه در لباس تشیع از برخی از معارف رساله ام الکتاب بوده است بخصوص از این حقیقت که عالم خاک و افلاک و زمین و اهالیش از کفر شیاطین آفریده شده اند و شیاطین در آن به بند کشیده میشوند و انسان نیز در همین قلمرو محبوس خاک است. و بدینگونه به این نتیجه می رسند پس جهان سراسر شیطانی است و حق با کفر شیطان است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. و این منطق همه شیطان پرستان است که از طریق تحریف و تنفیس حکمت الهی پدید آمده است و بر همین اساس است که مفتخرانه دست به هر جرم و جنایتی می زنند و معتقدند که به سرّ عالم هستی آگاه شده اند و بقیه مردمان در بی خبری بسر می برند. ولی متأسفانه علما و عرفای حقّه به جای اینکه حقیقت این آثار و معارف را برای مردمان آشکار و بیان کنند تا بدانند که رگ و ریشه این تفکر ضالّه و شیطانی از کجاست به تکفیر و طرد و لعن اکتفا می کنند و لذا این فرقه های ضالّه در زیر پوست جامعه به اشاعه مذهب شیطانی خود می پردازند. پس ما با شرح این رساله برای نخستین بار ماهیت شیطان پرستی و کفر پرستی را در لباس اسلام و تشیع، آشکار ساختیم در عصری که شیطان پرستان در سراسر جهان کوس انالحق می زنند که جریانات تکفیری نیز تحت لوای مبارزه با همین امر به چنین فتنه و جنایتی دست زده اند که خود نعل وارونه شیطانند و به مراتب از شیطان پرستان نیز پلیدترند زیرا در لباس شریعت پنهان شده اند درست همچون ابلیس.

۵۳۷- و ما در همین رساله و نیز سائر آثارمان همواره نشان داده ایم که حق کفر و شیطان چیست؟ یعنی کفر و شیطان فقط دارای یک حق هستند و آن حق لعنت شدن است و حق توبه از آن. درست همچون حق عدم که تا لمس و درک نشود، وجود کشف نمی گردد و اینست که دریائی از آیات و احادیث در این باره وارد شده است که قبلاً ذکرشان رفته است که همه این روایات بر محور حق توبه تعریف می شوند که سرآغاز پاک شدن از کفر و ظلمت شیطانی جان است و عروج روح در آسمانها تا وصال الهی. زیرا طبق کلام امام در این رساله بوضوح دریافتیم که فرشتگان کافر(شیاطین) جز خودشان را تکثیر و تولید نکردند یعنی نه آفریننده آسمانی هستند و نه زمین و نه انسان و نه هیچ چیز دیگری. بلکه این شیاطین به امر الهی و بدست شش فرشته سبّوحی از آسمانها پائین آورده شدند و در درک اسفل به جبر مقیم گشتند و در خاک به بند کشیده شدند و جز این هیچ چیز دیگری نیستند یعنی کفر و قدرنشناسی و تهمت و شرارت و فساد و فتنه، کل هنرشان است و فریبکاری و نیرنگ. پس کدام انسان عاقلی به حمایت و پرستش این شیاطین میپردازد

مگر اینکه خود همچون آنها باشد و دشمن همه ارزشهای قدسی و الهی انسان. در یک کلام شیطان پرستی و کفر پرستی عین عدم پرستی است و جنگ با خداوند در ظهور و تجلّیاتش و آفرینش جهان هستی. پس کفر و شیطان پرستی عین عداوت با خویشتن است و مصداق کامل خود – نابودسازی است. فقط کافیست که نگاهی به افراد و فرقه های ضالّه شیطان پرست بیندازیم تا ببینیم که چه دیوانگانی هستند که کمر همت به تباهی و نابودی خود بسته اند.

۵۳۸- همانطور که پیش از این هم در این کتاب نشان دادیم بزرگترین حقیقت و ارزشی که از داستان آفرینش در امّ الکتاب عاید اهل معرفت می شود دو امر است: حق اختیار و انتخاب و رحمت مطلقه پروردگار نسبت به مخلوقاتش از انس و جن. زیرا خداوند همین مغضوبین و مفلوکین روی زمین را که آگاهانه و عامدانه به خدایشان کفر و اهانت نمودند یکبار دگر بواسطه نزول ارواح سبّوحی و انبیاء و اولیایش مورد رحمت و توبه قرار داده است یعنی مجال انتخابی دیگر بخشیده است که اگر توبه کنند خداوند همه ملائک سبوحی خود و کل قوای عالم هستی را ساجد و مریدشان می سازد و آنها را خلیفه خود برمی گزیند و مورد عشق خود قرار میدهد. پس کافران و شیطان پرستان در این دوران آخرالزمان شقی ترین دشمنان اختیار و رحمت مطلقه پروردگار و محبت الهی هستند و لذا با نظری به زندگی این جماعت بوضوح می بینیم که عاشق جبر و جباریت و ظلم و شقاوت هستند و لذا جباران را می پرستند و شاهان را امامان خود قرار داده اند و با هر کسی که نسبت به آنان رحمت و محبتی نماید با تمام وجود عداوت می کنند و اینان اشقیای روی زمین هستند که جملگی قاتلان انبیاء و اولیای الهی بوده اند. و اتفاقاً کمال حق انتخاب و آزادی و رحمت خدا را در قبال همین اشقیاء بهتر می توان درک کرد که خداوند به این دشمنان قسم خورده خودش نیز حق انتخاب کفر را داده است و رزقشان میدهد و نابودشان نمی کند. و این بدان معناست که خداوند تا ابد حق امکان توبه و انتخابی دگر را برای این شقی ترین دشمنانش محفوظ داشته است وگرنه نابودشان می کرد. و می دانیم که طبق معارف قرآنی و کلام امام باقر(ع) بالاخره در قیامت کبری همه اهل زمین زیرورو شده و برای پروردگارشان ظهور و بروز می کنند و بخشوده می شوند طبق این حدیث قدسی که: همه شفاعت خود را نمودند و ارحم الراحمین باقی مانده است که بزودی شفاعت خواهد کرد. و این کلام قرآن که: بگو که خداوند بالاخره جمیع گناهان شما را می بخشد پس از رحمت او مأیوس نباشید.

۵۳۹- اینک باز هم بهتر درمییابیم که چرا حق ذاتی ایمان در عالم خاک همانا ایمان به آخرت و عالم غیب است که جز به نور عقل و معرفت قلبی ممکن نمیشود که آنهم از نور امام است اگر تصدیق شود و تسبیح گردد.زیرا آدمی در ظلمات خاک به هر درجه ای از نور و روح و کشف و شهود غیبی هم که رسیده باشد باز هم ذات غیب الغیوبی پروردگار فراتر است و اینست سرّ تسبیحی که پایانی ندارد یعنی تسبیح کل ایمان و معلومات و مکاشفات عرفانی در سمت خداوند خالق که نورش جز در امام زمان درک شدنی نیست. به همین دلیل است که یک انسان عارف به هر درجه ای از شهود هم که رسیده باشد هرگاه که از تسبیح الهی بازماند و دچار تنفیس شود به آنی کور و کر گشته و دچار ظلمات می شود و لذا اتفاقاً علمای ربانی و عارفان حق بیش از همه نیازمند این تسبیح هستند چرا که روحشان از ظلمات زمین کنده شده و مقیم آسمانهاست. پس هرگاه که از تسبیح الهی بازایستند سقوط هولناکتری خواهند داشت چون بالاتر رفته اند. شیخ اکبر ابن عربی گزارشات مفصلّی از چنین عارفانی را ارائه کرده است که با همه ایمان وعرفانشان دچار ظلمات و نسیان شده بودند که ابن عربی مأمور نجاتشان بوده است و آنها را متوجه تنفیسشان ساخته است.

۵۴۰- و اینست که اشد کفر و ظلمت و نسیان و واژگونی را در کسانی می بینیم که زمانی به مشاهده آیت و حجتی نائل آمده بودند که آنهم از جانب نور امام بوده است ولی این نوع انسانها بلافاصله این شهود را برای خود تنفیس کرده اند و لذا دچار کفری ابلیسی شدند که واژگونی است در حالیکه قبل از چنین شهودی در کفر جاهلی بودند که عین این معنا در سوره بقره مذکور است بصورت یک مثال که چگونه انسانی بواسطه یک بارقه الهی حقیقتی را میبیند و چون تسبیح نمیکند بعد از آن به تاریکی مضاعفی دچار میشود و دیگر هیچ نمی بیند مثل چشمی که دچار آفتاب زدگی یا برق گرفتگی شده باشد. اینست آن خطری که نو مؤمنان و مبتدیان سیر و سلوک عرفانی را تهدید میکند و آن خطر تنفیس ایمان و شهود میباشد و کوس اناالحق زدن. و هیچ واژگونی هولناکتر از تنفیس ایمان نیست ایمانی که از نور نظر پیر طریقت و عالمی ربانی است که مورد انکار مبتدیان قرار می گیرد تا خود مبتدی به گمان باطل یک شبه امام زمان شود

که این طمع در ولایت مولد شجره ملعونه ابن ملجمها و شمرهاست در حقیقت با تنفیس ایمان، فرد تنفیس کننده ایمانش را تحویل شیطان میدهد تا به وعده شیطانی یک شبه شاه شود و مستکبری جبار گردد تا همه را به بندگی خود بکشاند. و لذا شاهدیم که چگونه این مبتدیان مستکبر تبدیل به شیاطینی قهّار و جبار می شوند نسبت به زیردستان خود، آنهم به اسم خدا و امام و عرفان!

۵۴۱- به یاد آوریم که چگونه نخستین دسته از ارواح و فرشتگان الهی که عزازئیل رهبرشان بود دست بکار تولید مثل و آفرینش امثال خود زدند بی اذن الهی و سپس ادعای خدائی کردند. این نکته ای بس حیرت آور و عبرت انگیز است از برای مبتدیان عرفانی که خود به خلق جدیدی در نزد امام آفریده شده اند و نیز دارای قدرت آفرینش جدید عرفانی هستند که عین خود را پدید آورند در اطرافیانشان و سپس آنها را به بندگی خود خوانند زیرا حقیقت ایمانی که از نور امام دریافت می شود نور المؤمن خداوند است پس آفریننده است به درجه ای. و همین است که مبتدیان را وسوسه به کفر و انکار می کند و به عداوت با پیرشان می کشاند چرا که وجود پیر در هم شکننده این احساس کفر و تنفیس است و لذا همچون جن از بسم الله گریزانند زیرا پیر حقیقی نوری از بسم الله است یعنی سوی خدا و وجه الله.

۵۴۲- یکی از بزرگترین نواقص قلمرو حکمت و عرفان وحدت وجودی در تاریخ، فقدان معرفت نفس توحیدی است که فردی که بر این نوع معارف وارد می شود در ظلمات جهلش نسبت به باطن خویش به انواع خودفریبی و شیطنت و واژگونسازی دچار می شود و خود از آن غافل است که محوری ترین مسئله معرفت نفس توحیدی درک و احاطه بر تسبیح و تنفیس نفس است که بدون چنین علمی همه معارف و حکم توحیدی در نفس امّاره فرد، تنفیس شده و تأویل به شیطان و کفر و واژگونی می شود. و این بزرگترین معضله جریانات عرفانی در همه جای تاریخ بر روی زمین در قلمرو مذاهب توحیدی بوده است به خصوص در جهان اسلام و تشیع! و لذا محور همه معارف ما به جبران این نقصان عظیم، همانا علم معرفت نفس توحیدی بوده است زیرا بدون این علم، عرفان و حکمت وحدت وجودی در آخرالزمان که عرصه تجلّی حق در خلق جدید است محکوم به تنفیس و کفر و ابلیسیت است و شیطانپرستی های رنگارنگ و باورهای تناسخی و ظهور انواع دجالیت همانطور که در سراسر جهان شاهدیم!

۵۴۳- از آنجائی که معارف وحدت وجودی حامل نور اتصال و اتحاد زمین و آسمان و اول و آخر و ظاهرو باطن و مبدأ و معاد در وجود انسان است و عین واقعه عروج روح و تأویل مخلوق به خالق است پس بدون عمل تسبیح که بستر تأویل است این واقعه به حقش در وجود آدمی محقق نمی شود زیرا فقط بر تنفیس و تفکیک شدیدتر انسان از روح جهان و نور خالقش می افزاید و نفاق بین انسان و خالق را تعمیق می کند یعنی فرد را منافق میسازد یعنی کافری که بر کفرش مفتخر است و آگاهانه کفر می ورزد و اینست که قرآن کریم جایگاه منافقین را در درک اسفل السافلین قرار داده است که دورترین حد از خداوند است.

۵۴۴- کفر و ایمان بطور کلی دو نوع است یکی کفر و ایمان دوران جاهلی است که برخاسته از اعتقادات و مذاهب آباء و اجداد است که فرد اگر موافق باورهای نژادش باشد مؤمن تلقی می شود و اگر مخالفش باشد از جانب نژادش کافر خوانده می شود که این کفر و ایمانی عاریه ای و بی ریشه است و در ماهیت حقیقی زندگی افراد تفاوت چندانی ایجاد نمی کند و تفاوت عمدتاً مربوط به تظاهر است به آداب و رسوم و یا انکار آن. که قرآن کریم حتی اعتقاد و دین موروثی را هم کفر نامیده است که از این منظر انکار این نوع دین به ایمان حقیقی و حق جوئی نزدیکتر است که در حقیقت این نوع ایمان موروثی را میتوان نفاق موروثی دانست که نسل اندر نسل ادامه می یابد که این استمرار در عصر ما روز به روز شاقه تر شده و کفر نهانش را آشکار می سازد که این نبرد موسوم به تضاد سنت و مدرنیته است که نبردی کاذب و بازاری است. ولی کفر و ایمان دیگری وجود دارد که در خارج از اعتقادات موروثی رخ می دهد و آن حاصل رویاروئی با آیات و بینات الهی در یک پیر طریقت و امام هدایت است که این کفر و ایمانی اختیاری و انتخابی و باطنی و ریشه دار است که در دوران سن کمال و بلوغ عقلی واقع میگردد که همه نشانه ها و حجتهایش زنده و الساعه است و لذا در ارکان سرنوشت آدمی ایجاد انقلاب میکند که این کفر و ایمان تماماً حاصل تنفیس و تسبیح آیات و معارف وحدت وجودی

است که آدمی از نزد امامی حیّ می یابد که سمت و سوی این تسبیح یا تنفیس نیز وجود امام است که امر تسبیح موجب نزدیکی نوایمان به پیرش می شود که حاصلش ارادت و اطاعت است و امر تنفیس حاصلی وارونه دارد که فرد را به کفری ابلیسی دچار ساخته که بین قلب و ذهنش نفاقی عمیق پدید می آورد و اجازه نمی دهد که روح و ایمان و معرفت تنفیسی از قلب به روح ناطقه الهی در سر برسد که وحدت وجود را در مراتب آسمانهای هفتگانه مغز تحقق بخشد از طبقات هفتگانه نفس که دربش قلب است. یعنی در حقیقت روح ایمانی فرد از صراط دل که بین زمین و آسمان دل کشیده شده در خلاء ظلمات درک اسفل سقوط می کند که این همان معنای خسران دنیا و آخرت است. زیرا فرد هم از دل خویش که زمین وجود است ساقط شده و هم از آسمان وجود که مغز است.

۵۴۵- باید درک کرد که تنفیس بعد از ایمان و دریافت روح از جانب امام از دل آغاز شده که عرصه احساس و عواطف ناخودآگاه است و سپس در امّاره گی ذهن تبدیل به افکاری واژگونه و خودپرستانه می شود که انکار و رویگردانی از پیر را هم شامل می شود و سپس به نطق واژوی و ظلمانی می رسد که بیان واژگونه حقایق قلبی است که غایت این تنفیس و واژگونی در رفتار و اعمال آدمی موجب ابتلای به انواع فسق و ذلّت و رسوائی است بخصوص در نزد کسانیکه این تنفیس عرضه می شود تا شبکه شیطانی و خلق جدید جهنمی را ساماندهی کند که این همان تولید مثل عزازئیلی است که بدینگونه لشکریان شیطان پدید می آیند. و از ویژگی صاحب چنین تنفیسی شقاوت و جباریت نسبت به زیردستان است که همه را به بندگی خود بکشاند که همین تلاش شیطانی نیز موجب فروپاشی و ذلّت و تباهی زندگی فرد می شود. و اینهمان پدیده ای است که در بسیاری از فرقه های ضالّه درویشی شاهد بوده ایم تحت عنوان اسلام و عرفان و ولایت و امثالهم. و این سیر پیدایش شیطان انسی از بطن خلق جدید عرفانی و روحانی است که دچار تنفیس و واژگونی گشته است که در طول تاریخ در عرفان همه مذاهب شاهدش هستیم که بدترین نوع معصیت و تهمت به خدا و رسولان و اولیای حقه بوده است و در نقطه مقابل قشری گری مذهبی و خرافات و جهالت دینی را تقویت نموده است و موجب پیدایش جریانات تکفیری نیز می باشد که بین دو جناح شریعت و حقیقت لشکر کشی می کنند به رهبری شیاطین.

۵۴۶- حال بهتر درمی یابیم که چرا در طول تاریخ همواره با ظهور هر پیامبر و عارفی بزرگ این صف بندی شیطانی بین متشرعین قشری و پیروان تنفیسی طریقتها به وقوع پیوسته است که مؤمنان و عارفان حقیقی هرگز در میان این لشکرکشی جائی ندارند و در حقیقت این لشکرکشی تاریخی بین دو جناح از کافران است کافران موروثی و دهری و کافرانی که در خلق جدید عرفانی دچار تنفیس ابلیس گشته اند. پس این نبردی بین شیاطین و پیروان آنهاست. زیرا مؤمنان و عارفان حقیقی در سمت صلح و وحدت با جهان در حرکت هستند و با هیچکس و جریانی عداوتی ندارند و اگر بر جنگی نیز وارد شوند جز دفاع از جان و ایمان خود نیست.

۵۴۷-پس واضح است که اگر نو مؤمنان و مبتدیان خلق جدید عرفانی دارای عرفان و مراقبه نفس دائمی نباشند شیاطینی که از قدیم در اطراف قلبشان پرسه می زنند و از راه نژاد به ارث رسیده اند و دمادم در دل وسوسه تنفیس میکنند و در ذهن نجوای استکبار سر می دهند تا ایمان و روح ایمانی را در فرد واژگون سازند و او را بر این صراط ساقط نمایند همانطور که در قرآن کریم از زبان ابلیس می شنویم که بر صراط ایستاده تا مؤمنانی را که شاکر نعمات نیستند از چپ و راست و پس و پیش وسوسه کند و در دوزخ سرنگونشان سازد که این همان چهارسوی دل است و دل همان صراط است. پس درمی یابیم که شکر نعمات برای مؤمنان در نزد ولی نعمتشان تنها راه نجات از وسوسه های ابلیس است که این شکر نعمات محسوسترین شکل تصدیق و تسبیح ایمان و روح و آیاتی است که از نزد امامشان یافته اند زیرا شکر چون بر زبان آید کاملترین حد تسبیح است.و لذا خداوند هم در کتابش فرموده اگر مرا شکر کنید از شما راضی می شوم و این بمعنای ورود مؤمن بر رضوان خداست که قلمرو توحید و وحدت وجود است و عشق الهی. پس می بینیم که تسبیح در قلمرو عمل امری بسیار مفهوم و ساده است همانطور که راه هدایت را راه راست و راه رحمت نامیده اند که همه سختیها را هموار میسازد. و آنچه که سخت و جانکاه است راه تنفیس و انکار و خودفریبی است زیرا تنفیس ایمان و نعمات واضحترین درجه از دروغ و خیانت به خویشتن است که میخواهد جایگاه حق را به زور و دروغ،

انکار و جا به جا سازد. و این همان خود- واژگونسازی است. پس تنفیس آشکارا دروغ و خیانت به خود و تهمت و عداوت با پیر است: فویلٌ للمکذبین (پس وای بر تکذیب کنندگان) قرآن کریم-

۵۴۸- پس تنفیس شناسی عین قلب کفر و کفرشناسی است، همانطور که تنفیس در لغت هم به معنای خودی کردن و منی ساختن تصنعی و زورکی است و لذا بر خلاف جریان الهی فطرت الهی انسان است که در روح ایمان سرشته است. به همین دلیل تنفیس تلاشی جانکاه و به غایت زجرآور است درست همچون سرنگون کردن خود بدست خود در یک سیاهچاله. و لذا بدون حمایت شیاطین انجام شدنی نیست، شیاطین انسی و جنّی.

۵۴۹- شاهراه تنفیس روح ایمان در جریان خلق جدید همانا امیال و احساسات و خاطرات گذشته ظلمانی خود در نژاد و نژادپرستی است بدینگونه که فرد تحت الشعاع روح ایمان جدیدش کل گذشته خود را نیز روحانی و الهی می یابد و اگر همین حقیقت را در نزد پیرش اقرار و شکر نکند که گذشته اش را نیز احیاء کرده است بی تردید در خدمت خودپرستی نژادیش تنفیس می کند که گوئی مادرزادی عارف و مؤمن بوده است. و اینست که قرآن کریم می فرماید چرا به یاد نمی آورید که روزی وجود نداشتید و خداوند شما را حیات و هستی بخشید. در حقیقت، ذکرِعدم، امری واجب است که کمر تنفیس را می شکند زیرا کارخانه تنفیس همان گذشته فردی و خانوادگی و تاریخی است که در نقطه مقابل حیات و هستی کن فیکنی و نزادی قرار دارد. پس سرچشمه تسبیح ذکر آفرینش جدید است و فکر عدمیت قبل از آن.

۵۵۰- یکبار دگر نظری بر آفرینش عالم از منظر امّ الکتاب می نمائیم تا سلسله مراتب تسبیح و سجود الهی را بهتر دریابیم که خلاصه واقعه از این قرار است که خداوند پس از تجلّی پنج نور ازلیش که به پنج رنگ بنیادی بودند، شش روح آفرید و صد و بیست و چهار هزار نور از آن شش متجلّی ساخت که هر آن به صد و بیست و چهار هزار رنگ گوناگون بارز می شدند که به همین تعداد کواکب بیافرید که از هر یک نیز صد و بیست و چهار هزار ستاره نورانی دیگری به رنگهای دیگر پدید آورد و نیز شش آسمان که هفتمینش آسمان دنیا بر بالای سر زمین است با آن همه ستارگان و کهکشانها. و آنگاه از این همه انوار و ارواح و رنگها و کفر و تسبیحِ گروههای ملائک و شیاطین توأمان زمین و مردمان را پدید آورد و در هر مرحله از آفرینش روحی جدید و خلقی جدید و کاملتر ظاهر فرمود که همه مخلوقات سابق را به تسبیح و سجده آن فرا خواند که آخرین این مخلوقات که کاملترین ظهور پروردگار است حضرت آدم خلیفه او بر زمین است که یکبار دگر همه ملائک و شیاطین را نیز به تسبیح و سجده آدم برای پروردگارش فراخواند که داستانش ذکر شد. و همانطور که از کلام امام در آخرین پیام خداوند به آدم و حوا به وقت هبوط درمی یابیم تنها راه رهائی انسان از زمین و عروجش بسوی پروردگارش اینست که آخرین آدم و جدیدترین ظهورات الهیت پروردگار را از این آدم دریابد و تسبیح و سجده کند و در نزدش بماند تا به ارواح هفتگانه تعلیم یابد تا قدرت عروج پیدا کند و در این راه کل زندگیش را سرمایه کند و سائر مؤمنان این درگاه را نیز با مال و جانش حمایت نماید و خواهران و برادران حقیقی خود سازد که در اینصورت بر جنّات نعیم الهی امامش بر زمین وارد می شود که روحانیت و نورانیت زمین است که از ذات ازلیش ظهور می کند. و این عین خلاصه مجموعه معارف ما نیز می باشد. پس درمی یابیم که امر تسبیح الهی برای مؤمنان و متعلمان و مریدان جز در وجود امامان زمان و دورانها و عالمان ربانی وعارفان حق معنائی ندارد و غیر از این هر چه باشد تنفیس است و کفر آنهم از نوع نفاقش. همانطور که اصلاً کل هفت آسمان و کهکشانها و زمین و موجوداتش بواسطه سلسله مراتب تسبیح و سجود آخرین ظهورات الهی پدید آمده اند. و این سنت الهی تا ابد جاریست و همه فرشتگان و مخلوقاتی که کافر شده و تنزل کرده اند بدلیل انکار تسبیح و سجود بر آخرین مخلوق خدا یعنی آخرین ظهور الهی بوده است و لذا منطق و شعار همه این کافران در همه دورانهای آفرینش این بوده که: خدای ما حق است و بر آن آسمان برتر میباشد و ما هرگز مخلوقی را که چون ماست تسبیح و سجده نمی کنیم که آخرین مرحله از آفرینش، حضرت آدم بود که از پست ترین ماده کفر زمین یعنی لجن آفریده شد که به روح و صورت وعلم اسماءالله نائل آمد، که همه خلق خدا در هفت زمین و آسمان امر به تسبیح و سجود او گشتند که این امر تا ابد ادامه دارد یعنی هر زمانی را یک خلق جدید و یک انسان جدید الهی است که امام زمان خویش است و وارث آدم است که میزان کفر و ایمان

و تسبیح و تنفیس وهدایت و ضلالت همگان است. که او به غیر از قائم آل محمد است که او صامت و این ناطق است و ظاهر و باطن یکدیگرند همچون محمد و علی. که در هر عصر و قوم و زبانی یکی از این علیین حضور دارد.

۵۵۱- اگر دقت کنیم درمی یابیم که اگر ظهور و تجلّی الهی در جلال و جمالش نباشد اصلاً تسبیح و سجود به چه کار آید و چه معنائی دارد همانطور که اصلاً عمل سجده بواسطه صورت است برای صورتی الهی که از انسانی رخ می نماید با دلایل و حجتهای الهی وعرفانی. پس سجده که کاملترین فعل تسبیح است و نماد آشکار تصدیق و تشکر است همان سجده از صورت و بر صورت است. صورت بشری و ناسوتی و ظلمانی بر صورت الهی و نوری تا که این صورت ظلمانی، نور پذیرد و زنده شود به جمال الهی. وگرنه سجده بر خاک سجده کفر است بر معدومیت الهی و تسبیح ابلیس است درباره خدائی که پشت آسمانهاست، پس این سجده جز پرستش خود نیست و مطلقاً تنفیس است. تنفیس به زبان ساده تر همان خدا دزدی، روح دزدی و امام دزدی است یا دزدی از خدا و امام و روح!

۵۵۲- همانطورکه امام باقر(ع) میفرماید که هشت عضو تشکیل دهنده صورت آدمی که جملگی دریافت کننده نور ادراک حق هستند چون به نور حق زنده شوند همان هشت ملک حامل عرش خداوند میباشند: دو گوش و دو چشم و دو بینی و ذائقه و نطق! و اینست که صورت یک انسان الهی به هر درجه ای، ظهوری از الهیت است همان تجلّی حضور خداوند بر عرش است بهمراه هشت حاملش. و لذا تسبیح و سجده حقیقی از صورت مأموم است بر صورت امامش به نیت حمد و تسبیح خداوند خالق تا به نور شهود الهی نائل آید. چرا که پیشاپیش با مجموعه ای از آیات و بینات و حجتهای عقلی و عرفانی به ایمان قلبی رسیده است و رسالت ایمان همین است که به ظهور غیب الغیوب پروردگارش از وجود امام شهادت دهد شهادتی قاطع. و این امری مکرر در امّ الکتاب است که اصل اوّل نجات و رستگاری بر زمین است که بعد از آن تصدیق و تسبیح ایمان و روح امام در سائر مؤمنین است که خود حجتی بر حقانیت تسبیح است که فرد امامش را برای خود تنفیس نکند و دچار امر مشتبه نشود که امر اول را تسبیح دوست نامند و امر دوم را تسبیح دوست دوست! و این همان مکتبی است که در غدیر بنا شده است که متأسفانه از سنت عملی این مکتب جز نام و نمایشی باقی نمانده است.

۵۵۳- ما قبلاً در سائر آثارمان این نکته را متذکر شده و از منظر عقل و معرفت قرآنی به اثبات رسانیدیم که آیات محکم و متشابه قرآنی در حقیقت درست به عکس آن چیزی است که در نزد عامه علمای شرع و مفسرین ما باور شده است که معمولاً آیات مربوط به شریعت و آداب و فروع دین را محکمات قرآنی دانند و مابقی آیات که در آفرینش جهان و انسان و مبانی عالم وجود و قیامت است را متشابهات خوانند. و ما باوری کاملاً معکوس داریم. اینک این ادعای ما در رساله امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) نیز تبیین گشته است همانطور که قرآن کریم در آیه ۵ آل عمران می فرماید که: "اوست که قرآن را بر تو نازل کرد که آیاتی از آن محکمات هستند که امّ الکتاب می باشند و مابقی آیات متشابهات می باشند تا کسانیکه در دلهایشان میل به باطل است آنرا تبدیل کنند و راه شبهات و فتنه در پیش گیرند و امتحان شوند درحالیکه تأویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند که صاحبان اصل خرد هستند." که بی تردید کاملان این علم تأویل و اصل خرد جز امامان معصوم نیستند که رساله امّ الکتاب هم تأویل امهات و محکمات قرآن است که تماماً شرح و تفسیر آیات مربوط به آفرینش و قیامت و ساختار ذاتی انسان و جهان می باشد. همانطور که طبق روایتی معتبر امام باقر(ع) به وقت بدنیا آمدن از مادرش آمنه(ع) همین آیه را بزبان آورد که: آیات محکمات هنّ امّ الکتاب! که این رساله امّ الکتاب تجلّی همین سخن امام به وقت بدنیا آمدن آن حضرت است که محکمات قرآن را تأویل نموده است. همانطور که امام باقر(ع) به سن پنج سالگی در مکتب درس معلمش عبدالله صبّاح در پاسخ به معلمش که می پرسد که این علم را از کجا آموخته است میفرماید این علم ما اهل بیت عصمت است. یعنی علم تأویل محکمات یا امّ الکتاب! همانطور که باز میفرماید علمای ظاهر، آیات متشابه و شریعت محمدی را گرفتند و محکمات دین و طریقت علی(ع) را وانهادند که باطن شریعت است و علی(ع) باب دین محمّد(ص) است.

۵۵۴- علاوه بر این مکرراً در قرآن کریم شاهدیم که شریعت و احکام ظاهری را عصری و قومی خوانده است: برای هر قومی شریعتی قرار داده ایم! زیرا ظواهر عالم و آدم در جریان تاریخ دائماً در حال تغییر است و شریعت هم علم و احکام الهی در باب ظواهر زندگی بشر است که علمای ظاهر این حق را درنیافته و فقط شریعت خود را حق و سایر شرایع را باطل می خوانند و بدینگونه فتنه و تفرقه در امت را دامن می زنند و اساس اندیشه تکفیر را پدید می آورند که امروزه جهان را به آتش و خون کشیده است. درحالیکه اگر محکمات قرآنی را که اصول و ارکان ابدی انسان و جهان هستند دریابیم مسائل و بن بستهای فقهی و شرعی را هم به آسانی حل و فصل میکنیم و در آن درنمی مانیم که مجبور شویم شریعت طاغوت تکنولوژی را گردن نهیم و علوم بغی را شریعت خود سازیم و بنده مستکبرین جهانی شویم.

۵۵۵-امام باقر(ع) در تأویل حرف الف آشکارا می فرماید که روح الحیات ناطقه و روح بصیرت و روح جبروت و روح الفکر و روح العلم جمله تجلّی انوار پنج تن آل الله در مؤمنانشان است. پس یک مؤمن شیعه که خداوند دلش را آزموده و تسبیح در دلش قوام یافته و تحکیم گشته است با ارواح طیبه پنج تن آل الله است که می فهمد و می بیند و تعلیم مییابد و اراده می کند و سخن می گوید.

۵۵۶- این سخن را از جانب اکثر امامان معصوم(ع) شنیده ایم که استحقاق درک و دریافت نور ولایت و علم و معرفت امام تا چه حدی عظیم است که همطراز عظمت فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل است. این استحقاقی که همان امتحان الهی در قلوب مؤمنین است که اگر در این امتحان پیروز شوند لایق نور ولایت و امانت الهی از جانب امام می شوند همان امتحان تسبیح و تنفیس است و لاغیر! همانطور که امام باقر(ع) نیز در این رساله تصریح نموده اند آن امانتی که خداوند بر آسمانها نهاد که نتوانستند بپذیرند همان ولایت ائمه معصوم است که علی(ع) بانی و اساس آن در آخرالزمان می باشد.

۵۵۷- پس بار دگر به اهمیت و عظمت خارق العاده مسئله تسبیح و تنفیس در آثارمان پی می برید که امری بزرگتر و مقدس تر از علم تسبیح نیست و امری هولناکتر و مخربتر از تنفیس نور ولایت و علم و عرفان امام نیست و هولناکتر از آن طمع در این ولایت و ولایت دزدی که تنفیس کل این نور است و سرچشمه نور! یعنی دعوی امامت!

۵۵۸- ما در کتاب "مبانی عرفان امامیه" نشان دادیم که حتی خود امامان معصوم که حامل اصل و نصّ امامت از جانب پروردگار بودند هم به تسبیح و تنفیس امامت، امتحان می شدند که این امر درباره چند تن از معصومین بسیار آشکارتر در تاریخ رخ نموده است مثل ماجرای ولایتعهدی امام رضا(ع) و واقعه کربلای حسینی(ع) و ساباط حسنی(ع) و صفین علوی! و آنچه که بقول رسول اکرم(ص)، علی(ع) به چیزی در نزد خدا امتحان شد که هیچکس امتحان نشده بود.

۵۵۹- امامان معصوم(ع) به خود حضرت حق امتحان پس می دادند و ما هم به خود معصومین امتحان میشویم به رحمت و کرم و محبت مطلقه شان که برای اهل غفلت، اساس تنفیس را فراهم می آورد. یعنی تنفیس، حاصل نفهمیدن رحمت و محبت و سوءاستفاده از آن است درست مثل بچه ننه ای که در قبال رحمت والدین تبدیل به غول بچه ای بزهکار و خودپرست و متجاوز می شود و عاقبت خودش را تباه می سازد. تنفیس کنندگان آستان رحمت و کرم معصومین به مثابه غول بچه ننه هائی هستند که به ولی نعمت خود خیانت می کنند و امام را با مادر خود (امّ) عوضی میگیرند و برایش ناز و عشوه میکنند تا امام را به پرستش خود بکشانند!؟ اینست داستان کسانی که در این مکتب کوس اناالحق میزنند و دعوی امامت میکنند درحالیکه خود امامان معصوم بسیار بندرت در ملاء عام دعوی امامت کرده اند الا به امر خدا و جهت امتحان! و لذا تا ظهور قائم آل محمد، چنین ادعائی از هر جانبی باطل و فاسقانه و کفر است.

۵۶۰- و باقر العلوم(ع) گفت: "الف (آ) روح الایمان مغز انسان است که بر بالای روح حیات ناطقه قرار دارد که ممتحن هشت روح دیگر است که از بالای وی ایستاده اند و در هم پیوسته اند در این روح الایمان که از زمین تا آسمان بالا میرود: یکی روح الحفظ که لوح محفوظ (حافظه) ملک تعالی است که با این روح الایمان پوشیده شده است و یکی روح الفکر است که قلم این لوح بر روح الحفظ است و یکی روح الجبروت است که به روح الفکر باز پوشیده است و یکی

روح العلم است که به روح الجبروت باز پوشیده است و یکی روح العقل است که به روح العلم پوشیده است و یکی روح القدس است که به روح العقل باز پوشیده است و یکی روح الاکبر است که روح کل است که به روح القدس پوشیده است و یکی روح الاعظم است که به روح الاکبر باز پوشیده است و همه در یکدیگر پیوسته است از این جهت الف بزرگترین حروف است... که بر فراز همه سی حروف قرار دارد... ." همانطور که قبلاً نشان دادیم که در بسط و تسبیح الفبای سی گانه همه حروف در باطن خود دارای الف هستند. و الف روح ایمان مغز ناطقه بشر است و آن حضور الوهیت پروردگار در انسان است که به روحی از جانب امام زمان احیاء و خلّاق و نورانی می شود و قابل تأویل و تجلّی می آید. که هر یک از این روحها، روح یکی از ملائک مقرب حامل عرش است که بر انبیاء مرسل نازل شده و با آنها هویت انسانی یافته اند و جمعاً عین هویت امامان معصوم است که به صورت و اعضای ادراکی مؤمنان امامیه که خداوند دلهایشان را آزموده و امتحان شده اند حضور دارند که همان هشت عضو می باشند که ذکرشان رفت. و اینست که حاملان این ارواح اهل عروج در آسمانهای بالا هستند و بسوی ذات ازلی خداوند تأویل و راجع می شوند زیرا این ارواح هر یک برپاکننده یکی از آسمانهای بالا هستند و موکل آن آسمان. و لذا رسول خاتم(ص) نیز در معراجش انبیای الهی را هر یک در آسمانی دیدار نمود که مقام آسمانی آنهاست. و اینست که فرموده اند که نور ولایت امام را جز ملائک مقرب و انبیای مرسل و مؤمنان ممتحن توان حملش را ندارند که این همان حمل کل عرش خداست بر جمال عرفانی- نورانی خویشتن بهمراه ملائک مقرب و انبیای مرسل و امامان معصوم! بدان!

۵۶۱- رسالت ما در شرح امّ الکتاب یکی اینست که ظاهر کلام امام باقرالعلوم(ع) را به منطق و زبان و فهم امروز نزدیکتر سازیم و دیگر اینکه این حکمتها و اسرار را به عرفان نفس بشری تبیین و تطبیق نمائیم و دیگر اینکه جنبه ها و مراحل مختلف این حکمتها را در جریان آفرینش جهان در وجود انسان تعیّن بخشیم و دیگر اینکه مراتب آفرینش زمینی و آسمانی و انسانی را به لحاظ معنا هماهنگ و همسو و توحیدی نمائیم و دیگر اینکه بطنهای پنهان این معارف را از طریق مکاشفه عرفانی آشکار سازیم و بیان کنیم. و بنظر می رسد که زین پس در آثارمان جز این رسالتی نداشته باشیم که امّ الکتاب امام را در قرآن و جهان و انسان مدرن تفهیم و تصدیق و تسبیح نمائیم زیرا این گوهره اصلی و محوری علم همه امامان شیعه است همانطور که خود امام باقر(ع) تصریح نموده اند که: این علم ما اهل بیت است! پس این نور ولایت و هدایت امام است که پس از چهارده قرن بسوی ما آمده و دربش را بر ما گشوده است که درب قرآن است. و این واقعه نزول روح امّ الکتاب است که در این رساله تبیین می گردد.

۵۶۲- یکی از مسائلی که ممکن است برای خوانندگان این اثر ایجاد اشکال و شبهه نماید اعداد و ارقام هستند مثل سه نور و پنج نور، هفت روح، هشت رکن و ده روز و دوازده فلک و نوزده باب و بیست و چهار مقام و امثالهم! که توصیه می کنیم از این وسواس و وسوسه بگذرید و همّ و غمّ خود را معطوف درک حقایق و معنویت این اسرار نمائید که این وسوسه های عددی یکی از خطوات شیطانی است که بسیاری در تاریخ بدامش افتاده اند همانطور که قرآن کریم در این باب هشدار داده است که وسواس در این اعداد فتنه اهل مرض و نفاق است. و میدانیم که چگونه برخی از فرقه های ضالّه بنام تشیع در تاریخ با اتکای جنون آمیز بر برخی از این اعداد و حروف و تواریخ و تنفیس آن برای خودشان دچار چه فساد و فتنه و هلاکتی گشتند و هفت پرستی و نه پرستی و نوزده پرستی و صد و ده پرستی بنا نهادند مثل گروهی از حروفیه و اسماعیلیه و نیز بابیه و برخی دگر از فرق درویشی و امثالهم!

۵۶۳- امام علی(ع) بما هشدار نموده که هر چه بر عدد بنا شود محکوم به تباهی و فساد است چرا که اعداد نمایش تفکیک و تشریک صور و اجسام هستند همانطور که قرآن کریم بما تعلیم داده که نعمات الهی را به اعداد درنیاوریم که از دستشان میدهیم که حکمت و معرفت، برترین نعمات الهی هستند. و میدانیم که یکی از ارکان وسواس ها و شرکهای شرعی در نزد متشرعین بی باطن همین شمارش پرستی است که دیوانه شان ساخته است همچون وسواس در شمارش رکعتهای نماز و سائر امور فقهی مشابه!

۵۶۴- یکی از اساسی ترین امّهات و محکمات این امّ الکتاب آنست که چرا از میان این هستی بیکرانه و اینهمه مخلوقات الهی موجودی بنام انسان مقصود خداوند از آفرینش و مستحق ظهور الهیتش گشته است و دیگر اینکه چرا از میان اینهمه آدمیان انبیاء و اولیای الهی به این امر عظیم اختصاص و استحقاق یافته اند. آیا انسان بطورعام چیست و امام بطور خاص چگونه انسانی است و چه کرده است؟ که اگر بتوانیم پاسخی از فراسوی باورهای خاص دینی خود و بر اساس عقل و معرفت محض پیدا کنیم توانسته ایم حقیقت امّ الکتاب را به جهانیان عرضه نمائیم و اسلام و تشیع را دین جهانی سازیم. که این امر همواره در محور رسالت عرفانی ما قرار داشته است که در این رساله بایستی به مقصود نهائیش نائل آید.

۵۶۵- آیا براستی ویژگی و امتیاز انسان در میان سائر مخلوقات عالم چیست؟ ظاهر امر نشان میدهد که انسان قدرتمند ترین جاندار روی زمین است بدلیل علوم و فنونی که اتخاذ کرده است که بواسطه آن حرکت بسوی آسمانها را نیز آغاز کرده است یعنی میل به تأویل و رجعت به جایگاه ازلیش. که البته انگیزه ارادی و آگاهانه این انسان مدرن فقط استکبار و اراده بقدرت و سلطه بر جهان است و نه تأویل به حق وجودش. ولی با نظری به باطن این امر آنچه که بوضوح فهم میشود سراسر ضعف و احساس هراس و ناامنی و نابودی است که بشر را به تکاپو انداخته تا جهت تنازع بقا و حفظ حیاتش اینهمه علوم و فنون پدید آورد تا در جهان نابود نشود و عجبا که هر چه که بر سیطره علمی و فنی بشر افزوده میشود فقط بر وحشت و ناامنیش افزوده می شود و لذا برجسته ترین محصول این علوم و فنون، ویرانگری و تخریب و کشتار است و خودکشی. پس باید گفت که این انسان به راه و روشی خلاف اراده و آگاهیش دست زده است و کل این علوم و فنون وی را در مسیر خودبراندازی یاری می کند پس این بشر ناخودآگاه دشمن خود شده است و نمی داند، تا آنجا که حتی اراده این علوم و فنون بر اراده صاحبانش مسلط شده و پیروانش را به بند کشیده و در مهلکه افکنده است. در حالیکه سائر جانداران بدون اینهمه علوم و فنون در عزّت و امنیتی بهشت گونه نسبت به انسان بسر میبرند بی هیچیک از این علوم و فنون. و اگر در این دوران دچار بحران گشته اند از عوارض ویرانگر علوم و فنون بشری است. پس بشر از این وجه ضعیفترین و بی پناهترین جاندار روی زمین است که مستمراً هم بر این ضعف و ناامنیش در قبال طبیعت افزوده می شود تا آنجائی که طبیعت را بزرگترین دشمن خود می داند و با آن به جنگی بی امان برخاسته است و زادگاه خود یعنی زمین را شبانه روز به تخریب و تباهی میکشد و لذا روز به روز از زمین بیگانه تر شده و رزق طبیعیش را نیز از دست میدهد و به رزق زهرآگین و آتشین صنعتی روی می کند که این رزق نیز او را مستمراً در گرسنگی و قحطی و بیماری و ناامنی فزاینده سوق میدهد. انسان تنها موجودی بر روی زمین است که طبعاً میل به شرارت و ویرانگری و نابودی همنوعان دارد که بخل و بدخواهی و عداوت نسبت به همنوعانش در هیچ جاندار دیگری دیده نمی شود و هر چه که سیرتر می شود شرورتر می گردد و هر چه که ثروتمندتر می شود حریص تر میشود و هر چه که قویتر می شود وحشی تر می شود درحالیکه حتی درندگان نیز بوقت سیری کاملاً رام و بی خطر هستند و ضرر و شررشان به هیچ حیوان دیگری نمی رسد و این از ویژگی این حیوان دوپا بر روی زمین است.

۵۶۶- علاوه بر این انسان تنها موجودی بر روی زمین است که دارای حافظه ای آگاه میباشد و نیز می تواند گذشته اش را به یاد آورد و ثبت کند که این امر موجب پیدایش فرهنگ و تاریخ و تمدن شده است که علم و تکنولوژی هم حاصل همین امتیاز اوست که آنرا بخدمت امیال نابودگرانه اش گرفته است و برای همین است که همواره نخستین و پیشرفته ترین بخش هر تکنیکی خاصیت نظامی و مخرب داشته است.

۵۶۷- نظریه داروین در تکامل انواع حیات که یکی از بزرگترین کشف حیاتی بشر است بدرستی ثابت می کند که به لحاظ ساختار زیستی و آناتومی و رفتاری، انسان یک میمون کاملتر است که کاملترین حیوان روی زمین است. که در این نظریه همانطور که خود داروین اعتراف دارد یک حلقه مفقوده موجود است و آن روح و روان ویژه انسان است که اصلاً در ساختار تکامل حیوانیش هیچ جایگاهی ندارد که دارای رشدی تدریجی بوده باشد یعنی کمترین نشانی از روح انسانی در اسلاف میمونیش دیده نمی شود و گوئی که به ناگاه و خارج از زنجیره تکامل تاریخی، روحی از آسمان بر نوعی از پیشرفته ترین میمون نازل شده و او را انسان کرده است یعنی میمونی که ناگهان به نطقی ویژه رسیده و

عاشق می شود و نام همه چیز را بلد شده است. که این همان واقعه گزینش شرورترین میمون روی زمین بعنوان خلیفه است که با نفخه روح الهی و علم اسمائی آغاز گشته است. ولی متأسفانه نسل این میمون صاحب روح و نطق بسرعت دچار نسیان و خودفراموشی گشته است که شروعش از همان آدم ابوالبشر بوده است که او را از بهشت بر زمین ساقط کرده است ولی آن روح و نطق الهیش را کمابیش دارا می باشد بی آنکه درباره حقش آگاهی و علمی داشته باشد و لذا این روح و نطق الهی را هم بخدمت شرارت عصر میمونیش گرفته است یعنی الهیت خود را به خدمت شیطنت آورده است و بدینگونه او را تبدیل به شروری مطلق و عدم زده و دیوانه ساخته است که برای نجات خود از نابودی میخواهد جهان را نابود کند.

۵۶۸- آیا براستی چرا انسان تبدیل به مجسمه نابودی شده است و روز به روز عدمیتش شدیدتر می شود ولی متأسفانه این علت را بطرزی وارونه جستجو می کند یعنی خود را کانون عدم نمی بیند بلکه جهان بیرونش را مقصر می داند و از آن انتقام می گیرد؟ زیرا آدمی روح و نطق الهیش را که مستقیماً از پروردگارش در پایان آفرینش جهان دریافت کرده است بخدمت کفر و انکارش گرفته است یعنی روح وجود را بر علیه وجود قرار داده است و لذا ضد وجود شده است و نه حتی بی وجود یعنی عدم! زیرا عدم حقیقی دارای هیچ قدرت و اراده ای نیست ولی این آدمی عدم پرست و ضد وجود گشته است و خود تجسم این ضدیت است یعنی ضد خود. پس چنین موجودی بمعنای حقیقی کلمه مظهر عدم وجود است یعنی نبودِ بود! و اینک بر آستانه پاسخ به سئوال خویش هستیم که چرا خداوند انسان را محل ظهور خودش قرار داده است؟ زیرا عین خود خداست منتهی بطرزی کاملاً وارونه. زیرا انسان بدلیل کفر و انکارش نسبت به وجود (خدا) باطناً عدم است یعنی آدم است ولی صورت وجود یافته است یعنی صورت خدا. ولی خداوند ذاتاً وجود محض است که ظاهراً عدم است یعنی بودِ نبود! ولی انسان، نبودِ بود است! پس انسان و خدا بطرز واژگونه ای عین هم هستند و این کاملترین تأویل آیه فطرت است: فطرت الله التی فطر الناس علیها. یعنی فطرت خدا همان است که فطرت بشر بر آن قرار گرفته است و بر علیه آن. و این به لحاظ عقلانی بشری ترین معنای وجودی انسان است و در عین حال قرآنی ترین و خدائی ترین معنای آن نیز هست. پس ما از طریق عقل محض بشری به عقل الهی رسیدیم یعنی به قرآن و اسلام.

۵۶۹- آیا براستی چرا آدمی آن روح و علم و نطقی را که بطور خاص و بیواسطه تاریخ و دهر از پروردگارش یافته بود اینگونه وارونه کرد تا جائی که حتی موجب سقوطش از حیات و هستی حیوانی شد و لذا تبدیل به درمانده ترین جانداران گردید و بلکه بر علیه خودش قیام کرد بطرزی دیوانه وار! زیرا آن روح و علم و نطقی را که از خدایش یافته بود که همان جوهره الهیتش بود تنفیس کرد و تسبیح نکرد. یعنی بواسطه این تنفیس ارتباط خودش را با خدایش قطع نمود و یک من شیطانی شد و بواسطه شیاطین محاصره گردید و دیوانه شد. یعنی الهیت خود را تأویل به پروردگارش ننمود و لذا با روح الهی خود در تن خود محبوس شد. و این کل راز شرارتها و بدبختیهای بشر است.

۵۷۰- و اینک نوبت پاسخ به سؤال دوم است یعنی اینکه آیا اولیای الهی چه کردند که مستحق ظهور الهی از وجود خویشتن گردیدند؟ آنها همان کاری را کردند که بقیه انسانها نکردند یعنی تسبیح و تأویل روح الهی خویش در سمت خداوند خالق. و آیا چگونه این کار را کرده اند؟ از طریق رویکرد به روح خویش و به یاد آوردن روح خویش و تأمل و نظر کردن در روح خویش و بالاخره معرفت در حق روح خویش: "چرا در خود نظر و تفکر نمی کنید تا ببینید که همه چیز بر حق آفریده شده است و آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست در سخنی که می گوئید." آیاتی از قرآن- و اینست که آدمی بواسطه علوم و تحقیقات تاریخی و در بستر مکان و بیرون از جان هیچ نشانی از روح خود نمی یابد. زیرا روح چیزی نیست که تدریجاً و از مسیر مکان و زمان به انسان رسیده باشد بلکه در الساعه جان بر انسان نازل شده و می شود. به همین دلیل آدمی با هزار سال تحصیل و تحقیق در علوم و مذاهب تاریخی و عرفانهای تاریخی به هیچ روحی نمی رسد که نجاتش بخشد و بلکه خود موجب ضلالت مضاعف است و نابودی مضاعف.

۵۷۱- قابل ذکر است همانطور که از داستان آفرینش دریافتیم آدمی بر روی زمین حاصل نزولش از هفت طبقه آسمان است تا درک اسفل السافلین که دورترین حد از عرش وجود است و آستان عدم. و اینست معنای آدم که برای رسیدن به

این آدمیت عدمیش همه سلسله مراتب وجود را بطرز وارونه ای از ذات وجود حق تا مرز عدم پیموده است پس حامل کل مدارج کلی و جزئی وجود است که به عدم رسیده و آدم شده است و اینک یکبار دگر از نزد خالقش روح وجود و علم وجود را از نزد امامان وجود می یابد تا راه آمده را بازگردد به آغوش وجود. پس هیچ موجودی چون آدم لایق ظهور نور وجود نیست یعنی ظهور خدایش. زیرا دیدیم که آدم زمانی نور ذات پروردگار بود که از وی تجلّی کرد و تبدیل به فرشته مقرب شد که تدریجاً بواسطه تنفیس و انکارش تنزل نمود بسوی عدم. پس اینک بایستی علم ایمان و تسبیح و تأویل و رجعت و عروج را بیاموزد تا کفر و نابودیش را جبران کند و با اینهمه بدون کفرش به آدمیت نمی رسید که مستحق رحمت مطلقه پروردگارش شود و جانشینش در جهان گردد. زیرا اگر کفر آدمی نمی بود آسمانها و افلاک و زمین که سلسله مراتب تنزل وجودند پدید نمی آمدند و جهان طبیعت و مادیت رخ نمی داد. و این سرّ کفر است که سرّ ظهور نیز هست. ولی این کفر بدون توبه و انابه و جهاد و تأویل و تسبیح، امکان رهائی از عدم را ندارد و تا ابد معدوم باقی می ماند. پس آنچه که به کفر نیز این هویت را بخشیده ایمان و رحمت و تسبیح الهی بواسطه ملائک سبّوحی بوده است. پس مبادا که کفرپرستی یعنی شیطان پرستی پیشه کنیم. پس جهت ادامه تأویل اسرار امّ الکتاب بایستی دائماً بر ظرفیت عرفانی خود بیفزائیم تا از برکات حیرت آور نور این کتاب برخوردار شویم و ره شیطان را نیز بزنیم نه اینکه او ره ما را بزند. زیرا کفر بدون رحمت انبیاء و اولیای الهی محکوم به نابودی است.

۵۷۲- امام باقرالعلوم(ع) در رساله امّ الکتاب دست این بنده را گرفته و هویت و سیمای جهانی انسان را در هفت زمین و آسمان می نمایاند و این تأویل رویائی است که چند ماه پیش از این دیدم که امام دستم را گرفت و من از خود فنا شده و جهان هستی را تماماً کالبد خویشتن دیدم. همانطور که در این رساله شاهدیم که آدمی دارای هفت هویت و موجودیت و کالبد است در ازل الهی تا پایان جهان: ذات پروردگار، پنج نور تجلّی ازلی، هفت طبقه آسمان، هفت طبقه افلاک، زمین، امام مبین و تن فردی! همانطور که می فرماید نخستین آسمانی که آفرید بحرالبیضاء (دریای سفید) بود که نخستین تجلّی و عرش الهی بود و آخرین آسمان هم که آسمان دنیاست آسمان آبگون (آبی) بالای سر ماست. و این همان فاصله بین مغز سر است تا دهان و چانه انسان! یعنی مغز سفید سر همان تعیّن و تجسّد بحرالبیضای عرش اعلای پروردگار است و گوش و چشم و بینی و لبان و زبان و چانه هم نزول و تجسد شش طبقه دیگر آسمان است. و همه این اعضاء و جوارح بدن آدمی در افلاک (آسمان دنیا) حضور دارند که کالبد افلاکی بشرند و لذا می فرماید: سر همان فلک حمل است و گردن فلک ثور است و دستها فلک جوزا، سینه هم سرطان و شکم، سنبله است و پشت، خوشه پروین است و ناف فلک میزان است، رانها فلک قوس است زانوها فلک جدی، ساقها فلک دلو و پاها فلک حوت است و باسن هم فلک عقرب می باشد. و نیز می فرماید دل برابر خراسان است، ریه برابر عراق است، جگر برابر ترکستان است، طحال برابر آفریقاست، معده برابر هندوستان است و روده برابر مصر است. و میفرماید شکم دوزخ است و هفت طبقه زمین، هفت اخلاط شیاطین است که در بدن آدمی عبارتنداز: ریه و جگر و طحال و معده و روده و دو کلیه! و درک اسفل که طبقه زیر جهنم است همان عورت و دستگاه تناسلی می باشد که قلمرو خود ابلیس است که از آنجا بر شجره که ستون فقرات است رخنه میکند و از راه گردن در نفس ناطقه و مغز آدمی وسوسه و نجوا می کند که همان وسوسه های نژادپرستانه و شجره پرستی بشر است همانطور که تولید مثل از پشت آدم است. و نیز چهار طبع موجود در طبیعت که بوجود آورنده طبایع بشری هستند در جگر و طحال و شریانها و خون جاریست که کانونهای آتش و خاک و آب و باد هستند. و قبلاً متذکر شدیم که طبق قول امام باقر(ع) سیارگان هفتگانه منظومه شمسی هم منابع فلکی حواس و اعمال بشرند: ماه کانون رفتار و روش بر زمین است، عطارد کانون گیرائی و اکتساب است (با دستان)، زهره کانون چشائی است، آفتاب کانون گویائی است و مریخ کانون بویائی است و مشتری کانون بینائی است و زحل کانون شنوائی است و فلک افلاک هم کانون روح حیات مغز است که همه افلاک بر دورش میچرخند. و بدینگونه انسان قطب عالم امکان است و سراسر عالم هستی حضور و ظهور و انشراح تن و روح اوست زیرا خلیفه خداست و مظهرش!

۵۷۳- البته قابل ذکر است که این تطبیق ها و تأویلات و تعینات که در امّ الکتاب بارها از وجوه متفاوت بیان شده است بر حسب ظاهر تناقضاتی آشکار را تداعی میکند مثلاً در برخی موارد تطابق حواس پنجگانه با افلاک متفاوت از موارد دیگر است و یا تطابق پنج نور ازلی با اعضای حسی با سه بیان متفاوت آمده است. اگر نگاه تأویلی و تسبیحی در میان

نباشد این تفاوتها، تناقض جلوه میکنند و مورد انکار واقع میشوند. درحالیکه منظر تأویلی و جلالی(تعینی) به مانند نگاه کردن به چیز واحدی از چند سمت متفاوت است از بالا و پائین و راست و چپ و از درون و برون! وقتی به بدن انسان از بالا بنگریم نخست سر و صورت را میبینیم و اگر از پائین بنگریم نخست پاها و پائین تنه را می بینیم و بالاتنه در آخر قرار میگیرد و چون از چپ و راست بنگریم مناظر دیگری دیده می شوند. این تفاوتها از بابت زاویه دید و سمت نگرش هستند.

۵۷۴- پس می بینیم که کل زمین کالبد دیگری از ماست که همه خاک و آب و گیاه و کوهها و جانورانش اعضاء و جوارح ارضی ما هستند و افلاک و کهکشانها به مثابه کالبد آسمانی ما در این دنیایند و شش آسمان برتر هم شش طبقه از روح ما هستند و خداوند هم نقطه ذات ماست و انبیاء و اولیاء هم انواری هستند که ما را به وحدت با خودمان در جهان هستی و خالقمان می رسانند وهمه آدمهای روی زمین به مثابه سلسله مراتب انسانیت می باشند و لذا کالبد نفس واحده انسان. که با چنین نگرش و فکر و ذکری است که از تنفیس و ظلمت حبس تن و واژگونی ابلیسی نجات می یابیم. پس این جهان بینی و باوری توحیدی و تسبیحی و نجات بخش است که جز تحت الشعاع نور امام و باور به ولایت و هدایتش حاصل نمی شود. همانطور که این رساله نیز نوری از جانب اوست تا بدانیم که او حق است. و این جهان بینی مذهب امامیه است. و این تنها نگرش و ایمانی است که می شود براساس آن خداوند موجود را پرستش و تسبیح نمود و نه خدای معدوم ابلیسی را.

۵۷۵- از جمله حکمتهای حاصل از این جهان بینی در قلمرو تعلیم و تربیت و بهداشت و درمان آنست که بدانیم بمیزانی که آدمی دچار تنفیس و ظلمت تن و لذا وسوسه های شیطان می شود کلیه هوش و حواسش تعطیل گشته و در پائین تنه جهنمی وجود ساقط می شود یعنی در شکم و زیر شکم. و بدینگونه همه جوارح داخلی از قلب و ریه و کبد و طحال و معده و روه و کلیه و شریانها و عروق و خون، دچار آتش جهنم می شوند که جنسیت و عضو تناسلی را نیز دچار جنون و تباهی می سازند و بدینگونه است که امراض و ناهنجاریهای جسمی و عصبی و روانی و جنسی و عاطفی بصورت انواع عذابها رخ می دهند و فرد از پس و پیش و راست و چپ بواسطه شیاطین محاصره می شود و به دام ظلم نژاد و نژادپرستی می افتد و جان می کند. زیرا شاهراه ورود شیطان همان شجره است که قلمرو جسمانیش در مرد همان آلت جنسی و ستون فقرات اوست ولی در زن از عضو جنسی و رحمش بسمت سینه راه می یابد. همانطور که بقول الهی در قرآن کریم تولید مثل از پشت مرد و سینه زن است. و اینست که شیطان از صورت زن رخ می نماید و این راز بزک کردن و آرایش و جلوه گریهای صوری زن است.

۵۷۶- اینهمه وسعت و عمق و ابعاد بیکرانه و اسرارآمیز وجود آدمی در هستی لامتناهی هفت زمین و آسمان از قلب ذرات تا کرات از درک اسفل تا عرش اعلای الهی برای یک معنای برتر است که برترین ارزش و حق الهی در آفرینش برای بشر است: حق انتخاب و دامنه اختیار و آزادی عمل انسان از کفر و انکار مطلق نسبت به خداوند خالق که به انسان از عدم، وجود بخشید آنهم کل وجود خویش را، تا ایمان و تسبیح و سجود و پرستش خداوند! که گستره و ابعاد و اقتدار این کفر و ایمان به وسعت هستی بیکرانه زمین و آسمانهاست با تمام قدرت لامتناهی پروردگارش که خود انسان مولّد و خالق هفت بهشت و جهنم است به وسعت کل عالم هستی و بلکه بقول علی(ع) بهشتی هفتاد هزاربار برتر از جهان! که این حاصل حق انتخاب و اختیار انسان است در کفر و ایمانش! در این معنا تا توانی بمان!

۵۷۷- از معارف این رساله درمی یابیم که هر احساس و باور و اندیشه و تصور و رؤیا و میلی در آدمی از هر دو وجه ایمان و کفرش، جهانی در مادون و ماورای وجودش در جریان موجودیت و تکوین است. یعنی وجود آدمی در هر حال، کارگاه آفرینش جدید است و مشغول پدید آوردن بهشتها و دوزخهاست. باور به خلق جدید در هیچ کتابی همچون امّ الکتاب دارای مبانی و ساختار وجودی در واقعیت جهان هستی نیست. زیرا آنچه را که امام باقر(ع) از آفرینش جهان توصیف و تصویر می نمایند از منظر خلق جدید اسلامی است و لذا همه ملائک دست اندر کار آفرینش الهی دارای نامهائی اسلامی هستند همچون محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بلال و

جندب! پس این خلق جدید بر همین مبنا در هر دورانی از تاریخ بگونه ای دیگر امکان پیدایش دارد که برپاکنندگانش امامان زمان و عالمان ربانی و تأویلگران عرفانی هستند.

۵۷۸- اگر کل وقایع آفرینش آسمانها و زمین را مرور کنیم به بزرگترین راز و قدر خلقت الهی یعنی حق انتخاب و اختیار آگاه می شویم. زیرا اگر این حق انتخاب بین کفر و ایمان و تسبیح و تنفیس و استکبار و سجود برای نخستین ارواح و فرشتگان وجود نمی داشت جهان هستی بدینگونه که وصفش گذشت پدید نمی آمد. زیرا شاهد بودیم که همه طبقات ششگانه آسمان از جمله افلاک و زمین و موجوداتش به یک لحاظ تماماً حاصل کفر و تنفیس گروهی از مخلوقات نخستین هستند که جوهره مادیت جهان طبیعت می باشند که این مادیت آئینه ظهور تمام و کمال معنویت و روحانیت پروردگار است. به بیان دیگر جهان هستی یکسره مخلوق تعامل دیالکتیکی تسبیح و تنفیس بین ملائک و شیاطین است به امر الهی. پس در عالم هستی حقی ذاتی تر و جهانی تر از حق انتخاب و اختیار نیست که البته در این قلمرو اهل تسبیح در جناح خالقیت قرار دارند و اهل تنفیس در جناح مخلوقیت و نیز فاعلیت و مفعولیت. یعنی تدبیر اراده آفرینش و اداره جهان هستی در نزد اهل تسبیح است به اذن الهی. و اینست که رسول اکرم(ص) می فرماید که اهالی کفر و دوزخ جملگی اهل جبرند یعنی بواسطه سوء استفاده ای که از اختیار خود کرده اند آن را از دست داده و به جبر دچار گشته اند که البته حق توبه و رجعت به اختیار تا ابد برای مخلوقات الهی در دورانهای گردش دهر وجود دارد. همانطور که امام باقر(ع) در این رساله به آن اشاره کرده اند که آدمی حتی پس از مرگش نیز در رجعتهای مکرر به حیات زمینی هر چند که بصورت برزخی، مجال انتخابهائی مکرر مییابد. که کمال این انتخاب و اختیار آنست که انسان اراده اش را تماماً تسلیم اراده خالقش سازد که البته چنین انتخابی جز حاصل معرفتی کامل درباره اراده الهی نیست. زیرا عارف کامل کسی است که به این معرفت میرسد که با تسلیم اراده الهی شدن به مطلق اختیار نائل می آید که قدرت آفرینش است: "و اراده نمی کنید الّا به اراده خدا." قرآن کریم- و این عالیترین مرتبه از انتخاب و حق اختیار است که مقام توحید کامل است و خلافت الهی و امکان آفرینش جدید.

۵۷۹- می دانیم که بارزترین و محوری ترین ویژگی شخصیت، طرز فکر و احساسات و امیال کافرانه همانا ماده گرائی، ظاهرپرستی و صورت محوری است و این بدان دلیل است که اصلاً مادیت جهان و تجسد عالم از موجودیت کافران نخستین بوده است و لذا خداوند هم در کتابش همه صفات و خلق و خو و ماهیت باطنی کافران را مترادف طبیعت قرار داده است یعنی تأویل به مادیت جهان کرده است از جمادی و نباتی و حیوانی. که مثلاً قلوب کافران را سنگی و صفاتشان را نباتی و حیوانی معرفی کرده است. و اینست که حتی برای اهل ایمان نیز گرایش به مادیگری و ظاهر پرستی و تملک دنیوی نهی شده است و مکرراً در قرآن کریم شاهدیم که دل دادن به امور ظاهری را موجب برپائی آتش جهنم خوانده است که عواقب دوزخی نژادپرستی هم از این بابت است. و اصلاً شرک، حاصل تداخل ماده و معنا در اندیشه و دل بشر است و رسالت ذکر و تسبیح هم برای پاکسازی روح از ثقل و ظلمت ماده است که بت پرستی بیان کامل ماده پرستی است. چه ماده پرستی اقتصادی یا طبیعی و یا عاطفی و یا نژادی. که این تسبیح و تأویل تنها راه نجات انسان از ظلمت و دوزخ زمین است و تن خویشتن که اساس وجودی این تسبیح و تأویل بمعنای عروج وجود از پائین تنه جهنمی به بالاتنه بهشتی است که روند معکوسش حاصل تنفیس است یعنی سقوط بالاتنه در پائین تنه. که امام باقر(ع) کلیه مبانی و ارکان و اعضای آسمانی و زمینی و اعلائی و اسفلی و بهشتی و جهنمی را بر روی نقشه جهانی تن آدمی ترسیم نموده است از سر تا به پا و از ظاهر تا باطن. پس مطالعه کنندگان مجموعه آثار ما و بخصوص رساله حاضر، فقط به پشتوانه فکر و ذکر تسبیحی قادر به تعامل معنوی و درک حقیقی این علوم و معارف خواهند بود و در غیر اینصورت به سرعت یا به انکار این معارف می رسند و یا در فهمش عقیم می گردند و یا دچار درکی واژگونه می شوند.

۵۸۰- پس در حقیقت اصل انتخاب آدمی همانا انتخاب بین بالاتنه و پائین تنه است و اینکه از پائین به بالا رود و یا از بالا به پائین سقوط کند. که البته این بالا و پائین هیکل آدمی چنان از درون و برون به هم پیوسته اند و بواسطه ارواح و انوار الهی در یکدیگر جریان دارند که تشخیص این فرقان به علم فیزیولوژی و آناتومی ممکن نمی آید بلکه نیازمند علم روح و قلب شناسی و حکمت و عرفان الهی در وجود است که در این باب پیش از این سخن رفته است. و امام باقر(ع)

در امّ الکتاب مکرراً بر این معنا اصرار ورزیده اند که همه این مادیات و معنویات وجود در هم پیوسته اند و در یکدیگر جریان دارند که این از عظمت و اعجاز آفرینش است.

۵۸۱- ولی باید دانست که مسئله انتخاب و اختیار برای آدمی که در پایان آفرینش پدید آمده امری دگر است یعنی کسی که همین حیات دنیا یعنی مادیت و لذایذ مادی را مقصود زندگیش قرار میدهد که چنین کسی را کافر می خوانیم در حقیقت بمعنای حقیقی کلمه هیچ انتخابی نکرده است بلکه فقط وضع موجود خود را مقصود نهائی خود از حیات و هستی ساخته است و می خواهد همین حیات زمینی و دنیوی را برای خود کعبه آمال سازد و به خوشبختی ابدی برسد که البته امری محال و مهمل و احمقانه است زیرا حیات دنیا ذاتاً محکوم به تخریب و فناست. پس در حقیقت یک انسان کافر بر روی زمین یک انسان فاقد اختیار و انتخاب است و از معنا و قدرت الهی انتخاب و اختیار بیگانه است الا اینکه بخواهد در سمت جهانی بغیر از این حیات مادی و فانی حرکت کند یعنی آخرت را برگزیند و غیب جهان را طلب کند که این همان ایمان است. پس در حقیقت انتخاب و اختیاری جز در امر ایمان وجود ندارد و فقط مؤمنان حقیقی به درجات ایمانشان به روحی از حق اختیار و انتخاب نائل آمده اند که نیازمند جهادی عظیم و بلاوقفه است بر خلاف وضع موجود و حیات مادی و میرای خود و حرکت در سمت فطرت الهی خویش که سمتی مخالف فطرت حیوانی بشر است: "فطرت خداست که فطرت بشر بر آن واقع شده و خلاف آن است." روم۳۰-

۵۸۲- پس فطرت خداوند، فطرتی خلّاق و مختار است ولی آدمی به دلیل حیات زمینی اش خلاف فطرت الهی خویش است زیرا به صدها غل و زنجیر و جبر وراثت و مکان و زمان و غرایز و نیازهای حیاتی بسته شده و نه اختیار و انتخابی غیر از این حیات ظلمانی دارد و نه خلّاقیتی که بتواند حیاتش را دگر کند ولی با اینحال از آسمان ازل و ذات پروردگارش آفریده شده و تماماً از این ذات است یعنی الهی است ولی بطور معکوس! یعنی ضد اختیار است ولی مشتاق اختیار!

۵۸۳- انتخاب و قدرت اختیاری در ماهیت و سرنوشت زمینی بشر وجود ندارد الا به نور روح و ایمانی که واقعه ای جدید است که آن از جانب انسان صاحب روحی، یافته می شود یعنی از عالمی ربانی، عارفی روحانی یا امامی مبین! و بعد از این واقعه، تازه امکان انتخابی دگر و برتر از حیات ظلمانی زمینی پدید می آید بسوی حیات اخروی و آسمانی و هستی نوری و الهی!

۵۸۴- پس امام مبین و اولیاء و عرفایش جمله انوار اختیار و انتخاب حق در میان مردمان هستند که همان انوار آفرینش جدید است. و هر که نوری از آنها بیابد از مصادیق "المؤمن" است و لذا نوری از قدرت اختیار الهی یافته است که همان نور تقوا و جهاد و تأویل و تسبیح و سیرالی الله است که جانش را از ظلمات خاک می رهاند و اینست فلاح و رستگاری و پیروزی بزرگ!

۵۸۵- باید درک کرد که اراده انتخاب و اختیار اگر در حد آفرینش نو و سرنوشت جدید نباشد اصلاً انتخاب و اختیاری نیست و بلکه تغییر و تبدیلات فنی و صوری آنهم در چارچوب قوانین حاکم است. مثلاً کسی را که به وقت گرسنگی بسراغ غذا می رود و برای خود غذائی مهیا می کند نمی توان صاحب اختیار و اراده انتخاب دانست بلکه این جبر غرایز در حصار شرایطی است که خود مولد این غرایز هستند. یعنی قوانین علت- معلولی مطلقاً برای آدم ایجاد اختیار و انتخابی نمی کنند. علّیت، قلمرو معلولیت و مفعولیت و مجبوریت و اسارت و ذلت است. قدرت انتخاب و اختیار از علم کن فیکن برمی خیزد همانطور که فرشتگان الهی دارای چنین قدرتی از نزد خداوند بودند و هستند که گروهی بدلیل تنفیس و کفر و انکارشان از آن قدرت ساقط شدند و به مادیت جهان پیوستند و ماده شدند و گروهی دیگر بر عهد و تسبیح الهی ماندند و صاحب اختیار گشتند و مقامات الهی و آسمانی خود را حفظ کردند. و از تقابل دیالکتیکی این دو گروه از خلق الهی تحت امر و علم الهی جهان هستی پدید آمده و تدبیر می شود.

۵۸۶- از قدرت اختیار خلّاقه ای که نخستین ارواح و انوار و فرشتگان الهی دارا بوده اند درمی یابیم که براستی همه مخلوقات الهی از نور ذات وحدانی خداوند پدید آمده اند وهر چه که از ذات ازلی حق، بدلیل تنفیس و انکارشان دور افتاده اند از این قدرت الهی هم ساقط و بیگانه گشته اند که بشر هم از جمله این موجودات است که خود مخلوق غایت این کفر و انکار است علیرغم اینکه خداوند پس از آفرینش او هم مکرراً از نزد خود روح و نورش را برایش فرستاده است و او را بسوی ازلیت و اصل و امّ خود فراخوانده است تا توبه کند و رستگار شود و به دوستی با خالقش برسد.

۵۸۷- هر کسی که در حیات معنویش به مکاشفات عرفانی و مشاهدات غیبی نائل آمده باشد با مطالعه رساله امّ الکتاب در می یابد که آنچه که دیده و یافته مربوط به قلمرو رجعت به اصل و اساس هستی خویش است که به وی امکان اختیار و انتخاب و سرنوشت و حیات و هستی جدید اعطا شده است و با توجه به عبرت از کافران و منکران بایستی مراقب تسبیح و ذکر و ایمان و اطاعتش باشد و از وسوسه های تنفیسی و شیطانی بر حذر باشد. راستی و درستی حقایق این رساله را جز عارفان اهل شهود در نمی یابند همچنین تصرفات و نواقص نسخه های تاریخی آن را!

۵۸۸- فقط در این رساله است که تصدیق شهودی این کلام الهی در قرآن کریم حاصل می شود که: چرا در خود تفکر و نظر نمی کنید تا ببینید هر آنچه که در زمین و آسمانهاست در خود شماست و هر چه در جهانست دارای حقیقتی وجودی در انسان است و در تسخیرش! زیرا انسان جامع و عصاره همه مخلوقات هفت زمین و آسمانهاست. این رساله تصدیق شهودی همه معارف و حکمت های علوی و عرفان اسلامی می باشد.

۵۸۹- باید درک کرد که امر هدایت و معرفت و تسبیح و تأویل و رستگاری و خلق جدید، امری کاملاً فردی است و لذا کمال این مقامات در کمال تفرید و تجرید حاصل می آید ولی نتایج رحمانی و شفاعت و کرامت و آفرینش جدید عرفانی کل خلق را فرا می گیرد. این همان معنای توحید وجودی و وحدت وجود و احدیت جامع پروردگار است که در مؤمنان اهل ولایتش هم مصداق می یابد.

۵۹۰- همانطور که کافران و منکران آسمانی، عالم ماده و مادیت جهان را تشکیل دادند کافران و منکران روی زمین یعنی مردمان کافر هم بر روی زمین تمدن مادی- فنی را در طول تاریخ پدید آوردند و ماده اولیه مدرنیزم و تکنولوژیزم شدند. چرا که بوضوح درک می کنیم که چگونه گروههای میلیونی مردمان کافر قربانی شده اند تا این صنایع و مدنیت کافرانه و مادی پدید آمده است. ساختار مادی- طبیعی عالم ارض هم حاصل کفر و انکار فرشتگان اولیه است.

۵۹۱- باید درک کرد که امروزه کل این تمدن مادی از وجوه علمی و فنی و فلسفی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و تربیتی و مذهبی تماماً مخلوق تنفیس طبیعت و عقل و علم و دین و حکمت و رحمت و رزق الهی بر روی زمین است بهمراه تلاشهای کافرانه و ظالمانه و جبارانه صاحبان قدرت و ثروت و بیگاری و ستم بری و شرک توده های مردم در سراسر جهان در طول تاریخ! و جوهره اصلی و محوری این تمدن مادی همان کفر و شرک و نفاق بشری در قبال خداوند و ارواح انبیاء و اولیای الهی است. همانطور که طبق قول امام باقر(ع)، ساختار جهان طبیعت هم مخلوق گوهره وجودی فرشتگان کافر و مشرک و معترض و مذبذب است که بدست فرشتگان مؤمن و سبّوحی و خالص و به امر الهی آفریده شد. تمدن مادی معاصر جهان هم تدریجاً در طول تاریخ از گوهره کفر و شرک و تذبذب گروههای بشری به رهبری دانشمندان و فلاسفه و مهندسین و دولتمردان و رهبران مذهبی و تربیتی مشرکین و منافقین و منکرین اهل کتاب ولی تحت نظارت و نور ولایت امامان و اولیای الهی پدید آمده است و لذا احاطه کلی و سمت و سوی نهائی این تمدن مادی نیز به امر حق است و اهداف کافرانه محکوم به ابطال است که این خلق جدید دوزخی است بهمراه خلق جدید بهشتی که خاص انگشت شماری از مؤمنین سبوحی و عالمان ربانی و عارفان حق است که در جنّات نعیم الهی زیست می کرده اند که این نیز تحت رهبری و ولایت و هدایت ویژه امامان زمان بوده است. یعنی شیاطین و پیروانشان نیز علیرغم میلشان تحت هدایت ظلمانی حق قرار داشته اند: خداست که هدایت یا گمراه میکند و زین پس هر که بخواهد هدایت یا ضلالت می گزیند! قرآن کریم- یعنی مخلوق است که صاحب اختیار و انتخاب است بین کفر و ایمان، تسبیح و

تنفیس و تصدیق و تکذیب! ولی هدایت کننده مخلوقش در قلمرو نور یا ظلمت و بسوی بهشت یا دوزخ جز خداوند خالق و اولیای سبوحی او نیستند. اینست که علی(ع) خود را صاحب بهشت و دوزخ می خواند.

۵۹۲- وقتی امام باقر(ع)، کشورها و همه خشکیها و دریاها و اقوامی که در آنجا زیست می کنند را به مثابه اعضا و جوارح بدن یک انسان معرفی میکند بدین معناست که کره زمین بخودی خود یک انسان است که آنهم هفت طبقه دارد در دو تجلّی کاملاً متفاوت و متضاد بهشتی و دوزخی که مؤمنان اهل تسبیح بر وجه بهشتی آن وارد میشوند و کافران و مشرکین هم بر وجه دوزخیش! افلاک نیز همینگونه است که کالبد آسمانی بشر در آسمان دنیاست. و شش آسمان برتر نیز چنین است. پس جز انسان نیست. و این انسانی ترین تبیین عالم هستی است و براستی فقط مکتب امامیه را میتوان مکتب اصالت انسان دانست که ذاتش الهی است. که زیباترین وجه کلام امام در این رساله تبیین قرآنی کالبد انسان در آخرالزمان است که شأن نزول یکایک آیات و سوره های قرآنی را اعضاء و جوارح بشر معرفی نموده است یعنی بشر آخرالزمان حتی به لحاظ جسمانی تماماً قرآنی شده است یعنی محمدی شده است و این کاملترین معنای رحمة للعالمینی دین محمد(ص) است و از اینروست که صراط المستقیم رسیدن به اسلام و حقایق دین محمد(ص) همان خودشناسی عرفانی است و از اینروست که این خودشناسی، آدمی را گام به گام به امامش در بیرون نزدیک میسازد چرا که امام همان قرآن زنده است و تأویلگر قرآن یعنی امّ الکتاب زنده و بشری! همین اواخر خبر حیرت آوری انتشار یافت و آن پیدا شدن کودکی است که در مواقع تب بر روی بدنش آیات مختلف قرآنی پدید می آید که به لحاظ علمی هیچ توجیهی ندارد که خود حجتی بر این کلام امام باقر(ع) است در آخرالزمان! و این همان کل سیر و سلوک عرفانی ماست که از وادی معرفت نفس بسوی امام زمان(عج) و حقایق اسلام و قرآن راه یافته ایم.

۵۹۳- پس انسان اهل بصیرت و معرفت و شهود از هر سو در عالم غیب و عین، دنیا و آخرت، زمین و آسمان، و بهشت و دوزخ فقط با تجلّیات خودش روبروست و جز خود نمی یابد. خودی که اگر تسبیح شود الهی است و اگر تنفیس شود شیطانی است. ولی بهرحال همه ویژگیها و صفات و ماهیات کفر و ایمان، حق و باطل، وجود و عدم و بهشت و جهنم و خدا و شیطان را فی ذاته داراست. و اینست معنای کامل و جامع مقام خلافت اللهی انسان در جهان! اینست که خداوند خالق را جز از طریق شناخت خود نمی توان شناخت. و بدون ارتباط با خالق هستی نمی توان هیچ معنای حقی از وجود خود در جهان دریافت و چنین ارتباطی هم جز از طریق احکام و آئین انبیای الهی و سنت و طریقت اولیای الهی ممکن نمی شود.

۵۹۴- پس اگر برترین حق آفرینش و حق الحقایق همه ارزشها چیزی جز حق اختیار و انتخاب نیست پس از همین منظر می توان به ذات ظلمت و کفر و عدم پرستی بشر رخنه کرد و ریشه مکتب اصالت جبر را برانداخت که آخرین فلسفه ابلیس است و لذا همه پیروانش جبریون هستند در دو وجه جباریت و مجبوریت، که نهایتاً به مکتب اصالت زور و زر و تزویر و زار منتهی میشود که چهار روش اهل جبر است در دو جناح جبار و مجبور. بنابراین اگر دریائی از علوم و معارف الهی نهایتاً به خدمت تقدیر کن فیکنی سرنوشت در نیاید هنوز ابلیسی است و الهی نیست بلکه تبدیل شده است. پس آخرین فرق و تشخیص بین یک عارف سبوحی و عارف تنفیسی همین مکتب اصالت اختیار یا جبر است. یعنی "من نمی توانم" آخرین فریب ابلیس است که حتی خداوند را به فریبکاری خودش متهم ساخت. و لذا دریائی از علوم عرفانی در کسی که قصد توبه و اصلاح و انقلاب ماهیت و سرنوشتش را ندارد جز موجب سرنگونیش نمی شود. زیرا علوم وحدت وجودی ذاتاً منقلب کننده نفس انسان هستند یعنی وی را زیر و رو می کنند تا فرد روی به حق کند و راه و روش و سرنوشت خود را نیز دگرگون سازد. ولی اگر آدمی چنین نیّتی نداشته باشد زیر و رو میشود بی آنکه در این زیر و رو شدن رو به خدا کند. پس این واژگونی تماماً به تسخیر ابلیس درمی آید و لذا براستی دچار خسران دنیا و آخرت می شود و بنده شیطان می گردد تا به این تباهی خود نیز افتخار کند. و این مصداقی از خلافت شیطانی در بشر است. زیرا در این واژگونی عرفانی، دنیا و مادیتش از انسان ساقط میشود بی آنکه این رهائی بسوی خدا باشد پس جذب شیطان میشود. که چنین سرنوشتهائی را در بسیاری از فرقه های درویشی شاهدیم. بنابراین درک می کنیم که علوم عرفانی رسالتش را به حق با آدمی به ثمر می رساند و آن رهائیش از بند ماده است ومابقی نوبت اراده انتخاب و اختیار انسان است که این

آزادی روح را به چه خدمتی گمارد و به کدام سوی رود. باز هم دیدیم که حقی برتر از حق انتخاب در عالم و آدم نیست که ذات آفرینش است. و اینست که خداوند در کتابش اینهمه انبیاء خود را از بابت اصرارشان در هدایت خلق سرزنش می نماید و حتی گاه عذابشان کرده است. امام صادق(ع) نیز در رسالهٔ "الهفت الشریف" در بیان آغاز آفرینش موجودات ازلی نشان می دهند که خداوند پس از خلق هر موجودی در هر مرتبه از موجودیتش به آن موجود اختیار تسبیح یا تنفیس و اطاعت یا طغیان اعطا نموده است که مرحلهٔ بعدی آفرینش هر موجودی را ارادهٔ خود آن موجود در این انتخاب تعیین و هدفمند میسازد و بدینگونه موجودات عالم را در جریان خلقشان شاهد و دخیل قرار داده است پس از اینروست که آنها را خواه ناخواه مسئول سرنوشتشان ساخته است به مصداق این کلام الهی در قرآن کریم: "و شما را شاهد بر خلقتان قرار دادیم." از این منظر بایستی به کمال علم و هنر خدا در آفرینش و بغایت رحمت و عدالتش بر مخلوقاتش اعتراف نمود و در بندگی و سجود ابدیش فنا گردید و نیز فقط خود اوست که می تواند در چنین آفرینشی به خودش تبریک بگوید: فتبارک الله احسن الخالقین و رب العالمین! و نمونه ای از کلام امام صادق(ع) در این باب: "پس خداوند به باد امر کرد که با آب مخلوط نشود ولی مخلوط شد و بدینگونه گل را پدید آورد... و به آب امر کرد که با گِل مخلوط نشود ولی بخشی از آن مخلوط شد و بدینگونه گِل آدم را پدید آورد و..." که این وجه از کلام امام اگر از منظر عقل دیالکتیکی که قلمرو اختیار خلق است فهم نشود یا انکار می شود و یا موجب گمراهی است همانطور که در تاریخ چنین بوده است که برخی از شیعیان این نوع کلام ائمه هدی را بکلی انکار کردند و تهمت دانستند و برخی دیگر از طریق تصدیقش گمراه شدند زیرا حکمتش را نفهمیدند و چه بسا به شرکی عقیدتی دچار گشتند همچون تقسیم بندی عالم وجود به دو بخش الهی و شیطانی آنگونه که در اساطیر یونانی و مذاهب هندی یا بخشی از بقایای دین زرتشت شاهدش هستیم. همانطور که اکثر علماء و فلاسفه مسیحی و اسلامی با همین نگرش ظلمانی قادر به فهم خرد دیالکتیکی نبوده اند و آن را حمل بر شرک و جبر پنداشتند و انکارش کردند در حالیکه حقیقت درست برخلاف چنین پنداریست که ما در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" شرح نموده ایم.

۵۹۵- اگر نخستین ارواح ملکی جملگی از دست پروردگارشان خلّاق بودند و می آفریدند و حتی عزازئیلیان کافر هم قادر به آفرینش همنوع خود بودند پس چگونه است که انسان، آخرین و کاملترین مخلوق خدا که مسجود همه آن ملائک قرار گرفته وعلاوه بر اینها حامل علم اسماء نیز میباشد که هیچ فرشته ای از آن برخوردار نیست، عموماً کمترین قدرت خلّاقه ای ندارد مگر قدرت تبدیل طبیعت به کالاهای دوزخی که خود را در آن هلاک میسازد. مسئله اینست که انسان بعنوان عصاره همه آفرینشهای ما قبل از خود ولی مقیم درک اسفل، یکبار دیگر از جانب پروردگارش برگزیده شد و همه آن ارواح هفتگانه را به همراه علم اسماء کسب نمود و مسجود ملائک گشت. ولی متأسفانه هشدارهای الهی را در بهشت فراموش کرد و به مکر ابلیس دچار گردید و کافر شد که باز توبه کرد و روح ایمانش را باز پس گرفت و با نبوتش به زمین آمد و سپس خداوند تدریجاً در طی هفت هزار سال، آن هفت روح را بواسطه پیامبرانش به بشر بازگرداند که در دور محمدی کامل گردید ولی همچنان فقط تعداد انگشت شماری مستحق دریافت این روحها شدند و مابقی مردمان کفر ورزیدند و به جناح شیاطین پیوستند. و دیدیم که با رسالت پیامبر خاتم که حامل همه آن هفت روح برای بشریت است کل بشریت از طریق اطاعت از شریعت محمدی مستحق دریافت این هفت روح میشود و از روح الایمان تا روح القدس را حاصل می کند و بلکه به سه روح عرشی خداوند نیز دست می یابد و بدینگونه وجودش الهی می شود و خلّاق. همانطور که پنج تن آل الله بهمراه انگشت شماری از شیعیانشان به چنین مقامی رسیدند و سپس امامان هدایت یکی پس از دیگری آمدند که حاملان این ارواح مذکور برای بشریت هستند تا بشر را به کمال هستی الهیش برسانند که مقام خلّاقیت است. و انسان تا به این مقام نرسد وجودش کامل نشده است و از عدمیت نرسته است. پس انسان کامل که مظهرش امام است همان انسان موجود است یعنی وجود یافته کامل. و امامان جملگی صاحبان وجود و بخشندگان وجود به طالبانش هستند.

۵۹۶- باید دانست که بزرگترین مشکل مؤمنان آخرالزمان، فقدان نبوت است. زیرا نبی از جانب پروردگارش می داند که نبی است ولیکن اولیای آخرالزمان که در دوران غیبت امام هم به سر میبرند فی البداعه نمی دانند که چیستند پس شدیداً نیازمند علم ولایت هستند تا به خودآگاهی روحانی و عرفانی نائل آیند در غیر اینصورت هر آن ممکن است دچار مکر

ابلیس شده و این ارواح را از دست بدهند و ساقط شوند. خود این بنده پس از بیست سال از واقعه نزول روح القدس تدریجاً با صدها بار جان کندن و مردن و زنده شدن به این خودآگاهی رسیدم که اصلاً چه بر سر من آمده است. زیرا متأسفانه در یک جامعه شیعی هیچ راهنما و مرشدی روحانی و عرفانی نبود که صدایش به کسی برسد. بنابراین این حقایق و معارفی را که ما اینگونه حاصل کرده ایم تعلیم و تعلمش بر هر اهل ایمانی از اوجب واجبات است وگرنه روحش در این ظلمات فتنه های آخرالزمان به سرقت میرود و هلاکتش حتمی است. زیرا این معارف که اینک با حکمتهای لدنی امام باقر(ع) به کمال یقین می رسند علم روح است و علم روح یابی و حفظ و حراست از آن و تعالی و تأویل و عروج آن و علم حقوق روح و علم ولایت امام زمان است و علم نجات از ظلمات فتنه های آخرالزمان! و علم کفر شناسی و شیطان شناسی وسقوط و علم آخرین وضعیت بشری در کائنات! علم ولایت تنها علمی است که بکار نجات انسان می آید.

۵۹۷- حدود بیست سال بر من گذشت تا به یقین دانستم آن نوری که در همه مدت این سالها با من سخن می گفته و قلم مرا هدایت می کرده نور باقرالعلوم بوده که بهمراه نزول روح با من بوده است که این حقیقت را در رساله امّ الکتاب یافتم. حال اگر این حقیقت را از همان آغاز می دانستم و مرشد عارفی می داشتم که مرا راه می نمود تفاوت واقعه از زمین تا آسمان می بود ولی افسوس که هر چه گشتم کمتر یافتم و نیافتم جز دجالان راه! با اینهمه شاکر و حمدگوی پروردگار و مولایم علی(ع) و امامم قائم آل محمد(عج) هستم که مرا بلاوقفه حراست و حمایت و ولایت نمودند و گوئی از همان آغاز قرار الهی این بود که بنده همه این معارف و حقایق را فقط به نور عقل الهی و معرفت نفس و علم فطری و مکاشفه باطنی و منطق امّی دریابم و برای همگان تبیین کنم و این علم حیاتی را از پناهگاه تقیه و تخصص بیرون آورم و برای عامه مردمان قابل وصول سازم الحمدلله رب العالمین و اللهم صلّ علی محمد و آل محمد!

۵۹۸- هر چند که این خود امامان مهربان بودند که در هر تنگنا و غفلت و حیرتی در رؤیاهای صادقه بر من رخ می گشودند و راهم می نمودند و غربت و بیکسی و عداوتها و دسیسه های زمانه را برایم جبران میکردند از امام علی(ع)، و سلمان(ع) تا امام حسین(ع) و باقرالعلوم(ع) و امام رضا(ع) و مهدی صاحب الزمان(عج) و تا خورشید روی محمد مصطفی(ص) در شب چله اربعین حسینی که اربعین واقعه نزول روح القدس بود. زیرا در آخرالزمان بقول باقرالعلوم(ع)، ارواح قدسی این چهارده معصوم حامل همه آن ارواح ملکوتی و انوار جبروتی و هویت لاهوتی پروردگار می باشند که بسوی طالبان و تشنگان حق می آیند. اینست که با دستیابی به امّ الکتاب گوئی که کتاب وجود خویشتن را می خوانم و در همه عمر با من بوده و آنرا می خوانده ام. این عین الیقین بنده است. خداوند غرق رحمت کند همه کسانی را که با خونشان از این رساله حراست کرده و آنرا حمل نموده و بما رسانیده اند. و خداوند نجات بخشد ایمان برادران اسماعیلیه ما را که بزرگترین حاملان و حافظان این رساله بوده اند هر چند محروم از نور آن!

۵۹۹- پس در حقیقت آن روحی که یک مؤمن از جانب امام زمان در شبی از شبهای قدر دریافت می کند حاوی همه آن روحهای هفتگانه بهمراه آن سه روح عرشی حق می باشد بخصوص اگر شیعه حسینی باشد که بر عاشورای آفرینش وارد می شود که جامع قرآن و امّ الکتاب است و زان پس تنها کاری که برای چنین مؤمنی باقی می ماند معرفت نفس در طبقات هفتگانه آن و کشف یکایک این ارواح و تسبیح آن برای امام زمان می باشد که خود نور سبوحی و قدوسی خداوند است. زیرا هیچ انسانی نمی تواند مستقیماً پروردگارش را تسبیح نماید که چنین تلاشی بی شک منجر به تنفیس ابلیسی می شود. پس بی امام را هیچ تسبیحی نیست. همانطور که طبق روایتی از امام صادق(ع)، شب قدرهمان نزول روح امام است چرا که شب قدر، نزول قرآن است و امام هم روح آن است. همانطور که برای خود ما نزول هر یک از این ارواح الهی، مصادف با دیدار با یکی از امامان بوده است.

۶۰۰- و همانطور که از قول امام باقر(ع) دانستیم کشف این ده روح عاشورائی در خویشتن منجر به الهی گشتن وجود مؤمن می شود یعنی دلش حامل روح الایمان خداوند می شود و سرش حامل روح الاعظم است و دست راست و چپش حامل روح الحفظ و روح الفکر است و چشمان راست و چپش حامل روح الاکبر و روح العقل است و گوشهایش حامل

روح ذات ازلی و تجلّی پروردگار است و دو بینی اش حامل روح العلم و روح الجبروت است و زبانش هم حامل نطق روح القدس است. و پاهایش حامل روح الحیاتی است که طی الارض میکند و به آنی اقطار زمین و آسمان را می شکافد و در قیامت به دیدار پروردگارش می رسد در الساعه. که مغز چنین مؤمنی که محل تأویل بحرالبیضاء آسمان هفتم است که از ماه نازل می شود کانون تجلّی نور علی نور است که بواسطه اش اهل ایمان هدایت می شوند و این نوریست که بر فراز سر اولیای الهی در جریان است. و این واقعه روحانی شدن انسان در درک اسفل السافلین دوزخ آخرالزمان است.

۶۰۱- پس واضح است که اگر همه این روحها و انوار یکجا به کسی عنایت شود و او فاقد عرفان نفس وعلم تأویل و تسبیح و بیگانه از مراقبه و تقوا و جهاد اکبر باشد همه این گوهره های الهی را تحویل ابلیس میدهد و خود بنده سرنگونی تحت سلطه شیاطین میگردد. و بدانید این معارفی را که در این کتاب می یابید حامل درجه ای از این نور و روح ولایت است. پس زینهار اگر به تنفیس و بازی و بولهوسی بپردازید. که آن جذبه و مستی و احساس رهائی ناشی از مطالعه این معارف حجتی بر این ادعاست که این معارف را مؤمنانه و با فکر و ذکر و طهارت، تماماً مطالعه کنید و حقوق و آدابش را رعایت نمائید و در حد توان خود به اصلاح امور خود بپردازید و مبادا که رحمت و کرامت این معارف را در خدمت خودپرستی زندگی جاهلانه خود بگیرید که واژگونی همین است.

۶۰۲- تا آدمی، عدمیت خود را در قبال نور وجود اولیای الهی درنیابد و دائما با این ذکر همراه نباشد جز واژگونسازی روح و نور وجودی که از اولیای الهی می یابد (به وی اعطا می شود) چاره ای دیگر ندارد و این واژگونی حتمی است که همان تنفیس روح است که بصورت کوس انالحق زدن بروز می کند. آنچه که نخستین مخلوقات الهی یعنی عزازئیلیان را در محضر خداوند به کفر و انکار کشانید همین بود که عدمیت لحظه قبل خود را از یاد بردند. که این انکار و تنفیس قاعدتاً می بایستی موجب معدومیت دوباره شان می شد ولی رحمت مطلقه الهی مانع این امر شد و فقط مقام وجودیشان را تنزل داد تا شاید به یاد آورند که خود موجب خلق خود نشدند. قبلاً نشان داده ایم که حتی خداوند خالق نیز بقدرت تسبیح ذات خویش به عرصه ظهور و تجلّی و آفرینش آمد و وجود را آشکار کرد تا چه رسد به مخلوقات.

۶۰۳- در حقیقت کل راز واژگونی بشر در تاریخ در قبال انبیاء و اولیای الهی همین تنفیس و انانیت است که به محض دمیده شدن روح الهی در آنان از جان فرستادگان خدا، عدمیت لحظه پیش خود را فراموش کردند و این اساس کفران و تنفیس و واژگونسالاری مردمان است در قلمرو مذاهب الهی که باعث اینهمه فرقه های ضاله و کافرانه و منافقانه در تاریخ گشته است به اسم خدا و رسولان و اولیای الهی. در رابطه با معارف ما نیز شاهد پیدایش این تنفیسها و واژگونیها بوده ایم. این همان معنای رحمت نفهمی و نشناختن نور محبت و کرامت خداست که از وجود اولیایش بسوی مردم می آید که وجودشان بخشد که با این واژگونی نتیجه کار، پیدایش جنگ با رحمت و محبت و هدایت الهی است. و بدینگونه شاهدیم که فردی از کفر و نسیان و ضلالت و عدمیت بیرون آمده و بلافاصله تبدیل به عنصری ضد رحمت و ضد محبت و ضد هدایت و ضد وجود گردیده است که نهایتاً به انکار و عداوت با ولی خود میرسد و این همان وقوع شیطنت است و سلطه شیطان بر انسان. و لذا از بی دینی به ضدیت با دین میرسد و از بی وجودی به ضدیت با وجود میرسد و الی آخر. و این ظهور شیطان است از انسان، یعنی شیطان انسی.

۶۰۴- این واژگونسالاری و مالیخولیا، داستان کسی است که چون به او رحم کنی می پندارد که از او می ترسی و اگر به او محبت نمائی می پندارد که عاشق کمالاتش شده ای و اگر به او روحی اعطا گردد صاحب روح را بنده خود می خواهد و اگر به او عنایتی شود خود را برتر از صاحب عنایت می پندارد و الی آخر. که این مالیخولیا بخصوص در عصر ما که عصر حاکمیت تمدن بچه ننه است هزار چندان هولناکتر بروز کرده است تا آنجا که نسلهای جدید در قبال والدین و پیشینیان خود احساس خدائی می کنند و حتی ظرفیت هضم عواطف غریزی را هم ندارند و همه کوس انالحق می زنند و خود را نوابغی می دانند که در ابتدائی ترین نیازهای غریزی خود علیلند. طبعاً چنین نسلی در قبال این معارف وحدت وجودی که تماماً ظهور نور رحمت مطلقه خداست دچار غایت واژگونسالاری می شود. و اتفاقاً شاهدیم که این معارف برای این بچه ننه ها بمراتب جذابتر و افسون کننده تر است تا سایر گروههای اجتماعی. که البته خیر این شدت از

واژگونی در درک اسفل جهنم، بالقوه میتواند چنین فردی را که دیگر هیچ امیدی به بهبودی یا نجات خود ندارد (زیرا تمام وجودش بواسطه شیاطین زنجیر شده است) بر آستانه توبه ای کامل و خالصانه بکشاند. همانطور که در قرآن کریم امر و امید به توبه مختص اهل ایمانی است که پس از ایمان کافر شده اند وگرنه آدمی در عرصه جاهلیت خود که هنوز حجت و نوری ندیده اصلا معنائی از توبه در خود نمی یابد. زیرا اصلاً خطائی در خود سراغ ندارد چون در تاریکی گمشده است و اصلاً خودی نمی یابد که با آن کاری کند جز القائات و تبلیغات و هوسهائی آنی که از بیرون بر وی وارد میشود. همانطور که سوره توبه خطاب به کسانی است که پس از ایمان، مشرک شده و خود را شریک خدا و رسولش کرده اند و لذا بازیچه دست کافران حربی شده و به سمت نفاق می روند. و اینست که خطاب به این گروه می فرماید: "ای کسانیکه ایمان آورده اید یکبار دگر ایمان آورید." قرآن- و اینست که میفرماید: "ای اهل ایمان چرا به یاد نمیآورید که نبودید و پرودگارتان به شما هستی بخشید. و نیز می فرماید آیا قبل از این چه می دانستی که اصلاً ایمان و کتاب و حکمت چیست." آیاتی از قرآن-

۶۰۵- عنصر ذاتی و تشکیل دهنده ایمان در آدمی همان فهم و ادراک غیبی، روحی و عرفانی است که این ایمان فی ذاته حامل امر به معروف و نهی از منکر یعنی دارای اراده به توبه و تغییر و اصلاح افکار و امیال و اعمال است. حال اگر صاحب این ایمان میلی به عمل صالح بر مبنای ایمان نداشته باشد با ایمانش درگیر می شود و میل به نابودی آن را پیدا می کند ولی از آنجائی که ایمان از جنس معرفت و وجدان فطری است به هیچ وجه نابود شدنی نیست و لذا خداوند مهلتی برای توبه به آدمی اعطا می کند که چون مهلت بسر آید شیطان را بسراغش می فرستد تا به یاریش این ایمان را که همان معرفت غیبی است در فرد وارونه سازد و بدینگونه اصل ایمان را به نسیان سپارد. در این باب آیاتی صریح در قرآن کریم حضور دارد. پس علت و اساس واژگونسالاری پس از ایمان امری کاملاً آگاهانه و عامدانه و ارادی است و انسان هر چه که بخواهد خداوند اجابتش می کند در هدایت یا ضلالت: "به یاد آورید که خداوند همه خواسته های شما را اجابت کرده است." قرآن- ولی از آنجائیکه کسی که به ایمانش پشت می کند دچار نسیان نیز می شود همواره فراموش می کند آنچه که هست و سرنوشتی که دارد همان است که خود خواسته بوده است. هر چند که آدمی عوارض عذاب آور خواسته های خود را منظور نداشته است یعنی هیچ وقت عذاب را طلب نکرده است در حالیکه عذابها از نتایج منطقی کفر و نفاق آدمی هستند. و اینست راز واژگونی معارف وحدت وجودی در وجدان آدمی که میلی به توبه و اصلاح ندارد.

۶۰۶- اساس واژگونسازی و واژگونسالاری کفر بعد از ایمان همان تنفیس و منی کردن روح ایمان است زیرا آن حجت و معرفتی که نور ایمان را در دل می افروزد امری وحدت وجودی است یعنی فطری است هرچند که این نور و این معرفت از جانب انسان دیگری دریافت شده باشد. زیرا دانستیم که تمامی آیات و ارواح و انوار آسمانی و غیبی دارای ارکانی در تن و جان آدمی هستند زیرا در آغاز آفرینش بواسطه کفر عزازئیلیان به زمین آمده است و ساختار اهل زمین را پدید آورده است یعنی این گوهره های آسمانی به ماهیت کافرانه در اهل زمین فرود آمده اند. و اینست راز آیه فطرت که: "فطرت الله همانست که فطرت بشر بر علیه آن و بر آن واقع شده است." سوره روم۳۰- و اینست که یک فرد نوایمان اگر بلافاصله از منشأ ایمان خود یعنی پیر و امامش اطاعتی صادقانه و قاطعانه نداشته باشد و بخواهد از نزد خود اراده و عمل کند خودبخود کافر می شود. زیرا خودیت مادی بشر بر زمین همان کفر و تنفیس ابلیس است و اینست راز امر به تقوا و پرهیز از خود به اهل ایمان. یعنی اگر فرد نوایمان بلافاصله بر علیه نفسانیت و اراده شخصی خود به جهاد برنخیزد که این جهاد در وادی عمل جز اطاعت بی چون و چرا نیست ایمانش محکوم به واژگونی است و اگر فرد بخواهد از خدای ذهنی خود پیروی کند در حقیقت از ابلیس پیروی کرده است. و اینست راز این آیه مکرر در قرآن کریم از زبان انبیای الهی که: ای اهل ایمان بپرهیزید از خدا و اطاعت کنید ما را. در حقیقت تنفیس ایمان همان ابلیسی کردن آن است منتهی تحت عنوان ارتباط و اطاعت مستقیم از خدا. زیرا هر احساس و ایده و معنائی که منی و خودی باشد کافرانه و ابلیسی است همچون خدای من، ایمان من، عشق من، عرفان من و الی آخر. و اینست که امر اول بعد از ایمان پرهیز از خود است زیرا این خود همان جوهره ابلیسی و کفر و عدم در وجود بشر است. زیرا اگر من آدمی، هویت الهی و روحانی و برحق می داشت اسیر تن نمی بود. و اینست که در جای جای قرآن کریم هر کجا که سخن از ایمان و مؤمن است بلافاصله امر به توبه و تقوا و اصلاح و اطاعت از رسول است. و این همان معنای جهاد اکبر است که اکبر بودن

این جهاد بدین دلیل است که کفر منیت آدمی از قدمتی بطول تاریخ جهان برخوردار است که در عرصه تاریخ بشر بر روی زمین نیز در طی هزاران سال نسل اندر نسل پیچیده تر شده و کل هویت بشری را پدید آورده است و در لباس آداب و رسوم و سنتهای قومی و مذهبی تقدیس شده است و حتی معارف الهی را نیز بطرزی واژگونه بخدمت خود گرفته است که حاصلش حضور هزاران فرقه مذهبی بر روی زمین است که آتشفشانهای استکبار و شقاوت و عداوت با مابقی بشریت هستند. که تعداد حقیقی این فرقه ها به شمارش خاندانها و نژادهاست. و اینست که مثلاً حتی تحت عنوان فلان شعبه از بهمان مذهب اسلامی هم هیچ خاندانی، مسلمانی و شیعه گری خاندانها و نژادهای دیگر را قبول ندارد که اگر عمیق تر بنگریم درمی یابیم که این مذاهب تاریخی فقط تلبیس نژادپرستی ها و خودپرستی ها و کفرها هستند. این حقیقت در همه مذاهب دیگر نیز مصداق دارد. پس باید دانست که کفر، کل آن جریان حیاتی و غریزی و تاریخی و موروثی و طبیعی و هر آن چیزی است که موجودیت مادی- معنوی بشر را بر روی زمین ساخته است و اراده طبیعی او را پدید آورده است بخصوص آن مذهبی که از راه تاریخ و وراثت حاصل شده است که اتفاقاً ابلیسی ترین وجه این کفر است که این کفر را تقدیس می کند یعنی نژاد را. حال آنکه در امّ الکتاب خواندیم که موجودیت شجره ای بشر تماماً بر کفر است و شاهراه مجرای ابلیس در تن و جان است. پس ایمان و هدایت و نجات ناشی از آن تماماً بر خلاف این جهان است و اینست راز اطاعت بی چون و چرا از انبیاء و اولیاء بی هیچ تبدیل و توریه و تفسیری که منجر به تغییر امر خدا شود.

۶۰۷- از منظری دیگر باید درک کرد که امر ایمان حقیقی و روحانی که از امامی حی دریافت می شود که به مثابه صلوة امام بر مردم است سرآغاز رجعت و عروج الی الله بسوی آسمانهاست از درب دل. پس مسیری کاملاً بر خلاف موجودیت تاریخی انسان بر زمین است که تماماً جریان نزول و هبوط بوده است در درک اسفل السافلین. پس انسان نوایمان مطلقاً از طریق پیروی از خودش نمی تواند با بالهای ایمانش پرواز کند و بلکه با حمایت قدرت ایمانش در درک اسفل واژگون می گردد. اینست که کل سنّت عرفانی ما بر حقیقت رابطه مراد و مرید است که مترادف لغت تشیع می باشد.

۶۰۸- علاوه بر همه این حقایق باید دانست که تسبیح عالیترین نور و علم ذات خداوندی در کار آفرینش است پس تردیدی نیست که بقول امام باقر(ع) این روح حبسی و ظلمانی آدمی بر زمین بخودی خود مطلقاً از پس این امر کبریائی بر نمی آید الا اینکه خداوند به اجر تقوا و جهاد اکبر و اطاعت و صبر و استقامت مؤمن، این نور را بر قلبش بتاباند و جانش را تسبیحی سازد و نفسش را از تنفیس ابلیس منزه گرداند و بر مقام عصمت و فطرت الهی مستقر سازد. پس این امر به عنایت و نظر لطف حق راست می آید نه به توانائی و تقوا و فضیلت بشری، ولی به اجر مجاهده ای کبیر و نیز صبری جمیل.

۶۰۹- تسبیح به معنای درک و دیدن موجودیت ایمانی خود در خلق جدید از جانب نور امام و پروردگار است بهمراه دیدن عدمیت وجود منی و کافرانه و نژادی خود در خلق قدیم. پس تسبیح واقعه ای بس عظیم در تلاطم بین وجود و عدم است و نومؤمن بمیزانی که در جریان اطاعتش به نور امامش نزدیکتر می شود و وجودپذیرتر می گردد قدرت دیدن عدمیت زندگی فردی خود در گذشته را دارد. و این واقعه در آن واحد تسبیح را ارتقاء می دهد و تنفیس را محو میسازد یعنی ایمان را بالاتر می برد و کفر را در زیر پای خود می نهد و بر آن مسلط می گردد. پس بدون جهادی مستمر در امر معرفت نفس و اطاعت از امام و تقرب الی الله امکان تسبیح نیست و در جریان تسبیح فرد نوایمان احساس نابودی میکند پس مجبور میشود گذشته عدمی و ظلمانی خود را به دروغ لباس ایمان و عرفان بپوشاند یعنی ارزشهای ایمانی و عرفانی را در خود واژگون سازد. در حالیکه اتفاقاً از احساس عدمیت ناشی از تسبیح است که آدمی بسمت امامش پرواز می کند تا وجودی برتر یابد و نه اینکه وجود ایمانیش را تبدیل به عدمیت ظلمانی گذشته کند و سرنگون گردد. و اینک یکبار دگر به حقیقت این آیه باز می گردیم: "چرا به یاد نمی آورید که نبودید و خداوند شما را هستی بخشید." که البته منظور هستی مادرزادی نیست زیرا این مسئله را همگان می دانند هر بار که جشن تولد خود را برگزار می کنند. بلکه منظور حیات و هستی ایمانی و روحانی است و خلق جدید. یعنی تسبیح دو روی دارد که یک رویش دیدن عدمیت خود در عرصه قبل از ایمان و روی دیگرش دیدن وجود الهی خویش در عرصه ایمان و در پرتو نور امام است. و این همان

تعامل با کلمةالله است: ال لا ه! که امام مظهر نوری از آن است. یعنی تسبیح، واقعه ای روحانی بین لا و ال است. علم تسبیح بگونه ای آشکار و تبیین شد که تاکنون سابقه نداشته است. الحمدلله رب العالمین! پس تسبیح، علم اللهی و بزرگترین تعامل و مجاهدهٔ اللّهی در نفس ناطقه است که نفس ناطقه را به نطق اللّهی میرساند که قلمرو نطق امام مبین است که بانی و مبیّن و بیّن وجود و عدم است و مرزدار این بین! تسبیح علم بیّنه است: خداوند هر که را که خواهد هدایت کند به او بیّنه ای اعطا می کند. قرآن کریم-

۶۱۰- پس تسبیح همان پهلوانی عرفانی مؤمنان در دل خویشتن است در نبرد بین بود و نبود و اینست جهاد اکبر. یعنی فهمیدن و دیدن بود و نبود خود در دو قلمرو کفر و ایمان یا نژاد و امام. و تأویل بود برای خداوند و نبود برای خود! و این وقوع خلافت است.

۶۱۱- در حقیقت واقعه تسبیح در قلمروی بین زمین و آسمان وجود آدمی در جریان است بین قوس نزول که عرصه پیدایش جهان است (در خلق قدیم) و قوس صعود که عرصه رجعت الی الله در آخرالزمان است (در خلق جدید)! در واقعه خلق قدیم هم دیدیم که نبرد تسبیح و تنفیس بین فرشتگان و شیاطین (عزازئیلیان) بر سر ماندن در آسمان در قلمرو عرش اعلای الهی و نزول به درک اسفل زمین بود! این همان حرکت روح انسان بسوی خود یا خداست یعنی تنفیس و تسبیح! خودی کردن وجود یا خدائی کردن وجود! خودی کردن خدا یا خدائی کردن خود! و این نکته ای باریکتر ز موست.

۶۱۲- پس تسبیح، علم خلافت اللهی انسان است که منجر به ظهور اللهیت در انسان کامل میشود همانطور که کاملان الهی یعنی امامان مظاهر کلمةالله میباشند. و امام باقر(ع) در امّ الکتاب به یک لحاظ مشغول تعلیم علم تسبیح هستند که علم هدایت الی الله است و خلق جدید آخرالزمانی!

۶۱۳- و باید دانست که تحت الشعاع نور ولایت و معارف امام زمان در آخرالزمان دو دسته از مردمان پدید می آیند که گروهی به تنفیس این نور و علم می پردازند که برپا کننده خلق جدید دوزخی هستند و گروهی به تسبیح آن می پردازند که برپا کننده خلق جدید بهشتی هستند.

۶۱۴- مادیت عالم ارض از کفر و تنفیس شیاطین است و حیات و زایندگی آن از تسبیح فرشتگان! خیر تمدن مادی این دوران از نور علم امام است و شرش از تنفیس ظلمانی این علم در نزد شیاطین و کافران! همانطور که می دانیم در مکتب امام باقر(ع) و صادق(ع) همه انواع علوم سربرآورد که حاصل تسبیح و تنفیس علم امام بواسطه شاگردان و مریدان بود که هر دو در طول تاریخ استمرار یافته است پنهان و عیان! و باید دانست که علم نوری و تسبیحی و خلقت بهشتی و عرفانی تا قبل از ظهور جهانی قائم آل محمد در تقیه و نهان باقی می ماند همانطور که قرآن کریم می فرماید: دوزخ آشکار شد و بهشت نزدیک گردید!

۶۱۵- آنچه که ارواح و انوار هفتگانه ازلی و عرشی را از اعضا و جوارح آدمی از سر تا به پا، متجلّی می سازد و این ماده اسفلی وجود آدم را به نور اللهی تأویل می کند تسبیح است. همانطور که گروهی از ارواح عرشی بواسطه تنفیس از آسمان هفتم بر درک اسفل ساقط شدند و مادیت جهان را پدید آوردند اینک به نور تسبیح می توان به نور اعلائی وجود تأویل شد که نور ولایت امام در عالم ارض است.

۶۱۶-انسان و حتی انسان کامل و امام مبین، تجسد خداوند در عالم ارض نیست بلکه مظهری از ارواح و انوار ازلی حق در عرصه ظهور ذات است که در عالم ارض تنزل یافته و امکان تأویل دارد از طریق تسبیح و رجعت! پس هر جلال و جمالی از حق که در جهان رؤیت گردد مَثَل اعلائی از خداوند است و نه ذات باریتعالی! و لذا تسبیح الهی تا ابد ادامه خواهد یافت و این از لامتناهی بودن ذات وجود حق است و از رحمت و برکت و کرم مطلقه اش در تجلّی بر انسان! پس

هرگاه تسبیح حق را متوقف سازیم و بگوئیم که "اینست خدا" رحمت و کرم مطلقه اش را متوقف ساخته ایم از برای خود! و این سرآغاز تنفیس و ابتلای به عدم است و کفر و سقوط!

۶۱۷- از آنجا که رؤیت جلال الهی به صورت انسان است پس هرگاه در این رؤیتها نگوئیم "سبحان الله و الله اکبر" تنفیس و کفر و سقوط آغاز می شود. یعنی این تجلّیات مثل اعلائی از خداوند است و ذات حق همواره برتر است. بدینگونه باب شهود و تجلّی و تأویل را بر خود نمی بندیم! و نیز دانستن این حقیقت که هر یک از این تجلّیات هرگز تکرار نمی شوند نه برای شهودکننده اش و نه دیگران! پس این بی تائی نامکرر تجلّی حق، اساس علم و باور تسبیحی است. و هرگاه بگوئیم که "حق فقط همین است که من دیده و دریافته ام و لاغیر" به ظلمت تنفیس و کفر دچار شده ایم. حق به تعداد مخلوقاتش بر خلقش تجلّی می کند پس به تعداد مخلوقات الهی بسوی حق راه وجود دارد که صراط المستقیم و میانبر این هدایت احدی از سنت محمدی و طریقت علوی و نور ولایت امام زمان است ولی تجلّیات حق برای هر کسی منحصربفرد است. پس هیچ تنفیسی گمراه کننده تر از تقلید و تلقین تجلّیات و کرامات سائر عارفان نیست که در میان اهل طریقت به وفور دیده می شود که همان احساس همذات پنداری صوری با عارفان بزرگ است.

۶۱۸-"ماده به مثابه صورت عدم" فقط در معارف امام باقر(ع) در امّ الکتاب در جریان پیدایش عالم ارض قابل درک شهودی و عقلانی می باشد که ما قبلاً درباره اش از سالها پیش سخن نموده ایم که برای نخستین بار در تاریخ حکمت الهی از زبان فلوطین عارف رومی قرون اولیه مسیحی اظهار شده است که مورد ارادت اکثر حکیمان اسلامی قرار گرفته است که متأسفانه وی را افلاطون می دانند به دلیل تشابه اسمی!

۶۱۹- ماده، صورت عدم است و لذا ماده پرستی بهر انگیزه و معنائی که باشد منجر به تباهی و تخریب و نابودی در انسان می شود زیرا ماده حاصل تنفیس وجود در شیاطین است و اینست که ماده گرائی چه تحت عنوان علم باشد یا دین و تعلقات عاطفی و مالکیتهای دنیوی، نفس ناطقه انسان را تنفیسی و شیطانزده و کافر می سازد و واژگونه!

۶۲۰- موجودی که خود را تنفیس میکند از سرچشمه وجود جاوید منفک و منقطع میگردد و نورش را از دست میدهد و دچار نابودی می شود و برای نجات خود از حس نابودی به شیاطین پناهنده می گردد.

۶۲۱- پس اصل تسبیح یا تنفیس،معطوف به وجود فرد میشود که از وجود است بسوی وجود! و وجود تنفیسی موجودی ظلمانی و منقطع از ذات خویش است و لذا عقیم و بی بنیاد است و هراسان و در قحطی! و لذا بزرگترین وسوسه و وعده کذائی شیطان برای انسان، حیات جاوید است بقول الهی در کتابش!

۶۲۲- تنفیس یک بازی و مکر و خودفریبی روانی در نفس ناطقه است و اساس هر دروغی در بشر است که دروغ بودنش از اینروست که براستی نه حیات دنیوی و مادی انسان از خود اوست و نه حیات روحانی و معنویش! آدمی به لحاظ مادی و معنوی یک داده الهی است یک هدیه، هبه، لطف، کرم، رحمت و خلافت است. با نگاهی صادقانه به خود بوضوح درمی یابیم که "خود" یا "من" یک توهم و دروغ است یعنی تنفیس است زیرا همه عناصر و ارکان تشکیل دهنده آن، غیر هستند: خانواده، والدین، طبیعت، جامعه، افلاک و غیره! این حقیقت عریان اساس تسبیح است که بسوی خداوند خالق می رود. بشرط آنکه خدائی موجود و حیّ و قیوم را بپرستیم و بسویش تسبیح کنیم و تسبیح شویم وگرنه خدای ذهنی و تاریخی باز هم به تنفیس نژادی و قومی دچار می شود و به خودپرستی منتهی می گردد یعنی تنفیس بغایت پیچیده! که خدای حیّ و قیوم جز در وجود اولیای الهی شناخته شدنی نیست.

۶۲۳- پس تسبیح به لحاظ عقلی از یک رئالیزم صادقانه برمی خیزد و امری پیچیده و افسانه ای نیست و آنچه پیچیده و اساطیری و مالیخولیائی می شود انواع تنفیس هاست که بدترینش تنفیس در قالب نژاد و تاریخ و مذاهب موروثی است.

۶۲۴- همانطور که قبلاً نشان داده ایم کسی که ادعا دارد که: من هستم، من مؤمن هستم، من عاقل هستم، من کامل هستم، من عارف هستم و ... علاوه بر تنفیس آشکار، منکر هر رشد و تغییر و اصلاح و توبه ای نیز هست و چون چنین است جز تنفیس راهی نمی یابد.

۶۲۵- تسبیح بعنوان یک علم، حاصل نگرش و تعقل "درجاتی" در ساختار عالم و آدم است که جهان هستی را حاصل آفرینشی تدریجی و تکاملی در سلسله مراتب تجلّی می داند حتی در آفرینش تکوینی و آنی! فقط با چنین باوری امکان رشد و توبه و اصلاح و انقلاب پدید می آید و امکان تسبیح و رهائی از تنفیس! "و آنکه ایمانش را با اصلاح عملش همراه ساخت برای اوست درجات برتر" طه۷۷-

۶۲۶- اگر علم درجات نباشد اصلاً تسبیح و تعالی معنا نمی یابد و انگیزه ای برای رشد در نفس ناطقه ایجاد نمی کند. و اگر غایت تسبیح الهی، الله اکبری مطلق و لامتناهی نباشد باز هم تسبیح از جریان می افتد و تجسد و رکود و تنفیس پدید می آید. "و براستی که مؤمنان را حقی است در درجات تعالی در نزد پروردگارشان." انفال۴-

۶۲۷- آیا براستی امام باقر(ع) چگونه این وقایع آفرینش را به این دقت و زنده و حضوری گزارش می دهند؟ آیا این دانش و اطلاعات آرشیوی ذهن است؟ از منظر این سئوال به حقیقت محوری معنای امام زمان پی می بریم که براستی امام "زمان" است و بلکه خود زمان است ولذا در همه گاه زمان حاضر و ناظر است و این همان مقام الساعه است یعنی بی زمانی که آنرا مقام حضور هم گویند که مقام ذات الهیست. و از این مقام است که در همه حال بر هر چیزی احاطه و در هر چیزی حاضر است همچون زمان. و به همین دلیل رسول اکرم(ص)، دهر را از اسمای الهی خوانده است. ولی آیا امام بغیر از نصّ ذاتیش چگونه می تواند چنین مقامی را بلاوقفه در خود حفظ نماید در حالیکه خود او نیز بشری مثل همه است یعنی مشمول دهر است که پیر می شود و می میرد. این مقام حاصل تسبیح کامل و مطلق است. و لذا امام را مظهر سبّوح و قدّوس در جهان می دانیم که تسبیح کل عالمیان در سمت اوست. پس علم تسبیح علم امامت نیز می باشد. که رساله امّ الکتاب نوری از این علم است.

۶۲۸-اصطلاحاتی همچون اخلاص، برای خدا، رضای حق و امثالهم که محور ارزشیابی دینی است وعنصری ثابت در همه فرهنگهای دینی می باشد جز تسبیح الهی در جریان عمل، معنائی ندارد یعنی آدمی هر فکر و ذکر و اقدام و عملی را در سمت وجه الله در نفس ناطقه اش ساماندهی می کند و وجه الله جز امام نیست وگرنه در سمت خدای ذهنی تنفیس میشود.

۶۲۹- اگر آدمی یک ذره از نور تسبیح در خود داشته باشد در بهشت زمین زیست می کند زیرا مشمول علم و نور درجات الی الله است که همان علم رشد و تعالی روح است: "بالا برنده درجات که صاحب عرش است روح را از اراده اش بهر بنده ای که بخواهد القاء می کند برای لحظه دیدار." المؤمن۱۶- و کسی می تواند این روح الهی را دریافت و درک و حمل کند و با بالهایش برای لقاءالله عروج کند که علم تسبیح بداند یعنی بقدرت این روح کل وجودش را برای خدا و بسوی او متمرکز و جهت یابی کند. تسبیح یعنی تمرکز وجود در سمت وجه الله که امام است که بالابرنده درجات و صاحب عرش هم امام است که عرش خدا را در وجودش مهیا و ساماندهی میکند و کل وجودش عرش خداست و لاغیر! پس امام مظهر سبّوحی مطلق حق است که فنای در پروردگار شده است و لذا عرش او یعنی جایگاه استقرارش شده است. اینست که مقام خلافت اللهی مقام سبّوحی و قدّوسی پروردگار است در انسان!

۶۳۰- و دانستیم که در میان اعضای حسی – ادراکی متمرکز بر صورت آدمی که تجلّی آسمانهای برتر است زبان و نطق، همان عرش خداست که بر آب است و خداوند همان روح الحیات ناطقه در انسان است که جز به نور و قدرت تسبیح آدمی، این عرش و روح الهی در انسان احیاء و خلّاق نمی گردد چرا که اصلاً تسبیح یا تنفیس امری در کارگاه نفس ناطقه است و لذا نطق و اندیشه آدمی یا تسبیحی است و یا تنفیسی! و لذا همین نفس ناطقه یا عرش خدا می شود و یا تخت ابلیس!

۶۳۱- نطق و اندیشه تسبیحی از آنجا که از ذات و بسوی ذات است روحی بلّاغ و رسا دارد و همه خلق را پیروزمندانه مخاطب می سازد و با کل عالم و آدمیان مربوط می شود ولی نطق و اندیشه تنفیسی از وجود خود فرد فراتر نمی رود و دائماً در او فرو می ریزد و در دور باطل در محور نفس اماره اش می چرخد و تبدیل به دژی می شود که زندان فرد را می سازد و او را در آن محبوس می کند. و لذا خداوند در قرآن کریم درباره انبیای بزرگش چون موسی(ع) می فرماید: چون موسی به کمال بلوغ رسید (بلاغت) به او حکمت و علم کتاب دادیم! یعنی به کمال تسبیح رسید و به مقام عندالله و غایت قرب الهی نائل آمد و از نزد پروردگارش علم یافت. تسبیح، موتور محرکه سیر و سلوک الی الله است.

۶۳۲- نطق و اندیشه ناطقه آدمی یا دری بسوی آسمان وجود است و یا دری بسوی دخمه ظلمات در درک اسفل خویشتن! تسبیح یا تنفیس دو ماهیت متفاوت و متضاد از نطق و اندیشه و احساس بشر است زیرا اندیشه و احساس آدمی هم ناطق است و جریان اندیشه و احساس سراسر نطق درونی و گفتگوی با خویشتن است در دل و ذهن!

۶۳۳- دانستیم که ذات احدی خداوند خالق در لحظه آفرینش جهان و تجلّی ذات خویش، آوازی، نوائی، ندا و صدائی سر داد و بدینگونه عدم به عرصه ظهور و موجودیت وارد شد. یعنی آفرینش جهان از نطق الهی آغاز شد که صدای ذاتش بود و اسم ذاتش یعنی الله: ال لا ه! یعنی ای عدم! ای آنکه نیستی، باش! این عین معنای لفظ ال لا ه است. کن فیکن معنای اجرائی و تحقق ال لا ه است یعنی باطن "کن" همان ال لا ه است. و لذا ما کلمةالله را کلمه ظهور می دانیم و اسم ظهور خداوند است که پس از هزاران سال در نطق محمد(ص) به صدا آمده است و علی(ع) نخستین تجلّی کامل این ظهور است که همه اسمای دیگرالهی را هم به تمام و کمالش به قلمرو ظهور آورده است. در این باب به کتاب "خداشناسی امامیه" رجوع فرمائید.

۶۳۴- پس خداوند ذات عدمی –عمائی خود را به صدا در آورد و بدینگونه آن گنج نهان وجود را آشکار ساخت. این تعلیم باقرالعلوم(ع) است. همانطور که در سوره ذاریات نیز می خوانیم که غیب همه آسمانها در انسان است که به نطق او نقد و عیان می گردد که این نطق یا تسبیحی است و یا تنفیسی! یا نوری است یا ناری که در هر صورت برپاکننده خلق جدید است. و بدینگونه انسان با بیانش، سرنوشت خود را می نویسد و می آفریند به امر و اراده الهی که جوهره ذات هر نطقی و هر لفظی است.

۶۳۵- و اینست که خداوند در نطق کاملش یعنی قرآن کریم می فرماید که: تا امیال قلبی خود را بر زبان نیاورید هدایت نمی شوید! یعنی دل خود را در سمت الهی ناطق سازیم تا به نورش ملحق شده و تحت الشعاع نور کلمةالله که همان امام مبین است به عرصه ظهور و تجلّی ذات برسیم در سلسله مراتب هفت زمین دل و آسمان سر!

۶۳۶- بسیاری از نومؤمنان در سرآغاز ورود به هدایت الهی امام، بطرزی حیرت آور از آسمان غیب جان خود صدای اذان می شنوند که سرّ آنرا در نمی یابند. که در کلام امام باقر(ع) در امّ الکتاب این راز آشکار شده است که پنج رکن اذان و هفت عبارت آن بنا کننده و تسبیح کننده و متجلّی سازنده هفت طبقه زمین و آسمان است در درون و برون و در آفاق و انفس تا بدانید که او حق است (فصّلت-۵۴)

۶۳۷- نکته دیگر رابطه دیالکتیکی تسبیح – تنفیس در جریان نطق زبان و اندیشه و احساس است و آن اینکه همانطور که نشان دادیم در جریان تسبیح وجود خود به نور امام مبین است که این وجود جدید الهی خودی میشود و خلّاق میگردد ولی اگر آنرا برای خود تنفیس کنیم از دستش می دهیم زیرا به تسخیر شیطان درمی آید و به ناگاه دچار احساس نابودی می شویم. این همان رابطه دیالکتیکی وجود – عدم است که در جریان تسبیح و تنفیس سه وجه از نطق جان (زبان- ذهن- دل) خلّاق میشود و شناخته می گردد از هر دو نوع نوری و ناری!

۶۳۸- همانطور که قبلاً نشان دادیم ادراک همه حواس بشری از شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی و لامسه و حتی حس جنسی، دارای هویت ناطقه است. یعنی وقتی صدائی می شنویم یا چیزی می بینیم و می بوئیم و می چشیم و لمس

می کنیم فقط بواسطه نور ناطقه حاضر در این حواس در ذهن و دل است که درک می کنیم که این صدا و سیما و بو و مزه و لمس چه چیزی است و چه ماهیت و اسمی دارد. این همان تفاوت ذاتی درک انسانی از سائر حیوانات است و این نطق و ادراک اسمائی است که در پدرمان آدم صفی الله نهاده شد و به فرزندانش هم کمابیش به ارث رسیده است ولی این ادراک و نطق اسمائی موروثی دارای قدرت خلّاقه و عرفانی و تعالی بخش نیست مگر اینکه تحت الشعاع نور امامی زنده قرار گیرد و تأویل گردد به اسماء الله و به یاری ارواح هفتگانه ای که ذکرشان رفت.

۶۳۹- همانطور که تنفیس اسماء الله و معارف وحدت وجودی هم منجر به ابتلای به اجنه و شیاطین می شود و خلق جدید دوزخی را برپا می کند که امروزه تحت عناوین فرقه های به اصطلاح عرفان مدرن در جوامع بشری به عرصه ظهور رسیده اند که در جامعه ما، عرفان حلقه یکی از این نمونه هاست که هزاران نفر را بکام جنون و جهنم و مالیخولیا کشانیده و از حیات انسانی ساقط کرده و به لشکریان شیطان ملحق ساخته است.

۶۴۰- از برای نومؤمنان و سالکان مبتدی جهت پیشگیری از تنفیس اسماء و اذکار و معارف و حکمتها، سخن گفتن و درد دل و راز در میان نهادن با سائر مؤمنان همراه و بخصوص با پیر طریقت از اوجب واجبات است بخصوص در محافل انس عرفانی که خود در کتابش ما را هدایت فرموده است که چون چند نفر از مؤمنان راز در میان نهند خداوند یا نور امام نیز با آنها خواهد بود و همواره خواهد ماند. (سوره مجادله-۸)- که این همان پیدایش نور تسبیح و تأویل است که بستر هدایت الی الله می باشد که بدون آن هدایتی ممکن نیست و تنفیس و گمراهی حتمی است که مؤمنان را با ابلیس محشور خواهد کرد که همواره با آنها خواهد بود به مصداق کلام الهی. و این راز ارتباط صمیمانه و صادقانه با دوستِ دوست است که در شروط چهارگانه خداوند با حضرت آدم نیز تصریح شده است: "شهادت قاطع بر ظهورات الهی و عالمان ربانی و امامان زمان و سائر مؤمنان بهمراه همدلی و حمایت و دوستی با خواهران و برادران ایمانی و فداکاری و جانفشانی برای یکدیگر، و رعایت حلال و حرام در معیشت دنیوی." (امّ الکتاب)-

۶۴۱- بخش عمده ای از ماندگارترین معارف توحیدی در طول تاریخ از همین محافل انس برخاسته است که از جمله آن است تقریباً تمامی متون اناجیل چهارگانه که مکاشفات و مکالمات حضرت مسیح در محافل انس با حواریون است و حتی می توان گفت که نزول قرآن به مثابه نطق روح القدس، اکثراً در محفل پیامبر اکرم(ص) با خدیجه و علی(ع) و سلمان و دیگر اصحاب بوده است که به روایتی حتی در غار حرا نیز به وقت نزول نخستین سوره قرآن علی مرتضی نیز حضور داشته است. همین امّ الکتاب آشکارا مکاشفات جمعی چند نفر از مؤمنان امام باقر(ع) در ارتباط روحانی با ایشان بوده است. بسیاری از آثار محی الدین ابن عربی، کتاب مثنوی مولوی، مقالات شمس و آثار علاءالدوله سمنانی در این محافل انس پدید آمده است که همه این مکاشفات و نزولات غیبی دال بر حقیقت آیه هشتم از سوره مجادله است و نیز حقیقت ازواج ثلاثه در قرآن می باشد. همانطور که محافل اسرار گوئی کافرانه و فاسقانه هم قلمرو نزول آیات و القائات شیطانی است که چون چند نفر به قصد تنفیس و فسق گرد هم آیند و اسرار کافرانه در میان آورند با شیطان محشور خواهند شد که همواره با آنها قرین خواهد بود که عین این معنا نیز در همین سوره مجادله مذکور است که مؤمنان از مشارکت در چنین محافلی شدیداً نهی شده اند.

۶۴۲-رسول خاتم(ص) سخنی بغایت دیالکتیکی و حیرت آور درباره رابطه وجودی مؤمنان و کافران دارد که امام باقر(ع) نیز در امّ الکتاب چند بار تصریح فرموده اند و آن اینکه کافران از ذلّت و کفر مؤمنان آفریده شده اند. که در اینجا این کفر پنهان اهل ایمان که منشأ ذلّت آنان در نزد دیگران است چیزی جز تنفیس ایمانشان نیست. زیرا تاکنون درک کرده ایم که چگونه تنفیس ایمان بطور پنهانی در دل و اندیشه مؤمنان مثل خوره ای ایمانشان را می جود و نابود می کند. که این همان نور پیر و امام است که در قلوبشان دمیده شده که بطرزی موذیانه به دین و ایمان موروثی خود تبدیل میکنند. و این همان تأویل کافرانه است. زیرا دین موروثی هرچه که باشد کفر است همانطور که قرآن کریم بارها به ما تعلیم داده است، حتی اگر عرفان موروثی و تاریخی و کتابی باشد. این همان تبدیل هویت ایمانی به منیّت است جهت اثبات این امر دروغین که "من" بطور مادرزادی مؤمن و عارف بوده است. که این تبدیل و تنفیس بنیاد ایمان را می لرزاند و تدریجاً

از نور تهی می سازد و فرد همواره اراده اش در قبال مردم می لرزد و ذلیل می شود و مردم از تماشای این ذلّت هویت ایمانی آنها نسبت به ایمانشان، کافر و منکر می شوند. و بدینگونه است که در قبال هر مؤمن متزلزل و مشرکی گروهی از مردم کافر می شوند و این مصداق کلام رسول و امام است. پس این مؤمنان در دنیا مورد انزجار مردم و در آخرت مورد خشم خداوند قرار می گیرند. زیرا در حقیقت آبروی خدا و رسول را می برند و حقیقت دین را بدنام می کنند. ولی از آنجا که خدا و رسولش بی نیاز از تصدیق و تکذیب خلق هستند پس این مؤمنان مشرک که خود را شریک خدا و رسول می کنند فقط به خود خیانت کرده اند که اگر توبه نکنند به اشد کفر که نفاق است دچار می شوند و در خلاء بین کفر و ایمان سقوط می کنند در درک اسفل. "بیزارند خدا و رسولش از مؤمنانی که شرک ورزیده اند." سوره توبه ۱-

۶۴۳- در امّ الکتاب نیز شاهد بودیم که عالم ارض و زمین به عنوان درک اسفل از کفر فرشتگانی آفریده شد که زمانی از مقربین الهی بودند و لذا زمین عرصه ذلّت مؤمنانی است که شرک ورزیده و ایمانشان را تنفیس کرده اند ولی برای کافران دوره جاهلیت، میدان بازی و عیش است زیرا جز عالم ماده و دنیا را نمی شناسند. اینست که میفرماید "دنیا زندان مؤمن است." رسول اکرم(ص)-

۶۴۴- و اینست آن علومی هم که از تجزیه و تحلیل و ترکیب عناصر زمینی حاصل می آیند کافرانه و گمراه کننده اند و نهایتاً بشر را بخدمت شیطان می کشانند و دوزخ را به پا می کنند که امپراطوری شیاطین است.

۶۴۵- علوم و افکار نو در همه زمینه ها و به انگیزه دنیاپرستی هم اساساً و اکثراً در مشرکین و کافرانی پدید می آید که زمانی ایمان داشتند. اینست که اکثر نظریه های فلسفی و علمی بنیادی از اهل شرک بروز کرده است زیرا نور ایمان را تبدیل به کفر نموده اند که اکثر مکاتب و نظریه های بنیادین حاکم بر علوم انسانی از این نوع می باشند همچون کمونیزم که محصول اندیشه مارکس است که زمانی از مؤمنان بود. نیهیلیزم که محصول اندیشه نیچه است که زمانی از مؤمنان بود. مکتب روانکاوی نیز محصول اندیشه فروید و یونگ است که دارای ایمانی شرک آلوده بودند و پراگماتیزم که محصول اندیشه ویلیام جیمز است که او نیز زمانی از مؤمنان بود و به شرک و کفر گرائید. عصر رنسانس که چند قرن بطول انجامید که دوره شکوفائی همه اندیشه ها و فلسفه ها وعلوم مدرن است و آنرا عصر نبوغ مغرب زمین نامند حاصل گذار از ایمان به کفر است در اندیشه متفکران الهی که امپراطوری کلیسا را میزان مسیحیت قرار دادند پس به شرک و کفر و انکار دین روی نمودند که این گذار چند صد ساله مولد همه اندیشه هائی است که جهان مدرن را ساخته است پس اساس مدرنیزم بر شرک است یعنی التقاطی از کفر و ایمان و تبدیل ایمان به کفر! و فریبندگی و جاذبه مدرنیزم هم به دلیل حضور عناصر ایمانی و توحیدی و دینی است که کل بشریت را مجذوب کرده و به دام انداخته است زیرا ارزشهای دینی فطری هستند و خطر شرک در همین است که تحت عناوین فطری و بر حق، مردمان را بسوی جهنم میکشاند و نهایتاً کفر را حاکم می سازد. اینست که خداوند در کتابش مشرکین را ماهیتاً نجس خوانده است زیرا فطرت پاک الهی بشر را آلوده به کفر و پلیدی می سازند در حالیکه افکار کاملاً کافرانه در فطرت راهی ندارند.

۶۴۶- در جریان پیدایش عالم ارض و زمین شاهد بودیم که به امر خداوند، فرشتگان سبّوحی، انوار و ارواح فرشتگان کافر و مشرک را از ورایشان برگرفته و به مادونشان می انداختند و این عین واژگونسازی موجودیت کافرانه آنهاست که پدید آورنده زمین واهلش بوده اند. پس همه مفاهیم و ارزشها و علوم وفنون زمینی هم واژگونه اند و لذا پیروی از آنها هم موجب فریب و واژگونی می شود و مصداق نعل وارونه است.

۶۴۷- بخصوص در قلمرو علوم انسانی و درمانی در عصر جدید شاهد بوده ایم که همه مفاهیم و وعده های این علوم و بانیانشان در عرصه عمل و پیروی و تحقق مدینه های فاضله شان نهایتاً وارونه از آب درآمده اند. عدالت منجر به اشد تبعیض و ستم شده. آزادی منجر به اشد اسارتها گشته است. درمانها منجر به لاعلاجترین امراض و رفاه تبدیل به عذاب عظیم و دموکراسی تبدیل به حاکمیت ضد مردمی گشته است و الی آخر!

۶۴۸- تنفیس و کفر پس از ایمان، واقعه سقوط بالاتنه در پائین تنه و تبدیل نور به ظلمت، آسمان به زمین، حیات تکوینی به حیات دهری و رحمت به شقاوت است و عزت به استکبار و ولایت به سلطنت! و لذا خداوند به عزازئیلیان نخستین می فرماید: شما می خواهید بر آسمانها سلطنت کنید و نمی توانید پس پائین شوید!(امّ الکتاب)

۶۴۹- به همین دلیل ارزشهای مؤمنانه – کافرانه و تسبیحی – تنفیسی عین هم هستند ولی بعکس یکدیگر! درست مثل انطباق فطرت الله و فطرت ناس در قرآن! این همان سرّ دیالکتیک است که حقش را جز مؤمنان اهل تسبیح و اطاعت بی چون و چرا در نمی یابند و مابقی دچار توهم تساویگری می شوند و واژگونند! که این واژگونی نیز دیالکتیکی است.

۶۵۰-هر که پندارد که سرّ خرد دیالکتیکی را میتواند بدون نور ولایت و اطاعت پیر طریقت در نفس ناطقه اش بحق گمارد واژگونه است و سرّ واژگونی و تنفیس را در نیافته است و به مکر دیالکتیکی حق مبتلاست از مکری که خود درباره حق نموده است یعنی تنفیس حق!

۶۵۱- بازهم متذکر میشویم که درک معنا و سرّ تنفیس و تسبیح از لطیفترین و دقیقترین علوم استغراقی در عرفان نفس است که هر کسی از درکش برنمی آید جز عارفانی که در مقامات عالی بسر می برند. این معنا در محور جدلیترین موضوعات عرفانی قرار داشته است که در برخی رساله های ابن عربی و تذکرة الاولیای عطار نیشابوری مورد بحث است و از ظریفترین وجوه توحید است و علم اخلاص!

۶۵۲- به بیانی دگر علم تسبیح و تأویل همان علم تقواست. متأسفانه در کل تاریخ معرفت اسلامی در مدارس علوم دینی مطلقاً از تقوا بعنوان یک علم سخنی به میان نیامده است در حالیکه در رأس و محور کل دین و شریعت قرار دارد و لذا تقوا تبدیل به مقادیر کثیری از فرمولهای عبادی و فقهی شده که از هر روح و معنائی تهی است و به آسانی به یاری شیطان امکان تبدیل به فسق و کفر را دارد که اساس نفاق مذاهب اسلامی شده است. مقوله زهد ریائی محصول تقوای بی علم تسبیح است.

۶۵۳- الفاظ و کلمات دینی، فقهی، قرآنی و حتی عرفانی که فاقد روح الایمان و روح الحیات ناطقه از جانب امام باشند جمله واژه اند و واژگونساز حقایق الهی!

۶۵۴- همه پدیده های عالم ارض در نفس خود بطرزی دیالکتیکی حاوی نوری از آسمانهای برتر و ارواح قدسی هستند از رنگها و صور و عطرها و بوها و مزه ها! و به یاد می آورم که بخصوص پس از واقعه نزول روح القدس، عشقی حیرت آور به رنگ بنفش سیر در من پیدا شده بود تا آنجا که دو بار خواستم یک ژاکت بنفش سفارش دهم که برایم بافتند و هر دو بار بطرزی مرموز برایم تنگ و نامناسب آمد و به تنم نرفت و آنرا به دیگران دادم. اینک که در رساله امّ الکتاب میبینم که رنگ بنفش، نور روح الفکر و قلم الهی است به راز جاذبه آن رنگ پی می برم و این امر که دنیویت امور روحانی برای اهل ایمان، مکروه و بلکه حرام است و آدمی با گذشتن و تقوای در این امور است که به حق آن در باطن نائل می آید. همینطور است احساس عمیق من درباره عطر گل محمدی سرخ و زیتون! همینطور است احساس روحانی من درباره جمال همه زنان! همینطور است عشق من به صلوة و اسماء الله! اینها همان سه دنیای محبوب محمدی هستند که خود حضرت به آن اذعان فرموده اند. ولی اتفاقاً پرهیز و تقوای در این امور برای اهل ایمان صد چندان واجبتر است تا به دام دنیایش نیفتند و در آن واژگون نگردند. و جز به یاری روحی از امام زمان نمی توان در این دامها نیفتاد بخصوص دام واژگونی در صلوة و ذکر اسماء الله که خداوند شدیداً ما را از آن برحذر داشته است که فویل للمصلین! "کافران خداوند را به نامهائی می خوانند که از پدرانشان به ارث رسیده است." قرآن- یعنی نماز و دعا و اذکار اکتسابی از راه تاریخ و کتاب و رسوم نژادی! و سپس در ادامه می فرماید: "ولی هیچ حجتی از جانب پروردگار درباره این اسماء ندارند." یعنی این الفاظ و اسماء و نماز و ادعیه حامل هیچ روح و نوری نیستند و واژه محض هستند و واژگونسالارند!

۶۵۵- و باید دانست (برای هزارمین بار) که کارگاه نهایی این واژگونیها که جلوه ای ابدی را القاء می کنند (به دروغ) همان نژاد و نژادپرستی و شجره ابلیس است که جایگزین ابلیسی روح الحیات سرمدی حق در انسان مؤمن است. و لذا آخرالزمان عرصه رویاروئی نهائی حقایق و علوم و تجلّیات الساعه (تکوینی) با پدیده های دهری- تاریخی- نژادی است یعنی خلق قدیم و خلق جدید! سنت و بدعت! نه سنت و مدرنیته! و قبلاً نشان دادیم که دعوای سنت- مدرنیته یک دعوای فریبنده شیطانی است که هیچیک از طرفین دعوا ربطی به ایمان و حقیقت ندارند! بنابراین اگر کسی پندارد که ما حامی سنت هستیم و دشمن مدرنیته و یا بعکس، از حقیقت این معارف بهره ای نبرده است. این دعواها سراسر کافرانه و منافقانه است که در یکسویش تکفیریها قرار دارند و در سوی دیگرش طاغوت تکنولوژی! و در خفا در عمل متحدند! و مابقی جریانات شرک، در فاصله بین این دو جناح بازی می کنند.

۶۵۶- سرنوشتی هولناکتر و مالیخولیائی تر از مؤمنانی که به تنفیس نژادی روح الایمان خود(از جانب امام) پرداخته اند ممکن نیست. سرنوشت کسانی که به روح ایمان و عرفان حق واژگونه اند در درک اسفل! و در عین ابتلای به اشد کفر و فسق مفتخرانه مشغول لعنت خویشند. شخصیت نهائی بوف کور صادق هدایت که در آن پیر طریقتش را تبدیل به شیطان میکند و خود عین این شیطان میشود و به سیاه بختی و واژگونی خود مفتخرانه قهقهه می زند اعترافی دانسته- نادانسته از این مالیخولیا و فاجعه وصف ناپذیر است که شباهت بسیاری به سرنوشت نهائی خود صادق هدایت دارد که برای نجات روحش از این مالیخولیای شیطانی خود را کشت! و وای بحال کسانیکه این نوع ادبیات را برای خود تبدیل به مکتب و مسلک کرده اند تحت عنوان کافکائیزم و امثالهم!

۶۵۷- یکی از محورهای حِکمی امّ الکتاب در فهم جهان و جهان بینی امامیه اینست که درک کنیم که همه پدیده ها و مفاهیم زمینی همان واژگون شده پدیده ها و حقایق آسمانهای هفتگانه است. و این همان خرد دیالکتیکی و رابطه دیالکتیکی زمین و آسمان، خدا و انسان و حقیقت و واقعیت است که خلاصه اش اینست که: "فطرت الله التی فطر الناس علیها." (روم ۳۰)- صدق الله العلی العظیم!

۶۵۸- پس آنهائی که ادعا می کنند که این معارف تیشه به ریشه اسلام و روحانیت می زند خیلی واژگونه و مرده اند که البته این فغانها نشانه زنده شدن است که به جای شکر، کفر می گوید که همچون گریه کودک به هنگام تولد است. این معارف، روحی است که در کالبد بی روح روحانیت دهری دمیده می شود. و البته علمائی که از روح امام زمان بهره ای دارند قدر این معارف را می دانند هر چند که شهامت تصدیقش را ندارند!

۶۵۹- گرایش شدید بشر آخرالزمان به نگهداری و پرورش نباتات و حیوانات در درون خانه، یکی دیگر از علائم تأویل روح در این دوران است زیرا نباتات و جانوران دارای واژگونسالاری شیطانی نیستند و لذا از تجلّیات روحانی و نور ظهور کلمةالله از وجود امامان و اولیای الهی به حیاتی روحانی نائل می آیند و تأویل پذیرتر از اکثر مردمان هستند و لذا مردم واژگونه و شیطانزده بسته به تعلقات نفسانی خود به درجه ای از حیات نباتی یا جانوری به انواع این نباتات و حیوانات گرایشاتی معنوی و روحی می یابند و گاه بطرزی بیمارگونه به آنان مبتلا میشوند. و این بیانی دیگر از واقعه تأویل نفس بشر از طریق نباتات و حیوانات و اشیای بیجان است که صد البته موجب هدایت نیست ولی برای قلوب کافر، فرجی عظیم محسوب می شود تا در درک اسفل ظلمات مدرنیزم پناهی تأویلی و روحی یابند. و اینست راز گیاه و حیوان پرستی و اشیاء پرستی و عتیقه پرستی در بشر مدرن که از ویژگیهای آخرالزمانی عصر تأویل و رجعت است که این رجعت را از طریق روح بیواسطه الهی در امامان برنمی تابند و بواسطه عوالم مادون انسانی راه خروج از این جهنم را جستجو می کنند که حقش نیز معلوم است و نیز ابطالش! و لذا آشکارا شاهدیم که امروزه بسیاری از مردمان جهان در خانه های خود انواع گیاهان عجیب و غریب و آبزیان و درندگان و خزندگان را پرورش می دهند و روابطی بسیار عمیق و روحی با آنان برقرار می کنند و این نوع انسانها بمراتب آرامتر و باتقواتر از بسیاری دیگر هستند که فنای در عالم جمادی و صنعت و پول شده اند.

۶۶۰- این حقیقت حیرت آور مذکور، بار دگر نشان می دهد که هیچکس نمی تواند نفس و روان خود را بخودی خود و در خود تأویل و تعالی بخشد و حق خویش در غیر است و خودپرستی نابودگریست.

۶۶۱- از آنجا که نباتات و حیوانات و کوهها دارای روح ناطقه الهی و علم اسمائی بسیار جزئی و اندکی هستند لذا از قدرت واژگونسالاری شیطانی کمتری برخوردارند و اینست که در مواقعی که روحی الهی و نوری عرفانی بر انسانی نازل میشود همه موجودات آن محیط و بلکه سراسر جهان، به درجه ای از تأویل و تعالی و تجلّی می رسند و توان کفر و انکار ندارند. بنده بارها در چنین مواقعی شاهد چنین اتفاقاتی حیرت آور در طبیعت محیط زیست خود بوده ام از جمله تأویل و تحول وجودی برخی از حیوانات اهلی که در اطرافم می زیسته اند همچون تحول یک توله سگ به یک شیر و یا تحول ناگهانی آب و هوا بر خلاف پیشگوئیهای دهری و علیّتی که یک نمونه اش در تابستان سال گذشته رخ نمود که تاکنون ادامه یافته است و کل نظام هواشناسی را معطل و سرگردان ساخته است.

۶۶۲- همه حوادث ماورای طبیعی در وجود و زندگی خودم و اطرافیانم و محیط زیست و طبیعت، که در مجموعه آثارم گزارش نموده ام در یک کلام به معنای تأویل و تجلّی حاصل از نزول روح و علم تسبیح و تأویل است همانطور که در قرآن کریم و احادیث شاهدیم که طبیعت و کوهها و حیوانات هم بهمراه برخی انبیاء و اولیای الهی تسبیح می گفتند که این تسبیح یک واقعه وجودی است که موجب تأویل و تجلّی می شود مثل واقعه چشمی که دو سال پیش از قله دماوند رخ نمود که این بمعنای تسبیح و تأویل شهودی است.

۶۶۳- فقط انسان است که بواسطه تنفیس روحش، واژگون شده و هر تأویل و تجلّی حق در زندگیش را هم بخدمت واژگونیش می گیرد تا مقام خلافت شیطان به پیش می رود. کسی را دیدم که ادعا می کرد که مرید ما و معارف ماست و بر این باور بود که زن باید امام شوهرش باشد، آدم اصلاً نباید کار کند که موجب زحمتش باشد، ماه به ماه به حمام نمی رفت و دستش را نمی شست و این کار را وسواس و کفر می دانست و غذا خوردن با قاشق را هم مظهر کفر و گمراهی و بدبختی می خواند و لذا با دستان چرکش غذا می خورد. از او پرسیدم که این اسرار را از کجای معارف ما استخراج کرده ای که گفت: مگر شما نگفته اید که زن باطن مرد است.... مگر نگفته اید که وسواس نشانه شیطانزدگی است.... مگر نگفته اید که قاشق سرآغاز عصر جدید و مدرنیزم است و... و مگر نگفته اید که هر کاری که عذاب آور باشد حرام است و ...؟ این نمونه ای بارز و عامیانه از تنفیس نژادی معارف الهی است زیرا این فرد هر آنچه که خودش زیسته بود و از نژادش به ارث برده بود را با گزینه های نیم جمله ای از معارف ما، تقدیس کرده بود و به این نتیجه رسیده بود که پس حتماً مادرزادی عارف بالله و انسان کامل بوده است. یعنی حتی هیچ جمله و عبارتی را تا به آخرش نخوانده بود تا چه رسد به تفکر و تأمل در مفاهیم! و بعد نهایتاً تحت شعار لااکراه فی الدین به این نتیجه رسیده بود که تنها راه و روشی که هیچ جبر و اکراهی برای نفس پدید نمی آورد بولهوسی و زندگی دل بخواهی و دمدمی است و این یعنی انسان کامل و عارف واصل و اهل الساعه!؟ و آنگاه که با مسائل زندگیش به بن بست رسید و غرق تضاد و تناقض شد با مطالعه کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" به این نتیجه می رسد که اینهمه تضاد هم نشانه آنست که در سرّ الهی غرق شده و مظهر اسرار حق گردیده است!؟ و بعد که غرق در رسوائی و عذاب می شود با خود می گوید: بابا ول کن این معارف را بدرد زندگی نمی خورد! و آنگاه دوباره برمی گردد به راه و روش همان زندگی جاهلی و نژادیش! و بعد با کمال حیرت می بیند که در عمل هیچ فرقی رخ نداده است و در واقع از آغاز تا پایان این ماجرا هم کمترین تغییر و تحولی نداشته است جز واژگونسازی معارف جهت تقدیس آنچه که بوده است. آیا یک چنین خودپرست دیوانه ای بطرزی اضطراری محتاج یک تنبیه الهی نیست؟ که این تنبیه همان ابتلای به اشد واژگونی و سقوط بواسطه نور عرفان وحدت وجودی است تا از سر ناچاری و هراس دست از این حد خودپرستی بردارد و کافری معتدلتر شود.

۶۶۴- اراده به خودپرستی و خود- شیفتگی و تقدیس خود در حد الهیت یک اراده ذاتی در فطرت الهی بشر است زیرا انسان مخلوق ذات خداست و خلیفه او! و ابلیس هم دقیقاً از همین منظر است که بر آدمی وارد می شود و واژگونش میکند و راه عبودیت و ارادت و اطاعتش را از خدا و رسول و امامان، می زند و به او می گوید: تو همینی هم که

هستی، خدائی! پس همه نیازها و فلاکتها و عدمیت هایش را به یاری معارف توحیدی در نظرش وارونه میسازد و دیوانه اش می کند! و چنین آدم وارونه ای فقط بر زیر دستان و ضعیفان خدائی می کند پس ستمگری بس شقی وهولناک می شود.

۶۶۵- اصولاً یک انسان واژگونسالار لای کتابی را نمی گشاید و یا تلویزیونش را روشن نمی کند الا اینکه خبر یا معنائی قابل تنفیس و تقدیس نفس خود بیابد تا مطلقاً نیازی به هیچ تفکر و تغییر و تحول و اصلاح و رشد و تعالی روح نداشته باشد. این پدیده در عصر ما به اوجش رسیده و ویژه آخرالزمان است که عصر نزول روح و انوار الهی و تجلّی نور امام زمان است که هر دو واقعه ای واحد است. ولی افسوس که تا این واقعه آخرالزمانی در وادی حکمت محمد(ص) و عرفان علوی و معرفت نفس کشف و درک نشود و حقوقش ادا نگردد این بزرگترین نعمت الهی بخدمت خود – واژگونی بشر در می آید و موجب سقوط در درک اسفل می شود زیرا وقتی کفر و جهل بشری کوس انالحق بزند معلوم است که حاصلش جز سقوط نیست. بنابراین معارف ما که تماماً شرح و تبیین امّی و عامی حقایق عرفانی و روحانی آخرالزمان است تنها راه نجات از این جنون و شیطانزدگی و سقوط است حال اگر کسی بخواهد از این معارف هم در خدمت خودپرستی بهره گیرد فقط این سقوط را تسریع کرده است که البته باز هم حامل خیری است که مهلت توبه و تغییری در زندگیش باقی میماند چون زودتر به غایت درک اسفل می رسد و همه عمرش را صرف این سقوط نمی کند و این پیشرفت و شتابی در خودپرستی است که غایتش را قبل از پایان عمر، آشکار می سازد.

۶۶۶- حال اگر کسی بگوید که این معارف و حکمتهای باطنی موجب گمراهی و سقوط عامه است و اگر هم حق باشد برای جامعه مضرّ و خطرناک است ما می گوئیم که خداوند با اینکه می دید که آنهمه ملائک اولیه کافر شدند از آفرینش پشیمان نشد و خلقتش را کامل فرمود و حق انتخاب را از مخلوقاتش بازنستاند. و اصلاً باعث و بانی اینهمه فساد و فتنه و دجالیت عصر ما، آخرالزمان و دین حضرت خاتم و نور امام زمان است. نور رحمت مطلقه محمدی و نعمات روحانی و عرفانی که از وجود مبارک حضرت خاتم آشکار شد در عصر آن حضرت فقط انگشت شماری را سالک سیر الی الله نمود ومابقی همه کافر و منافق و دجال و شقی و خصم خدا و رسول و امامان گشتند و اهل بیت الهی را قتل عام کردند. آیا از این واقعه چه نتیجه ای حاصل می شود؟ آیا باید ظهور آخرالزمانی حق را تخطئه کرد؟

۶۶۷- قرآن کریم بارها به ما متذکر میشود که: کافر نشد کسی الّا اینکه نخست اسلام آورد. و مشرک نشد کسی مگر بعد از ایمانش و...! معارف امّ الکتاب هم این حقیقت را اصلاً در ساختار آفرینش جهان بما نشان میدهد که وجهی از جهان هستی از ایمان و تسبیح خلق است و وجه دیگرش از کفر و تنفیس پس از ایمان! پس جهان هستی بطور کلی حاصل دیالکتیک تسبیح- تنفیس یا کفر- ایمان است به لحاظ ظاهری و باطنی!

۶۶۸- پس انسان و جهان و کل تمدن بشری مخلوق تسبیح و تنفیس روح و ایمان و معرفت الهی و نور نبوت ها و امامت هاست. و هیچ قدرتی نمی تواند مانع این جریان شود که از آغاز خلقت عالم شروع شده است و حق آفرینش است یعنی حق انتخاب! و خود حضرت حق ضامن این حق و مظهر حق این حق است و اینست سرّ لااکراه فی الدین! دین، هم بمعنای راه هدایت الی الله و هم بمعنای واقعیت عالم هستی: براستی که دین هر آن واقعیت است. قرآن کریم.

۶۶۹- و اما جوهره درجات این حق انتخاب و وسعت و آفاق قلمرو اختیار جز علم و حکمت و معرفت درباره وجود آدمی نیست. و معارف وحدت وجودی عالیترین و جامعترین درجه از علم وجود است که تدریجاً در تاریخ ادراک بشری رخ نموده و قابل فهم شده است و لذا عالیترین و عظیم ترین حد اختیار و حق انتخاب را برای شعور و وجدان ناطقه انسان ممکن ساخته است. پس منکرین این حقایق بهر دلیلی و نیز کسانی که مانع دسترسی مردم به این اسرار وجود میشوند در نهایت جنگ با خدا و انسان قرار دارند و حق وجود!

۶۷۰- و می دانیم که مکتب و مذهب وحدت وجود توحیدی فقط در دین اسلام و عرفان امامیه به عرصه تبیین جامع و عقلانی آمده است و لذا همه عارفان این امّت، وحدت وجودی هستند. پس اسلام و بخصوص مذهب امامیه و عرفان

علوی برترین بانی و حامل و حاوی و مدافع و ناشر و مبلّغ حق انتخاب و اختیار انسان در تاریخ است که خورشیدهای این حق همانا امامان ما هستند تا آنجائی که عارفی چون ابن عربی که خود هم فیلسوفی مشائی و اشراقی است و هم از فقهای نابغه اهل سنت می باشد می گوید: اگر به خطبه بیان علی(ع) نرسیده بودم از ظلمت نجات نمی یافتم و شقی از دنیا می رفتم. و می دانیم که ابن عربی سلطان تبیین عرفان و حکمت وحدت وجود است که بر این جایگاه علمی و عرفانیش حتی دائرة المعارفهای مغرب زمین هم اذعان دارند.

۶۷۱- آدمی به میزان علم و آگاهی و احاطه عرفانیش بر خود و جهان بیرون از خود، امکان انتخاب دارد و قلمرو اختیارش معین می شود. پس حق معرفت و حق انتخاب، حقی واحدند! و لذا عارفان اسلامی سلاطین آزادی و انتخاب و لااکراه فی الدین هستند و امامان شیعه میزان و حق این نورند یعنی نور معرفت و نور اختیار و نور انتخاب حق انتخاب! و اینست که خود مظاهر حق هستند: حقی که همان انتخاب عاشقانه عقل و علم و عرفان است و از اینجاست که نور عشق در این حق آشکار می شود که ما آن را عشق عرفانی خوانده ایم که همان انتخاب خالصانه و تمام عیار عقلانیت و معرفت است که عارف را به جمال حقایق عقلانی می رساند. پس عشق عرفانی تمامش عقلانی و علمی و معرفتی است که نهایتاً به لقای رب این همه ادراک نائل می آید که جمال این رب نیز جز جمال اجمالی و یگانه همه این عقول و معارف نمی باشد. پس عشق عرفانی را با شاهد بازی و بچه بازی و خانم بازی هیچ کاری نیست و بلکه این نوع عشقهای به اصطلاح عرفانی همان نعل وارونه ابلیس است در دل فاسقان که خود را عارفان می پندارند.

۶۷۲- پس حقی جز حق ادراک و حق انتخاب حاصل از آن نیست. زیرا بدون شناخت قلمرو وجود، انتخاب و اختیاری نیست و بدون انتخاب، وجودی نیست که دارای اراده ای خلّاق باشد!

۶۷۳- موجودی که دارای حق انتخاب نباشد یک موجود معدومی است یعنی صورت عدم است. آنچه که به ماده وجود آدمی، روح و نور جاودانه و خلّاقیت و قدرت انتخاب می بخشد تا حق وجودش را دریابد معرفت بر وجود است و فقط معرفت وحدت وجودی است که این حق انتخاب را به وسعت عالم هستی توسعه می بخشد و به ذات هستی یعنی خداوند ملحق می سازد که قدر مطلق و حق مطلق وجود است. و جز به نور عرفان وحدت وجود، امکان الحاق به خداوند عالمیان نیست. و اینک بهتر درمی یابیم که چرا جباران که با سلب حق وجود از مردمان بر آنان سلطه میرانند بزرگترین دشمن علم و عرفان وحدت وجودی هستند وعارفان هم بهترین دوست مردم در تاریخ بوده اند.

۶۷۴- فقط یک کتاب در تاریخ مذاهب وجود دارد که وجود انسان را همطراز و جایگزین وجود خدا قرار داده و درباره ابعاد و مفهومش هم به تفصیل سخن گفته است و آن قرآن کریم است که کل هستی بیکرانه غیب و شهود را قلمرو وجود آدمی معرفی کرده است و شاه کلید ورود به این هستی را هم در درون خود انسان قرار داده است به قدرت تفکر و نظر کردن در خویشتن و نطق یعنی عرفان نفس! و از میان مذاهب اسلامی نیز مذهب امامیه است که بر این محور تمرکز و تخصص یافته است. هرچند که از حقایق و اصول و ارکان این مذهب در نزد عامه پیروانش چیزی جز مقادیری خرافه باقی نمانده است که جز معنای شرک را تداعی نمی کند.

۶۷۵- انسان، شریک خدائیت خدا نیست بلکه عین و خلیفه اوست اگر معرفت و حقوقش را رعایت کند که در غیر اینصورت عین عدم است. پس هیچ وضع دیگری بین وجود و عدم نیست که موجب شرک باشد. عزازئیلیان نخستین کسانی که ملعون درگاه حق شده و به درک اسفل زمین تبعید شدند که دعوی شرک نمودند و خداوند به آنها فرمود: "شما می خواهید بر آسمانها سلطنت کنید پس ساقط شوید." یعنی می خواستند سائر مخلوقات را به بندگی بکشند همانطور که در امّ الکتاب شاهدیم عزازئیلیان زمینی در عصر بشری جمله نظامهای برده داری برپا کردند مثل فرعون و نمرود که توانستند سائر مشرکین را به بند کشند و برده سازند. یعنی افرادی که علناً ادعای خدائی کردند توانستند مردمی را که موذیانه با خدایشان شریک بودند به اسارت خود درآورند و این حق است. از آنجا که شرک محکوم به ابطال و محال است این مشرکین تحت سلطه کفاری در آمدند که علناً دعوی خدائی داشتند!

۶۷۶- قرآن کریم مکرراً بما هشدار میدهد که شرک محکوم به ابطال است ولی این امر شامل کفر قاطع و علنی نمیشود و لذا همواره در جوامع بشری کفار قاطع و علنی بر مشرکین که اکثریت مردمان را تشکیل می دهند حکمرانی می کنند. آیا براستی چه فرقی است بین دعوی خدائی کردن (کفر) و مقام خلافت اللهی (اخلاص)! بسیاری این را همان میدانند و مثلاً نبرد بین فرعون و موسی(ع) را دعوای بین دو مدعی خدائی قلمداد می کنند.

۶۷۷-فرق ابراهیم(ع) و نمرود چیست؟ فرق موسی(ع) و فرعون در چیست و فرق محمد(ص) با ابوجهل! به بیان دیگر فرق بین امامت و سلطنت چیست؟ فرق بین علی(ع) و معاویه چیست؟

۶۷۸- کسی که از راه تسبیح به خلافت الهی میرسد و کسی که از راه تنفیس، خود دعوی خدائی میکند. کسی که خداوند وی را بر جای خود می نشاند و کسی که خود را برجای خداوند قلمداد می کند. کسی که به مهر و اراده و اختیار مردمان بر آنان حکم میراند و کسی که به قهر و جبر و تزویر بر مردمان حکومت میکند. پس فرق تسبیح و مهر و انتخاب است از تنفیس و قهر و جبر! کسی که از خود فنا می شود و خداوند را بر جای خود می نشاند و کسی که خداوند را از خود طرد و انکار می کند و خود بر جای خدا می نشیند! فرق این دو فرق بین خدا و خود است. کسی که می گوید: اوست خدا! و کسی که می گوید: خدا منم! فرق بین من و هو! فرق بین دوست خدا و دشمن خدا!

۶۷۹- باید درک کرد که هرگز هیچ خودی، خدا نمی شود و بلکه خدای وجود دشمنی جز "خود" ندارد. فرق خدا و خود فرق وجود و عدم است. و لذا تنفیس امور بمعنای خودی کردن و منی ساختن معانی و عواطف و روابط، عین نابود سازی آنهاست. که این نابودسازی وجود علیرغم اراده و آگاهی فرد، منجر به نابودی هویت فطری و روحانی شده و عدمیت "من" در نفس فرد بارز شده و بر کل جانش مستولی می گردد که این حس نابودی با ادعای خدائی جبران میشود به زعم انسان تنفیسی! که این ادعا واقعه سیطره و خلافت شیطان در انسان است. در حقیقت فرد تنفیس کننده روح فطری را در خود نابود می کند که از خداست و آنگاه با ادعای ذهنی خدائیت و کوس انالحق زدن مصنوعی و جنون آمیز می خواهد این نابودی را در خود جبران کند که این دعوی من- خدائی همان حضور شیطان در انسان است.

۶۸۰- آنکه فطرت الله را در جانش می شناسد و به معرفت می آورد می بیند که ماهیتاً هوئی است نه منی! پس با منی ساختن این معرفت در حقیقت واژگونی فطرت رخ می دهد و حس نابودی عارض می گردد و متعاقب آن برای نجات از این احساس، دعوی خدائی و انانیت قدسی می کند و این غایت پیروزی شیطان در انسان است که وی را برجان فرد غالب می سازد. من- خدائی، خود شیطان در انسان است. خدا هرگز "من" نیست چون اگر من می بود جهان هستی آفریده نمی شد. تسبیح، علم عشق و آفرینش است یعنی همان علمی که ابلیس از فهمش عاجز بود.

۶۸۱- ولی انسان جاهل و تنفیسگر این دو وضعیت متفاوت و متضاد را یکی می پندارد. این پندار کذائی اساس احساس همذات پنداری کافران با موحدان و اولیای الهی است. عدمی که در رابطه با نور وجود اولیای الهی احساس وجود میکند و این وجود را از خود می داند و خودی میکند و بزودی با این اولیاء به انکار و عداوت می رسد زیرا وجود این اولیاء، ادعای کافرش را رسوا می کند. این فرق منِ هوئی و هوی منی است که جز چشم اهل تسبیح این فرق را درنمی یابد. و کسی که هنوز این فرق را نبیند هنوز اهل معرفت توحیدی نشده است مثل همه کسانی که عارفان را تکفیر میکنند یا با عارفان احساس همذات پنداری می کنند. یعنی علمای قشری دین و کافران لامذهب هر دو در یک جناح قرار دارند یعنی فاقد نور تسبیح توحیدی هستند. این اتحاد پنهان ابوموسی اشعری و معاویه است.

۶۸۲- حال بهتر درک می کنیم که چرا اولیای معرفت ذکر "یا سبّوح یا قدوس" را قدرتمندترین ذکر بر علیه رسوخ اجنه و شیاطین در بشر دانسته اند زیرا تنفیس آیات و بینات و رحمت و نعمات الهی که از جانب امامان بسوی بشر میآید شاهراه رسوخ اجنه و شیاطین در بشر تنفیسی است و لذا شاهدیم که بسیاری از سوداگران معارف دینی و اسمای الهی در دکانهای رمالی و دجالی، بدام اجنه و شیاطین می افتند چه عاملان و صاحبان این دکانها و چه مراجعین به آنها جهت شفا و طلسم و غیب بینی و امثالهم! و بسیاری از عوام این جن زدگی را نوعی کرامت می پندارند. بنده از نزدیک شاهد

بسیاری از این دیوانگان بوده ام که تعداد قابل توجهی از آنها از طلاب علوم دینی و پیروان فرقه های درویشی بودند که معارف و اسمای الهی را تنفیس کرده بودند و بخصوص حکمت وحدت وجودی را در خود تنفیس و وارونه ساخته بودند.

۶۸۳- کسی که واقعه شیطانی تنفیس را در نفس ناطقه خود کشف کند مقر مرکزی واژگونی و شاهراه ورود شیطان در خود را یافته و خنثی کرده است و این پیروزی و رستگاری و اخلاص عظیم است زیرا کارگاه مرکزی هر شرک و نفاق و کفر پس از ایمان، تعطیل می شود اگر فرد این معرفت را در خود تبدیل به نظارت و مراقبه ای دائم نموده و ملکه اندیشه و احساس خود کند یعنی تبدیل به ذکر سازد ذکری عرفانی و نه ذکر وردی! که بیان این ذکر اینست: یا سبّوح یا قدوس ربّ ملائکة و الروح!

۶۸۴- ولی اگر این ذکر اسمائی تحت الشعاع نور عرفان نفس تسبیحی- تنفیسی نباشد میتواند خود تبدیل به تنفیسی هولناکتر شود که اشد تنفیس است همانطورکه بسیاری از سوداگران اسماءالله هم از این ذکر دائماً بهره می برند که اشد ابلیسیت را در آنان پدید می آورد تا آنجا که مشغول تجارت اجنه و موکلان غیبی می شوند که نهضت اجتماعی این تجارت و مبادله شیاطین در جریان عرفان حلقه رخ نمود و تبدیل به بزرگترین فاجعه و بحران روح در جامعه شد و هزاران نفر را دیوانه ساخت.

۶۸۵- تبدیل ذکر به ورد و تبدیل نور تسبیح به تسبیحهای گلی و نقره ای و چوبی و سنگی یکی از بزرگترین تنفیس ها و تبدیلات ابلیسی در تاریخ مذاهب الهی بوده است که سرّ این تبدیل در "شمارش" است. "هر چیزی که شمرده شود فنا گردد." علی(ع) – "بدانید که هرگز از طریق شمارش به احصای نعمات خدا دست نمی یابید." قرآن- همچون تبدیل تلاوت کتب آسمانی به قرائت صوری و صرفاً لفظی آن که تبدیل تنفیسی دیگریست. در حالیکه تلاوت به معنای تنویر باطنی و روحانی آیات است و لذا رسول اکرم(ص) میفرماید کسی که مشغول تلاوت قرآن است انوار ستارگان بر او نازل میشوند. همانطور که خواندن نماز تبدیل به قرائت محض آیات شده و در این تنفیس، شیطانِ وسواسِ شمارش رکعت فرد را حتی از ظاهر آیات نماز هم غافل می کند. و بدینگونه است که فرد نمازگزار در اوقات نمازش غافلترین و خناسی ترین اوقات روزش را تجربه میکند. این محسوس ترین تجربه وقوع واژگونی و شیطانپرستی بواسطه اسماءالله می باشد که قلمرو اشد تنفیس است. حال اگر این حقایق منجر به ترک نماز و عبادات شود خود شیطان دیگریست که شرک را به کفر میرساند. همانطور که هیچ عاقلی نمی تواند ادعا کند که بدون حجاب ظاهر قادر به حفظ عفت و عصمت است.

۶۸۶- اینست که تأویل و تجلّی دو روی حقیقت تسبیح است و تأویلی که تجلّی و تعیّن نداشته باشد فریبی بیش نیست. ظاهر بدون باطن، درختی بی ریشه است و باطن بی ظاهر، ریشه ای خوراک کرم و محکوم به پوسیدن است.

۶۸۷- جهان هستی بیکرانه در هفت زمین و آسمان نیز ظاهر و باطنی دارد که ظاهرش همین آسمان دنیاست با میلیاردها کهکشان که فقط کهکشان راه شیری ما حاوی صدها میلیارد ستاره است. و شش آسمان برتر هم به مثابه باطن های این دنیایند. و انسان از این ظاهر است که امکان راهیابی به باطن های برتر را دارد بشرط اینکه حقوق الهی این ظاهر را رعایت کند که همان احکام الهی و قوانین دین اوست که قوانین حیات دنیای بشر است که ریشه در هفت آسمان دارد که تجلّی و ظهور آنست و اگر دین خدا را رعایت کند همه حقایق و اسرار نهان آسمانها را در صورت این دنیا دیدار می کند حتی ذات خالقش را در جمال انسانی که در انتهای درک اسفل این آسمان دنیا زیست می کند رؤیت میکند که انسان کامل و امام مبین و قطب عالم و مرکز قدر وجود عالمیان است و همه کهکشانها و آسمانها از نورعلی نورش قدر و منزلت و استمرار می یابند و بسوی خالق در حرکتند!

۶۸۸-همانطور که زمین دارای مرکزیتی در خویش است که بر محورش می چرخد و سپس بر مرکزیت منظومه شمسی یعنی خورشید در گردش است و خورشید هم بر محور مرکزیت کهکشان راه شیری که یک سیاهچاله عظیم است در گردش است و خود کهکشان هم بر همین محور در گردش و حرکت است و کل کهکشانها بر محور مرکزیتی برتر

میچرخند و بسویش حرکت می کنند و همه اینها جمعاً بر مدار وجود انسان کامل بر زمین مقدر و احصاء می شوند و در تسخیر امر و اراده الهی او هستند. "سوگند به پروردگار زمین و آسمان که هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست چرا در خود نمی نگرید که این همان نطق شماست." ذاریات! یعنی آنچه که اینهمه فواصل میلیاردها سال نوری را می پیماید نطق عرفانی و تأویلی- تسبیحی است که طاق آسمان دنیا را می شکافد و از شش آسمان برتر نیز عروج می کند اینست انسان! انسان محمدی- علوی!

۶۸۹- جابر جعفی از امام باقر(ع) می پرسد: ای مولای من پس آیا روح چه زمانی رستگار میشود؟ باقرالعلوم(ع) میفرماید: تا اینکه این روح مطمئنه که در دل نشسته است بر خداوند خویش شهادتی قاطع بدهد تا این روح از دل بر مقام مغز نشیند که مغز هم بر خدای خویش شهادتی قاطع دهد که چنین شهادتی پذیرفته نشود حتی اگر فرد به وسعت زمین و آسمان عبادت کرده باشد مگر اینکه شهادتی قاطع دهد بقرآن محمد که عمل صالح است و آن در واقعیت عمل اینست که شهادت قاطع بدهد بر حقانیت امامان زمان که روی ایشان بهشت خدای تعالی است و نطقشان درب بهشت و وجه سلمان است و سجودگاه یتیمان است و نمازگاه هفت ملائک ازلیست و قلمرو نقیبان است و دارالملک نجیبان است و قبّه آدم است و سفینه نوح است و خرقه ابراهیم است و تابوت موسی است و کنگره عیسی است و عرش محمد است و کرسی سی پایه امیرالمؤمنین علی(ع) است و فردوس فاطمه(س) است و جنت حسن و حسین است و صراط المستقیم مؤمنان است و مأوای کروبیان است و افلاک نورانیان است و قبله روحانیان است که خداوند تعالی می فرماید که تقرب و تعظیم به من نه آن باشد که روی به مشرق و مغرب نماز کنی بلکه آن باشد که روی به امامان زمان کنی و ایمان آوری بر نور نبوت ایشان با همه تجلّیات نوری انبیاء و با همه قلمروها و آسمانها در همه ادوار و با همه مقام الهی و ملکوتی و جبروتی و ربوبی و ازلی و لاهوتی و نورانی و روحانی و ناسوتی از وجه بشریت و امامتش با همه این ظهوراتش بر او شهادتی قاطع دهی و کل امیال و خون و مال خویش برایش فدا کنی و از همه بلایای دنیا از مرگ و مصیبت و قحطی و اسارت و بیماری و آفتهای دنیا و هر چه به تو رسد دژی سازی از صبر و شکیبائی و تقوا و تقرب به خدا تا به مقام یقین و اطمینان رسی و اینست مقام رستگاری روح!

۶۹۰- توصیف امام باقر(ع) در شرح مراتب رستگاری روح که نهایتاً به قرب و لقای الهی میرسد عین کلام الهی در سوره لیل است که لقای وجه اعلای رب را موجب مقام رضا می داند که این لقای پروردگار جز از طریق امام و امام شناسی حاصل نمی شود که مراتبش را شاهد بودیم که امام آئینه تجلّی همه مقامات روحانی انبیای بزرگ و صفات ذات خداوند است در زمین و آسمان! و برای حصول به این مقام بایستی مرحله به مرحله به میزان ارتقای معرفت و ایمان، جانفشانی و جهاد نمود چرا که قلمرو نور وجود امام سراسر امتحانات الهی است و کسی که مقام الهی امام را درک و شهود نماید در واقع صاحب نور ولایتی از امام گشته است و این ممکن نمی آید الا به قدرت قلبی که همه امتحانات و بلاهای الهی را در این راه گذرانده باشد و آنگاه دلش توانای حمل بار این ولایت می شود که تدریجاً آن ارواح دهگانه را از نزد امامش دریافت می کند که همه حواس و هوش و عقل و ادراک روحانیش احیاء می گردد و مقام الهی امام را در واقعه لقاء الله شهود و تصدیق می کند و اینست تحقق شهادت قاطع!

۶۹۱- باید درک کرد که برای دریافت هر یک از این روحهای دهگانه، نفس مؤمن باید به یک جهش تسبیحی – تأویلی برتری نائل آید که عمل این واقعه همان امتحانات الهی در مجاهدات و بلایا است در سمت اطاعت از امر امام و حمایت از این ولایت و احقاق معارف توحیدی در زندگی خویش و ابلاغش به مردمان! و اینست که امام باقر(ع) میفرماید که چون مؤمن به همه این ارواح قدسی نائل آمد و برای پروردگار و امامش تسبیح نمود امام بر وی شهادت میدهد آنگونه که بر خودش شهادت داده باشد و این عین سخن معروف امام است که: ما معانی پروردگاریم و ظهورش در شما شیعیان! و در اینجا سخن امام علی(ع) درباره سلمان را به یاد می آوریم که فرمود: ایمان را ده درجه است که سلمان به مقام دهم آن رسیده است پس از من اطاعت کنید تا به مقام من برسید همانطور که سلمان رسید!

۶۹۲- پس این ارواح دهگانه حامل ده درجه از ایمان است همانطور که حامل ده درجه از معرفت و شهود و ایقان است و ده درجه از ولایت الهی در امام که ده صفت ذات خداوند است در تجلّی همچون: المؤمن، الحافظ، العلیم، السمیع، الشهید، الناطق، الحیّ، القیوم، کبیر و عظیم و امام مبین!

۶۹۳- پس این پندار که با مقادیری اطلاعات فلسفی و عرفانی بتوان به مقامات روحانی و عرفانی ولایت ائمه هدی رسید پنداری شیطانی و واژگونساز است. علاوه بر عشقی فزاینده به حقیقت و عدالت و معرفت و عمری جستجو و تحقیق و جهاد در راه آن بایستی به جهاد اکبر بر علیه نفسانیت و نژادپرستی و دهرزدگی در باطن و ظاهر زندگی خود همتی دائم داشت تا لایق نور هدایت و روحانیت امام زمان شد زیرا امامان اسوه های این عشق و جهاد هستند، اسوه های حقیقت انسان در جهان و مظاهر نور خالق در انسان! آنانکه حیات دنیا را بهشت عافیت و تن پروری و خودپرستی می خواهند در این وادی سهمی جز واژگونی ندارند. این جهان لامتناهی آنگونه که امام توصیف کرده اند برای تن آسائی بشر آفریده نشده است و نه برای بازیگریهایش! جهان هستی قلمرو مجاهده سبّوحی خلق است و انسان باید سلسله جنبان این جهاد باشد وگرنه به حق وجودش نائل نمی آید و زندگی را می بازد بی آنکه از این باخت و خسران چیزی عایدش شده باشد.

۶۹۴- در مکتب امام(ع)، عبادت و عبودیتی که آدمی را به این ارواح ده گانه الهی نرساند و به این مقصود نباشد عبادت شیطان است و امام باقر(ع) آنرا پرستش عدم می نامد نه پرستش خدا! عبادتی که به روح الایمان و روح الحفظ و روح الفکر و روح العلم و روح الجبروت و روح العقل و روح القدس نرسد به دوزخ شیاطین میرسد. و جز تحت ارادت و اطاعت و تربیت پیر طریقتی که متصل به نور امام باشد این راه پیمودنی نیست.

۶۹۵- "آیا پنداشتید که این جهان را به بازی آفریده ایم..." قرآن! جز در مکتب امام نمی توان به حقیقت این کلام الهی آگاه شد که هر چیزی در جهان بر چه حقی آفریده شده است که انسان را مخاطب قرار داده است و بانی حقی برای انسان است.

۶۹۶- بسیاری مواجه با این تناقض هستند که اگر کل سیر و سلوک الی الله جز راه عرفان نفس نیست و همه مقامات الهی وجود نهفته در فطرت بشر است پس چه نیازی به امام یا انسان کامل و پیر طریقت است. این معضله دورانی از جوانی در خود بنده نیز غوغا می کرد. صورت مسئله اینست که خودشناسی عرفانی- روحانی چه ربطی به وجود امام حیّ دارد. امروزه بسیاری از محققین عرفانی و متخصصین این امر بر همین باورند که جهت سیر الی الله نیازی به وجود امامی حیّ نیست و معرفت نفس و علوم عرفانی و حکمت وحدت وجودی کافیست. اکثر فلاسفه مشهور اسلامی نیز بر همین باورند همچون ابن سینا، فارابی، سهروردی و ملاصدرا و پیروانشان! خود بنده نیز در دوره جوانی بر همین باور بودم و این باور در برخی از آثار سابق بنده دیده می شود که خلاف اعتقاد کنونی من است. آری، معرفت نفس پیش شرط واجب و بستر دائمی سیر و سلوک عرفانی است و جز عشق فزاینده خودشناسی این راه پیموده نمیشود و اتفاقاً عاشقان این عرفان هستند که به امام حیّ می رسند و حقش را درمی یابند و لاغیر! نور وجود امام در دل محقق و سالک است که این راه باطنی را روشن و قابل سلوک می سازد و به غیر از این معرفت نفس جز توهمات و القائات مالیخولیائی و نظریه های روانشناختی و فلسفی نیست و آدمی از ظلمات نفس خود راهی به خروج ندارد. و این ارواح نازل شونده بر قلب سالک جز ارواح طیبه انبیای مرسل و امامان معصوم نیست که صاحبان آسمانهای برترند و فرود آورنده نور آسمانها بر زمین دل سالک هستند و دل سالک را معراجی و آسمانی می کنند. اگر رسول خاتم(ص) به آسمانها عروج نمود به رحمت مطلقه اش و به یاری امامانش، این آسمانها هستند که بر قلوب مؤمنان امتش فرود می آیند. و لذا عرفان نفس جز در دین محمد و به نور امامان محمدی، چیزی جز مجموعه ای از نظریات روانشناختی و فلسفی و اگزیستانسیالیستی نیست به همراه خرافات و اساطیرپرستی و توهمات مالیخولیائی تحت تأثیر مخدرات و روانگردانها!

۶۹۷- از جمله ویژگیهای عرفان امامیه بر خلاف اکثر عرفانهای سایر مذاهب، یک مکتب روحانی اجتماعی است که در مرکز همین حیات دنیوی مشغول مجاهده است هر چند که ممکن است بر حسب نیاز مرحله ای از سیر و سلوک دچار

نوعی انزوای ظاهری شود ولی انزوا هدف آن نیست مگر اینکه به جبر زمانه محکوم به انزوا گردد همچون امامان این مکتب. زیرا عرفان امامیه، مکتب وحدت وجود و رحمت و شفاعت عامه است و برپاکننده عدالت اجتماعی.

۶۹۸- اساس و مقدمه واجب عرفان امامیه همانا ایمان به وجود امامی زنده بعنوان انسان کامل و جامع همه ارواح و انوار الهی و اسوه بشری است که به مقصود حیات و هستی نائل آمده است و لذا باور به امام بمعنای باور به کل این راه و مکتب است و لذا همه مراحل طی طریق در این راه همان مراحل امام شناسی است. پس امام حجت بالغه عرفان این مذهب است و مظهر کامل رستگاری. و همچنین بمعنای مقصد این راه است و اینست که بی امام را امکان ورود به این راه نیست همانطور که یک مسافر یا مهاجر اگر شهر مقصد خود را نداند اصلاً انگیزه ای برای حرکت ندارد و حرکتی آغاز نمی شود. و اینست که کل فاصله بین خود تا خدا همان فاصله بین امام تا مأموم است که البته فاصله ای روحانی و باطنی است. به همین دلیل است که در مذهب ما، امام زمان و معصومین(ع) مطلقاً اساطیر نیستند یعنی ایده های آسمانی و عرفانی نیستند هر چند که در اکثر فلسفه های اسلامی متأسفانه اینگونه تبیین شده اند همچون فلسفه ملاصدرا.

۶۹۹- و رساله امّ الکتاب جدای معارف و حکمتهای شگرفی که پیش روی ما می نهد بلکه وجود خود امام باقر(ع) را برای مؤمنینش به عرصه شهود می آورد زیرا نور امام در کلامش نیز حضور دارد و هیچ یک از متون شیعی از منظر عرفانی چنین مثل اعلائی را در دسترس قرار نداده است.

۷۰۰- همانطور که قرآن کریم میفرماید که خداوند را در زمین و آسمانها مثل اعلائی است این حقیقت را در هیچ کتابی چون این رساله امّ الکتاب نمیتوان یافت. به بیان دیگر این رساله تعیّن و تجلّی آیه مذکور است. بنابراین انتصاب این رساله بغیر امام باقر(ع) از نظر ما محلی از اعراب ندارد زیرا اضافات بر کلام امام در کتابت یا ترجمه و نسخه برداریها نیز با آنکه در متن کتاب وارد شده ولی بوضوح قابل تشخیص است و اگر مکاشفات و مشاهدات ماورای طبیعی بنده در گذشته نمی بود بر حقانیت این ادعا هیچ حجتی نمی داشتم.

۷۰۱- در این رساله انسان به مثابه مثل اعلای پروردگارش بر زمین است که از وجود امامان زمان محقق می گردد که این مثل با تمامی جزئیات کالبد خاکی بشر قابل شهود است که چنین جلوه ای از خدا در بشر در هیچ مکتب و مذهبی دیگر رخ نداده است.

۷۰۲- جهان هستی از نقطه ذات ازلی پروردگار و به قدرت تسبیح او متجلّی گردید. و بقول امام باقر(ع)، کل این جهان از تجلّی "نقط" است که متشکل است از نون- قاف- طا! که دو نقطه نون و سه نقطه قاف جمعاً می شود پنج نقطه که همان پنج نور تجلّی اولیه است که نور پنج تن است که بر زمین بشری عبارتنداز محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین! که از این پنج نور نیز هفت روح پدید آمد که آفریننده زمین و آسمان هستند به امر پروردگار! که جمعاً دوازده می شوند به مصداق دوازده امام معصوم! که این هفت روح در عصر حیات پنج تن آل الله همان شیعیان مخلص مثل سلمان و مقداد و ابوذر و امثالهم بودند. یعنی این دوازده همواره در جهان حضور دارند در تجلّیات گوناگون!

۷۰۳- بقول امام باقر(ع) این "نقط" همان سرّ نطق خداوند است و این بدان معناست که در هر نطق الهی و توحیدی که از زبان بشر صادر می شود این پنج نور آل الله حضور دارد به گوش و چشم و بینی و زبان و دهان. چرا که قبلاً نشان دادیم که هر یک از این پنج عضو جمال بشری به مثابه یک نطق هستند که بر زبان بیان می شوند از قبّه غایت الغایات عرش الهی که پیشانی است. و اینست که هر سخنگوی الهی عضوی از این پنج تن آل الله است و در هر عصری یک عضو خاص الخاص بر این آل الله افزوده میشود همانطور که در زمان رسول خاتم(ص) هم سلمان فارسی به عنوان عضو ششم وارد شد که تا به امروز درب ورود به این بیت الهی است. و این سرّی از علم نقطه است که در نزد همه صاحبان ن و القلم حضور دارد و دانستیم که این قلم از وجود ابراهیم خلیل(ع) بر زمین آمد که حاصل نزول روح الفکر الهی بود که در دین پیامبر خاتم این نطق روح الفکر از علی(ع) است.

۷۰۴- علم تأویل و تجلّی، حدیث علم امام است که عالیترین کرم الهی در حق انسان است زیرا امام انسانی است که وجودش قلمرو بهم رسیدن اول و آخر و ظاهر و باطن امور است. اولی که آغاز ندارد و آخری که پایان ندارد و ظاهری که کرانه ندارد و باطنی که غایت ندارد. پس امام، ظهور بی نهایتهاست بی نهایت یگانه های خالق – مخلوقی! و یکی از مشکلات براستی سخت این تأویلات امّ الکتاب برای ذهن آدمی آنست که همه حدود و صغور ادراک و حواس را در هم می شکند و اندیشه و نطق را دچار حیرت و فروپاشی عظیم می سازد که فقط با اهتمام صبر بر حق این معارف می توان دوباره به اندیشه ای برتر با ابعاد و آفاقی جدید رسید و همه این معارف را بر سر جایش یافت و نظام وحدت امور را ساماندهی کرد که این همان تعالی شعور و درک بشر است که از انسانی حقیر و صغیر، انسانی کبیر و علوی می پرورد تا جانش را بسوی آفاق بی نهایت این اسرار پرواز دهد و پرواز هم می نماید. خود این بنده در مطالعه و تألیف هیچ اثری تا این اندازه دارای قابلیت پرواز روح نبوده ام که در هر پروازی به حقایقی بدیع رسیده ام که بسیاری از آنها اصلاً قابل گفتگو و نگارش نیستند لااقل تا به امروز هنوز! پس آنچه که در این رساله می خوانید اقل های این مشاهدات و ادراک است زیرا با اینکه عصر تقیه بسر آمده ولی عصر تکفیر و تعصبات قومی و فرقه ای در اوجش فعال است و ما از تکفیر شدن خود نمی ترسیم بلکه ترسمان از اهانت و جسارت جاهلان در سمت حریم قدسی امامان(ع) است و ظرفیت حقیر ذهن این دوران! زیرا اکثر مردمان در این دوران یا کافری مطلقند یا مؤمنانی زار و نزار که منبع تغذیه کفر کافرانند بقول امام باقر(ع)! و شیعه ای که بقول دکتر شریعتی پیرو مذهب عزاست و بدون عزا معنای دیگری از شیعه بودنش بروز نمی کند بی تردید با این رساله مشکلها دارد. و اذعان می کنیم که ما برای نخستین بار در جریان این رساله بر جهل و غفلت و کوری خود بارها گریسته ایم ولی نه به صغر سن امامی که در چهار سالگی در کربلا شاهد تکه پاره شدن خاندانش بوده است و اینک دو سال بعد مشغول املای این رساله به همان مردمانی است که در کربلا پدرانش را به مشتی خرما فروختند! و اینک این امام خردسال در مکتب درس الفبای خود مشغول تبیین اسرار عاشوراست که عاشورا عرصه نزول همه آن ارواح و انوار ده گانه الهی از آسمانها بر زمین قلب حسین است و از حسین هم بر قلوب یارانش! و فقط در این رساله امّ الکتاب است که آن ادعای سابق ما به اثبات میرسد که در کربلا هفتاد و دو تن حسین رخ نمودند و همه به مقام ولایت امام ارتقاء یافتند: و آنگاه امام بر آنها شهادت می دهد گوئی که بر خودش شهادت می دهد! (فصل نزول روح)

۷۰۵-امام باقر(ع) روح العقل را که روح ششم و روح محمدی است از نور سرخ آتشین می خواند که این همان "عقل سرخ" سهروردی شهید است که خود نیز در آتش این عقل سوخت. و براستی سوزاننده ظلمات جهنم در نفس انسانی است که بر او فرود می آید و بنده حدود ده سال در آن می گداختم و جرأت شکوه و گلایه هم نداشتم چون حقش را همه ذرات وجودم شهادت می دادند و من بهترین آثارم را در حال چنین سوخت و سازی تألیف کرده ام. و کوره های اصلی سوخت و ساز این نور سرخ آتشین، دل و ذهن است: "و این نور چون بر قلب متعلّم نشیند کامل نگردد وهمه ظلمات و شهوات و ذلتها را نسوزاند الا اینکه به قدرت روح الفکر و قلم الهی بر مغز متعلّم بالا آید و آنرا فراگیرد تا دل و ذهن را پاک نموده و آماده پذیرش روح بعدی یعنی روح القدس نماید که روح قائم آل محمد است که نور سبز یاقوتی است که کل بدن و اخلاط هفت گانه (شش، جگر، طحال و معده و روده و دوکلیه) را فرا گیرد و از آثار ابلیس بزداید و ابلیس را از جان متعلم لعن کند که زان پس روح متعلّم شب زنده دار شود..." که جهت حقانیت این قول امام، شما را به گزارشاتی از زندگینامه ام رجوع می دهم که مصادیق این وقایع هستند از جمله مدتی که از همه منافذ و مدخلهای بدنم خونابه و چرک دفع می شد که من در آن ایام با صدای بلند فریاد ابلیس لعین را شنیدم که گفت: "دیگر نمی توانم بمانم و ادامه دهم!" و برای همیشه ترکم نمود و من با این واقعه دچار موتی دگر شدم و پس از آن همه جوارح بدنم حدود یک چله مشغول دفع خون و چرک و سموم بودند.و در اینجا به یاد آن کلام امام علی(ع) که: تا بدن و خون شما پاک نشود دین در شما خالص نمیشود!

۷۰۶- اگر کسی به شعاع نوری از امّ الکتاب برسد محال است که مبتلای به فلسفه های یونانی و علوم بغی گردد بخصوص اگر اهل علم و تحقیق باشد. و در اینجا متحیرم از اکثر فلاسفه بزرگ اسلام و بخصوص شیعی که آیا مگر به امّ الکتاب دست نیافته بودند در حالیکه شهر به شهر و کشور به کشور رساله های فلسفی یونانیان را جستجو میکردند

و گاه در این جستجو جان می نهادند. بخصوص نابغه ای چون ابن سینا که خود از خاندانی سخت اسماعیلیه بود و رساله امّ الکتاب عموماً در نزد این شعبه از شیعیان نگهداری می شده است. کسی که دارای کتاب تأویل باشد چگونه حتی معارف اسلامی را هم تبدیل به عقول علیتی و فلسفی کند و به آن افتخار نماید. این مسئله شامل حال سهروردی و ملاصدرا و فارابی و امثالهم نیز می شود که همه از شیعیانند پنهان و آشکار!

۷۰۷- کسی که عقل تأویلی بداند محال است که روی به عقل تبدیلی (علیتی) کند مگر به عمدی شیطانی جهت امیال دنیوی و وسوسه های استکباری! و یا حداکثر جهت خدمت به دنیای ضعفا و درماندگان و بیماران آنهم نه بقصد منافع دنیوی و سلطه معنوی! که این نوع دوم کاربری عقل تأویلی جهت تبدیل به علوم علیتی را بنده در دوره ای از طبابتم در جوانی مرتکب شدم که قصدم جز شفای بیماران لاعلاج و درمانده و فقیر نبود که بزودی بر همین خطایم آگاه گشتم و از آن توبه نمودم و ترک طبابت کردم. البته همه این بیماران شفا یافته را دعوت به توبه و اصلاح زندگی می کردم که البته اکثراً حاصل معکوس ببار آورد یعنی کافرتر و مستکبرتر و بلکه مدعی شدند و لذا شاهد بودم که بسیاری از آنان بعدها به امراض دگر و مهلکتر دچار شدند چرا که این شفاعت و کرامت را برای خود تنفیس کرده و شدیداً مستکبر و ظالم گشته و برخی به تهمت هائی هم نسبت به این بنده دست زدند تا دعوت به توبه و اصلاح خود را انکار کرده باشند. بسیاری از اینها پس از شفا و گشایش، ما را خدا و پیغمبر نامیدند ولی بلافاصله پس از دعوت به توبه و اصلاح تغییر مسیر داده و به انکار و عداوت پرداختند! این حقیقت تلخ برای من یکی از عبرت انگیزترین وقایع زندگی معنویم محسوب می شود که هر کسی را که خدمت و شفائی می نمودم خیانت و عداوت می نمود و خود کوس اناالحق می زد. دانستم که عقول و معارف تأویلی فقط برای هدایت مؤمنان است و بس و برای مردمان کافر و جاهل، فاجعه انگیز است همچون شمشیری بدست زنگی مست! این بود که خود بخود به انزوا کشیده شدم تا مبانی این عقل و علم نجات بخش را برای همگان تبیین نمایم و به جای ماهی خوراندن به گرسنگان، ماهیگیری را تعلیم داده باشم زیرا کسی که خود ماهی می گیرد قدرش را بهتر میداند. از ویژگی تعلیم و تعلّم معرفت و حکمت تأویلی، تزکیه نفس است و امکان تنفیس را کاهش میدهد.

۷۰۸- یکی از خواص این ارواح و انوار الهی در وجود عارف، تابش و تجلّی آن است به اطرافیان و عامه مردمان! و اگر کسانی که از این تابش و تجلّی برخوردار می شوند به درک و تعلّم حقیقت آن نپردازند بی تردید دچار تنفیس ابلیس می شوند و از این کرامت الهی در جان خود فقط در خدمت استکبار و شیطنت بهره می گیرند و خود نیز هلاک می شوند که از این جماعت بسیارند که در اطراف آثار ما نیز پرسه می زنند که این پیام و اخطاری به آنهاست. هرچند که این واقعه ای در تاریخِ نشر اسرار است و مصداق این کلام امام علی(ع) که: معارف و اسرار ما بدست دشمنان ما انتشار می یابند!

۷۰۹- خود بنده برای نخستین بار برخی از معارف امّ الکتاب را در جوانیم بطور پراکنده و بی ریشه، از زبان برخی از مشایخ فرقه های درویشی شنیدم که خود کمترین ایمانی به حقیقت آن نداشتند و از این معارف بعنوان کالا و دامی برای مریدان بهره می جستند زیرا این حقایق بدلیل فطری بودنش دارای جاذبه و افسونی عمیق در قلوب مردمان هستند. ولی بنده نور آن معارف را از دست شیاطین انسی گرفتم و تا به اصلش رسیدم که مصداق این واقعه را همان موقع در رویائی دیدم که پشت درب خانقاهی که همه مشایخ مشهور فرقه های درویشی در آن جمع و غرق در انواع فسق و فجور بودند به حفاری پرداختم که در زیر خاک کتابی یافتم که حاوی اصل آن حقایق مسخ شده بود که آن کتاب را در زیر لباسم پنهان ساخته و از آنجا گریختم. و عجب است آن سخن امام علی(ع) که در این رویا مشهود است.

۷۱۰-اینکه چرا خداوند حقایق اسرارش را در نزد کفار و اشقیاء و شیاطین نگاه می دارد خود از عجایب دیالکتیکی است که اگر آنرا درک نکنیم یا به دام شیاطین افتاده ایم و این گروه های ضاله را مظاهر آن حقایق می یابیم و یا اصلاً به انکار این حقایق می پردازیم چرا که از زبان اینان صادر می شود. و بسیار بوده اند ساده دلانی که به یکی از این دو گمراهی دچار شده اند. یعنی یا بواسطه جاذبه این حقایق به دام این شیاطین گرفتار آمده و تباه شده اند و یا در نقطه

مقابل به دام تکفیریها دچار شده و این حقایق را طرد و لعن نموده اند. امروزه جامعه اسلامی و بخصوص شیعی در این دو افراط و تفریط جان میکند. در این معنا بمان و بسیار بیندیش که از اسرار مکر خداست با مشرکان و منافقان! و شاهدیم که امروز جهان اسلام در این نفاق می سوزد در نفاق بین دو ضلالت تحت عنوان دفاع از شریعت و حقیقت!؟ که موسوم به جنگ شیعه- سنی است به دروغ! زیرا در امّ الکتاب شاهدیم که همه حقایق تأویلی نهایتاً به مصادیق شرع می انجامند و نه نفی آن!

۷۱۱- و اما این سرّ و مکر الهی که: چرا خداوند اسرارش را در نزد دشمنانش مصون و محفوظ داشته است تا از این ناحیه بدست اهلش برساند؟ همانطور که بدست ما رسانید! آیا این حقیقت دیالکتیکی مصداق این آیه از قرآن نیست که: "و چون شیطان به امر خدا، متقین را لمس کند به بصیرت می رسند!" البته متقین را و نه فاسقین را! آنهم شیاطین که حاملان و دزدان برخی از اسرار هستند که حتی کاربری و خاصیت این اسرار را هم نمی دانند و فقط با آن بازی میکنند!

۷۱۲- برای جستجوی پاسخی تاریخی- اجتماعی در باب این راز الهی باید گفت که در اطراف رسول خدا(ص) و ائمه هدی(ع) چند دسته مردمان پدید آمدند که جملگی روزی به درجه ای از ایمان و آیات و حجت های الهی رسیده بودند: گروهی از نومؤمنان پس از مدتی به کفر و انکار علنی رسیدند و به حیات جاهلی بازگشتند. گروه دیگری از آنها در دین خالص شده و از مخلصین و مریدان شده و بر ولایت اهل بیت عصمت وارد شدند و در لوای قبای الهی به تقیه رفته و از دیدگان پنهان و از دسترس خارج گشتند. گروهی هم دچار شرک شده و ایمان و معرفت و آیات را تنفیس نموده و در خود نابود ساختند. و اما گروهی هم با اینکه کافر و منکر شدند ولی در قلمرو دین و حریم رسول و امام باقی ماندند تا از فواید و مزایای دنیوی دین برخوردار شوند که اینان منافقانند و ره زنان و شیطان صفتانی که به اسم دین راه دین را بر مردم میزنند و به اسم معارف مردمان را به سوی دوزخ ارشاد می کنند. اینان دکان داران شریعت و طریقت و حقیقت در میان مردم هستند و خلفای شیطان! پس حقایق الهی در نزد اینان قابل دریافت است. به بیانی میتوان گفت که جستجو گران متقی و صدیق حق بایستی اسرار حق را از دست شیاطین بربایند بدون آنکه بدامشان بیفتند! و این خود امتحان جامع و کامل است در سرآغاز وصول حق! یعنی هر حقیقتی با هاله ای از ظلمت و شرارت و وسوسه های شیطانی احاطه شده است که خداوند به همین وسیله قلوب اهل ایمان را به این حقایق امتحان می کند که آیا اهلش هستند یا نه! آیا اهل صفا و وفایند یا جفا و ریا و دنیا! آیا این امانت الهی را پاسداری می کنند و یا به بازار فروش میبرند. که اگر اهل صفا و وفا و امانت بودند آنگاه اصل روح و نور این حقایق را بسویشان می فرستد که روح و نور محمدی- علوی است به همانگونه که شرحش گذشت. و ما به شکر و فضل و یاری حق همه این مراحل را سپری نمودیم هم در نزد اولیای شیطان و هم اولیاءالله! زیرا خداوند در کتابش بما متذکر شده که: اگر نبود که صدق و کذب ایمان شما را امتحان کنیم شیطان را بسراغ شما نمی فرستادیم! و چون آدمی در این امتحان قبول شد به نزد اولیاءالله رهنمون میشود و یا ارواح طیبه آنان بسویش می آید.

۷۱۳- و امتحانی بالاتر از این نیست که اهل ایمان به اسرار ایمان خود امتحان شوند یعنی حقایق لدنی و حکمت های غیبی! و کم نیستند کسانی که در این نوع معارف وحدت وجودی بکلی کافر میشوند یعنی عاریه ای بودن ایمانشان بارز می گردد و به آنی تسلیم شیطان می شوند. این پالایش و قطبی شدن دین و انسانیت از رسالتهای ذاتی معارف وحدت وجودی است. بقول علامه شاه آبادی، کافر شدن این مؤمنین موروثی- عاریه ای، کم ضررتر است. زیرا مفاسد خود را به اسم دین به نمایش نمی گذارند.

۷۱۴- پس روح و نور این امانت الهی در جان اولیای اوست ولی جسم و کتاب و کلمات و سوادش در نزد اشقیاء است که مطلقاً قادر به تبدیل و تأویلش نمی باشند و لذا امانت داران خوبی هستند زیرا بدلیل شقاوت و ظلمت قلبشان قادر به رسوخ در معانی این معارف نیستند و همچون ماری هستند که بر روی این گنج الهی چمبره زده اند بی آنکه از بطنش آگاه باشند که طالبانش را نیش میزنند و میترسانند و این همان لمس شیطان و اساس امتحان است. و حداکثر استفاده ای که از این امانت الهی میکنند نمایش بخشی از آن جهت بدام انداختن طالبان حق است که اتفاقاً خداوند هم به همین

واسطه این طالبان را امتحان می کند آنهم در نزد این اشقیاء و شیاطین انسی! این همان آزمونی بود که بنده حدود یکسال در نزد آن مشایخ و اقطاب کذاب از سر گذراندم که امتحانی بغایت هولناک بود که تا آستان کفر و انکار رفتم که بناگاه خود امام علی مرتضی به دادم رسید و بمن نشان داد که این حقایق بر حق هستند ولی آنهائی که از آن دم می زنند ناحقند! با روحی از خودشان قلبم را به این اسرار بینا فرمودند که آن روح العقل الهی بود که کلمةالله را در جانم تأویل کرد به ال لا ه!

۷۱۵- همواره ال در کنار لا قرار دارد و بر محورش در گردش است همانطور که متون حکمت الهی در نزد کافران و اشقیاء به امانت نهاده می شود و یا روح و نور الهی در دل اولیایش به امانت است در حالیکه این اولیاء دائماً مشغول نفی و لا کردن خود هستند یعنی تسبیح خود برای خدا! و همانطور که امروزه در علم کیهان شناسی نجومی معلوم شده که هر کهکشانی دارای هسته ای مرکزی است که یک سیاه چاله عدمی و ظلمانی می باشد که کل کائنات را می چرخاند که کل کائنات از این سیاه چاله عدمی پدید آمده و بر محور آن در گردش است و بواسطه آن ساماندهی و هدایت می شود و عاقبت به همان بازمی گردد یعنی به عدم! این تأویل و تعیّن کلمهٔ الله است: ال لا ه! که "ه" در این رابطه عنصر عشق الهی و سر دیالکتیک وجود- عدم است یعنی گوهره توحید و وحدت وجود!

۷۱۶- زیرا هر که از این گوهره توحیدی و وحدت وجودی بیگانه و بری باشد یعنی از عشق الهی محروم باشد مطلقاً قابلیت درک و فهم و هضم این معارف اللّهی و توحیدی را ندارد و در آن به نفاق می افتد. یعنی هر که فاقد نور "ه" (هویت الهی) باشد قادر به درک توحیدی رابطه ال و لا، وجود و عدم، کفر و ایمان، زمین و آسمان و انسان و خدا، نیست. "ه" همان گوهره عشق به معرفت توحیدی و احدیت عالم وجود در دل مؤمن است که آنرا عشق حق گویند و عطش حقیقت جوئی! بدون این عشق، هیچ سیر و سلوک عرفانی ممکن نیست. این "ه" همان نور جلال سه گانه هی-ها- هوئی خداوند است. در این باب به رساله "سرّ واژه" رجوع کنید.

۷۱۷- و باید دانست که نور هویت (ه) فقط از وجود انسانهای الهی و امامان زمان است که به قلوب اهل ایمان میرسد که همان نور اللهیت جان و نفس ناطقه انسان است که برخاسته از فطرت الهی بشر است که این فطرت جز به نور نظر اولیای الهی زنده و فعال نمی شود. این همان "ه" نقطه است که در نطق به حساب نمی آید ولی ذات و سمت و سو و عاقبت آن است یعنی عشق و یگانگی و وصلت با جان جهان!

۷۱۸- کسی را که عشق به یگانگی با جان جهان نیست دین و ایمان و شوقی به معرفت توحیدی و عرفان نفس نیست و اگر باشد جز بازی و فریبکاری و شیطنت نیست که بواسطه اش هلاک می شود. چنین عشقی، اصل گوهره دین و ایمان و عرفان است که دین محمد(ص) و طریقت علی(ع) و علم تأویل صراط المستقیم آنست. و بخصوص در آخرالزمان که عصر جمود تکنولوژی و انفراد جبری در محبوسیت تن است جز این عشق راه نجاتی نیست و جز این دین و حکمت، نجات بخش نیست. و لذا شاهدیم که مذاهب و شرایع بی عرفان وحدت وجودی محکوم به انقراض و نابودی هستند و مردمان دسته دسته بسوی عرفانهای دجالی رفته و بدام اجنه و شیاطین می افتند.

۷۱۹- الحاق به خدائی که بر یکایک مخلوقاتش در هفت زمین و آسمان از درون و برون احاطه و نظارت و علم و اراده وجودی دارد همان الحاق به جان جهان است و مقام خلافت اللهی او در عالم هستی! و انسان جز به این مقصود آفریده نشده است. و اینست مکتب و مذهب امامیه و عرفان وحدت وجودی که معلمانش امامان شیعه هستند که خود کاملترین این خلفا می باشند و پیروان خود را به این وحدت با هستی می رسانند و اینست راه رستگاری روح!

۷۲۰- پس باید گفت عشق و اراده به وحدت با جان جهان، اصل و اساس مذهب امامیه است که تنها مذهب رهائی بخش از زندان تن است. و اما انسان بمیزانی که روی به خود می کند و در ظاهر و باطن زندگیش به تأمل و تفکر می پردازد این فردیت و جسمانیت منفک از جان جهان را درمی یابد و بدینگونه نیاز به رهائی از این زندان و الحاق به جهان آغاز می شود و این مقدمه مسلمانی و مذهب امامیه است. و بیهوده نیست که پیامبر اسلام(ص) فقط رهروان خودشناسی را

لایق حقایق دینش خوانده است. پس معرفت نفس و رویاروئی با خویشتن اصل اول اسلام و قلب تشیع است. و بی تردید کسانیکه گریزان از شناخت خویشند در جناح دشمنان حقیقت محمدی و عرفان امامیه میباشند. حتی به اسم مسلمان و شیعه، که اتفاقاً مسلمانان ضد اسلام و شیعیان موروثی ضد تشیع، عداوت بیشتری با این حقایق دارند زیرا اسلام و تشیع را مایملک موروثی خود می دانند پس عداوتشان با حقایق وحدت وجودی بسیار شدیدتر از بیگانگان است.

۷۲۱- و همانطور که مکرراً نشان داده ایم تمام سختی این رویاروئی با حقیقت خویشتن در روبرو شدن با عدمیت خویش است در حالیکه آدمی بمیزانی که عدم بین و عدم شناس میشود طالب وجود میگردد و در غیر اینصورت تا ابد در برزخ و نفاق بین وجود و عدم عاطل و باطل است و باید دانست که حیات خاکی انسان اساساً عرصه کشف عدم است. پس کسی که در همان نخستین رویاروئی با خودش میخواهد وجود لامتناهی حق را بیابد یا مأیوس و فراری شده و یا به خودفریبی شیطانی روی می آورد و از عدمیت خود با تلبیس ابلیس، وجودهای توهمی میسازد. در حالیکه آدمی در کمال عدم شناسی در خویش به جستجوی انسانی صاحب وجود برمی آید که او را خواند که این سرّ آغاز طلب وجود و وجودیابی است که عین امام شناسی و امام یابی است.

۷۲۲- باید درک کرد که عدمیت نفس آدمی عبارتنداز صفاتی همچون: گریز از خود، نسیان، ذلّت، ستمگری و ستم بری، حرص، بخل، وحشت، ترس از ضعف و فقر و تنهائی و بیماری و مرگ و نیستی و مجموعه همه نیازهای غریزی و مادی آدمی در زندگی. که عامّه بشری از درک و تصدیق همین نیازها و صفاتش گریزان است یعنی از عدمیت خود میگریزد و می پندارد که با انکار این واقعیت خویشتن به وجود میرسد و از اینجاست که همه انواع دروغ و ریا و خودفریبی های بشر آغاز می شود که به یاری شیطان، لباس وجود می پوشد. و این کل ماجرای کفر بشر است.

۷۲۳- آدمی با چشم فطرت اللهی خویش یعنی با نگاه خداست که بر خود می نگرد و جز عدم نمی یابد در حالیکه با رویگردانی از این عدمیت خود، نگاه خدا را از دست می دهد و به جایش نگاه شیطان را می گمارد تا از این عدمش توهمات و تصوراتی وجودی پدید آورد و تحویلش دهد. پس وقتی که انسان روی به واقعیات عدمی خود میکند از هر دو سو خدائی میشود هم از چشم شاهد و هم مشهود. زیرا آنکه مینگرد خداست و حتی آن عدمی هم که دیده میشود ذات ازلی اوست که همچون سیاهچاله کهکشانی است. پس آنکه روی به خود می کند و شاهد عدم خویش است "ال" است و آن عدمی که مشهود می شود "لا" است که چون این رویاروئی صادقانه استمرار یابد عرصه ظهور کلمهٔ ال لا ه است و این همان ولایت و امامت وجودی است. و اینست که گفته اند هر که خود را شناخت خدایش را شناخت. که این خدا نه من شاهد است و نه توی مشهود بلکه اوی شهید است و هوالشهید!

۷۲۴- پیر طریقت یا عارف واصل در هر زمین و زمانی به مثابه محفل انس مردمان با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و امامان معصوم است. زیرا خود محشور و مأنوس با این ارواح طیبه است و لذا هر کسی که نسبت به پیرش چنین باوری داشته باشد و با چنین ایمانی با وی سخن گوید یا از راه دور ارتباط یابد در حقیقت بر این محفل انس وارد شده است و از یاری و کرم این ارواح طیبه برخوردار می شود از آدم تا خاتم و از خاتم تا امامان زمان و قائم آل محمد و با هر که بخواهد نیز در این محفل دیدار میکند بر حسب نیاز و طلب روحانیش. و این حقیقتی بدیهی است که از امّهات مذهب ماست و بلکه امّ همه امّهات است که بدون آن در آخرالزمان هیچ فرجی نیست زیرا عارفان واصل در آخرالزمان فرج امام هستند یعنی درب ورود بر امام. و فرج جز این معنائی دیگر ندارد. زیرا عارف واصل که پیر طریقت است کسی است که لااقل هفت روح از آن ارواح دهگانه را دریافت کرده باشد یعنی روح الایمان را که اساس حیات قلبی و روحی است که نفس ناطقه الهی را به مقام بیان می آورد و آن از حضرت آدم(ع) است که حامل اسماءالله است. که این روح بر نخستین طبقه از دل یعنی نفس اماره فرود می آید. دوم روح الحفظ است که همان لوح محفوظ الهی است که حضرت نوح حامل آن است. همانطورکه روح الایمان بر نفس اماره می نشیند و آن را متقی می سازد روح الحفظ نیز بر نفس لوامه می نشیند و آن را دائماً به نور توبه الهی منور می کند و این طبقه از نفس را تبدیل به لوح محفوظ خلق جدیدش می سازد که همان الواحی است که بر نوح(ع) نازل شد. و سوم روح الفکر است که حامل قلم الهی است که از حضرت

ابراهیم(ع) بر زمین آمده است که اجر نژادزدائی و دهرزدائی از حیات خویشتن است و این روح بر نفس ملهمه می نشیند که نطق الهی را می شنود و بر لوح محفوظ تألیف می کند و آن صحف ابراهیم است. و چهارم روح الجبروت است که آورنده اراده و مشیت خدا بر نفس مطمئنه است که کانون اراده قلبی بشر است که با اراده الهی یکسان می شود و آن از طریق موسی کلیم الله به ما میرسد و همان تورات است. و پنجم روح العلم است که روح احیاگر قلوب مرده می باشد و آن در نفس راضیه می نشیند و انسان را به دیدار با جمال اعلای پروردگارش می رساند که به مقام رضا نائل می آید که آورنده این روح حضرت مسیح(ع) است که نطقش انجیل است. و ششم روح العقل است که از عقل کل عالم یعنی محمد مصطفی(ص) بسوی بشریت آمده است و بر نفس مرضیه می نشیند که انسان را حبیب الله می کند یعنی محمدی می سازد و لذا انسان آخرالزمان را از وحی نبوی بی نیاز میسازد. زیرا روح العقل همان نور نبوت است در حد کمالش که نبوت محمدی می باشد که نطق این روح در نفس مرضیه همان قرآن است. و هفتم روح القدس است که روح قائم آل محمد است که بر نفس واحده که قلمرو فطرت الله است می نشیند و انسان را با جان جهان متحد و یگانه میسازد که این مقام توحید است که قلمرو اجلاس صد و بیست و چهار هزار پیامبر و چهارده معصوم محمدی است و نطق روح القدس در نفس واحده، امّ الکتاب است. و چنین عارفی به تنهائی مظهر هفت آسمان زمینی است که انوار هفت سیاره منظومه شمسی نیز بر محور وجودش در گردشند. و این تحقق محفل انس است. این همان حزب الله نیز می باشد که پیروزیش در همه امور قطعی است و هر کسی هم که بر آن وارد شود رستگار است بشرط آنکه پیرش را اگر دارای حجتی باشد به همین طریق بشناسد و بر حقانیتش بطور قطعی شهادت دهد و با چنین شناخت و شهادتی است که فرج امام زمان برویش گشوده می شود و مرحله به مرحله به این ارواح عروجی و حیات بخش نائل می آید تا به مقام پیرش برسد که پیرش نیز بر او شهادت دهد همچون شهادتی که بر پیرش داده است. این همان سلوک در هفت وادی عشق و عرفان است که سیر الی الله و رجعت با امام و هجرت و جهاد فی الله نامیده می شود در قرآن کریم. و این تحقق رستگاری روح است. روحی که در زندان تن و درک اسفل السافلین خاک اسیر بوده است. و این همان ورود بر ارض واسع الهی است که در قرآن کریم مذکور است. این همان مذهب امامیه است. این همان ظهور نقطه ذات عدمی خداوند از انسان است در هفت مرحله و تجلّی. این همان نقطه تحت بای بسم الله است که به نطق علی(ع) ظهور نموده است: "سوگند به پروردگار زمین و آسمانها، هر آنچه را که جستجو می کنید در خود شماست اگر بنگرید و آن عین نطق شماست." قرآن کریم- این همان فوز عظیم، اجرکبیر و هفت طبقه بهشت است و معراج محمدی که از آسمان به زمین آمده است به رحمت مطلقه محمد(ص) و آل محمد(ص)! این همان حجت بالغه، نعمت کامله و دین تامّ است که همه ادیان الهی را فرا می گیرد. این همان معرفت نفس است که به معرفت رب و پیروزی بزرگ می انجامد و اعظم علوم است و صراط المستقیم هدایت به قول امام علی(ع)! این همان ظهور کلمةالله از فطرت الله در بشر است که هفت اسم ذات حق را از اهلش به عرصه تعیّن و ظهور می رساند. این همان ظهور انسان کبیر است و قیامت مؤمنین و مجاهدین و شهداء و صدیقین و صابرین و عادلین و محبّین بر روی زمین! این همان خروج از اقطار زمین و آسمانهاست. این همان تحقق خلق جدید انسان است! و اینان یاران امام زمان هستند در اعصار و دورانها! اینان همان گروهی هستند که فرمود: بزودی کسانی را می آفرینم که عاشق بر خدایند و خدا هم عاشق بر آنها! قرآن کریم- این روح هفت آسمان است که از هفت سیاره منظومه شمسی بر هفت طبقه زمین اسفل نفس آدمی فرود آمده است و محل نزول هر امر محالی از جانب خداست تا ممکن گردد به خلق جدید: "اوست خدائی که هفت آسمان و هفت زمین همسان آن آفرید و امرش را بین آنها فرود می آورد تا بدانید که او به هر امری قادر است و به هر چیزی علم و احاطه دارد." طلاق۱۲- که از تداخل و اتحاد این هفت آسمان و هفت زمین، چهارده زمین آسمانی و آسمان زمینی رخ نموده که چهارده معصوم محمدی هستند که در ادوار مختلف از شیعیان مخلص خود تجلّی می یابند و همان چهارده کهکشانی هستند که آسمان دنیا را پدید آورده که شش آسمان برتر را برپا داشته اند که عین مصداق این آیه است که: "و براستی که به تو دو تا هفت را با قرآن عظیم اعطا نمودیم." حجر۸۷- اینست خداوند رحمن و رحیم و کرم مطلقه اش بر محمد و آل محمد و مؤمنان آخرالزمان و رحمتش بر عالمیان که مورد شفاعت مؤمنان محمدی هستند. الحمدلله رب العالمین! آنچه در این بند گفتیم عصاره کل امّ الکتاب است پس آنرا آنقدر بخوان و بفهم تا ملکه ذهنت گردد و اندیشه ات را هدایت کند به حقایق آن در دلت! در این بند شاهد تأویل همه معارف امّ الکتاب به امری واحد بودیم و تجلّیش از وجود امام و اولیایش!

۷۲۵- دیگر از عجایب رساله امّ الکتاب، سن بسیار پائین اکثر حاضران در این محفل انس امام است که به غیر از عبدالله صبّاح که معلم این مکتب خانه است که در همان سرآغاز این محفل و پس از شنیدن اسرار الف از امام، به مکاشفه و شهودی عظیم میرسد و این اسرار را به میان عوام برده و جانش را از دست میدهد، مابقی اعضای این مکتب خانه همگی تقریباً همسالان امام باقر(ع) بوده اند همانطور که در خود متن کتاب آمده است: "و چون آن فتنه و آشوب خلایق فرو نشست و عبدالله صباح را هلاک کردند و به آتش بسوختند باقرالعلوم به خانه باز آمد بهمراه همسالانی که به گردش جمع آمدند چون جابر عبدالله انصاری، جابر جعفی، جعفر جعفی و صعصعه ابن صوحان. و به باقرالعلوم گفتند: ای ولی زمان، عبدالله صباح حق می گفت چرا فرمودید که به آتش او را بسوزانند زیرا همه ما نیز همین گواهی را میدهیم که تو رب ما هستی. پس باقرالعلم گفت: پرده بر گرفتن از ما مخاطره عظیم دارد که به شش هزار سال دور شریعت پرده از حقیقت ما برنگرفتند و آشکارا نگفتند تا ظهور قائم شود که خداوند تعالی به مقام ظهور کند که چنین سخنی را نهصد و چهل سال دیگر می باید گفت و عبدالله حجاب از ما برگرفت و هر که حجاب ما برگیرد ما نیز حجاب او را برگیریم. همانطور که پدر ما علی ابن ابیطالب فرمود تا ابوالخطاب را بکشتند و بسوزانیدند..." با توجه به اینکه جابر جعفی به اسناد محکم تاریخی، حضور امام باقر(ع) تا حدود امام رضا(ع) را درک کرده و محرم اسرار ائمه بوده است پس واضح است که در زمان کتابت امّ الکتاب خردسال است. پس واضح است که او بهمراه سائر هم- مکتبیهای امام تحت الشعاع نور رحمت و کرم امام به گشایش و نبوغی حیرت آور رسیده بودند که چنین مسائلی را از امام می پرسند و چنان اسراری را از امام می شنوند که درکش همطراز علماء و حکیمان کهنسال است. در حالیکه شاهد بودیم که چگونه معلم مکتب امام که مسلماً کامل مردی بوده علیرغم اخطارها و سوگندهای امام درباره پنهان داشتن این اسرار از نااهلان، تاب نیاورده و عنان تقوا و تقیه گسسته و اسرار وجود امام را به بازار برده و هلاکت خود را سبب گشته است. در حالیکه میدانیم به لحاظ راز داری بچه ها کم طاقت ترند ولی در این محفل انس امر واژگونه است که آن بدلیل استکبار و تنفیس ناشی از کبر سنی این معلم است که مانع شهادتی قاطع و قلبی می شود و لذا آن روح امام را به تمام و کمال درنیافته و افسار تقوا گسیخته است بخصوص که این معلم آنهمه اسرار را از کودکی می شنود که تحت تعلیم خود اوست و هنوز الفبا نمی داند. و همچنین از امام صادق(ع) نقل است که جابر جعفی را که کاتب امّ الکتاب است باب امامت باقرالعلوم(ع) و امام صادق(ع) معرفی کرده است و همچنین فرموده که نسبت جابر جعفی به من مثل سلمان فارسی است به امیرالمؤمنین علی(ع). پس اگر جابر جعفی را فردی دیوانه، منحرف یا غالی بدانیم بخش عظیمی از ارکان حدیث امامیه را از دست داده ایم از جمله مجموعه "اصول کافی" را. و همچنین به گواهی تاریخ می دانیم که اکثریت علمای معاصر امام باقر(ع) و امام صادق(ع) بر راستی و صحت عقل و دین جابر شهادت داده اند و حتی در علم حدیث و تقوا مورد تصدیق اکثر علمای سنی مذهب آن دوران واقع شده است. پس اینک به علل شک و شبهه و اتهاماتی که در قرون بعدی نسبت به جابر جعفی پدید آمده بهتر پی می بریم که یکی تبلیغات خلفای جور است و دشمنان اهل بیت عصمت و دیگر سوء استفاده هائی است که از امّ الکتاب در برخی از فرقه های شیعی رخ نموده است که بدون شک علت اصلی این مسئله همان خروج از تقیه است. به تجربه می دانیم که آدمی در هیچ دوره ای از زندگی همچون دوره سرآغاز خروج از کودکی و سن مکتب و مدرسه قابلیت و هوش درک حقایق الهی را ندارد و امام باقر(ع) در چنین سنی همسالان و همکلاسان مکتبی خود را تحت نور علم لدنی خود تعلیم و تربیت نموده است و لذا همین بچه های مکتبی تبدیل به بزرگترین حافظان و ناشران اسرار امامت در تاریخ شدند که بدون آنها چه بسا امروزه ما از بسیاری از اسرار امامت بی خبر می ماندیم. یعنی بدون بابهای وجود امامان شناخت امامت ممکن نیست یعنی کسانی همچون سلمان، مقداد، عمار، جابر جعفی و دیگران. بنابراین اگر قرار باشد که علمای شیعی نیز همصدا با تکفیریهای تاریخ ابواب امامت را تخطئه و تعطیل کنند همان کاری را کردند که بنی امیه و بنی عباس و علمای مزدورشان. از این منظر بهتر درمی یابیم که چرا بقول علی(ع) همه یاران امام زمان از جوانان و بلکه نوجوانان هستند که گروه کثیری از آنان نیز زنانند. که این کلام امام در آخرالزمان کمر تاریخیگری و قدمت گرائی و دهرپرستی را می شکند همچنین کمر مردسالاری تاریخی را که در لباس دین پنهان شده است.

۷۲۶- پس اینک بار دیگر درمی یابیم که واقعه نزول ارواح و انوار الهی بر قلوب مؤمنان تحت الشعاع ولایت امام زمان چیزی جز واقعه شهادت قاطع مأموم بر امامش نیست در این سلسله مراتب هفتگانه و یا دهگانه نزول روح. به بیانی

دیگر این واقعه اجر چنین شهادتی بر حقانیت امام زمان است و بدینگونه است که مأموم نهایتاً به شهادت از جانب امامش نائل می آید و باب اسرار هدایت امامش می گردد همچون سلمان و جابر. و بی تردید همه امامان ما دارای باب یا ابوابی بوده اند که از این طریق بر مسلمانان صلوة نموده و آنان را از ظلمات به روشنائی می آوردند که متأسفانه اکثر این ابواب امامیه بواسطه دسیسه های دشمنان و حماقتهای دوستان در تاریخ از دسترس خارج شده اند همانطورکه حتی کسانی چون سلمان و جابر هم تا به امروز در نزد شیعیان مورد وثوق نیستند الا اندکی. و این ظلم بزرگی به خویش است و عین انکار هدایت امامان است.

۷۲۷- می دانیم که در اعتقاد شیعی مسئله شهادت بر حقانیت ولایت امامان به مثابه اصل ایمان در دنیا و رستگاری در آخرت است که در شب اول قبر رخ می نماید که برخی از شیعیان بدلیل فقدان ایمان قلبی و روحی حتی نام امامان خود را به یاد نمی آورند و برخی که امام زمان خود را می شناسند بدلیل شرک و نفاقشان توان اقرار به زبان ندارند که اعضا و جوارحشان اقرار میکند. که این امر در واقعه قیامت کبرا در قرآن کریم مذکور است. و اما دانستیم که کمال شهادت یقینی بر امام زمان خود منجر به شهادت امام زمان بر این مؤمن می شود که این واقعه عین رستگاری روح است. که اینجانب به فضل و لطف الهی چندین بار در رؤیا و واقعیت چنین شهادتی را از جانب ائمه هدی درک و دریافت نموده ام که نخستین و جامعترین آن همان شب واقعه نزول روح القدس بود که در شب عاشورای حسینی منجر به دیدار با امام زمان گردید که در محضر حضرت ایشان واقعه صلوة و سجده جمیع انبیاء و اولیای الهی بر ما و متقابلاً از طرف ما بر آنها واقع گردید. و دومین آن به حدود سال۱۳۷۶ ه .ش در مشهد مقدس بود که به هنگام ورود به صحن مبارک امام رضا(ع) آن حضرت را دیدم که از فراز گنبد به این بنده حقیر سلام و صلوة فرمودند که برای این بنده تا به امروز بطول انجامید که به اصل حقیقت این صلوة امام یقین یابم. و بار سوم و چهارم چنین شهادتی در همین سال اخیر(۱۳۹۴) رخ نمود که یکی در رؤیای صادقه بود که امام زمان دستم را گرفتند که من به نورشان از خود فنا گشتم و آنگاه کل کائنات را حضور تجسد خود یافتم که این معنائی بود که بنده برای حضور جهانی امام زمان قائل بودم و آن را بارها در آثارم شهادت داده بودم. پس خود امام نیز عین همین حقیقت را درباره این حقیر شهادت فرمودند آنهم از چشم خود من. و این عین کلام امام باقر(ع) در امّ الکتاب است که: "و پس از نزول روح دهم، خود امام بر مأموم خود شهادت می دهند گوئی که بر خود شهادت داده اند." و اما شهادت چهارم که در سفری به قصد ارض ملکوت امام داشتیم در نیمه شبی رخ نمود که گروهی از اهالی ارض ملکوت به نزدم آمده و شهادت دادند که چهارده معصوم بر این بنده حقیر ولایت و شهادت دارند. که این کاملترین شهادت هاست که زمانی رخ نمود که بنده از پیش نیت کرده بودم که رساله ای درباره حقیقت وجودی چهارده معصوم تألیف کنم و کردم تحت عنوان "مبانی عرفان امامیه" که در تکمیل فصوص الحکم ابن عربی تألیف شد همانطور که ابن عربی مقامات الهی انبیاء را تبیین کرده بودند ما نیز مقامات الهی اولیای محمدی را تبیین کردیم و آن را "نصوص الأعراف" نامیدیم که عنوان ثانویه این رساله است. هرچند که دیدار هر یک از معصومین در خواب یا بیداری به مثابه مرتبه ای از این شهادت متقابل است که اصل شهادت همان شهود است که این شهادتهای شهودی از سرآغاز سیر و سلوک عرفانیم تدریجاً واقع گردیده است از دیدار مکرر امیرالمؤمنین علی(ع) تا رسول خدا(ص) و امام زمان(عج) تا دیدار ابواب این معصومین همچون سلمان و عمار و بلال و مولوی و شمس تبریزی. که آخرین این شهادت های شهودی در سرآغاز تألیف رساله حاضر رخ نمود که در رؤیائی از پرواز در آسمانها در گلدسته ای به دیدار با رسول خدا و امام محمد باقر(ع) و دو تن از ابوابش نائل آمدم. که به مثابه شهادتی بر حقانیت رساله حاضر است که براستی علم معراج روح است که برترین رحمت محمدی بر بشر آخرالزمان می باشد اللهم صلّ علی محمد و آل محمد! که این صلوات عین شهادت خداست بر محمد(ص) و آل محمد(ص) که ذکر همه مسلمین جهان است.

۷۲۸- از جمله تعالیم امّ الکتاب امر شهادت است که از همان آغاز بنای آسمانها شروع شده است و لذا همه زمینها و آسمانها و بین آنها و هر آنچه که در این قلمروها زیست می کنند صورت و سیرت ماهیتشان مخلوق درجاتی از شهادت و کفر و تسبیح و تنفیس و شرک و اعتراض و اخلاص است نسبت به ظهورات الهی از مخلوقاتش در هر مرتبه ای از آفرینش. که غایت این ظهور الهی در ولایت محمد و آل محمد است که مبنای خلق جدید عالم و آدم است و لذا میفرماید: "پس ظهور الهی در ولایت علی را به جوهره های جهان و جهانیان عرضه کردند هر که قبول کرد عزیز و گرامی شد و

هر که انکار و اکراه نمود گمراه و ذلیل گردید." که این معنا در هزاران درجات اساس آفرینش جدید جهان است که در نهایت از افراد و گروههای بشری به تمام و کمال آشکار میشود و این اساس برپائی قیامت آخرلزمان است." و لذا شاهدیم که امیرالمؤمنین علی(ع) در خطبه بیان می فرماید: "اگرنبود کلمه رحمت که سبقت گرفته است از عدالت الهی، این کافران و ظالمان را هزاران بار قطعه قطعه و ریز ریز می کردم و باز زنده شان می ساختم و دوباره به بدترین وضعی نابودشان می کردم تا به حقانیت ظهور الهی در دین محمد اقرار کنند. و زمانی که این مهلت رحمت به سر رسد چنین خواهم کرد." و اگر جهان امروز را از همین منظر بنگریم به آسانی به راز اینهمه شقاوت و هلاکت بشری پی میبریم و می توانیم جمیع افراد و گروههای بشری را در سراسر جهان بر مبنای چنین شهادتی تقسیم بندی نموده و سرنوشتشان را ارزیابی کنیم و به معنای بدبختی و خوشبختی مردمان آگاه شویم. و قبلاً دانستیم که هفت طبقه زمین و آسمان و نفس انسان مخلوق هفت رکن اذان محمدی است که هفت درجه از شهادت است. پس سیر کمال روح آدمی حاصل درک و تحقق این هفت شهادت است به ایمان و علم و شهود! خداوند شهادت میدهد بر رسول و رسول بر مؤمنان و مؤمنان هم بر مردمان و نیز بعکس این جریان که سیر تعالی و تکامل و رجعت روح است. و این مراتب شهادت در قرآن کریم مذکور است.

۷۲۸- بمیزان و درجه شهادت یک مؤمن بر پیر و امامش در مراتب ظهورات الهی است که سالک به شهود و شهادتی برتر از این ظهور نائل می آید و با این واقعه لایق درک و دریافت روح برتری می شود. ولی کسی که در همان نخستین روح الایمانی که از پیرش دریافت میکند دچار تنفیس و انکار یا شرک و شبهه میشود نه تنها به روح برتری نمیرسد که همان روح ایمانش را هم از دست میدهد. و هر یک از این شهادتهای شهودی حاصل و اجر معرفتی برتر و تصدیق برتر و اطاعت و خدمتی برتر است و جهادی برتر بر علیه نفس اماره و منیت ها و نژادپرستی است.

۷۲۹- پس شهادتی که امام باقر(ع) تعلیم می دهد شهادتی ذهنی و تئوریک و فلسفی نیست شهادتی شهودی است بر آیات و بینات و حجت هائی که در قبال پیری عارف درک و تجربه میکند. و اینست آن شهادت ویژه این مکتب و مذهب و نه شهادتی بر عدمیت خدا و خاتمیت رسول و غیبت امام زمان! که ظاهر و باطن این شهادت در حد کمالش همان سوره توحید است که ظاهرش مستمسک شیطان و کافران است و باطنش نور مؤمنان و مصداق امامان! زیرا آدمی وقتی به خدا و رسول و غیب ایمان می آورد که این ایمان هم حاصل شهادتی بر آیات و بینات الهی از وجود اولیای الهی می باشد به شهوداتی دگر و برتر نائل می آید که عرصه ولایت الهی امام است از وجود پیر! و از اینجا به بعد قلمرو امامت و مذهب امامیه است و سیر و سلوک عرفانی در آخرالزمان! در قرآن کریم آمده مؤمنان حقیقی کسانی هستند که چون آنان را به حقی موعظه کنی با صورت بر خاک سجده کنند.

۷۳۰- همانطور که امام باقر(ع) میفرمایند تا این شهادتهای دهگانه در انسان محقق نگردد روحش به مقام اعلی العلیین که اساس و مقصد خلقتش بوده عروج نخواهد کرد و وجودش کامل نخواهد شد یعنی الهی نخواهد شد. پس انسانهای ناکامل پس از مرگشان آنقدر به حیات دنیا بازمی گردند تا مدارج وجود را در همه طبقات نفس و در زمین و آسمانها طی نمایند و به شهادت کامل نائل آیند و مشهود این شهادتها گردند و به این شهادتها موجود شوند. این رجعت ها را برخی از حکیمان، روحانی و صرفاً نفسانی می دانند و برخی هم جسمانی می خوانند که بر این تفاوت، مکاتب متفاوتی در قلمرو حکمت و فلسفه و عرفان نظری در تاریخ پدید آمده است که شعبه ای از آن هم به تناسخ گرایش دارد. که همه اینها جز تفاوت در ادراک این رجعت نیست و هر که حقیقت آنرا فهم نماید برای هدایتش کافیست و وسواس در این تفاوتها جز گمراهی نیست. و میدانیم که در معرفت امامیه، سلطان این رجعت همانا روح حسینی است با همه ویژگیهای این مکتب! پس این رجعت هیچ ربطی به فلسفه تناسخ هندی ندارد هرچند که تناسخ هندی هم براساس همین حق پدید آمده و دچار ضلالت و شرک و بت پرستی ها گشته است و فقط شعبه ای از این حکمت عرفانی که به اسلام گرائیده به هدایت آخرالزمانی پیوسته است.

۷۳۱- عجبا که بسیاری از علمای اسلامی بدلیل اینکه از رساله امّ الکتاب، اندیشه های تناسخی قابل استنتاج است بکلی به انکارش رسیده اند در حالیکه از این لحاظ خود قرآن کریم خیلی آشکارتر از مسخ کافران به حیوانات سخن گفته است.

۷۳۲- شهود و دریافت ارواح الهی و عروج به آسمانهای هفتگانه، مستلزم عبور از طبقات دوزخ هفتگانه نفس و زمین و دورانهای تاریخی نژاد و ظلمات دهر است. و هر چه که مؤمنی بالاتر می رود از عمیق ترین طبقات دوزخ نفس و نژاد و دهر باید بگذرد و براستی از پلی که از موی باریکتر است باید بگذرد که این گذار موئی، جز دل آدمی نیست که صراطی است که بر بالای دوزخ و بهشت پائین تنه و بالاتنه کشیده شده و روح بایستی از آن عبور کند. آستان طبقه هفتم نفس یعنی نفس واحده که درب ورود به آسمان هفتم و الحاق به روح القدس و امّ امامت قائم آل محمد است مستلزم گذار از قلب نژاد و حیات تاریخی است و آن عبور از امّ نژاد یعنی مادر است که این در آن واحد هم عبوری عاطفی و معرفتی است و هم خانوادگی و قومی! و این به مثابه خروج از اقطار زمین و آسمان است که جز به یاری سلطان (امام زمان) ممکن نیست (قرآن)- و این بزرگترین و ظریفترین جهاد فی الله است که عالیترین حد شهادت و شهود و شهید شدن در خویشتن است که سالک را به شهود جمال امیّت امام یعنی جمال فاطر فاطمه اطهر نائل می سازد که مادر مؤمنان جهان است که بنیاد نژاد را از خود برانداخته است که نور بهشت هفتم است. و این عالیترین حد شهادت بر حق امام است که به شهادت امام بر این حق مأموم می انجامد اگر مأموم در این امتحان سرفراز آید. زیرا امام زمان، تنهاترین، یتیم ترین و بی نژادترین انسان روی زمین است و مظهر کامل و مصداق سوره توحید!

۷۳۳- جابر جعفی حامل و حافظ رساله امّ الکتاب روزی به سن کمالش به نزد باقر العلوم(ع) رفت و گفت: اماما از حمل بار این راز و امانت عظیم درمانده شده و کمرم به شکست آمده و از اینکه نمی توانم این اسرار را با کسی بگویم گاه احساس جنون دارم و می خواهم سر به کوه و بیابان نهم. چه کنم؟ که امام فرمود، هرگاه که چنین وضعی پیدا کردی به بیابان برو و سر در غار یا چاهی کن و این اسرار را بازگو! این مسئله دال بر عظمت بار این معارف و اسرار لدنی است که وجهی از آن امانت الهی نیز می باشد که از جانب امام بر جان مأمومی نهاده شده است که حمل این امانت به تنهائی با رعایت حقوقش می تواند صاحبش را به ولایت امامش نائل سازد و صاحب همه آن ارواح نماید و روحش را رستگار سازد. هم اکنون نیز این حقیقت درباره همه کسانی که این معارف امام را درمی یابند صدق می کند هرچند که دوران تقیه تاریخی بسر آمده است ولی رعایت حقوق این معارف و تسبیح آن بهمراه انتشارش و تقوای فزاینده در زندگی، اهلش را بسوی رستگاری هدایت می کند و مستحق درک این ارواح طیبه می سازد به درجات مجاهده!

۷۳۴- و نفس واحده که طبقه هفتم جان انسان و قلمرو حضور فطرت الله است که به روح القدس و نور قائم آل محمد زنده و روشن میشود و ناطق به محکمات قرآن و امّ الکتاب میگردد دارای دوازده رکن است که دوازده اسم ذات پروردگار است که به انوار دوازده امام احیاء و برپاشده و قیامت وجود را برپا می سازد به اسامی: العلی(امام اول)، المحسن(امام دوم)، الشهید(امام سوم)، المصلّی(امام چهارم)، المأول(امام پنجم)، الصادق(امام ششم)، الصابر(امام هفتم)، الراضی(امام هشتم)، الجواد(امام نهم)، الهادی(امام دهم) الزکی(امام یازدهم) و النور(امام دوازدهم)- که در بیان حقایق این اسمای امامیه به کتاب "مبانی عرفان امامیه" رجوع فرمائید.

۷۳۵- حال این نفس واحده که گل محمدی سر سبد هفت روح نبوی و دوازده روح ولوی است این بوستان نوزده گانه عرش بسم الله الرحمن الرحیم است که بسم الله همان هفت روح نبوی است و الرحمن الرحیم هم دوازده روح ولوی است که اولی حامل هفت حرف و دومی دوازده حرف می باشد. چرا که نفس واحده که حیاتش به نور روح القدس از قائم آل محمد است همان عرش خدا در عالم ارض است و می دانیم که سرلوحه این عرش بسم الله الرحمن الرحیم است که جامع همه طبقات نفس و طبقات زمینهای آسمانی و آسمانهای زمینی و همه ارواح و انوار الهی در قلمرو نبوت و ولایت است و این همان ظهور معنای خداست از وجود امامان در شیعیان مخلص در هر عصری! و این واقعه خلافت و ولایت امام در شیعیان است که اگر به سه روح برتر آسمان هفتم نائل آید به مقام خلافت الهی رسیده است یعنی روح الاکبر، روح

الاعظم و روح احدیت حق که موسوم به روح غایت الغایات است در امّ الکتاب! اینان همان نوزده موکلی هستند که عرش الهی را در جان امامان و عارفان در عالم ارض و درک اسفل حراست و حفظ می نمایند (مدثر-۳۰)- و این اعجاز بسم الله الرحمن الرحیم است که قرآن محمدی را هم بر زمین محفوظ می دارد تا شیاطین انسی و جنی در آن رخنه نکنند و نیز فطرت الله را در بشر ایمن می دارد تا به صاحب اصلیش تحویل و تأویل نماید.

۷۳۶- و قبلاً متذکر شدیم که هفت طبقه آسمان بر هفت رکن اذان محمدی استوار شده و اهالیش را در آن استقرار بخشیده است که این هفت رکن اذان محمدی هر یک در طبقه ای از نفسِ روحانی شده عارف هم دائماً حضور دارد و بلکه صدایش هم شنیده می شود که لااله الا الله آخر اذان مربوط به روحی است که بر طبقه اول نفس یعنی نفس اماره می نشیند و الله اکبر آغاز اذان هم مربوط به طبقه هفتم نفس یعنی نفس واحده است. و دانستیم که الله اکبر آغاز اذان، صدای خود خداوند تعالی در بدعت جهان است که میفرماید: انا الله اکبر! و مابقی مراحل اذان از جانب روحانیان آسمانی در تسبیح پروردگار است که این نخستین تعلیم تسبیح است. و چون نفس واحده عرصه عرش الهی و فطرت الله است یکبار دیگر صدای اذان الهی شنیده می شود. و قبلاً متذکر شدیم که برخی از سالکان شنیدن صدای اذان در دل خویش را با کمال حیرت اقرار می کنند. که اگر این انا الله اکبر در دل عارف واصل، تسبیح نشود کوس اناالحق می زند مگراینکه به امر الهی باشد همانطور که در آغاز سوره نحل آمده است: ما روح را از امر خود به هر بنده ای که بخواهیم نازل میکنیم تا بگوید لااله الّا انا!

۷۳۷- پس یک انسان تمام روحانی انسانی دائم التسبیح است به اذکار هفتگانه اذان محمدی در هر طبقه از نفس و هر اراده و معنا و فعلی که صادر می کند. و لااله الاالله آخر اذان بر آسمان دنیا و نفس اماره فرود آمده است و همه افلاکیان و کواکب و همه موجودات قلمرو آن خواه ناخواه به این ذکر و تسبیح مشغولند حتی نفس اماره انسان کافر هم ناخواسته چنین می کند وگرنه نابود می شود که این معنا در قرآن کریم مذکور است.

۷۳۸- و یک سالک که دارای پیر روحانی است باید بداند که اگر در دل خود صدای الله اکبر شنید بدین معنا نیست که لزوماً به نفس واحده اش رسیده و کامل گشته است بلکه به این دلیل است که او این روح را از پیری یافته که مظهر نفس واحده الله اکبری است. و عموماً قدرت ابلیسی تنفیس در مریدان به همین دلیل است که بی هیچ تلاش و جهاد و عمری که بر این حق نهاده باشند همه این ارواح را به آنی از پیر خود دریافت می کنند و خود را با پیر عوضی گرفته و واژگون می شوند چون تسبیح نمی کنند درست به همین دلیل که ذکرش رفت. پس مریدان بایستی دائماً در حال مراقبه بر این ابلیس تنفیس باشند تا مبتلایش نگردند و ذکر الله را ذکر شیطان نسازند که این هولناکترین نوع تنفیس و واژگونی است. پس بدینگونه است که نفس، روحانی و ذاکر می شود و یا به تنفیس ابلیس دچار گشته و واژگون میگردد و دجال ببار می آید. و حال بهتر درک می کنیم که چرا قرآن کریم، ذاکران را حاملان علم وحی خوانده است زیرا حاملان ارواح آسمانی هستند که ناقلان وحی برای انبیاء بوده اند و اینک در جان عارفان مقیم هستند و این همان وحی عرفانی و امامی است و نبوت باطنی که به رحمت و برکت محمد و آل محمد(ص) نصیب مؤمنان امت شده است به نور معرفت نفس! زیرا بقول امام رضا(ع) "بالاترین درجه عقل، خودشناسی است" و می دانیم که نور عقل کل همان محمد و آل محمدند پس عقل محمدی جز عرفان نفس نیست که همان ظهور وحی کل نبوی در جان عارف است. پس جز عارفان را با نور محمد و آل محمد کاری نیست!

۷۳۹- سالها پیش از این مقاله ای درباره ماهیت مو در بشر تألیف نمودم و مو را عنصر هویت جمالی معرفی کردم که بی آن امکان تشخیص ماهیت صور نیست. در امّ الکتاب شاهدیم که امام باقر(ع)، موهای بدن را مظهر روحانیت پروردگار در عالم ناسوت بر عالم حیوانات و مردمان دانسته است همانطور که هویت عالم جان هم از روح است و نیز راز اینهمه غوغای عارفان درباره زلف و ابرو و مژه و خال که جمله از مو پدید آمده اند. و نیز اینکه امام باقر(ع)، پوست بدن را هم مظهر نورانیت خداوند خوانده است. بنابراین همه ارواح و انوار آسمانی بر روی بدن و صورت آدمی حیّ و حاضرند پس اگر آدمی از منظر این معارف بر خود نظر کند و در خود تفکر نماید آنگاه حق هر موجودی در جهان

را یافته و به نطق و شهادتش، همه آسمانها را در جان خود تأویل و تعیّن می بخشد و آنگاه می فهمد که چرا خداوند انسان را مسجود عالمیان و عالمیان را مسخر وجود انسان ساخته است. و نیز درمی یابد که همه بطن های عالم غیب بر صورت و کالبد آدمی ظاهر است و ظاهر و باطن و اول و آخر یکی است و همه اوست. و اینست تسبیح وجود برای خداوند خالق که انسان را از عدمیت مادی می رهاند و وجود نوری می بخشد در این واقعه تأویل و تسبیح! همه این حقایق فقط از منظر عرفان نفس در رساله "مذهب اصالت عشق" تبیین شده است که اینک عین جهان بینی امامیه میشود که این جریان از خطبه بیان امام علی(ع) تا رساله امّ الکتاب امام باقر(ع) طی طریق شده است. یعنی آنچه که علی(ع) در این خطبه ادعا فرموده در امّ الکتاب تبیین علمی گشته است و در این رساله به بیان عقلی و امّی قابل دسترس همگان است.

۷۴۰- از علم نقطه و حروف و نطق تا علم تأویل و تجلّی و آفرینش کل مبحث امّ الکتاب است که محکمات قرآن محمدی را عیان و بیان می فرماید و نشان میدهد که محکمات قرآن در نزد ائمه هدی درست به عکس آن چیزی است که در نزد عامه علمای ظاهر شرع است که همین یک حقیقت بیانگر کل راز واژگونی اسلام در نزد اکثر علمای شرع و پیروانشان می باشد. که این واژگونی از همان آغاز اسلام در میان اصحاب و مسلمین اولیه شروع شد که حاصل انکار علی(ع) و طریقت و علم و اخلاص او و شیعیان مخلصش همچون سلمان و مقداد و ابوذر از جانب مستکبرین و نژادپرستان عرب بوده است: "شریعت محمدی را دیدند ولی طریقت علی را ندیدند و نخواستند"! و امام محمد باقر(ع) که امام مبین علم تأویل است در حقیقت علم طریقت را برای همگان تبیین فرموده است که علم باطن قرآن می باشد همانطور که خود قرآن میفرماید که: قرآن را محکماتی است که در امّ الکتاب است! و علم طریقت یعنی علمی که به نورش طریق الی الله از خود تا خدا قابل پیمودن است که این راه همان باطن هفتگانه قرآن است که در نفس ناطقه انسان است که به نور امام خوانده می شود و بیان می گردد و بدینگونه آدم عدمی به خلق رحمانی به وجود الهی می رسد و حجابها از صورت جهان برمیدارد و جهان بین می شود همانطور که جان بین می گردد. و ما تا به اینجای رساله از علم نقط و حروف سخنی چندان به میان نیاورده ایم زیرا علمی بغایت لطیف و تماماً تأویلی – نوری است که جز بکار عالمان ربانی و عارفان فی الله نمی آید و برای مبتدیان بیش از اینش سرگیجه آور و چه بسا گمراه کننده است ولی اگر به همین قدرش بسنده کرده و در آن تأمل و نظر کنند آنان را کافی و رهنما خواهد بود. و باید دانست که علم تأویل تماماً ریشه در علم نقطه و حروف و نطق دارد و هر شعاع هر چند کمرنگی از این علم تا پایان جهان و جانشان را روشن و تأویل می کند. پس در این علم چندان طمع مکنید که وسوسه شیطان را بهمراه خواهید داشت. بگذارید که خود بر شما بتابد و بمیزانی که مجاهده و مراقبه دارید از تابش این تأویل برخوردار می شوید و انشاءالله در همه امور دینی و عبادی به تأویل روحانی و قلبی نائل می آئید که نمازتان را ذکر قلبی می کند و روزه تان را امساک و قناعت دائمی می سازد و رزقتان را روحانی می نماید و خمس و زکات را در تمامیت حیات دنیوی و معیشتی به انفاق و گذشت کامل از دنیا می رساند و از دنیا پاکتان می کند و حج شما را در جستجوی وجه رب و لقای الهی به دیدار با امام زمان میرساند و جهادتان را به تیغ نور علم و عقل محمدی بر گرده طاغوت و ظلم و استکبار جهانی فرود می آورد و قلم را تبدیل به قدرتمندترین سلاح عدالت می کند و امرتان را به روح القدس امام گره می زند و نهی را در پرتو علم و عرفان حق به دجالیت دورانها آشکار می سازد و شیاطین انس و جن را رسوا می کند.

****

دفتر سوّم: علم تسبیح و تنفیس

۷۴۱- و هنگامی که بنده ای طلب حق کند و حضرت حق اجابتش نماید و او را برای خود برگزیند و روحها و انوارش را یکایک بر او نازل فرماید کل هفت زمین و آسمان و کهکشانها و فرشتگان و اولیاء و شیاطین و انس و جن و زنده و مرده و جماد و نبات و حیوانات جمله به امر الهی بسیج می شوند تا امر حق را درباره این بنده محقق و ساماندهی کنند و او را بسوی خدایش هدایت نمایند. اینست خدای رحمن و رحیم و ارحم الراحمین و احسن الخالقین و رب العالمین! و اینست مقام انسان در جهان از برای پروردگار عالمیان! و لذا خطاب به این مؤمنان می فرماید که مؤمنان بایستی تمام همّ و غمّ خود را متمرکز بر امر دین و معرفت و آبادی دل و جان خود سازند و خداوند خود امر دنیایشان را به وجه احسن ساماندهی می کند: "دلهای خود را زیبا سازید تا خدا دنیایتان را زیبا نماید." حدیث قدسی!

۷۴۲- بسم الله هفت حرف است و الرحمن الرحیم هم دوازده حرف است. بسم الله عرش رحمن است که همین هفت روح هستند که ذکرشان رفت که بر دوازده امام قرار دارند و دوازده امام حامل این هفت روحند و این نوزده تن حامل خداوند عالمیان هستند و خداوند بر این نوزده تن مستقر است. و این نوزده تن یکی هستند همانطور که اگر بسم الله را به لحاظ حروف بسط دهیم حاوی نوزده حرف است: با، دو حرف- سین، سه حرف- میم، سه حرف- الف، سه حرف- لام، سه حرف- لام، سه حرف- ها، دو حرف که جمعاً می شود نوزده! همانطور که حروف تکراری را از الرحمن الرحیم حذف کنیم می ماند هفت حرف! پس ارتباط روحانی و وحدت باطنی هفت روح و دوازده امام را باید درک نمود که این معنا را در کتاب "مبانی عرفان امامیه" شرح نموده ایم که اساس امامت هفت است که در چهارده معصوم متجلی است بدلیل هفت زمین و هفت آسمان در جان انسان کامل! و این معنائی دیگر از کلام امام باقر در امّ الکتاب است در باب حروف بسم الله الرحمن الرحیم! که این معنا را شیعیان اولیه اسماعیلیه بدرستی درنیافتند و لذا در هفت امام نخستین متوقف شدند و به جریان واقفیه ملحق گشتند و سپس در قحطی امامت به امام سازیها و امام تراشیهای کاذب پرداختند که متأسفانه تا به امروز ادامه یافته و سر از ناکجاآباد درآورده است که حتی از اسلام عامه هم خارج است.

۷۴۳- و آنگاه امام باقر(ع) خطاب به جابر جعفی می فرماید: "ای جابر بدان هر کس از مؤمنان که خود و خدایش و امامش را اینگونه که ما بیان کردیم بشناسد و شهادتی قاطع دهد رستگار شود و از حبس تن و دل برهد و جان و مال و میل خود را در این راه فدا کند. جابر گفت: ای مولای من این چه معنا است که خلایق وارونه اش ساخته اند که خداوند بی وصف و صفت و جمال است؟ باقر فرمود: یا جابر آن سخن خشم و قهر خداست که فرمود: این کافران او را دور می بینند و ما بسیار نزدیک (معارج۶-۷) که این خداپرستی از دور همان پرستش ابلیس لعین است که توسل به ظاهر قل هو الله احد نمود و بی مانندی خدا را به عدم گرفت و خشم خدا را بر خود واجب ساخت. پس دور باد از شما مؤمنان که شهادت بر معدومیت خدا ندهید در حالیکه مؤمنین خدای موجود را می پرستند که حی و حاضر است... درحالیکه در پرستش خدای معدوم هیچ عبادتی قبول نیاید و هیچ توبه ای پذیرفته نشود. ای جابر بدان که ما جز خدائی را که وصف نمودیم نمی بینیم." شکر امام و حمد خدای عالمیان که پس از عمری تبیین و اثبات عقلی – عرفانی این معنا که ایده خدا همان عدم خداست و ایده ابلیس است بالاخره امام باقر(ع) بر درستی این معنا گواهی دادند.

۷۴۴- "آیا نمی بینید که خداوند آسمانها را در هفت طبقه آفرید..." نوح۱۴- که چنین بینشی جز از علم و نور امام عاید کسی نمی شود همانطور که پاسخ مثبت به همه این "آیا نمی بینید"های قرآنی در امّ الکتاب است به نور تأویل امام! پس امام براستی نور است همانطور که در کتاب "مبانی عرفان امامیه" در باب امام دوازدهم نشان دادیم که امام زمان مظهر اسم "نور" می باشد و به نور اوست که حقایق امّ الکتاب را هم درمی یابیم وگرنه این رساله بیش از هزار سال در دست شیعیان مهجور مانده است و جز انگشت شماری از نورش بهره مند نگشته اند و مابقی هم انکارش کرده اند و یا به ظلمات دچار شده و گمراه گشته اند.

۷۴۵- و صورت آدمی بطور عام و صورت مؤمنان بطور خاص مظهر هفت طبقه آسمان است که بصورت هفت ارواح ملائک ازلی و آنگاه هفت پیامبر مرسل از آدم تا خاتم صورت الهی انسان را شکل داده است و لذا "هر کسی بصورت خود عمل می کند" قرآن- زیرا عمل هر کسی از ادراک حسی او برمی خیزد و این هفت آسمان و هفت روح و هفت پیامبر مرسل در آخرالزمان همان هفت عنصر ادراکی صورت بشرند: دو گوش، دو چشم، دو بینی و دهان! و این همان عرش رحمن یعنی بسم الله است که هفت حرف است که دوازده امام را هم در خود داراست همانطور که نشان دادیم همانطور که طبق اقوال مکرری از امامان(ع)، امامت باراناز نبوتها و رسالتهای پیشین است. پس صورت آدمی بطور بالقوه و صورت مؤمنان محمدی بالفعل حامل این نوزده نور بسم الله الرحمن الرحیم است و عرش رحمن! و خداوند خود بر این قبّه برین یعنی سر و پیشانی نشسته است که محل نزول قبّه غایت الغایات ازلی است. پس اینک بنگر انسان کیست و چرا هر آنچه که در هفت آسمان است به قوّه نور هفتم یعنی نطق که نور نقطه تحت بای بسم الله است (علی) نقد و خلاق می شود (ذاریات۲۰-۲۴).

۷۴۶-و اما این دوازده امام و چهارده معصوم مظهر چه چیزی در عالم ارض هستند: دوازده افلاک و چهارده کهکشان در آسمان دنیا که شش آسمان برتر را بر دوش خود حمل می کنند که هر یک از این کهکشانها حاوی میلیاردها ستاره هستند که نزدیکترین آنها به زمین ما همان کهکشان راه شیری است که به باور ما شیعیان شاهراه علی(ع) است یعنی کهکشان محمدی است. که ابعاد و آفاق همین یک کهکشان از قلمرو دید و درک قدرتمندترین تلسکوپها و محاسبات نجومی خارج است. و همه این کهکشانها مشغول تغذیه و تأمین و هدایت انسانها بر روی زمین هستند تا شاید یک نفر، موجودی الهی ببار آید و دوست خدایش گردد.

۷۴۷- پس این آسمان اوّل (از سمت زمین ما) با این دوازده افلاک و چهارده کهکشان بیکرانه همان الرحمن الرحیم هستند که عرش بسم الله را که شش آسمان برتر است بر دوش می کشند و حاوی این شش آسمان و ارواحشان نیز میباشند همانطور که امام باقر(ع) بارها متذکر می شوند که این هفت و دوازده در یکدیگر و از یکدیگر و با یکدیگرند. پس این آسمان دنیا در مجموع هفت آسمان است و هفت روح برین را هم بر خود و هم در خود جای داده است زیرا اگر قدرت این هفت روح در بطن این آسمان زیرین نباشد قادر به حملشان بر خود نخواهد بود. پس کل جهان هستی بیکرانه ظهور بسم الله الرحمن الرحیم است که عصاره اش بر صورت انسان است که در انسان مؤمن محمدی خلاق و متجلی میشود که عبارتند از: روح الایمان، روح الحفظ، روح الفکر، روح العلم، روح العقل و روح القدس که ارواح احیاگر همین هفت عضو حسی بر صورت می باشند تحت الشعاع روح الاعظم که همان سر و پیشانی است و مغز که همان روح هویت احدی و ازلی پروردگار است که از دریای سفید (بحرالبیضاء) که دریائی بر آسمان هفتم است بر انسان نازل میشود. که رسول اکرم در معراجش از این دریای معلق گزارش نموده است و بنده نیز در رؤیائی آنرا دیده ام. که هر یک از این ارواح حسی و ادراکی در بشر دارای دوازده بطن و درجه و نور هستند که همان امامان دوازده گانه میباشند. این هفت و دوازده، ظاهر و باطن یکدیگرند همانطور که چهارده معصوم نیز همینگونه اند و آسمانها نیز همینگونه اند و هر یک از حواس نیز در بطن خود سائر حواس و ادراک را دارا می باشند که درب ورود به این بطون دل است که عرصه روح الایمان است که بنیاد همه ارواح می باشد و آن روح امام است که در دل مؤمن مقیم شده است از وجود پیر و یا خود امام زمان(عج) که حاوی دوازده نور است و نور نوزده گانه بسم الله الرحمن الرحیم. در این باب هر چه توانی بمان و تأمل کن و بر حقش صبور باش صبر جمیل! و صبر جمیل یعنی صبر و نظر بر جمال خویشتن که زمین نزول همه این ارواح و انوار است. یعنی لحظه ای با خود بمان ای بی وجود! تا وجودیابی! و بدان که هر مرتبه ای از درک این اسرار منجر به مرتبه ای از حیرت می شود با این حیرت بمان و از آن هراسان مباش و مگریز که حیرت موتور محرکه معرفت است و خود روح معرفت برتر است و منزلگاه تسبیحی آن است. یعنی حیرت، خود نور تسبیح است اگر با آن بمانی و آن را تبدیل به فرمول و کلیشه ای نسازی.

۷۴۸- خداوند در سوره حدید آیه ۲۱- جنّت را به وسعت زمین و آسمان خوانده است پس این زمین و آسمان پیش روی ما همان صورت غیب و عین آن است پس انسان هم چنین است یعنی صورت صاحب و خالق و خلیفه خویش است صورت روح الله و اسماءالله است. و اگر اعمال آدمی مخلوق و فعل الهی است و هر کسی بر صورت خود عمل میکند

(قرآن) پس صورت آدمی همان مقرّ عرش خداست که اراده اش را بر حواس و اعضای آدمی جاری می فرماید. پس امّ الکتاب ظهور باطن محکمات قرآن است که در هر امری دهها آیه از قرآن آنرا تضمین و تصدیق کرده است و عین عقل و معرفت انسان است.

۷۴۹- اگر کسی در این رساله به جستجوی فرمول و دستگاهی هندسی و علت- معلولی و شاکله ای تکنولوژیکی باشد قافیه را باخته و کلاه معرفتش پس درب این واقعه جامانده است. پس اگر درباره هر امری از آفرینش بیانهای گوناگونی از وجوه و ابعاد و طبقات و زوایای گوناگون می یابید آنرا حمل بر تناقض نکنید بلکه حمل بر تکامل و تعامل وحدت وجودی کنید و از وسوسه فرمول سازی توبه نمائید که عین تنفیس و ضلالت و سقوط است زیرا آدمی در هیچ مقامی قادر نیست که سر رشته هدایت الهی را بدست خود گیرد: فقط اوست که هدایت یا گمراه می سازد! قرآن-

۷۵۰- بطور نمونه در امّ الکتاب، عضو ناطقه یعنی زبان و دهان گاه مظهر نور حسینی است و گاه نقطه باب علوی است و گاه نطق روح القدس است و گاه آستان نطق ربوبی حق است که این مسئله درباره سائر اعضاء و ارواح هم کمابیش دیده می شود این امر را دال بر تناقض ندانید بلکه از بابت تفاوت در مناظر و مقامات و منازل نگاه است. برخی از حکیمان تلاش کرده اند که این نوع حقایق را در یک دستگاه علیتی تبدیل به شاکله هندسی- ریاضی کنند که به گمان خود فهم حقایق را آسانتر کنند در حالیکه روح معرفت را کشته و فقط مکتب سازی و فرقه سازی کرده اند و ابلیس تنفیس را بر این وادی وارد نموده اند و تاریکی را به ارمغان آورده اند و نامش را فلسفه عرفانی گذاشته اند. این ظلمت و تنفیس ابلیس از فارابی و بوعلی تا ملاصدرا و احسائی جز تفرقه افکنی و تبدیل نور به ظلمت، دستاوردی دیگر نداشته است که فلاکتهائی همچون اسماعیلیه ها و بابیه و شیخیه و انجمن اخوت و سلاسل درویشی از محصولات این وسوسه بوده است که همه به خون هم تشنه آنهم تحت عنوان تشیع و ولایت!؟ پس هیهات از وسوسه تنفیس ابلیس تحت عنوان علمی کردن اسرار الهی و مکتبی و فرقه ای ساختن آن در خدمت ریاست های دنیوی!

۷۵۱- "کافران آنرا (قیامت پنجاه هزار ساله) بسیار دور می بینند و ما بسیار نزدیک." قرآن- و همه معارف امّ الکتاب معارف این قیامتی هستند که در آن زیست می کنیم و چون از حقایق آن غافلیم در آن سرگردان و در حال هلاکت هستیم. پس اگر اسرار امّ الکتاب را می گشائیم و بر همگان عرضه می کنیم در جهت درک جهانی است که در آن سرگشته ایم زیرا فقط به نور ایمان به این حقایق می توان از ظلمات فتنه های آخرالزمان دل و دین به سلامت بدر برد. پس اگر این معارف در اعصار گذشته مختص از ما بهتران بود امروز از برای همگان است و اینست راز شکستن آن تقیه هزار ساله که امام امر فرموده اند.

۷۵۲- پس بدینگونه است که خداوند در ظاهر و باطن هر چیزی در دو عالم حضور و احاطه و علم و اراده کن فیکونی دارد و بغیر از این علمی که امام بیان کرده اند این حقیقت توحیدی مطلقاً قابل درک و تصدیق و تسبیح نخواهد بود الا به روش ابلیس که عدم پرستی است. پس مؤمن باید درک کند که اگر در هر امری عیب و ایراد و تناقض و ستمی می بیند از نگاه ظلمانی و جهل خویش است همانطور که علی(ع) فرموده است که: هرگاه در کار جهان و جهانیان عیبی دیدید توبه کنید که عیب از نگرش شماست! پس مؤمن با این نگرش توحیدی است که در مقام امن و اطمینان و یقین الهی زیست می کند و تسلیم و شاکر و تسبیح کننده عالم و آدمیان از برای خالق آن است و "صدق الله العلی العظیم" فکر و ذکر اوست.

۷۵۳- پس دانستیم که صورت آدمی فی الذاته مظهر بسم الله یعنی عرش رحمن است که بر کرسی پائین تنه یعنی از گردن تا به پا استوار است که مظهر الرحمن الرحیم است که با حساب تشدیدهای حرف "را" چهارده حرف است که این کرسی حامل عرش رحمن در بالاتنه از چهارده کهکشان آسمان دنیا که هر یک حامل صد و بیست و چهار هزار افلاک نبوی است پدید آمده است که چهارده قدرت ذات الهی را به کالبد بشری می رساند که عبارتند از: ناسوت، ملکوت، جبروت، لاهوت، هویت، هاهوت، روحانیت، نورانیت، ربوبیت، علویت، ازلیت، ابدیت، حقانیت و احدیت. که پدید آورنده این چهارده اعضا و جوارح بشرند یعنی: مو، پوست، پی، گوشت، شریان، اعصاب، خون، استخوان، مغز استخوان، قلب، مغز، جگر، شش و کلیه. پس همانطور که چهارده کهکشان آسمان اول که مظهر الرحمن الرحیم هستند و هفت

آسمان را بر خود حمل می کنند که مظهر بسم الله هستند همین نسبت نیز بین آسمان و زمین کالبد آدمی یعنی بین سر و تن برقرار است. پس در حقیقت کل هفت زمین و آسمان مظهر جهانی بسم الله الرحمن الرحیم است و وجود انسان هم بر روی زمین عصاره این بسم الله الرحمن الرحیم می باشد. و قبلاً دانستیم که بسم الله الرحمن الرحیم سرلوحه عرش خداوند است. عرشی که خداوند بر آن با کل خلقش یگانه است. و بدینگونه صورت جهان کبیر و جهان صغیر را مشاهده کردیم همینطور که صورت الهی انسان کبیر و انسان صغیر را. و دیدیم که هر دو یکیست.

۷۵۴- و گفتیم که همه این ارواح و انوار و قدرتهای ذات پروردگار در هفت زمین و آسمان فرود آمده اند در تن و جان آدمیان و به بشر حیات و هستی بخشیده اند که بشر فقط بقدرت نور ایمان دلش که همان شعاعی از نور امام اوست قادر است که حقیقت این نزولات الهی را دریافته و درک نموده و تصدیق کرده و بر این اوامر زیسته تا همه این یافته ها از انوار بسم الله الرحمن الرحیم وجودش متجلی گردد تا از میان برخاسته و بسوی پروردگارش پرواز کند که کل این آمد و شد مصداق اناالله و انا الیه راجعون است یعنی دو قوس نزول و صعود. که کل جریان نزول ارواح هفتگانه بمعنای تحقق این واقعه در دل مؤمن امامیه است بمیزان ایمان و جهاد و معرفت و اطاعت و هجرت و طلبش.

۷۵۵- همانطور که امام باقر(ع) می فرمایند هر کسی که خداوند خالق را بدینگونه بشناسد و بپرستد و جهان هستی را به همین گونه فهم کند و برای پروردگارش تسبیح نماید و آدمیان را بر همین حکمت بشناسد و حرمت نهد و خودش را نیز همینگونه بشناسد و برای پروردگارش شکر و تسبیح نماید در مرحله نخست از همه وسوسه های ابلیس که بر محور پرستش خدای عدمی قرار دارد رهیده است، یعنی از ظلمات شرک و نفاق پاک شده و از ظلمات کفرش خروج کرده است و بمیزانی که حقوق عملی این معارف را به جا آورد دربهای بهشتهای هفتگانه را به روی خود گشوده است و رهسپار دیدار پروردگارش شده است اگر بتواند حتی تصویری هر چند سطحی از این جهان کبیر و صغیر و انسان کبیر و صغیر و خداوند این دو جهان و دو انسان در ذهن خودش نقش زند نقش الله اکبر! زیرا این نقش کبریائی لامتناهی پروردگار است که موجب تسبیح و ذکر و شکری موجود و محسوس می شود و نه ایده آلی و عدمی! زیرا اگر انسان و جهان به عنوان دو مخلوق اینگونه اند پس خالق عالمیان چگونه است: این حیرت اوج تسبیح است تسبیحی شهودی!

۷۵۶- این ارواح و انوار هفتگانه و ده گانه و دوازده گانه و چهارده گانه و نوزده گانه و .... و صد و بیست و چهار هزارگانه جملگی نشئت گرفته از انوار پنجگانه تجلی ازلی حق است که ذات شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی و گویائی پروردگار در عالم ظهور است که آفریننده همه سائر ارواح و انوار و موجودات آسمانی و زمینی است و آن نشئت گرفته از سه نور عقل و دین و محبت است که تأویل سه لفظ الف است همانطور که آن پنج نور هم تأویل پنج لفظ الفون است. همینطور که تجلی محمد و علی و فاطمه است و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین! و آن تأویل نقطه تحت بای حروف "ب" است زیرا امام باقر می فرماید که نخستین حرف الفباء نه الف که ب می باشد و سپس الف است همانطور که چون لب بگشائیم نخستین لفظی که بطور طبیعی صادر می شود "ب" است یعنی با! پس اول "ب" است و بعد "ا" : با! و نقطه هم که در اصل "نقط" است در مرحله نخست متشکل از سه نقطه است که یکی از ن است و دو تایش از ق! چون آنرا بسط دهیم می شود نون قاف طا که دارای پنج نقطه است. سه نقطه ای که تأویل سه نور عقل و دین و محبت است که در شخص محمد – علی – فاطمه متجلی است و پنج نقطه ای که تأویل عقل، دین، محبت، زیبائی (حُسن) و شهادت (حسین) است که در پنج شخص محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین متجلی است که در پنج حواس ادراکی بر صورت انسان جاریست یعنی شنوائی، بینائی، بویائی، چشائی و گویائی که منشأ همان پنج معناست که ذکر شد. و اینکه کدامیک از این حواس و معانی پنجگانه، تأویل کدامیک از این پنج تن است بسته به اینست که انسان سالک با نور نظر و ایمان کدامیک از این پنج تن آغاز به راه کرده باشد. پس در مورد تطبیق این تأویلات و تجلیات بایستی بسیار مراقب بود که دچار وسواس نیز نباید شد.

۷۵۷- امام باقر در جای جای امّ الکتاب متذکر می شوند که همه این نقش ها، حجابهای پروردگارند و مثل های اعلای او و نه حقیقت وجودیش که در هر درجه از معرفت هم جز تسبیح کاری نمی ماند که سبحان الله و الله اکبر!

۷۵۸- "بر انسان در دهر دورانی گذشت که هیچ چیزی نبود." سوره دهر ۱- این همان انسان ازلی و نوری و علوی و الهی است که نورش قبل از آفرینش زمین و آسمانها هم وجود داشته است همچون نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که انوار ازلی همه بشریت هستند بالقوه و همه مؤمنان بالفعل و همه مخلصین بواقع! این همان انسانی است که خداوند بخاطرش تجلی و آفرینش نموده است. پس این انسان در ذات خداوند بوده است و عین ذاتش! و اینست آن انسان یگانه ای که در دهر دورانی را سپری نمود که جز خودش هیچ نبود! و این همان نقطه ازل عدمی است که وجودی جز آن نبود و لب گشود و گفت: با! و بدینگونه تجلی و آفرینش آغاز گشت! و این "ب" بیّن بود و نبود است که بانیش امام مبین است که خود را نقطه تحت با نامید! و اینک آن انسان بر روی زمین پیدا شده است با همه ذات و صفات و مقامات و قدرت و علمش بنام امام زمان(عج)! همانطور امام باقر نیز می فرمایند که: این عالم و انسان صغیر نیز بارگاه خداوند تعالی است.

۷۵۹- پس آدمی یک موجودیت خاکی در کالبد فردی دارد و یک کالبد وسیع زمینی دارد که خود کره زمین است و یک کالبد کهکشانی دارد به وسعت آسمان دنیا، و یک وجود روحانی دارد به وسعت شش آسمان بالا و نهایتاً یک وجود ذاتی دارد که عین نور احدی حق تعالی است. که اول و آخر این موجودیت از بالا تا پائین بهم پیوسته و جریانی واحد و متّحد است که انسانیت نام دارد و الهیت! یا انسان الهی و خدای انسانی! یا من هو! خودی که خداست! ولی بس اندکند که خدائیت این خود را دریابند و خودیت این خدا را! که این دریافت هم درجات دارد که کمالش مقام خلافت و امامت کامل است.

۷۶۰- نقطه ای عدمی که حرف شد حرفی که کلمه شد و کلمه ای که به سخن آمد و سخنی که نور شد و نوری که روح شد و روحی که آسمانها شد و آسمانهائی که افلاک شد و افلاکی که حیات شد و حیاتی که انسان شد و انسانی که برخاست و با خود گفت: من کیستم و از کجا آمده ام و اینها در زیر پا و بالای سرم چیستند و...؟ که ارواحی بسویش آمدند و در گوشش نجوا کردند تا به یادش آورند که از کجا آمده و چکاره است و چگونه باید به اصل خود بازگردد...! ولی اکثراً بیاد نیاوردند و آنهائی هم که به یاد آوردند اطاعت نکردند و آنهائی هم که کردند جداً و خالصانه نکردند و یا به پایانش نبردند و فقط اندکی انگشت شمار به اصل خود بازگشتند و اول و آخرشان بهم آمد و ظاهر و باطنشان یکی شد که امامان و عارفان کامل بودند که بواسطه سائر مردمان محاصره و محبوس و متهم و مقتول شدند به جرم کفر و الحاد و زندیق و ارتداد و جادوگر و دیوانه و ...!

۷۶۱- ممکن است داستان آفرینش در امّ الکتاب به نظر بسیاری کودکانه آید بخصوص در نظر کسانی که جنون پیچیده سازی و پیچیده پرستی دارند و حق را جز در پیچیدگی نمی جویند. ولی به یقین می توان گفت که خداوند عالمیان اراده فرمود که بزرگترین معمای هستی را که همان معمای وجود انسان است از زبان انسانی کامل و خلیفه ای واصل آنهم در پنج سالگیش تبیین فرماید تا بیانی امّی و جهانی باشد که هر کسی که بخواهد توان فهمش را داشته باشد و حجّت بر بشریت تمام شده باشد. گوئی که مادری، معمای هستی و اسرارش را بصورت قصه ای شیرین و لطیف در گوش کودکش زمزمه می کند، مادری که امّ عقل بشریت است و پنج سال بیش ندارد در حالیکه امام سجاد(ع) پدر باقرالعلوم در اوج سن کمال و امامت حضور داشتند و قاعدتاً می بایستی این اسرار باطن قرآن از زبان ایشان تبیین می شد. و آنگاه پس از چهارده قرن این رساله را بدست کسی چون من رسانیده که عقل و علم و عرفان و دین و منطق و ادبیات و قرآن و اسلام و تشیع را در هیچ مدرسه و کتابی نیاموخته ام بلکه از امیّت فطری خود یافته ام تا امّ الکتاب را بزبان امّی آخرالزمان شرح و بیان نمایم در پرتو ارواح و انواری که خود امام تدریجاً بسویم فرستاده است تا هم خودم را بخودم بشناساند و هم خودش را بمن و هم جهان و خدای جهانیان را. و آنگاه این شناخت را به عالمیان برسانم.

۷۶۲- با معارف امّ الکتاب بوضوح می توان دید که خداوند یکایک بندگانش را بر حق وجود خودش آفریده است که حق اختیار برترین آنهاست پس به هیچکس اجازه نمی دهد که سرنوشت دیگران را تصاحب کند و یا حتی ذره ای در آن تصرف نماید یا خود را به آنان تحمیل نماید و یا آنان را به خدمت خود گیرد زیرا همه انسانها دارای حق هستند و حقی

یکسان و بی نیاز از غیر حق! و همه عذابها و شقاوتهای بشری حاصل کتمان این حق و تجاوز در آن است از قلمرو خانواده، جامعه، حکومتها تا جامعه جهانی!

۷۶۳- ولی بزرگترین عنصر ظلم و تجاوز انسانها نسبت به یکدیگر فقدان معرفت در حق خود، جهان و خداوند عالمیان است. که این فقدان عظیم تاریخی، انشاءالله با این رساله جبران میشود تا هر که جویای حق خویش است از آن برخوردار شده و از ظلمت این مظالم جان رهد. زیرا ظلمتی هولناکتر و مهلکتر از ظلمت روابط انسانی نیست در همه قلمروهای حیات اجتماعی!

۷۶۴- وقتی انسان جایگاههای وجودی خود را در این هستی بیکرانه بداند و کم و کیف رابطه اش را با جهان و حقوق این رابطه را دریابد در جهان منزوی و محبوس و دیوانه و بیکس نمی ماند و با خدایش سخن می گوید از نزدیکترین جایگاه یعنی در خویشتن، و بدینگونه از این حبس و بیگانگی می رهد و به اتکال نفس الهی خود نائل می آید و از ستمگری و ستم بری خروج می کند.

۷۶۵- امام باقر روح عامه بشری را که بواسطه اش زنده هستند روح حبسی نامیده است که بواسطه اش بخودی خود هیچ قوت و رهائی و عزتی ندارد و براستی مثل یک زندانی زیست می کند تا اینکه به روحی از ارواح طیبه انبیاء و اولیاء و آسمانهای برتر نائل آید و رستگاری آغاز شود.

۷۶۶- وقتی انسان حضور تن و جان و روح و هوش و حواس خود را در جای جای این زمین و آسمان و کهکشان و بهشت ها و جهنمهای برین و زیرین بداند بی تردید مشتاق است که ببیند و با آن ارتباطی آگاهانه و تعاملی آشکار داشته باشد و این همان انگیزه سیر و سلوک روحانی و خلق جدید عرفانی است که همان مذهب امامیه است. و هیچ کتابی در تاریخ همچون امّ الکتاب این مهم کبیر را مهیا ننموده است.

۷۶۷- حجاب ظلمانی بین انسان و حضور جهانیش جز نسیان نیست و نسیان هم جز تاریخ نژاد و نژادپرستی منبع تغذیه ای ندارد و انسان بمیزانی که از این نسیان نژادی خروج می کند و مهاجر الی الله می شود تدریجاً حضور جهانیش را به یاد می آورد و بلکه می بیند زیرا ارواح طیبه به اذن الهی به یاریش می آیند تا هویت جهانیش را به او برگردانند.

۷۶۸- در سوره عبس سخن از صحیفه ای است که پنهان در دست سفیرانی به امانت است که صاحبان خیر و کرامت هستند و خداوند حقایق این صحیفه را بهر که بخواهد میرساند که موجب برپائی قیامتی در نفوس مردمان می شود که گروهی تصدیق و گروهی تکذیب می کنند پس گروه اول روسفید و شادمان و هدایت می شوند و منکرین هم روسیاه و شقی و فراری می شوند. و بدینگونه درجه ای از بهشت و جهنم به روی این دو جماعت گشوده می شود. و کل این سوره تقریباً درباره همین رساله مکنون و حیرت آور است. که این آیات در مقدمه امّ الکتاب به مصداق همین صحیفه ذکر شده است که براستی حق است و هر که با امّ الکتاب و حقایقش روبرو شود این معنا را تصدیق می کند از هر دو وجه تأئید و انکارش! حقایق این سوره بطور کلی شامل حال مجموعه آثار و معارف ما نیز می شود که چیزی جز شرح و تبیین اسرار امّ الکتاب در طول عمرمان نبوده است که به یاری ارواح طیبه و انوار معصومین تعلیم داده شده ایم که از حدود ده سال پیش نیز مستقیماً تحت تعلیم علم تأویل باقرالعلوم هستیم که اینک به صحیفه مکرم خود امام باقر(ع) رسیده ایم که عصاره محکمات قرآن است.

۷۶۹- علم تأویل و تجلی چندین مرتبه موضوعی دارد: نقطه، حروف، کلمات، معانی، انوار، ارواح، آسمانها، افلاک، زمین، حیات مادی و نهایتاً انسان که مأمور به این علم است زیرا تنها علم هدایت او بسوی خداوند عالمیان است که باعث این تأویل و تجلی است. که این ده مرتبه و موضوع تأویل و تجلّی در نزول و عروج همان ده روح است که هفت آن آسمانی و سه آن در دو جایگاه اعلی العلیینی و اسفل السافلینی یعنی فراآسمانی و فرو زمینی است. و همه اموری که به ده کامل می شود و ادامه اش از نو آغاز میگردد مربوط به این امر است که امام باقر(ع) آنرا امر عاشورائی آفرینش و هدایت نامیده است که امری بس بدیع و شگرف می باشد که بجز این کتاب، هیچ کتاب دیگری از این حقیقت سخن

نگفته است هرچند که جمله حقایق این کتاب بدیع و بیسابقه اند ولی مشابهات درجات هفت و دوازده کم و بیش در سائر کتب آسمانی و متون عرفانی سائر ملل وجود دارد ولی نه به این معانی وحدت وجودی!

۷۷۰- سوره عبس که تماماً بر محور صحیفه امّ الکتاب و مشابه این نوع آثار و اسرار غیبی آفرینش است در پایان سوره گزارش می دهد که اسرار این صحیفه مکنون مکرم چون به مردمان برسد قیامتی برپا می شود که هر کسی را تک و تنها می سازد و به خودش مبتلا می کند و از همه عزیزان خود می گریزد تا درباره حق این معارف تصمیمی جدی اتخاذ کند که دو دسته مردم سعید و شقی رخ می نمایند که روسفید و روسیاه هستند که جماعت تصدیق کننده روی به پروردگارشان دارند و او را دیدار می کنند: الی ربّها ناظره!

۷۷۱- "آیات مکنونه" و یا صحف مکنونه و کتاب مکنونه عنوانی است که به حقایق و اسرار لدنی داده می شود که به امّ الکتاب نیز نسبت داده شده است که براستی چنین است و این حقیقت را هنگامی بهتر درمی یابیم که مفهوم باطنی لغت مکنون را دریابیم که بر وزن مفعول از مصدر "کُن" است که به معنای آفرینش الساعه و تکوینی و اکنونی است که کن و مکنون و اکنون از یک ریشه است و آن نور الساعه و قیامتی است که در این کتاب حضور دارد که موجب خلق جدید بهشتی یا دوزخی است از برای مخاطبانش. و این عین مصداق سوره عبس است و نشان می دهد که نور این کتاب حتی شقی ترین کافران و منافقان را هم درمی نوردد و به آنان امکان انتخابی بر حق را می بخشد تا نجات یابند. همانطور که سرآغاز سوره عبس که خطاب به شخص رسول است درباره یکی از منافقان است که در اینجا خداوند رسولش را درباره وجود چنین صحیفه ای بشارت میدهد که اصل و امّ قرآن است. پس قدرت هدایت و ضلالت و آفرینش بهشتی و دوزخیش نیز بسیار برتر و شدیدتر است و در حقیقت این بشارتی به نور امامت باقرالعلوم است که امام تأویل امّ الکتاب است. که ما مشابه این وقایعی که در سوره مذکور آمده در اطراف معارفمان به وفور رؤیت کرده ایم. و قیامتهائی که در بطن خانواده ها و نژادها برپا کرده است. زیرا این معارف نیز شعاعهائی از پرتو امّ الکتاب بوده است.

۷۷۲- و اما آیا براستی چیست راز بهشت و جهنم و سعادت و شقاوت وهدایت و واژگونی بعد از دریافت این حقایق توحیدی و وحدت وجودی؟ چگونه است که شناخت حکمتی حقه و واحد، یکی را به بهشت برد و دیگری را به جهنم؟ می دانیم که خداوند خالق در کتابش حتی به رسول خاتمش هشدار می دهد که در حین نزول قرآن و وحی الهی، شیاطین هم به القای الهامات خود در رسول پرداختند و اگر نبود حفاظت خاص الهی بر رسولش، بدون شک منجر به ضلالت شیطانی می گردید. معارف نوری امّ الکتاب نیز از آنجائی که باطن قرآن است پس بسیار لطیفتر و برای شیاطین وسوسه انگیزتر است و برای نفس آدمی نیز به تنفیس نزدیکتر است. در یک کلام پاسخ به راز هدایت و ضلالت ناشی از این معارف همین راز تسبیح و تنفیس است یعنی تسبیح این معارف برای امام و خدای امام و یا تنفیسش برای خود و انّانیت ابلیسی خود جهت تقدیس عدمیت خود!

۷۷۳- موضوع تسبیح و تنفیس در قبال این اسرار و معارف الهی منوط به سه مرحله از این واقعه می شود: نیت اولیه جهت جستجو و درک و دریافت این معارف- احوال باطنی در حین مطالعه و درک این معارف – و سوم وقایع بعد از فهم این معارف. که منجر به تسبیح یا تنفیس این معارف می شود اینکه نیت از کسب این معارف نجات و رستگاری روح حبسی خویشتن باشد یا کالائی برای اثبات خود در بازار و استکبار نسبت به اطرافیان و تقدیس همان شخصیت ظلمانی گذشته خود. که این نیت اولیه در حین مطالعه این معارف نیز جاریست و بعد از آن نیز به فعل می آید که یا توبه و اصلاح و اطاعت از حقایق این معارف است که در محورش تقوا قرار دارد و یا به بازار خودفروشی و دین فروشی و استکبار معنوی رفتن که سیر واژگونی است.

۷۷۴- باقرالعلوم(ع) فرمود: "ب"، باب الف است که الف محمد است و ب علی. و نقطه ب، نطق علی است. و الف روح روشنائی است و ب روح الحیوة ناطقه مغز است و نقطه هم نطق است. پس این همه ادیبان به نادانی مکتب می دارند و نمی دانند که اول الف است یا ب. پس بدان که اولین حرف ب است و بعدش الف. که ب علی است و الف هم محمد است که در علم ظاهر محمد پیشرو است و علی باب محمد است... و محمد و علی هر دو یکی اند پس الف و ب هر دو یکی اند و نقطه الف (آ) که پنهان است نطق محمد است که پنهان است و نقطه ب که آشکار است نطق علی است که به علم

نور آشکار است. و این کافران که از کندوی ابلیس هستند شریعت محمد می دانند و از شریعت علی خبر ندارند که محمد دنیاست و علی آخرت است بقول الهی که فرمود: "اکثر مردمان به اموری از ظاهر حیات دنیا علمی دارند ولی از علم آخرت بکلی غافلند. آیا در باطن خود تفکر نکردند تا ببینند که خداوند آسمانها و زمین و هر چه بین آنهاست همه را به حق آفریده است ولی اکثر مردمان اصلاً شهود لقای الهی را باور ندارند." روم۶-۷ – پس اولین حرف ب است که فقط به نقطه اش به نطق می آید پس حرف اولین همان نقطه است و بعد از آن ب و بعدش هم الف. که این همان حرف "با" است و ..." و بدینگونه بر واقعه دیگری وارد می شویم که آن ناطق گشتن همه آن ارواحی است که بر قلب مؤمن دارای امام نشسته است که این ارواح یکایک از صراط دل که زمین وجود است به آسمان وجود یعنی مغز عروج می کنند یعنی به قلمرو روح الحیوة ناطقه و نور علم و عقل و قلم الهی وارد می شوند که قلمرو ب (با) می باشد که همان نور علم ولایت علی است که از روح الایمان روشنائی "آ" ی محمد از قلب بالا می آید و بالای روح الحیوة ناطقه قرار می گیرد که ممتحن هشت روح دیگر است. چرا که این ارواح در عرصه دل هنوز خوانا و معلوم و معقول نشده اند تا مؤمن به حقیقتشان امتحان شود که عبارتند از: روح الحفظ (لوح محفوظ)، روح الفکر (قلم)، روح الجبروت (اراده)، روح العلم (زنده کننده مرده)، روح العقل (روح وحی نبوی)، روح القدس (روح لقاءاللهی)، روح الاکبر (روح کبریائی عرش) و روح الاعظم (روح عرش عظیم). که در اینجا شاهدیم از روح اول یعنی روح الایمان و روح دهم یعنی روح ذات احدی خبری نیست چرا که روح الایمان اساس واقعه است که در قلب مقیم ابدی است و روح دهم نیز امکان خوانده شدن برای انسان ندارد زیرا خود ذات حضرت حق است که خود ناطق مطلق این واقعه است. که کل این عروج هشت روح به روح الحیوة ناطقه مغز همان تجلی حرف "با" است که چون بسط دهیم متشکل از هشت حروف است: بآالفون!که البته کلاه "آ" هم خود یک حرف محسوب می شود! که امام باقر(ع) می فرماید که این کلاه "آ" روح الحیوة ناطقه است که بر میان دو ابرو کشیده شده است که "آ" کل کالبد انسان است از بالا تا پائین که به نور نقطه "ب" (نور علم علی) خوانا میشود و بدینگونه است که نفس آدمی به تمام و کمال به علم و نطق خداوند ناطق می گردد و اینست معنای نفس ناطقه.

قابل تذکر است که در نسخه ترجمه امّ الکتاب که در نزد ماست بجای "~" حرف ب آمده که کل معنای متن را مختل میکند که ما این اشتباه را به یاری نور این کتاب اصلاح کردیم که از این موارد در سراسر کتاب و شرح ما رخ داده است.

۷۷۵- و دانستیم که همه حواس مُدرک بشری چون روحانی و زنده شوند ناطقه می شوند که این هشت روح مذکور که بر روح الحیوة مغز می نشینند که کانون ادراک حواس است هشت حس را روحانی و ناطقه می سازند یعنی دو گوش، دوچشم، دو بینی و چشائی و لامسه که در دستان است. که این تأویل عرفانی ما از کلام امام است همانطور که درباره یکایک مجموعه حکمتهای امام باقر(ع) چنین تأویلاتی بر حسب معرفت نفس داشته ایم که به مثابه عرفانی کردن و باطنی نمودن این حکمتهاست که مخاطب بتواند این حکمتهای متعالی را در تن و جان خویش تأویل کند که در غیر اینصورت از مجموعه این حکمتها جز مقادیری اطلاعات لدنی و غیبی حاصل نمی آید که یا انکار می گردد و یا به خدمت تنفیس استکباری و بازاری درمی آید که در هر دو صورت موجب ضلالت و واژگونی است. و قابل تذکر است که این نور تأویلات عرفانی را نیز از وجود منوّر امامان یافته ایم و از نزد خود هیچ نداشته ایم.

۷۷۶- پس این ارواحی که از آسمانها بر قلب امام می نشیند او را مظهر آسمان زمینی می سازد و امام مبین یا کتاب مبین و قرآن زنده می کند و همین ارواح از وجود امام حیّ بر دل مؤمن ممتحن می نشیند تا همه حواس و ادراکش را به پروردگارش شنوا و بینا و بویا و چشا و ناطق سازد و وجودش را محل تجلی نور بسم الله الرحمن الرحیم سازد و این انسان صغیر را در عالم کبیر و این تن حقیر را به عالم کبیر و روح کبریائی خداوند ملحق کند و از او انسانی جهانی بپرورد تا در یکایک مخلوقاتش به حضور روحانی و نورانی و ربوبی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی و هاهوتی پروردگارش شهادت دهد که این شهادتی بواسطه یکایک حواس و ارواح است که در هر شهادتی به نور سبوحی و قدوسی و حی و قیومی امامش به خلق جدیدی در هفت زمین و آسمان و در هفت طبقه نفس جان نائل می آید. پس در دوره خاتمیت و غیبت امام هر مؤمن شیعی و امتحان شده بواسطه این ارواح برپا دارنده قیامتی نو و خلقی نو و تمدنی نو و سرنوشتی نو و ولایتی نو و هدایتی نو می باشد. که نه تنها تماماً بر علم بدعت است که بدعتی مکرر هم نیست

بلکه بدعتی نو است و لذا همه تاریخگرایان و نژاد پرستان و عتیقه بازان مذهبی و عرفانی و ملی و علمی و شرعی و اخلاقی در صف مقدم انکار و تکفیر و جنگ با این واقعه الهی قرار دارند. که نخستین باعث و بانی این واقعه عظیم الهی و این رحمت مطلقه محمّدی برای عامه مردمان و حق جویان تاریخ همانا حسین(ع) است و درست به همین دلیل امام باقر(ع) کل این واقعه را آفرینش عاشورائی خوانده است. که پیدایش جهان هستی بر این سنت الهی واقع شده است که محل تحقق بشریش در آخرالزمان، امام حسین است و لذا او را چراغ هدایت و سفینه نجات و سلطان رجعت و مظهر حقیقت محمد برای جهانیان نامیده اند خود حضرت ختمی مرتبت، که در رأس همه معارف حسینی از زبان محمدی این سخن ایشان است که نه تنها حسین از من است بلکه من نیز از حسین هستم. چرا که منِ خاص محمدی جز معراجش نیست که برای نخستین بار به تمام و کمالش در عاشورای حسینی بر سرزمین نینوا محقق گردید و لذا برای همه یارانی که مشمول آن ارواح دهگانه گشتند واقعه لقاءالله رخ نمود که کاملترین شهادتش از باقیمانده آن واقعه یعنی حضرت زینب(س) مشهور است که جز جمال جمیل حق رخ ننمود. و کل این واقعه برای چنین شهودی بود. که یکبار دیگر کمال حق دین محمد نه در آسمان هفتم که در طبقه هفتم جهنم کربلا واقع گردید و لذا این نور قابل دستیابی برای جمیع خلایق جهان است از طبقه هفتم جهنم تا آسمان برین. و این تحقق رحمت مطلقه محمدی برای عالمیان است بخصوص اهالی جهنم و درک اسفل السافلین. همانطور که این روح حسینی با نزولش در درک اسفل السافلین بر این بنده ای که از اهالیش بودم با همه ارواح دهگانه فرود آمد و بنده را به آسمان برین بالا کشید که گزارش این واقعه را کم و بیش در مجموعه آثارمان شاهد بوده ایم.

۷۷۷- از این واقعه حقانیت بسیاری از آیات و روایات و حکمتهای عرفانی آشکارتر و محسوس می گردد که مثلاً چرا بی امام را کافر خوانند و تقوای انسان بی امام جز ریاکاریش نیست و اینکه چرا بی امام را نماز و روزه و هیچ عبادتی نیست الا که عبادت ابلیس است و اینکه چرا امام صادق(ع) می فرماید که نماز و روزه و زکات و حج و سائر شرعیات و عبادات تماماً در وجود امام به مقصود می رسد و تعین می یابد. و چرا سالکی که به امام حی رسید جز تسبیح و خدمت و اطاعت محض نسبت به امامش کار دیگری ندارد. چرا که بر آستانه جنات نعیم قرار گرفته است و ارض واسع الهی و ملکوت آسمانها. و خطاب به همین مؤمنان است که می فرماید: "ای اهل ایمان چرا در ملکوت آسمانها نظر نمی کنید و بدانید هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید اینک در خود شماست چرا نمی نگرید. و هر آنچه که می خواهید عین نطق شماست." آیاتی از قرآن کریم- چرا که یک مؤمن پس از عمری ابتغای وجه رب و ادای اسلام و شریعت و نذورات و دعا و توسل اینک اجابت شده است پس باید که خدایش را اجابت کند و خطاب به همین مؤمنان است که می فرماید: "بیاد آورید که خداوند همه خواسته های شما را اجابت کرده است پس چرا خدایتان را اجابت نمی کنید." قرآن کریم-

۷۷۸- نخستین روحی که از نور نظر یا کلام امام بر قلب سالک می نشیند روح الایمان است که روح حیات ناطقه را در مغز زنده می کند که به شهادت و تسبیح حقانیت این روح نسبت به امامش بپردازد و از اسرار و حقایق آن سئوال کند زیرا همانطور که قبلاً گفتیم این واقعه نزول بسم الله و عرش رحمن است بر قلب مأموم. همانطور که در قرآن کریم خداوند به اهل ایمان امر فرموده که درباره حقایق استوای الهی بر عرش رحمن پرس و جو کنند. که بدینگونه شهادتها و تصدیق ها و تسبیحها و تثبیت های قلبی پیاپی مهیا می گردد و عرش رحمان بواسطه روح الایمان با هر شهادتی بر قلب مأموم فرود می آید و مستقر می گردد و آسمانی از روح الحیوة ناطقه مغز را احیاء و مشهود می سازد که نخستین آسمانش همان ناسوت است که فرمود چرا در ملکوت آسمان نظر نمی کنید. زیرا مأموم در این مقام از جایگاه اسرار ناسوتی آسمان اول که کرسیهای الرحمن الرحیم است می تواند آفاق ملکوت را نظاره کند که قلمرو عرش بسم الله است یعنی عرش رحمن. و باید دانست هر مرحله ای از نزول روح الایمان در قلب و تجلی آن در حیات ناطقه مغز آشکار کننده حقایق و رؤیتهائیست که اگر با زبانی قاطع شهادت داده نشوند و بسوی امام تسبیح نگردند بر حق وجودیشان در دل و مغز مأموم نمی نشینند و تثبیت نمی شوند و لذا می فرماید: "ای رسول بر مؤمنانت صلوة کن تا دلهایشان تثبیت گردد." قرآن کریم- و همچنین "اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمت به روشنائی برد." قرآن کریم- همانطور که در کلام امام باقر(ع) در امّ الکتاب شاهد بودیم که اصلاً آفرینش هفت آسمان و زمین بر تسبیح الهی و سپس تسبیح ملائک مقرب و شهادتشان بنا شده است که ارکان هفتگانه اذان ازلی از نشانه های این شهادت و تسبیح است.

۷۷۹- پس دانستیم که کارگاه امتحان الهی در دل نو ایمان جهت استحقاق پذیرش آن امانت الهی یعنی ولایت علی بن ابیطالب تماماً بر اساس روح الایمانی است که بر دل مبتدی فرود آمده و در حال فرود آمدن است تا عین قلبش گردد و نخستین آسمان حیات ناطقه مغزش را به نطق الهی گویا کند و بر اسرار ناسوت بینا سازد که همان آسمان اول است که قلمرو دوازده بروج و چهارده کهکشان است که پایه های عرش رحمن است که حاملانش چهارده معصوم هستند. که در حقیقت بر نخستین طبقه نفس یعنی نفس اماره فرود آمده است و آن را متقی ساخته است بمیزان تسبیح و شهادتی که فرد صادقانه به ثمر می رساند که پس از این ثبوت روح الایمان بر قلب و استقرارش بر نفس اماره، امتحانی برتر در راه است و آن اطاعت بی چون و چرا است از سرچشمه نزول این روح یعنی پیر و امام. و بدینگونه است که روح الایمان، روح القلب مؤمن می شود و روح حبسی و دهریش را از قفس تن آزاد می کند در آسمان اول، تا چه کند و چه امتحانی به انجام رساند در این نخستین مرتبه از فلاح و آزادی روح. که اگر در این امتحان قبول آید امکان نزول و دریافت روح بعدی از آسمان برتر فراهم می آید که همان روح الحفظ است که به برکت هزار سال نبوت و رسالت حضرت نوح به زمین آمده است همانطور که روح الایمان هم به برکت توبه و مجاهده پدرمان حضرت آدم به زمین رسیده است که امامان زمان آن را به ارث می برند. و لذا امامان را وارث آدم می خوانند.

۷۸۰- این آیه مبارکه در قرآن کریم مصداق همین تسبیح و شهادت بر روح الایمانی است که از جانب امامی بسوی دل مأموم آمده است که: ای کسانیکه ایمان دارید ایمان بیاورید! زیرا ایمان اول یک نعمت و موهبت الهی است که اصلاً آدمی هرگز آنرا نمی شناخته است تا طلبش کند همانطور که می فرماید: " و روحی را از نزد خود بر قلبت نازل کردیم که تو قبل از این چه می دانستی که ایمان چیست." قرآن کریم- یعنی این ایمان دوم در آیه مذکور همان شهادت بر این ایمان موهبتی است که عین شهادت بر امام است و تسبیح این ایمان در سمت امام. که در غیر اینصورت این ایمان اولیه دچار تنفیس ابلیس شده وهنوز بر قلب قرار نگرفته موجب واژگونی قلب است: "و کافران واژگون شدند." قرآن کریم – که متأسفانه اکثریت این نو مؤمنان دچار چنین شرک و تنفیسی گشته و بقول مولوی تا مسلمان ناشده کافر شدی! و بقول قرآن کریم "اکثرهم به محض ایمان، مشرک میشوند. و کافر نشدند الا بعد از اسلامشان." و اینست که امام باقر(ع) در امّ الکتاب مکرراً بر امر شهادت قاطع به هر زبان ممکنه (عربی، عبری، فارسی، ترکی، رومی و ...) آنهمه تأکید فرموده اند. یعنی امر شهادت یک مسئله فلسفی یا شرعی و تعارفی نیست بلکه به زبان امّی و با یقین و قاطع باید باشد بگونه ای که امیت فطرتش آن را بشنود و تصدیق کند تا نور امیّت امام بر ظلمت امیّت نژاد فائق آید و ریشه کفر و انکار را از دل برکند. زیرا قبلاً بارها نشان داده ایم که منبع تغذیه تنفیس و کفر و انکار آدمی در مقابل امامش جز نژادش نیست که اصل این نژاد هم زن است یعنی مادر و همسر. و بیهوده نیست که قرآن کریم همسر و فرزند را خصم آشکار ایمان معرفی کرده است. پس می بینیم که راه غلبه بر این کفر در ارتباط با امامی حیّ چقدر آسان است زیرا این خلقت رحمانی است در دین رحمة للعالمین. پس در اینجا بزرگترین تهمت و دروغ، ادعای نتوانستن است. پس تماماً متکی بر خواستن یا نخواستن است که بودن یا نبودن را انتخاب می کند یعنی بین وجود الهی و موجودیت نژادی. و بدینگونه است که مؤمن امتحان شده در صورت قبولی بر قلمرو برترین حق آفرینش یعنی اختیار و انتخاب وارد میشود که همان نزول روح الحفظ است که لوح سفید سرنوشت است و خلق جدید. که مؤمن بدست خود آنرا می نویسد و به امر کُن فیکن می آفرینند که آن هدیه حضرت نوح پس از هزار سال دعوت و صبر و جهادش بر قوم و قبیله و خاندان خویش است. و می دانیم که عاقبت خانواده اش او را بعنوان یک دیوانه از خانه بیرون انداختند که او به آن غار معروف پناه برد که غاری نیم تنه بیش نبود.

۷۸۱- و اما روح دوم یعنی روح الحفظ و یا لوح سرنوشت و خلق جدید که بر قلب ممتحن می نشیند و بر کرسی عرش رحمن یعنی روح الایمان قرار می گیرد بزرگترین هدیه ای است که از رنج هزار ساله حضرت نوح به بشریت می رسد که عین حقیقت کشتی نوح است که طبق قول الهی با نظر خداوندی ساخته شد که چهل سال بطول انجامید که همان سن کمال مؤمن است که قلبش توان حمل آنرا می یابد. زیرا با واقعه طوفان نوح که کل زمین و اهلش با نزولات آسمانی تطهیر شدند و بساط کفر قدیم از زمین پاک شد بنی آدم به توبه و ایمانش قادر گشت که از نو سرنوشت الهی خود را به نظر کن فیکن حق از نو بیافرینند و این لوح محفوظ بر این حق و از چنین مقامی است که بر روح الایمان مستقر میشود و این طبقه دوم عرش رحمن است که بر قلب مؤمن استقرار می یابد که روح آسمان دوم یعنی ملکوت است که اسرار

آسمان ناسوت را آشکار می سازد. که برای مؤمن آستانه تحقق حق انتخاب و اختیار الهی است که مؤمن به مقام اسم "خیّر" و "مختار" که از اسمای الهی است نائل می آید و این همان حقی است که بنیاد آفرینش است: "چرا در خود تفکر نمی کنید تا ببینید خداوند هر چیزی را در زمین و آسمان بر حق آفریده است." قرآن- که این حق همان قدرت انتخاب و اختیار است که پیش از این درباره اش به تفصیل سخن نموده ایم که اگر این حق انتخاب بین کفر و ایمان و تصدیق و تکذیب و تسبیح و تنفیس برای کلیه مخلوقات الهی وجود نمی داشت جهان هستی، هفت زمین و آسمان و تمام مراتب لامتناهی آن به این گونه که هست پدید نمی آمد از درک اسفل السافلین تا عرش اعلی العلیین که تماماً سیطره حق انتخاب و اختیار است برای انس و جن. پس درمی یابیم که این وادی دوم چه قلمرو خطیری است که سالک با لحظه ای غفلت و تنفیس دچار کفر و فساد می شود که البته تحت الشعاع نور امامش تطهیر و تسبیح می گردد اگر در ولایت و اطاعتش صادق باشد که در غیر اینصورت بزرگترین فاجعه ممکن در روح آدمی بوقوع می پیوندد و آن ضلالت بعد از هدایت است که هولناکترین ضلالت هاست که همان ضلالت شیطانی است.

۷۸۲- تاکنون در این کتاب تأویل و از منظر امّ الکتاب باقر العلوم، چندین بار واقعه نزول ارواح قدسی را شرح نموده ایم که این بار از وجه نفس ناطقه و نطق این ارواح می باشد که از زمین دل، طبقات هفتگانه آسمان را در مغز تأویل نموده و به نطق می آورند که این نطق تماماً به نور نقطه تحت بای بسم الله و حرف "با" می باشد که نطق علی بن ابیطالب(ع) است که ظهور قرآن محمد(ص) است. همانطور که همه این ارواح در عرصه خاتمیت تماماً محمدی هستند هرچند که هویت تاریخیشان در عرصه تشریع از آدم(ع) و نوح(ع) و ابراهیم(ع) و موسی(ع) و عیسی(ع) و خاتم النبیین(ص) است که به نور هفتمین که از روح القدس است در ولایت قائم آل محمد برای همه مؤمنان آخرالزمان قابل حصول میباشد. پس این وجه از تبیین نزول این ارواح قدسی تماماً تأویل و تجلی حرف "با" از نور نطق علی(ع) است. و از آنجائی که در تأویل و تفصیل و تسبیح حروف الفباء نشان داده ایم که همه حروف در ظاهر و باطن بر ذات حرف الف قرار دارند و باب "الف" هم حرف "با" است پس همه حروف الفباء در منطق اسلامی و قرآنی و عقل محمدی به مثابه سی تجلی از حرف "با" هستند که سی نور نطق علی محسوب می شوند که امام باقر(ع) این معنا را سی پایه کرسی نطق علی خوانده است. و لذا این تبیین از نزول ارواح تماماً تأویل باطن علوی قرآن است که به نور این نطق، لیلةالقدر محمدی را می بینیم و می خوانیم و یکایک حجاب از ذوالجلال و الاکرام بر می کشیم به ولایت علی و رحمت محمدی و اذن الهی. همانطور که در روایتی دیگر از امام باقر(ع) آمده است که لیلةالقدر که شب نزول این ارواح است تماماً تعیّن وجود چهارده معصوم است و دوازده امام و پنج تن آل الله که پرده از جلال زمینی و آسمانی حق برمی کشد. چرا که وجود خود این معصومین ظهور تمام و کمال نور هفت زمین و آسمان است از درک اسفل السافلین تا عرش اعلی العلیین. چرا که به رحمت محمدی، امامان و سپس مؤمنان امتش بر زمین، ظهور معراج او هستند بلاوقفه که این حقیقت را از وجوه گوناگونی در مجموعه آثارمان به اثبات رسانیده ایم. که این حدیث شریف از عبدالله سکونی به نقل از امام باقر(ع) به تمام و کمال تصدیق کننده این ادعاست: "خانه علی و فاطمه، حجره رسول الله است که سقف خانه شان عرش رب العالمین است و در انتهای اتاقشان شکافی است که از آن تا عرش اعلای الهی پرده از معراج محمدی برداشته است و ملائک از صبح تا شام و هر آن با وحی بر آنان نازل می شوند که رشته صفوف ملائک در این خانه قطع نمی شود... پس سقف خانه شان جز عرش خدا نیست و خانه شان به عرش رحمن مسقف است که دمادم کل امر خدا را همچون شب قدر فرود می آورند." و حمد خدای را که این نوع احادیث و کلام قدسی امام باقر(ع) زمانی بسویم آمده اند که این بنده همه این حقایق را به نور عقل و معرفت محض دیده و به اثبات رسانیده ام هرچند که آن نیز به نور نطق علوی و عرفان همین ارواحی بوده است که در شبهای قدری بر من نازل شده اند که عین نزول و تجلی هیکل نوری امامان بوده است. زیرا برای مؤمنان علوی، شب قدری جز دیدار با معصومین آل محمد نیست چرا که هر یک از این معصومین مظهر کل این ارواح دهگانه هستند و ساکنان عرش زمینی می باشند همانطور که حدیث مذکور این معنا را بر ما آشکار می کند. و از این روست که بیان و منطق وقایع نزول روح که تماماً حقیقت لیلة القدر است جز به نور علم تأویل که علم امّ الکتاب است و ما آنرا از سلطان این علم یعنی امام باقر(ع) می یابیم ممکن نمی شود همانطور که اکثریت احادیث بر جا مانده از امام باقر(ع) تأویلی و امّ الکتابی هستند و لذا در نزد ظاهر پرستان مشکوک و مردود واقع شده اند.

۷۸۳- پس اینک نوبت به نزول روح سوم یعنی روح الفکر است که کمالش از حضرت ابراهیم خلیل(ع) به ما رسیده است و در نزد امامان ما محفوظ است که ما از این سرچشمه فیض می بریم. روح الفکر، حامل ن و القلم الهی است که به نورش لوح محفوظ را که همان امّ الکتاب است می خوانیم و کلمه به کلمه و آیه به آیه تسبیح و شهادت می دهیم و بر آن به خلق جدید آفریده می شویم که خلق امامی است همانطور که ابراهیم خلیل نخستین برپا دارنده کاملش می باشد که او نیز پس از پیروزیش در پاکسازی نفس از نژاد به آن دست یافت و طبق قول الهی صاحب علم تأویل کلمات شد و به خلافت رسید. این روح گشاینده و تنویر کننده آسمان سوّم در روح الحیوة نفس ناطقه در مغز مؤمن است که روی به آسمان جبروت دارد که آسمان مشیت الله و اراده کن فیکن است. روح الفکر که همان قلم الهی است در عرصه نزولش، ابراهیمی است ولی در عرصه عروجش پس از نزول کامل ارواح هفتگانه هویتی محمدی دارد که اساساً حسینی است همانطور که "ن" در تأویل الفون، نور حسین است. و قبلاً نشان دادیم که حرف "ن" جامع همه سی حروف است. روح الفکر، فرمان به اقراء باسم ربک الذی خلق دارد که قدرتش از قلم است "و علم بالقلم". و می دانیم این نخستین کلام خدا با رسول خاتم است که بر پا کننده آئین حنیف ابراهیم است که آئین قلم و قرآن و تأویل است. و لذا هرچه که مؤمن بواسطه این قلم روحانی بخواند و بنویسد تماماً قرآنی است و امّ الکتابی. و باید دانست در میان همه مخلوقات الهی در نزد خداوند، مخلوقی مقدستر از قلم الهی و صاحبان این قلم نیست که خداوند در سوره قلم منکران و دشمنان این قلم و صاحب قلمان را مورد چنان عتاب و خشم و غیرتی قرار داده که در هیچ امر دیگری مشابه ندارد که همه رذالتها و پلیدیهای ممکن را به این منکران و دشمنانش نسبت داده است. و دانستیم که این قلم همان قلم تأویل است که بیانش نیز همان سخن امامان و عارفان تأویلگر است که ابراهیم خلیل اولین آنها و قائم آل محمد و اولیایش آخرین این تأویلگران هستند. همانطور که شاهدیم همه این ارواح هفتگانه، ارواح تأویلی هستند و این قلم، زبان این ارواح است در بیان انسانهای روحانی و صاحب قلم. که کامل این قلم را علی مرتضی(ع) از پیامبر خاتم(ص) دریافت نمود بهنگام رحلتش. همانطور که فرموده که رسول خاتم(ص) در آغوش وی جان داده و جانش را به علی(ع) بخشیده است و سپس علی وی را با دست خود غسل فرموده و کفنش نموده و آن حضرت را نشانده و از وی هزار سئوال پرسیده که در پاسخش از هر سئوالی هزار درب علم بر وی گشوده شده است. زیرا دانستیم که رسول خاتم(ص) مظهر نور عقل کل الهی است پس علی چنین نوری را دریافته است که این نور را بقول خودش در خطبه بیان به هر کس از مؤمنانش که بخواهد تجلی می کند که آن مؤمن مظهری از علیین دورانهاست که بقول علی(ع) هر که این تجلی را انکار کند او را انکار کرده است و خداوند را انکار نموده است. و این همان ظهورات قلم الهی است که خداوند در سوره قلم با چنان غیرتی از آن دفاع نموده است و تمام منکران این صاحب قلمهای الهی را متهم به همه پلیدیها و از جمله جنون نموده است. زیرا هر که نور تأویل این صاحبان قلم را انکار کند در حقیقت نور عقل را انکار کرده پس دیوانه می شود. و اینست معنای فکر و تفکر و عقل و تعقل در قاموس قرآن کریم. و لذا فرموده کسانیکه دارای تعقل نیستند هرگز از پلیدیها پاک نمی شوند زیرا نور قلم و عقل الهی زداینده ظلمات نفس است که بنیاد جهل و نسیان را برمی اندازد. زیرا روح الفکر همان روح الذکر است که مغز را که حضور اسفلی بحرالبیضاء ازلیست به هوش می آورد و ذاکر می سازد و بلکه به مقام شهود می رساند در هفت زمین و آسمان. که خلاصه اش از قلب مؤمن است تا مغزش که همان صراط است و همه این ارواح بر این صراط فرود می آیند که ظهور بیرونیش امام مبین است که ظهور زمین تا عرش اعلای الهی می باشد که عرش رحمن را همچون سقف خانه اش می بیند. همانطور که امام باقر(ع) در امّ الکتاب هم شش وجه خانه کعبه و هم ابعاد کشتی نوح را بر همین مبنای ارواح مذکور تأویل فرمودند.

۷۸۴- روح چهارم روح الجبروت است که حامل نور اراده کن فیکنی خداوند در مؤمن است که هم تنویر کننده آسمان سوم است و هم گشاینده آسمان چهارم که قلمرو لاهوتی پروردگار است که کبریای سبوحی و لاالهی را در دل و مغز ناطقه مؤمن تأویل می کند که نخستین دریافت کننده کامل این روح، موسی کلیم الله است که آسمان سوم و چهارم را درمی نوردد و عرش بسم اللهی حضرت رحمن را به مغز مؤمن بر کرسی های الرحمن الرحیم در قلب و کالبد مؤمن مستقر می سازد و خلق جدید را آغاز می کند که نشانه هائی از آن در معجزات موسوی مذکور است و دوازده سبطی که جاری ساخت در آخرالزمان و ظهور بشری همان دوازده امام هستند که مظهر دوازده خلق جدید و دوازده خلاقیت بدیع هستند و لذا بدون علم بدعت که همه اهل ظاهر منکرش هستند، نمیتوان به نور امامان هدایت شد و بر نورشان شهادت

داد. واقعه رویاروئی موسی با خضر در قرآن کریم نیز شرح همین تحوّل است یعنی تعلیم علم بدعت و خلق جدید. و آنان که معتقدند علم بدعت فقط در نزد خداست و به هیچ بنده ای داده نمی شود هنوز حقیقت و عظمت لیلة القدر و نزول روح و سرّ ولایت امام را درنیافته اند هرچند که شیعه باشند و اهل حکمت و عرفان. زیرا این ارواح و انوار همانهائی هستند که خداوند به قدرتشان جهان را آفریده است و درست به همین منظور آنها را به امامان و خلفایش اعطا نموده است یعنی اینها فقط برای تسبیح و تقدیس و عبودیت نیستند بلکه قلمرو ربوبیت هستند و درست به همین دلیل ما امامان را ظهور ربوبیت می دانیم که عین همین معنا در خطبه های نادره امام علی(ع) حضور دارد مگر اینکه این خطبه ها را منکر شویم و مجموعه احادیثی که معرف مقام ولایت ائمه هدی هستند که در اینصورت از اهل سنّت نیز عقب تر افتاده و براستی در جرگه مسلمانانی درمی آئیم که در حقیقت یهود هستند آنهم یهودانی معاند و دشمن.

۷۸۵- روح پنجم که روح العلم است و از وجود حضرت مسیح(ع) بر عرصه ظهور آمده و در بشریت جاری شده است همان روح احیای اموات است و برای فهم بهتر این واقعه بایستی وجود مبارک آن حضرت را بعنوان نخستین خلق جدید روحانی در نزد حضرت مریم(ع) بدانیم که به قدرت روح الجبروت و روح الفکر توانست بانی خلق جدید در نفس خویشتن باشد. در حقیقت حضرت مسیح(ع)، نخستین مخلوق جدید یک زن کامل است یعنی مخلوق مریم(ع) است و تجسد روح خود اوست و لذا روح الله و کلمة الله است. حال اگر کسی فریاد زند که حتی مسیحیت ارتودکس و عرفان مسیحی هم چنین مقامی برای حضرت مریم قائل نیست ما می گوئیم کاملاً درست است این مقام محمدی مریم(ع) است و جز به عرفان محمدی نمی توان به حقیقت وجودی مریم و مسیح پی برد. پس در حقیقت کانون اصلی روح العلم خود حضرت مریم(ع) است که مسیح ظهور آن است و لذا زنده کننده مردگان است. زیرا علم همان علم حیات و ممات است که کل جهان هستی را شامل می گردد از قلب ذرات تا کرات و جمادات تا حیوانات و انسان در دو عالم غیب و شهود! پس مسیح، ظهور بحرالبیضاء ازلی از بطن مریم است یعنی همان آبی که خداوند بواسطه اش همه چیز را زنده کرده است و عرش او نیز بر این آب است. همان دریای معلقی که بر آسمان هفتم، عنصر کل آفرینش است که در درک اسفل در مغز آدمی مقام یافته است. همین مغزی که مخاطب همه این ارواح هفتگانه است و آن را روح الحیوة ناطقه گویند. و مسیح مظهر این روح است و لذا اساس دین محمد است و درست به همین دلیل در جهان باقی مانده است تا عقل محمدی و حیات قرآنی و خلق جدید بیانی را بر سراسر زمین بگسترد. و از همین روست که سراسر جهان شأن نزول آیات قرآنی بوده است و رحمت محمدی شامل همه عالمیان گشته است. و اینست که حقیقت محمدی از روح مسیحائی غیر قابل تفکیک است همچون ظرف و مظروف. همانطور که همه عارفان حقه اسلامی جز از راه روح مسیحائی به حقیقت محمدی نرسیده اند و همه شان قبل از وصول حقیقت محمدی، هویتی عیسوی داشته اند که برخی بر آن علم یافته و اعترافش نموده اند همچون ابن عربی و خود ما نیز. پس بهتر درک می کنیم که چرا حقیقت علم، علم حیات است و علم حیات جز علم روح نیست و آن اصل گوهره خلق جدید است. به بیان دیگر روح العلم همان علم روح است یعنی آن علمی که ما را به حقایق این ارواح مورد بحث آگاه می کند و کسی که حامل روح مسیحائی نباشد از علم روح و خلق جدید بیگانه است. پس مسیح، پسر نیست بلکه اتفاقاً پدر است پدر علم روح و حیات و مادر این علم مریم است. و این همان علمی است که ذکریای نبی را متحیّر ساخته و تا آستان شک و انکار می کشاند. همانطور که حضرت موسی(ع) را در قبال علم بدعت در نزد حضرت خضر(ع). پس اینک بهتر درک می یابیم که چرا قرآن کریم مؤمنان محمدی را به روح الله حواله می دهد که به آن متوسل باشند و از آن مأیوس نشوند و اینکه چرا بهترین دوستان مؤمنان محمدی گروهی از نصاری[1] هستند بقول الهی در کتابش. و لذا دین محمد و حقیقت مسیحی همچون بستر و جریان هستند. و لذا یک عارف تا زمانیکه یک مسیحی و مریمی کامل نشود بر حقیقت محمدی راه نمی یابد. خود ما نیز همانطور که در سایر آثارمان گزارش داده ایم پس از حشر با مسیح بود که با مولایمان علی(ع) روبرو شدیم که درب حقیقت محمدی است. همانطور که خود آن حضرت در خطبه های نادره اش می فرماید که منم روح الله و منم آسمانهای هفتگانه. به همین دلیل است که عارفان محمدی انسانهائی فرامذهبی و فرا فرقه ای و فراقومی و فراتاریخی هستند و بلکه جامع همه ادیان الهی می باشند زیرا جامع این ارواح هفتگانه اند و لذا قاریان صحف ابراهیم و زبور داوود، تورات موسی، انجیل عیسی و همه حکمتهای اقوام بشری هستند زیرا حامل علم تأویل امّ الکتاب می باشند. و اینست که قرآن کریم، مریم(ع) و مسیح(ع) را حجتهائی برای عالمیان می خواند یعنی برای همه زندگان که زنده به روح هستند. پس اگر مغز که قلمرو روح الحیوة ناطقه الهی و

بحرالبیضاء ازلیست پس غایت حیات و نطقش از این روح العلم مسیحائی است که نهایتاً شهادت می دهد بر روح العقل حقیقت محمدی. همانطور که طبق روایات شیعی حضرت مسیح(ع) نخستین کسی است که بر ظهور این حقیقت بر قائم آل محمد شهادت می دهد و دجال را که دشمن عقل است می کشد و با صلاتش بر قائم آل محمد ملحق شده و با او یکی میشود. و اینست که امام صادق(ع) می فرماید: مسیح و مهدی یکی هستند! پس روح العلم، روح آسمان پنجم در مغز است که قلمرو ظهور هو و هویت الهی است که بعد از روح الجبروت که قلمرو جباریّت مطلق لااله است رخ می نماید که طبق شهادت این بنده و مشابهش در مکاشفات ابن عربی، این هویت عینهُ بصورت "هو" است که فرشته حافظ این قلمرو است که مؤمن را به آسمان ششم محمدی یعنی قلمرو روح العقل بالا می برد که آسمان هاهوت است.

۷۸۶- و اینک نوبت روح العقل محمدی است و ورود به آسمان ششم هاهوتی که جامع همه ارواح پیشین به عرصه ظهور حقایق این ارواح است و این سرّ خاتمیت است که آستانه امامت آخرالزمان می باشد. و این جایگاه عقل است به معنای قرآنیش که موجب طهارت و عصمت نفس می شود که شش طبقه نفس از نفس اماره تا مرضیه را در برمی گیرد و به نور این تعقل است که مقام طهارت و عصمت حاصل می آید که همه طبقات ششگانه نفس را متّحد ساخته و مقیّد جهت تأویل به نفس واحده. و نیز همه هفت آسمان حیات ناطقه مغز را به این تأویل، ناطق به قرآن میسازد. زیرا این مغز همان کتاب الله در عالم ارض است که غایت نطقش به قرآن است. در اینجا عقل که در لغت به معنای افسار و مهار می باشد بهتر فهم می شود که فرمانده کل قوای حسّی و ادراکی در بشر است و جایگزین وحی انبیای سلف است چرا که خود همان نور وحی است که از فطرت الله در بشر منور شده است، پس وحی وجودی و خودی است که وجود را به ذات وحدانی هوی حق تأویل می کند. که خود محمد(ص) نیز همه این ارواح را در معراجش از آسمانهای هفتگانه حاصل فرمود و آن را برای کل بشریت در درک اسفل به ارمغان آورد. پس خدای حیّ و قیوم را برای مؤمنانش به عرصه شهود آورد تا زین پس چنین خدائی پرستیده شود که علی(ع) نخستین کسی بود که در صلاتش بر محمد به چنین مقامی رسید و فرمود که من هرگز خدای نادیده را نپرستیده ام. همانطور که قرآن کریم به مؤمنان امر فرموده که فقط خدای حیّ و قیوم را بپرستند. و این خدای محمد است و دین محمد که دین آخرالزمان است. زیرا زمانی جز زمان رسیدن انسان به خدایش نیست که با چنین دیداری زمان به آخر رسیده است و آنگاه عرصه رجعت است بسوی جایگاه اعلی العلیین. پس باید گفت که روح و نور عقل همان قدرت احاطه، شهادت، ولایت، هدایت، وحدت و رهبری است و این همان گوهره خاتمیت و امامت است. پس عقل نور وحدت وجود است پس جز امامان و عارفان محمدی از آن بی بهره اند. که این نور از جان محمد در وجود علی به نطق کامل آمد و همه الفاظ و حروف و کلمات و مفاهیم و حکمتها و اسرار را فراگرفت که با دو بال دین و محبت پرواز می کند که همانطور که در حدیث نبوی شاهد بودیم که نخستین نور و نخستین خلق همانا عقل و قلم و حقیقت محمدی بوده است. و اینست که علی(ع) را قرآن ناطق خوانده اند زیرا ظهور عقل محمدی است که از ازلیت جهان حرکت کرده و در پایان آن در وجود محمد نشسته و در اسوه دین و محبت محمدی یعنی علی مرتضی(ع) آشکار شده است و اینست که می فرماید که به راههای آسمان آشناتر از راههای زمینی است و اگر همه پرده ها به کنار رود بر یقینش نمی افزاید. اینهمه به نور عقل کل است در آسمان ششم هاهوت که از علی(ع) تجلّی کرده است.

۷۸۷- روح العقل چون به رحمت و جامعیت همه طبقات نفس با طبقات آسمان رسید و آسمانها را در مغز دریافت و بیان کرد به نفس واحده عالم وجود رسیده است که طبقه هفتم آسمان است که هی هاهوت است و در نفس انسان همان نفس واحده است که قلمرو فطرت الله می باشد و در روح الحیوة ناطقه مغز هم خود نطق خداوند است و ظهور کلمةالله و آن روح القدس است. که همه ارواح و فرشتگان مقرب تحت فرمان او هستند که نزول و اجلاسش بر روح الایمان قلب و سائر ارواح و اشراقش بر آسمان هفتم مغز به مثابه تحقق کامل عرش رحمن و بسم الله الرحمن الرحیم بر وجود مؤمن است از سر تا پا و از مو و پوست و گوشت و رگ و پی و خون و استخوان و همه اعضا و جوارح انسان متجلی میگردد به همه اسماء و صفات ذات باریتعالی از روحانیت و نورانیت و ربوبیت و رحمت و حقیقت، از هفت زمین و آسمان جان مؤمن، از ناسوت تا ملکوت و جبروت و لاهوت و هویت و هاهوت تا هی هاهوت را آشکار می سازد هفت طبقه بهشت و دوزخ و برزخ را از جان انسان مؤمن. و از این منظر است که می توان حقیقت اوصاف علی را در خطبه های افتخاریه و بیان درک نمود که: منم اول و آخر و ظاهر و باطن و سبوح و قدوس و حی و قیوم ... و منم آدم و نوح و ابراهیم و ... و منم بهشت و دوزخ و برزخ و...! و منم آسمانهای هفتگانه و منم آن نقطه تحت بای بسم الله. و هر

مؤمنی این ارواح و مقامات وجودی را از امامش دریافت می کند و قرآنی می شود یعنی امامی مبین که خود و جهانش را به قرآن بیان می کند.

۷۸۸- پس روح القدس یعنی روح هفتم روح ولایت، نور، تأویل و امامت و هدایت امام مبین است که امام باقر(ع) آن را روح معاینه حق تعالی خوانده است و این همان روحی است که امام را بلاوقفه در مقام شهود الهی اقامت می بخشد که امام جز جلال هی هاهوتی خداوند را در عالم و آدمیان نمی بیند همانطور که خود باقرالعلوم در امّ الکتابش می فرماید که گزارش او از جهان هستی عین مشاهده اوست. که این مقام در عرصه غیبت قائم آل محمد به تمام و کمال است زیرا امام عین نور احدی حق تعالی است و لذا غایب می نماید همچون حق تعالی. و این عین یگانگیست که تحقق و ظهور لااله الّاانا است که خداوند نیز در کتابش بر آن شهادت داده است که شهدالله انه لااله الاهو! که این تجلی سه گانه احدی یعنی تجلی هی هاهوئی همان تجلی محمدی – علوی – فاطمی است که در کتاب خداشناسی امامیه به تفصیل شرح نموده ایم که امام باقر(ع) نیز در امّ الکتاب از این تجلی سه شاخ سخن گفته اند. که این تجلی هی هاهوئی دارای ذات قیامتی و رجعی است یا عروجی که در حکمت اسلامی موسوم به قوس صعود است. که سلطان این رجعت در آخرالزمان امام حسین است که سفینه و قافله این رجعت را مهیا می سازد همچون قافله کربلا. این بیانی از ازواج ثلاثه یا اصناف ثلاثه در قرآن کریم است. که این قافله سه جناح دارد: السابقون، اصحاب دست راست و دست چپ. پس کل بشریت را شامل است: اهل رضوان، اهل جنّت و اهل جهنم. که عین چنین قافله ای با این سه جناح در وسعت کوچکتری در کربلای حسینی رخ نمود که آغاز رجعت بود. پس روح القدس روح برپاکننده قیامت است که علی(ع) آغازگرش بوده است. و این قیامت پنجاه هزار ساله در نیمه دوم هزاره دومش قرار دارد. در حقیقت روح القدس گشاینده شهر هفتم علم و رحمت و حقیقت محمدی است. که السابقون (پیشقراولان) آن مؤمنان و شیعیانی هستند که همه ارواح هفتگانه را دریافت کرده اند که به مثابه اولیاء و خلفای امام زمان در اعصارند. یاران دست راست، مؤمنانی هستند که اکثراً به همان دریافت روح الایمان قناعت کرده و بر آن زیست کرده و از آن حراست می کنند در بستر مراقبه و اطاعت. و اما یاران دست چپ یعنی اهل دوزخ و درک اسفل مردمانی هستند که این ارواح و ظهورات الهی را از وجود امامان، انکار یا تنفیس کرده اند از راه دور یا نزدیک. که امام مبین ساربان و قافله سالار این قیامت رجعی است پس از این رجعت هیچ گریزی نیست برای جهان و جهانیان. و همه روایات و آیات مربوط به قیامت و آخرالزمان و ظهور مربوط به یکی از این قیامتها و قافله های دوران است که ظهور قهری و جسمانی امام زمان مربوط به آخرین دوره از این قیامت پنجاه هزار ساله است. که معمولاً عامه علماء و مردمان به آیات و روایات مربوط به این ظهور قهّار امام توجه دارند که خود معنائی آشکار دارد که در جرگه کدامین دسته از این سه گروه هستند.

۷۸۹- برای درک بهتر این قافله های قیامتی- رجعی در دوران ما کافیست که نگاهی به این همه جریانات و فرقه های اسلامی و مسیحی و یهودی و بودائی و سرخپوستی بیاندازیم اعم از جنبه های برحق یا ضالّه. که عموماً تحت تأثیر معارف و آیات و روایات آخرالزمانی متون مذهبی خودشان به راه هدایت یا ضلالت می روند که البته این جریانات در جهان اسلام هویتی بسیار شدیدتر و تخصصی تر یافته است به دلایلی که قبلاً درباره شان سخن گفته ایم که هر یک از این جریانات رجعی به درجه ای حاوی همین سه شاخه هستند که رهبری جهانی همه این قافله ها از همه مذاهب در نزد امام زمان و یاران و خلفای او قرار دارد. بی تردید در این واقعه انا الیه راجعون، هر فرد یا گروهی که به حقیقت آن علم و آگاهی بیشتری دارد خواه ناخواه مسئولتر است.

۷۹۰- این هفت روح که بر دل فرود آمده و هفت طبقه نطق الهی در مغز مؤمن را احیاء و ناطق می سازند و کل حیات و هستی مؤمن را بر وی آشکار می کنند بر او معلوم می دارند که وجودش تماماً از جانب خداست و او بدون آن و قبل از آن نبوده است: ای اهل ایمان بیاد آورید که قبلاً نبودید و خداوند به شما حیات و هستی بخشید (قرآن کریم)- و وصول به این مقام و معرفت و شهادت بر آن و تسبیح این وجود همان وقوع واقعه امامت در جان مؤمن است همانطور که امام رضا(ع) می فرماید هر که حیات و هستی و همه داشته ها و نداشته های خود را از خدا ببیند و از خود جز فقر و فنا نبیند امامت خود را یافته است و این بارزترین حجت بر خودشناسی امامی و امام شناسی باطنی است. و این همان معنای وجودی امام بعنوان رهبر مستضعفین جهان است چرا که خود مظهر کمال آن یعنی فقر مطلق و فنای فی الله است و از

خودش جز عدم نیست که خلیفه وجود گشته است یعنی "لا" که با "ال" همنشین و متحد گشته و مظهر کلمه "ال لا ه" شده است و این حقیقت امام و مقام امامت عرفانی – روحانی است. وگرنه امامان معصوم و منصوص برای درک و باور امامت خویش نیازی به این معنا نداشتند زیرا دارای نص امامت بودند و از پدران خود این مقام را برای خود دریافت و باور می کردند. پس سخن از ولایت و امامتی است که یک مؤمن از تجلی امام زمان و نور معصومین دریافت می کند که امامت اکتسابی و جهادی و عرفانی است که محل ظهور حقایق و معارف امام زمان در دوره غیبت است: ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما- امام باقر(ع)!

۷۹۱- این هفت ارواح قدسی چون بر قلب مؤمنی فرو می آیند و بواسطه تصدیق و شهادتی قاطع و اطاعتی خالص، از دل به هفت آسمان روح ناطقه مغز عروج می کنند و هفت آسمان حیات مغز را به قرآن ناطق می سازند و عرش رحمن را بر سر و دل و جان و تن آدمی مستقر می کنند و وجود مؤمن را به انوار نوزده گانه بسم الله الرحمن الرحیم منور میسازند آنگاه هنگام رجعت است، رجعت الی الله در قافله ای که سالارش حسین(ع) است چرا که دانستیم که نون قلم، جز حسین(ع) نیست و این هفت ارواح نهایتاً احیاکننده و مؤلف قلم الهی در مغز هستند که نهایتاً نون قلم را متجلی می کنند یعنی وجود را راجع و مرجوع به حسین(ع) می سازند و این سرآغاز رجعت است که این رجعت که همان عروج الی الله می باشد نیازمند سه روح دگر و برتر است: روح الاکبر، روح الاعظم و روح ذات احدی که وجود اهالی این قافله رجعت را در آسمان هفتم به سه نور ذات پروردگار ملحق می سازند. زیرا قبلاً نشان دادیم که آسمان هفتم، قلمرو هی هاهوت پروردگار است یعنی سه تجلی در ذات مطلق باریتعالی که به سه ضمیر غیب ذات بیان شده است: هی – ها – هو! این همان سه نقطه کلمه نقطه است که در بشریت همان محمد و علی و فاطمه است، منتهی در سه تجلی جمال ذات: تجلی "هی" که فاطمه است، تجلی "هو" که علی است (ذی الجلال و ذوالجلال) و تجلی "ها" که محمد است. و این سه ظهور "احد" است. پس واضح است که روح الاکبر، علوی است و روح الاعظم، فاطمی است و روح غایة الغایات ازل هم محمدی است. همانطور که در حدیث قدسی آمده که نخستین نور تجلی حق در عالم وجود، نور محمدی بوده است. و این سه مرحله از رجعت با امام، سه مرحله هجرت در امام و جهاد برای امام است که به سه تسبیح و تحمید و تکبیر الهی می انجامد در هفت طبقه وجود مأموم که: سبحان الله و الحمدلله و لااله الا الله الله اکبر! که تسبیحش فاطمی است تحمیدش محمدی است و تکبیرش هم علوی است.

۷۹۲- مسئله رجعت در فرهنگ و معرفت امامیه از ارکان این مذهب است که به تحقیق یکی از علمای عصر ما دارای هفتصد آیه و روایت است که متأسفانه همچون معارف دیگر این مذهب مهجور و مغفول افتاده است و حتی در نزد بسیاری از علماء مطرود است چرا که از رجعت جز مفهوم تناسخ فهم نمی کنند آنهم از نوع هندی! زیرا باور به تجلی نوری و عرفانی امامان در آخرالزمان ندارند در حالیکه علی(ع) در خطبه بیان صریحاً منکران تجلیش را در شیعیان، مرتد خوانده است یعنی از مذهب شیعه بیرون دانسته است زیرا بدون این تجلیات معصومین و رجعت نوری آنها درعصر خاتمیت و غیبت، بطور کامل درب رحمت و هدایت بسته است پس در واقع منکران این تجلیات رجعی امامان، خود بخود به اراده خودشان مرتد شده اند یعنی از دین و رحمت و هدایت بیرون رفته اند.

۷۹۳- پس هفت ارواح نازل شده بر قلب که زمین وجود انسان است در هفت طبقه آسمان مغز انسان که آسمان وجود اوست به نطق می آیند در مراتب تسبیح. و بدینگونه هفت آسمان برین از گنبد آبگون (آسمان اول) تا بحرالبیضاء (آسمان هفتم) که از پیشانی تا زبان انسان تأویل و تعین می یابد هفت عضو حسی – ادراکی مستقر در صورت را ناطق و روحانی می سازد: دو گوش، دوچشم، دو بینی و زبان! و این استقرار و احیای عرش رحمن و تعین و تجلی بسم الله بر جمال انسان است که این جمال را الهی و عرشی و رحمانی می کند و عین وجه الله می سازد که همان مفهوم لغوی بسم الله است که حاوی هفت حرف است که تأویل هفت آسمان زمینی است. و بهمراه آن پایه های کرسی رحمن یعنی الرحمن الرحیم کل کالبد را فراگرفته و نوری می سازد و از سر تا پای مؤمن مهیای عروج الی الله و هجرت فی الله میشود به یاری سه روح اکبر و اعظم و احد (غایت ازلی) به سالاری سرور شاهدان و شهیدان خدا یعنی امام حسین(ع) جهت لقای الله که برپائی قیامت است هم برای مؤمن و هم دورانش.

۷۹۴- و بدین گونه چهارده حرف الرّحمن الرّحیم به نور افلاک چهارده گانه کل کالبد مؤمن را منور می سازد و آسمان اول را انسانی می کند: سر: فلک حمل، گردن: ثور، دو دست: جوزا، سینه: سرطان، شکم: سنبله، پشت: پروین، ناف: میزان، باسن:عقرب، رانها: قوس، زانو: جدی، ساقها: دلو، دوپا: حوت! قابل ذکر است که الرّحمن الرّحیم با حساب تشدید حرف "ر" چهارده حروف است و دوتا دست و دوتا پا هم که به حساب آید تعداد این اعضاء چهارده است. و این کرسی عرش رحمن در وجود مؤمن امامی است.

۷۹۵- و همچنین سیّارگان هفتگانه منظومه شمسی که مختص احیای هوش و حواس ادراکی هستند بر وجود مؤمن نورافشانی می کنند و در حقیقت بر وی فرود می آیند بدینگونه: زحل بر شنوائی، مشتری بر بینائی، مریخ بر بویائی، آفتاب بر گویائی، زهره بر چشائی، عطارد بر لمس و گیرائی دستان و ماه هم بر طی طریق رفتار پاها فرود می آیند و نهایتاً فلک الافلاک که همه بر گردش می چرخند بر روح الحیوة مغز نورافشانی می کند و در حقیقت بر آن مستقر میشود. که گزارشاتی پراکنده از این نزولات افلاکی در وقایع سلوک روحانی این بنده در سراسر آثارمان حضور دارد که در یک کلام مصداق این آیه از قرآن است در سوره نجم که سرآغاز عروج روحانی مؤمنان محمدی است: "سوگند به ستاره آنگاه که فرود آید." نجم۱- که در این باب قبلاً در رساله "قیامت نامه" به تفصیل سخن گفته ایم.

۷۹۶- پس بدینگونه کل وقایع نزول روح بر قلب و عروجش بر مغز بهمراه همه وقایع تأویلات زمینی و آسمانی بصورت جریانی واحد از بند ۷۷۴ الی ۷۹۵ در این رساله به محسوسترین منطقی مصوّر و تبیین گردید که همه ارکان امّ الکتاب را یکجا در نظامی واحد شامل است. که به یک لحاظ شأن نزول و تأویل بسم الله الرحمن الرحیم است همانطور که امام علی(ع) کل قرآن را در بسم الله الرحمن الرحیم خلاصه خوانده است!

۷۹۷- و اما اینک به حول و قوه الهی و نصرت روح القدس و نظر امام زمان می خواهیم به حقیقتی بپردازیم که سرالاسرار امّ الکتاب و کلید اعظم سیر الی الله و حق نزول و عروج روح در جان مؤمن است. که در رساله امّ الکتاب تحت عنوان شهادت و تسبیح آمده است که بدون آن نه روحی بر قلب مؤمن مستقر و تثبیت می شود و نه تداوم می یابد و نه به عرش رحمن مغز ناطقه عروج می کند و نه جان مؤمن را توان و استحقاق رجعت می بخشد. و ما در اینجا سعی می کنیم از منظر عرفان نفس و آیات الهی، قواعد و ماهیت این تسبیح را برای هر یک از این ارواح دهگانه شرح و بیان کنیم:

آ) نخست باید دانست که تسبیح در لغت قرآنی بمعنای شنا و شستشو است یعنی غسل خود یا من و منیّت در او و برای او که همان امام مبین است. و تا در هر مرحله از نزول روح چنین تسبیحی در احساس و اندیشه مؤمن انجام نشود و در اطاعتش از امام و معارف امامیه در اعضاء و جوارح جاری نگردد، مؤمن امکان رؤیت و شهود این ارواح را در درون و برون خود ندارد یعنی توان شهادت ندارد چون اصلاً حق این ارواح را شهود نکرده است: "ما نشانه های خود را در درون و برون شما بر شما می نمایانیم تا بدانید و شهادت دهید که او حق است آیا او برای ربوبیت کافی نیست ولی اکثراً از مشاهده لقای پروردگار در تردیدند." فصلت ۵۳-۵۴- که در این آیه که مصداق کل روح امّ الکتاب است بوضوح شاهدیم که در ظهور نشانه های غیبی فقط حق امام است که رخ می نماید و باید تصدیق گردد ولی از آنجائی که اکثراً درباره ظهورات الهی از وجود امام مبین دچار شک و انکارند در این امر عظیم به گمراهی می روند و دچار انکار و تنفیس می شوند.

ب) نخستین روح دریافتی از امام، روح الایمان است که بر قلب می نشیند که روح ممتحنه همه ارواح می باشد و لذا از اول تا به آخر این راه، همه نزولات و تأویلات به این روح الایمان امتحان می شوند تا استحقاق مؤمن جهت دریافت سایر ارواح معلوم شود: "ما اهل ایمان را امتحان می کنیم تا او (امام) بداند که چه کسی در ایمانش صادق است... و اگر برای امتحان صدق اهل ایمان نبود هرگز شیطان را به سراغشان نمی فرستادیم." آیاتی از قرآن- همانطور که در جای جای قرآن کریم، اهل ایمان امر به توبه و اصلاح عمل و اطاعت از رسول گشته اند، این همان اساس امتحان در تصدیق یا تکذیب این روح الایمان است و امتحان وفای به آن و تعهد به آن و اجابت آن: " ای اهل ایمان خداوند دعاهای شما را اجابت کرده است پس امر پروردگارتان را اجابت کنید." قرآن کریم- در حقیقت این تصدیق و توبه از گذشته و اطاعت از

امر امام، همان فعل تسبیح است که ایمان را در قلب نومؤمن تأمین و تثبیت و تحکیم می کند که در غیر اینصورت تنفیس روح الایمان حتمی است آنهم با این توجیه که: من خودم مستقیماً تحت امر خدا هستم و از او پیروی می کنم!؟ که خداوند در کتابش با ترجیع بند "اتقوالله و اطیعون" خط بطلان بر این ادعای شیطانی کشیده است که روح پیام همه انبیاء و اولیای الهی است که: بر حذر باشید از خدا و اطاعت کنید ما را! همانطور که در جای دیگری میفرماید: خداوند شماها را از خودش بر حذر داشته است! پس در حقیقت نوایمانی که به زعم خودش از روح الایمان دل خودش بطور مستقیم پیروی می کند مشغول تنفیس ابلیس است یعنی در حال واژگون شدن است و هرگز روح الایمان در وی نه تثبیت می شود و نه در روح الحیوة مغز به نطق در می آید و قرآنی می شود و نه امکان دریافت روح بعدی را دارد و از همینجا در حال سقوط در درک اسفل است زیرا آیات ایمانی را که در درون و برون از خود می بیند برای حقانیت امامش تصدیق و تسبیح نمی کند و لذا موفق به شهود لقای جمال حضرت المؤمن در امامش نمی گردد یعنی به شهادت هم نمیرسد. زیرا روح الایمان قلمرو تجلی اسم المؤمن در قلب نوایمان است که اساس آدمیت وی است که در صورت عدم چنین تسبیحی هرگز بر آدمیت ورود نمیکند و همچون پدر و مادرمان آدم و حوا بسوی تسبیح و پرستش شجره ممنوعه می رود یعنی نژاد. یعنی روح الایمان خود را به پای نژادش می ریزد و بدین طریق خود مشرک شده و نژادش را کافر می سازد. این همان شرک اهل ایمان است که جوهره پیدایش کافران است بقول امام باقر(ع).

ج) روح دوم که روح الحفظ است روح توبه از کل زندگانی ظلمانی و عدمی گذشته است و تزکیه این قلمرو از قلب که نفس لوامه است و قلمرو تأویل و تجلی اسم "التواب" و "الحافظ" می باشد. که در این مرحله قلب مؤمن دائماً محل نزول آبهائی از بحرالبیضاء آسمان برین است همچون طوفان نوح: "اطاعت کنید از خدا و رسول تا خداوند از آسمان آبی نازل کند تا دلهایتان را از نجوای شیطان بزداید." قرآن- در حقیقت، مؤمن در این مرحله از نزول روح، مرز بین عدم و وجود را در خود می یابد که عدمیتش همان حیات نژادی و موروثی است با همه متعلقات مادی و معنویش. در اینجا مؤمن با لوح محفوظ وجودش که لوح سرنوشت و خلق جدید اوست روبرو شده است که بایستی دمادم همه داشته ها و نداشته های گذشته اش را از رسوخ در این لوح بازدارد و مبادا که امیال و مذهب و عواطف عدمیش را بر این لوح بنویسد که این عین تنفیس ابلیس است. در این مرحله است که مؤمن برای نخستین بار موفق به کشف ال و لا در جان خود میشود و لذا ذکر تسبیحی این دوره اش لااله الاالله است که آن را تأله یا تهلیل می نامند که این تهلیل در مسیحیت نیز با لفظ "هللویا" حضور دارد که از زبان عبری آمده است که مادر زبان عربی است. این دوره از نزول روح را مؤمنان شبانه روز با صدای باران و دریا و طوفان در قلب خود بوضوح درک می کنند. پس اساس تسبیح این مرتبه همانا تطهیر و تزکیه نفس از گذشته فردی و نژادی و تاریخی و موروثی است که آن را حیات عدمی خوانده ایم همانطور که غایت محتوم زندگی مادرزادی مرگ است. هر رگ و ریشه و معنا و انگیزه و سرنخی از حیات معنوی که در قلمرو حیات نژادی – عدمی یافت شود چیزی جز نجوا و خطوات شیطان نیست که باید طرد و لعن گردد زیرا که این حیات روحانی خلقی مطلقاً جدید و بدیع است. پس هر سابقه ای که پدید آید همان رگ و ریشه های اولیه شرک است و دروغ است که حاصل قیاس و تشبیه سازی شیطان در اندیشه است: "آنگاه که هدایت بر آنها آشکار شد روی به گذشته (نژاد) کردند و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه ساخت و گمراه شدند." قرآن-

د) پس اگر روح الحفظ قلمرو کشف لوح محفوظ سرنوشت و خلق جدید و بدیع است روح سوم که روح الفکر است قلم این نگارش و آفرینش است که ابراهیمی است که تسبیح آن همان چیزی است که از ترجیع بندهای قرآن می باشد یعنی امر به تفکر! یعنی تفکر، موتور محرکه تسبیح در این مرحله است: "ای اهل ایمان چرا در درون خود تفکر نمی کنید تا ببینید که هر چیزی بر حق است." قرآن- یعنی آن اندیشه ای که نهایتاً منجر به تصدیق حق هر پدیده ای در زندگی فرد و کل جهان بشری نشود تفکر نیست. و دانستیم که کانون این حق جز وجود امام نیست: "تا بدانید که او حق است" قرآن – پس در حقیقت، تفکر در خویشتن و درباره این ارواح و احوالات و احساسات بدیعی که پدید آمده کارخانه تزکیه و تسبیح می باشد که از این روح الفکر آغاز شده و برای همیشه بایستی استمرار داشته باشد. زیرا این تفکر همان تألیف قلم الهی است بر لوح محفوظ، و این همان امر به اقراء باسم ربک الذی خلق است. در حقیقت این نوشتن عین خواندن است خواندن چه کتابی جز لوح محفوظ که همان کتاب مکنون است یعنی کتابی پنهان در فطرت الهی که می آفریند همانگونه که می خوانیم که این خواندن همان تفکر توست و نوشتن تو. و این از بزرگترین لطیفه الهی در خلق جدید

عرفانی است که به سحر و افسون می ماند ولی جز کرم خداوند نیست: "و فرزندان آدم را کرامت دادیم." قرآن- بشرط اینکه براستی تصمیم گرفته باشیم که آدم شویم و بنی آدم. این تفکر عین تحقق ذکر "یا من ولف" است که جامع انوار خلق محمدی از باب علوی در حروف الفباء است. پس این تفکری تأویلی است و هیچ ربطی به اندیشه گریهای علیتی که از حافظه موروثی و نژادی برمی خیزد ندارد و بلکه زایل کننده آن است و از خرابات آن تنویر می شود. این فکر سرآغاز ذکر است. همانطور که پدر این روح یعنی ابراهیم خلیل طبق قول الهی در کتابش برای نخستین بار به علم تأویل کلمات رسید. پس این اندیشه ای الساعه است که از حافظه تاریخی بر نمی خیزد بلکه از لوح محفوظ الهی خوانده میشود که امّ الکتاب است و این تسبیح و تشهد روح الفکر است. و اگر این خوانائی به عرصه نوشتن مکتوب آید که جز عرفان نفس نیست به کمال تسبیح و تشهد روح الفکر می انجامد و امری واجب است که در عین حال سواد و کتاب و فرهنگ و مذهب و معنویت موروثی- دهری را هم از لوح محفوظ خلق جدید می زداید و تطهیر می کند. این عرصه ظهور علم قرآن و بیان است.

ه) و اما تسبیح روح چهارم یعنی روح الجبروت که از موسی کلیم الله(ع) است مصدر اراده جبّار و قدّار حق در برپائی خلق جدید است که مستلزم انتخابی عظیم در زندگی مؤمن است همچون حضرت موسی که بین فرعون بودن و یک برده بنی اسرائیلی بودن، انتخاب کرد و سپس بین سلطنت بر مصر و رسالتش، انتخاب کرد و سپس بین امامتش بر بنی اسرائیل و دیدار با پروردگارش، انتخاب کرد. پس اینجا قلمرو تجلی اسم"المختار" و "صفّی" است یعنی اختیار و انتخاب بین عدم و وجود و نژاد و نزاد یا خود و خدا و من یا امام و نیز بین امّ نژادی یا امّ امامی که بواسطه تجلی اسم الجبّار و قادر و قدار محقق می گردد زیرا فقط با توسل به قدرت جباریت حق وجود می توان بر علیه عدمیت نژادی قیام و جهاد کرد و سرنوشت خود را زیر و رو نمود: "زیر و رو شده و آنگاه روی به پروردگارشان می کنند." قرآن کریم! و این اختیار و انتخاب حق وجود که نیازمند اشد جهاد اکبر بر علیه نفس خویشتن است به مثابه کمال تصفی و تخیّر و توکل است که غایت تسبیح می باشد و تزکیه: "مؤمنین باید که به پروردگارشان توکل نمایند." قرآن کریم! این توکل به خدای امام عین تصفیه نفس از عدمیت نژادی و تخلیص دل از عواطف تاریخی و موروثی و خانوادگی و مادرزادی است که موجب استقرار و تثبیت روح الجبروت بر روح الایمان است که روح ممتحنه را به اوج اقتدار الهی در دل مؤمن میرساند. و حق انتخاب را که برترین حق وجود است به اتکای اسم "الجبار" و "المختار" در قلب مؤمن تحکیم می کند که عدم گرائی نژادپرستانه را برمی کند و این تسبیح جبروتی است که مؤمن را به مقام متقین می رساند و مقیم جنات نعیم می سازد. (قرآن کریم) زیرا با اختیار کردن حق انتخاب وجود است که دل مؤمن خانه نور امامت امام می شود که جنّات نعیم در حیات بیرونی نیز حاصل همین امر است زیرا نعیم کسی جز امام نیست. و از اینجاست که چشم شهود لقاءاللّهی پیدا می شود در وجه امام. و مؤمن اهل شفاعت می شود: "و شفاعت الهی در نزد کسی است که به شهود حق رسیده باشد." قرآن کریم- و این کمال تسبیح شهودی است و مقام شهادت.

و) و اما روح پنجم یعنی روح العلم که روح مسیحائی است، روح خلق حیات جدید و بدیع است که عین زنده شدن مرده است. که این حیات جدید متعاقب موتهای مکرر است از جمله موتهای اربعه که علی(ع) توصیف کرده اند که عبارتند از: موت جان، موت نان(فقر)، موت نژاد و مردم در دل مؤمن، و نهایتاً موت فردیتی که خود مقامی بزرگ است. که هر یک از این موتها به مثابه یک تسبیح تمام وجودی است که این تسبیح را استمات یا تماوت گویند که در حقیقت تسبیح جان است. و بدینگونه جان مؤمن ملحق به جان امام و جان جانان می شود و این به معنای موت موت است: "هر نفسی موت را می چشد و سپس به دیدار پروردگارش می رود." قرآن- و همانطور که در آیه شاهدیم این موت بواسطه حس چشائی یعنی زبان که عضو بیان است دریافت می شود. پس نطق مؤمن را نیز به روح العلم زنده می سازد پس کلام مؤمن نیز حامل روح علم و حیات بخش است، همچون نطق حضرت مسیح(ع). و اما غایت تسبیح روح العلم همانا تعلیم آن است به طالبان مؤمن و انتشارش در جهان. و این روحی است که مردگان را زنده می کند چه مردگان جسمانی و چه روحانی. درست به همین دلیل است که قیامت آخرالزمان و دوران رجعت بدون روح مسیحائی ممکن نمی شود که بهمراه امام زمان است. و بدینگونه است یاران مهدی و انصار مسیح در آخرالزمان بعنوان عوامل اجرائی این قیامت در سراسر جهان مشغول چنین احیائی هستند.

ز) و اما روح العقل که خود روح قدرت بسیج و متحد ساختن همه ارواح و اعضاء و جوارح می باشد خود، ذات تسبیح و تقوا و جهاد اکبر است بر علیه ظلمت نژاد و کفر و شرک و ستم و همه عقول و علوم بغی و طاغوت. و بیهوده نیست که رسول خاتم(ص) بعنوان مظهر روح العقل کل، محل تجلی اسم "الحمید" است. زیرا حمد الهی جامع همه تسبیحات و تقدیسات و تزکیات و اثباتهاست و برترین شهادتهاست. و لذا سوره حمد که دوبار نازل شده و دارای هفت رکن است تحمید کننده هفت زمین و آسمان و بین آنها از برای خالق عالمیان است که جان چنین تسبیح کننده ای را از مقام عبودیت به ربوبیت تعالی می بخشد و این مقام خلافت اللهی مؤمن است که بانیش محمد مصطفی(ص) است. زیرا عقل محمدی همان نور وحی الهی است. پس این همان تسبیح خداوند است از برای ذات خویش که برپاکننده آفرینش است. پس عقل محمدی همان نور سبوحی خداوند است. پس روح العقل تمامش تسبیح است و جز این نیست. و اما کار مؤمنی که به این روح نائل می آید همان تعقل است که برپاکننده طهارت و عصمت فطری می باشد و لذا می فرماید: "آنانکه تعقل نمی کنند هرگز پاک نمی شوند." قرآن- پس تعقل تماماً تسبیح کردن است که همه عوامل و اعضاء و ارواح و اعمال بشری را همچون تسبیحی به بند می کشد از برای پروردگارش و ذره ای از وجود خود را باقی نمی گذارد: "همه چیز نابود است جز وجه رب که همه تجلیات و کرامات است." قرآن کریم- یعنی کار تعقل آنست که جز وجه رب از جمال امام، هیچ چیز دیگری برای صاحبش در این جهان باقی نگذارد و هر آنچه که باقی می گذارد عدم است و محکوم به تباهی. جلوه گه روی تو دیده منِ تنها نیست – مه و خورشید همین آینه می گردانند. حافظ- "ماه و خورشید و افلاک همه بلاوقفه مشغول تسبیح پروردگارند." قرآن کریم! همانطور که تعقل، اراده به درک و حصول و احاطه و وحدت و رهبری و هدایت است بسوی ذات احدی باریتعالی! پس جز او باقی نمی گذارد و لذا تعقل ذاتاً تسبیح و تطهیر است.

ح) و اما روح هفتم یعنی روح القدس که مقام ویژه قائم آل محمد است و لذا این روح را جز از جانب حضرت ایشان نمیتوان یافت و یا از عارفی که این روح را از ایشان یافته باشد که مصادف با دیدار آن حضرت است در بیداری. همانطور که طبق کلام الهی در قرآن کریم شاهدیم از میان انبیاء بزرگ فقط حضرت مسیح(ع) و رسول خاتم(ص) از حمایت روح القدس برخوردار بوده اند، ولی مقام وجودیشان در عرصه نبوت و رسالت نبوده است ولی در قلمرو امامت وجود دارد که برای حضرت مسیح(ع) در ظهور جهانیش بهمراه مهدی خلاق می گردد و برای رسول خاتم نیز به همچنین. زیرا قائم آل محمد جز ظهور همه مقامات وجودی رسول خاتم نیست. روح القدس نیز همچون روح العقل و در مقامی برتر تماماً روح تسبیح در حد تقدیس است زیرا تقدیس از کمال تسبیح پدید می آید که پرستش جمالی است. همانطور که امام باقر(ع) می فرماید که روح القدس، معاینه حق تعالی است. یعنی مقامی است که در جهان هستی در هر چیزی جز تجلی خداوند نمی بیند و این درجه ای از تسبیح است که تجلی جمالی یافته است و اینست که دو اسم السبّوح و القدوس همواره بهمراه همدیگرند که مستقیماً ربوبیت و هدایت ارواح و ملائک را بر عهده دارند و در حدیثی قدسی خداوند امامش را سبّوح و قدوس خطاب می نماید. پس اگر روح العقل همان نور وحی فطری است، روح القدس جمال این نور است که چون بر قلبی فرود آید همه طبقات هفتگانه نفس مؤمن را سبّوحی می سازد و لذا به نفس واحده رسیده و کل فطرت بشر را فنای در فطرت الله می سازد و این مقام عصمت است. و این حاصل تجلی حقیقت محمدی از وجود قائم آل او بر نفس واحده مؤمن است که منجر به شهود جمال این حقیقت نیز می گردد و این مقام تقدیس و کمال تشهد بر محمد و آل محمد است و واقعه محمدی شدن وجود است. که این شهود هم ذی الجلالی است و هم ذوالجلالی. و بدینگونه بحرالبیضای ازلی تمامیت مغز مؤمن را فراگرفته و آن را قرآن ناطق می سازد. پس زین بعد این مؤمن کلامی بر زبان نمی راند الّا آنکه آنرا در سمت محمد و آل محمد و قرآن کریم تسبیح می کند و رفتاری نمی نماید الا اینکه جلوه ای از سنت و عترت است. یعنی زین بعد مؤمن را از خود هیچ چیزی نیست جز تقدیس و تشهد و تصلّای محمدی. پس قطعاً هر فعل و فکر و کلامی که محمدی نباشد از او صادر نمی شود. و این مصداق کلام الهی در قرآن کریم است: "بدانید که رسول در شماست و به این دلیل است که قلب شما از هر ناپاکی بیزار و گریزان است." و اینک مؤمن مهیای رجعت حسینی است.

ط) آنچه از وجه تسبیحی نزول و ثبوت ارواح و صعودشان به روح ناطقه مغز گفتیم، تحقق وجودی هفت رکن نماز محمدی در طلوع فجر قیامت معراجش به هفت آسمان است که در جان مؤمنان امتش سیری معکوس دارد یعنی ارواح هفت آسمان بر زمین دل مؤمنان فرود می آیند و اینست که فرموده که نماز مؤمن معراج اوست. که این هفت رکن نماز

عبارتند از: اذان، نیت، حمد، سوره، قنوت، رکوع و سجود. که هفت مرتبه تسبیح هستند. و این صلوة امام بر مأموم است و صلوة مأموم بر امامش. و اما رجعت الی الله نیز از سجده آغاز می شود که غایت تسبیح و تقدیس است که رب اعلی را مخاطب می سازد که به سه روح برتر ممکن می شود: روح الاکبر، روح الاعظم و روح احدیت! که اولی تکبیر است که روح القدس جان مؤمن را به رب اعلای امامش متصل می سازد و تعالی می بخشد زیرا روح الاکبر، "روح علی کبیر" است و از اسمای کبریائی خداوند در قرآن است که از وجود امام بر مأموم نشسته و تعالیش می بخشد که این تکبیر و تعالی، دو تسبیح عرصه رجعت است که مؤمن بایستی از ولایت و امامت فطری خود برای امامش بگذرد تا به تکبیر و تعالی نائل آید. و اما تسبیح روح الاعظم که روح فاطری پروردگار و لذا تجلی فاطمی دارد تماماً در تعظیم و تعصیم است. که این تعصیم جهت تعظیم الهی چه بسا منجر به لگدمال شدن در نزد اشقیاء و شیاطین انسی گردد همانطور که این واقعه برای علی و فاطمه و همه معصومین در حیات دنیا به اشکال گوناگونی رخ نمود. که جمع همه این تعظیمات و تعصیمات در عاشورای حسینی واقع گردید و لذا این رجعت دارای سنتی حسینی و عاشورائی است. و اما تسبیح دهم که مربوط به روح غایت الغایات احدیت ذات باریتعالی است تماماً "تحدید" است که در این باب سابقاً در شرح و تأویل سوره توحید به تفصیل سخن گفته ایم و در اینجا همینقدر کافیست که بدانیم این عالیترین تسبیح و تقدیس و تعظیم و تکبیر و تشهد و تماوت و تعصیم الهی در آخرین مرحله از رجعت همانا تحدید است که بمعنای وصول به احدیت ذات است در حدّ تن که منجر به انهدام این حدّ خاکی می شود بهمراه انهدام همه مقامات حاصل شده به مفهوم تسبیح مطلق در ذات باریتعالی. که صورت و سیرت مطلقه این تحدید الهی نیز باز همان ظهر عاشورای حسینی است. که از حسین و یاران حسینی شده اش هیچ حد مادی و معنوی بر روی زمین باقی نماند. شاید اینک بهتر بتوان دریافت که چرا اصلاً کل این واقعه نزول و عروج روح را "عاشورا" خوانده است امام باقر(ع) در امّ الکتابش. و خداوند تعالی در کتابش خطاب به این فنائیان اهل تحدید است که می فرماید: "و آنان را دیگر هیچ مقامی نیست." و اینان مصداق همان جماعتی هستند که خداوند وعده فرموده که بزودی گروهی را می آفریند که عاشق بر آنهاست و آنها عاشق بر اویند و لذا عشق الهی ورای همه مقامات الهی است و این تسبیح مطلق است که تقدیس و تحدیدش در عاشورای حسینی، متجلی به جمال گشته است آنگاه که حسین برای خود نه دینی باقی گذاشت و نه دنیائی، نه تنی، نه خاندانی، نه آبروئی، نه امّتی و نه مقامی. و این تسبیح ذات احد است! که حدّ تن را به بی حدّ احدی تأویل می کند و مظهر احدیت می گردد. همانطور که امام باقر(ع) متذکر می شوند که چون شهادت مأموم در دهمین روح کامل شد امام نیز بر این مأموم شهادت می دهد گوئی که بر خود شهادت داده است. شهادت خداوند را بر شهادت حسینی از زبان سر بریده حسین(ع) شنیده ایم که: "هر که جستجو کرد مرا یافت مرا، هر که یافت مرا شناخت مرا، و هر که شناخت مرا عاشق شد بر من، و هر که عاشق شد بر من عاشق می شوم بر او، و هر که را من عاشق شوم البته او را به قتل می رسانم و هر که را به قتل برسانم دیه اش بر من واجب است و من خود دیه او هستم." زیرا در اینجا امامِ امام حسین(ع) خودِ خداوند است که بر شهادت حسین(ع) شهادت داده گوئی که بر خودش شهادت داده است: شهدالله انه لااله الاهو!

ی)این کلام و حکمت و قرآن و جهان بینی و خداشناسی و امام شناسی یک امام پنج ساله است که حدود یک یا دو سال قبل از این، کل حقیقت عالم وجود را در واقعه ده روزه کربلای حسینی، شهادت داده است. که این شهادت بر شهادت است و تسبیح بر تسبیح و تحدید در تحدید! و اینگونه است که امام باقر محل ظهور امّ الکتاب می شود!

۷۹۸- هفت روح آفریننده ازلی به اذن الهی (روح ایمان، حفظ، فکر، جبروت، علم، عقل و روح القدس) به مثابه روح هفت آسمان برین (ناسوت، ملکوت، جبروت، لاهوت، هویت، هاهوت و هی هاهوت) که حامل ارواح صد و بیست و چهار هزار پیامبر و هفت مرسل است بهمراه ارواح دوازده بروج که همان ارواح دوازده امام است از هفت فلک منظومه شمسی (ماه، عطارد، زهره، آفتاب، مریخ، مشتری و زحل) که حامل ارواح هوش و حواس و ادراکند بر هفت طبقه نفس آدمی (نفس اماره، لوامه، ملهمه، راضیه، مرضیه، مطمئنه، واحده) فرود می آیند تا هفت حواس ادراکی بشر (رفتار، لامسه، چشائی، گویائی، بویائی، بینائی و شنوائی) را به هفت صفات ذات الهی (احدیت، نورانیت، ربوبیت، الهیت، علویت، حقانیت و رحمت) زنده و خلاق سازند تا انسان به اخلاق الهی خلق شده و خلیفه خداوند در جهان گردد. و این واقعه تحت الشعاع ولایت امام حیّ محقق می شود و خلاصه جهان بینی و مذهب و عرفان شیعه است.

۷۹۹- انطباق یکایک این هفت های هفتگانه فقط بکار و علم سالکان و عارفان می آید و بس! یعنی ۱- هفت روح ۲- هفت آسمان ۳- هفت پیامبر مرسل ۴- هفت فلک ۵- هفت طبقه نفس ۶- هفت حواس ۷- هفت صفات ذات باریتعالی! که استحقاق درک و دریافت این هفت تا هفتگانه، هفت مرتبه از تسبیح است که ذکرشان به تفصیل گذشت: تصدیق، توبه، تفکر، توکل، تماوت، تقیه، تشهد! که متکی بر ارکان هفتگانه نماز است همچون هفت رکن اذان و سوره حمد و مقامات هفتگانه نماز که ذکرش گذشت. که نهایتاً منجر به آفرینش هفت بهشت می شود که همان خلق الهی بشر است که خلق جدید اوست که بقدرت این علمهای هفتگانه پدید می آید: "آیا پنداشتید که بر بهشت خدا وارد می شوید در حالیکه ما هر کسی را از علمش می آفرینیم."- قرآن! که این سه تا هفت و آن هفت تا هفتگانه می شود ده تا هفتگانه که همان خلقت عاشورائی است که در سه تسبیح برتر در عرصه رجعت و دریافت سه روح نهائی کامل می شود که روح الاکبر و روح الاعظم و روح احدی است که به سه تسبیح تکبیری (تعالی) و تعظیمی (تعصیم) و تحدیدی (فنا) محقق می گردد و این ظهور انسان کامل و امام است به نور امام زمان(عج)!

۸۰۰- و بدینگونه انسان کامل مظاهر جلال جمالی و کمالی همه این ده عوالم هفتگانه است که می شود هفتاد جهان و هفتاد حقیقت! و هر روزه هفتاد هزار جهان نو می آفریند که جهانهائی روحانی و نوری و عرفانی هستند چرا که عمر حقیقی انسان کامل لااقل هزار سال است همانطور که قرآن کریم می فرماید آن روزی که روح نزول و عروج می کند هزار سال بطول می انجامد. این همان سرّ پیر بودن عارف کامل است و راز آفرینش های هفتاد هزار جهان برتر که امام علی(ع) در خطبه بیان، ادعا می کند. همانطور که امام صادق(ع) هم عمر کامل هر بشری را بر روی زمین در ادوار بیست و یک گانه رجعت حدود هزار سال می داند. (رساله الهفت الشریف)-

۸۰۱- باید درک کرد که تشکر و تقدیر و تصدیق و اقرار به زبان در نزد پیر و امام بهر وسیله ممکن و با هر زبانی، حداقل تسبیح در امر درک و دریافت روح معرفت و ایمان است که بدون آن تنفیس و واژگونی و ابتلای به کفر و شیطان، حتمی است و مصداق دزدی می باشد دزدی روحانی و عرفانی!؟ و تکرار این اقرار در هر کجا که این ایمان و عرفان بروز می کند از برای مخاطبان! و اطاعت از این معارف و خدمت به پیر وجه دیگر و تکمیلی این تسبیح و شهادت می باشد. و یکی از صور این تشکر کلامی همان صلوات محمدی است یعنی اللّهم صل علی محمد و آل محمد در لحظه به لحظه دریافت این روح!

۸۰۲- زیرا همه این ارواح و انوار نجات بخش در اکثر موارد حتی بدون طلب و درخواست علنی، از جانب عارف به کسی اعطا می شود بی هیچ مزد و منتی! پس دریافت کننده آن برای حصولش کمترین زحمتی متحمل نگشته است پس سراسر از رحمت مطلقه است. پس اگر دریافت کننده اش به تسبیح کلامی و ذهنی و قلبی و عملی نپردازد روح رحمت را در خود تبدیل به ظلمت و شقاوت می کند و از خود یک عمر عاص و ابن ملجم می پرورد!

۸۰۳- باید دانست حداقل روحی که خواننده این معارف دریافت می کند مرتبه ای از روح الایمان است که بهمراه خود حامل دو روح ممتحنه و روح روشنائی (بصیرت قلبی) است که به یاری آن به احساس اطمینان و امنیتی معجزه وار در زندگی میرسد که امری بدیع است و نیز به بصیرت و مشاهده ای قلبی میرسد که تحت الشعاعش حقایقی را در زندگی می بیند و می فهمد که قبلاً غافل بود. و سپس بواسطه این احساس امنیت و قدرت شهود قلبی، امتحان می شود امتحانی در تسبیح و تصدیق و توبه و اصلاح و نیز تقیه از نااهلان! در غیر اینصورت چنان استکبار و ریاست معنوی و عاطفی و اجتماعی بروز می کند که ظلمی شقی تر از این ممکن نیست که فرد را به اشد فسق ها مبتلا می سازد به جزای این دعوی ناحق! که متأسفانه اکثر خوانندگان معارف ما از این حق بزرگ غافلند و آنرا رعایت نمی کنند.

۸۰۴- باید درک کرد که روح الایمان همان روح القلب است که قلب را به نور حق زنده می سازد پس اگر این دل احیاء شده روی به توبه و اطاعت و تسبیح و اصلاح خود نباشد معطوف به انواع عشق های کاذب دنیوی و فاسقانه می شود و روح را خرج تن می کند و لذا جز نفسانیت حیوانی پروار نمی شود و این بنیاد و پی عرش رحمان در انسان، هنوز قرار نگرفته ویران و واژگون می شود و قلب را هم واژگون می کند و بدینگونه انسانی واژگونسالار پدید می آید.

۸۰۵- کسی که حقایق این معارف روحانی را می خواند و با خود نجوا می کند که "من هم قبلاً این چیزها را میدانستم" مشغول تنفیس روح این معارف و واژگونی قلب خویش است زیرا آنچه که او احتمالاً در جاهائی خوانده یا شنیده مقادیری شعار و معلومات عمومی عرفانی بوده است در حالیکه در اینجا با روح این معارف روبروست و اینست که پس از مطالعه همین معلومات به اصطلاح گذشته اش، برای اولین بار کوس اناالحق می زند در حالیکه او سابقاً در قبال این معلومات کمترین احساس معنا و هویتی نمی کرد و حتی از ابرازش نیز شرم داشت زیرا باوری نداشت ولی اینک دارای باور یعنی ایمان قلبی شده است که بواسطه تنفیس، واژگون می شود. پس تنفیس دو مرحله دارد: انکار و دزدی! پس محصلین و فارغ التحصیلان فلسفه و عرفان بسیار شدیدتر از سائر مردمان در معرض چنین خطری قرار دارند یعنی خطر تنفیس و واژگونی! این همان جدال عظیمی است که بین شمس و مولانا درگرفت و تا جان شمس را نگرفت دست از تنفیس نکشید! سپس برای مابقی عمرش جز افسوس و عربده و تسبیح مطلق نوری که از شمس یافته بود کاری نداشت که دو کتاب عظیم مثنوی و دیوان غزلیات شناسنامه این واقعه هستند.

۸۰۶- و می دانیم که یکی از آخرین خون دلهایی که شمس از دست مولانا می خورد این بود که مولانا تا به آخر مخفیانه مشغول مطالعه کتاب پدرش بهاءولد بود که آخرین جنون تنفیسش بود که نور شمس را به ظلمت عرفان موروثی تبدیل می ساخت و آنرا منی می کرد یعنی شیطانی! بدان! پس تنفیس و کفر و ضلالت و شیطانی واژگونسازتر از عرفان موروثی نیست چه از راه خاندان و قوم و چه از راه کتاب و مدرسه! زیرا روح، امری الساعه است و خصمی بزرگتر از زمانیت و قدمت و باورها و عواطف تاریخی ندارد که قلمرو تنفیس و سقوط آن در بشر است. این یکی از لطیفترین و نامحسوسترین قلمرو رسوخ شیطان در اهالی فلسفه و حکمت و عرفان است در قبال اولیای الهی!

۸۰۷- پس عرش رحمن همین صورت انسان است که نطقش از زبان همان کلام الله و ظهور الهیت پروردگار است و لذا پایه این عرش یعنی زبان بر آب است در دهان! "و عرش خدا بر آب است تا شما را بیازماید." قرآن- که این آزمون بشری جز بواسطه سخن و بیان نیست که آیا استحقاق حمل این عرش را دارد بواسطه همه حواس که بر محور زبان و بیان می چرخند! و هشت فرشتگان حاملان این عرش هم هشت اعضای حسی هستند یعنی دو گوش، دو چشم، دو بینی و دو لب! و آنگاه که قلب آدمی حامل آن ارواح گشت این عرش هم در آدمی زنده و خلاق شده و براستی مقرّ پروردگارش می آید: و خداوند رحمن بر عرش مستقر گشت و با آن یگانه گردید! قرآن- و این یگانگی انسان و رحمن است. و این خلق جدید انسان است در سوره رحمن که جز به قرآن سخن نمی گوید و کلامش، کلام الله است (رحمن۱-۴) ولی آنکه حقوق تسبیح و شهادت را آنگونه که گفتیم ادا نمی کند بجای خلیفه خدا شدن، خلیفه شیطان می شود: "آنانکه ولایت خدا و رسول را به ولایت شیطان بدل کردند آیات خدا را هم تبدیل می کنند (تنفیس) و خلیفه شیطان می شوند که بد خسرانی است." قرآن-

۸۰۸- پس امروزه که عصر ظهور و نزول و عروج روح است زبانی که در دهان آدمی نطق می کند یا کلام الله است یا کلام شیطان! زیرا در عصر ظهور جهانی امام زمان قرار داریم که همان ظهور و نزول روح القدس بر کل بشریت است. حال اگر بشری تحت الشعاع ولایت و تعلیم و تربیت عالمان ربانی و عارفان امامیه نباشد و حق این واقعه عظیم را در خود در نیابد بی شک دچار اشد استکبار و تنفیس ابلیس شده و واژگون و دیوانه و بلکه دجال می شود و دجّال پرست! تبدیل معارف روحانی و اسرار عرفانی به فرمولها و کلیشه های مادی و دنیاپرستانه و سیاسی و معیشتی مهلکترین کاربری از این معارف است. بنابراین امروزه تعلیم و تربیت عرفانی، دیگر یک امر ویژه عرفا نیست بلکه تنها راه بقای آخرالزمانی است و انتخابی بین آدم بودن و نبودن! و از این منظر بهتر درمی یابیم که چرا در این دوران تقریباً همه مردمان احساس عارف شدن دارند که می تواند شیطان شدن باشد. پس معارف این کتاب برای عامه مردمان می تواند نجات بخش باشد و بکار همگان می آید.

۸۰۹- یکی از علائم فیزیولوژیک ویژه بشر مدرن برون افکنی های حیرت آور نفسانی و غریزی و جسمانی و طبیعی و ژنتیکی است همانطور که امام باقر(ع) مهمترین عوارض نزول روح القدس (روح ویژه قائم آل محمد) بر تن مؤمن را دفع همه اخلاط و سموم و ترشحات اعضاء و جوارح می داند که در نخستین نظر به یک بیماری همه جانبه می ماند که

گوئی قلب و شش و جگر و طحال و معده و روده و کلیه ها به حالت تهوع افتاده اند. این بنده در این واقعه (به سال ۱۳۷۸ه.ش) به مدت چهل شبانه روز به حال مرگ افتاده بودم و از همه منافذ سر و صورت و پوست و مثانه و روده ام چرک و خونابه دفع می شد که پس از سپری شدن این چله حاد به حیات برتری رسیدم. این نزول جهانی روح القدس پس از استقرارش در قلب بنده تدریجاً کل کالبد بشری را فرا گرفته است. مثل سنگی که در دریائی سقوط کند و امواجش در همه سوی آفاق منتشر شود. که مصداق این کلام خداست که: "چون یک نفر به نور حق زنده شود کل بشریت زنده می شود." که بصورت صدها امراض جدید در افراد و جوامع بشری خود نمائی می کند و لذا نیازمند یک مدیریت و رهبری بهداشتی- درمانی- روانی از منظر ایمان عرفانی است وگرنه بسیاری از مردمان در دام تجارت جهانی پزشکی، قربانی و غارت می شوند زیرا با عوارض این شفای عظیم می جنگند. هر چند که از سوئی دیگر جهنم تکنولوژی و پزشکی به رهبری شیاطین انسی در این واقعه عظیم به واژگونسازی ارزشهای حاصل از این نزول روح می پردازند و مال و جان و روان مردمان را به یغما می برند و حزب شیطان را توسعه می دهند. زیرا انسانی که کافر دل و جهنمی و رنجور و دیوانه است چون تحت الشعاع روحی قرار گیرد دچار استفراغ و برون افکنی این ظلمات و آتش و چرک و فساد از تن و جانش می شود بهمراه برون افکنی همه اجنه و شیاطین نفس که همه اینها ماهیتاً شفابخش است بشرط اینکه با علوم عرفانی مدیریت جهانی شود.

۸۱۰- در بیانی دیگر امام باقر(ع) نزول روح القدس را بر قلب آدمی موجب دفع ابلیس می دانند. پس شیاطین و اجنه و خناسان کثیری از نفوس آحاد و جوامع بشری خروج می کنند و جهت حفظ قلمروهای دوزخی خود در نفوس و روابط بشری به غوغا و دسیسه و فتنه گری می پردازند و حزب شیطان را متّحدتر و جهانی می سازند. و امروزه شاهد چنین وقایعی در سراسر جهان هستیم. از جنبه های اقتصادی و سیاسی و نظامی و عقیدتی و فرهنگی و مذهبی و امثالهم!

۸۱۱- پس این ارواحی که به ما نازل شده بر همه جهانیان فرود آمده است و ما یکی از مدخلها و فروج این ارواح بر کالبد بشری بوده ایم بهمراه سیصد و سیزده تن دیگر! ولی روح حیات ناطقه این ارواح قدسی همین قلم و بیان ما برای جهانیان است.

۸۱۲- روح القدس یعنی روح ویژه امام زمان(عج)، روح هفتم است پس نزولش به بشریت موجب رسوخ و تنویر کلیه طبقات هفتگانه نفس است که مؤمنان اهل معرفت و تقوا از طریق مراقبه عرفانی و تقیه و مهار نفس این برون افکنی را ساماندهی نموده و از سر و دل و جان می گذرانند و عاقبت به خیر می شوند و مابقی مردمان در این استفراغ و برون افکنی نفس دچار افسارگسیختگی و جنون و خفقان و جنایت می شوند و خود را هلاک می کنند و جوامع بشری در این قیامت نفس فرو می پاشد و تمدن مدرن به خرابات تبدیل می شود خراباتی که محل بنای تمدن الهی می گردد و جنات نعیم امام! و بدینگونه دوزخ و جنت رخ می نماید به پیشگامی و ساربانی السابقون که عارفانند! و امام این عارفان هم قائم آل محمد(عج)!

۸۱۳- اکثر امراض جسمانی و روانی و اجتماعی و معیشتی آخرالزمان ماهیتاً شفابخش هستند و لذا نیازمند معرفت نفس و تقوا و توبه و صبرند تا عاقبت به سلامت برتر و رهائی منجر شوند و این ممکن نیست الا تحت ولایت عرفانی عارفان امامیه و صاحب روح! که ما برخی از این موارد را در سائر آثارمان گزارش نموده ایم.

۸۱۴- همانطور که نشان دادیم پس از نزول روح القدس نوبت هجرت و رجعت الی الله است و لذا شفایافتگان و رها گشتگان ظلمت و کفر و شقاوت نبایستی در قلمرو حیات سابق خود ادامه زندگی دهند بلکه تحت ولایت عارفان بایستی سالک رجعت الی الله گردند که رجعتی حسینی است و وادی اطاعت محض و خروج از ظلمت نژاد و تاریخ و ورود به حیات طیبه امام که ارض ملکوت است که ارض واسع الهی می باشد.

۸۱۵- اگر در رساله امّ الکتاب تأویل همه حقایق و کلمات و حروف و ارواح، محمد و آل محمد و مؤمنان محمدی هستند به این دلیل است که آخرالزمان عصر محمدی است و خداوند کلامش با خلق جهان را با وجدان محمدی در میان نهاده است و منطقش محمدی است و لذا در این خلق جدید محمدی، همه امور دارای تأویل محمدی هستند همانطور که مثلاً در

دور عیسوی یا موسوی و ابراهیمی همه امور و معانی تأویل به نطق و منطق آن رسول و خلیفه الهی می شوند و همه حقایق، عیسوی یا موسوی و یا ابراهیمی هستند. پس اتهام برخی از مورخین و محققین نسبت به رساله امّ الکتاب در باب فرقه گرائی و نژادپرستی، منتفی است. جدای برخی از اشاراتی که لابلای این رساله بدست نسخه برداران و مترجمین وارد شده و کاملاً قابل تفکیک از اصل کلام امام باقر(ع) می باشند.

۸۱۶- تاریخ تمدن هفت هزار ساله بشری بر روی زمین دارای هفت مرحله تکاملی یا هفت دور بوده است: دور آدمی(ع)، دور نوحی(ع)، دور ابراهیمی(ع)، دور موسوی(ع)، دور عیسوی(ع)، دور محمدی(ص) و دور قائم آل محمد(عج) که آنرا آخرالزمان گویند که عصر ظهور انسان کامل و امامت است و قیامت پنجاه هزار ساله! و اتفاقی نیست که هفتمین معصوم آل محمد یعنی امام محمّد باقر(ع)، سلطان و بانی علم تأویل است زیرا دور هفتم، عصر تأویل جهان و انسان است به حضرت حق که خالق آن است که آخر را به اولش تأویل می نماید و دایره آفرینش را در دو قوس کامل تبیین میفرماید یعنی نزول و صعود! زیرا اصلاً علم تأویل در قلمرو صعود حاصل می آید که در رسالت امامان(ع) است که معصوم هفتم در کمال آنست یعنی باقر العلوم(ع)! و لذا هفت معصوم آخرین، امامان هدایت تأویلی و عرفانی هستند که بدون نور تأویل و هدایت باطنی قابل وصول نمی باشند همانطور که در نزد عامه شیعیان هم کاملاً مهجور مانده و شیعیان اسماعیلی بکلی انکارشان کرده اند.

۸۱۷- پس امام باقر(ع) و امام صادق(ع)، خاتم تمدن شش هزار ساله نبوی و فاتح و مبدی دور هفتم محمدی و عصر آخرالزمان بمعنای عصر قیامت و تأویل و تجلّی هستند هم به لحاظ علمی و هم وجودی! و اینست که کل علوم و معارف شیعی اساساً بر محور قال باقر(ع) و صادق(ع) قرار گرفته است از وجه نقل و حدیث! و این بر حقی است! هرچند که اصل این امر در نور تأویلی – تصدیقی این دو امام همام نهفته که بر اهلش تجلی می کنند و از اهلش سخن می نمایند در هر عصری!

۸۱۸- بنده در پایان دهه اول واقعه نزول ارواح قدسی با امام باقر(ع) روبرو شدم. یعنی آنگاه که حوادث و بحرانهای نزول ارواح به پایان رسید و انواع مستی های روحانی حاصل از آن فروکش نمود و نوبت به معرفت نفس و استخراج حقایق این ارواح و تسبیح و تأویل رسید امام باقر(ع) هم رسیدند با کاروانی بی انتها از بار کتب که تحویلم دادند که این واقعه هم در رؤیا و هم بیداری تقریباً همزمان رخ نمود. و این عرصه رجعت و نزول آن سه روح دیگر بود یعنی روح الاکبر و روح الاعظم و روح غایت الغایات ازلی- احدی! و شهادت امام بر مأموم که در سه مرحله تحقق یافت که مرحله نهائی آن با تألیف این رساله همراه گشته است که با شهادت لحظه به لحظه امام توأم است.

۸۱۹- از همان نخستین تعلیمات ویژه امام باقر(ع) و دانشگاه امام صادق(ع) بود که نخستین تأویلات و تجلیات و تبدیلات و تحریفات و تسبیحات و تنفیسات از میان شاگردانشان به عرصه ظهور رسید و هفتاد و سه مذهب را پدید آورد و همه دربهای خلق جدید را بسوی طبقات بهشت و جهنم گشود که تا به امروز ادامه یافته است از علوم فیزیک و شیمی و طب و فقه و کلام و فلسفه و تا حکمت عرفانی! از جابر ابن حیان تا احمد حنبل و ابوزراره و ابن هشام و تا اسماعیل(ع) و بایزید بسطامی و جعفی ها و امثالهم!

همانطور که امروزه نیز شاهدیم که از مجموعه آثار و معارف ما نیز همه انواع و اقسام این استفاده ها و سوء استفاده های گوناگون به عرصه ظهور رسیده و زین بعد نیز بطور فزاینده ای ادامه خواهد داشت. و این از ویژگی رحمت مطلقه و ارض واسعی است که در تأویلات و تجلیات لامتناهی معارف وحدت وجودی حضور دارد که از درک اسفل تا عرش اعلی را فرامی گیرد که این را این تر و آن را آن تر می کند و گاه این را آن و آن را این می سازد ولی اهل حق از هر دو فرا می رود. همانطور که در حدیثی از رسول اکرم آمده که از هفتاد و سه فرقه اسلامی فقط یکی بر هدایت خاصه قرار دارد و آن فرقه حقّیه است.

۸۲۰- و کل قلمرو تأویل و تجلی همان جریان رابطه عرش و فرش است. همانطور که امام باقر(ع) واقعه معراج محمدی را همان سیر نفس مطمئنه محمدی از قلب تا روح الحیوة ناطقه کل مغز می داند که چیزی جز عروج این نفس مطمئنه

در آسمان این هفت روح و سه روح ذات پروردگار و حصولشان نیست که از حبل الورید قلب آغاز شده و به ذات ناطقه احدی ختم می شود که پیشانی سر است. فاصله ای که وجبی بیش نیست. همانطور که می فرماید: "بدین رگ (حبل الورید) که قلمرو ظهور نور جبرئیل است از نفس مطمئنه اش برخاست و روح الایمان پذیرفت و در این رگ به معراج بر آمد که چون به لب و دهان و زبان رسید به بیت المقدس رسیده باشد و از آنجا بواسطه عروج در هفت روح حسی که بر صورت است به هفت آسمان بر گذشته باشد (دو گوش و دو چشم و دو بینی و دهان). و چون به میان دو ابرو آید به قاب قوسین رسیده باشد و چون به روح الحیوة پیشانی رسد به عرش رسیده باشد. و بدینگونه همه ارواح دهگانه را در نوردیده و یافته و از پانصد هزار حجاب نور گذشته باشد که در حقیقت لایه های ناطقه مغز هستند و بدینگونه از وادی وَرَع و خشوع و خوف و رجاء و توکل و یقین و محبت عبور کرده و نود هزار کلمه گفته و شنیده است و آنگاه به زمین دل بازآمده است." و این باطن معراج محمدی است که آفاقش را در اخبار و روایات کثیری شنیده ایم. ولی آنچه که برای مؤمنان امتش به ارث می ماند همین باطن است که به نور عرفان نفس، قابل حصول می باشد. همانطور که خود میفرماید: "زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند." ولی آنانکه از باطن معراج و حقیقت محمدی و باطن قیامت و آخرالزمان، غافل و منکرند از تبدیل و تحریف علوم محمدی ابزارهائی ساخته و به سفر در اعماق جغرافیائی زمین و آسمان پرداخته تا به گمان باطل خویش به حقایق وجود خود در این قیامت نائل آیند. که ارمغان این سفرهای کافرانه جز آتش و ثقل و سقر و زقّوم و اجنه و شیاطین نیست که از راه علوم و فنون بغی حاصل می آید که امروزه در سراسر جهان شاهدش می باشیم. و بدینگونه می توان از تبدیل و تنفیس معراج محمدی در طبقات دوزخ سقوط نمود تحت عنوان پیشرفتهای علمی و فنی و نجومی. و همانطور که گفتیم این تبدیل و تنفیس از همان زمان رسول خاتم(ص) و امامان معصوم آغاز شده بود و دربهای دوزخ آخرالزمان را گشوده بود بواسطه علومی همچون فیزیک و شیمی و ریاضیات و نجوم و فلسفه و فقاهتهای توریه ای و تبدیلی و کلامی و سیاستهای واژگونسالارانه حکومتی.

۸۲۱- از منظر معراج محمدی که به ارمغان آورنده ارواح و انوار آسمانها به زمین و بخصوص بر صورت و کالبد آدمیان است، بهتر می توان به راز مدرنیزم که روح حاکم بر تمدن آخرالزمان است پی برد چرا که مدرنیزم چیزی جز مکتب اصالت جلوه گریهای بشری نیست که به یاری تکنولوژیزم که علمی دوزخی است بشر را از طریق اینهمه جلوه گریهای کثیر و بی پایانش به اعماق دوزخ می کشاند که البته محور مدرنیزم و جلوه گریهای بشری همانا صورت بشر است که اساس معراج محمدی بوده است. که این معراج که در حقیقت معراج جمال انسان است از طریق تبدیلات و تحریفات و تنفیسات علمی و فنی و هنری و فلسفی و ادبی و امثالهم تبدیل به سقوط انسان در پورنوگرافیزم گشته است که غایت دوزخ جمال است. یعنی جمال انسان آخرالزمان را از عرش اعلی به درک اسفل ساقط کرده است. و لذا آن ارواح قدسی را تبدیل به شیاطین نموده و آن انوار آسمانی را تبدیل به ظلمات آتشین ساخته است. و لذا از جمال و کالبد انسانی که قرار است محل تجلی ذات الهی گردد تخت سلطنت شیاطین ساخته است. و این همان واقعه ظهور شیطان از انسان است یعنی شیاطین انسی. آیا کفر و ظلم و جنون و جنایتی هولناکتر از این ممکن است بخصوص اینکه در لباس دین محمد و مذهب شیعه به فعل آید!

۸۲۲- همانطور که گفتیم دور هفتم تاریخ تمدن بشری یعنی عصری که در آن زیست می کنیم، دور محمدی است یعنی عصر ظهور و نزول ارواح و انوار آسمانی بر زمین و جان بشری. و نیز نشان دادیم که همه این نزولات آسمانی که از وجود قائم آل محمد است احیاگر و تنویر کننده تن و جان و جمال انسانهاست از کافر و مؤمن. یعنی ما در عصر تجلی انوار حق از جمال انسانها زیست می کنیم که از این منظر نیز می توان به راز غوغای عشق و آزادی و اختیار و اندیشه و ایمان و کبریائی حق از زبان تنفیس و استکبار مردمان پی برد که ناشی از نزول همان ارواح مذکور می باشد که حامل روح ایمان و اختیار و فکر و جلال و جمال حق است که در نزد افراد و جوامع کافر، تبدیل و تنفیس می شود و بصورت انواع مکاتب و ایدئولوژیها خودنمائی می کند همچون مکتب اصالت آزادی، استقلال، عدالت، وجودگرائی، اندیشه محوری و زیبائی پرستی و هنر پرستی و قدرت پرستی و جهان- وطنی و امثالهم. و این نیز راز پیدایش عصر ایدئولوژیهاست که همه اینها به اعتراف بسیاری از مورخین غربی، ریشه در علوم اسلامی دارد. همانطور که قبلاً نشان داده ایم که چرا مصادیق حقه همه مکاتب و ایدئولوژیهای دوران ما وجود علی ابن ابیطالب(ع) است ولی این

ایدئولوژیهای حاکم بر جهان طاغوت، مصادیق استکباری و تنفیسی آن ارواح و حقایق هستند زیرا خداوند به رحمت محمدی، همه نعمات و برکاتش را بر همه مردمان جهان نازل کرده است. و از این منظر نیز بار دگر درمی یابیم که چرا رهبری غیبی کل جهان مدرن در نزد قائم آل محمد است زیرا اوست که صاحب اصلی همه آن ارواح و انوار می باشد. پس همه اراده ها در نزد اوست!

۸۲۳- نشان دادیم که منازل استقرار این ارواح در پائین تنه و بالاتنه انسان کجایند. و نیز نشان دادیم که ارواح هفتگانه در استقرارشان بر طبقات هفتگانه نفس مستلزم تلاش و تسبیح و تقوا و صبر صاحبش می باشد. و این ارواح که دارای یک نزول عامّه و جهانی است و یک نزول خاص بر افرادی که بدلیل استضعاف به امر الهی مدّ نظر امام و اولیایش قرار می گیرند. و نیز نشان دادیم که هر یک از جوارح داخلی محل و مدخل یکی از طبقات نفس هستند همچون قلب، شش، جگر، طحال، معده، روده و کلیه. پس همه این اعضاء و جوارح ظاهری و داخلی در رویاروئی با این دو نوع نزول روح، واکنشهائی ویژه دارند که بایستی تحت نظارت و بهداشت و درمان حکمی و عرفانی باشند از نوع آنچه که در آثارمان به تفصیل شرح داده ایم. وعلاوه بر این ها، فرد مؤمن و معتقد این مکتب بایستی همواره مستلزم به آن چهار شرط الهی باشد که چهار درجه از شهادت و تسبیح و جهاد است که اسوه کاملش وجود امامان و عارفان واصل است که امام باقر(ع) آنها را مظاهر کعبه های دوران نامیده است که چهار دیوارش مظاهر چهار شرط الهی است و کَفَش هفت طبقه زمین و بنیان مرصوص است و سقفش عرش خداوند است: "و هر که این چنین بُوَد خانه خدا بُوَد که بر همه مؤمنان، فریضه باشد طواف چنین خانه ای کردن که این خانه، خزانه خدای تعالی است که هر نعمت و غنیمت و علم و حکمتی در این خانه است." امّ الکتاب- و اما بار دگر آن چهار شهادت را به یاد آوریم: ۱- شهادت قاطع با صدای بلند بر همه ظهورات الهی در زمین و آسمان. ۲- شهادت قاطع بر امامان زمان و عالمان ربانی که منابع و سرچشمه های آن ظهورات هستند. ۳- شهادت قاطع بر ایمان مؤمنان و حمایت از آنان در دین و دنیا و با مال و جان و قطع ارتباط با منکران و دشمنان. ۴- اطاعت از اوامر الهی و امامان در امر دنیا و معیشت. و هر که این چهار شرط الهی را تماماً ادا نماید وجودش خانه خدا می شود و حافظ همه ارواح و نعمات و خزائن الهی. و بدینگونه لایق دریافت ولایت امام است و خود نوری از هدایت برای مردمان. پس درک می کنیم که در عصر غیبت جسمانی امام زمان، هر مؤمنی می تواند مظهری از نور امام باشد و خلیفه امامش. و هر که او را دیدار نماید حاجی شود زیرا حجتی از پروردگارش را دیدار کرده است بخصوص در عصری که کعبه ابراهیمی در تصرف اشقیاء و کافران است. "و نیست شفاعتی در نزد کسی الا اینکه در نزد خدای رحمن دارای عهدی باشد." قرآن کریم!

۸۲۴- "و عرش او بر آب است تا بیازماید شما را که کدامتان در عمل خوبترید." هود۹- که این آیه جز به تأویل امام باقر(ع) معنائی ندارد یعنی تأویل عرش بر صورت آدمی که قلمرو همه حواس و هوش و ادراک و نطق بشر و انگیزه جمله اعمالش می باشد. و فقط اینک می توان به معنا و ماهیت عمل احسن پی برد که امتحان الهی برای بشر است امتحانی بر این حقیقت که وجود آدمی عرش و کرسی خداست و همه امیال و افکار و گفتار و کردارش هم بر خدا و از خدا و با خدا و برای خدا و بر محور عرش استقرارش در آدم است. و نیز مصداق این آیه که: هر کسی بر صورتش عمل می کند! و برای کسی که اینک بر این حقایق آگاه شده، عمل احسن جز شهادت و تسبیح جمله حواس و هوش و کردار و گفتارش برای خدا و امامی که از او روح یافته، نمی باشد. و شکر او از بابت همه حیات و هستی خویشتن که مرحله ای عالی از تسبیح است: "اگر خدای را شکر کنید از شما راضی می شود." قرآن! که این رضای الهی عین درک و دریافت روح القدس است که روح ویژه امام زمان است که روح شهود حق است زیرا فرموده: "چون او را دیدار کنید به مقام رضا میرسید." قرآن! و کسی که خدا از او راضی باشد او هم از خدا راضی می شود! و این عین خوشنودی از حیات و هستی و سرنوشت خویش است. و همه اینها ممکن نمی شود الا به معرفت نفس و عرفان تأویل امام و اطاعت از امرش! و این معارف نمی تواند به ابتغای وجه رب و لقای الهی و شناخت او در خود و جهان منجر نشود خواه ناخواه! و نیز راز این آیه حیرت آور در باب فطرت الهی بشر که: "دین احسن آنست که روی خود را تسلیم روی خدا کنید و بدانید که فطرت خدا همانست که فطرت بشر به آن قرار گرفته است و علیه آن است." روم۲۹-۳۰- که این آیه مصداق و نتیجه این علم تأویل است که انسان جمال خود را همان جمال خدا بداند و جمال و فطرت بشری خود را تسلیم جمال و فطرت الهی خود کند نه جنبه های شیطانی و حیوانی خود!

۸۲۵- استوای الهی بر عرش رحمن در وجود این بنده که همان سیر نزول ارواح دهگانه بوده است در عرصه بیان که همان عروج این ارواح از قلب بسوی روح حیات ناطقه مغز است منجر به پیدایش مجموعه آثار قلمی گشته که عین واقعه نزول این ارواح بر قلوب مخاطبان و خوانندگان و سپس کل مردمان جهان است در سلسله مراتب شهادت و ایمان و نزول به مصداق این کلام الهی که: "خداوند شما مؤمنان را برگزید تا پیرو دین حنیف ابراهیم باشید که نخستین مسلمان است و بدانید که رسول شاهد بر شما و شما شاهد بر مردمان هستید..." قرآن- این شاهد بودن و شهادت، همان واقعه مراتب نزول روح است!

۸۲۶- در حقیقت بنده در جریان تلاش برای خواندن این ارواحی که بر قلبم نازل شده بود (که همان قرآن وجود است) مشغول تعرّج این ارواح از قلب بسوی مغزم بوده ام تا روح الحیات مغزم به قرآن، ناطق شود که این نطق در عرصه تبیین همان علم بیان است که از بعد علم قرآن می آید به مصداق سوره رحمن در خلق انسان! و این بیان بطور الساعه بواسطه قلم الهی مسطور شده و در دسترس همگان قرار گرفته است که به مثابه نزول همان ارواح دهگانه بر قلب مخاطبان است که مستقیماً این آثار را می خوانند که تصدیق یا تکذیب می کنند و سپس انتشار این کفر و ایمان روحانی به سائر مردمان! هرچند که روح این آثار خواه ناخواه و خوانا و ناخوانا، به کل بشریت، سرایت می یابد. و این همان واقعه خلق جدید انسان در جهان آخرالزمان است به نفخه روح الهی از امام زمان در جان این بنده و سپس در همه جانهای آدمیان در جهان! که دارای دو بازتاب مؤمنانه و کافرانه خواهد بود که دربهای بهشت و دوزخ را می گشاید! و بدینگونه بشریت برای ظهور واحد و قهار و جهانی امام زمان مهیا می شود خواه ناخواه!

۸۲۷- پس آنچه که در وجود بنده واقعه عروج روح از قلب بسوی مغز بود برای سائرین واقعه نزول روح است از روح ناطقه الهی من بسوی مردمان! و این روند معکوس عین حقیقت طلوع خورشید از مغرب است در آخرالزمان که امام باقر در امّ الکتابش عین همین معنا را ذکر فرموده اند. پس وای بحال مقلدان که چگونه واژگون می شوند از بابت استکبار و عدم تسبیح و اطاعتشان!

۸۲۸- واقعه نزول روح بر دل، واقعه نزول قرآن است به مصداق شب قدر! و این بقول امام باقر(ع) برای شیعیان جز حشر با ارواح طیبه معصومین و دیدار با امام زمان نیست و بلکه برای مؤمنین غیر شیعه هم جز این نیست و لذا همه عارفان اسلامی نهایتاً علوی و امامی می شوند و بلکه همه حق پرستان غیر مسلمان مثل ماسینیون و گاندی! ولی واقعه عروج روح از قلب بسوی مغز، واقعه بیان است یعنی علم بیّنه که همان تأویل و تعیّن قرآن در جهان بیرون است: علم قرآن و علم بیان! که این مرحله دوم منجر به نزول روح بر مردمان می شود: "ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل میکنیم تا حقایق آنچه را که بر مردمان نازل می شود برایشان بیان کنی باشد که تفکر کنند و هدایت شوند..." قرآن- که این دو نزول امری واحد است از جانب خداوند بر قلوب عارفان و برعامه مردمان! که عارفان مسئول تبیین امّی این نزولات برای مردمان هستند!

۸۲۹- واقعه نزول روح الایمان که سرآغاز خلق جدید انسان است برای دومین بار در سال ۱۳۶۰ه.ش در بیست و شش سالگی بصورت نزول ماه در آمریکا بر این بنده واقع گردید و ماه بطور کامل بر بنده فرود نیامد تا اینکه کمال این نزول ماه در سال ۱۳۷۶ یا ۱۳۷۷ در مشهد مقدس در شب آن کسوف بزرگ دوران واقع شد و این بمعنای تکمیل ایمان در درجه دهم آن است آنهم تقریباً همزمان با نزول روح غایت الغایات احدی است که روح دهم محسوب می شود. یعنی این ارواح دهگانه در ده مرحله کاملاً منفک از یکدیگر نازل نمی شوند و با نزول هر روحی، ارواح قبلی هم ارتقاء و تعالی می یابند همانطور که با نزول روح دهم بود که روح الایمان هم به مقام دهم خود در قلبم کامل گشت! یعنی با نزول آخرین روح بود که روح اول هم کامل شد حدود هفده سال بعد!

۸۳۰- ولی روح دهم که روح القدس و روح ویژه امام زمان است در سال ۱۳۷۴ در شب عاشورای تابستان همان سال در دازگاره نازل شد که منجر به دیدار با هیکل نوری امام زمان گردید بهمراه همه انبیاء و اولیای الهی که بهمراه امام زمان بر این نزول شهادت دادند و صلوة و سجده فرمودند و خلق جدید انسان را در این بنده کامل نمودند و بنده را مورد حمایت و هدایت ارواح طیبه خود قرار دادند: "اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمت به قلمرو نور آورد."

قرآن کریم! و این عین کلام امام باقر(ع) است که می فرماید چون همه ارواح نازل شدند امام نیز بر مأموم شهادت میدهد گوئی که بر خود شهادت داده باشد: شهدالله انه لااله الاهو!

۸۳۱- از این منظر بهتر می توان مجموعه آثار و معارف ما را که قلمرو علم بیّنه است بر حسب ارواح دهگانه در جریان نزول و عروجشان دسته بندی و فهم نمود هر چند که تفکیک موضوعی امری مطلقاً محال است زیرا متذکر شدیم که چگونه این ارواح دهگانه در یکدیگر حضور دارند و موجب تعالی و تبیین همدیگرند که عین رابطه بسم الله است و الرحمن الرحیم در قلب و سر و کالبد بشری که واقعه استوای الهی بر عرش رحمن در انسان می باشد. از این منظر باز بهتر می توان فهمید که چرا در هر یک از کتابهای ما، همه حقایق دیگر کتابها هم در درجات و ابعاد دیگری حضور دارند و گوئی که این مجموعه آثار به مثابه فصول یک کتاب هستند کتاب نزول و عروج روح و سیر تکوین انسان کامل الهی!

۸۳۲- بی تردید از اصل وقایع نزول ارواح در آثارم چندان خبری نیست چرا که در چنین مواقعی هیچ اثری از هویت فردی و منی و ذهن آگاه در میان نیست و نوعی موت اراده رخ می دهد که روح بهمراه ملائک بر دل فرود می آیند و دل را کالبد شکافی و لایروبی و ظلمت زدائی می کنند. و لذا نوعی مدهوشی تلقی می شود. و بلکه در حین تبیین این ارواح در ذهن هم، ذهن در مقام الساعه قرار می گیرد تا به حق بیان کند و منیت و مصلحت دنیوی در آن رخنه ننماید و امکان نجوای شیطان نباشد و الهامات روحانی و شیطانی بهم نیامیزد! به همین دلیل بنده هرگاه که کتابی از خودم را بازنگری می کنم اکثراً مشغول مکاشفه هستم و متحیر می مانم که این حقایق را کی و چگونه نوشته ام! یعنی خود من نخستین کسی هستم که تحت تعلیم این قلم و بیان الهی قرار دارم. این همان روح و نور الساعه حاضر در آثار و معارف ماست که به خوانندگان آن نیز نازل می شود و خواننده به میزانی که دارای حضور و ایمان و صدق و حق جوئی و طهارت تن و دل باشد به روح این آثار، روحانی می شود و به نورشان به "روح روشنائی" نائل می آید که همان بصیرت قلبی است که با وی می ماند.

۸۳۳- همانطور که گفتیم و امام باقر نشان داده اند، منابع افلاکی نزول این ارواح همان افلاک منظومه شمسی هستند که ماه محل انتقال این ارواح از منظومه شمسی به مؤمنی بر روی زمین است که غایت این نزولات از خورشید است که حامل روح حیات ناطقه مغز است که نطق این ارواح را به کمالش نازل می کند و آن به وقت کسوف است که نور خورشید از طریق ماه بر قلب این مؤمن می تابد.

۸۳۴- می توان برحسب موضوعات مجموعه آثار و معارف ما قلمروهای این ارواح ناطقه را کمابیش تشخیص داد مثلاً مباحث مربوط به آدم و حوا، زناشوئی، عشق جنسی و خانواده و تعلیم و تربیت بچه ها مربوط به قلمرو روح الایمان است که از آدم(ع) و حوا(ع) نازل می شود. مبحث ذکر و توبه از نژاد و هجرت از تاریخ قومی و عرفان تاریخ اساساً از روح الحفظ نوحی(ع) است. معارف مربوط به قلم، علم تأویل کلمات، سرّ واژه، معنا شناسی، پدیده شناسی و امثالهم از روح الفکر ابراهیمی(ع) است. کتابهائی همچون حق بودن، خضرنامه، هستی بایستی، بود و نبود و نیستی شناسی از روح الجبروت موسی(ع) است. مالیخولیای پزشکی، عرفان درمانی، درد خدا و احیای روحانی قلب و امثالهم از روح العلم عیسوی(ع) است. کتابهای چون عقل الهی، در جستجوی عقل، دیالکتیک دیالکتیک، متافیزیک قرآنی، پدیده شناسی قرآنی، حدیث وجود و خداشناسی عرفانی از روح العقل محمدی(ص) است. کتابهائی چون راز دهر، خداشناسی امامیه، انسان کامل، پیرمغان، ابر انسان، علی نامه و مهدی نامه، مذهب اصالت عشق، مبانی عرفان امامیه، الممنوع و امثالهم از روح القدس امام زمان است. و همه مباحث وحدت وجودی از قلمرو سه روح آخرین است. و برخی از آثار هم جامع همه این ارواح و شناسنامه آنهاست مثل زندگینامه ماورای طبیعی، سرگذشت روح من و امثالهم!

۸۳۵- از آنجائیکه تقریباً همه مجموعه آثار ما از واقعه نزول روح القدس و دیدار با امام زمان تألیف شده اند پس حامل همه ارواح هستند و ما هیچ کتابی را بر محور یک روح واحدی تألیف نکرده ایم. به استثنای مجموعه دو جلدی اشعار ما و ترجمه گزیده ای از اشعار "پو" و رساله "آیا است، است" و مجموعه داستانهای کوتاهی که هنوز منتشرشان نکرده ایم، مابقی آثار، جمله روحانی و ایمانی هستند. هر چند که این سه کتاب مذکور هم پس از نزول نخستین مرحله

از روح الایمان تألیف شدند ولی روح کامل ایمانی ندارند. و اینست که در برخی از اشعار و مسائل این کتب مذکور حقایق و پیشگوئیهائی وجود دارد که بعداً رخ نموده و اجابت شده است مثل دیدار با امام زمان یا حقیقت اشیاء همانگونه که هستند!

۸۳۶- امام باقر(ع) مراحل عمر انسان را بصورت دوره های ده ساله از ده سالگی تا شصت سالگی را به ترتیب قلمروهای فطری درک و دریافت این ارواح معرفی کرده اند یعنی دوره بلوغ جنسی از ده تا سی سالگی را عرصه روح حسی و حبسی می دانند که دوره جاهلیت است. از سی تا چهل سالگی را عرصه روح الایمان، از چهل تا پنجاه سالگی را عرصه روح العلم و از پنجاه تا شصت سالگی را عرصه روح العقل و بالاخره از شصت سالگی به بعد را عرصه روح القدس خوانده اند. یعنی این ارواح مذکور بر کسانی که نازل می شوند در این دهه های مذکور دارای بهترین شرایط درک و دریافت کامل هستند و به کمال می رسند. و این حقیقت درباره خود ما نیز مصداق دارد همانطور که ما در سرآغاز شصت سالگی خود موفق به درک یقینی و بیان کاملی از روح القدس شده ایم که حدود بیست سال قبل بر ما نازل گشته بود یعنی درک و تبیین کامل روح القدس برای ما بیست سال بطول انجامیده است که البته این کمال نیز در آغاز راه خویش است زیرا کمال دارای حدی نیست بلکه قلمروئی لامتناهی است چون کاملی جز امام زمان نیست که حتی ظهور آن حضرت هم در ظرف روز پنجاه هزار ساله ممکن می شود که اینک در آغازش قرار داریم. و روح کمال، یقین است که امام زمان در هر مرحله ای با نور یقین خود ما را یاری نموده است. و باید دانست که روح القدس، همان نطق الهی است در قلب و اندیشه روحانی انسان در خلق جدید! و آن از نور خورشید تغذیه می کند که کانون فلکی حقیقت محمدی است. یعنی این روح القدس است که از روح الحیات ناطقه عارف کامل سخن می گوید و آن از نور ولایت امامان معصوم است. اگر روح القدس با برخی از انبیای مرسل سخن گفته است ولی در وجود امامان و از زبان ایشان سخن میگوید و عین نطق ایشان است زیرا مقیم در ایشان و عین هویت آنهاست. روح ناطقه امام همان روح القدس است و این مصداق سخن رسول خاتم است که فرمود: "ای علی تو در باطن و نهان همه انبیاء بوده و با آنان سخن نموده ای و بر من عیان گشته ای!" و علی(ع) نیز در خطبه بیان عین همین ادعا را بر زبان آورده است که: "منم روح القدس همانی که با همه انبیاء تکلم کرده است." این همان یگانگی ماه و خورشید است یعنی خالق و مخلوق! و این همان نشانه قیامت و لقاءالله در قرآن کریم است.

۸۳۷- همانطور که هر یک از این هفت ارواح، ارواح الهی کننده هفت حس ادراکی بر جمال بشرند روح القدس هم اصلاً بر زبان بشر نازل می شود که عضو ناطقه است پس نطق بشر را الهی می کند همانطور که این ارواح جملگی احیاگر فطرت الله در بشرند!

۸۳۸- فردای نزول روح القدس و دیدار با امام زمان، در رویائی دیدم که ماه و خورشید در هم تداخل کردند وعجبا که خورشید در ماه قرار گرفت و ماه، خورشید را در آغوش گرفت و من آن رؤیت را واقعه ظهور علی می دانستم و لذا در خوابم نعره علی علی میزدم. عین این واقعه را دو سال بعد در مشهد مقدس در کسوف بزرگ به عینه نظاره کردم که حاصل این واقعه، ظهور جمال و هیکل کبیر خود من بود که از آسمان تا زمین ادامه داشت و این وحدت ماه و خورشید چون تاجی بر سر من قرار داشت. این همان عروج ارواح هفتگانه به رهبری روح القدس بود که از قلبم بسوی سرم آمده و روح الحیات مغزم را به نطق آورده بود. این هفت روح که از هفت فلک منظومه شمسی بواسطه ماه بسویم آمده بودند اینک به سرچشمه خود یعنی خورشید رسیده بودند و این یگانگی ماه و خورشید است و قلب و مغز! که این ارواح به یاری سه روح دیگر عروج می کنند یعنی روح الاکبر و روح الاعظم و روح ازلی – احدی! و بدینگونه خلق عاشورائی انسان به کمال میرسد که نطق قدسی انسان است. و اینک معنای "حدیث قدسی" را از زبان رسول خاتم و سائر امامان معصوم بهتر درمی یابیم که چگونه ممکن شده است که همچون باطن قرآن یعنی امّ الکتاب است و آشکارا کلام الله می باشد که بیّنات را بیان می کند. این علم بیان است که برترین علمهاست که اسرار بین انسان و خدا را بیّن و بیان می سازد و این بین را از بین می برد که حاصل این توحید، ظهور امام مبین و انسان کامل است و همان قیامت است که در آن قرار داریم. پس علم بیان، علم قیامت نیز هست.

۸۳۹- پس علم بیان در معنای قرآنی آن، همان علم توحید وجودی یا وحدت وجود است زیرا فقط به نور و قدرت این علم است که بساط دوگانگی و شرک از میان می رود بواسطه از بین رفتن این بین انسان و خدا به نور بیان بیّنات! و آن جز به قدرت روح القدس ممکن نمی شود زیرا روح القدس همان بیان خدا و زبان اوست که اینک به انسانی اعطا شده و زبان انسان گشته است زبان امام مبین!

۸۴۰- پس بدان که کمال ایمان، ایمان به روح القدس است بعنوان زبانی که در دهان عارف سخن می گوید. و کمال روح الحفظ، حفاظت و حراست از این زبان و بیان است و منزه ساختن آن از زبان و منطق خودی و دهری! و کمال روح الفکر، تفکر در ماهیت و حق روح القدس و بیان اوست در انسان که همان زبان فکر است. و کمال روح الجبروت هم پذیرش جباریت قدار سخن روح القدس و انتخاب آن است. و کمال روح العلم نیز احیاء کردن نفس ناطقه به روح القدس است و تعلیم در نزد روح القدس! و کمال روح العقل محمدی نیز بسیج و متحد و مقید ساختن همه طبقات نفس ناطقه در خدمت روح القدس و تسبیح و تقدیس آن است. و آن سه روح دیگر نیز به همین منظور به یاری می آیند تا روح القدس را در مغز مؤمن به تمام و کمال مستقر سازند و این اتحاد ماه و خورشید یا انسان و خداست یعنی مقام امامت و وحدت وجود!

۸۴۱- همه این ارواح رسالتی جز استقرار عرش رحمن در انسان ندارند و روح القدس هم رسالت استوای الهی بر این عرش را دارد در انسان، که همان یگانه سازی انسان و خداست در واقعه بیان که عین از بین برداشتن "بین" است زیرا تا "بین" هست بیان هم هست و چون از بین رفت خموش است همچون خموشی و غیبت امام زمان(عج)! پس رسالت اولیاء و خلفای امام زمان در این عرصه غیبت جز بیان این یگانگی نیست بیانی که سراسر فدا کردن خویش است از برای امام! و اینست راز امام ناطق و امام صامت! که ناطق، فدای صامت است به جرم الحاد و خروج از دین و...! و تا امامان ناطق نباشند امام غایب و صامت هم شناخته نمی شود و گوئی که نیست. پس عارفان، زبان امام زمان هستند در هر عصری! "ما معانی خدائیم و ظهورش در شما." امام باقر(ع) -

۸۴۲- پس عارف واصل خود مظهر این "بین" است بین مردم و امام! و لذا مؤمنان جز در وجود او قادر به درک و اتصال با امام خود نیستند. همانطور که خود امام زمان هم مظهر این بین است بین انسان و خدا! و غیبت او عین یگانگی انسان و خداست و از بین رفتن این بین! و عارف نیز بیان کننده همین امر است و این امر، نور توحید و وحدت وجود است که بر خلایق می تابد!

۸۴۳- امام باقر(ع) روحی را به اسم "روح روشنی" معرفی می کنند که در قلب مؤمن حضور دارد و تحت الشعاع این روح است که همه روحها نازل شده و تصدیق و تثبیت می شوند. این "روح روشنی" همان نور توحید و وحدت وجود است که از علم بیان و نور بیّنات قلم عارف به همه قلوب میرسد که در جای جای همه آثارمان حضور دارد و ترجیع بند مجموعه معارف ماست که تکرار مکرراتش موجب تعجب برخی می شود و آن نور بیّنه است که بین رابطه انسان و خدا را از بین می برد تا دل انسان بتواند الهیت و روحانیت و نورانیت و ازلیت و حقیقت خداوند را پذیرا شود و احساس نابودی نکند و انکار نورزد.

۸۴۴- اصلاً آنچه که در فرهنگ قرآنی و قاموس شیعه، ایمان خوانده می شود جز نوری از وجود امام در دل مأموم نیست و این نور وحدت وجود انسان – خداست زیرا امام جز این معنائی ندارد و امام نیست. و این همان "روح روشنی" است که عنصری ذاتی از چنین ایمانی است که بهمراه روح الایمان می باشد که اصل گوهره نوری ایمان است که تدریجاً به یاری ارواح دیگر اوج می گیرد و در روح القدس محقق می گردد و جان مأموم را موحد می کند و هر بینی را در بیانش از بین می برد.

۸۴۵- خود این بنده در جریان برپائی حق روح القدس در بیان خویش حدود بیست سال است که جان کنده و دمادم مرده و زنده گشته ام تا به حمایت و یاری معصومین(ع) و بخصوص امام باقر(ع) به اینجا رسیده و آفرینش عاشورائی خویش را اجابت و محقق ساخته ام تا از خود جز خدا باقی نگذارم که اوست تنها باعث و وارث و زنده و موجود و جز او همه

فانیست! و این مذهب اصالت عشق است. عشقی که عدم به وجود می بازد و در این باخت، موجود می گردد. و در این حیات و هستی نو همه مردگان، زنده و هم معدومیان، بوجود می آیند به هفتاد هزار آفرینش برتر! چون یک نفر به حق زنده شود گوئی که همه زنده شده اند. قرآن کریم-

۸۴۶- مذهب شیعه، خدائی ترین مذاهب است و مکتب امامیه، انسانیترین مکاتب. که در آن چنان انسان و خدا یکی میشوند که انس و جن و ملائک و شیاطین و جماد و نبات و حیوان و ذرات و کرات و آسمانها به چنان وجدی می آیند و این واقعه را تصدیق می کنند که از این وجد، وجود الهی می یابند و اینست آن جهانهای برتری که علی و علیین می آفرینند: و در آنروز زمین و آسمان دگر شده و برای پروردگارشان ظهور می کنند- قرآن!

۸۴۷- پس یکبار دگر به واقعه ناطق شدن ارواح هفتگانه در روح الحیوة مغز بازمی گردیم که همان عروج روح است که منجر به بزرگترین و الهی ترین واقعه در وجود انسان می شود که استقرار عرش رحمن و ظهور نطق الهی انسان است از زبان روح القدس که روح امام زمان است که دارای کالبد نوری می باشد همانطور که امام باقر(ع) متذکر شده اند که روح القدس در کالبد خاکی و گوشتی نگنجد. پس از این منظر دریاب، عظمت و مسئولیت و مشقّت بیان عارف واصل را که از زبان روح القدس به جای امام زمان سخن می گوید پس لاجرم وجود خاکیش محکوم به فدا شدن و فناست.

۸۴۸- و می دانیم که وادی نطق، وادی کلمات و حروف است که عناصر نطق این ارواح در روح الحیوة مغز هستند. و قبلاً نشان داده ایم که این سی حروف الفباء که سی کرسی نطق علی هستند جملگی حاوی حرف الف می باشد و بقول امام باقر(ع) حرف "آ" روحی است که بر فراز همه حروف قرار دارد و ما نیز قبلاً از طریق تفصیل و تسبیح الفباء، نشان دادیم که یکایک الفباء دارای نطق "الفیم – ا – ل – ف – ی – م" هستند و از آنجا که بسط کامل "آ" نیز "الفون" است پس "الفونیم – ا – ل – ف – و – ن – ی – م" که هفت حرف است جامع تأویلی همه الفباست. که ارکان نطق الهی در روح الحیوة مغز است که تأویل نطق هفت روح است. و نیز دانستیم که باب ورود به روح الفباء، حرف "با" است و نقطه تحت آن که باب حرف "ب" می باشد که علی است که گشاینده نطق محمدی می باشد که باطن قرآن و امّ الکتاب است.

۸۴۹- پس اینک به حقایق نطق این ارواح هفتگانه در مغز مؤمن، آگاهتریم که بر ارکان "ا – ل – ف – و – ن – ی – م" استوار است که تشکیل دهنده ذکر "یامن ولف" است که قبلاً به پیدایش آن پرداخته ایم که معنای تحت الفظی این ذکر چنین است: ای آنکه تألیف می کنی! که این تألیف همان واقعه نطق این ارواح از زبان مغز انسانی است که در درک اسفل السافلین بسر می برد. پس این تألیف عین الفت بین اسفل السافلین و اعلی العلیین است که همان یگانگی انسان و خدا در عرصه نطق است. که این هفت حروف روحانی و تأویلی از نور هفت معصوم نخستین (محمد – علی – فاطمه – حسن – حسین – علی و محمد) روح الحیوة مغز را به زبان روح القدس ناطق می کنند. همانطور که هفتمین این معصومین یعنی امام باقر(ع) گشاینده نطق امّ الکتاب است که کتاب فطرت الهی بشر است که از طریق چنین نطقی، هفت معصوم دوم که باطن هفت معصوم اولند در روح الحیوة مغز آشکار شده و ناطق می گردند و بدینگونه انوار هفت افلاک خورشیدی و دوازده بروج و چهارده کهکشان در مغز انسان مشغول تنویر و تسبیح نطق الهی از امام مبین هستند که به یمن این واقعه کبیر، چنین مؤمنی شاهد و مشهود چهاردهمین معصوم یعنی قائم آل محمد واقع می شود: "و اینست شاهدی که مشهود است." قرآن- و این شهادت متقابل امام و مأموم است. و در چنین بیانی است که روح الاکبر و روح الاعظم و روح احدی خداوند از بین انسان و خالق آشکار می شود که این بین را از بین می برد. که جمال الهی از هفت اعضای حواس ادراکی صورت بشری رخ می نماید یعنی از دو گوش و دو چشم و دو بینی و دهان. و این ظهور قرآن است: "و به تو دو هفت و قرآن عظیم را اعطا نمودیم." قرآن- که هفت معصوم نخست امام تأویل هستند و هفت معصوم ثانی هم امام تجلی که ظاهر و باطن امامتند. همچون سوره حمد با هفت آیه که دوبار نازل شدند.

۸۵۰- پس یکبار دگر طرح عظیم الهی را در امر آفرینش و تجلیش مرور می کنیم: از نقطه ذات ازلی – عدمی خود یعنی از ذات هی هاهوتی قلم را آفرید که بر لوح عدم سه نور عقل و دین و محبت را از سه حرف الف به سه انسانیت محمد و علی و فاطمه تألیف فرمود که این تألیف منجر به تکمیل الف به "الفون" و سپس "الفونیم" و تجلی پنج تن و

هفت تن گردید و با آفرینش هفت فرشته مقرب، هفت زمین و آسمان را آفرید و هفت مرسل را از آدم تا قائم آل محمد به زمین فرستاد و هفت طبقه بهشت و دوزخ را آفرید از هفت طبقه نفس آدمی در هفت دور تاریخ. و برای هر یک از این هفتها، ظاهر و باطن قرار داد و چون کتاب آفرینش را به تمام و کمالش تألیف فرمود و آنرا بر قلب پیامبر خاتم و امامانش فرود آورد خلق جدید دیگری را آغاز نمود بدست و اراده انسانهای کامل و بقدرت قلم و قرآن و بیان که جمله در روح القدس است.

۸۵۱- پس در حقیقت روح الایمان و روح الحفظ و روح الفکر و روح الجبروت و روح العلم و روح العقل و روح القدس همان ارواح خلاقه هفت حرف "ا – ل – ف – و – ن – ی – م"هستند و به مثابه تأویل و تجلی همدیگرند. که تعین انسانی این تجلیات همان هفت مرسل و هفت امام نخستین است که جملگی پدید آورنده ارکان وجودی انسانهای کاملند در آخرالزمان. و لذا بقول الهی چنین انسانی در باطن خویش با همه انبیاء و امامان محشور است: "و اینان خوب رفیقانی هستند." قرآن کریم- زیرا ارواح اجابت کننده "یامن ولف" در جان مؤمنانند.

۸۵۲- پس طبق قول امام باقر در امّ الکتاب این حروف بنیادین الفبا که جمله در اجزای لفظ الف حضور دارند همان تألیفات ارواح ناطقه اند همچون روح الایمان و روح الحفظ و روح الفکر و ...! "آ" روح حروف و نطق است که بر مغز استوار است و همان روح الایمان است که بر فراز روح الحیوة ناطقه مغز ایستاده است که ممتحن همه ارواح است و از یکایک این ارواح رخ می نماید... . "آ" عرش خدای عزوجلّ است که آنرا روح الحیوة ناطقه نامیم که بر مغز مؤمنان است و "ل" روح روشنی است و "ف" روح الجبروت است و "ن" هم روح الفکر است. و نقطه هم نطق علی است که به نورانیت بر فراز سی حروف است... . پس درمی یابیم که چگونه ارواح انبیای مرسل در آخرالزمان در جان امامان محشور و مقیم است در عرصه عروج و رجعت!

۸۵۳- پس واضح است که انسان آخرالزمان هر چه که از حقیقت ایمان و فکر و اراده و اختیار و علم و عقل و عصمت و قداست در خود دارد از ارواح طیبه مرسلین و امامان است اگر اموری راست و بر حق باشند و نه توهمات و تلقینات شیطانی! و اینست حقیقت قصص قرآنی و قرآن بعنوان کتابی زنده و ناطق و خلاق در آخرالزمان!

۸۵۴- پس اگر کلیه حروف حامل روح الف هستند پس هر حرفی حامل روحی از ایمان و فکر و اراده و اختیار و علم و عقل و عصمت و قداست و خلاقیت و حقیقت وجود است و هر کلمه ای نیز. پس کل ساختار هویت و روح آدمی از این حروف و کلمات هستند که یا دارای این ارواح قدسی می باشند که در اینصورت خلاقه و حیات بخش و تعالی آفرین هستند و در غیر اینصورت جز سواد و سیاهی و ثقل و استکبار و شیطنت ببار نمی آورند و مرگبار و معدوم کننده اند و در صف مقدم انکار و عداوت با صاحبان روح الهی قرار دارند همانطور که علمای رسمی و مدرسه ای همواره چنین بوده اند و در ظهور روح القدس از امام زمان نیز چنین هستند.

۸۵۵- دانستیم که نزول این ارواح قدسی نهایتاً در جهت احیای حروف و کلمات و الهی ساختن نطق در حیات مغز بشر است که غایتش نطق روح القدس است از زبان آدمی که این ظهور کلام الله از انسان می باشد انسان کامل الهی! زیرا این ارواح از حروف و کلمات برخاسته و به همانها منتهی می شوند و این اول و آخر و ظاهر و باطن دین خدا و رسالت انبیاء و ولایت امامان معصوم و عرفاست.

۸۵۶- همانطور که در ازل فقط یک کلمه بود و آن کلمه، خدا بود در ابدیت هم خدا از این کلمه در انسان رخ می نماید از کلمة الله! و این ارواح قدسی رسولان تحقق این واقعه هستند.

۸۵۷- امام باقر(ع)، بعنوان امام هفتم از چهارده معصوم که پرده از رخسار امّ الکتاب برداشته و هفت امام بعدی را مظاهر جمالی قرآن ساخته است در حقیقت علم روح را در اختیار مؤمنان و سالکان عرصه غیبت امام زمان قرار داده است تا بواسطه آن به خودآگاهی عرفانی نائل آیند و روح امام زمان را در خود بشناسند و آن مختص سالکانی است که بواسطه ارواح طیبه معصومین هدایت می شوند و پیر طریقت حیّ و حاضری ندارند که خود بنده از این جماعت بوده ام و لذا از حدود ده سال پیش یعنی ۱۳۸۴ از تعلیم روح امّ الکتاب باقرالعلوم برخوردار بوده و اینک به نسخه ای ترجمه

شده و ناهنجاری از این کتاب رسیده ام که با اینحال غنیمتی کبیر و برکتی مقدس است که به یاری خود امام، نواقص و تصرفات این نسخه را هم تاکنون دریافته و برطرف نموده ام.

۸۵۸- اگر روح القدس همان نطق الهی است و امّ الکتاب هم گوهره ازلی قرآن است و قرآن هم کلام الله و وحی روح القدس است پس روح القدس و امّ الکتاب امری واحدند و امّ الکتاب هم نطق و منطق روح القدس است که عین نطق امام می باشد. پس روح القدس شناسی و امّ الکتاب شناسی اساس و اصل امام شناسی و امام زمان شناسی در عصر ماست که خداوند بر این بنده اش منتی عظیم نهاده که توفیق شرح و تبیین آنرا بما اعطا کرده است شکراً للمولی الحمدلله!

۸۵۹- و اینک رابطه امام باقر بعنوان معصوم هفتم را با قائم آل محمد بعنوان معصوم چهاردهم بهتر درمی یابیم یعنی رابطه امّ الکتاب و امام زمان! زیرا طبق روایات کثیری، امام زمان(عج) در عرصه ظهورشان نخست به تبیین اسرار قرآن می پردازند که همان امّ الکتاب است که محکمات قرآنی می باشد که در رأس این اسرار همان حقایق حروف مقطعه قرآنی قرار دارند همانطور که در آخرین سطور امّ الکتاب درباره اسرار "ا ل ر" در سرآغاز شش سوره قرآنی میخوانیم که این حروف مقطعه همان روح ناطقه بر انبیای مرسل در شش دوران است که از برای نزول روح الایمان و روح الحفظ و روح الفکر و روح الجبروت و روح العلم و روح العقل است که روح ناطقه آدم در سوره یونس است: الر تلک آیات الکتاب الحکیم... روح ناطقه نوح در سوره هود است: الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت... و روح ناطقه ابراهیم در سوره یوسف آمده است: الر تلک آیات الکتاب المبین... و روح ناطقه موسی در سوره رعد آمده است: الر تلک آیات الکتاب... و روح ناطقه عیسی در سوره ابراهیم آمده است: الر کتاب انزلناه الیک... و روح ناطقه محمد در سوره حجر است: الر تلک آیات الکتاب و قرآن المبین! که همه این ارواح ناطقه شش گانه به دور هفتم که دور قائم آل محمد است به روح القدس ظاهر شود و همه این اسرار را آشکار نماید. یعنی همه این ارواح ناطقه متحد و متمرکز در روح القدس است که روح قائم آل محمد است و عارفانی که از این روح امام برخوردارند و به مثابه نطق امام می باشند.

۸۶۰- انسانی که به درجاتی از این ارواح ناطقه الهی برخوردار نباشد از وجود خویشتن و از کفر و ایمان و صفات و مقامات خویش در دنیا و آخرت و از حق و باطل امور در زندگیش هیچ علم و آگاهی ندارد الّا به حدس و گمانی مذبذب که موجب هیچ رشد و هدایتی نیست. و امام باقر می فرماید: بسیارند علمائی که چه کتابهائی از اسرار مگو خوانده اند ولی هنوز نمی دانند که سر ایشان کدام است و پای ایشان کدام! و دست راست از چپ نمی شناسند!

۸۶۱- اگر آدمی از همه این ارواح قدسی در قلبش برخوردار باشد ولی در مقام روح ناطقه در مغزش بر نیامده باشد هنوز هم انسانی وارونه است زیرا چون هر روحی که از قلب بسوی روح ناطقه مغز عروج می کند تا به نطق الهی گویا و شنوا و بینا گردد یکبار دگر بایستی واژگون و منقلب گردد: زیر و رو میشوند و آنگاه روی به پروردگارشان میکنند. قرآن! زیرا دل و همه ارواحی که در آن مقیم هستند روی به زمین دارند چونکه دل، زمین جان انسان است ولی چون روی به روح حیات مغز می کنند بایستی منقلب و زیر و رو شوند. پس همه امیال و احساسات فرد نیز زیر و رو میشوند و بدینگونه سر و پا و چپ و راست هم معکوس می شوند و همه مفاهیم و ارزشها منقلب می گردند. پس این کلام امام باقر عین حق است که چه بسا علمائی که همین امّ الکتاب را بارها خوانده و تعلیم و تعلّم نموده اند بی آنکه حامل روحی در قلب باشند و بی آنکه این روح در عروجش به یاری روح اکبر و اعظم و احدی در مغز به نطق آمده باشد. که چنین علمائی براستی دارای عقل حقیقی نیستند و در تشخیص سر از پا و چپ از راست درمانده اند و در تذبذب بسر می برند و در هر اقدام و فتوائی که دهند مذبذبتر و سرگردانتر می شوند زیرا از روح الایمان و روح العقل محرومند! مریدانی هم که از نزد پیرشان روحی می یابند تا زمانیکه این روح در مغزشان به نطق الهی برسد بایستی در اطاعت محض باشند و شهادت و تسبیح محض! زیرا عروج این ارواح به حیات ناطقه مغز جز در جریان این شهادت و تسبیح و اطاعت خالصانه ممکن نمی شود.

۸۶۲- چون روحی بر قلبی نازل می شود آن قلب از مرگ و جمود و کفر به حیات و سیالیّت و خلاقیت و ایمان و روشنی می رسد که طبعاً برانگیزاننده مفاهیم و ارزشها و احساسات و امیالی بر خلاف وضعیت سابق است. این یک انقلاب و واژگونی است. و امّا این روح قلبی در جریان عروجش به حیات مغز و ناطقه شدنش به روح القدس یکبار دگر نیز

زیرورو و منقلب می گردد که انقلابی در انقلاب است که منجر به پیدایش مفاهیم و ارزشها و حکمت و معرفتی توحیدی می شود که فراسوی خیر و شر و کفر و ایمان است که این انقلاب در انقلاب مصداق آخرین آیه سوره شعراء است.

۸۶۳- می دانیم که کل قرآن یعنی همه ارواح هفتگانه در همان واقعه نخستین وحی از طریق قلم الهی در سوره علق، بر قلب رسول خاتم فرود آمدند ولی بیست و سه سال طول کشید که این ارواح قدسی در مغز محمدی عروج نموده و تدریجاً ناطق شدند و بدینگونه قرآن محمدی بر زبان محمدی سوره به سوره خوانا شدند به یاری سه روح آخر که ارواح عروجی هستند. همانطور که خداوند در کتابش خطاب به رسول اکرم می فرماید که در خواندن وحی شتاب نکند زیرا خود در این بازخوانی وحی به ایشان کمک می کنند و به یادشان می آورند که این همان واقعه عروج روح از قلب بر مغز است که کمال این عروج برای رسول خاتم با واقعه معراج آسمانی همراه گردید که این معراج برای امامان محمدی و اولیایشان در آخرالزمان روندی معکوس دارد یعنی این آسمانها هستند که بر قلوب نازل می شوند و معراج آسمانی بر زمین واقع خواهد شد و آنچه را که محمد(ص) در هفت آسمان برین رؤیت نمودند بر زمین رؤیت می شود که این واقعه منجر به ختم نبوت و تاریخ و پیدایش آخرالزمان گشته است.

۸۶۴- پس امامان محمدی نیز هر یک به مثابه ظهور واحده هر یک از آن ارواح محمدی هستند که هفت معصوم نخستین مظاهر زمینی این ارواح می باشند و هفت معصوم بعدی هم مظاهر آسمانی ارواح هستند. پس یک مؤمن محمدی در آخرالزمان جهت حصول حقیقت محمدی و کمال انسان نیازمند به همه چهارده معصوم است تا بتواند به ظاهر و باطن و تأویل و تجلی همه ارواح قدسی نائل آید.

۸۶۵- و لذا معصوم هفتمی یعنی امام باقر(ع) مظهر روح القدس است که نطقش امّ الکتاب می باشد که ظهور جهانی آن در هفتمین امام گروه دوم یعنی قائم آل محمد است. و لذا همه یاران و خلفا و اولیای امام زمان در آخرالزمان حامل درجه ای از این نطق روح القدس یعنی امّ الکتاب هستند که همان عارفان واصل محمدی در دورانها می باشند.

۸۶۶- همانطور که امام باقر(ع) گزارش داده اند همه این ارواح از یکدیگر و در یکدیگر پیوسته اند پس هر هفت روح در یکایک ارواح حضور دارند و اینست که همه امامان یکی هستند و تفاوتشان در ظهور از جایگاه یکی از این ارواح است که امام اول (علی) و امام آخر (قائم) به مثابه اول و آخر این تأویل و تجلی می باشند و لذا علی(ع) در خطبه بیان تجلی مکرر خویش را از همه علیین و امامان ناطق آخرالزمان اعلان فرموده است که در رأس آنان همان دوازده مهدی عرصه غیبت امام قرار دارند که نازل کنندگان انوار و حیات ائمه هدی در اقوام بشری هستند و مهیا کنندگان ظهور قائم آل محمد(عج)!

۸۶۷- پس آنچه که تحت عنوان شطحیات از زبان امامان و عارفان نقل می شود همان نطق روح القدس است که نطق الهی از زبان بشر می باشد که در آیات نخستین سوره نحل آمده است: اوست خدائی که روح را بهر یک از بندگانش که خواهد نازل می کند تا بگوئید که الهی جز من نیست! که لا اله الا انا جز سخن روح القدس نیست که زبان خداوند است که در گذشته با پیامبران از بیرون سخن گفته است و در آخرالزمان از زبان امامان زمان از درونشان سخن می گوید. با پیامبران مرسل که مقام امامت داشتند نیز از درونشان سخن گفته است.

۸۶۸- پس در حقیقت امّ الکتاب، علم امامت است زیرا امّ کتاب خداست یعنی قلم الهی است که برای نخستین بار بر ابراهیم خلیل نازل شد بواسطه نزول روح الفکر! و لذا ابراهیم را بانی امامت می دانیم که دین محمد(ص) ظهور جهانی این امامت است و اینست که می فرماید: ای محمد بگو که من دین تازه ای نیاورده ام بلکه پیرو و برپاکننده دین حنیف ابراهیم هستم از برای همه مردمان جهان...! قرآن کریم-

۸۶۹- حال بهتر درمی یابیم که چرا در رأس نشانه های امام زمان در ظهورشان، آشکارسازی اسرار قرآنی و باطن حقایق آن است. و اینکه چرا همه فرقه های امامیه از وجود امام محمد باقر(ع) و امام صادق(ع) پدید آمدند. همانطور که امام علی(ع) می فرمایند که همه اختلافات درباره حقیقت وجود ما امامان است به درجه ای که این حقیقت آشکار گردد. و

امام باقر(ع) نخستین امامی است که اسرار امامت و خلقت و توحید را در کتابی مدون تبیین کرده اند که همین امّ الکتاب است. همانطور که همه امامان(ع)، فرموده اند که توحید جز بواسطه امامت، محقق و اثبات نمی شود.

۸۷۰- پس امّ الکتاب، ظهور امامت امام است که خود امّ وجود در عالم ارض است و لذا امام باقر می فرماید که همه گزارشاتش در امّ الکتاب عین مشاهداتش از خود و جهان می باشد. همانطور که امام علی(ع) در خطبه بیان و افتخاریه می فرماید که: دست بر صورت خود می کشم و سخن می گویم و همه اسرار جهان را آشکار می کنم! یعنی همه اسرار زمین و آسمانها، اسرار وجود خود امام است و بلکه جهان هستی بر محور وجود امام است که مقدّر و ارزیابی شده و صاحب وجود می گردد.

۸۷۱- پس بدین ترتیب درباره هفت معصوم نخستین می توان گفت که پیامبر اسلام(ص) مظهر روح الایمان است و میدانیم که روح الایمان اساس و پایه و ممتحن و روشنی بخش همه سائر ارواح است. و فاطمه زهرا(س) هم مظهر روح الحفظ و لوح محفوظ است همانطور که لوح یا صحیفه فاطمه که از اسرار آل محمد است در نزد او و از او بوده است. علی مرتضی(ع) هم مظهر روح الفکر و قلم الهی است و لذا نور نقطه و نطق خدا در اسلام و قرآن است. و امام حسن(ع) هم مظهر روح الجبروت است و امام حسین(ع) هم مظهر روح العلم است و امام سجاد(ع) هم مظهر روح العقل است و بالاخره امام باقر(ع) هم مظهر روح القدس و ناطق امّ الکتاب و علم تأویل همه این ارواح به اصلش که روح احدی پروردگار میباشد. و دانستیم که همه این ارواح از یکدیگر و در یکدیگر و ظاهر و باطن همدیگرند! و لذا در ظهور روح القدس است که اصل روح الایمان تجلی می کند و حقیقت محمدی را بارز می نماید. یعنی این ارواح درجات نزول روح احدی خداوند هستند همانطور که همه این معصومین نوری واحدند!

۸۷۲- و بدینگونه هفت امام بعدی جملگی تجلی روح القدس در نزد مردم بوده اند که این تجلیات در مراتب هفتگانه اش در امام دوازدهم به تمام و کمال رسید و عین نور گردید و لذا امام دوازدهم را مظهر اسم "النور" می دانیم (در رساله مبانی عرفان امامیه) و این همان راز غیبت آن حضرت است و لذا هرگاه که به فردیّت جسمی ظهور کنند به معنای بازگشت به عالم خاک و کالبد ناسوتی است و این ظهور واحد قهار می باشد برای جهانیان! پس رحمتش تماماً در غیبت است و ظهورش عرصه نعمت است که عامه بشری را ناخوشایند است. "چون نعمت را نازل کنیم اکثراً روی برمیگردانند." قرآن- زیرا وقتی نور حق بخواهد به جسم بشری ظاهر شود بساط عالم جسمانی و ناسوتی در هم پیچیده میشود و این واقعه قیامت کبراست.

۸۷۳- پس واضح است که بدون علم و نور امّ الکتاب که نطق روح القدس است نمی توان امام زمان را شناخت. پس این رساله برای اهل ایمان و شیعیان به مثابه رساله نجات و هدایت آخرالزمانی و نور الحاق به امام زمان است.

۸۷۴- همانطور که در سوره نحل شاهدیم، حامل کل قرآن بر دل محمد(ص)، روح القدس است. پس روح القدس اصل وحی و صاحب قرآن و روح آن است. همانطور که طبق قول الهی در قرآن کریم، امّ الکتاب هم اصل و اساس و جوهره قرآن است و اصل قرآن در نزد خداست (رعد۳۹) و اینکه محکمات ابدی قرآن در امّ الکتاب است (آل عمران۵)- پس امّ الکتاب همان کتاب الله و نطق الله و قلم الله است که به اسم روح القدس بسوی انسان آمده است و لذا می فرماید: روح القدس را بسوی تو فرستادیم تا قلوب مؤمنان تثبیت شده و حق گردد (سوره نحل)- زیرا روح القدس فاصله بین حق و خلق یا انسان و خدا را از میان برمیدارد زیرا نزول حق است و حق است که در دل حامل این روح، سخن می گوید که چنین سخنی معروف به "حدیث قدسی" است که سخن بیواسطه خدا از زبان امامان و اولیای اوست و این همان علم حضوری است.

۸۷۵- و اینکه امام صادق(ع) می فرمایند که اگر هر آن بر معرفت و علم ما افزوده نشود بکلی در ما نابود خواهد شد دال بر خلق های جدید است زیرا علم امام، علم خلّاق است و خلاقیت از بدعت است و بدعت عین ابداع علوم و معارف نو است و همه اینها از حضور روح القدس و امّ الکتاب است. و اینست که دیدار با امام زمان (دیدار با هیکل نوری) عین واقعه نزول و تجلی روح القدس و امّ الکتاب در جان مأموم است و این دو ظاهر و باطن یکدیگرند. و لذا عارف واصل

بدون علم تأویل امّ الکتاب قادر به شناخت خود، خداوند و امامش نیست و از احاطه و نظارت و هدایت و رشد و رفعت و تعالی خویش غافل و عاجز می ماند. پس محال است که عارفی روح القدس را به درجه ای درک و دریافت کرده باشد و از علم تأویل امّ الکتاب محروم باشد بهمان درجه!

۸۷۶- از منظر نزول و عروج روح بهتر می توان به حقیقت تأویل و تجلی پی برد. تأویل همان واقعه نزول ارواح بر دل هستند و تجلی هم واقعه عروج این ارواح از دل به حیات ناطقه مغز است. زیرا با به نطق آمدن این ارواح در مغز ناطقه است که همه مکنونات عالم و غیب آسمانها و طبقات نفس و زمین به عرصه ظهور و بروز می رسند و چنین نطقی است که در سوره ذاریات دارای قدرت خلّاقه است: هر آنچه در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید و آن نطق شماست! که این نطق کن فیکنی حق در انسان است انسانی که به امّ الکتاب و روح القدس، ناطق شده است. و اینست خلق جدید انسان و جهان!

۸۷۷- پس امامان(ع) جملگی تأویل و تجلّی امّ الکتاب و روح القدس هستند و نیز تأویل و تجلی همدیگرند که بطور کلی هفت معصوم اول تأویل هفت معصوم دوم هستند و گروه دوم، تجلی گروه اول می باشند. که کمال تأویل گروه اول امامان، امام باقر(ع) است و کمال تجلی گروه دوم هم امام مهدی(عج) می باشد. اینک بهتر رابطه امام باقر(ع) را با امام مهدی(عج) در هدایت آخرالزمانی مؤمنان درمی یابیم. امام باقر(ع)، که در عاشورای حسینی حضور داشتند وارث کامل این خلقت عاشورائی بوده و علم عاشورائی را در امّ الکتاب تبیین فرموده اند که همان مصباح هدایت و سفینه نجات حسینی است. بار دگر بهتر درک می کنیم که چگونه و چرا معصومین محمدی جمله نوری واحدند و درجات تأویل و تجلی این نور! این همان حقیقت هفت آسمان زمینی و هفت زمین آسمانی است که امر خدا بین آنها فرود می آید و محقق میگردد. (سوره طلاق۱۲)

۸۷۸- علم تأویل و تجلی همان علم امامت و امام شناسی است و بدون این علم، هیچ شناخت اصولی و روحانی و عرفانی از امامت ممکن نیست. و فقط از منظر این علم است که امام بعنوان قرآن ناطق فهم می گردد و نیز بعنوان تنها نور هدایت آخرالزمان در عصر خاتمیت!

۸۷۹- هر یک از یافته های حسی بشر تا در مغزش خوانده و بیان نشود در حقیقت درک و یافته نشده است. حال اگر این حواس به این ارواح مذکور زنده نشده باشند دارای ادراک حیاتی و هستی بخش نیستند و هنوز در ظلمات عدم قرار دارند و همه یافته هایشان عدمی و نابودگر است یعنی کافرانه است. ولی حواس زنده و روحانی نه تنها حیات و هستی می یابند بلکه حیات بخش و آفریننده هم هستند چون به قلمرو بیان آیند و روح القدسی شوند و امّ الکتابی!

۸۸۰- نقطه (.) همان عدم است که چون خوانده شود سرآغاز نطق و آفرینش است. و لذا اصل لغت نقط همان نطق است یعنی نقط یک غلط مصطلح است. و اما چون آنرا در حروفش بسط و تسبیح نمائیم به سه حرف "و ف ا" می رسیم یعنی وفا! نقط (نطق)← نون قاف طا← و ف ا! یعنی نطق حامل روح وفا به تحقق و آفرینش خویش است. یعنی آنکه به نطق خود وفا کند می آفریند! و لذا وفا بنیاد ایمان و عهد و شهادت و اطاعت و ولایت است و انسان بی وفا موجودی معدوم است یعنی کافر! و لذا کل ایمان جز وفای به دریافتهای روحانی و عرفانی نیست یعنی وفای به عقل خویش!

۸۸۱- روح نیز چنین است تا به نطق نیاید دارای هیچ قدرت و خلاقیت و ایمان و عهد و وفائی نسبت به صاحبش نخواهد بود و بزودی از دل خواهد رفت و دل از این خسران عظیم، واژگون خواهد شد. و نطق روح دو وجه دارد که وجه باطنی آن جریان معرفت نفس است و وجه بیرونی آن تصدیق و شهادت و تسبیح و شکر و اطاعت و طلب علم و معرفت است از سرچشمه روح! و غایت نطق روح به روح القدس می رسد و علم تأویل امّ الکتاب! و این واقعه عروج روح به حیات ناطقه مغز است که منجر به استوای عرش رحمن بر وجود مأموم می شود و مأموم صاحب کلام الهی و حدیث قدسی می شود و خلاق می گردد. رابطه و معادله سه جانبه خودشناسی – امام شناسی – خداشناسی جز در جریان این نطق درونی و برونی ممکن نمی شود و حقش عیان نمی گردد. اصلاً همه حقایق و معارف قلمرو معرفت نفس جز کسانی را که دارای روحی گشته اند در بر نمی گیرد و شامل نمی شود و مابقی مردم از این معارف جز توهمات

و تنفیس های شیطانی عایدشان نمی گردد همانطور که از حکمت "هر که خود را شناخت خدایش را شناخت" فوراً به این نتیجه می رسند که خدا هستند. معرفت نفس در درون و تسبیح و اطاعت از پیر در برون، به دو روی واقعه عروج روح و ناطقه شدن و خلاق گشتن آن است تا مقام روح القدس و الحاق به امامت جان و نور امّ الکتاب و وحدت وجود!

۸۸۲- همانطور که قبلاً نشان دادیم حروف مقطعه قرآنی که چهارده حروف از الفباء را شامل می شوند تأویل چهارده معصومند و ارواح این معصومین در جان مؤمن موجب احیاء و خلاقیت و ناطقه شدن این حروف در روح الحیوة هستند که دوازده تا از این حروف تأویلی هستند و لذا بی نقطه اند و فقط حرف ن – ق که نقطه دارند خود تأویلگر این دوازده حروف می باشند که "ن" همان قلم الهی است و "ق" هم روح القدس است که نطق الهی است. و از نطق روحانی این حروف بی نقطه است که سائر حروف نقطه دار هم روحانی می شوند. و بدینگونه حواس ادراکی که مظاهر الف هستند احیاء می گردند و الف هم روح همه حروف است همانطور که اساس حروف مقطعه قرآنی نیز الف است در الم و الر!

۸۸۳- پس در حقیقت نطق روح همانا تأویل روح به نقطه ازلی – عدمی ذات باریتعالی است همانطور که نقط همان نطق است. پس جز اهل معرفت نفس به این تأویل نائل نمی آید و به تجلی نمی رسد.

۸۸۴- عالم هستی سرمایه خلق جدید انسان است که قرآن کریم آنرا آفرینش آخر نامیده است که در آخرالزمان ممکن میشود. این خلق جدید حاصل درک روحانی – عرفانی انسان از جهان است. تا صدا و سیما و بو و مزه و لمس هر چیزی در جهان تبدیل به احساس روحانی در دل نشود و سپس در مغز آدمی تبدیل به نطق و بیان الهی به روح القدس نگردد خلق جدید انسان و سپس خلق جدید جهان به اراده چنین انسانی، مهیا نشده است. و تا چنین نشود، انسان به حق وجودش نرسیده و مقصود خدا از آفرینش خود را اجابت نکرده است و هنوز کافر است. این رساله جهت تحقق مقصود خدا از آفرینش انسان و حصول انسان از حق وجودش تألیف می شود.

۸۸۵- تا انسان روحانی نشود یعنی دلش به روحی از امام، زنده نگردد دارای هیچ احساس زنده از حیات و هستی خویش در جهان نیست و هیچ درک روحانی از جهان نیز ندارد و هر چه دارد القائات و وسوسه های شیطانی است که دلش را محاصره و تسخیر نموده است.

۸۸۶- و چون این احساسات روحانی در قبال یافته های حسّی از جهان در مغز به نطق الهی از روح القدس درآید و بیان گردد خلق جدید این انسان آغاز می شود بهمراه خلق جدیدی از جهان!

۸۸۷- اگر عبدالله صبّاح معلم مکتب خانه امام باقر(ع) که از مؤمنان و معتمدین خاص امام سجاد(ع) در اوج خفقان یزیدی محسوب می شد که به تعلیم امام پنجم گماشته شده بود در همان نخستین جلسه درسش عنان تقیّه گسست و ربوبیت امام پنج ساله را در کنار خانه خدا فریاد زد و در این شهادت بر حقیقت امامش شهید شد مواجه با خلق جدید خویش از منظر و بیان امام باقر(ع) شده بود که از وجود این امام پنج ساله، تجلی نور پنج تن و انوار قدسی آسمانها و ملائک و عرش رحمن را به عین رؤیت نموده بود مشابه همان وصفی که درباره خانه علی(ع) و فاطمه(س) از یکی از شیعیان شنیدیم که خانه شان، عرش خدا و محل تعلیم فرشتگان و انوار معراج آسمانها بود. باور به چنین مقامی از امام و امامت است که در خور مذهب شیعه است که پیروانش چهارده قرن برایش یکسره خون افشانده اند تا حقایقش باقی مانده و بما رسیده است. که نمونه آنان همین عبدالله صبّاح و جعفی ها هستند. و طبق گزارش همین امّ الکتاب، عبدالله صباح چون شهید شد ساعتی بعد روحش بر شاگردان مکتبش حاضر شد و از جنات نعیم با آنان سخن نمود که پسر خردسالش طالب که شاگرد همین مکتب خانه بود گفت: من هم کار پدرم را می کنم تا در بهشت به او ملحق شوم و همنشین محمد و علی و فاطمه و حسنین گردم. که امام باقر(ع) مانع این کار شدند ولی گوئی بعدها همچون پدرش مقام ربوبی امام را در مسجد فریاد زد و شهید گشت! و این جماعت در تاریخ تشیع معروف به "غلات شیعه" هستند یعنی کسانی که در مقام امامان، غلو کرده اند!؟ ولی امام باقر(ع) در امّ الکتاب چنین نسبتی را به آنان نمیدهد بلکه می فرماید که: سرّ ما را پیش از موعد مقرر آشکار کرد و پرده از ما برگرفت و ما هم پرده از او برگرفتیم! البته این افشای اسرار امامت موجب شد که امامان بیش از پیش در حصر و حبس شدند و یکایک بدست خلفای جور شهید گشتند! هر چند که این امر فقط بهانه و توجیه

محبوس ساختن امامان را برای این اشقیاء مهیاتر نمود وگرنه خود این خلفای جور نیز مکرراً تجلیاتی قدسی از امامان مشاهده می کردند که در تاریخ گزارش شده است. پس در واقع این به اصطلاح "غلّات شیعه" پیام حقیقت امامان را در میان عامه مردم فریاد زده و این حق را به اقصاء نقاط جهان و تاریخ تا به امروز رسانیده اند. و می دانیم که علی(ع) در خطبه بیان آشکارا دم از ربوبیت و خلاقیت زده اند منتهی گفته اند که: ما را رب نخوانید و به اسم رب مورد اشاره قرار ندهید زیرا بدینگونه ربوبیت خداوند را محدود می کنید! و این امری از بابت جاهلان است و گرنه شاهدیم که در همین امّ الکتاب، سئوال کنندگان آشکارا امام باقر(ع) را "ربّ" خطاب می کنند و امام مانع این لفظ نمی شوند.

۸۸۸- ممکن است پرسیده شود که آیا مگر عبدالله صباح که مردی کامل و از یاران مخلص امام سجاد(ع) بود چنین تجلیاتی را از خود امام چهارم که در مقام امامت قرار داشتند شهود نکرده بود و چگونه در قبال فرزند خردسالشان امام باقر(ع) مواجه با چنین تجلیات قدسی گردید؟ که بی تردید امری بدیع بوده که عبدالله را مست و شیدا ساخته که تقیه گسست و جان فدا نمود. و این واقعه بخودی خود حجتی عظیم بر حقانیت این معارف امّ الکتاب می باشد. یعنی چون امام آن حقایق روح القدسی و امّ الکتابی را از نور شهودشان بر زبان آوردند منجر به خلق جدید گشت در خود امام و نیز در وجود عبدالله صباح که بی تردید حامل روح الایمان از جانب امام سجاد(ع) بود و بواسطه روح روشنی این ایمان بود که این خلق جدید را شهود نمود و تاب ماندن در ظرف خلق قدیمش را نداشت. این سرّ بیان قدسی است که حجتی بر راستی این معارف در این رساله و سائر معارف ماست که خلق جدید حاصل علم بیان است.

۸۸۹- معلوم است که عبدالله صباح با اینکه از جانب امام سجاد(ع) دارای روحی بوده ولی هنوز به مقام نطق این روح و بیانش نرسیده بود که در رابطه با امام باقر نائل آمد. می دانیم که جعفر جعفی هم که عمری رساله امّ الکتاب را با خود حمل می نمود و از اسرار آن با کسی سخن نمی گفت و خود صاحب خلق جدید بود بارها به نزد امام باقر می رفت و بی تابی می نمود یکی از حمل این خلق جدید در کالبد قدیمش و دیگر از بابت حمل این اسرار و امانت الهی و حفظ تقیه در قبال خلق جدید خود و این امانت امام! و می دانیم که امام صادق(ع)، جعفر جعفی را باب خود خوانده همچون سلمان که باب علی(ع) بود! و باب یعنی فرج امام و درب ورود به ارض واسع و ملکوت امام! پس صاحب ولایتی از امام بوده است یعنی حامل روح امام!

۸۹۰- ولی امروزه که عصر تقیه به سر آمده بیان این اسرار بسیار آسانتر است ولی با اینحال امروزه که دشمنان امامت و انسانیت در سراسر جهان متحدتر و خونخوارتر گشته و کفر و طاغوت جهانی هم به حمایت از آنها برخاسته اند بیان و انتشار این اسرار کم خطرتر از گذشته نیست و کمترین بهایش جان است و زهی انسانی که در این راه جان دهد که جانش را با خود خدا معامله کرده است.

۸۹۱- روح یافتن و روحانی شدن برخی مردم از جانب امام دال بر هیچ مزیت معنوی آنها نیست زیرا امام از نزد خود و بدون طلب کسی بر برخی نظر می کنند وچه بسا بر ناتوانترین و جاهلترین و کافرترین مردم نظر کنند. ولی مزیت معنوی فقط حاصل نطق روح و بیان است که اجر جهاد و معرفت و اطاعت و تسبیح مأموم است و در غیر اینصورت روح را از دست می دهند پس از مهلتی که خداوند تعیین می فرماید. و پس از این خسران عظیم دچار انکار شده و دوره روحانیت خود را سحر و جادوشدگی می خوانند و چه بسا به عداوت با پیر خود می پردازند.

۸۹۲- روحی که عامه مردمان از پدر خود حضرت آدم به ارث دارند روح دهری و شجره ای و شیطانزده و محبوس در تن است و روح تنزل یافته در درک اسفل است و حداکثر قدرتی که می توانند از این روح برگیرند تقوای ظاهری و خویشتن داری در قبال کبیره های گناه است و صبر و استقامت در قبال وسوسه های شیطان! این روح امکان تقرّب الی الله و هدایت و عروج ندارد الا اینکه به روحی از اولیای الهی یاری شود که شرحش گذشت: "و خداوند مؤمنین را به روحی از نزد خود یاری می کند..." قرآن کریم-

۸۹۳- واقعه ای که در رساله امّ الکتاب جریان دارد واقعه نزول روح از امام باقر بر چند نفر از دوستان همکلاسی در مکتب خانه عبدالله صبّاح است که جابر و جعفر جعفی در رأس آن قرار دارند که بزودی به باب امام تبدیل شدند یعنی درب علم و روح و ولایت امام از برای سائر مؤمنان!

۸۹۴- و اگر سخن امام باقر(ع) موجب نزول روح در مخاطبانش گردیده (در واقعه تألیف امّ الکتاب) بدان دلیل است که امام از زبان روح القدس سخن نموده همانطور که از چشم روح القدس مناظر آفرینش را تسبیح کرده و نهایتاً اینکه وجهی از امّ الکتاب الهی را آشکار ساخته است. و از این امر می توان نتیجه گرفت که هر کلام وحدت وجودی از زبان عارفی واصل، ناقل روحی برای مخاطبان است به درجه ای از بیان فطری و امّی که در قلب مخاطب رسوخ کند و به درجه ای که این کلام در مخاطبانش موجب شهود قلبی گردد، همانطور که در معلّم امام باقر(ع) یعنی عبدالله صباح رخ نمود که توانست حقایق جمالی و نوری تأویل "الفون" را در جمال امامش رؤیت کند و تجلیات الهی پنج تن را به عینه شهود نماید که همان تجلی پنج حرف "الفون" بودند که این نمونه کاملی از حدیث قدسی و شهود قدسی است که عین واقعه نزول این پنج ارواح طیبه می باشد که سرچشمه درک و دریافت سایر ارواح قدسی هستند. چرا که پنج حواس ادراکی مخاطبان به نور این پنج تن و پنج نور ازلی احیاء و نوری گشته است. پس در اینجا مخاطب، نه تنها به آنی آن هفت روح را دریافته بلکه به کل آفرینش عاشورائی نائل آمده است و بلافاصله پس از دریافت هفت روح به یاری سه روح خاص الخاص الهی به رجعت حسینی پیوسته و به توحید کامل رسیده است همانطور که اندکی بعد از این واقعه به شهادت می رسد. یعنی به مقام تسبیح کامل تحدید نائل آمده است که الحاق حدّ فانی تن به احدیت سرمدی خداوند است.

۸۹۵- از این منظر نیز درک می کنیم که واقعه بیان قدسی امام باقر(ع) از امّ الکتاب عین واقعه عروج روح آن حضرت است و در جریان این عروج است که آن حضرت بقول خودشان همه عوالم غیبی را شهود میکنند از جمله پروردگارشان را. و چون این عروج در حضور این مخاطبان و در خطاب به آنهاست پس موجب نزول روح برای آنها می شود بمیزان طلب و خلوصشان در طرح مسائل. خود این بنده نیز پس از واقعه دریافت روح، بارها اتفاق افتاده که در قبال سئوال افرادی با چنین عروج و نزول روحی توأمان روبرو بوده ام و تدریجاً به عظمت بیان قدسی حقایق از منظر روح القدس پی برده ام که عین شهود خود من برای برخی از مخاطبان نیز مشهود گردیده است و از این تجربه عظیم دانسته ام که نمی توان در هر جمع و رابطه ای به این عروج و شهود رسید که مسئولیتی بس خطیر بهمراه دارد. که این مسئله برای خود این بنده بمعنای رعایت اشد تقیه است که جهادی چه بسا مشقّت بار است. برخی از این وقایع را در جریان زندگینامه ام گزارش نموده ام. قابل ذکر است که وقایع نزول روح لزوماً بهمراه شهود نیست و آن بستگی به خلوص و حضور قلبی مخاطب دارد.

۸۹۶- از حقانیت این ادعا همین بس که بسیاری از حتی مطالعه کنندگان آثار و معارف ما بی آنکه کمترین آشنائی قبلی با ما داشته باشند اعتراف کرده اند که در حین مطالعه به روحی عظیم نائل آمده و به مشاهداتی حیرت آور رسیده اند که این روح و مشاهدات غیبی همواره با آنان حضور دارد. که برخی از این افراد به تنفیس این حجت ها پرداخته و کوس اناالحق زدند و لذا پس از مدتی این روح را از دست داده اند. و اندکی دیگر نیز به تسبیح و تقوا و اطاعت از معارف پرداخته و سرنوشت خود را دگرگون ساخته اند.

۸۹۷- یکی از آشنایان ما با کمال حیرت از ما پرسید که چرا ما عین کلام شما را که به دیگران بازگو می کنیم هیچ اثر معنوی و روحانی بر مخاطب نمی گذارد! پاسخ کاملاً واضح است و آن چیزی جز ظلمت تنفیس نیست که روح کلام را از بین برده و چه بسا آن سخن را ظلمانی و بلکه شیطانی می سازد. پس نه تنها مخاطب هیچ روح و معنائی نمی یابد بلکه به انکار و عداوت دچار می شود. و علت دیگر اینست که ناقل این معارف جز استکبار و دعوت به خودش قصد دیگری ندارد که البته این دو موضوع به مثابه دو روی امری واحد است یعنی تنفیس و استکبار! عین این مسئله می تواند در جریان مطالعه کتب آسمانی و معارف توحیدی حضور داشته باشد و لذا خواننده این آثار جز شیطنت و ضلالت مضاعف نصیبی نیابد. همانطور که در قرآن کریم آمده است که این کتاب (قرآن) برای مؤمنان، شفاعت و رحمت است و برای کافران خسران است و برای منافقان هم رسوائی. و اینست که از امامان معصوم نقل شده که چه بسا مؤمنی در تلاوت

قرآن، پروردگارش را دیدار کند. بقول یکی از آشنایان روزی استادی در کلاس درسش حدیث مذکور را نقل نموده و دانشجوی مؤمنی به نیت لقای الهی همان شب به تلاوت قرآن پرداخته و صبح فردایش در اتاقش مرده یافته شده است. براستی که انسان مخلوق علم و باور خویشتن است به مصداق این کلام خدا در کتابش: "هر که دیدار پروردگارش را تمنا کند البته که دیدار کند!" پس معلوم نیست آن دسته از علمائی که منکر لقای خداوند هستند چگونه خود را اصلاً مسلمان می دانند و اهل قرآن!

۸۹۸- هر روحی که بر قلبی نازل می شود قبل از اینکه روحی خاص همچون روح الایمان، روح الفکر و امثالهم باشد روح حیات قلب است که قلب آدمی را که کانون جنبش حیاتی و اراده اوست به انرژی حیاتی معجزه آسائی می رساند و لذا فرد یک شبه خود را عاشق و پهلوان می یابد. حال اگر این روح را برای خود تنفیس نماید در حالیکه هنوز به لحاظ خلق و خوی و طرز فکر و روابط و ضوابط خود کافر است معلوم است که منجر به چه فاجعه ای میشود: کافری پهلوان و عاشق کفر خویش! که البته این از برکات معجزه آسای روح است که چنین فردی را یک شبه به غایت کفر و جهلش می رساند و این به معنای عمر و سرنوشت و مهلتی دوباره است. زیرا روح به دلیل هویت الهیش مطلقاً شرک ناپذیر است پس فرد تنفیس کننده را به انتهای کفر بی ریا و مطلقش می رساند. از این منظر بهتر می توان انسان مدرن را که تحت الشعاع ظهور روح امام زمان قرار گرفته درک نمود بخصوص اگر با معارف توحیدی و وحدت وجودی نیز آشنا گردد که در اینصورت یا مؤمنی خالص می شود و یا کافری مطلق. جهان مدرن در سمت چنین قطبیتی در حرکت است که در غایت این دو قطبی شدن جهان است که ظهور امام زمان آشکار می شود وگرنه همین قطبی شدن کفر و ایمان، خود از واضح ترین علائم ظهور است ظهوری که در جریان است: "قیامت فرا رسیده ولی آن را برای عامه بشری پنهان داشتیم تا همچنان به اجر و جزای اعمالشان نائل آیند." سوره طه.

۸۹۹- وقتی که فردی بطور صادقانه وخاشعانه و جداً، سئوال و طلبی را به نزد عارفی صاحب روح می برد در حقیقت به قلمرو دریافت روح گام نهاده است و بی شک صاحب روح می شود روحی که پاسخگوی همه مسائل و اجابت کننده همه مطالب اوست اگر حقش را ادا کند که کمترینش تسبیح این روح در سمت سرچشمه اش می باشد. و از اینجا به راز این جمله معروف علی(ع) می رسیم که در همه جا می فرمودند: "از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید."

۹۰۰- این سخن مشهور و راز گونه امام علی(ع) بیانگر حقیقتی دیگر نیز هست و آن اهمیت سرنوشت ساز وجود امام زنده است وگرنه ایشان می دانستند که قرآن و دریائی از کلام ایشان که در عصر آن حضرت مکتوب شده بودند باقی خواهد ماند. پس سخن امامی که در کالبد خاکی زیست می کند برای مردمان خاکی هزاران بار نجات بخش تر و هدایت کننده تر از کلام امامانی است که در حیات دنیا نیستند. یعنی دریافت روح جز از نزد امامی زنده ممکن نیست و آنهائی هم که گاه از تلاوت قرآن یا مطالعه متون قدسی به روحی میرسند آن روح از نور امامی حیّ است که بر آنان نظر میکند.

۹۰۱- عروج روح در وجود خود ما و نزولش از طریق آثار ما بر مخاطبان تقریباً از تألیف کتاب مذهب اصالت عشق آشکارا بر عرصه عروج و نطق روح القدس وارد شده که تا به این رساله در حال معراج بوده است که تأویل و تعیّن امّ الکتاب است که همان نطق روح القدس می باشد آن هم از زبان امام باقر(ع) که گشاینده و بانی آن است، زیرا معصوم هفتم است که امّ امامت را از روح القدس که روح امام است تبیین فرموده اند و ما آن را تحت الشعاع نور امام دوازدهم یکبار دگر به زبان و منطق این عصر احیاء کرده ایم یعنی روحانی ساخته ایم همانطور که کتابهائی همچون خداشناسی امامیه، دیالکتیک دیالکتیک، مبانی عرفان امامیه،علم رحمت مطلقه، فطرت خدا و فطرت بشر و شیطان شناسی از ارکان نطق این روح می باشند. همانطور که بقول امام باقر(ع) با نزول روح القدس چشم رؤیت الهی پدید می آید و ابلیس از قلمرو وجود رخت بر می بندد و همه خطوات شیطان و آثار گناه از نفس پاک می شوند.

۹۰۲- همانطور که امام باقر(ع) میفرماید که روح القدس بر روح العقل محمدی می نشیند و از همان ظهور میکند. پس تفکیک این دو روح خصوصاً امری بس لطیف است و به همین دلیل شاهدیم که عقلانی ترین آثار ما در این سالهای اخیر رخ نموده اند که عرصه عروج و نطق روح القدس بوده است که دیالکتیک دیالکتیک واضحترین نمونه این

معناست که ظهور عقل محض است که به ذات احدی باریتعالی می رسد و لذا عقل محمدی است چون فقط دین محمد است که عقل الهی را به عرصه ظهور رسانیده است. که امّ الکتاب و احیای مهدوی آن غایت این عقل است و عین عقل عقل است. و درست به همین دلیل ما در این سالهای اخیر بخصوص در جریان تألیف رساله حاضر، بغایت خودآگاهی عرفانی و روحانی رسیده و کل عمر معنوی خود را از منظر علم امام تبیین می کنیم و تصدیق می کنیم که کل حیات عرفانی ما، مخلوق ارواح طیبه معصومین و نور امام زمان بوده است و ما بنده ای از بندگان محمدیم و علی. و بخاطر این بندگی می توانیم خداوند خالق را تا ابد از برای حقش بندگی کنیم و به این بندگی سرافراز باشیم که جز این وجودی در دو عالم نداریم: "انس و جن را نیافریدیم مگر برای بندگی خویش." قرآن کریم-

۹۰۳- پس بدینوسیله وقت را مغتنم شمرده و یکبار دگر به خوانندگان مجموعه آثارمان و هزار چندان، آثار سالهای اخیر و بخصوص کتابهای مذهب اصالت عشق، خداشناسی امامیه و دیالکتیک دیالکتیک شدیداً توصیه و اخطار می دهیم که هزار زینهار از تنفیس و همذات پنداری! که تنها راه نجات از این دام ابلیس که آخرین دام اوست تقوای فزاینده و توبه پیاپی از کل گذشته خود و اطاعت فزاینده از معارف این آثار در عمل زندگی روزمره است که حداقلش رساله چه باید کرد می باشد. و در غیر اینصورت بهتر است که کل این معارف را فراموش کنید که هرگز نمی توانید، پس به آن عمل کنید که خداوند برای توابین و صالحینش ارحم الراحمین است و امرش را به آسانی آب خوردن می سازد به شرط صدق در توبه و خواستنی صادقانه. پس توانستن همه از اوست که بسوی شما می آید: "بخواهید مرا تا اجابت کنم شما را." قرآن کریم-

۹۰۴- یکی از خواص روحی که از جانب عارف یا امامی بر کسی فرود می آید رحمت و مغفرت و شفاعت و بخشش و طهارت و عزّت است که همه اعماق و ارکان وجود را در بر می گیرد. پس کسی که این روح را برای خود تنفیس میکند بناگاه دچار چنین احساس و باوری می شود که گوئی بطور مادرزادی پاک و زیبا و عزیز و عاشق بوده است و هیچ گناهی در او راه نداشته است. و این سرآغاز استکبار نفس و تبهکاری و کفر و فساد مفتخرانه است زیرا روح امر خداست و دارای حضوری الساعه و ازلی – ابدی در انسان است. پس فرد تنفیس کننده که چه بسا تا قبل از این خود را جامع گناه و فساد و ذلّت و بی ارادگی می دانست بعد از نزول روح احساس خدائی میکند. البته این احساسی بر حق است ولی به شرطی در دل فرد حفظ و حراست می شود و تعالی می یابد که چنین تنفیسی رخ ندهد تا آنجا که فرد نه تنها خود بلکه خاندان و نژادش را برگزیده خدا می پندارد و این واقعه سرنگونی است. زیرا به قدرت این روح بایستی کل گذشته اش را به یاد آورده و از آن توبه کرده و زین پس افکار و عواطف و اعمال و راه و روش خود را زیر و رو کند در حالیکه با چنین تنفیسی جز خودپرستی و خودشیفتگی چیزی حاصل نمی آید که همان مریدی شیطان است. و لذا فرد تنفیس کننده روح بزودی خلیفه شیطان میشود و تمامی ارزشها را برای تقدیس خودش در وجدان خود وارونه میسازد. این یک عاقبت ابن ملجمی است. "آنانکه بجای خدا و رسول، شیطان را ولی خود قرار دادند آیات الهی را تبدیل کرده و خلیفه شیطان می شوند و این بد جایگاه و خسرانی است." قرآن-

۹۰۵- امام باقر(ع) می فرماید: آ، خداوند است که روح ناطقه همه حروف در مغز بشر است که ظهور این نورش در بشریت پنج تن آل الله هستند که آفرینش از این انوار پدید آمده است و در آخرالزمان به این پنج نور شخصیت و موجودیت بخشیده است و این خاندان را مهد خلق جدید انسان ساخته است و آلاءالله در سوره رحمن که سوره خلق جدید انسان است. که درک و تصدیق این حقیقت برای مسلمانان موروثی کاری بس خطیر و سخت است الا اینکه از مذهب دهری خود پاک شوند و نور حی و قیومی یابند. ولی محققین عاشقی از مغرب زمین از راه عقل و حق جوئی به این حقیقت در عصر ما نائل آمده و از زبان غیر بسوی ما آمده اند که: و از سرزمینی دور، مؤمنی آمد و فریاد زد که ای بی خبران چرا به نور رسولان خدا ایمان نمی آورید! قرآن کریم- که این مصداق دیگری از طلوع حقیقت از مغرب است. و این از رحمت محمدی بر عالمیان است که هر حق جوئی در جهان را به این نور ملحق می کند.

۹۰۶- پس روح و نور همه امامان معصوم همان روح "آ" است که روح القدس است که فقط در قائم آل محمد که مظهر اسم النور است جهانی شده و به عرصه ظهور جهانی رسیده است و ما بواسطه همین روح نوری قائم است که به

حقیقت معصومین پی می بریم و نیز حقیقت همه انبیای سلف! و جز از این طریق خداوند عالمیان را نمی شناسیم که بواسطه همین روح نوری با ما سخن می کند و بر ما رخ می گشاید. و حقیقت عقل و دین و محبت را هم به همین طریق می یابیم. و هر حقیقت دیگری را! امامان، معانی خداوند هستند (امام باقرع)- و کسی که خداوند را به غیر از این انوار و ارواح و حقایق امامی می خواند و می پرستد در واقع عدم پرست است و ابلیسی! و این خودپرستی است. هرچند که خودپرستی صادقانه و بی ریا نیز بسرعت آدمی را به عدمیت خودش میرساند و به توبه ای نصوح نائل می آید. آنچه که درد بی درمان است خداپرستی موروثی نژادی است که کفری منافقانه می باشد.

۹۰۷- به یاد آوریم که امام باقر(ع) پنج ساله در حین نطق روح القدس از زبانش بود که الهیت خود را بر معلمش به شهود رساند و معلمش ظهور الهیت پروردگار را در هویت پنج تن از جمال امام باقر(ع)، شهود نمود که هر یک میگفتند لااله الا انا! بنده نیز دو تجلی آشکار در عین بیداری از پروردگار را از وجود محمد(ص) و علی(ع) رؤیت نمودم پس از دیدار با هیکل نوری امام زمان(عج) که واقعه نزول روح القدس بود. و اینست که میزان راستی آزمائی این نسخه امّ الکتاب که در نزد ماست اساساً حجت ها و آیات و بینات شخصی خودم می باشد بهمراه محکمات قرآنی و عقل توحیدی!

۹۰۸- و آنچه موجب می شود که ما حوادث عرفانی و نزولات غیبی گذشته خود را هر بار به تجلی جدیدی به یاد آوریم یاری روح القدس است. زیرا در هنگام نزول این ارواح و آیات الهی، هوش دنیوی بکلی از میان می رود و درجه ای از موت حاصل می گردد پس به یاد آوردن این وقایع بخودی خود و از طریق حافظه دنیوی محال است: می میرید و روی به خدا می کنید و دیدارش می نمائید- قرآن کریم! مثل کسی که مرده و از دنیا رفته و حوادث زندگی قبلش و از جمله واقعه مرگش را به یاد می آورد. و این حیات اخروی است که عین حیات و هستی و خلق جدید می باشد. "به یاد آور که آرزوی مرگ می کردی قبل از اینکه دیدارش کرده باشی." قرآن کریم!

۹۰۹- تا قبل از واقعه نزول روح و دیدار با امام زمان(عج)، آشنائی بنده با قرآن در حد مشورت سال و ماهی یکبار به مثابه تفأل یا استخاره بود و سواد عربی و اطلاعات قرآنی بنده هم در حد صفر بود و از آیات قرآنی جز در حد نماز نمیدانستم. ولی با واقعه نزول روح از فردایش کل وجودم را قرآنی یافتم که قرآن در دل و اندیشه ام تلاوت می شد و برخی از آیات در قلب و مغزم نوشته می شد که بعدها دانستم که آیات مربوط به امامت و وحدت وجود است که اکثرش را در امّ الکتاب می یابم. پس این واقعه نزول روح القدس بود که روح وحی و نطق الهی می باشد. و بطرزی حیرت آور و غیر قابل وصف من معانی حقیقی آیات را در ذهنم می فهمیدم بی آنکه عربی کلاسیک بدانم و ابتدائی ترین حد صرف و نحو را دانسته باشم. پس روح القدس، روح عربی خداوند نیست بلکه روح امّی – فطری است وهمان فطرت الله در بشر است که ناطق و مؤلف همه مجموعه آثار بنده است. به همین دلیل تنها کتابی را که در همان جریانات نزول ارواح الهی در دازگاره تألیف نمودم "الممنوع" بود که آنرا امّ الکتاب هم می نامیدم که فقط اسماء الله بود که همه اسماء از حروف الفباء شروع می شد و الفباء هم از اسمای الهی محسوب می شدند. حال با مطالعه امّ الکتاب امام باقر(ع)، بر حقایق آن کتاب و آن وقایع بهتر آگاه می شوم و بر یقینم می افزاید.

۹۱۰- و از عجیبترین وقایع نزول روح و اسماء و اذکار الهی بر قلبم، نزول الفباء بودند که بصورت نوری بر من فرود می آمدند و قلبم را کن فیکن می کردند و براستی مرا می آفریدند و نفس مرا به نطق الهی، ناطق می کردند و من تا مدتی این حروف را بر کاغذ خوشنویسی می کردم که این حروف در مقابل چشمان و در زیر قلم من به اشکال و صوری قدسی در می آمدند از جمله به شکل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و کلمةالله! که همه آن اشکال و صور قدسی را اطرافیانم بردند که از آنها برکات حیرت آوری می یافتند به اعتراف خودشان!

۹۱۱- پس در حقیقت این امّ الکتاب بود که بر قلبم نازل شده بود. به همین دلیل حدود ده سال بعد که رساله امّ الکتاب امام باقر را دیدم گوئی که تجسمی از کتابی را می دیدم که بر قلبم نازل شده بود و همچنان حضور داشت و با من سخن می نمود. به همین دلیل رویاروئی من با امّ الکتاب باقرالعلوم(ع)، عین رویاروئی من با باطن و روح خودم می باشد که از بیرون با من سخن می گوید و مرا بخودم معرفی میکند. پس یقیناً این رساله را کسی چون بنده می بایست شرح و تأویل می نمود که چنین هم شده است.

۹۱۲- همانطور که امام باقر(ع) می فرمایند روح القدس آن روحی است که به یاریش می توان تجلیات الهی را شهود نمود. که این نیز حجتی دیگر بر راستی معارف این رساله امّ الکتاب است زیرا برای خود این بنده محقق شده است.

۹۱۳- یک انسان عاقل و با تقوا نمی تواند بطور قطع و یقین باور و ادعا کند که یافته های روحی و غیبی و باطنیش از جانب حق است مگر اینکه آیات و حجتهائی در بیرون هم بر راستی آن بیابد و بیهوده نیست که قرآن کریم در سوره فصّلت درک حق را جز بواسطه آیاتی در درون و برون توأمان، ممکن نمی داند: ما نشانه های خود را در درون و برونتان بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است! و رساله امّ الکتاب باقر العلوم(ع) نیز یک آیت بیرونی بر حقانیت امّ الکتابی است که حدود بیست سال قبل بر این بنده نازل شد. و لذا مجموعه معارف و آثار ما به مثابه تفصیل و تفسیر و تأویل امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) است سالها قبل از یافتن این رساله در بیرون!

۹۱۴- دانستیم که خداوند در وجود آدمی دو کانون عرش دارد که دل و سر انسان است که عرش زمینی – آسمانی اوست و همه ارواح که به مثابه اعضاء و حواس خداوندی هستند (سر و دل و دستان و گوشها و چشمان و بینی ها و زبان) در وجود مؤمنان و خلیفه اش مستقر می باشند به درجات! و بقول امام باقر(ع) روح ناطقه خداوند بر فراز سائر ارواح قرار دارد که خداوندِ حقیقت و آفرینش است و الهیت خداوندی را بارز می کند که بر بحر سفید مغز مؤمنان نشسته است که قلمرو استقرار عرش رحمن است. پس همه این ارواح تحت فرمان روح ناطقه خداوند یعنی روح القدس، آفریننده جهان و جهانیان هستند یعنی روح الایمان بعنوان دل خداوند، روح اعظم بعنوان سر خداوند، روح الحفظ و روح الفکر بعنوان دست راست و چپ خداوند، روح الاکبر و روح العقل بعنوان چشم راست و چپ خداوند، روح العلم و روح الجبروت بعنوان بینی راست و چپ خداوند، روح غایتی و روح روشنی بعنوان گوش راست و چپ خداوند و روح القدس بعنوان زبان خداوند! و خداوند بدینگونه جهان و نهایتاً انسان را آفریده است و در آخرالزمان انسانی که به این ارواح الهی نائل می آید برپا کننده خلق جدید است که نخستین مخلوق این خلق جدید خود این انسان است که اولین انسان خلّاق هم علی(ع) است. "به حقیقت که به آنها قدرت امکان بخشیدیم که چنین قدرتی را به شما نداده ایم پس برایشان گوشها و چشمان و دلهائی قرار دادیم که به دلیل انکار و استهزاء نشانه های الهی این قدرت گوش و چشم و دل هیچ بکارشان نیامد و انکار و استهزایشان خودشان را احاطه کرد و هلاک شدند..." احقاف۲۵- و اینک یکبار دگر خداوند ارواح و انوار و حواس خود را بما اعطا کرده و بما قدرت امکان (آفرینش) می بخشد امید است که پیرو آن منکرین و استهزاء کنندگان نباشیم و هلاک نگردیم. در حقیقت خداوند در هر عصری ارواح حسّی و خلاق خود را از طریق اولیایش بر مردم نازل می کند که اکثراً ظهورات الهی را تصدیق و تسبیح نمی کنند پس قدرت خلاق این ارواح حسّی چشم و گوش و دل بکارشان نمی آید و آنها را ترک می کند و دوباره هلاک می شوند یعنی کور و کر و لال و سنگدل باقی می مانند و در قفس تن هلاک می گردند. انشاء الله که شما از این جماعت نباشید!

۹۱۵- در حقیقت این ارواح قدسی ازلی در همه مراتب تجلی و آفرینش به صور و ماهیات متفاوت حضور دارند مثل هفت آسمان، هفت فلک منظومه شمسی، هفت طبقه زمین، هفت طبقه نفس انسان، هفت تنان از اولیای الهی و امثالهم. و بلکه در میان نباتات و گلها و جانوران خشکی و آبزی هم تعیّن دارند. به یاد می آورم که در نخستین ایام نزول روح در دازگاره، در رویایی صادقه در اطراف کلبه ام هفت حیوان روحانی را دیدم که با من رابطه ای حیرت آور داشتند: یک اژدهای سیاه غول پیکر که بعنوان محافظ بر بالای تپه آرمیده بود که طولش لااقل بیست متر بود و یک شیر، یک گوزن، یک خرگوش، یک باز، یک عقاب سفید و یک ببر! که مشابه چنین وصفی را در امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) نیز شاهدیم. همچنین هفت گل و گیاه اساطیری که بی شباهت به گیاهان و گلهای اطراف اطاقم نبود. بتدریج همه این گیاهان و حیوانات روحانی و قدسی را در واقعیت آن محیط یکایک درک نمودم. و حیرت آورتر اینکه در روز هجرت و نقل مکان اجباری از دازگاره مواجه با بچه مارهای مرده ای در اطراف خانه شدیم که نمونه بسیار کوچکی از آن اژدها بودند که خال قرمز کوچکی هم بر پیشانی داشتند که چنین ماری را نه در آن منطقه و نه جای دیگری هرگز ندیده بودم. گوئی که آن حیوانات هم با خروج من از آن منطقه کوچ کردند و شاید هم مردند. مشابه همین تجربه را در رابطه با ماهیان هم داشته ام که شرحشان قبلاً آمده است که رابطه مستقیمی با قلم و نوشتن من داشتند و شبانه روز با این ماهیها در دل و اندیشه ام محشور بودم و میدانیم که ماهی (نون) مظهر قلم الهی در دریا و بر زمین است همانطور که نشانه حضرت

موسی(ع) در جستجوی خضر(ع) که مظهر قلم الهی بود هم یک ماهی بود ماهی پخته ای که در سفره موسی(ع) بناگاه زنده شد و به دریا رفت از روح قلم خضر(ع)!

۹۱۶- همانطور که امام باقر(ع) متذکر شده اند، کسی لایق حمل و شکوفا سازی این ارواح و انوار الهی در خویشتن است و این حواس و هوش و نطق الهی را خلاق می سازد که از دو چیز پاک شده باشد یکی وراثت تاریخی و نژادی و دیگری تعلقات دنیوی و مادی و اجتماعی و استکبار معنوی! و همه داشته ها و آرمانهایش را برای این حق کبیر الهی فدا نماید. و این زمینه تسبیح خالصانه است. در غیر اینصورت بقول الهی در سوره احقاف-۲۵، از قدرت امکان الهی محروم شده و روح حواس و ادراکش از دست می رود. همانطور که برای نخستین بار خداوند به حضرت ابراهیم قدرت امکان اعطا نمود (مکنّا) و از طریق او به مردمان عصرش این روح را اعطا کرد که همه انکار و استهزاء کردند و از دستش دادند و هلاک گشتند!

۹۱۷- در امّ الکتاب می خوانیم که تجلی نور ازلی خداوند به پنج نور نخستین است که در هفت آسمان و زمین به صد و بیست و چهار هزار نور متجلی گشته که هر تجلی از آن به هزاران هزار انوار جزئی تر است که در آسمان دنیا در هزاران هزار افلاک و ستارگان مجسم گردیده است که همه این انوار در افلاک منظومه شمسی متمرکز شده و از طریق ماه و خورشید در انسان تجلی کرده و نهایتاً در حیات ناطقه انسان همین پنج نور است که سخن می گوید که این سخن در اولیاء و امامان همان نطق خداوند تعالی است ولی در سایر مردمان و غیر مؤمنان محبوس در روح حسیّه و ظلمانی است و لذا کافر است و کافرانه نطق می کند. ولی در مغز مؤمنان به یاری روح الایمان تا روح القدس به پنج نور ازلی پیوسته است و معراج می کند. همانطور که عناصر نطق روحانی مغز در حروف الفباء همان پنج نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است که در حرف "الف" حضور دارد که روح همه حروف است که از نقطه نطق علی سخن میگوید و آن نطق الهی است. که کمال این نطق از روح القدس است که در روح الاعظم الهی که در سر مقیم است سخن می گوید که همان غایت فطرت و وجدان الهی در بشر است که هم وجوددان است و هم وجودبخش و هم وجودآفرین. که این نطق روح القدس از وحدت ارواح این پنج نور صادر می گردد یعنی روح الحفظ، روح الفکر، روح الجبروت، روح العلم و روح العقل. که ارواح ناطقه "الفون" می باشند. و دانستیم که "آ" در روح الحیوة ناطقه مغز همان حضور نطق روح ازلی خداوند است. ولی روح حبسی که همان روح دهری محبوس در تن بشر است بدون این ارواح مذکور در ظلمت تن منزوی و منفک از نور ازلیست و لذا کافر است که به کفر و ظلمت می شنود و می بیند و می بوید و می چشد و سخن می گوید و اساساً واژگونه است و اینست که با نخستین نزول روح الهی بر قلب، این روح حبسی و حواس و نطق ظلمانی بایستی یکبار دگر زیر و رو شود که این زیر و روئی جز در جریان توبه و هجرت و اطاعت از امام ممکن نمی شود. و کسانی که این مجاهدت را به انجام نمی رسانند و روح الهی را در خود بهمراه روح حبسی، قلمرو سلطه شیطان می سازند و چه بسا نهایتاً خلیفه شیطان می شوند. و اینست که بخش عمده ای از احکام و اوامر الهی در قرآن کریم خطاب به نو مؤمنان است.

۹۱۸- ولی در عین حال امام باقر(ع) درباره این روح حبسی که محبوس در سینه است می فرماید که دارای دو وجه است که یکی در خانه باد است و دیگری در خانه آب. که یکی وجه کفر و ظلمت است و دیگری دارای طبعی از نور و رحمت است. در حقیقت این دو وجه از روح حبسی یکی ریه است و دیگری قلب که دو وجه حیات است که ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند و مستقیماً بر یکدیگر اثر می نهند. که این وجه بادی روح حبسی همان وجه ظلمانی و کفر میباشد که کانون هوای نفس است ولی وجه آبی آن که قلب می باشد میلی به نور و رحمت دارد و لذا همواره مخاطب روح ناطقه مغز است که به آن امر می کند که متمسک به عروة الوثقی شود (آیةالکرسی). این وجه آبی از روح حبسی یعنی قلب همان وجهی است که محل نزول روح می باشد و همان وجه عروج روح نیز هست که اتصالی به عقل دارد هرچند که خود این قلب دارای چهار بطن است که قبلاً درباره اش سخن نموده ایم. و باید دانست که این وجه آبی روح حبسی همان قلمرو عرش است که بر آب میباشد و لذا در انسان صاحب روح الهی به عرش رحمن در حیات ناطقه مغز متصل میگردد. راز حبس نَفَس در ریاضتها و مجاهده های عرفانی از همین روست که جنبه کافرانه و ظلمانی روح تا حد ممکن تضعیف گردد و واقعه موتهائی که در جریان نزول روح بر قلب رخ میدهد از همین جنبه کاهش گردش روح بادی

یعنی تنفیس است که خود بخود گاه به صفر می رسد و موت موقتی حادث می گردد تا وجه آبی و قلبی روح که جنبه رحمانی و نوری آن است به حداکثر اقتدار نائل آید. زیرا انسان از طریق تنفس است که دنیای بیرون را بر خود وارد میکند که در واقعه نزول روح برای دقایقی این درب دنیا مسدود می گردد.

۹۱۹- این دو وجه رحمانی و ظلمانی روح حبسی، مصداق این کلام الهی در قرآن کریم است که می فرماید: "پاکی و ناپاکی را در نفس انسان نهاده است تا او را بیازماید." بنابراین نزول روح الهی نیز بر همین روح حبسی و موروثی واقع می شود که دارای دو وجه فسق و تقوا و ظلمت و رحمت است و از آنجائی که آدمی در دوره جاهلیتش اساساً پیرو وجه ظلمانی و بادی روح خویش است پس کلیه خلق و خو و منطق و رفتار و احساساتش هم کافرانه است و از این روست که پس از واقعه نزول روح الهی تا این حد محتاج اطاعت بی چون و چرا از پیر است و اصلاً بزرگترین حجّت حقانیت پیر طریقت همین القاء روح الهی بر مرید است که اگر فاقد چنین روحی باشد بر هیچ حقّی نیست و اصولاً پیر نیست.

۹۲۰- از مدارج واقعه عروج روح از قلب بر روح حیات ناطقه مغز خود پس از وقایع نزول روح در طی این بیست سال اخیر سخن نمودم که مراحل رجعت روح به یاری سه روح اکبر و اعظم و احدی(ازلی) بود که با نشانه های تألیف برخی از کتب همراه است. و اینک به عقب تر رفته و مواقع و منازل و جغرافیای نزول روح هفتگانه در طی زندگانی معنویم را به یاد می آورم. و این خاصیت ذکر است که نمی توان حوادث را به ترتیب تاریخی نقل نمود مگر به طریقی مصنوعی!:

الف- در شب قدر ماه رمضان سال ۱۳۳۹ که حدود پنج ساله بودم روح الایمان بر این بنده نازل شد که درباره اش در سائر آثارم سخن نموده ام. نزول این روح که بهمراه رویای میهمانی افطاری در منزل خدا بود با نوشیدن یک جام زهر آغاز شد که با تلخی اش از خواب برخاستم و بقدری منقلب بودم که برای مادر بزرگم بوقت سحری تعریف کردم که او ساعتی گریست و تعبیرش این بود که: به تو جام بلا نوشاندند! در حقیقت جام "الست بربکم قالوا بلی' "! و اما بلی من بخدا در آن رؤیا جهت تعارفش در برداشتن آن شراب بود که: آیا میل داری؟ گفتم: بلی! هرچند که این بلی گفتن من بقول الهی در قرآن، از جهل من بود و من چه می دانستم که آن چه شربتی است. به هر حال با آن واقعه از همان سنین خواب از سرم پرید و دنیا در دلم مرد و چشم من به حقایق تلخ جهان باز و روشن شد پس این روح الایمان بقول امام باقر(ع) بهمراه "روح روشنائی بخش" بوده است. و به یاد می آورم که پس از نوشیدن آن جام تا مدتها شب هنگام به وقت خواب، نوری از اعماق تاریکی بسویم می آمد که من از نزدیک شدن این نور احساس مرگ می نمودم. و بدینگونه خواب بر من حرام شده بود تا اینکه ندائی شنیدم که می گفت تسلیم این نور شو تا از این احساس مرگ نجات یابی که من تسلیم شدم و آن نور بالاخره بر سینه ام وارد شد که اینک پس از عمری به نطق امام باقر نام حقیقی آن نور را دانسته ام که از ملزومات روح الایمان است بهمراه روح ممتحنه. این روح با من در تمام عمر چنان کرد که دو چیز در چشم و دلم راهی نیافت: مال و زن! و اینگونه بود که در آغاز جوانیم در آمریکا هلاک نشدم و جان سالم بدر بردم. و کلاً ایمان به حضور خدا در جای جای زندگی از برکات روح الایمان بود.

ب – نزول روح الحفظ که روح نوحی است در جریان هجرتم به آمریکا نازل گردید. همانطور که روح الحفظ لوح محفوظ سرنوشت ایمانی است که فرد آغاز به نوشتن این لوح می کند از منظر روح الایمان و روح روشنی و همچنین روح ممتحنه ای که در روح الایمان نهفته است. قبلاً در زندگینامه ام متذکر شده ام که قصد من در هجرت به آمریکا در سن بیست سالگی نه تحصیل علم بود و نه رفاه و نه تفریح بلکه از عمق ایمانم به سرزمین کفر مطلق و طاغوت جهانی می رفتم فقط احساس می کردم در این هجرت برای من حقیقت بزرگی در انتظار است که سرنوشت مرا دگرگون می سازد این القائی از جانب روح الایمان بود. و لذا با جیب خالی و بی هیچ حمایتی از پس و پیش در اوج حیرت و مذمّت فامیل به آمریکا رفتم. و براستی در طی سالهائی که آنجا بودم بر کشتی نوحی سوار بودم که در اوج انواع طوفانها به پیش میرفت کشتی ای که سرنشین آن جز من کسی نبود. و براستی من نوح سرنوشت خود شده بودم و بدینگونه بود که در آنجا محفوظ ماندم به یاری روح الحفظ الهی. به همین دلیل از این سفر که بازگشتم جز خودم هیچ کس دیگری را بر

روی زمین نیافتم زیرا ساحلی که این کشتی بر آن نشست دازگاره بود. در این سفر، من همچون نوح از جهان بشری و تمدن حاکم بر آن خارج شدم. لوح محفوظ سرنوشت را نمی توان با دست و قلم تاریخی – نژادی نوشت و لذا در ایامی که در حال بستن چمدان و گرفتن ویزا جهت پرواز به آمریکا بودم در یک روز زمستانی به تنهائی جهت خداحافظی از دماوند به توچال رفتم که گرفتار گردباد و طوفان برف شدم و حدود ده ساعت در نقطه ای بر لبه پرتگاهی در توچال خود را به زمین دوختم تا طوفان مرا با خود نبرد. نتیجه این شد که دو دستم کاملاً یخ زد و پزشکان تصمیم به قطع دو دستانم گرفتند آنهم پزشکان متخصص سرمازدگی که رئیس آنها یک آمریکائی بود و در بیمارستان تجریش خدمت میکرد. و من با خود گفتم بدون دستانم بهتر است بمیرم و به مسئولیت خودم بیمارستان را ترک کردم و مسئولیت مرگ قطعی خودم را گردن گرفتم. و این نخستین انتخاب من بین مرگ و زندگی بود که بر سر دستانم با خدا معامله کردم زیرا همواره من در دستانم قلم را احساس می کردم و میدانستم که بدون قلم زنده نیستم! ولی دستانم حدود دو ماه بعد تدریجاً جان گرفتند و پوست و گوشت تازه پدید آمد و براستی دستانم به خلق جدیدی دوباره زنده شدند و با این دستانم به آمریکا رفتم. که با این واقعه زمینه جسمانی نزول روح الحفظ و روح الفکر مهیا گردید زیرا طبق قول امام باقر(ع) روح الحفظ و روح الفکر به مثابه دو دستان خداوند هستند که با آنها انسان را آفریده است بقول قرآن کریم!

ج- دوسال از اقامتم در آمریکا گذشت و من در همین دو سال هر شبانه روزی بیست ساعت در کتابخانه به مطالعه همه آثار بنیادی تمدن مغرب زمین پرداختم و میتوانم بگویم که همه مکاتب فلسفی و علمی و اجتماعی و مذهبی و روانشناختی تمدن غرب را یکبار مرور کردم از فیثاغورس و بطلمیوس و افلاطون تا نیوتون و پاسکال و دکارت و فروید و هایدگر و مارکس و سارتر. و بدینگونه در تمدن غرب چیز دل چسبی نیافتم پس از آن فارغ شدم و من ماندم و شریعتی! تا اینکه شب بیست و نه خرداد ۵۶ رسید و من نمی دانستم که چه واقعه ای در جریان است. نیمه شب بود که دیدم روحی مرا فراگرفت و من چون خسی در گردابی می چرخیدم و احساس می کردم که قیامت بر پا شده و جهان به پایانش رسیده است. شریعتی کالبد خاکیش را در لندن ترک کرده و به سراغم آمده بود. او از دنیا رفته بود و من نمیدانستم. برای نخستین بار قلم برداشتم تا این نبرد بود و نبود را در روحم به تصویر بکشم و مقاله ای درباره تضاد و دیالکتیک نوشتم و این نخستین اثر قلمی من بود. من وارث قلم شریعتی شده بودم و روح الفکر بر من نازل شده بود که روح ابراهیمی است و من با شریعتی در نوجوانیم در ایران فقط از طریق کتاب "حج" آشنا شده بودم که کتاب ابراهیم بود و در مطالعه آن کل راز دین و اسلام و توحید را یافته بودم تا اینکه روح ابراهیمی و قلمش از شریعتی بمن رسید. گویا در هر عصری فقط یک نفر صاحب قلم الهی است که همان روح الفکر ابراهیمی می باشد که تدریجاً در تاریخ تکامل و تعالی می یابد تا تمام و کلش از روح القدس امام زمان در جهان رخ می نماید.

د- در آمریکا روح دیگری نیز بر من فرود آمد یعنی نزول روح الجبروت موسوی که با واقعه نزول ماه توأم بود که برای نخستین بار رخ می داد که البته نزول کامل نبود که نزول کاملش در سال ۱۳۷۶ در مشهد واقع گردید. نزول روح الجبروت که روح اراده الهی جهت هجرت فی الله و جهاد فی الله است در سال ۱۳۶۰ه.ش یکبار دگر کل مسیر سرنوشت مرا دگرگون کرد. من که قصد هجرت به آلمان را داشتم تا در دانشگاه برلین رشته مذاهب تطبیقی را در حد دکترا بخوانم با واقعه نزول ماه، به آنی منقلب شده و از هیوستون یکراست به دازگاره آمدم و در همان نخستین اقامتم در دازگاره در پائیز ۱۳۶۰ با حضرت خضر(ع) روبرو شدم همانطور که موسی جهت کسب علم لدنی به جستجوی خضر پرداخت و دیدارش نمود. دیدارم با خضر(ع)، خروجم از تمدن حاکم بر جهان مدرن بود و نیز سرآغاز خروجم از اقطار عالم و ورود به قلمرو الساعه و قیامت و علم حضوری و لدنی! درست همچون خروج موسی از بنی اسرائیل جهت دیدار با خدا! خروجم از آمریکا و تمدن مدرن و ورودم به دازگاره! دازگاره ای که چهارده سال بعد طور سینای معراجم گردید و دیدار با امام زمان و لقای رب! و کاملاً به یاد می آورم که در آن سالها حضور حضرت موسی را با تمام وجودم در دل خود احساس می کردم و گاه او را صدا می زدم! من به ایران بازگشتم در حالیکه صاحب روح القلم و روح الجبروت الهی شده بودم! من با خروجم از آمریکا از تمدن مدرن و همه مقدساتش یعنی علم و فن و دموکراسی و مدرنیزم خروج کردم.

هـ - در سال ۱۳۶۴ در قلهک تهران یک نشانه غیبی بسراغم آمد و بناگاه بی هیچ سابقه ذهنی مرا راهی آلمان نمود بی آنکه اصلاً بدانم برای چه به آلمان می روم زیرا مسلماً جهت تحصیل مذاهب تطبیقی نبود. امکان سفر به آلمان در آن

سالها سخت تر از سفر به ماه بود از برای ایرانیان! آنهم بی هیچ امکاناتی و با جیب خالی! ولی این سفر هم معجزه آسا ممکن شد و در آلمان موقعیت نزول روح العلم مسیح بود آنهم در منزل چند دانشجوی آلمانی که همه کافر و نیهیلیست و پیرو نیچه بودند. در این واقعه نیز مُردم! گوئی با نزول هر روحی از حیات الهی بایستی یکبار این حیات ظلمانی و عدمی در دل بمیرد. و این مرگی واقعی و کامل بود به تصدیق خانم پزشکی که در آن خانه می زیست. در زندگینامه ام متذکر شده ام که در آن دوره چه بلوا و حمام خون برادر کشی در ایران حاکم بود و من بطور ناخواسته ای بناگاه تبدیل به سفیر صلح بین چند جناح متخاصم شده بودم تا شاید این حمام خون پایان یابد که انتهای این مأموریت الهی در آلمان اتفاق افتاد. و من که خود را در این امر شکست خورده یافتم (در حالیکه بعداً دانستم اینطور نبوده) با تمام وجودم از خدا مرگ را طلب کردم و بر تختم افتادم و مردم! روح من با سرعت نور به اعماق آسمان فرو می رفت و در دو طرف مسیر حرکتم کل بشریت را می دیدم که ضجه زنان از رفتن من ممانعت می کردند که بناگاه دلم سوخت و از رفتن منصرف شدم ولی با خود گفتم: دیگر رفته ام و راه بازگشتی نیست! که بناگاه ندائی به من گفت که بگو: یا من هو! و من بجای اینکه "یا من هو" بگویم گفتم: فقط تو! که ناگهان ابری سفید و بالدار مرا در برگرفت و من خودم را بر روی تخت یافتم و چشم گشودم که دوستان آلمانیم بالای سرم اشک می ریختند و مرا مرده یافته بودند! چون برگشتم و دوباره زنده شدم و برخاستم این دوستان آلمانی جلوی من زانو زدند و گفتند: یا عیسی مسیح ما را دریاب و نجات بده! و من اصلاً تعجب نکردم زیرا خود را حضرت مسیح یافته بودم و روح الله در من مقیم شده بود. و تا سالها حضور مسیح(ع) را در جانم بوضوح احساس می کردم و او را صدا می زدم: یا روح الله! آن ابر بالداری که مرا در آغوش کشید و به زمین باز گردانید روح العلم عیسی مسیح بود. اینک کارم در آلمان به پایان رسیده تلقی می شد و شدیداً میل بازگشت به ایران یافتم در حالیکه همه اسباب و امکان درمانگری برای من در مدت کوتاهی بطرزی معجزه آسا در مونیخ مهیا شده بود از طریق پروفسوری که روان درمانگر بزرگی بود و از طریق دوستم پیتر بمن معرفی شده بود که یک مرکز درمانی بزرگ را اداره می کرد. به ایران بازگشتم و بی مقدمه درمان بیماران لاعلاج را آغاز کردم. من به آلمان رفته بودم تا روح العلم مسیحائی بیابم که علم حیات طیبه و زنده کردن قلوب مرده بود. که در اندک مدتی کل نظام پزشکی ایران بهمراه روحانیت و دولت و اطلاعات مرا محاصره و خانه نشین کردند که این وضع تاکنون ادامه یافته است که میل شخصی خود من نیز جز این نیست. که البته حاکم شرع استان مهمترین نقش را در این امر داشت که مرا محترمانه تهدید به تبعید از کشور و یا خانه نشینی نمود که عین این بلا بزودی بر سر خودش آمد و یک شبه از قدرت ساقط و حبس خانگی شد بدلیل اتهامات و افتضاحاتی که بر علیه او ببار آمده بود و مردم او را رسوا و ساقط کردند. درحالیکه ایشان با این منطق کذائی مرا تهدید کرد که: مردم ما این روش طبابت شما را نمی پسندند و هنوز ظرفیت پذیرش این نوع درمانگری را ندارند...؟! و این دروغی بزرگ بود زیرا بیماران لاعلاج به رایگان و بدون هیچ دارو و بیمارستان و زحمتی درمان میشدند این موضوع فقط تجارت پزشکی و سهامداران و دلالانش را به خطر می انداخت و نیز روحانیت را. زیرا من با معارف دینی و اسلامی به درمان می پرداختم و مردم را توصیه به تقوا و رعایت شریعت و اخلاق می نمودم. و عجبا که دو تن از نزدیکان حاکم شرع هم در نزد من درمان شده بودند پس حجت بر ایشان تمام شده بود و می دانست که نه جادوگری است و نه شیادی! در حالیکه ایشان نهایتاً به من تهمت جادوگری زد آنهم حاکم شرعی که مجتهدی معروف و صاحب تألیفات بود و استاد درس خارج حوزه!

و- همانطور که برای هر روحی تسبیح و تزکیه و زکات است جریان درمانگری ما نیز به مثابه ادای همین حق بود یعنی تعلیم روح العلم که همان تعلیم درمان امراض روح است. به همین دلیل ما در تجربه کوتاه درمانگری فقط به درمان امراض نمی پرداختیم بلکه گام به گام بیمار را به این علم تعلیم می دادیم که چگونه تن و روح خود را شفا بخشد و احیاء کند آنهم بر اساس احکام و معرفت دینی! و این همان خطری بود که تجارت پزشکی و دینی را تهدید می کرد بخصوص اینکه این درمان و تعلیم هم رایگان بود و هم بسیار ساده که مردم به آسانی آنرا می آموختند. به هرحال این دوره که در منطقه زادگاهم رخ نمود جبراً عمری کوتاه داشت که ختم این مرحله بسرعت منجر به نزول روح العقل گشت که آغازش اینگونه بود که در نیمه شبی مشغول فکر و ذکر خود بودم بناگاه مواجه با دو پیر زال گشتم که لنگی به تن داشته و همچون مأمور استحمام و غسل بودند که زیر بغلم را گرفته و به آسمان بردند و در آنجا در آبی مرا شستشو دادند و دوباره مرا به آسمانی برتر بردند و به همین گونه در چند آسمان و چشمه های گوناگون غسلم نمودند و نهایتاً

دو رکعت نماز خواندم و مرا به زمین بازگرداندند. متعاقب این واقعه که در رؤیائی در حین بیداری رخ نمود مولای رومی و شمس تبریزی را دیدار کردم و بعد از آن سلمان فارسی را و عاقبت امیرالمؤمنین علی(ع) را که با ضربه ای از ذوالفقارش مدهوش شدم. صبح آن شب در جلوی آئینه سرم را غرق در خون دیدم و دیدم که ساختار جمجمه ام بکلی تغییر کرده است که از فردای این واقعه بطرزی حیرت آور در اندیشه ام کلمه الله را هجی می کردم که تدریجاً این کلمه را به صورت دو بخش ال و لا یافتم و این سرآغاز عقلانیت توحیدی و محمدی من بود که از باب عقل محمدی یعنی علی(ع) در من گشوده شده بود. درباره جزئیات این حوادث در زندگینامه ام گزارش مفصل داده ام. و این واقعه نزول روح عقل محمدی بود که در مجموعه آثارم بصورت تأویل کلمةالله جریان یافته است که غایتش در کتاب "خداشناسی امامیه" و "دیالکتیک دیالکتیک" است تا به امروز. که در حقیقت این مجموعه آثار به مثابه تسبیح و تزکیه و معراج روح به حیات ناطقه مغز می باشد که در یک کلام همان تعقل است که انسان را بقول الهی از ناپاکی ها می رهاند یعنی به قلمرو عصمت فطرت الله می رساند: "اگرتعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی سازد." قرآن کریم- در اینجا قابل ذکر است که آن تفکر و تعقلی که علی(ع) یکساعت آن را از هفتاد سال عبادت برتر می خواند تعقل و تفکر روحانی است که اصولاً در منطق قرآنی تفکر و تعقل فقط در اندیشه مؤمنان صاحب روح ممکن می شود. گوئی من روح العقل را از این سلاطین عقل محمدی یعنی مولانا(ع) و شمس(ع) و سلمان(ع) و علی(ع) دریافت کردم.

ز- پس از واقعه نزول روح العقل محمدی که در شهمیرزاد حدود سال ۱۳۶۷ ه.ش رخ نمود دو نوبت به جرم دخالت در امور پزشکی و درمانی به زندان رفتم که جمعاً حدود دو ماه در حبس ماندم و سپس تحت عنوانی مضحکتر تبرئه شدم یعنی بخاطر درمان بیماران در زندان! یعنی بهمان اتهامی که دستگیر شدم، تبرئه شدم. که این زندان برای من امری مقدس گردید و زمینه دل کندن من از کل جامعه و هجرتم به دازگاره شد. که در همان لحظات اسباب کشی به محض پهن کردن فرش کلبه ام، نزول روح القدس آغاز شد که بهمراه صیحه ای آسمانی بود که منجر به دیدار با امام زمان گردید در شب عاشورای سال ۱۳۷۴ه.ش. که این واقعه دقیقاً همان نزول امّ الکتاب بر قلبم بود که نور باطن قرآن و محکمات کتاب الله است که امام زمان نیز مظهر کل آن است یعنی مظهر حقایق و اسرار باطنی کتاب خدا. و بدینگونه بود که قلم من، امّ الکتابی شد و مجموعه آثارم زان بعد جز تأویل محکمات قرآن حکیم نیست. که اتفاقاً تنها رساله ای که در خود دازگاره و در جریان نزول روح القدس تأویل شد رساله الممنوع است که نام دیگرش امّ الکتاب می باشد که تماماً اسمای الهی بر اساس حروف الفباء است. و از آنجا که روح القدس، نطق الهی است از این واقعه بود که نوشتن برای من تبدیل به رسالت گردید.

ح- از سال ۷۴ یعنی واقعه نزول روح القدس تا ۷۷-۷۸، بواسطه نزولات حیرت آور دیگری که پیاپی رخ نمود سه روح عروجی و رجعی یعنی روح الأکبر و روح الأعظم و روح ازلی (غایةالغایات) نیز نازل شدند که بهمراه سه کسوف و خسوف بزرگ در خراسان، استان مرکزی و تهران واقع گردید که موسوم به بزرگترین خسوف و کسوفهای این دوران بوده است. که مجموعه این حوادث منجر به ختم هزاره دوم میلادی و آغاز هزاره سوم گردید. اساس نزول این سه روح همانا نزول "هو" بود که اندکی پس از نزول روح القدس در شب قدر رمضان ۱۳۷۴ه.ش در دازگاره واقع گردید که همه آن هفت روح را بهمراه قلبم به ازلیت الهی یعنی بر آسمان هفتم و بحرالبیضای حق ملحق نمودند که این زمینه ناطق گشتن این ارواح در روح الحیوة مغز بوده است همانطور که قبلاً از قول امام باقر متذکر شدیم که مغز آدمی محل نزول بحرالبیضای ازلی است که بر فراز هفت آسمان قرار دارد که عرش ناطقه خداوند است که بواسطه نزول سه روح مذکور بر مغز مؤمن می نشیند که تجلیگاه نور هوئی، هاهوئی و هی هاهوئی ذات خداوند است که در این باره در کتاب "خداشناسی امامیه" به تفصیل سخن نموده ایم. و قابل ذکر است که هر سه تجلی ذاتی پروردگار را پس از نزول روح القدس و ارواح سه گانه رؤیت نموده ایم بهمراه حضور علی(ع) و محمد(ص) و امام زمان(عج)! که در رؤیت سوم جمال کبیر نوری خودم را در کسوف بزرگ مشهد دیدار کردم به نور امام زمان که همان تجلی هی هاهوئی حق بود و پیدایش آدم آخرالزمان هفتم!

۹۲۱- و اینک پس از حدود پنجاه و پنج سال از واقعه نزول روح الایمان در رویاروئی با امّ الکتاب امام باقر(ع) با شناسنامه تمام و کمال سرگذشت روح خود روبرو شده ام و آدرس یکایک مواقع النجوم نزول این ارواح قدسی را به

عینه درمی یابم که آنرا در تصدیق و تسبیح و شهادت بر حقانیت این رساله قدسی امام(ع) یکبار دگر یکجا نقل نمودم. یعنی کل زندگی معنوی بنده در تصدیق حقانیت این رساله امام است که حدود چهارده قرن مهجور مانده بود که بزرگترین خزانه امامت در تشیع است. با ظهور این رساله امام هم قرآن از مهجوریت خارج می شود و هم زندگی بنده پس از عمری از هجران و فراق و غربت بیرون می آید. و این کمال معرفت نفس و معرفت رب برای این بنده و همه سالکان و عارفان غریب این دوران و بلکه همه اعصار است. این شناسنامه همه عارفان مسلمان در تاریخ است که چگونه آدمی از ظلمات درک اسفل بسوی اصالت اعلائی خود پرواز می کند: انسان را در عالیترین مقام آفریدیم و سپس او را در درک اسفل ساقط کردیم تا باشد که ایمان آورد و به صلح در آید و به اصلش بازگردد- قرآن کریم!

۹۲۲- باید درک کرد که هر یک از این ارواح به مثابه ظهور روح قبل از خود و اساس روح بعد از خود هستند یعنی روح الایمان اساس روح الحفظ است و روح الحفظ هم ظهور روح الایمان می باشد. روح الحفظ اساس روح الفکر است و روح الفکر هم ظهور روح الحفظ! روح الفکر اساس روح الجبروت است و روح الجبروت هم ظهور روح الفکر! روح الجبروت اساس روح العلم است و روح العلم هم ظهور روح الجبروت! روح العلم اساس روح العقل است و روح العقل هم ظهور روح العلم! روح العقل اساس روح القدس است و روح القدس هم ظهور روح العقل! و روح القدس اساس روح اکبر و روح اعظم و روح ازلی است و این سه روح هم ظهور روح القدس هستند در سه تجلی هوئی، هاهوئی و هی هاهوئی! همانطور که پیامبران الهی ظهورات باطن یکدیگرند در مسیر تاریخ تا محمد مصطفی(ص) که ظهور غائی ذات نبوت است. و همانطور که امامان نیز همینگونه اند و لذا ما هفت امام معصوم اول را اساس هفت معصوم دوم میدانیم و هفت معصوم دوم را ظهور هفت معصوم اول. که معصوم آخرین یعنی مهدی موعود، ظهور تمام و کمال ذات امامت است یعنی ظهور روح القدس و حیات ناطقه الهی در عالم ارض! همانطور که اولیای مهدوی دوازده گانه عرصه غیبت هم در طول تاریخ از آغاز تا پایان غیبت به مثابه ظهورات کمال و تعالی یکدیگرند که دوازدهمین مهدی عرصه غیبت به مثابه نطق کامله امام زمان است و معرّف امام در ظهورش!

۹۲۳- پس از این منظر مذکور باید گفت که همه این ارواح هفت و ده گانه به مثابه ظهور باطن ده گانه روح الایمان هستند همانطور که امام علی(ع)، ایمان را دارای ده درجه خوانده است. بنابراین معنای نزول این ارواح به لحاظ عرفانی عین معنای طلوع و صعود ذات روح الایمان از فطرت الله بسوی فطرت بشر در دنیاست همچون بالا آمدن آب از اعماق یک چاهی که در حال حفاری شدن بلاوقفه است و این عین واقعه طلوع ذات انسان است به قلمرو صفات!

۹۲۴- مجدداً متذکر می شویم که در واقعه نزول روح الایمان در پنج سالگی و واقعه ستاندن جام الست از دست خداوند با جمال حضرتش نیز دیدار نمودم که پس از حدود سی و پنج سال بعد در واقعه نزول روح القدس در مقابل آئینه به یادش آوردم یعنی خود من بودم. منِ چهل ساله که بخودم در پنج سالگی آن می را تعارف کردم. این معنای جمالی حقیقت یگانه همه این ارواح است که سربرآورده از روح الایمان می باشند و دانستیم که بقول امام باقر(ع)، روح الایمان همان قلب خداوند است. و روح القدس که روح رؤیت جمال الهی است آن جمال را به یاد آورد که خود من بوده ام. یعنی ایمان، نور وجود ازل است که چون در دل بشر بتابد آن بشر را الهی می کند و نور ازل وجود حق را از آن بشر، متجلی می سازد. پس من جمال نور الایمان را رؤیت نمودم. رؤیتی که در چهل سالگی شناخته شد یعنی به مقام اعراف آمد و اعراف هم جز امام نیست: ما همان اعراف هستیم- امام علی(ع)! اگر قرار نباشد که الهیت از وجود امامان و نور امامان از ولایت شیعیان و نور تجلی شیعیان در کل مردمان متجلی شود آفرینش بیهوده است و اصلاً نبوت رسولان الهی و ولایت ائمه هدی چه معنا و ارزشی می داشت و مهمتر از آن امر خاتمیت و غیبت چه نعمت و کمال و رحمت برتری را به همراه می داشت پس آنکه چنین حقیقتی را منکر است حق آفرینش و حق انبیاء و حق اولیاء را منکر است.

۹۲۵- پس اگر بقول امام باقر(ع)، روح الایمان همان قلب خداوند است پس نزول و حضور این روح در هر بنده ای همان حضور اراده قلبی خدا در بشر است که همان حضور اسم المؤمن است چرا که فقط بقدرت ایمنی این روح است که خداوند به معنای روح وجود در عدم آدمی مستقر شده بی آنکه ذره ای عدم پذیرد و همچنین این روح المؤمن که همان نور الموجود است به خود عدمیت آدمی هم حس وجود بخشیده تا بر عدمیت خود فائق آید یعنی بر کفر و ظلمتش. و

اینست که روح الایمان به انضمام روح روشنائی و روح ممتحنه حاوی همه مدارج وجود است که همان ارواح هستند که تدریجاً بر حسب امتحاناتی که دل مؤمن پس می دهد و وجود پذیریش را به اثبات می رساند این وجودش از روح الایمان به عرصه ظهور می رسد در درجات هفتگانه و دهگانه. و باز همین روح ممتحنه بهمراه روح الایمان است که در هر مرحله ظهور، دل مؤمن را امتحان می کند در انواع تسبیحات و تنزیهات و تزکیهات باطنی و عملی. که این امتحانات در وجود امامان معصوم و منصوص امری فی البداعه و ذاتی و خلّاق است و اینست که امامی پنج ساله قادر به تجلی روح القدس می باشد ولی بنده ای چون ما بایستی تمام عمر را در این وادی امتحان دهیم تا به ثبوت این ارواح نائل آئیم تا در شصت سالگی بتوانیم بر حقانیت کلام امامی پنج ساله شهادت دهیم آنهم به نور شهادتی که پیشاپیش خود امام بر قلبمان تابانده است یعنی به شهادت اوست که بر او شهادت می دهیم. و این از رحمت مطلقه محمد و آل محمد است بر عالمیان که نور وجودشان را بر همه خلق عالم هبه کرده اند. و این خودشان هستند که نورشان را به ما می شناسانند وگرنه ظلمت عدم چگونه تواند که نور وجود را بشناسد و دریابد. و اینست که چون نوری از امام بیابیم جز امام را درخود نمی یابیم و از خود دیگرهیچ اثری بر جا نمی ماند همانطور که از عدم. اینست که یک مؤمن محمدی نوری از امام خویش است و لاغیر. و آنکه این نور را تنفیس نماید از دست داده است زیرا این نور ذاتاً از خود گذشته و عاشق است پس اگر من شود دیگر نیست! و همه علمای امامیه می دانند که اگر "قال الباقر" را از علم خود حذف کنند چیزی برایشان باقی نمی ماند زیرا "قال الصادق" نیز تماماً متکی به قال الباقر و شرح آن است و دانشگاه امام صادق(ع) ظهور امّ الکتاب باقرالعلوم است. و در عین حال می دانیم که طبق گزارشات کثیری در هر جمعی که امامی حضور داشتند هرگاه که اسمی از قائم آل محمد به زبان می آمد امام دست بر سر نهاده و از جا برمی خاستند. زیرا قائم آل محمد ظهور امّ امامت است به نطق روح القدس و یاری سه روح عروجی که در روح الحیوة ناطقه مغز امام حیّ و حاضر است و جز قائم اذن ظهورش را ندارد که ظهور نطق کن فیکن الهی در خلق جدید است که همان قیامت آخرالزمان است.

۹۲۶- برای نخستین بار امامی پنج ساله به نطق روح القدس، امّ الکتاب را به چند کودک همسالش تعلیم داده و حتی به خط خودش این تعلیمات را برای این کودکان تألیف نموده و آن را بصورت طوماری به گردن یکی از آنان (جعفی) آویخته و آن را به تاریخ سپرده است. و آنگاه بعد از حدود چهارده قرن بسراغ کودک پنج ساله دیگری به نام علی اکبر خانجانی رفته و روحش را در او دمیده و حدود پنجاه سال وی را تعلیم و تربیت کرده و آنگاه آن طومار کهن را به رویش گشوده و می فرماید: اینک بخوان کتاب وجودت را که خودت در این خواندن کفایت لازم را داری! و این مثالی حقیقی از خلق جدید انسان بدست امام است، در عصری که فقط کودکان امکان نجات و بیداری روح را دارا هستند و مابقی مردمان در تسخیر شیاطین هستند. و امّ الکتاب فقط باطن و محکمات قرآن نیست بلکه به زبان و منطق امّی و کودکانه است. همانطور که مجموعه آثار و معارف ما نیز با همین روح و منطق تألیف شده است و این اعتراف یکی از علمای حوزه است که: آدم در مطالعه آثار شما دچار احساسات و افکار کودکانه می شود و گاه احساس می کند که مورد تحقیر و اهانت قرار گرفته است و ... . این احساس کسانی در قبال آثار ماست که علم و عقل و شعور را عین پیچیدگی و سرگشتگی و راز واری و جنون می دانند که در دریائی از علوم و معلومات عاریه ای خود گم شده اند که این گمگشتگی را نبوغ می پندارند و معارف ما خط بطلان بر این پندار می کشد. و یکی از بزرگترین و شاقه ترین جهادهای معنوی و فکری بنده در تألیف این مجموعه آثار و معارف، تنزیل و تأویل معارف و حقایق عالی عرفانی به فهم و ادراک و بیان امّی و کودکانه بوده است که موفقیت بنده در این امر عظیم جز به نور تأویل امام باقر(ع) نبوده است چرا که این روح از همان کودکی به بنده اعطا شده بود و با آن انس گرفته و از طریقش به فهم جهان پرداخته بودم و لذا تبدیل به هویت فکری و ادراکی من شده بود که با اینهمه در جریان تألیف اکثر آثارم (همچون شتری که تبدیل به موئی شده تا از سوراخ سوزن عبور کند) مغزم می گداخت تا در این تنزیل و تأویل و امّی سازی معارف دچار سقوط و تباهی و انحراف نگردد و به اندازه کافی رقیق و شفاف باشد. باید اعتراف کنم که این مجاهدت و ریاضت برای من هزاران بار از جانفشانی شاقه تر بوده است و عین مصداق این کلام حافظ که: آشنایان ره عشق در این بحر عمیق/ غرق گشتند و نگشتند به آب آلوده! وقتی که روح بخواهد با مسائل و منطق لجن سخن بگوید و لجن را بسوی خود بخواند بی آنکه آلوده و لجنی و مبتلا شود و در آن سقوط کند. نطق وحی نبوی بسیار آسانتر و مطمئن تر از نطق الهامات روح از دل مؤمن است زیرا در وحی نبوی، فرشته وحی کلامی مستقل از نبی دارد و نبی به وضوح این مرز را تشخیص می دهد.

ولی در نطق عارفان چنین حد و مرزی نیست و عارف جز با مجاهدتهای سبوحی و جهاد اکبرش قادر به تشخیص آن نیست که آنهم تماماً با ترس و لرز و توکل است. این امر درباره امامان معصوم بکلی دگر است زیرا آنان دارای امامت و عصمت ذاتی و مادرزادی هستند و اصلاً چنین ثنویت و تفکیکی در آنها نیست و کلامشان هر چه باشد ناحق و نفسانی و ظلمانی و شیطانی نمی تواند بود ولی دارای درجات و مقامات روحانی است از روح الایمان تا روح القدس! اینست که عارفان بدون یاری روحی از جانب خدا و امامان معصوم امکان این طی طریق عرفانی را ندارند که شاقه ترین بخش آن مربوط به قلمرو نطق و بیان است که بسیاری بر سر همین امر تکفیر و گاه کشته شده اند و درست به همین دلیل بندرت عارفی به زبان نثر و صریح و امّی سخن گفته است تا بدین طریق هم مصونیت خود را در قبال تکفیر و تهدید حفظ کرده باشد وهم جای جبران و اصلاح سخن و اندیشه برای خودش را تأمین کرده باشد تا اشتباهات عرصه نطق و بیانش را در نزد خود تصحیح نماید بی آنکه دیگران متوجه این امر شوند. و ما در هر مرحله و در هر اثری همانقدر سخن گفته ایم که یقین داشته ایم و امور مشتبه و مردد را هم بصورت سئوال مطرح نموده ایم تا در اثر بعدی گامی برتر در تبیین ایمانی- عرفانی ارواح برداشته ایم و بدینگونه همه مراحل روح را گام به گام به نطق و بیان آورده ایم که این هم امری واجب برای خود ما بوده و هم رسالتی برای مردم محسوب می شده است زیرا تا ارواح الهی در انسان به نطق نیایند به قلمرو رجعت وعروج وارد نمی شوند: خداوند بر اسرار قلوب شما آگاه و بیناست ولی تا سخن نگوئید هدایت نمی شوید- قرآن کریم! ولی ما هرگز بزبان استعاره و مثل و شعر و فلسفه و حکایت سخن نگفته ایم. زیرا این نوع ادبیات عرفانی در تاریخ ما موج می زند که اگر هم تاکنون خیری داشته امروزه دیگر جز برای نام و نان و سرگرمی کاربری دیگری ندارد که صد البته کاربری مهلکی است. اگر امرار معیشت از طریق قرآن، آتش است از طریق عرفان، سوزاننده تر است زیرا عرفان، باطن قرآن است.

۹۲۷- ویژگی عرفان و سیر و سلوک روحی در اسلام که جز بر نور ولایت و امامت استوار نیست فقط بدلیل معراج محمدی است که معراجی کامل در هفت آسمان بوده و برتر از آن این معراج را در امامان امتش به ودیعه نهاده و لذا دین نبوی را ختم و کامل و زمینی ساخته است که جامع همه ادیان الهی است و لذا کل بشریت را در آخرالزمان فرا میگیرد. این هفت روح همان هفت روح عروج محمدی است که رسول خاتم به یاریشان به لقاءالله رسیده است و این لقای الهی منجر به پیدایش امامت عامه و زمینی در آخرالزمان گشته است. و آنچه که رسول خاتم را به ارواح هفتگانه آسمانها رسانیده و این ارواح را محمدی ساخته و با خود به زمین آورده همانا جبرئیل و براق و رفرف هستند که مظاهر روح الاکبر و روح اعظم و روح غایت ازلی می باشند که محمد را تا لقای الهی به آسمان هفتم بالا برده اند و لذا قوای عروجی جان محمدند! و اینست که چون مؤمنی از امامش به این هفت ارواح رسید جهت تأویل و تحویل خویشتن به ذات اقدس الهی نیازمند این سه روح مذکور است که بصورت جبرئیل و براق و رفرف بسوی محمد آمدند و او را از بیت الله الحرام به بیت المقدس و از آنجا تا آسمان هفتم و از آنجا به عرش اعلای الهی بر قبّه بحرالبیضاء بالا بردند و در محضر پروردگارش نشاندند که گوئی علی(ع) بود و به رسول خاتمش فرمود: تو را به این مقام نیاورده ام الا اینکه علی(ع) را به تو معرفی کنم!

۹۲۸- پس باید درک کرد که معراج محمدی و معراج مؤمنان آخرالزمان در طریقت علوی، به لحاظ ترتیب سیر منطقی حوادث عرفانی، نسبتی معکوس دارند. همانطور که همین ترتیب معکوس در رابطه بین یک عارف واصل که ربش امام است و یک مرید سالک نیز مصداق دارد. و لذا تقلید در این امر کاری بس مهلک و واژگون کننده است. همانطور که نمی توان حوادث روحانی و عرفانی امامان معصوم را با انبیای مرسل مقایسه کرد نمی توان حوادث و مقامات امامان معصوم را با عارفان مقایسه کرد و نمی توان این عارفان امامی را با مریدانشان مقایسه کرد. تقلید در همه این مراتب کاری جاهلانه و خطرناک و گمراه کننده است که متأسفانه بسیار هم فراوان رخ داده است. بر اساس همین قیاس و تقلید است که برخی در دفاع از امامان به انکار انبیاء رسیده اند و برخی در دفاع از عارفان به انکار امامان رسیده اند و در دفاع از سلوک مریدان به انکار عارفان رسیده اند و بعکس نیز یعنی در دفاع از انبیاء به انکار امامان رسیده و در دفاع از امامان به انکار عارفان رسیده و در دفاع از عارفان بزرگ به انکار مریدان رسیده اند. در هر یک از این دفاعیات، فرقه ای در جهان اسلام پدید آمده و بجان هم افتاده و به تکفیر هم پرداخته اند. بسیاری از علمای اهل سنت در دفاع از رسول خاتم(ص) به انکار امامان رسیده اند و بسیاری از علمای شیعه در دفاع از امامان به انکار و تکفیر عارفان رسیده

اند و الی آخر! قیاس و تقلید در امور روحانی و عرفانی آخرین دام ابلیس از برای اهل ایمان است زیرا قیاس منطق ابلیس است و تقلید هم قلمرو استکبار و واژگونی!

۹۲۹- عنوان غلّات شیعه یا غالی (غلوّ کننده) به آن طرز فکری نسبت داده شده که برای امامان مقام ربوبیت و الهیّت قائل بودند. و اما امروز این معنا را بالقوه و بالوجود بهر انسانی نسبت می دهیم. یعنی انسان موجودی است که باید مظهر خدایش گردد وگرنه حق وجودش را در نزد خالقش ادا نکرده و در قلمرو کفر و ظلمت قرار دارد زیرا رحمت خدا و مقصودش از آفرینش انسان را نشناخته یا منکر است. بنابراین امروزه بایستی بنده را بانی و ایدئولوگ غلات شیعه و بلکه غلات دین و غلات بشری بنامند که درباره وجود انسان و بلکه درباره رحمت خدا غلوی مطلق کرده است و خداوند را بیش از حدّ فهم رایج بشری، رحمن و رحیم و کریم و وهاب و عاشق می داند. و رساله حاضر بیانیه این غُلوّ الهی – انسانی است که امام محمد باقر(ع) هم حامی و بانی اصلی آن می باشد. و بنظر ما بانی این "غُلوّ" رسول خاتم و خدای اوست که این روح را بما هم اعطا فرموده اند که علوّ انسانی است که خداوند از طریق رسول خاتمش به کل بشریت اعطا فرموده است و تنها دوای درد بی درمان مسلمین جهان است که در چنگال خونخواران تکفیری و دشمنان جهانی محمد و آل محمد، جان می کنند که نه شهامت دفاع از دین خود را دارند و بلکه ناموس و جان خود را هم به تکفیریها باج می دهند و هم به پدرخوانده آنها یعنی آمریکا! فقط بقدرت این علوّ انسانی – اسلامی است که مسلمین جهان و بلکه کل بشریت از زیر یوغ و بندگی طاغوت جهانی به رهبری غرب، نجات می یابند و این خوارج فارغ التحصیل شده از "کمیسیون سه جانبه" اربابان خود را می درند و تمام می شوند. زیرا این تکفیریها فقط برای تحقیر و نابودی اسلام و مسلمین در سازمانهای اطلاعاتی غرب تولید شده اند. این علوّ الهی – انسانی، روح منجی آخرالزمان است و هر که آنرا تصدیق کند بر آستانه فرج و نجات قرار می گیرد: بخواهید مرا تا اجابت کنم شما را! قرآن کریم.

۹۳۰- احساس الهیّت(خود-خدائی)، نخستین و ماندگارترین احساسی است که هر سالکی از نخستین ارتباطش با یک پیری صاحب روح، به یاد دارد که ناشی از دریافت روح الایمان است که از نظر و نفس و کلام پیرش دریافته است که ذاتاً حاوی همه ارواح دیگر است. که این احساس از برای کسانیکه حقوق ایمان خود را در قبال پیر رعایت نکرده و نهایتاً آن روح را از دست می دهند بصورت یک حسرت ابدی از بهشتی گمشده در می آید که این حسرت اگر به ندامت و توبه و بازگشت به منشأ ایمان نیانجامد فرد را بطرزی جنون آمیز به انواع خودفراموشی سوق می دهد که عاقبتش ابتلاء به نسیان ابلیس است.

۹۳۱- بنابراین کسانیکه با احساس الهی و خود – خدائی انسان در نبرد و انکارند، یا هرگز روح ایمان را درک و تجربه نکرده اند و یا بعد از ایمانشان کافر شده اند و اصل واقعه را انکار کرده اند و آن را فریب و طلسم خوانده اند. بنابراین منکران معارف وحدت وجودی یا جاهلند و یا کافر. زیرا رعایت احکام شرع و عبادات به خودی خود کسی را به روح ایمان نمی رساند بلکه حداکثر موجب می شود که فرد به پیر طریقت و امامی حیّ برسد که بعد از این، احکام و عبادات در او زنده و باطنی می شوند و بکلی ماهیتی دگر می یابند زیرا به سرچشمه خود رسیده اند. در این باب احادیث کثیری از رسول خاتم(ص) و ائمه هدی بما رسیده است که متأسفانه عموماً مهجور افتاده اند و به همین دلیل وقتی ما این احادیث را نقل می کنیم بما نسبت بدعت می دهند.

۹۳۲- یکی از با ارزشترین تعالیم امام باقر(ع) در امّ الکتابش همین تسبیح و تصدیق ظهور الهیت از انبیاء و اولیای الهی در هر عصری می باشد که حاملان ارواح قدسی هستند و هر که این الهیت را در آنان تصدیق کند لایق دریافتش می گردد یعنی به روح الایمان نائل می آید و از جاهلیت و مذهب شرک موروثی می رهد و قلبش به نور حق زنده میشود و یکی از مخاطبین الهی در قرآن کریم می شود که: یا ایها الذین آمنوا...! و اینکه در معارف شیعی دریائی از احادیث دال بر حضور حجت های الهی بر زمین وارد شده منظور همین ظهورات الهی از اولیاء می باشد که حجت های روح و ایمان و هدایت هستند که جملگی مظاهر نور امام زمان هستند و امام زمان بدون این اولیایش شناخته نمی شود که همین اولیاء به مثابه فرج امام هستند یعنی دربهای ورود بر نور هدایتش و رحمت و شفاعتش! اینان همان آیت های خدا بر زمین هستند که روحشان بسوی قلوب همه مردمان می رود و همه قلوب را دعوت به ایمان می کند تا "بلی" گویند! و

هر که بلی گوید فوراً ایمان می آورد و المؤمن می گردد یعنی مظهری از الهیت پروردگارش! و این یک تلقین ذهنی یا یک احساس کور نیست بلکه درست همچون زنده شدن یک مرده است در درجات تصدیق و تسبیح!

۹۳۳- پس معارف امّ الکتاب و سخن از این ارواح قدسی، سخنی صرفاً آسمانی و ماورائی نیست که فقط مربوط به عوالم خواب و رؤیا باشد. حجت راستی این ادعا همین حضور روحانی معارف ما در میان مردم است. صدها نفر اعتراف کرده اند که با نخستین مطالعه آثار ما و تصدیق آن بناگاه دچار انقلاب روحی و مکاشفات معنوی گشته و جهت تثبیت این روح به آیات و نشانه هائی در خواب و بیداری رسیده اند که هر نوع شک و تردید را در آنها بر طرف ساخته است. و اگر برخی از این نشانه ها را از قول سائرین در این باب در آثارمان نقل کرده ایم برای اینست تا به معنای این نشانه ها مطمئن شوند و دچار تنفیس و انکار نشوند. از جمله این نشانه ها دیدار با معصومین(ع) در رؤیاها می باشد که برای بسیاری از خوانندگان آثارمان رخ نموده است که تصدیقی بر حقانیت این معارف است که حجت را بر آنان کامل می کند تا در مسیر این معارف به اصلاح زندگی خود بپردازند. "ما نشانه های خود را در درون و برونتان بر شما آشکار میکنیم تا بدانید که او حق است." قرآن کریم-

۹۳۴- با اینکه به فضل و یاری خداوند و امام زمانش، تمام عمرم را بر اساس روح الایمانی که در پنج سالگی به من داده شد زندگی کردم ولی با اینهمه هنوز هم برای من آن دوران کودکی پس از نزول روح الایمان یک حسرت ابدی و بهشت گمشده است که پاکی دوران کودکی بر قداست آن دوره صد چندان افزوده است و براستی می توانم ادعا کنم که من در آن دوران یک کودک – خدا یا خدای کودک بودم که بخشهائی از این دوران را در کتاب "خاطرات حواس" که حدود چهارده سال پیش نوشتم بوضوح می توان بعنوان آیتی از روح الایمان در یک کودک پنج ساله درک و باور نمود که چه هویت و زندگی خدایگونه ای داشتم. که از همان دوران نیز خداوند کراماتی حیرت آور از وجود من به من و اطرافیانم نشان می داد. که بزرگترین کرامت این دوره از زندگی ایمانیم قدرت آفرینشی بود که در نگاه من وجود داشت که البته در آن دوران برای من بعنوان یک کودک به مثابه نوعی بازی بود که می توانستم با نگاه خودم هر چیزی را تبدیل کنم. و همچنین در مقابل نگاهم جهان هر آن به خلق جدیدی دگرگون می شد. که مصداق این آیه از قرآن در سوره احقاف است: "و به آنها از طریق چشم و گوش و قلبی که دادیم قدرت امکان بخشیدیم." ولی امروزه آن قدرت خلق جدید در چشم و دل من تماماً به دست و قلم من منتقل شده و تبدیل به معارفی می شود که سرنوشت بشریت را به دست و اراده خودش دگرگون می کند و هر کسی با مطالعه تسبیحی و تصدیقی این معارف بقدرت خلق جدیدی در خود نائل می آید. همانطور که بقول امام باقر(ع) دستان خداوند همانا روح الحفظ و روح الفکر اوست که آن را به هر که بخواهد اعطا می کند و همانطور که خود در کتابش فرموده که انسان را با دو دستانش آفریده است، انسان صاحب روح نیز بقدرت همین روح الحفظ و روح الفکر قدرت امکان و آفرینش می یابد. چرا که روح الحفظ و روح الفکر الهی همان لوح و قلم است.

۹۳۵- از جمله ویژگی حیرت آور بنده در دوران کودکی و از پنج سالگی همان بلوغ زودرس و بسیار شدیدی بود که در من غوغا می کرد و مرا با هر نظری عاشق می نمود که از این عشق شدیداً احساس گناه می کردم و لذا از همه و بخصوص زنان می گریختم. که اینک درمی یابم که این از خاصیت نزول روح الایمان و روح روشنی بود که نگاهم را به هویت الهی هر جمالی بینا ساخته بود که در عین حال با غریزه جنسی درمی آمیخت و مرا آزار می داد. ولی راز بزرگی که در این معنا نهفته قدرت بلاغتی است که از روح الایمان در من پیدا شده بود. زیرا بلوغ همان بلاغت بمعنای قدرت رسانائی است یعنی رسیدن انسان بالغ به وجود سایر موجودات. که این عین رسیدن انسان به خود است و اگر عشق جنسی، بزرگترین محصول دوران بلوغ است به این دلیل است که جنس مخالف، ظهور باطن است و لذا عشق به جنس مخالف جز عشق به خود نیست و لذا عشق جنسی، تماماً خودپرستی است و من از این خودپرستی بود که احساس گناه می کردم و می گریختم. بخصوص که این بلوغ و این عشق آنهم به چنان شدت و حدّتی حاصل روح الایمان و روح روشنی بود. پس من حق نداشتم که عشق خودم را به دیگران جز برای خدا بخواهم. در حقیقت روح الایمان در آن سن و سال مرا تبدیل به مرد کاملی نموده بود همانطور که امام باقر(ع) سن ایمانی بشر را در حالت عادی بین سی و چهل دانسته است. و جالبتر اینکه نخستین هجرت من هم بلافاصله در پنج سالگی و پس از نزول روح ایمان رخ داد و آن

هجرت از زادگاهم سنگسر به شیراز نزد دایی بود و نکته بس قابل توجه برای بنده اینکه این هجرتی تمام عیار بود بمعنای یک هجرت و انتقال فرهنگی- تاریخی- جغرافیائی- عاطفی! و ورود من به کلاس اول دبستان به عنوان یک مستمع آزاد که باعث شد بنای تعلیم و تربیت و آموزش من مطلقاً اکتسابی و کلاسیک نباشد. زیرا در سر کلاس معلم هیچ درس و مشق و امتحان و سؤالی از من نمی نمود و من بطور امّی و دیمی و فطری در نزد خودم می آموختم که این روند آموزشی تا به آخر تحصیلات ادامه یافت یعنی من بدون معلم، تعلیم یافتم از دبستان تا دانشگاه! معلم من روح الایمان بود.

۹۳۶- اینک که به یاری امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) به یقین دانستم که خداوند از دوران کودکی روح الایمان خود را بر قلبم نازل فرموده، پس به مصداق این کلام خدا در آخرین آیه سوره حج باور می کنم که او مرا برای خودش برگزیده بود تا مجاهد فی الله در حقش باشم و برپا کننده دین حنیف ابراهیم که رسولش شاهد و شهید در من و من شاهد بر مردمان باشم تا صلوة و زکات را زنده سازم و متوسل به خود او باشم که او خوب مولا و یاوریست. در حالیکه در همه عمرم و نیز در بسیاری از آثارم این برگزیدگی را انکار می کردم زیرا حجتی که در خور این ادعا باشد سراغ نداشتم در حالیکه بخصوص در طی یکسال اخیر چندین بار امامان معصوم بر این امر شهادت دادند که امّ الکتاب باقرالعلوم شهادتی مکتوب است بر همه حجتهای روحانی و عرفانی کل زندگانیم: "پس به میراث دادیم کتاب خود را به بندگانی که برگزیدیمشان... و این فضلی کبیر است." فاطر۳۲-

۹۳۷- پس در حقیقت اعطای روح الایمان که همان قلب خداوند است همان معنای برگزیدگی و محبت الهی است و چه محبتی برتر از این که خداوند قلبش را به بنده ای اعطا نماید. این همان معنای منّت خدا بر بنده است یعنی اعطای من الهی. و اینک بهتر مفهوم این آیات را درمی یابیم: "خداوند هر که را بخواهد بسوی خود هدایت فرماید بر او منّت مینهد.... پس بزودی عده ای را می آفرینم که عاشق بر من هستند و من عاشق بر آنها... و هر که بخواهد پروردگارش را دیدار کند البته که دیدارش فرا می رسد و..." همانطور که دانستیم این ارواحی که بر بنده ای نازل می شوند جملگی روح خداوند هستند که به بنده ای هدیه می کند و این جز معنای عشق الهی نیست. پس لازم است که این بنده نیز حق عشق را ادا کند که عین این معنا و حقیقت درباره کسی که از پیر و امامش روح می پذیرد مصداق دارد و به همین دلیل است که این رابطه را مریدی خوانند که عین اطاعت عاشقانه و بی چون و چراست که به کمتر از این، حق این روح ادا نمی شود و لذا از دل می رود. پس کل وقایع نزول روح و عروج روح چیزی جز نزول و عروج عشق و رحمت مطلقه الهی بر بنده و پاسخ بنده به معبودش نیست. و اینست که منطق این واقعه تماماً عاشقانه است در عین تقوا و عصمت و قداست. و آنانکه این عشق را نمی فهمند بهتر است انکارش نکنند تا شاید روزی لایقش گردند. یعنی لایق شب قدر وجودشان! زیرا قدر وجود آدمی در نظام آفرینش الهی و بقول کلامش در کتابش کمتر از وجود خالقش نیست چرا که اصلاً وجودی جز خداوند نیست. و لذا واقعه نزول روح همان واقعه نزول روح خدا بر بشر است تا بشر را وجود بخشد یعنی الهیت بخشد. پس لااقل به تعداد این ارواح دهگانه برای هر انسانی شبهای قدری وجود دارد که نخستین شب قدر وجود ما در پنج سالگی رخ نمود و آخرینش تا به امروز همین واقعه گشایش امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) بوده است زیرا این کتاب در درست هر کسی رخ نمی نماید همچون قرآن کریم که فقط دست پاکان به آن می رسد. و من حدود ده سال پیش به این کتاب دست یافتم ولی بر من کشف نگشت الّا در حد روزنه ای، همانطور که فقط خدا می داند که این رساله در طی این چهارده قرن دربش را به روی چند نفر گشوده باشد درست همچون خطبه های نادره امام علی(ع) و خطبه سباسب امام زمان(عج)! و از آنجائیکه این نوع معارف ویژه امامیه به مثابه باطن و قلب قرآن هستند خاصیت رحمت و هدایتش برای مؤمنان و خسارت و ضلالتش برای کافران و رسوائی و عذابش برای منافقان، هزار برابر خود قرآن است همانطور که در تاریخ تشیع شاهد این هر سه وجه واقعه بوده ایم. همانطور که کسی چون ابن عربی بواسطه این معارف به خدا می رسد و شعبه ای از اسماعیلیه به انقراض می انجامد و جریاناتی چون حروفیه و نقطویه و جفر بازان هم به غایت رسوائی و هلاکت رسیده و نسلشان بر می افتد و مبدل به پدیده های موزه ای می شوند. ابن عربی آنهم در دوران کهولتش اقرار می کند که اگر خطبه بیان امام علی(ع) را نیافته بود در ضلالت و شقاوت از دنیا می رفت. شعبه هائی از اسماعیلیه، وحدت وجود را ملعبه بولهوسی و ریاست و سیاست کردند و نابود شدند و از مسلمانی هم خروج کردند و در فساد آخرالزمان گم گشتند. حروفیه همه اسماء و معارف توحیدی را تبدیل به اعداد و ارقام کردند و هیچ و

پوچ شدند و نقطویه بطرزی مضحک و کودکانه به تقلید از فنون خوشنویسی همه اسماء و آیات را تبدیل به نقطه نمودند و خودشان هم چون نقطه معدوم گشتند و جفریون و ابجدبازان هم در جستجوی اسم اعظم و گنجهای زیر زمینی پای منقلها پوسیدند و "قطب عالم امکان" شدند!؟ هیهات از وسوسه های شیطان در سوداگران دین و عرفان و قرآن و امامت! و افسوس که امروزه نیز بسیاری از معارف ما را دستمایه تجارت و سیاست و ریاست و دکانداریها کرده اند پس وای بر عاقبت کارشان در دنیا و آخرت!

۹۳۸- هیچ انسانی به هیچ عنوانی نه نویسنده نه عارف یا سالک و محقق و امثالهم در طول تاریخ، همه اعماق اسرار باطن زندگیش را چون من برای همگان آشکار و معرفی نکرده است از وجوه کفر و دین و حق و ناحق! و بدینگونه من کل زندگیم را وقف بشریت کرده ام تا هر کسی در هر گوشه و جنبه ای از زندگیم خود را پیدا کند و تکلیف خود را با خود روشن سازد که می خواهد با خود در این جهان بیکرانه چه کند! و این خدمتی است که جز من کسی به بشریت ارزانی نکرده است زیرا آثار من آئینه هزاران توی خودشناسی هر مرد و زنی است و هر کافر و مؤمنی! با اینکه من از کودکیم حامل روحی از جانب پروردگارم بوده ام که مستمراً در طول زندگیم بر قدرت و اعتلاء و یقین و خلاقیتش افزوده شده است ولی هرگز فقط از وجه دین و ایمان و اسلام و تشیع با مخاطبانم سخن نگفته ام هرگز بالای منبر و پشت تریبونی قرار نداشته ام بظاهر و باطن! من از راه انسانیت محض و امیّت و بی دین محض بسوی خدا در حرکت بوده ام و کل حوادث و احوالات این راه را هم به همگان نمایانده ام منتهی از چشم تعقل و تفکرات حسی و تجربی و دنیوی! پس دین و اسلام من، کشف شخصی خود من بوده است و چون به غایت این مکاشفه رسیدم امام و امامت را یافتم. من از راه اخبار و تاریخ و وراثت به جستجوی حق نپرداخته ام بلکه در درون خودم نقب زدم و لذا خدای من، خودی و امّی است و به ناگاه این خدای امّی من، امام از آب درآمد. و براستی خدایم از آب برآمد زیرا عرش او بر آب بود و این عرش همان امام بود که در من به انتظار نشسته بود. حال اگر دین و خدا و اسلام و امام من به مال شما شباهتی ندارد هیچ تعجبی نیست و من هم قصد ندارم مال خودم را به شما قالب کنم: لکم دینکم ولی دین! بقول رسول خاتم(ص) برای هر مخلوقی بسوی خدا راهی منحصربفرد خود اوست. ولی من این حق را دارم تا همه را به این راه خدا دعوت کنم همانطور که همه این حق را دارند و هر کسی این حق را از مردم بگیرد ناحق و ظالم است. زیرا این حق را خدای همه مذاهب به پیروانش داده است و این حق مشترک همه مذاهب است: حق ابلاغ و حق آزادی عقیده و بیان و حق امر به معروف!

۹۳۹- حال اگر در شصت سالگی در امّ الکتاب باقر العلوم(ع) بر حقانیت همه حوادث روحانی زندگیم به یکباره بیدار شده و به یقین رسیده ام بدین دلیل بوده که آن روحی که در کودکیم بسراغم آمده و مرا به چنین سرنوشتی زیبا و الهی هدایت کرده همان امام بوده است که سخنگوی اسرار امامت هم خود اوست. پس اینک اول و آخر زندگی معنویم بهم رسیده است. و بدینگونه مطالعه کنندگان پیگیر مجموعه معارف ما مرحله به مرحله به تماشای کسی نشسته بوده اند که بالاخره به امام و امامت وجود رسیده است کودکی که با امامش و برای امامش پیر شده آیا لایق این اجر نیست که با امامش زندگی کند و امامش را برای جهانیان آشکار سازد و بگوید: اینست آن امامی که من همه عمرم را برایش فدا کرده ام و اگر هزار بار دیگر هم بدنیا بیایم همین کار را خواهم کرد زیرا او نیز همین کار را برایم کرده است یعنی خودش را فدا و فنای من کرده است و من ربّی جز او نمی شناسم و خدا را جز از او نمی شناسم و بی او خدائی نمی شناسم زیرا کسی را که در همه عمرم، خدا می خواندم کسی جز امام من نبود و من به این حقیقت در شصت سالگی آگاه و بینا شده ام به یقین که در آن کمترین شبهه ای نیست. امام نور خود – خدائی در انسان است. امام همان نور الهیت بشر است. خود الهی!

۹۴۰- زندگی انسان در دنیا چه ارزشی می داشت اگر حق این زندگی و حق این انسان معلوم نمی بود و انسان به حق حیاتش در جهان نمی رسید و در حالی از دنیا می رفت که نمی دانست برای چه آمده و رفته است. این حق جز امام نیست، انسانی که به حق وجودش رسیده و به همه یاری می دهد تا به این حق نائل آیند تا ناحق زندگی نکنند و لاحق نروند. و من در جستجوی حق حیات و هستی بودم که امام را یافتم و همه نشانه های الهی در جهان به حق امام منتهی گشت که همین حق بود که مرا به لقای الهی رساند: "ما نشانه های خود را در درون و برونتان بر شما آشکار می کنیم

تا بدانید که او حق است آیا او برای ربوبیت کافی نیست. ولی مسئله اینست که دیدار با خداوند را باور ندارند." فصلت۵۴-

۹۴۱- حال اگر قرار باشد که این حق حیات و هستی انسان در جهان پنهان بماند و حقایق و اسرار و معانی وجودش هم بهر دلیل و بهانه ای در تقیّه باشد و از آن سخن نرود چه حق عظیمی از انسان و دهها میلیارد بشر روی زمین در قرون و اعصار، پایمال و باطل و بیهوده می گردد و یا اگر این حق به دروغ تحریف و تبدیل گردد؟! و ما زندگی خود را تماماً وقف کشف و استخراج این حق نموده و حقایق و معارف و اسرار و چگونگی دستیابی به آنرا به زبان امّی و منطقی جهانی در اختیار بشریت قرار داده ایم و در این امر کبیر به فضل الهی موفق هم بوده ایم و مجموعه آثار ما گواهی آشکار بر این ادعاست. خدای را سپاس که نمردیم و به این حق الهی وجود انسان نائل آمدیم و آنرا به کل بشریت همه دورانها ارزانی کردیم. و هرگز نمیرد کسی که زنده شد به عشق! زیرا این حق همان حق عشق زندگیست و حق همه حقوق و ارزشهای انسان در دو جهان!

۹۴۲- ما، امام زمان و کلاً حقیقت امام را از ذات انسان کشف نموده و از پرده غیب عیان ساختیم و بلکه حجابهای تاریخی و عقیدتی و دجّالی بین بشریت و امام را از میان برداشتیم. ما نه امام بلکه بشریت را کشف حجاب کردیم و حجابهای تو در تو از قلب و چشم و عقل و هوشش برداشتیم تا امامش را در درون و برون از خود بیابد و به نور و ارواح موجود در این معارف هر کسی می تواند به امّ وجود و فطرت الهی خویش واصل گردد که به درجه این وصول، موفق به رؤیت امامش در بیرون از خود می شود که این حجتی بر راستی آن است و رستگاری همین است و جز این نیست. مکتب و مذهب شیعه اثنی عشری فقط بر اساس این کتاب است که زین پس دارای ارکان و مبانی روحانی-عرفانی است که همه اصول و موازینش بر ولایت چهارده معصوم و امامت قائم آل محمد استوار و احیاء گشته است و زین بعد این هویت جهانیش به عرصه ظهور می رسد.

۹۴۳- "ذکر" بمعنای به یاد آوردن خدا در خویشتن که کل جوهره قرآن کریم است در مجموعه آثار ما در همه طبقات نفس و لایه های وجود و ابعاد جان آدمی، تأویل و تفصیل گردیده است و کل راه از خود تا خدا را روشن کرده است که این ارواح هفت و دهگانه نیز که همان گوهره های ذکر الله هستند از جانب امام بسوی من آمده و از قلم من بسوی مردمان رفته است: "و ما ذکر را به همراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا برای مردمان حق آن چیزی را که بر آنان نیز نازل شده بیان کنی تا شاید تفکر کنند." قرآن کریم- یعنی این معارف می تواند به تنهائی هر خواننده ای را به مقام تفکر برساند که مقام روح الفکر و قلم الهی و روح ابراهیم خلیل(ع) بانی اسلام و امامت است. و همچنین روحی است که انسان را به طبقه سوم قلب یعنی نفس ملهمه واصل می سازد یعنی آن طبقه ای از دل که از فطرت الله و امامش الهام می پذیرد و بدینگونه بقیه راه را هر کسی می تواند با رعایت حقوق این ارواح تا قلب نفس واحده و روح القدس الهی و لقای حق و دیدار با امام زمان طی طریق کند. که نشانه های آفاقی و انفسی همه این طبقات هفتگانه وجود در آثار ما حضور دارند. همانطور که دین محمد(ص) چیزی جز احیاء و اکمال آئین ابراهیم حنیف نیست، ذکر محمدی نیز منجر به روح ابراهیمی می شود که روح الفکر و قلم الهی و گوهره امامت است زیرا ابراهیم(ع) نخستین امام کامل در تاریخ است. که در همین حیات دنیا به عالم ملکوت نائل گردید طبق قول الهی.

۹۴۴- پس واضح است که تفکر دائم درباره این معارف است که نور ذکر موجود در آن را در نفس ناطقه خواننده تنویر می سازد و نفسش را ذاکر می کند در سمت امامت و فطرت وجود تا الحاق به نفس ملهمه. و تفکر همان جریان تأویل و تعمیق این معارف است در نفس خویشتن و جریان زندگانی خویش. که این امر نه بصورت قیاس و تشبیه که بصورت کشف معانی و مفاهیم این معارف در درون و برون خویشتن است و این همان تفکری است که بقول امامان هر ساعتش از عمری عبادت برتر است. چرا که عبادات هم قرار است که انسان را به خدا برساند ولی این تفکرات، میانبر و صراط المستقیم همه عبادات است. و این همان حقیقت و رازی است که در مکتب و مذهب ما بکلی انکار شده است از جانب فقهای آن. و لذا همه عبادات نیز میان تهی و بلکه شیطانی شده اند و اهلش را با شیاطین محشور می سازند. چرا که عبادات محمدی تماماً آداب عقل محمدی هستند و لذا بدون تعقل و تفکر تبدیل به خطوات شیطان می شوند. و اینست که

خداوند وارثان کتابش را که برگزیدگان اویند مأمور برپائی و احیای صلوة و زکات نموده است. (سوره فاطر) – پس در حقیقت مجموعه معارف ما احیاگر عبادت و عبودیت هستند که اگر چنین نباشند بدرستی دریافت و فهم نشده اند.

۹۴۵- قلب که درب ورود به عالم غیب وجود انسان است همان نقطه عدمی – ازلی در وجود است که فقط با نزول روح الایمان موجودیت می پذیرد و مفتاح وجود می شود و لذا روح الایمان را روح القلب نیز گفته اند (امام باقر[ع]). پس در حقیقت روح الایمان همان قلب وجودی انسان است که بدون آن رویکرد انسان به قلبش عین رویکرد به عدم است و لذا همه از چنین رویکردی گریزانند همانطور که از نابودی! پس آن گروهی که آنان را گوئی که دلی نیست(قرآن کریم) همان گروهی هستند که هنوز به روح الایمان نرسیده اند همانطور که آن گروهی هم که پس از ایمان کافر شده اند قلبشان چون سنگ و سخت تر از سنگ گردیده است. (قرآن کریم)- یعنی کسانیکه روح الایمان را برای خود و حیات مادی خود تنفیس کردند پس روح را در خود تبدیل به جماد ساخته اند. که این همان معنای شقاوت است.

۹۴۶- پس روح الایمان که نخستین روح است آفریننده موجودیت دل در انسان است که قرآن کریم این مقام از قلب را فؤاد نامیده است که دارای درک یقینی است (سوره نجم). و همه ارواح دگر بر فؤاد قرار می گیرند یعنی بر ایمان و به مثابه درجات ایمان هستند. که چنین قلبی هم حامل نور روشنائی بخش است که غیب وجود را تنویر می کند و در جهان بیرون نیز راست را از دروغ می نمایاند و هم حامل روح ممتحنه است که بواسطه آن صاحبش در هر مرحله ای امتحان می شود همانطور که فرموده: "و ما اهل ایمان را هر سالی یکی دوبار امتحان می کنیم تا بر او معلوم گردد که چه کسی در ایمانش صادق است." قرآن کریم- یعنی چه کسی با ایمانش همراهی می کند و یا انکار می ورزد و به راه بولهوسی می رود. و رسول خاتم[ص] خطاب به صاحبان روح الایمان فرموده است: در هر امری که مردد شدید از قلب خود فتوا بخواهید. وگرنه فتوای قلوب مرده و شقی جز بازیگری و بی رحمی نیست.

۹۴۷- از همین روست که خداوند همه اولیاء و صاحبان روحش را با هر درجه و مقامی به ایهاالذین امنوا می خواند زیرا روح الایمان تنها روحی است که انسانی می شود و عین من فرد می گردد ولی اگر این منِ روحانی – ایمانی فرد حقوق الهیش را ادا نکند و دائماً در تسبیح و عبادت پروردگارش نباشد و از امر امامش اطاعت نکند شقی و ثقیل و سنگ می شود که این نیز یک حفاظت ذاتی روح الایمان است تا به تملک شیاطین در نیاید و شیاطین نتوانند در آن رخنه کنند و حداکثر می توانند آن را از بیرون محاصره نمایند و در آن وسوسه کنند. پس حفظ و حراست از روح الایمان از اوجب واجبات است که متأسفانه اکثراً بدلیل مستی های روحانی آن در خویشتن از تسبیح و اطاعت سر باز می زنند و دچار خودشیفتگی و خودپرستی می شوند و از ادامه راه باز می مانند و بقول مولانا تا مسلمان ناشده کافر می شوند. و این مصیبت بزرگیست که همه ملائک را بر این گروه از امّت محمدی به سوگ می نشاند. چرا که این روح الامین است که در آدمی دچار حبس و حصر شیاطین گشته است و ظلمی بزرگتر از این در حق خویشتن و معصیتی برتر از این در حق پروردگار نیست. و این مصداق آزاری است که به خدا و رسولش روا می دارند در قرآن کریم. زیرا این روحی از خدا و رسول است که به بنده ای اعطا شده است که آن را به دشمنان سپرده اند. که مهمترین قلمرو این واقعه و معصیت کبیر همانا دل دادن اهل ایمان به دشمنان خدا و رسول است بخصوص در عرصه خانواده و نژاد: "ای کسانیکه ایمان آورده اید با دشمنان خدا و رسول دوستی نکنید که دشمنان شما نیز هستند هرچند که والدین و عزیزان شما باشند." قرآن کریم- پس هر کس پس از مطالعه این معارف به این نتیجه برسد که به طور مادرزادی دارای روح و نور امام بوده است بداند در حال تنفیس و معامله با شیطان است. اینک بهتر درمی یابیم که چرا در اطراف رسول خاتم[ص] و ائمه هدی[ع] و اولیای الهی در تاریخ عده ای بوده اند که بناگاه ادعای نبوت و امامت و الوهیت کرده اند.

۹۴۸- آیا ایمانها و روح الایمانها ماهیتاً گوناگون هستند؟ اگر به تعداد خلق خدا بسویش راه وجود دارد پس می توان گفت که ایمان هر انسانی مختص خود اوست و روح الایمان او هم مختص خود اوست، به تعداد دوازده امام و صد و بیست و چهار هزار پیامبر! همانطور که همه آحاد بشری و انبیاء و اولیای الهی در آسمان دارای ستارگان و افلاک و بروج و کهکشانهائی هستند که از نور آنها بر زمین تغذیه می کنند و هدایت می شوند در آسمانهای برتر! ولی آن صد و بیست و چهار هزار پیامبر در آخرالزمان در ارواح طیبه امامان محمدی بسوی آدمیان می آیند تا آنان را به خود آورده و

هدایت کنند. پس می توان گفت که بطور کلی در آخرالزمان برای امّت محمدی، چهارده روح الایمان وجود دارد که در اصل هفت روح تأویلی – جلالی هستند همانطور که قبلاً نشان داده ایم که امامان محمدی، ارواح رجعی – عروجی مؤمنان امّت در آخرالزمان هستند که همه را به حقیقت محمدی تأویل می کنند که علم این تأویل و رجعت هم از زبان امام محمد باقرالعلوم(ع) در میان امت باقی مانده است و در هر دورانی به یکی از این مؤمنان به ارث می رسد که اصل و امّ کتاب الله و قرآن است که وارث این علم در این دوران ما هستیم. پس روح الایمانی که در پنج سالگی بما اعطا گردید روح الایمان تأویلی امام محمد باقر(ع) بوده است که حامل نور علم روح و علم درجات و علم رجعت الی الله است یعنی علم تأویل! و هر ایمان و روح الایمانی لزوماً چنین نیست یعنی از سائر ائمه هدی است. زیرا امامان محمدی شاهراه ها و صراطهای مستقیم سیر الی الله برای مؤمنان امت در آخرالزمان هستند و امام محمد باقر هم حامل علم این سیر و ناقل نور این علم است در کسانی که خداوند آنان را در هر عصری وارث علم الکتاب خویش می سازد. و علم الکتاب همان علم تأویل است. در حالیکه وارثان کتاب لزوماً حامل علم الکتاب یعنی علم تأویل نیستند. و این ویژه وارثان علم الکتاب است و علم الکتاب نیز در امّ الکتاب است که باقرالعلوم معلم آن در روح القلب اهلش می باشد. و لذا همه تفکرات ما در زندگی و همه آثار مکتوب ما دارای روح تأویلی هستند از کتاب "آیا است است؟" که نخستین رساله رسمی ماست تا رساله حاضر که در حال تألیف است یعنی لااقل به مدت سی سال است که مشغول تأویل هستیم تأویل هر ماده و معنائی در عالم و آدمیان به ذات حق باریتعالی از طریق تفکر و تعقل در علوم قرآنی و آیات و بینات الهی!

۹۴۹- حال بهتر درمی یابم که چرا در شصت سالگی با روبرو شدن با امّ الکتاب امام باقر(ع) بناگاه به ماهیت و ذات روحی که در پنج سالگی بر من نازل شد آگاه و بینا گشتم و بلکه سائر ارواح منزله و حوادث ناشی از این ارواح قدسی را به اسم و معنا و هویت شناختم. یعنی این روح امّ الکتاب امام باقر بود که همه ارواح طیبه امامان معصوم را در من آشکار ساخت و درنوردید تا در چهل سالگی به روح القدس امام زمان، ناطق ساخت و رسماً به تألیف و تأویل قرآن کریم پرداختم تا به امروز که در رویاروئی با خود رساله امّ الکتاب حقیقت و اسمای این ارواح بر من معلوم گشت و اول و آخر این واقعه بهم رسید. پس این روح الایمان باقرالعلوم بود که با حمایت رجعت حسینی مرا تا به نزد قائم آل محمد آورد و از نطق قدسی امام زمان(عج)، کتاب این دوران را تبیین نمود: برای هر دورانی کتابی است- قرآن کریم!

۹۵۰- پر واضح است که همه معصومین محمدی حامل امّ الکتاب هستند و اصلاً نصّ امامتشان از همین روست که آنها را قرآن ناطق خوانند. ولی علم امّ الکتاب و تبیین آن که همان علم تأویل است امر دیگریست که فقط از وجه امامت باقرالعلوم به ما رسیده است که همان نطق روح القدس است که روح هفتم است همانطور که امام باقر(ع) معصوم هفتم است. و دانستیم که در آخرالزمان روح القدس همان روح ویژه امام زمان است که همان روح امامت است که به اهلش می رسد و این راز ارتباط ویژه معصوم هفتم با معصوم چهاردهم است. و این روح و علم از جایگاه فلکی خورشید بر اهلش نازل می شود که مرکزیت منظومه شمسی است که قلمرو هفت زمین آسمانی است یعنی قلمرو نزول بینات الهی و امر او در خلق جدید می باشد. که موقعیتهای نجومی این ارواح هستند: "و سوگند به مواقع النجوم." قرآن کریم- این نیز شمّه دیگری از شناسنامه عرفانی – قرآنی ماست.

۹۵۱- همانطور که در سوره زخرف شاهدیم: "سوگند به کتاب مبین که امّ الکتاب است در نزد علی حکیم." پس کتاب مبین و امام مبین حقیقت واحدیست و آن تبیین امّ الکتاب است در نزد یک حکیم علوی که از علیین است که این کمال حکمت الهی نیز می باشد یعنی حکمت اعلائی. یعنی اگر بتوانیم جریان زندگی هر امام معصوم یا حکیم کامل علوی را به منطق قرآنی و الهی فهم و تبیین کنیم همان ظهور امّ الکتاب است که ظهور فعالیت این ارواح است که دارای دو وجه نزولی و عروجی هستند. از این منظر ما کل زندگانی خود را از کودکی تا به امروز عرصه تعین و تحقق امّ الکتاب و این ارواح دهگانه می یابیم. این نیز شمّه دیگری از شناسنامه زندگی معنوی ماست. از این منظر یکبار دگر بهتر به حقیقت آن رؤیای صادقه که در تابستان گذشته در سفری بر ما حادث گشت پی می بریم که چرا و چگونه زندگانی ما بواسطه چهارده معصوم اداره می شود.

۹۵۲- رساله امّ الکتاب امام باقر(ع) در بخش اصیل آن که بخش اولیه و میانی کتاب است (در حالیکه نیمه دوم و آخر این رساله فقط اقتباس از حکمت امام است که در قرون بعدی به آن ضمیمه شده است) هر چند که خلقت ازلی و قدیم را هم بیان نموده ولی تأکید و مقصود از آن خلقت جدید و آفرینش امامی انسان کامل در آخرالزمان است که وقایع نزول و عروج ارواح الهی از خداوند تعالی و آسمانهای برتر در امامان معصوم و اولیای امامان در آخرالزمان می باشد و مابقی معارف این رساله در خدمت تبیین و معرفی وقایع مربوط به این آفرینش جدید انسان است که نزول عرش رحمان و آفرینش رحمانی انسان بر مبنای قرآن و بیان می باشد که در سوره رحمن ذکرش آمده است و در دریائی از احادیث شیعه اخبار این وقایع و کرامات منتشر است که بدون فهم و تصدیق این خلق جدید انسان این نوع احادیث شیعی نه قابل درک است و نه قابل تصدیق و بلکه جملگی معطوف می شود به آنچه که در نزد منکرانش موسوم به احادیث جعلی و غالی است.

۹۵۳- پس زندگی معنوی و مجموعه آثار و معارف ما حجتی آشکار بر راستی و درستی رساله امّ الکتاب و خطبه های نادره امام علی(ع) و احادیث متهم به غلات شیعه است و سندی آشکار بر حقیقت خلق جدید انسان است که برترین و محوری ترین رسالت وجودی امامان شیعه و خاتمیت رسول اکرم می باشد به معنای اکمال نعمت و دین خدا در خاتمیت محمدی و امامت علوی و غیبت مهدوی و فطرت فاطمی!

۹۵۴- رساله امّ الکتاب دو روی دارد: یکی وجه بیرونی و ادبی – کلامی آن است که در عین حال که ساختاری امّی و بیانی ساده دارد که با ادبیات فارسی قرون قبل صورتی ثقیل بخود گرفته است و طول می کشد که خواننده از طریق آشنائی با ادبیات و لغات آن به مفاهیمش راه یابد و وارد فضای معنوی این سئوال و جواب بین امام باقر و همسالانش گردد و آنچه که از این وجه عایدش می گردد خیلی با معارف و حکمت زندگانی انسان امروز رابطه ای ندارد الا از جنبه فلسفی و کلامی و متافیزیکی و کیهان شناسی! ولی وجه باطنی این رساله برای اهل ایمان که ارادتی به امام دارند وجه کشفی – شهودی و روحانی آنست که براستی حیرت آور است و بنده در رابطه با هیچ متن آسمانی و عرفانی در زندگیم دچار چنین مکاشفاتی عظیم و بی پایان نشده بودم و نیز جاذبه عرفانی و مستی روحانی ناشی از تفکر در باب این کتاب و آنچه که در باطنش جریان دارد بغایت شگرف است که برای خود این بنده به مثابه یکی از برترین موهبتهای الهی زندگیست.

۹۵۵- آنچه که در رابطه با این رساله نود صفحه ای قابل اهمیت است درک و دریافت روح آنست که اگر حاصل نیاید با متنی ثقیل و دور از واقع روبرو می شویم که در عین حال دارای ایراداتی آشکار است درست همچون یک عتیقه زیر خاکی شکسته و غبار گرفته و زنگ زده که بایستی در دستان یک استاد و باستانشناسی زبر دست و عاشق بازیافت شود آنهم بازیافتی عرفانی و مکاشفه ای! در باطن این رساله جمالی غبار گرفته پنهان است که در دود و مه و غبارات تاریخی مخفی است و بنظر می رسد تا آنجائیکه ما می دانیم در طی هزاره اخیر تاریخ اسلام کسی جز ما از آن غبار روبی نکرده باشد. درست مثل ایوانف بزرگوار که عمری را برای دریافتن این رساله سرمایه کرده است که خدایش رحمت کند.

۹۵۶- و بلاتردید باید گفت که به روح این رساله که همان روح ولایت امام است بدون روحی از امام در نزد خود نمیتوان ارتباط یافت همانطور که نیافته اند و چه بسا علما و محققینی در جهان تشیع در همان نخستین تماس با آن بدلیل واردات خارجیش ترسیده و از آن جدا شده و خیرش را به شرش عطا کردند بخصوص از بابت اسمی که از اسماعیلیه در این کتاب به میان آمده بهمراه نام ابوالخطاب که شخصیتی افسانه ای و نامقبول از جانب اهالی شریعت و علم حدیث می باشد که بر تارک غلّات شیعه می درخشد. هر چند که این شخصیت در خود متن رساله هم از جانب امام باقر(ع) مورد تأئید نیست و امام(ع)، شهادت او را در ملاء عام، شهادتی ناتمام خوانده است. پس بنگر که شهادت تمام چگونه است.

۹۵۷- یکی از هشدارهای مکرر امام باقر(ع) در این رساله اینست که یک عالم ناتمام و نیمه کاره در معرفت امامیه و امام شناسی حق ندارد اسرار این رساله را بر زبان آورد و حتی بر راستیش شهادت دهد و این نکته ای بسیار حیاتی و قابل تأمل است زیرا امام باقر(ع) می فرمایند که حقیقت سرّ امام را فقط پس از هزاره نخست اسلامی می توان دریافت و

به تمام و کمال شهادت داد. و یکی از علل کشته شدن ابوالخطاب و عبدالله صبّاح (سباء) را نیز همین ناتمام بودن علم و ایمانشان دانسته اند یعنی از روی مستی روحانی فاقد علم یقینی در ملاء عام شهادت دادند. از این منظر خود ما نیز اینک بهتر درک می کنیم که چرا حدود ده سال پیش که برای نخستین بار به رساله امّ الکتاب دست یافتیم یک ندای غیبی ما را از آن باز داشت که در حقیقت خود امام بودند.

۹۵۸- یکی از مهمترین حوادث پایان هزاره اول در جهان اسلام، پیدایش حکومت پایدار شیعه اثنی عشری در ایران است که به همت شاه اسماعیل اول که به یاری روحی از امام زمان(عج) موفق به این کار عظیم گردید که تا به امروز ادامه یافته است هر چند که نوادگانش به راه فساد رفتند. و می دانیم که چنین حکومتهای خودمختار شیعی قبل از صفویان نیز در مناطقی از ایران پدید آمده و بدلیل فساد حکومتی از میان رفتند گوئی که خداوند و خود امام زمان اذن پیدایش چنین حکومتهائی را نمی داده اند زیرا پیروان این مکتب وعلمایش هنوز ناقص و ناتمام بوده اند وگرنه بسرعت بسوی ظلم و فساد نمی رفتند آنهم تحت عنوان حکومت امام زمان. این عبرت تاریخی یک حجت بزرگ بر این حقیقت است که تا زمانیکه شیعیان و بخصوص علمای شیعه بر حقیقت دین رسول خاتم و امامانش علم و ایمان کافی نیابند هر تلاشی برای تشکیل حکومت منجر به فاجعه خواهد شد و فقط در خدمت تضعیف ایمان اسلامی و شیعی خواهد بود. هرچند که خود همین حکومتهای ناپایدار و منحرفی که تحت عنوان اسلام و تشیع در تاریخ پدید آمده اند خود بخشی از این معرفت بوده از برای آیندگان. اصرار و تعصب شدید بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران بر امر شریعت و فقاهت نیز حاصل این عبرت تاریخی بود که البته امری بر حق بود ولی نه کافی. زیرا معرفت شناسی اسلامی و امام شناسی شیعی حداقل در قلمرو باور اجتماعی کفایت لازم را بر این امر نداشته است که همه نواقص این نظام از همین بابت است که تلاشهای مادام العمر ما نیز در همین راستا بوده است تا این نقصان عظیم را جبران کند. شیعه تا به علم و عرفان و ایمان لازم و کافی درباره امامانش نرسد هر تلاشی بخصوص اجتماعی، منجر به فاجعه خواهد شد. چرا که این یک حقیقت فلسفی یا فرقه ای نیست بلکه حقیقتی تاریخی – جهانی و هستی شمول است که برتر و مقدس تر از آن حقیقتی در تاریخ پدید نیامده است و متأسفانه شیعه و علمایش در این باره ایمان و یقینی چندان ندارد و اسیر تذبذبهاست و هنوز هم حقایق خودش را از خودش هم پنهان می دارد که در این تقیه شیطانی جان می کند. ولی ما به فضل الهی و یاری امام زمان این پرده را دریده ایم تا شیعه با حقیت ایمانش روبرو شده و یکبار برای همیشه انتخاب کند آری یا نه!

۹۵۹- حال اگر از منظر امّ الکتاب و سلسله مراتب نزول ارواح الهی از وجود چهارده معصوم در تاریخ اسلام نظر کنیم این چهارده قرن را قلمرو نزول همان هفت روح در عرصه نزول و عروج می یابیم که اینک نوبت روح القدس است که نطق الهی امام زمان است که همان تبیین امّ الکتاب است که مجموعه آثار ما بستر این تبیین و زندگانی ما هم، قلمرو تحقق آن بوده است و ما بر آستان این ظهوریم که جز به نور این معارف نمی توان این ظهور جهانی روح القدس را از وجود امام زمان دریافت. یعنی ظهور باطن و اسرار امّ الکتاب برای همگان زمینه و نشانه این ظهور است که روایات شیعی نیز این امر را تأئید می کند.

۹۶۰- باید دانست که ظهور امام زمان چه برای فرد یا اجتماع و جهان هر یک مستلزم جهاد اکبر و جهاد فی الله و مکاشفات افراد و جوامع بشری در باب شناخت حقیقت امام است هرچند که این شناخت هم نهایتاً جز به یاری روح خود امام ممکن نمی شود. ولی فقط نهضت امام شناسی است که به ظهور جهانی امام می انجامد و لاغیر! و هر فرد یا گروهی که از این نهضت عقب بماند و غفلت و انکار ورزد از قافله نجات امام محروم می شود و بزرگترین کشفی که از رساله امّ الکتاب عاید می شود شناخت وجود خود امام است زیرا همه این ارواح به مثابه ارواح خود امام و مقامات وجودی اوست که در ظهورش کلیه این ارواح را به درجات بر مؤمنان امتش می تاباند و بدینگونه امّت آئینه امام میشوند و ظهور جنّات نعیمش! که این ظهور بصورت اقشار و طبقات ایمانی – روحی آشکار می شود و هر طبقه ای از امّت مظهر روحی از ارواح امام تلقی می شوند. همانطور که امام باقر در امّ الکتاب می فرماید: "چون همه ارواح دهگانه بر مؤمن متعلم نازل و تسبیح و تثبیت گردید آنگاه امام یا عالم کامل بر وی شهادت دهد گوئی که بر خودش شهادت داده است." پس در حقیقت جنّات نعیم که همان مدینه فاضله امام زمان است به مثابه تجلی این ارواح دهگانه وجود امام در انس و جن و طبیعت است. همانطور که در متن این کتاب شاهد بودیم که این ارواح دهگانه در آسمانهای

برتر و در خلقت ازلی همان روحهای نخستین فرشتگان بودند که در آخرالزمان این هفت آسمان و فرشتگانش در ظرف زمین و مردمانش تعیّن می یابند بصورت هفت طبقه بهشت که هشتمین آن قلمرو آن سه روح دیگر است که رضوان الهی می باشد: "بدانید که رضوان برتر از جنّات است." قرآن کریم-

۹۶۱- "ای رسول ما، به تو دو تا هفت اعطا نمودیم که قرآن عظیم است." سوره حجر! که تأویل این دو هفت همان دو بار نزول هفت آیه سوره حمد است که میدانیم سوره حمد عصاره کل قرآن است. ولی تعیّن و تجلی این دو هفت همان چهارده معصومند که هفت تجلی دوباره سوره حمد و قرآن عظیم هستند که در رساله "مبانی عرفان امامیه" رابطه تأویلی این دو هفت معصوم را متذکر شدیم و اینک این رابطه جلالی این دو هفت معصوم که بدینگونه است: پیامبر اسلام(ص) = امام صادق(ع) که هر دو شارع شریعت اسلامی هستند که یکی شیخ الاسلام است و دیگری شیخ الائمه! فاطمه زهرا(س) = امام موسی کاظم که هر دو فروخورنده و کاظم غیظ و غضب هستند و زندانی ظلم زمانه خود! امام علی مرتضی(ع)= امام علی ابن موسی الرضا(ع) که هر دو عالم اهل بیت هستند که به لحاظ جمالی هم بسیار شبیه هم گزارش شده اند که بنده نیز در دیدار با این دو امام همام تا مدتها آنها را یکی می دانستم. امام حسن مجتبی(ع)= امام جواد(ع)، که یکی کریم اهل بیت و دیگری مظهر جود اهل بیت است و هر دو به دسیسه همسران خود شهید شدند. امام حسین(ع)= امام هادی(ع)، که هر دو را مصباح هدایت نامیده است رسول خاتم(ص)! امام سجاد(ع)= امام حسن عسکری(ع) که هر دو حبس مادام العمر بودند واسوه صلوة و زکات! امام محمد باقر(ع)= قائم آل محمد(عج) که هر دو مظهر امّ الکتاب و روح القدس می باشند که برکت ظهوری هر دویشان در سن پنج سالگی بود و می دانیم که امام دوازدهم نیز از پنج سالگی وارد عرصه غیبت شدند و اساسی ترین بروز روح القدس از زبان امام باقر(ع) هم در پنج سالگی بود که همان امّ الکتاب است و مابقی احادیث باقی مانده از این امام در حواشی و شرح همین امّ الکتاب می باشد.

۹۶۲- در "مبانی عرفان امامیه" رابطه تأویلی این دو هفت معصوم(ع) را بگونه ای معکوس نشان دادیم یعنی امام باقر(ع) و امام صادق(ع) را تأویل و تصدیق یکدیگر خواندیم و امام موسی کاظم(ع) و امام سجاد(ع) را، تا اینکه نهایتاً محمد مصطفی(ص) و قائم آل محمد را هم تأویل و تصدیق هم دانستیم. در این هر دو تطبیق تأویلی – تجلی تا می توانید بمانید و تأمل کنید که برکاتی عظیم بهمراه دارد.

۹۶۳- این تأویل و تجلّی متقابل ایمان و امامت در وجود هر مأمومی در کل جریان زندگیش نیز حضور دارد در درجات ارواح هفتگانه معصومین که در جان مأموم حضور دارد و هدایتش می کند یعنی این ارواح در آخرالزمان جز ارواح طیبه معصومین نیست که مؤمنان را هدایت می کند و به کمال و امیّت قرآن ارتقاء می دهد و قرآنی می کند در درجات! و همانطور که در "مبانی عرفان امامیه" نشان دادیم امامان یکی پس از دیگری از بطن یکدیگر ظاهر شده اند همچون ظهور ارواح هفتگانه از بطن همدیگر همانطور که ذکرش گذشت. همانطور که امامان جمله انوار تجلی حقیقت محمدی رسول خاتم هستند و رسول خاتم نیز همان روح الایمان قلب مؤمنان است که سائر ارواح بر روح الایمان قلب مؤمن قرار می گیرند و ظهور بطون روح الایمان محمدی هستند: ای مؤمنان بدانید که رسول در شماست! قرآن- و در آخرالزمان کسی محمد(ص) باطن را در خود دریابد محمد(عج) ظاهر و بیرونی را بصورت قائم آل محمد درمی یابد و این همان است.

۹۶۴- حال اگر قرار باشد کسی بطور هندسی برای این ارواح مقام و درجه قائل شود لابد مقام امامان را از رسول خاتم برتر می داند که بسیاری از شیعیان دچار چنین ضلالتی شدند و اصلاً از اسلام ساقط گشتند! در حالیکه امامان ظهورات حقیقت محمدی هستند و محمد(ص) و دینش از وجود امامانش رخ نموده است و همه محمدند! همانطور که خود حضرت فرموده که: اول و وسط و آخر ما محمد است!

۹۶۵- و دانستیم که روح الایمان حامل روح ممتحنه نیز می باشد یعنی امتحان کننده مؤمن در همه مراتب روحانی است. و امامان(ع) همچون ارواح هفتگانه به مثابه هدیه رسول خاتم از معراج می باشد برای بشریت! و در عین حال مظاهر بطون هفتگانه قرآن هستند که امام باقر و قائم آل محمد(عج)، بانی و مظهر بطن هفتم قرآن می باشند که امّ الکتاب است و روح القدس! که ناطق این روح، علی(ع) است و منطق این روح هم محمد(ص)!

۹۶۶- در اینجا سخن از علم باطن است که بقول رسول خاتم هر که به این علم برسد به حقیقت دینش رسیده است که همان علم تأویل – تجلی است که در رابطه دیالکتیکی با یکدیگرند همچون محمد- علی، حسن – حسین و غیره!

۹۶۷- پس کاملاً قابل درک است که رسول خاتم(ص) مظهر کلیه روح الایمان است و فاطمه اطهر(س) هم مظهر روح الحفظ است و صاحب لوح محفوظ الهی که در تاریخ اسلام مشهور است. و علی مرتضی(ع) هم مظهر روح الفکر است و صاحب قلم و نطق الهی! و حسن(ع) و حسین(ع) هم مظاهر روح الجبروت و روح العلم الهی هستند و حاملان روح موسوی و عیسوی! و می دانیم که در واقعه کربلا چند نفر مسیحی ایمان آورده و از جمله اولیاء شدند و شهید گشتند از جمله سفیر روم در دربار یزید! و امام سجاد هم مظهر روح العقل است که صحیفه و کتاب قانون تماماً بیان عقل الهی است. و امام باقر(ع) هم مظهر روح القدس که دعای سحر به تنهائی عصاره امّ الکتاب اوست که امام، از خداوند جز الهیت و ربوبیت و کمال و جلال و جمالش را نمی خواهد و این عین طلب وحدت وجود با خداست که در ترجمه های رایج بکلی تحریف شده است.

۹۶۸- که پس از امام باقر(ع) دوباره این سیر تجلی ارواح از سر گرفته می شود که مطلقاً به معنای تکرار نیست زیرا در امر الهی هیچ تکراری نیست که تکرار عین عبث است. نشان این معنا هم سیری است که از امام صادق(ع) تا امام دوازدهم مشهود است و آن سیر صعودی غیبت فیزیکی امام است که در قائم آل محمد کامل گشته است که واقعه نوری شدن امامت در قلوب مؤمنان امت است و لذا زان پس جز از راه عرفان نفس نمی توان به امام و هدایت رسید. که در نور امام زمان همه ارواح هفتگانه محمدی حاضر است در چهارده تجلی ظاهری و باطنی!

۹۶۹- و باید دانست که هدایت و قدرت رجعی و عروجی این ارواح هفتگانه به یاری آن سه روح (اکبر، اعظم و ازل) تماماً به عهده حسین(ع) است که این هفت روح، مأموم را به پروردگار عالمیان ملحق می سازد و بدینگونه است که مهدی های دوازده گانه دوران غیبت رخ می نمایند که مهدی های مهدی موعودند همانطور که "مهدی" بمعنای هدایت شده است. زیرا حسین(ع) سفینه نجات روح است.

۹۷۰- در قائم آل محمد(عج)، روح الایمان محمدی تأویل به نور الایمان می شود همانطور که قرآن محمدی هم تأویل به امّ الکتاب می شود. و بدینگونه رسول خاتم و امام محمد باقر(ع) و امام دوازدهم به یک نور احدی تأویل و متجلی می شوند از وجود مهدی های آخرالزمان! و این تأویل و تجلی "م ح مّ د" است که چهار امامند و یک مأموم! سه محمد و یک حسین! که این چهار ولایت به دلالت مأموم (د) است که به احدیت ذات پروردگار تأویل و تحویل می گردند. همانطور که "م" دوم مشدد است. پس پنج نور ازلی حق رخ می نمایند که این پنتالکتیک ظهور الهی است که حامل ده روح است و این آفرینش جدید انسان است آفرینش عاشورائی! "و چون پنج تن راز در میان نهند ششمین اوست و تا قیامت با آنها خواهد بود." سوره مجادله۸-

۹۷۱- پس "م ح مّ د" به معنای وحدت سه تا محمد است که محمد مصطفی و محمد باقر و محمد ابن حسن هستند و "ح" حسین! و "د" دلالت مأموم! و این سرّ مهدی های آخرالزمان در دوره غیبت است. و این واقعه رجعت امامان است به رهبری حسین و دلالت و مسئولیت عارفان علوی که از علیین هستند.

۹۷۲- با نزول هر مرتبه از روح به مرگ و حیاتی دگر و برتر رسیده ام بگونه ای که بناگاه همه افکار و باورهای گذشته خود را باطل و یا ناقص یافته و رد کرده ام که این وضعیت در برخی از آثار قبلی بنده به چشم می خورد و ممکن است برای خوانندگان غیر قابل فهم و نامقبول آید. ولی از آنجائیکه اکثر آثار مکتوب بنده مکاشفه نفس انسان هستند این معنا بعنوان تصدیق و یا تکذیب معارف ما قبل از نزول هر روحی هیچ حکمی را بدنبال ندارد زیرا جز در آثار سالهای اخیر هیچ حکمی درباره هیچ امری صادر نکرده ام. و حقیقت اینست که با نزول هر روح و عروج آن روح، مفاهیم و حقایق بعد از آن کاملتر و یقینی تر و متعالیترند و تدریجاً تبدیل به قاعده و اصول معرفت می شوند.

۹۷۳- هر یک از ارواح هفتگانه حامل جهانی برتر و حیاتی برتر از آسمانی برترند با مفاهیم و ارزشهائی برتر و الهی تر و توحیدی تر! و در حقیقت هر یک حامل نور طبقه ای از جنات نعیم پروردگارند. پس طبیعی است در وجود انسانی

که هنوز اسیر حیات خاکی در درک اسفل السافلین است موجب اشد اضدادی فزاینده و فرارونده در روح ناطقه و ادراک شوند که بود و نبود را در سمت تضادی فزاینده سوق می دهند در اندیشه و احساس کسی که این روحها را دریافت میکند. تا آنجا که در عرصه روح القدس و رجعت، این بود و نبود در ظهور کلمةالله (ال – لا) به یگانگی محض میرسند و اینست قلمرو ظهور توحید وجود و وحدت وجود! و اینست که جز به خرد دیالکتیک توحیدی و وحدت وجودی نمیتوان این فعل و انفعالات روحانی را در درون و برون ارزیابی و فهم نمود و بسوی توحیدی مطلق راه یافت.

۹۷۴- جز به ایمان محمدی که حامل ذات همه ارواح است نمی توان با این ارواح تعامل و دوستی نمود و با آنها قرار گرفت و احساس ایمنی کرد. زیرا عظمت هر یک از این ارواح بقدری است که انسان اسفلی در ظرف و حبس تن در قبالش احساس نابودی می کند همچون ترس از مرگ که انتقال به جهانی بزرگتر و برتر است و براستی هم با نزول هر روحی، مرگی حادث می گردد: می میرید و آنگاه به لقای پروردگارتان می روید! قرآن کریم- پس روح الایمان روح ایمنی بخش و مطمئنه در قبال دریافت سائر ارواح و انتقال به جهانهای برتر است و بشرط آنکه آدمی حقوق روح الایمان و امتحانات آنرا ادا کرده باشد تا روح الایمان در وی تثبیت و مستقر شود و عین هویت و روح قلبی او گردد: ای رسول در مؤمنانت صلوة کن تا قلوبشان تثبیت گردد! قرآن کریم-

۹۷۵- پس هفت موت ملازم نزول و دریافت هفت ارواح الهی است تا جان آدمی زنده به این ارواح شود و زنده به حق گردد تا بدینوسیله کل مردمان روی زمین احیاء گردند. پس هر انسان صاحب روح در هر عصری کانون حیات الهی در بشریت است و به منزله نفس واحده بشریت می باشد که در رأس همه این انسانهای روحانی، امام زمان(عج) قرار دارد و مابقی این روحانیون به روح القدس امام، زنده شده اند.

۹۷۶- باید درک کرد که حیات روحانی دقیقاً حیات اخروی – آسمانی و حیات عندالله است و لذا واضحترین صورت بیرونی آن عبودیت و خشوع و خاکساری و بی ادعائی و حس فناست در محضر بقای حق و حس سرمدی از بقاءالله که همان امام زمان است: بقیةالله!

۹۷۷- این انسانهای الهی در آخرالزمان در هر عصری به نور امام زمان و ارواح طیبه معصومین همان مهدی های هر قرن در عرصه غیبت می باشند که احکام الهی را درباره هر موضوع و مسئله ای بیان می کنند که مجتهدین حقیقی در مذهب امامیه اینها هستند. همانطور که روایات کثیری از امامان ما و بخصوص امام صادق بما رسیده است که فقاهت و اجتهاد از روی فتاوی و کلام و حدیث باقی مانده از امامان عین حرام و باطل است. و این همان خطای عظیمی است که عمده روحانیت شیعه و حوزه های علمیه مرتکبش شده اند که امروزه در همین خطای تاریخی خود نیز به بن بست کامل رسیده و در حال ترک اجباری این فقاهت و اجتهاد تاریخی هستند که سراسر حاصل قیاس و تشبیه از روی کلام معصومین است که شدیداً از جانب معصومین نهی شده است و عجبا که همین روایات هم در نزد حوزه های علمیه ما موجود است و بکلی نادیده گرفته شده است. در حقیقت فقها و مجتهدین حقیقی در مذهب ما آن علمای ربانی و عارفانی هستند که به مثابه باب امام زمان می باشند و با امام ارتباطی روحانی و قلبی دارند و امر را مستقیماً از او دریافت میکنند که در این باره نیز احادیث کثیری از امامان بما رسیده است. از جمله مباحث تند و شدیدی که امام صادق(ع) با برخی از امامان اربعه اهل سنت داشته و آنها را از این اجتهاد صوری و قیاسی و تشبیهی و استنتاجی برخاسته از احکام رسول خاتم و امامان معصوم شدیداً نهی کرده اند. و عجبا که روحانیت شیعه نیز به تبعیت از اجتهاد امامان اهل سنت روی آوردند و به همین دلیل در عصر مدرن دیگر هیچ کاربری از همین نوع فقاهت هم حاصل نمی شود و لذا فقهای شیعه به علوم و فنون غربی روی کرده و آنرا میزان اجتهاد خود قرار داده اند یعنی پیروی از طاغوت که عین پیروی از شیطان است بقول قرآن کریم!

۹۷۸- بمیزانی که علمای شیعه تدریجاً به انکار حکمت و معرفت امامیه پرداخته و مفاهیم کلیدی همچون باب، تجلی و عرفان، حشر با امام زمان و امثالهم را بکلی از ادبیات شیعه حذف نمودند برای بقای خود چاره ای جز پیروی از فقاهت اهل سنت نداشتند و عملاً بهمان راه رفتند یعنی اجتهاد قیاسی و تشبیهی از روی احکام بر جای مانده از رسول و ائمه هدی(ع) و برخی از آیات قرآنی! و اینست که امام علی(ع) در خطبه نورانیه می فرمایند که ایمان شیعی جز معرفت نوری

درباره امام و شناخت امام به نورانیت و اتصال به این نور، نیست که اجتهاد شیعی هم حاصل همین رابطه روحانی – نوری با امام است. یعنی همین مبحثی که در این رساله در جریان است یعنی جهاد جهت درک و دریافت ارواح قدسی از طریق ائمه هدی که همان عرفان امامیه و حکمت علوی است که فقاهت امامی هم شعبه ای از محصولات این عرفان است. بنابراین آن علمائی هم که گاه حکمت و عرفان شیعه را هم داخل در علوم اسلامی می دانند ولی آنرا جدای از فقه و در کنار آن قرار می دهند هنوز هم دچار خطای در فهم کل این علم هستند. یعنی فقه و کلام و تأویل و قرآن و حکمت و عرفان جمله انواری از وجود عالم ربانی و عارف امامی است که بابی از تجلی امام زمان در هر عصری می باشد. در غیر اینصورت فقاهتی که از راه قیاس و تاریخ و اخبار بیاید و عرفانی که از قلمرو الساعه برخیزد با همدیگر هیچ نوع سنخیت و رابطه توحیدی ندارند همانطور که هرگز آب فقهای تاریخی و عرفای زنده در یک جوی نرفته است و تلفیق فیزیکی این دو جز شرک و ابطال حاصلی ندارد.

۹۷۹- در باور شیعه مطابق با روایات مکرری از ائمه هدی(ع)، احکام شرع و عبادات فقط به نور ولایت امام قابل حصول و وصول هستند و بدون اتصال به نور ولایت امام نه نماز و روزه ای بر حق ممکن می شود و نه حج و جهاد و زکات و امر به معروف و نهی از منکری هدایت بخش رخ می نماید. زیرا بدون چنین روح و نوری اصلاً ایمانی ممکن نمی آید که مشمول احکام و دین و شریعت شود الا به شرک و نفاق و وسوسه های شیطان! همانطور که قرآن کریم همه احکام الهی را در خطاب به اهل ایمان تبیین نموده است و ایمان اسلامی جز در اتصال به روحی از امام حاصل نمی آید. دریائی از آیات قرآن مشمول همین حقیقت است از جمله فویل للمصلین! یعنی وای به کسانی که بدون هیچ ایمان و روح و نوری از امام زمان مشغول تعامل و بازی با دین و شریعت و فقاهت هستند! کل تاریخ اسلام و حکومتها و جوامع اسلامی، مشمول این وای الهی می باشد.

۹۸۰- اگر منظور از فقاهت و اجتهاد فقط دستیابی به مجموعه ای از قوانین عبادی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و تربیتی و علمی و فنی و بهداشتی و درمانی جهت اداره جامعه اسلامی بوده باشد (و نه امر هدایت) احکام و فتاوی منسوب به رسول خاتم و ائمه هدی فقط شامل همان دوران می شود تا حداکثر قبل از ظهور آخرالزمان مدرنیزم و تکنولوژیزم یعنی تا حدود چهار قرن پیش از این! و به لحاظ تاریخی هم شاهد بوده ایم که جوامع و حکومتهای حاکم بر جهان اسلام در هزاره نخست موفقترین نظامهای اجتماعی در جهان بودند و الگوی جهانیان هم قرار گرفتند از جمله اروپا که رنسانس را مدیون تقلید از اندیشه های اسلامی بوده است. ولی از حدود چهار قرن پیش به بعد روندی وارونه را شاهدیم یعنی افول و انحطاط جوامع و حکومتهای اسلامی و رشد و جهانی شدن تمدنهای غیر اسلامی بخصوص غربی! و این یک نگرش کاملاً مادی و ظاهری است نه معنوی! یعنی اگر جوامع و حکومتهای اسلامی در قرون قبل حامل ایمان و نور هدایت و امامت می بودند با ظهور مدرنیزم و تکنولوژیزم، بناگاه فرونمی پاشیدند و تبدیل به مستعمرات نمی شدند و از ظواهر اسلام هم بیگانه نمی گشتند و فرقه فرقه و تکه پاره نمی شدند و در تمدن طاغوت غربی منحل نمی گشتند!

۹۸۱- روایات کثیری درباره ظهور جهانی امام زمان وجود دارد که امام زمان در عرصه ظهور، نخست بسراغ مسلمین و بخصوص شیعیان و علمای شیعه می روند و مساجد و مدارس آنها را تخریب و نابود می کنند یعنی تکلیف اسلام ضد رسول و شیعه ضد امام را روشن می کنند.

۹۸۲- اسماً شیعه و رسماً سنی!؟ پدیده ای عجیب و قابل تأمل در تاریخ حکومتهای شیعی است که یکی از مشهورترین نماد این پدیده حکومت فاطمیان در شمال آفریقا و مصر بود که بیش از یک قرن استمرار یافت که با جنون و جنایت منقرض گشت. حکومتی شدیداً شیعی (اسماعیلی) با قلمروئی وسیع و اقتداری کم نظیر که حاکم شرع و قاضی القضات دربارش یک فقیه سنی مذهب بنام قاضی نعمان فارغ التحصیل فقه عباسی در بغداد بود در حالیکه سلاطین فاطمی خود را علناً امامان زمان می خواندند که از نسل فاطمه(س) هستند و اسماعیل ابن جعفر صادق(ع)! و می دانیم که بانی این سلسله کسی بنام محمد مهدی بود که خود را قائم آل محمد خواند و پیروان کثیری پدید آورد و فاطمیان را بنیاد نهاد ولی فقه حاکم بر این سلسله فقاهت اهل سنت بود که از دربار بنی عباس در بغداد تغذیه می کرد که به خون این سلسله تشنه

بود و با آن می جنگید. آیا تعجب نمی کنید؟ اگر تعجب کردید آنگاه پاسخش را در متن این رساله خواهید یافت! درک تجربه فقاهتی حکومتهای شیعی از فاطمیان و صفویان تا به امروز، پاسخگوی این معمای عظیم است.

۹۸۳- این مرض و شرک و نفاق حتی در عصر حیات دنیوی ائمه هدی(ع) و در کنارشان جریان داشت و بسیاری از فقهای مشهوری که زمانی از شاگردان امام باقر(ع) و صادق(ع) بودند برای خودشان دکان اجتهاد و فقاهت برپا کرده و با جمع و تفریق احکام و معارف امام، فتوا می دادند بجای اینکه از خود امام زنده سئوال کنند و مردم را بسوی امام بخوانند! جدال امام صادق(ع) با ابوحنیفه از این بابت مشهور و مکتوب است. فقاهت حاکم بر روحانیت و حوزه های علوم شیعی نیز ادامه همین جریان است. به همین دلیل شاهد بودیم که تلاش و مجاهدت قابل ستایش کسانی چون آیت الله دکتر صادقی تهرانی در قرآنی کردن فقاهت هم به هیچ گشایشی جدید نرسید که تلاشی جهت تاریخ زدائی و اخبار زدائی و حدیث زدائی و قیاس زدائی از فقاهت بود. و در عجبیم که آیا این بزرگوار مباحثه مشهور امام صادق با ابوحنیفه را در همین باب نخوانده است. زیرا امام صادق از ابوحنیفه پرسید که اگر هیچ یک از احادیث ما در استفتای امری کفایت نکرد چه می کنی؟ ابوحنیفه گفت: به قرآن رجوع می کنم! امام فرمود: ای ابوحنیفه آیا چه می دانی که قرآن چیست؟ زیرا ابوحنیفه با استناد به خود قرآن می گفت که پاسخ هر مسئله ای در قرآن کریم وجود دارد. و امام فرمود که این پاسخ خود مائیم نه اوراق و سیاهه آیات! که این مباحثه پاسخ به همه معماهای فقاهت شیعه است و سنّی!

۹۸۴- نور امام، روح امام، تجلی امام، حکمت و عرفان و نطق امام از زبان عالم و عارفی که حامل آن است پاسخگوی معمای فقه اسلامی و بخصوص شیعی می باشد! زیرا امروزه مشکل جهان شیعه و سنی یکی است دو تا نیست! ولی متأسفانه هر یک مشکل خود را بسوی دیگری فرافکنی نموده و طرف مقابل را مسبب همه بدبختی ها می داند که این نیز مشکلی مضاعف و جهلی مرکب است. مشکل همه بی امامی است بی روحی و بی نوری است زیرا روحانیت و فقهای رسمی هر دو جناح منکر امر تجلی هستند و تجلی را تناسخ می دانند. و به این انکار افتخار هم می کنند و در اتحادشان بر علیه عرفان اسلامی به این عداوت با یکدیگر رسیده اند: در صفی متحد ولی قلوبشان از یکدیگر بیزار است- قرآن کریم! اتحاد شیعه – سنی بدون تصدیق نور تجلی امام که همان علمای ربانی و عارفانند، اتحادی بی ریشه و مذبوحانه است. معضله "تقریب مذاهب اسلامی" هم که تلاشی پر هزینه و بی حاصل است از همین بابت است یعنی شیعه و سنی هر دو از حقشان بگذرند تا به هم برسند ولی آنچه که به هم رسیده تقریباً یک هیچی است. از این منظر جدال شیعه – سنی بر حق تر از چنین اتحادی پوچ است.

۹۸۵- اگر ابلیس به لحاظ منطقی سلطان قیاس و تشبیه است ابلیسی مهلکتر از ترادف تجلی و تناسخ در معرفت اسلامی پدید نیامده است که علت العلل همه این فلاکتهای معنوی در جهان اسلام است که مسلمین را اعم از شیعه و سنی، بی امام و کافر دل ساخته است زیرا تجلی امام در مأموم یا حشر و معیت مأموم با امام زمانش را تناسخ می خوانند و انکار می کنند و از قلمرو نور و ایمان اسلامی طرد می شوند همانطور که علی(ع) در خطبه بیان آشکارا می فرماید: هرگاه و در هر کسی که بخواهم تجلی می کنم و هر که این امر را انکار کند بر من مرتد است و هر که بر من مرتد شود بر خدا مرتد است! این کل راز ضلالت اسلامی است که در روحانیت و فقها و علمای رسمی جهان اسلام تبدیل به یک قداست ابلیسی شده است و خصم عرفان اسلامی و امام زمان! که حاصلش بندگی طاغوت غرب است و پرستش فقاهت تکنولوژیکی!

۹۸۶- مسخ و تناسخ بمعنای تصاحب و تملک کل تن و روان و اراده دیگری است بگونه ای که این موجود مسخ شده حتی نداند که تصاحب شده است که این به معنای نابودی کامل است. این معنا نه تنها از نظر معرفت دینی باطل است بلکه از نظر عقل و انصاف و عدل وجودی هم باطل و بلکه اصلاً محال است. چنین معنائی از تناسخ حتی در مذهب هندو نیز وجود ندارد که به معنای سقوط انسانیت در مراتب پست تر عالم وجود مثل حیوانات و نباتات و جمادات است. چنین پدیده ای در قرآن کریم هم آشکار است که خداوند برخی از کافران را بصورت حیوانات آشکار می کند که به معنای ظهور باطن حیوانی آنهاست که واقعه ای بعد از مرگ است که صورت بشری از آنها ساقط می شود. بنده صوری از این

مسخ بشری در جماد و نبات و حیوان را همواره دیده ام و برای بنده یک باور فلسفی نیست و بلکه یک واقعیت شهودی است بی آنکه اصلاً مفهومی از تناسخ در ذهن داشته باشم زیرا این مشاهدات را از کودکی داشته ام.

۹۸۷- ولی امر تجلی روحانی و نورانی انبیاء و اولیای الهی در برخی از مؤمنان بخصوص در آخرالزمان، به لحاظ مفهومی هیچ ربطی به معنای فسخ و رسخ و مسخ ندارد و بلکه اتفاقاً دارای مفهومی معکوس است یعنی به معنای تعالی روح است و یاری الهی به مؤمنان جهت عروج روحانی می باشد و مؤمنان نیز هویت مستقل فردی خود را دارا هستند و تدریجاً به ماهیت این روح و نوری که با آنان محشور شده و یا در آنها تجلی پیدا کرده بواسطه معرفت نفس آگاه میشوند و این بمعنای حلول انبیاء و اولیا در تن مؤمنان نیست. تعبیر کردن تجلی و حشر و معیت(که مفاهیمی قرآنی هستند) به حلول و تجسد و تناسخ و امثالهم یک عمد شیطانی و کافرانه است و عین عداوت با امر هدایت ائمه هدی در آخرالزمان می باشد و عین انکار امر فرج امام است و جنگی آشکار با ولایت ائمه اطهار در شیعیان است. حال اگر چنین انکار و عداوتی به اسم دفاع از حق تشیع باشد عین دجّالیّت و ظهور شیطان است. این عین دشمنی با روح است و مصداق دنیا پرستی و تن پرستی و ماتریالیزم اسلامی – شیعی! و می دانیم که نخستین منکر و دشمن القای روح خدا در آدم(ع) ابلیس بود که کفر را بنا کرد.

۹۸۸- معلوم نیست که این علما و فقهایی که تحت عنوان دفاع از اسلام و امامت به چنین انکار و عداوتی دچار شده اند اصلاً مسئله دمیده شدن روح خدا در آدم و امر القای روح به برخی از بندگان که مکرراً در قرآن ذکر شده را چگونه فهم می کنند و اصلاً باور دارند یا نه! و درباره نزول روح در شب قدر چه می پندارند! لابد اینها را فقط مختص رسولان و امامان معصوم می دانند! در حالیکه چنین معنائی مطلقاً از آیات قرآنی استنباط نمی شود که این واقعه فقط مختص انبیاء و معصومین باشد! هرچند که آشکارا در ترجمه اکثر قرآنها شاهدیم که در داخل پرانتزها چنین معنائی را به ناحق تحویل مخاطب می دهند و علناً مفاهیم آیات را تبدیل می کنند و نهایتاً اعلان می کنند که فقط فقها قادر به فهم قرآن هستند و لاغیر! و معلوم نیست که آیا براستی فقه چه ربطی به درک قرآن دارد و از کجای فقاهت می توان به حقایق قرآنی رسید!؟ فقاهتی کردن کل اسلام همان فاجعه ای بود که از زمان ابوبکر و عمر و عثمان و امویان و عباسیان آغاز شد. و تا به امروز از اسلام جز فقاهت نمانده و فقاهت هم که در حال نقاهت و خداحافظی از تاریخ است بنابراین فاتحه اسلام هم از نظر این فقها خوانده می شود. و این همان آرمان شیطان است و طاغوت! البته بر هر عاقلی مبرهن است که جریان فقاهتی کردن کل اسلام همان جریان حکومتی کردن و سلطنتی نمودن دین خداست که نهایتاً شاه، خدا می شود و فقیه هم امام زمان و السلام! حال اگر بر حسب اتفاق بناگاه در کل تاریخ اسلام متوجه می شویم که در هر کجا که شاهی بوده یک لشکر فقیه هم پشت سرش جا نماز آب می کشیده اند امری تصادفی است!؟ از شاهان اموی و عباسی و فاطمی تا غزنوی و سلجوقی و صفوی و الی آخر! حالا که خود امامان حاضر به سلطنت کردن نیستند فقها این نقصان عظیم را جبران کرده اند. حال اگر بناگاه امام اراده حکومت نماید تکلیف روشن است که نخستین دشمنانش کیانند! در این باب صدها روایت وجود دارد.

۹۸۹- پس واقعه نزول این ارواح الهی از جانب امام بر قلوب مؤمنان عین استمرار واقعه القای روح الهی به حضرت آدم صفی الله است یعنی ادامه خلق جدید انسان است. واقعه ای که جز ابلیس و شیاطین و پیروانشان، دشمنی ندارد. واقعه ای که اساس امتحان برای اهل دین و ایمان است که مرز بین کفر و ایمان را آشکار می سازد درست همچون واقعه القای روح در آدم(ع)!

۹۹۰- پس منکران و دشمنان این روح و نزول و القای روح به مردمان، همان دشمنان آدمیت هستند آدم بعنوان خلیفه خدا! و دشمن آدم و آدمیت هم شیاطین هستند!

۹۹۱- و امامان، مظاهر ربوبیت خداوند در عالم ارض هستند که روح خدا را بر هر کسی که لایق باشد و بخواهند، نازل می کنند و آدمیان را بر آستانه "الست بربکم" قرار می دهند و خلق جدید محمدی!

۹۹۲- ولی آدمیان دور محمدی کاملترین انسانهایند و همان مؤمنانی هستند که مقامشان در نزد خداوند حتی پیامبران را به غبطه می اندازد (رسول خاتم) زیرا حامل همه ارواح الهی هستند و این از رحمت محمدی و نعمت علوی و برکات وجود امامان شیعه است. و هر که منکر این حقیقت باشد محمدی نیست.

۹۹۳- بسیار جای تعجب و تأسف است برای برخی علمای شیعه که با وجود امامان حق تا این حد در معرفت دینی و خداشناسی، متحجر و مادی و ضد روح باشند و از نور وجود امامان و برکات الهی آنان جز قبرشان را نشناسند و تجلیات الهی از انسانهای الهی را تجسد و تناسخ و مشبّهه و غالیه و حلولیه و این نوع مزخرفات بنامند و در حد آخوندهای عباسی تنزّل کنند و خواه ناخواه هم پیاله وهابیون گردند و تکفیریها از آنها دلربائی کنند! این شیعه اموی و عباسی است نه علوی! یادمان باشد که معاویه هم برای علی(ع) نامه ها و اشعار عاشقانه می نوشت و خلفای عباسی هم در حالیکه دست و پای امامان را سجده می کردند طرح قتلشان را می ریختند و تاب تحملشان را نداشتند. تا معنای این دو تشیع را درنیابیم و از آن توبه نکنیم به حق شیعه علی(ع) نمیرسیم.

۹۹۴- آنانکه تجلی امام در مأموم را مسخ و تناسخ می خوانند و رد می کنند در واقع خودشان مسخ شده اند. عین این سخن از علی(ع) در خطبه بیان و از امام باقر(ع) در امّ الکتاب آمده است که خداوند پس از آفرینش جهان یکبار دگر ولایت علی(ع) را به همه مخلوقاتش عرضه نمود و هر که انکار یا اکراه ورزید مسخ شد! مسخ شدن یعنی جمود قلب و اندیشه و ابتلای به حجر که اصل احتراق دوزخ از برای مردمان است(قرآن کریم). دور محمدی، دور روح القدس است و آنانکه به حق این دوران رحمت مطلقه الهی کافرند اهل حجرند!

۹۹۵- آیا براستی ویژگی هر یک از ارواح قدسی امام در جان مأموم چیست به لحاظ احساسات حیاتی و مختصات ذهنی و روش زندگانی و نیز منطق کلامی! آنچه که تاکنون بر مبنای تجربه شخصی خود گفته ام فقط مبانی و ارکان اثبات ماهیات این ارواح مطابق علائم امّ الکتاب بوده است تا بر خودم معلوم شود که این ارواحی که عمرم را برایشان گذاشته ام بر حقی عظیم استوارند و عمرم هدر نشده است و بیهوده نبوده که عاقبت به امام و امامت رسیدم و جز امام چیزی برای گفتن و بودنم ندارم همانطور که در همه عمرم به جستجویش نفس کشیده و به امید ظهورش دنیا را تحمل کرده ام.

۹۹۶- حضور امام زمان در جانم در طی زندگانیم روز به روز و سال به سال شدیدتر شده است تا آنجا که اگر هیکل نوری امام زمان را در بیرون از خود رؤیت نمی کردم به سختی می توانستم امام و امامتی را در بیرون از خودم درک و باور کنم. درک و احساس حضور امام در جانم در طی زندگانیم درست به دلیل ارواحی بوده که تدریجاً بر جانم نازل و از ذاتم بالا آمده اند ارواح ده گانه ای که از آن سخن نموده ایم که به برکت امّ الکتاب توانستم یکایک آنها را بشناسم و از هم تفکیک کنم آنهم بهمراه نشانه هائی غیر قابل تردید! و از همین رو این یقین حاصل می آید که این ارواح جملگی از وجود امامان است که جانم را روح بخشیده و وجودم را تکامل داده اند تا بدین طریق بتوانم پروردگار عالمیان را به ادراکی روحانی بشناسم و تسبیح و پرستش کنم.

۹۹۷- احساس وجود کامل جز درک حضور خدا در خویشتن نیست آنهم به ارواح طیبه امامان که در جانم نشسته اند. و من دیگر قادر نیستم که هیچ حد و مرزی بین خود، امام و خداوند قائل شوم به مصداق این کلام علی(ع) که خداوند به مؤمنانش شرابی می نوشاند که به مستی آن هیچ فرقی بین انسان و خدا باقی نمی ماند. این مستی از پنج سالگیم با نوشیدن آن شراب در شب قدر از دست خدایم آغاز شده با هر مرحله از نزول روح، توسعه و عمق یافته و همه آفاق جانم را فرا گرفته است که کمالش با واقعه نزول روح القدس و دیدار با امام زمان(عج) حاصل آمد و بهمراه قرص نانی که علی(ع) به من اعطا نمود که سیاه مستی این قرص نان از همه آن شرابهای روحانی برتر بود. که همه آن مستی ها در جریان تألیف مجموعه آثار تبدیل به کلمات و معانی گردید و بسوی مردم رفت: گر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک! ولی من همه مستی جانم را بر خاک جاری کردم و خاک بنی آدم را روحانی ساختم و این خلق جدید انسان به نور کلمةالله و روح امام و با دستان من آغاز گشته است دستانی که یکی لوح (روح الحفظ) است و دیگری قلم (روح الفکر)! یعنی یکی فاطمی است و دیگری علوی! و لذا همه آثارم حامل روح آدم – حوائی است روح ال لا هی! "از شرابی لاک و مهر شده می نوشند و سپس آنرا بهر که بخواهند می نوشانند." مطففین!

۹۹۸- شور و شوق زندگی توأم با شیدائی و مستی و عشق به هر آنچه که هست بخصوص نسبت به آدمیان بهمراه احساس غربت و نیز نفرت از دنیا و همه تعلقات و مالکیتهای مادی و معنوی و عاطفی، احساس واحد و ثابت و مستمری بوده که از همان دوران کودکی با من بوده است که در مواقع نزول روحی جدید به اوج شدت خود می رسیده است که بواسطه ویژگی عرفانی آن روح موجب جنبش جدید، هجرتی جدید و خلقتی جدید بوده است و نیز تألیفاتی جدید بهمراه مکاشفاتی جدید و بطن جدیدی از قرآن که بر من خوانده می شده است بهمراه حشر جدیدی با یکی از مرسلین و امامان. و آنچه که در این مسیر مستمراً افزایش یافته، تعیّن قلبی و عرفانی در این راه بوده است بهمراه صداقت و شهامت برتری در تبیین حقایق این ارواح و مکاشفات.

۹۹۹- همانطور که هر یک از این ارواح بهمراه نوری بوده بهمراه شرابی الهی نیز بوده تا جان از دنیا و متعلقاتش پاک شود و بهمراه این ارواح تعالی و عروج یابد که برخی از این شرابها که بدستان حضرت رب به مؤمنین نوشانده می شود در سوره دهر (انسان) و مطففین ذکر شده است مثل شراب کافوری که بهمراه روح الایمان است و طبعی بسیار خنک دارد که آتش نفس اماره را فرو می نشاند. شراب زنجبیلی که طبعی گرم دارد و افسردگی نفس لوامه را جبران میکند و بهمراه روح الحفظ می باشد. شراب سلسبیلی که نهرهای بهشتی در زیر نفس ملهمه است که بهمراه روح الفکر می جوشد و گاه عارف صدای این نهرها را از درونش می شنود. شراب طهوری که بهمراه روح الجبروت است که قدرت اراده حق را در انسان تثبیت می کند و در نفس مطمئنه می ریزد. و شراب تسنیمی که رحیق مختوم است که عارف را به محضر امام می رساند و از علیین می سازد و آن در نفس راضیه و مرضیه می جوشد و در این مقام است که عارف قدرت مکاشفه فردی دارد در خود و سائرین و می تواند این نور را به دیگران هم بتاباند: "از این شراب می نوشند و آنرا در دیگران هم جاری می سازند." مطففین! و این شراب به همراه روح العلم و روح العقل است که عارف را به کتاب وجود (قرآن) میرساند که: اینک بخوان کتاب وجودت را! قرآن کریم- و این شراب مقربین را به علیین میرساند که کتاب زنده است. (مطففین) و نهایتاً شراب مزاج غایتی که شراب نفس واحده و مستی وحدت وجود با حق است و همان شرابی است که علی(ع) از آن سخن نموده که ذکرش گذشت که مربوط به آن سه روح عروجی و رجعی است که از روح القدس می باشد که کل وجود عارف را به خداوند تأویل و تحویل می نماید و عارف را به هویت الهی می رساند و مظهر جلال سه گانه اش می کند جلال هوئی، هاهوئی و هی هاهوئی! و همه اینها شرابها و ارواح ذکر هستند که انسان را از نسیان دهری بیدار می سازند و بخود می آورند تا هویت الهی خود را به یاد آورده بسویش عروج کند و بهمین دلیل اکثر این شرابها در سوره دهر آمده اند که سخن از نسیان انسان است. و لذا ذاکران در قرآن کریم همین دارندگان ارواح هستند که حاملان علم وحی نیز می باشند (قرآن) چرا که این ارواح که در گذشته بصورت ملائک وحی بسراغ انبیای الهی می آمدند در دور محمدی در قلوب عارفان مقیم شده و هویت انسانی – الهی عارفانند! و این بزرگترین خدمت منحصر به فرد محمد و آل محمد به بشریت است.

۱۰۰۰- و ما در عرفان شیعه می دانیم که آن ربی که شراب عشق و معرفت و توحید به مؤمنان می نوشاند جز علی مرتضی ساقی کوثر نیست و آنچه هم که می نوشاند کوثر کبریائی فاطمه فاطره است یعنی شراب فطرت اللهی! و بدینگونه مؤمنی به خدایش ملحق می شود و این شراب مزاج غایتی حق یا روح احدی می باشد که وحدت محمد – علی است که در فطرت فاطمی یگانه شده است. و این وحدت زمین و آسمان، اول و آخر و ظاهر و باطن می باشد. و با این روح و شراب فطرت الهی است که می توان به روی پروردگار نظر کرد: الی ربها ناظره! که در این شهود جمالی رخ مینماید که قابل تصور نیست و آن وجه اعلای الهی خویشتن یا همان فطرت انسانی است که بقول قرآن کریم، منطبق بر فطرت خدا می باشد (سوره روم) همانطور که بنده در کودکی نخستین جام الست را از دست پروردگاری ستاندم که جمالش را در چهل سالگی به وقت نزول روح القدس در آئینه دیدم که همان صورت خود چهل سالگیم بود که مصداق تمام و کمال این سخن رسول خاتم و علی مرتضی است که: براستی هر که خود را شناخت خدایش را شناخته است و مصداق این کلام الهی در سوره لیل که: انسان را در نزد پروردگارش هیچ چیزی نیست که طلب کند الا وجه اعلای پروردگارش را که چون دیدار کند به مقام رضا رسد! و چه رضایت و سعادتی برتر از اینکه انسان عاقبت ببیند که خدایش عین خود او و خود خود اوست.

۱۰۰۱- گوهره و اساس همه این ارواح و مستی های الهی همان ایمان است که نخستین روحی است که از نزد خداوند به قلبی اعطاء می شود و آن نوری از قلب خداوند است و لذا روح الایمان را روح القلب گویند که حامل روح ممتحنه نیز می باشد که تا قبل از این روح، آدمی نمی داند که ایمان چیست و تا زمانیکه فرد حامل این روح امتحانات لازم را پس ندهد و سرفراز نیاید این روح در وی قلبی و خودی نمی شود و پایگاه نزول ارواح دیگری نمی گردد. در حقیقت پس از این امتحانات است که فرد به این نعمت الهی یقیناً بلی گفته است و این گزیدگی و اصطفای الهی را بر می گزیند و این سرآغاز یاری دادن به یاری خداوند است. و در حقیقت اساس همه مستی های روحانی از مستی روح الایمان در درجات است و مستی روح الایمان، حاصل پرواز ایمن و مطمئنه روح حبسی – موروثی فرد است. پس این مستی پرواز روح است در آفاق و انفس. که یکی از موضوعات اصلی امتحانات در این پروازهاست. نخست اینکه این ایمنی الهی و پرواز روح را برای رب خود تسبیح نماید و دیگر اینکه قلمروهای پروازش را تملک و تصاحب ننماید یعنی تنفیس نکند که عین فسق است. که بعد از این امتحانات است که قلب فرد به مقام اسم "المؤمن" متخلق می گردد و مظهر این اسم الهی می شود و آماده دریافت ارواح بعدی است. و این روح الایمان روح محمدی است: " بدانید که رسول در شماست و به این دلیل است که قلب شما از هر فسق و ناپاکی بیزار است." قرآن کریم- قلمرو مستی و پرواز روح حبسی – موروثی آدمی بقدرت روح الایمان فقط در آسمان اول یعنی دنیاست که پرواز به آسمانهای برتر و خروج از اقطار زمین به یاری ارواح بعدی ممکن می شود تا پرواز به آسمان هفتم با بالهای روح القدس و با شراب مزاج غایتی و سپس الحاق به ذات احدی با بالهای سه روح هویت الهی. و این مقام انسان کامل و امام مبین است به برکت روح العقل محمدی و روح القدس امام زمان.

۱۰۰۲- روح الایمان همان روح الامین الهی است که از خداوند تعالی بر قلب محمدی نازل شده و از قلب محمدی بر امامانش و از امامانش بر اولیاء و مؤمنین امت و از آنجا بسوی همه مردمان در جریان است همانطور که امروزه به نور این معارف به قلب هر طالب حق و حق جوئی می رسد و مشمول همان امتحانات است تا در قلب صاحبش قرار گیرد و عین هویتش گردد. در غیر اینصورت پس از مهلت مقرر الهی از آن قلب برمی خیزد و صاحبش را کافر برجای مینهد.

۱۰۰۳- اینست آن ایمانی که بقول رسول خاتم(ص) اگر فقط یک مؤمن مقیم در شهری باشد آن شهر از وسوسه های شیطان و فساد و عذاب الهی مصون می ماند. پس شناخت ایمان که از ارکان هدایت و اصول شریعت می باشد می تواند یک امت و علمایش را لااقل از شرک و نفاق نجات بخشد. زیرا هنگامی که کسی به ناحق خودش را مؤمن می خواند و یا حاکم و عالمی که اهالی شهر و پیروانش را به ناحق مؤمن میداند و با آنان از طریق احکام مؤمنانه دین تعامل میکند و به جبر حکم ایمان را بر آنها جاری می سازد و حاصلش جز نفاق و کفر اندر کفر نیست و ضلالت و مفاسدی هولناک و جنون آمیز و افسار گسیخته که همه را حیران و سرگردان می سازد که برای خروج از این وضعیت تلاشهای مذبوحانه دیگری شکل می گیرد که مفاسد و گمراهیهائی پیچیده تر را بهمراه دارد و فقط صورت مسئله را پنهان می کند. و این یکی از مهمترین علل مشکلات و معماهای جوامع اسلامی در عصر ماست. باید دانست که دعوی ایمان دعوی خطیر و عظیمی است و مسئولیتی بزرگتر از این در زندگی نیست و حفظ و حراست از ایمان در قلب خویش، حراست از روح الامین الهی است و مؤمن، میزبان این روح و فرشته مقرب خدا در خویشتن است پس هیهات از بی تقوائی و بولهوسی و فسق! اگر وجود یک مؤمن حقیقی، شهری را از فساد و شیطان مصون می دارد پس ایمان بایستی از جنس روح و نور باشد که فراگیر است. و یک مؤمن میزبان و میهماندار روح الله در خویش است که میزبانیش جز تقوا و عبودیت و تسبیح و اطاعت از سرچشمه ایمانش نیست. یعنی آدمی حق ندارد مستقیماً از ایمان خودش پیروی کند بلکه باید از منشأ ایمانش پیروی کند تا زمانیکه روح ایمان در قلبش قرار و تثبیت گردد و آنگاه نوبت تقرب است پس از اکمال تقوا و بر حذر بودن از خود! یعنی تا زمانیکه روح ولایت و امامت بواسطه نزولات دهگانه روح در قلب مؤمن کامل نشده مؤمن بایستی در تقوا و پرهیز و حذر از خویشتن و تابع امر امام باشد.

۱۰۰۴- در هر عصری فقط یک نفر است که ربوبیت و تعلیم و تربیت و راه و روش زندگانیش مستقیماً تحت ولایت حضرت رب و نور امام زمان است و مابقی بایستی تحت ولایت و تعلیم و تربیت پیران طریقت باشند و در اطاعت از این پیران که خود تحت ولایت این یگانه زمان هستند زندگی کنند. و خداوند نیز بواسطه این یگانه عصر که نطق امام صامت

است هر عصری را تدبیر می فرماید و از طریق کتابش که "کتاب مثانی" است اهلش را هدایت می نماید: "خدا نازل کرد بهترین سخن را در کتابی متشابه و همسان آن (قرآن) که از آن به رعشه می آید بدن کسانی که از پروردگارشان در خشوعند و دلهایشان به یاد خدا منجلی می شود و اینست هدایت الهی که هدایت می کند با آن هرکسی را که بخواهد و گمراه می سازد کسانی را که هدایت پذیر نیستند.... و نازل می کنیم ذکر را بر تو بهمراه کتابها و حجت هائی تا حق هر چیزی را که بر مردم نازل شده بیان کنی تا شاید تفکر کنند..." زمر۲۳- نحل ۴۴- و عجبا که همه مترجمین فارسی قرآن از جمله عالم عارف مشربی چون آقای قمشه ای هم، "کتاب متشابه و مثانی" را در آیه مذکور همان قرآن کریم دانسته و لذا برای توجیه این فهم خطا متوسل به تحریف و تبدیل این آیه شده اند و قرآن را کتابی دارای آیاتی تماماً متشابه و تکراری معرفی کرده اند. و معلوم نیست که از این کتابی که همه آیاتش تکراری هستند چگونه حق هر چیزی برای مردمان هر عصری بیان می شود، پناه بر خدا از اینهمه تحریف و تبدیل آیات الهی در روز روشن! در حالیکه منظور از کتاب متشابه مثانی نزول دگر باره قرآن بر قلوب عارفان امامیه است همانطور که مثلاً شیخ بهائی کتاب مثنوی مولوی را قرآن ثانی یا قرآن فارسی لقب داده که دقیقاً مصداق کتاب متشابه مثانی در قرآن است یعنی کتابی که عین قرآن است یا قرآن هر عصر! و این همان تأویلات قرآن است به روح الامین محمدی و روح القدس امام زمان در قلوب عارفان آخرالزمان! و این همان استمرار نزول قرآن است تا پایان جهان که شاکله اصلی آن همان قرآن عربی است که در دست مردمان می باشد! و علاوه بر این سخن از یک کتاب نیست بلکه کتابهائی است که حاصل ذکر قرآنی در قلوب مؤمنین صاحب روح می باشد. کتابهای ذکری که حاصل نزول قرآن از دل محمدی بر قلوب مؤمنین امت است که بواسطه روح الفکر و روح العلم و روح العقل و روح القدس خوانده می شود و تبیین می گردد. که این نزول متشابه و مثانی قرآن در قلوب مؤمنین هر قومی در هر عصری بر زبان می آید و آخرین وضعیت آن قوم را معلوم میکند و آن قوم را به توبه و انابه و هدایت الهی دعوت می کند که متناسب آن قوم و آن عصر است و البته برخوردار از درجات است! و بی تردید همه این نزولات و یا تبیین ها لزوماً جامع و کامل و جهانی نیستند و فقط پاسخگوی نیاز گروهی از اهل ایمان در آن قوم و مرحله تاریخی می باشند که پاسخ کامل در نزد عارفان واصل است که جز انگشت شماری طالبش نیستند و عامه مردمان از آن روی گردانند! و باید دانست که نزول کامل قرآن در صدر اسلام و مستقیماً از دل محمدی، فقط انگشت شماری را فراگرفت همچون خدیجه(ع) و علی(ع) و سلمان(ع) و عمار(ع) و امثالهم و مابقی مسلمین فقط پوسته های دنیوی از آنرا برگرفتند و به جستجوی ریاست و حکومت رفتند. همانطور که با رحلت رسول خاتم(ص) تعداد کسانی که در کنار علی(ع) ماندند یعنی مؤمنان حقیقی از انگشتان دست تجاوز نمی کردند یعنی سلمان و عمار و بلال و ابوذر و کمیل و جندب و مقداد که نخستین گروه از شیعه هستند. یعنی همانهائی که در امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) پس از پنج تن آل الله، برپا دارندگان خلق جدید بودند.

دفتر چهارم: علم نسخ و مسخ

۱۰۰۵- در رأس ایراداتی که بر رساله امّ الکتاب و رساله های مشابهی همچون رساله "الهفت الشریف" وارد شده (از جانب برخی فقها و علمای شرع) مسئله تناسخ است و مسخ کافران پس از مرگشان! این معنا در رساله "الهفت الشریف" که منسوب به امام صادق(ع) است به تمام و کمال بسط داده شده است که حقش مطلقاً قابل درک و تصدیق نخواهد بود الا در درک حقیقت جمال الهی انسان که محل نزول عرش رحمن و تجلی اسمای ذات الهی است. از این منظر کافر کسی است که ظهورات الهی را از حجاب صورت آدمی تصدیق نمی کند همانطور که در قرآن کریم مکرراً شاهدیم که منطق مشترک همه کافران در همه ادوارتاریخی در کفر و انکارشان نسبت به انبیاء و اولیای الهی اینست که میگویند: او هم که بشری مثل ماست! و این کفر و انکار نسبت به حقانیت جمال الهی انسان است که کافران ظهورات و آیات الهی را از هر چیزی جز انسان تصدیق می کنند و این عین عداوت با انسان و عداوت با جمال الهی انسان و جنگ با ظهور حق از جمال انسان می باشد. و اینان هستند که به صور غیر انسانی مسخ می شوند به صورت سگ و خوک و میمون و نبات و جماد و بلکه شیاطین! بنابراین مسئله نسخ نه تنها دال بر تحقیر و ذلّت و اهانت به انسان نیست بلکه اتفاقاً دال بر قداست و الهیت صورت انسان است و مسخ عذاب انکار این الهیت می باشد همانطور که در سراسر این رساله نشانه ها و حقایق این صورت را تبیین کرده ایم. در واقع عامل این مسخ، خود اراده بشر کافر است که نسبت به صورت و سیرت الهی خود کافر و منکر است پس به صور غیر انسانی تبدیل می شود و هویتهای مادون انسانی را پس از مرگش تجربه می کند تا قدر انسانیت خود را بداند و از کفرش توبه کند و طالب انسانیت خود شود و دوران مسخش بسر آید. بنابراین آنچه که درک و پذیرش حکمت مسخ (پس از مرگ) را برای عامه مردمان و علمای ظاهربین مشکل می کند نفهمیدن یا وارونه فهمی این معناست همانطور که نشان دادیم. و این کج فهمی برای علمای شیعه و مسلمین تا آنجا میرود که منکر همه حکمتها و معارف ناب امامان شیعه می شوند و آنرا منسوب به دشمنان شیعه می کنند که این غایت وارونه سازی تشیع است و عین مسخ معارف شیعی در قلب و مغز شیعیان! و کفری بالاتر از این در جهان اسلام و خاصّه تشیع نیست که میزان اسلام شناسی و امام شناسی نه کلام و حکمت رسول و ائمه هدی(ع) و نه عقل و معرفت انسانی بلکه ادعا و باور گروهی از فقها و علمای ظاهربین است که از اسلام جز فقاهت روائی سانسور شده عباسی نمی خواهند و نمی شناسند میزانی تحت عنوان علم رجال و علم حدیث که ساخته و پرداخته خودشان است و در نزد هر یک از آنها بازیچه ای جهت منافع دنیوی و ریاست است و در میان علوم موسوم به علوم اسلامی، بازیچه تر از این علمی نیست که علامه امینی بخوبی در "الغدیر" این بازیچگی علم حدیث را به اثبات رسانده اند.

۱۰۰۶- باید دانست که مسخ دو قلمرو و حالت دارد که یکی مسخ باطنی و در دنیاست که کافران در حیات دنیا دچارش می شوند که نفس و قلب و مغزشان از روح الهی تهی شده و از نور بیگانه گشته و به هویت حیوانی، نباتی و گاه جمادی سقوط می کند که این معنا مکرراً در قرآن آمده است: برخی حیوان هستند و برخی از حیوان هم پست ترند و برخی سنگ و سخت تر از سنگ هستند و ... . ولی در صورت و جمال خود هنوز بشر هستند الّا کسانیکه چشم باطن بین دارند و این مسخ را در صورت کافران هم می بینند. و اما پس از مرگ که مهلت توبه بسر می رسد و صورت خاکی بشر از بین می رود هویت مادون بشری آنها رخ می نماید و ظاهر و باطنشان یکی می شود.

۱۰۰۷- امام صادق(ع) در رساله "الهفت الشریف" که بواسطه یکی از مریدان اهل سرّ (مفضل ابن عمر جعفی) تألیف شده، مسئله مسخ کافران را حاصل حشر و ترکیب و همزیستی آنان با شیاطین می داند و بلکه زاد و ولد شیاطین در کافران و از کافران! این همان مسئله خلافت شیطان و انسان است که در قرآن کریم آشکارا بیان شده است. شیاطینی که تدریجاً در کافران مقیم شده و همه طبقات نفس و صفات و افعالشان را بخدمت می گیرند و در مال و فرزندان و عیالشان

هم شریک می شوند و این همان معنای زاد و ولد شیاطین در کافران است که امام از آن سخن نموده اند و قرآن کریم هم آنرا تصدیق کرده است.

۱۰۰۸- ما در رساله شیطان شناسی نیز نشان داده ایم که ابلیس از زمان خلق جدید انسان بود که شیطانی و ناری و کافر شد. امام صادق نیز عین این معنا را بیان کرده اند که شیطان مخلوق معاصی و شرک آدمیان است. درست به همین دلیل بنا بقول الهی در کتابش شیطان از شرک بشر نفرت دارد زیرا علت ناری شدن و لعن و آفرینش کافرانه اوست و او قبل از این از ملائک مقرب بوده است با سابقه شش هزار سال عبادت!

۱۰۰۹- باز امام صادق(ع) علت اصلی رسوخ شیاطین در کافران را انکار حجت ها و امامان می داند زیرا از طریق این انکار از روح الهی تهی می شوند و جانشان بی صاحب می گردد که به تصاحب اجنه و شیاطین در می آید. و بدینگونه است که نفوس این کافران با حیوانات و نباتات و جمادات و اشیاء و اموالشان ممزوج و ترکیب می شود و این اساس مسخ شدگی است یعنی حیوانی شدن، نباتی شدن و جمادی شدن نفس! یعنی شیطان است که موجب مسخ بشر کافر میشود همانطور که علی(ع) فرمود: هر که ولایت مرا انکار کرد مسخ شد! یعنی هر که ظهورات الهی از انسان را انکار کند مسخ می شود و می دانیم که نور ظهور الهی از انسان همان نور ولایت علی(ع) است و امامت! وقتی می گوئیم که انسان بی امام کافر است بدین دلیل است که با انکار ظهور الهی امام، روح الهی در خودش را هم طرد و لعن می کند و بی روح می گردد و کفر یعنی همین! و ایمان به عکس این واقعه موجب ظهور روح الهی از تصدیق ظهور الهی امام در مأموم می شود و مأموم هم روحانی می شود در درجات! ولی انسان کافر میگوید: او هم بشری مثل من است پس اگر او حق است منم حق هستم! بدینگونه با تنفیس این حق از حق روح الهی محروم می گردد بر خلاف تصور کافرانه اش! اینست که قرآن کریم میفرماید که قلوب کافران درباره حق رسولان ایمان دارد ولی آنها با این باور جدال و انکار میورزند. بدینگونه این حق که همان روح الهی است از قلب آنان می رود و بی صاحب شده و آماده تسخیر شیطان هستند و مسخ!

۱۰۱۰- برخی ظهورات الهی از امامان و اولیاء الله را انکار می کنند و می روند که کافرانی آشکار و بی ریا هستند و شیطان زده و مسخ می شوند. و امّا برخی دیگر به ظاهر تسبیح و تصدیق ولی به باطن تنفیس می کنند و اینان منافقانند که واژگون می شوند زیرا ظاهراً تصدیق و باطناً تکذیب می کنند و در واقع این حق را برای خود می دزدند به گمان خویش! پس تنفیس، دزدی ولایت الهی است که موجب واژگونی آنهاست که در دنیا و آخرت دچار خسرانند اگر توبه نکنند! این همان طمع و بخل در ولایت الهی است. زیرا حقانیت این ظهور و تجلی را می بینند و می فهمند و باور میکنند ولی از محل ظهورش آنرا منحرف می سازند و برای خود تنفیس می کنند و این از بدترین معصیت هاست که به آنی از آدمی، شیطان می سازد زیرا شیطان بود که گفت: من برترم! در واقع ابلیس مقام خلافت اللهی آدم(ع) را انکار نکرد بلکه از آن خود می دانست نه آدم! و این بدترین و شدیدترین کفر است که کفری واژگونه است که آنرا نفاق گویند و خداوند منافقین را در درک اسفل جای داده و از آنان اظهار نفرت نموده است.

۱۰۱۱- آدمی تا حق را از محل واقعی ظهورش تصدیق و تسبیح و اطاعت نکند روحش را نمی یابد تا به آن علم و معرفت یابد و بتواند لایق درک و قابل پذیرش این حق در خویشتن شود. پس ادعائی که می کند یک توّهم و هذیان است که جز کوری و کری و لالی حاصلی ندارد. این همان تنفیس است. حال اگر این آدم تنفیسی همه ادبیات عرفانی را هم بخواند جز بر شدت و غلظت این ظلمت و واژگونی و کوری و کری و گنگی خود نمی افزاید.

۱۰۱۲- امروزه شاهد جماعتی در سراسر جهان هستیم که در عین حال که انبیاء و اولیاء و عارفان را به سخره میگیرند خود کوس اناالحق می زنند. اینان با مطالعه شعر، حکایت یا متنی عرفانی به این واژگونی و مسخ دچار شده اند. در عین حال که نوری از حقیقت اولیای الهی را از طریق کلامشان یافته اند آن اولیاء را انکار نموده ولی خواسته اند تا نور آن کلام را برای خود تنفیس کنند. این پدیده نسبت به مجموعه معارف ما نیز رخ نموده است.

۱۰۱۳- "بزودی نشانه های خودمان را در درون و برونشان بر ایشان می نمایانیم تا بر آنان عیان شود که او حق است آیا او که بر همه چیزها شهید است به ربوبیت کفایت نمی کند. بدانید که آنها در دیدار ربشان تردید دارند و بدانید که او محیط بر هر چیزی است." فصلت۵۳-۵۴

در این آیه مبارکه که یکی از مفاتیح ولایت الهی و امامت و تأویل و باطن قرآن کریم است که ترجیع بند کلام بسیاری از علمای ربانی و عارفان بزرگی چون ابن عربی و حیدر آملی است سه تا ضمیر حضور دارد: مای الهی که عیان کننده آیات خویش است اوی ولائی که محل تجلی حق خداوند است (امام) و مؤمنانی که بین امام و خداوند در سیر و سلوک هستند و تربیت می شوند. در این کلام الهی آشکارا شاهدیم که خداوند، امام را مظهر ربوبیت خود می خواند و مؤمنان را از بابت شک و تردید در این مقام ربوبی امام سرزنش می کند و علتش را هم تردید این مؤمنان در لقای الهی از وجود امام معرفی می نماید و امام را هم شهید و محیط بر عالم و عالمیان می خواند! در حقیقت این او (امام) مظهر نور خداوند است همانطور که امام زمان چنین است پس از درون و برون بر هر چیزی محاط و محیط است یعنی اول و آخر و ظاهر و باطن امور است. و این وصف امام زمان و قائم آل محمد به عنوان مظهر اسم النور می باشد که حق خداوند در جهان و مظهر ربوبیت اوست و تأویل و تجلی او بر مؤمنان!

۱۰۱۴- در این آیه مبارکه از سوره فصلت که هیچ جای شبهه ای برای ظهور الهی امام باقی نمی ماند سخن از حق المبین، وجه المبین، امام المبین و همچنین رب المبین است. یعنی خداوند و امامش مظهر تأویل و تجلّی همدیگرند که همه حقایق و اسرار ازلی و نوری و روحی و ربوبی و لاهوتی در این رابطه برای مؤمنان کشف حجاب می شوند. مؤمنانی که به ربوبیت امام و ظهور الهیش تردیدی نداشته باشند و از هر حیث امام را کافی و وافی بدانند و بین امام و خدای خیالی خود به شرک و تنفیس نگرایند که در اینصورت خود این مؤمنان محل ظهور حقایق امام می شوند: "ما معانی خدائیم و ظهورش در شما." امام باقر(ع)- و درست به همین دلیل است که در همه ترجمه ها و تعابیر و تفاسیر مربوط به این آیه کریمه در بازار تحریف حقایق توحیدی، شاهد اینهمه سلّاخی و مسخ آشکار الفاظ و معانی این آیه میباشیم. که عجیب ترین جنبه این تحریف و تبدیل را در نزد علمای شیعه می یابیم که تمام همّ و غمّشان اینست که از جانب علمای اهل سنت تکفیر نشوند. این بدل کاران با یکی قلمداد کردن مای الهی و اوی ولائی خط بطلان بر علم صرف و نحو خود نیز می کشند که کل هویتشان است. حتی کسی چون علامه طباطبائی این بدل کاری کلامی – تفسیری را به خود خداوند نسبت می دهد و می گوید این از عجایب و لطایف الهی است که خداوند در کتابش در آن واحد و در آیه ای واحد خودش را هم من و ما می خواند و هم او!؟ پناه بر خدا از اینهمه تهمت بر خدا! خدائی که به زبان امّی و عامیانه سخن گفته هیچ نیازی به این نوع هنرنمائی های کلامی و شاعرانه و سورئالیستی ندارد زیرا اصلاً شاعر نیست و این حقیقت را بارها در کتابش متذکر شده است تا ما را از این اتهام بازدارد.

۱۰۱۵- آیه مذکور از سوره فصلت بیانگر سه مرحله کلی و کامل از سیر و سلوک عرفانی و هدایت روحانی به سمت خداوند عالمیان است که دارای سه وجه ما(خداوند) و شما(مؤمنان) و او(امام) می باشد که حقایق مای الهی در وجود اوی ولائی برای شمای مؤمنان آشکار می شود و این سیر تحول و تجلی آیت به حجاب و نهایتاً حجت آشکار است یعنی از نشانه الهی به حجاب الهی در امام و سپس لقای الهی از امام است. و این مصداق کلام امام باقر(ع) در "امّ الکتاب" و امام صادق(ع) در "الهفت الشریف" است که می فرمایند خداوند به هر آسمانی که نزول می فرماید آن آسمان و رسول و ولیش در آن آسمان تبدیل به حجاب الهی می شوند که اگر این مؤمنانی که با چنین حجابی از پروردگارشان روبرو میشوند آنرا تسبیح و تشهد و تقدیس نمایند، رفع حجاب شده و لقای الهی رخ می نماید بشرط آنکه در ربوبیت الهی در هر تجلی و ظهوری تردید نکنند و نهایتاً این کشف حجاب را نیز مورد شبهه قرار ندهند. زیرا هر آیتی که آشکار میشود بمعنای نزول الهی است که دال بر حقانیت امام آن قلمرو و آسمان می باشد چرا که هیچ آیتی بدون علامتی از وجود امام نیست که به معنای امضای امام بر آن آیت است. در حقیقت هیچ آیتی آشکار نمی شود مگر بخاطر و در سمت امامی مبین. و لذا می فرماید: "یتبیّن لهم انه الحق" که در اینجا سخن از بینه است. یعنی تحول آیات به بینات از وجود امام مبین. که این بینه همان حجاب حق است، چرا که امام مبین مظهر زمینِ آسمانی و آسمانِ زمینی است یعنی صورت این "بین" است. که این "بین" در چشم و هوش مؤمنان از میان می رود و احدیتش رخ می نماید یعنی لقاء رب میسر

میشود اگر این مؤمنان دارای آن شرک و شک و شبهه مذکور نباشند و به تمام و کمال آن آیت را در این بیّن و بیّنه را در نور امام تسبیح و تصدیق کنند که در اینصورت چنین مؤمنی به روحی از ارواح الهی زنده می شود و روحانی میگردد و مشمول آن وقایع نزول روح قرار می گیرد و اهل رجعت و عروج می شود. کل این سه مرتبه مصداق و تأویل این کلام الهی در آیات ۵۰-۵۳ از سوره شوری می باشد: "خداوند با هیچ بشری سخن نمی کند الّا به وحی یا از ورای حجاب و یا با فرستادن رسولی که به اذنش وحی می کند آنچه خواهد و براستی که او علی حکیم است. و بدینگونه فرستادیم بسوی تو روحی از امر خود را که پیش از این نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست و آن را نوری قرار دادیم تا بواسطه اش هدایت کنیم هر یک از بندگان خود را. و براستی که تو هر آن بر صراط المستقیم راهنمائی. صراط خدائی که هر آنچه که در زمین و آسمانهاست از برای اوست (برای تجلیش). و آگاه باشید که همه امور دوباره بسوی خدا رجعت می کند." که این سه نوع و مرتبه از تکلم خدا با بنده اش (وحی – حجاب و روح) همان سه مرتبه از تأویل و تجلی در سوره فصلت است یعنی نزول آیه، کشف حجاب(بیّنه) و لقای رب(حجّت). و این کل جریانی است که یک مؤمن در رابطه تسبیحی با امامش مشرّف به روحی از جانب خداوند می شود که طبق آیه مذکور در سوره شوری همان روح الایمان است که حامل نور کتاب الله و قرآن است که تدریجاً در جریان نزول ارواح بعدی خوانده شده و بیان و تأویل میگردد که این مرحله نهائی همان رجعت و عروج روح از قلب به مغز مؤمن است مغزی که همان قلمرو دریافت نطق بیواسطه خداوند است و این مصداق آخرین آیه از سوره شوری می باشد یعنی رجعت الی الله. و همچنین در مرتبه سوم تکلم خدا با بشر در سوره شوری شاهدیم که خداوند از زبان علی حکیم سخن می گوید یعنی امام مبین که از علیین است و صاحب امّ الکتاب همان گونه که در آغاز سوره زخرف آمده است که اگر این مؤمن کلام الهی از زبان امامش را به الهیتش تسبیح و تصدیق کند مشمول دریافت این روح می شود که روح الایمان و روح الکتاب است. و در غیر اینصورت یعنی اگر در این تسبیح و تصدیق دچار شک و شبهه و انکار گردد و توبه هم نکند و در انکارش بماند شامل بدترین وضعیت یعنی مسخ میگردد که همان ابتلای به ابلیسی است که بر صراط در کمین است که فرد مشرک و منکر را در حیوانیت یا نبات و جماد مسخ می کند. و این عذاب اندیشه کافرانه چنین فردی است که در حقیقت نسبت به فطرت خدا در بشر بدبین و کافر است یعنی نسبت به حق انسانی خود کافر است پس آن را از دست میدهد و در مادون انسانیت سقوط می کند که همان مسخ است: "خداوند به شما ظلم نمی کند بلکه خودتان به خود ظلم می کنید." قرآن کریم- زیرا امام ظهور فطرت اللهی بشر است که این فطرت مطلقاً قابل تبدیل نیست و هر که قصد تبدیلش کند از آن ساقط می شود: "فطرت خدا همان است که فطرت بشر بر آن است و علیه آن. و در این آفرینش هیچ تبدیلی ممکن نیست." سوره روم ۳۰-۲۹ – این سه مرتبه از تلکم و رابطه خدا با مؤمن در ارتباط با امام حیّ همان سه درجه از یقین است: علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین!

۱۰۱۶- و اما آیات الهی چیستند که در آفاق و انفس اهل ایمان آشکار می شوند تا آنها را به امام شناسی و حق امام برسانند؟ برخی می پندارند که این آیات (نشانه ها) همین آیات و کلام قرآن هستند و لاغیر. آری هستند ولی اینها اقل آیات الهی محسوب می شوند که به مثابه سواد و کلام ظلمانی می باشند و نه نورانی. ولی آنگاه نورانی می شوند که در قبال امامی مبین قرار گیرند. بزرگترین ویژگی این آیات چه در کتاب قرآن و چه ظهورشان در آفاق و انفس مؤمنان همانا فوق علیتی بودن معنا و ماهیت آنهاست. یعنی فهمشان در قلمرو ادراک علّت – معلولی نمی گنجد چرا که از نزد خداوند عالمیان آمده اند که بی علت و معلول است یعنی لم یلد و لم یولد است، همانطور که خداوند به لحاظ ذاتش، خود علت خویش است و قبل و بعدی ندارد در حالیکه پدیده های حسی و مادی جملگی منوط به چیزی دیگر در زمان و مکان دیگری هستند. پس همه آیات الهی معجزه وارند و از ساحت الساعه و ذات بی بدل حق می آیند و درست به همین دلیل می توانند مؤمنان را بسوی او رهنمون شوند یعنی از اسارت زنجیره های بی پایان دهریت و علیت و تناسخ می رهانند و این همان معنای فلاح و نجات است. و همه شک ها و شبهه های اهل ایمان و شرکشان ناشی از تبدیل آیات و بینات به پدیده های علیتی و دهری و موروثی و تاریخی است یعنی ظلمانی. همانطور که امام شناسی آنها هم دچار همین آفت و مرض است که برای هر حجّت و امری از جانب امام یک مفهوم علیتی و دهری جستجو می کنند و این همان شرک و تنفیس است. از این منظر یکبار دگر به راز اطاعت بی چون و چرا پی می بریم که آخرین و مستحکمترین دژ تسبیح است و توحید. به مصداق این سخن مشهور امام رضا(ع) که: "لااله الا الله دژی است که هر کس بر آن وارد شود از

عذاب در امان است که ورود بر این دژ شرطهائی دارد که ما(امام) نخستین شرط آن هستیم." یعنی امام درب ورود به قلمرو یگانگی و نجات از چندگانگی ها و انشقاق و مسخ شدگی هاست.

۱۰۱۷- همانطور که امام صادق(ع) مصدّق تأویلات امام باقر(ع) هستند که دریای علومشان حاصل این تصدیق و تسبیح است رساله "الهفت الشریف" هم مصدّق رساله امّ الکتاب است و به مثابه تأویل و تجلی یکدیگرند و لذا بسیاری از مفاهیم باطنی امّ الکتاب در "الهفت الشریف" تبیین شده اند که بتازگی بدست ما رسیده است که این هر دو رساله به اتهام تناسخ و غالیه گری از جانب اکثر علمای شرع مطرود است. از جمله ظهورات باطن امّ الکتاب در این رساله اخیر مربوط به آفرینشهای هفتگانه آسمانهاست که بدینگونه به فهمی امّی و عمومی بیان می کنیم: "خداوند تعالی از نور ذاتش در هفت طبقه آسمان ظهور فرمود که این هفت آسمان مظهر هفت آدم بود از آدم اول که نور بود که به غیر از او هیچ چیز دیگری نبود که این آدم اول همان کسی است که در نخستین آیه از سوره انسان (دهر) ذکرش آمده است : در دهر دوره ای بر انسان گذشت که هیچ چیز دیگری نبود. (دهر-۱) که این انسان ازل نخستین تجلی نور ذات خداوند بود که مظهر و مصدر آسمان هفتم است که عرش اعلی العلیین است که در سوره تین نیز ذکرش آمده است: "براستی که انسان را در عالیترین مقام آفریدیم و سپس او را در پست ترین پستیها فرود آوردیم و... ." و اما آدم دوم که مظهر و مصدر آسمان ششم است تجلی نزولی آدم نوری است که ماهیتش اظلّه است که به معنای سایه – روشن می باشد. و اما آدم سوم در آسمان پنجم که از آدم دوم تجلی و نزول نمود از جنس اشباح است که به معنای شخصیت مستقل و منفک میباشد همچون سایه ای که تحت الشعاع نور از کسی صادر می شود که آن کس آدم دوم است. و اما آدم چهارم در آسمان چهارم از روح آفریده شد که تجلی نزولی آدم سوم است. و آدم پنجم از تجلی نزولی روح آدم چهارم پدید آمد که جایگاه ازلیش آسمان سوم و صاحب بدن روحی است. و آدم ششم که در آسمان دوم آفریده شد که جنت او بود که کل آسمان دوم منزلگاه اوست همان آدم ابوالبشر است که از خاک بهشت آسمان دوم آفریده شد. که پس از ارتکاب به گناه به آسمان اول که آسمان دنیا و زمین خاکی ثقل درک اسفل است هبوط کرد و پدر ما شد. که این آدم هفتم از خاک درک اسفل السافلین است و زمینی که ما بر آن زیست می کنیم."

۱۰۱۸- از این روست که علی(ع) می فرماید که تا جهان بوده آدم هم بوده است. و اینک این آدم اسفلی بایستی به یاری آن ارواح هفتگانه آسمانی دوباره به اصل اعلائی خود رجعت کند که این رجعت نیز بر درک اسفل السافلین کره ارض هفت هزار سال طول کشیده است مترادف آن هفت روز آفرینش که روز هفتمش مترادف با هزاره اول دور حضرت آدم از هبوطش بر زمین است. همانطور که در کلام الهی در کتابش می خوانیم که هر روز خدا در آسمانش برابر هزار سال زمینی برای بشر است که همان هزاره آدم، هزاره نوح، هزاره ابراهیم، هزاره موسی، هزاره عیسی و هزاره محمدی است که این هزاره اخیر پنجاه هزار سال به طول می انجامد. یعنی در هزاره اول امکان عروج به آسمان دوم ممکن گردید و در هزاره دوم به آسمان سوم و همینطور تا هزاره هفتم محمدی که امکان عروج به آسمان هفتم پدید آمد به برکت معراج محمدی به آسمان هفتم. که این معراج برای مؤمنان امتش بر زمین به ارث نهاده شد که کاملترین وراثت و امانت الهی از هفت آسمان است که نخستین فردی از امتش که آنرا به تمام و کمال به ارث برد و به آسمان هفتم اعلی العلیین صعود نمود علی مرتضی(ع) بود که به نور ازلی و مقام آدم اول رسید همانطور که خود در خطبه بیان ادعا کرده است. و این نور را که نور ولایت اوست برای همه شیعیان مخلص خود قرار داده است: "اوست خدائی که شما را ابداع نمود و سپس به اصلتان بازگرداند." قرآن کریم- به عبارت دیگر این هفت دور نبوی از آدم تا خاتم در طی هفت هزار سال همانا نزول هفت آسمان و هفت آدم آن در درک اسفل السافلین زمین بوده است.

۱۰۱۹- اینک از این منظر بهتر حقانیت جنبه هائی از ادعاهای علی(ع) را در خطبه بیان درمی یابیم یعنی سخن از آدم اول و نوح اول و دوم و غیره. در حقیقت آن شش آدم آسمانی بر روی زمین در شش هزار سال از آدم ابوالبشر(ع) تا رسول خاتم(ص) تنزّل و تجلی کرده اند که ششمین آن یعنی محمد مصطفی همان تجلی آدم دوم در آسمان ششم است. و اما هفتمین آن که امامان علوی هستند تجلی آدم نوری ازلند. و اما اینک که حدود چهارصد سال است که هزاره محمدی کامل شده، بر دوره قائم آل محمد وارد شده ایم که روز پنجاه هزار ساله است و دوران رجعت خواه ناخواه، و این همان عصر قیامت است که از هفت هزار سال پیش آغاز شده بود ولی به اختیار مردمان بود و لذا خداوند آنرا از چشم مردمان

پنهان داشته بود ولی اینک حدود چهارصد سال است که در حال عیان شدن است و تدریجاً پرده ها به کنار می رود که این معنا نیز در سوره طه مذکور است که: قیامت فرا رسید ولی ما آنرا از چشم مردم مخفی داشتیم! این سخنی است که خداوند با حضرت موسی در میان می نهد و سپس به ایشان می فرماید: مبادا که تو از منکران باشی. یعنی منکر قیامتی که فرا رسیده است.

۱۰۲۰- اینک بهتر به معنای وارث آدم پی می بریم که از القاب امامان است زیرا امام کامل، وارث و مظهر همه آدمیان است از هفت آدم آسمانی تا مرسلین زمینی و چهارده معصوم. و این دوره قائم است که ظهور انسان کامل را مهیا کرده است که آن هفت ارواح نازل شونده و سه روح عروجی تماماً در خدمت این تکامل انسان در درک اسفل السافلین زمین هستند که علم و معرفت بر این وقایع عظیم جز در نزد امام مبین نیست.

۱۰۲۱- یکبار دگر بر مبنای معرفتی که از امام باقر و امام صادق یافته ایم به راز تسبیح و تقدیس ظهورات و تجلیات الهی از صورت آدمی پی می بریم که چرا همه حجتها در مرحله نهائی در صورت یک انسان کامل متمرکز و یگانه شده و میزان هدایت خلق قرار می گیرد. زیرا هفت آسمان نیز بر صورت هفت آدم آفریده شده است. و به همین دلیل است که هر چه که در زمین و آسمانهاست بر محور جمال انسانی کامل احصاء و مقدّر می شوند و این صورت مرکز همه تسبیحات عالمیان است که عالمیان را به بقای الهی می رساند. همانطور که مفضل ابن عمر جعفی در کتاب "الهفت الشریف" می گوید: "از امام صادق پرسیدم که خداوند اولین چیزی که آفرید چه بود. فرمود: نور ظلّی! گفتم از چه چیزی آفرید؟ فرمود: از مشیت خود! باز گفتم که بر چه مثالی آفرید؟ فرمود: بر مثال صورت خویش!" و این همان آدم اول است! که به همین طریق هفت آدم و هفت آسمان و هفت بهشت از تسبیحات این هفت آدم آفرید بر مثال صورت خویش. همانگونه که امام صادق(ع) فرمودند: از یک شیء هیچ چیزی فهم نمی شود مگر آنکه بر صورت او(الهی) و از جنس نور او باشد به مصداق این کلام الهی در قرآن: "این رنگ خداست و چه رنگی از خدا زیباتر است و ما پرستنده او هستیم." و همچنین خداوند قبل از آفرینش چیزی خود را تسبیح فرمود و پس هر آفرینشی از این تسبیح پدید آمد و سپس باز خویش را تسبیح و تهلیل و حمد نمود و این مخلوقات نیز به پیروی از پروردگارشان او را تسبیح و تهلیل و حمد نمودند و خداوند از همین تسبیح و تهلیل و حمد بندگانش آسمانها و بهشتهائی برایشان آفرید که در هر آسمانی چشمه ای بود که آن چشمه به نور نگاه پروردگار برای اهالیش می جوشید و اهالیش در این چشمه ساران غسل میشدند و پروردگار خود را تقدیس می نمودند. که خود اینجانب نیز در واقعه نزول روح العقل محمدی بر این آسمانها برده شدم و در این چشمه ها تطهیر گشتم. پس بر حقیقت این کلام امام شهادت می دهم. و نیز اینکه این چشمه ها به مثابه چشمهای پروردگار در آسمانها هستند که بنده نیز پس از واقعه نزول روح العقل محمدی بارها در رؤیاهائی شاهد این چشمان در آسمانها بوده ام. و همچنین امام صادق فرمودند که اگراین تسبیحات و تهلیل ها و تحمیدها و تمجیدهای الهی نسبت به پروردگار نمی بود هرگز این مخلوقات آسمانی نه ادب می شدند نه تکلم می یافتند و نه به معرفتی می رسیدند و نه خدایشان را می شناختند و نه وجود خود را درمی یافتند و نه جایگاه وجودی خود را کشف می کردند و نه دارای آسمان و بهشتی می شدند. و اگر از صورت او و از جنس او نمی بودند هرگز به این مقامات و معرفت و وجود نمی رسیدند. و بدینگونه بود که خداوند به هر آسمانی که نازل می شد حجابی از همان آسمان را می پوشید و سپس اهالی آن آسمان با تسبیح و تصدیق و تقدیس آن ظهور حجاب الهی با جمال خداوند دیدار می کردند که بهمراه تحمید و تهلیل و تسبیح برتری از خداوند دوباره به آسمان هفتم صعود می کردند و بدینگونه خلق و اهالی هر آسمانی افزون وافزونتر میگشتند. فتبارک الله احسن الخالقین! "و بدینگونه افزون آمد پروردگار عالمیان که بهترین آفرینندگان است." و اینگونه بود که مخلوقات ازلی را ادب و تعلیم فرمود و با آنها حدیث می نمود که خلقت آنها چگونه است و آنها را از چه آفریده است و وقتی به آن علم یافتند چنین مقرر نمود که حدیث نماید اهل هر آسمانی را که چگونه بدنهای دیگری را خلق نمایند.

۱۰۲۲- پس از این معارف امام صادق(ع) بوضوح درمی یابیم که علم تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و تقدیس و تطهیر و تشکر چه علم عظیمی است که اصل و اساس هر علم خلّاقی می باشد همانطور که در اینباره در کتاب خداشناسی امامیه به تفصیل سخن گفته ایم که چگونه خداوند جهان را از تسبیح خود آفرید و از تعلیم این تسبیح، علم آفرینش را به

ارواح مقرّب خود تعلیم فرمود تا سایر خلق را بیافریند. و علم خلاقه امام نیز جز این نیست که غایتش تحدید است یعنی انهدام حد وجود خود برای احدیت پرودگارش که حسین(ع) سلطان این مقام از تسبیح است.

۱۰۲۳- "زیرا هیچ چیزی فهم نمی شود الا به صورت الله و نورش." که این کلام امام صادق(ع) عصاره کل حکمت و عرفان امامیه است و وحدت وجود. یعنی اصل و اساس هر فهم و درک حقیقی از زمانی آغاز می شود که وجهی از لقای پروردگار برای مؤمنی رخ نماید بصورت انسانی که بی تردید صوری از تجلیات امام مبین است در جلوه ای از تجلی ذوالجلالی یا ذی الجلالی. و این مبدأ علم و عرفانی است که در آخرالزمان برای مؤمنان امّت میسر می شود و به غیر از این هنوز توهمات و تصورات ظلمانی است که به هر چیزی که منجر شود منجر به رشد و هدایت نمی شود. و همچنین خداپرستی خالصانه از همین شهود آغاز می گردد همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که: "رنگ (صورت) فقط رنگ خداست و چه رنگی زیباتر از رنگ اوست. و بدینگونه است که ما خدای را خالصانه می پرستیم." بقره ۱۳۸- همانطور که می فرماید: "و برای اهل هر آسمانی نوری در چشمش قرار داد که آن نور ارواحی شد در بدنهایشان." که این نور چشمان جز نور صورت الهی که از تسبیح حجابها رخ نموده نمی باشد. که مصداق حقانیت این کلام امام صادق(ع) وقایع تجلیات جمالی پروردگار برای خود این بنده بوده است که با دیدار هر جلوه ای نور آن تجلی جمالی در جانم تبدیل به روحی ماندگار شده است که به قدرت آن روح توانسته ام به علم و عرفان و بطنی از قرآن و درجه ای از بیان نائل شوم و بدینگونه به سرمنشأ نزول آن تجلی به هر آسمانی رجعت کنم و این همان واقعه عروج روح است از قلب به روح الحیوة ناطقه مغز که بحرالبیضاء عرش ناطقه خداوند در عالم ارض است.

۱۰۲۴- و همچنین می فرمایند: " که ارواح را به این نام نامیده اند که در سوی معرفت خدا به ریح و ریحان رسیده اند." یعنی هیچ روحی از جانب پروردگار در آدمی مستقر نمی شود مگر اینکه به معرفتی برتر از پروردگار منجر گردد در آسمانی برتر و در آفرینشی برتر. که این معرفت برتر منجر به خلق برتری از عالم و آدمیان می شود تحت الشعاع نور بیان این معرفت. و بدینگونه است که همواره خداوند مبارک و افزونتر می شود در تجلیات خود که عین مخلوقات جدید و برتری است. زیرا خداوند روحی از خود را به بنده ای القاء نمی کند الّا اینکه آن بنده را به علم خلق جدید رهنمون میسازد که در قرآن کریم موسوم به نشاء آخر است. همانطور که خداوند در قرآن کریم به آسمانهایش امر و وحی فرمود تا سایر خلقش را بیافرینند و این ارواحی که بر بندگان نازل می شود همان ارواحی هستند که آسمانها را برپا داشته اند و سایر خلق را آفریده اند. پس هر روحی ذاتاً خلّاق است!

۱۰۲۵- "بدانید که در دیدار تجلی جمال پروردگارشان تردید دارند." فصلت۵۴- و این کل راز همه جهالتها و غفلتها و کفرها و بی وجودیهای بشر است. یعنی ایمان به دیدار جمال پروردگار در این جهان، راز ایمان و نجات و هدایت بشر آخرالزمان است و اصل و اساس سیر و سلوک روحانی در مذهب امامیه و راز نجات از تسخیر و مسخ و شیطانزدگی و هلاکت و شقاوت این دوران! این تردید علت العلل بهدر دادن همه آیات و بینات و نزولات آسمانی در قیامت پنجاه هزار ساله است. کفر آخرالزمانی جز انکار این دیدار نیست. و لذا پیروان همه مذاهب و مکاتبی که منکر لقای وجه رب در آخرالزمان هستند محکوم به کفر و مسخ حیوانی و نباتی و جمادی و شیطانی می باشند از منظر معارف امامیه!

۱۰۲۶- همچنین امام صادق(ع) در پاسخ به مفضل ابن عمر جعفی درباره صلوة و زکات و عبادات می فرماید: "صلوة همان امام است و اقامه صلوة هم برپا ساختن و آشکار نمودن معرفت امام و امام شناسی است در خویشتن. و سپس اشاعه آن بر دیگران هم که همان زکات است. و هر که بتواند امامش را از ورای مکان و زمان در همه حال ببیند او باب امام است و این بالاترین درجه ایمان و معرفت است که این مؤمن را به غایت و منتهای پروردگارش می رساند و از مقام بندگی به حریت ارتقاء می یابد و عمل ظاهر از او ساقط میشود و هیچ چیزی سریعتر از معرفت، انسان را به خداوند عالمیان نمی رساند به مصداق این کلام الهی در قرآن کریم: خداوند با وی تکلم نماید از ورای حجاب... همانا انتها بسوی پروردگار است.... به کسانیکه ایمان آورده و خود را به صلح آورده اند (صلح با امام) گناهی نیست در هرآنچه که بخورند و خداوند محسنین را دوست می دارد.... بر شما هیچ گناهی نیست که بر خانه هائی وارد شوید که غیر مسکونی است و برای شما در آن متاعی است..." و این مقام بریّت و حریّت و حُسن است. در این معانی تا توانی

بیندیش و همچنین این معرفت امتحانی بزرگ است و از برای کسانیکه در دلهایشان مرض است جز خسران ببار نمی آورد. پس بترسید و تقوا پیشه کنید! ممکن است گفته شود که این معارف مورد سوء استفاده برخی قرار می گیرد و بدینوسیله هر تقوا و عبادتی را رها می کنند! آری منافقان چنین می کنند که این نیز خیری هم برای آنان و هم مردمان است که دست از نفاق برمیدارند و کفر خود را آشکار می کنند و دیگر قادر به فریب مردم در دین نیستند! همانطور که خود امام صادق می فرماید که در این معرفت منافق رسوا می شود و کافر یا توبه کرده و روی به ایمان می نماید و یا در کفرش واژگون می گردد و اما اهل صدق و ایمان به نهایت دین و ایمان می رسند و رستگار می شوند. و بدینگونه است که مؤمنی باب امام و هدایت و خیر می شود و کافری هم باب کفر و شرارت گشته و ابلیس می گردد. پس هر کسی در اراده و عملش کامل می شود. و اصلاً از برکت و نور امامان زمان است که در آخرالزمان همه حقایق و معانی و باطن ها رخ می نمایند و به تمام و کمال ظهور می کنند از برای پروردگار عالمیان، خواه ناخواه، مؤمنانه یا کافرانه! و هیچ قدرتی را امکان ممانعت از این ظهور نیست و بی تردید جز منافقان با این ظهور عداوتی ندارند.

۱۰۲۷- این نوع معارف به زبانهای گوناگونی از رسول خاتم(ص) و علی مرتضی(ع) و همه ائمه هدی(ع) نقل شده است از جمله این سخن رسول اکرم(ص) که اگر همه مردمان به معرفت خدای تعالی رغبت می داشتند خداوند بندگی و عبادات ظاهری را از آنان بر می گرفت. و این سخن مشهور امام علی(ع) که مؤمنانش را دعوت می کند تا با ادای همه حقوق اسلام به غایتش برسند و از آنجا برای دیدار با خدا خروج کنند. که این همان معنای آیه است که: "هر غایت و نهایتی در سمت پروردگار توست! و نیست انسان را جز از بابت سعی و تلاشش در راه خدا. و بزودی نتیجه این سعی را خواهد دید پس به تمام و کمال می یابد و نهایت امور در نزد پروردگار توست...و اینک نوبت آفرینش دگر است." نجم۳۸- ۴۸. و "نهایت" در لغت بمعنای پایان هر امری است که کمالش نیز میباشد زیرا همه عبادات برای تقرب الی الله و لقاء الله است و چون دیدار حاصل آمد نهایت پدید آمده است و نوبت آفرینش جدید است که ارباب این آفرینش امامان زمان هستند. پس درک کنیم که عبادت پرستی (و نه خداپرستی) مترادف با انکار لقای پروردگار است و اینست دکان و انگیزه عداوت اهل نفاق با امر ولایت امامان و نور معرفت و خلق جدیدی که در نزد آنهاست. چرا که اهل نفاق در این عبادت پرستی کل دکان معیشت و ریاست خود را تضمین می کنند و لذا خصم درجه یک امام زمان و ظهورش هستند.

۱۰۲۸- پس آنانکه نادانسته این نوع معارف و احادیث توحیدی از رسول خدا(ص) و ائمه هدی(ع) را منکرند و به غلات شیعه نسبت می دهند باید بدانند که عملاً در جناح تکفیریهای عصر ما قرار گرفته اند و آب در آسیاب این خونخواران و شیاطین لعین می ریزند. و مپندارند که تنها راه مبارزه با این اندیشه شیطانی، پرستش قبور و ضریح امامان است که اتفاقاً این هم آب در آسیاب تکفیریها ریختن است. بلکه باید معارف توحیدی امامان و امام شناسی حقیقی را ترویج و احیاء نمود و حقایق تشیع را تحت عنوان غالیه گری تکفیر نکرد. وجه مشترک این تکفیر درجهان شیعه و سنی همین دامن زدن به انکار معارف ناب امامان است که همان حذف آیات ولائی و لقاءاللهی در قرآن است بقول امام علی(ع) که فرمود: ما را از قرآن حذف کرده اند! که این لزوماً به معنای حذف فیزیکی نیست بلکه حذف معنوی است بمعنای تحریف مفاهیم آیات و لغات! زیرا تحریف آیات لقاءاللهی عین حذف امامت از قرآن است. که این معصیت و کفر کبیر را هنوز هم اکثر اهل ترجمه و تفسیر قرآن در عالم تشیع مرتکب می شوند!

۱۰۲۹- طبق کلام امام صادق(ع) در "الهفت الشریف" دانستیم که در آیات آخر سوره شوری، چهار مرتبه از رابطه خدا با بندگانش چهار مرتبه از ایمان و تعالی و ولایت الهی در بنده است یعنی: وحی، حجاب، رسول و روح! که رسول خاتم از هر چهار مرحله این ارتباط الهی برخوردار شده و نهایتاً حامل روحی از پروردگار گشته که روح الکتاب و روح الایمان الهی است که آنرا در مؤمنان امتش به ودیعه نهاده است و آن ولایت امامان معصوم در شیعیان خالص و امتحان شده، است. "وحی" که همان آیات الهی است و صوت محض خداوند در گوش دل مؤمن است که حامل روح روشنی بخش است و گوش مؤمن را متأله می کند. دوم سخن خدا با مؤمن از ورای حجاب که سخن شهودی است و حامل روح العقل الهی می باشد که چشم مؤمن را بینا به نور پروردگارش می کند. و سوم سخن گفتن خدا با مؤمن بواسطه یک فرستاده است از عالم غیب که پرده از آن حجاب بر می کشد و لقای رب رخ می نماید. که این لقای جمال نوری حق بر دل مؤمن وارد شده و در او تبدیل به روح می شود که مرحله چهارم است و این روح القدس و نطق الهی می باشد. پس

می بینیم که هر یک از این چهار تکلم خدا با بنده، زمینه ارتباط بعدی است تا روح الهی که روح الکتاب است در دل مؤمن مستقر میشود که این مقام امامت است. که همه این مراتب الهی از وجود امام زمان نسبت به مؤمنانش واقع میگردد که "وحی" همان کلام امام است حجاب همان صورت امام است رسول هم آیات و بیناتی است که در خواب و بیداری بر مؤمن وارد می شوند که از جانب امام است و روح هم همان شهود وجه اعلای الهی از جمال امام است که بر دل مأموم می نشیند و روح الایمان و روح الکتاب است که اساس نزول سائر ارواح هفتگانه است. در اینجا منظور از امام یا امام زمان(عج) است و یا پیری عارف که از اولیای اوست. ما در اینجا به تطبیق و تکمیل و تأویل معارف دو رساله امّ الکتاب باقرالعلوم و الهفت الشریف امام صادق(ع) پرداخته ایم که ظاهر و باطن حقیقتی واحدند. بخصوص که رساله الهفت الشریف به لحاظی اصیل تر و بی حاشیه تر و دست نخورده تر باقی مانده و شبهات امّ الکتاب را هم رفع می نماید. و بدینگونه این دو امام(ع) که معلمین ماندگار تشیع در تاریخ هستند اسرار امامت و اسلام و قرآن را بر ملاء می کنند و هدایت آخرالزمان را تنویر می سازند و ما را به حقیقت قائم آل محمد(عج) رهنمون میفرمایند که جامع و اظهر امامان است و قیام حقیقت محمدی! و باز هم متذکر می شویم که روش استنباط و استخراج معارف از این دو رساله مبارک در نزد ما همانا قرآن و حجت های روحانی و عرفانی زندگانی خود ماست که تحت ولایت امام زمان(عج) بوده است.

۱۰۳۰- یکی از دهها نمونه حجتهای عرفانی بنده در تشخیص حقانیت معارف رساله "الهفت الشریف" در معضله ازدواجهای شیطانی و مسخ زندگی زناشوئی است که براساس تشابه و همسانی پدید آمده است زیرا قیاس و تشبیه منطق ابلیس است. و خوانندگان معارف ما می دانند که سالها پیش از این ما در باب زناشوئی و ازدواج نشان داده ایم که همسری که بر اساس تشابه و همسانی مادی و فرهنگی و عاطفی برگزیده می شود هرگز رابطه ایمانی و انسانی و عاطفی با زوج خود پیدا نمی کند و لذا این رابطه یا سریعاً به طلاق منجر می شود و یا بواسطه رسوخ شیطان در رابطه مسخ شده و این زناشوئی قلمرو حیات شیاطین و زاد و ولد آنها می شود و لذا فرزندان این رابطه برخی خصم ایمان والدین خود می شوند و برخی مؤمن می شوند. که یکی از ذریه آدم است و دیگری از ذریه ابلیس. و این عین کلام امام صادق در رساله مذکور است که شهادتی بر معارف ماست که قبل از این تحت ولایت و معرفت امام زمان(عج) حاصل شده بود. و این عین کلام الهی در قرآن کریم است که شیطان را شریک مال و فرزندان اهل کفر می خواند. و این ماجرای زناشوئی کسی است که همسرش را شبیه نژاد خودش می خواهد. و این نژادپرستی قلمرو رسوخ و مسخ شیطان در بشر است. و این سخن امام(ع) امضائی بر همه معارف ما در باب نژادپرستی و شیطان شناسی قلمرو خانواده است. یعنی کسی که ضد تغییر و تحول و توبه است کافر است و اسیر شیطان! یعنی همه تاریخ پرستان مادی و معنوی! "ذریه شیطان در نکاح نطفه می بندد در نکاحی که براساس مشابهت واقع شده باشد." و این عین کلام امام صادق(ع) است. و دانستیم که دموکراسی و تکنولوژیزم بستر جهانی این مشابهت و برابری است که کارخانه شیطان پرستی و تولید نسل شیاطین انسی است که در قلمرو نکاح به همجنس گرائی می رسد که انهدام نسل بشر است.

۱۰۳۱- و سپس امام صادق(ع) می فرماید که مؤمن را از این رو مؤمن می خوانند که بواسطه روحی که از امامش دارد از تسخیر و رسوخ و مسخ شیاطین در امان است بخصوص در رابطه زناشوئی و خانواده اش! و اینک یکبار دگر برمیگردیم به معارف خودمان در باب امامت و زناشوئی که چرا انسان بی امام بر همسرش حرام است زیرا رابطه اش شیطانی و در تسخیر شیطان است. همانطور که عین این معنا در حدیثی از امام زمان(عج) آمده است که قبلاً ذکرش رفته است.

۱۰۳۲- اگر امّ الکتاب باقرالعلوم را نابترین حکمت توحیدی و خداشناسی و امام شناسی بدانیم رساله "الهفت الشریف" عمدتاً رساله شیطان شناسی است که از امام صادق(ع) مکمل رساله امّ الکتاب آمده است. و بدینگونه در تصدیق و شهادت بر دو رساله خداشناسی امامیه و شیطان شناسی اینجانب است و نیز شهادت و تصدیق متقابل ما بر این معارف ناب شیعه که در طول تاریخ مهجور و مکفور مانده است.

۱۰۳۳- زاد و ولد ابلیس در رابطه زناشوئی بنی آدم که منجر به پیدایش ذریه شیطان در نسل بشری می شود که همان ظهور شیطان انسی است به معنای سرنوشت محتوم این نوع فرزندان آدم نیست همانطور که امام صادق(ع) در رساله مذکور می فرماید که اینان در رابطه با امامان زمان و ابواب و حجابها و آیات الهی که از امام است قرار می گیرند که اگر تصدیق و توبه نمایند سرنوشتشان دگرگون شده و نجات می یابند ولی اگر باز هم با آنهمه آیات و حجتها، انکار ورزند آنگاه مسخ شیطانی در آنها ترکیب و ممزوج شده و عذابشان را از همین دنیا فراهم می سازد: "و مسلماً آنها را از عذاب نزدیک(دنیا) می چشانیم به غیر از عذاب اکبر در آخرت تا شاید باز گردند." قرآن کریم- به همین دلیل است که به لحاظ تاریخی نیز شاهدیم که همواره در اطراف امامان و اولیای الهی گروهی از این کافران مسخ شده شیطانی حضور دارند که خداوند آنها را آورده تا امکان توبه و نجاتشان فراهم آید. خود ما نیز در آثارمان از این نوع آدمها در روابط نزدیک با خود بسیار سخن گفته ایم که برخی توبه کرده و برخی دوباره به کفرشان بازگشتند و به عذابهای حیرت آوری رسیدند که مشابه آن در جای دیگری مشاهده نمی شود. در این باب در رساله "مذهب اصالت عشق" به تفصیل سخن نموده ایم. کفر و گناه مفتخرانه بارزترین نشانه این آدمهای مسخ شده و ذریه های ابلیس در بشر و شیاطین انسی است.

۱۰۳۴- و باز از امام صادق(ع) درباره معنای ایمان و نهایتش سئوال می شود که می فرماید نهایت ایمان آنست که مؤمن به درجه ابواب امام نائل آید و دربی از وجود امامش برای خلق شود و در هر چیزی در زمین و آسمان جز امامش را نبیند و هیچ چیزی بین او و امامش حائل نگردد. و خداوند هر گاه که اراده کند او را به هر صورتی از انس و ملائک در میآورد و در مجالس ذکر الهی حاضر است و هر آن در هر کجای زمین و آسمان ها از مغارب تا مشارق عالم پرواز میکند و خداوند همه بندها را از آنان برداشته و به حریت رسیده اند پس هیچ همّ و غمّی ندارند...! پس بدان که معرفت بر رب تو که امام توست همان انتهای رستگاری در دنیاست. پس این مقام تماماً حاصل امام شناسی است که غایت معرفت می باشد.

۱۰۳۵- مسخ کافران در اشیاء یکی از لطیف ترین و عالیترین مباحث امام صادق در "الهفت الشریف" است که ما در گذشته از این باب بسیار سخن نموده ایم ولی اینک با حجت کلام امام این معنا تبدیل به حقیقتی دوزخی می شود زیرا عذابی هولناکتر از این مسخ انسان در جماد نیست. زیرا شیطان از جنس آتش است و می تواند در اشیاء حلول کند پس پیروان خود را وسوسه نموده و نفوسشان را در اشیاء به بند می کشد که این همان معنای غل و زنجیرهای اهل دوزخ است. و هدف از این کار شیطان آنست که وجود کافران از هر اراده و معنا و هویت تهی شود تا بتواند کالبدهای کافران را تسخیر نماید و این ظهور شیطان انسی است و خلافت شیطانی در انسان! همانطور که در قرآن کریم آمده که چون کافر شدند آنگاه درب اشیاء برویشان باز می شود! و این آستانه مسخ انسان در اشیاء است. و این آیه بیانگر این وضعیت کافران مسخ شده در اشیاء است که: "کر و لال و کورند پس بازنمی گردند." یعنی از اسارت اشیاء امکان رجعت به خویشتن را ندارند چرا که کالبدشان هم در تسخیر خود شیطان است. این همان معنای بت پرستی در اشیاء و مادیت جهان است و دنیاپرستی! حال که سخن از مسخ کافران است پس وای بر اهل ایمانی که از جانب امام صاحب روحی شده و در بی تقوائی و بی اطاعتی به دام شیطان می افتند و بواسطه روح و قلبشان با شیطان ممزوج و ترکیب می شوند و تبدیل به رَحِم تولید مثل ابلیس و ذریه اش می گردند. این داستان سرنوشت کسانی چون ابن ملجم و ابن زیاد و امثالهم می باشد.

۱۰۳۶- خود این بنده به کرات شاهد بچه هائی بوده ام که براستی دارای صورت و سیرتی شیطانی هستند بواسطه والدینی که دل و دین خود را به شیطان معامله کرده اند و این بچه های بیچاره را ظرف تخلیه عذابهای شیطانی خود نموده و زباله دان جهنم خود ساخته اند. پناه بر خدا از اینهمه شقاوت! شقاوتی که در لباس بچه پرستی پنهان است و عشق زناشوئی! این بچه ها اگر نجات نیابند براستی عرصه تولید مثل ذریه ابلیس می شوند.

۱۰۳۷- "و برای هر یک درجاتی است از آنچه عمل کرده اند و اعمال آنها بطور کامل تحویلشان داده می شود." قرآن- که امام صادق(ع) این واقعه را یکی از مصادیق مسخ شدگی می نامند. چرا که آدمی قرار است بواسطه ایمان و عبودیت و اطاعتش از خدا و رسول زنده، از دنیا و امیال و بستگی های مادی و حیوانی خود پاک شده و جهان را ترک کند تا

تعالی یابد و دوباره مجبور به رجعت به دنیا نشود تا هفت بار که بالاخره جبراً پاک گردد. پس آنگاه که اعمال کسی تحویلش داده می شود همان دنیا و مادیت اشیاء است زیرا افعال آدمی به لحاظ فیزیکی تماماً بستگی های مادی و جمادی و حیوانی اوست. در حالیکه مؤمنان از قلمرو اشیاء و اعمال پاک می شوند و از دنیا می روند و بر جنات وارد میشوند و دوباره به دنیا بازنمی گردند بصورت حیوانی و نباتی و جمادی و امثالهم! زیرا حیات دنیا عرصه تجربه و درک عدمیت و توبه و تنزیه از آن است و تا آدمی از این دنیا و اعمال دنیوی خود پاک نشود از آن رهائی ندارد و بارها بازمی گردد تا پاک شود. و اینست که در قرآن کریم می خوانیم که برخی کافران پس از مرگشان درخواست بازگشت و تکرار همان حیات گذشته خود را می کنند تا عمل صالحی انجام دهند و پاک شوند تا مجبور به مسخ در اشیاء و حیوانیت خود در رجعتهای مکرر نشوند و از قلمرو عدمیت خاکی پرواز کنند و به جایگاههای آسمانی خود عروج نمایند. و این موضوع مسخ و ترکیب در قرآن کریم علناً آمده است که اکثراً تکذیبش می کنند: "ای انسان چه چیز تو را به کرامت خداوند مغرور نمود او که آفرید و استوارت نمود و تو را در هر صورتی که خواست ترکیب نمود. پس حاشا که دین را تکذیب می کنند." سوره انفطار- یعنی امر مسخ را تکذیب می کنند! "و نیست هیچ جانداری بر زمین و پرنده ای در آسمان که امتهائی مثل شما هستند." انعام۳۸- پس چگونه علما و مفسرین این آیه آشکار را انکار می کنند و مسخ را امری باطل و غیر اسلامی می دانند که این عین تکذیب دین است.

۱۰۳۸- و همچنین امام صادق(ع) درباره حضور ابلیس در بشر می فرمایند که ابلیس ظاهر است در ترکیب و مسخش با بشر ولی باطن است در معنا و معرفت! آیا نمی نگری به ذریه او در تراکیب و مسوخیّت در بشر؟ ولی شناخت آن برای اکثر مردمان پنهان است شما با آنها (شیاطین) اختلاط می کنید و آنها با شما اختلاط می کنند و شما آنها را نمی شناسید ولی ما می شناسیم! و سپس امام برای نمایاندن این حقیقت به مفضل ابن عمر با همدیگر به قبرستانی رفتند که مردمان کثیری جمع بودند و سپس حجاب از نگاه مفضل برداشتند و مفضل اکثریت قریب به اتفاق مردم را بصورت حیوانات دید و پرسید اینان چه کسانی هستند؟ فرمود اکثرشان اصحاب و فامیل تو هستند که در مسخ شدگی ابلیس زیست می کنند! و سپس فرمود جز مؤمنانی که امامان و ابواب آنها را شناخته و تصدیق و اطاعت نموده اند مابقی مردمان در درجاتی دچار این مسخ شیطان هستند و این ظهور شیطان انسی است. و هیچ عذابی برای انسان بدتر از ترکیب و مسخ روحش در صور غیر انسانی نیست در صور پرنده و درنده و خزنده و جمادات و نباتات! و این حاصل ابتلای بشر به شیاطین است. "و اینسان ظالمان را جزاء میدهیم." قرآن کریم.

۱۰۳۹- پس بدینگونه بقول امام و کلام خدا در قرآن درمی یابیم که در جهان هستی چیزی جز انسان نیست به صور بی نهایت گوناگون که کاملترین مصداق این معنا آیه ۳۸ از سوره انعام است. و این عین کلام باقرالعلوم در امّ الکتاب است که چگونه خداوند از کافرانش در درجات کفرشان،زمین و آبها و جنگلها و جانوران و آبزیان و معادن و اقالیم و قاره ها را آفریده است که وجهی از این آفرینش قدیم است و وجهی دیگر در خلق جدید انسان است و لذا امام صادق میفرمایند که آن عذاب اکبر و مسخ کبیر در آخرالزمان و در عصر قائم آل محمد رخ می نماید از برای کافران و منافقان و مشرکان و دشمنان دین خدا و رسولان و امامان برحق! و لذا امام علی(ع) نیز می فرماید که خاکی جز خاک آدمی در جهان نیست!

۱۰۴۰- در حقیقت باید گفت که مسئله مسخ بارزترین معنا و ماهیت دوزخی شدن کافران و غل و زنجیرها و عذابهایشان است. پس منکرین مسوخیّت منکرین نیمی از دین خدایند همانطور که در سوره انفطار فرموده است. و علاوه بر مسخ در حیوانات و جمادات و نباتات، مسخ در مواد معدنی مثل نفت و قیر و زغال سنگ و آهن و مس و گوگرد و امثالهم که مواد سوختی و تبدیلی در کوره ها هستند به معنای مسخ در درک اسفل و عذاب النار است که گروهی می سوزند و گروهی نمی سوزند و تا قیامت در ثقل سخت تر از سنگ باقی می مانند. و این عذاب کفر و انکار و عداوت با خدا و رسول و امامان و ابواب هدایت است. این انواع مسخ و تراکیب در صور مادون انسانی است چرا که در قبال ظهور حق گفتند: او هم که بشری مثل ماست! پس صورت انسانی خود را که از خداوند است انکار و تکفیر نمودند و از آن ساقط گشتند در درجات! پس خدا به کسی ستم نکرده است بلکه انسان را صاحب عقل و اختیار ساخته است. و این عدل الهی است.

۱۰۴۱- و اما درباره مؤمنان می فرماید که با مرگشان، روح آنها به ریحان و جنت و نعمت و آسمان عروج می کند و خاک ابدان آنها تبدیل به طبایع زیبا و مناظر پاک و خوردنی و نوشیدنیهای معطر و گوارا و لذیذ می شود. در حالیکه کافران با مرگشان، روح آنها در حیوانات و جمادات و نباتات ترکیب شده و تن آنها تبدیل به طبایع زشت و شقی و ناپاک و تلخی ها و زهرها و تعفن ها در طبیعت می شود. فیزیکدان و باستان شناس شهیر عصرمان اریک فون دنیکن در کتاب "چشم ابوالهول" به نقل از کتیبه هایی کهن از تمدنهای ماقبل از تاریخ سومریان و فراعنه و مایاها و نیز به گزارش مورخینی کهن همچون هرودوت، اوزه بیوس و مانه تو می نویسد: "خدایان در دورانی ماقبل از تاریخ ما موجودات حیرت آور و عفریتهایی مخوف آفریدند همچون انسانهایی دارای دو یا چهار بال پرواز و دارای دو سر و صورت و نیز انسانهایی که هر یک دارای دو جنسیت زن و مرد بودند و نیز انسانهایی که دو شاخ بر سر داشتند و دارای پای گوسفند بودند و برخی از آنها هم سر اسب داشتند و برخی از آنها سرشان اسب بود ولی پایین تنه آنها گاو، سگ و یا همچون حشرات بودند و برخی دیگر از انسانها ترکیبی از تمساح و مار بودند و..."! این گزارش حیرت آور مستند تاریخی بصورت نقشهایی در مقبره ها، جامها و ظروف قدیمی که متعلق به بیش از سی هزار سال پیش هستند در مناطق مختلف زمین کشف شده اند که در موزه های بزرگ جهان به چشم می خورند که دال بر گزارشی از آخرالزمان تاریخهای ماقبل از این تمدن می باشند. همانطور که خبر این حادثه مهیب را از امام صادق(ع) و باقر(ع) در این کتاب مرور کرده ایم که در آخرالزمان هر یک از ادوار تاریخی مسخ باطنی کافران ظاهر می شود و تجسم می یابد همانطور که درباره آخرالزمان عصر ما نیز این نوع پیشگوئی ها از ائمه طاهرین به وفور یافت می شود. امروزه نیز که تازه در سرآغاز آخرالزمان قرار داریم در همه جای زمین گزارشاتی از این نوع مسخها وجود دارد که عموماً از طریق رسانه های عمومی کتمان و یا به بازی گرفته می شود. از جمله کشف هزاران و بلکه میلیونها تمساح و میمون و گاو و مارهای مومیائی شده در قبرستانهای زیرزمینی در شهر اموات در زیر اهرام مصر و کشف اجساد مشابه ای در مقبرهٔ اینکاها در آمریکای لاتین و اشیای متبرک متعلق به بیش از ده هزار سال پیش که این نوع نیمه انسان نیمه حیوان را بصورت نقش هایی در موزه ها پیش روی ما گذاشته اند که از جملهٔ این نقشها بر روی ظروف و کتیبه ها که نشان دهنده آمیزش جنسی انسان با حیوانات است و... جملگی نشان میدهند که تمدنهای منقرض شده در آخرالزمانهای پیشین دقیقاً به موقعیتهایی رسیده اند که تمدن مدرن ما بتازگی آغاز کرده است. و جالبتر اینکه این مسخهای انسانی – حیوانی در عصر خود موفق شده بودند که بر اکثریت مردمان مسخ نشده مسلط شوند و آنها را به تبعیت و پرستش خویش بکشانند زیرا غولهایی مهیب و مرگبار بودند تا آنجا که حتی بعد از انقراض این عفریتهای بشری هم بواسطه نسلهای بعد در طی قرون و اعصار بعنوان الهه ها پرستیده شده اند و مجسمه هایشان مورد تقدیس قرار گرفته است همانطور که بسیاری از خدایان عصر فراعنه تندیسهایی نیمه انسان – نیمه حیوان بوده اند و همانطور که مثلاً هنوز هم در هندوستان و برخی قبایل سرخپوستی مشغول پرستش برخی از حیوانات هستند که همان حیواناتی هستند که در تاریخ گذشته شان به زبان بشری سخن می گفتند که مردمان جاهل و مشرک این امر را دلیل قداست و پرستش آنها می پنداشتند و جالبتر اینکه همه این مسائل بظاهر منقرض شده در تاریخ باستان یکبار دگر در سرآغاز آخرالزمان عصر ما در حال روی دادن است فقط کافیست که اندکی حقیقت مسخ را در بشر درک و باور کنیم. همچون گرایش بشر مدرن به همخوابگی و ازدواج با حیوانات که نشان دهندهٔ مسخ باطنی آنهاست که بزودی در رجعتی دیگر در آنها تجسم خواهد یافت و یا گروههای کثیری از نسل جدید که خود را بصورت جانورانی عجیب و غریب تزئین می کنند و یا با ماسکهای جانوری در مراسم مخفیانه دست به اعمالی جنایت بار می زنند و یا ظهور زنان مردوار و مردان زن صفت که زمینه پیدایش انسانهای دو جنسیتی است از آن نوعی که در گزارشات حفاریهای باستان شناسی ذکرش گذشت (انسانهایی با دو سر زنانه و مردانه). پس مسخ عین واقعیت تاریخی هر آخرالزمانی است که در همین حیات دنیا رخ می نماید که نشانی از ظهور آخرت بر روی زمین است. بنابراین نیازی نیست که همچون پرفسور دنیکن علّت این پدیده های حیرت آور را در انسانهای تخیلی سایر کرات جستجو کنیم کافیست که به زمین خودمان باور داشته باشیم و اندکی هم در حقایق کتب آسمانی تأمل کنیم و خیلی کافر نباشیم.

۱۰۴۲- تقسیم بندی درجات و مقامات وجودی در عالم و آدم حقیقتی است که در سراسر قرآن کریم حضور دارد که این حقیقت در کلام ائمه هدی و بطور جامعی در این دو رساله مورد بحث ما از زبان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) تبیین

گردیده است که البته هر ذهن و دلی قابلیت درک و تصدیقش را ندارد. این درجاتی و طبقاتی بودن عالم حیات و هستی در زمین و آسمانها و در انسانها، اساس و علت العلل امر اختیار و انتخاب و امتحان و رشد و همه تلاشها و ارزشهائی است که بدون آن حیات و هستی انسان به لحاظ معنا و مفهوم دچار بیهودگی و عبث مطلق می شود. پس در حقیقت همه کسانیکه در قبال این حکمت مقاومت و انکار می ورزند در حقیقت در مقابل دین خدا کافرند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. همانطور که در چند آیه قرآن این معنا را متذکر شدیم. در حقیقت اهل جمود و رکود و سهویت و غفلت که جز راحت طلبی و عافیت پرستی مقصودی در زندگی ندارند و با هر تقوی و جهاد معنوی مخالفند با علم درجات و مقامات مشکل دارند و چه بسا تحت عنوان دفاع از قداست دین (قداست خودشان) به تکفیر این نوع حکمتها می پردازند و آن را هندی و بت پرستی و امثالهم می نامند. همینها هستند که با نام عالم دینی همه این نوع آیات قرآنی را در روز روشن تحریف می کنند. این یک واقعیت فطری در بشر است که بدون باور به مراتب و درجات وجودی هیچ انگیزه ای برای هیچ نوع تلاشی وجود ندارد جز تلاش برای ریاست و معیشت بیشتر. و اینست که خداوند در سوره انفطار منکران مسخ و تنوع و ترکیب حیات را منکران دین معرفی کرده است. همانطور که در قرآن کریم مکرراً می خوانیم که خداوند موجودات عالم را گروه گروه متفاوت و متشابه و متضاد و در درجات آفریده است تا شاید انسان تفکر کند و پروردگارش را به یاد آورد و بشناسد. در حقیقت مراتب و درجات عالم وجود عین درجات ظهور خداوند است. زیرا اگر خداوند به آنی و به تمام و کمال رخ می نمود هیچ مجال و امکانی برای شناخت او در خلق باقی نمی ماند و بلکه اصلاً امکان وجود برای مخلوقات نابود می شد و همه در قبال این ظهور مطلق و آنی خداوند منهدم می شدند. پس این درجات حیات و هستی همان درجات علم و معرفت بر وجود است که وجودی جز خداوند نیست و هر موجودی به درجه علم و معرفتش درباره خالقش دارای وجود است. همانطور که خلق جدید یا انشاء آخر تماماً عرفانی است که در اینباره امام صادق(ع) در رساله "الهفت الشریف" به تفصیل سخن نموده اند و می فرمایند که خداوند خلق جدیدش را به لحاظ علم و فهم و فقه و عرفانش بر خلق قدیم ارجح نموده است که هر مرحله از این آفرینش جدید مرتبه ای از معرفت و شهادت و تسبیح و عهد و پیمانی است که خداوند از انسان می ستاند. و به همین مراتب به انسان از نزد خودش نور وجود می بخشد و کسانیکه این حقوق را رعایت نمی کنند دچار استدراج تناسخی می شوند و از صورت الهی خود سقوط می کنند در صور حیوانی و نباتی و جمادی که به ترتیب مسخ و رسخ و فسخ نامیده می شوند. که این امر تا زمانیکه زمین و آسمانها برپاست ادامه دارد تا آدمیان جملگی مستحق جمال و کمال وجود الهی خود شوند. و عجبا که اینهمه فلاسفه و حکیمان اسلامی و بخصوص شیعی درباره این حقایق آشکار قرآنی و روایی، تعلل و تذبذب می ورزند و هیچکدامشان از فارابی تا ملاصدرا و به بعد تکلیفشان را با این امر عظیم دین خدا روشن نکرده اند تا مبادا که متهم به تناسخی گری شوند چرا که مشابه چنین حکمتهائی در مذاهب شرق دور و هندی و ایرانی نیز وجود داشته است. گوئی می پندارند که دین خدا و حکمت الهی بناگاه فقط در اسلام رخ نموده است و در مذاهب کهن هیچ حقیقتی نیست که این خود نیز نشانی از نژادپرستی در لباس اسلام است. فهم و باور به مسخ و رسخ و فسخ عین باور به دوزخ است در دنیا و آخرت! اینست که خداوند منکران این امر را مکذبین دین خوانده است و معاد و حساب و جزاء! این علم دوزخ شناسی و عذاب شناسی است که عذاب النارش هم مربوط به فسخ در مواد معدنی و سوختی مثل آهن و سرب و گوگرد و زغال سنگ و قیر و نفت است که در شرح امّ الکتاب ذکرش رفت که مربوط به قیامت و دوزخ آخرالزمان است که می فرماید "هشدار که دوزخ آشکار شد" که آن ظهور تکنولوژی مدرن است همانطور که امام صادق(ع) نیز عذاب اکبر کافران را در آخرالزمان دانسته است. همانطور که کمال رحمت و علم را هم در عصر قائم آل محمد قابل حصول و ظهور دانسته اند بطوریکه می فرمایند کلیه علوم و معارفی که از آدم تا خاتم آشکار شده به مثابه حرف الف از حروف سی گانه است و مابقی آن در ظهور قائم آشکار می شود.

۱۰۴۳- "اللّهم لا تغیر اسمی و لا تبدل جسمی": خدایا نام ما را تغییر مده و تن ما را تبدیل مفرما! این دعا که منسوب به ائمه هدی می باشد بیانی آشکار از انتقال روح انسان به غیر از صور انسانی است که طبعاً منجر به تغییر اسم نیز می شود که دال بر واقعه مسخ، رسخ یا فسخ است. همانطور که امام صادق(ع) می فرماید این انتقال نفوس و ارواح بشری پس از مرگ عین تحقق عدالت الهی است که باطنها را آشکار و مصوّر می سازد که این قیامت برای عارفان از همین دنیا آغاز می شود و مشهود می گردد ولی برای همه مردمان با مرگشان شروع می شود که همان تأویل و تعیّن

نیات و افعال آدمی می باشد که این عدالت منجر به توبه ای جبری و قهری می شود. مثلاً اگر ما در مقابل آئینه، صور سگی و خوکی و روبهی و عقربی افکار و اعمال خود را به عینه مشاهده کنیم بی تردید توبه کرده و افکار و اعمال خود را زیر و رو می کنیم. پس بی تردید این معرفت و باورش منجر به تقوا و توبه و انقلابی عظیم در اهلش می گردد. پس بی تردید معرفتی دینی است و نه مشرکانه.

۱۰۴۴- و اما "نسخ" امری به کلی دگر است که مربوط به مؤمنان و ارواح طیبه انبیاء و اولیای الهی می شود که به اذن الهی و به اختیار و شفاعت خود جهت هدایت خلق پس از مرگشان بارها و بارها در صور ناسوتی رخ می نمایند و مردمان را هدایت می کنند که این معنا در اعتقاد شیعی موسوم به رجعت است که در آخرالزمان پدید می آید همانطور که این معنا علناً از زبان امام علی(ع) در خطبه بیان وارد شده است که در هر زمین و زمانی و از هر انسانی که بخواهد متجلّی می شود و هر که این رجعت و تجلی علوی را انکار کند بر امام علی(ع) مرتد شده و نهایتاً بر خدایش مرتد است. پس می بینیم که نسخ انبیاء و اولیای الهی و رجعت و تجلیشان از مؤمنان و شیعیان خود از ارکان اعتقادی شیعه است و شاهدیم که انکار این اساس شیعی در تاریخ اسلام چه فجایعی ببار آورده است که نهضت تکفیر عرفای حقه و قتل عام ها و عذابهای ناشی از آن و گمراهی و مسخ مسلمانان در مکاتب ضالّه این دوران، یکی از این فجایع می باشد که البته این نسخ که واژه ای نامأنوس و مطرود در فرهنگ علمای ظاهری است همان زمینه خلق جدید عرفانی می باشد به مصداق این کلام امام باقر(ع) و امام صادق(ع): "که خداوند در هر عصری عده ای از مؤمنان را به طینت ما اهل بیت می آفریند تا بار امانت الهی و ولایت ما را حمل کنند و نور هدایت خلق باشند." که زندگی معنوی خود اینجانب حجّتی آشکار بر حقانیت این ادعای امام است. که البته این امر یک واقعه جبری نیست بلکه طبق قول امام مرحله به مرحله بهمراه اختیار و انتخاب و امتحاناتی شگرف است که تماماً بر میزان حکمت و علم و عرفان و قرآن است. به همین دلیل خلق جدید را آفرینش عرفانی می خوانیم که عین این معنا در رساله "الهفت الشریف" آمده است که ذکرش گذشت.

۱۰۴۵- همانطورکه امام صادق(ع) متذکر شده اند که اشد این مسخ و رسخ و فسخ در دور قائم آل محمد در جهان آشکار می شود امروزه می توان بدون مکاشفات عرفانی و چشم برزخی هم در همه جا شاهد این وضعیت بود از حیوان پرستی در داخل خانه ها تا سر حد همخوابگی با این حیوانات (مثل سگ و گربه و مار و عقرب و امثالهم) تا گیاه پرستی و اشیاء پرستی (مثل پرستش انواع مدها و مدل لباس و زینت آلات و جواهرات و عتیقه جات و لوازم صنعتی و امثالهم) تا سرحد جنون و جنایت و مالیخولیا تا جائی که امروزه برای این حیوانات خانگی ارث و میراث قانونی هم قرار می دهند. آیا این جز معنای استحاله و تجسد در حیوانات و پرورش ذریه شیطان در این ارتباطات است؟ که عملاً جایگزین روابط انسانی شده است و جانشین همسر و فرزند و دوستان گشته است. این همان شجره خبیثه شیطان در بشر است که روح انسانی را در موجودات غیر انسانی ترکیب و ممزوج کرده است که از این قلمرو فقط شیاطین هستند که تولید مثل میکنند و بر لشکریان خود می افزایند بصورت انسی و جنی و حیوانی و نباتی و جمادی و تکنولوژیکی. که همه علوم و فنون بغی و طاغوتی عصر ما در خدمت این شجره خبیثه قرار دارند از علوم طبیعی و پزشکی و مهندسی و ژنتیکی و اتمی تا علوم به اصطلاح انسانی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی. که همه این مجموعه علوم و فنون نیز محصول همین مسخ و رسخ و فسخ انسان مدرن می باشد و از مغزهای دانشمندان این چنینی تراوش می کنند بهمراه هدایت ملایان شیطان پرست مذاهب دهری که علوم و شرایع و فقاهتهای این جماعت نیز محصولی دیگر از چنین مغزهای شیطانزده است. که همه اینها مجموعاً سازنده جهنم آخرالزمان هستند. یعنی خلق جدید بهشتی و دوزخی هر دو مخلوق علم و باور اهالیشان می باشد. پس این بیان دیگر از عدالت خداوند است و بهشت و جهنم هر کسی به عقل و اراده و عملش برپا میشود.

۱۰۴۶- ما این معانی و ماهیات تمدن و انسان آخرالزمانی را در مجموعه آثارمان از منظر عقل و معرفت نفس به تفصیل بیان کرده ایم و نشان داده ایم که همه علوم و فنون حاکم بر این تمدن تکنولوژیستی دارای ماهیت تجزیه و ترکیب است که اساس علم بغی و جهنمی می باشد. و اینک به استعانت از کلام امام باقر(ع) و امام صادق(ع) که برجسته ترین معلمین مذهب شیعه هستند به این یقین رسیدیم که این واقعه آخرالزمانی همان ظهور مسخ و رسخ و فسخ است به علم و اراده و اعمال کافران: "کافران زمین را به فساد کشیدند." قرآن کریم- پس اساس افساد فی الارض همین علوم و

فنون و بانیانشان در جهانند به همراه پیروانشان. بنابراین بر خلاف باور و ادعای اکثر فلاسفه اسلامی که این وقایع و معنای را تناسخ می خوانند و با این اسم آنرا باطل می دانند باید بگوئیم که این معنا نیز همچون بسیاری از باورها و پندارهائی که به اسم اسلام و تشیع قلمداد شده اند معنائی واژگونه است زیرا "تناسخ" به لحاظ لغت از "نسخ" است و نسخ مربوط به تحول و تجلی ارواح مؤمنان و اولیای الهی در سایر انسانهای عارف است. پس هیچ ربطی به انتقال ارواح کافران به بدنهای غیر انسانی ندارد و اتفاقاً در نقطه مقابل هم قرار دارد یعنی نسخ مربوط به عرصه رحمت و شفاعت و هدایت و تعالی و عروج روح است ولی مسخ و رسخ و فسخ مربوط به عذاب و فلاکت و سقوط نفوس کافران است. و جای حیرت است که اینهمه فلاسفه بزرگ اسلامی و شیعی این دو معنا و حقیقت ناب قرآنی و اسلامی را به جای یکدیگر اشتباه گرفته اند و حتی به مفهوم ظاهری این الفاظ نیز توجهی نکرده اند و درست به همین دلیل همه آنها در اینباره دچار سرگشتگی و تذبذب و انفعال علمی و عقیدتی شده اند. پس نسخ و مسخ و رسخ و فسخ در صورتی که درست و بر معارف قرآنی فهم و باور شوند آنگونه که شرح نمودیم، جملگی بر حق هستند. در حالیکه تبیین هندویستی این حقایق بگونه ای دیگرند و از مفاهیم قرآنی تفاوت دارند و قابل دفاع نیستند. هرچند که اصل این حکمتهای شرقی درست بوده است که در طول تاریخ تحریف شده است و دارای تبیین توحیدی نمی باشند همچون مشابهش در قلمرو فلسفه اسلامی.

۱۰۴۷- و اتفاقاً تنها دژ رهائی از این مسخ و رسخ و فسخ روح در دنیا و آخرت دژ لااله الا الله است که درب ورود به آن امام زمان است که هدایت کنندگان مسلمین به دروازه این دژ الهی نیز عارفان امامیه هستند که دارای عقل شهودی می باشند که همان عقل محمدی است که ابوابش عرفای اسلامی هستند تا مؤمنی را به علی مرتضی برسانند که نور ورود به شهر محمدی هستند که شهر حشر با انبیاء و اولیاء می باشد که این حشر در حد کمالش به نسخ می انجامد که همان مقام خلافت یکی از ائمه طاهرین است و این مقام وحدت و تجلی است و رفعت درجه وجود است که سلطان این رفعت و تعالی روح علی مرتضی می باشد: "بالا برنده درجات وجود و صاحب عرش، القاء می کند روحش را به هر بنده ای که بخواهد به اذن پروردگارش تا هشدار دهد روز دیدار را." قرآن کریم- و این همان نسخ مؤمنان و شیعیانی خالص است که دلهایشان بواسطه خداوند امتحان شده است که آیا لایق دریافت روح ولایتش هستند یا نه. حال اگر نمی پسندید که این واقعه الهی را "نسخ" بنامید می توانید از اصطلاح دیگری استفاده کنید. زیرا در اینجا حق با معانی است نه کالبد الفاظ که به آسانی بواسطه وسوسه های شیطانی قابلیت واژگونی دارند. این نسخ یا تجلی همان تکلم و تجلی خداوند از طریق حجاب است که در سوره شوری نیز ذکرش گذشت که این حجاب نیز بواسطه تسبیح و تقدیس الهی از میان میرود و سیمای "علی حکیم" آشکار می شود که این سیما از آنجائی که از جنس نور است بر کالبد مؤمن نفوذ میکند و تبدیل به روح این مؤمن می گردد که این بخش چهارم آیه مذکور می باشد: "و بدینگونه روحی را از امر خود بر تو نازل کردیم که قبل از این نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست و این را در تو نوری قرار دادیم که بواسطه اش هر که را خواهیم هدایت می کنیم." پس باید درک کرد که غایت این نسخ همان تجلی امام و نزول روح است بر مؤمنی از جانب امام زمانش که رفیع الدرجات و صاحب عرش است. و ظهور چنین انسان جدیدی در هر عصری اساس آفرینش جدید آن دوران است از هر دو وجه بهشتی و جهنمی! که این آفرینش تماماً عرفانی است و این عالیترین آفرینش خدا در عارفان در مردمان هر دورانی است: و در آنروز زمین تبدیل به زمینی دگر و آسمان هم به آسمانی دگر تبدیل شده و هر چیزی برای پروردگار عالم ظهور می کند که واحد قهار است. قرآن کریم! که بقول محی الدین ابن عربی "عارف هر چه بخواهد می آفریند" و هر که این سخن را به تمام و کمال فهم نماید عارف کامل است عارف امامیه!

۱۰۴۸- و اما باید دانست که این مسخ و رسخ و فسخ در کسانیکه از جانب اولیای الهی روحی یافته ولی از اطاعت سرپیچیده اند هزار چندان شدیدتر از کسانی است که هرگز چنین روحی را نیافته اند چرا که روح دارای قدرت پرواز و نفوذ در دیگر انسانها و اشیاء است پس اهل ایمانی که از این روح در خدمت امیال نفسانی بهره می برد و قدرتش را صرف استکبار و سلطه بر دیگران می کند در دیگران واژگون شده و به بندگی کشیده می شود. این همان کفر و ضلالت بعد از ایمان و هدایت است. که چنین افرادی به تسخیر شیطان در می آیند. زیرا آیات و نعمات الهی را تبدیل کرده اند به مصداق کلام الهی در قرآن کریم: "کسانیکه آیات الهی را تبدیل می کنند به خسران و فساد بزرگی دست می زنند و تحت ولایت شیطان درمی آیند." در حقیقت شیطان سوار بر روح این نوع انسانها شده و نفوسشان را با چیزهای دیگر و

آدمهای دیگر ترکیب و مسخ می کند. مسئله انواع تبدیلات و ترکیبات و واژگونی ها در قرآن کریم که آیات کثیری را به خود اختصاص داده است تماماً سخن از انواع و درجات مسخ و رسخ و فسخ است.

۱۰۴۹- گفتیم که خلق جدید که تحت الشعاع نور امامان و اولیای آنها در آخرالزمان است تماماً وقایعی عرفانی است یعنی معرفت شناسانه است که بر محور وجود این اولیاء و عرفا شکل می گیرد که برای اهل ایمان که امامی زنده دارند این واقعه با خودآگاهی آشکاری در جریان است که تماماً موضوع امام شناسی است که این امام شناسی گام به گام منجر به خودشناسی الهی شده و آفریننده این مؤمنان است زیر نظر و اراده خودشان: "و ما انسان را با شهادت خودش آفریده ایم." قرآن کریم- که این واقعه سراسر حیرت و راز و عظمت و کبریائی خداوند در وجود امام است که نور معرفتش آفریننده انسان جدید است انسانی که با نگاه و اراده و دستان خویش جهانش را آنگونه که می خواهد می آفریند بر وجه جنّات نعیم امامش که رب اوست. این همان علم و عرفان خلّاق است که دو سر دارد خودشناسی و امام شناسی. و یک کارگاه مستمر دارد و آن تسبیح و شهادت و اطاعت بی چون و چراست. چرا که این آفرینشی بی چون و چراست یعنی کن فیکنی. چرا که آفرینش الهی انسان است و خداوند به مثابه نور هستی امری بی علت و بی چون و چراست همانطور که حتی حیات و هستی قدیم و نژادی انسان نیز امری بی علت و بی چون و چراست تا چه رسد به هستی نزادیش. و در سراسر این واقعه، عارف مقیم بر مرز وجود و عدم است که هر آن از عدم خویش وجودی نو می آفریند و این برترین سرّ کلمه الله است و ظهور کلمةالله از جان عارف: ال لا ه! که "ال" این واقعه امام است و "لا"ی آن هم مأموم است که دائماً خلیفه یکدیگرند و "ه" این رابطه هم ذات غیب الغیوب خداوند است که بصورت عشق عرفانی در این رابطه حضور دارد: "کسانیکه فردی غیر از خداوند را ولی و اله خود قرار می دهند این خود خداوند است که بر آنان حکم میکند و هدایت می فرماید و بر بازیها و ریاکاریشان نیز شاهد است." قرآن کریم- و این در صورتی است که مأموم بر ظهور ولایت و الهیت خداوند از امامش بی هیچ واسطه ای اقرار و شهادت داده باشد و شرک نورزد و بقول الهی بازی و ریا نکند که خداوند مشرکان و ریاکاران را در این وادی سخت عذاب می کند. (ادامه آیه)- و کل واقعه خلق رحمانی انسان مخلوق چنین اقرار و شهادت و اطاعتی قاطعانه و خالصانه است که منجر به شناخت افعال و صفات و اسمای الهی از وجود امام می گردد که همین شناخت سرمایه این آفرینش نو است. که در این آفرینش هیچ نیازی به اسباب و علل نیست زیرا از اراده کن فیکن خداوند است.

۱۰۵۰- در روایات شیعه آمده که پدر و مادر مؤمنان همانا علی مرتضی(ع) و فاطمه زهرا(س) هستند که البته در منطق ائمه هدی، مؤمنان آخرالزمان همان اوصیاء امامان و اولیای امام زمان و وارثان کتاب الله و حاملان ولایت الهی و ناطقان و زبان امام غایب هستند یعنی همانهائی که بقول امام باقر(ع)، از طینت امامان آفریده شده اند تا حامل ولایت آنها باشند. این مؤمنان از همان پشت پدر و رحم مادر دارای مراقبت و نظارت و رزق ویژه ای تحت ولایت علی مرتضی و فاطمه زهرا می باشند. این مؤمنان فرزندان اولیاء هستند به مصداق این کلام الهی در سوره بلد که: سوگند به پدری که می زاید! که این پدر جز علی مرتضی(ع) نیست. خداوند این مؤمنان را از همان دوره جنین از رحم مادرشان جدا و مستقل می سازد و بقول امام صادق(ع) به رحم مادر نمی چسبند و بعد از تولدشان نیز بسرعت از مادرشان جدا میشوند و از سینه مادر شیر نمی خورند و این معنای "یتیم" در فهم عرفانی آنست که به مفهوم تنها و بی کس و بی نیاز و خودکفاست از مصدر "تم" (تمامیت – کمال) این همان یتیمانی هستند که حشر و نشر با آنان از علائم دین است و گریز و انکارشان هم از علائم بی دینی (سوره ماعون)- اینان دارای ولایت مادرزادی هستند. ولی همین ولایت و امانت الهی مادرزادی هم همواره به محک امتحان زده می شود بواسطه خوشی ها و بلایا و ثروت و فقر، ریاست و استضعاف و بیماری و جفا و ستم اشقیاء- و لذا امام صادق می فرماید که این مؤمنان از بدو تولد محزون هستند و در همه عمرشان تحت ستم و جفای حکام جبار و ظالم می باشند. پس مرحله به مرحله در جریان نزولات ارواح قدسی امام، امتحان میشوند و پاسخگوی الست بربکم هستند. پس ممکن است که در مرحله ای از زندگی از پذیرش این بار ولایت و امانت الهی شانه خالی کنند و به زندگی عامه مردمان ملحق شوند. همانطور که حتی امام منصوص چون اسماعیل فرزند امام صادق(ع) بناگاه از امامت ساقط می شود تا چه رسد به اولیای امام! پس حمل این بار ولایت امری کاملاً اختیاری بهمراه مجاهدتهای مادام العمر و تقوائی فزاینده و تسلیم و رضائی تمام و کمال است در قبال اراده امام که دمادم بر آنان نازل میشود در جریان نزول ارواح دهگانه! و این گزارشی از زندگی معنوی اینجانب است که در سائر آثارم تدریجاً گزارش

شده است و نشان داده ام که در چند مرحله از این حیات ولائی و عرفانی بدلیل امتحانات و بلایائی جانکاه بی تاب شده و بر آستانه کفر و انکار در قبال این امانت الهی رسیدم که فوراً توبه نموده و مورد رحمت و مغفرت قرار گرفتم. این بار عشق است که اوج اختیار و انتخاب است و در آن هیچ اکراه و اجباری نیست هر چند که مادر زادی باشد که مادرزادی تر از امامت منصوص ائمه هدی(ع) نیست که واقعه اسماعیل فرزند امام صادق(ع)، حجتی بر این ادعاست. این آفرینش ویژه مؤمنان آخرالزمان در دوره غیبت امام، برای آن است که آب نژاد و نزاد در یک جوی نمی رود!

۱۰۵۱- بطور مثال در همه سالهای دوره طفولیت و نوجوانیم از دردی جانکاه در سینه و دلم رنج می بردم بهمراه احساس ضعف و گرسنگی مفرط که بارها منجر به بیهوشی من می شد که حادترین آنها در حدود دو سالگی من عارض شد که از جانم قطع امید کرده و پزشکان هم خانواده را مجاب نموده بودند تا آماده کفن و دفن من باشند که گویا یک حالت مدهوشی و اغمائی چند روزه در حد مرگ بوده است. و یا حوادث ماورای طبیعی و حیرت آوری که در خواب و بیداری برایم رخ می نمود که تا به امروز ادامه داشته است که من هرگز این مجوز باطنی را نداشته ام که آنها را در نزد اطرافیانم بازگو کنم و یا حتی از بابت درد و ضعفم در نزد مادرم گلایه کنم بخصوص دل درد و دندان دردی که حدود بیست سال ادامه داشت. همه این ماجراها تحت عنوان امر واحدی قابل فهم و توضیح است و آن تقیه می باشد که قبل از اینکه به معنای کتمان باشد به معنای صبر و سکوت است بهمراه تأملات و تفکرات درونی. صبر و سکوت بر روحی که بر انسان نازل می شود و تأمل و تعمق در اسرار ایمان و آیاتی که در آفاق و انفس پدید می آید از مهمترین لوازم سیر و سلوک روحانی است تا زمانیکه یقین علمی و عرفانی حاصل شود به حجتهای الهی و قرآنی و عقلانی و انسانی. که زین پس مؤمن مأمور است که حقایق این امر عظیم و ولایت امام را برای زمانه و مردمان تبیین و آشکار سازد که اگر نسازد عمرش را هدر ساخته و به عذابی عظیم دچار می شود: ما ذکر را بهمراه کتابهائی برتو نازل می کنیم تا بیان کنی از برای مردمان آنچه را که بر سرشان آمده تا تفکر کنند- قرآن. که در غیر اینصورت هر قضاوت و نتیجه گیری درونی و یا کلامی در نزد دیگران حاصلی جز انکار یا تنفیس و تحقیر حقایق الهی ندارد که آفات این مسئله بیش از هر کسی خود فرد را رنجور و دیوانه می سازد و چه بسا ایمان از وی برباید. پس سکوت و تقیه در قبال مردم و اطرافیان و سئوال و سخن در قبال امام و سایر مؤمنان، امری حیاتی در قلمرو سیر و سلوک روحانی است. که یکی از مجاری اصلی رسوخ شیطان، عدم رعایت این امر است که یا منجر به کفر و انکار بیرونی می شود و یا تنفیس و تحقیر درونی! یعنی کفر و نفاق.

۱۰۵۲- مجموعه آثار و معارف ما در یک کلام چیزی جز تعریف و تبیین عقلانی رحمت مطلقه خداوند نیست که تحت عنوان مذهب اصالت عشق و معرفت خلاصه شده است که در هر مرحله ای از این تعریف و تبیین، حجتها و آیات و بیناتی در آفاق و انفس زندگی اینجانب و سائر اولیاء و عرفا در تاریخ گزارش شده است که مجموع این گزارشات در رساله حاضر که اساساً شرح و تعیّن دو رساله امّ الکتاب و الهفت الشریف از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) میباشد بغایت خود میرسد که تعریف انسان کامل به مثابه ظهور خداوند عالمیان است که بستر مادی و معنوی و روحانی و عرفانی این ظهور را ائمه معصومین مهیا ساخته اند که همان حقیقت محمدی و ولایت علوی است. در شرح و بیان خطبه های نادره امام علی(ع) و خطبه سباسب از امام زمان(عج)، عناصر اولیه این ظهور آشکار شده بود. و اینک این ظهور را از زبان دو معلم مشهور این مکتب یعنی امام باقر(ع) و امام صادق(ع) به نهایت می رسانیم. که کاملترین این ظهور را از زبان امام صادق(ع) درباره امام حسین(ع) در روز عاشورا شاهدیم که مصداق کاملی از خلقت عاشورائی خداوند از زبان امام باقر(ع) در امّ الکتاب است که تجلی این کلام الهی در قرآن است: "به تحقیق که الله شهادت می دهد که جز او، الهی نیست که قائم عدالت است که بر این شهادت نیز ملائک و عالمان ربانی شهادت می دهند." بدینگونه که در واقعه عاشورای حسینی، امام حسین(ع) ملائک مقرب عرش از جمله جبرائیل را احضار می کند و از او سئوال می کند که آیا من کیستم؟ و جبرائیل شهادت می دهد که خدائی جز تو نیست که حیّ و قیومی و میراننده و زنده کننده ای و برپا دارنده زمین و آسمانهائی و همه خلق عالمیان مطیع امر تو هستند و ما نیز غلامان توئیم. که امام حسین پس از این شهادت ملائک مقرّب، سایر یاران مخلص خود در کربلا را نیز بر این ظهور الهی شاهد می گیرد. و این همان تحقق آیه فوق الذکر است. که البته مشابه چنین شهادتی درباره یکایک امامان واقع شده است که معروف ترین و جهانی ترین این شهادتها مربوط به امام حسین است. که نهایتاً خود امام حسین در آخرین و کاملترین مرحله شهادت خلق عاشورائی بر خودش

شهادت می دهد که این همان تحقق شهدالله است که در ظهر عاشورا متجلی می گردد به صورت ظهور دو خورشید. چرا که بقول امام صادق(ع) خورشید حجاب اکبر خداوند بر اهل زمین است که امام حسین(ع) این حجاب را رفع می کند. که همان شهادت و تسبیح تحدیدی احدیت خداوند است در حد خویشتن.

۱۰۵۳- امام صادق(ع) مشابه چنین شهادتهائی را از علی مرتضی(ع) نیز گزارش می دهد که البته ظهورش در حد ظهور عاشورائی نیست. همانطور که می فرماید که ظهورات الهی امامان صدر اسلام در حد مقدماتی بر ظهور قائم آل محمد است که به مثابه رجعت و ظهور تمام و کمال همه امامان است در عصری که حقیقت امام بعنوان انسان کامل و ظهور خداوند لااقل برای مسلمانان شیعه به عقل و معرفت شناخته و باور شده باشد که مجموعه این معارف در جهت تحقق همین ظهور است.

۱۰۵۴- طبق کلام امام صادق(ع) همان اندازه از ظهورات الهی از امامان صدر اسلام موجب شد که کافران و منافقان به امامان نسبت ساحر و جادوگر بدهند و بدین واسطه همه شیعیان را نیز طلسم شده و اهل سحر و جادو بدانند و تکفیر و قتل عام کنند که نخستین چنین تهمت زنندگانی همانا شیوخ سقیفه بودند که این سنت شیطانی را در تاریخ اسلام جاری ساختند: "هرگاه که حق نازل شد گفتند که این جادوئی آشکار است و بدینگونه کافر شدند و یا گفتند که این هم بشری همچون ماست پس انکار کردند و مشمول عذاب خدا گشتند." قرآن کریم- که در تاریخ اسلام شاهد بوده ایم که این کفر ملبس به دین و ابلیسیت خداپرستانه حتی در جهان تشیع نیز رسوخ کرد و دسته دسته علما و فقهای شیعه بر علیه عرفا و اوصیای امام زمان فتوای تکفیر و قتل صادر کردند و آنها را ساحر خواندند که این نهضت شیطانی در لباس تشیع تا به امروز استمرار یافته است. در حالیکه میدانیم نخستین کسی که به علی(ع) تهمت ساحری زد اندکی بعد قاتل فاطمه زهرا(س) شد.

۱۰۵۵- و اما حقیقت برتری که امام صادق(ع) در این رساله به ما تعلیم مینماید مقام وجودی اوصیاء و اولیاء و ناطقان و مؤمنان امام زمان است که برپا کننده و فراهم سازنده این ظهور و قیامت در دوره غیبت هستند که مقامشان هیچ از ائمه هدی کمتر نیست و بلکه به لحاظ ظهورات الهی نسبت به امامان صدر اسلام دارای تجلیاتی کاملاً جدید و بدیع هستند تا آنجا که امام صادق مقامشان را در حد مقام علی ابن ابیطالب در نزد خداوند معرفی کرده است یعنی مریدی خداوند نسبت به اراده این مؤمنان که محل ظهور اسرار امامت هستند به مصداق کلام قدسی معراج رسول الله که خداوند خود را مرید علی معرفی کرده است و نیز این پیام مکرر امام باقر(ع) که: ما معانی خداوندیم که در شما شیعیان ظهور می کنیم. که درباره زاد و ولد و تعلیم و تربیت این اوصیای امام زمان سخن نمودیم و اینکه چرا این گروه از اوصیای امام همان گروه از مؤمنینی هستند که بقول رسول خدا(ص) همه انبیاء سلف به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند چرا که دارای هیچ مقامی در دنیا نیستند نه مادی و نه معنوی. زیرا این اوصیای امام بر خلاف انبیاء و امامان معصوم بر نبوت و امامت خود هیچ خبری از پیش ندارند پس فقط بر عشق و حق پرستی طی طریق می کنند بی آنکه در عالم خبر و آگاهی خود از هیچ حمایت و دلالت و هدایتی از جانب خدا و رسول و امامان برخوردار باشند. اینان واضحترین مصداق این گروه در قرآن کریم هستند که فرمود بزودی گروهی را پدید می آورم که عاشق بر من هستند و من عاشق بر آنها. یعنی اینان انبیائی هستند بی ادعای نبوت و امامانی هستند بی ادعای امامت و معصومینی هستند که خود را معصوم نمی دانند و مؤمنینی هستند که حتی دعوی ایمان ندارند و این همان مصداق آیه کریمه است که: "و آنان را هیچ مقامی نیست!" و این اوصیاء هستند که با چنین موقعیت وجودی و رسالت عاشقانه ای که خود به مسئولیت خودشان برگزیده اند بانیان مذهب و مکتب اصالت عشق و معرفت هستند که خدا و رسولان و اولیایش را و دینش را جز از طریق عقل و عشق کشف نکرده اند و ایناننـد مصداق این کلام الهی در کتابش یعنی خالصانی مخلص! و فقط چنین دین و خدا و اسلامی است که می تواند مذهب و مکتب واحده جهانیان باشد یعنی خدا و دینی که از انسانیت محض رخ نموده است. پس چنین خدا و دینی تماماً انسانی است و این مکتب و مذهب اصالت انسان نیز هست که بر حسب اتفاق، حقیقت واحده همه انبیاء و اولیای الهی است و مصدّق همه مذاهب توحیدی که اول و آخر و ظاهر و باطن تاریخ و جهان هستی را به هم رسانیده است.

۱۰۵۶- در حقیقت می توان گفت این خداوند است که انبیاء و مرسلین و ائمه معصومین را برای خودش بر میگزیند که این گزینش را نیز در همان آغاز رسالتشان به آنها خبر می دهد و از آنها عهد و پیمان و بیعت می ستاند. ولی درباره این اوصیای دوران غیبت امر واژگونه است یعنی این خود مؤمنان هستند که خداوند را بعنوان تمامیت حیات و هستی خود برمیگزینند هر چند که در پایان رسالت و اواخر عمرشان با خبر می شوند که خداوند نیز آنها را از آغاز برای خود برگزیده بوده است. که البته همانطور که قبلاً نشان دادیم این هویت حیرت آور اوصیای آخرالزمان از رحمت و برکت وجودی امامان محمدی است و این اوصیاء در حقیقت از عالم غیب پرورش یافتگان دستان علی و فاطمه هستند که پدر و مادر همه مؤمنان آخرالزمانند و البته این دو همان دستان خداوند هستند که آدم صفی الله را با دو دستانش آفرید ولی آدم آخرالزمان را به دستان علی و فاطمه می آفریند که دستان ظهورش هستند. و این بزرگترین لطیفه الهی و لطیف ترین امتحانات او در وجود این اوصیای آخرالزمان است و اینست ماهیت آن امتحاناتی که خداوند در قلوب مؤمنین جاری می سازد و مقبولین این امتحاناتش را حاملان امر ولایتش در دوران خاتمیت و غیبت می سازد که این ولایت و امانت همان نور امامت علی ابن بیطالب است که خود فرمود: ولایت ما سخت و بسیار سخت است و آن را بر نمی دارد الا ملک مقرب و پیامبر مرسل و مؤمن ممتحنی که خداوند دلش را امتحان کرده باشد. از این منظر برگ دیگری از کتاب زندگیمان را تألیف و قرائت نمودیم.

۱۰۵۷- من کسی را نمی شناسم که دلش در حسرت دوران طفولیتش اینسان داغدار و خونین باشد از فراق یار! جز خودم! به تازگی به نظر امام صادق(ع) دانستم که دلم داغدار و تنگ و خونین است از فراق کسی که مرا در آن دوران تر و خشک می نمود و با من بازی می کرد و رزقم می نمود و من جاهل می پنداشتم که او یک فرشته است. "از کجا دانستید که ملائک زن هستند؟" قرآن کریم! من قبلاً در کتابی گفته بودم که در دوران کودکی فرشته ای با من بازی میکرد و شاید هم خداوند. پناه می برم از این پندار به کرم و محبت فاطمه اطهر! شکر مولانا جعفر صادق(ع) را که مرا از بسیاری جهالتها و پندارهای غلط نجات بخشیدند. اینک بهتر درمی یابم راز عمری دوری و بیگانگی مادرم را و گریزش را از من از کودکی تا هم اکنون! علیرغم مهر و عطش بی پایان من به او! زیرا من نه هرگز از او شیر گرفتم و نه در بغلش آرام می یافتم و دائماً دل درد داشتم و خواب را بر او حرام کرده بودم از فرط گریه و زاری. و از پنج سالگی هم از او جدا شدم!

۱۰۵۸- ولی باید دانست که طبق قول امام صادق(ع)، زاینده و خالق حقیقی اوصیای آخرالزمان، یک مرد است به مصداق کلام الهی که: سوگند به پدری که می زاید! یعنی اوصیای آخرالزمان از رحم عرفانی و ولائی امیرالمؤمنین علی زاینده می شوند و اوست رب نخستین بنده!

۱۰۵۹- از این ماجرا فعلاً کمی دور می شویم و به مکاشفه عظیم دیگری از مفضل ابن عمر جعفی از امام صادق(ع) میرسیم در باب شهادت امام حسین و یارانش در کربلا! این جعفی ها چه مبارک مخلصینی بودند در نزد امامان ما که اینهمه گنجینه های الهی از وجود امامانمان استخراج نموده و برای ما در آخرالزمان به امانت نهادند که خدایشان غرق نور و رحمتشان سازد در معیت با امامانشان!

۱۰۶۰- امام صادق میفرماید که خداوند عادلتر و مهربانتر از آنست که جان اولیای عاشقش را به تیغ جباران و اشقیاء سپارد و زجرشان نماید همچون مسیح(ع) و یحیی(ع) و حسین(ع)! یعنی در همه این امور خداوند امر را بر آن قاتلان و اشقیاء مشتبه نموده است بدین صورت که این اولیای الهی به وقت کشته شدن به امر الهی روحشان به نزد خدایشان به آسمان رفته و کشته نشده و زجر نکشیده و قطعه قطعه نشده اند جز هیکل بی روح و بی جانشان که آنهم برای لحظاتی مسخ دشمنان قسم خورده شان شده و آن دشمنان بدست دشمنان دیگرشان شکنجه و کشته شدند. همانطور که ملایان یهود در واقع یهودا را شکنجه کردند و نه مسیح را، اشقیای کربلا هم فلانی و بهمانی را شکنجه نمودند و تکه پاره کردند نه حسین را! یعنی همانهائی قطعه قطعه شدند که امامان را ساحر و مرتد و خارجی می خواندند. و این معنای دیگری از کلام شاهد کربلا زینب کبراست که: جز زیبائی ندیدم! ولی حقیقت دیگر آنست که حسین(ع) و یارانش جمله به قصد پذیرش آنهمه بلایا و شکنجه ها و ذلتها به میدان شهادت رفتند که همان واقعه تسبیح تحدیدی احدیت پروردگار در

وجود امام حسین است که قبلاً ذکرش رفته است. پس در حقیقت عزا و ضجه و قمه زنی گروهی از شیعیان در تاریخ که مذهب شیعه را از مکتب انقلاب و عروج به مکتب انحطاط و عزا و سقوط و ذلّت پذیری بدل کردند هیچ ربطی به حقیقت تشیع و امامان شیعه ندارد مگر اینکه این عزاداریها بحال کفر و شرک و نفاق خویش باشد که حسین های زمانه را هرگز یاری نمی کنند و با مشتی خرما به سپاه اشقیاء می پیوندند یعنی کوفیان تاریخ که نخستین عزاداریها را برپا نمودند و نیز خود یزید ملعون که به دستورش همه جا مجالس عزا و پلوخوری برپا شد! تا این ننگ و رسوائی را از گردن خود ساقط نموده و به گردن ابن زیاد اندازد! ابن زیادی که پدرش حرامزاده ای مطرود از رحم هند جگرخوار بود که علی (ع) وی را به فرزندی پذیرفت و حاکم فارسش نمود و او پس از شهادت علی(ع) به معاویه پیوست و شیعیان را از دم تیغ گذراند.

۱۰۶۱- و اما نکته دیگری درباره تفاوت ذاتی مسخ و نسخ هندی و شیعی قابل ذکر است. و اینکه این معنا در مذاهب هندو امری همگانی و جبری و بلکه افتخارآمیز و مؤمنانه تلقی می شود بطوریکه مثلاً بخش وسیعی از پیروان این مکتب تحت عنوان "نجس ها" که پست ترین درجه مسخ شدگی تلقی می شوند حتی خودشان هم به این ماهیت خود اقرار دارند و به آن مفتخرند و لذا نسل اندر نسل تا پایان عالم هر ذلت و حقارت و بردگی را در نزد اربابان اشرافی خود مفتخرانه تحمل می کنند. در حالیکه در مکتب ما مسخ مختص کافران و تبهکاران و اشقیاء و دشمنان خدا و رسول و اولیاء می باشد که آنهم قابلیت توبه و شفاعت دارد و امری ابدی نیست. یعنی مسخ هندی یک ایمان است ولی مسخ در مکتب امامیه عین کفر و بی ایمانی و فساد است و خداوند راه نجات از آنرا هم پیش روی این مردمان قرار داده است و از همه مهمتر امر شفاعت را! پس درک می کنیم که چه بسا حقیقتی در نزد پیروانش چنان دچار بد فهمی و مسخ میگردد که انکارش برحق تر از اقرارش تلقی می شود. و مسخی هولناکتر از تبدیل معارف شیعه در نزد شیعیان نیست تا آنجا که گاه دشمنان خدا و رسول و امامان، تحت لوای تشیع زیست می کنند و شیعه شناخته می شوند که همان شیعه ضد شیعه است. مذهب ضد مذهب بزرگترین مجرای پیدایش مسخ و رسخ و فسخ در تاریخ بشر بوده است. یعنی مسخ کنندگان حقیقت، دچار مسخ و رسخ و فسخ می شوند! در این معنا بمان!

۱۰۶۲- در حقیقت هیچکس از صورت انسانی – الهی خود ساقط نمی شود و به صور مادون الهی، بدل نمی گردد مگر اینکه حقیقت الهی – انسانی وجود را آگاهانه انکار یا تحریف کرده باشد. و در تاریخ مذاهب و معرفت بشری، فقط در مکتب تشیع است که کمال این صورت الهی انسان رخ نموده است و حقایقش معلوم گشته است و مصادیقش هم آشکار شده اند. پس اشد مسخ شدگیها و رسخ شدگیها و فسخ شدگیها هم در همین قلمرو و در جهان اسلام و در دور محمدی در آخرالزمان پدید می آید از مردمانی که این حق الهی انسان را عداوت می کنند بخصوص در مسلمین و شیعیان! پس حق و ناحقی مسخ و رسخ و فسخ فقط در مذهب شیعه به تمام و کمال شناخته می شود که مذهب انسان کامل الهی است. پس فقط دشمنان انسانیت مستحق این جهنم و عذاب هستند بدست و اراده خود! یعنی آنانکه حیوان و جماد بودن را بر انسان بودن ترجیح می دهند! آیا این عین حق نیست!

۱۰۶۳- مسخ و نسخ علم درجات ظهور وجود (که خداست) از درک اسفل السافلین تا عرش اعلی العلیین است یعنی از عدم تا وجود کامل! مسخ و نسخ علم سقوط و عروج روح خدا در انسان است زیرا انسان عرصه ظهور خداست. و این دو جریان برای آدمی جز به معنای حق اختیار و انتخابی نیست که خداوند به انسان اعطا نموده است. وگرنه خداوند عالمیان منزه و بی نیاز و پاک است از همه این درجات عروجی و سقوطی انسان در آسمانها و زمین های هفتگانه!

۱۰۶۴- در مذاهب هندو که صدها شعبه دارد تقریباً به تعداد موجودات عالم الهه ها و خدایان وجود دارند و پرستیده میشوند به روشهای گوناگونی! و به روایتی حدود سی و سه میلیون خدایان دارند در صور موجودات سماوی و زمینی! که این سی و سه در عبادت و معرفت اسلامی هم حضور دارد که مشهورترینش تسبیحات فاطمه اطهر(س) است. و ما هر موجودی را در عالم یک آیت الهی می دانیم که ما را بسوی خالقش رهنمون می سازد و در عین حال مظهری از صفات و جلال خداوند هم می باشد که بایستی دائماً تسبیح گردد بر محور لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله! پس ما هیچ چیزی را به خودی خود خدا نمی دانیم حتی عالیترین درجه تجلی حق از امامان را! زیرا متکی و مؤمن به الله اکبر

هستیم از ازل تا ابد! یعنی خداوند در همه حال برتر از فهم و عبادت ماست. ولی با اینهمه بر این باوریم که در آخرالزمان و به رحمت مطلقه الهی در دین محمد و ظهور قائمش، خداوند جز از وجود امامان زمان قابل شناخت و پرستش نیست و موجب هدایت نمی شود که در عین حال هر درجه ای از تجلی و شناخت خداوند از وجود امام هم باید به الله اکبر تسبیح و تعالی یابد و امام زمان وجه الله و سمت الله اکبر است! خداوند در رابطه خالصانه و عارفانه بین مأموم و امامش در درجات تجلی شناخته و پرستیده می شود که این درجات را نیز نهایتی نیست زیرا خداوند خود نهایت جهان هستی است پس عرصه ظهور لامتناهی هاست: الی ربّک المنتهی! این فرق بین عرفان هندو و عرفان شیعه است که فرقی در ماهیت است هرچند که در ظاهر بسیار شبیه نمایند و لذا ظاهر پرستان در این عرفان راهی ندارند الا اینکه دچار بت پرستی و مسخ می شوند بواسطه اندیشه ای که فاقد معرفت روحانی و باطنی است. و با اینحال می دانیم که بیش از نیمی از مردمان روی زمین در آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا دارای چنین باورهائی در مذاهب خویش هستند و عرفانهای نو ظهور در مغرب زمین هم کمابیش بر چنین باوری بنا شده اند. پس بهتر است که ما با احیای حقیقت توحیدی این اندیشه و باور کهن مذاهب در مذهب شیعه، همه این عرفانها و مذاهب مشرکانه را براه حقیقت محمدی و عرفان علوی هدایت کنیم و اصل را از جعل معلوم سازیم و به جهانیان عرضه کنیم زیرا خواه ناخواه کل جهانیان در عصر جدید بسوی این حکمت کهن الهی در حرکت هستند زیرا آخرالزمان عصر اشد ظهورات الهی در انسان است از هر دو نوع عروجی و سقوطی در مسخ و رسخ و فسخ و همچنین نسخ! زیرا سکوت و انفعال علمای اسلامی و شیعی در این باره عین تسلیم شدن کور و کر در قبال این واقعه ای است که جهان مدرن را فراگرفته است همانطور که شاهدیم در خفا و آشکار بسیاری از حق جویان سرگشته در جهان اسلام چشم و گوش بسته جذب این عرفانها می شوند و بسیاری علناً روی به بودائیزم می کنند تا بتوانند فهم و بیانی معقول از موجودیت خود در آخرالزمان حاصل کنند تا اینهمه بیگانگیها و دوگانگیهای باطنی و روانی را در خود تبیین نمایند زیرا انسان، موجودی ناطق و معقول است و ذاتاً میل دارد که خود را تبیین نماید و این از حضور نطق الهی در فطرت بشر است.

۱۰۶۵- امروزه همه مردمان جهان برای نخستین بار در تاریخ به این شدت و قوت شاهد حضور هویت و موجودیتی غیر خود در روان خویشند که غریزتاً مایلند تا به حقیقت این دوگانگی و از خود بیگانگی برسند و به رازش آگاه شوند و سررشته سرنوشت معنوی خود را بدست گیرند تا در این سرگشتگی گم نشوند. و این دال بر واقعیت وجودی مسخ و نسخ در آخرالزمان است که روز به روز شدیدتر و آشکارتر می گردد در همه درجاتش از وجه کفر و ایمان و عروج و سقوط! آدمی در دوره جاهلیتش می پندارد که این خود اوست که افسار اراده و سرنوشت خود را بدست دارد و خود را هدایت می کند به سرمنزل سعادت ولی پس از دیدار با حق و حجّت الهی و نور هدایت و ولایت امام مبین به خود می آید و درمی یابد که تماماً اسیر اوهام و غرایز و جبرها و وراثت و نژاد بوده است. در این به خودآیی یا اهل تصدیق و توبه و اطاعت می شود و خود را به خدا می سپارد و یا اهل انکار و تنفیس می شود و مرید شیطان می گردد. یا اراده الهی می یابد به استنساخ حق و یا مسخ شیطان می شود!

۱۰۶۶- پیدایش اینهمه مکاتب فلسفی و روانشناختی و مذهبی و عرفانی و هنری و ادبی در عصر جدید که بر اساس از خود بیگانگی ها و دوگانگیهای روان آدمی بنا شده اند خود دلیلی دیگر بر این واقعیت آخرالزمانی هستند از فلسفه هگل و فویرباخ و فیخته و شوپنهاور تا نیچه و فروید و یونگ و هوسرل و هایدگر و کامو و فروم تا کریشنامورتی و اوشو و اکنکار و امثالهم جملگی بر راز از خودبیگانگی بشر مدرن بنا شده اند که همان معنای مسخ و نسخ است. پس این علم انسان شناسی در آخرالزمان است و بدون آن انسان مدرن و اینهمه بدبختی ها و جنون و جنایاتش فهم نمی شود و علاجی ندارد که حقیقت تمام و کمال این علم جز در عرفان و حکمت امامیه نیست. پس امروزه دیگر مسئله مسخ و نسخ مبحثی صرفاً فلسفی و کلاسیک و اشرافی نیست بلکه مسئله بود و نبود انسان مدرن در همین جهان است که جهل علمای این عصر موجب شده که آخرالزمان، مسلخ بشر مدرن گردد و دیوانه خانه اش! "براستی که نجاتی جز در معرفت نفس نیست." علی(ع).

۱۰۶۷- اراده به تملک و تسخیر دیگران که جوهره ابلیس در نفس بشر است موجب مسخ این صاحب اراده می شود در دیگران. این دیگران اگر افراد بشری باشند و چنین کسی موفق به تصاحب اراده آنها شود تبدیل به خناسان و شیاطین

انسی او می شوند و اگر این دیگران، اموال و احشام و ثروت و قدرت و ریاست و شهرت و سیاست باشد موجب سقوط روحش در حیوانات و نباتات و جمادات میشود یعنی مسخ و رسخ و فسخ رخ می نماید. که غایت این فسخ جمادی در ابزارهای تکنولوژیکی پدید می آید که ثقیل ترین جمادات هستند: و قلوبشان از سنگ هم سخت تر است- قرآن کریم!

۱۰۶۸- پس مسخ و رسخ و فسخ در انواع و درجاتش، عذاب اراده به مالکیت است: مالکیتهای مادی و عاطفی و معنوی و علمی و سیاسی و اقتصادی و تکنولوژیکی و اجتماعی و غیره! و این شرک اساس تسخیر شدگی بشر است زیرا فقط خداست که مالک است و مالک از اسمای الهی است و هر که بخواهد در این صفت و اسم الهی دخل و تصرف کند مشرک است و مشرکین به تسخیر شیاطین در می آیند و مسخ می شوند یعنی نجس: بدانید که مشرکین نجس هستند. قرآن کریم!

۱۰۶۹- پس اگر آخرالزمان مدرنیزم عرصه ظهور اشد انواع تسخیر شدگی انسان بواسطه شیطان است بدلیل حاکمیت جهانی ایدئولوژی لیبرال – دموکراسی است که اصالت مالکیت اقتصادی و اجتماعی است. زیرا همانطور که میدانیم اساس لیبرالیزم تقدس مالکیتهای فردی است در قلمرو مادیات و نیز اساس دموکراسی، مالکیت اجتماعی است بگونه ای که گروهی به اراده خود به افرادی رأی میدهند که مالک سرنوشتشان شوند و این همان مردم خواری است که در فریب انتخابات تقدیس می شود انتخاباتی که سراسر بر دروغ است. همانطور که مالکیتهای اقتصادی هم دروغی آشکار است زیرا آنکه مملوک می گردد همان کسی است که خود را مالک می پندارد و این دو جنبه از معنای تسخیر شدگی است در انواع و درجات. که سلطان این قلمرو شیطان است! پس در حقیقت اینهمه فلسفه ها و ایدئولوژیهای به ظاهر نجات بخش در جهان مدرن جملگی انواع مکتبهای شیطانی هستند که غایتشان تسخیر مردمان است: لیبرال – دموکراسی، سوسیال – دموکراسی و دموکراسی های مذهبی، پوزیتویزم، پراگماتیزم، ماتریالیزم، اکونومیزم و امثالهم. و اینها مبانی تقدیس شده مسخ و رسخ و فسخ آخرالزمانی است که ابلیسی ترین و نابودگرترین این مکاتب شیطانی در جهان مدرن تحت عنوان عشق، کوس اناالحق میزند که در حقیقت همان عشق به تسخیر کردن و تسخیر شدن است که عشق روحانی و عرفانی کمترین شباهتی با این عشق های شیطانی ندارد و بلکه بر خلاف آن است که اصول و مبانیش در مجموعه آثار ما تبیین شده است. که تماماً شیطان زدائی و نژادزدائی و استکبارزدائی و مالکیت زدائی از نفس است که بدون یاری روحی از جانب امام ممکن نیست که مؤمن را از حبس تن و قحطی وجود می رهاند و به وحدت با عالم و آدمیان می رساند.

۱۰۷۰- کلام الهی دیگری از امام صادق(ع) در رساله "الهفت الشریف" اینست که: ابلیس، جهل بشر است و مخلوق جهل و ذلّت مؤمنان! در اینجا مسئله ای رخ می دهد که آیا مؤمنی که به روح و نوری از امامش، زنده و بینا می گردد چگونه دچار جهل و ذلّت می شود و ابلیس جانش را می آفریند و به تسخیرش در می آید و کافر می شود؟ تجاهل! نام دیگرش غرور بمعنای خودفریبی است که بقول الهی در کتابش متاع شیطان به انسان است. و این عین گریز از مسئولیت آگاهی و بینائی و معرفت ناشی از روح امام است یعنی گریز از عهد و میثاق الهی! و این عین گریز از وجود الهی خویشتن است زیرا وجود الهی جز نور معرفت و بصیرت و علم و حکمت نیست که تماماً از روح امام در مأموم حاصل می گردد. و دانستیم که مکتب امامیه، مکتب اصالت معرفت است که برتر از اصالت وجود می باشد همانطور که ذات باریتعالی که همان وجود ازلی – ابدی اوست جز نور علم و عرفانش نیست و به درجه ای که وجود حق را از نورش جدا ساخته و تنزل می دهیم و صورت و مادیت می بخشیم مشرک می شویم و وجود الهی در خود را از دست داده و به دام ابلیس می افتیم که مخلوق این تجاهل و خودفریبی است.

۱۰۷۱- از این منظر مذکور یعنی کلام امام درباره ماهیت وجودی ابلیس، بهتر به راز عداوت ذاتی ابلیس نسبت به انسان پی می بریم. زیرا مخلوق تجاهل و خودفریبی عمدی مؤمنان است پس بر حق است که با ایمانشان به نبرد برخیزد زیرا این مؤمنان نور ایمان خود را انکار و تحریف کرده اند تا غیر از آنچه که هستند باشند یعنی ابلیس باشند. و اینست راز همذات پنداری این نوع انسان نسبت به ابلیسش. زیرا مخلوق اراده به تجاهل و خودفریبی و انکار و تشریک و تحریف نور ایمان است که سراسر خودآگاهی و عرفان است. و چنین نومؤمنانی این آگاهی را از خود سلب می کنند پس

بی خود می شوند یعنی بی وجود می شوند یعنی ابلیس می شوند که به معنای یأس است یأس از وجود و رحمت خدا! و این عین عدم پرستی است که شیطان پرستی است و پرستش حماقت خویشتن و این حماقت را تبدیل به هویت کردن، هویتی ملتمس و مأیوس و ذلیل و ذلّت پرست یعنی عدم پرست! یک عدم پرستی بغایت مکارانه و رذیلانه! حال بنگرید که چگونه ابلیس مخلوق تجاهل و ذلّت اهل ایمان است. پس عداوت ذاتی ابلیس با چنین انسانی کاملاً بر حق است و عادلانه! همانطور که امام صادق(ع) مسخ را عین عدالت خوانده است به مصداق: خودم کردم که لعنت بر خودم باد! بنابراین باید گفت که اگر لعنتی که انسان نثار شیطان می کند عین لعنتش بر تجاهل و مکر و خودفریبی خودش نباشد یک شیطنت دیگریست که به مراتب پیچیده تر است. پس بهتر است که آدمی دائماً تجاهل و غرور و مکرش را در قبال رحمت خدا و روح امامش، لعنت کند. پس اگر ابلیس مخلوق خودفریبی اهل ایمان است پس شفائی جز خودآگاهی بر این خودفریبی نیست که نیمی از مجموعه آثار ما در همین باب است: "آنانکه در قبال رحمت خدا مکر می کنند بدانند که مکر خدا با آنها بسیار برتر و سریعتر است." قرآن کریم- و این همان شیطان است که به امر خدا بسراغ این مکاران می آید آنهم نه از آسمان که از اعماق نفس مکارشان. صدق الله العلی العظیم-

۱۰۷۲- پس باید دانست که ابلیس شناسی جز به این معنا و از این منظری که از کلام امام پدید آمد دروغی دیگر و مکری دیگر و شیطانی مکارتر است یعنی انسانی مغرورتر و احمق تر و خودشیفته تر. که هدفش فقط انکار رحمت خدا و تبدیل و تحریف نور وجود و روح ایمان و معرفتی است که امامش به وی بخشیده است در جهت بازگشت به عدم پرستی گذشته و نژادی خویش. که این تلاش مکارانه کارگاه خلق شیطانی است بر علیه خلق رحمانی! و این عرصه پیدایش مالیخولیا و شقاوت و مسخ و واژگونسالاری است همانطور که امام صادق در تصدیق مجموعه معارف ما میفرماید که مسخ همان واژگونی انسان است که در قرآن کریم به اشکال و الفاظ گوناگونی آمده است: رکس، کبت، طمس و دمر! که ما یکایک این واژگونی ها و مسخ شدگی ها را در دهها رساله از منظر عقل و معرفت نفس شرح و تفصیل نموده ایم و خوانندگان آثار ما شاهدند که هر آنچه که در این رساله حاضر می گوئیم فقط تصدیق معارف گذشته از قول امام باقر(ع) و امام صادق(ع) است که در دو رساله امّ الکتاب و الهفت الشریف به دست ما رسیده است. یکبار دیگر به حقانیت این کلام رسول خدا و بزرگان معرفت می رسیم که اگر قلوب آدمیان در مصادره ابلیس نمی بود همه پروردگارشان را دیدار می کردند و اینکه تمامی راه سیر و سلوک عرفانی تا قبل از لقاء الله چیزی جز مراتب شیطان شناسی نیست و شیطان شناسی هم جز مراتب شناخت خود-فریبی های خویشتن نیست که در کلام قرآنی موسوم به غرور است. و اینست که خداوند در کتابش تصریح فرموده که همه خطاهای جاهلانه و ناخودآگاه مردمان را با نخستین اظهار ندامت و توبه می بخشد و بلکه سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند یعنی به آنها جایزه هم می دهد الّا خودفریبی های عرصه ایمان را که همان شرک و پلیدی است که جز بواسطه عذاب نمی بخشد و پاک نمی کند زیرا گناهانی عمدی و آگاهانه است. اینست که بدترین عذابها را در کسانی می بینیم که زمانی به نور ایمان و روح امام رسیده بودند و در آن مکر و خیانت کردند و شیطان پرست شدند.

۱۰۷۳- این ابلیس شناسی مذکور که به نور کلام امام پدید آمد تنها شیطان شناسی توحیدی و عادلانه و هدایتبخش است یعنی شیطانی که آفریده مکر و پلیدیهای آگاهانه انسان است و در غیر اینصورت شاهد تهمتهائی از جانب اهل دین به خدا هستیم بدینگونه که: اصلاً چرا خداوند شیطان مکار را آفرید تا انسان ساده دل را فریب دهد و به جهنم برد و ...؟ پس بقول معاویه ملعون همه چیز به گردن خداست (استغفرالله)! که عین این ادعای رذیلانه از زبان یزید ملعون پس از واقعه کربلا بر منبر مسجد شام بیان گردید. که به زبان ساده همه این پلیدیها را پس از رسوائی خود به شیطان نسبت دادند و شیطان را هم مخلوق و مأمور خدا معرفی کردند که نتیجه اخلاقیش همین می شود که این دو ملعون پس از واقعه صفین و کربلا مفتخرانه ادعا کردند. و می دانیم که امویان بانی مکتب مرجعه در اسلام هستند که مکتب اصالت جبر مشیت ازلی خداوند است که همه اعمال پلید بشر را به خدا نسبت می دهد و انسان را از هر اختیار و مسئولیتی مبرا می سازد و این مکتب اصالت شیطان و اصالت پلیدیهاست. آنهم به اسم خدا و دینش! و قابل توجه است که بدانیم که ایدئولوگ اصلی این مکتب شیطانی کسی چون عمروعاص است که زمانی در اطراف اصحاب صفه و تعالیم علی(ع) پرسه می زد و از مؤمنین و عارفان محسوب می شد که معروف به نابغه بود که براستی هم مکرهای شیطانیش در تاریخ اسلام بی نظیر است. زیرا کسی که انسان را در اعمال و سرنوشتش مجبور می داند پس انسان را از حق انسانیش که

مقام خلافت اللهی اوست ساقط کرده است و این همان اصل ابلیس است که دشمن همین مقام است در نفس خود انسان. که این همان عدم پرستی انسان است که با ظهورات الهی از انسان عداوت دارد پس دشمن آفرینش است زیرا آفرینش جهان جز برای ظهور خدا نیست و لذا انسانی مخرب و نابودگر است: و در آنروز زمین به زمینی دگر و آسمان به آسمانی دگر بدل شده و برای پروردگارشان بروز می کنند که واحد قهار است. قرآن کریم!

۱۰۷۴- پس نبرد تاریخی بین علمای اهل تشبیه و اهل تفکیک و اهل تعطیل و امثالهم در قلمرو معرفت توحیدی، نبرد بین کافران و مشرکان و منافقانی است که در انکار وجود امامان حق متحدند! یعنی کسانیکه یا منکر امامان و اولیای امام زمان هستند و یا چون روحی از جانب آنها یافتند آنرا تبدیل و مسخ نمودند پس خودشان مسخ شدند. و این نبرد بین مسخ شدگان وادی انکار امامت و هدایت عرفانی است. عده ای خدا را بکلی از انسان طرد می کنند و نامش را تنزیه و تسبیح و توحید می نامند عده ای عالم وجود را به دو شقه انسانی و الهی شقه می کنند و نامش را تفکیک می گذارند تا حق خدا با بشر قاطی نشود و عده ای اصلاً خدا را از عالم هستی حذف و تعطیل می کنند و بشر را تحویل شیطان میدهند. این انواع نبرد با امامان و عارفان اهل تجلی و تأویل است که بصورت نبرد بین شیعه و سنی، عالم و فقیه، عارف و فیلسوف و امثالهم بروز کرده است که جملگی ماهیتی ضاله و غیر توحیدی دارد و لااقل داخل در ولایت ائمه هدی نیست و از هدایت بیرون است.

۱۰۷۵- پس باید دانست و درک نمود که این مسخ هم به اراده و فعل و شعور خود انسان صورت می پذیرد و خود انسان مشرک است که ایمان و نور و رحمت خدا را در خودش تبدیل و مسخ می کند و دچار شیطان می شود شیطانی که نخستین مخلوق این مسخ ایمان است. و این آغاز آفرینش شیطانی در خلق جدید آخرالزمان در دور محمدی است که حاصل تبدیل نور محمدی بدست و اراده و اندیشه مشرکان می باشد در وجود خودشان! و از آنجا که این نور محمدی، غایت رحمت مطلقه الهی بر بشر است که از وجود امامان محمدی بسوی مردمان می آید پس این تبدیلات و مسخ ها هم به اشد ظهور و بروز می رسند که اساس فتنه های آخرالزمان هستند و ظهورات شیطان از انسان که در انواع مکاتب و مذاهب و عرفانهای دجالی تبیین می شوند.

۱۰۷۶- بنابراین تسخیرشدگی انسان بواسطه شیطان هم مطلقاً بمعنای تسخیر انسانی بواسطه یک چیز بیگانه دیگری نیست بلکه این چیز بیگانه هم که وجود آدمی را تسخیر و مسخ می کند مخلوق اراده و اندیشه مشرکانه و مکارانه خود انسان است. پس انسان جز به قدرت اراده و اندیشه خودش مسخ نمی شود و جز مسخ افعال خودش نیست پس ماسخ و ممسوخ، هر دو خود انسان است بواسطه سائر موجودات اعم از حیوانات، نباتات، جمادات، اشیاء، تکنولوژیها و به یاری اجنه! اینست که می فرماید: شیطان را بر شما هیچ سلطه و اراده ای نیست الا اینکه به شما مشاوره و توصیه میدهد و شما می پذیرید. قرآن- که آنهم وجه کافرانه و عدمی نفس انسان است که به قلمرو موجودیت و ظهور میرسد و این خلق جدید رحمانی و شیطانی انسان است بواسطه تکفیر و تبدیل و تشریک و تحریف نور و رحمت محمدی که بر عالمیان می تابد: و انسان را جز آنچه که اختیار و انتخاب می کند نیست- قرآن کریم! و بهشت و دوزخ دو مخلوق اراده و اندیشه و علم بشر در آخرالزمان است: ما هر کسی را از علمش می آفرینیم- قرآن کریم! و این نیز تفاوت دیگری در ماهیت عرفان هندو و عرفان شیعه در امر مسخ و تناسخ است. یعنی در عرفان شیعی مسخ امری به اراده و علم بشر است و هرگاه که خواهد از آن توبه و پاک می شود در رویکرد به نور ولایت امام زمان! یعنی مسخ یک انتخاب بشری است و مسئولیتش هم به عهده خود اوست در حالیکه در فرهنگ حاکم بر مسخ هندی و چینی و آمریکای لاتینی(مایائی) این مسئولیت و انتخاب و توبه و رهائی تقریباً وجود ندارد پس عین مکتب اصالت جبر است، جبر فلسفی یا عرفانی یا تاریخی یا الهی و آسمانی و ...!

۱۰۷۷- بی تردید حکمت مسخ و نسخ در مکتب امامیه، امری بس عظیم و متعالی است و درکش در حد هر اندیشه ای نیست و مستلزم ایمان و عرفان و سعه صدری عظیم می باشد و صبر و حلمی عظیم و تقوا و مجاهده ای عظیم! مسخ، علم جهنم و عذاب و هبوط و سقوط روح است و نسخ هم علم بهشت و تعالی و عروج و عشق و تجلی روح مؤمنان و اولیای الهی در رابطه با یکدیگر است که علم ولایت و محبت الهی و وحدت وجود می باشد نه تجسد و حلول فیزیکی!

۱۰۷۸- امام صادق(ع) علناً می فرماید که روح امام بر کالبد مؤمنی وارد می شود. و این همان صلوة امام است بر مؤمنان که فرمود: اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از تاریکی به سوی روشنائی برد- قرآن! و سپس مؤمن حضور این روح را در معیت روح حبسی و نژادیش درک میکند و به میزان تفکر و معرفت نفس و تقوا و ذکرش تدریجاً به ماهیت این روح پی می برد و آنرا می شناسد و این رابطه من- توئی بسوی هوی ذات و فطرت الهی مؤمن میرود و با مؤمن یگانه می گردد و این معنای نسخ است. و این روحی از جانب امام است که بر مؤمنی وارد می شود نه اینکه خود امام باشد که در مؤمنی تجسد می یابد و در او منحل می شود (استغفرالله)! پس فهم این نکته بسیار سرنوشت ساز و حیاتی و از اوجب واجبات عرفانی برای مؤمن است و مؤمن جز بواسطه چنین معرفت و حکمتی فزاینده امکان هدایت ندارد و بسرعت دچار تنفیس و شیطانزدگی می شود و سقوط می کند و واژگون می گردد. در حالیکه خود امام صادق(ع) می فرماید اگر معرفت در ما دائماً در افزایش و تعالی نباشد بکلی از بین میرود! اگر امام چنین است پس تکلیف مأموم روشن است که جز بواسطه علم و معرفت و حکمتی فزاینده دچار قحطی و عدمیت و ظلمت می شود همانطور که امام صادق می فرماید غذای دل مؤمن از حکمت است و غذای روحش از علم است و بدون این غذا دچار قحطی و مرگ و عدم پرستی و شیطنت می شود. و این جز حاصل خودشناسی و امام شناسی و خداشناسی مستمر نیست که کارگاه رزق واسع و طیّب و کریم است که همه از جنس نور است: پروردگارا رزقم را نور فرما!

۱۰۷۹- این صلوة و تجلی امام بر مردمان از کمال شفاعت و رحمت و کرم و ایثار حقیقی امام است که با ارواحی کافر و ظلمانی همنشین می شود و با معاصی و فسادشان رنج می کشد و در آتش فسق و انکار و شیطنتشان میگدازد: ای اهل ایمان چرا خدا و رسول را اینقدر آزار می دهید! قرآن کریم- و نیز مصداق این آیه کریمه و حیرت آور که بسیاری از مفسرین را به تحریف و تبدیل کشانده است: پس اینک بسوز براستی که بسیار کریم و عزیزی! و این خطاب الهی به امامی است که در آتش کفر مأمومی می سوزد زیرا بر او صلوة و تجلی کرده و با او همزیستی می کند تا نجاتش بخشد و از تاریکی به روشنی هدایت کند. ولی اگر مهلت توبه و اصلاح به سر آید بالاخره روح امام وی را ترک می کند و او را با کفرش وا می نهد که مأموم مشمول سخط و غضب الهی می شود و سرنگون می گردد.

۱۰۸۰- پس درک نسخ ایمانی مستلزم فهم شفاعت و رحمت و کرم و محبت و ایثار امامان جهت نجات مردمان است و بدون این معنا مطلقاً قابل فهم نخواهد بود! زیرا امامان مطلقاً مجبور به این کار نیستند و این از رحمت مطلقه محمدی در امامان محمدی و اولیای آنهاست.

۱۰۸۱- معنای آیات ناسخ و منسوخ در قرآن کریم نیز از همین معنا سرچشمه می گیرد و ماهیتاً از ولایت امامان محمدی است که پلی بین شریعت محمدی و طریقت علوی می باشد و نه به معنای ابطال آیات! پس می بینیم که بدون درک امامت در قرآن کریم و بطن احکام شرع نه فهمی از آیات ممکن است و نه فقهی از احکام که موجب هدایت و رحمت و شفا باشد. تا روحی از امام زمان در ما نباشد امکان ورود به حقایق قرآنی و فقاهت شرعی محال است مگر به تحریف و مسخ! و اینست که علی(ع) فرمود: اگر عمر، فقیه باشد پس هر عربی فقیه است! زیرا عمر ابن خطاب در رأس منکرین امامت علی(ع) قرار داشت و علی را ساحر می خواند نه امام! علیرغم دریائی از سواد و علوم عاریه ای و قرآن و احادیثی که از رسول خدا از بر داشت و مردی براستی کاردان و مرتاض و سیاستمداری بزرگ بود ولی خصم وصایت رسول الله بود یعنی منکر امامت علی(ع)! اعوذ بالله من الشیطان الرجیم! اگر ولایت و امامت علی بعنوان ظهور حقیقت محمدی در آخرالزمان نمی بود سلطانی عادلتر و سیاستمداری عاقلتر و پاکتر از عمرابن خطاب در تاریخ اسلام و جهان یافت نمی شد! از این منظر یکبار دگر به ماهیت و راز ابلیس شریعت پناه پی می بریم که در دور محمدی به تمام و کمال رخ نموده و امروزه در نهضت تکفیر هویتی جهانی یافته است و خود را پرچمدار اسلام ناب محمدی معرفی میکند. چرا که نکند تا زمانیکه اسلام اهل بیت عصمت ائمه معصومین از هر دو وجه شیعه و سنی مهجور و مکفور است. زیرا کدام نظام حکومتی و اجتماعی در جهان می تواند ادعا کند که بیانگر اسلام محمدی است!؟

۱۰۸۲- مسخ هندی از نوع عامیانه اش سراسر جبر و ستم است در حالیکه مسخ شیعی سراسر اختیار و عدالت است. در عرفان هندو، مسخ اساس آفرینش است در حالیکه در عرفان امامیه، مسخ فقط شامل کافران از انس و جن می شود

و همان دوزخ و دوزخ شناسی است. در حالیکه در عرفان هندو، بهشت و دوزخ همه مراتب مسخ محسوب می شود یعنی مسخهای آسمانی و زمینی! یعنی در عرفان حاکم بر فرهنگ هندو حتی آسمانها هم حاصل مسخ هستند در حالیکه در امّ الکتاب باقرالعلوم دیدیم که آسمانها حاصل تسبیح و تقدیس و تطهیر فرشتگان و ارواح ازلی هستند که ارواح و فرشتگان کافر از طبقات این آسمانها سقوط و مسخ شدند در زمین! و زمین و اهالیش مخلوق این مسخ می باشند که علاوه بر این در دور آدم خلیفة الله و سائر ادوار نبوی تا پیامبر آخرالزمان، این زمین و اهالی ممسوخش بارها مورد نزول ارواح تسبیحی و عروجی قرار گرفتند تا توبه و عروج نمایند و از ممسوخیت نجات یابند. در حالیکه چنین معنایی در تناسخ هندی وجود ندارد الا با ظهور بودا(ع) که راه نجات پدید می آید.

۱۰۸۳- در احادیث شیعه از سرّ "هفتیه" یا "الهفت" بسیار سخن رفته است که مواردی از آن در رساله الهفت الشریف وارد شده است از جمله اینکه امام صادق(ع) به یکی از شاگردانش میفرماید که حدیث هفتیه حق است، آن را محفوظ بدار و جز بر اهلش روایت مکن. و عجیب تر اینکه امام صادق(ع) در خطاب به همین شاگردش می فرماید که سرّ "هفتیه" همان اسرار آسمانها و زمینها و ادوار و آدمهای هفت تائی (سبعه) است که از این نکته درمی یابیم که لغت "هفت" و اسم "الهفت" و "هفتیه" همان عدد هفت در فارسی است که گوئی عین همین معنا در لغت عبری که مادر عربی است حضور دارد که این لغت از جمله کلمات ماندگار از زبان واحده بشر در تاریخ است. و نام اصلی رساله مورد بحث ما از امام صادق(ع) نیز "الهفت" است که کلمه "الشریف" جهت تکریمش به آن اضافه شده است که تصدیق این حقیقت هفتیه به نقل از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) و امام حسین(ع) از جانب بسیاری از شاگردان و مریدان خاصشان در کتب و احادیث کثیری آمده است که معتبرترین این راویان جابر و جعفر و مفضل جعفی و ابوحمزه ثمالی و ابوخالد کابلی میباشد که نامشان در رساله مذکور بارها تکرار شده است و می دانیم که بخش بسیار مهمی از معارف شیعی به نقل از این راویان است که کتاب اصول کافی بدون روایت این راویان امام ممکن نبوده است. پس معلوم نیست که بسیاری از علماء و فقهای شیعه بر چه اساسی معارف امّ الکتاب و الهفت الشریف را انکار می کنند الّا اینکه حجت انکارشان حدود عقلی خودشان باشد یعنی چون خودشان از فهم این حقایق عاجزند و پذیرش این حقایق، باورها و جهان بینی موروثیشان را آشفته می سازد آن را انکار نموده و آن را در شأن امامان نمی خوانند. که از این منظر حجت امام شناسی و معرفت شناسی خود را عقل موروثی و کلاسیک خود می دانند و نه عقل امامان. پس در حقیقت این نوع علماء خود را امام میدانند که امامان معصوم بایستی خودشان را با این شیعیان تطبیق دهند و عقل آنها را پیروی کنند تا مبادا که از امامت خود ساقط گردند، پناه بر خدا از چنین قیاس شیطانی.

۱۰۸۴- در فقه لغت و نیز کاربری معنوی در احادیث و روایات، لغت "هفت" دارای سه معنای مجزا و موازی است و همسو، که یکی به معنای عدد هفت در فارسی و عبری می باشد و دومّی بمعنای سقوط و هبوط هفتگانه و واژگونی در این استدراج است که عین معنای مسخ می باشد. بطور مثال "یتهافتون فی النار" که حدیثی از رسول اکرم(ص) است. معنای سوم این لغت عبارت است از: گزافه گوئی، مهمل گوئی و غلو کردن در خودستائی است که این معنا از لغت الهفت در ضرب المثل "حاشا الهفت" در زبان فارسی و عربی شهرت دارد. غزالی نیز در کتاب مشهور "التهافت الفلاسفه" از این معنای لغت بهره گرفته است که به معنای گزافه گوئی و پرت و پلا گوئی فلاسفه است. اینک این هر سه معنای لغت "هفت" را در شرح واقعه سقوط و مسخ و واژگونی روح کافران در طبقات هفتگانه آسمان و زمین و دوزخ بهتر درک می کنیم که چگونه ابلیس با نجواها و القائات و آموزه های بی بنیاد و مهمل و غرور آفرینش در گوش و نفس کافران آنان را دچار خودشیفتگی ساخته و موجب سقوط و سرنگونیشان می شود از طبقات هفتگانه آسمان و زمین بواسطه تهافت الفلاسفه، تهافت الفقها، تهافت العلماء، تهافت الشعرا، تهافت الرجال، تهافت النساء، تهافت الدراویش، تهافت الطاغوت و ... که جملگی انواعی از تهافت الشیاطین است در غره کردن اهل ایمان و اهل معرفت در جهت خودپرستی و خودشیفتگی که تماماً انواع مکر و تجاهل است نسبت به ایمان و امام و کلام الهی.

۱۰۸۵- در شرح امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) دانستیم که خداوند چگونه نخستین ارواح و ملائک را پدید آورد و چگونه هفت گروه از این ملائک در همان آغاز خلقت نسبت به پروردگارشان کافر و مشرک شدند و بواسطه هفت گروه دیگر از ملائک مؤمن و سبّوحی از آسمانهای هفتگانه رانده شده و مرحله به مرحله از طبقات هفتگانه آسمان سقوط کردند تا به

درک اسفل السافلین رسیدند که به امر خداوند آن هفت ملائک سبّوحی از گوهره آن هفت ملائک کافر (شیاطین) طبقات زمین و همه پدیده های زمینی و موجوداتش را پدید آوردند از خشکی ها و دریاها و کوهها و نباتات و حیوانات در انواع و مراتب هفتگانه در هفت روز که روز هفتم با آفرینش آدم خلیفةالله خلقت قدیم به سامان رسید و کامل شد. و اما در کتاب "الهفت" از امام صادق(ع) شاهدیم که خداوند برای این دنیا و آدمیانش عمری معادل چهارصد دور قرار داد که هر دوری چهارصد هزار سال است که هر یک از این دورانها به هفت مرحله تقسیم می شود که هر مرحله اش دارای هفت آدم است همچون آدم ابوالبشر که دارای هفت حجت و رسول الهی است به مصداق آدم (پس از هبوطش) و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که هفتمینش قائم دورانهاست که قیامت هر دوری را برپا می سازد که کافران و مؤمنان تفکیک شده که مؤمنانش بر حسب اخلاص به طبقات هفتگانه آسمانها و بهشتها عروج می کنند و کافرانش بر حسب شقاوتشان در هفت طبقه زمین و دوزخ سقوط می کنند و مسخ و واژگون می گردند در طبقات هفتگانه دوزخ در انواع و درجات کلی مسخ و رسخ و فسخ در حیوانات و نباتات و جمادات، که با ظهور قائم هر دورانی یکبار دگر مهلت توبه و انابه و اصلاح به همه کافران داده می شود تا خود را از این سقوط نجات دهند و عروج کنند.

۱۰۸۶- با اعداد و ارقامی که در این رساله از زبان امام صادق(ع) بدست می آید شاید بتوان گفت که عمر کلان حیات دنیوی انسان در جهان حدود یکصد و شصت میلیون سال است (۴۰۰x۴۰۰۰۰۰). که هر دور چهارصد هزار ساله حاوی هفت دور آدم است با ظهور هفت آدم بهمراه هفت حجت و رسول که هویتشان در همه دورانها همانست که ذکرشان رفت از آدم تا قائم. که دور هر یک از این حجتها و رسولان الهی حدود هزار سال است الّا هفتمین که قائم قیامت دوران است که دورش پنجاه هزار سال است. که حجت درستی این اعدادی که امام صادق(ع) فرموده اند این محاسبه ای است که ما صورت داده ایم یعنی تقسیم کردن چهارصد هزار سال بر هفت دور که حاصلش حدود پنجاه و هفت هزار سال است که هفت هزار سال آن مربوط به دوره آدم تا خاتم است و پنجاه هزار سال دیگر مربوط به عرصه قیامتهای دورانهاست که مطابق کلام خدا در قرآن نیز می باشد یعنی هزار سالی که دوره نزول و عروج روح هر حجتی است و پنجاه هزار سالی که دور قیامت است. با این محاسبات می توان گفت که عمر حیات دنیای آدمیان در زمین و آسمان که هفت دور پنجاه و هفت هزار ساله است که آن نیز چهارصد بار در تعالی تکرار می شود در مدت صد و شصت میلیون سال، صدها و هزاران تاریخ تمدن و قیامتها را در بر دارد. که ما امروزه در یکی از این ادوار مذکور و در سرآغاز قیامت قائمش زیست میکنیم و فقط خدا می داند که دور ما چندمین دور اینهمه ادوار است که اگر می دانستیم دارای علم الساعه و قیامت کبری می بودیم و دقیقاً می دانستیم که عمر زمین و آسمانها چه زمانی به سر می رسد و خداوند در کتابش به ما متذکر شده که این علم را جز خود ایشان نمی داند. ولی ما بواسطه اخبار امام صادق(ع) همینقدر شاید بدانیم که عصر ما در پایان دور هفتم یکی از ادوار چهارصدگانه است که حدود سیصد و پنجاه هزار سال از دور خودمان را پشت سر داریم که حدود پنجاه هزار سال پیش روی ما همان عرصه قیام قائم است.

۱۰۸۷- و همچنین امام صادق(ع) می فرماید که هر دوری با هبوط یک آدم آسمانی آغاز می شود که این هبوطش بر زمین از هفت آسمان بصورت هفت حجت و رسول در طول هفت هزار سال تدریجاً آشکار می شود که در همه این ادوار مذکور این حجتها و رسولان الهی که جملگی تجلیات هفتگانه آن آدم آسمانی هستند عباتنداز: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و قائم آخرالزمان پنجاه هزار ساله که ظهور امامان دوازده گانه است. پس امام صادق(ع) تصریح می فرمایند که همه حجتها و رسولان و امامان و قائمهای ادوار گوناگون محمدی هستند و تجلی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می باشند نه به مثال و مقامات معنوی بلکه به عینه. و سپس می فرمایند که همه این حجتها و رسولان دورانها از دوره های هزار ساله و پنجاه و هفت هزار ساله و چهارصد هزار ساله جملگی ما هستیم و یا از ما هستند و رسولان ما بسوی مردم هر عصری. که این سخن امام صادق در تکمیل و تصدیق کلام امام باقر در امّ الکتاب است که آفرینش همه آسمانها و زمینها و آدمیان و موجودات و انس و جن و ملائک از تجلی آن نور پنجگانه الفون است. و همچنین امام صادق(ع) می فرماید انسان کامل کسی است که این پنج را در خودش کشف کند و دارا باشد. به عبارت دیگر، کل خلایق در آسمانها و زمینها و در همه ادوار ظهور حقیقت محمدی می باشند که حقیقت حضرت الحمید است. و نیز می فرماید که قائم ما جاودانه ترین آدمهاست که جاودانگی عالم و آدم را در نزد پروردگارش حمل می کند.

۱۰۸۸- و همچنین می فرمایند که کسوفهای عصر آخرالزمان و قیامت پنجاه هزار ساله هر دوری بخصوص در ماه پنجم و اواسط ماه دال بر هبوط آدم جدیدی است که دور و تمدن بعدی را بنا می کند که مصدق کسوفهای سالهای ۱۳۷۶ه.ش در خراسان و ۱۳۷۸ه.ش در استان مرکزی می باشد که بزرگترین کسوفهای این هزاره در سراسر جهان تلقی گردید. که واقعه خلق جدید انسان و هبوط آدم آخرالزمان بود که گزارش شهودی این واقعه را در سایر آثارمان عرضه کرده ایم که بقول امام صادق(ع) ظهور هشتمین آدم این تمدن هفت هزار ساله است که بانی تمدن و دوران بعدی می باشد که ما در مجموعه آثارمان به کرّات از ظهور چنین انسانی سخن گفته ایم همچون کتاب هستی بایستی و ابرانسان!

۱۰۸۹- همانطور که امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در این دو رساله مذکور مکرراً و صریحاً هشدار داده اند که اسرار هفتیه خزانه علم الهی در نزد انبیاء و اولیایش بوده است و لذا در حکمت همه مذاهب و متون کهن دینی حضور دارد که در افکار عمومی پیروان مذاهب، گاه انکار و بسیار تحریف گشته است که این حقایق تنها مهد همه علوم حقیقی درباره مبدأ و معاد و ماهیت عالمیان و آدمیان است. پس آگاهی بر این علوم حامل مسئولیتی کبیر است هم درباره درک درست این علوم و هم اشاعه آن. و نیز تقیه و تقوای شدیدی که ملازم آن است. همانطور که ضرب المثل "حاشاالهفت" بیانگر هر دو جنبه دیالکتیکی این حقیقت است که هم بمعنای هشدار و اخطار و تقوا و تقیه می باشد و هم به معنای برحذر ماندن از بازیگری با این اسرار و حقایق الهی و این حقایق را به سهل و سهو و سخره نگرفتن!

۱۰۹۰- در رساله الهفت شاهد حقایق و اسراری از آدمیان هستیم که مجموعه معارف ما از منظر عقل و عرفان نفس و واقعیات بشری به تفصیل سخن نموده است بدون اینکه معطوف به اسرار هفتیه باشد. و بدین طریق رساله الهفت را نیز شناسنامه دیگری از حقانیت معارفمان می یابیم از جمله بحث مفصلی که در باب مسائل زن و مرد ارائه کرده ایم که از جمله این حقایق که در رساله الهفت آمده مسئله مسخ رابطه زن و مرد و زناشوئی است و نیز مسخ صورت و ماهیت زن و مرد به یکدیگر است که امروزه جهان بشری را فرا گرفته است چرا که دوره ظهور قائم است و همانطور که امام صادق تصریح نموده اند کسانیکه منکر شریعت محمدی و ولایت ائمه هدی و تجلی و رجعت علی مرتضی هستند به اشد این مسخ شدگی جنسی دچار می شوند که ظهور مردان زن صفت و زنان مرد صفت (ریش دار) و پیدایش همجنس گرائیها در سراسر جهان حجتی آشکار بر این حقیقت است که شدیدترین مسخ جنسی شامل کسانی می شود که بظاهر ادعای شیعه گری و ولایت علی را دارند و در خفا فاسقانند که امام صادق این نوع مسخ جنسی را شدیدترین عذابها و بدترین نجسیها خوانده اند که مشمول کسانی می شود که منکر ولایت زناشوئی هستند که اساس ولایت انبیاء و اولیاء است. یعنی مردانی که از مردانگی و ولایت و مسئولیت خود بر همسر و فرزندان خود گریزانند و نیز زنانی که از پذیرش این ولایت بیزارند تحت عنوان عشق و برابری. زیرا ولایت مرد بر زن و فرزندش نشانی از ولایت پذیری وی از امام حیّ است که این اساس فتوت است همانطور که علی(ع) اسوه تمام و کمالش می باشد. و همانطور که قبلاً نشان داده ایم فتوت از صفات الهی است که اصطلاحاً به معنای مردانگی می باشد که حتی شامل رشد و تعالی زنان هم میشود زنانی که در ولایت پذیری از شوهر خود به ولایت بر فرزندان خود می رسند که مقام امیّت یا مادریت است که در عصر ما در حال انقراض می باشد. همانطور که نشان داده ایم اصلاً سلسله مراتب طبقات زمین و آسمانها و مدارج آدمیان چیزی جز قلمرو درک و پذیرش سلسله مراتب ولایت الهی در آفرینش نیست و هر که بر این ولایت تفکر و جهاد و تقوا نماید لایق تعالی و عروج می شود و در غیر اینصورت مستحق سقوط و واژگونی و مسخ است. پس سرّ این سقوط و عروج و مسخ و نسخ جز در امر سلسله مراتب این ولایت نیست که سلسله مراتب ولایت وجود و وجودپذیری است و یا وجود ناپذیری و عدم پرستی و واژگونی! و سنگ زیر بنای این مسخ و واژگونی که موجب مسخ سرنوشت می شود واژگونگی ولایت زناشوئی است یعنی مردواری زن و زن صفتی مرد تحت عنوان عشق و ایثار و برابری! هیچکس حق ندارد ولایت الهی را در خودش برای دیگران ایثار کند که این عین مکر ابلیس است و درب ورود ابلیس به رابطه زناشوئی که همه ارزشها و مفاهیم و صفات وجودی را در طرفین مسخ و تبدیل می کند. و چنین بشری هرگز نمی تواند ولایت الهی را در دین و شریعت و طریقت و امامت بپذیرد و خودبخود دشمن خدا و رسول و امامان می شود بخصوص در لباس شریعت ممسوخ و طریقت شیطانی به واسطه فقاهت توریه ای یا درویشی گری تخدیری! از این منظر بهتر میتوان به راز پیدایش همجنس گرائی در جماعت ملایان شرایع و مشایخ طریقتهای تخدیری پی برد یعنی ملایان و مشایخ زن صفت و زن باره و خصم ولایت ائمه هدی در ماهیت فکر و اعمالشان! بنده سالها پیش از این که در یکی از

مجالس خصوصی مشایخ یکی از سلسله های درویشی برحسب اتفاق حضور یافته بودم، به عینه دیدم و شنیدم که یکی از این مشایخ گفت: این علی که ما ازش دم می زنیم علی عرب نیست! یعنی علی ابن ابیطالب نیست! و عجبا با کمال حیرت می دیدم که اکثر این مشایخ تمایلات و رفتارهای همجنس گرایانه دارند ولی باورم نمی شد تا اینکه خداوند در رؤیائی این حقیقت مرگبار را بمن باوراند و من ارتباطم را با همه این سلسله های به اصطلاح درویشی گسستم. و اینک که عین این حقیقت را از رساله "الهفت" میشنوم بر یقینم درباره حقانیت این رساله و انتسابش به امام صادق(ع) می افزاید.

۱۰۹۱- قبلاً گفتیم و بر مبنای آیات و روایات و عقل و معرفت نفس نشان دادیم که ازدواج مرد با زنی، عین ازدواج مرد با باطن خویشتن است زیرا خداوند مکرراً تصریح فرموده که از جنس نفس هر کسی برایش همسری می آفریند و میگزیند. پس ولایت مرد بر زنش همان ولایت مرد بر باطن خویش و غیرت و مسئولیت و عصمت و مراقبه و تعهدش با خویش است. و این اساس ولایت وجودی و ولایت الهی در بشر است و اینست که بخصوص در دین محمدی، ازدواج اساس دین و سنت محمدی است همانطور که راه رسیدن به حقایق محمدی هم معرفت نفس است یعنی رویاروئی و شناخت باطن خویش! پس اگر ما ولایت زناشوئی را اساس ولایت عرفانی و امامت فطری دانسته ایم امری جدید نیست و اینکه بقول امام صادق(ع) اساس مسخ و سقوط بشری هم در گریز از ولایت زناشوئی است که منجر به مسخ جنسی و همجنس گرائی و نابودی نسل می شود که عین نابودی حیات و هستی است برای کسانی که موجودیت و هویتی جز در نسل و نژاد و شجره نمی جویند. و اینست که امام صادق آن مردی را که بظاهر دم از محبت و ولایت ائمه هدی میزند و مردی لواطگر و مفعول است کذاب و منافق و نجس می خواند و دشمن اهل بیت می نامد! و این عین حقیقت است در مشاهدات شخصی اینجانب!

۱۰۹۲- حال اگر شاهدیم کسانی که از مادر یا همسرشان قهر می کنند و می روند آخوند و درویش می شوند و در این عرصه های شرعی و عرفانی سر از ناکجا آبادهای مسخ و سقوط و همجنس گرائی در می آورند، جای چندان حیرتی نیست و عین حق است. کسی که حقوق ولایت الهی را در خانواده و روابط زناشوئی ادا نمی کند و تاب مردانگی ندارد و مرد بودن را در شأن خود نمیداند لایق ولایت شیطانی است. همانطور که امروزه شاهدیم که سخنگویان و ایدئولوگهای جهانی نهضت همجنس گرایان اکثراً کشیش ها و ملایان مذاهب هستند که تغییر جنسیت فیزیکی را هم تقدیس می کنند یعنی مسخ ابدی را! ظهور زنان ریش دار در سراسر جهان که در روایات اسلامی از علائم ظهور آخرالزمان است به همین معناست یعنی مردان مفعول و مسخ شدگان جنسی! به گزارش یکی از طلبه های آشنا، در اکثر حوزه های علوم دینی، مردانگی و صفات مردی در حال افول و انقراض است و رفتارها و امیال زنانه شدیداً در حال رشد می باشد که این هشداری برای مسئولین امر است که تا دیرتر نشده فکری کنند. یک روحانی و عالم دینی که فاقد ولایت مردانه (فتوت) در زندگی خصوصی خویش است بی تردید در قلمرو احکام و فقه، هنری جز توریه سازی و واژگونسالاری شرعی – فقهی – کلامی ندارد پس بدترین دشمن دین است در لباس دین!

۱۰۹۳- و اما یک معمای دیالکتیکی: چرا بسیاری از مردان ضد ولایت مردانگی و فتوت و بیزار از مرد بودن خود به سوی حوزه های دینی و خانقاهها گرایش می یابند تا این هویت ضد دینی و بلکه شیطانی را در خود تقدیس کنند؟! به بیانی دیگر چرا مردان ضد زن میل دارند ملا یا درویش شوند و نهایتاً هم به این نتیجه میرسند که شیطان همان زن است و زن هم شیطان است!؟ آیا از این منظر می توان به راز پیدایش مذهب ضد مذهب یعنی شریعت ضد دین و طریقت ضد معرفت در طول تاریخ مذاهب پی برد و به ماهیت ذاتی فقاهت توریه و عرفان تخدیری دست یافت؟ فقاهتی که همواره در خدمت سلاطین جبار و ظالم بوده است و طریقتی که پیرو مکتب جنون پرستی و شیطانپرستی و تخدیرپرستی است و در نهان در سودای سلطنت است همانطور که پسوند اسم طریقتی اکثر این سلاسل درویشی هم "شاه" است (فلان علی شاه)! و بسیاری از این مشایخ درویشی هم در تاریخ برای رسیدن به سلطنت جنگیده و برخی هم به سلطنت رسیده اند این فقراء فی سبیل الله!؟ همچون فاطمیان، صفویان، حروفیه و اسماعیلیان آقاخانی و امثالهم! بر اساس این حقیقت تلخ تاریخی شاید بتوان این پیشنهاد را مطرح کرد که امتحان ورودی حوزه های دینی بایستی قبل از هر موضوعی امتحان حداقل مردانگی و فتوت باشد و چنین امتحانی ممکن نمی شود الا اینکه قبل از آن این حوزه های علوم شیعی از ماهیت

توریه سازی و واژگونسالاری فقهی و کلامی پاکسازی شود یعنی شیطانزدائی شود تا دیگر کانونهای جاذبه شیطان نامردی برای بچه ننه هائی که قصد تقدیس خود را دارند نباشد. زیرا علم و معرفتی که تحت الشعاع اقتدار ولایت امام حیّ بخدمت فتوت و خلق جدید در نیاید در خدمت شیطان زن صفتی و عورت سالاری قرار می گیرد همانطور که امام صادق میفرماید که شیطان در عرصه ظهورش هویت زنانه می یابد و به زن چهره می گردد و خصائل زنانه!

آیا نمیتوان گفت که تولید کنندگان تاریخی مذاهب واژگونسالار و ضد دین همین بچه ننه ها هستند اعم از نوع شرعی و فقهی یا درویشی و عرفانی! بچه ننه هائی که در سودای سلطنت هستند! یعنی مردان ضد مردانگی و طبعاً ضد زن! زیرا مردانگی و زنانگی ظاهر و باطن همدیگرند! و آنانکه باید بدانند می دانند که نقل محافل خصوصی این نوع ملایان و دراویش، لطیفه ها و مباحث جنسی و پورنوگرافیکی است یعنی دیوانگان جنسی هستند!

۱۰۹۴- فتوت برجسته ترین صفت ولایت است که علی مرتضی اسوه آن است بدانگونه که خداوند بواسطه فرشته وحی درباره آن حضرت فرموده اند که: لافتی الا علی! و هر که بر این فتوت ولائی علی وارد شود مرد است و مؤمن است و عادل و رئوف و الهی است. و از اینروست که امام صادق(ع) در "الهفت"، ولایت زناشوئی یعنی ولایت مرد بر زنش را بر مصداق کلام خدا که "مردان بر زنان ولایت و قیمومیت دارند" میزان سقوط و عروج روح و مسخ و نسخ قرار داده اند. و لذا دشمنان این ولایت و فتوت و قیمومیت الهی مرد بر زن یا کافران و منکران علی هستند که بر علیه دین قرار میگیرند و یا چون ابلیس در لباس دین وارد شده تا دین خدا را واژگون سازند و اینان همین کسانی هستند که علوم دینی و روحانیت و عرفان را کمینگاه شیطان کرده اند و کارگاه تاریخی مسخ دینی و شرعی و فقهی و عرفانی ساخته اند و مولد شریعت ضد شریعت و طریقت ضد طریقت و ولایت ضد ولایت بوده اند که این منجر به اشد مسخ و واژگونی بانیان و پیروانشان می گردد که غایتش تبدیل به قشاش شدن است که بمعنای کرم و حشرات و زباله و آشغال و خس و خاشاک است.

۱۰۹۵- امروزه اشد ظهور این مسخ جنسی در لباس شریعت و طریقت اسلامی تا سرحد قشاش (خس و خاشاک شدن- پودر شدن) همین نهضت تکفیریهاست که خود و مردم را پودر و ریز ریز می کنند. یکی از آشنایان در رؤیائی این لشکر تکفیریها را بصورت لشکریان زباله (زباله هائی بصورت بشری) دیده بود که برایم تعریف نمود و من هم احادیث امام صادق را در این باب برایش وصف نمودم که مصادیق مسخ قشاش بشر و زنان ریش دار آخرالزمان هستند که شقی ترین دشمنان ولایت زناشوئی هستند که اساس ولایت ائمه هدی است. و بیهوده نیست که جوانان همجنس گرا و بچه ننه اعم از دختر و پسر عمده پیروانشان در سراسر جهان هستند. یعنی پسرهائی که خصم مردانگی خود هستند و دخترانی که خصم زنانگی خویشند. و این عین جنگ با آفرینش الهی خویشتن و جنگ با خدا و رسول و امامان است همانطور که بخشی از جنگشان بر علیه مقابر ائمه و اصحاب است. اینان مظاهر لشکریان شیطان در آخرالزمانند!

۱۰۹۶- بحث دیگر رساله الهفت مسئله ماهیت دنیای مؤمنان و مایملک آنهاست که امام صادق می فرماید مؤمنان (صاحبان روح) را در این دنیا هیچ مالکیتی فردی و خانوادگی و قومی و موروثی نیست و همه دنیایشان بین مؤمنان مشاء است همانطور که آخرتشان و بهشتشان! چرا که همانطورکه در سائر آثارمان نشان دادیم سرمنشأ از خودبیگانگی و مسخ بشری مسئله مالکیت مادی و دنیوی است. و اشد این تملک و مسخ نفسانی برای مؤمنان رخ میدهد زیرا دارای روح هستند و روح قدرت نفوذ و رسوخ دارد. این روح اگر بخدمت پرستش الهی در امام و عروج به آسمانهای برتر قرار نگیرد در دنیا و مادیات و سائر کافران مسخ می شود از جمله در همسر و فرزندان و روابط اجتماعی با کافران! که اشد این مسخ در رابطه با اعضای خانواده رخ می دهد که مسخ در همسر و فرزند است و مسخ جنسی، اگر مؤمن در اطاعت خالصانه با امامش نباشد و روح الایمان را برای امیال نژادی و غریزی خود تنفیس کند و صرف کفر و خودپرستی و نژادپرستی نماید. و اینست که تقریباً همه امر و نهی الهی در کتابش مخاطبی جز مؤمنان ندارد یعنی کسانی که دارای امام حیّ و روح الایمان می باشند. همانطور که روح و نور قابل تقسیم و تفکیک و تنفیس نیست دنیای مؤمنان هم مشاء است و تقسیم نمی شود الا اینکه تنفیس شود و روح و نور و ایمان زائل گردد. زیرا مؤمنان در نزد پروردگار امامشان رزق می برند پس رزقشان هم روحانی و نوری و بهشتی است. حال اگر این رزق مؤمنانه و روحانی تقسیم و

تملک شود نابود می شود و مؤمنان دچار قحطی و قبض قلبی و روحی می شوند و نهایتاً دچار اشد مسخ و رسخ و فسخ می گردند.

۱۰۹۷- بحث دیگر مربوط به گناه مؤمنان و عبادات و خیرات کافران است. که امام صادق(ع) می فرمایند که گناه غیر عمدی و ناخودآگاه مؤمنان(لِمَم) بخشوده می شود بدین معنا که به سمت سرمنشأ وجودیش یعنی کافران باز می گردد همانطور که عبادات و خیرات کسانیکه قلباً کافرند (که اصل کفرشان معطوف به انکار ولایت الهی در امامان است) به سمت مؤمنان می رود مؤمنانی که اصل ایمانشان نور ولایت ائمه هدی می باشد. که این معنائی حیرت آور است که گوئی با عدل و انصاف الهی مطابقت ندارد. می دانیم که نور ولایت امام در دل مأموم همان نور نزادی پروردگار است که ازلی و ابدی می باشد و در نقطه مقابل ظلمت نژاد و نژادپرستی است و همه اعمال و افکار و عواطف ناشی از نژاد. همانطور که اصل کفر کافران در قبال نور الهیت امامان معطوف به نژادپرستی و پرستش خدای نژادی و مذهب آباء و اجدادی است که برای تکمیل و تقدیس و اثبات این کفرشان در قبال انبیاء و اولیای زنده به تقلید از آداب و عبادتشان می پردازند همچون عبادات و خیرات امویان و عباسیان که تماماً حربه ای بر علیه امامان حق بود یا همچون برخی از اصحاب رسول خدا که حتی در عبادات و خیرات و انفاق از شخص رسول هم سبقت می جستند تا بتوانند او را انکار کنند. با این حقایق مذکور به فهم کلام امام صادق(ع) خواهیم رسید که عین حق است. و اما نکته قابل ذکر دیگر اینست که مؤمنان تا قبل از حصول اخلاصشان دچار خطاها و گناهانی سهوی و ناخودآگاه می شوند که ناشی از بقایای کفر رسوب کرده و باقی مانده از خلقت نژادی است زیرا هر آنچه که از راه دهر و نژاد به آدمی می رسد ظلمت و تباهی و کفر است و تا زمانیکه مؤمنی در خلق جدید عرفانی بدست امامش کامل نشده، مبتلای به این کفر نژادی می باشد. پس این نوع گناهان ناخودآگاه موروثی از وجود مؤمن به سمت کافران متشرعی می رود که بقول قرآن پیرو خدا و پیغمبر و مذهب موروثی خود هستند پس از هر دو سو حق به حقدار می رسد. این معنا بیانی عرفانی درباره این آیه معروف است که: "آنانکه ایمان آورده اند و خود را اصلاح نموده اند خداوند سیئات آنان را به حسنات تبدیل می کند." و نیز این آیه که خداوند همه عبادات و خیرات کافران را چون خس و خاشاک بر باد می دهد.

۱۰۹۸- ابلیس، سلطان واژه است یعنی سلطان واژگونسازی حقایقی که از آیات و بینات و حجتها و امامان آشکار میشود در نفوس مردمانی که شاهد این حقایق هستند و این همان تبدیل پدیده های الهی به ایده های ظلمانی است ایده های فلسفی، فقهی، کلامی و حتی عرفانی و هنری و فنی و امثالهم. بخصوص آنگاه که این پدیده های الهی که بر محور وجود حجتها و امامان زمان رخ می نمایند به قلمرو بیان و کلام آیند که عرصه خلق جدید انسان است که ابلیس هم از این شرایط و عوامل در خدمت خلق جدید شیطانی خودش بهره می گیرد. همانطور که امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در دو رساله مورد بحث ما صراحتاً می فرمایند که بزرگترین حربه ابلیس اتفاقاً توحیدی ترین کلام الهی است که مبیّن آیات و حجتهای خداوند است مثل "بسم الله الرحمن الرّحیم" و سوره توحید. در حقیقت ابلیس از این طریق، کلام و معارفی را که تماماً معرف ظهورات الهی از انسانهای کامل است به نفع کفرش مصادره می کند و خودش را در توهمات کافران بصورت اولیای الهی تصویر می کند و می گوید آنچه که شما در جستجویش هستید منم. و سپس این من ظلمانیش را برای انسانهای کافر تنفیس می کند یعنی خلیفه آنان می شود بگونه ای که کافران زان بعد هویت خود را همین خناس ابلیسی می یابند و می گویند این خود مائیم! و این واقعه پیدایش خلافت شیطانی در انسان است به مصداق این کلام الهی در کتابش: "آنانکه ولایت خدا و رسول را نپذیرفتند و آیات ما را تبدیل نمودند به خسران بزرگی مبتلا شدند که آن خلافت شیطانی است."

۱۰۹۹- و اما غایت این خلافت شیطانی که حاصل تبدیل و تنفیس آیات و کلام الهی است پیدایش سنن و عباداتی است که در کافران پیدا می شود که عموماً تبدیل به نمایشات بازاری می شود همچون نماز و روزه و حج نمایشی. و این همان عباداتی است که بقول امام صادق(ع) بسوی مؤمنان می رود زیرا حاصل تبدیل ایمان و حجتهائی است که از انبیاء و اولیاء آشکار شده است. در حقیقت دعاها و نمازها و ادبیات دینی در نزد کافران شاهراه واژگونی و مسخ شدگی آنها بواسطه ابلیس است که از آنها خلفاء و اولیای شیطانی و دجال می سازد که غایت دینشان عداوت با اولیای الهی است.

و اینست که قائم آل محمد در عرصه ظهورش قبل از هر کاری به قتال با این جماعت می پردازد و معابد و مساجدشان را بر سرشان خراب می کند.

۱۱۰۰- طبق قول امام صادق(ع) در رساله الهفت، در پایان هر یک از ادوار چهارصدگانه آدمیت، قائمی ظهور می کند که از ازل تا پایان جهان، قائم محمدی است چرا که ظهور تمام و کمال نور ازلی خداوند یعنی نور الحمید است که حامدیت و احمدیت و محمودیت و محمدیت ذات حق تعالی را از وجود این آدم آخرالزمانهای دورانها آشکار می سازد که همان ظهور رحمت مطلقه خداوند در حق آدمیان است. همانطور که طبق کلام الهی در کتابش، امر هدایت الی الله چیزی جز علم رحمت نیست و لذا درباره همه رسولان هدایتگرش می فرماید که از رحمتش به آنان علمی از نزد خود اعطاء نموده است. پس جوهره علم هدایت، همان رحمت است. رحمتی که ظهور حمد پروردگار است که در محمد و آل محمد به کمالش رخ نموده است که ظهور جهانی آن از قائم است. و لذا امام صادق(ع) می فرماید که جاودانگی از آن قائم ماست. که جاودانگی نیز جز به نور رحمت مطلقه اش قابل درک و حس نمی باشد. به بیانی دیگر جاودانگی همان جاودانگی رحمت است که ذات پروردگار می باشد همانطور که فرمود: "و ما رحمت را بر خود نوشته ایم." یعنی شناخت ذات الهی که جز خواندن ذاتش نیست همان رحمت است یعنی رحمت شناسی.

۱۱۰۱- و اینست که دوره هفتگانه هبوط آدم بر زمین که بصورت هفت رسول از آدم تا خاتم رخ می نماید در مجموع هفت هزار سال است (در هر دوری از آدمیت) ولی دور آخرالزمان هر یک از این ادوار که عصر قائم آن دوران است پنجاه هزار سال بطول می انجامد تا این نور و رحمت الهی به همه جهانیان برسد و آنگاه بشریت آن دوران گروه گروه شده و در درجات کفر و ایمانشان به عروج در آسمانها و یا سقوط در طبقات دوزخ زمین نائل می آیند و اما کافرانی که در اعماق طبقات دوزخ زمین مسخ شده اند در دوره آدم بعدی بار دگر مشمول نزول روحی دگر از آسمان می شوند که بصورت آدمی جدید است با نور و رحمتی برتر و رسولانی نورانی تر و رحمانی تر که جملگی محمدی هستند تا شاید این بار این مسخ شدگان زمین توبه و تصدیق کنند و لایق نجات و عروج گردند و این مهلتها و رحمتها طبق قول امام صادق(ع) در چهارصد دور چهارصد هزار ساله تکرار و استمرار می یابد. که این حقیقت کاملترین بیان از رحمت مطلقه خداوند بر آدمیان است که اراده کرده است که وجود سرمدیش را به این عدمیان اعطاء نماید که نهایتاً می فرماید که او ارحم الراحمین است که همه گناهان شما را می بخشاید. که این رحمت مطلقه و بخشایش عظیم از سرمدیت قائم آل محمد است که نزول ذات حضرت حق می باشد که زمین و آسمانها دگرگون شده و برایش ظهور می کنند به الهیتش.

۱۱۰۲- طبق قول امام صادق(ع) در الهفت در چهارصد دور عمر آدم در جهان که در هر دورش نیز هفت نوع و درجه از آدمیت ظهور می کند که به مثابه هفت دوران تاریخ تمدن است می توان گفت که دو هزار و هشتصد دور آدمیت و تاریخ تمدن بر زمین داشته و خواهیم داشت: ۲۸۰۰=۴۰۰X۷. که البته نمی دانیم که اینک در کدامیک از این ادوار دوهزار و هشتصدگانه قرار داریم که اگر می دانستیم می توانستیم تاریخ دقیق قیامت کبری و پایان عمر زمین و آسمانها را محاسبه کنیم که این علمی است که فقط در نزد اوست، علم قیامت! که دانش آن برای عامه بشری جز بدبختی و خودکشی به ارمغان نمی آورد همانطور که اگر وقت دقیق مرگ خود را بدانیم.

۱۱۰۳- باید دانست که علوم الهی از نوع آنچه که از نزد امامان معصوم می یابیم دارای بار امانت و مسئولیتی خطیر و کبیر است که هر نوع بازی و التقاط در آن موجب فلاکت و جنون است از نوع آنچه که در طول تاریخ در نزد برخی از سوداگران علوم لدنی سراغ داریم که در عصر ما نیز کم نیستند به مانند آنچه که در کشور خودمان از کسی چون احمد فردید و پیروانش دیده ایم که مقادیری از مفاهیم قرآنی و معارف شیعی را با هرمنوتیک اروپائی و فلسفه هایدگری مخلوط کرده و از آن مکتب نژادپرستی آریائی و فاشیزم ایرانی استخراج کردند و همه شان دیوانه و رسوا شدند. زیرا علوم و اسرار و حقایق الهی برای آن نیستند که بشر بواسطه اش به مقاصد دنیاپرستانه و استکباریش در دنیا نائل آید حتی اگر اهدافی بظاهر ملی و دینی باشند که تازه چیزی از جنس فاشیزم هیتلری از آب درمی آیند که موجب قتل عام صد میلیون انسان شد. این معارف جز به قصد سیر الی الله و اخلاص در دین و عروج روحانی، موجب سقوط و تباهی و

مالیخولیاست و منجر به فجایعی جبران ناپذیر میشود از جنس اسماعیلیه و حروفیه و نقطویه و فراماسون و صهیونیزم و مکتب ایرانی و ... .

۱۱۰۴- همه انواع و درجات و طبقات عالم هستی در هفت زمین و آسمان و عوالم غیب و شهود در نظر آدمی جز به بازیچگی و عبث چه معنائی می یابد اگر حق و معنای انتخاب در این بین وجود نداشته باشد. زیرا آدمی تنها موجود بینابینی در جهان است و اینست که نیازمند بیان است که همان اسرار این بینهای لامتناهی است یعنی بیان بین چیزها و درجات. که بیان الهی از زبان رسولانش موسوم به بینات است که این بینات حجتها و میزان های حق انتخاب هستند بین این و آن، زمین و آسمان، دنیا و آخرت که نهایتاً همان انتخاب بین خود و خدا و عدم و وجود است. و آدمی در حیات مادی و دنیویش که حیات خودی و نژادی اوست جز تباهی و نابودی را تجربه نمی کند و چون چنین است اصلاً دارای انتخابی است در قبال رسولان الهی که آورندگان نور وجود سرمدی هستند که خود نیز مظهری از این وجود الهی میباشند. از اینجا بهتر به راز این کلام مکرر الهی در کتابش پی می بریم که ای رسول بگو که من از بابت رسالتم از شما مزدی نمی خواهم و منتی ندارم و اجر من همین است که هر کسی راه پروردگارش را انتخاب می کند. و از آنجا که رسولان الهی از انبیاء و اولیاء و اوصیاء و عرفا، حاملان نور انتخاب برای خلق هستند و خلق به نور وجودشان انتخاب می کنند پس این رسولان مظهر حق انتخاب می شوند و چیزی برتر از این در عالم نیست چرا که حقی بالاتر از این در آفرینش نیست زیرا آفرینش اینهمه انواع و درجات هستی جز برای حق انتخاب نبوده است. پس حق انتخاب همان حق وجود است و حق وجود جز خداوند خالق نیست پس اجر این رسولان همانا الحاق به پروردگارشان است که حق است پس مظهری از پروردگارند و اجری بالاتر از این ممکن نیست و آن را حق انتخاب می نامیم همانطور که در قلمرو فلسفه و حکمت برای حق و حقیقت هیچ تعریف و توصیفی ممکن نیامده است جز آنچه که در اینجا توصیف شد یعنی حق انتخاب بین بود و نبود! و اینست که حق در ورای همه ارزشهای دوگانه قرار دارد حتی ورای بود و نبود. و این سرّ حق است که غیر قابل بیانترین اسم ذات الهی است که جز در وادی اختیار و انتخاب فهم و حاصل نمی شود. پس قلمروی برتر و مقدستر از قلمرو اختیار و انتخاب انسان نیست. و لذا فقط سالکان این وادی هستند که بر سرّ کلمةالله وارد می شوند یعنی سرّ ال لا ه که وادی بین بود و نبود می باشد که: الله حق!

۱۱۰۵- پس بدان که در قبال رسولان الهی در هر مرتبه ای بر آستانه انتخابی ال لا هی قرار داریم که انتخابی بین یک بود و نبود است در درجات. که برای هر مرحله از آن نیز مدت و مهلتی وجود دارد که اگر این فرصت انتخاب از دست برود آنگاه آدمی از مقام انتخاب کردن ساقط شده و به ورطه انتخاب شدگی سقوط می کند به امر الهی و به واسطه شیاطین که فرد را به غل و زنجیر می کشند و بسوی مسخ می کشانند که همان سقوط از صورت و سیرت انسانی است. چرا که صورت و سیرت انسان از خداست و هر که خدا را در نزد رسولانش انتخاب نکند در حقیقت به وجود خودش کافر شده است و از هستی الهی خود ساقط می گردد که در حیوانات و نباتات و جمادات و پست تر از جمادات یعنی در اشیاء صنعتی و بلکه در زباله ها مسخ میگردد: "و خداوند امر نمود تا سنگ و آهن شوند." اسراء۵۰- پس در مییابیم که بدون معرفت در حق انتخاب و اختیار آدمی که حق آدمیت است که جهان هستی بخاطر آن برپا شده است این حکمتهای مربوط به مسخ و رسخ و فسخ و نسخ مطلقاً نه قابل درک است و نه تصدیق. همانطور که در طول تاریخ همه حکمتهای اساسی مذهب امامیه بواسطه علمای قشری طرد و تکفیر شده است زیرا میزان را خودشان قرار داده اند. و اصلاً اگر علم و معرفت برحق اختیار و انتخاب در انسان نباشد باور به معاد و قیامت و حساب و کتاب نیز باوری بی ریشه و دروغین است مگر اینکه حقیقت بزرگی چون شفاعت اولیای الهی را ملعبه این جهل خود ساخته و آن را نیز تحریف و مسخ کنند همانطور که کرده اند و هر کسی را که این نوع امام شناسی و شفاعت شناسی جاهلانه را نقد کند تکفیر می کنند. همانطور که اصولاً در تاریخ حربه تکفیر در دست منافقان بوده است تا امامان و مؤمنان را تکفیر نمایند. همانطور که شاهدیم این علمای قشری مشغول تکفیر عرفا بوده اند و علمای جاهلتر از اینها در جناح اهل سنت هم مشغول تکفیر اینها بوده اند که بالاخره در عصر ما این شقاوت شیطانی بغایت خود رسیده و حق انسان از ورطه تکفیر این کافران آزاد می شود. زیرا آنکه حق را نشناسد کافر است و حقی جز حق اختیار و انتخاب در عالم هستی نیست و هر که بر این حق نیست در مسخ اشیاء محکوم به نابودی است تا آنجا که از عدم پرستیش توبه کند. زیرا عدم و عدم پرستی همان عرصه جبر و جباریت است و جبر و جباریت و مجبوریتی شدیدتر از مسخ انسان نیست.

۱۱۰۶- بنابراین درک می کنیم که گوهره رحمت یعنی آن رحمتی که ذات علم و هدایت است و انسان را به خدایش میرساند حق اختیار و انتخاب است همانطور که حتی مردم جاهل نیز در زندگیشان هر چیزی را فدا می کنند تا به آزادی اختیار و انتخاب بیشتری برسند و بسیاری در این راه جانفشانی می کنند و این مسئله در آخرالزمان تبدیل به بزرگترین معضله و نهضت جهانی شده است یعنی آزادی. منتهی مسئله اینست که جاهلان آزادی را جز در قلمرو اشیاء جستجو نمی کنند که نهایتاً آزادی بازی کردن است با اشیاء و با همدیگر. و اینست که اکثر انقلابات آزادیخواهانه به اشد جبّاریتها منتهی می شود.

۱۱۰۷- پس رحمتی جز حق اختیار و انتخاب نیست که همان حق آزادی جان و وحدت با جانان است در جهانیان. که این حق جز در نزد اولیای الهی که مظاهر نور رحمت و رأفت الهی هستند یافت نمی شود و آن انتخاب این نور برای کل سرنوشت است که به معنای انتخاب ولی خدا بر خویشتن است و خود عدمی را تسلیم نور وجودش نمودن. و این اولین انتخاب است که اساس همه انتخابات دگر و برتر می باشد همانطور که خداوند در کتابش می فرماید: "ای رسول گروهی به نزد تو آمده و می گویند که ایمان آوردیم و اینک می رویم تا هدایت شویم! بدان که اینان منافقانند زیرا اگر ایمان آورده بودند از نزد تو نمی رفتند." پس امام را بر خود گزیدن انتخاب اول و اساس هر انتخابی است که عین گزینش وجود بر عدم است و عدم را تسلیم وجود ساختن!

۱۱۰۸- دانستیم که رسولان الهی اعم از انبیاء و اولیاء، خود مظاهر و کانون حق انتخاب هستند و رحمت خدا. پس هر انتخابی و هر حقی در انتخاب و هر بینی در وادی نیک و بد و حق و حقتر، خود رسول است که او را عروةالوثقی و حبل المتین و نردبان الهی نامیده است و علاوه بر این قدرت انتخاب هر حقی بین هر درجه از بود و نبود جز به قوت رحمت مطلقه الهی در نزد رسول ممکن نمی شود چرا که آدمی در حیات دنیا و غرایز و شرایط دنیوی، اسیر خاک است و چشم و گوش و هوشش بر عالم غیب وجود بسته است پس برای هوش و حواس آدمی وجود غیبی و مقامات غیبی همچون عدم و نابود شدن است و این بدین معناست که در ادراک عامّه بشری اصلاً درک وجود و عدم واژگونه است یعنی عدم را وجود و وجود را عدم می پندارد. پس چگونه بدون رحمتی عظیم و ایمان و اعتماد و توکلی عظیم امکان چنین انتخابی را دارد مگر اینکه مستمراً در اتصال روحانی با امامی حیّ باشد و این ممکن نمی شود الّا در فکر و ذکر و تقوا و اطاعتی بی چون و چرا در قبال امامش. زیرا وادی وجود همان غیب پیمائی است که آنرا سیر و سلوک روحانی نامند که سالک را از طبقات مسخ شدگیهای جهنمی تدریجاً بالا می کشد و از مرگ و جمود می رهاند و زنده به ریح و ریحان و روح می سازد و به آسمانهای برتر تعالی می بخشد و اینست که یک سالک هر روزش عیدی و عهدی و حیاتی دیگر است چرا که در جستجوی خدای خویش است و خداوند هر آن در شأنی دگر است که این شأن را جز اولیایش در نمییابند در مراتب. و اینست که علی(ع) می فرماید کسی که امروزش همچون دیروز باشد از ما نیست و نیز کسی که از امامش دائماً پرس و جو کند پس کی و کجا!

۱۱۰۹- "هر چیزی که از این خاندان (اهل بیت عصمت و ولایت) بیرون نیاید باطل است." امام محمد باقر(ع)! این سخن امام باقر(ع) بعنوان سلطان علوم این مکتب برای مؤمنین شیعی دارای اهمیتی سرنوشت ساز است که هویت تاریخی این مذهب را تا پایان جهان رقم می زند. و اما آیا براستی این "چیز" چیست؟ آیا منظور همان علم حدیث است؟ که اگر چنین است که در نزد عامه علمای رسمی چنین است پس حجّت راستی و ناراستی حدیث چیست که اگر این حجت همان علم رجال و حدیث باشد بر خلاف این سخن امام باقر(ع) است زیرا علم رجال و حدیث از این خاندان بیرون نیامده است و هیچیک از امامان ما از چنین علومی سخن نگفته اند چرا که همواره امامان شیعی و یا خلفاء و اوصیای آنها بطور زنده بر روی زمین حضور دارند که فرق بین شیعه و سنی جز همین معنا نیست. پس علم رجال و حدیث یک پدیده غیر شیعی است و برای علمائی معنا دارد که معتقد به امام حیّ نیستند و لذا باب اجتهاد را ابداع کرده اند که عمر ابن خطاب از مشهورترین بانیان آن است که خود را فقیه و مجتهدی نامید که مستقل از اهل بیت عصمت و عترت قادر به فقاهت است. و می دانیم که علی(ع) بر منبری این ادعایش را تکذیب کرد. و اما نکته دیگر اینکه آیا منظور از خاندان عصمت و ولایت چیست که هر چیزی از غیر این خاندان باشد باطل است. چون می دانیم که امام عصر غایب است پس این خاندان نماینده ناطقی ندارد تا شیعیان بتوانند از طریقش حق را از باطل تشخیص دهند. ولی در عین حال سخنان واضحی از

اکثر ائمه هدی در نزد ماست که نشان می دهد منظور از اهل بیت و آل محمد فقط ائمه معصوم و یا شجره نژادی آنها نیست بلکه ابواب و اوصیاء و وارثان ولایت امامان در دوره غیبت می باشند که حتی در عصر حیات دنیوی ائمه نیز وجود داشته اند همچون سلمان فارسی، عمار، جابر جعفی، مفضّل جعفی و امثالهم. یعنی چه؟ در دوره حضور و یا غیبت امام هر مؤمنی که به روحی از نور ولایت و علم امام زمان نائل آمده باشد وصی و وارث امام و عضوی از این خاندان است که در این باب آیات و روایات کثیری وجود دارد که متأسفانه در نزد اکثریت علمای رسمی ما مهجور و مورد انکار است چرا که شرافت علوم عاریه ای و اجتهاد دهری را خدشه دار می سازد و بازار فقاهت توریه ای را تعطیل می کند.

۱۱۱۰- با نگاهی به تاریخ فقاهت و معرفت شیعی درمی یابیم هنگامی که یک عالم ربانی و عارف شیعی حقیقتی از این مکتب را به میان می آورد که ریاست دینی و معیشت صنفی برخی از علمای دهری و فقهای توریه ای را خدشه دار میسازد بناگاه فریاد وا اسلاما و وا شریعتا و فتواهای تکفیر و ارتداد برپا می شود و فتنه می آفرینند یعنی آنگاه که فقاهت اخباری و اجتهاد قیاسی به لحاظ ماهیت به زیر سئوال می رود که مهمترین موضوعات این فریادها و فتنه ها و تکفیرها عبارتند از: آداب و شرایط حج و اوقاف و خمس و زکات و کفاره و شفاعت و آداب و شرایط نماز و روزه استیجاری برای اموات و مراسم عزای حسینی و آداب حقوق کفن و دفن اموات و ازدواج و چند همسری و متعه و همچنین دکانهای فال و استخاره و دعانویسی و دعا فروشی و سایر خرافات منسوب به احادیث ائمه هدی و غیره. که یکی از این فریادها و فتنه ها و فتواهای تکفیر و ارتداد در عصر ما مربوط به آثار و افکار دکتر علی شریعتی بوده است. که البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی تدریجاً فروکش کرده است زیرا رسوا شده است و اگر هم جریان دارد در خفاست. با نظری به فتواهائی که بر علیه افکار و آرای دکتر شریعتی صادر شده که تقریباً همه مراجع و علمای مشهور آن عصر را شامل می شود به این نکته مذکور پی می بریم و آنگاه به یقین درک می کنیم که علم و علمای اخباری و فقه و فقهای قیاسی و تاریخ محور هرگز درد دین و اسلام و امامت نداشته اند و هر جا هم که فریادی از این باب برخاسته هویتی دنیوی و بازاری داشته است و هر کجا که عالم یا عارفی مؤمن به دفاع از حقی برخاسته و ضلالتی را شکافته و چراغی برافراشته همه این علمای حسابی و کتابی و اسکولاستیکی متحداً با حمایت حکومتهای جور بر علیه آن به تکفیر و تهدید برخاسته اند که همه این واقعیات درباره دکتر شریعتی نیز مصداق دارد. و قابل ذکر است که دکتر شریعتی با اینکه در آغاز سن کمال از دنیا رفت ولی حامل روحی از ولایت علی ابن ابیطالب بود و لذا تنها ندای آن عصر در احیای حبّ علی و عدل علی در نسل جوان بود. هرچند که این ندا از قلمرو لااله فراتر نرفت چون از دنیا رفت و عمرش کفایت نکرد. و اتفاقاً یکی از احادیثی که بعنوان حربه و برهانی قاطع بر علیه آرای دکتر شریعتی از جانب این علما بکار گرفته شد همین حدیث مذکور از امام باقر(ع) بود زیرا می گفتند که دکتر شریعتی با منطق و دلایلی از اسلام و تشیع سخن میگوید که هیچ نشانی از آن در احادیث شیعی نیست و لذا اسلام شریعتی را من درآوردی و بدعت میخواندند. اینک بهتر درک می کنیم که چرا این پیام شریعتی موجب شد که بسیاری از این اسلام خواران و ولایت بازان از وحشت مرگ تا جائی پیش رفتند که با دربار و ساواک متحد گشتند چرا که: اسلام و تشیع مذهب عدل است نه عزا! مکتب عشق و جهاد و غزا است نه غذا! و جالب اینکه همه این دشمنان قسم خورده شریعتی که در حقیقت دشمنان قسم خورده عقل و معرفت و تفکر هستند با اینکه امروزه در خفا دارای قدرتهای پنهان مخوفی هم می باشند جرأت ندارند که همه فتواهای مراجع عظام بر علیه شریعتی را رسماً حداقل در سایتی منتشر کنند تا بقول آنها این جوانان ساده دل بیش از این فریب این شریعتی "ملعون" را نخورند و کافر نشوند! پس از اینجا بدان که اینان جز درد نان و نام و قدرت ندارند! اینست که یکروز شریعتی را مفید می دانند و روز دیگر مضرّ، بستگی دارد به اینکه از کدامش بتوان رأی بیشتری کسب کرد! این جماعت حتی به مراجع تقلید هم تعلقی ندارند الا در حد استخراج فتواهائی در خدمت منافع حزبی و صنفی و بازاری خویش!

۱۱۱۱- پس بقول امام باقر(ع) و امام صادق(ع) اگر خداوند برخی از شیعیان مخلص را بر طینت و ولایت ائمه هدی نمی آفرید و آنها را رسولان و اوصیای امام زمان و قائم آل محمد در دوران غیبتش قرار نمی داد پس بشریت در ظلمات خاتمیت و ضلالت غیبت نابود می شد در حالیکه می دانیم که خاتمیت محمدی بمعنای کمال رحمت و نعمت خدا در دین است و غیبت امام زمان هم رحمت و نعمت مطلقه و جهانی اوست. زیرا قیامت پنجاه هزار ساله دور قائم آل محمد و عرصه ظهور هشتمین آدم است (بقول امام صادق(ع)) و ظهور اشد فتنه ها و شیطنت ها و مسخ هاست و ظهور شخص

قائم آل محمد که همان ظهور واحد قهار است که در آخرین دوره از این قیامت پنجاه هزار ساله رخ می دهد و طومار تمدن پیشین را در هم می پیچد و آدمیت برتری را بنا می نهد، بشریت و بخصوص مسلمین و شیعیان به چه نوری نجات و هدایت می یابند جز نور اوصیاء و رسولان امام زمان که از طینت محمدی به خلق جدید رحمانی آفریده شده اند و ایناننند آل محمد و آلاءالله در دوره غیبت که همان مظاهر ائمه معصومین می باشند که: "ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما شیعیان خالص." امام باقر(ع).

۱۱۱۲- آیا براستی در کلام امام صادق(ع) در رساله الهفت منظور از هشتمین آدم که در آخرالزمان محمدی ظهور میکند که بانی آدمیت و مدنیت بعدی است چیست؟ آدم ابوالبشر که بهمراه حوا به مقام نبوت و علم اسماء و روح الهی از بهشت آسمان بر زمین هبوط نمود پدر این تمدن هفت هزار ساله ایست که در آن بسر می بریم که همه مرسلین و امامان معصومین به مثابه وارثان این آدم هستند در مراتب ظهورات الهی از آدم زمینی تا رسول خاتم که ششمین وارث کامل آدم است که هفتمینش علی مرتضی می باشد که ظهور باطن محمد است در تجلی دوازده گانه امامت که جمعاً می شود هجده! که نوزدهمین آن همان آدم هشتم است که همو قائم آل محمد است که برپا کننده همه اسرار و حقایق آدمیت است از منظر حقیقت محمدی. و باید دانست که این قائم آل محمد براستی قائم این بیت الهی است و همان امام دوازدهم نیست و هست. زیرا امام دوازدهم از وجود این قائم که تجلی و مخلوق خود اوست جهانیان و عالم ارض را منوّر می کند. این قائم همان نور غیبت امام دوازدهم است و محل ظهورش به نور رحمت و علم و عرفان خلّاق. به بیان دیگر این قائم ظهور تمام و کمال و الله اکبری حقیقت محمدی و همه امامان است و چون این آدم هشتم در خلقتش کامل شد آنگاه امام دوازدهم به شخصیت و واحدیت و قهاریتش ظهور می کند و بنیاد تمدن ماقبلش را برمی چیند و قیامت کل بشریت این دوران را برپا می سازد که مؤمنانش به عروج اجر داده می شوند و کافرانش به مسخ و سقوط جزا می شوند و جنّات نعیمش بر زمین برپا می گردد و زمین و آسمان به نور الهیت خداوند بروز می کنند و آدم هشتم بر زمین جلوس مینماید و تاریخ و دوران بعدی آغاز می شود همچون دورانهای پیشین ولی نه تکرار آن. که این جلوس عرش رحمن و نزول کل نور نوزده گانه حروف بسم الله الرّحمن الرّحیم است که مظهر واحده اش این آدم هشتمین است که امام صادق وعده ظهورش را در دوره قائم آل محمد داده است قائمی که برپا کننده و احیاءگر و متجلی سازنده حقایق آل محمد است و این معنی قائم آل محمد است که خود امام دوازدهم نیست بلکه مظهر و ظهور نور اوست در آدمیتی دگر و برتر که این امر هم مصداق تمام و کمال این سخن مکرر باقرالعلوم(ع) است که سلطان تأویل و تجلی می باشد: ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما. یعنی امام معنای مطلق خدا و کلمةالله است که ظهور و تعیّن و تجلّی همه صفات و کمالاتش همانا شیعیان مخلص و برگزیده هستند که قائم، کاملترین آنهاست. اینست انسان!

۱۱۱۳- و اما روایت دیگری از رسول اکرم(ص) وجود دارد که همه علمای شیعه و سنی بر راستی آن وفاق دارند و آن سخن از دوازده مهدی آخرالزمان است در دوران غیبت که در دوازده قرن پیاپی ظهور می کنند که همگی به مثابه رسولان و اصیای امام دوازدهم هستند که مستقیماً در ولایت آن حضرت ظاهر می شوند که ناطقان ایشانند و همانطور که می دانیم ما امروزه در دوازدهمین قرن غیبت قرار داریم یعنی دوره ظهور دوازدهمین مهدی است که به نظر ما این دوازدهمین مهدی امام عصر قائم اوست و برپا کننده هشتمین آدمیت است که منجر به ظهور شخص امام دوازدهم میشود به قهاریتش! و سپس دوران جلوس آدم هشتم است پس از انحلال و انهدام تمدن حاضر بر روی زمین! و بیهوده نیست که امام صادق می فرمایند که: و اما جاودانگی از آن قائم ماست. زیرا قائم و برپاکننده قیامت پنجاه هزار ساله همه ادوار چهارصدگانه آدمیت هاست که با محاسبه ای نشان دادیم که حدود یکصد و شصت میلیون سال است و او همان روح آدم ازلی و کبیر است که ظهور نور حقیقت محمدی می باشد که همه صور عالم و آدمیان از نقش روی اوست که صورت الله است که اینجانب او را در واقعه کسوف بزرگ سال ۱۳۷۶در مشهد مقدس دیدار کرده ام به جمال خویشتن که شب قبلش بوقت سحر نزول کامل ماه بر این بنده واقع گردید که نزول آدمیت بود همانطور که علی(ع) ماه را جایگاه فلکی حضرت آدم خوانده است. پروردگارا حمد از برای رحمت مطلقه توست و شکر از برای امامانت که نورشان را بر ما تابانیدی و ما را از جمود و مسخ عصر آهن رهانیدی و به آدمیت رسانیدی! اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجّل فرجهم!

۱۱۱۴- در عصری که همه اساطیر اقوام و ملل و همه حماسه های انسانی و اسوه های رحمانی و حجت های روحانی و انوار عرفانی و حقایق آسمانی در احساس و اندیشه بشر مسخ شده و آهنین آخرالزمان هیچ و پوچ و واژگونه و مرگبار و شیطانی گشته و مثالی از بوف کور صادق هدایت است بار دگر رحمت محمدی و نعمت علوی و حدیث قدسی باقرالعلوم و صادق العلوم به نجات انسان آمده است و آغوش کرم و لطف و شفاعت و مغفرت و رفعت و تعالی و عروجش را بر ما گشوده و ما را از تناسخ این دوران فرا می خواند و به بالا می کشد الحمدلله رب العالمین!

۱۱۱۵- همین اواخر برای نخستین بار در زندگیم در رؤیائی دیدم که جلال آل احمد به سراغم آمده تا مرا به دیدار با صادق هدایت ببرد که به دیدارش رفتیم که در تاریکخانه ای مشغول تشریح مغز زنده و بزرگی از انسان بود که بر روی میز کارش قرار داشت و بمن گفت: من در اسرار این مغز درمانده شده ام بیا و تحویلش بگیر این کار توست! متعاقب این رؤیا یکبار دیگر پس از پنجاه سال بسراغ بوف کور رفتم و اینبار حقیقتش را یافتم که همان سقوط و واژگونی و مسخ حقایق و اسرار عرفانی بود آن درخت سرو و جوی آب و پیر زال و بانوی آسمانی که نشانهای همه کشف و شهود و معراج عرفانی مشرق زمین و ایران زمین و عرفان اسلامی است در این تراژدی تبدیل به شیطان و فحشاء و جنایت و خیانت و مرگ و خودکشی گشته است. یعنی همین عرفانی که امروزه بر جهان حکمفرماست عرفان شیطان و شیطان عرفانی آخرالزمان! و بیهوده نبود که پس از رویاروئی با این فاجعه نابودگر عرفانی چاره ای جز خودکشی برای شاهدش باقی نماند. و اینست که ما در کتاب "سرگذشت علیین" هدایت را شهید معرفت ایران زمین نامیدیم شهید شهادت این عرفان شیطانی که یک واقعیت جهانی است که صادق هدایت نیم قرن پیش از این پیش بینی اش نمود همچون مسخ کافکا که سرنوشت انسان امروز است انسانهای عنکبوتی که حتی به عنکبوت شدنشان هم افتخار می کنند! و صادق هدایت نخستین کسی بود که این تراژدی انهدام روح انسان آخرالزمان را پیشاپیش رؤیت کرده بود نه فقط برای جامعه ما که برای جهانیان! زیرا نماد درخت سرو و جوی آب و پیر زال و بانوی آسمانی همان منظره کهن عرفانی است که سرچشمه اش مشرق زمین و ایران است که در همه صور نقاشی های مینیاتوری حضور دارد و نماد عرفان اسلامی هم می باشد که در اشعار حافظ شیراز هویداست. و بیهوده نیست که هر کسی با هر سطح سواد و فرهنگ و ایمانی که بوف کور را بخواند تا دم مرگ از زهر حقیقتش که در سراسر زندگی خود می بیند رهائی ندارد و این زهر، قاتل خوشبختی احمقان است همانطورکه خود هدایت در مقدمه کتابش به همین مسئله اشاره دارد که می خواهد حسابش را از خوشبختها و احمق ها و رجاله ها جدا کند و جدا کرد چه جداکردنی! و بیهوده نیست که هر انسان روشن ضمیر و بیداری در عصر ما و کشور ما جرعه ای از شراب زهرآگین افعی بوف کور هدایت نوشیده است از آل احمد و شریعتی و فروزانفر تا سپهری و حتی کسی چون فردید و همه دیگرانی که ذکر نامشان مقدور نیست از علامه ها و آخوندهای مشهوری که تاب زهر این حقیقت را نیاوردند و تکفیرش کردند! ولی حافظ شیراز قرنها پیش از این نماز میّت همه این نوع تکفیریها را خوانده است. و براستی که صادق هدایت را اگر حافظ نگون بخت سرنوشت واژگونه امروزین بدانیم خیلی غلوّ نکرده ایم زیرا هر کسی با مطالعه آثارش فال زندگیش را می گیرد فالی که هرگز فراموش نمی شود بخصوص فال بوف کور که تفأل عارفان شیطانزده آخرالزمان است. بوف کور، سیمای عرفان ضد عرفان است آنگونه که هست نه آنگونه که باید باشد در نزد هدایت. وگرنه خودش را نمی کشت آنهم با پول فروش همه کتابها و کتابخانه اش! در این حقیقت و واقعیت تا توانی بمان و بیندیش اگر تمایلات عرفانی داری! از این منظر اگر یکبار دگر بوف کور را بخوانی اینک بهتر خواهی دانست که امروزه عرفانی جز به نور مستقیم امام زمان و اولیایش ممکن نمی شود و بغیر از این سقوط در آغوش شیطان است که عرفان حلقه حجتی فجیع بر این واقعیت است.

۱۱۱۶- اگر پس از حدود نیم قرن هنوز هم حتی پس از انقلاب اسلامی، صادق هدایت بخصوص در نسل های جوان ما اینقدر نفوذی اساطیری دارد بدین معناست که عرفان بعنوان مبرمترین نیاز انسان آخرالزمان در جامعه ما واژگونه است که طالبانش در غایت تجربه های عرفانی به بوف کور منتهی می شوند و در آنجا سرنوشت شوم عرفانی خود را به عزا و انتحار می نشینند و بوف کور را کتاب مقدس تراژدی عرفانی خود می یابند در عین انزجار! این زنگ خطری مهلک برای متولیان فرهنگ و دین و عرفان است که می پندارند با محکوم کردن "عرفانهای نوظهور" مسئله را حل کرده اند و از طریق تکفیر هم اسلام را نجات داده اند. وقتی انسانی باقی نمانده باشد بود و نبود اسلام چه فرقی می کند و نیز بود و نبود علمای اعظام!

۱۱۱۷- بوف کور هدایت، بر خلاف اینهمه مقالات و کتب روانشناختی و هنری و فلسفی و اجتماعی و انواع بررسی ها و نقدهای صد تا یک غاز که درباره اش صورت گرفته، یک اثر واژگونه عرفانی حاصل از یک تجربه مرگبار عرفانی است که بی امام مانده است یعنی بدون علم و نور عرفانی! و مپندار که با مطالعه همه متون عرفانی از ابن عربی تا اسفار ملاصدرا بهمراه همه احادیث و آیات عرفانی قرآن، بتوان از ظلمات و شیاطین آخرالزمان که در مسیر این راه در کمین هستند، جان سالم بدر برد و رستگار گشت و به سرنوشت بوف کور دچار نشد! بوف کور غایت عشق عرفانی فاقد امام در آخرالزمان و عصر آهن و بمب و ماهواره است. غایت عشقی که عاشقش در معشوق مسخ می شود و معشوق را قطعه قطعه می کند تا روح خود را برهاند که عاقبت خودش تبدیل به شیطان می شود شیطانی که روزی پیر طریقت بود و پیر طریقتی که همان شیطان بود!

۱۱۱۸- اگر در کتابی واحد و در صفحه و سطری واحد نام باقرالعلوم(ع) و امّ الکتاب را در کنار بوف کور و صادق هدایت می آوریم اوقاتتان تلخ و ذوقتان مشوش نگردد و داغ التقاط را به تعویق بیندازید. زیرا ما عادت نداریم مدت زیادی در آسمان بمانیم مأموریم که آسمان را هر چه سریعتر به زمین برسانیم تا حقیقت آسمانی و واقعیت زمینی را با هم روبرو کنیم تا دچار توهم نشویم و ایجاد توهم نکنیم! زیرا واقعیت ما بوف کوری و حقیقت ما امام زمانی است و این سرنوشت آخرالزمان انسان است. اگر این دو را بهم تأویل نکنیم به راز واژگونی عرفانی و مسخ عرفانی نمی رسیم پس به آن دچار می شویم و تا ابد مرید صادق هدایت می مانیم و بوف کوریم! و می دانیم که بوف یا جغد همان مرغ حق است که پیام آور حقایق عرفانی و آسمانی بر زمین است که اگر کور باشد پس وای بر کسانیکه پیامش را دریافت میکنند زیرا پیامبری کور بسوی مردمانی کور و نامربوط می رود و موجب کوری است نه بصیرت! همه سالکان با این مرغ شب رفاقتی دیرینه دارند و با هر هویش می میرند و زنده می شوند.

۱۱۱۹- عصر جدید به لحاظی عصر ظهور فلسفه ها و هنرها و ادبیات عرفانی – شیطانی است که برخی از بانیانش سالکان و حق جویان و عارفان و عاشقانی بوده اند که به دام شیطان افتاده و مسخ گشته و سپس بخود آمده و به انتحار رسیده اند از پل الوار و رمبو و وان گوگ و کامو تا پو و الیوت و شوایتزر و هنری میلر و می شیما و هدایت و کافکا و نیچه و کریشنامورتی و سارتر و امثالهم! خود اینجانب در جوانی دورانی را از میان این قربانیان گذر کرده و با آنان محشور بودم پس اینان را چنان می شناسم که خویشتن را! و در برخی از آثار آن دوره ام رد پائی از این شاهدان را خواهید یافت. پس سخن بنده از این شهیدان معرفت از باب فلسفه و هنر و ادبیات نیست بلکه از باب حقیقت انسانی و اسرار مگوی زندگانی آنهاست و دردهای مهلکی که اکثراً در آثارشان پنهان شده است بجز اندکی از آنان همچون هدایت که در صدق کلام یک اسطوره و معلم بزرگ است و براستی از صدیقین عصر ماست. پس سخن بنده از اینان از باب التقاط نیست بلکه از باب اعتقاد و انسانیت و رحمت محمدی و همدردی جهانی است و ریشه هایشان در جان نسل ها و دورانها! اینان نخستین قربانیان هستند و نه آخرینشان! همانطور که شاهدیم امروزه خودکشی یک ایدئولوژی و راه حل جهانی شده است که به اشکال گوناگونی رخ می دهد که رویکرد تخدیری یک صورت آنست و رویکرد تکفیری- انتحاری هم صورت دیگرش! تفاوت فقط در روش توجیهی و شرایط فرهنگی جامعه است که این هر دو صورتش در بوف کور حضور دارد:خودکشی در تنهائی و انزوا و یا در ملاء عام و بهمراه اجتماع! و این دو ظاهر و باطن امری واحدند! کسی که می خواهد خود را بکشد همانقدر هم می خواهد دیگران را بکشد یا در خود و یا در اجتماع! آیا این بیانی آشکار از معنای مسخ انسانها در یکدیگر نیست یا مسخ فرد در جامعه و سائر موجودات و اشیاء! پس این دو نوع قتال، تلاشی جهت رهاسازی روح از مسخ است تلاشی مذبوحانه و ناکام و بلکه وارونه! و این حجتی آشکار بر واقعیت مسخ ارواح بشری در آخرالزمان است که روزافزون می باشد و در هر فرد و قومی دارای توجیه و روشی خاص است. و اگر این تناسخ آخرالزمانی قرین پدیده های مدرن و تکنولوژیکی شده فقط از منظر این معارف قابل درکی حقیقی است همچون بوف کور هدایت، مسخ کافکا، کارخانه مطلق سازی چابک، داستانها و اشعار پو، می شیما و امثالهم که تدریجاً به قلمرو خودآگاهی وارد می شود هرچند که خودآگاهی عرفانی و نوری نیست و هنوز کور و سرگشته است و لذا به انواع خودکشی ها می انجامد و مرگ را تنها راه نجات می یابد چرا که بهرحال با هر مرگی مرحله ای از تناسخ و مسخ به پایان می رسد و بر عرصه دیگری وارد می شود که لزوماً رهائی قطعی روح نیست که رهائی و رستگاری روح جز به نور علم و هدایت عرفانی تحت ولایت اولیای الهی ممکن نمی آید.

۱۱۲۰- ارواح مؤمن و متقی که از زمانه خود بالاتر رفته و از ظلمات عصر و مسخ طاغوت و شیاطین و اشیاء و علوم و فنون حاکم بر زمانه بیزارند هرگز نباید جهت رهائی از این بیگانگی و غربت روح به مواد و عوامل مستی زا و تخدیری و روان گردان و هنرهای تسخیری – تخدیری رجوع کنند که این خطری مهلک است که پیش روی این نوع انسانها گسترده است و هدایت و امثال او قربانی این رویکرد شیطانی هستند و لذا این نوع ادبیات ذاتاً تخدیری می باشند که برای نسل جوان و سرگردان مهلکند هرچند که فقدان و حذف این نوع ادبیات هم بخودی خود هیچ مشکلی از جامعه حل نکرده و نمی کند. بلکه این نوع ادبیات و نویسندگان بایستی بدرستی فهم شوند که در اینصورت رهگشا هم خواهد بود زیرا اینان سخنگویان مسخ پنهان در جامعه هستند که گاه تا سرحد پرستش این مسخ هم به پیش می روند که این دیگر زبان شیطان است که در عرصه سینما تبدیل به ایدئولوژی دجال شده است.

۱۱۲۱- در علایق فکری و پژوهشی صادق هدایت که در آثارش عیان است علائم و بارقه هائی از هدایت عرفانی نهفته است همچون درد جانکاه خودشناسی و خودآگاهی مسخ روانی و میل به رجعت در تاریخ و ساختار زبان و کلام و گرایشات تأویلی - هرمنوتیکی و میل به مذاهب و فرهنگهای کهن و بخصوص هند شناسی که مهد نخستین سقوط روح آدم است و نیز توجه به راز استحاله روح بواسطه شراب و افیون و همچنین توجه به سرّ مسخ شدگی مرد در زن و امثالهم. که ما در مجموعه آثارمان به همه این نشانه های هدایت انسان پرداخته و به سرچشمه های الهی آن رسیده و حقایقش را تبیین کرده ایم و همچنین گرایش کورکورانه و بوف کوروار هدایت در علوم غریبه که جملگی نیمه کاره و ناکام رها گردید و او را از کل این تحقیق مأیوس نمود و نهایتاً جز خودکشی راه دیگری برای نجات روحش نیافت زیرا او به این نجات ایمان داشت و همین نکته است که ماهیت زندگی و خودکشی هدایت را به کلی متفاوت ساخته است و لذا آثار و زندگی و خودکشی هدایت بر سرنوشت جامعه ما در این نیم قرن اخیر بس عمیق و در عین حال غیر قابل فهم همچنان ادامه دارد و آنچه که مسئولین فرهنگی را پس از بیست سال از انقلاب بالاخره وادار ساخت تا آثار هدایت را به همراه سانسور از ممنوعیت انتشار خارج کنند همین واقعیت است که آنها را متوجه ساخت که مردم ما در خفا و قاچاقی این آثار را همچنان می خوانند تا شاید معنائی برای مسخ شدگی خود و زندگی بی معنا و مرگ بی معناتر خود پیدا کنند آنهم در دوره ای که معارف و معنویت دینی شبانه روز بر مردم می بارد و فعّال است. و گوئی که بخصوص نسل جوان در آثار هدایت و حقایق زهرآگین و خودکشی هایش معنویت قانع کننده تری می یابند تا در نماز و روزه و دعاها و معارف دینی خود. چرا که مهمترین مشکل مردم نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان نه کفر و بی دینی که مسخ شدگی است و هدایت در تاریخ اندیشه معاصر ایران نخستین کسی است که این مبرم ترین بحران روح را با جسارت کامل در حدّ فهمش بیان کرده و پیش روی همگان قرار داده است. زیرا در داستانهای صادق هدایت همه قهرمانانش آشکارا از خود بیگانه و مسخ شده اند که بوف کورش بیان مسخ شدگی جماعت روشنفکران و هنرمندان و عارف مشربان این دوران است که خود او در رأسشان قرار دارد و بقول یکی از دوستانش می توان اسم و آدرس همه قهرمانان داستانهای هدایت را در جامعه پیدا کرد که این عین واقعیت است. و اینست تفاوت ذاتی ادبیات هدایت از همه مقلّدانش! بنابراین بررسی و شناخت هدایت بعنوان یک هنرمند داستان پرداز، جهلی آشکار است زیرا هدایت مطلقاً قصد داستان پردازی نداشته است و مجموعه آثارش این ادعا را به خوبی اثبات می کند که او فقط در جستجوی حقیقت علل بدبختی های انسان مدرن و بخصوص انسان ایرانی بوده است. پس طبقه بندی ادبیات او نیز در قالب مکاتب ادبی و هنری، جهلی دگر است. درست به همین دلیل وی چند بار مبادرت به سوزاندن همه آثارش نمود زیرا در آنها هیچ حقیقت و خیری نمی یافت که به کار خودش یا مردم بیاید همچون پو، رمبو، نروال، نیچه، کافکا و امثالهم. هدایت از جنس عین القضاة است و شریعتی نیز از همین سلاله است و ما نیز! و همه به مثابه پله های نردبانی واحدند نردبانی که روح انسان آخرالزمان را از اسارت و مسخ خاک و آهن و تکنولوژی برهاند و بالا برد. بنابراین بررسی و نقد و قضاوت درباره آثار و زندگانی این نوع انسانها کاری خطیر و پر مسئولیت است و جز در رسالت اهلش نیست و مابقی را به مسخ و واژگونی مضاعف مبتلا می سازد همانطور که ساخته است. کمترین چیزی که درباره امثال هدایت و دکتر شریعتی می توان گفت اینست که این صدیقین از بنیانگزاران خودشناسی عرفی و هنری و روشنفکری و انسان شناسی و مردم شناسی عصر جدید جامعه ایران هستند که به این دو نفر بایستی جلال آل احمد را نیز افزود. که ما وارث و ادامه دهنده عروجی این جریانیم که

لااقل حدود پنج قرن است که در تاریخ ما آغاز شده است که همان تاریخ عصر مدرنیزم و تکنولوژیزم است. یعنی تاریخ مسخ آخرالزمانی بشر!

۱۱۲۲- طبق گزارشات و مقالات کثیری که از دوستان نزدیک هدایت بما رسیده اطلاع می یابیم که هدایت از خاندانی اشرافی و متموّل متعلق به دربار قاجار بود و تعداد زیادی از بستگان نزدیکش از صاحب منصبان درجه یک حکومت پهلوی بودند مثل ارتشبد رزم آرا که نخست وزیر و شوهر خواهرش بود. و او از همه شان بریده و تا آخر عمر مورد نفرتشان بود و لذا از رفاه و قدرت اقتصادی خاندان خود هم محروم بود و زندگانی فقیرانه ای را می گذراند و علاوه بر این دوستان حقیقی هدایت نه روشنفکران و هنرمندان ممسوخ اطرافش که مگسانی دور شیرینی بودند بلکه افراد گمنام در میان مردمان فقیر و حقیر کوچه و بازار بودند که همان قهرمانان داستانهایش شدند. همانطور که پس از مرگش معلوم شد یک زن و شوهر امّی و کارگر ساده و بیسواد را وکیل و وصی کفن و دفن خود کرده بود که در خفا با آنان دوستی داشت و ساعتی بعد از خودکشی اش قرار ملاقات با آنان داشت تا آنها را با نعش خود روبرو سازد تا مسئول کفن و دفنش باشند و کس دیگری در کار نباشد در عین حال که پول هزینه این کار را هم روی سینه اش گذاشته بود بعد از آنکه همه دریچه ها را کاملاً مسدود کرده و شیر گاز را باز کرده و حمام و اصلاح نموده و لباس میهمانیش را بر تن کرده و دراز کشیده و در انبساط خاطر و با تبسم از دنیا رفته بود! و بدینگونه روحش در نسل های پیاپی فرود آمد که امثال آل احمد و شریعتی و بنده متأثر از روحش و مرگش، بخود آمدیم همانطور که روح پیام شریعتی و آل احمد نیز جز درد از خودبیگانگی انسان مدرن نیست همانطور که مجموعه آثار ما! مرگ و خودکشی هدایت برای خودش گوارا و نجات بخش ولی برای ما زهرآگین و غیر قابل قبول است و این خود یک تناقض و دیالکتیک بزرگ در هویت و آثار و حیات و مرگ هدایت است. همانطور که همه دوستان روشنفکر و هنرمندان اطرافش بخاطر طنزهای تلخ و نیش دارش از او شاکی و چه بسا دلخور بودند که در واقع هویت ممسوخ آنها را به ایشان خاطر نشان می کرد و این خود ماسکی بود که در رابطه با آنان بر صورت می زد که البته این نوع کلامش در رابطه با دوستان مطلقاً قابل قبول نیست بهر نیتی که بوده باشد. طنز و متلک پراکنی به اطرافیان در شأن انسانی چون او نبود و همین امر در تخریب اندیشه اش کم مؤثر نبود. ولی فقط در رابطه با مردمان امّی کوچه و بازار بی نقاب بود و آنان را دوست می داشت که این عشق به مردم در آثارش بصورت احساسی دلخراش خواننده را آزار می دهد و بیدار می سازد. اینست که توده ای های عصرش خیلی سعی کردند تا او را هم کمونیست بخوانند ولی موفق نشدند. در حالیکه امثال احسان طبری و ایرج اسکندری و کیانوری از رهبران حزب توده از دوستانش بودند و از نبوغش در مردم شناسی بهره می جستند ولی او همه آنها را رجاله ها میخواند یعنی زنان ریش دار! و عجبا که این لفظ از الفاظ خاص خطبه های امیرالمؤمنین علی(ع) است. و هدایت ارادتی ویژه به علی داشت و ذکر یا حق و یا هو و یا علی ورد زبانش بود بی آنکه خود را درویش و صوفی بداند و از این جماعت باشد. کسی که عاشق انسانیت و صدق و صفای مردمان باشد حتی خودکشی اش موجب بیداری انسانیت در مردم می شود همانطور که شده است. حال اگر کسی بواسطه آثار هدایت به تقدیس مفاسد و هرزگیهای خود پرداخت یک انسان واژگونه است وگرنه در آثار هدایت همه اعمال و صفات رذیله چنان نفرت انگیز توصیف شده اند که یک نفر افیونی و دائم الخمر از مستی و اعتیادش منزجر می شود نه مفتخر!

۱۱۲۳- آگاهان می دانند که اکثر بزرگترین متفکران و هنرمندان و انقلابیون تاریخ معاصر ایران بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر جاذبه روحانی صادق هدایت قرار داشته اند و عجبا که این جاذبه تا به امروز نیز به طرز پنهانی ادامه دارد که کانون اصلی این جاذبه از بوف کور است و موضوع خودکشی که محور اکثر داستانهای هدایت است. همانطور که بیش از نیم قرن پیش آلبر کامو اعلام نمود که بزرگترین معمای فلسفی این عصر خودکشی است در حالیکه آمار خودکشی در عصر کامو قابل قیاس با دوران ما نیست. و می دانیم که خودکشی در رأس موضوعات قلمرو علوم انسانی قرار دارد و نیز طبق روایتی از ائمه هدی یکی از نشانه های ظهور آخرالزمان، خودکشی های دسته جمعی است که امروزه در سراسر جهان به اشکال گوناگونی شاهدش هستیم بطور مستقیم یا غیر مستقیم، از خود تخدیری تا عملیات انتحاری گروهی و انقلابی و خودکشی های فردی و خانوادگی. و نیز می دانیم که انتشار اخبار و آمار خودکشی در نظام اطلاع رسانی و امنیتی همه کشورهای جهان در جرگه اقلام ممنوعه است، چرا؟ و می دانیم که این یک مسئله صرفا سیاسی نیست همانطور که همه خانواده ها خودکشی عضوی از خود را تحریف و انکار می کنند و کلاً فرهنگ عمومی

از بحث درباره خودکشی گریزان است و لذا این مسئله حتی در مراکز پژوهشی نیز بطور محرمانه انجام می پذیرد، چرا؟ و نیز می دانیم که طبق پژوهشهای روانشناختی، اکثر کسانیکه به خودکشی می اندیشند بالاخره مرتکبش می شوند. پس باید اعتراف کنیم که خودکشی حتی بعنوان یک مسئله علمی و فکری نیز دارای ماهیتی حیرت آور و افسونگر است که در فرهنگ عامه بشری حتی بر زبان آوردن این واژه نیز مکروه و منفور است حتی بعنوان یک موضوع فلسفی و پژوهشی و نه ارتکابی. این یعنی چه؟ درست همچون بر زبان آوردن نام و یا حتی اندیشیدن درباره اجنه و شیاطین بخصوص در نیمه شبها و در تنهائی و انزوا. آیا این یک خرافه است یا حقیقت؟ هر چه که هست امروزه یک واقعیت جهانی شده است پس بهتر است که با صدای بلند درباره اش بیندیشیم و سخن بگوئیم چون کار از تقیه گذشته است.

۱۱۲۴- امروزه دیگر فقط امثال نیچه و هدایت نیستند که به آرزو و امید مرگ یا خودکشی خواب راحتی می کنند و زندگی را تحمل و سپری می سازند با این ندا که: هرگاه که طاقتم تمام شد کلک خود را می کنم! که این جمله را در همه جای آثار هدایت می خوانیم. آیا این چه بلائی است که بر سر انسان مدرن آمده است که تا قرون گذشته یک پدیده استثنائی و اعجاب آور در جوامع بشری محسوب می گردید زیرا برای عامّه مردمان مطلقاً قابل فهم نبود که چگونه انسانی به دست و اراده خودش جهان را ترک کند و خود را سلب حیات نماید علاوه بر اینکه این امر تقریباً در همه مذاهب معصیتی بزرگ به حساب می آید که معنایش اینست که خداوند چنین کسانی را بعد از مرگشان سخت عقوبت میکند. پس خودکشی راه نجات از عذاب این دنیا نیست بلکه منجر به عذابی بدتر می شود. که خود این بنده در دو مورد بصورت کشف و شهود شاهد عذاب غیر قابل توصیف کسانی بودم که دست به خودکشی زده و بدینگونه از این دنیا رفته بودند. و در عین حال در نصّ صریح قرآن شاهدیم که خداوند برخی از مؤمنانش را امر به خودکشی می نماید. پس دو نوع خودکشی داریم که از ماهیتش جز خداوند آگاه نیست. و در عین حال در کلام دیگری از کتاب خدا، خداوند اهل انتحار را مأیوسان از رحمتش نامیده است که این معنا را هر کسی درک می کند. پس اگر خودکشی تبدیل به یک بیماری جهانگیر و روزافزون گشته دال بر انقطاع بشر مدرن از رحمت خداست و ما بعنوان مسلمان بر این باوریم که رحمت خدا در آخرالزمان جز از اولیای محمدی حاصل نمی شود و همه کسانیکه حتی در لباس مسلمانی مبتلا و مرتکب این معصیت کبیره می شوند از این رحمت محروم شده اند یعنی از خدا بیگانه گشته اند زیرا آدمی خدایش را جز به رحمتش نمی شناسد و به جز رحمتش با وی ارتباط نمی یابد زیرا خداوند ذاتش را با رحمت نوشته است و لذا خداشناسی جز رحمت شناسی نیست. ولی اگر انسان مرفه و ملوس آخرالزمان اینقدر شقی گشته که بوئی از رحمت به مشامش نمی آید دال بر واقعه ای کاملاً جدید است که آن مسخ انسان در غیر است به یاری شیاطین! یعنی انسان مدرن به تسخیر دشمن خود در آمده است پس دشمن حیات و هستی خود شده است و اندیشه خودکشی نیز یک القای شیطانی است که بواسطه اش افسون گشته و از آن رهائی ندارد. و ما امروزه به یاری اعترافات و صداقت و جسارت کلام امثال هدایت به حقیقت این مسخ آگاهتر می شویم که عین شیطان است. یعنی همه خوبیها و خدمات امثال هدایت مطلقاً خودکشی او را توجیه نمیکند حتی اگر به امر خداوند بوده باشد برای ما امری شیطانی تلقی می شود یعنی بایستی اینگونه باشد و مابقی با خدای ارحم الراحمین است.

۱۱۲۵- بهرحال اگر یکبار دگر بواسطه رویائی که از هدایت دیدیم صفحاتی از این رساله مبارک را به هدایت شناسی اختصاص دادیم به چند دلیل بود که چند خیر عظیم را بهمراه آورد که خودکشی شناسی و مسخ شناسی هنری و ادبی و آخرالزمان شناسی اجتماعی و شیطان شناسی روشنفکری و از همه مهمتر خود افسون صادق هدایت در فرهنگ و ادبیات ماست و استحاله مینیاتوری ادبیات عرفانی مشرق زمین که در بوف کور تجسم یافته است که واضحترین معنای واژگونی اساطیر عرفانی است که در آن پیر طریقت تبدیل به شیطان می شود و معشوق عرفانی بدست سالک قطعه قطعه می شود و خود سالک نهایتاً خلیفه شیطانی پیرش می گردد و دست آخر خود را می کشد. و این غایت سرّ همه انواع خودکشی های انسان مدرن است و خلاصه معنوی کسانیکه از طریق به بازار بردن اسرار طریقت و خود - فروشیهای رنگارنگ عرفانی به چنین عواقبی می رسند همانطور که قهرمان بوف کور عمری مشغول نقاشی پیر و معشوق آسمانیش بر قلمدان بود و آن را در بازار می فروخت و از این طریق ارتزاق می کرد تا اینکه نهایتاً پیرش در نظرش شیطانش شد و جسد معشوق عرفانی اش روی دستش ماند که او را قطعه قطعه نمود و در چمدانی جای داد تا بی سر و صدا دفنش کند. و اینست که عمده بوف کور پرستان، دراویش و هنرمندان خودفروش مسخ شده هستند. امروزه

قشر وسیعی از نسل جوان و تحصیلکردگان و هنرمندان و روشنفکران مشمول چنین ماهیت و سرنوشتی هستند. پس هدایت در رؤیای مذکور مغزی را به ما تحویل داد تا آن را تشریح و اسرارش را آشکار سازیم و ما نیز این رؤیا را محقق می کنیم همانطور که شاهدش هستید که این نیز برگی از تأویل و تعیّن عرفانی وقایع آخرالزمان است که واقعه ای جهانی است نه فقط شرقی یا ایرانی.

۱۱۲۶- برای ملت شیعه که امام حیّ و حاضر دارد مقبول و موجه نیست که ملتی ممسوخ علوم و فنون آخرالزمان باشد. خدا رحمت کند هدایت را که از نخستین تحصیل کردگان اروپائی در عصر جدید ایران است ولی ذره ای غرب زدگی و مسخ فکری و فرهنگی و تکنولوژیکی غرب را برای ایرانیان به ارمغان نیاورد هر چه هم که به لحاظ فکری از غرب با خود به ارمغان آورد اندیشه های ماهیتاً ضد غربی بود مثل اندیشه های انتقادی و ضد غربی نیچه و هایدگر و کافکا و سارتر! و لذا هدایت درست در نقطه مقابل همه غرب زدگان از فرنگ برگشته آن دوران که جامعه ما را تسلیم و مرید فرهنگ فرنگی نمودند یک تنه به نبرد برخاست و در این نبردی که حتی یک موافق و همدم و همدل نیافت کمر خم کرد و مأیوس و هیچ و پوچ گشت و از خودش انتقام گرفت. هدایت، فرزانگی مغرب زمین عصر خود را به ارمغان آورد آنهم از سرچشمه های اصلیش و نه از مقلدان آن! یعنی از فلسفه نیچه و هوسرل و هایدگر که ناقدان فلسفی – عرفانی تمدن مغرب زمین و منتقد عقل اروپائی هستند! و هدایت نخستین کسی است که این نظرگاه پسامدرن اروپا را بخوبی درک نمود و به ایران آورد که یک انتقال حقاً معنوی و فرهنگی و عقلائی است نه مسخ شدگی! در حالیکه همه متفکران و هنرمندان و دولتمردان معاصرش تحصیل کردگان مسخ شده اروپائی بودند و متلک پرانی هنرمندانه اش به آنان از اینروست که اکثرشان اصلاً مزدور و جاسوس بودند مثل فروغی و رزم آرا و کیانوری و اسکندری! هدایت پدر و بانی نهضت ضد روشنفکری اروپا در ایران است و هنوز هم در اصالت و خلاقیت کسی در این نهضت به پای او نرسیده است که موسوم به نهضت پسامدرنیزم می باشد! هدایت در همان مدت نسبتاً کوتاهی که در اروپا زیست ذات علوم و تمدن غربی را چشید و فهمید یعنی همان حقیقتی که یکی دو نسل بعد کسانی چون شریعتی و جلال آل احمد به آن رسیدند در کتاب غربزدگی و بازگشت به خویشتن خویش و چهار زندان انسان! آنهم نه به عمق و وسعت هدایت! چرا که میترسیدند اگر عمق هدایت را درک و تصدیق کنند نکند که مأیوس و پوچ شده و دست بخودکشی بزنند!! هدایت از بانیان طراز اول نهضت ضد روشنفکری و پسامدرنیزم در ایران است یعنی از برپاکنندگان قیامت این دوران است. که بعد از آن کسانی چون فروغ و اخوان و دکتر نخشب و آل احمد و شریعتی و حنیف نژاد این نهضت را ادامه دادند ولی همه اینها جمعاً هم نتوانستند کاری را که هدایت یک تنه آغاز کرده بود عهده دار شوند و این جنبش را جهشی بخشند بلکه همه این پیروان مخفی هدایت بیشتر در سطح این نهضت حرکت کردند که عمیقترینشان شریعتی بود که او هم به عمق هدایت یا نرسید و یا آنرا تقیه نمود و از آن سخنی به میان نیاورد همانطورکه در جائی میگوید: "هنوز عصر هدایت فرا نرسیده است!؟" و در جای دیگر می گوید: "هرجا که می روم دانشجویان درباره هدایت از من سؤال می کنند و من در هر جائی پاسخی مصلحتی عرضه می کنم که بلافاصله بعد از آن دچار عذاب وجدان می شوم و..." و اما نکته دیگری که در مقالات و سخنرانی های یاران هدایت آشکار است احساس عذاب وجدانی است که در قبال خودکشی هدایت در آنان هویداست که در اکثرشان تا دم مرگ ادامه یافته است زیرا هر کجا که از هدایت حرف زده اند گوئی که از وجدان زخمی خود سخن میگویند و دینی که از هدایت بر دوش آنان مانده و رهایش کرده اند هرچند که از آن رهائی ندارند. از این منظر معنای دیگری برای خودکشی هدایت پیدا می شود که همان سرّ بیداری وجدان ملی ماست که تا به امروز استمرار یافته است وگرنه در چنین رساله ای اینهمه از هدایت سخن به میان نمی آمد که همچون وصله ای ناچسب می آید ولی چنین نیست وگرنه در حین تألیف این رساله برای نخستین بار در زندگیم به خوابم نمی آمد که مغز انسان مدرن را تحویل من بدهد که مغز خود او نیز بود و همچنین مغز خود من. زیرا هم اکنون اعتراف می کنم که دین هدایت نسبت به من بسیار بیشتر از آن است که تا قبل از این می پنداشتم زیرا هم اکنون دقیقاً به یاد می آورم هنگامی که در نوجوانی بوف کور و گیاه خواری و سگ ولگردش را خواندم فطرت الهی و وجدان رحمانی من به امری عظیم بارور گردید و هدایت بود که برای نخستین بار زهر مدرنیزم و تکنولوژیزم را به من چشاند که سالها بعد آن را در آمریکا به عینه دیدم و تجربه کردم. خودکشی هدایت از این منظر اعتراضی جهانی بر علیه حماقت و مالیخولیای مدرن بود که همه بشریت و از جمله ملت ما افسون و مفتونش گشته و در حال سقوط در این دوزخ تناسخ بودند. وجدان درد همه متفکران و هنرمندان و

آزادیخواهان این نیم قرن اخیر از خودکشی هدایت است و اگر بگوئیم که انقلاب اسلامی ایران واکنشی در قبال این درد وجدان بود گزافه نگفته ایم فقط کافیست که پیشقراولان فکر انقلاب را بشناسیم که همگی هدایتی بودند حتی خود آقای خمینی که تأثیرش از کتاب غربزدگی آل احمد را نتوانست انکار کند و نیز تأثیرش از فیلم گاو را که به قلم غلامحسین ساعدی یکی از مریدان هدایت پدید آمده بود. و می دانیم که نه غربزدگی آل احمد و نه گاو غلامحسین ساعدی هیچیک به معنای رایج و از منظر حوزوی آثاری اسلامی نیستند بلکه هر دو اثر دو فریاد از مسخ بشری می باشند در حیوان و جماد و تکنولوژی. پس بهتر است اعتراف کنیم که انقلاب اسلامی ایران نیز یک انقلاب هدایتی بود هرچند که به راه "هدایت" نرفت و لذا دچار خودکشی شد!

۱۱۲۷- نقد مدرنیته در جامعه و فرهنگ ایرانی، چیزیست که جز هدایت باعث و بانی نداشته است. چرا؟ بروید یکبار دگر تاریخ معاصر ایران را تورقی کنید که آیا کمترین نشانی از این حرفها قبل از هدایت پیدا می کنید! که این نقد مدرنیته در هدایت مطلقاً به معنای سنت پرستی و دفاع از سنت نیست که اکثر ملایان غریزتاً بهر امر جدیدی فحش می دهند! ولی او اتفاقاً با یک تیغ هر دو را می شکافد و شرح می کند! پس نباید این بصیرت ویژه هدایت را آنهم در سرآغاز مدرنیته ایرانی مترادف ارتجاع دانست. حال بهتر این گوهره دو روی را در آل احمد و شریعتی هم در می یابیم که از کجا آب میخورد! اینک شاید بهتر دریابید که چرا هدایت را در جرگه سرگذشت علیین قرار داده ام. یعنی کسانی که دارای تیغ دو دم بصیرت و معرفت علوی در تاریخ هستند در درجات گوناگونی از فرش تا عرش! یعنی نه اهل پیشرفت هستند و نه پسرفت بلکه اهل خروج و عروجند در آخرالزمان! و این یک امر ویژه علوی است و علیین! زیرا آخرالزمان عرصه مسخ است چه به پیش باشد که مسخ در آهن و بمب است و اگر به پس باشد مسخ در تاریخ و نژاد و آداب پدران است یعنی مسخ در عتیقه جات و باستان گرائی و مسخ در مهر و تسبیح و زنجیر و قمه و ضریح! اینست که ما هدایت را دارای نور علوی می یابیم نوری که خروج کرد ولی عروج نکرد و در خود شکست!

۱۱۲۸- حال اگر ما برخی از نشانه ها و بینات شهودی و عرفانی کسانی چون انیشتن و بوبر و رمبو و پو و هایدگر و نیچه و هدایت و اقبال و شریعتی و امثالهم را یکجا در خواب و بیداری خود در طول زندگانی درک و شهود کرده ایم نه اتفاقی است و نه خرافه بلکه یک امانت و وصایت الهی در تاریخ معرفت آخرالزمانی حق جویان جهان است که ما به فضل الهی همه شان را به ارث برده ایم تا حقشان را یکجا تحت الشعاع نور ائمه هدی بیان و عیان کنیم زیرا مأموریم که این قیامت پنجاه هزار ساله تاریخ تمدن بشری را تبیین نمائیم به زبان و منطق عامه بشری! زیرا همه این نشانه ها ریشه در امّ الکتاب و قرآن و بیان ائمه هدی دارند که تدریجاً خود را نشان می دهند! زیرا اصل و نور همه معارف آخرالزمانی از محمد و آل محمد است. و این محمدی دیدن جهان است نه التقاط! و این به آن معنا نیست که ما همه آراء و نقطه نظرهای این متفکران مذکور را تصدیق می کنیم و آنها را اولیاءالله می دانیم و...! ما اکثر اینها را در یک کلمه عاشقان سوخته نیمه راه می دانیم که در جریان خروج و عروج از این دوزخ آخرالزمان سقوط کرده اند و لذا آنها را شهیدان معرفت خوانده ایم! اینان نه شریعتی آورده اند و نه طریقتی و نه حقیقتی بلکه فقط عاشقان و جستجوگران حقیقت در دوزخ آخرالزمان هستند در عصری که همه بازیگرانند همه علمای طبیعی و فنی و دینی و اجتماعی و هنری و اقتصادی و امثالهم که در این دوزخ برای خود بازی پر نام و نانی بیافرینند که مسخی نو، رسخی نو و فسخی نو را بنا کنند! کسی که می فهمد که تنها راه خروج و عروج از دوزخ مسخ آخرالزمانی، معرفت و علم باطن و حکمت نوری است این حرفها را هم می فهمد و در غیر اینصورت معذور است که هر چه می خواهد بگوید و تکفیر فرماید!

۱۱۲۹-عجبا که اینهمه هدایت شناسان حرفه ای و بوف کور شناسان فوق تخصصی در این اثر تنها چیزی را که نمی بینند همان آشکارترین سیمای اثر است یعنی مسخ و واژگونی اساطیر عرفانی شرق! از همینجا می توان گفت که بوف کور هدایت براستی سرنوشت واقعی نسل ما بخصوص روشنفکران و علما و تحصیل کردگان و مدعیان عرفان و هنر و ادب و فکر و رسالت است یعنی کوری و کری و گنگی! زیرا بخود باز نمی گردند! بوف کور بازگشت بخویشتن مسخ شده خویش است و اینست راز افسون و جاذبه اجتناب ناپذیرش در هر کس و ناکسی! و ماندگاری این افسون بیدار کننده و نشئه پران تا پایان عمر! و اینست که ما امثال هدایت را که در دوران اوج گیری و جهش قیامت آخرالزمان رخ نموده

اند شهیدان بخودآئی و نبرد با ممسوخیت آخرالزمانی می خوانیم که بانیان و صاحبان اصلیش امامان و عارفان محمدی هستند.

۱۱۳۰- انگشت شمار و نادرند متفکران و نویسندگانی که در تاریخ ادب و اندیشه بشری، مستقیماً شخصیت و زندگینامه خود را صادقانه دستمایه اندیشه و مکاشفه و آثار و داستانهای خود قرار می دهند که این امر صداقت و شهامتی معجزه آسا می طلبد. و اینان آثار ماندگار ادب و اندیشه در تاریخ ملل هستند که در سرنوشت ملل اثر می گذارند و خود گاه عین سرنوشت قوم خود می شوند و امامان هدایت آن قوم که نسل به نسل در پیروان خود دوباره و چند باره تجلی می کنند و تکامل می بخشند و خود تعالی می یابند. صادق هدایت از جمله چنین متفکرینی است هر چند که او سرگذشت و اسرار زندگی خود را به اسم قهرمانان داستانهایش بیان می کرد و این موجب خلأ و تضادی گمراه کننده برای خود او و خوانندگانش بوده که حقایق را مشتبه و وارونه و مسخ می کند که این وضع را در اشدش در بوف کور شاهدیم که زندگینامه خودنوشت هدایت هست و نیست. و این مسئله ای است که این شاهکار ماندگارش را که بیان اسرار تناسخ خود اوست به مسخی اندر مسخی دگر دچار ساخته است و از این اثر یک افسانه تو در تو ساخته است که هر کسی بسراغش رفت به لحاظ معرفتی دچار افسون و معمائی لاعلاج و اجتناب ناپذیر گشته که گاه بصورت انکار و عداوت با نویسنده اش بروز می کند و بعنوان آخرین تلاش برای نجات از این افسون شدگی! و این عبرتی بود که ما از هدایت گرفتیم که انسان یا باید از خودش بیواسطه و با شهامت سخن بگوید و یا اصلاً نگوید! وگرنه بیش از هر کسی، خودش را در این ریا و ماسکی که بر خود زده، مسخ و فراموش می کند و دچار امری مشتبه می گردد که واقعه ای بس خطرناک است. اهل قلم دیگر حق ندارد حقایق و اسرار را بصورت داستان و رمان و مثل بیان کند که این مسخی در مسخ است. که این حقیقت را دو تن از پدران داستان نویسی در عصر جدید جهان یعنی تولستوی و گوته اعتراف کرده اند.

۱۱۳۱- آنچه را که تناسخ و مسخ می نامیم از دروغ و ریا و خودفریبی های بشر آغاز می شود که بدام اجنه و شیاطین افتاده و بکلی دچار نسیان و گمشدگی و مسخ می گردد. نبرد هدایت با تزویر و خرافه و مذهب ریائی نبردش با مسخ بشری است. فویل للمکذبین (وای بر دروغگویان) که فراوانترین فریاد خدا در کتابش بر مردمان است اخطار بر مسخ شدگی دروغگویان است. همه داستانهای هدایت سرگذشت انواع دروغ و ریاهای مردم جامعه ماست. از این رو هدایت را از صدیقین این عصر خوانده ایم!

۱۱۳۲- کسی که ماسکها از ظاهر و باطن خود برمی کشد و خود را اول برای خودش و سپس برای مردم، آشکار میکند و این مسئولیت را تا پایان ادامه میدهد و روز بروز بر صدق و شهامتش می افزاید و این فتح و گشایش را گزارش میکند در نزد خدا اجر کبیری دارد که اجر صدیقین و شهداست که همطراز انبیاء و اولیاء است و این اساس برپائی عدالت است چرا که دروغ مادر همه مظالم و مفاسد بشری می باشد که بر مسخ اهلش منتهی می شود. مسخ جزای دروغ و ریا و فریبکاری است بخصوص آنگاه که در لباس روشنفکری و حق جوئی و دین و عرفان باشد و این مصداق فویل للمصلین است: نماز ریائی!

۱۱۳۳- اگر مجموعه آثار ما به یک لحاظ چیزی جز زندگینامه خودنوشت ما نیست فتح بابی در وادی صدق و معرفت و خودشناسی و عدالت و مبارزه با دروغ و ظلم و فریب و مسخ آخرالزمان است. و امروزه که عصر سواد و خواندن و نوشتن همگانی و اجباری است اگر قلم بخدمت خودشناسی و خودشکافی و صدق و فریب زدائی نیاید خود هولناکترین ابزار مسخ و تناسخ مرکب انسان آخرالزمان می شود که شده است. و هدایت پرچمدار و بانی نبرد با مسخ قلمی و کتابی در جامعه ماست بخصوص مسخ فکری و روشنفکری که امروزه بزرگترین مصیبت فرهنگی حاکم بر جهان و جامعه ماست یعنی مسخ روان و نفس ناطقه انسان! و ما این جهاد کبیر را تبدیل به یک نهضت فرهنگی – عرفانی – دینی در جهان کرده ایم نبردی بر علیه مسخ روح انسان آخرالزمان در قلمرو اندیشه و قلم و علم و دین و عرفان و بیان!

۱۱۳۴- خودشناسی و پندار درائی و فریب زدائی از خود در حضور مردم و زیر نگاه هزاران شاهد زنده: اینست عرفان صراط المستقیم آخرالزمانی که ما بنایش نموده ایم با عبرتهای عظیمی که از قربانیان این وادی اندوخته ایم! و اینست

که ارواح بسیاری از این قربانیان بسراغ ما می آیند و بما یاری می دهند و از ما یاری می گیرند! اینست واقعیت عرفان مردمی به نور رحمت محمدی که عالمگیر است و هدایت از نخستین بانیان و قربانیان این راه مقدس در عصر ماست که عدم یقین و معرفت کافی خود او در این امر و سانسور و خفقان و استبداد فرهنگی حاکم بر زمانه دو روی این تراژدی هدایت است.

۱۱۳۵- بوف کور فقط بیانی از یک مسخ عرفانی نیست بلکه نویسنده اش در حین تبیین این مسخ دچار مسخ دیگری میشود یعنی بواسطه این مسخ در جریان گزارشش، مسخ می شود. و این سرّ اصلی بوف کور است و سرّ سرنوشت نویسنده و خودکشی اش! اینست طلسم بوف کور! و این بدان معناست که حتی بیاد آوردن و بیان وقایع تناسخی هم اگر به راهش نباشد و تحت الشعاع نور معرفت الهی قرار نگیرد موجب مسخی در مسخی دگر است. این همان راز مسخ کننده صحبت کردن درباره خودکشی است زیرا خودکشی از جمله شدیدترین وقایع تناسخی بشر است چونکه آدمی خودکشی نمی کند الا اینکه جانش تسخیر شده باشد بواسطه اجنه و شیاطین و خناسان! که خودکشی را تنها راه نجات خود از این اسارت می یابد که این نجات نیز شیطانی است زیرا آنچه که به تسخیر شیاطین در می آید تن نیست بلکه قلب و نفس ناطقه است وگرنه همه آدمیان با مرگشان رستگار و بهشتی می شدند!

۱۱۳۶-اگر اجنه و شیاطین مشتاق تن و تجسد بودند بسراغ حیوانات و نباتات و جمادات می رفتند که تسخیرشان آسانتر است. شیطان مشتاق روح ناطقه انسان است که قلمرو الهیت اوست. و این نفس و روان ناطقه انسان جز به نور معرفت نفس قابل حراست و حفاظت و مصونیت نیست یعنی معرفت بر قوه ناطقه در دل و جان و اندیشه و حواس! و آدمی تا این عرصه های نطق را با صدای بلند ناطق نسازد از مسخ رها نمی شود و بسوی پروردگارش رهنمون و عروج نمیکند: خداوند بر اسرار درونتان آگاه است ولی اگر سخن نگوئید هدایت نمی شوید! قرآن کریم- و این همان جریان معرفت نفس است یا گفتگوی با خویشتن با صدای بلند و بواسطه قلم و درد دل با عرفا و اولیاء!

۱۱۳۷- "... آیا روزی به اسرار این اتفاقات ماورای طبیعی، این انعکاس سایه روح که در حالت اغماء و برزخ بین خواب و بیداری جلوه می کند کسی پی خواهد برد؟... این حالت برایم حکم یک خواب ژرف بی پایان را داشت چون باید به خواب خیلی عمیقی رفت تا بشود چنین خوابی را دید... در این لحظه من در گردش زمین و افلاک در نشو و نمای رستنی ها و جنبش جانوران شرکت داشتم گذشته و آینده دور و نزدیک با زندگی احساساتی من توأم و شریک شده بود... یک زندگی منحصر به فرد عجیب در من تولید شد چون زندگیم مربوط به همه هستی هائی می شد که دور من بودند... همه این قیافه ها در من و مال من بودند صورتکهای ترسناک، جنایتکار و خنده آور که به یک اشاره سر انگشت عوض میشدند شکل پیرمرد قاری، شکل قصاب، شکل زنم همه اینها را در خودم دیدم گوئی انعکاس آنها در من بود... یک ستاره پرنده بود که بصورت یک زن یا فرشته بمن تجلی کرد... دیدم در صحرای پشت اتاقم پیرمردی قوز کرده زیر درخت سروی نشسته بود و یک دختر جوان، نه یک فرشته آسمانی جلو او ایستاده و خم شده بود تا گل نیلوفری را به او بدهد از روی جوی آبی که بین او و پیرمرد جریان داشت..." این گوشه ای از اعترافات راوی صادق هدایت در بوف کور است که بوضوح دال بر تجربیات روحانی و عرفانی صادق هدایت است که البته این وضعیت تدریجاً در متن کتاب دچار واژگونی و مسخ می شود و لذا همه آیات و بینات عرفانیش تبدیل به آیات شیطانی و دوزخی می گردد تا آنجا که پیر خضر رویایش علناً نماد شیطان می شود و عاقبت خود او را تصرف می کند و عین او می گردد و بانوی فرشته خوی آسمانیش تدریجاً در صورت زن فاحشه و شکنجه گرش استحاله می یابد و همه آن نشانه های بهشتی و جاودانگی همچون یک دام شیطانی او را به نابودی می کشاند. بدین ترتیب باید گفت که بوف کور بیانیه جهانی یک جنون و جنایت عرفانی است و در نخستین نگاه گوئی که هدایت با این اثرش بر علیه سیر و سلوک روحانی و عرفان مشرق زمین اعلان جرم و جنایت کرده است و راز بدبختی ماورای طبیعی شرق را یافته است بی آنکه هیچ راه خروج و نجاتی در میان باشد و یا حقیقتی برتر را عرضه کند. تا به اینجا می توان هدایت را نیچه مشرقی دانست که بر علیه تمامیت عرفان و ماورای طبیعت معنویت شرقی اعلان جرم نموده است همچون نیچه که در واپسین کلماتش نوشت: این ننگ را از میان بردارید! که منظورش همان مسیحیت است که در غرب جریان دارد. و این صورت و پیام بیرونی و عمومی هدایت و نیچه است که سیرت نهانی و سرّی این پیام را جز اهلش نمی یابند همانطور که از مرگ نیچه تا به

امروز جز انگشت شماری پیام باطنی وی را نیافته اند همچون هایدگر و اقبال لاهوری. ولی درباره هدایت هنوز چنین اتفاقی رخ نداده است مگر اینکه زین بعد رخ نماید. مجموعه آثار هدایت در یک کلام فالنامه عرفان و عشق و معنویت ظلمانی و مسخ شده ایرانی است که قابل تعمیم به کل مشرق زمین است و این صورتی از لا اله می باشد که در انقلاب اسلامی ایران به ثمر رسید که الا الله آن زین بعد محقق می گردد. بعنوان نتیجه گیری نهائی از این مبحث می توان گفت که علل مسخ و سقوط عرفانی راوی بوف کور عبارتند از: ۱-عدم ایمان و یقین عرفانی درباره تجربیات روحانی. ۲-فقدان باور دینی و اخلاق تقوائی. ۳- به بازار بردن و امرار معیشت نمودن از نشانه ها و تجربیات روحانی. ۴- رویکرد به تخدیر و مستی های تصنعی جهت تمدید حالات عرفانی. ۵- همذات پنداری و تشبیه تجلیات عرفانی با صور و علایق نفسانی و خانوادگی و موروثی. ۶- در جستجوی امام هدایت و پیر طریقت نبودن و لذا همه امور را تنفیس به نفس کردن. ۷-استکبار معنوی و تحقیر معنوی اطرافیان. که همه این عوامل و علل را می توان به عینه در شخصیت و راه و روش زندگی صادق هدایت مشاهده کرد که رحمت خدا بر او باد که با اینهمه هیچ ادعائی نداشت و به اقرار همه اطرافیانش اسوه تواضع و صداقت و شرافت بود در زمانه خویش. و بدینگونه خداوند گناه و بدیهای کسانی را که توبه و اصلاح نمودند به حسنات تبدیل می کند حتی پس از مرگشان!

۱۱۳۸- از صادق هدایت خداحافظی می کنیم و مجدداً ملحق می شویم به صادق آل محمد که اگر هدایت به شعاعی از آل محمد می رسید از اولیای بزرگ این دوران می شد بخصوص اگر به رساله الهفت دست می یافت که سرگذشت مسخ انسان آخرالزمان است که ما به نور همین رساله بود که به اسرار مغز هدایت رسیدیم و خواندیم از برای او و همه پیروانش.

۱۱۳۹- با طرح معمای صادق هدایت از نزدیک به خطر مسخ اندیشه ها و احوالات عرفانی آشناتر شدیم که در جامعه بشری و بخصوص جامعه خودمان غوغا می کند. و یکبار دگر این درس را مرور کردیم که حتی نابغه ای همچون هدایت هم نمی تواند بدون ولایت الهی امام زمان رستگار شود و دچار مسخ و واژگونی نشود. که بعد از آن نیز تقوا و صبر و مراقبه روزافزون از واجبات این راه است در عصری که تقریباً همه مردم دارای احوالات عرفانی هستند که حقش از تجلی نور قائم آل محمد است و باطلش از رسوخات اجنه و شیاطین است که اولی امر رجعت به خویشتن میکند و دومی امر گریز از خویشتن! که این جاذبه – دافعه دیالکتیکی در شدت و حدتش روزافزون است که اگر تحت ولایت و اطاعت و معرفت عارفی ساماندهی نشود بصورت جنون و جنایات بسوی انفجار و فروپاشی می رود یا انواع خودکشی های فردی و جمعی بصورت تخدیری یا انقلابی!

۱۱۴۰- قائم های آل محمد در دوران غیبت که همان مهدی های دوازده گانه اند برپا کننده و احیاءگر حقایق و اسرار و معارف محمدی از وجود ائمه هدی هستند به یاری انوار خود ائمه اطهار(ع)! این قائمیت که همان ظهور الهیت امامان از وجود شیعیان خالص است که بر طینت و ولایت امامان به خلق جدیدی آفریده شده است اساساً نوری است که در درجه عرفانی (شناخت شناسی) و رفتاری در کالبد انگشت شماری از اهل ایمان جریان یافته و از آنها در کالبد کل جامعه سریان می یابد و بشریت را از درون و برون فرا می گیرد. و این سرّ شدت روزافزون جاذبه – دافعه دیالکتیکی در جان آحاد و جوامع بشری است که الهیت و شیطنت را توأمان در نبردی دیالکتیکی تغذیه می کند و بشر را در این انتخابش روزبروز آگاهتر و مجبورتر می سازد تا هر چه سریعتر بین این دو اختیار کند. و بدینگونه بشریت بسرعت و شدت روزافزونی بسوی قطبیت نفسانی و اجتماعی (باطنی و ظاهری) رانده می شود تا آستانه ظهور حقیقت محمدی از محمد ابن حسن عسکری(عج)! و این قیامت نهائی این دوران است در روزی پنجاه هزار ساله! که در پایان و اوج این قیامت است که آدم هشتم که اساس آدمیت و تمدن آینده است تکوین می یابد و رخ می نماید که مظهر یگانگی قائم و محمد است یعنی امام و مأموم!

۱۱۴۱- عامه علما و شیعیان بر این پندارند که قائم آل محمد همان امام دوازدهم است و لاغیر! در حالیکه امام دوازدهم قائم همه قائمهای قیامت پنجاه هزار ساله دوره غیبت است که در آخرین مرحله ظهور می کند و جامع و مصدق و یگانه کننده همه قیامتهائی است که مهدی های دوازده گانه عصر غیبتش به نور و اذنش، برپا کرده اند و او این قیامتها را

بسوی احدیت ذاتش هدایت می کند و دوران را منتهی می سازد بسوی پروردگارش: و الی ربّک المنتهی! و او آن نور آدم هشتم و آفریننده دوران بعدی است و تمدن ۵۷ هزار ساله آینده را بنیاد می نهد. و اینست که علی(ع) در خطبه بیان می فرماید من همان آدم اول و نوح اول هستم! چرا که بنیانگزار امامت آخرالزمان و ظهور تمام و کمال آدمیت هفتم است و اول و آخر یکی است زیرا می دانیم که علی(ع)، ظهور باطن محمد و نبوت است و کاملترین وارث آدم ازلی و پدر همه علیین و مهدی های دوره غیبت است یعنی پدر خاکیان! زیرا این تمدن که حدود هفت هزار سال از آن می گذرد تمدن آدم هفتم است که علی(ع) مظهر تمام و کمال این آدمیت هفتم است.

۱۱۴۲- "ای علی(ع)، وقتی که همه مشغول عبادات هستند تو مشغول تفکر و علم و معرفت باش و بدان که عبادتی که فاقد معرفت باشد به خدای تعالی نمی رسد و عابدش را سودی نمی بخشد..." این سخن رسول خاتم به وصی و امام و محبوبترین اصحابش می باشد که قرار است دینش را به سامان برساند و قیامتش را برپا کند و حقایقش را بر جهانیان آشکار سازد تا بشریت نجات و هدایت یابند. پس مسلمانی که بر این سنت محمد – علی نباشد بر نجات و هدایت قیامت آخرالزمانی وارد نمی شود و در زباله دان تاریخ آخرالزمان سقوط و مسخ می گردد. روزی که برای اولین بار فتوای علامه طباطبائی را بر علیه شریعتی و آثارش دیدم کم مانده بود که سکته کنم باورم نشد تا آنقدر تحقیق کردم تا دانستم که آن فتوا واقعی است نه قلابی! و این حقیقت زهرآگین همه عمرم را بخود مشغول ساخت که چرا علامه! زیرا من به مرحوم علامه و شاگردش مطهری ارادتی وافر داشتم و اینها را جمعی واحد و حامل حقی واحد می پنداشتم همانطور که براستی جمعی دوستانه و متحد بودند که بناگاه از هم پاشیدند آنهم در حد فتوای تکفیر و ارتداد و عداوت و لشکرکشی! و بعد دیدیم که اکثر مراجع مشهور شیعه در این نبرد بر علیه شریعتی قرار گرفته و فتوا هم داده اند. خدا را شکر که پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز ماهیت این نبرد را بخوبی برای اهلش روشن ساخته است که خلاصه اش همان سخن معروف مرحوم سید احمد خمینی است که: همه کسانی که قبل از انقلاب در مقابل شریعتی قرار داشتند پس از انقلاب در نقطه مقابل اهداف انقلاب قرار گرفتند! که منظور از اهداف انقلاب کاملاً روشن است که اهداف عقیدتی و ایمانی دین مبین و تشیع است نه چیزهای دیگری که جایگزین شدند. و اما متن فتوای کتبی علامه طباطبائی قابل تأمل است زیرا خود او هم عمری مغضوب همین مراجع و علمائی بود که جز تکفیر هنر دیگری نداشتند. "اینجانب نوشته های دکتر شریعتی را هرگز تصدیق نکرده و چنین سخنی با احدی نگفته ام و نوع مطلب ایشان اشتباه و طبق مدارک دینی اسلامی غیر قابل قبول می باشد – محمد حسین طباطبائی". تا آنجائیکه سائر فتواهای ضد شریعتی را مطالعه کرده ام هیچکدامشان دارای چنین قاطعیت مطلق نیست که شریعتی را بکلی از قلمرو اسلامیت حذف و طرد کرده باشد که این عین معنای تکفیر است. چرا و چگونه چنین فتوائی از عالم عارف مشربی که هم فیلسوف و هم فقیه و هم ریاضی دان و جهان بین عصر خویش است تولید شده است که کاملترین تفسیر قرآن این دوران (المیزان) را هم تألیف نموده و معارف و اخبار و علوم همه مذاهب را گردآوری کرده است. بنده پس از عمری تأمل و تحقیق در این معما به دو امر کلی رسیده ام که علت العلل همه فتواهای ضد شریعتی بوده است: یکی نقادی تند شریعتی درباره برخی علما و مراجع دینی در تاریخ اسلام است بعلاوه نقدش درباره فلسفه های اسلامی! مثل نقدش درباره خواجه نصیر طوسی و مجلسی و بوعلی سینا و امثالهم! و می دانیم که همین سه تن از سلاطین علوم حوزوی هستند در فقه و فلسفه و حدیث! و امر دوم تعقلی ساختن ارزشها و اصول دین و مقدسات شیعی است. تعقل در معارف و ارکان و حقایق وحیانی و تأویل وحی در عرفان نفس تنها معنا و راز خاتمیت است که منجر به احیای دین و قرآن در جامعه می شود و کمر دین موزه ای و دهری را می شکند. این معنا در سراسر قرآن حضور دارد: اگرتعقل نکنید پاک نمی شوید! یعنی از ظلمات دهر و نژادپرستی دینی پاک نمی شوید! نقد بر علوم و معارف تاریخی و غیر تعقلی هم وجه دیگری از این عقلانیت وحیانی است. و این کاری بود که شریعتی آغاز کرد و همه ظلمت پرستان فلسفی و فقهی و علمی و عرفانی را به غوغا کشاند! حتی کسی چون علامه را که حتی فلسفه و عرفانش هم موزه ای و عتیقه ای بود و حتی ریاضیاتش هم از عصر اقلیدس و بطلمیوس جلوتر نیامده بود و این عتیقه پرستی علمی اصل قداستی است که در نزد تکفیریها غوغا می کند و هر که بر آن خطی بکشد تکفیر می گردد و این تکفیر تعقل دینی – وحیانی و احیای عصری قرآن و اسلام است که جز بواسطه تعقل در قرآن و مقدسات حاصل نمی شود و معرفت نفس دینی! یعنی همان بنائی که دکتر شریعتی کلنگش را در عصر ما بر زمین ظلمات قداست تاریخیگری کوبید تا دین را در وجدان مردم زنده کند که کرد! و این تکفیرها هم نعره و فریاد

قبرپرستان بود: تو نمی توانی کسانی را که در قبر خفته اند بشنوانی! قرآن- شریعتی خواب هزار ساله این موزه داران دینی را پریشان ساخته بود یعنی کسانی که فکر می کنند در کاغذ و مرکب الفاظ عربی- قرآنی- روائی، نور وحی خوابیده بخصوص اگر از روی نسخه های خطی و زیر خاکی باشد! پناه بر خدا از مذهب مرده پرستی و باستان گرائی مقدس و بت پرستی کاغذ – مرکبی! این مصداق جهل مرکب است!

۱۱۴۳- بدبختی و خرافه و جهل مرکب حاکم بر این تاریخ پرستی مذهبی اینست که می پندارند "وحی" همان منقولات منسوب به رسول و اهل بیت است و لاغیر! در حالیکه "وحی" حتی کتاب قرآنی که در دست مسلمین است نیز نمی باشد اینها کاغذ و مرکب و الفاظ است نه وحی! وحی، روحی است که خدا بر مؤمنان برگزیده اش نازل می کند تا اهل "کتاب" شوند: "و بدینگونه روحی از امر خود را بر تو نازل کردیم که قبل از این نمی دانستی که ایمان و کتاب چیست!" قرآن – این همان جنگ بین علی(ع) و ابوموسی اشعری بود. و لذا هرگز قرآن کریم به ما امر به اطاعت و نسخه برداری از قرآن را نفرموده است بلکه امر اطاعت از رسول زنده نموده است که همان صاحبان روحی از جانب پروردگارند که عالمان ربانی و عرفای بالله می باشند که علمی از نزد او دارند و نه از مدرسه و کتاب و تاریخ! و کار ما در قرآن کاغذی تفکر در آیات آنست و لاغیر! این تفکر در کلام وحی است و نه در خود وحی! که همین تفکر هم یکی از مجاری دریافت وحی روحانی است که این عتیقه پرستان حرامش می دانند! و فرق بین کلام وحی و وحی، درست فرق اسم و مسماست مثل فرق کلمه آب و جریان آب! آنچه را که امثال علامه، عقل و علوم عقلی می خوانند و خود را از صاحبان برجسته آن در عصرشان می پندارند هم چیزی جز مقادیری منقولات فلسفی نیست و هیچ ربطی به عقل ندارد. شعاع نور عقل از دکتر شریعتی بود که بر ظلمات این منقول پرستی تابید و تکفیر شد! باید دانست که نور عقل مؤمنان محمدی در آخرالزمان همان وحی امامیه است که از وجود امام زمان بر قلوب شیعیان مخلصش می تابد و بر جامعه منعکس میگردد. پس همه این فتواها بر علیه نور عقل وحیانی بوده است فتوای ظلمت بر علیه نور! فتوای دین مرده بر علیه دین زنده! فتوای پیروان منقولات بر علیه معقولات!

۱۱۴۴- "عقل" نور اول است که خدا از ذاتش متجلی نمود و به او امر نمود تا بیافریند و آفرید! پس عقل حیّ و قیوم و خلّاق و قائم و قادر و عزیز و معزّ و رزاق و باقی و حکیم و علیم و علی و عظیم است. و هیچیک از این صفات عقل الهی ذره ای هم در منقولات فلسفی – عتیقه ای مشاهده نمی شود. و اگر فلسفه ارسطوئی مولد تمدن مغرب زمین گشت به این دلیل بود که عقلی زنده و از نزد خودش بود هرچند که عقلی ابلیسی و دوزخی بود و لذا او را به خودکشی کشاند که این خودکشی ارسطو را هم فلاسفه اسلامی منکرند در حالیکه واقعه ای معروف در تاریخ فلسفه غرب است چرا که فلسفه در نزد فلاسفه اسلامی دعوی الهیت دارد پس حق ندارد که بانیش مرتکب گناه کبیره شده باشد که این عین خودکشی فلسفه است.

۱۱۴۵- فقاهت توریه (که قلب فقه کاربردی است)، عبادت وردی(که قلب عبادات سهوی و واژگونه است)، شریعت روائی(که موسوم به علم حدیث و سنت است) و عقل فلسفی(که ذاتاً یونانی – ارسطوئی است که جز قیاس منطقی ندارد) چهار رکن ظلمات بدبختی اسلام دهری است که مسلمین در آن جان می کنند و امروزه همه اینها بزرگترین حربه های استکبار غرب بر علیه اسلام و مسلمین شده است که در موجودیت نهضت تکفیری، خلاصه می شود: اسلام ضد اسلام! پس چرا این مراجع عظام بر علیه این تکفیریهای آدمخوار فتوائی نمی دهند و این تکفیریها را تکفیر نمی کنند که کمر به نابودی تشیع و اسلام بسته اند این مسخ شده های ظلمات عصر و فسخ شده های گورستانها و زنان ریش دار!

۱۱۴۶- یکی از این مسخ شده های فلسفه که کمر همت بسته و در رسانه ملی قصد فیلسوف سازی ملت را نموده است می گفت که اگر این تکفیریها کمی فلسفه می دانستند به این روز نمی افتادند! این فیلسوف عظیم را به یادش می آوریم که بزرگترین تکفیری تاریخ بشر ارسطو و مرید و وصی اش اسکندر مقدونی بودند که نیمی از جهان متمدن را به خاک و خون کشیدند تا بشریت را فیلسوف و ارسطوئی کنند که در واقع فتوای تکفیر هر چه غیر فیلسوف را داده بودند که بخود اجازه دادند که آنهمه علما را بکشند و دانشگاهها و کتابخانه ها را به آتش بکشند. آن بزرگترین لشکرکشی تاریخ جهان جز برای تکفیر خونین بشریت و برپائی تمدن فلسفه ارسطو نبود که موفق هم بود. و این حق کفر است بر گردن

شرک و نفاق حاکم بر تمدن آن روزگار! که ادامه اش حق سلطه جهانی کفر غربی بر جهانیان و بخصوص بر مسلمانان است که دین محمد(ص) را به اینهمه شرک و نفاق کشانیده اند! این خداست که بنا بقولش در قرآن کریم، شیطان را بسراغ مشرکان می فرستد تا رسوایشان سازد! فتوای علامه بر علیه شریعتی هم یک فتوای فلسفی بود بر علیه کسی که فلاسفه را پفیوزهای تاریخ خوانده بود! علامه ای که حکمت الهی را فلسفه ارسطو می دانست. پس شریعتی را از اسلام خارج ساخت یعنی از قلمرو فلسفه ارسطو! چطور یک فقیه مفسر قرآن حجت مسلمانیش فلسفه ارسطو است؟ آیا این مسخ فلسفی علامه در ارسطو نیست! مسخ زنده در مرده! آیا علامه نمیداند که امام صادق(ع)، ارسطو را شیطان نامیده است و ابن هشام به امر امام، کتابی بر علیه فلسفه ارسطو نوشته بود که دستگاه عباسی نابودش کرد. و عجبا که علامه پس از این فتوایش حتی جمله ای در حجیّت اسلامی این فتوا سخن نگفت تا شاگردانش را قانع کند علامه ای که به قول یکی از شاگردان غیورش "آزاد اندیش ترین فیلسوف کل تاریخ بشر است" که مسلمان مجاهدی را تکفیر می کند که در زندان طاغوت است بهمراه هزاران تن از شاگردان خود!

۱۱۴۷- و گفتیم که ابلیس به عنوان سلطان علم و هنر مسخ و رسخ و فسخ بشری، سلطان واژه و واژگونسالاری الفاظ و کلمات و مفاهیم ظلمانی و دهری و نژادپرستانه است در قلمرو علم و فلسفه و دین و شریعت و عرفان و هنر و عشق! که بانی علم ضد عقل، فلسفه ضد حکمت، دین ضد وحی، شریعت ضد اخلاق، عرفان ضد فطرت، هنر ضد عصمت و عشق ضد محبت است که جز به نور تعقل و معرفت نفس و ایمان به خدای اولیای حق و اطاعت بی چون و چرا شناخته و رسوا و لعن نمی گردد. ابلیس سلطان تقدیس قدمت سالاری است یعنی خصم خلق جدید است و عقل جدید و وحی جدید و معرفت جدید و حکمت جدید و خدای حیّ و قیوم! و کسی که وحی و روح عرفانی که تحت الشعاع نور امام زمان از قلوب مؤمنان متجلی می شود را نشناسد اصلاً شیعه نیست و این همان تشیع مدنظر شریعتی است که آنرا از تسنن هم غیر شیعی تر می خواند و این اصل دعوای علمای اخباری بر علیه شریعتی می باشد زیرا فلسفه هم شعبه ای از همین علم است: قال ارسطو، قال بوعلی، قال ملاصدرا.... .

۱۱۴۸- رسول خاتم(ص) می فرماید: "خداوند چیزی کاملتر از عقل بر زمین نیافریده است" که این کلام سرور انبیای الهی نیز حجت دیگری از خاتمیت و آخرالزمان است که اینبار از عقل زمینی سخن می گوید نه عقل آسمانی و ازلی! عقلی که نور وحی انبیاء در دل مؤمنان آخرالزمان است که از فطرت الهی خودشان با خودشان سخن می گوید یعنی وحی عرفانی و خودی! و این همان معنای ولایت و هدایت امام است یعنی عقل امامیه و نه عقل علیتی – فلسفی – تجزیه ای – ترکیبی! که این عقل همان نوریست که بواسطه اش حقایق دین محمد رخ می نماید در اهالی معرفت نفس تحت ولایت امام زمان! و این کاملترین موجود روی زمین است که کمال ظهورش همان قائم آل محمد است که همه علمای رسمی تکفیرش می کنند طبق احادیث نبوی!

۱۱۴۹- حال اگر علامه پرستی ها و اتهام تکفیر و لعن و التقاط شریعتی ها در جامعه سیاست زده و مصلحت باز ما یک چوب دو سر طلاست که دولتمردان ما را به ریاست و ثروت و قدرت و قداست می رساند دلیل همه بی فرهنگی ها و بی فکریها و بحرانهای اخلاقی و عقیدتی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تربیتی و آموزشی و فقهی ماست. ولی در عوض بزودی مقام اول تکنولوژیکی را در منطقه حاصل می کنیم و رفیق و رقیب ژاپن می شویم که این همان دروازه تمدن بزرگ پهلوی است که بالاخره در حال حصولش هستیم! مرحبا به روح و روحانیت و فلسفه و عرفان علما و علامه های ما! لابد در دستگاه الهی هم کلاه رفته است بر سر امامان و عرفا و عاشقان و شهیدان و صدیقین ما و انقلابیونی که عمرشان را فدا کردند و تبعید و شکنجه و اعدام شدند و شهیدانی که برای حراست از معنویت و روح این ملّت در جبهه ها تکه پاره شدند و هنوز هم استخوانهایشان در جراحت قلوبمان فرو می رود ولی دیگر دردی احساس نمی کنیم. پناه برخدا از این جنون و سودا! استغفرالله ربی و اتوب الیه!

۱۱۵۰- مسخ فلسفی و یونان زدگی که اساس مسخ مدرن بشری در تمدن طاغوت مغرب زمین است که بشریت را از هویت انسانیش ساقط کرده و در اشیاء و سنگ و آهن و برق و بمب فسخ نموده است اساس ممسوخیت حاکم بر اندیشه و نفس ناطقه بشر است که در طی دو هزار سال تدریجاً جهانگیر شده است که بنای این مسخ را خود ارسطو و مریدش

اسکندر در جهان نهادند با قتل عامی که در جهان برپا کردند و بشریت را به اسم کتاب متافیزیک ارسطو تکفیر نمودند و حاکم و عالم و دانشگاه و معبد و مدرسه ای باقی نگذاشتند الا اینکه این کتاب را سجده کرد و با ارسطو بیعت نمود. و امامان شیعه تنها حکیمان و عالمانی بودند که ارسطو و فلسفه یونان را رد نمودند و می دانیم که یکی از مباحث محوری در دانشگاه امام صادق در باب فلسفه ارسطو بود که ارسطو را بانی منطق ابلیس می دانستند و جمع این مباحث امام را ابن هشام در کتابی جمع آوری کرده بود که در تاریخ مشهور است.

۱۱۵۱- ما فقط امروزه می توانیم بر حقانیت آرای امام باقر و صادق(ع) در چهارده قرن پیش ایمان بیاوریم که چرا فلسفه ارسطو را شیطانی می خواندند زیرا بشریت مدرن که مولود تمدن ارسطوئی است بشریتی شیطانزده و ممسوخ و دیوانه گشته است در جمادات! و این مسخ فلسفه یونانی – ارسطوئی است که امروزه در هزاران شاخه از علوم و فنون بجای عقل و ایمان بشری نشسته است و عرش شیطان گشته است در روح ناطقه انسان! و شیطانزده تر و ممسوخ تر از همه، فلاسفه به اصطلاح اسلامی هستند که این مذهب شیطان را با عرفانیات و شعر و الفاظ و مفاهیم قرآنی تزئین کرده اند و بر آن نام حکمت و عرفان اسلامی گذاشته اند که مسخ شده ترین این فلاسفه در لباس تشیع، مشغول این رسالت ابلیسی هستند و در همه جای تاریخ ملتمس و دعاگو و مشاور اعظم خونخوارترین و نامسلمان ترین خلفا و شاهان بودند از عباسیان امام کش تا هلاکوخان شیعه کش مغول و صفویان شیره ای و دائم الخمر که اصفهان را تبدیل به بزرگترین شیره کش خانه و فاحشه خانه روی زمین کرده بودند و محفل عیاشی های خود را با این فلاسفه و فقها تقدیس و گرم می کردند زیرا این فیلسوفان فقیه و شاعر و عاشق پیشه چند حدیث جعل کرده و به این شاهان تقدیم نموده بودند که: مرد تا هفتاد زن را نکاح نکند مردانگیش کامل نشود و طبعاً ایمانش!! که این شاهان چند تا نقطه بی ارزش هم به این رقم اضافه نمودند و اصفهان را تبدیل به حرمسرای خود ساختند. که یک حرمسرای بین المللی بود از زنان چینی و هندی و تاجیکی و فارسی و ترکی تا عربی و عثمانی و رومی و آفریقائی! اینها حقایقی هستند که دهها مورخ و جهانگرد مسلمان و اروپائی از دربار صفوی و اصفهان آن دوران گزارش نموده اند. و چون صفویان منقرض شدند اکثر خانه های اصفهان یک شیره کش خانه و فاحشه خانه رسمی شده بود از بقایای حرمسرای شاهان صفوی که خود را "سگ آستان علی" می خواندند به برکت مجلسی ها و شیخ بهائی ها و میردامادها! و فقط ملاصدرای بیچاره بود که با یک سوءتفاهم دوران جوانیش در نزد شاه عباس، سرش بی کلاه مانده بود که البته اندکی بعد صاحب کلاه شد با شفاعت این علمای از "جان گذشته" که در دربار سراسر جنون و فسق و جور صفوی مشغول اشاعه تشیع بودند!؟ خسته نباشند و دستشان مریزاد! در اینجا آن فریاد شریعتی بهتر شنیده می شود که آیا براستی تشیع جز چند تا آخوند درباری کس و کار دیگری نداشته است!؟ شاید هم چنین بوده است خدا عالم است. ولی امروزه وضع دگرگون است و تشیع دارد صاحبش می آید و آمده است و آن صاحب الامر امام زمان است که همه علائمش آشکار گشته است و حضور و نورش را هر که اهلش باشد درمی یابد. و اما دلیل دیگر به دربار رفتن آنهمه علما و فقها و فلاسفه در طول تاریخ این بوده که این علمشان بکار هدایت مردم نمی آمده است زیرا فاقد نور امیت و فطرت بوده است پس جز صاحبان قدرتهای مادی و طاغوت قدر این علوم را نمی دانسته اند زیرا علومی ظلمانی بوده اند که این امر شامل همه اقوام و علمای همه مذاهب می شود. زیرا علوم دهری علومی ظلمانی و نژادپرستانه و استکباری هستند که سلاطین در رأس این کفر قرار دارند پس بیش از هر کسی قدرش را می دانسته اند و هنوز هم چنین است که همه علمای رشته های گوناگون بر دور طاغوتها و جباران جمع می شوند زیرا این علوم بکار دیگری نمی آیند جز مسخ مردمان جهت سلطه بر آنان!

۱۱۵۲- سخن از مسخ اندیشه و عقل و ایمان و روح اسلامی – شیعی در تاریخ است که گاه بواسطه شیطان فلسفه ارسطو بوده و گاه شیطان فقاهت توریه ای و گاه شیطان عرفان و تصوف تخدیری و گاه شعر و شعارهای افلاطونی – انقلابی مدینه های فاضله و امروز هم دروازه تمدن بزرگ علوم و فنون جهانخوار که لباس اسلامی هم بر تن کرده است و گوئی مصدر امر کن فیکن الهی به کافران است که فرمود: سنگ و آهن شوید، پس شدند! قرآن کریم – و این سیری در آهن شدن مغز و قلب و روح مسلمین و شیعیان بود از عصر جابرابن حیان و فارابی و خواجه نصیر و بوعلی تا به ملاصدرا و علامه طباطبائی و مطهری و پیروان تکنوکراتشان که از اسلام و تشیع و فلسفه و عرفانشان جز صدای سنگ آهن به گوش نمیرسد!

۱۱۵۳- پس آیا امروزه چه پیام و نور امیدی می تواند بشر مدرن را از سقوط صورتش در آهن و آتش تکنولوژی و واژگونی روحش در واژه های شیطانی برهاند جز معرفت انسان شناسی الهی امامان شیعه بخصوص امامین باقر(ع) و صادق(ع) که صورت انسان را تأویل به صورت پروردگار عالمیان می کنند که نور مطلق خلاقه هستی بیکرانه زمین و آسمانهاست و در عین حال شرح واژگونی و مسخ انسان کافر به الهیت ذاتیش را هم به دقت و ادراک عقلانی توصیف کرده اند در دو رساله امّ الکتاب و الهفت!

۱۱۵۴- آقای خمینی که خود یک آخوند دربار شکن بود و دربار پهلوی را به پشیزی نگرفت و بیشترین خیانت را نه از دربار پهلوی که از آخوندهای پس پرده دربار متحمل گردید (درست مثل شریعتی) نهایتاً بدون اینکه اسمی از شریعتی به میان آورد این نظریه آخوندهای درباری از دکتر شریعتی را باطل می کند و می گوید که کسانی چون خواجه نصیر و شیخ بهائی و مجلسی به قصد جاه و مقام به دربارها نرفتند بلکه برای ارشاد شاهان و درباریان بود که از خود گذشتند و خود را بد نام کردند و در دربارها زیستند تا به اسلام خدمت کنند. بی شک درباره این چند آخوند مذکور حق با آقای خمینی است زیرا اینان آخوندهای بزرگی بودند و عقده حقارت و ریاست نداشتند خواجه نصیر عمری را در شرایط فوق ریاضت در قلعه الموت زیسته بود و یک چریک فدائی اسلام و تشیع بود یک اعجوبه و نابغه علمی بود. ولی مسئله اینست که آیا حضورشان در دربارها براستی حامل چه خروجی معنوی برای تشیع بوده است. پس چرا خود ائمه هدی با تمام وجودشان با این امر مبارزه کرده و بر دربار عباسیان وارد نشدند الا به زور و تهدید (مثل امام رضا) و تمام عقده و عداوت عباسیان با امامان که به اسم دفاع از حقشان بقدرت رسیده بودند (دفاع از حق محمد و آل محمد) همین بی اعتنائی امامان به دستگاه خلافت جورشان بود که خود را خلیفه خدا می خواندند و همه شان دارای القاب بالله بودند. بخدا سوگند که اگر ائمه هدی بر دربارها وارد می شدند به آسانی می توانستند خلافت را بدست آورند همانطور که امام رضا تا یک قدمی این مقام رفت و خودش کنار کشید و درست به همین دلیل به امر مأمون کشته و شهید گشت. در اینجاست نکته هزار بار باریکتر ز مو! کل خروجی حضور علما و آخوندهای شیعه در دربارها همان چیزیست که ما آنرا تشیع عباسی و صفوی می نامیم و بلکه تشیع اموی که در مکتب مرجئه بروز کرد زیرا عمروعاص زمانی یک شیعه علوی محسوب می شد که بانی ایدئولوژی مرجئه و سلطنت اموی شد که مکارترین حکومت تاریخ است که به شیطان درس می دادند بواسطه معارفی که از علی(ع) آموخته بودند و بر علیه علی(ع) بکار می گرفتند! و به میان آوردن دگر باره یک نزاع عقیدتی قبل از انقلاب، فقط به قصد کشف یک حقیقت و فاجعه معنوی به اسم مسخ عقیدتی شیعه است در لباس مقدس پیامبر که برتن علمای ماست. درد شریعتی هم جز این نبود زیرا پدر و همه اجدادش روحانی بودند و خودش هم یک روحانی کراواتی شده بود تا صدای تشیع را به دانشگاه برساند و رساند! ولی آیا آن روحانیونی که به دربارهای جور رفتند توانستند صدای تشیع را به گوش طاغوتیان و آدمهای شیطان نما برسانند یا خودشان هم مسخ شدند! ای کاش فقط خودشان مسخ می شدند بلکه مکتب و مذهب را مسخ کردند. فقاهت توریه تماماً محصول این مسخ فقاهتی شیعه در دربارهاست تا مفاسد و مظالم شاهان را توجیه و تطهیر کند یعنی دروغها و خیانتهایشان را مصلحتی، زناکاریهایشان را شرعی، حرامخواریهایشان را تزکیه و آدمکشی هایشان را تکفیری و در دفاع از شرع مقدس جلوه دهند. آیا آقای خمینی نمی دانند که همه قتل عامهای شیعیان در طول تاریخ با فتوای علمای دربارها صورت گرفته است که بسیاری از آنان فقهای شیعه بوده اند؟ قتل عام اسماعیلیان در عصر غزنوی و سلاجقه، قتل عام شیعیان اثنی عشری(حروفیه و نقطویه) در عصر تیموریان و صفویان فقط نمونه ای از این ماجراست. قتل عامهائی در حد نسل کشی و شهر سوزی و کودک سوزی! اصلاً گیریم که همه این شیعیان، قرمطی و غالیه بودند آدم که بودند به چه حکم شرع خدا شهرها و کودکان را می سوزاندند! حقیقت اینست که اگر همواره تعدادی از این آخوندها و علما و فلاسفه بنام در این دربارها نمی بودند شاهان قادر نبودند آنگونه مفتخرانه شیعیان را قتل عام کنند! به گمانم وقتی که دکتر شریعتی می گفت که "پای هیچ قرارداد استعماری امضای علمای شیعه نیست" یادش نبود که پای قرار داد قتل عام میلیون میلیون شیعیان مظلوم که جز حبّ علی و آل علی گناهی نداشتند و در طول تاریخ به امر خلفا و شاهان زنده زنده سلاخی و سوزانده شدند و شهرهایشان به آتش کشیده شد، امضاء علمای اسلام و فقهای بنام شیعه در دربارها وجود دارد و هم اکنون هم برخی از این اسناد تاریخی موجود است. پای حکم سلاخی و زنده سوزی حلاج و عین القضاة نیز امضاء این علمای درباری است که برای نجات اسلام به دربارها پناهنده شده بودند و علمای ربانی و عارفان شیعی را می

سوزاندند! حکمی که حتی خود شاهان و خلفا از صدورش اکراه داشتند و می ترسیدند! این پدیده حیرت آور نامش مسخ عالم و فقیه و فیلسوف است در لباس پیامبر خدا!!

۱۱۵۵- آیا براستی، لباس موجب مسخ انسان می شود؟ بنده به عینه و از نزدیک شاهد مسخ شیطانی کسانی بوده ام که لباس روحانیت و یا خرقه تصوف پوشیده اند در حالیکه قبل از ملبس شدنشان آدمهائی لااقل بظاهر متقی و نیکوکار و خداترس بودند و آنگاه تبدیل به موجوداتی مفتخر به هر گناه و خیانتی گشتند در حالیکه هدایت یافته تر از خود سراغ نداشتند: آنانکه خلیفه شیطان می شوند خود را چنان هدایت یافته می دانند که در آن تردیدی هم ندارند. قرآن کریم- این همان مسخ بواسطه لباس است که تبدیل به تقدیس شیطان در نفس خویش می شود. آیا این امری عجیب می نماید؟ هرگز عجیب نیست مگر نه اینکه شاهراه ورود ابلیس در انسان همان استکبار نفس و غرور معنوی و عبادی است. مگر نه اینست که ابلیس بر صراط در کمین است یعنی بر صراط المستقیم دین و هدایت و شریعت و طریقت و ولایت! و چه چیزی همچون بر تن کردن عبای پیامبر(ص) و خرقه علی(ع) موجب استکبار معنوی نفس توان شد؟ که عین دعوی پیامبری و ولایت و امامت است بی آنکه روحی از رسول خدا و نوری از امامان هدی در جان باشد! حال اگر این روحانی یا فیلسوف در حریم قدرت اجرائی هم قرار گیرد پر واضح است که چه رخ می نماید. آیا ممکن است کسی به این سئوال پاسخ دهد که آیا چه کسانی تشیع اموی و عباسی و مغولی و صفوی و امثالهم (آمریکائی و انگلیسی در عصر ما) را تبیین و ایدئولوژیکی ساختند؟ شاهان یا علمای دربارهایشان! شاهانی ملبس به عبای رسول یا خرقه امام! پس ایراد از لباس نیست بلکه از شیطانی است که در زیر این لباس پنهان است. اینک یکبار دگر به درد دکتر شریعتی بیشتر آگاه میشویم که تحت عنوان "اسلام منهای روحانیت" آنهمه غوغا بپا نمود! سخن از مسخ شدگی شیطانی یک انسان در لباس پیامبر و امامان است که از وی یک دیو می سازد. وگرنه آن سخن آقای خمینی در پاسخ به این شبهه کاملاً بر حق است مگر جامعه ای بدون عالم دینی (آخوند) می تواند خودش را اصلاح کند بشرط آنکه براستی یک عالم دین باشد نه یک ملبس به عبای رسول و خرقه امام که فقط عربی یاد گرفته و مقادیری منقولات روائی و کلامی و فلسفی از بر دارد! امروزه که عصر سواد و کتاب و اطلاعات عمومی و اینترنت است هر کسی چند روزه می تواند یک آخوند شود و لباسش را هم بر تن کند با خواندن و امتحان دادن مکاسب و لمعه! همانطور که در مواقع ملبس کردن طلبه های جوان تنها سئوالی که از آنها می شود اینست که: آیا مکاسب و لمعه خوانده ای و از حفظ شده ای!؟ آیا این یک روحانی و عالم دینی است؟ اینست که امروزه دیگر کسی مراجع تقلید را به حساب نمی آورد زیرا هر کسی خود را یک آیت الله میداند و درست هم هست. اگر عالم دینی و علم دین همین منقولات و محفوظات است، حالا دیگر حتی بچه ها هم کل قرآن را بهمراه ترجمه و تفاسیر و کلیه احادیث بحارالانوار از اول به آخر و از آخر به اول و از بالا به پائین و از پائین به بالا و بطور ضربدری از بر می خوانند که امام زمان را هم می خواهند از رو ببرند دیگر نیازی به آخوند و ملا و روحانی نیست زیرا همه اینکاره شده اند، مبارک است! آیا اینهمان وقوع اسلام منهای روحانیت نیست؟ شاید هم اسلام تمام روحانیت و همه روحانیت! و اما از تقوا و اخلاق و روح و عقل و عصمت و معرفت عملی چه خبر! جز سلامتی خبری نیست! امروزه دیگر بابک زنجانی ها و جزایری ها هم فقیه و عارف هستند و یا یک چمدان فتوا را با خود حمل میکنند! مسئله از این هم فراتر است امروزه یک سی دی کامپیوتری حامل همه آیات موضوعی قرآن بهمراه همه تفاسیر موجود در جهان اسلام و همه روایات و فتواها و فقاهتها و احکام است که به اندازه همه فقهای تاریخ اسلام ارزش و نبوغ و هوش اخباری- اطلاعاتی دارد. این نیز ظهور دیگری از اسلام منهای روحانیت است. این سی دی یک آیت الله و فقیه و مرجع و مجتهد کامل است که در دقت و هوش و جامعیت از جمع همه علمای زنده و مرده تاریخ اسلام افضل و اعلم تر است. اینست اسلام منهای روح و روحانیت و بلکه اسلام منهای انسان و بلکه اسلام منهای اسلام که کاملترینش در نزد سازمان سیا و موساد است.

۱۱۵۶- سخن از علوم و معارف دهری – دینی است که نافذترین قلمرو رسوخ شیطان در اهلش می باشد و اشد مسخها را در لباس دین و عرفان موجب می شود که جامعه ما نمایشگاه مدرنی از همه انواع این مسخ هاست که گاه تبدیل به یک بحران ملی می شود. شیاطین در صور بشری که در لباس علوم و معارف شیعی مفتخرانه دست بهر جرم و جنایتی می زنند که امروزه تحت عنوان اسلام و تشیع آمریکائی و انگلیسی معرفی می شوند که براستی عناوینی گمراه کننده اند و خود مسخی اندر مسخ دیگرند که این فاجعه عقیدتی را فرافکنی می کنند تا امکان هر توبه و رجعتی نباشد زیرا مقصر

این فاجعه دشمنانی هستند که دستمان به آنها نمی رسد و قلدر هم هستند که دین و مقدسات ما را تسخیر و تبدیل و مسخ کرده اند! در چنین مرتبه تو در توئی از مسخ است که خود شیطان هم دائماً می گوید: لعنت بر شیطان!

۱۱۵۷- اگر خسران عصر و نسیان دهر و ظلمت قرون را بقول قرآن کریم، شناخته باشیم بهتر درمی یابیم که چرا لباس و سنن و کلام و دین و علوم و باورهائی که از راه تاریخ بما می رسند اینسان گمراه کننده و مسخ کننده و واژگونساز فطرت و عقل و ایمان و هوش و حواس هستند که مدرنیزم، صورت ممسوخیت و فسخ کامل این ظلمت است که بدون تاریخیت و دهریت قابل تقدیس نیست. و لذا ما مدرنیته و تکنولوژیزم را عرصه سقوط و واژگونسالاری صورت و روح در سنگ و آهن می دانیم که همان سقوط تاریخ در بشر و بشر در تاریخ است که همان معنای آخرالزمان است در وجه کفر! که این سقوط و مسخ آخرالزمانی کافران در قبال دین محمد و معراج محمدی و ولایت علوی رخ نموده است همانطور که در سوره اسراء که سوره معراج محمدی است به منکران و کافران امر می شود که: سنگ و آهن شوید و شدند! یعنی دین محمد برای رهائی بشر از زمین و عروج روح آدمیان از مسخ دورانها آمده بود به این امر الهی در سوره رحمن که: ای جماعت انس و جن از اقطار زمین و آسمان خروج کنید اگر می توانید ولی نمی توانید الا به یاری سلطانی! که غایت این مسخ در سنگ و آهن در دوره تکنولوژیهای مدرن واقع می شود که مسخ صورت و روح بشر است در علوم و فنون و اشیای صنعتی! تا جائیکه حتی در همین دنیا صورت خود را تبدیل می کنند بواسطه انواع آرایشها و جراحیها و ماسکها تا سر حد تبدیل جنسی! و روحشان قلمرو حکومت اشیای صنعتی است. و این مسخ در مسلمین و شیعیان بمراتب شدیدتر و عمیقتر است زیرا هر چه که انسانی مشمول رحمت و روح برتری باشد که حقوقش را ادا نکند این لطافت در خدمت اشد رسوخ شیاطین قرار می گیرد که چنین حدی از رسوخ در منکران و کافران علنی ممکن نمی شود. اینست که منافقان در درک اسفل السافلین سقوط می کنند یعنی در سنگ و آهن! قرآن کریم-

۱۱۵۸- اگر بقول رسول اکرم(ص)، چیزی کاملتر از عقل در زمین نیست پس همه ارزشها و علوم و معارف دینی بایستی با عقل محک زده شوند. و ما جز به نور چنین عقلی موفق به کشف و درک این مسخها و واژگونیها نبوده ایم. پس اگر عقل میزان کامل و کاملترین محک است همه مقدسات بایستی به آن سنجیده شود حتی معنا و حقیقت امام زمان! همانطور که قرآن کریم می فرماید که جز عاقلان به دین خدا راه نمی یابند. عقلی که از فطرت برمی آید و برای همگان قابل درک است و نه منطق علیتی و فلسفی و فنی که جمله منقولات عاریه ای و ممسوخند نه عقل! حجتی آشکارتر بر ممسوخیت علوم و فقاهت رسمی شیعه و بلکه فلسفه وعرفانش در طی این هزار سال همین تکرار مکررات رساله های عملیه و کتب اصول و کلام و تفسیر همه علما در طی اعصار و قرون است که گوئی جملگی از نسخه واحدی رونویسی کرده اند که هولناکتر از آن افتخار به این جمود است. در حالیکه امام صادق(ع) که از نزد خداوند دارای علم و عصمت است می فرماید اگر هر روزه بر علم ما افزوده نشود علم در ما بکلی نابود می گردد. ولی این علمای مسخ شده در طول تاریخ هر گاه هم که حرف تازه ای زده اند از بابت تکفیری بوده که بر علیه افکار و آرای جدید عارفی صادر کرده اند و برخی هم به تقلیدش پرداخته اند تا علوم مرده خود را تنوعی بخشند. همانطور که بعد از شریعتی، آخوندهای زیادی پیدا شدند که به سبک شریعتی حرف می زنند که البته جواز کارشان تکفیر شریعتی است و لااقل وی را التقاطی نامیدن. که این پدیده ای واقعاً شگرف و غیر قابل توصیف است و نامی ندارد جز فسخ منافقانه!

۱۱۵۹- بزبان ساده هر چه که از راه خاطرات حاصل می آید دهری و ظلمانی و خسرانی و شیطانی و مسخ کننده است همانطور که علی(ع)، آرزوها را خطوات شیطان خوانده است زیرا مشمول زمان می شود از گذشته می آید و بسوی آینده می رود و جائی در "حال" ندارد یعنی بر صراط نیست یعنی عاقلانه نیست. که خطرناکترین این خاطرات، محفوظات منقول و عاریه ای بنام دین و علم و معرفت است زیرا ره دین و هدایت را می زند: هر که بگوید کی و کجا از ما نیست! علی(ع)- زیرا در آخرالزمان، از مقام الساعه است که نور عقل محمدی حاصل می آید و بدین نور است که آدمی از سقوط در درک اسفل میرهد و عروج می کند. این نور جز از وجود امام زمان بر قلبی نمی تابد ولی سمت امام یعنی وجه الله از ظلمات تاریخ و روایت و علم رجال و حدیث و فلسفه و فقاهت بسوی کسی نمی آید. بلکه او مقیم قلوب مؤمنان خالص است و از زبانشان با مردم سخن می کند: بدانید که رسول در شماست... او از رگ گردن به شما نزدیکتر است- قرآن

کریم- و بقول خود آن حضرت: هر که مرا بجوید می یابد! و تنها نور نجات بخش و عروجی بشر آخرالزمان از مسخ آهنین، نور عقل محمدی از قائم آل محمد است.

۱۱۶۰- همانطور که خداوند را از طریق تاریخ و خرد علیتی که خرد دهری است نمی توان شناخت و به او رسید امام زمان هم که خلیفه مطلق و مظهر نور کلمةالله است از این طریق قابل وصول نیست چرا که هر چیزی در مسیر گذشت زمان محکوم به فساد و کهولت و مرگ و تباهی است پس از این مجرا و همه محصولات آن، امکان حصول هیچ حقیقتی زنده و زنده کننده نیست. همانطور که امام صادق(ع) به ما نشان داده اند که عذاب مسخ شدگی تماماً حاصل توبه نکردن از گذشته و پرستش عصری و دورانی است که موجب سقوط در تسلسل اعصار می شود در اشیاء.

۱۱۶۱- بنابراین دانستیم که مدرنیزم نه تنها بر خلاف سنت و تاریخیگری و نژادپرستی نیست بلکه اوج شکوفائی و بهشت آن است که بطرزی حیرت آور در جهنم مسخ و انهدامش سرنگون می شود و تا این حقیقت فهم نگردد وجه دوزخی آخرالزمان فهم نشده است و عبرت و عبور از آن ممکن نیست و حقیقت نور عقل الساعه و خروج از دهر هم مفهوم نمی آید و این دو روی حقیقت آخرالزمان است یعنی مسخ و سقوط یا خروج و عروج.

۱۱۶۲- بیان دیگری از مسخ شدگی علمی و مذهبی همان پرستش قدمت و تسلسل و تکرار همان الفاظ و مفاهیم کهن است در نقطه مقابل زایش و آفرینش جدید علمی و دینی! و این همان جنگ با خلق جدید در آخرالزمان است و عداوت با علم بداء که مختص امامان و عرفا و علمای امامیه است که ضامن احیای دین محمد در آخرالزمان می باشند و لذا شقی ترین دشمنانشان عتیقه پرستان علمی – دینی هستند که نهایتاً در صف مقدم دشمنان ظهور قائم قرار می گیرند و او را متهم به بدعت می کنند طبق پیشگوئی رسول خاتم(ص).

۱۱۶۳- امروزه انشقاق و دعوای بین روحانیت سنتی و مدرن که معروف به اصول گرا و اصلاح طلب شده است چیزی جز دعوا بر سر دو روش از ابقاء و استمرار اسلام و تشیع تاریخی نیست که گروهی معتقدند که برای حراست از آن بایستی از مدرنیزم و سرچشمه اش یعنی غرب فاصله گرفت و گروه مقابل بر این باورند که برای در صحنه نگاهداشتن این تشیع تاریخی بایستی آن را به مدرنیزم آمیخت و به تعامل با غرب کشاند. در حالیکه راه حل نه اینست و نه آن و بلکه احیای نوین اسلام و کشف علوم الساعه ولایت از نور امام زمان است و آن مستلزم خلق جدید است که واقعه ای عقلانی – فطری – عرفانی است نه آکادمیک – دیپلماتیک!

۱۱۶۴- زیرا در انزوا و پستو نگاهداشتن این اسلام تاریخی موجب نسیانش در اذهان مردم میشود و به میدان آوردنش در عرصه مدرنیزم موجب انحلالش در تکنولوژیزم می شود. پس انتخاب بین این دو روش عین انتخاب بین دو نوع مرگ است و همین است که این دعوا بر سر حفظ اسلام، حاصلی جز خسران و بحران و بدبختی به بار نیاورده است. راه حلی جز وصول نور عقل امام نیست که این هم مستلزم آنست که مسخ شدگی و ظلمت حاکم بر این تشیع و اسلام دهری را درک و باور کنیم و از آن توبه نمائیم یعنی از این نوع مسلمانی و شیعه گری خودمان توبه کنیم. و روی به وجه الله کنیم تا بر ما نظری فرماید و دلمان را به نور علم و عرفانش زنده و خلاق نماید تا از نزدش روحی یابیم و به دین حیّ و قیوم زنده شویم. زیرا یکی از نخستین ارزشهای انقلاب اسلامی ایران این بود که بسرعت به همه فهماند که تشیع تاریخی – روائی قادر به برپائی یک نظام کامل اجتماعی متکی بر ولایت امام زمان نیست که نظامی مؤمن و ولائی و پایدار و خلاق باشد و نور هدایت مردم و جهانیان گردد. و این بود که در همان آغاز انقلاب پی در پی نهادهای نظارتی و استصوابی و اطلاعاتی و امنیتی و ایدئولوژیکی موازی و طبقاتی و تو در تو پدید آمد که جمله بر دور باطلی بهمدیگر تبدیل شده و هیچ راه خروجی بسوی عروج و تعالی نمی یابند تا بحرانهای آخرالزمانی این نظام را حل و فصل نمایند و جامعه را هدایت کنند. این همان حقیقتی بود که دکتر شریعتی قبل از انقلاب ما را از آن مطلع ساخته بود که این هشدار برای جامعه روحانیت ما گران آمد و آن ماجراها را پدید آورد که تا به امروز در زیر پوست جامعه جریان دارد. این حقیقت تلخ و شیرین را اگر درک و باور نکنیم و راه خروجی بسوی امام زمان نیابیم در خود فرو می پاشیم و خود بدست خود فاتحه خود را می خوانیم و شوروی سابق را به نوع دیگری تکرار می کنیم و آنگاه همه تقصیرها را به گردن اسلام و تشیع می اندازیم! ولی به نفع دین و دنیای ماست که تقصیر را بر عهده جهل و غفلت و نامسلمانی خود

گیریم و منافع جناحی را فدای حقیقت اسلام کنیم. حقیقت اینست که رهائی نه در اسلام منهای روحانیت است و نه اسلام مساوی روحانیت. روحانیت و مردم و مسئولین جمله با خود این اسلام تاریخی مشکل دارند و به تجربه احساس کرده اند که بهتر است از کل این اسلام فاصله بگیرند و دارند می گیرند منتهی نه صادقانه بلکه ریاکارانه و با بازیهای خطرناک! نه دست از سر این اسلام و تشیع تاریخی برمی دارند و نه صادقانه با آن تعامل می کنند. و اینست که همه حیرانند که مشکل از کجاست از اسلام، از مسئولین و جناحها یا از مردم! برخی هم می گویند که مشکل فقط از دشمنان خارجی انقلاب است. پس بوضوح درمی یابیم که مشکلی ورای این چهار مشکل و معتقدین به این مشکلها وجود دارد و آن مشکلی معرفتی و شناخت شناسی است. به بیانی دیگر مشکل و مسئله در حقیقت خود اسلام است و حقیقت و ماهیت این جناحهائی که خود را صاحبان این اسلام می دانند و مدعی یکدیگرند و حقیقت و ماهیت این مردمی که تشکیل دهنده این انقلاب و نظام هستند و حامی این جناحها و نیز حقیقت و ماهیت این دشمنان خارجی که گاه مسبب اصلی همه این مشکلات بحساب می آیند! پس یک مشکل عقلانی و عرفانی و معرفت شناسی است که ما آنرا آخرالزمان شناسی نامیده ایم آخرالزمان شناسی اسلامی، انقلابی، اجتماعی، حکومتی، امپریالیستی و نیز خودشناسی آخرالزمانی!

۱۱۶۵- امروزه شاهدیم که میزان ارزیابی اسلامی و ایمانی جامعه و نظام در نظر بسیاری از مسئولین، آمارهاست: آمار حافظان قرآن، آمار زائران بیت الله الحرام و اماکن متبرکه و مقابر بزرگان دین، آمار مشارکت مردم در نماز جمعه ها و مجامع ملی – دینی و مساجد، آمار فارغ التحصیلان حوزه و دانشگاه، آمار سواد آموزی، آمار مقالات علمی – دینی، آمار مشارکت مردم در تعزیه کربلای حسینی و اعیاد و ایام الله و غیره که جمله دال بر اسلامیت و تشیع روزافزون و رشد فزاینده علم و دین است ولی در نقطه مقابلش آمارهای بد اخلاقی عملی، قانون شکنی، بزهکاری، زنا، طلاق، اعتیاد، فساد، ربا، دزدی، آدمکشی، خیانت، خودکشی، غارت اموال عمومی و کلاه برداریهای ملی و حکومتی و امثالهم وجود دارد که همه آمارهای بخش اول را نفی می کنند و لذا اعلان این آمارهای بخش دوم معمولاً نوعی جرم محسوب می شود. گمان نمی کنم در هیچ کشوری از جهان چنین آمارهای متناقض و گیج کننده ای وجود داشته باشد که البته پس از ایران میتوان سائر کشورهای شیعه و سپس ممالک اسلامی را از این لحاظ در مقام بعدی قرار داد یعنی مقام تناقض و سرگشتگی و هیچی و بی هویتی! این امر نیز بیانی دیگر از مسئله معرفت شناسی دینی – اسلامی – شیعی است. این دو دسته آمار شدیداً متناقض نشان میدهد که تشیع تاریخی ما بیست است و تشیع حیاتی ما زیر صفر و یخبندان!

۱۱۶۶- ملتی با این تاریخ با عظمت و افتخار بهمراه مذهب و مکتبی که در تعالی و عظمت و علم و حکمت و عشق و الهیت رقیب ندارد بهمراه انقلابی با شکوه و استثنائی در پایان قرن بیستم بهمراه جوانانی چنین عاشق و رشید و شهید! پس چه کم دارد که اینسان دچار تناقض و پوچی و سرگشتگی استثنائی و منحصر بفردی در جهان شده است؟ آیا جز خودشناسی چه کم دارد! به یاد داریم که بانی و رهبر انقلاب در آخرین سطور وصیت نامه اش همه ملت را دعوت به خودشناسی نمود. ولی از این توصیه امام جز خود- شیفتگی و خودستائی کاذب و کافرانه بیرون نیامد که اسوه اش احمدی نژاد بود که از بس در ملاء عام از خودش تعریف و تمجید نمود و بخودش جایزه داد دیوانه شد و نزدیک بود تبدیل به یک فاجعه ملی شود و کلی هزینه روی دست ملت و نظام گذاشت به لحاظ عقیدتی و اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک!

۱۱۶۷- متأسفانه عرفان و معرفت نفس در فرهنگ ما طوری تعریف شده که در هر جائی که سخنی از این مقوله است و کسانی بر محورش جمع می شوند جملگی دعوی خدائی دارند آنهم بطرزی مضحک و جنون آمیز! چه عرفان حوزوی و خانقاهی و چه روشنفکری یا فلسفی و هنری! معلوم نیست این مرض و فساد در کجا ریشه دارد و آبشخورش کدام جهنمی است و کدام شیطانی که این مقدسترین و محوری ترین امر مکتب و مذهب ما را اینسان مسخ و اسفلی ساخته است.

۱۱۶۸- امروزه مسخ عرفانی، مبرمترین و اضطراری ترین مسئله فرهنگ و هویت ما ایرانیان و شیعیان است بهمراه جهانیان! این یک مسئله آخرالزمانی در بشریت است که در ما شیعیان غوغا می کند چرا که نابترین نور این حقیقت الهی در انسان که در این مکتب متجلی شده که اسوه هایش ائمه هدی هستند دچار مسخ شده است پس اشد واژگونی را

پدید آورده است و اشد تناقض را! این مصداق بازی با دهان شیر است و دم اژدها و منقار سیمرغ! عرفان بازی و بازیهای عرفانی برپا کننده جهنم آخرالزمان افراد و گروههای بشری است.

۱۱۶۹- بنظر می رسد کسانیکه یک شبه عارف می شوند به تنها چیزی از عرفان که میلی ندارند همان خود عرفان است یعنی خودشناسی! اینها از عرفان همان حرف آخرش را می خواهند یعنی خدا و خدا شدن! اینست که یک شبه شیطان از آب در می آیند و شیطان هم جز این رسالتی ندارد تا بدست انسان، خدا را حذف کند و به انسان احساس و ادعای خدائی دهد که در واقع خود شیطان است که بر جای چنین انسانی می نشیند و بر او خدائی می کند و رسوایش می سازد و نادم از خدا! و این رسالت نهائی ابلیس است که عرفان نفس را به انسان زهر سازد و انسان را بکلی منکر خدا سازد. و لذا شاهدیم که کافرترین و منکرترین افراد نسبت به وجود خود خداوند، این آدمهائی هستند که یکشبه خدا شده بودند. خود بنده کافرتر از این جماعت ندیده ام که این کفرشان شاهراه سقوطشان در اعتیاد و تباهی است و مسخ در مسخ! و چون با آنها صحبت می کنی سرنوشت خود را به گردن خدا و عرفان و پیرشان می اندازند! و از همین نکته نهائی می توان فهمید که ماهیت کسانی که با چند تا شعر و کلمات قصار یکشبه خدا می شوند چگونه است.

۱۱۷۰- آیا براستی همه آدمها با چند تا شعر و کلمات قصار عرفانی و وحدت وجودی به آنی احساس خدائی می کنند؟ ولی امروزه تعداد این نوع انسانها روزافزون است. این یعنی چه؟

۱۱۷۱- امّیت که همان فطرت است که هویتی الهی در بشر دارد هر چه که در انسانی نقدتر و زنده تر باشد جذابیتش به معارف وحدت وجودی و کلام عرفانی شدیدتر و عمیقتر است. آیا براستی امیّت چیست که گوهره هدایت الهی در بشر است و همه رسولان الهی هم از میان امییون و برای امییون مبعوث و گزیده شده اند.

۱۱۷۲- امیّت لزوماً بی سوادی نیست ولی بیسوادان به امیّت نزدیکتر می توانند بشوند و بالقوه به آن نزدیکترند! امیت به معنای بکر و اصیل و دست نخورده بودن باطن و روان و شعور فرد است که گاه به سادگی تعبیر می شود که مترادف لودگی و حماقت هم شده است و متمدن نبودن یا دهاتی بودن! پشت کوهی بودن! و بقول غربیها شترچران بودن و بقول ما، چوپان بودن! همان چوپانی که بقول هایدگر بشریت مدرن را نجات می دهد!

۱۱۷۳- پیامبر ما(ص) بیسواد بود که به نبوت رسید ولی موسی(ع) جهت مهیا شدنش برای رسالت از کاخ فرعون رانده شد و سالها آوارگی و چوپانی و بدبختی کشید تا هر چه از سواد و حساب و کتاب و فلسفه و مهندسی و سیاست بلد بود از وجدانش زدوده شود که شد و در چهل سالگی به نبوت رسید. مولوی حدود ده سال دچار سرگشتگی و جنون شد تا هر چه خوانده و فهمیده بود از فلسفه و عرفان و شریعت و طریقت و قرآن و حدیث و شعر و نجوم و طب و ادبیات و سیاست و ... از جانش پاک شد تا توانست به خورشید وجود شمس تبریزی ورود کند یعنی امّی شود تا امامت را دریابد امامت جان خویش را در امامت شمس! و امامت شمس را در فطرت الهی خودش!

۱۱۷۴- بشر مدرن نیز در بدبختی ها و مفاسد و پوچی ها و عذابهای علمی – فنی – هنری خود در هم شکسته و هیچ می شود و این آستانه رویکردش به امیت و فطرت است و اینست که عصر جدید را عصر رویکرد عرفانی می یابیم که البته بس کودکانه و شتابزده و خام است که این رویکردی پسامدرنیستی است و فوق مدنی ولی نه ضد آن!

۱۱۷۵- در حقیقت هر چه که از راه تاریخ و نژاد حاصل می آید از مادیت و معنویت، حجاب بین فرد و امیّت و فطرت اوست یعنی ظلمت اوست یعنی راز از خود بیگانگی اوست از خودش! چه از خانواده و مدرسه و چه جامعه و اقتصاد و سیاست و فرهنگ و مذهب! و لذا معرفت نفس دو مرحله کلی دارد که مرحله اولش شناخت این انواع و طبقات بیخودیها و بیگانگیهاست که عبور از تاریخ و نژاد و جامعه و وراثت و آموزش است و مرحله دومش قلمرو امیّت نفس است. قلمرو نخست همان عرصه شیطان شناسی است و مرحله بعدی هم خودشناسی الهی و امامت!

۱۱۷۶- بشر مدرن عموماً به عرصه سن کمالش که برسد از وجه هویت تاریخی – نژادی – اجتماعی – تعلیمی – تربیتی – مذهبی خود دچار پوچی و شکست شده است پس بخش نخست را می تواند تحت هدایت عارفی، بسرعت

بگذراند بشرط تعلیم و تربیت و اطاعت از پیر! در غیر اینصورت جز خودشیفتگی و احساس کاذب خدائی عایدش نمیشود که عمری کوتاه دارد و عاقبتش هولناک است زیرا منجر به یأس بزرگی می شود از همه معارف و مقدسات!

۱۱۷۷- از شواهد تاریخی و نیز اجتماعی عصر ما چنین به نظر می رسد که گرایشات عرفانی، رابطه مستقیمی دارد با شکست های بزرگ و بی هویتیها و پوچ شدگیها، بخصوص شکستهای عاطفی و معنوی! و این حقیقت دال بر رویکرد آدمی بسوی امیّت و فطرت است هر چند از سر ناچاری. و این یک دلیل جهانی بر گرایشات عرفانی در عصر ماست که عصر سرعت و شتاب در امیال و اهداف تاریخی – نژادی است که بقدرت تکنولوژیکی میسر شده است که آزادیها و دموکراسیها و مدرنیزم هم نتایجی از این امر است که قلمرو شتاب آرمانی در اهداف تاریخی می باشد که برپا کننده آخرالزمان است یعنی آخرالزمان آرمانهای تاریخی – نژادی و پایان تاریخ آرمانهای مادی و نفسانی است که بمعنای پایان تلاش برای برپائی بهشت گمشده بر روی زمین است بقدرت تکنولوژی. ولی اگر این شکست و نومیدی به حقش فهم نگردد و منجر به اعتراف و توبه ای عرفانی نشود موجب خروج و عروج روح نمی گردد و بلکه اینبار به اشد مسخ می گراید که آنرا مسخ عرفانی نامیده ایم.

۱۱۷۸- بزرگترین ویژگی تمدن آخرالزمانی ماهیت سوادی و کتابی آنست یعنی بقول معروف تمدنی مدرسه ای (اسکولاستیک) است. و این ویژگی اساس شدیدترین مسخ بشری در تاریخ است که در عصر قائم آل محمد بغایتش میرسد و این همان مسخ واژوی است یعنی علم و هنر و فلسفه های واژگونساز کلمات و مفاهیم که تبدیل به یک نهضت جهانی شده و لذا چنین تمدن ممسوخی تعلیم و تربیت و آموزش اجباری را در رأس مقدساتش قرار داده است تا همه با سواد شده و قابلیت ممسوخیت یابند که می دانیم بنای این آموزش اجباری در تمدن ضد بشری و جهانخوار غرب نهاده شده است یعنی تمدنی که دلش بحال بشر نسوخته است که بشر را جبراً با سواد و خوشبخت سازد بلکه به تجربه پی برده که آدمهای تحصیل کرده تر قابلیت واژگونسازی و واژگون شدن و مسخ شدگی بیشتری دارند و نیز شاهدیم که این جریان مستمراً در سمت کفر و فسادی مفتخرانه تر پیش می رود یعنی ضد امیّت و فطرت الهی بشر است.

۱۱۷۹- در عصری که ابتدائی ترین امیال و نیازهای غریزی و حیاتی بشر به دریائی از الفاظ و اصطلاحات علمی و فنی و فلسفی و هنری و اقتصادی و سیاسی و روانشناختی و عرفانی پیچیده شده و از انسان موجودی واژوی و مالیخولیائی ساخته که بواسطه این الفاظ و مفاهیم ممسوخ می توان دست به هر کاری زد و با خود و دیگران هر کاری کرد و این همان مسخ امیّت و فطرت است چرا که فطرت الهی و امیّت انسان همان ذات ناطقه اوست که اگر به نطق الهی ناطق نگردد بواسطه وسوسه های شیطانی و به یاری همان الفاظ و مفاهیم بشری مسخ شده و به تسخیر شیطان درمی آید و انسان را تبدیل به قشاش و زباله دان صنعتی می سازد. یعنی الفاظ و کلماتی که قرار بود انسان را مظهر عرش رحمان سازد در درک اسفل، تبدیل به زباله دان می کند و این نبردی بر علیه امیّت و فطرت الهی بشر است تحت عنوان تعلیم و تربیت و آموزش اجباری و عصر اصالت دانش و فن. که اشد این مسخ قشاشی هنگامی رخ می دهد که الفاظ و مفاهیم قدسی و عرفانی بخدمت کفر و بولهوسی گرفته شود. و اگر همانطور که ذکرش رفت جوامع اسلامی و بخصوص شیعی و بخصوص جامعه ما به اشد این واژگونی و ممسوخیت فرهنگی و کلامی دچار شده بدلیل سوء استفاده از دریای ادبیات و حکمت و عرفان شیعی است که به خدمت استکبار و سیاست و ریاست گرفته شده است و این سرچشمه اینهمه بحرانها و تناقضات فرهنگی در جامعه ماست.

۱۱۸۰- مسئله اساسی تر اینکه دین و اسلام و تشیع صرفاً تاریخی- روائی هیچ کاربردی در حیات آخرالزمانی و وجدان بشر ندارد و جز در خدمت واژگونسالاری و مسخ فطرت و امیّت و نفس ناطقه بشر عمل نمی کند و اینست که کارنامه عبادی و نمادین این تشیع تاریخی در حد عالیست ولی کارنامه عملی و اخلاقی و کاربردیش زیر صفر و اسفلی است و اینست راز رابطه معکوس عبادت و اخلاق! یعنی هر چه منحنی عبادات بالاتر میرود منحنی اخلاق عملی پائین تر می آید. این بزرگترین تضاد عبرت انگیز و بیدار کننده در جهان اسلام و تشیع است که بیانگر بزرگترین راز معمای دین و اسلام در این دوران است که می توان آنرا معمای دیالکتیک بین عبادت و اخلاق نامید! و این بدان معناست که عبادات فاقد روح و معرفت نفس یعنی عبادتی که فاقد وجه رب (امام حیّ) باشد در تسخیر شیطان است و لذا موجب مسخ نفس

اهلش می شود و واژگونی پدید می آید. مسخ عبادی موجب عمیقترین مسخ نفس ناطقه و شعور است. و این امری جدید نیست بلکه ویژگی عصر آخرالزمان است که با ظهور رسول خاتم و امامت علوی آغاز شده است و لذا این سخن رسول اکرم در چهارده قرن پیش است که اگر کسی همه شریعت را مو به مو انجام دهد ولی در ولایت امام حی نباشد دچار کفر منافقانه می شود و روحش پس از مرگ از قبر رهائی ندارد. و این واضحترین مسخ و فسخ روح در جمادی است که از تن پوسیده و خاک رهائی ندارد و این بیانی آشکار از مسخ قشاش است یعنی مسخ در خس و خاشاک و زباله و حشرات (بقول امام صادق)! و این مصداق همه واویلاهای الهی در قرآن است که: وای بر نمازگزاران سهوی – ریائی و وای بر دروغگویان و...!

۱۱۸۱- امر خروج از زمین و آسمان عین خروج از مسخ آخرالزمانی است و چنین خروج و عروجی جز به یاری سلطان (امام) ممکن نیست (سوره رحمن) آنگاه که مهلت و زمان امتی به پایان رسید و قیامتش آغاز شد. زیرا در عصری هستیم که مهلت و اجل هفت هزار ساله این تمدن موجود بر روی زمین که همه امتهای از آدم تا خاتم را در برمی گیرد بسر رسیده است و در روز پنجاه هزار ساله قرار داریم که عصر رجعت الی الله است که سلطانش حسین(ع) است به رحمت محمدی(ص) و نعمت علوی(ع) و کرم حسنی(ع) و رجعت حسینی(ع) و صلوة سجادی(ع) و تأویل باقری(ع) و صدق جعفری(ع) و صبر موسوی(ع) و رضای رضوی(ع) و جود تقوی(ع) و هدایت نقوی(ع) و تزکیه حسنی(ع) (امام حسن عسکری) و نور قائم آل محمد(عج)!

۱۱۸۲- تأویل و تعین و تبیین و شرح و فهم رساله های گرانقدر و کهنی چون امّ الکتاب و الهفت که دو گنج پنهان امامیه است که امام آنرا بر ما مکشوف فرموده نیز جز به نور معرفت امام زمان و روحی از جانب خود حضرت ممکن نمی شد که در این موقعیت بحرانی رخ نموده است وگرنه همانطور که متذکر شدیم رساله ام الکتاب حدود ده سال پیش بدستم رسید ولی دربش بر من گشوده نشد و روحش در بنده به نطق نیامد تا به امروز! زیرا بنده حدود ده سال تمام در امّ الکتاب تأمل کردم تا اینکه به یاری روحی از خود امام بناگاه چشم من بر حقایقش بینا گردیده و این کتاب مبارک پدید آمد که پاسخگوی حقایق اسرار همه پدیده های این دوران است که با رساله الهفت کامل شد که تماماً اسرار مسخ و نسخ و سقوط و عروج روح انسان است و پاسخگوی همه دردهای بی درمان بشر آخرالزمان!

۱۱۸۳- والله که اگر آیات و بینات و حجت های عرفانی و شهودی که در جریان وقایع نزول ارواح قدسی ائمه هدی در طول زندگانی بر من نازل نشده بود حقایق و اسرار امّ الکتاب و الهفت نه قابل فهم و تبیین قرآنی – عرفانی می بود و نه اصلاً قابل اعتماد و تصدیق که آیا براستی این دو رساله از قول امامین باقر(ع) و صادق(ع) باشد یا جعلیات تاریخی! پس فهم و مکاشفات بنده از این معارف تاریخی و علوم منقول از امامان(ع) هم به نور و روح امام حیّ ممکن شده است که اوجش واقعه نزول روح القدس در دازگاره به سال ۱۳۷۴ه.ش بود. شرح و تفاسیر بنده از آیات قرآنی و سائر کلام ائمه هدی در مجموعه آثارمان نیز به بصیرت و مکاشفه حاصل از نور و روح امام زمان و ارواح طیبه سائر امامان بوده است نه بقوت علم رجال و حدیث و کلام و صرف و نحو و فقه و فلسفه و امثالهم! و اگر گهگاهی از این علوم منقول تاریخی بهره ای جسته ایم مخاطب ویژه ما اهالی و پرستندگان این علوم بوده اند تا حجتی بر آنان باشد که این علوم تاریخی و منقول هم جز به یاری نور و روحی از امام حی مطلقاً قابل تأویل و فهمی زنده و به روز نیست که گره ای از بشر معاصر بگشاید! به همین دلیل گاه ما را متهم به بدعت در دین می کنند تا جهل و غفلت ناشی از تاریخیگری خود را کتمان کنند.

۱۱۸۴- بنابراین نهایتاً باید گفت که اصل ایراد در ماهیت این علوم تاریخی و منقولات دینی و علمی و کتب آسمانی و متون کهن مذهبی و شبه مذهبی نیست که همه اینها میراث معنوی بشر در تاریخ است و مهمترین میراثهاست و از تاریخ چیزی با ارزش تر از این میراث منقول و مکتوب نیست بهمراه آداب و سننی که سینه به سینه و نسل به نسل انتقال یافته است. ولی اگر این میراث معنوی به روحانیت و نورانیت و عرفان نفس، زنده و درک نشود جز ضلالت و مسخ و جمود حاصلی ببار نمی آورد و غذای جنگ هفتاد و دو مذهب است و محصول نهائی آن هم نفاق در نفس ناطقه و شعور انسان می باشد. این امر شامل همه امور و احکام و سنن عبادی که از تاریخ بما رسیده نیز می شود همچون

نماز و روزه و حج و زیارت و آداب ازدواج و تدفین و اعیاد و عزاداری و عرف و اخلاق و فرهنگ و ... . پس تاریخ و وراثتهای تاریخی بخودی خود ایرادی ندارد ایراد از تعامل و فهم و رابطه ما با آن است که اصل این ایراد هم فقدان روح عقل و ایمان است که برای ما شیعیان جز از جانب امام حیّ نیست و لذا ما خود را تنها مذهب زنده روی زمین می دانیم وگرنه با سائر مذاهب فرق دیگر نداریم. پس ایراد از تعامل ظلمانی و کافرانه و مشرکانه بشر با تاریخ و میراثهای آن است که بدلیل فقدان روح الایمان و عقل، در تاریخ مسخ می شود و می میرد: نه مرده اند و نه زنده- قرآن کریم! و ایراد ویژه ما بعنوان شیعه در اینست که وجه رب یعنی امام حیّ را جستجو نمی کنیم که امر خدا در کتابش می باشد که مکرراً ذکر شده و میزان ایمان و هدایت قرار داده شده است و میزان قبولی دین و عبادات و طاعات است.

۱۱۸۵- تاریخ چه از جنبه محفوظات ذهنی و مکتوبات و منقولات و آداب و سنن و فرهنگ و علوم و تجربیاتی که به هر فرد و قومی به ارث رسیده و چه از جنبه ژنتیکی و تکامل انواع حیاتی که به انسان منتهی شده و چه کائناتی که به ما از قدیم رسیده است که مهد رزق و موجودیت ماست جمله خلق قدیم انسان است که اگر در آخرالزمان بقدرت روح الهی از جانب امامان زمان احیاء نگردد و بسوی پروردگار رجعت نکند و قیامتش را نپذیرد محکوم به مسخ و رسخ و فسخ و تناسخ در دورانها و سائر موجودات مادون انسانی است که این همان دوزخ زمین است تا زمانیکه زمین و آسمانها برپاست (قرآن کریم)-

۱۱۸۶- آیا می توان بدون تاریخ بدین مضمونی که ذکر شد اصلاً دارای حیات و هستی بود؟ پس نفی تاریخ عین نابودی و امری محال و عبث است منظور احیای روحانی و الهی آن در انسان است که مربوط به قیامت آخرالزمان است که در آن بسر می بریم که ذکرش گذشت.

۱۱۸۷- انسان تماماً تاریخ است، جز گذشته اش نیست از جنبه مادی و معنوی و عاطفی و اجتماعی و اقتصادی و علمی و عقیدتی و ...! جهانی که روبروی ماست تماماً قدیم است انسان هم به همان درجه قدیم است و این قدیم خود خداوند خالق است و نام اوست همانطور که حیّ و قیوم و حاضر و ناظر و خلاق جدید! حال اگر این موجود قدیم که در عین حال جدیدترین هم هست در هر عصری به روحی که از جانب خدا بواسطه اولیایش نازل می شود متوسل و زنده و جدید نشود در قدمت خود مسخ و رسخ و فسخ می شود و این همان عرصه جهنم است در دنیا و آخرت! که این زنده شدن هم جسمانی و نفسانی است هم ایمانی و عقلانی است و هم دینی و عرفانی و روحانی! ولی کافران همواره می گویند: ما پیرو دین پدران خویش هستیم- قرآن کریم! یعنی حاضر نیستیم به خلق جدید آفریده و زنده و جدید شویم. و خداوند در این باره می فرماید: آنانرا که در گورند نمی توانی بشنوانی! که منظور همین قدمت پرستان و تاریخ گرایان و باستانیان هستند که در مسخ اموات خویشند و گورهای متحرک!

۱۱۸۸- و اما بسیاری بر این پندارند که پیروی از مدرنیزم و تکنولوژیزم بمعنای رهائی از کهنگی و خلق جدید است در حالیکه با اندک تعقلی درمی یابیم که مدرنیزم و تکنولوژیزم به مثابه غایت و آخرالزمان تاریخ و هیستوریسیزم است یعنی اشد قدمت در آستانه سقوط و اجل و فروپاشی آن دور هفت هزار ساله می باشد که می خواهد همه آرمانهای ناکام تاریخی را محقق کند که جمله آرمانهای کافرانه و دنیاپرستانه است همانطور که تکنولوژی مظهر ظهور همه امیال کافرانه بشر در تاریخ است و بیهوده نیست که در این عصر شاهد بروز اشد نژادپرستی ها و اسطوره پرستی ها هستیم که جهان را به آتش و خون کشیده است: اصالت آریائی، اصالت ژرمنی، انگلوساکسونی، مایائی، عربی، بنی اسرائیلی، هندی و امثالهم! این تناقض عظیم آنهم در عصر جهانی شدنها امری بس قابل تأمل است. این تناقض فقط در ادعاهای دروغین حقوق بشری است وگرنه امری واحد است در ظهور کفر! یعنی هر نژادی می خواهد تحت عنوان مقدسات و اساطیر کهن خود، جهانی شود و کل بشریت را تحت فرمان خود گیرد! که این تلاش استکباری و شیطانی در طول تاریخ بارها در سطح جهانی رخ نموده است مثل لشکرکشی جهانی اسکندر مقدونی برای جهانگیر کردن فلسفه یونان، لشکرکشی جهانی اعراب تحت عنوان اسلام، لشکرکشی جهانی مغول تحت عنوان یاسای چنگیزی، و لشکرکشی جهانی هیتلر تحت عنوان اصالت آریائی، و لشکرکشی های عصر ما که تماماً تحت رهبری نژاد انگلوساکسون و به حمایت بنی اسرائیل است که مرکزیت بیرونی آن اسرائیل می باشد تحت عنوان برپائی سرزمین موعود و ظهور یهوه بر صهیون! و

اینک لشکرکشی جهانی تکفیریها تحت عنوان برپائی تمدن اسلامی و شریعت محمدی! همه اینها فساد و فتنه آخرالزمانی اقوام و نژادها و قدمت پرستی های دینی و اساطیری است که بقدرت تکنولوژی ممکن شده است و در حقیقت چیزی جز سقوط و مسخ کفر تاریخ هفت هزار ساله اخیر جهان نیست که از بطن خراباتش خلق جدید و آدم جدید طلوع می کند به نور قائم آل محمد که نور همه انبیاء و اولیای تاریخ است: و در آنروز زمین به نور پروردگارش طلوع می کند و همه چیز از برای او رخ می نماید! قرآن کریم- که در این رویداد الهی همه حقایق و اسرار خلقت قدیم و تاریخ انبیاء و اولیای سلف هم آشکار می شود به نورانیت!

۱۱۸۹- و اما یک نکته قابل توجه برای اهل معرفت اینکه سرزمین فلسطین و بیت المقدس که امروزه تبدیل به مرکزیت اصلی همه اراده ها و قدرتهای نژادپرستانه و قدمت پرستانه و کافرانه و استکباری و جهانخوار شده و اینک بهمراه نهضت تکفیری همه ابرقدرتها و حکومتهای روی زمین را بخود معطوف و دخیل نموده است دو مدعی محوری و طراز اول دارد که یکی بنی اسرائیل است که بیت المقدس (اورشلیم) را محل ظهور خدا(یهوه) می داند که گوئی قرار است در ارض موعودش بر کوه صهیون تجلی کند و دیگری مسلمین هستند که آنجا را محل معراج رسول خاتم و لقای پروردگار می دانند. آیا در این دو نکته امر واحدی نیست: تجلی خدا! ولی ما بعنوان مسلمان و بخصوص شیعه معتقدیم که تجلی خدا برای رسول خاتمش در بیت المقدس و از روی صخره ای در اورشلیم واقع گردید که در روایات مربوط به معراج مذکور است و امام باقر در امّ الکتاب هم از آن سخن نموده است. پس آنچه که یهود بنی اسرائیل را امروزه در فلسطین به زور و زر و تزویر و زار جمع آورده و در انتظار ظهور یهوه (خدا) بر کوه صهیون در اورشلیم نشسته اند (با صدها بمب اتمی) حدود چهارده قرن پیش در معراج محمدی رخ نموده است و آنها در خواب غفلت و انکار بودند و در صف مقدم دشمنان رسول خاتم قرار داشتند! پس اسرائیلیان بر علیه امری در جنگ هستند و جهان را به آتش کشیده اند که آن امر پیشاپیش در پیامبر اسلام رخ نموده است که روح این عروج و لقای الهی هم در امامان شیعه و شیعیان مخلص آنها مستمراً در تاریخ در هر شأنی بکار است در هر کجای جهان! پس بنگر که عداوت خونین اسرائیلیان با اسلام و بخصوص تشیع، عین عداوتشان با آرمان تاریخی دینشان یعنی ظهور یهوه است. و این یعنی جنگ با خود و براندازی کل هویت و قداست خود! آیا این جز مسخ و واژگونی شیطانی معنای دیگری دارد؟ و جالبتر اینکه امروزه تکفیریها و سعودیها که دشمنان خونی تشیع و امامان شیعه هستند و منکران لقاءالله می باشند در اتحادی علنی با این اسرائیلیان ممسوخ قرار گرفته اند. و این مسخ در بیت المقدس و اورشلیم است بقدرت روح همه انبیای مرسل که مورد انکار این منافقان و شیطانپرستان قرار دارند. و طبعاً آن دسته از شیعیانی هم که منکر لقای الهی در دین آخرالزمان هستند به این مسخ ملحق می شوند یا در اتحاد با آنان و یا در نبرد کافرانه با آنان! یعنی نبردی نژادپرستانه تحت عنوان تشیع! تشیعی که منکر ظهور الهیت و ربوبیت خداوند از وجود امامان و اولیای آنهاست! یعنی منکر آدم هشتم و ظهور انسان کامل و خلیفه و مظهر خدا در آخرالزمان است. این شعبه از تشیع وضعی بسیار وخیمتر از سائر مذاهب دارد زیرا بدترین حجتهای ظهور الهی در نزد این مذهب است. و همه این جنون و جنایات و شیطنت و ممسوخیت حاصل انکار و جنگ با خلق جدید انسان و ظهور آدم آخرالزمان و قائم آل محمد است که مظهر تمام و کمال الهیت و ربوبیت و روحانیت و نورانیت خدا از انسان می باشد که چهارده قرن پیش بنایش را محمد مصطفی بر صخره ای در اورشلیم و بیت المقدس نهاد که شاید همان کوه صهیون بوده باشد (الله اعلم) و از آن مکان بود که هفت آسمان را شکافت و با خدایش دیدار نمود و نور این معراجش را برای مؤمنان امتش به ارث نهاد که رویای الهی است یعنی لقاءالله! در واقع جنگ خونین و هفتاد ساله مسلمان با یهود در فلسطین بر سر حقی است که هر دو به نوعی از آن غافلند و لذا تبدیل به جنگی کافرانه و نژادی بین عربی و عبرانی شده است و بزبانی گوئی ادامه جنگ بین فرزندان یعقوب است یا فرزندان اسحاق و اسماعیل! و بلکه هابیل و قابیل! و این جنگ جهانسوز زمانی به پایان میرسد که حقیقت اصل دعوا معلوم شود که همان رویای الهی است که از بیت المقدس واقع شده است.

۱۱۹۰- در رساله الهفت نیز می خوانیم که امامان زمان و حجت های الهی بر زمین تا زمانی باقی می مانند و در میان مردم حضور دارند که مردمانی در طلب این "رویا" باشند به حاجتی قلبی و صادقانه! یعنی در جستجوی وجه رب که مکرراً در قرآن آمده است. و هرگاه دیگر کسی طالب این ابتغای وجه رب و رویت الهی نبود به آسمان بالا میروند و اجل آن دوران بسر می رسد و قیامت بشریت آن دوره برپا می گردد تا آدم بعدی! قرآن کریم نیز واقعه معراج رسول (اسراء)

را به "رویا" تعبیر نموده است! رویائی که سرّ نهان بزرگترین جنگ خونین آخرالزمان است که کل جهان را درگیر کرده است و سرنوشت این دوران را رقم می زند.

۱۱۹۱- و این ظهور نور و جمال امیّت و فطرت از بشر است. همان امیتی که همه انسانها در دوران کودکی دارایش هستند و تدریجاً گمش می کنند و در آنها مدفون می شود در غوغای سوادهای تاریخیگری و نژادپرستی و مسخ ها! و اینست که همه انسانها در دوران کهولت بطرزی حسرت بار به یاد دوران کودکی و نوجوانی می افتند و اشک داغ و فراق می بارند گوئی که خدا را از دست داده اند که احساسی کاملاً بر حق است. همانطور که کاملان و عارفان واصل را به لحاظی مظاهر طفولیت در غایت قدمت و پیری می یابیم. این طفولیت روح در سن کمال و کهولت همان ظهور امیّت و فطرت است که عارف را به امّ الکتاب وجودش می رساند تا کتاب امّ هستی را در جان خود بخواند: و اینک بخوان کتاب وجودت را که خود در این خواندن کفایت میکنی- قرآن! عارف طفلی است که بتازگی بدستان خدا آفریده شده است که همان دست ارواح طیبه ائمه هدی است که یدالله و روح الله و وجه الله و بقیةالله هستند و مظاهر ربوبیت او! طفلی که مشغول خواندن امّ الکتاب است و اینست درس و مشق خدا برای انسان در خلق جدیدش!

۱۱۹۲- ما در جستجوی معنای انسان و آدمیت بودیم که تدریجاً با انبیاء و اولیاء و ائمه معصومین و عرفا آشنا شدیم و آنها را مظاهر و میزان انسان یافتیم و بر همین مبنا بر حقیقت محمدی و عظمت رسالت محمد مصطفی(ص) آگاه شدیم و یکایک کلامش را صراط المستقیم حصول به انسان و آدمیت یافتیم از جمله این کلامش را که علی(ع) را میزان انسان معرفی نمود و نیز کمال و سروری و خاتمیتش را. چرا که به رؤیت پروردگارش رسید و نور این رویا را برای بشریت به ارمغان آورد نوری که تنها راز و معنای سعادت و رضای انسان در جهان است و آدمی به کمتر از این راضی به وجودی که از خدا یافته، نمی شود. پس ما به جستجوی خوشبختی انسان بودیم و به آن رسیدیم و دانستیم که این خوشبختی جز به نور حقیقت و رویای محمدی که از اولیای زمانش به اهلش می تابد حاصل نمی آید که آنرا ولایت امام زمان خوانده ایم!

۱۱۹۳- هنگامی که فرد یا جامعه ای مشغول به کاری شدید است که نه حقیقت آن کار را می شناسد و نه از انگیزه و مقصودش آگاهی دارد بیانی از یک مسخ است مسخی فردی و خانوادگی یا اجتماعی یا مذهبی و یا جهانی. و امروزه تقریباً اکثریت شدیدترین اشتغالات و فعالیتهای بشری در سطح فردی یا جمعی از نوع عاطفی یا اقتصادی – عقیدتی – سیاسی و امثالهم دارای چنین ماهیتی است که جنگ خاورمیانه به مرکزیت فلسطین که جهان را فراگرفته و جدّیترین اشتغال همه ملل و دول جهان گشته است یک مسخ جهانی است که اعتقادی ترین و مذهبی ترین مسخ هاست که کل جامعه بشری را بر آستانه انتخاب بین مرگ و زندگی و بود و نبود میکشاند و دانستیم که حقیقت پنهان و انکار شده این مرگبارترین ممسوخیت جهانی همانا حقیقت رویای الهی و لقاءالله است که عصاره و غایت دین خداست که در دین رسول خاتم به تمام و کمال رخ نموده و در مذهب شیعه تبیین و مقصود گردیده است. همانطور که نشان داده ایم هر مسخ و تناسخی معلول انکار حقیقتی الهی است که در آخرالزمان این حقیقت چیزی جز لقای الهیت و ربوبیت خداوند از اولیایش نیست یعنی ظهور حق از انسان. که این میزان نهائی همه حقایق است که انکارش علت هر مسخی است همانطورکه علی(ع) در خطبه بیان و امام باقر(ع) در امّ الکتاب و امام صادق(ع) در الهفت صریحاً این حقیقت را بیان فرموده اند.

۱۱۹۴- پس اگر محور اکثر فلسفه ها و ایدئولوژیهای انسان محور در تاریخ جدید معضله از خود بیگانگی بشر است که در زمانه ما بصورت فجایع و جنایات روزمره و جهانی بروز کرده است پس فاجعه شناسی عصر ما و همچنین جرم و جنایت شناسی آخرالزمانی به همراه جنون شناسی چیزی جز مسخ شناسی نیست که حقیقتش را از منظر توحیدی در مجموعه آثارمان نشان داده ایم که در شرح این دو رساله اخیر از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) به کمال رسیده است.

۱۱۹۵- که غایت این ممسوخیت آخرالزمانی در سراسر جهان بصورت صدها مکتب و مذهب شیطان پرستی ظاهر شده است که بیانگر مسخ کامل انسان است تا سرحد مقام خلافت شیطان! که تنها راه نجات از این انهدام بشری، خرد وحدت وجودی و خودشناسی و امام شناسی عرفانی و نوری است که همه اینها فقط از احساس و انگیزه واحدی برمی خیزد و آن ابتغای وجه رب است یعنی جستجوی امام زمان بعنوان نور امیّت و فطرت و خودیت ذاتی و الهی انسان. زیرا فقط

تحت الشعاع چنین نوری می توان از انواع و مراتب مسخ شدگی نجات یافت زیرا ممسوخیت بیان همان واژه ای است که امروزه ورد زبان همه فرهنگهاست یعنی نابودی! که این نابودی برای کسانیکه با این حکمت و مذهب آشنا هستند ولی انکارش می کنند به مراتب شدیدتر است و شدیدترین آن مشمول کسانی است که حجتی را دیدار و درک کرده ولی به هر روشی انکارش می کنند و حقوقش را رعایت نمی کنند. که بی تردید این حجتهای الهی در درجات تجلی به مثابه اولیای امام زمان در همه اقوام بشری حضور دارند در هر مذهب و قومی!

۱۱۹۶- همانطور که سلطان رهائی از عدم و الحاق به وجود امامان هستند که بقای خدا در جهان می باشند، سلطان بیخودی و نابودی و مسخ هم شیاطین هستند. همانطور که ما در مجموعه معارفمان امام را نور خودآئی نامیده و شیطان را ظلمت بی خودی خوانده ایم و لذا روح حاکم بر آثارمان به خودآئی و خودشناسی است یعنی رهائی از مسخ و سیطره شیطان.

۱۱۹۷- ولایت زناشوئی بزرگترین کارگاه تقوای الهی برای زن و شوهر است که صد البته بدون حضور نور الهی امام زمان در این رابطه ممکن نمی شود ولی اگر بشود بزرگترین بشارت الهی و سعادت بشری رخ می نماید: "بدانید که مردان بر زنان ولایت و قیمومیت دارند پس اگر تقوای الهی را در این رابطه رعایت نمایند بزودی او را دیدار می کنند." آیاتی از قرآن- بنابراین باید درک کرد که این ماهیت از رابطه زناشوئی آستانه لقاء الله است که عالیترین حد معراج انسان در جهان است که رسول خاتم بنا نمود و به بشریت کاملترین درجه از خوشبختی را اعطاء فرمود و علاوه بر این در آخرالزمان چنین زن و شوهر و خانواده ای را از ممسوخیت نجات بخشید که هولناکترین مسخ شدگیها، مسخ جنسی است که ذکرش رفت. از این روست که دو کانون گردش مجموعه معارف ما مسئله ولایت زناشوئی و لقاءالله است. و بدینگونه ما برترین رحمت و کاملترین نعمت خدا در دین رسول خاتم را تا قلب خانواده ها جاری نمودیم.

۱۱۹۸- متأسفانه هنوز هم پس از دریائی حرف و حدیث در باب ولایت زناشوئی از ما می پرسند که آخرش هم نفهمیدیم ولایت زناشوئی چه صیغه ای است که البته این مسئله کسانی است که اصل این ولایت را که ولایت امام است نپذیرفته اند از طریق انکار یا تنفیس. آخرین صیغه ولایت زناشوئی که دیگر جای هیچ بازی در آن نباشد اینست که هر یک از طرفین زناشوئی به تنهائی در اندیشه و احساس خود، کل خیر و شر و سرنوشت زندگی مشترک را به گردن بگیرد که البته درباره خیرش هر دو از هم سبقت می گیرند پس باید گفت که کل هنر این ولایت در اینست که هر یک از طرفین به تنهائی در اندیشه و احساس خود مسئول همه بدبختیهای زندگی مشترک باشد و خود را مسئول کل تقصیرات رابطه بداند. اینست آن زن یا مردی که مستحق لقای پروردگار است که عالیترین درجه از احساس سعادت و رضایت در دو عالم است که حاضر نیست آن را با کل دنیا و بهشت عقبی تعویض کند. زیرا آنکه کل مسئولیت سرنوشت خود را به گردن می گیرد دارای هویت الهی می شود زیرا این خداست که در کتابش خود را مسئول کل خیر و شر و هدایت و ضلالت و بهشت و جهنم خلق می خواند. پس با چنین هویتی است که آدمی این ظرفیت و وحدت وجود خود را هر چند که در حد یک فردیت حقیر است با اراده الهی پیوند می زند و الهی می شود و لذا خدابین می گردد. این روح ولایت زناشوئی بود که مادیتش در شریعت محمدی آشکار است که ما نیز ارکان آن را در زندگی مدرن در رساله چه باید کرد تبیین کرده ایم. پس می بینیم که ولایت زناشوئی که در سمت ولایت الهی حرکت می کند همان معنای فتوت است که جنسیت نمی شناسد که کمالش پذیرش مسئولیت کل جامعه و بلکه بشریت است که این مقام ولایت امام زمان است که حق شفاعت نیز از همین مقام برخاسته است. پس پذیرش ولایت زناشوئی همان پذیرش حق رحمت مطلقه است که چنین حقی را بخصوص در آخرالزمان هیچ زن و شوهری نمی تواند بپذیرد الّا با پذیرش ولایت امامی حیّ بر همه ارکان زندگی. که این نیز ممکن نمی شود الا به شهادت و تصدیق و تسبیح مستمر و فزاینده ظهور الهیت از وجود امام یا پیر طریقت که این امر در چهار قلمرو وجود جاری می شود یعنی فکر ذهنی، ذکر قلبی، تصدیق زبانی و اطاعت عملی. که این امر عظیم در زندگی زناشوئی فرد را تا معراج محمدی و لقاء پروردگارش تعالی می بخشد که حداقل چنین ولایتی موجب پیدایش یک زناشوئی حلال و با عصمت و با محبت میشود در غیر اینصورت طبق قول امام زمان و حقایق معارفمان و تجربه خانواده های مدرن، زندگی زناشوئی درب ورود به جهنم و سقوط در مسخ و واژگونی درک اسفل است که حاصل چنین زناشوئی جز کینه و عداوت و خیانت و انتقامی روزافزون نیست یعنی بدون این ولایت در

آخرالزمان زناشوئی ها حرامترین روابط هستند. چرا که نشان داده ایم که رابطه آدم – حوائی یا عرصه ظهور کلمةالله است (ال لا ه) و یا ظهور شیطان!

۱۱۹۹- عنصر ورود شیطان در رابطه زناشوئی همان اراده به پرستیده شدن (عشق) در هر یک از طرفین است و نیز دعوی دروغین عشق از هر یک از طرفین! و این دعوی خدائی است و دو خدا در یک خانه نگنجند! و در چنین رابطه ای نه دین است نه تقوا و نه خداپرستی حتی اگر هر دو غرق شریعت و عبادات باشند. الا اینکه خدای حیّ و قیوم از وجود یک ولی خدا از جانب طرفین شناخته و پرستیده شود تا این بساط شیطانی از میان برود و ولایت زناشوئی که اساس ولایت الهی است در رابطه جاری شود و رابطه را منور و خدائی و جاودانه سازد نوری که اجر گذشت و تقوای رابطه دو انسانی است که در اشد نیاز به یکدیگر بسر می برند و رابطه شان کل حیات و هستی آنهاست. گذشتی نه از برای ایثارگر کردن خود و بدهکار کردن طرف مقابل بلکه برای رضای خدای دوست و ادای حق وجود! دوستی که همه حیات و هستی خود را فدای سعادت و رستگاری مردم کرده است به امر خدایش! دوستی که طعم حیات جاوید و خلق جدید را به آنها چشانده و از اسارت و مسخ دنیا آزاد ساخته است. ادای حق این دوستی و ولایت الهی، تنها راه استمرار حیات دوستانه و خداپرستانه در زندگی زناشوئی است.

۱۲۰۰- امام، حق وجود است و اولیایش مظاهر انوار وجود حق هستند بدون چنین نوری و پذیرش ولایت این نور، همه امکانات مادی و معنوی زندگی جز در خدمت مسخ انسان در آن امکانات قرار نمی گیرند و هر چه که جاذبه و قدرت مادی و معنوی این امکانات بیشتر باشد شدت این مسخ هم بیشتر است. اقتصاد بدون نور، زناشوئی بدون نور، علم و فن بدون نور و مذهب و فرهنگ و فلسفه و عرفان بدون نور جملگی پدید آوردنده انسانی ظلمانی و ممسوخ و واژگونسالار است که این مسخ و واژگونی هنگامی به اشد نفوذ و رسوخ در روح انسان می رسد که مجهز به مذهب و شعر و فلسفه و عرفان نظری گردد که فاقد امام حیّ و نور وجود است: پروردگارا برایمان نوری قرار ده و نورمان را بر ما کامل فرما و هر که را که رب برایش نوری قرار ندهد او را نوری نیست- آیاتی از قرآن کریم! امامت، مکتب نور است و لذا بانی امامت یعنی علی(ع)، ایمان آخرالزمانی امّت را جز معرفت بر نورانیت امام زمان نمی داند (خطبه نورانیه) که معرفت بر نورانیت امام نیز معرفتی نوری است نه سوادی و فلسفی و علیتی و فنّی! پس ایمان آخرالزمانی جز نور معرفت امام و امام شناسی نوری نیست و فقط چنین ایمانی موجب رهائی و هدایت است و آن حاصل صلوة امام بر اهل ایمان است و صلوة مؤمنان بر امام! "اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمت به قلمرو نور هدایت کند." قرآن کریم- که صلوة مؤمنان جز اطاعت در فکر و ذکر و عمل و راه و روش زندگی نیست. و این قلمرو هدایت مؤمنان است بر سرچشمه نور! که این نور، امیّت و فطرت الله را در بشر زنده می کند و بشر صاحب وجدان (وجوددان) و خودآگاهی وجودی می شود که این آستانه انتخاب است که برترین حق وجود می باشد از برای آدمی حقی که سرّ آدمیت است. یعنی انتخاب آن حقی که این نور وجود از آن برتابیده و فطرت را زنده و ناطق و عالم و بینا ساخته است که آن حق هم جز از وجود امام مبین و اولیای او نیست. یعنی گزیدن و ارجح نمودن او بر خود و حیات و هستی دنیای خویشتن: نشانه های خود را به آنها می نمایانیم تا بدانند که او حق است آیا او به ربوبیت کافی نیست؟ ولی در لقای پروردگارشان تردید دارند- قرآن کریم! زیرا اگر نشانه های الهی بر محور وجود یک ولی خدا رخ می نماید پس این ولی عین حق است و ظهور رب است و به درجه ای که این حقیقت و ربوبیت امام حیّ پس از تصدیق و تسبیح و شهادت بعنوان تنها حق و مقصود زندگی انتخاب شد دیدار با پروردگار نیز حاصل می آید. بنابراین چنین تردیدی در لقای پروردگار که می تواند کل ایمان آدم را نهایتاً زایل سازد معلول عدم انتخاب چنین حقی است برای کل زندگی. زیرا امام همان نور حیات و حق وجود است که هر تردید و تذبذب و شرکی در انتخاب این حق موجب تردید در ربوبیت آن است که موجب تزلزل در ایمان میگردد. همانطور که امام باقر(ع) می فرماید که امامان زمان در آخرالزمان مظاهر روح الحیوة ناطقه الهی بر خلق هستند که خلق را دعوت به عروج الی الله می کنند که منکران این روح الحیوة ناطقه و مشرکان و تنفیس کنندگان آن بقدرت و شدت همین روح و حق دچار واژگونی و اشد مسخ می گردند. که یکی از صور این انکار اتهام سحر و جادو دادن به این حق و اولیای الهی است که چنین اتهامی بمعنای نامعقول و غیر منطقی بودن و در دسترس نبودن این حق است و بدینگونه این نوع منکران، این روحی را که یافته در خود تبدیل به نیروی ممسوخیت و طلسم شدگی می کنند و به تسخیر شیطان در می آیند که به گمان چنین منکرانی بواسطه این تهمت ناحق از مسئولیت

انتخاب و اختیار حق تبرئه می شوند در حالیکه فقط از حق وجود و روح حیات و عقل و معرفت تبرئه می شوند که این نیز نوعی انتخاب است که حاصلش مسخ شدگی و سقوط است. پس نهایتاً باید گفت هر گاه که روحی از حیات ناطقه الهی و نوری از هدایت الی الله بسوی مردم می آید همگان بر حقیقت و راستی و درستی آن علم و باور می یابند و سپس با این آگاهی دست به انتخاب می زنند در قبال الست بربکم! و بدینگونه است که آدمی نوین و یا شیطانی نوین پدید میآید بهمراه آفرینشی نوین یا بهشتی نوین و دوزخی نوین و زمینی نوین و آسمانی نوین و دورانی نوین و بشریتی نوین. و ما اینک بر چنین آستانه ای قرار داریم از انتخابی نوین!

۱۲۰۱- و این انتخاب و خلق جدید خصمی شقی تر و آشکارتر از نژادپرستی بر روی زمین ندارد. همانطور که در طول تاریخ شاهد این معنا بوده ایم که چگونه نهایتاً نژادپرستان اقوام گوناگون بر روی زمین در لباس عقاید و معارف و مقدسات دینی و عرفانی رفته اند تا نژادپرستی خود را تقدیس و آسمانی و جهانگیر کنند و بدینوسیله بنیاد حقایق الهی در انبیاء و اولیاء و مؤمنان را نیز برکنند. با اندک دقتی در تاریخ مذاهب این واقعیت آشکار است. و امروزه نیز شاهدیم که جنگ هفتاد و دو مذهب در جهان اسلام در واقع جنگ هفتاد و دو نژاد است که لباس اسلامیت بر تن کرده است: جنگ شیعه و سنی، سنی با سنی، شیعه با شیعه، اسلام و یهود، اسلام و مسیحیت و یهود و مسیحیت و ... جملگی دروغ و تهمتی بر دین خداست و بزرگترین فریب تاریخ بوده است. فقط کافیست شعارهای مذهبی و ادعاهای دینی را کنار بگذاریم و واقعیت جاری را نظاره کنیم!

۱۲۰۲- امروزه حقایق آشکار شده آخرالزمانی نیز مستمسکی نوین در قلمرو این نژادپرستیهای کهن است: جهانخواری انگلوساکسونی در لباس کاتولیکی، جهانخواری ژرمنی در لباس پروتستانی، جهانخواری روسی در لباس ارتدوکسی، جهانخواری عربی در لباسهای سنی و وهابی و سلفی و علوی و نصیری و امثالهم، جهانخواری چینی ها در لباس احیای مکتب کنفسیوس، جهانخواری دو نژادکش متخاصم کره ای در دو کره شمالی و جنوبی، جهانخواری هندوهای پاکستانی و کشمیری و بنگالی و سندی در لباس مکاتب متفاوت هندو و اسلامی، جهانخواری نوپای مایائی در آمریکای لاتین تحت عناوین کهن و جدید و ... و جملگی تحت عنوان رجعت حکومت جهانی نژاد خودشان در آخرالزمان سخن میگویند و بدینگونه آخرالزمان را هم برای نژاد خود مصادره می کنند. زهی خیال شیطانی!

۱۲۰۳- این نژادپرستی را حتی میتوان در کهن ترین متون مذهبی و حکمی و عرفانی همه مذاهب توحیدی جستجوکرد و بوضوح کشف نمود از متون اوپانیشادها تا متون اوستائی و بودائی تا متون یهودی و مسیحی و اسلامی و حتّی شیعی! همانطور که در همین رساله متذکر شده ایم حتی در لابلای رساله قدسی امّ الکتاب هم ردپای نژادپرستی را تحت عنوان اسماعیلیه و فرزندان ابوالخطاب بوضوح مشاهده می کنیم که خود را در معارف آسمانی امام، تقدیس کرده اند و این معارف را فقط منسوب بخود نموده و امام را به نفع خود مصادره کرده اند. در حالیکه پر واضح است که در عصر امام باقر(ع) آنهم در سن کودکی، هنوز هیچ خبر و اثری از اسماعیلیه در تاریخ نبود پس این یک دسیسه و دستکاری آشکار و رسوا است و بس ناشیانه! و ما به یاری روح خود امام توانستیم حق را از باطل در این رساله تشخیص دهیم و حقوقش را بزبان ساده برای طالبانش شرح نمائیم!

۱۲۰۴- خلق جدید انسان و آخرالزمان هفت هزار ساله تمدن بشری بر زمین، نه سرزمین و قومیت و ژنتیک می شناسد نه عظمتهای کهن سلطنتهای جور در شرق و غرب عالم را و نه حتی مذاهب آباء و اجدادی و موروثی و نسبت مسیحی و اسلامی و یهودی و بودائی و شیعه و سنی را! بلکه فقط انسان را می شناسد و ایمان توحیدی و عشق به حق و عدالت و معرفت را از هر قوم و مکتب و مذهبی که باشد!

۱۲۰۵- خداوند ذات یگانه وجودش را در هستی بیکرانه زمین و آسمانها و در بی نهایت کثرت و تنوع و اختلاف در درجه و صفت و فعل و خاصیت تا سر حد اضداد آشکار فرمود تا آدمی در همه این تبعیض ها و تناقضات لامتناهی به نور واحده و معنا و حق واحد وجودش نائل آید که همان حصول وجود جاوید است و پیروزیش بر عدم! و این واقعه توحید و وحدت وجود در انسان عارف است که مظهر این نور واحد وجود برای مردمان است تا به تصدیق و توسل به آن هدایت و نجات یابند از گردش فلاکت افلاک و هلاکت دورانها و مسخ اشیاء و سقوط در مادیت! که کمال این ظهور در

آخرالزمان از وجود امامان محمدی و اولیای عصر غیبت است یعنی مذهب امامیه! و این رحمت مطلقه و نعمت کامله و حجت بالغه خدا بر بشر است. پس وای بر شیعیانی که این رحمت و نعمت و حجت را ببازی گیرند و به کرم امامان غره شده و به خودپرستی و نژادپرستی و استکبار در مردم روی کنند که به اشد این فلاکتها و هلاکتها و مسخ ها و سقوط دچار می شوند و بدترین عذابها و ذلتهائی که امروزه شاهدیم!

۱۲۰۶- در فرهنگ عرفی ما اصطلاح "باب دل" بطور ناخودآگاه یک عنصر عرفانی از فرهنگ شیعه است که بی شک ریشه در حکمت خسروانی مغانه دارد. مثلاً گفته می شود که فلانی خیلی باب دل من است. از آنجا که لفظ باب یک واژه عربی – شیعی است دال بر این حقیقت است که درب دل هر کسی در درون سینه نیست بلکه در کسی بیرون از وجود فرد قرار دارد و آن باب امام است که یکی از اولیای اوست یعنی درب ورود به امامت جان. پس جز اولیای امام زمان که صاحبان روحی از جانب اویند و مؤمنین این اولیاء، کسی را نمی توان باب دل خواند الا اینکه یک خناس و شیطان انسی است. زیرا باب دل کسی است که تو را در سمت امیّت و الحاق به امامت و فطرت الهی هدایت کند و از این طریق به تو روح بخشد روحی که قلبت را از هر کفر و بخل و ناپاکی بیزار سازد و ره عصمت نماید. و مجموعه آثار ما هر یک بابی از دل هستند که اهلش را بر کارگاه خلق جدید انسان وارد می کنند همانطور که این مجموعه آثار برای خود ما نیز چنین بوده اند که سیر این خلق جدید در رساله حاضر به تمام و کمال رسیده است و این سرآغاز ظهور آدم هشتم است که نسلش بواسطه این مجموعه معارف آفریده می شود.

۱۲۰۷- هر انسانی بطور فردی و بخودی خود در نزد خویشتن و از نگاه خودش یک موجودی الهی با همه فضائل انسانی و شریف است. ولی آنگاه که در رابطه ای جدی وارد می شود گندش در می آید و شیطان جهت تزئین این گند و لاپوشانی پیدا می شود و بعنوان مشاور اعظم بلاوقفه آماده خدمت است. و این وضع در رابطه زناشوئی که جدی ترین و پایدارترین رابطه هاست به اوجش می رسد و لذا نخستین مولود زندگی زناشوئی قبل از اینکه فرزند آدمی باشد شیطان است و این نوع زناشوئیها بقول امام صادق(ع)، کارگاه ذریه و تولید نسل شیطان می شود. یعنی همه اعضای خانواده زن و شوهر و فرزندان جملگی تبدیل به شیاطین انسی و لشکریان شیطان می شوند. الا اینکه این زندگی یک ولی و صاحب الهی داشته باشد که شجره اش باشد یعنی شجره طیبه ای که شجره امامت است. در غیر اینصورت بر محور شجره خبیثه شیطان می چرخند: شجره نزادی یا شجره نژادی!

۱۲۰۸- برای عامه مردمان و بخصوص علمای دینی و تجربی، باور به نزول روح و آیات ماورای طبیعی و مشاهدات غیبی در هزاره سوم میلادی که عصر حاکمیت جهانی علوم علیتی است امری سخت و گاه محال است که سختی چنین باوری برای علمای دینی ما به مراتب شدیدتر است چرا که دوران وحی و روحانیت و غیب را ختم یافته تلقی می کنند و بدینگونه گوئی که اسلام را ختم معنویت غیبی و روحانی می دانند که این فهم واژگونه از خاتمیت بزرگترین بدبختی حاکم بر حوزه های علوم دینی بوده است در حالیکه خاتمیت از نظر ما نه بمعنای پایان وحی و روح و ماروای طبیعت بلکه بمعنای عمومی شدن آن برای جهانیان است که این مصداق رحمت محمدی بر عالمیان است. این باور واژگونه در تاریخ اسلام از علل اصلی بی هویتی و غربزدگی و مسخ شدگی مسلمین در شرق و غرب است.

۱۲۰۹- در حقیقت آنچه که در کل حیات روحانی و عرفانی بر ما رخ نموده که بصورت شرح نزولات ارواح هفتگانه و دهگانه در این رساله شاهدش بودید بالاخره یکبار دگر همچون عاشورای سال ۱۳۷۴ه.ش در شب عاشورای سال گذشته (۱۳۹۴) روحی دگر نازل گردید که به مثابه روح عرفانی همه آن ارواح بود و آن نزول روح امّ الکتاب است که از شب عاشورای سال گذشته حدود چهار ماه شبانه روز در حال نزول بوده است که پیدا شدن دو رساله امّ الکتاب و الهفت الشریف از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) بخشی از دنیویت این نزول بوده است که به نوعی سند دنیوی و تاریخی این نزول است همانطور که در وقایع نزول روح العقل و روح القدس در دهه شصت و هفتاد هجری شمسی برای نخستین بار درب نورانی قرآن کریم و کلام قدسی ائمه معصوم بر ما گشوده شد و ما آنچه را که بصورت نور بر دلمان نازل می شد بصورت سواد و کلمات در قرآن و احادیث می یافتیم و بازخوانی می کردیم آنهم بگونه ای حیرت آور و غیر ارادی که گوئی خود آیات قرآن و احادیث بسوی ما می آمدند. امّ الکتاب و الهفت الشریف نیز ظاهراً بر حسب اتفاق، خود

بسوی ما آمدند و بواسطه روح امّ الکتاب که بر ما نازل شده بود خوانده و فهم شدند و تبیین گردیدند و به یاری همین روح بود که ناخالصی ها و دستکاریهای این نسخه ها بر ما معلوم گشت.

۱۲۱۰- اگر آن ارواح دهگانه به مثابه فصول کتاب الله و روح الحیوة ناطقه طبقات نفس انسان بوده اند که در طی عمرم تدریجاً نازل شده اند نزول روح امّ الکتاب در این چهار ماه اخیر به مثابه باطن این ارواح و محکمات کتاب خدا بوده است همانطور که قرآن کریم، امّ الکتاب را محکمات قرآن معرفی کرده است که به معنای استخوان بندی و ساختار کلان عالم وجود و بخصوص انسان است.

۱۲۱۱- تمام متن دو رساله امّ الکتاب و الهفت الشریف ماهیتی اخباری و حَکَمی دارد و مصداق کامل غیب بینی و غیب گوئی امام باقر(ع) و امام صادق(ع) است ولی آنچه که این اخبار غیبی را در ما به ادراکی عقلی و علمی و عرفانی درآورده همین نزول روح امّ الکتاب بوده است. همانطور که در طی این بیست سال اخیر آیات قرآنی به یاری آن ارواح مذکور در مجموعه آثارمان تبیین عقلی و عرفانی یافته است.

۱۲۱۲- بزرگترین حادثه این رساله به نسبت مجموعه آثارمان پیدایش معنای مسخ و رسخ و فسخ و نسخ است که همچون بدعتی در معارف ما بنظر می رسد که ما قبل از این درباره اش به یقین سخن نمی گفتیم چون حجتی از نزد امام و در قرآن کریم نیافته بودیم و فقط بقوّت روح امّ الکتاب بود که برای نخستین بار توانستیم حکمت مذکور را به عقل قرآنی و علم انسانی دریافته و تبیین کنیم که این حادثه ای بزرگ در تاریخ معرفت شیعی است که مختص کشف و تبیین وقایع آخرالزمان می باشد و شاه کلیدی برای درک دینی و قرآنی این دوران است که بدون آن حقایق قیامت آخرالزمان و حشر و نشر و رجعت مطلقاً قابل فهمی عقلی و قرآنی نخواهد بود.

۱۲۱۳- امّ الکتاب قلب قرآن است و قرآن نطق خداوند است پس امّ الکتاب قلب نطق الهی است که نزول روحش حاصل نهائی نزول روح غایت الغایات ازلی پروردگار است که روح دهم می باشد همانطور که ذکرش گذشت. و این روح دهم روح عاشورائی است و لذا در عاشورای دیگری پس از حدود بیست سال از نزول روح القدس، در قلبم مستقر گشت که منجر به پیدایش روح امّ الکتاب شده است که روحی از اعماق ذات این ارواح عاشورائی از ذاتم برآمده است همانطور که با تألیف رساله علم تأویل همراه گشت که فصل نخست این رساله حاضر است که علم حروف و اسماء می باشد. و لذا منجر به کشف حقایق و اسمای این ارواح دهگانه گشت که در طی عمر معنویم بر قلب این بنده نازل شده بودند. و گوئی امّ الکتاب آن کتابی است که این ارواح دهگانه به مثابه فصول آن هستند و چون فصل آخر و روح آخرین به تمام و کمال بر قلبم نشست و کتاب ختم گردید بناگاه اسم و عنوان این کتاب و نام فصول و اسمای این ارواح و ماهیتشان عیان گردید که این ارواح دهگانه همان ارواح امّ الکتاب بودند یعنی ارواح قرآن کریم! و لذا امام باقر(ع) میفرماید که قرآن و عاشورا یکی است همانطور که جهان هستی هم در روز عاشورا آفریده شده است روزی که در پایان این خلقت واقع شده است در عاشورای حسینی! و این عاشورای ذات ازل حق باریتعالی است در ایثاری مطلق! اگر عاشورای حسینی را مصداق زمینی عاشورای الهی در ازل ماقبل از آفرینش دریابی آنگاه کل این معنا را دریافته ای! زیرا در مجموعه آثارمان نشان دادیم که جهان هستی مخلوق ایثار مطلق ذات باریتعالی است.

۱۲۱۴- امّ الکتاب باطن قرآن است و محکمات آفرینش جهان هستی و نطق الهی که نامخلوق است که باعث خلق عالمیان است که در آخرالزمان هفت هزار ساله این دوران به قلم این بنده تبیین گردیده است همانطور که آخرالزمان، عصر ظهور باطن جهان و تاریخ هفت هزار ساله اخیر انسان بر زمین است که این ظهور همان معنای حشر و رجعت نیز می باشد که مسخ ها و رسخ ها و فسخ ها و نسخ های بشری را در این هفت هزار سال آشکار می سازد که ظهور نهائی قائم آل محمد کمال این ظهور است که نهایت رحمت و شفاعت و هدایت و توبه ممکن می شود که قیامت همه انسانهای این هفت هزار سال را بر پا می کند که مؤمنان به درجات عروج و صعود روح می رسند و کافران هم به درجات سقوط و مسخ دچار می گردند و نهایتاً آدم هشتم پدید می آید و دور ۵۷ هزار ساله بعدی آغاز می شود.

۱۲۱۵- برجسته ترین ویژگی معنوی آخرالزمان پنجاه هزار ساله که قیامت آن تمدن هفت هزار ساله قبل است از آدم تا خاتم، بخودآئی روحانی همه موجودات عالم است که تدریجاً رخ می نماید که بیان عقلانی و شناسنامه آن همین امّ الکتاب است: "و ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا بیان کنی حق آنچه که بر مردمان نازل شده است تا شاید تفکر کنند." قرآن کریم-

۱۲۱۶- این بخودآئی آخرالزمانی نیز حاصل همین ارواح دهگانه و روح امّ الکتاب است که ما کانون اصلی و نخستین نزولش بوده ایم و لذا مأمور بوده ایم تا آنرا برای همگان تبیین نمائیم تا هر کسی بداند که کیست و چیست و از کجا آمده است و در کجاست و به کجا می رود و چه خبر است. تا بدینگونه مشمول مغفرت و رحمت و شفاعت و توبه آخرالزمانی گردد که به کرم نور قائم آل محمد بر همگان می تابد. این امر شامل حال همه موجودات روی زمین می شود: "و نیست هیچ جنبنده ای روی زمین و پرنده ای که در آسمان می پرد الا اینکه امت هائی مثل شما هستند و بسوی پروردگارشان محشور می شوند." انعام ۳۸- یعنی همه جانوران زمانی مردمانی مثل ما بوده اند که دوباره برگردانده می شوند و بارها و بارها مهلت توبه و تسبیح و ایمان داده می شوند تا به انسانیت خود بازگردند و تعالی و عروج یابند که کانونهای این توبه و رجعت همان ارواح و انوار طیبه انبیاء و اولیای الهی هستند که تا پایان جهان زنده اند و مظاهر رحمت و شفاعت حق در جهان می باشند که در آخرالزمان به میان خلق بازمی گردند.

۱۲۱۷- مهمترین حقیقت در درک راستین امر رجعت آخرالزمانی اینست که بدانیم و دریابیم که هر کس فردی واحد است که در مهلتی دوباره در هیبتی انسی، جنّی، جانوری، نباتی یا جمادی بازگشته است و در ادوار مکرری که در قیامت پنجاه هزار ساله رخ می نماید امکان تعالی و عروج یا سقوط و هبوط دارد. یعنی کسی در کس دیگری یا چیزی در چیز دیگری حلول و تجسد نمی یابد که متهم به شرک و ابطال گردد آنگونه که در مذهب هندو و یا باور برخی از فلاسفه آمده و تکذیب یا تصدیق شده است ولی مسئله اصلی اینست که هر کسی تدریجاً خود را باز می یابد و به یاد می آورد. اهمیت ذکر در قرآن کریم که شاه کلید درک بسیاری از آیات است از همین روست.

۱۲۱۸- بنده بارها در مسیر زندگیم با حیواناتی روبرو شده ام که در آنها احوالات و کردارهای بشری یافته و سپس در عالم رؤیا ماهیت انسانی آنها را دیده ام. برخی از آنها کسانی بودند که قبلاً از دنیا رفته بودند. و برخی از آنها در مقابل دیدگانم جهش وجودی یافتند. همچنین درختانی را دیده ام که هویت بشری داشتند و در رؤیا با من سخن می گفتند. و نیز انسانهائی در اطرافم که باطنی حیوانی داشتند همچون مار و عقرب و سگ! که برخی از این حقایق صریحاً در قرآن آمده است: "آیا خبر دهم شما را به جزائی بدتر در نزد خدا، کسی که خدا بر او غضب کرد و لعنتش نمود و او را بوزینه و خوک ساخت..." مائده۶۵-

۱۲۱۹- یکی دیگر از مسائل و معماهای معرفتی عرصه مسخ و رسخ و فسخ و نسخ اینست که آیا آن آدمی که پس از مرگش سقوط یا عروج روح یافته و در کالبدی برتر یا پست تر بدنیا آمده است می داند که کیست و از کجا آمده و قبلاً چه بوده و اینک کیست. آیا مثلاً آدمی که پس از مرگش بوزینه یا سنگ و یا گیاهی گشته (مسخ و رسخ و فسخ) و یا مسلمانی بوده که پس از مرگش هنوز مقام آسمانی نیافته و دوباره بصورت مؤمنی خالص تر و چه بسا یکی از اولیای الهی شده است در حیات دوباره پس از مرگش بر سابقه زندگی قبل خود علم و آگاهی دارد؟

۱۲۲۰- از کلام امامین باقر(ع) و صادق(ع) در دو رساله مود بحث که مربوط به مسئله مورد نظر ماست بر می آید که براستی کلام امام بر حق و اصیل است و یا لااقل علمی متعلق به عالم و عارفی اهل شهود می باشد زیرا شرح دقیق و علمی – قرآنی این مسئله بس غامض نشان می دهد که مطلقاً به تقلید و اقتباس از تناسخ کهن اساطیر هندی و ایرانی و رومی و امثالهم نیست. اصالت و راستی تعلق این حکمت ها به امامان شیعه بر هر اهل علم و حکمتی مبرهن است و لااقل به آسانی قابل رد کردن نیست اگر ذره ای تعقل و حکمت در میان باشد. و کمترین ادعا اینست که بگوئیم این حکمتی اصیل در نزد عالم ربانی و عارفی شیعی است. سکوت فرصت طلبانه در قبال این نابترین گنجینه های حکمت شیعی پس از چهارده قرن دیگر امری مقبول هیچ انسان مسلمان و متعهد و عالمی نیست. یا بایستی با حجت علمی و اسلامی و قرآنی رد شود و یا نقد گردد و اصلاح شود و یا تصدیق گردد! برخورد ما با این دو رساله بطور کلی مثبت

بوده است ولی از آنجا که نسخه هائی اصیل نیستند و یا اصالتشان قطعی نیست پس امکان دخل و تصرف تاریخی را دارا هستند پس با حجت های قرآنی و عرفانی بسراغشان رفته و بدیهیات را استخراج نموده و درباره سائر امور نظری نداده ایم و قضاوت را به آینده موکول کرده ایم که این مسئله درباره رساله ام الکتاب که به ترجمه فارسی کهن است که بیشک نسخه اصلی نیست بیشتر رعایت شده است و فقط محکمات و امّهات بدیهی را استخراج نموده ایم.

۱۲۲۱- امام باقر(ع) در امّ الکتاب صراحتاً می فرمایند که پس از هبوط و سقوط روح، نسیان کامل حاصل می آید. امام صادق هم در "الهفت" مشابه همین نظر را درباره واقعه مسخ ابراز نموده اند. و بلکه در واقعه هبوط آدم و حوا از بهشت که از کالبد روحانی به کالبد خاکی سقوط کردند نیز همین امر نسیان حادث شده است که حدود چهل سال بطول انجامید که هیچ نمی دانستند چه بلائی بر سرشان آمده است تا تدریجاً بواسطه ذکر و نزول روح یا جبرئیل بخود آمدند و به یاد آوردند که کجا و چه بودند و اینک در کجا و چیستند و چرا!

۱۲۲۲- باید دانست که حقیقت و ماهیت این سقوط یا عروج روح را جز اهالی عرفان نفس که اهل ذکرند نه درک کرده و نه باور می کنند. پس فهم و باور این واقعه نیز خود مستلزم ایمان و عرفانی عظیم است و هر کسی را توان درک و باورش نیست همانطور که این معنا در قرآن کریم هم آمده است و لذا کافران می گویند که: اگر راست می گوئی پس کی قیامت می شود و این عذابها نازل می گردد!؟ بگو که برای شما بسیار دور می آید ولی ما آنرا بسیار نزدیک می بینیم! (و چه بسا هم اکنون هم می بینیم)-

۱۲۲۳- البته این نسیان پس از هبوط یا عروج دارای چند حکمت بزرگ است که یکی رحمت خداست بخصوص بر کسانیکه دچار سقوط روح شده اند و دیگری امکان بخودآئی و ذکر و معرفت نفس و انگیزه برای شناخت باطن خویشتن است که اساس توبه یا شکر عرفانی می باشد و دیگر وراثت زدائی و دهر زدائی از نفس است زیرا میدانیم که نژادپرستی و دهرزدگی و تاریخ پرستی اساس ظلمت و کفر بشر است که موجب کوری و کری و مدهوشی بشر در قبال پروردگار میشود. بدینگونه نسیان دهر در وجود آدمی پس از مرگش به نسیان می رود و این یک تزکیه بزرگ و توفیق الهی است که آدمی گذشته اش را از یاد ببرد تا یکبار دگر از نو با وجود خود روبرو گردد تا شاید که ایمان آورد همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که چون عذاب نازل می شود ایمان می آورند ولی این ایمان موجب رفع عذاب نمیگردد تا مدتی معین! با درک این حکمت ها فهم سقوط یا صعود روح بطرز عادلانه و رحمانی ممکن تر می شود.

۱۲۲۴- و اما درباره نسخ روح که مربوط به مؤمنان و تعالی و عروج روح است خود این بنده و زندگینامه ام بخصوص در همین رساله، حجت کامله بر واقعیت و حقانیت آنست. همانطور که درباره نسخ آیات الهی در قرآن هم آمده است که چون آیه ای نسخ شود آیه ای برتر بر جایش می نشیند: "چون نسخ کنیم آیه ای را و یا به نسیان آوریم بهتر از آن و یا مثلش را می آوریم آیا نمی دانی که خدا بهر کاری قادر است." بقره ۱۰۵- پس نسخ الهی در بشر امری تعالی بخش و اجری عظیم است که طبق آیه مذکور قرین نسیان نیز می باشد که این نسیانی کریمانه و تزکیه بخش و تطهیر کننده است زیرا دهریت و ظلمت تاریخ را می زداید یعنی ژنتیک را! و این از برکات معجزه آسای نزول روح است و لذا میفرماید: مگر نمی دانی که خدا بهر کاری قادر است! و میدانیم که در فرهنگ قرآنی، هر موجودی مادی یا معنوی در جهان یک "آیه" نامیده می شود پس در این نسخ مذکور سخن از نسخ هر چیزی از جمله بشر است که امری خیر و متعالی می باشد از جمله نسخ اندیشه و احساس و هویت!

۱۲۲۵- "اینست کتاب ما که با شما بحق سخن می گوید و براستی این ما بودیم که می نوشتیم (استنساخ)" جاثیه۲۸- در این کلام الهی، بسیاری از حقایق و معارف ما از جمله وقایع مربوط به نزول روح و عروجش در روح الحیوة ناطقه مغز مصداق و تحقق می پذیرد و بیان دیگری از این کلام الهی است که "و اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندنش کافی هستی." که این خواندن و آن نوشتن و نسخ الهی دو روی حقیقتی واحد است که چگونه چون روحی نازل می شود روحی از کتاب الله و نطق خداوند است که در امیّت فطرت بشری نوشته و خوانده می شود که این خواندن و نوشتن به لحاظی تماماً از جانب خداوند است و به لحاظی دیگر تماماً انسانی است که در اینجا انطباق فطرت الله و فطرت بشر را نظاره می کنیم به مصداق این کلام الهی که: "اراده نمی کنید الّا به اراده خدا." و این بیانی از شرح واقعه

نسخ نیز می باشد همانطور که به لحاظ لغوی یکسان هستند. زیرا این نسخ همان استنساخ کتاب الله است در فطرت امّی بشری. و آن تماماً بواسطه این روحی است که نازل می شود پس طبعاً دارای ده نسخ و استنساخ الهی هستیم به مصداق ارواح دهگانه عاشورائی! که البته آنچه که در این رساله می خوانید حاصل استنساخ روح دهم است که امّ الکتاب را به ارمغان آورده است همانطور که تاکنون دانسته ایم محور همه حکمتهای امّ الکتاب دو واقعه مسخ و نسخ است یعنی سقوط و عروج روح. این آیه از سوره جاثیه بیانی آشکار از وحی عرفانی است از زبان و قلم کسی که حامل روحی از جانب پروردگار و امام مبین است.

۱۲۲۶- طبق آیه ۱۰۵ از سوره بقره، نسخ الهی که بهمراه نسیان است بیانگر بخش عظیمی از حقایق عرفان نزول روح می باشد زیرا این نسخ الهی که همان وحی روحانی و باطنی می باشد موجب منسوخیت هویت نژادی و ژنتیکی میشود که این عین معنای به نسیان کشانیدن هویت کافرانه کسی است که خداوند اراده کرده تا او را اجری عظیم بخشد یعنی روحش را بجهاند از قلمرو تاریخ به محضر قیامت الساعه. که البته این نسیانی موقتی است که نصرتی از جانب خداوند است تا مؤمنی بتواند این روح جدید را در خویشتن مستقر نموده و هویت بخشد و از تنفیس نژادش برهاند و آنگاه یکبار دگر شخصیت موروثی و تاریخیش به یادش می آید و پیدایش می شود که این عرصه جهاد اکبر است جهاد روح بر علیه مادیت و دهریت و خسران عصر.

۱۲۲۷- پس دانستیم که نسخ الهی در مؤمنان واقعه ای تماماً روحانی و عرفانی و علمی و حکیمانه و جهادی است و این تفاوتی بس بزرگ نسبت به فلسفه نسخ در سائر مذاهب است و این تفاوت آنقدر هست که جای هیچ قیاس و تشبیهی باقی نمی گذارد. همانطور که قبلاً نشان دادیم درباره مسخ نیز همینقدر متفاوت است بین آنچه که در حکمت شیعی و سایر مکاتب وجود دارد.

۱۲۲۸- آیه ۲۸ از سوره جاثیه مصداق دیگری نیز دارد و آن خود قرآن است که خداوند آن را مبین (بیانگر) و علی حکیم خوانده است که با هر انسان صاحب روحی سخن می گوید و اسرارش را آشکار می سازد که این قرآن که ظاهرش همین قرآن کاغذ و مرکبی در نزد ماست ولی باطنش همان روحی است که بر مؤمنی نازل می شود که روحی از قرآن است و همین روح است که این قرآن کاغذ – مرکبی را به شیوه ای اسرار آمیز می خواند و دانستیم که قرآن دارای ده روح است که امام باقر(ع) آنرا ارواح عاشورائی نامید و فرمود که قرآن و عاشورا یکیست و نیز دانستیم که این ده روح همان برپا کننده جهان هستی بیکرانه هستند که هفت تای آن برپا دارنده هفت زمین و آسمان می باشند که هر روحی ناسخ جهانی و انسانی است و آفریننده جهان و انسانی برتر و نویسنده کتابی دیگر برای دورانی برتر: "هر امتی را دورانی است و هر دورانی را اجلی است و هر اجلی را کتابی." قرآن کریم-

۱۲۲۹- یکی از مهمترین مسائلی که عامه مردم بلکه بسیاری از علماء را در فهم و باور امر مسخ و نسخ دچار بن بست روانی می سازد همان نفسانیت و پرستش ماهیت مادی و فردی است که در حقیقت مرض مالکیت است بخصوص مالکیت تن و روح. در حالیکه خداوند در کتابش صراحتاً فرموده که همه مردمان را از نفسی واحد آفریده است و بلکه در جائی دگر می فرماید که همه موجودات را از نفس واحده ای آفریده است و هر چیزی را که بخواهد محو یا تثبیت میکند و در عین حال همواره آفرینش نو و خلق دیگری برای هر یک از مخلوقاتش در کار است که آیات کثیری از قرآن بیانگر این حقایق هستند که در قلمرو فلسفه و کلام برای هر کسی اموری تفنّنی و قابل تأمل هستند ولی در قلمرو ایمان و حکمت عملی فقط کار مخلصین و عشاق معرفت است. پس بی تردید کسانی که تمام حیات و هستی خود را در دنیا و آخرت مرهون مالکیتهای فردی خود میدانند (اعم از مادیات و معنویات) در فهم این اذکار و حقایق امّ الکتاب دچار تناقضات و بن بستها و انکارهائی عظیم می شوند و بیهوده نیست که امام باقر(ع) و امام صادق(ع) مکرراً به کاتبان و مخاطبان این دو رساله اصرار می ورزند که حقایقش را جز برای مؤمنین خالص بازگو نکنند که طبعاً همان شیعیانی هستند که زندگی خود را وقف ایمانشان کردند.

۱۲۳۰- هم طبق کلام مذکور الهی در سوره بقره و هم طبق کلام امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در دو رساله مذکور درک میکنیم که آدمی با هر هویت مؤمنانه و کافرانه ای که دارد دچار نسیان است که همان نسیان دهر و مادیت است که در

سوره دهر آمده است. پس آدمی جهت نجات و جهش و تعالی وجودی خود چاره ای جز ذکر یعنی معرفت نفس ندارد همانطور که کل قرآن سراسر دعوت به ذکر است و اصلاً قرآن طبق کلام الهی جز کتاب ذکر نیست که سائر برکاتش نیز از همین سرچشمه است یعنی به یاد آوردن خود و بی خودیهای خود یعنی به یاد آوردن مسخ ها و رسخ ها و فسخ ها و نسخهای خود در حیات دنیا و بلکه در کل تاریخ بشری از آغاز تا پایانش تا آنگاه که عارفی خودآ شود و پیر دهر گردد و از اقطار مکان و زمان خروج نماید به خلق جدید انسان بقول قرآن کریم در سوره رحمن.

۱۲۳۱- انسان اهل ذکر و عرفان نفس که حامل روحی از پروردگار یا امام خویش است می تواند به همه صور و درجات سقوط یا عروج روحش در زمین و آسمانها آگاه گردد و بلکه بینا شود به مسخش در سایر حیوانات و حضور نفوس حیوانات در نفس خویشتن و به رسخ خویشتن در نباتات و رسخ نباتات در خویشتن و فسخ خود در عالم خاک و دشت و کوه و خانه و اشیاء صنعتی و نیز در سایر آدمها و از جمله در اجنه و شیاطین و نفوذ آنان در خویشتن. همانطور که قرآن کریم از مسخ کافران در اجنه سخن میگوید و شیاطین. و همچنین نسخ خود بواسطه ارواح سایر مؤمنین و اولیای الهی و ائمه طاهرین در خواب و بیداری و در آگاه و ناخودآگاه. و همچنین نسخ خود بواسطه اموات و درگذشتگان نژادی و گاه دوستان قدیمی و الی آخر. پس سخن از خودبیگانگیهای مادی و معنوی و هویتی انسان است که بزرگترین معضله و بحران انسان آخرالزمان است که حتی علمای دهری این دوران بر آن اعتراف دارند و عمده حوزه های علوم انسانی در عصر ما در پیشرفته ترین مکاشفات خود به این حقایق و اسرار می رسند هر چند که از فهم و تصدیق حقایق آن عاجزند. پس وای بر علمای اسلامی و شیعی از اینهمه انکار و غفلت و نسیان!

۱۲۳۲- این زمین که درک اسفل هبوط و سقوط و مسخ و رسخ و فسخ روح است در عین حال برای مؤمنانی که روح الهی خود را حفظ و حراست نموده و عصمتش را نگاه داشته اند قلمرو همه مراتب تعالی و عروج است در عرصه نبوتها و رسالتها و وصایتها و ولایتها و خلافتها و امامتها تا حصول هویت ازلی و الهیت ذات در عرصه ظهور و بروز! همانطور که علی(ع) در خطبه بیان خود را آدم اول و نوح اول و خضر و روح القدسی می نامد که با همه پیامبران سخن گفته است که همه این مقامات را در قلمرو وصایت و ولایت محمدی حاصل نموده است در وادی ذکر و معرفت نفس. و به همین دلیل است که هیچ پیامبر و ولی و حکیم و متفکری در تاریخ بشر تا این حد از اهمیت و عظمت کبریائی معرفت نفس چون علی سخن نگفته است همانطور که خود ما نیز هر چه یافته ایم از همین وادی بوده است که مجموعه آثار ما چیزی جز خودشناسی عرفانی ما نیست.

۱۲۳۳- در دوران هفت هزار ساله آدم تا خاتم، هزاران نبی از جانب خداوند بسوی بشریت آمدند که طبق کلام الهی در کتابش هر یک از این پیامبران حامل روح و نوری برای ذکر مردمان بودند تا خود را بیاد آورند و پس از دور محمدی که عصر قائم اوست ارواح طیبه امامان و اولیای امام زمان پیاپی بسراغ مردمان آمده اند تا به آنها روحی برتر بخشند تا شاید بیاد آورند و هدایت شوند بسمت پروردگارشان، که این معنا حدود نیمی از آیات قرآن را در بر می گیرد که آیات ذکرند. و می دانیم که بخصوص پیامبران مرسل فقط بسوی بشریت زنده در حیات دنیا نیامده بودند بلکه بسوی اموات و حتی اجنه نیز آمده بودند که در قرآن کریم ذکرشان آمده است و بلکه بسوی کل اهالی زمین آمده بودند از جمادات و نباتات و حیوانات! که نشانه هائی از این نوع ارتباطات درباره پیامبر اسلام در تاریخ گزارش شده است و بلکه درباره رسول خاتم این رسالت برای همه عالمیان بوده است و نه فقط آدمیان. که این معنا نیز در قرآن صراحت دارد: "که ما تو را نفرستادیم الّا که رحمتی برای عالمیان باشی." که لفظ "عالمین" هر دو وجه غیب و شهود و انس و جن و مرده و زنده را شامل می شود و بلکه اهل زمین و افلاکیان را. همانطور که طبق گزارش تاریخ درباره هر یک از وقایع زندگی پیامبر اسلام حوادثی آسمانی نیز روی نموده است همچون شق القمر و بارش ستارگان و شکافتن آسمان و امثالهم. که ما نیز در مکاشفات خود برخی از این حوادث را شهود کرده ایم و بر حقانیتشان شهادت می دهیم. همانطور که همه وقایع روحانی و عرفانی و ماورای طبیعی زندگیمان دارای حقیقتی محمدی بوده اند که بدون درک آن کمترین معرفتی هدایت بخش و یقینی برای ما مقدور نبوده است و بدینگونه ما از راه معرفت نفس عرفانی به حقایق دین محمد نائل آمدیم و لذا محمد و آل محمد را نه از راه تاریخ و علوم منقول بلکه از راه کشف و شهود عرفانی شناخته ایم از طریق

نسخ پیاپی نفسانیت نژادی و دهری ما بواسطه ارواح طیبه آل محمد که آخرین نسخ ما بواسطه نزول روح امّ الکتاب واقع شده است و لذا با هر نسخی جدیدتر و به روزتر و انسانی تر و جهانی تر گشته ایم و امامی تر!

۱۲۳۴- پس باید دانست که کاملان الهی از انبیاء و مرسلین و معصومین و عارفان واصل هرگز دچار نسخ نمی شوند بلکه آنها انوار رحمت و ظهورات الهی و حجت های حق و خدمتگزاران حضرت باریتعالی در میان خلق هستند و خلقش را برای تعالی روح یاری می دهند. بلکه نسخ شامل نیکوکاران و مؤمنان ناکامل می شود تا به کمال رسند و از گردونه دورانها و اسارت مکان و زمان خروج کنند. و اما مسخ و رسخ و فسخ شامل تبهکاران و کافران و مشرکان می شود که اینها نیز در هر عصری باز مکرراً مشمول رحمت و نور اولیای الهی می گردند تا تعالی یابند زیرا سقوطشان در حیوانات و نباتات و جمادات و بلکه آهن و فولاد چیزی جز تحقق بیرونی باطنشان نیست همانطور که قرآن کریم میفرماید: "بگو سنگ یا آهن شوید از بابت کبر و شقاوتی که در دل داشتید!"

۱۲۳۵- برخی می پندارند که پذیرش این حکمت مسخ و نسخ مترادف با انکار آخرت است. در حالیکه نصّ صریح قرآن کریم حتی بهشت را در قلمرو زمین و آسمان معرفی کرده است: "بسوی مغفرتی از پروردگارتان و بهشتی که عرض آن عرض آسمان و زمین است سبقت جوئید که این بهشت آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و..." حدید ۲۱- در حقیقت کسانی این حکمت را مخالف آخرت و معاد می پندارند که خداوند را هم مترادف عدم می دانند و پرستنده معدومیت پروردگارند و جهان هستی زمین و آسمانها در نظرشان به بازی و عبث می آید و نمی دانند که همه طبقات بهشت و برزخ و دوزخ تا قیامت کبری که بساط جهان پیچیده می شود در همین جهان هستی است که این معنا نیز عیناً و مکرراً در قرآن کریم آمده است: "مؤمنان در بهشت جاودانه اند تا زمانی که زمین و آسمانها برپاست و کافران در جهنم جاودانه اند تا زمانی که زمین و آسمانها برپاست و بعد از آن خداوند هر چه خواهد کند و ..." که این مضمون از جمله ترجیع بندهای قرآن کریم است ولی افسوس که بندرت در آن تفکر می شود. و عین این معنا از رسول اکرم(ص) نیز آمده است که وسعت بهشت و جهنم را عین وسعت زمین و آسمان خوانده است. در حقیقت همه طبقات بهشت و دوزخ و همه اهالیشان از مردگان و زندگان جملگی در همین جهان هستی اقامت دارند تا پایان جهان. و صد البته که کافران و جاهلان حتی طبقه نخست و صورت ناسوتی این جهان را هم بدرستی نمی بینند و نمی فهمند تا چه رسد به بطنهای دیگرش که عالم غیب و آخرت محسوب می شود که جز اهل شهود آن را درنمی یابند بنابراین همین جهان نیز حامل همه طبقات عالم غیب اعم از بهشت و جهنم نیز می شود و ماورای طبیعت در باطن همین طبیعت قرار دارد هر چند که بهشت و دوزخ دنیوی و حسی به مثابه طبقه اوّل بهشت و دوزخ که بر همگان آشکار است فقط برای انگشت شماری قابل درک و باور است تا چه رسد به بطن های غیبی این جهان از طبقات بهشت و جهنم و برزخ و درک اسفل. بنابراین این حکمت نه تنها منافی آخرت و معاد نیست بلکه اتفاقاً محسوسترین حکمتی است که معاد و آخرت و بهشت و دوزخ را به اثبات می رساند در همین دنیا برای کافر و مؤمن بواسطه عقل و معرفت محض. و اتفاقاً همین جنبه معرفتی و عقلانی این حکمت است که آخرت فروشان را ناخوشایند است و تاجران دینی را!

۱۲۳۶- وقتی علی(ع) خود را آدم و نوح و خضر می نامد به این معنا نیست که روح آدم و نوح و خضر در او حلول کرده است و او فقط جسدی است که آشیانه این ارواح شده است. و یا وقتی که می فرماید در هر عصری و در هر کسی که بخواهد می تابد و تجلّی می کند و منکران این امر را مرتد می خواند به این معنا نیست که در هر کسی که بخواهد حلول می کند و تجسد می یابد. این حقیقت درباره همه اولیاء و امامان و کاملان الهی مصداق دارد این از اعجاز ذکر و عرفان نفس و هدایت نوری است. باید بدانیم که هر یک از انبیاء و اولیای الهی فقط افراد شخصی نبودند بلکه ارواحی هستند که به مثابه منازل و مقامات وجودی در سیر الی الله می باشند و لذا سخن از مقام آدمی و نوحی و ابراهیمی و موسوی و عیسوی و محمدی و فاطمی و علوی و امثالهم است و هر یک از این منازل و مقامات وجودی در آسمانهای وجود دارای روحی است که این انبیاء و اولیاء نخستین کاشفان و یافتگان آن هستند که این روحها را انسانی و زمینی کرده اند و برای بشریت به ارمغان آورده اند و اینست که کل بشریت به این بزرگان مدیون است و لذا تا این دیون ادا نشود کسی به حقی از وجود نائل نمی آید و لذا در امّ الکتاب شاهدیم که خداوند فقط شهادت و تصدیق و تسبیح خود را از بندگانی می پذیرد که ظهوراتش را در نزد اولیایش شهادت و تسبیح نمایند در غیر اینصورت به کفر ابلیسی دچارند که

پرستنده خدای غیر متجلّی از انسان است. بنابراین اولیای الهی مظاهر الهیت اویند و مردمان در سجده و شهادت و تسبیح پروردگار در نزد این اولیاء صاحب روحی می شوند و نجات و رستگاری جز این نیست. و این تجلی است و تجلی غیر از مسخ و نسخ است! پس در حقیقت باید گفت که کاملان الهی و ارواح طیبه معصومین ناسخان هستند که نسیان و مسخ و رسخ و فسخ را در مردمان نسخ می کنند یعنی می شکنند در هر کسی که خود بخواهند و مستحق بدانند به امر و اذن پروردگارشان، همانطور که با ما کرده اند در همه عمرمان. که این بیانی از رحمت و شفاعت و هدایت معصومین است بر مردمان. و اما سلطان نازل کننده روح امّ الکتاب کسی جز امام باقر(ع) نیست که این رساله نیز به روحی از جانب آن حضرت است که تألیف میگردد: "اینست کتاب ما که بحق با شما سخن میگوید و براستی این ما بودیم که مینوشتیم (نسخ می کردیم)." جاثیه۲۸- و هموست که ما را از هر لغزشی در این رساله مصون داشته است و ما اینک حدود چهار ماه است که با این روح حکیم و علیم و کریم امام زندگی می کنیم و نفس می کشیم. همانطور که قبل از این در تألیف همه آثارمان به قوّت روح و دستان سائر ائمه هدی بود که می فهمیدیم و می نوشتیم و در همین حال نسخ و عروج می نمودیم.

۱۲۳۷- یکی دیگر از حقایق کبیر روح امّ الکتاب که ما در همه عمر و در مجموعه آثارمان آن را فطرتاً جستجو کرده و از آن دم زده ایم تماماً انسانی و بسا انسانی بودن گوهره عالم امکان است از ازل تا ابد و در زمین و آسمانها که در این رساله به یاری امام باقر(ع) و امام صادق(ع) به تمام و کمال محقق گردیده است که در عین حال اثبات این ادعای امیر المؤمنین علی(ع) نیز می باشد که فرمود خاکی جز خاک آدم در عالم نیست. و اینکه هر چه که هست در عالم غیب و شهود جز آدم و آدمیت نیست در درجات هبوط و صعود. و این به زعم غربیان همان اومانیزم مطلق است که حتی در مخیله اومانیست ترین فلاسفه غرب هم نگنجیده است یعنی مکتب و مذهب اصالت مطلق انسان در کائنات. و اینست آن عشق و رحمت مطلقه خداوندی درباره انسان که همواره از آن سخن گفته ایم. و آن کتابی از جانب خداوند که با ما به حق سخن می گوید و به دست او نوشته شده است همین جهان هستی بیکرانه است که به نطق و زبان و اندیشه ها و احساسات آدمی با آدمیان سخن می گوید آنهم نه فقط به صدا بلکه تماماً سیما و عطر و بویائی و طعم و چشائی و لمس و هم آغوشی و تن به تن. و آنگاه از زبان و قلم خود ما، ما را با خبر می سازد و تعلیم می دهد و می شنواند و از چشم ما و به چشم و به صورت ما خود را به ما می نمایاند، پس او جز خود ما نیست. پس همه خود اوست! و این فرق نیز از این روست که ما را از نسیان به در آورد تا خود را در او و او را خود بشناسیم زیرا ما از عدم آمده ایم و او از وجود! عدمی که از وجود است و وجودی که به عدم شناخته می شود و این خلافت بین وجود و عدم کل سرّ واقعه است. اینهمه خواب و بیداری و جهل و هوشیاری و مرگ و زندگی و بود و نبود و عروج و سقوط برای آنست که وجود را دریابیم و موجود گردیم یعنی چون خود او! آیا براستی چنین خداوندی قابل پرستش نیست و جز پرستش مطلق در قبال او چه کار و هنری از ما بر می آید. و اینست که وجود را جز پرستندگان عاشقش لایق نمی شوند که خود نیز چنین فرموده است که انس و جن را نیافریده جز از برای پرستش او! پس این پرستش امری تماماً ذاتی و وجودی است یعنی قانون طبیعی زنده بودن و وجود داشتن است و جز عارفان مسلمان این حقیقت را کشف نکرده اند پس پرستش حاصل نهایت عقل و علم و حکمت و معرفت است و هستی شناسی! و این چنین بود که مسئله "آیا است، است" بالاخره ما را پس از حدود سی و پنج سال به این پاسخ رسانید: آری! است است و آن جز خدا نیست که همان انسان است و این پاسخ فقط به یک معنا تعبیر می شود: عشق و پرستش! "و این کتاب ماست که به حق با شما سخن می گوید و براستی که خود ما بودیم که نوشتیم." جاثیه۲۸-

۱۲۳۸- در حقیقت باید بگوییم که همه انبیای الهی از آدم تا خاتم و ائمه معصومین این بنده حقیر ظلمت زده را نسخ فرمودند یعنی ظلمت دهر را از من زدودند و شیطان شجره را از جانم لعن کردند و فطرتم را به نور کتاب الله استنساخ نمودند که بنده نیز در همه عمرم مشغول قرائتش بودم به مصداق این امر الهی که "بخوان کتاب وجودت را که بر این خواندن کفایت می کنی! که غایت این نسخ و استنساخ الهی در واقعه نزول روح القدس در دازگاره به عاشورای تابستان سال ۱۳۷۴ ه.ش بود که با همه انبیاء و اولیاء یکجا محشور گشتم و صلوة به جا آوردم و مصلّی گردیدم که با واقعه نزول روح امّ الکتاب در این ایام کل آن کتاب را یکجا بازخوانی نمودم. و اما خود بنده ناسخ و محل صعود روح بسیاری دگر از عاشقان سوخته نیمه راه بوده ام که نام برخی از آنان در آثارم آمده و در کتاب سرگذشت علیین مذکورند که

برخی از آنان عبارتند از: صادق هدایت، پُو، رمبو، دکتر شریعتی، میرزا کوچک خان جنگلی، چه گوارا، طاهره قرةالعین، بوعلی سینا، ملاصدرا، حنیف نژاد، گاندی، کوربن، نیچه، کافکا، انیشتن، ویتگنشتاین، مالکوم ایکس، والاس محمد، مارکس، انگلس، صمد بهرنگی، آل احمد، فروغ فرخزاد، ون گوگ و بسیاری دگر از جمله برخی از شهدای انقلاب! و از قدما سقراط، مانی، مزدک، خرّمه، لوکرتیوس، جورجیاس، پارمنیدز و غیره! و بسیاری از مردمانی که حتی نامشان را نمی دانم از همه اقوام بشری. و برخی از بستگان درگذشته ام همچون مادر بزرگ و عموی شهیدم! همه اینها در مراحل متفاوت سلوک و عروج روحانی ام با من محشور و یا در ارتباط روحانی با بنده مدتی زیسته اند.

۱۲۳۹- ولی ثابت ترین ارواح طیبه ناسخ این بنده که حدود بیست سال است که در معیت آنها زیست می کنم که رفیع الدرجات و القاء کننده روح در اینجانب و هادی عرفانی من بوده اند امام زمان(عج) و امام حسین(ع) بوده اند که از سال ۱۳۷۴ تاکنون حضورشان را با خود دائماً درک می کنم. و بطور کل انبیای الهی و ائمه معصوم ناسخان جان بنده بوده اند و بنده هم ناسخ بسیاری از کسانی که نام برخی از آنان ذکر شد به امر و اذن الهی! زیرا اینها اموری دلبخواهی و ارادی نیستند و همه تحت امر و مشیّت پروردگارند: "و اگر ما نوشته بودیم به آنان که خودتان را بکشید و یا از دیارتان بیرون روید اطاعت نمی کردند الا اندکی از آنان. و اگر به موعظه ما عمل می کردند خیر بزرگی می یافتند و ثباتی بسیار شدید حاصل می کردند و اجر عظیمی از ما دریافت می کردند و در صراط المستقیم هدایت می شدند. پس هر که اطاعت خدا و رسول نمود پس در معیت کسانی خواهد زیست که خداوند آنان را اهل نعمت خود نموده است از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین که خوب رفیقانی هستند و این فضلی از خداست و کفایت خداوند به علمش!" نساء ۶۶-۷۰- و این آیات الهی مصدّق این حشر و معیت و نسخ می باشند که بهترین بیانش رفاقت با ارواح طیبه است که قرآن کریم فرموده اند.

۱۲۴۰- در حقیقت باید گفت که تبیین و تقسیم بندی منازل و مقامات عرفانی بصورت اسفار اربعه و امثالهم که ملاصدرا از ابن عربی گرفته یک تبیین و منطق امامیه نیست. بیان سلوک عرفانی و منازل روحانی در مکتب شیعه همین مقامات نزول و عروج ارواح هفت گانه و دهگانه است که بانیش باقرالعلوم(ع) می باشد که شرحش در این رساله آمده است. گوئی فلاسفه شیعی هم به حکمتهای علمای سنی مذهب مایلترند تا معارف ناب امامیه چه بسا از ترس تکفیر و اتهام غالیه گری! در حالیکه حتی عارف سنی مذهبی چون ابن عربی دارای بیان و باور روحانی تری است تا بوعلی و ملاصدرای شیعه ما! در جای جای فتوحات مکیه و در سرآغاز هر فصلی می خوانیم که: خداوند بواسطه روحی شما را یاری نماید! که این نصرت روحانی جز به ارواح طیبه ائمه طاهرین نیست. ولی در فلسفه های مشهور شیعه هیچ خبر و اثری از چنین روحی نیست چرا که فلسفه را اصلاً با روح کاری نیست الا بعنوان یک ایده صرفاً ذهنی همانطور که علمای شرع و فقهائی که دین و شریعت را جز مقادیری آداب و اطوار خشک و نمادین نمی دانند که فقط بایستی آنها را به دقت ادا نمود و بس! بیروحی و روح نشناسی و بیگانگی از روح الهی خویشتن علت همه سوءتفاهمات و کج فهمی های معارف عرفانی و سلوک روحانی در میان فلاسفه و فقهاست. از جمله انکار و عداوتی که نسبت به معنای مسخ و نسخ در تاریخ تشیع پدید آمده است و لذا هر حکمت و حدیثی که حامل چنین مفاهیم و الفاظی باشد پیشاپیش محکوم به تکذیب و تکفیر است یعنی هر سخنی که درباره روح و روحانیت و نزول و عروج و سقوط و هبوط روح باشد و روابط روحانی بین انسانها! و جالبتر اینکه بسیاری از محصلین فقه و فلسفه اسلامی در عصر ما نیز روانشناسی و روانکاوی غربی را علم روح می خوانند ولی عرفان و حکمت امامیه درباره روح را باطل می دانند و هندی و بنی اسرائیلی و مانوی می خوانند که از مشهورترین سخنگوی این نوع نگرش مرحوم مرتضی مطهری می باشد و استادش علامه طباطبائی!

۱۲۴۱- همانطور که در توضیح چند آیه از قرآن کریم نشان دادیم، نسخ الهی در مؤمنان که بواسطه نزول یا القای روحی از اولیایش به فعل می آید تماماً از جنس معرفت و خواندن و تبیین کتاب الله در فطرت است. و لذا در آیات مذکور لفظ نسخ و استنساخ دارای معنای واحد است. همانطور که در آیات کثیری شاهدیم که خداوند صلوة یا ایمان را در قلوب برخی از مؤمنانش می نویسد یعنی نسخ می کند: براستی این خود ما بودیم که استنساخ کردیم! جاثیه۲۸- پس هر روح

ناسخی در جان مؤمنان برگزیده بانی و مبین و تأویلگر بطنی از حقایق قرآنی است که موجب تعالی و عروج روحانی است و هدایت الی الله!

۱۲۴۲- پس نسخ از جنس رفاقت و نصرت و معیت و هدایت روحی بواسطه روحی برتر است برای مدتی معین تا آن روح یاری شده به عروج و تعالی روح یاریگر نائل آید. ولی مسخ و رسخ و فسخ ماهیتی کاملاً متفاوت دارد و آن تبدیل و سقوط ماهیت انسانی کافر است در درجات پست تر عالم وجود که دارای مراتبی همچون حیوانی و نباتی و جمادی و جنّی است و نیز مرتبه قشاشی که عرصه خس و خاشاک و ذرات نامرئی است. در چنین انسانی سقوط روح رخ می دهد که به معنای مدفون شدن روح در تن است که بکلی از دسترس و فعالیت فرد خارج می شود. همانطور که مثلا برخی از حکیمان و عارفان حتی در سنگ هم روح و حیاتی ذاتی و نامرئی و مدفون شده سراغ دارند. که این معنا بوضوح در امّ الکتاب باقرالعلوم گزارش شده است در چگونگی پیدایش زمین و طبقات و موجوداتش!

۱۲۴۳- پس هیچ روحی در تن بیگانه حلول نمی کند و در آن تجسد نمی یابد. و هیچ تنی بواسطه روحی بیگانه تسخیر نمی شود. این روح هر انسانی است که در تنش سقوط می کند در مراتب جمادی، نباتی یا حیوانی و غیره! و یا روحی که از تنش عروج می کند و در این اراده به خروج و عروجش در درجات تعالی با سائر ارواح طیبه و برتری محشور و رفیق و یاری می شود با حفظ هویت فردی خویشتن در هر دو وضعیت مسخ یا نسخ! و این واقعه ای کاملاً توحیدی و عادلانه و وجودی و ارادی است: بگو سنگ یا آهن شوید بواسطه کبر و شقاوتی که در دل داشتید! قرآن کریم- یعنی این اراده و قلب سنگی و آهنین فرد است که او را پس از مرگش تبدیل به سنگ و آهن می کند یعنی باطنش ظهور می کند پس این واقعه ای عادلانه و توحیدی است که درجه ای از معاد و قیامت است و دوزخ!

۱۲۴۴- خداوند عادلتر از آن است که حتی حیوان و نبات و جمادی را ظرف تجسد روح انسانی قرار دهد و آن شیء را از هستی فی ذاتی خودش محروم نماید. هیچ چیزی در چیز دیگری تداخل و رسوخ و حلول نمی تواند کرد. حتی رسوخ شیطان در انسان هم طبق قول الهی به اراده خود انسان صورت می گیرد و شیطان را بخودی خود بر انسان سلطه ای نیست و بلکه شیطان مخلوق کفر انسان است همانطور که قبل از حضرت آدم، ابلیس یک فرشته مقرب بود نه شیطان رجیم! حق تبدیل برخی کافران به میمون و خوک طبق قول الهی، اینگونه نیست که روح فرد کافری پس از مرگش بر کالبد میمون یا خوکی حلول کند به اراده الهی! بلکه کافران پس از مرگشان بعد از گذران دوره برزخی خود بر گردونه حیات حیوانی وارد می شوند و بصورت میمون یا خوکی به دنیا می آیند و یا نباتی و جمادی! و یا بقول الهی در کتابش، برخی از کافران تبدیل به ذرات می شوند که امام صادق نیز در این باب سخن نموده اند که آنرا مسوخیّت قشاشی نامیده اند: "به حقیقت گروه کثیری از انس و جن را در جهنم تبدیل به ذرات نمودیم که ایشان را دلهائی است که هیچ نمیفهمند و چشمهائی که نمی بینند و گوشهائی که نمی شنوند آنان چون حیوانات و بلکه بدتر از حیوانات هستند و غافلند." (اعراف- ۱۷۸)- کسانی که نه از دل و نه چشم و گوش و هوش خود هیچ بهره ای نمی برند همچون جمادی و خس و خاشاک هستند پس به همین صفات باز می گردند زیرا خصائل حیات انسانی خود را منکرند یعنی نمی خواهند آدم باشند پس از آن ساقط می شوند کسانی که چون خس و خاشاک و ذرات با هر نسیمی و وسوسه و دمدمه ای به هر کجا میروند از اراده روحانی و الهی خود غافلند و بلکه از آن بیزارند یعنی کافرند. پس همان می شوند که می خواهند! و این عین عدالت و اختیار است.

۱۲۴۵- طبق کلام امام صادق(ع) در رساله الهفت حتی کافران خصم انسانیت پس از سقوطشان در حیوانیت و نباتات، باز بر حسب شدت و حدت کفرشان به دو دسته حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و نیز گیاهان و میوه های شیرین و تلخ و مفید و مضر تقسیم میشوند که حیوانات حلال گوشت و نباتات غذائی بشر یکبار دگر امکان بازگشت به آدمیت را میابند زیرا بر جسم و جان مردم وارد میشوند و چه بسا از همین طریق از نسلی دیگر بصورت انسانی بازمی گردند و به دنیا می آیند تا شاید اینبار از کفر خود نسبت به انسانیت خود توبه کنند و این رحمت بی پایان پروردگار است همانطورکه در قرآن کریم خطاب به گروهی از کافران که پس از مرگشان میخواهند به حیات دنیا بازگردند تا جبران کنند گفته میشود که پیش از این هم مهلت توبه یافتید ولی کافرتر شدید پس اگر باز هم بازگردید جز بر کفر خود نمی افزائید.

که این کلام الهی در قرآن جز به معنای مسخ و نسخ مکرر انسان در دورانها نیست و بیهوده نیست که میفرماید هر غذائی را که می خورید اگر یاد خدا بر آن نباشد فسق و ناپاک است که این نیز بیانی دیگر از نسخ حیوانات و نباتات در وجود انسانهای مؤمن است زیرا این مؤمنان با نام و یاد خدا در حقیقت اسمای الهی را بر این خوراکی ها استنساخ می کنند خوراکیهائی که همان تجسد مسخ شده کافران است کافرانی که از طریق طعام مؤمنان مهلت توبه و رجعت میبابند رجعت به آدمیت. بی تردید درک و باور این اسرار و حقایق الهی مستلزم ایمانی عظیم و معرفتی یقینی است.

۱۲۴۶- از این منظر بهتر می توان به راز ذبح عظیمی که در مراسم حج رخ می دهد پی برد که بر خلاف ادعای بسیاری از جاهلان، شفاعتی عظیم است و نه شقاوتی عظیم. و همچنین به راز گوشت خواری بشر که حُکمی از احکام دین خداست که گوئی به شفاعت ابراهیمی آغاز شده است که ظاهرش شقاوت و عذاب است در حالیکه باطنش سراسر رحمت و شفاعت است به مصداق این کلام الهی که: بر اعراف دیواریست که ظاهرش عذاب است و باطنش رحمت.

۱۲۴۷- و اما مهمترین مبحث در این باب مربوط به امر رجعت آخرالزمانی است یعنی بازگشت کل بشریتی که از آدم تا خاتم بر روی زمین زیسته اند در روز قیامت پنجاه هزار ساله که در آن بسر می بریم که روز هفتم خلقت است همانطور که میفرماید: "قیامت فرا رسیده ولی ما آن را بر عامّه مردمان پنهان داشته ایم تا تلاشهایشان را اجر نهیم ولی تو از منکران مباش." سوره طه- و همچنین این معنای قرآنی از قیامت که قیامت آن روزیست که باطنها رخ می نماید. و بدینگونه فقط از منظر حکمت امامیه در باب انواع و درجات مسخ و رسخ و فسخ و نسخ می توان به جسمانی بودن معاد یقین یافت زیرا هر کسی بصورت صفات باطنیش مصوّر می شود و موجودیت می یابد هم در دنیا و هم پس از مرگ. و اگر باور کنیم که همه موجودات روی زمین ماهیت انسانی دارند آنگاه معاد جسمانی عینیت می یابد: "هر جنبده ای که بر زمین است و هر پرنده ای که در آسمان می پرد همه امّتهائی مثل شما هستند." قرآن کریم-

۱۲۴۸- پس باید باور کنیم که هر انسانی که امروزه بر روی زمین زندگی می کند لااقل زندگی دوّم اوست. و از این رو فقط می توان به سرّ ذکر که کل روح قرآن است پی برد و اینهمه تذکرات الهی از پس هر پیامی که: چرا به یاد نمیآورید تا هدایت شوید بدانید که جز گروه قلیلی به یاد نمی آورند. قرآن کریم- آیا براستی این چه چیزی است که باید به یاد آورده شود که تنها راز نجات و رستگاری است؟ از این منظر نیز بهتر می توان به معمای انفجار جمعیت در عصر جدید پی برد که همان حشر تاریخ بشر است یعنی محشر همه مردمانی که در طی حدود شش هزار سال گذشته بر زمین زیسته اند. و همچنین به راز این کلام رسول خدا و اصرار ائمه هدی در باب معرفت نفس پی برد زیرا تنها راه ذکر و به یاد آوردن حیات نخستین خویشتن بر روی زمین است وگرنه چرا انسان آخرالزمان بایستی حوادث مربوط به شش هزار سال گذشته را به یاد آورد و اصلاً چگونه ممکن است و به چه کاری می آید. پس معلوم می شود که ما در دورانهای گذشته نیز می زیسته ایم که کفر ورزیده ایم وگرنه الان همچنان در کالبد خاکی اسیر نمی بودیم و بلکه در فردوس برین می زیستیم. هر کسی که قصص قرآنی را مروری کرده باشد مواجه با سؤال و معمائی بزرگ می شود که چرا خداوند با نقل هر یک از حوادث گذشته تاریخ در دور آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ما را شدیداً امر به یاد آوردن می نماید که پاسخش جز آنچه گفتیم نمی تواند باشد یعنی خارج شدن از نسیان دهر: "بر انسان در دهر دورانی گذشت که هیچ چیزی به یاد نمی آورد." دهر۱-

۱۲۴۹- همه انسانها دارای رویاهائی هستند که در آن خود را با هویتی متفاوت و نیز در میان مردم و شرایطی کاملاً متفاوت از آنچه که هستند می یابند که این نوع رؤیاها واضحترین حجت بر خلق دوباره و جدید است که یافته ایم در آخرالزمان. که اگر اهل ذکر و معرفت و توبه و جهشی وجودی نشویم و خلق جدید خود را رحمانی و بهشتی نسازیم این مهلت دوباره را نیز از دست داده ایم و این خسران عظیم است. بنابراین تأویل بسیاری از رؤیاهای ما جائی در دورانهای پیشین است در خلقت قدیم و نخستین و در یکی از ادوار ششگانه آدم تا خاتم. همینطور است که گاه با شرایط و در مکانی خاص و انسانی خاص روبرو می شویم که شدیداً احساس می کنیم که قبلاً در جائی از زمان آن را درک کرده بودیم بدون اینکه مربوط به دوره حیات این دنیای ما باشد. پس اگر خداوند در کتابش ما را شدیداً امر به یاد آوری میفرماید پس معلوم است که امری ممکن و نقد است و آن رجوع به حافظه تاریخی ماست که در حافظه شخصی ما

مدفون شده است و باید استخراج گردد. زیرا به هر حال می دانیم که آدمی در هر هبوط و سقوطی در خاک دچار نسیانی میگردد که قبلاً درباره اش سخن گفته ایم.

۱۲۵۰- اینک از منظر مذکور یکبار دیگر به راز نژادپرستی و تاریخیگری و پیروی از مذهب آباء و اجدادی پی میبریم که چرا در آخرالزمان به مثابه علت العلل کفر است. زیرا نمی خواهد از کفر خلقت نخستین خود عبرت بگیرد و توبه کند. که این قدمت پرستی و نژادپرستی تاریخی اصل و اساس نژادپرستی خانوادگی است که عمرش بسیار کوتاه است که حداکثرش عمر افراد است در حالیکه عموماً شاهدیم که بخصوص در این دوران همه اعضای یک خانواده از هویت و فرهنگ و مذهب خانوادگی خود بیزارند و با این حال آنگاه که به حجت حقی می رسند بر نوعی تاریخ پرستی اساطیری پافشاری می کنند و این عین کفر است که حاضر نیست از هویت قدیم خود دست بکشد و تکرارش نکند و لذا این اصرار بر خودپرستی در قبال حق که از لحاظ منطقی در حیات این دنیا کاملاً بی معنا و بی ریشه است ولی اسیر ظلمت کفر قدیم خویش است و حاضر نیست که آن را به یاد آورد و بشناسد و توبه کند به مانند کسی که یک زندگی کافرانه را به پایان رسانده و از دنیا رفته و دوباره به دنیا آمده و بر قداست کفر زندگی قبلی خود اصرار می ورزد به همین دلیل است که خودپرستی در قبال حجّت حق آشکارا پرستش ظلمت و نسیان است که چیزی جز وراثتی کور و کر و لال و مدهوش نیست: "کورند و کرند و لالند و بازنمی گردند و به یاد نمی آورند." قرآن کریم- و نشانه دیگری از این رجعت آخرالزمانی انسانهای ادوار قبل در قرآن کریم بصورت کودکانی که پیرند آمده است که نشانه ای از آخرالزمان است چرا که قرآن کتاب آخرالزمان است و لذا بخش قابل توجهی از این کتاب علائم آخرالزمان است که در آثار پیشین به تفصیل درباره اش سخن گفته ایم. کودکان پیر واضحترین بیان رجعت مکرر انسانها به حیات دنیاست که در آخرالزمان در پیرترین هویتها به دنیا می آیند.

۱۲۵۱- از این منظر همچنین بهتر می توان به راز سرگذشت اقوامی چون عاد، لوط و ثمود پی برد که در قرآن کریم آنهمه تکرار شده اند تا به یاد آوریم و عبرت بگیریم و توبه کنیم. چه بسا بسیاری از ماها رجعت همان اقوام هلاک شده ایم که دوباره مهلت داده شدیم تا توبه کنیم. در قرآن کریم هیچ حجتی فراوانتر و آشکارتر از امر به ذکر (به یاد آوردن) وجود ندارد که دال بر راستی و درستی رجعت آخرالزمانی اقوام و بشریت پیشین باشد که جز بدین معنی این بخش از قرآن که همان قصص قرآنی است مطلقاً فهم نمی شود که این قصص به مثابه اساس همه حکمتهاست. و عجبا که ما بعنوان مذهب شیعه تنها مذهبی هستیم که به رجعت بعنوان ارکان این مذهب ایمان داریم که سلاطین این رجعت امامان ما هستند که در رأسشان امام حسین(ع) قرار دارد که امام الائمه شیعه اثنی عشری است و با اینحال حکمت مسخ و نسخ را منکریم و بدعت و شرک و ارتداد می خوانیم و آن را به سمت سائر مذاهب فرافکنی میکنیم در حالیکه جهان بینی و دوران شناسی شیعی جز بر این رکن هیچ معنای ویژه ای نمی یابد یعنی آخرالزمان و ظهور و رجعت و شفاعت! این حاصل مسخ در فلسفه یونانی و کلام و منطق بنی اسرائیلی است که در علماء و فلاسفه شیعه در تاریخ رخ نموده است.

۱۲۵۲- امام صادق(ع) می فرماید: اگر هر روز بر علم و معرفت ما افزون نگردد علم و معرفت بکلی در ما نابود میشود! این سخن بس حیرت آور و قابل تأمل امام، ما را متوجه این کلام الهی در کتابش می سازد که "همه چیزها نابود است جز وجه پروردگارت که صاحب تجلیات و کرامت است پس کدامیک از آلای پروردگارتان (اولیاء و امامان) را تکذیب میکنید. سئوال میکند از او هر که در زمین و آسمانهاست و او هر روز در شأن دیگریست." رحمن۲۶-۲۹- در اینجا سخن از امام مبین است که بیانگر اسرار و امور خلق در جهان است به خلافت پروردگارش! پس هر کس و چیزی در جهان هستی امرش را از او سئوال و دریافت می کند پس او (امام) بایستی هر روزه و هر آن در امر و شأن جدیدی باشد و علم و عرفان جدید و برتری وگرنه کل علم و معرفتش از وی ساقط می شود چرا که از خدایش غافل می شود زیرا امام مظهر علم خداوند است و خداوند نیز در هر روز و هر آن در شأن دیگر و برتری است یعنی الله اکبر و سبوح و قدوس است. پس افزایش روز افزون و لحظه افزون علم و معرفت در امام عین خلافت اوست در جهان از برای تدبیر امر جهانیان از نزد پروردگارشان! پس رکود علم امام عین غفلت امام از خداوند خواهد بود و مترادف با نابودی علم و امامتش و بلکه نابودی وجود الهی امام! و این ممکن نیست زیرا امام مماس بر ذات احدی حق است!

۱۲۵۳- عین مشابه چنین احساسی را خود اینجانب دارم. یعنی روز و شبی که بواسطه قلم و تألیف، علم و عرفان و حکمت جدیدی در من پیدا نشود براستی احساس جهل مطلق و نابودی می کنم و بناگاه کل زندگیم در نظرم بیهوده و خسرانی می آید. تا اینکه گاه حتی از خواب بر می خیزم و قلم بدست می گیرم و حقی نو و نور جدیدی از معرفت امام بر قلم من جاری می شود و حیات و هستی خود را باز می یابم و از تاریکی به روشنائی می آیم و از عدم به وجود! زیرا اتصال و ارتباطم با امام برقرار می شود به نور قلم الهی و علم و نظر امام! زیرا امام همچون پروردگارش هر آن در شأنی دگر و برتر است که این شأن علم و عرفان و امر و حکمت اوست. اینست که امام علی(ع) می فرماید کسی که امروزش همچون دیروزش باشد از ما نیست! و این مقام الساعه است که مقام حضور قلبی می باشد که مقام حیّ و قیومی وجود مؤمن است که قلمرو امامت و ولایت حق است. اگر شیعه این مقام خود را دریابد منجی قوم خویش است و اگر درنیابد ذلیل ترین موجودات است.

۱۲۵۴- علاوه بر این کل جهان هستی هم هر روز در شأن دیگر و برتریست زیرا جهان هستی عرصه ظهور و تجلی حق و علم او در امام مبین است. پس آنکه با خدا و امام است و زنده و حاضر است و خدای حی و قیوم را می شناسد و میپرستد نیز بایستی هر روز در شأن دیگری باشد یعنی امروزش برتر از دیروزش باشد وگرنه با امام نیست و اصلاً زنده نیست بحق! و اینست که هر کتابی از ما دارای شأن و حق دیگر و برتر و نوینی است زیرا جهان هستی هم هر آن در حال خلق جدیدیست و انسان آخرالزمان که جز خلق جدیدش، حیات دیگری ندارد بایستی این شأن آخرالزمانی و الساعه خود را دریابد وگرنه دچار مرگ و هلاکت و افسردگی و نابودی می شود و برای نجات از این وضع دست بکارهائی خطرناک می زند که یکی از این گریزگاهها همان گرایش به مخدرات و روان گردانها و داروهای تخدیری و روانی است و یا انواع ماجراجوئیهای شیطانی جهت خود-فراموشی و تلاش مذبوحانه برای خلق جدید و نوگشتن و زنده شدن!

۱۲۵۵- حال کسانی که از این شأن الهی امام غافل باشند و به آن اتصالی نیابند در ضلالت و عدمیت و قدمت دچار مرگ و نیستی می شوند و جهت نجات از نابودی راهی جز مرگهای چند باره ندارند که با هر مرگی پس از مرگشان، به درجه ای از این خلق جدید و شأن جدید الهی انسان بالا می آیند تا به مقام انسانیت برسند. و این همان واقعه مسخ و نسخ است که مسخ و رسخ و فسخ از برای کافران است و نسخ هم برای اهل ایمان و معرفت! چرا که انسان مؤمن اهل معرفت هم بایستی برای هر جهش وجودی در هفت زمین و آسمانها، موتی را تجربه کند "هر کسی موت را می چشد و سپس روی به پروردگار می کند." قرآن- این موت یا ارادی و اختیاری و عرفانی و اجتهادی و نفسانی و انفاقی است و یا جسمانی! که موت اختیاری و جهش عرفانی به قوت نسخ و یاری ارواح طیبه اولیای الهی در جان اهل ایمان ممکن می شود ولی درباره کافران پس از مرگ جسمانی رخ می دهد در مراتب عالم وجود همانطور که شرحش گذشت. امام صادق نیز می فرماید که کافران بایستی هزار بار بدنیا بیایند و بمیرند و ذبح یا کشته شوند و همه صور عالم موجودات را بگذرانند تا بخشیده شده و قابلیت صورت و روح الهی را پیدا کنند و بر الساعه حق و شأن الهی وارد شوند و زنده به حق گردند!

۱۲۵۶- شئون عالم وجود در عرصه ظهور همان طبقات هفتگانه زمین و آسمانهاست و تبعات هزارگانه باطن این هفتها! و اینها مظهر شأن ذات لامتناهی حق است و اینست که خلق عالم پایانی ندارد در تجلی و ظهور و بروزش در خلقهای جدید پروردگار از وجود خلیفه و امامش در هر عصری! و آدمی آمده تا به شأن الهی برسد و امامی شود و مثلی از پروردگارش در زمین و آسمانها! یا به ایمان و عمل صالح و توبه و جهاد و هجرت الی الله این شئونات وجود را طی طریق نموده و تعالی و عروج مییابد و یا به کفرش میمیرد و پس از مرگش با مرگهای متوالی این مدارج و طبقات عالم وجود را از جمادی و نباتی و حیوانی و بشری و انسانی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی را در مراحل مسخها و نسخها طی می نماید و شأن الهی خود را می یابد و موجودی الهی و سرمدی می گردد! پس همه اینها از رحمت مطلقه پروردگار بر آدمیان و عدمیان است.

۱۲۵۷- پس واضح است که اتصال به شأن وجود الهی که جز به نور امام مبین ممکن نمی شود تنها راه عروج و نسخ امام در جان مأموم است همانطور که امام، با هر سخن و امری آیه و بینه ای الهی را در دل مأموم استنساخ نموده و خط نسخ و ابطال بر وجهی از کفر و جهل مأموم می کشد و او را بالا می برد بر شأنی برتر در عالم وجود به علم قرآن و بیان در خلق جدید انسان به نصّ سوره رحمن به روحی از ارواح الهی امام که هر آن در شأنی دگر و برتر است از شئون پروردگار رحمان که پاسخگوی هر کسی است در زمین و آسمان از قلم روح الفکر ابراهیمی که در نزد روح القدس از ام الکتاب حق است در دست اولیای آخرالزمان که نسخ می کنند یاد وجود را بر قلوب اهل ایمان تا به یاد آورند شأن و جایگاه وجودی خود را در زمین و زمان و طلب عروج و تعالی کنند بسوی عرش حضرت رحمان به ولایت علی ابن ابیطالب در نور امام زمان! آنچه گفتیم واقعه نسخ جان اهل ایمان بود به نور علم و معرفت اولیای آخرالزمان که شعاعی از نور امام زمان هستند و قائمان ظهورش در اعصار و دور رحمت غیبی او که اهل ایمان را برای رستگاری و فوز عظیم در آن ظهور واحد قهار جهانی مهیّا می سازند.

۱۲۵۸- سوره رحمن که سوره خلق جدید انسان است که بشر را بر دو راهی بهشت و جهنم قرار می دهد در سنّت اسلامی سوره اموات است که در شب اول قبر تلاوت می شود چرا که بهرحال مرگ سرآغاز انشاء آخر و آفرینشی دگر است که شأن وجودی هر کسی را که در حیات دنیا حاصل نموده رقم می زند که پس از گذران برزخش که به نوعی قرنطینه حیات دنیاست مشمول سقوط یا صعود روح می سازد در مسخ یا نسخ! در حقیقت با تلاوت سوره رحمن برای اموات تازه گذشته، حقایق این خلق جدید بر آنها تذکر داده می شود و شاید هم مخاطب اصلی این سوره بازماندگان باشند به شرط اینکه زنده یا مرده این خطاب الهی گوشی برای شنیدن این حقایق و هوشی برای فهمیدنش داشته باشد که در هر صورت مستلزم زبان امّی و مادری است. و جالب اینکه بسیاری از آیات تأویلی در امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) و الهفت امام صادق(ع) در این سوره قرار دارند همانطور که خلق جدید انسان محصول علم بیان است که بانی آن نیز امام است و به همین دلیل او را امام مبین خوانند که اسرار بین مرگ و زندگی و وجود آدم و بهشت و جهنم و نور و ظلمت را آشکار می سازد و نیز اسرار بین شئونات وجودی و مقامات جان را در عالم غیب و شهود تبیین می نماید که مجموعه این حقایق اگر منطبق بر توحید و وحدت وجود نباشد یا باطل است یعنی منصوب به امام نیست و یا به درستی فهم نشده است و لذا میزان ما در تشخیص راستی و ناراستی معارف این دو رساله جز علم توحید نبوده است و لذا هر کلامی از این دو رساله را که بنابر معرفت خود، توحیدی نیافته ایم بی آنکه انکارش کنیم مسکوت نهاده ایم تا وقتی دگر که شاید معرفت توحیدیش حاصل آید. چرا که علاوه بر حقایق و حکمتهای ژرف وحدت وجودی رساله الهفت، هویت موثّق و مطمئن اصلی ترین راوی آن یعنی مفضل ابن عمر جعفی است که دهها روایت گوناگون از صدر اسلام درباره شخصیت مخلصانه و حکیمانه این باب امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) در دست است که مورد تصدیق بسیاری از علمای دوران ما نیز واقع شده است که پشتوانه اصلی این وثوق شخص مرحوم محمد باقر مجلسی صاحب بحارالانوار است که درباره هیچ یک از اصحاب و مریدان خاص ائمه هدی اینسان قلم فرسائی نکرده است که مشابه این تأئید و تصدیق در عصر ما از جانب علامه امینی و علامه شوشتری و آقای خمینی بیان شده است همانطورکه رساله توحید مفضل (به ترجمه علامه مجلسی) مورد وثوق اکثر علمای عصر ما واقع شده است و ما نیز در همین استنادات کثیر قدیم و جدید، رساله الهفت الشریف را با شرط توحید مورد شرح و تفسیر قرار داده ایم و لذا انکار و تکفیر بسیاری دیگر از علماء را نسبت به این رساله، بی اساس و غیر عالمانه می دانیم و مشابه همین مسأله درباره جابر جعفی، راوی اصلی امّ الکتاب وجود دارد که ایشان نیز از ارکان حدیث شیعی تلقی می شود که به روایتی از ائمه معصومین در مقام باب سه تن از ائمه قرار گرفته است یعنی امام سجاد(ع)، امام باقر(ع) و امام صادق(ع). و می دانیم که این بالاترین مقام تقرب معنوی و علمی و عرفانی برای شیعیان است در قبال امام! باب امام بمعنای درب ورود بر ولایت امام و حقایق امامت است و ما نیز در وادی روایت و حدیث بواسطه هیچ اثری همچون این دو رساله بر اسرار علم امام، آگاه نگشته ایم که آن را در حد درک عامّه در اختیار همگان قرار داده ایم و این برای نخستین بار در تاریخ تشیع است که اینهمه گنجینه های مدفون امامیه و اسرار مگوی توحید و حکمت و معرفت الهی به زبان و منطقی عمومی در دسترس عامه قرار می گیرد که از برکت وجود شیعیان فدائی امامان همچون جابر و مفضل جعفی به دست ما رسیده است و براستی حق بابیت امام را ادا کرده اند و ثابت نمودند که از آل محمد گشته اند. و لذا به شهود محمدی نائل آمده اند همانطور که نشانه هائی از این مکاشفات

غیبی آنها در این دو رساله آشکار است که ظهور الهیت را از وجود امام درک و شهود می نمودند و مصداقی بر این سخن امام باقر(ع) که: "ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما (شیعیان)!" که این کلام امام مستقیماً در خطاب به جابر جعفی است.

۱۲۵۹- یکی از ویژگیهای ظهور قائم آل محمد در عصر پیدایش آدم هشتم همانا تأویل و تبیین علمی و عقلی و عرفانی و دینی حقایق و اسرار الهی است که مغز این اسرار مربوط به قلمرو مسخ و نسخ است که در طول تاریخ اسلام همواره همه علمای دین از روبرو شدن با آن هراسان بوده اند و اگر هم برخی از فلاسفه اسلامی در حواشی آثار خود به آن پرداخته اند از وجه بی نظری و بی تفاوتی بوده است به مثابه اعتقادی مشرکانه و باطل. در حالیکه حتی در عرصه فقاهت شیعی تنها دلیل علمی در باب حلال و حرام همین امر مسخ است البته بی آنکه کمترین شرح و بیانی در کار باشد یعنی راز حلال و حرام بودن گوشت حیوانات تعبیر به مسوخیّت شده است و اگر هم گاه شرحی به میان آمده به این معنا بوده که این اموری مربوط به قبل از اسلام است. که بر هر عاقلی مبرهن است که این چه دلیل مضحک و وارونه ای است زیرا اگر مربوط به قبل از اسلام است پس چرا در شریعت اسلامی وارد شده است و حقوقش رعایت می گردد پس همچنان امری جاریست تا پایان جهان همانطور که حلال و حرام دین محمد تا پایان جهان اصالت دارد چرا که با برچیده شدن زمین و آسمان، بساط مسخ و نسخ هم برچیده می شود چرا که مسخ و نسخ واقعه ای در عرصه مراتب و درجات ولایت وجودی است و لذا علم مسخ و نسخ نیز جز در نزد امامان ما به تمام و کمال نبوده است زیرا آنها صاحبان و پرچمداران و برپادارندگان وادی ولایت وجودند که حقوق این مراتب و درجات را به حقش درباره کل بشریت به فعل میرسانند و از همین روست که همه فرشتگان نیز که عاملان این امر در جهان هستند در نزد امامان تعلیم امر می کنند و امر وجود را از نزد ایشان درمی یابند و جاری می سازند و درست به همین دلیل است که امامان را اولیای امر میخوانیم یعنی امر وجود! پس واضح است که علم مسخ و نسخ به مثابه قلب امام شناسی و معرفت بر مراتب ولایت امام است پس در آخرالزمان که به قول امام صادق(ع) عصر ظهور اشد مسخ و نسخ است این علم امری ضروری و واجب بر مؤمنان است بخصوص آن مؤمنانی که امام را در این امر یاری می دهند همانطور که یکی از محورهای مجموعه آثار ما همین حقیقت تأویل و تجلّی بوده است که اساس علم مسخ و نسخ است در نزول و صعود. زیرا می دانیم که در عرصه نزول عالم و آدم، کل خلق دچار مسخ و رسخ و فسخ است ولی در عرصه صعود روح نسخ که همان ارواح انبیاء و اولیای الهی است وارد گردش آفرینش می شوند که همان واقعه انشاء آخر یا خلق جدید است که در قرآن کریم مکرراً آمده است که مهمترین موضوع امتحان کفر و ایمان بشر است. پس معارف ما بخصوص در رساله حاضر امری واجب برای اهالی آخرالزمان است و واجبتر برای اهل ایمان و واجبترین برای شیعیان و اوجب واجبات است از برای علمای شیعه تا این علم را هر چه سریعتر فراگیرند تا به یاری امامشان برخیزند که در غیر اینصورت بی تردید از غافلین و خاسرین خواهند شد.

۱۲۶۰- در روایتی منسوب به امام زمان در کتاب "بیان الائمه" آمده است که امام زمان در سرآغاز ظهور جهانیش همه منکران و دشمنان امامت و ولایت علی ابن ابیطالب را زنده می سازند (که این خود معنای آشکار از نسخ است) که از جمله این معاندین شیوخ سقیفه و سه خلیفه راشدین هستند و آنگاه امام به قدرت خویش به این معاندین امکان بروز شفاعت و کرامت و معجزه می بخشند که از جمله آن درختی کهن و پوسیده است که بدست این معاندین سبز شده و به آنی بارور می گردد و انواع میوه ها از آن آشکار می شود و سپس امام همه مسلمین و بخصوص شیعیان را به این امتحان می کشاند که درباره این دشمنان قسم خورده ولایت و امامت چه حکم می کنند که اکثریتشان متزلزل شده و نسبت به امر و حق امام و امامت دچار شک و شبهه می گردند و طبعاً گروهی از مسلمین به کفر و انکار می رسند یعنی آن معاندین را تقدیس می کنند. در این روایت شگرف که مفهومش دال بر حقانیت آن است به ماهیت آن امتحانی میرسیم که هم در قرآن کریم و هم در سخن ائمه هدی مکرراً آمده است که: بار امانت الهی که همان ولایت ائمه هدی می باشد در هیچ دلی درک و تصدیق و حمل نمی شود الّا ملائک مقرب و پیامبران مرسل و آن مؤمنینی که خداوند قلوبشان را امتحان کرده است! که عین این سخن در مقدمه رساله امّ الکتاب نیز آمده است که درک و حمل این معارف فقط از آن مؤمنینی است که در این امتحان الهی سرفراز آمده باشند. که بطور خلاصه امتحان بین حکمت و علم و عرفان امام است و شفاعت و کرامت و معجزات امام. و اینست که امام زمان با همین میزان به عرصه ظهور می آیند و همه داعیان ایمان

را امتحان می کنند و لذا عین این شفاعت و کرامت و معجزات را به دست شقی ترین دشمنان خود به فعل می آورد تا معلوم شود که در درجه اول ایمان به خدا و رسول و ناجی و امام دارای چه ماهیت و انگیزه ای است، شفاعت و معجزه پرستی یا علم و خداشناسی و حق و حق پرستی! که البته خداوند در کتابش مکرراً تصریح فرموده که معجزات الهی هر چه که فزونتر گشته فقط بر کفر و شقاوت کافران افزوده است. و به همین دلیل دین آخرالزمان یعنی دین محمد، دین بی معجزه است یعنی دین عقل و علم و حکمت و معرفت و توحید و خودشناسی و امام شناسی و خداشناسی است. همانطور که در صدها آیات و روایات آمده است که بهشت از آن اهل علم و حکمت است نه رحمت پرستان و عافیت طلبان و عیاشان. پس از این منظر یکبار دگر درمی یابیم که معارف ما که تماماً به امام و امام شناسی و خودشناسی منجر میشود و رساله حاضر که شرح امّ الکتاب است، خود آخرین میزان و امتحان کفر و ایمان است و هدایت و ضلالت و نهایتاً انتخاب بین سقوط یا عروج و مسخ یا نسخ و رحمت یا شقاوت. زیرا نشان داده ایم که رحمتی قابل دریافت نخواهد بود و قابلیت حمل نخواهد یافت الا به نور حکمت و معرفت توحیدی که کمالش در حقایق این رساله و به نور امّ الکتاب باقرالعلوم تبیین گشته است: "آیا پنداشتند که بر بهشت ما وارد میشوند در حالیکه ما مردم را از علمشان آفریده ایم." قرآن کریم.

۱۲۶۱- اخیراً برخی از علمای شیعه گفته اند که روایات و اخبار ظهور و علائم آخرالزمان را نباید بر زبان آورد و منتشر کرد زیرا دشمنان ما از آن بر علیه امام و شیعیان استفاده می کنند و به اصطلاح پاتک می زنند و پروژه ظهور را خنثی می کنند درست به همین دلیل هم جز علمای شیعه، همه از علائم ظهور سخن می گویند و حتی برخی از این علماء ادعا کرده اند که این علائم ظهور تماماً جعلی و تصنعی است که بدست دشمنان شیعه تولید شده است تا شیعیان را بفریبند و به صحنه بکشانند و قتل عام نمایند. غافل از اینکه همین دشمنان اسلام و تشیع مدتها پیش از این بسیار زودتر از علمای ما از طریق مستشرقین و اسلام شناسان خود به گنجینه های علمی و روائی شیعه دست یافته و آنرا ترجمه نموده و از بر شده اند و چند دهه بعد برخی از این روایات و رساله ها را منتشر کرده و در اختیار مسلمین هم قرار داده اند. که این نیز بیانی از طلوع خورشید در مغرب زمین است که از علائم ظهور می باشد. این نیز ادامه فلسفه کذائی تقیّه است که همچنان توجیه عافیت طلبی بسیاری گشته است که به لحاظی اصلاً شک و بدگمانی به خداوند است و امام زمان! گوئی فراموش کرده اند که خداوند در مکر برتر و سریعتر از کافران است. حقیقت اینست که بقول امام صادق(ع) با هر مسخ و نسخی نسیانی عظیم پدید می آید که قبلاً درباره اش سخن نموده ایم و اینکه دور ظهور قائم آل محمد منجر به شدیدترین و جهانی ترین مسخ ها و نسخها می شود به این دلیل است که برترین روح اعظم و اکبر و ازلی پروردگار به تجلی امام زمان بر زمین نازل می شود و نزول چنین روحی است که موجب بزرگترین مسخ ها و نسخها می گردد بنابراین خداوند پیشاپیش در فکر چنین دسیسه هائی نیز بوده است که نه کافران و نه حتی اهل ایمان تا قبل از نزول و تحقق کامل این روح امکان هیچ واکنشی نداشته باشند که طبق آیات و روایات کثیری این واقعه همچون صور اسرافیل است که یکبار همگان را مدهوش می سازد و گوئی می میراند و بار دوم احیاء می کند که روح امام بر همه ارکان خلق زمین مستقر شده باشد و براستی همچون حیات نوین و خلقی جدید است که این بنده نیز در هر واقعه نزول روحی این وضعیت را تجربه و درک کرده ام همچنین نسیان مقطعی حاصل از این واقعه را که سراسر رحمت و حفاظت الهی است که موجب امکان احیای فطرت الله در بشر می شود. و آنگاه نوبت ذکر و به یاد آوردن و خواندن و بیان حقایق و اسرار این روح است. و اینست آن رحمت و بخشایش و شفاعت جهانی امام زمان که شامل همه جهانیان است و آنگاه نوبت به انتخاب می رسد بین تصدیق و تکذیب یا کفر و ایمان!

۱۲۶۲- امروزه به نظر می رسد که بسیاری از غیر مسلمین جهان به حقایق و اخبار آخرالزمانی اسلام و تشیع علاقه و باور جدیتری دارند چرا که ما اسلام و تشیع را میراث پدری خود می دانیم و بدین جهت به خودمان این اجازه را میدهیم تا با معارف آن هر معامله ای که دوست داریم بکنیم تصدیق یا تکذیب، دخل و تصرف، گزینش، تحریف، تبدیل و ... . این از خاصیت مذاهب موروثی است همچون اموال موروثی که وارثانش هیچ تعهدی به آن ندارند و آن را ریخت و پاش می کنند.

۱۲۶۳- هر روحی در غایت یک بیروحی و ماده پرستی و جمود و مرگ و هلاکت بزرگ نازل می شود و هر نسخی در غایت یک مسخ عظیم و کهن واقع می گردد و هر نسیانی در غایت یک تاریخیگری و نژادپرستی و حافظه پرستی حاصل می آید که اشد آن در آخرالزمان و دوران ماست که شاهد یک جمود و مسخ و تاریخ پرستی شش هزار ساله هستیم که در عصر تکنولوژی مدرن به نهایتش رسیده است. و اینک در سرآغاز نزول روح القدس الهی امام زمان هستیم از وجود قائمانش در سراسر جهان که سیصد و سیزده نفرند!

۱۲۶۴- بار دگر بازمی گردیم به صادق هدایت که سخنگو و نماینده وجودی مسخ این دوران لااقل برای جامعه ایرانی- فرنگی ماست پس از طرد و لعنش بخاطر اینکه خودش را کشت و عجبا که هیچکس بدلیل خودکشی به اندازه هدایت طرد و لعن نشده است و این خود حجتی بر ادعای ماست که او نماینده وجودی این دوران از جامعه آخرالزمانی ماست و اتفاقاً کسانی که بیشتر تحت تأثیرش هستند از این بابت بیشتر او را سرزنش و تکفیر میکنند. و چه بسا با خود میگوئیم: او اگر خود را نکشته بود قدیس می شد و می توانستیم در هدایت خود به هدایت اقتدا کنیم، حیف شد؟! بنده این احساس و ادعا را حتی در برخی از روحانیون متفکر و اهل هنر و ادب بوضوح درک کرده ام!

۱۲۶۵- بازگشت دوباره من به صادق هدایت آنهم در چنین کتابی از اختیار من تا حدودی خارج است و این اوست که دست از سرم بر نمی دارد تا تکلیفش را با خودمان و تکلیف خودمان را با او روشن کنم. این فقط او نیست بلکه این شبها بسیاری از آدمهای زندگیم که قبلاً خود را کشته بودند به سراغم آمده اند و اطرافم را محاصره کرده اند که بی شک هدایت پیامبر همه آنهاست. دوست آلمانیم در واقعه نزول روح العلم که بخاطر خیانت زنش خود را کشت و دو آشنای دوران دانشجوئی در آمریکا که هر دویشان بخاطر خیانت زنهایشان خود را حلق آویز کردند که خبرش سالها بعد به من رسید و تعدادی از بیماران دوره طبابتم که چند تا زن جوان بودند که خودکشی کردند آنها هم به دلیل خیانت شوهرانشان، همگی این شبها مرا محاصره کرده اند. و هدایت هم لااقل در قصه هایش بخاطر زن خودکشی می کند ولی واقعیت زندگیش را کسی نمی داند. ولی همه اینها حامل یک حقیقت است و آن مسخ زناشوئی و جنسی است که روح بوف کور است که جهانی ترین اثر هدایت هم تلقی می شود.

۱۲۶۶- خودکشی بخاطر خیانت زناشوئی واضحترین حجت مسخ زن در مرد و یا بعکس می باشد که چون طرف مقابل خیانت می کند در واقع ممسوخش را نابود کرده است و حاصل این خیانت جز با خودکشی یعنی نجات روح خود از تن طرف مقابل، و رهائی از روح طرف مقابل در خویشتن ممکن نمی نماید و لذا خودکشی و یا کشتن همسر یا معشوقه، یکی از این دو راه حل بنظر می رسد و بستگی به شرایط و شهامت فرد دارد و گاهی هم هر دو قتل توأمان رخ می نماید یعنی اول همسرش را می کشد و سپس خودش! با کشتن همسرش، روح خود را از اسارت تن او خارج می کند و با کشتن خودش هم روح همسرش را از تن خود طرد می کند و از شرّ این خیانت رهائی حاصل می شود. و اینکه آیا با این قتال رهائی روح رخ می دهد و یا یک توهم و القای شیطانی است مبحث دیگریست.

۱۲۶۷- بنده به همین جستجو همه مقالات و مطالبی که دوستان هدایت درباره اش پس از مرگش نوشته اند را مطالعه کرده ام که هیچ اثر و خبری از عشق و خیانت در زندگی هدایت نیافته ام. بهرحال هدایت آدم بسیار توداری بوده و هرگز از اسرار درونش با کسی سخنی نمی گفته زیرا اصلاً هیچ دوست اهل رازی نداشته و لذا روابطش با همه نزدیکانش از روی لودگی و طنز و متلک بوده است یعنی هیچکس را تحویل نمی گرفته است. ولی مجموعه آثار و بخصوص بوف کورش حقیقت زندگیش را بر ما فاش کرده است که هدایت انسانی همیشه عاشق بوده است زیرا حامل روحی عرفانی از جائی و یا از نزد پیری بوده است و لذا عشق زمینی و عشق روحانیش بهم آمیخته و به یکدیگر تنفیس و مسخ و تبدیل شده اند که غایت این واقعه در بوف کور گزارش می شود که عین حقیقت زندگی هدایت است. بوف کور یک زندگینامه باطنی خود نوشت هدایت است و نه رمان یا اثر هنری! اینست مسئله!

۱۲۶۸- دهها مقاله و اثر تحقیقی ادبی و هنری و روانشناختی و فلسفی و جامعه شناختی و اساطیری و عرفانی درباره بوف کور نوشته شده که بنده همه آنها را مرور کرده ام که جز یکی دو تای آن مابقی مقادیری هذیان و نظریه پردازیهای موهوم و در یک کلمه مهمل و حرف مفت بوده اند زیرا بوف کور را یک اثر هنری و ادبی و رمان و داستان

تلقی کرده اند. در حالیکه هیچیک از آثار هدایت داستان پردازی نیستند جملگی مردم شناسی و معرفت نفس و انسان شناسی ایرانی هستند و خودشناسی خود هدایت! و به نظر ما بزرگترین اشتباه هدایت این بود که این آثار را تحت عنوان داستان منتشر کرد که همین امر یکی از علل مسخ فکری خود هدایت است که امر را بر خودش مشتبه ساخت که چنین ممسوخیتی در عرصه هنر و ادبیات داستانی در عصر ما به وفور در همه جا رخ می دهد و بخشی از واقعیت تلقی میشود که ظهور مالیخولیائی نوین است در قلمرو ادبیات.

۱۲۶۹- مسخ جنسی در رابطه زن و مرد تحت عنوان زناشوئی یا عشق، آنگاه که با مفاهیم و احساسات و معارف عرفانی و اساطیری و قدسی درآمیزد به اشد ممسوخیت و تناسخ منجر می شود که ما نشان دادیم که به یاری شیطان رخ میدهد که این معنا در قرآن کریم و رساله الهفت هم حضور دارد: آنانکه بجای خدا، اناث (عورت،زن) را می پرستند به بندگی شیطان در می آیند! قرآن کریم- این بندگی شیطان بصورت حلول و مسخ روحی واقع می شود که هر یک طرف مقابلش را عین خودش می یابد و در واقع جانشین روح یکدیگر می شوند و این واقعه را عشق و عرفان می خوانند که توجیه عرفانی و الهی این ممسوخیت به اشد شیطانپرستی می انجامد و جنون و جنایت رخ می دهد یعنی خودکشی و معشوقه کشی! و این همان صورت مسئله بوف کور هدایت است که هیچکس حاضر نیست این حقیقت عریان را بپذیرد و بوف کور را از این منظر فهم و تفسیر کند.

۱۲۷۰- هدایت بخصوص در بوف کور، سخنگو و بیانیه مسخ جنسی (زناشوئی) انسان آخرالزمان در قلمرو فرهنگ ایرانی است که فرهنگ عشق و عاشقی و عشق عرفانی در جهان می باشد و به آن می بالد: مسخ عشق عرفانی! و بزبانی دیگر بیانیه رسوخ شیطان در انسان آخرالزمان در قلمرو رابطه آدم- حوائی تحت عنوان عشق عرفانی! و خود هدایت بدلیل فقدان ایمان عرفانی و معرفت توحیدی، خود نخستین قربانی این مسخ در جریان بیانش گردید. یعنی مسخ بیانِ ممسوخیت عشقِ عرفانی گشت! و این خلاصه واقعه بوف کور است و جز این نیست! در این معنا بسیار بیندیش: مسخ در حین بیان مسخ شدگی! و این مسخ اندر مسخی دیگر است!

۱۲۷۱- هدایت بدلیل قدرت رسوخ روحانی در عالم و آدمیان که ویژه انسانهای صاحب روح است و راز کل نبوغ اوست و نیز به دلیل فقدان ایمان عرفانی و عرفان توحیدی، در جریان تبیین و گزارش این مسخ شدگیهای انسان آخرالزمان و در جریان این رسوخ در جان دیگران، بدلیل فقدان عصمت و حراست روحانی، خودش نیز مسخ گردید! در این معنا تا توانی بمان و بیندیش که داستان اکثر ممسوخیت های عصر ماست که عصر هنرها و بیان و تبلیغات است و لذا عصر ما با عنصر خودکشی و معشوقه کشی متمایز می شود که بیانگر همین مسخ است و لباس عشق و عرفان و هنر و انقلاب و ایثار و ...! و بدینگونه بود که یکی از مخوفترین و طلسم کننده ترین قطعه ادبی در تاریخ جدید ایران و جهان رخ نمود به نام بوف کور که هیچکس از طلسم مطالعه این کتاب رهائی ندارد و گوئی خود یک دهان مسخ روح است که خواننده اش را می بلعد بطرزی سحرآمیز توأم با لذتی مالیخولیائی.

۱۲۷۲- امروزه از سراسر جهان خبر میرسد که چه بسا مادرانی که فرزندان خردسال خود را به قتل میرسانند بقصد رهائی روحشان از تسخیر اجنه و شیاطین!؟ و نیز پزشکان و پرستارانی که بیماران خود را به قتل می رسانند با ادعائی مشابه! و همسران خود را و نهایتاً خود را می کشند بقصد نجات روحشان! و این معنای مسخ و نسخ شیطانی است و آنکه آنها را امر به قتل می کند خود شیطان است که دشمن قسم خورده انسان است.

۱۲۷۳- همه این فجایع آخرالزمانی در یک کلمه بدین معناست که هر رابطه انسانی هر چه که عمیقتر و جدی تر و عاطفی تر باشد اگر فاقد ولایت روحانی امام زنده باشد محکوم به مسخ شیطان شدیدتری است بخصوص رابطه زن و مرد که عمیقترین روابط بشری است.

۱۲۷۴- و اما بوف کور گزارش لحظه به لحظه یک مسخ عاشقانه – عارفانه است که در متن این گزارش فقط جای خود شیطان خالیست که با صدای بلند سخن بگوید و خود را معرفی کند. ولی خود – آگاهی عرفانی صادق هدایت در گزارش این تراژدی، حیرت آور و بس شگرف و غبطه انگیز و نهایتاً تأسف بار است. زیرا به گواهی همه یارانش،

هدایت پس از تألیف بوف کور تدریجاً خودش در این مسخ خود، مسخ می شود! و بقول آل احمد، نهایتاً به تمامی از خودش تهی گشته و کلک خودش را می کند تا از این تسخیر شدگی شیطانی نجات یابد! و نکته دیگری که آل احمد اقرار می کند اینست که متأسفانه همه یارانش که شاهد این مسخ و تهی شدگی او بودند فقط تماشا کردند و هیچ کاری نکردند تا خودش را کشت و بناگاه همه به فغان آمده و گوئی از یک بد مستی به خود آمدند و نعش مرشدشان روی دستشان ماند و آنگاه نوبت مرثیه های هنری و ادبی! و این نعش هنوز هم بر دستشان مانده و باد کرده است و شهامت دفنش را هم ندارند و گوئی که باید خودشان را دفن یا زنده بگور سازند! و این عین حقیقت است زیرا کسانی که مرشدشان خودکشی کرده باشد مصداق زنده بگورند! مگر اینکه به راز و حقیقت این خودکشی در خودشان نائل آیند. و این میل اینک ممکن آمده است. اینک که تقریباً دیگر هیچیک از مریدان هدایت زنده نیستند و همه به طرقی گوناگون خودکشی کرده اند در پای مناقل، در پای چوبه های دار و یا در میادین انقلاب و جنگ و امثالهم! برخی به حکم شیطان و برخی به امر خدایشان! و امروزه که دیگر خودکشی یک امر انقلابی و استشهادی هم تلقی می شود و تشخیص ماهیت این دو نوع فقط کار خداست و مردانش که هم خدا را می شناسند و هم شیطان را و هم انسان را و نیز فرق مسخ و نسخ را میدانند!

۱۲۷۵- اینک بر مسئله دیگری وارد می شویم و آن اینکه آیا براستی فرق بین عشق حقیقی و مسخ شدگی چیست؟ شاید هیچکس در این دوران چون ما در مجموعه آثار، از این تفاوت و ماهیتشان سخن نگفته باشد پس اگر عاقبت به علم فسخ و نسخ و تأویل و تجلی رسیده ایم حقمان باشد!

۱۲۷۶- شناخت عشق حقیقی و هدایتبخش و متعالی از مسخ، مستلزم عالیترین درجه از علم روح و عرفان عملی است. فرق بین عشق و مسخ عین فرق بین تجلی و حلول است. فقدان چنین علم و عرفانی علت العلل همه سوءتفاهمات و عداوتهای خونین بین فقها و عرفا بوده است. نه فقها و علمای ظاهر توان فهم عشق عرفانی و تجلی را داشته اند و نه عرفا به تبیین امّی و همه فهم از این واقعه عظیم دست زده اند الا به شعر و استعاره و فلسفه و داستانهای چند پهلو و شبهه انگیز!

۱۲۷۷- چرا هر انسان فاسق و ممسوخ و دیوانه ای با خواندن چند تا شعر و مقاله یا داستان عرفانی به آنی به این نتیجه می رسد که او هم یک عارف است یک حافظ و مولوی و رابعه است؟ زیرا این دو موضوع شباهت بسیاری دارد نه فقط در عرصه بیان بلکه در عرصه احساسات! تفاوت فقط در عرصه عمل و عاقبت ماجراست!

۱۲۷۸- تردیدی نیست که عشق مبادله روح بین دو انسان است یعنی واقعه خلافت و جانشینی است. پس خبر از سرّالاسرار عالم آفرینش دارد که بر همین حق بنا شده است. ولی این حق سخن از خلافت بین انسان و خداست و یا خلافت بین انسان و یکی از اولیای خدا که محل تجلی خداست. ولی خلافت بین دو انسان فاقد روح الهی و حق وجود و نور بصیرت، منجر به تسخیر شیطانی می شود. یعنی شیطان در جلد یکی از طرفین که جلوه گری بیشتری دارد (به لحاظ ماده یا معنا) وارد شده و طرف مقابلش را بدام می اندازد و مسخ می کند و از طریق این مسخ فرد دیگر هم مبتلا میگردد و بدینگونه هر دو به تسخیر شیطان در می آیند در قلمرو رابطه و "بین"! و این را عشق می نامند که اشدش در رابطه با جنس مخالف پدید می آید که شدیدترین جلوه و جاذبه را دارد! پس بین دو انسان که شدیداً رابطه عاطفی دارند یا خداوند حائل است "خدا حائل است بین ظاهر و باطن انسان" قرآن- و در غیر اینصورت شیطان حائل و رابط است: عشق الهی و عشق شیطانی! عشق نوری و عشق ناری! عشق تعالی بخش و عشق تباه کننده! عشق عاصم و عشق قاصم! عشق رهائی بخش و عشق زنجیری! و غایت این عشق ناری و زنجیری آنگاه رخ می دهد که به تعابیر و توجیهات عارفانه هم تزئین گردد!

۱۲۷۹- و اما گاه فردی به روح عرفانی از جانب یکی از اولیای خدا نائل می آید و این روح را که تماماً از جنس محبت الهی است صرف جلوه گری فاسقانه نموده و بخصوص در رابطه با جنس مخالف و همسرش دچار مسخ شیطانی میشود که این بزرگترین دام شیطان در راه سالکان است. و همانطور که امام صادق و باقر(ع) می فرمایند شدیدترین بروز شیطان در صورت زن است زیرا زن مظهر اراده به پرستیده شدن است پس بهترین جایگاه و منزل شیطان می تواند شد

مگر اینکه ولایت شوهرش را با دل و جان پذیرا شده باشد که اگر شوهرش کافر باشد لااقل در امور دنیوی به کام میشود و اگر مؤمن باشد هدایت می گردد که در هر دو حال از ابتلای به مسخ شیطانی مصون است.

۱۲۸۰- باید دانست که محوری ترین علت مسخ جنسی و زناشوئی در عصر ما، نبرد جهانی بر علیه ولایت زناشوئی در هفتاد و دو ملت و مذهب است که حتی ملایان مذاهب را هم با خود همراه ساخته است و این یک نبرد شیطانی بر علیه ولایت الهی در روابط انسانی است که اساسش ولایت زناشوئی می باشد. که این ولایت به زبان ساده پذیرش مسئولیت دنیوی زناشوئی بر عهده مرد است (در امور اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی) و پذیرش مسئولیت عاطفی و باطنی زناشوئی بر عهده زن می باشد. این همان تقسیم کار بین نعمت و رحمت است در مرد و زن! و بخصوص در آخرالزمان چنین ولایتی در زندگی زناشوئی ممکن نیست الا تحت ولایت امام و پیر زنده ای که لااقل از جانب مرد پذیرفته شده باشد! زیرا حاکمیت جهان مدرنیزم و تکنولوژیزم موجب واژگونسالاری این ولایت در همه ارکان حیات بشری شده است و لذا بدون قدرت روحانی- عرفانی تحت ولایت یک عارف حقیقی امکان حیات ولائی – الهی وجود ندارد و رابطه زناشوئی بسوی واژگونی و تباهی و خیانت و زنا می رود و هر دو مرید شیطان آریل (تبلیغات) می شوند.

۱۲۸۱- سخن از مسخ و نسخ تماماً سخن از رابطه است رابطه فرد آدمی با سایر انسانها و محیط زیست خود و طبیعت زمین و آسمان و اشیاء! در هر رابطه ای که روح الهی و نور ولائی نباشد محکوم به مسخ است که این مسخ در آخرالزمان بسرعت دچار شیطانزدگی و بلکه خلافت شیطانی می شود و اصلاً عامل تحقق این مسخ همان شیطان است که در این باره آیات کثیری وجود دارد از جمله: "و آنگاه خداوند درب اشیاء را به روی کافران گشود." و این درب مسخ شدن در اشیاء است. پس مسخ عذاب است که به اراده الهی و به یاری شیطان انجام می شود: "و خداوند شیطان را بسوی منکرین فرستاد." قرآن- پس آنانکه مسخ را شرک و ابطال می دانند متوجه امر و اراده الهی در این کار نیستند.

۱۲۸۲- به زبانی دیگرعشق و جاذبه هر کس و هر چیزی در انسان (به غیر از خدا و اولیایش) قلمرو مسخ است عشق به همسر، فرزند، ماشین، خانه، زینت آلات، زمین، املاک و امثالهم. که یکی از شدیدترین این مسخها در عرصه مالکیت خانه و زمین و خاک است که همان بستر فسخ می باشد یعنی تناسخ جمادی:"بگو که سنگ یا آهن شوید بواسطه شقاوتی که در دل داشتید." قرآن کریم- در میان همه این مالکیتهای مادی شدیدترین مسخ شدگیها در مالکیتهای موروثی قرار دارد که املاک و زمین است که ماندگارترین میراث می باشد و به همین دلیل شقی ترین جنگها همواره بر سر این نوع مالکیت است بین اعضای خانواده، اقوام و نژادها که امروزه کانون جنگهای جهانی بر سر یکی از کهنترین میراث بشری یعنی سرزمین فلسطین است که با قداست نیز همراه شده است و لذا اشد مسخ های ممکنه را در جهان پدید آورده است که در حقیقت نبرد بر سر تملک خاک اموات است امواتی مقدس! و عجبا که همه اموات در نزد مسخ شدگان مقدسند مذهبی یا غیر مذهبی. که این حقیقت شامل هر زمین پرستی در هر کجای جهان نیز می شود که دال بر مسخ این زمین خواران است در امواتشان و نشانی از این معنا که انسان آخرالزمان دارای آفرینشی دوباره است یعنی از اعماق تاریخ برخاسته و از قبرها بیرون آمده است: "وای بر کثرت پرستان از روزی که از قبرها برمی خیزند." قرآن-

۱۲۸۳- پس هر رابطه ای با سایر انسانها و طبیعت و اشیاء و زمین و آسمان اگر دارای روح الهی و نور ولائی باشد موجب نسخ و تعالی و عروج است و در غیر اینصورت منجر به مسخ و رسخ و فسخ و سقوط روح می گردد در غیر! یعنی آدمی در غیر خویش یا عروج می کند و یا سقوط. که دین خدا و معارف توحیدی تماماً در جهت هدایت انسان در ارتباطات است. انسان مالک، مملوک می شود یعنی ممسوخ و منسوخ. و این داستان دوزخ است.

۱۲۸۴- در حقیقت همه طبقات رضوان و جنات و برزخ و جهنم و درکات اسفل همین زمین است که درب ورود به هر یک از اینها دل انسان است دلی که چه کس و چه چیزی را دوست بدارد. و اما می دانیم که این دل تنها نقطه ای از وجود انسان است که تحت اراده او نیست پس آنکسی که درب دل آدمی را به هر یک از این طبقات زمین می گشاید خداوند است و اولیای او که صاحبان قلوب هستند به اجر و جزای آنچه که انسان عمل کرده است: "و جزا داده نمیشوید الا به اعمالتان مگر عبادالله المخلصین که بواسطه اعمالشان جزا داده نمی شوند زیرا خداوند مسئول اعمال آنهاست."

قرآن کریم- و اینکه خداوند مستضعفین را وارث زمین ساخته است یعنی کسانی را که دست و دل از دنیویت زمین شسته اند پس روح زمین یعنی بهشت آن را به ارث می برند و مستکبرین و دنیاپرستان هم تن زمین را به ارث می برند و عین آن می شوند یعنی خاک.

۱۲۸۵- از داستان عبرت انگیز و تأسف بار صادق هدایت و بخصوص بوف کورش به حقیقت دیگری می رسیم که پیش از این نیز در سائر آثار درباره اش مفصلاً سخن گفته ایم و آن علم بیان و حقوق آن است که همان رکن دوم خلق جدید انسان در آخرالزمان است که رکن اولش علم قرآن است. و اما آیا صادق هدایت را با قرآن چکار؟ آری هر که را در این دوران با معرفت نفس کار است خواه ناخواه مشغول قرائت قرآن در خویشتن است منتهی لزوماً نه به زبان شریعت بلکه اساساً به منطق طریقت و حکمت که باطن قرآن است همانطور که صداقت و پاکی نیز از اصول عملی دین و منازل قرآنی است که هدایت به گواه همه دوستان و دشمنانش از اسوه های این دو ارزش در دوران ماست منتهی نه به شیوه جانماز آب کشیدن! ولی نقص عظیم صادق هدایت در غفلت از اصالت و حقیقت روحی بود که از هر کجا یافته بود منجر به غفلتش از حقیقت دین بمعنای عام و اسلام بمعنای خاص گردید که دین حاکم بر مردمانش بود هر چند به غلط و تحریفات و خرافات. و لذا در نقبش بسوی زرتشت و اوستا و زبان پهلوی هیچ حقیقتی عایدش نگردید و بلکه پوچتر شد. غفلت و انکار لجوجانه هدایت نسبت به حقایق اسلامی و معارف درخشنده شیعی که او از آنها بی خبر نبود قابل بخشش نبود که اگر می بود چنان نمی شد و روح و نبوغی چنان شگرف به چنین عاقبتی منتهی نمی گشت هر چند که عاقبت او بسیار شریفتر از عواقب بسیاری از معاصرانش بود که به پابوسی جباران رفتند تا نام و نانی کسب کنند که آل احمد تنها وارث صدیق هدایت ماهیت این رجالّه ها را آشکار کرده است و خود او نیز موفق شد بالاخره از عاقبت هدایت جان سالم بدر برد در ایمان عالمانه اش به اسلام اندکی قبل از مرگ زودرسش. که گام بزرگتر و بعدی را در این سلاله بازگشت به خویشتن خویش همانا دکتر شریعتی برداشت و آرمان هدایت و آل احمد را شکوفا نمود در انقلاب. که جهش نهائی به لطف الهی بواسطه ما انجام پذیرفت که این سلاله را عاقبت به خیر کرد سلاله ای که همه درد خودشناسی و حق جوئی داشتند که حقیقت را از ورای ظلمت تاریخ جستجو می کردند یعنی از همان راهی که رسول خاتم و امامانش آدرس داده بودند که بسیاری با این درد زایمان از دنیا رفتند و برخی سقط جنین شدند و برخی دگر از کودکان نابالغشان خودکشی کردند و ما امروزه وارث همه این دردها و سقطها و مرگها و خودکشی ها هستیم و شهادتها و عبرتها و انقلابها و بخودآئی ها!

۱۲۸۶- آنچه که موجب جوانمرگی بانیان و پرچمداران این درد و زایش عرفانی بوده تنهائی و بی کسی مفرطشان است. در حقیقت صادق هدایت تنهائی خود را کشت در حالیکه تنهائی نور حقیقت حق پرستان است که از آدمیت خود به ارث برده اند و میل به آدمیت به مثابه بازگشت به خویشتن خویش. و راه حقیقت راه تنهائی فزاینده است و لذا کسی می تواند این راه را به انتها رساند و عاقبت به خیر شود که متصل به نور تنهای احدی باشد که همان حق است و هدایت چنین اتصالی نیافت و همین نقصان موجب مسخ او در قلمرو بیان گشت. زیرا کسی که می خواهد در قلوب مردمان غوّاصی کند بایستی مجهز به اکسیژن نور باشد تا خفه نشود و راه بازگشت را بشناسد. هدایت در این نقب زنی ها و غوّاصی ها بود که خودش گم شد آنهم بواسطه بیان خودش، بیانی که فاقد نور رحمانی بود و لذا از غایت تلخی و زهر جهالت و بدبختی های مردم مسموم شد و دچار افسردگی و مرگ گشت. پس این راست است که درد مردم او را کشت.

۱۲۸۷- به زبانی ساده تر صادق هدایت قربانی و مسخ بیان غیر قرآنی حقایق قرآنی گردید. چرا که حقایق معرفت نفس ذاتاً قرآنی هستند پس بایستی با ایمان و منطق دینی و قرآنی و توحیدی بیان شوند. اگر این نکته بس حیاتی و باریکتر ز موی را فهم نمودی به راز مشکل همه متفکران و روشنفکران مردمی و انقلابی عصر ما پی برده ای زیرا درد همه روشنفکران و انقلابیون ماست که از حقایق قرآنی با منطق غیر توحیدی سخن می گویند که همه افراد و گروههای انقلابی و چپ در تاریخ معاصر ما دارای همین گرفتاری هستند که صادق هدایت بانی و پدر همه آنهاست هم از وجه حق و هم ناحق. و اما مسئله دیگر طی طریق فاصله بین عَلَّم القرآن و علّمهُ البیان است که این مسیر در مجموعه آثار ما نیز طی شده است همانطور که بیان ما هم از همان آغاز تماماً قرآنی نبوده است و این از ویژگی دین و معرفت زنده و

طریقت الی الله است وگرنه در دین و معارف موروثی همه بطور مادرزادی قرآنی حرف می زنند یعنی عربی. انشاءالله که خداوند همه ما را بیامرزد و رحمت کند!

۱۲۸۸- و اما از منظر استدلال و منطق در علم بیان عرفانی و قرآنی، آفت و مرضی هولناکتر از قیاس و تشبیه نیست که همان منطق ابلیس است که مولد ظلم و استکبار است در دو وجه ستم بری و ستمگری! و فرقی نمی کند که این منطق و عقل ابلیسی از نوع فلسفی باشد یا ادبی و هنری و روانشناختی و فقهی و روائی و امثالهم که در معرفت شیعی این نوع منطق صریحاً در نزد امامان ما ملعون است همطراز خود شیطان. بنابراین مکتب معرفت نفس که صراط المستقیم حکمت الهی و سیر الی الله است آفتی بزرگتر از منطق قیاس ندارد که بانیش در تاریخ همان ارسطو است.

۱۲۸۹- منطق قیاس بر خلاف ظاهر فریبنده اش مطلقاً میلی به عدالت و تعادل ندارد و اگر هم به آن تظاهر کند لطیفترین مکر ابلیس است که لباس برابری و آزادی و دموکراسی و همسان سالاری بر تن می کند و اتفاقاً درست بواسطه همین نمایشات برابر سازی است که رسوخ شیطانی و مسخ در زیر پوست اهلش جریان می یابد که غایت این نمایش برابری دعوی عشق میکند بخصوص آنگاه که می خواهد ولایت الهی را در سلسله مراتب رشد و تعالی انکار کند و علم درجات را به سخره گیرد و بیهوده نیست که این تسخیر کردن و تسخیر شدن در همه جا بهمراه سخره و طنز و هجو است که از بزرگترین ویژگیهای هنر و ادبیات مدرن است که بزرگترین کارگاه مسخ شیطان در آخرالزمان می باشد. همانطور که ریشه مسخرگی و مسخّر شدن یکیست (سخر) یعنی کسی که مسخره می کند و کسی که مسخره می شود هر دو مبتلای به تسخیر و مسخ شیطان هستند در هر قالبی که می خواهد باشد و هر قلمروئی از هنر، ادبیات، عرفان، سیاست، سینما و غیره که هولناکترینش قلمرو خانواده و زناشوئی است. پس برای اهل معرفت نفس هیچ جای مسخرگی از هیچ نوعی نیست و این نیز نقص دیگری از بیان صادق هدایت است که او را بواسطه بیان خودش مسخ نمود. سلطان و امام معرفت مکرراً به ما هشدار داده است که حتی دشمنان خود را ولو در میدان جنگ مسخره نکنیم. منطق قیاس اهلش را اگر در موضع قدرت و برتری باشد مبدل به مستکبری جبار و ظالم می کند و اگر در موضع ضعف باشد مبدل به ملتمسی متلک گو و مسخره می سازد.

۱۲۹۰- اگر مکتب معرفت نفس وادی سیر الی الله است و نه بازار جلوه گریهای هنری و ادبی و سینمائی و امثالهم پس وادی "لیس کمثله شیء" است (نیست همچون او مانندی) و این شامل حال خود سالک نیز می شود زیرا آدمی روی به هر چه که دارد مثلش می شود و این وادی مثل بی مثلی است پس در این وادی قیاس، خود ابلیس است و لذا منجر به استکباری توأم با ابتذال می شود و این مسخی مختص اهل بیان در این مکتب است که حکمت را تبدیل به فلسفه و فقاهت را تبدیل به توریه و ادب را تبدیل به هزل و هجو می کند و این همان وادی تنفیس ابلیس است و مسخ شدگی.

۱۲۹۱- اگر شرح و تبیین حقایق و اسرار و علائم و پدیده های مسخ و نسخ بهمراه روح معرفت نفس و نجات و ذکر و تسبیح الهی و حکمت عدل و رحمت خداوند و توأم با شیطان شناسی مسخ نباشد خود منجر به مسخی اندر مسخ دگر میشود و به نوعی تقدیس مسخ و تسلیم در قبال شیاطین مسخ! خطر فلسفه های مسخ و تناسخ هر چند که با بیانی درست باشد و نیز ادبیات تناسخی عصر ما که در حال جهانگیر شدن است از اروپا و آمریکا و آمریکای لاتین تا شرق دور و آسیای جنوبی و تا جهان اسلام و روسیه، تماماً موجب تبلیغ و تقدیس مسخ و تناسخ جبری و شیطانپرستی میشود همانطور که شده است. و آنچه که مربوط به جامعه ما می شود شاهد پرورش چند نسل طلسم پرست و مسخ پرست و شیطان پرست هستیم بواسطه ادبیات کاستاندا و اوشو و مارکوز و اکنکار تا عرفان حلقه و انواع شعبات ذن بودیسم و هندوئیزم قدیم و جدید و تا تناسخ روسی و آمریکائی و انگلیسی در کالبد فلسفه های اسلامی! پس از مسخ شناسی تا مسخ پرستی همچون فاصله از شیطان شناسی است تا شیطانپرستی! مسخ و تناسخ همچون شیطان و جن، یک حقیقت جهانی در عالم هستی و کالبد تاریخ بشری است آنچه که انسان را از عذابها و اسارتها و هلاکتهایش میرهاند علم و معرفت توحیدی درباره آن است و جهاد و تقوا و اطاعت از خدا و رسول و امامان زمان!

۱۲۹۲- حتی در نسخ الهی که برترین نعمت و رحمت و هدایت او و روحی از جانب او از وجود اولیایش بسوی اهل ایمان می آید اگر در مؤمن به نور معرفت نفس و علم توحید و حقوق دینی حمایت نشود فقط موجب تنفیس و استکبار

معنوی شده و چه بسا موجب سقوط فرد شود که مسئله صادق هدایت از این موارد است که او نهایتاً آنرا با مسخ شیطانی اشتباه گرفت و تنفیس نمود و آن شد که نمی بایست! دکتر شریعتی نیز یکی دیگر از صاحبان روح الهی از جانب امام زمان است که البته تا حدودی حقوقش را ادا نمود و عمرش کفایت لازم را نکرد و در حشر با ما همدیگر را یاری نمودیم و پس از واقعه نزول روح القدس، عروج نمود و ما را تنها گذاشت. و همه علیین دورانها و اهالی عرفان نفس به درجاتی صاحبان روح الهی هستند که برخی حقوقش را رعایت می کنند و با آن عروج می نمایند و برخی دگر در حق خود ستم می کنند و این برترین نعمت را از دست می دهند این صاحبان روح دورانها همان وارثان علم کتاب هستند در درجات: و کتاب را به برخی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم که برخی در خیر سبقت جستند و هدایت شدند و برخی بر خود ظلم نمودند... – قرآن کریم- چرا که این روح در آخرالزمان به مثابه بطنی از قرآن است که منجر به درجه ای از علم بیان می شود و خلق جدید انسان! بشرط اینکه فرد اهل معرفت نفس توحیدی و اهل تزکیه و تقوا باشد. همه خلاقان توحیدی و برپاکنندگان قیامت آخرالزمان و احیاءگران ارزشهای الهی در انسان دارای چنین روحی هستند یعنی لااقل یکی از ارواح طیبه ای که از آن سخن نموده ایم. یعنی همه انقلابیون بزرگ و برپادارندگان قسط و عدل و معرفت توحیدی بر زمین از این قلمرو هستند یعنی علیین و علی واران! و ما در مجموعه آثارمان از کسانی نام برده ایم که مدعیان و میراث خواران دنیوی نداشته باشند و کلام ما باعث فتنه نگردد و حقیقت مخدوش نشود.

۱۲۹۳- نسخ الهی مصداق این کلام اوست که: اگر خدای را یاری کنید البته که خدا هم یاریتان می کند- نسخ یاری متقابل دو روح است دو روح مؤمن به مثابه امام و مأموم در باطن کسی که حیات دنیوی دارد. روح الهی و برتری که بر روحی محبوس در نفس اماره ای فرود می آید و با آن رفاقت و انس می گیرد. و منشأ نزول این روح یکی از اولیای خداست. ولی مسخ و درجاتش در رسخ و فسخ، بمعنای سقوط روح کسی در طبقات اسفلی وجود در خویشتن است اگر درک کنیم که همه طبقات عالم هستی در آدمی حضور دارد و انسان، عالم صغیر است از درک اسفل تا عرش اعلی! حقیقت مسخ و نسخ جز بواسطه فهم عالم صغیر و کبیر و انسان صغیر و کبیر درک نمی شود و این اساس علوم باطنی و روحانی و علم طریقت علوی است. خوشا به سعادت کسی که در قبال حقی که فهم نمی کند عداوت نمی ورزد تا تدریجاً فهم نماید! تکفیر عقیده و معارف دیگران عین تکفیر فهم خویشتن است و تحقیر قلمرو نفس ناطقه خویش! زیرا هیچ عقیده کهنی در جهان نیست که مطلقاً فاقد حقیقتی باشد هر چند بظاهر تحریف و مسخ شده!

۱۲۹۴- خود این بنده تدریجاً در مسیر تحقیق و سلوکم در زندگی به حقیقت بسیاری از اموری رسیده ام که قبلاً آنرا خرافه محض می پنداشتم. بعد دانستم که حقیقتی است که در مسیر تاریخ مسخ شده است یا به لحاظ ماهیت و یا بیان!

۱۲۹۵- این از معجزات علم تأویل است که حقایق مدفون شده در تاریخ را غبارروبی و استخراج می کند و احیاء و به روز می سازد و به فعل می آورد در خدمت احیای حقایق روح انسان! علم مسخ و نسخ نیز جز به نور علم تأویل قابل مکاشفه و درک نیست.

۱۲۹۶- خود ما در همه عمر از روی عادت فرهنگی و وراثت کور عقیدتی، اصلاً نسبت به واژه مسخ و تناسخ حساسیت و گریزی جاهلانه داشتیم تا اینکه خود امام باقر و صادق(ع)، ما را به نور ایمان و توحید به این علوم شگرف که قلب علوم باطنی است ره نمودند شکراً للمولی الحمدلله!

۱۲۹۷- حقیقت دیگر اینست که هر علم و رازی از جانب حق تعالی بر قلوب اهل معرفت درست به وقتش رخ می دهد. همانطور که بدون تبیین تمام و کمال حقایق نزول ارواح طیبه، درک و دریافت علم مسخ و نسخ ممکن نبود و چه بسا گمراه کننده می بود: "هرگاه که سئوالی دارید صبور بمانید تا خداوند به وقتش بشما پاسخ گوید که اگر شتاب کنید و زودتر از وقتش بدانید نادم و متضرر گردید." قرآن کریم!

۱۲۹۸- در حقیقت این بنده در همه عمرم مشمول نسخ و استنساخ روح و کتاب الله در قلبم بوده ام که تدریجاً از ممسوخیت های تاریخی خارج شده و روحم صعود و تعالی یافته است به یاری این ارواح طیبه و ناسخ که به اذن الهی و از جانب ائمه هدی(ع) بسویم آمده اند و من تدریجاً به حقیقت و مسمای آنها علم و آگاهی یافته ام و نیز سرمنشأ

نزولشان! و لذا با نزول هر روحی، وجهی از قرآن را در خود خوانده و بزبان زمانه و دوران بیان کرده ایم یعنی این روح را بسوی مردمان هم جاری و ساری ساخته ایم: "این شرابی است لاک و مهر شده از جانب پروردگار که تشنگان معرفت نفس آنرا می نوشند و برای تشنگان دیگر جاری می سازند چشمه ای که مقربین از آن می نوشند و گناهکاران هم به این مؤمنین می خندند..." مطففین۲۵-۳۰- پس مبادا که شما هم در زمره این استهزاء کنندگان معارف و حقایق لدنی باشید!

۱۲۹۹- بنابراین هیچکس مادرزادی کامل بدنیا نیامده است حتی انبیای مرسل و معصومین که برگزیدگان خاص الهی بوده و عصمت ذاتی داشته اند. وگرنه آنهمه بلا و امتحان از برای چه؟ آنهمه جهاد و تقوا از برای چه؟ آنهمه عبودیت و استغفار و دعا از برای چه؟ و آنهمه مؤاخذه الهی و گاه عقوبت و عذاب از برای چه؟ براستی باید اذعان و اعتراف کرد که حقیقت عصمت و معصومیت و برگزیدگی و کمال در وجود معصومین و انبیاء و مرسلین در فرهنگ دینی ما بکلی فهم نشده و بلکه بسیار گمراه کننده تبیین گشته است که یکی از مسائل محوری مناقشه و جنگ بین علما هم بوده است بخصوص بین فقها و عرفا!

۱۳۰۰- عصمت امری ذاتی و همان فطرت الله در بشر است پس عمومی است. ولی بس اندکند که آنرا در خود شکوفا و حیّ و قیّوم می سازند. که این نور در امامان معصوم بطور مادرزادی برپاست ولی سائرین بایستی آنرا در خود بکاوند و استخراج کنند که آنهم جز به نور عصمت معصومین محال است. و سلسله مراتب این عصمت و امیت الهی همان مدارج ارواح دهگانه آسمانی هستند که تدریجاً به انبیای الهی فرود آمده و برای بشریت به ارث مانده است ولی در رسول خاتم و ائمه هدی جملگی یکجا حاضر و برپا و خلاق است که آنرا به شیعیان خاص خود اعطا می کنند و بدینگونه بر طینت امامان آفریده می شوند که این خلق جدید رحمانی در قرآن است که اساس قیامت آخرالزمان در میان بشریت عرصه غیبت و خاتمیت است و جز حضور این ارواح و مؤمنین جدید رحمانی پاسخگو و جبران این خاتمیت و غیبت نیست. اکمال و اتمام نعمت و رحمت و هدایت و دین در آخرالزمان هم جز بدینوسیله نه فهم می شود و نه ممکن!

۱۳۰۱- علم و واقعه مسخ و نسخ هم جز در قلمرو نزول این ارواح الهی بر مؤمنین آخرالزمان و ظهورشان از برای خلق، ممکن و مفهوم نمی شود که با هر نزول و ظهوری از این ارواح از برای مردمان، گروهی کافر شده و مسخ میشوند و گروهی ایمان آورده و نسخ می گردند، بدان!

۱۳۰۲- کمال را نهایتی نیست نهایت خود خداست و هیچکس خدا بشو نیست و این از رحمت مطلقه اوست به خلق! با نزول همه ارواح دهگانه الهی از جانب خداوند بر امام و از جانب امام بر مؤمنین خاصش و از جانب این مؤمنین بر همه خلق، تازه کمال آغاز میشود یعنی عروج و سلوک آغاز میشود و در رکود و جمود و مرگ و عدمیت پایان میپذیرد، بدان!

۱۳۰۳- حتی چهارده معصوم(ع) با نام قائم آل محمد، برمی خاسته و دست بر سر می نهادند با کمال خشوع تعظیم و تکریم حضرتش می نمودند. و این بدان معناست که کمال را غایتی نیست و دین رسول خاتم و شخص حضرتشان بهمراه امامان محمدی به مثابه عرصه و سرآغاز کمال هستند در روز پنجاه هزار ساله که روز عروج است: "از خدای صاحب عروج، عروج می کنند ملائکه و روح بسوی او در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است پس صبری زیبا پیشه کن بدرستی که آنها چنین روزی را دور می دانند و ما بسیار نزدیک در روزی که آسمان گداخته شود و کوهها متلاشی گردد و هیچکس احوال دیگری را نپرسد...." معارج۳-۱۰

۱۳۰۴- آیا کاملتر از رسول خاتم(ص) و علی مرتضی(ع) و زهرای مرضیه(س) ممکن است؟ این کمال بالقوه است ولی روی دیگر کمال در عرصه تجلی و ظهور تمام و کمال حق است یعنی آنروز که زمین و آسمان و هرچه در آنهاست به الهیت برای پروردگارشان ظهور کنند(قرآن) که کانون این ظهور همان تجلی و ظهور خلاق قائم آل محمد در دورانهاست در بطن روز پنجاه هزار ساله بواسطه عروج ارواحی که نازل شده بودند! یعنی قلمرو رجعت و قوس صعود از برای عالمیان به جبر یا اختیار! که این عروج برای اهل ایمان و معرفت تماماً گشایش دربهای جنات نعیم و تعالی است و برای

کافران و ظالمان هم سقوط در اشد فسخ قشاشی است در درک اسفل! و غایت این قیامت پنجاه هزار ساله که در آن هستیم ظهور آدم هشتم است که در ما و با ما آغاز شده است که تجلی آن در کسوف بزرگ ۱۳۷۶ در مشهد واقع گردید و معارفش در آثارمان تبیین شده است که پرورنده اَبَر انسان است یعنی انسانی برتر از انسانهای کامل هفتگانه پیشین! و البته که این انسان برتر بر ارکان وجودی کاملان تمدن قبلی بالا می آید یعنی انبیاء و مرسلین و معصومین محمدی! و این همان معنای به ارث بردن عالم ارض است که خداوند در کتابش به مستضعفین از امامانش وعده داده است. که این وارثان زمین در حقیقت وارثان جنات نعیم و روح قدسی و لاهوتی زمین هستند که خاک اسفلی را نخواستند و در آن ضعف را گزیدند. و آنانکه خاک را گزیدند و پرستیدند نیز درک اسفلی خاک و مادیت محض آنرا به ارث برده و در آن مسخ می شوند یعنی عین خاک و سنگ و آهن و نفت و قیر می شوند همانطور که امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) می فرماید!

۱۳۰۵- بر طبق اسناد معتبر شیعی می دانیم که از یکایک ائمه هدی کتب و رسائلی در اخبار و اسرار آخرالزمان بر جای مانده است که یکی از محورهای این معارف همین علم نزول و عروج روح و مسخ و نسخ و رجعت بوده است از کتاب اخبارات علی(ع) تا رساله معروف به "کتاب علی" و نیز "قرآن علی" اکثر امامان ما به کرات نام برده و مطالبی را رجوع داده اند و جالبتر اینکه هر یک از این کتب ائمه با ذکر نام یا معارفی کتب قبلی امامان را هم تصدیق کرده اند همانطور که امام صادق(ع) به کرات از قرآن علی نام برده است و همچنین در رساله توحید مفضل به کتاب الهفت الشریف اشاره شده است و در کتاب الهفت رساله امّ الکتاب جابر جعفی تصدیق شده است به نام و یا موضوعی. و بدینگونه نام کسانی چون جابر و مفضل جعفی در این هر سه کتاب مذکور از جانب امامان شدیداً تأئید و تصدیق شده اند و به مثابه باب امام معرفی گشته اند که زان بعد همه تشنگان معرفت به آنها رجوع خواهند کرد. بنابراین کسانی که رساله توحید مفضل را به اعتبار محمد باقر مجلسی تصدیق میکنند ناچارند که به تبع آن رساله الهفت را هم تصدیق کنند و به تبع آن رساله امّ الکتاب را و الی آخر. که این امر جدای معضله دخل و تصرفات محتملی است که در نسخه برداریهای تاریخی صورت گرفته است. پس اگر اسرار تأویل و مسخ و نسخ و رجعت آخرالزمانی در محور این رسائل قدسی قرار دارند دال بر این حقیقت است که دین محمد دین آخرالزمان و ظهور و رجعت است که از همان آغاز اسلام این ظهورات و علوم تأویلی که از امامان ظاهر می گردید در محور همه کفرها و عداوتهای جاهلان و اشقیاء قرار داشته است و به همین دلیل امامان را ساحران و جادوگران می خواندند و شیعیان را هم عده ای طلسم شده و دیوانه! که این جریان تا به امروز ادامه یافته است و متأسفانه بخش مهمی از تشیع نیز در همین جریان قرار گرفته است تا از اتهام سحر و جنون و غالیه و زندیق و مانوی و امثالهم در امان بماند ولی عجبا که نمانده است که این واقعیت عجیب بس جای عبرت است.

۱۳۰۶- و ما تا به اینجا نشان داده ایم که انسان آخرالزمانی بخصوص در این دوران چهارصد ساله اخیر بدون علم و عرفان تأویل و مسخ و نسخ و رجعت هیچ راهی به نجات و رستگاری ندارد و بلکه کمترین فهمی حقیقی از این دوران نخواهد داشت و چه بسا در انواع علوم و فلسفه های ظلمانی این دوران دچار مسخی مضاعف می شود همانطور که ذکرش گذشت که روح حاکم بر فلسفه و ادبیات و هنر و علوم انسانی مدرن تماماً تناسخی و مسخ پرستانه است و بیهوده نیست که همه پیروان این جریانات بالاخره به شیطان پرستی می رسند زیرا سلطان مسخ، ابلیس است همانطور که سلطان نسخ و عروج هم امام است هرچند که امر مسخ نیز در نزد امام قرار دارد ولی بواسطه شیاطین اجرا می شود به اذن الهی.

۱۳۰۷- امروزه حتی در جامعه اسلامی خودمان به خوبی می دانیم که پر خواننده ترین کتابها و پر بیننده ترین فیلمها درباره وقایع ممسوخیت و تناسخ است و در زیر پوست فرهنگ جامعه این امر تبدیل به یک ایدئولوژی شیطانی شده است بی آنکه اندکی فهم شده باشد که چه فاجعه ای در حال وقوع است. علاوه بر این فیلمها و جزواتی قاچاقی در باب احضار شیاطین که دست به دست می چرخد و تا مدارس ابتدائی هم راه یافته است. همه این وقایع که یک جریان جهانگیر است بیانگر واقعیتی است که در نفوس بشری جریان دارد و به عرصه ظهور می رسد یعنی ظهور اجنه و شیاطین. و از این جریان می توان دانست که حتی در جامعه شیعی ما دجالان گوی سبقت را از علمای دین ربوده اند و روح مردم را تسخیر کرده اند و این علماء هنوز مشغول تکفیر این مذهب و آن مذهب هستند و نگران جوانانی که به

مذاهب غیر اسلامی روی می آورند تا شاید به نور ایمانی روح خود را برهانند که این خود نیز بیانگر مسخ دیگری در علمای شرع است.

۱۳۰۸- امام صادق(ع) در رساله "توحید مفضل" پس از شرح ابتدائی روابط حیرت آور موجودات با یکدیگر تحت امر الهی، به مفضل مژده می دهد که بزودی کتابی را به او املاء خواهد کرد که در آن اسرار طبقات زمینها و آسمانها از عرش اعلی تا درک اسفل بیان می شود که دقیقاً اشاره به تألیف الهفت الشریف دارد که مدتی بعد به مفضل ابن عمر جعفی املاء گردید و سپس مفضل را باب علم خود برای شیعیان معرفی می کند، و اگر ما امروزه اسرار این علوم ائمه را بیشتر از گذشتگان درک و باور می کنیم به این دلیل است که بسیاری از این اسرار با نشانه هایی محسوس به عرصه ظهور آمده اند همانطور که خود امام صادق(ع) این امر را بشارت می دهند و امام باقر(ع) نیز پایان هزاره اول اسلامی را سرآغاز ظهور اسرار اسلام و امامت می خوانند و لذا افشای این اسرار را مجاز می شمارند. ولی ما شیعیان حدود چهارصد سال از شروع این واقعه عقب مانده ایم و گویا میلی به بیداری آخرالزمانی نداریم و دلمان را فقط به شفاعت امامان خوش داشته ایم غافل از اینکه همین شفاعت پرستی منشأ این کفر و عقب ماندگیست که اگر همچنان ادامه یابد مصداق آن روایتی که ذکر شد این نوع شیعیان در امتحان امام شناسی خود مردود خواهند بود زیرا میزانشان معجزه و شفاعت است که این یک میزان بنی اسرائیلی است زیرا امامان شیعه پیشوایان علم و معرفت هستند. و بلکه شفاعت امام نیز محصولی از علم اوست در نزد شیعیان اگر طالبش باشند و باید دانست که علم و عرفان مسخ و نسخ غیر از اخبار آن است و از اخبارات عرفانی به تنهائی خیری حاصل نمی آید و چه بسا اگر فاقد عرفان نفس باشد خود بر سرعت و شدت مسخ می افزاید. و اینست که ما یکایک اخبار و اسرار مسخ و نسخ را به نور عرفان نفس شرح و تبیین نموده ایم و گرنه رساله امّ الکتاب و الهفت امروزه از طریق اینترنت در اختیار همگان است.

۱۳۰۹- باید دقت نظر نمود و درک کرد که ماهیت تفاوت مسخ و نسخ چیست زیرا به یکدیگر بسیار شبیه می نمایند که گوئی دو نوع تنزل روح هستند که به نتایجی متفاوت و بلکه متضاد منجر می شوند. حقیقت اینست که خلقت قدیم از آفرینش آسمانها و افلاک و زمین تا خلق آدم بعنوان خلیفه بمدت شش روز الهی، همان واقعه تنزل سقوطی و ممسوخی روح است که این مسخ اساس معنای پیدایش عالمیان است در درجات. زیرا طبق کلام باقرالعلوم در ام الکتاب دانستیم که این طبقات آسمانها و زمینها و نهایتاً دوزخها همگی نتیجه کفر گروه کثیری از ارواح نخستین در آسمان ازلی بوده است به سرکردگی شیطانی به نام عزازئیل که به دلیل استمرار در کفر و انکارش تدریجاً و در هر مرحله از ظهور الهی از طبقه به طبقه آسمانهای زیرین سقوط کرده و به آسمان دنیا رسیده و در آنجا هم در آخرین مرتبه از کفر و انکارش نسبت به ظهور الهی از آدم به دوزخ و درکات اسفل سقوط کرده است و اصلاً این طبقات اسفلی زمین محصول کفر اوست و لذا زمین و زمینیان ماهیتاً کافرند زیرا روح و نور ازلی در درونشان سقوط کرده و مدفون گردیده است و لذا از دسترس فعالیتشان خارج است که این همان معنای دنیاست که در قرآن کریم مؤمنان از آن نهی شده اند: "بدانید که حیات دنیا بازی و بازیچه ای بیش نیست." و اما با واقعه هبوط آدم و آغاز نبوتش دوران دیگری آغاز شده که باز هم وقایع نزول روح از نزد پروردگار است که برای نجات و عروج این تبعید شدگان زمین آمده است این همان دوران نسخ است که ماهیتش عروجی می باشد که همان روح منزله بر انبیاء الهی بوده است که از وجود آنها به همه خلایق رسیده است که باز اکثراً کفر ورزیده و لذا مسخ تر و پست تر گشته اند و اندکی هم ایمان آورده و تعالی و عروج یافته اند که این نسخ و نزول روح رحمانی و بخشاینده بصورت کتب آسمانی فهم می شود که استنساخ خدا بر قلوب انبیاء بوده است: "این کتاب ماست که با شما به حق سخن می گوید و مائیم که آن را نوشتیم و استنساخ کردیم." قرآن کریم- و دانستیم که این نسخ رحمانی و عروجی بصورت شش روح در شش دوران هزار ساله فرود آمده است از آدم تا خاتم که حضرت خاتم النبیین حامل همه این ارواح می باشد که آخرینش روح العقل الهی است و لذا نبوت در محمد(ص) ختم میشود به برکت کاملترین این ارواح که نور عقل کل پروردگار است که نهایتاً در وادی امامت که همان ظهور عقل است روح هفتم نیز که خود روح الحیوة ناطقه خداوند است که روح القدس نام دارد آشکار گشته است که آن نیز در عصر قائم آل محمد یعنی دور هفتم به تمام و کمال از قائمانش در عرصه غیبت به نطق می آید که غایتش ظهور حقیقت محمدی در عرصه جهانی است که اسرار امّ الکتاب را که بطن هفتم قرآن است آشکار می سازد به کمال و جلال و جمال. و اینجا سرآغاز رجعت است که همه انبیاء و معصومین رخ می نمایند که همان رخداد حقیقت آن ارواح الهی است و

ظهور کتاب الله. و اینست که در این دوره بدون علم روح و علم تأویل و مسخ و نسخ جز حیرت و پریشانی و گمشدگی حاصل نمی آید زیرا تنها علمی است که به نورش می توان این دوران را شناخت که حوادثش از کجاست و چیست و چه می گوید و به کجا می رود.

۱۳۱۰- پس مسخ به معنای تنزل و سقوط موجودات صاحب روح است (زیرا همه مخلوقات الهی دارای روحی از جانب خالق خویشند) که به خدایشان کافر شده اند ولی نسخ، نزول روح ذات الهی بسوی مخلوقاتی است که به زمین در دوره قبل سقوط کرده اند تا به رحمت الهی بازگردند و عروج کنند که این نسخ جز نزول کتاب الله و علم و عرفان و حکمت او در آفرینش نیست که بایستی خوانده و بیان گردد.

۱۳۱۱- امروزه کانونهای اصلی انواع مسخهای مادی و معنوی و علمی و هنری و دینی و فلسفی و اقتصادی و سیاسی و فنی، کلان شهرهای صنعتی هستند که در روایات شیعی موسوم به "زوراء" است که به لحاظ لغت نیز جامع همه ابعاد زر و زور و تزویر و زار است. و لذا این کلان شهرها همچون قطب های جاذبه طلسم ممسوخیت و خودفراموشی و معدومیت بشر آخرالزمانند که همه روستاها و شهرکها را بسوی خود می کشانند و منبع تغذیه ایده های شیطانی مسخ هستند. از روی آدرس برخی از این شهرهای زورائی در روایات شیعی می توان نامهای جهانی این کانونهای اصلی سیطره شیطان مسخ آخرالزمان را پیدا کرد: بغداد، ری، تهران، حلب، دمشق و ... لندن و پاریس و رم و لوس آنجلس و نیویورک و توکیو و پکن و مسکو و .... .

۱۳۱۲- در جامعه ایرانی ما، امثال هدایت و آل احمد و شریعتی، نخستین هشدار دهندگان هلاکت مسوخیّت آخرالزمان بودند پس هوشیارترین و بیدارترین انسانهای دوران ما تلقی می شوند که هر یک وجوهی از این مسخ را دیدند و اخطار نمودند ولی هیچ راه حلّی قطعی و زلال و عمومی پیش روی نگذاشتند چرا که همه شان جوانمرگند و فرزندان عصر خفقان و تکفیر!

۱۳۱۳- انقلاب ۵۷، در یک کلام انقلابی بر علیه مسخ و از خودبیگانگیها بود به رهبری آقای خمینی و بر بستر اندیشه هدایتها و آل احمدها و شریعتی ها! و از روی علاقه امام به اندیشه این سه تن و بخصوص آل احمد و شریعتی می توان به روح کلی ایشان هم پی برد که تماماً غیرت طلبانه و اصالت جو بود. هرچند که این روح کلی انقلاب بسرعت فراموش گردید و دوباره آن ظلمت مسوخیّت با شدتی تمامتر بازگشت! و اصلاً همه انقلابات این دوران کمابیش انقلاباتی بر علیه مسخ آخرالزمانی به رهبری غرب بوده است تحت عنوان هر ایدئولوژی! مگر نه اینکه اصالت فلسفی مارکسیزم تماماً بر مبارزه با از خودبیگانگی صنعتی بشر بنا شده است که پیروانش بسرعت آنرا از یاد بردند و دیوانه شدند! مرحوم مصطفی شعاعیان از ایدئولوگهای چریکهای فدائی خلق پس از انشعابش از سازمان کتابی شجاعانه در نقد مارکسیزم – لنینیزم نوشت که موجب تکفیرش شد که محور این نقد همانا خودفراموشی اصول کمونیزم در کمونیست های ایران است. و عجبا که این کمونیست شریف و اصیل بسرعت به اصالتهای شیعی خود بازگشت و لذا کتاب مذکور سراسر به سخنانی از علی(ع) ختم می شود. افسوس که عمر این چریک پیر کفایت نکرد و در یک نبرد مسلحانه به دست ساواک کشته شد و رجعتش به فطرت الهی در این دنیا به سامانی نرسید خدایش رحمت کند!

۱۳۱۴- اگزیستانسیالیزم که بسرعت پس از کمونیزم پا گرفت و جانشین آن شد نهضتی اساسی تر بر علیه مسخ و از خودبیگانگی بشر مدرن است تحت عنوان رجعت به وجود! هایدگر که از نخستین بانیان فلسفی این مکتب است بسرعت به علائم آخرالزمانی و نابودگر این تمدن رسید و نیاز به ظهور منجی آخرالزمان که اتفاقاً یک چوپان است و نه یک افلاطون! گرایش هدایت و آل احمد و شریعتی هم به این مکتب از وجه بخودآئی آن بود.

۱۳۱۵- نیهیلیزم که فرزند بلافصل اگزیستانسیالیزم و بلکه خواهر دو قلوی آن بود تلاش بنیادی جهت از هم گسستن همه شریانهای فکری و مذهبی و علمی و فلسفی و فرهنگی و عقلانی مسخ کننده بشر است تا بشر را از این انهدام حتمی باز دارد تا بعد! که نیچه پیامبر آنست!

۱۳۱۶- همه این ایزمهای انقلابی و شورشی و ضد غربی تلاشهائی جهت پیشگیری از سقوط بشر در مسخ صنعتی بود یعنی مسخ قشاشی و آهنین! ولی افسوس که علمای دینی و بخصوص علمای اسلامی و شیعی اکثراً در قبال این سقوط آخرالزمانی بشر، آخ هم نگفتند و گوئی خود مسخ شده ترین قشر بشری هستند مسخ در ظلمت مذاهب دهری و موروثی! سخن از مسخ شرعی و عبادی است. شریعت و عبادتی فاقد نور امام که ملعبه ابلیس گشته است و موجب واژگونی! شریعت و عبادتی فاقد روح حیات، دین مرده و ظلمانی و خدائی معدوم که یک ایده ابلیسی است بر علیه ظهور الهی امام! و قرآنی که کل ارزش و قداستش در الفاظ محض آن است که تدریجاً تبدیل به اپرا و آوازه خوانی در دستگاههای موسیقیائی میشود که از اول به آخر و آخر به اول و بالا به پائین و پائین به بالا و جدول ضربی و امثالهم قرائت میشود و کل ارزش و رحمتش ناشی از این نوع کاربریهاست و لاغیر! و هر نوع معنای جدیدی از آن محکوم به بدعت و تفسیر به رأی و تکفیر می شود. و این سقوط روح قرآنی در کاغذ و مرکب و صوت محض است که به کلی از دسترس کاربرانش خارج می شود.

۱۳۱۷- اگر تمدن تکنولوژیکی آخرالزمان تماماً سیطره مسخ انسان است به این دلیل است که این تمدن که در آخرین ماهیتش غربی است تماماً مخلوق فلسفه و منطق و علوم قیاسی است که پیامبرش ارسطو می باشد که ما او را خلیفه ابلیس می دانیم. وقتی که آدمی خودش را با کسی قیاس میکند بی تائی احدی وجودش در اشتراکات و تشبیهات فرد متقابل تبدیل و مسخ می گردد مسخ عقل، فطرت، صفات، احساسات، گفتار و رفتار. اهالی فلسفه و منطق و پژوهشهای علمی که از منظر فهم مغربی فعالیت می کنند بخوبی می دانند که بدون قیاس و تشبیه، ادراک و حواسشان بکلی تعطیل است. حال مردمانی که همین عقول و علوم و فنون را بطور عاریه ای و بدون فهم اصولی در نظام تعلیم و تربیت اجباری از بر می کنند دچار مسخی اندر مسخی دگر می شوند که آن را مسخ مسخ می نامیم یعنی مسخ شدن در اموری که قبلاً مسخ شده است و از مسخ بدست آمده است و بشر آخرالزمان دچار چنین وضعی است که آنرا ممسوخیت میخوانیم که مترادف نسیان کامل است یعنی از خودبیگانگی محض که قرآن کریم آنرا ضلال بعید و ضلّ ضلال نامیده است که به معنای ظلمت در ظلمت و گمشدگی در گمشدگیست به مصداق کسی که گمشده و نمی داند که گم شده است و لذا در این گمشدگی نیز مدعی و مفتخر است: "آنانکه گمراه شده و می پندارند که در هدایت هستند و در آن تردیدی هم ندارند." قرآن کریم- که اشد این اضلّ ضلال شامل کسانی است که چنین قیاس و تبدیل و مسخی را در دین و معارف توحیدی مرتکب می شوند یعنی حقی را قیاس به ناحق و تبدیل به ناحق می کنند ولی آنچه که رخ می دهد تبدیل حق به باطل نیست بلکه اشد اضلّ ضلال نفس ناطقه و عقلشان است که آن را به واژگونسالاری نیز تعبیر کرده ایم که قرآن کریم نیز به چند لفظ و درجه از واژگونی اشاره کرده است.

۱۳۱۸- مجموعه آثار و معارف ما در غایت و خروجی اجرائی خود هیچ راه و روش و مکتب و مذهب و نجاتی جز فرج و ظهور امام زمان باقی نمی گذارد. و هرگز در تاریخ اسلام هیچ مکتب و معرفتی پدید نیامده که بدینگونه جامع و فراگیر همه ارکان اصلی و فردی حیات فردی و جمعی بشری باشد که همه راه حلها را به امر و فرد واحدی به نام امام زمان برساند آنهم به روشی منطقی و معقول و طبیعی و تدریجی و گام به گام و تکاملی و نه با برنامه ای از پیش تعیین شده! پس از منظر ایمان شیعی این مجموعه معارف تنها برپاکننده عقلانی – اجرائی ظهور مهدی موعود است در جمیع امور زندگانی انسان مدرن! از این منظر امر دیگری هم قابل استنتاج است و آن اینکه هرگز طرز فکری غلط و انحرافی و ناحق به امری حق نمی انجامد آنهم به تمامیتش! این یک استدلال شیعی است از برای مؤمنان!

۱۳۱۹- قرآن کریم بزرگترین و بلکه تنها ناسخ و نسخ کننده انسان آخرالزمان در مسخش می باشد. قرآن کریم حامل همه ارواح دهگانه است همانطور که امام باقر میفرماید که ارواح عاشورائی همان قرآن است. بنابراین همه کلمات و آیات ظاهری و باطنی و بینات روحانی و حجت های عرفانی و کشفی و شهودی آن که به نور امام مبین رخ می نمایند ناسخ مسخ های بشر آخرالزمان هستند و این مسخ ها را باطل می کنند. پس وای بر آنکه قرآن و نعمات و کرامات و ارواح و تأویلات و انوارش را مسخ کند یعنی منی و تنفیس نماید. یعنی وای بر کسی که معارف این کتاب را مصادره به نفسانیت سازد و بخدمت منافع دنیوی و بازاری و سیاسی خود گیرد و بساط فریب مردم بگسترد که عین دجّال است و خداوند وی را به خود شیطان مسخ می کند و این شفاعت ناپذیرترین مسخهاست تا پایان جهان!

۱۳۲۰- اگر مسخ حاصل القائات و نجواها و آموزه های شیطانی در انسان است پس ناسخی جز قرآن ندارد که کلام و آموزه و نوشته خداوند است: مائیم که آنرا نوشتیم! قرآن کریم- ولی نه قرائت و تفاسیر غیر امامی از قرآن! همانطور که امام صادق میفرماید: جز ما کسی نمی داند که قرآن چیست! الهفت- چرا که امام، قرآن ناطق و زنده است و آخرالزمان که عصر ظهور باطن قرآن است جز تأویلگر آن با قرآن ارتباطی ندارد آن قرآنی که مبیّن وقایع آخرالزمان باشد یعنی قرآن مبین که زبانش امام مبین است.

۱۳۲۱- امروزه دیگر جریان طبیعی اندیشه و احساسات عامه مردمان، بوف کوری شده است نه به این دلیل که بوف کور را خوانده اند بلکه دال بر مسخ روح است. صادق هدایت تمدن مدرن را تمدن سرخاب – سفیدابی می نامد یعنی تمدنی که می خواهد همه را رنگ و تبدیل و مسخ نماید. کسی که نه هدایت را می شناخت و نه کافکا را، برایم درد دل می کرد که بارها به وقت برخاستن از خواب احساس می کند تبدیل به یک عنکبوت یا عقرب بزرگی شده است و گاه احساس می کند و در خواب می بیند که ماری سر تا پایش را در هم پیچیده است و عین مار شده است. این نوع مسائل در عصر ما در سراسر جهان به وفور گزارش می شود و در پرونده بیماران روان درمانی و تیمارستانها بسیار مشاهده می شود. این چیزها را معمولاً کسی حتی به روی خودش هم نمی آورد تا اینکه بالاخره تعادل روانیش از دست می رود. و روانشناسی و روان پزشکی هم در این باره کمترین کمکی نکرده اند جز تخدیر و روانگردانی و بسوی مرگ کشانیدن بیماران تحت عنوان درمان! بسیاری از این مسخ شدگان بسوی خودکشی یا آدمکشی آنی و غیر ارادی می روند.

۱۳۲۲- مسخ کافکا که برای نخستین بار بدست هدایت بفارسی ترجمه شد یک داستان نیست یک اخطار جهانی در سرآغاز ظهور مسخ و تناسخ آخرالزمان است و به همین دلیل پرخواننده ترین رمان عصر جدید در جهان بوده است و پس از آن رمان صد سال تنهائی مارکوز که بیانی دیگر از این ممسوخیت است و اکثر اهل مطالعه در کشور ما این داستان را خوانده اند. ولی بوف کور اساسی ترین ترجمان مسخ جنسی بشر در آخرالزمان است که منشأ سائر مسخهاست. و احمقانه ترین تصور اینست که پنداریم که این داستان ها موجب مسخ مردمان بوده اند! چهارده قرن پیش امامان شیعه این مسخ و تناسخ را پیشگوئی کرده اند!

۱۳۲۳- بی تردید هنر و ادبیات و سینمای دجالی و تاجرانه جهت تفریح و سرگرمی مالیخولیائی مردمان این ایده های ممسوخی را از بیرون در روان بشر تزریق نموده و موجب تسریع و تشدید ظهورات ممسوخی در بشر آخرالزمان میشوند. همچون نقشی که واکسن ها ایفا می کنند و زمینه جهش تاریخی میکروبها و ویروس ها شده اند که برخی از امراض لاعلاج عصر ما حاصل این واکسن ها هستند که مراکز پژوهشی آنرا افشا نمی کنند مثل ایدز و ابولا!

۱۳۲۴- درمان مسخ، توحید است: اندیشه و باور توحیدی که کمالش دریافت روح توحیدی از انسانهای روحانی و موحد است. چرا که مسخ به معنای از دست رفتن وحدت باطنی وجود انسان و احدیت شخصیت اوست و تجزیه و تبدیل شدن نفس ناطقه و ابعاد شعور و ادراکش! که نهایتاً منجر به انشقاق و تکه پاره شدن هویت و بلکه عناصر حواس بشر میشود و هر یک بواسطه جن و شیطانی به سرقت می رود! جن و شیطانی بصورت بشری! سوره ناس بیانگر چنین واقعه ای در آخرالزمان است که بشر را بسوی احدیت پروردگارش فرا می خواند!

۱۳۲۵- امروزه یکی از بزرگترین مجاری مستمر رسوخ اجنه و شیاطین و خناسان در نفوس مردمان، تکنولوژی ارتباطات است یعنی شیاطین آریلی!

۱۳۲۶- همانطور که در مجموعه آثارمان از ابعاد متفاوتی نشان داده ایم، شاهراه همه انواع مسخ ها و ابتلائات شیطانی در بشر مدرن، دهریت و تاریخ گرائی نژادپرستانه و بخصوص مذهبی – عبادی است که تهی از نور معرفت و روح باشد. در قرآن کریم آیات کثیری دلالت بر این حقیقت دارد که در آثارمان مورد بحث قرار داده ایم.

۱۳۲۷- انسان فطرتاً کمال جوست یعنی نواقص شخصیت و شعورش را طبعاً درک می کند در جریان ناتوانیهای زندگی روزمره! حال جهت رفع این نواقص یا به تاریخ و نژاد و علوم دهری و مذاهب آباء و اجدادیش پناه می برد که آموزشها هم بخشی از آن هستند زیرا جملگی تاریخی و منقول و وراثتی و لذا حافظه ای هستند. و یا به امامی حیّ رجوع می کند

و بواسطه روحی این نواقص تاریخی خود را جبران می کند و اهل کمال و سلوک عرفانی می شود. زیرا تا آدمی درباره کمال الهی خود یقین نیابد در جهتش حرکتی نمی کند زیرا در این راه بایستی از کل دنیای خود گذشت.

۱۳۲۸- این رجعت گذشتگان و اموات چند هزار ساله به محشر قیامت آخرالزمان در عصر ما منجر به واکنشی از سوی زندگان این دوران می شود بسوی گذشتگان که بصورت مکاتب و اندیشه ها و آرمانهای کهنسالاری و قدمت پرستی و تاریخیگریهای شدید و پرستش آباء و اجداد و مذاهب و اساطیر کهن و عتیقه پرستی و امثالهم در عصر ما خودنمائی می کند و یکی از مهمترین زمینه های جنگ بین اقوام و مذاهب گذشته است. این همان اموات گذشته اند که در آخرالزمان بازگشته و همچنان خود را می پرستند.

۱۳۲۹- تلاقی این دو رجعت از پس و پیش (از قدیم به جدید و از جدید بسوی قدیم) موجب اینهمه ظهورات تناسخی و مسخی و بروزات جنی و شیطانی در عصر ماست. و اما وجه ناسخیت این رجعت که مربوط به مؤمنان و عارفان و اولیای الهی است موجب ظهورات روحانی و عرفانی و مهدوی می شود. در این رجعت دو سویه واقعه تداخل و ترکیب و وحدت نفوس همسان و همسو، اساس واقعه حشر آخرالزمان است که جهان بشری را به دو قطب کفر محض و ایمان خالص تقسیم می کند. این امر در صورت و سیرت واقع می گردد که بر اساس حق نفس واحده بشری محقق می گردد و اینست که بقول قرآن کریم در صحرای محشر فقط اولیای گروههای کافر و مؤمن سخن می گویند.

۱۳۳۰- بزودی دوره ای فرا میرسد که هر فرد کافری بطور رسمی و علنی با اجنه و شیاطین و خناسان و ارواح آباء و اجداد کافرش همزیستی می کند همانطور که هر فرد مؤمنی هم با ارواح طیبه انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین زندگی می کند.

۱۳۳۱- ممسوخیت حاصل اراده به مسخ شدگی است که هویت کافران می باشد که بی خودند پس تلاش برای چیزی شدن (خودی یافتن) همان قلمرو مسخ شدن آنهاست پس از آنکه در قبال یک ظهور الهی از انسان مخلص انکار نمودند و کفر را گزیدند. چرا که خودیت همان هویت الهی انسان است که جز در ایمان به اولیای الهی و مظاهر الهیت حاصل نمی شود. و کفر و انکار در قبال این ظهورات الهی عین انکار وجود است که عذابش همان ابتلای به حس نابودی است و جهت گریز از این نابودی، اراده به مسخ شدگی پدید می آید و هر جن و انسان تبهکاری را در خود می پذیرد و هر القای شیطانی را به امید یافتن احساس وجود و هویت باطنی! و آخرالزمان که عصر غوغای مفتخرانه کفر و انکار حق و عدم پرستی تکنولوژیکی است حس نابودی روزافزون رشد می یابد و بهمان نسبت میل به مسخ شدن بصورت اراده به مالکیت و مملوکیت غوغا می کند. و در این غوغا، اجنه و شیاطین ورود می کنند و ممسوخیت را محقق می سازند.

۱۳۳۲- کل این مسئله وجود و عدم و نسخ و مسخ در فرهنگ شیعه بر حول محور معنای عصمت در گردش است که نور وجود امام است و هستی بخش طالبان و عدمیان که ایمان می آورند و انکار و عداوت نمی کنند. امر ولایت و ولایت پذیری چه در قلمرو زناشوئی و چه امر دین و رابطه امام و مأموم تماماً بمعنای عصمت و عصمت پذیری است. پس فقط و فقط نور و حق عصمت است که انسان را از وسوسه و خطر مسخ و تصرّف شیطان در امان میدارد در غیر اینصورت آدمی خود به جستجوی شیطان مسخ می رود و چاره ای جز این ندارد شیطان برای همین کار آفریده شده است تا منکرانِ ظهورات الهی از انسان را به تصرف خود آورد.

۱۳۳۳- عصمت به معنای پاکی و طهارت نفس است که انسان را با فطرت الهی و امیّت خود روبرو می کند که همان آستانه وجود است که بوی عدم می دهد در احساس و اندیشه جاهلان! ماندن بر این آستانه تنها راه مصون ماندن از وسوسه شیطان و انواع مسخ است و این ممکن نیست الا در ولایت روحانی مردان خدا!

۱۳۳۴- کسی که همسرش را در شأن خود نمی داند و از وی جدا هم نمی شود شأن الهی وجودش را در همان مرتبه حیاتیش انکار کرده و از آن سقوط می کند و این آغاز مسخ است به یاری شیطان! زیرا خداوند از نفس هر کسی برایش همسری آفریده و برگزیده است. پس انکار همسر همان انکار شأن وجودی خویش و آغاز از خودبیگانگی و دیوانگی است و بی عصمتی و هماغوشی با شیطان. همانطور کسی که همسرش را هم شأن و حق خود می داند با رعایت تقوای

الهی در رابطه به سمت امام مبین هدایت می شود که حق الهی وجود است و این مضمون آیه ۲۲۳ از سوره بقره است. و اینست راز پذیرش ولایت زناشوئی که سنگ زیر بنای پذیرش ولایت الهی است و الحاق به امام مبین بعنوان تنها راه نجات از مسخ جنسی در آخرالزمان که اساس همه مسخهاست. کسی که همسرش را در شأن خود نمی داند در حقیقت خود را در شأن خود نمی داند پس از شأن انسانی خود ساقط می شود یعنی سقوط از جمال الهی خویش و سقوط از چشم و گوش و بویائی و چشائی ولامسه و نطق الهی خویش. و بدینگونه کر و کور و لال و احمق شده و روحش در تنش سقوط کرده و دفن می شود در حیات حیوانی و نباتی و جمادی. و چنین کسی بهترین طعمه اجنه و شیاطین است و این عذاب انکار ولایت زناشوئی است که در عصر ما تحت عنوان برابری جنسی و فمینیزم سخن می گوید!

۱۳۳۵- انسانها جملگی مظاهر شئونات وجود الهی برای همدیگرند از درک اسفل تا عرش اعلی! که حق طی طریق مدارج این شئونات همان امریست که آن را ولایت نامیده ایم که محوری ترین کلمه و معنا در مذهب شیعه است که پله نخستین این ولایت در زناشوئی است و پله آخرینش در رابطه با امام مبین است و کل این شئونات وجودی هر یک دارای حقوقی است که خداوند معلوم کرده است که بدون رعایتش نمی توان به هیچ شأنی رسید و یا هیچ شأنی را حفظ نمود و یا از هیچ شأنی بالا رفت و این ولایت سلسله مراتب نسخ و استنساخ الهی و عروج روح است. اینست که امام صادق، ولایت را درب ورود به عبودیت خوانده است.

۱۳۳۶- همانطور که در وقایع مراتب نزول ارواح الهی دیدیم، آخرالزمان دور قائم آل محمد عصر نزول روح القدس است که نطق الهی می باشد که به رحمت محمدی بر عالم و آدمیان جمیعاً نازل شده است و لذا این دوران را تماماً عصر بیان می یابیم که همه اسرار و ابعاد و اعماق و قلب ذرّات عالم وجود از زبان آدمیان بیان می شود و نطق می کند و بدینگونه به عرصه ظهور می رسد که در مؤمنان و عارفان منجر به خلق جدید رحمانی می شود و در کافران هم خلق رجمانی و دوزخی را برپا می کند که دو خلق جدید است. و همانطور که در سوره رحمن می خوانیم بین این دو خلق برزخی قرار دارد که از تداخلشان مصون می دارد. که بیان رجمانی و جهنمی و شیطانی حاصل تحریف و تبدیل بیان قرآنی و توحیدی است که بواسطه اولیای شرک و نفاق در خدمت طاغوت انجام می پذیرد که همان علمای مشرک مذاهب هستند همانطور که از همان آغاز اسلام چنین تبدیلی شروع شده بود.

۱۳۳۷- پس هیهات از بیان مشرکانه و ناحق و تبدیل گرانه از علوم و معارف روح القدس مذهب امامیه بر زبان و قلم اهل ایمان! زیرا ذات بیان آخرالزمانی از روح القدس است پس عظمت و عصمت و قداستی برتر از قلمرو قلم و بیان از برای اهل ایمان نیست که با اندکی لغزش و مکر و تنفیس در این قلمرو، ناطقش به امر کن فیکن ساقط می شود چرا که نطق روح القدس عین کلام الله است و حاوی قدرت خلق جدید می باشد و لذا در این دوران بسیار دیده و شنیده ایم که فردی صاحب علم و ایمانی عظیم با کلامی ناحق یک شبه به ورطه کفر و طاغوت در غلطیده است. چرا که بشریت آخرالزمانی بر صراط در حرکت است.

۱۳۳۸- پس کل روح اقتدار ولایت الهی در انسان نیز از بیان توحیدی و تأویلی اوست در خلق رحمانی! در خلق شیطانی نیز این ولایت دوزخی و طاغوتی جز از بیان نیست. که مشرکان و منافقان هم در برزخ بین این دو خلقت ساقط میشوند بواسطه بیان مشرکانه و منافقانه!

۱۳۳۹- پس انسان صاحب روح ولایت وجود و عصمت و حق رحمانی و قرآنی بیان کسی است که دارای درجه ای از نزول این روح القدس از نزد امام زمان باشد بواسطه ولایت و اطاعت بی چون و چرایش در نزد یکی از اولیایش که دارای نوری از نطق روح القدس هستند ولی مؤمنانی که بطور مستقیم یا با واسطه از این بیان برخوردار نیستند در آخرالزمان از هیچ حفاظت و عصمت و ولایت وجودی نیز برخوردار نخواهند بود و لاجرم جذب دوزخ آخرالزمان میشوند و یا در برزخ پرتاب می شوند و در انزوای محض دیوانه می گردند. پس حق بیان از هر جانبی برترین حقوق انسان آخرالزمان است که بواسطه اش سقوط یا عروج می کند و یا در برزخ جا می ماند. خلق جدید بقدرت بیان است!

۱۳۴۰- هیهات از دل دادگی به دنیا که اساس ممسوخیت در حیوان و نبات و جماد و آهن است. پس عین عدل و اختیار است. سالها پیش مرد جوانی را که معلم بود به نزدم آوردند که اتوموبیل قراضه خود را ناجی و امام زمان خود میدانست که ساعتی در کرامات ناجیش برایم سخنرانی نمود که چگونه چند بار جانش را نجات داده است که یکبار در خیابان در حال رانندگی که قرار بوده لحظه ای بعد اتوموبیل دیگری از چراغ قرمز عبور کند و او را له سازد اتوموبیل خودش آنقدر بوق زده که آن اتوموبیل خاطی بسرعت عبور کرده و تصادفی حادث نگشته است!! در واقع این آقا اتوموبیلش شده بود. یعنی آهنی! "بگو سنگ یا آهن شوید." قرآن کریم- این جاذبه و مسخ در اشیای الکترونیکی و ارتباطی بمراتب عمیقتر است مثل تلفن همراه و اینترنت. پس هر کسی با آنچه که در دل و جان خود دارد می میرد و با همان دوباره برانگیخته میشود ولی عین محبوبش میشود. و اینست راز آن کلام حیرت آور رسول خاتم که "هر کسی همانگونه می میرد که زندگی کرده است." حال اگر امام زمان در دل باشد آدمی پس از مرگش عین امام خویش برانگیخته می شود و در زندگی بعدیش بی تردید جز خدایش را طلب نخواهد کرد پس با مرگ بعدیش به خدایش ملحق می شود و به ظهور الهیت در جهان رخ خواهد نمود و این پایان مسخ و نسخ و رهائی از زمین و زمان و خروج از اقطار عالم هستی است و الحاق به احدیت ذات و رهائی از همه بین ها و بیانها می باشد و الحاق به نطق وحدانی روح القدس و ظهور کتاب الله به جمال!

۱۳۴۱- پس هیچکس به کس و چیز دیگری مسخ یا نسخ نمی شود بلکه هر کسی به آرزوها و آرمانها و عشق هایش مسخ یا نسخ می گردد در حیات بعدی! و این همان حیات های اخروی است یعنی باطنی! آخرتی که در همین قلمرو زمین و آسمان محقق می گردد که غیبی و اخروی بودنش هم اینست که کسی نمی داند که فلانی قبلاً چه کسی بوده یا حتی خودش قبلاً که بوده است الا اهل عرفان نفس و ذکر! که این مسخ ها و نسخ های دوزخی و بهشتی در عرصه زمین و آسمانها تا زمانی است که بساط زمین و آسمان برچیده شود طبق کلام الهی در کتابش که عمر دوزخ و بهشت را اینگونه قرار داده است و بعد از آن خدا هر چه خواهد کند!

۱۳۴۲- طبق کلام امّ الکتاب و الهفت، وجهی از مسخ ها و نسخ های پس از مرگ، بصورت هویتهای معکوس رخ مینماید مثل فرد ثروتمندی که در حیات بعدی بصورت فرد فقیر و گدائی در می آید یا مردی که در حیات بعدی بصورت زن پدید می آید، یا زن بظاهر با عفتی که بصورت زن روسپی به حیات می آید یا ملائی که بصورت دزد یا روسپی مسخ می شود و چه بسا یک زن روسپی که بصورت مرد کشیشی بدنیا باز می گردد و الی آخر! و این وجهی دیگر از معنای عدالت و تجسد باطن است و معاد جسمانی!

۱۳۴۳- برخی از محققین جامعه شناسی و روانشناسی پنهان در جوامع مدرن از وقایع پس پرده ای گزارش می دهند که عین بیانگر مسخی در همین دنیاست که گاه بصورت فیلمهای مستندی در می آید که از آن جمله فیلمهای رئالیزم نو در ایتالیای پس از جنگ دوم جهانی است. مثل اعتراف دولتمردان و گاه کشیش ها در نزد فواحش در روسپی خانه های رم که صحنه ای از آن در فیلم "رم فلینی" آشکار شده است.

۱۳۴۴- در آخرالزمان وجهی از مسخ ها و نسخ های بشری از بطن و در عین حیات همین دنیا رخ می نماید که آنرا مالیخولیا هم می نامند و کافکا در رمان مسخ هشدار دهنده همین واقعه است. و از نوع نسخ هم شاهدیم که گهگاهی در شهر یا روستائی یک زن یا مرد صاحب کرامت و مسیحانفسی پدید می آید و مردمانی گردش جمع می آیند که گوئی نسخ یا رجعت اولیای الهی در آخرالزمان است همچون واقعه فاطیما در اروپای شرقی که چند دختر بچه با زنی آسمانی روبرو می شوند به نام فاطیما (فاطمه) و یکی از آنها حامل روح کریم و شفاعت بخش در میان مردم می شود و معبدی از خود بجا می نهد. از این نوع وقایع در سراسر جهان روز به روز بیشتر گزارش می شود که معمولاً بواسطه حکومتهای طاغوتی سرکوب و تحریف و نابود می گردد و فرد روحانی را هم سر به نیست یا زندانی می سازند. ماجرای فرقه داوودیه و دیوید کورس در آمریکا هم از این نوع بود که به امر رئیس جمهور آمریکا بمباران و سوزانده شدند و اثرشان محو گردید. مسئله اینست که این نسخ های روحانی بایستی بر مدار وجود مسیح و مهدی جمع آیند و تا قبل از

ظهور جهانی در تقیه بمانند و کاری بر علیه طاغوت انجام ندهند زیرا هیچ پیروزی نخواهند داشت هر چند که شهادت این انسانهای جدید موجب تعالی برتر آنهاست و در حقیقت به لحاظ شخصی پیروز و رستگارند.

۱۳۴۵- کسانی که بناگاه به روحی عرفانی و کرامتی نائل می آیند در عصر ما بسیارند. کسی چون مالکوم ایکس که یک تبهکار فاسد در زندان بود که در آغاز جوانی، ملهم گردید و چون قدیسی از زندان بیرون آمد و بالاخره او را هم ترور کردند. این نیز حجتی از نسخ دوران ماست که روز افزون است.

۱۳۴۶- مرز تشخیص مسخ و نسخ (حلول شیطانی یا نزول روحانی) در مرحله نهائی همانست که شریعت محمدی و فضائل اخلاقی در همه مذاهب الهی معلوم کرده اند. هر که سمت و سو و توصیه های فاسقانه و تبهکارانه و ربائی و ریائی و زنائی دارد ممسوخ است هر چند با فلسفه و عرفان نظری! و هر که دعوت به تقوا و عصمت می کند در سمت نسخ روحانی است حتی بدون حکمت و عرفان!

۱۳۴۷- بطور نمونه اندیشه ها و آثار کریشنامورتی بظاهر تماماً حکیمانه و عرفانی است ولی جز فسق و ممسوخیت و مالیخولیا و خودکشی ببار نیاورده است. ولی دیوید کورس آمریکائی فاقد کلام فلسفی و عرفانی و ماورای طبیعی است ولی سنت و روش او مبلّغ تقوا و پاکی و عصمت بوده است. به همین دلیل کریشنامورتی هندی مورد حمایت دولت آمریکا قرار گرفت و آنهمه امکانات تبلیغی در اختیارش گذاشتند ولی دیوید کورس، یک سفید پوست آمریکائی و پیروانش را قتل عام کردند چون مخالف فحشا و لواط و میگساری و مواد مخدر بودند و می خواستند زندگی خصوصی خود را اصلاح کنند و همین! نه با حکومت کاری داشتند و نه با سیاست! دیوید کورس مظهر یک نسخ مسیحائی بود و می خواست بر نص انجیل زندگی کند.

۱۳۴۸- مالکوم ایکس شعار بسیار ساده و بنیادی داشت: هر چه که منظور باشد! که خطاب او به رهبران فکری و مذهبی و بخصوص اسلامی در آمریکا بود که آنها را سخنگویانی "بی منظور" یا بی روح و بی هویت می دانست که بقول معروف چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند. ولی خود او براستی انسانی صاحب روح و نیت معنوی و دینی بود و بقول خودش صاحب نظر و ایمان بود. همه انسانهای اهل نسخ روحانی از این گروهند یعنی مؤمن! که البته تعدادشان در هر مذهبی بسیار اندک است بقول قرآن کریم! یعنی همه مؤمنان راستین مشمول نسخ روحانی انبیاء و اولیای الهی می شوند در آخرالزمان! یعنی مشمول نزول روح قرار می گیرند با واسطه یا بیواسطه!

۱۳۴۹- با نظری بر تاریخ مذاهب تاریخ محور و کلاسیک درمی یابیم که دستگاههای رسمی- تاریخی مذاهب و سخنگویان و ملایانش همواره نه تنها از خدا بیگانه بوده اند بلکه لااقل هزار سال از واقعیت های زندگی معنوی مردمان هم دور بوده اند و لذا همواره هر پیامبر و قدیس و عارف و عالم ربانی و روحانی که ظهور کرده و بسیاری از مردم امی به آنها ایمان آورده اند ولی این دستگاههای کهن مذهبی و ملایانش به انکار و تکفیر آنان و پیروانشان پرداختند و هزار سال بعد آنهم در نهان و در گوشی به خطای خود اعتراف کرده اند. پس از چند قرن به تازگی کلیسای کاتولیک فتوای تکفیر گالیله را پس گرفت و سوزاندن ژاندارک را خطا دانست و بلکه او را قدیسه نامید. در تاریخ اسلام هم کمابیش وضع بر همین منوال بوده است. همین اواخر بود که دانشگاه الازهر،مذهب شیعه را از تکفیر و ارتداد خارج کرد (با فتوای شیخ شلتوت) آنهم دانشگاهی که حدود هزار سال پیش بدست شیعیان بنا شده بود و تنها دانشگاه کهن اسلامی باقی مانده در تاریخ است. و عین همین قصه در متن خود شیعه جریان داشته است یعنی حدود هزار سال از ظهور حلاج و بایزید بسطامی و دیگر عارفان اسلامی گذشته که در همین سده اخیر بالاخره برخی از علمای رسمی شرع شیعه، دست از تکفیرشان برداشته و به حقانیتشان اعتراف می کنند. بیش از دو هزار سال از ظهور بودا گذشته که در همین سده اخیر برخی از ملایان مذاهب هندو دست از تکفیرش کشیده و حلالش کرده اند. حدود دو هزار سال از ظهور مسیح گذشته که بالاخره ملایان یهود فتوای تکفیر خود بر علیه مسیح را پس گرفتند و مسیح را بعنوان یکی از قدیسین دین یهود پذیرفته اند و ...! این ملایان تاریخ پرست و حدیث باز و پرستندگان منقولات و خصم عقل و عرفان و روح، اسیر چه ظلمات و شقاوت و کفر و جمودی می شوند که براستی اگر خدا هم از عرش بر فرش آید و بهمراه همه ملائک ظهور نماید باز هم انکارش می کنند و اگر بتوانند تکفیر و اعدامش می کنند به جرم سحر و جادو! این واقعیت تاریخی

نشان می دهد که تا چه حدی این ملّایان رسمی مذاهب که دین خدا را تبدیل به ریاست و معیشت کرده اند خصم کرامت و شفاعت و رحمت الهی هستند از هر انسانی که بارز گردد و آنرا جادوگری می خوانند و بر خلاف خدا و رسول و دین تلقی می کنند. این نشان میدهد که این جماعت تبدیل به کافرترین و ضد خدا ترین مردمان روی زمین می شوند و اسوه های شقاوت و ظلمت! و عجبا که در متن محاکمه همه انبیاء و اولیای الهی نهایتاً به این مسئله از جانب این ملّایان شرک مذاهب می رسیم که: چرا بما وحی نشده است که عمری را وقف خدا و رسول و دین کرده ایم و به یک آدم ساده و امّی و بی سر و پا و بیسواد و بی خبر از تاریخ، وحی و روحی نازل گشته است و...!؟ که عین این ادعا را بارها در قرآن کریم هم از جانب ملّایان مذاهب در قبال ظهور انبیای الهی شاهدیم! از این نکته پی می بریم که مسئله این ملایان هرگز درد دین و حق و ناحق ادعائی نبوده بلکه درد ریاست و کسب و کار دینی بوده است. و عجبا که در کل تاریخ انبیاء و اولیای خدا هرگز حتی یکبار هم خداوند به یکی از این ملایان رسمی مذاهب قبل وحی نکرده است. نه محمد(ص) ملّا بوده نه مسیح(ع) و موسی(ع) و ابراهیم(ع) و نه بودا(ع) و زرتشت(ع)! یکی تاجر پادو بوده، دیگری نجار، آن یکی سردار جنگی، دیگری بت تراش و هنرمند و آن دیگری شاهزاده و امثالهم! اکثر حکیمان و عارفان بزرگ مذاهب هم بر همین سیره بودند یعنی هر چه بودند ملّای رسمی نبودند از سقراط و لائوتزو و بقراط و فلوطین و قدیس های مسیحی تا بایزید و حلاج و شمس و روزبهان و ابن عربی و امثالهم. و اگر هم گاه یک ملّای بزرگی به کشف و معرفتی رسیده پس از توبه اش از سنت ملّائی خود بوده است مثل مولوی و غزالی و شیخ بهائی و غیره! پس معلوم می شود که شقی ترین ممسوخیت ها از پرستش خدای تاریخی (خدای معدوم) و دین منقولی و روائی برمی خیزد که از هر روحی تهی است. و نیز این حقیقت که هیچ رزق و معیشتی ظلمانی تر و آتشین تر از دین فروشی نیست که رسول خاتم نیز می فرماید کسی که بواسطه قرآن فروشی و دین فروشی نان می خورد آتش می خورد که این آتش، قلب و عقل را نابود می سازد. ملّایان رسمی و کلاسیک مذاهب اکثراً هنر و تخصصی جز مصرف دنیای دین و تبدیل معارف آن دین به دنیا و مادیت نداشته اند و آنچه از آن دین هم که قابل تبدیل نبوده انکار یا مسکوتش رها کرده اند. پس طبیعی است که با هر وحی و روح و معنای جدیدی از دین عداوت کنند مگر اینکه بتوانند فوراً تبدیلش کنند به چیزی که در خدمت کسب و کار و معیشت و ریاستشان قرار گیرد. به یاد آوریم که چگونه بسیاری از علما و مراجع دینی تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یا ضد انقلاب بودند و یا بی تفاوت! ولی به محض پیروزی انقلاب یکشبه انقلابی دو آتشه شده و چه بسا انقلابیون قدیمی را طرد و لعن و تکفیر نمودند و به ریاست و معیشتی رسیدند که خوابش را هم نمی دیدند.

۱۳۵۰- "کسانیکه بعد از آنکه فهمیدند عقل خود را منحرف و دگرگون می سازند و بر این کار خود آگاهند." بقره۷۵- در این کلام الهی سخن از مسخ عقل به اراده و آگاهی خویش است که این مسخ سرمنشأ هر مسخی در دنیا و آخرت است پس شاهدیم که اساس هر ممسوخیتی بر عدل و اختیار انسان است و به هیچ کس ظلم نشده است الا که هر کسی به خودش ظلم می کند. این واضحترین تعریف خودفریبی کافران است در قبال آیات و بینات و حجتهای الهی که بر قلوبشان وارد می شود و آنها را می فهماند که حق چیست ولی آنها این فهم قلبی را در ذهن خویش تحریف و تنفیس و تبدیل میکنند به امیال کافرانه خویش. یعنی تبدیل عقل الهی به عقلی غیر متعهد همان واقعه دگرگون سازی عقل است. و در اینجاست که باز می فرماید: "و قلوب کافران درباره حق یقین دارد ولی آن را انکار می کنند." یعنی در ذهنشان انکار می کنند و بدینگونه است که شقاق و نفاق بین ذهن و دل آغاز می شود که منفذ رخنه شیطان است که مأمور به تسخیر اراده و مسخ شعور و اعمالشان است و بتدریج همان فهم اولیه هم از یادشان می رود و دچار نسیان می شوند و بر قلوبشان قفل زده می شود و بدینگونه شیطان را بندگی می کنند در سراشیبی جهنم و سقوط روح و مسخ در درک اسفل. که همه اینها جزای تحریف و تبدیل عقلشان است عقلی که به نور حجتهای الهی به آنان اعطا شده بود. پس می بینیم هر مسخی نیز دارای یک حجت است که انکار شده است. این تحریف و واژگونی خودآگاهانه عقل خویشتن در حقیقت حاصل انقطاع این عقلانیت از سرچشمه الهی آنست تا به آن تعهدی نداشته باشد و این همان تنفیس حقیقت است که به واژگونی عقل می انجامد. همانطور که هر نسخ و عروجی هم اجر حجتی است که اقرار و پیروی شده است.

۱۳۵۱- هر نشانه الهی در خواب یا بیداری و یا هر حقی از دین که در زندگی فردی یا اجتماعی رخ می نماید و امروزه هر علائمی از ظهور که بارز می گردد چون تصدیق و اشاعه یابد و پیروی از حقش شود موجب نسخ و استنساخ الهی در قلب فرد می شود و ایمان و روح و عرفان نوینی را موجب می گردد و فرد را نجات و تعالی می بخشد. و باید دانست

که مجموعه این معارف در رأس قدرتمندترین استنساخ های الهی از جانب امام است که چون درک و تسبیح و تصدیق و اشاعه یابد موجب خیر و برکت عظیم دنیوی و معنوی و قلبی و عرفانی می شود و بسیاری از ممسوخیت های این دوران را باطل می سازد. در یک کلمه، مسخ به معنای ابتلاء و نسخ بمعنای رهائی و پاک شدن از ابتلائات ظلمانی و شیطانی است در درون و برون! این رساله بمعنای حقیقی کلمه مصداق نزول روح امّ الکتاب از جانب امامین باقر(ع) و صادق(ع) بوده که بمدت حدود چهار ماه شبانه روز فرود آمده است بهمراه رویاهای صادقه و صالحه پیاپی که مبشرات این نزول محسوب می شوند توأم با جریان مستمر نورالیقین که در تصدیق این حقایق بسویم آمده اند. هرچند که اکثر این نزول روحانی و عرفانی در نظر علمای رسمی بدعت و کفر و الحاد محسوب می شوند چرا که در کتب گذشتگان مشابه اش وارد نشده است. ولی اگر میزان کتب گذشتگان باشد دو رساله امّ الکتاب و الهفت الشریف از امام باقر و صادق(ع) برترین میزان و محک صدق همه این معارف و نزولات غیبی در طول زندگانیم محسوب می شود که این روزها پیدا شده اند آن هم از زبان دو تن از معتبرترین راویان حدیث شیعه در نزد علمای شرع یعنی جابر و مفضل جعفی که دو رکن دائمی کل احادیث امامیه هستند که هیچ عالم معتبری را جرأت ردشان نبوده است. ولی معتبرترین حجت راستی این معارف، قرآن و عقل و واقعیت است بشرط اینکه عقل خود را تحریف نکنیم.

۱۳۵۲- در این رساله علم تأویل و تجلی بهمراه علم روح و بیان قرآنی و علم مسخ و نسخ برای نخستین بار در تاریخ معرفت دینی بگونه ای تبیین شده که هر اهل تعقلی آنرا به آسانی دریابد بدون هیچ سابقه تحصیلات علمی و دینی و فلسفی و عرفانی! هرچند که بسیاری از حقایق این رساله به لحاظ بار معنوی بقدری عظیم و سنگین و گاه تلخ و جدیدند که هضم و جذب آن نیازمند سالها تأمل و مطالعه مکرر و تعمق درونی است تا تبدیل به باوری قلبی و یقینی عقلی شود.

۱۳۵۳- ظهور نور عقل محمدی، هدف نهائی رسالت قلم ماست که ظهور قائم آل محمد را مهیا می کند چرا که ظهور قائم آل محمد جز ظهور حقیقت محمدی نیست و حقیقت محمدی هم جز نور عقل ازلی حق نیست که عالم و آدم را آفرید همانطور که بقول امام باقر(ع)، روح خاصی که ویژه رسول خاتم بود که او را به خاتمیت و امامت و کمال رساند نزول روح العقل الهی بود که ذات همه وحی ها و الهامات الهی بر زمین و آسمانها و ملائک و انبیاء و اولیایش بود. پس نور عقل همان ذات وحی است که ظهورش از محمد(ص)، در علی(ع) و امامان محمدی بوده است همانطور که رسول خاتم فرمود که علی باطن همه انبیای سلف است که بر من ظاهر شده است و آن ظهور باطن وحی یعنی عقل الهی است که این عقل کل الهی در قائم آل محمد به تمام و کمال ظاهر می شود و به فعل خلاق در می آید و جنات نعیم را بر زمین پدید می آورد که همان جامعه امام زمانی موعود است.

۱۳۵۴- اینک بهتر درمی یابیم که چرا تا هر حقی به تمام و کمالش به نور تعقل و معرفت در مجموعه آثارمان بارز و بیان نشود آیات و روایات مصدق آن پیدا نمی شود که تماماً مؤید نور عقل موجود در این معارف است که نور حقیقت محمدی و امامت است. بنده در اوایل کار این راز را به یقین در نمی یافتم و با خود می گفتم که: خدایا چه می شود که آیات و روایات کلیدی توحید را از همان آغاز هر امری بسویم بفرستی تا من با ایمان محکمتری در آن باب تعقل و تعریف کنم. بعد دانستم که اگر چنین می شد نقل بر عقل سبقت می گرفت و این حق نبود و رسالت بنده عقلی بود و نه نقلی!

۱۳۵۵- پس واضح است که حقیقت محمدی و امامت علوی جز نور عقل نیست و فقط کسانی که با این نور آشنا و مؤمن هستند حقیقت محمدی قائم را در ظهورش درک و تصدیق می کنند و لذا در صف مقدم مخالفانش علمای رسمی دین قرار دارند که منقولات را می پرستند و با عقل و تعقل سازش ندارند و آنرا بدعت و ضد وحی و قرآن می پندارند همانطور که به آثار ما چنین اتهامی نسبت میدهند.

۱۳۵۶- پس واضح است که حقانیت و معنای قرآن و کلام ائمه هدی هم جز به نور عقل و تعقل درک و باور نمی شود. و اینست که در پایان هر مرحله از مکاشفات عقلی در آثار ما، آیات و روایاتی به میان می آیند. پس حقانیت آثار ما نه به آیات و روایات که به تعقل و معرفت عقلی است وگرنه قرآن و روایات چهارده قرن است که در نزد مسلمین و شیعیان مهجور مانده اند و جز به خرافات و تحریفات دین بکار نیامده اند.

۱۳۵۷- پس اینک یکبار دگر تحریف واژگونسازی عقل به آگاهی و اراده خویشتن را در منکرین حجت های الهی بهتر درک می کنیم که در آیه ۷۵ از سوره بقره ذکرش رفت که اساس خود – ممسوخی است که در قبال انکار آیات و بینات الهی مهدی های آخرالزمان در وجود منکران رخ می نماید و بدینگونه اشد مسخ پدید می آید که بالاخره به ظهور جهانی قائم آل محمد و به نور عقل کل الهی از کلمةالله، نسخ می گردد و اینست آن نجات و شفاعت بزرگ! که البته پس از آن (طبق روایات) بشریت به دو قطب دوست و دشمن این امر عظیم الهی تقسیم می شود که در حقیقت حامیان عقل و منکران عقل می باشند. که منکران عقل در نبرد با امام و پیروانش جملگی هلاک می شوند که بیش از نیمی از مردم جهان را تشکیل می دهند.

۱۳۵۸- سخن از نور عقل الهی که از آغاز آفرینش به هویت محمدی تا به ظهور این نور در تجسم بشری رسول خاتم(ص) و تأویل و تجلی ظهوراتش در امامان محمدی از علی تا قائم آخرالزمان تماماً سخن از ظهور آدم و آدمیت است چرا که نشان داده ایم که این عقل در تجلی پنجگانه ازلی در جمال آدمی در عالم ارض محقق گشته است و لذا مفضل ابن عمر جعفی از ابواب امام صادق(ع) در رساله الهفت الشریف در روایت از امامش نقل می کند که: "و خداوند به همه انبیاء و اوصیاء و مقربین فرمود که من به حجاب و حجت آدمیت پوشیده و آشکار خواهم شد پس هرگاه شما را به آدم دعوت نمودم او را قبله خود قرار دهید چرا که من او را قبله خود قرار دادم و بدینگونه خداوند ملائک را به سجود بر آدم فرا خواند به همراه ملائک مقرب و انبیاء و صدیقین و اولیاء و اصفیاء و مؤمنانش پس همگی سجده کردند و آدم قبله آنان گردید جز ابلیس و ذریه اش." پس کل تاریخ نبوتها و رسالتها و وصایت ها و ولایتها و شهادتها و تسبیحات و تأویلات و تجلیات الهی برای خلق آدم و آدمیت است و همه دورانها در ادوار پیدایش آسمانها و دورانهای تاریخ بشری بر روی زمین همگی برای آدم است و به ظهورات آدم منتهی می شود که این کلام حیرت آور امام صادق(ع) مصدّق حیرت آورترین و اسرارآمیزترین واقعه عرفانی زندگی این بنده می باشد یعنی شب عاشورای ۱۳۷۴ ه.ش بلافاصله پس از نزول روح القدس امام زمان(عج) که منجر به حشری عظیم از همه انبیاء و اولیاء و اوصیاء و ... در دازگاره گردید که جملگی در آن کلبه محقرم جمع آمدند که با حضور امام زمان بر من سجده و صلوة نمودند و بر آنان سجده و صلوة نمودم. با اینکه درباره این واقعه عظیم بارها سخن گفته ام ولی هرگز تا این حد به حقیقتش آگاهی و یقین نیافته بودم که به نور کلام مذکور امام صادق(ع) یافتم! و این همه از برای ظهور عقل الهی و تأویل و تبیین این عقل به منطق و زبان عامّه بشر آخرالزمان است که در مجموعه آثار ما تدریجاً رخ نموده است که در این رساله بواسطه نور دو تن از معروفترین و برجسته ترین معلمین عقل محمدی یعنی امامین باقر و صادق(ع) تأئید و نصرت یافته و به غایت معرفت نفس محمدی ام نائل آمده ام که من آدم این دورانم و پرورده دست ارواح طیبه انبیاء و امامان و علمای ربانی از آغاز تا به این عصر بوده ام یعنی سرآغاز پیدایش آدم هشتم!

۱۳۵۹- پس در حقیقت همه مخلوقات الهی از وجه تسبیح و تنفیس و کفر و ایمان جز در خدمت ظهور عقل آدمی و آدم عقیل نبوده است یعنی عدمی که به نور عقل، الهی و ظهور الله شود. همه مخلوقات ازلی و آسمانی از انوار و اظلّه و اشباح و ارواح و ملائک و ابدان و همچنین انبیاء و اوصیاء و اولیاء و عرفا و شهداء و صدیقین در تاریخ بشر به صورت آدمی و در خدمت آدمیت آفریده شده و در همه مراتب آفرینش طبقات هفتگانه آسمانها و زمین ها، این آدمهای هر دوران بودند که حجاب و حجت خداوند بر عالمیان بودند آنگونه که امام صادق در الهفت فرموده اند.

۱۳۶۰- در حقیقت انبیاء یعنی پیام آوران عقل خدا برای مردم، و اولیاء یعنی والیان عقل خدا در میان بشر، و اوصیاء یعنی به ارث برندگان عقل خدا بر روی زمین، و شهدا یعنی شاهدان این عقل در جهان، و صدیقین یعنی تصدیق کنندگان عقول الهی در عالم و آدمیان، و حکیمان هم حکم کنندگان به عقل، و مؤمنین یعنی باورمندان به عقل خدا در خویشتن و زندگی. و همچنین است که شیاطین دشمنان عقل خدا در میان مردمند و لذا مردم را وسوسه به تحریف و واژگونسازی عقلشان می کنند و پیروانشان یعنی کافران هم در حقیقت منکران نور عقل در فطرت خویشند و ظالمان نیز منحرف کنندگان مردم از مسیر عقل هستند و طاغوت نیز نظامیست که بر اساس دشمنی با عقل بنا شده است و لذا دشمن آدمیت است و پرورنده کفر. و جهان هستی آفریده شده است تا نور عقل خداوند در عدمیانی به نام آدم تحقق کامل یابد. و همه اینها برای پیدایش انسان کامل و آدم عاقل در هر دوری از ادوار آفرینش بوده است. و من آدم محمدی آخرالزمانم که آل

محمد(ص)، در همه عمر مرا پرورش داده و تا به امروز حمایت و تعلیم فرموده است، اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجّل فرجهم!

۱۳۶۱- امام صادق در الهفت می فرماید خداوند همواره مورد جهل خلایق قرار می گیرد زیرا همواره در حجابهاست که حجت های اویند که آدمهای دورانها می باشند. و هر که خدای را از این حجاب حجت های آدمی شناخت و مسجود نمود از این جهل و ظلمت خارج و رستگار است و به آسمانهای برین عروج می کند. و آدم از آغاز آفرینش آسمانها و زمینها بوده است و در آفرینش هر طبقه ای از عالم وجود یک آدم بعنوان حجاب و حجت الهی بوده است تا مابقی خلایق امتحان شوند و جایگاه وجودی خود را به این امتحان بیابد در هفت طبقه آسمانها و زمین! و طبق قول امام صادق، تاکنون هفت آدم ظهور کرده است و ما در عصر ظهور آدم هشتم هستیم که آدم محمدی است که کاملترین و برترین آدم است. و بنده باعث و بانی این آدمیت هشتم هستم.

۱۳۶۲- و آنگاه فرمود: نخستین رسولی که از جانب خدا بسوی خلق آمد (از ازل) محمد(ص) بود که اولین و خاتم فرستادگان الهی از قدیم الدهر در اظله و اشباح و ارواح بود که کلام امیرالمؤمنین علی(ع) از همین روست که فرمود "امر با ما افتتاح شد و با ما ختم می شود." و این بدان دلیل است که رسول الله و علی(ع) بر خلق او همچون اظله بودند (نخستین خلق ازلی پروردگار) و اسمی بر اشباح و ارواح! و از آن پس خداوند با خلقش از ورای حجاب سخن گفت (و امتحانشان کرد) که رسول الله(ص) اولین حجاب شبحی بود که بعد از حجاب روحی و بعد در بدن و آنگاه خداوند او را از گوشت و خون آفرید (در آخرالزمان).

۱۳۶۳- روایتی از خود رسول خاتم(ص) است که فرمود: "نخستین نوری که خدا آفرید من بودم و من از ازل رسول خدا بودم!" ابن عربی نیز درباره این حدیث نبوی به کرات سخن نموده است پس این حدیثی از جانب "شیعه غالیه" نیست زیرا ابن عربی از بزرگان علمای اهل سنت است. اینست که دین رسول خاتم در آخرالزمان به مثابه کمال دین خدا در عالم ارض است که پرورنده انسان کامل و آدم هشتم است.

۱۳۶۴- آیا براستی این جناب "آدم" که همه مراتب هستی لامتناهی برای ظهورش آفریده شده کیست و چیست و قدرش از چه بابت است که همه انبیاء و اولیاء و اصفیاء و شهداء و صدیقین و عرفا و حکما و مؤمنین برای او آمده و نهایتاً او را سجده و تصدیق می کنند و آنانکه انکار می ورزند در جناح شیاطین و کفار قرار می گیرند و به آتش دوزخ و مسخ دچار می شوند؟

۱۳۶۵- در مجموعه آثار در هر کتابی از منظری به معنای آدمیت نگریسته و توصیفی داشته ایم که اگر مجموعه این معنا را از مجموعه آثار جمع آوری کنیم چندین کتاب را تشکیل می دهد که خلاصه اش حقیقت عدمی آدم است به معنای ظهور ذات عدمی – عمائی خداوند در عالم ارض! خدائی فاقد صفات: خدای محکوم به عدم در عالم خاک که عالم تجربه نابودیست! و سپس فهم این عدم از ماهیت خویشتن در قبال وجود خداوند که تماماً همان عقلانیت است یعنی همان نور ازلی که خداوند با آن جهان و جهانیان را آفریده و آدم را نهایت و غایت و مقصود این آفرینش قرار داده است بعنوان خلیفه خود! و آدم خلیفه عدم و عمای ازل ذات حق است در عرصه قبل از ظهورش در جهان! عدمی که باید پرستنده وجود حق باشد، چرا و چگونه؟ اینست سرّ آدمیت که کل خلق هفت زمین و آسمان به آن امتحان می شوند! سرّ درک وجود از عدم و عدم از وجود!

۱۳۶۶- آدم و آدمیت بعنوان عدمی که خلیفه وجود خداست جز به عقل الهی درک و فهم و هدایت نمیشود فهم ال لا هی! یعنی فهم بودِ نبودی! و این همان اساس و محور تعقل و عرفان وحدت وجودی در مجموعه آثار ماست که همان جریان تأویل کلمةالله است که نور عقل محمدی می باشد که آفریننده آدم آخرالزمان یعنی آدم هشتم است. و این عقل است که از عدمیت آدمی، وجود می آفریند و مقام خلافت اللهی آدم را محقق می سازد! عقل ال لا هی! عدمی که مظهر همه اسماء و جلال و قدرت وجود پروردگار است و لذا خداوند از مستضعفترین انسانها برای خود خلیفه ای قرار می دهد یعنی از عدمی ترین انسانها! اینست معنای خلق جدید انسان که ظهور وجود خدا از عدم است یعنی از نابوده ترین بشر! و این

بقدرت نور تعقل محمدی است که عقل اللهی می باشد! بدان! اینست راز حجت بودن این آدم و انسان کامل که قبله همه خلایق است از برای خدا! زیرا خدا از چنین آدمی است که شناخته شده و رخ می نماید و لاغیر! و این ظهور وجود است از عدم! اگر این معنا را به تمام و کمال دریافتی و به یقین قلبی رسیدی بر آدمیت وارد شده ای و به پاسخ همه مسائل و اسرار دست یافته ای.

۱۳۶۷- در مقام عقل و عرفان نفس که کمال عقل است امام صادق در الهفت می فرماید که کل شریعت و احکام شرع کارگاه تمرین و تحقق این عقل الهی در نفس ناطقه مؤمن است که او را به برترین مقام یعنی حجاب و حجت الهی میرساند که خداوند از طریق این مقام به مردم معرفی و شناسانده می شود و این مقام برای هر اهل ایمانی ممکن است و سپس در پاسخ به مفضل ابن عمر که پرسید: آیا این مقام برای ما هم ممکن است، فرمود: آری هرکس که این باطن را درک کند عمل ظاهر از او ساقط می گردد مادامی که این درجات را نشناخته و به معرفت باطنی آن نائل نشده است متکی به این ظواهر است پس وقتی به آن رسید و آنرا منزل به منزل و درجه به درجه شناخت در این صورت او "حرّ" است و به تحقیق که عبودیت از او ساقط شده و بواسطه انتهاء و معرفتش از مملوکیت خارج شده و به مقام حریت میرسد همانطور که خداوند در کتابش فرموده "و همانا کار بسوی پروردگار منتهی می شود." نجم۴۲- پس وقتی فرد ربش را شناخت به این انتهای الهی رسیده و هیچ چیزی رساننده تر از این معرفت به خدا نیست معرفت وحدانی! که مصداق این قول الهی در کتابش می باشد "برای کسانیکه ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند در آنچه می خورند گناهی نیست اگر تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و اعمال خود را به صلح آورند سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و سپس تقوا پیشه کنند و احسان نمایند و خدا محسنین را دوست می دارد." مائده۹۳-

۱۳۶۸- پس آنچه که انسان را به کمال حجت الهی می رساند و در نزد خدا برگزیده شده و صاحب اختیار و آزادی میشود عقل و معرفت باطنی در توحید است که کمال این عقل همانا دیدن و فهمیدن وجود در عدمیت خویشتن است که عقل اللهی است: ال لا ه! و لذا ابن عربی نیز در روایتی از رسول اکرم(ص) می فرماید که اگر مردمان اهل عقل و معرفت می بودند خداوند عبودیت را از آنها برمی داشت ولی متأسفانه اکثراً چنین نیستند جز انگشت شماری! و این مقام آدمیت است که خداوند از وجودشان با مردمان سخن می گوید: هیچ کسی را ممکن نیست که خداوند با وی سخن گوید الا از طریق وحی و یا از طریق حجابی و یا رسولی که به اذنش وحی کند هر چه خواهد که او علی حکیم است- سوره شوری!

۱۳۶۹- و امّا آن شریعت و عباداتی هم که بر مبنای تعقل و معرفت نباشد دستاویز مدخل شیطان است که موجبات مسخ اهلش را فراهم می سازد و قلوبشان را مصادره می کند. که نور این عقل و معرفت جز از وجود امامی حیّ حاصل نمی آید. و لذا عبادت بی امام موجب نفاق و شقاق و مسخ است بقول رسول اکرم(ص) که عابد بی امام را پس از مرگش تا قیامت محبوس در قبر می خواند و این غایت مسخ در خاک است.

۱۳۷۰- از جمله بی نیازترین امور عبادی- شرعی برای تعقل و معرفت در نزد عامه مسلمین همین سلام گفتن است که از سهوی ترین امور می باشد. اینک بنگریم که خداوند در این باره چه امر می فرماید: "هرگاه بر خانه هائی وارد می شوید بر خودتان سلام کنید که (که معنای دقیق آیه اینست که: بر خودتان تسلیم باشید! و یا بمعنای دقیقتر: خودتان را تسلیم کنید.) که این حیات و برکت و طهارتی از جانب خداست بر شما! و اینگونه خداوند نشانه های هدایتش را برای شما بیان می کند باشد که درباره اش تعقل کنید." نور۶۱- اینک بنگریم امام صادق درباره این "سلام" چه میفرماید: "این درباره شیعیان ماست نسبت به ما! و نیز درباره هر مؤمنی که درجه اش از دوستش برتر است بایستی امر خود را تسلیم این دوست برترش در ایمان نماید و اطاعت او را بر خود واجب سازد تا به مقام او برسد و این امری واجب است تا برسد به درجه باب! و درجه باب اینست که هرگاه که مؤمنی اراده کند امام خود را دریابد و هیچ مانعی برایش نباشد نه کوه و دریا و نه دیواری! بلکه هر آن بتواند امامش را در مقابل خود دیدار کند." این کلام امام درباره راز سلام که نور لقای وجه رب است بیانی دیگر است از آیات آخر سوره فصلت که: "تا بدانید که او حق است آیا به ربوبیت شما کفایت نمی کند؟ بدانید که در دیدار با ربشان تردید دارند." (یعنی باور ندارند)- و اما در آیه مذکور از سوره نور، منظور

از بیوت (خانه ها) همان اهل بیت عصمت است و امامت! در همه جای قرآن کریم منظور از لفظ "بیت" همان بیت عصمت و امامت است و بمعنای خانه و مسکن نیست.

۱۳۷۱- و اما عذاب جهل و گریز از تعقل و عقلانیت همان ناپاکی و توهمات ظلمانی و ابتلای به مشابهات است که قلمرو مسخ و تبدیل شدن به غیر انسانیت یعنی تبدیل و ترکیب به اصل همان توهمات و مشابهات ناحق است! و لذا امام صادق(ع) می فرماید "برای اهل ایمان در هیچ زمان و دورانی هیچ توجیهی نیست جز آنکه خدا و ابواب و حجابها و حجت های الهی را بشناسند و در معرفت کامل گردند تا از غل و زنجیر و اسارت مسخ آزاد شوند." همانطور که خداوند در کتابش بما هشدار میدهد که در قبال حجتهای الهی عمداً و آگاهانه به تحریف عقل خود نپردازیم (بقره۷۵)- و نیز بما هشدار داده که "اگر تعقل نکنیم هرگز پاک نمی شویم." یعنی از ابتلای به تباهیها و امور و موجودات اسفلی و جمادی و حیوانی و شیطانی پاک نمی شویم. پس تعقل و عقل تنها راه نجات از مسخ آخرالزمان است.

۱۳۷۲- و آنچه که خود ما را به دین زنده، خدای زنده، امام زنده و ارواح زنده انبیاء و معصومین محشور نمود عمری تعقل درباره عالم و آدمیان و حقایق و مسائل دینی در خویشتن بود که نامش معرفت نفس است. همانطور که در رساله "در جستجوی عقل" نشان دادیم که صراط المستقیم تعقل همان خودشناسی دینی – عرفانی است. و مجموعه آثار ما در طی این سی سال اخیر که در اختیار همگان قرار گرفته سیر تحول عقلانیت ما را به اثبات می رساند که تدریجاً به حقایق زنده الهی رسیده است.

۱۳۷۳- امام صادق(ع) در رساله "الهفت" می فرمایند که آیات هدایت در قرآن کریم آنهائی هستند که خداوند در آنها امر به تفکر و تعقل می فرماید که به علم باطن می انجامد و همچنین رحمت و شفای دلها نیز همین علوم باطنی است. که این علوم باطنی از طریق تفکر و تعقل در آیات الهی منجر به تأویل حقایق می شود که برخی از این حقایق تأویلی در دو رساله ام الکتاب و الهفت آمده است که ما آنها را در این رساله به مجرای تفکر و تعقل و معرفت نفس انسانی درآورده ایم زیرا این تأویلات بدون عقل و عرفان نفس نه تنها هدایت بخش نیستند که می توانند در ذهن مخاطب منجر به اشد تنفیس و باورهای مالیخولیائی شوند اگر فقط معلومات عرفانی تلقی شوند!

۱۳۷۴- همچنین آن حضرت(ع) در جریان تبیین دقیق نسخ مؤمنان و مسخ کافران پس از مرگشان چنان قدرت و دقت الهی را در عدالت توأم با رحمت مطلقه به نمایش می نهند که حمد الهی و شکر و ایمان بر حقانیت امامت آن حضرت در جان اهل معرفت و هدایت و همچنین شفای قلوب مؤمنان را هزار چندان تعالی می بخشد.

۱۳۷۵- طبق کلام امام، هر انسان کافر و مؤمنی تا در کفر یا ایمانش به غایت کمال و اخلاص نرسد از گردونه حیات زمینی رهائی ندارد بدین صورت که کافران پس از مرگشان تا بیست بار دگر در نسلهای دیگر بشری به زمین برمیگردند تا یا از کفرشان برگردند و توبه کنند و یا در کفرشان کامل شوند و عین شیطان گردند تا مستحق مسخ گردند که زان پس بصورت حیوانات و نباتات و جمادات و اشیاء بارها به زمین برمی گردند و در آن می مانند تا ظهور قائم آل محمد که یکبار دگر بصورت بشری رجعت می کنند و امتحان نهائی خود را تحت رحمت و شفاعت محمدی، به پایان می برند که زان پس به بهشت یا دوزخ ابدی – اخروی، فرازمینی یا مادون زمینی دچار می شوند در صورت توبه یا اصرارشان در کفر! که این کلام الهی در کتابش اشاره به همین حقیقت دارد که: "در انس و الفت حیوانات با مردمان نشانه ای برای اهل ایمان است در آن تفکر کنید تا هدایت یابید." یعنی اینکه چرا و چگونه حیوانات اهلی زبان آدمیان را می فهمند. و اما اهل ایمان نیز بسته به درجه ایمانشان در حیات نخستین دنیوی خود بعد از مرگشان تا بیست بار در صورت بشری در نسل های دیگری بدنیا می آیند تا در ایمانشان کامل و خالص شده و امکان عروج به آسمانهای برتر یابند که هویت ملکوتی و جبروتی و لاهوتی آنهاست. که همه این ارتقاء یا سقوط مؤمنان و کافران تحت الشعاع ولایت امامان(ع) صورت میپذیرد و به اذن و امر خداوند متعال! چرا که سرمنشأ کفر یا ایمان مردم جز در قبال تکذیب یا تصدیق حجت ها و امامان زمان نیست.

۱۳۷۶- به بیانی دیگر این جریان نسخ و مسخ قلمرو حیات و هستی انسان در هفت زمین و آسمان و مراتب آفرینش و همه ارزشها و مقامات و تجلیات حق در همه مخلوقات عالم هستی است که یکایک آدمی بایستی آنرا تجربه و درک نموده و در آن تعلیم و تربیت شوند تا کامل گردند و جهانی و الهی تا استحقاق حیات جاوید الهی را بیابند! فتبارک الله احسن الخالقین و ربّ العالمین!

۱۳۷۷- و اینهمه وسعت لامتناهی زمین و آسمان در بطون هفتگانه و هفت هزار گانه اش قلمرو امکانات لامتناهی تحقق اختیار و انتخاب انسان در عالم وجود است که بواسطه انواع و درجات نسخ و مسخ تحقق می یابد. پس فلسفه و عرفان نسخ و مسخ و رسخ و فسخ تماماً فلسفه و عرفان اختیار و عدل و رحمت مطلقه پروردگار با خلایق است و مراتب وجودیابیِ عدم و عدمیان است. و آنکه اهل معرفت و علم باطن و تأویل توحیدی باشد این مسیر را چه بسا در همان حیات نخستین خود یکسره طی می کند و نیازمند به هیچ نسخ و مسخی نخواهد بود که اینست صراط المستقیم هدایت که جز به ولایت محمد – علی ممکن نیست که راه عارفان این مکتب است که به رهبری امامان محمدی، خود ناسخان خلق جهانند! که فرمود: پروردگارم بر صراط در انتظار است- قرآن!

۱۳۷۸- پس دانستیم که تنها راه نجات از نسخ و مسخ و خروج از اقطار زمین و آسمان، کسب علم باطنی و عرفان نفس در نزد عالمان ربانی و عارفان امامیه است به نور ولایت امام زمان(عج)! "آیا پنداشتید که به بهشت من وارد میشوید در حالیکه من مردمان را از علمشان می آفرینم." قرآن کریم- پس علم توحید و عرفان نفس و علم تأویل اشیاء و موجودات که غایتش به علم روح و علم نسخ و مسخ میرسد صراط المستقیم رهائی از گردونه مکان و زمان و خروج از اقطار زمین و آسمان است به یاری سلطان (امام زمان)- و این رساله حاضر حامل کل این علم می باشد. پس اگر مابقی عمر خود را هم فقط صرف مطالعه و تأمل و تعمیق و استغراق در این رساله کنید حق است و بلکه بر اهل ایمان اوجب واجبات!

۱۳۷۹- بدانید که این حقایق و اسراری که در این رساله به روشن ترین و امی ترین و معقولترین بیان ممکن پیش روی شماست چهارده قرن است که بدلیل سربسته و غامض بودنش مهجور مانده است و در نزد علمای اسلامی یا مطرود است یا مسکوت! پس سهل بودن درک این حقایق را سهل نگیرید و هر بندی را بارها مطالعه کنید و هفته ها در آن تأمل و حلم بکار برید تا در اندیشه و قلوبتان تبدیل به باور و نطق عقلانی شود.

۱۳۸۰- از کلام امام باقر(ع) در امّ الکتاب درمی یابیم که روح الایمانی که از جانب امام بر قلبی نازل می شود حاوی چهار رکن است: ۱- روح حیات قلب که موجب احیای روحانی قلب است. ۲- روح روشنی بخش که موجب بصیرت قلب است. ۳- روح مطمئنه که موجب امنیت و اعتماد و آرامش و اتکای قلب به فطرت است. ۴- روح ممتحنه که صاحبش را در هر عملی و واقعه ای امتحان می کند به گفتار و رفتار! پس اهل ایمان بایستی در هر یک از معارف و حکمت های این رساله از هر چهار وجه ایمانش بهره گیرد و آنها را دخیل در فهم و باور و گفتار و رفتار زندگیش سازد تا این حقایق الهی از قلبش به روح حیات ناطقه مغز اعتلاء و عروج نماید و معقول و خلاق شود و نهایتاً تبدیل به اراده خلاق ایمانی – عرفانی در زندگی گردد. در واقع این روح ممتحنه است که ضامن ابقاء و یا ابطال ایمان در قلب مأموم است که آیا مأموم در هر امتحانی با این ایمان و بصیرت و اطمینان قلبی داده شده اش در خطاب به کسی که آنرا به او بخشیده چه بگوید: آری یا نه! یعنی انتخاب و اختیار نمودن این روح و یا انکار و کناره گزیدن! این آری یا نه گفتن به سرچشمه روح الایمان یعنی پیر یا امام است. که این آری گفتن به سرمنشأ ایمان که همان اختیار نمودن روح الایمان است سرآغاز تعقل قرآنی است یعنی همان تعقلی که بقول الهی انسان را از هر ناپاکی پاک می سازد چرا که همه ناپاکیهای بشر از عدمیت اوست که برخاسته از منیت اوست در حالیکه عقل ذاتاً هوئی است و لذا نور یا من هو می باشد که این هو از تأمل و تعامل بی چون و چرای مأموم در رابطه با امام حاصل می آید زیرا عقل، نور ذات بی چون و چرائی حق در آفرینش عالم و آدم است همانطور که هرگز بواسطه چون و چراهای علیتی نه می توان خود را شناخت، نه خدا را و نه ماهیت جهان را. و بیهوده نیست که علوم و اندیشه های علیتی و چون و چرائی نهایتاً خدا و حقیقت انسان و ماهیت هستی را از قلمرو خود حذف کرده اند. و نیز اینکه نور عقل که بواسطه اش نبوت ختم شده است همان حقیقت محمدی

است. پس آنانکه عقل را ضد وحی و نبوت می دانند و یا حتی آن را در مقامی پست تر قرار می دهند از وحی و نبوت و خاتمیت محمدی بهره ای ندارند زیرا خداوند به وعده خود در کتابش می فرماید که اگر آیت و امری را نسخ نماید و یا از میان بردارد حقی برتر و یا مترادف آن می آورد، پس آن آیت و حق برتر و یا مترادف وحی و نبوت همان عقل است یعنی عقل محمدی. چرا که روح الوحی محمدی همان نور عقل کل الهی است همانگونه که ائمه هدی در اینباره بسیار سخن نموده اند که دو رساله امّ الکتاب و الهفت از جمله آنهاست. از این منظر باید گفت که نبوتها به مثابه پیامها و اخبار عقل بوده اند و اینک امامت بمعنای ظهور عقل است که همان ظهور روح القدس می باشد. که این عقل در آخرالزمان از برای مؤمنان اجر انتخاب و حراست و پایداری از ایمان ولائی است که از وجود اولیای امام زمان بسوی مردم می آید. به زبانی دیگر عقل، حاصل تبیین روح الایمان است در مغز ناطقه انسان. پس عقل قلمرو تبیین ایمان به مثابه تجلی نور امام در قلب مؤمنین است. پس عقل، بیان نور امام است در مأموم به واسطه روحی که بهمراه ملائک از جانب امام زمان بر قلب مؤمنی نازل می شود در شب قدری!

۱۳۸۱- بدین ترتیب می توان گفت که همه ارواح قدسی هفتگانه مُنزله از هفت آسمان چیزی جز هفت مرتبه عقل یا هفت رکن آن نیستند چرا که نهایتاً به ظهور عقل منتهی می شوند در حقیقت محمدی و ظهور آلش! یعنی روح الایمان با چهار رکنش به مثابه ایمان عقل است به همراه روشنائی عقل، اطمینان عقل، حیات عقل و امتحان عقل. و روح الحفظ همان لوح محفوظ عقل است و روح الفکر هم قلم عقل است و تفکرش. و روح الجبروت هم اراده عقل است و روح العلم هم علم عقل است و نهایتاً روح العقل محمدی هم به مثابه روح عقل است که در روح القدس قائم آل محمد به ظهور خلّاق می آید و قیامت عالم و آدم را برپا می کند که به نورش زمین و آسمانها منوّر گشته و هرچه در آنهاست به الهیت برای حضرت حق ظهور می کنند. زیرا عقل همان اراده بوجود و ظهور درجات وجود است. پس شاهدیم که اساس و پی و فرش عقل همان ایمان است همانطور که آسمان و غایت و عرش عقل هم روح القدس است و اینست که می گوئیم هفت روح مُنزله همان هفت بطن قرآن است که نطق روح القدس می باشد در گوش دل انبیای مرسل که آخرینش محمد است. و لذا این هفت روح مُنزله همان نزول کل قرآن است از تمامی باطنش. و لذا تا این قرآن و ارواح عقول الهی از دل به مغز ناطقه مؤمن عروج نکند و بیان نگردد عقل رخ ننموده است و هیچ تأمین و تضمینی برای حفظ و حراست این ارواح در قلب نیست. پس کل این نزول و عروج هفت روح در وجود مؤمن همان واقعه علّم القرآن و علّمه البیان است که منجر به خلق جدید انسان می شود انسان الهی که ظهور نور عقل ازلی حق است که جهان قدیم را آفرید و اینک نوبت این انسان است تا جهانی دگر بیافریند به قدرت همان عقل الهی.

۱۳۸۲- امام صادق(ع) در باب حجابها و حجتهای الهی بر خلق می فرماید: که ابلیس پس از انکار سجده بر آدم بعنوان تسبیح آخرین و برترین ظهور الهی، دچار سرگشتگی و لعن و عذاب الهی گردید یعنی در مراتب عدمیت سقوط کرد و آنگاه به سجده بر هر کس و هر چیزی پرداخت تا شاید این خسران عظیمش را جبران کند و بدینگونه هر چه که در عالم ارض بود به سجده ابلیس آلوده شد ولی خسرانش علاجی نیافت تا اینکه دوباره به نزد آدم برگشت تا سجده و شهادت ناکرده اش را جبران کند ولی باز هم خیر و جبرانی نیافت. از این کلام امام درمی یابیم که تجلی الهی از هر چیزی که برترینش در آدم دورانهاست نیز وقتی دارد و نیز مهلتی که همان الساعه تجلی اوست که اگر حقش در همان وقت معلوم ادا نشود هر تلاش دیگری زان پس در جهت جبران آن کفران و خسران از روی جبر و ناچاری و عذاب و مکر و بازی است و هر چه هست از ایمان نیست و موجب ایمان نمی گردد چرا که در آن وقت تجلی، همه مخاطبان به روح و نور آن تجلی زنده شده و به نور عقل و عرفان حق روشن می شوند که تصدیق و شهادت و سجده و تسبیح بر آن محل تجلی (آدم) دقیقاً بمعنای تصدیق و تأویل و تحویل این نور عقل و عرفان الهی در خویشتن است همانطور که استکبار و انکار و اباء نمودن در قبال آن عین انکار و تحریف و تبدیل و واژگونی آن عقل و عرفان در خویشتن است: "در حالیکه فهمیدند آگاهانه عقل خود را تحریف و دگرگون ساختند." بقره۷۵-

۱۳۸۳- و همچنین با توجه به معارف این دو رساله مذکور و در ادامه مجموعه معارفمان دانستیم برترین حجاب و حجت الهی که میزان هر حق و باطل و کفر و ایمان و صدق و کذبی برای همه بشریت در عالم غیب و شهود و در وادی مسخها و نسخها همانا آدمهای ادوار بشریت بوده اند که همان معنای انسانهای کامل هر دوران است که بقول امام

صادق(ع) ما در آستانه ظهور انسان هشتم هستیم که در پرتو ظهور قائم آل محمد رخ می نماید که همان حجت و حجاب غیر مفارق خداوند است (بقول امام) که این حجاب غیر مفارق به این معناست که هر چیزی در هستی بیکرانه جهان به مثابه حجت و حجابی از پروردگار است که خداوند در جریان آفرینش آن در مرحله ای از خلقت آن چیز را آئینه تجلی خود قرار داده است که همه این مخلوقات و تجلیاتش جمعاً و در حدّ تمام و کمالش در این آدم هشتم متجلی می گردد که حجت و حجابی مطلقاً جدا ناشدنی از ذات احدیست. آیا براستی این حجاب غیر مفارق ذات احدی پروردگار چیست جز نور علم و حکمت و عرفانش که در یگانگی نخستین نور تجلی ازلی یعنی عقل متمرکز است که این نور غیر مفارق حق که جز ذاتش نیست فقط از طریق تعقل و خودآگاهی و عرفان نفس کشف حجاب می شود و نور احدیت را در زمینها و آسمانها و از قلب ذرات و کرات و همه موجوداتش متجلی می نماید تا همه بدانند که او حق است و براستی به ربوبیت کفایت کامله را دارد ولی افسوس که اکثر مردمان اصلاً در دیدار با پروردگارشان تردید دارند (فصلت-۵۴) که این او همان آدم آخرالزمان دورانهای پنجاه و هفت هزار ساله است که ما در آخرالزمان دور هفتم و آدم هفتم و سرآغاز دورهشتم و آدم هشتم قرار گرفته ایم.

۱۳۸۴- و اما آیا تعقل چیست؟ این مسئله را در رسالهٔ در جستجوی عقل معنا کرده ایم که تعقلی جز تلاش برای شناخت خویشتن نیست. پس تعقل به لحاظ لغت نیز به معنای اراده به عقلانیت و فهمیدن است یعنی فهمیدن را اختیار و عقل را انتخاب نمودن. که این ناب ترین معنای هم عقل است و هم اختیار. زیرا براستی آیا می توان بدون عقلانیت و فهم و دانائی هیچ معنائی از انتخاب و اختیار را تصوّر نمود؟ و همچنین آیا می توان بدون اراده و انتخابی عظیم، امری را فهم نمود؟ پس هیچ انتخاب و اختیاری بدون فهم محکم عقلانی ممکن نیست همانطور که هیچ تعقل و فهمیدنی بدون اراده و انتخابی راسخ ممکن نیست که درجه هر فهمی همان درجه وجودی از اراده به فهمیدن است و فهمیدن امری را تبدیل به انتخابی تمام وجودی کردن و آنرا برای تمامیت خویشتن اختیار نمودن و آن فهمیدن را نور اختیار و انتخاب سرنوشت خود ساختن: و اینست آدم در مراتب اختیار عقل!

۱۳۸۵- از فاصله بین اولین آدم در هر دور پنجاه و هفت هزار ساله تا آدم آخرالزمان آن دوره، سراسر مراتب تأویل و تجلی وحی به عقل است و الهام به علم و احکام به حکمت. همانطور که حضرت آدم ابوالبشر پس از هبوطش بر زمین اولین نبی است یعنی اولین کسی که الهام و وحی الهی را از آسمان هفتم شنود می کند که تدریجاً در مراتب صدها نبی و چندین مُرسل به تمام و کمال رسید و در رسول خاتم جامع کلام الهی حاصل شد که منجر به معراج آن حضرت گردید که روح العقل خداوندی را برای اهل زمین به ارمغان آورد و بدینگونه عصر نبوتها آخر شد و آخرالزمان این دوران پس از هزاره محمدی آغاز گشته است که قلمرو عقل خدا در بشر است که همان نطق روح القدس الهی است به نور وجود امام زمان. و هر که در وادی تعقل و معرفت نفس به این حجاب و حجّت غیر مفارق الهی یعنی نور امام زمان ملحق شد حق آدمیت را ادا کرده است که همه انبیاء و امامان معصوم در این حق یاریش داده و تعلیمش می بخشند تا انسان کامل شود، که جمع این کاملان عقل، برپاکننده قیامت آخرالزمان است به امامت قائم آل محمد. پس دانستیم که آدمیت جز عقلانیت نیست که همه زمینها و آسمانهای بیکرانه و همه موجودات و انبیاء و اولیای الهی برای تعلیم و تربیت و آفرینش این آدم متحدند به امر الهی تا این کاملترین آدم مظهر حجاب غیر مفارق و نور بی حجاب پروردگارش گردد که همان نور عقل ذات اقدسش می باشد.

۱۳۸۶- بار دیگر بهتر درک می کنیم که چرا رسول خاتم و ائمه هدی معرفت نفس را صراط المستقیم هدایت و رستگاری و لقای پروردگار نامیده اند و آن را مخزن هر علمی خوانده اند یعنی عقل و علم امّی که اهلش را به امّ الکتاب وجودش می رساند و دیدار با حجت و حجاب غیر مفارق خداوند که جز به معنای لقای جمال بی حجاب نیست و اینست که این اصطلاح "حجاب غیر مفارق" در کلام امام از لطیف ترین مفاهیم دیالکتیک توحید ذات احدیست که همین اصطلاح نشانه ای کبیر دال بر انتصاب این رساله به امام است که پروردگارش را حتی در لقای جمالش در کمال عصمت و قداست تجلیش، تسبیح و تبیین فرموده است. زیرا حجاب بانی فرق و فراق و مفارقت است پس حجاب غیر مفارق عین بی حجابی است و آن لقای حضرتش بر صراط عرفان نفس است به نور عقل ذات حضرتش در قلب عارف. یعنی

نور عقل متجلی از شناخت خود در نهایتش همان حجاب غیر مفارق خداوند است که در آینه وجود امام حیّ ممکن می شود به روش اطاعت بی چون و چرا. زیرا ذات بی چون و چرای حق را نمی توان بواسطه چون و چرا شناخت.

۱۳۸۷- بنابراین پر واضح است آنانکه می پندارند از طریق نقب در ظلمت تاریخ و اخبار و روایات می توانند به حقانیت حجتهای الهی در نزد چهارده معصوم و سایر انبیای سلف شهادت دهند و بگویند اشهد ان لااله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علی ولی الله و عیسی روح الله و موسی کلیم الله و ابراهیم خلیل الله و ... و آدم صفی الله، هنوز در خواب غفلتند مگر اینکه همه این شهادتها در عصر آخرالزمان بر امامان زنده و تجلیات انبیای سلف در جریان رجعت باشد که منجر به ایمان و رستگاری و هدایت گردد و موجب آدمیت شود. که اینست حقیقت حجاب غیر مفارق حق! در غیر اینصورت مجبوریم همچون ابلیس به جستجوی رد پاهای آیات و بینات و حجتهای تاریخ ظلمات بوسه زنیم و بت پرستیهای به اصطلاح عرفانی پیشه سازیم همچون بسیاری از مسلکهای شیطانی این دوران که مدعی هستند که هر چیزی در این جهان خداست و نام این توهم ابلیسی را وحدت وجود می پندارند. و بیهوده نیست که در عصر ما مکاتب شبه عرفانی هندی اینقدر اشاعه یافته است که مذهب همه – خدائی است که عملاً به شیطان پرستی رسیده است.

۱۳۸۸- حکمت مسخ و نسخ در کلام امام صادق(ع) نیز فقط به نور خرد دیالکتیک توحیدی و تسبیح لامتناهی قابل درک و هدایت بخش است چرا که در جریان هر مسخی از وجود کافران که حجتهای الهی را در عصر خود تسبیح و تصدیق نکرده اند امواجی از مسخ نیز همراه است با اینکه قبلاً نشان دادیم که نسخ امری خاص مؤمنان است که موجب رجعت الی الله و تعالی روح می باشد. ولی پیدایش نسخ در مسخ بیانگر رحمت مطلقه خداوند و شفاعت و نظر مکررش بر کافران است حتی در قالبهای ممسوخیت، حتی در قالب چهارپایان و گیاهان و حشرات و ذرّات. چرا که با ظهور هر حجت و آدمیتی در هر عصری این نور به قلمرو ممسوخیت کافران نیز تابانده می شود تا شاید اظهار توبه و ندامتی پدید آید که در اینصورت مشمول نسخ می شوند که همان رجعت معکوس از جریان ممسوخیت است. مثلاً اگر کافری در قالب یک جانور آبزی مسخ شده بواسطه مؤمنان خورده می شود و یا به هر روشی به آدمیان نزدیک می گردد (مثلاً در آکواریوم ها) تا بالاخره مرتبه به مرتبه به آدمیتش بازگردد که این مثالی از نسخ پس از مسخ است یا عروج پس از سقوط. و همچنین می دانیم که خداوند وعده نموده که بالاخره در پایان جهان همه گناهان را می بخشد و شفاعت ارحم الراحمینی همه را فرامی گیرد و خداوند هرگز خلاف وعده نمی کند. ولی باید درک کرد که همه سلسله مراتب نسخ و مسخ و عروج و سقوط و رحمت و غضب و مغفرت و عدالت و عقاب و عفو الهی به نور عقل و حکمت و علم و صفات و فعل الهی در مرتبه به مرتبه زمینها و آسمانها و نردبان بی انتهای تکامل موجودات محقق می شود و نه به ورد و فوتی و بی هیچ حق و میزان و حساب و کتابی. همانطور که خود می فرماید که هر ذره از خیر و شر امیال و اعمال ما را با ما حساب می کند و همانطور که امام فرموده جریان نسخ و مسخ آدمیان همان واقعه تحویل امیال و اعمالشان است به خودشان. که اگر در همین کلام امام تفکر کنیم و ذره ای ایمان داشته باشیم به ماهیت و عملکرد مسخ و نسخ به تمامیت عقلمان بینا می شویم که مثلاً اگر کافری پس از مرگش و بعد از گذران برزخش تبدیل به سگی شد بدین معناست که کلیه امیال و اعمالش سگی بوده است یعنی سگیت به مثابه درجه و ماهیتی از شخصیت یک کافر است. و خود حدیث مفصل بخوان از این مُجمل!

۱۳۸۹- همانطور که قبلاً متذکر شدیم طبق کلام امام صادق(ع) تا زمانیکه کافری در همین صورت بشری و در رجعتهای هفتگانه اش به حیات دنیوی به غایت کفر خالص و کامل نرسد و ابلیسی نگردد مستحق مسخ نمی شود که اولین درجه اش مسخ حیوانی است و اگر در مراتب هفتگانه ممسوخیت خویش هم توبه و ندامتی نداشته باشد و مشمول نسخی نگردد دچار مسخ قشاشی شده و تا قلمرو حشرات و ذرات مولکولی و سلولی و اتمی پیش میرود و نهایتاً در آخرالزمان تبدیل به عناصر و عوامل و اجزای دوزخ تکنولوژی می شود که ظهور شیاطین است بصورت ذرّات الکترونی و امواج رادیوئی و تشعشعات اتمی و امثالهم که غایتش تبدیل به شیطان آریلی می شود که گزارشی از ظهور و رؤیت یکی از این شیاطین آریلی از صفحه کامپیوتر در همین کتاب ذکر گردید.

۱۳۹۰- یکبار دگر دریافتیم هرچه که در جهان است در زمینها و آسمانها در بهشت و دوزخ و بلکه اصلاً ماده ساختاری دنیا از عالم ذرّه و کره و جمادی و حیوانی و نباتی و جنّی و انسی و شیطانی و همچنین الهی در عرصه ظهور و بروز همه جز آدمی نیست حتی ساختار و ماهیت تکنولوژی و همه عوارض و فرآورده هایش: اینست انسان!

۱۳۹۱- مپندار که به صرف خواندن این کتاب یکشبه عاقل و عارف شده ای! هرگز چنین نیست بلکه حداکثر اگر به شوق و طلب خوانده باشی روحی یافته ای تا زین پس بقدرتش تعقل و معرفت یابی و این حقایق را در جان و زندگیت دریابی و نه در دیگران! جابر جعفی در پایان رساله امّ الکتاب از امام باقر بخاطر اینهمه اسرار الهی که در اختیارش نهاده تشکر و سجده می کند که امام مجدداً به او می فرماید ای جابر بدان که بسیارند پیر مردانی که بسیار کتابهائی ناخوانده را خوانده و رسائل اسرار آمیز و علوم خفیه را از بر شده اند ولی هنوز نمی دانند دست راست از چپ خود را و سر از پای خود را! (یعنی هنوز واژگونه اند)-

۱۳۹۲- اینک بار دگر به راز اینهمه تأکید و اصرار ما در باب رابطه آدم – حوائی و ولایت زناشوئی پی می برید که یکی از ارکان دائمی مجموعه آثار ماست چرا که غایت این مجموعه معارف و مقصود از این قلمی که از ابراهیم خلیل(ع) تا رسول خاتم(ص) و قائم آل محمد(عج) به ما به امانت سپرده شده، جز خلق جدید انسان و آدم هشتم آخرالزمان نبوده است که حوا و زن هم روی دیگر آدم و باطن اوست که در حقیقت نسبت آدم به حوا عین نسبت امام است به مأموم و خالق است به مخلوق! و این سرّ ولایت است از زمین تا آسمان! همان سرّی که حتی در قلمرو زمینی و غریزیش حتی در نزد عالمان دینی و حکیمان بزرگ نیز به مثابه بزرگترین معمای لاینحل زندگیست که جز اولیای الهی از پس این حق بر نیامده و به سرّش بینا و آگاه نگشته اند که از همین مبنا تحت ولایت پروردگارشان درآمده اند یعنی آن مردانی که توانسته اند این ولایت را در رابطه با همسرانشان به تمام و کمال جاری سازند و نیز آن زنانی که توانسته اند این ولایت را به تمام و کمال از شوهران خود با دل و جان بپذیرند که در رأس این مردان و زنان، انبیای مرسل و معصومین قرار دارند و پس از آنها در آخرالزمان انگشت شماری از کسانیکه معروف به عارفان واصل هستند. که این ولایت سنگ زیر بنای ولایت امام مبین و خداوند خالق در زندگیست که بدون آن، ایمان و هدایت و عرفان و تعالی روح در هر زن و مردی مطلقاً محال است و اگر هم هست جز توهمی ابلیسی نیست. و نهایتاً این کلام مکرر الهی را در کتابش حجت کامله این ادعا قرار می دهیم که کسانیکه فردی غیر خداوند خالق را ولی خود قرار می دهند اگر صادق باشند خداوند خود آنها را هدایت نموده و حکم می نماید و البته خداوند بر نمایشات بندگان آگاه و بیناست. که این آیه شامل همه انواع و مراتب ولایت پذیریهاست و نکته بسیار قابل توجه در این آیه آنست که میزان این هدایت و حکم الهی نه صاحبان ولایت (مثل پیر یا شوهر یا پدر و غیره) که مدعیان ولایت پذیری است یعنی مرید، زن یا فرزند! یعنی اینکه اگر ولی تو کافر یا جاهل هم باشد اگر تو صادقانه ولایتش را بپذیری خداوند خود ضامن هدایت توست: اوست که در این رابطه حکم می کند و اهلش را هدایت می فرماید. به همین دلیل هم آیه مربوط به قیمومیت مرد بر زن از لفظ رجال و نساء سخن نموده است نه مؤمنین و مؤمنات: الرجال قوامون علی النساء! و این همان سنگ زیر بنای شریعت اسلامی و هدایت شیعی است که متأسفانه حتی در نزد اکثر علمای دینی مهجور و مغفول واقع شده است که دیگر حتی به تعارف هم درباره اش سخن نمی گویند الّا به واژگونی و تحت الشعاع فرهنگ مساوات و لیبرالی و حقوق بشری غرب که فرهنگی ضد دینی است و ضد ولائی. بلکه تنها معنائی از ولایت که در جوامع و دول اسلامی بر سر زبانهاست و جبارانه اعمال می شود پذیرش ولایت حکومتهای طاغوتی است بواسطه مردمان تحت حکومتشان، که این همان ولایت شیطانی است چرا که خداوند در کتابش کسانی را که از طاغوت پیروی می کنند پیروان شیطان خوانده است هرچند که امروزه همه حکومتهای روی زمین به مثابه والیان طاغوت تمدن مغرب زمین هستند که جباریت خود را با قدرت دموکراسی تکنولوژیکی مفتخرانه بر همه ملل جهان تحمیل می کند و هر که نپذیرد قتل عام می شود بنام آزادی و برابری.

۱۳۹۳- قبلاً نشان داده ایم که ابراهیم خلیل با نظر الهی و با مجاهدات شجره براندازش نخستین بانی علم تأویل کلمات است که ذکرش در قرآن کریم صریحاً آمده است یعنی حضرت ابراهیم از طریق براندازی ظلمت شجره و نژاد از وجودش (آن هم شجره طیبه بود و نه شجره خبیثه) به ذات نزادی و تکوینی خداوند در خویشتن تأویل شد پس به قلم الهی که گوهره عقل الهی بود نائل آمد که همان نور امامت است و خلافت: "به ابراهیم علم تأویل کلمات اعطا نمودیم و بدین

گونه او را امام و خلیفه خود ساختیم." قرآن کریم. و اینست که خانه ای که ابراهیم به امر خدایش بنا کرد تا به امروز خانه خدا باقی مانده است که در حقیقت خانه عقل و قلم خداست که حدود چهار هزار سال بعد این نور عقل و قلم آفرینش تکوینی خداوند بواسطه محمد که مظهر نور العقل خداوند بود بر زمین احیاء گردید از بابت دسترسی همه مردمان به این نور. که این همان وجه رحمة للعالمین این نور است از جان محمدی. که ظهور و تجسم این عقل و قلم محمدی در علی مرتضی رخ نمود که نخستین بانی خلق جدید است که در فرزندش حسین به تمام و کمال تعیّن یافت که تاریخ آدم هفتم را به پایان رساند و کاروان رجعت را برپا نمود که مبدأ حرکتش از کربلا بود. چرا که اگر ابراهیم فقط از همسر محبوبش گذشت و ولی و وصی خود را ذبح نمود حسین کل خاندانش را بهمراه یاران مخلصش قربانی کرد یعنی همسر و دو پسر و برادر و برادر زادگان و ... و مابقی را هم به کاروان اسرای شقی ترین خلایق سپرد و از همه مهمتر مقام وصایت و امامت خود را ذبح نمود که شرحش در سایر آثارمان آمده است. و بدینگونه بود که حسین مظهر نور ن و القلم پروردگارش گشت و پرچمدار رجعت الی الله در قیامت آخرالزمان شد تا همه خلق خدا را در هفت زمین و آسمان به ذات احدی خداوند تأویل و تحویل نماید به نور عقل و علم و عرفان. که خود ما نیز یکی از این تأویل شدگان ن و القلم حسینی هستیم و این کل خلاصه سیر رهائی از حیات و آفرینش تشریعی – تاریخی – دهری و الحاق به حیات و هستی تکوینی و الساعه است و بزبانی دیگر رهائی از قلم و کتاب سوادی (ظلمانی) و اتصال به قلم و کتاب الله است یا رهائی از عدمیت و الحاق به وجود. اینست که امام باقر(ع) آی الفون را محمد می داند و نونش را حسین. که در حقیقت محمد همان ظهور آی ابراهیم است از اینرو علم تأویل کلمات را که بر حروف استوارند بهتر درمی یابیم همانطور که نشان دادیم نون حسین همان تأویل و تجلی قلم ازلی خداوند است. و در واقعه تأویل و تفصیل حروف الفباء هم در نهایت تسبیحش آشکار کردیم که حرف ن در باطن خویش حاوی همه حروف الفباء می باشد. پس آئین ابراهیم حنیف که میزان و اساس اسلام در قرآن است همان روش و سنت لاتغیر الهی بر روی زمین است که فطرت بشر را عین فطرت خدا میسازد و آن راه و رسم تحصیل علم الهی است که اساسش علم تأویل کلمات می باشد پس آیین ابراهیم حنیف که جز براندازی نژاد و تاریخ و دهریت از خویشتن نیست همان دانشگاه علم وجود است و وجودیابی که مجموعه این مفاهیم بصورت آیات کثیری در قرآن پراکنده است که ما در اینجا جمعشان آوردیم. و خلاصه اینکه حقیقت سنت زندگانی انبیاء و اولیاء همان راه و رسم تعلیم و تعلم علم الهی است و لاغیر. همانطور که این سخن از ائمه هدی بیانگر همین حقیقت است که: "به راستی که عالمی جز ما نیست و شیعیان حقیقی هم متعلمین علم هستند و مابقی مردم جز خس و خاشاک نیستند." یعنی همان مسوخیت قشاشی!

۱۳۹۴- امام صادق می فرماید "اگر بتوانی مثلاً رنگ سرخ را بدون واسطه یک شیء سرخ رنگ، بشناسی به کمال معرفت رسیده ای و آن نور عقل است..." از این معنا می توان دریافت که اگر آدمی بتواند هر رنگ و بو و مزه و صدا و سیما و لمسی را بدون واسطه شیئی که این حواس از آن صادر می شود بشناسد به عقل و کمال معرفت نائل شده است، یعنی اگر بتواند معنا را بدون واسطه ماده درک کند! و این همان تأویل امور و اشیاء است در اسماء! این همان علم تأویل است که انسان را به عقل محض و معرفت کامل می رساند. این همان وحی باطنی و عرفانی است که حاصل دریافت ارواح منزله مورد بحث ماست که کمالش روح العقل محمدی است که همان قرآن است که بواسطه روح القدس به عرصه بیان می آید یعنی علم بیان که خاص امام زمان است که مؤمنان در رابطه روحانی با ایشان حاصل می کنند.

۱۳۹۵- هفت رنگ اصلی، هفت بوی اصلی، هفت مزه اصلی، هفت لمس اصلی، هفت صدا و نوای اصلی در هفت زمین و هفت آسمان از هفت روح الهی است که آن از هفت اسمای ذات خداوند است: اله، رب، حق، علی، حیّ، علیم و احد که از ذات اللهی هستند پس دو وجه دارند که ظاهر است و باطن از ال و لا! که این هفت اسم در وجه ظهور عبارتند از: رحمن، خالق، عادل، عزیز، محی، حمید و صمد! که در ظهور و تجلی آخرالزمانی همان چهارده معصوم آل محمدند! که این معصومین تأویل گر و تجلی ساز همه اسماء و کلمات و صفات و حواس و معانی و حقایق هستند و هر که به آنان متصل گردد به سمت حق تعالی تأویل و متجلی می گردد در هفت زمین و آسمانها!

۱۳۹۶- انسان اگر به حقایق تأویلی ادراکات حواس پنجگانه اش در خود رسیده باشد یعنی به نور عقل دست یافته باشد آنگاه هر رنگ و بوی و صدائی را از هر چیزی هم تأویل به ازلیت الهیش می کند و این تأویل اشیاء و مادیت جهان

است که آنرا وحدت وجود گوئیم. پس الهیت هر چیزی حیّ و حاضر می شود در همه حال و از هر امری! این همان ادراک حق است در خلق! و در اینصورت همه چیزها آیات الهی هستند و بدینگونه آدمی می بیند که او حق است زیرا چنین قدرت تأویلی و شهودی تحت الشعاع نور امام مبین ممکن می شود که همان اوست که حق است: آیا او به ربوبیت کفایت نمی کند؟ فصلت۵۴-

۱۳۹۷- دانستیم که همه موجوات عالم دارای هویت انسانی هستند زیرا عناصر و عوامل آفرینش انسان می باشند که در ساختار حیات مادی و معنوی انسان حضور دارند. پس همه مخلوقات در هر مرحله ای از آفرینش بر خود شاهد گرفته شده و اراده شان در آفرینش خودشان دخیل بوده است همانطور که امام صادق در الهفت متذکر می شوند. این اختیار در آفرینش و ماهیت هستی خویش منشأ خیر و شر و هدایت و ضلالت و نوری و ظلمانی بودن هویت موجودات است. یعنی آنانکه به امر تکوینی خداوند تسلیم شدند نوری و خیر و هادی و پاکند و مابقی هم ظلمانی و ناپاک! که ظلمانی و شرور شدن وجهی از ماهیت اشیاء بیان دیگری از اطاعت وارونه است. پس نهایتاً اراده الهی به یکی از این دو گونه جاری شده است. پس آدمی که غایت و کمال آفرینش است نیز در قلمرو ادراک و فهم و اراده اش هم دارای اختیار است که اصل و کمال این اختیار مربوط به عقل است یعنی ادراک عقلی را اختیار کردن یا نکردن! یعنی عاقل بودن یا نبودن! کسی که فهم خویش از حقیقت امام را تصدیق و انتخاب کرد اهل اختیار و هدایت است و دین! و کسی که این فهم را انکار و تحریف کرد کافر است چه با نماز و چه بی نماز! و مجبور است چه در جایگاه آمریت یا مأموریت!

۱۳۹۸- این کلام امام صادق(ع) در قرآن کریم نیز با تبیینی کلی تر آشکار است که می فرماید: "خواه ناخواه اطاعت کردند." پس این اراده به اطاعت کردن یا نکردن سرشته آفرینش همه موجودات است که منجر به دو نوع پیدایش و ظهور می شود از هر امری. و اینست که خداوند یکایک خلقش را در دنیا و آخرت و در هر قیامتی مؤاخذه و اجر و جزا می بخشد که غایت این واقعه در انسان و انسانیت رخ می نماید به کمال آگاهی و معرفت. همانطور که امام صادق(ع)، تفاوت آغاز و پایان هر مرحله از آفرینشی را همان مراتب ادراک و تفقه خوانده است یعنی هر چه که آفرینش عالم و آدمیان پیشتر می آید بر علم و فهمشان نیز افزوده می شود تا آنجائی که می فرماید خلق نخستین فقط همینقدر میدانستند که هستند و قبلاً نبوده اند ولی خلق آخرین بر همه کمّ و کیف و علل و حقایق هستی خود علم و آگاهی دارند که قیامت بر مبنای همین علم و آگاهی خلق برپا می شود و لذا اهل معرفت در قیامتش سبقت می گیرد ولی آنانکه به تعقل و معرفت میلی ندارند یعنی فهم خود را انکار یا تحریف می کنند مبتلای به مسخ و نسخ دورانها می شوند تا تدریجاً روی به ادراک خویش کنند یعنی عقل را اختیار نمایند و عاقل شوند و اینست که بطور کلی دوران نزول روح العقل محمدی در آخرالزمان، دوران قیامتهاست پس درک می کنیم که هدف خداوند از آفرینش عالم و آدم جز ظهور و اختیار عقل نبوده است و قیامت هم چیزی جز برپائی و ظهور عقل کل نیست و لذا هر کسی به میزان اختیار عقل و عقل اختیارش با این واقعه روبرو می شود. و "واقعه" که نام دیگر قیامت است همان وقوع عقل کل است. پس واضح است که ظهور تجلیات خداوند نیز همان ظهور جمال عقل است در مراتب! همانطور که پیش از این نشان دادیم که جمال آدمی به مثابه تجلی جمال خدا، چیزی جز جمع اجمالی اعضای حسّی و ادراکی نیست یعنی سر و گوش و چشم و بینی و لب و دهان. پس هر صورتی در عالم نیز مرتبه ای از صورت عقل است یعنی هر رنگ و بوئی همان رنگ و بوئی از عقل است و صدا و طعم و لمسی از عقل و نوری از عقل. زیرا جهان ظهور عقل خداست، عقلی که همان ذات وحدانی ازلش می باشد. پس هر چیزی بایستی تعقل شود که در غیر اینصورت ابتلای به ظلمت و جهل پدید می آید که قلمرو ابلیس است. حال بهتر درمی یابیم که چرا امام صادق(ع) ماهیت ابلیس را جهل خوانده است و لذا ابلیسیت آدمی نیز حاصل رویگردانیش از عقل است. پس ابلیس مخلوق تجاهل انسان است!

۱۳۹۹- با اندکی تأمل در احوال افکار و اعمال خویش متوجه می شویم که چگونه قدرت اختیار و اراده به انتخاب در هر امری سرآغاز عقلانیت و تعقل است در آن امر. در حقیقت آن گوهره اختیار و میل به انتخاب، زمینه تعقل است تعقل به معنای کسب کردن و احاطه بر حق وجود خویشتن در هر امری. و همانطور که این اختیار و انتخاب را نیز به لحاظ شدت و حدت، درجاتی است که همان درجات تعهد به انتخاب خویشتن است همان درجه از تعقل و عقلانیت و کسب حق وجود است در خویشتن از عالم و آدم. پس آنکه به انتخاب خویش در هر اختیاری تعهدی ندارد در حقیقت اختیارش را

اختیار نکرده است پس فاقد قدرت کسب حق وجود است یعنی فاقد تعقل و عقلانیت. و این همان معنای کفر است از نوع مشرکانه یا ملحدانه و یا منافقانه اش. و این اساس ظلم انسان به خویشتن است که او را به انواع جبرها مبتلا می سازد که عدمیتهاست و دوزخها و مسوخیت ها! زیرا کسی که انتخاب نمی کند انتخاب می شود یعنی به تسخیر درمی آید بواسطه کسانیکه پیش از او در این عدم انتخاب دچار عدمیت شدند پس با تسخیرش برای مدتی بطور کاذب احساس وجود میکنند که این احساسی دو جانبه است هرچند که فریبی بیش نیست فریبی که امروزه در نهایتش معروف به عشق است که عاقبتی جز عداوت و انتقام ندارد زیرا فریبی متقابل است بین دو انسانی که هر دو از مسئولیت انتخاب گریزانند. پس دیدیم که انتخاب، عقل و وجود یک جریان سه مرحله ای از خلق جدید انسان است و انسان شدن بعنوان خلیفه!

۱۴۰۰- امام صادق(ع) در "الهفت الشریف"، لطیف ترین و عالیترین راز توحید و ایمان عرفانی را در ماجرائی از آفرینش تبیین می فرماید که خلاصه اش چنین است که خداوند می فرماید: مرا در حجاب غیر مفارق بشناسید و بپرستید که حقیقت ایمان و هدایت من بر صراط همین است و لاغیر! و این حجاب و تجلی و حجتی از من است که قلمرو بداء من و شأن من در هر روزیست که در آن ابلیس راهی ندارد و آن حجابی از من است که نه من از آن جدا می شوم و نه آن حجاب از من جداشدنی است و آن وجود امامان زمان و تجلیاتشان از اولیایشان است. ولی مابقی حجابها و حجت ها و آیات قدیم من جملگی ابتلای به خطوات شیطان یافته اند زیرا شیطان پس از انکار من در حجاب آدم(ع)، همه چیزها را سجده نمود و در آن وسوسه هائی برای مشرکین و منافقان قرار داد همچون اماکن مقدس، قبور انبیاء و اولیاء و کتب مذهبی و اسماء و ادعیه فاقد نور امام که از راه تاریخ و وراثت بدست آمده است که همه اینها از ذلت و شرک و گناه مؤمنان پدید آمده است و لذا ردپای شیاطین با آنهاست. پس حجاب غیر مفارق و ذاتی خود را از حروف و کلمات و اسماء در آدم(ع) و وارثان علم آدم قرار داد، یعنی کلام امامان زنده و اولیای حق و عارفان تأویلی! و سپس خدای تعالی فرمود اگر با من مراوده نکنید علم من در شما باطل می شود زیرا من هر روز در شأنی دگر و هر آن در خلقی جدید و بدعت قرار دارم. این همان سخن دیگر امام صادق(ع) است که فرمود اگر هر روز بر علم ما افزوده نشود و علم جدیدی پدید نیاید کل علم در ما نابود می شود. و اینست معنای حجاب غیر مفارق خداوند که همان علم و کلام اولیای اوست که اهل قیامت و الساعه و بداء هستند. و اینست راه پرستش مؤمنانه و توحیدی خداوند! و لذا علی(ع) می فرماید: براستی که خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده شدنی نیست. یعنی مابقی روشهای پرستش الهی، مشرکانه و کافرانه و شیطانی است زیرا شیطان همه چیزها را لمس و آلوده کرده است و فقط در امامان و اولیای آنها منع شده است و این همان مقام و قلمرو عصمت است. پس همانطور که امام دائماً مشغول مراوده و مکالمه با خداوند در خویشتن است اولیای او هم دائماً بایستی در حال مراوده و مکالمه با امام در خویشتن باشند از راه عرفان نفس و حضور قلبی و ارتباط روحانی با امام بواسطه روحی که از او یافته اند. و سائر مؤمنان هم بایستی دارای چنین رابطه ای با اولیاء و پیر طریقت خود باشند و اینست شناخت حقیقی خداوند و پرستش او از حجاب غیر مفارق و بیواسطه اش! و اینست راز این کلام خدا که "و آنها شیاطین را بجای خدا، اولیاء خود گرفتند و پنداشتند که در هدایت هستند." اعراف ۲۹-۳۰! پس معلوم است که شیطان را خدا پنداشتند که در هدایت خود اینقدر اطمینان دارند. و این حاصل جستجوی حجت ها و حجت الهی در غیر امام حی است و پرستش خدا در عبادات و شعائر و اماکن و چیزهائی که در خلقت قدیم است در حالیکه خلق جدید در قلمرو امام زنده قرار دارد که عرصه خدای حیّ و قیوم است و لذا فرموده: ای اهل ایمان، خدای حیّ و قیوم را بپرستید! قرآن- این همان عبادت پرستی، شریعت پرستی، کتاب پرستی و پرستش قبور انبیاء و اولیای الهی است و پرستش خدا در امام غایب! و این همان مذهبی است که ابلیس بنا کرده است: غیب پرستی و قدمت پرستی.

۱۴۰۱- بسیاری از حقایق رساله امّ الکتاب تحت عنوان موضوعاتی دیگر و با بیانی متفاوت در رساله الهفت الشریف نیز تصدیق شده اند از جمله این حقیقت که ارواح طیبه ائمه هدی و اولیای محمدی که در رأس آنها انوار پنج تن آل الله هستند در خلقت ازلی آسمانها همان رسولان سبّوحی خداوند و حجابها و حجت های تجلیش بسوی سایر خلق در آسمانها و زمینها بوده اند در همه دورها و اکوار آفرینش تا اینکه در آخرالزمان هر دور هفت هزار ساله ای بصورت تجسد بشری رخ نموده اند و بدینگونه حجت را بر خلق به تمام و کمال رسانیده اند که: ما هم بشری مثل شما هستیم. (قرآن کریم)- که اتفاقاً همین بشریت آنها بزرگترین بهانه و حربه انکار خلق کافر بوده است و می گفتند: "او هم که بشری مثل ماست پس ما همان خدای اجداد خود را می پرستیم." قرآن کریم- در حالیکه همین کافران در تجلیات دیگری از رسولان

الهی یعنی تجلیات غیر جسمانی آنان را بهانه انکارش قرار می دادند یعنی آنگاه که آیات و بینات و حجتهای الهی از وجود این ارواح طیبه بسوی کافران می آمد می گفتند: شما که همچون ما نیستید پس ما را با شما چکار بلکه ما از شما بهتریم. که عین این آیات در قرآن کریم آمده است همانطور که می فرماید اگر ملائک عرش از آسمان فرود آیند کافران می گویند این طلسمی بیش نیست پس بر کفرشان می افزایند. (قرآن) همانطور که طبق کلام مکرر قرآن هر چه که معجزات بیشتری آمد جز به کفر کافران نیفزود که این معجزات به مثابه حجت های غیبی هستند. از این معارف امامین باقر و صادق(ع) در دو رساله مذکور حقیقت تأویلی دیگری آشکار شده است که خلاصه اش اینست که مردمانی هم که امروز بر روی زمین زیست می کنند اعم از کافر و مؤمن و منسوب به هر مکتب و مذهبی، لااقل شش بار دیگر در ادوار پنجاه و هفت هزار ساله به دنیا آمده اند و اینک بار هفتمشان است. و هر بار جدیدی که به دنیا آمده اند در شرایط و موقعیتهای متفاوت و بلکه متضاد با دفعات پیشین بوده است تا همه انواع و مراتب حیات مادی و معنوی را تجربه و درک کنند تا نهایتاً در این دفعه هفتم که بار آخر است با آگاهی و اختیار همه جانبه به انتخاب درجه برتر و خالص تری از کفر یا ایمان نائل آیند که در آخرالزمان این دور هفتم که در آن بسر می بریم تکلیف نهائی این کافران و مؤمنان تا پایان جهان یعنی تا زمانیکه زمین و آسمانها برپاست معلوم و معین گردد در بهشتها یا دوزخ های جاوید. یعنی در آسمانهای برتر به نور الهی نسخ می شوند و یا در زمینهای پست تر به نار شیطانی مسخ می گردند. که بقول امام صادق(ع) مؤمنان نهایتاً به اصلیت ملکوتی و فرشته ای خود بازمی گردند و کافران هم تا پایان جهان تبدیل به دد و حشرات و خس و خاشاک می شوند و همه این امتحانات و انتخابات در قبال ظهورات الهی از حجابهای غیر مفارق یعنی امامان زمان رخ می نماید. و یکی از بزرگترین رسالتهای نورانی و روحانی و عرفانی این امامان و اولیای محمدی بویژه در آخرالزمان دور هفتم اینست که همه مردمان را از نسیان دهر بیدار می سازند و به هوش می آورند تا هر کسی ماهیت جوهری و خلاصه حیات و کفر و ایمان ادوار گذشته اش را به یاد آورد و دریابد تا اگر خواهد عبرت بگیرد و یا سبقت جوید. که مجموعه این آثار و معارف واضحترین حجت این ادعاست به مصداق این کلام خدا در کتابش: ما ذکر را (نور خودآگاهی و دهرزدائی) به همراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا حقیقت هر آنچه که بر سر مردمان آمده را برایشان بیان کنی تا باشد که تفکر کنند و عبرت گیرند و هدایت شوند. بنابراین باید گفت آنچه که موسوم به سرنوشت محتوم و کفر و ایمان مادرزادی و موروثی یا ژنتیکی است نه منسوب به والدین و آباء و اجداد، بلکه منسوب به حیات و اعمال و انتخابات خود ما در ادوار هفتگانه پنجاه و هفت هزار ساله پیشین است که مدت تاریخیش بطور کلی از آغاز آدم اول تاکنون حدود سیصد و پنجاه هزار سال است طبق قول امام. و اینگونه است که هیچ احدی نمی تواند اعمال و سرنوشت خود را به گردن پیشینیان خود بیندازد که از او پذیرفته هم نمی شود همانطور که در قرآن کریم مکرراً هم آمده است. در حقیقت باید گفت که هر یک از ما که امروزه بر زمین هستیم در مجموع ادوار هفتگانه پیشین حیات خود همه هفت مرسلین و امامان را درک کرده ایم بدین معنا که مثلا کسی که در دور اول حیات بشری خود در عصر آدم اول زیسته است در دور پنجاه و هفت هزار ساله بعدی در عصر نوح دوم آمده است و در دور سوم در عصر ابراهیم سوم آمده است و در دور چهارم در عصر موسی چهارم آمده است و در دور پنجم در عصر مسیح پنجم آمده است و در دور ششم در عصر محمد ششم آمده است پس در دور هفتم که اکنون است با قائم آخرالزمان روبرو می شود و بدینگونه حجت ها بر وی کامل می گردد زیرا همه ارواح هفتگانه بر وی نازل شده است. که هر فردی در هر دوری نسبت به هر یک از این ارواح و حجتهای الهی، کفر یا ایمان ورزیده است که در آخرالزمان دور هفتم شاهد نزول همه این هفت ارواح خواهد بود. از وجود مهدی های دوازده گانه و عارفان محمدی و قائم آل محمد آنهم در تجلیات انسانی و شهودی که بسیار برتر از همه معجزات پیامبران پیشین است. ولی آن حجت هدایت بخش جز نور عقل و علم و عرفان نیست. آیا براستی رحمتی برتر از این و حجتی بالغ تر و کاملتر از این ممکن است! الحمدلله رب العالمین و احسن الخالقین و ارحم الراحمین! "پس بگو که از رحمت من نومید و منقطع نگردید که خداوند جمیع گناهانتان را می بخشد که او ارحم الراحمین است." قرآن کریم- و کلام نهائی در پاسخ به این سئوال که آیا اصلاً خداوند به چه منظوری این عالم و آدم بی آغاز و پایان را آفریده، جواب همانست که همواره گفته ایم که این دو امام همام نیز با دهها سخن آشکار مهر تأئید بر آن نهاده اند و آن رسیدن انسان به نور عقل و علم و عرفان خداوند است که همان ذات احدی اوست. پس هدف از اینهمه آفرینش اینست که انسانی یا انسانهائی به مقام ذات احدیتش نائل شده و از آن ظهور و رخ نمایند یعنی پروردگارشان را به خلق جدیدی از خود آشکار کنند یعنی خود الهیشان را: فطرت الله التی فطر الناس علیها! که

بارزترین برهان این کلام الهی یعنی یگانگی فطرت الله و فطرت الناس همان نور عقل به مثابه حضور ناطقه ذات خدا در انسان است و اینکه طبق قول مکرر قرآن کریم آدمی اصالتاً و در آفرینش خود کافر است حجتی بر این ادعاست چرا که ادعای کفر یک کلام بیش نیست: "من خدا هستم!" که تنها ایراد این ادعا تسبیحی نبودن است که موجب واژگونی مدعیش میشود و او را خصم خود می سازد. و من خدایم همان حضور عقل و ذات خدا در بشر است ولی کافران این عقل ذات را آگاهانه تحریف می کنند. "چون فهمیدند آگاهانه عقلشان را تحریف کردند و واژگون شدند." قرآن- پس کفر و ایمان یکایک انسانها توأمان برهان حضور ناطقه ذات الهی (عقل) در بشر است که تصدیق کننده این آیه فطرت است. اینست که چون کفر بخود آید عین ایمان است و این بخودآئی جز معنای تأویل عقل نیست یعنی تأویل عقل به عقل! و این یعنی تعقل که انسان را به عصمت ذات میرساند. و اما اینک بهتر از هر زمانی به این یقین می رسیم که چرا قرآن را کتاب ذکر (به یاد آوردن خود) نامیده است صاحبش! چرا که قرآن عصاره سرگذشت ظاهر و باطن هر یک از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله بشر می باشد. پس براستی این کلام خدا عین حقیقت است که فرموده "یاد هر کس و هر چیزی در این کتاب وجود دارد" پس خوشا به سعادت کسی که خودش را در این کتاب پیدا کند که دیگر تا ابد گم نخواهد شد و از یاد نخواهد برد و نخواهد رفت. صدق الله العلی العظیم!

این گزارش اجمالی دیگری از واقعه نزول روح امّ الکتاب است که به مدت حدود پنج ماه از شب عاشورای سال ۱۳۹۴ ه.ش تا به امروز یعنی نیمه اسفند ۱۳۹۴ بطور شبانه روز در جریان بوده است که در اواسط این واقعه دو رساله امّ الکتاب امام باقر العلوم(ع) و الهفت امام جعفر صادق(ع) از اعماق تاریخ به یاریمان آمدند که در تبیین حقایق این روح که روح الارواح همه نزولات آسمانی است مددکارمان بوده اند که ایمانی بر ایمان و یقینی بر یقین و روحی بر این روح افزوده اند. و قابل ذکر است که این رساله فقط ترسیم شمایل و شاکله کلی امّ الکتاب محسوب می شود و براستی در مقام یک روح است و خوشا به سعادت کسی که از مطالعه آن به این روح نائل آید که فوز عظیم جز این نیست و فرج کبیر امام زمان!

پس آنقدر پروردگارت را تسبیح نما تا به یقین برسی. (قرآن کریم)- پروردگارا تو را شکر که هستی و همواره بوده و تا ابد خواهی بود! آیا براستی هستی ما بی تو چه می بود؟ هرچند که اصلاً نمی بود تا بگوئیم که چه می بود! پس تو واجب وجود مائی و وجود واجب مائی و فهم ما از وجود خود مائی پس عقل مائی! پس مگذار که عقلمان را تحریف و انکار کنیم! پس ما را نور تسبیح بخش! اللهم صل علی محمد و آل محمد!

و همچنین برای نخستین بار در تاریخ حکمت و معرفت اسلامی است که بزرگترین راز مگوی حق که در پس پرده معرفت اسلامی در تقیه و مکتوم مانده بود به عقل و منطق توحیدی و همگانی و بر مبنای رحمت و عدالت و شفاعت الهی در این رساله تبیین و آشکار گردید یعنی سرّ نسخ و مسخ و رسخ و فسخ! آنهم به حجت کلام امامان شیعه بعنوان مظاهر عقل خدا در بشر!

۱۴۰۲- بزرگترین ارزش و قدر و عظمت معارف این رساله و دو رساله مورد بحث ما از امامین باقر و صادق(ع) در فهم توحید به معنای کامل کلمه است توحیدی که موجب پرستش صاحب فهمش گردد نسبت به حضرت احدیت که جهان بیکرانه را برای آدمیت برپا نموده است و سپس آنرا بسوی خودش بازمی گرداند. همانطور که هر انسانی با نخستین تفکراتش درباره معنا و مقصود حیات و هستی خویش بطور طبیعی و فطری به سئوالاتی می رسد که ارکان علم توحید است که کاملان معرفت درباره اش نظر داده اند و به مسائل فطری و امّی و وجودی وجدان هر کودکی پاسخگو بوده اند و لذا این نوع معارف و اسرار دارای هویتی امّی و کودکانه اند و لذا آدمی اگر در سن کمال و کهولتش به این امیت و طفولیت فطری باز نگردد اصلاً این نوع مسائل و حقایق در نظرش هیچ اصالت و موضوعیتی ندارد این نیز دلیل دیگری بر معنای امّ الکتاب است یعنی کتاب مادری که به مسائل کودکش پاسخ میگوید که از کجا آمده بهر چه آمده و به کجا آمده و چیست و چه می کند و کردارش به کجا می رود که حق و باطلش چیست و عاقبت به کجا بازمی گردد و همه اینها برای چیست. اینها همان مسائل مورد بحث امام پنج ساله ماست.

۱۴۰۳- پس واضح است که همه حقایق تأویلی که همان اسرار قلمرو رجعت است که حقایق نسخ و مسخ را نیز شامل می شود فقط برای کسانی قابل توجه و فهم است که درباره مبدأ و معاد هستی خود مسأله دارند که مسائلی باطنی و تمام وجودی است و نه مسائلی در بازار معیشت و ریاست. اینکه اصلاً آدمی چرا مسئول کل سرنوشت و همه اعمال و بلکه امیال و افکار و عواطف خویش است که در دنیا و آخرت از او سئوال می شود و مجبور به پاسخگوئی است. اگر بقول کلامی از خداوند در کتابش، آدمی را هیچ اراده و اختیاری نیست پس اینهمه مسئولیت و پاسخگوئی ذره ای بر چه حقی قرار دارد و همچنین اگر بر حسب کلام دیگری از خداوند در کتابش، آدمی همانست که اختیار می کند پس چرا از بابت اختیاری که به او محول شده مؤاخده و جزا می شود. همچنین چرا و بر چه حق و عدالتی همه آدمیان در شرایط و امکانات گوناگون و بلکه متضاد براساس حکم و قانون واحدی محاسبه میشوند یعنی آنکه در شرایطی کافرانه و جاهلانه و حقیرانه و جبارانه زیست کرده به همان حقی مؤاخذه می شود که در شرایطی کاملاً متضادش برای افرادی دیگر که با موقعیتی مؤمنانه و عالمانه و آزادانه و سرفراز زیسته اند. یعنی اینکه چرا اینهمه آدمیان که در حیات این دنیا در شرایطی متفاوت و متضاد زندگی می کنند به یک حق محاسبه میشوند. و از همه مهمتر اینکه کافر و مؤمن و فقیر و غنی و عالم و جاهل و حاکم و محکوم در سراسر زندگی خود با انواع بلایا و بیماریها و سختی ها زندگی می کنند و عاقبت به سوی مرگ و فنا می روند و با اینحال مجبورند به خدای خالقی که خود مظهر همه توانائی ها و دانائی ها و عزت ها و قدرت مطلقه است حساب و کتاب اعمال و امیال خود را تحویل داده و بر حسب این اقتدار مطلقه اش مؤاخذه شوند. همه این مسائل و معماها مربوط به قلمرو مسئولیت عالمان ربانی و عارفان موحد است تا مردمان را به لحاظ عقلی در همه این مسائل مجاب نمایند و نهایتاً همه را به پرستش عالمانه و عاشقانه خالق بکشانند و آن علم توحید است بدین معنا که هر انسانی بایستی جانشین و مسئول تمام و کمال خدای خود در جهان هستی باشد یعنی موجودی معیوب و مظهر همه صفات عدمی که بایستی وجود مطلقه خالقش را در خود بیابد، بشناسد، بپرستد، بشود و باشد این اساس و مقصد علم و عرفانی است که آنرا توحیدی و وحدت وجودی نامیده اند که کل هستی بیکرانه و همه انبیاء و اولیاء و اوصیاء برای حصول به این معنا پدید آمده اند یعنی توحید! و این رساله پاسخگوی این مسائل است. و اگر باور و فهم توحیدی نسخ و مسخ و رسخ و فسخ نباشد یعنی اگر این رجعت های مکرر انسان در مراتب عالم هستی نباشد که همه انواع و مدارج حیات را درک و تجربه نکند علم توحید و تبیین توحیدی بر مبنای رحمت و عدالت و حکمت و معرفت و محبت الهی و ایمان به مبدأ و معاد و قیامت و حشر و حساب و کتاب مطلقاً ممکن نمی آید مگر همان هذیانها و تهمت هایی که تحت عنوان اصول عقاید تحویل مردم میشود و همه را در کفر و انکارشان تحکیم می سازد و همچون علمای بنی اسرائیل دستان خدا را در رحمت و بدعتش می بندد و همه حقارتها و حماقت های خود را به خدا نسبت میدهد و حیات آدمی را عرصه ظهور جباریت و ناتوانی و شقاوت خداوند معرفی می کند که پناه بر خدا از اینهمه کفر و تهمت های مدعیان علوم دینی. و بقول کاتب و ناشر رساله الهفت: "چون وقتی که از فهم این تأویلات عاجز شدند و در آن هیچ منفعتی برای خود نیافتند انکارش نمودند و طعنه و استهزاء پیشه کردند."

۱۴۰۴- آیا براستی چه منفعتی در علوم تأویلی برای انسان نهفته است که انسان را مشتاق و محتاج فهم و باورش میسازد تا نسبت به عالی ترین علوم الهی از زبان امامان ما کافر نشویم که این عین کفر نسبت به امامت است چرا که دانسته ایم که اصل امامت همان ظهور کلمةالله می باشد که عقل الهی است. زیرا عداوت مردمان و بدتر از آن عداوت عالمان دینی نسبت به آنچه که نمی فهمند همان عداوتشان نسبت به امام و امامت است در حالیکه فطرتاً بایستی در قبال آنچه که نمی فهمند تقرب و دوستی جویند تا بفهمند بخصوص اگر موضوع مورد سوءتفاهمشان امری از جانب امام و یا منسوب به امامان باشد.

۱۴۰۵- بی تردید تا حداقل درد خودشناسی و دین شناسی و خداشناسی و زندگی شناسی در کسی نباشد نسبت به این نوع معارف تأویلی و علوم باطنی و اسرار غیبی هیچ تعلقی نخواهد بود بخصوص برای کسانیکه بر روی جهل و کفر و نفاق مردمان سرمایه گذاری کرده اند و مردم سواری می کنند که بی شک در صف مقدم دشمنان این معارف قرار میگیرند. در حالیکه عامه مردم که در حماقت و شقاوت طاغوت غرق نشده اند و وجدانشان را نفروخته اند در این معارف تأویلی خیر و منافع کثیری می یابند نه لزوماً بابت ایمان و عشق عرفانی بلکه از این بابت که می بینند پس از حیات این دنیا چه دنیاهای متنوع تر و بدیعی در انتظارشان است از نوع برتر یا پست تری که در همین حیات دنیا در

آرزویش مرده اند و مطلب دیگر اینکه می بینند که کل سرنوشت ابدی اخرویشان در نزد خدا فقط بر محاسبه همین حیات تک بعدی و حقیر این دنیا بنا نشده است و بلکه زندگی های بسیار متنوع تر و نوینی تا پایان هستی برایشان پیش بینی شده است تا همه مراتب وجود را تجربه و فهم کنند و آنگاه به انتخابی نهائی و ابدی برسند در نزد پروردگارشان و الی ربک المنتهی آیا این کم منفعتی است در حقیقت انواع و مراتب نسخ ها و مسخ های حیات پس از مرگ به معنای ظهور و تحقق بسیاری از امیال و آرمان های مؤمنانه و کافرانه و عارفانه و جاهلانه بشر است پس برای این هر دو جماعت حامل منافع شگرفی است پس از این منظر این حقایق باطنی و غیبی عین رحمت خداست بر بشر و مصداق این کلامش: و بیاد آورید که خداوند همه خواسته هایتان را اجابت نموده است پس اینک نوبت شماست که خدایتان را اجابت کنید. پس باید گفت که تعامل و تفکر در این نوع علوم و معارف و نجات از انکار و عداوت با آن عین جنگ با خویشتن است نیازمند ذره ای ایمان است ایمان به عالم غیب و نیز ایمان به علوم و معارف غیبی که امامان معصوم معلمین آن هستند. پس در حقیقت برای ما به عنوان مذهب شیعه چنین انکاری عین انکار شیعه گری خودمان است و انکار امامان بعنوان معلمین هدایت بسوی غیب و رستگاری از زندان دنیا. ولی افسوس که بسیاری از مردمان امروزه حتی منافع دنیوی خود را فراموش کرده اند. و اینست که خداوند در کتابش می فرماید که کافران با اینکه دنیا را می پرستند ولی حتی علم دنیا نیز در نزد مؤمنان است. و علم نسخ و مسخ به لحاظی چنان منافع و مفاهیم دنیوی و اخروی را بصورت جریانی واحد آشکار کرده است که مطلقاً بی سابقه است و مصداق این کلام الهی در کتابش می باشد که "بهشت و دوزخ در ظرف و به عرض زمین و آسمانهاست و اینکه مردمان پس از مرگشان با کمال حیرت می گویند اینجا هم که مثل آنجاست" بنابراین باید گفت که علوم تأویلی و باطنی تماماً در ادامه و تصدیق معارف تنزیلی در قرآن کریم است همانطور که امام باقر در امّ الکتابش و امام صادق در الهفت همه تأویلات خود را بر آیاتی از قرآن بنا کرده اند و حقایق باطن این آیات را آشکار نموده اند که هر انسان مؤمنی هم به نور تعقل و معرفت نفس به درجه ای قادر به این کار میباشد چرا که حاصل روحی از امام است زیرا مؤمن فاقد روح امام نداریم که در این باب قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم.

۱۴۰۶- علم توحید (وحدت وجود) که همان علم حصول یگانگی انسان و خداست اگر بر ارکان عقلانیت محض لامتناهی، رحمت مطلقه، عدالت مطلق، خلافتی بین وجود و عدم و نیز بدعت بی پایان استوار نباشد مطلقاً امکان تحقق ندارد و دچار تناقض و شرک و ابطال می شود و لذا نمی تواند اهلش را بر صراط المستقیم حقیقت هدایت نماید. این ارکان اربعه که جملگی مطلق و لامتناهی هستند همان معنا و مفهوم توحید، نبوت، معاد و عدل هستند که اهلش را به ولایت و امامت وجودی در فطرت می رسانند که بدون نور امام حیّ حاصل نمی آید که خود مظهر یگانگی مطلقیّت این ارکان اربعه است. یعنی تعقل جز به انگیزه فهم امور متناقض و حل تناقضات و کشف یگانگی شان، موجودیتی ندارد و لذا تفاوت ها و تضادها موتور محرکه تعقل بشرند بسوی یگانگی و لذا ما دیالکتیک را آنگونه که توصیف نموده ایم همان عقل عقل می دانیم که در قرآن کریم اولوالالباب صاحبان این عقل معرفی شده اند. و اما نبوت انبیای الهی در فهم بشری اگر حمل بر رحمت محض نباشد مطلقاً تصدیق نمی شود که کمال این رحمت در نبی خاتم رخ نموده است که حامل روح العقل الهی برای بشریت است و اما معاد که طبق قول الهی در کتابش آستانه خلق جدید و انشاء اخروی است یعنی بدعت است. که این معنا نیز جز به نور تعقل باور نمی شود و اما رکن چهارم یعنی عدالت که همان خلافت بین انسان و خداست مستلزم عقل مطلق است زیرا قلمرو درک یگانگی وجود و عدم است و این آستانه امامت است. پس می بینیم همه این ارکان اربعه توحیدی هستند به همان شدت که عقلانی هستند. و بدینگونه درک می کنیم که همه ارکان و اصول دین به مثابه وجوه اربعه عقل هستند و مراتبش. که کمالش در دین محمد و امامان محمدی رخ نموده است پس منکران عقل را به این دین راهی نیست بخصوص آنانکه عقل و وحی را مخالف همدیگر قرار داده اند در حالیکه وحی محمدی که ظهورش در امامان محمدی است همان ظهور روح العقل است و روح القدس.

۱۴۰۷- از نصّ صریح قرآن آشکار است که نبی اکرم همچون کودکی (امّی) در ید وحی الهی مشغول شنیدن کلام روح القدس و املایش به کاتبان وحی است: پس ای رسول در تکرار کلام وحی شتاب مکن که مبادا از خداوند سبقت بگیری (یعنی کلماتی هم نادانسته از نزد خود بر وحی بیافزائی) و نگران مباش که فراموش کنی زیرا ما خود بیادت می آوریم. آیاتی از قرآن. پس کسانیکه ادعا می کنند که قرآن کلام محمد است گوئی که این آیات را هرگز نخوانده اند و عجبا که چنین ادعائی که در فتوحات مکیه نیز وارد شده است که انشاء الله از جمله دسیسه کاری های قلمرو استنساخ است

همانطور که در بسیاری از موارد کلمه علی را برداشته و بر جایش ابوبکر و عمر گذاشته اند. ولی امامت که ظهور عقل الهی و نطق خود روح القدس است امری بسیار برتر و نعمتی در حد کمال است که روح القدسی که در گوش محمد کلام قرآن را قرائت می نموده اینک عین عقل و نفس ناطقه امام است و اینست که باطن قرآن را تبیین می کند یعنی محکمات و امّ الکتاب را و آن همان نوری است که ذات احدی پروردگار به قدرتش تسبیح کرده و آفریده است که این تسبیح نیز اصل این عقل ذاتی خداست که ذات خدا نیز جز همین عقل نیست و ذات عقل هم جز تسبیح نیست و فعل تسبیح هم جز از خودگذشتگی و ضدیت با خود نیست خودیتی که همان عدمیت است و عدمیتی که همان احدیت صمدی است که از هر چه غیر خود مبرا و بی نیاز است و این عقل تسبیحی و تسبیح عقلانی همان قیام برعلیه خود است و این فروپاشی عدم است و عرصه ظهور و آفرینش و این نبرد با خود و ضدیت با خود همان قیام عقل است و اقامه صلوة خدا و لذا بانگ آفرینش با الله اکبر شروع شد و با لااله الاّ الله کامل گردید همانطور که در امّ الکتاب شاهدیم: و این همان مفهوم عاشورائی بودن آفرینش جهان است که عین ایثار خداوند است. و لذا همه ارواح منزله هم عاشورائی هستند و حسینی!

۱۴۰۸- پس دیدیم که آفرینش همان وقوع تقوای الهی است که با اسم "واق" در قرآن کریم مذکور است که هیچکس از مفسران قرآنی شهامت روبرو شدن با آن را نداشته اند. پس این واق الهی همان ظهور عقل الهی و تسبیح الهی و آفرینش الهی است که ما این واقعه را به عنوان ظهور عقل العقل در کتاب دیالکتیک دیالکتیک تبیین کرده ایم که خلاصه اش این است: فقط کسی خود است که ضد خود باشد و هر که بخواهد خود باشد ضد خود می شود! که این سرّ و سحر عقل است و توحید و وجود و آفرینش و همچنین دین خدا. و نیز این نکته باریکتر ز مو که عموماً در تبیین توحیدی دین و اسماءالله همواره مغفول مانده است و تحت عنوان جاهلانه تنزیه و تسبیح خداوند به تعطیل و انکار خدا انجامیده است که خداپرستی معدومی و ابلیسی را بنا کرده است اینکه: خداوند هرگز و ابداً خلقش را امر به ناحق نمی کند یعنی امر به چیزی که در ذات احدیتش نباشد زیرا مگر حقی جز خود او می شناسیم. پس بلاشک امرش به تقوا که بنیاد و محور دین اوست همان امر به حق الحق وجود انسان است که از واقّ الهی حاصل شده است و تسبیح و تنزیه اش از خود و لذا نخستین آوایی از خداوند که آفرینش را آغاز کرد (طبق قول امام باقر) همان ندای الله اکبر بود به این معنا که خدا از این لحظه برتر از خویش است که این برتری اش در موجودی بنام انسان که هدف آفرینش است محقق گشته است که معنای خلافت اللهی انسان است که منزه از هر گونه تعارفی است بلکه عین حق آفرینش است و سرّ مطلقیت او در انسان است که در همه ارکان اربعه دین و اسلام حضور دارد یعنی عقل مطلق (توحید)، رحمت مطلق (نبوت)، بدعت مطلق (معاد) و خلافت مطلق (عدل) که نهایتاً این چهار اطلاق الهی در وجود امام مبین محقق و رخ می نماید که همه تجلیاتش مطلق است به انوار مطلقه این ارکان اربعه. که مراتب ظهورش طبق قول امام باقر عبارت است از ظهور معنای خدا در امام و ظهور معنای امام در شیعیان مخلص و اولیایش و ظهور این اولیاء در کل خلق خدا در مراتب تقوا و تقیّه و تسبیح. و این مراتب ظهور عقل یا ذهن مطلق خداوند است که در این باب به کتابهای "خداشناسی امامیه" و "جستجوی عقل" و "نقد اندیشه مطلق" رجوع کنید.

۱۴۰۹- پس بار دگر دیدیم و دانستیم که ظهور کلمةالله در تأویل ال – لا همان منشأ و مصدر عقل و تسبیح و صلاة و واقّ الهی است که قیام ذات اقدس پروردگار بر علیه خویش است و این همان رویاروئی ال و لا است که در انسان کامل به یگانگی می رسد و مظهر عبودیت و عشق حق می گردد یعنی الله و ظهورش در قائم آل محمد به تمام و کمال! این قیام حق بر علیه خود، همان عشق است که آن گوهر ذات احدی در آفرینش است. پس اگر این ضدیت حق با خودش و قیامش بر علیه خود همان عشق است پس در آن هیچ تناقض و ضدیتی نیست بلکه عین احدیت است. پس مؤمنان هم بایستی برای پروردگارشان بر علیه خود قیام کنند.

۱۴۱۰- و اما اینک بدان و بدان که قائم آل محمد نه آنست که با تحریف و تنفیس و انکار روایات حقه و نژادپرستی عربی اختراع کرده اند و مردمان را نیز بواسطه اش فریفته اند و امری را تبدیل به ایمانی دروغین کرده اند که به هیچ عقلی باور شدنی نیست که منشأ همه فتنه هاست که در هر دوری عده ای شیاد و دیوانه ادعایش را می کنند در حالیکه خود حضرت محمد بن حسن عسکری در تنها سند معتبر بجا مانده از ایشان یعنی خطبه سباسب پرده از همه این پندارها برداشته است و آشکارا اعلان نموده که زین پس (بعد از غیبتش) هرگز و ابداً کسی او را به ظهور جسمانی دیدار

نخواهد کرد. وجهی دیگر از این حقیقت در رساله امّ الکتاب و الهفت آشکار شده است که پنج تن آل الله و امامان دوازده گانه همان انوار و ارواح علوی و ازلی آفرینش الهی بوده اند که در آخرالزمان پنجاه هزار ساله همه ادوار آدمیت بصورت کالبد بشری آشکار می شوند که نهایتاً ظهور انسان کامل یا آدم هر یک از این دورانها را مهیا می سازند و او را تعلیم و تربیت می کنند و سپس به همراه همه انبیاء و چهارده معصوم بر وی شهادت می دهند و بدینگونه قیامت دورانها را فراهم می آورند و این آدم را میزان کفر و ایمان و بهشت و دوزخ قرار می دهند و چون قیامت هر دوری برپا شد و به حساب همگان رسیده شد دوباره به آسمانها عروج می کنند تا دور بعدی. پس همه چیز برای این آدم است و پیدایش انسان کامل که بلاشک مقامش برتر از همه انبیاء و امامان منصوص است چرا که انبیای الهی به وحی تربیت و هدایت می شوند و امامان نیز کمال این وحی را به ارث میبرند ولی آدم بایستی به همه حقایق الهی در جهان به قدرت تعقل و علم و معرفت نفس دست یابد تا ظهور کلمةالله و جمال بقیةالله و عقل ازلی پروردگارش باشد و هموست که وارث نهائی و کامل جهان بر عالم ارض است که طبق قول امام صادق ما در عصر هفتمین آدم قرار داریم که همان آدم ابوالبشر است که همه انبیاء و اولیاء به درجات وارث آدمیت اویند که جمعاً به خدمت و تعلیم و تربیت آدم هشتم همت گماشته اند که با ظهورش همه انبیاء و امامان به شهادت می آیند و همو ختم کننده دور هفتم و آغازگر و بانی دور هشتم است و ما امروزه در چنین مرحله ای قرار داریم و اینست انسان.

۱۴۱۱- پس با توجه به کل وقایع نزول و عروج ارواح طیبه درک می کنیم که رسالت آدمیت هر کسی در این دوره قائمیت آل محمد و آخرالزمان دور هفتم چیزی جز تعقل یعنی تأویل این ارواح به نور عقل ذات الهی و بیان تکوینی حق نیست که کمالش تأویل روح القدس به عقل و بیان عرفانی محض است که تماماً همان تبیین قرآنی جهان است در هفت بطنش. و این همان نزول روح امّ الکتاب است که شاهد گزارش آن در این رساله بوده اید پس تعقل یعنی عقلانی و علمی ساختن روح و وحی و امامت و نبوت و الوهیت. و سالکان این وادی یعنی عقل گرایان عالم بی تردید مشمول نصرت الهی از جانب ارواح طیبه مرسلین و معصومین قرار می گیرند زیرا که نبوت همان وحی از بیرون است و امامت هم وحی از درون است ولی آدمیت جریان ناطقه شدن ذات وحی در انسان است به قدرت تعقل و معرفت نفس به یاری ارواح طیبه معصومین که تدریجاً مرحله به مرحله از مراحل عقل و عرفان پدید می آیند از درون و برون! و این روح امّ الکتاب هم نطق روح القدس است که بقدرت تعقل عقل محمدی حاصل شده است که غایت همه ارواح هفتگانه می باشد به نور وجود محمد بن حسن عسکری! و اینست فرج امام که گشاینده (فارج) نطق روح القدس می باشد همانطور که روح القدس همان روح ویژه امام است. و اما جلوه ذی الجلالی روح القدس هم از آسمان هفتم نازل می شود که در آن واحد هم آیت و بینه الهی از آفاق است که به شهادت می آید و عین الیقین این نطق است همانطور که قبلاً همه مراتب نزول این ارواح را در سیر زندگی خود گزارش کرده ایم! و این مجموعه معارف گزارش ظهور آدمیت هشتم و قائمیت محمدی است که برترین آدم همه ادوار گذشته است که دور بعدی را بنا می کند که تمدن محمدی خواهد بود و جنات نعیم و مدینه فاضله آل محمد!

۱۴۱۲- پس بدان که در دو عالم و از ازل تا ابد چیزی برتر از عقل وجود ندارد که عالم هستی با همه مراتب و ملائک و انبیاء و اوصیاء و امامان در خدمت تکوین عقل در انسان هستند زیرا ذات ناطقه وحی، روح حقیقت و ربوبیت و الوهیت می باشد. پس هر آدمی در ادوار هفتگانه عالم به مثابه مرتبه ای از ظهور نور و جمال عقل بوده است. پس ادوار چهارصدگانه عالم که هر دوری چهارصدهزار سال است که در هر دور چهارصد هزار ساله هفت دور پنجاه و هفت هزار ساله حضور دارد قلمرو ظهور هفت آدم است که با این حساب دوهزار و هشتصد آدم و آدمیت خواهیم داشت (۲۸۰۰=۷x۴۰۰) که هفت تای آن را پشت سر نهاده ایم و بر آستانه ظهور هشتمین آدم قرار داریم که به مثابه انسان کامل دور هفتم و قائم قیامتش می باشد و بانی دور هشتم که بعد از پایان این تمدن آغاز میشود که این دوره ای حدوداً پنجاه هزار ساله است که پیش رو داریم تا پایان دور هفتم.

۱۴۱۳- پس با این حساب امام صادق(ع)، ۲۷۹۳ آدم و آدمیت دیگر در پیش است و هفت تایش در پشت ماست و طبق همین کلام امام به همین ترتیب هفت تا نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و دوازده امام پیش از این آمده اند و ۲۷۹۳ بار دگر زین بعد خواهند آمد و این ادوار مطلقاً به معنای تکرار نیست که تکرار در امر و آفرینش الهی عین

عبث و باطل است همانطور که هیچیک از تجلیات الهی تکرار نمی شود و آنانکه این معنا را درنمی یابند مجبور به انکار کل حقیقت این ادوار می شوند و به همین ترتیب حقیقت نسخ و مسخ را نیز انکار می کنند.

۱۴۱۴- از این منظر باید گفت که سخن از ۲۸۰۰ مرتبه و تجلی عقل خداوند از انسان است که تاکنون فقط هفت مرتبه اش را گذرانده ایم که تازه به ظهور تمام و کمال عقل هفتم نیز نرسیده ایم که در ظهور قائم آل محمد رخ می نماید پس باید گفت که حتی انسان کامل این دوران هم مظهر کلاس هفتم عقل است از ۲۸۰۰ مرتبه اش. پس این نکته را نیز در می یابیم که انبیاء و مرسلین و امامان نیز در هر یک از ادوار ۲۸۰۰ گانه تعالی و تکامل می یابند یعنی همانطور که آدم هفتم از آدم اول برتر و کاملتر است محمد هفتم نیز برتر از محمدهای پیشین است. و آدم و محمد آخرین (دوهزار و هشتصدمین) هم به مثابه ظهور عقل و رحمت مطلق احدی خواهند بود که با این آخرین ظهور که مترادف عمر صد و شصت میلیون ساله آدمیت است عمر جهان هستی بسر می آید و زمین و آسمانها برچیده می شوند و اجر و جزای کل بشریت نیز به اتمام می رسد و حجاب بین خلق و حق برداشته می شود و انااليه راجعون محقق می شود: "و بعد از آنکه همه به اجر و جزای خود رسیدند به سوی خداوند بازمی گردند." قرآن کریم- پس قلمرو این اجر و جزای الهی همین زمین ها و آسمانهاست در رجعتهای نسخی و مسخی! بدان! و این انکار معاد اخروی نیست بلکه اثبات معاد جسمانی است در آخرتی که در گستره هفت توی زمین و آسمان رخ می نماید که غیب زمین و آسمان است. این آخرت قلمرو مکان است که آخرت لامکانی پس از پایان جهان است.

۱۴۱۵- در حقیقت کتاب قرآن که کاملترین کتاب الهی در نزد بشر است در ظاهر و باطن هفتگانه اش حاوی همه اسرار و حقایق هر دور پنجاه و هفت هزار ساله از آدم تا خاتم و قائم قیامت است که ۲۸۰۰ بار در عمر صد و شصت میلیون ساله بشر در جهان در درجات تعالی تکرار می شود که حقانیت این اعداد برای بنده وقتی ثابت گردید که هر دور چهارصد هزار ساله را تقسیم بر هفت نمودم که حاصلش پنجاه و هفت هزار سال شد که عمر هر دور از آدمیت است و حجت دیگری از راستی این اعداد در رساله الهفت عمری است که برای کل عالم هستی بیان شده است یعنی پنجاه هزار دور که هر دوری چهارصد هزار کور و هر کوری چهارصد هزار سال است که با ضرب کردن این سه عدد به رقمی میرسیم که یکی از بزرگترین و علمی ترین محاسبه کیهان شناسی در عصر ماست که حدود پنجاه سال پیش بدست آمده است و آن رقم ۸×۱۰^{۱۵}=(۵۰۰۰۰×۴۰۰۰۰۰×۴۰۰۰۰۰) می باشد که عمر عالم ماده است که همان عمر کائنات محسوب می گردد که امام صادق چهارده قرن پیش آنرا از علم لدنی اش بیان نموده است. و این عمر زمان یا دهر است که رسالت عقل و تعقل نیز همانا فایق آمدن و سبقت گرفتن از زمان است: آنانکه از اقطار زمین و آسمانها خروج کرده و سبقت جسته اند به قرب پروردگارشان نائل آمده و در آنجا با علیین دیدار می کنند که کتابی است نوشته شده." قرآن کریم- همانطور که قبلاً نیز در رساله "راز دهر" نشان دادیم اصلاً علم امام و انسانهای کامل همان علم دهر است که در قرآن کریم موسوم به "ذکر دار" است: "و به ابراهیم "ذکر الدار" اعطا نمودیم و خالصش ساختیم و به کلمات خویش امتحانش نمودیم و علم تأویل کلماتش بخشیدیم و او را خلیفه و امام خود ساختیم"- آیاتی از قرآن- در حقیقت ذکر دار یا علم دهر همان تعقل در ماهیت هستی یعنی دهر و زمان میباشد همانطور که در سال ۱۳۶۰ ه.ش در دازگاره در دیداری با حضرت خضر به این ذکر نائل آمدیم که سرآغاز تعقل و معرفت نفس بوده است که شرحش در سائر آثارمان آمده است. که خلاصه اش این است که ما در آن سال در قلمرو تفکر در ماهیت جهان به این معنا رسیدیم که همه حقایق و اسرار عالم در راز دهر و زمانیت قرار دارد که به همین نیت مکاشفه از آمریکا به دازگاره آمده بودم در حالیکه کتاب حجیم و بغایت بغرنج "هستی و زمان" از هایدگر را بهمراه داشتم و از مطالعه اش هیچ چیزی نیافته بودم که واقعه دیدار با خضر رخ نمود پس تفکر درباره ماهیت هستی و بخصوص ماهیت خویشتن مقدمه تعقل و ذکر الهی است که ارواح طیبه معصومین را نیز به یاری می جوید و به یاری می آیند همانطور که آمدند. زیرا امامان انوار عقول الهی هستند که امامتشان نیز جز بدین نور نیست و لذا فقط عاشقان حقیقت مستحق ولایت آنها می شوند و می توانند آنرا حمل کنند زیرا به آن نیاز دارند همانطور که به وجود، زیرا عقل نور وجود است.

۱۴۱۶- در حقیقت ارزش تفکر در خلق خدا و از همه مهمتر در ماهیت خویشتن خویش اینست که ذهن انسان را طالب و تشنه خروج از ظلمات دهر می سازد و این مقدمه "ذکر دار" می باشد و سرآغاز تعقل به معنای شکافتن ظلمات نفس

و عبور از طبقات هفتگانه زمین که دربهایش همان طبقات هفتگانه نفس است و این همان نقب در دهر است و دوازده نقیب همان نقب زنندگان این وادی هستند که کمالش دوازده امام هستند که ارواح شکافنده ظلمات دهر می باشند که به یاری طالبانش می روند به امر الهی. پس بدانکه تعقل و عقل همان مقصود دین و نبوت ها و امامت هاست و براق محمدی که رسول خاتم بواسطه اش به لقاء الهی رسید همان برق عقل محمدی بود که در امامانش برای امت به وراثت و امانت نهاده است پس دین محمد جز به تعقل در نفس راست نیاید همانطور که خود فرموده است که فقط رهروان معرفت نفس به حقایقش نائل می آیند پس بدانکه عبادات هفتگانه شریعتش نیز مراتب عقول محمدی را می چشانند پس مقصودی جز عقل ندارند و اینست که عبادت فاقد عقل و معرفت بخصوص در دین محمد، کمینگاه ابلیس است زیرا دانستیم که ابلیس سلطان جهل عبادی است با سابقه شش هزار سال عبادت جاهلانه و تقلیدی. اینست که می فرماید اگر مردمان همه اهل معرفت می بودند خداوند برایشان عباداتی قرار نمی داد. (رسول خاتم ص) زیرا کمال عبودیت، فنای در حق است و چنین فنائی جز حاصل علم بقاء و عدم شناسی نیست پس حاصل کمال عقل است که عدم را از وجود تشخیص می دهد و لا را از ال. پس پناه می برد از لای عدم به ال وجود. و مظهری از کلمه الله می شود و این ظهور نور عقل اللهی است در درجات تعقل و معرفت و تسبیح و عبودیت!

۱۴۱۷- البته این هفت آدم مذکور آدمهای زمینی هستند و تمدن زمینی بشر که عمرش طبق کلام امام از آغاز تاکنون به حدود سیصد و پنجاه هزار سال میرسد که با آخرین مکاشفات باستان شناسی مدرن هم تا حدودی مطابقت دارد زیرا در طی مکاشفات باستان شناسی و انسان شناسی تاریخی در قرن اخیر، عمر مدنی بشر تدریجاً از حدود هفت هزار سال به بیست هزار سال و چهل هزار سال و بالای صد هزار سال رسیده است که مطمئناً با کشف اجساد فسیل شده آدمی این عدد بالاتر خواهد رفت مثل کشف اسکلت آدمی در عربستان که قدی حدود چهار برابر قد بشر امروز دارد که بدون شک مربوط به ادوار پنجاه و هفت هزار ساله پیشین است که در تصدیق روایات دینی می باشد که بسرعت این جسد بواسطه سازمانهای اطلاعاتی غرب به سرقت رفت تا کفرشان را خدشه دار نسازد.

۱۴۱۸- بدون شک با احتساب عمر آسمانی و جنتی آدم، سابقه حضور انسان در جهان به ازلیت آفرینش می رسد به مصداق آن کلام علی(ع) که: تا بوده انسان هم بوده است! زیرا نخستین آفریدگان الهی در قالب نور اظلّه و اشباح و ارواح هم بر صورت و هویت انسان بودند. یعنی همه ملائک و شیاطین هم بر صورت و هویت آدمی هستند که برخی آنرا حفظ نموده اند و برخی (شیاطین) در دوزخ سقوط کرده و طبعاً صورت و هویت انسانی خود را از دست داده و مسخ شده اند. همانطور که طبق مشاهدات غیبی و ملکوتی اولیای الهی، صورت همه فرشتگان بر صورت بشری است از وجه نوری! همانطور که صورت شیاطین هم چنین است منتهی بر ناریت و ظلمت! همانطور که تجلیات پروردگار هم در رؤیت عارفان واصل دارای صورت انسانی است ولی در مثل اعلایش! عین چنین مشاهداتی از همه انواعش در رویتهای این بنده هم تصدیق می شود که صورتی جز صورت انسان در جهان نیست که قابل شناخت باشد مگر اینکه دچار مسخ و رسخ و فسخ شده باشد که پناه بر خدا از غضب و سخط پروردگار!

۱۴۱۹- در سفری به اعماق جنگل بکری در حوالی گرگان در سال گذشته، مواجه با تعداد بسیاری از درختان عجیب گشتم که جملگی چشم داشتند که تعدادشان قابل شمارش نبود و از صدها نفر بیش بود. که در جمعهای دو نفری و سه نفری و ده نفری و امثالهم بودند و همه اعضای بدن انسان از بدنه این درختان بوضوح قابل رؤیت بود که به یاد طبقه ای از دوزخ کمدی الهی دانته افتادم که رؤیتی حقیقی از دوزخ بوده است. این حجتی از رسخ انسان در گیاه است که مطلقاً انکار شدنی نیست. خود بنده هم این صورتهای نباتی – بشری را به روی خودم نیاوردم تا اینکه همان شب که در آن جنگل در چادری خوابیدیم بشریت آن درختان را در رؤیائی به عینه دیدم که در اطراف چادر ما جمع آمده بودند. و بالاخره مجبور به باور شدم تا اینکه در کتاب الهفت از کلام امام صادق به یقین رسیدم که بهشت و دوزخ تا قبل از قیامت کبرای جهان و برچیده شدن زمین و آسمانها بر همین زمین و آسمان است به مصداق این کلام الهی در کتابش: "و بهشتی که بوسعت زمین و آسمان است!"

۱۴۲۰- فلسفه نسخ و مسخ که عموماً "تناسخ" نامیده شده است بیانگر دو حقیقت وجود انسان است که تقریباً در همه مذاهب جهان کمابیش حضور دارد که این دو حقیقت عبارتند از: جاودانگی و تکامل روح! که انواع روشها و باورهای تناسخی در انواع مذاهب عالم به نوعی تلاش در تدبیر و تبیین این دو حقیقت دارد که چگونه انسان پس از مرگ همواره باقی می ماند و نابود نمی شود و مرحله به مرحله در کارگاه آفرینش تکامل و تعالی می یابد و ظلمات و ناخالصی ها و عدمیت خود را از دست می دهد تا الهی و جاوید گردد. پس در حقیقت، فلسفه تناسخ همان فلسفه اجرائی جریان پیدایش انسان کامل است پس از گذران عقوبتها و پالایش اعمال و امیالش. یعنی پس از گذار از طبقات بهشت و جهنم. پس واضح است که حکمت تناسخ از متعالی ترین علوم روح است که درک و پذیرش آن جز به عقلانیتی برتر ممکن نمی شود و لذا مردمی که به تعقل و حکمت میلی ندارند، یا به طعنه و انکارش می پردازند و یا دچار باورهای خرافی می شوند. ولی به هر حال عصر آخرالزمان ما را مجبور می کند که با این حقیقت روح آشنا شویم چرا که در عصری قرار داریم که اشد نسخ ها و مسخ ها رخ می نمایند که اگر از درک درست این پدیده های آخرالزمانی برنیاییم دچار هولناکترین خرافات و وحشتها و گمراهی ها می شویم.

۱۴۲۱- آنانکه در مبانی حکمی و ماوراء طبیعی مذاهب جهان مطالعاتی دارند به خوبی آگاهند که مفهوم تناسخ با بیانهای گوناگون در همه مذاهب حضور دارد که در مذاهب شرقی تبدیل به باورهای عمومی گشته ولی در مذاهب ابراهیمی این نوع باورها هنوز کمابیش تقیه شده و نوعی اسرار مگو و گاه قاچاق و جرم تلقی می شود. همانطور که می دانیم در تاریخ یهود و مسیحیت و همچنین اسلام، گزارشی از سرکوبهای خونینی درباره پیروان باورهای تناسخی وجود دارد که همه این قتل عامها بدست حکومتهای طاغوتی و جبّار و به فتوای ملایان دربارها بوده است. طبق تحقیقات تاریخی، متون مذهبی یهود و همچنین انجیلهای اولیه، مملو از باورهای تناسخی بوده است که تدریجاً این نوع باورها از این متون حذف گردیده اند همانطور که امام صادق(ع) یکی از منابع حکمت نسخ و مسخ را متون یهودی خوانده و آن را بر حق دانسته است که بواسطه بسیاری از ملایان یهود انکار می شود. ولی کسانیکه اصل این کتب را در دست داشتند به اشاعه جنبه های تناسخی آن پرداخته و موجب پیدایش جریانات جدید مذهبی بوده اند که این جریانات عموماً عدالت خواه و ضد ستم زیسته اند و تن به مظالم و فریبکاریهای تشکیلات رسمی یهود و کلیسا و دربارها نداده اند و لذا تاریخ یهود و مسیحیت شاهد کشتارهای بیرحمانه ای از پیروان این حکمت بوده است و نکته قابل توجه اینکه در رأس این جنبشهای معتقد به تناسخ، دانشمندان و عرفائی بزرگ قرار داشته اند که برخی از آنان محکوم به قتل شدند و زنده سوزانده گشتند که ژوردانو بُرونو فرانسوی و ژاندارک از مشهورترین آنهایند. دانته ایتالیائی نیز که در شاهکار معروفش "کمدی الهی" به تبیین این حکمت پرداخته از این جماعت است که عمری را به زندگی مخفیانه گذراند تا به قتل نرسد. و عجبا که برخی از این حکیمان و عارفان اروپائی از بابت این نوع باورهایشان به ارتداد اسلامی متهم گشتند و به واسطه کلیسا محکوم به قتل گردیدند. در تاریخ اسلام نیز اکثر گروههای شیعی که بر علیه فساد و ستم بنی عباس می جنگیدند اکثراً دارای باورهائی تناسخی بودند مثل اسماعیلیه، قرامطه و غیره. که مبادرت به برپائی حکومتهائی عادلانه تر نمودند ولی در رأس تبلیغات بنی عباس درباره این گروههای انقلابی، اتهام تناسخ قرار داشته است که این حقایق در اکثر کتابهای تاریخی به چشم می خورد. آخرین باری که در عصر جدید شاهد قتل عام پیروان این نوع حکمت در غرب بوده ایم کشتار فرقه داوودیه حدود سی سال پیش در آمریکا می باشد و در اواخر قرن نوزدهم نیز گروهی از پیروان مسیحی این نوع اعتقاد تحت عنوان جادوگران در شمال آمریکا قتل عام شدند. امروزه در لیست ارتداد و قتل عام گروه داعش نیز پیروان تناسخ در جهان اسلام به چشم می خورد.

۱۴۲۲- باید دانست که در مشرق زمین نیز باور به تناسخ در میان عامّه مردمان از پس قرنها کشتار و قتل عام ممکن شده است. تقرّب بودائیان و عرفای شیعه در شمال هندوستان نیز اساساً از بابت همین حکمت تناسخی است که امروزه ترکیبی از این دو نوع حکمت را در مسلمانان کشمیر شاهدیم که به نوعی می توان آنها را بودائیان شیعه نامید. و اصلاً اینکه چرا هندوستان پناهگاه نهائی بسیاری از عرفای شیعه بوده است که قبر برخی از آنان امروزه زیارتگاه مردمان در هندوستان است.

۱۴۲۳- در اینجا با یک مسئله مبرم عرفانی – اجتماعی روبرو هستیم. و آن اینکه حکمت و عرفان تناسخی چه رابطه ای با عدالت خواهی و مبارزه انقلابی بر علیه جباران دارد و چرا در طول تاریخ در همه جای زمین باورمندان به حکمت تناسخی مورد آزار و تکفیر و کشتار حکومتهای جبّار و ملایانشان قرار داشته اند؟ این نشان می دهد که حکمت تناسخی بطور کلی از نوع توحیدی و غیر توحیدیش بیانگر علم آخرت و قیامت است که در آن باور به جاودانگی روح انسان و کمال الهی این روح از مسیر بهشتها و جهنمها و عدالتها تبدیل به یک ایدئولوژی عملی گشته است که پیروانش را به چنان ایمان راسخی می رساند که دیگر تن به هیچ ظلم و خرافه ای ندهند و مجبور نباشند فریبکاریهای دستگاههای حکومتی – مذهبی را بپذیرند و به ملایان مزدور باج دهند. که تجارت بهشت و دوزخ را هم باطل سازند که اساس ارتزاق و ریاست این ملایان بوده است که هم از دربارها ارتزاق میکردند و هم مردمان را غارت می نمودند تا بهشت موعود را برای آنها تأمین کنند. در حقیقت در همه انواع باورهای تناسخی در مذاهب گوناگون این حقیقت آشکار است که انسان پس از مرگش از اعمال و ماهیات خود رهائی ندارد پس بهتر است که از همین دنیا فکری به حال خود نماید چرا که در این حکمت، علم عدالت و آخرت و قیامت از جنس فطرت و عقل فطری بشر است پس این حکمت موجب ایمانی عرفانی و ریشه دار می شود و مؤمنانش را از رخوت و تسلیم کورکورانه در مقابل جبرها می رهاند. پس از آنجائیکه حکمت تناسخ تماماً بر عدالت عملی وجود استوار است موجب عدالتخواهی پیروانش می شود همانطور که امام صادق(ع) فرمود: نسخ و مسخ سراسر اجرای عدالت است.

۱۴۲۴- در اوپانیشادها که کهن ترین کتاب مقدس مذهب هندو است می خوانیم: "سامسارا (تناسخ) روش عملی عدالت است که توسط آن هر شخصی ثمره اعمالش را (کارما) یکجا بصورت هویتی یگانه جمع می کند تا بتواند روحش را (آتما) تعالی بخشد و تا زمانیکه یک شخص همه بدهیهای دنیوی خود را نپردازد وادار می شود به قالب مادی جدیدی وارد شود تا بتواند به لحاظ روحانی خالص گردد و کامل شود." در "بهگودگیتا" یکی دیگر از کتب مقدس هندو میخوانیم: "کریشنا می گوید همانطور که تن یک فرد در طی سنین طفولیت و جوانی و کهولت به لحاظ غرایز و قوای حیاتی تکامل می یابد روح فرد هم پس از مرگ مراحل و قالبهای مناسب خودش را برای تکامل پیدا می کند. پس انسان حکیم پس از مرگش سردرگم و پریشان نمی شود." و اما بودائیزم که آخرین جهش و تکامل هندوئیزم در تاریخ است مذهبی خالصتر و عرفانی تر است که مختص مؤمنان و حکیمان می باشد و لذا دارای حکمتی بسیار نزدیک به تشیع نسبت به اسلام است و لذا با مسخ و سقوط روح چندان سر و کاری ندارد بلکه همه باورهایش به زعم ما از جنس نسخ است یعنی جهشی و عروجی است زیرا پیروان بودا در اتحاد روحانی با وی پس از مرگشان به تولدی بودائی نائل می آیند که این امر شباهت زیادی به رجعت علوی شیعیان دارد و این راز تقرب بودائیزم و اسلام شیعی است که فصل مشترکشان باطن گرائی و ارتباط با روح بودا یا علی(ع) است. همانطور که بودا می فرماید: تا بوده من بوده ام و تا ابد نیز خواهم بود. که این سخن شباهت بسیاری به کلام علی(ع) دارد که می فرماید: از خداوند فقط دو سال کوچکترم.

۱۴۲۵- امروزه به دلیل روح آخرالزمانی حاکم بر جوامع بشری، معتقدان به حکمت تناسخی در همه مذاهب گوناگون به یکدیگر نزدیک شده اند که گوئی به سمت جبهه واحد جهانی بر علیه ظلم طاغوت حرکت می کنند و در همه جای زمین هم بواسطه حکومتهای طاغوتی سرکوب می شوند که یک نمونه معاصرش مسلمانان بودائی چین هستند که حدود قریب به یکصد میلیون تن را تشکیل میدهند که به سمت زندگی مؤمنانه و با تقوائی می روند و با اینکه با حکومت کمونیستی چین جنگی هم ندارند ولی دائماً سرکوب و قتل عام می شوند و عجبا که حکومت کمونیست چین آنها را به جرم التقاط سرکوب می کند یعنی برای دفاع از دین ناب کاسه داغتر از آش شده است و گوئی از زبان شیطان سخن می گوید. کافر ملحدی که دم از دین خالص می زند.

۱۴۲۶- امروزه به برکت مذاهب تطبیقی می دانیم که در متون مذهبی هندی و بودائیستی دریائی از حکمتهای شیعی و قرآنی حضور دارد که از جمله آنها حضور سوره توحید و عصر می باشد و همچنین حکایتی که می گوید: یک حکیم وداعی خطاب به مریدش می گوید اگر با ذکر و یاد من زیست کنی من دوباره در آخرالزمان در مقدس ترین خانه ها به دنیا خواهم آمد. که این پیشگوئی وداعی آشکارا بیانگر تولد حضرت علی(ع) در خانه کعبه است.

۱۴۲۷- این حقیقتی عریان و قابل تأمل است که چرا امروزه حکومتهای طاغوتی و ملّایان مزدورشان در سراسر جهان کمترین مشکلی با اینهمه فرقه های شیطان پرستی و گروههای جنّی و جن پرست و شیادانی که سوار بر خرافات و جهل مردمان مشغول غارت عقل و دین خلایق هستند ندارند ولی با حکمت تناسخی و پیروانش اینگونه قهارانه و سرکوب گرانه برخورد می کنند به اسم دفاع از دین ناب. آنهم حکومتهائی که کمترین تعلق دینی ندارند پس مسئله کاملاً روشن است که چه حق پرستی و توحید و ایمان و عدالت و روحانیتی در حکمت تناسخی حضور دارد که با هر گونه زر و زور و تزویر و زار مبارزه می کند و به انسان عشق به کمال می بخشد. درست به همین دلیل است که در تاریخ اسلام نیز کلیه مبارزات آزادی بخش و عدالتخواهانه و عزّت طلبانه بر علیه حکومتهای جور به رهبری جریانات شیعی بوده که با متون اصیل امامیه آشنائی داشته اند از جمله رساله های امّ الکتاب و الهفت که بیانگر علم باطنی و حکمت اخروی و عرفان آخرالزمانی است که جملگی به حق واحدی منجر می شوند و آن عدالت و امامت و انسان کامل است. و همانطور که از هر علم و حکمت متعالی گروهی از شیادان و شیاطین انسی سوء استفاده کرده اند از این حکمت نسخ و مسخ نیز همواره سوء استفاده هائی در جریان بوده است که این امری طبیعی در دنیاست. و ما پیش از این هویت توحیدی این حکمت را روشن نموده و جنبه های مشرکانه و انحرافیش را معلوم ساخته ایم که در عرفان همه مذاهب کمابیش پدید آمده است از جمله عرفان اسلامی. زیرا اگر قرار باشد حقیقتی بزرگ و بنیادی را به دلیل سوء استفاده و فتنه گری شیاطین به کلی انکار و تعطیل نمائیم پس هدف شیاطین را محقق کرده ایم.

۱۴۲۸- در قرآن کریم نیز علاوه بر آیاتی که بی هیچ تفسیر و تأویلی بیانگر حقایق مسخ و نسخ هستند که برخی از آنها در همین رساله ذکر شدند آیات دیگری وجود دارند که حکمت وجودی این حقیقت را خاطرنشان می کنند از جمله این آیه از قرآن که دو بار آمده است: "هر چیزی بر شکل خودش عمل می کند." پس هیچ روحی از انسان پس از مرگش نیز بدون شکل و شاکله ویژه اش نخواهد بود که محصول آن ماهیت و مقام از روح فرد می باشد. پس اگر بقول الهی در کتابش برخی دارای قلوبی سنگی یا حیوانی هستند پس از مرگ روحشان قالب سنگی یا حیوانی خودش را می آفریند تا در آن فعالیت و رشد کند. در مورد انسانهای روحانی و ملکوتی نیز به همین گونه است یعنی بعد از مرگشان کالبدی ملکوتی می یابند تا به یاری آن فعالیت و تعالی برتری یابند. پس روح هرگز در هیچ مرحله از مقامات وجودیش از درک اسفل تا عرش اعلی بی نیاز از کالبد نیست و این حقیقتی است که اساس علم مسخ و نسخ می باشد که درک و تصدیقش برای بسیاری از علمای شرع، ناگوار و محال می آید. چرا که این حکمت باطل کننده همه خرافات و توهمات بازار دین فروشی است. زیرا عالم پس از مرگ را تنویر می کند و دکانهای مرده خواری و مرده پرستی و مرده فروشی را تعطیل میسازد.

۱۴۲۹- همچنین در قرآن کریم می خوانیم که برخی از مردمان در کهولت سن ماهیت کودکانه ای می یابند که خداوند اهل خرد را توصیه می کند که در این نشانه الهی تفکر کنند تا هدایت شوند. آیا براستی چه حکمتی در این واقعیت نهفته است؟ نظریه فروید این واقعیت بشری را حمل بر رجعت به کودکی سرکوب شده می داند که البته اساس آن بر ناکامی جنسی قرار دارد که معنائی مهمل و مضحک است زیرا کودک هنوز دارای غریزه جنسی نشده است که در آن ناکام شده باشد. به نظر ما در ظهور طفولیت از دوره کهولت آدمی جز معنای تولد دوباره در آخرت هیچ حقیقت دیگری قابل استنباط نیست که همه انسانهائی که آن کمال معنوی را در حیات دنیا طی نکرده اند بعد از مرگشان این مهلت و امکان فراهم می آید که این کمال را در تولدی دیگر و در شرایط و موقعیت و جغرافیا و فرهنگی دیگر حاصل کنند. در غیر اینصورت حیات یکباره انسان در این دنیا اگر قرار باشد میزان نهائی قضاوت الهی قرار گیرد جز معنای ظلم قابل استنباط نیست. پس از این منظر درمی یابیم که حکمت مسخ و نسخ و رجعت و تولدی دوباره و بلکه چند باره ناشی از رحمت مطلقه خداوند است که هر تبعیض و محدودیت مکانی و زمانی و اقتصادی و فرهنگی در حیات این دنیا را پس از مرگ و رجعتهای چندباره جبران می فرماید و فقط از این منظر می توان به اکمال نعمات و حجّت خدا بر بشر پی برد که بشر هیچ بهانه ای برای عدم تعالی و کمال روحش نداشته باشد. پس حکمت مسخ و نسخ بخصوص در تبیین مکتب امامیه سراسر بیان علم رحمت و علم عدالت و علم تکامل و علم تعالی روح است. پس معلوم است که ظالمان و مردم فریبان را خوش نمی آید که درباره آخرت خود عالم باشند. و فقط با چنین علمی است که یقین به رحمت و عدالت و آخرت و قیامت و حکمت الهی حاصل می آید که صراط المستقیمش اتصال روحانی به امام مبین است در حیات همین دنیا

تا همه مراتب آخرت خود را طی نماید و به جماعت سابقون و مقربون بپیوندند تا به علیین برسد که کتاب زنده خدا هستند.

۱۴۳۰- و امروزه شاهدیم که حکومت شیطانی صهیونیزم در اسرائیل همه معتقدین به تناسخ را از دین یهود طرد و تکفیر میکند همانطور که کلیسای روم همه مسیحیان معتقد به این حکمت را تکفیر کرده است همانطور که ملّایان وهابی همه مسلمانان معتقد به این حکمت را تکفیر نموده و قتل عام می کند در یمن و عراق و سوریه با حمایت آمریکا و اسرائیل.

۱۴۳۱- می دانیم که از ارکان ایمان شیعی همانا امر رجعت است که ظاهراً جمیع علمای شیعه اکثراً در خفا به آن اعتراف می کنند زیرا این حکمت شیعی دارای مبانی و معارف و حقایقی مبرهن است که بایستی اعتراف و باور شود که بخش عمده آن در همین دو رساله امّ الکتاب و الهفت آمده است و معلوم نیست که این قایم باشک بازی عقیدتی میخواهد تا کجا استمرار یابد آن هم در عصری که تشیع از همه سو مورد تهاجم و براندازی قرار گرفته است و می رود که از تشیع جز اسمی بی مسما باقی نماند که در عمل با اهل سنت و سایر مردمان جهان هیچ فرقی ندارد جز در مراسم عزا.

۱۴۳۲- پس می توان گفت علم و حکمت مسخ و نسخ شیعی اساس شریعت و فقاهت الهی است که خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه در دنیا و آخرت آدمیان جاریست. پس اگر کسی به این علم آگاهی و باور پیدا کند خود فقیه خویشتن است. که این امر نیز راز دیگری از عداوت و انکار علمای رسمی مذاهب نسبت به این حکمت است زیرا مردم را به لحاظ علم شریعت و فقاهت، خودکفا می کند و از حق حساب دادن به دستگاههای شرعی بی نیاز می سازد. از این منظر یکبار دگر تاریخ این علم را در همه مذاهب مرور کنید که چرا همواره مورد تکفیر و سرکوب قرار داشته است.

۱۴۳۳- از این منظر می توان دید که این حکمت مورد بحث ما همان فصل مشترک عرفان همه مذاهب روی زمین است و حلقه وحدت جهانی ادیان، آنهم بر علم و معرفت!

۱۴۳۴- احزاب سبز در مغرب زمین که بتدریج در همه جهان سرایت می یابند که متکی بر "اندیشه سبز" است برخاسته از باور به حکمت تناسخی می باشد که به هر موجود زنده ای بر زمین حرمت می نهد و حقوقی قائل است و لذا شاهدیم که این احزاب و گروههای اجتماعی تنها مدافعان حقوق طبیعی انسان و حیوان در مقابل دوزخ صنعت و تکنولوژی هستند. که این نیز نشان دیگری از کلام رسول خاتم(ص) است که فرمود در آخرالزمان غیر مسلمانان در علوم اسلامی از مسلمین سبقت می گیرند. زیرا در هیچ دینی همچون اسلام موجودات زنده دارای حق و حرمت نیستند که حتی زیر پا نهادن حقوق جانوران و گیاهان مستلزم کفاره است که متأسفانه این حقوق مبرهن هیچ نشانی در فقاهت اجرائی ما ندارند الّا به شعر و شعار. ولی مردم مغرب زمین بسیاری از این حقوق اسلامی را تبدیل به فرهنگ و قانون و احزاب سیاسی کرده اند که بتازگی مسلمانان نیز به طرزی سطحی و مقلدانه به پیروی از غرب پرداخته اند که وجهی دیگر از غرب زدگی و مسخ شدگی است و بوئی از مسلمانی ندارد.

۱۴۳۵- در قرآن کریم و احادیث قدسی آمده که مؤمنان حقیقی که مشمول رحمت خدا هستند کسانی می باشند که با طلب مغفرت و احساس شرمندگی بر زمین راه می روند و خاک را لگدمال می کنند. که این معنا دال بر علمی ویژه است که این مؤمنین اهل رحمت از آن برخوردارند چرا که بقول الهی در کتابش اصل رحمت همان علوم الهی است که خداوند به درجاتی به مؤمنانش اعطا می فرماید که بخشی از آن همین علم مسخ و نسخ است پس میدانند که خاک روی زمین همه آدمیانند همانطور که همه گیاهان و جانداران جهان: "همه جانداران روی زمین و پرندگان آسمان امّتهائی همچون شما هستند." قرآن کریم-

۱۴۳۶- فردریک نیچه که یکی از بزرگترین صدیقین تاریخ معاصر جهان است که بسیاری از رگ و ریشه های دروغهای انسان غربی و مسیحیت کلیسائی و مدرنیزم را رسوا نمود و به مکتب اصالت پوچی و نیست انگاری رسید و از اندیشه و فلسفه اروپائی روی گرداند، به تحقیق در حکمت اسلامی و بودائی پرداخت که به نظریه "رجعت جاودانه" رسید که تنها راه خروجش از نیهیلیزم و ظلم و بطالت حیات دنیوی بود که بی تردید از حکمت تناسخی حاصل نموده بود

همانطور که خودش به تجلیل از کتاب "مانو" پرداخته که یکی از متون تناسخی مذهب هندو میباشد که شرح احوال مردگان است. در حقیقت نیچه پس از حصول پوچی همه تلاشهای بشر بر روی زمین بود که با حکمت تناسخی آشنا گردید و آن را تنها عقلانیت نجات بخش بشر دانست که البته قبل از آشنائیش با حکمت اسلامی و هندوئیزم با جنبه هائی از این حکمت در حکیمان یونان باستان آشنا شده بود از جمله جورجیاس، فیثاغورس و سقراط و افلاطون. همانطور که سقراط نیز حقیقت تفکر را به یاد آوردن (ذکر) می دانست که این آشکارا بیانگر زندگیهای قبلی انسان در جهان است همانطور که برخی از این حکیمان موحد یونانی در ارتباط با حکمت مغانه ایرانیان به راز تناسخ پی برده بودند. و حتی برخی از آنان همچون سقراط و فیثاغورس ادعا کردند که توانسته اند برخی از ابعاد زندگی خود در ادوار قبلی را به یاد آورند. و می دانیم که این حکیمان موحد که در بندر الئات جمع شده بودند بارها مورد سرکوب حکومتهای وقت قرار گرفتند و آثارشان سوزانده شد از جمله پارمنیدز حکیم که می گفت: آنچه که هست، هست و هر آنچه که نیست، نیست." که این معنا را فلاسفه اروپائی تعبیر به اگزیستانسیالیزم نموده اند در حالیکه حقیقت جز بیان تناسخ و رجعت جاودانه انسان پس از مرگ نیست بدین معنا که همه انسانهای آمده و رفته همچنان بر زمین و آسمان و اطوار دیگری زندگی میکنند و هستند پس هیچ چیزی نابود نشده است الا آنچه که هرگز نبوده است. و عجبا که فلاسفه به اصطلاح اسلامی و شیعی همه چیزشان را از فلسفه یونانیان گرفته اند الا حقی را که در برخی از این فلاسفه بود یعنی حکمت رجعت و مسخ و نسخ که کاملترینش در حکمت امامیه حضور دارد. و خدا می داند که این غفلت و انکار از جهل بوده یا از ترس تکفیر! که خیلی هم فرق نمی کند و دو روی کفر است.

۱۴۳۷- معلوم نیست که چرا فلاسفه افلاطونی و نو افلاطونی ما بخصوص در فلسفه تشیع یکی از ارکان اندیشه افلاطون و فلوطین را بکلی نادیده گرفته اند یعنی مفهوم تناسخ یا مِتِمسایکوسیس که از ویژگیهای آشکار این دو فیلسوف و بخصوص فلوطین که یکی از عارفان کاملی است که پیامبر فلسفه اشراق ماست. و حتی خود افلاطون که متمسایکوسیس (تناسخ) را دانش ذات می نامد که به اعتراف خودش آنرا از حکیمان ماقبل از خود یعنی سقراط و فیثاغورس و مکتب اُرفیسم گرفته است که شعارشان این بود که "یادگیری کامل به غیر از حافظه دنیوی است زیرا ما از افکار موجود در جهان طبیعت بواسطه تجارب قبلی خود که از روح ابدیمان حاصل شده اند علمی ذاتی داریم." سقراط نیز به هنگام نوشیدن شوکران گفت: من بزودی به دنیا خواهم آمد و فیلسوفان کامل مرا خواهند شناخت.

۱۴۳۸- یکی دیگر از ویژگی حکمت تناسخی همانطور که افلاطون به نقل از سقراط می گفت همان ذاتی بودن آن است یعنی فطری و امیت آن است. به همین دلیل است که حتی امروزه در سراسر اقوام بشری در روی زمین امّی ترین و عمیق ترین ایمان و باور مذهبی که مولد تقوا و حرمت است همان باورهای تناسخی می باشد از اسکیموهای قطب شمال تا بومیان قاره آمریکا و مؤمنان مسیحی و یهودی در اروپا و امّی ترین مؤمنان شیعی در جهان اسلام و باتقواترین مردمان هندوچین که هنوز در قبال دوزخ مدرنیزم و تکنولوژیزم مقاومت می کنند و روح خود را به طاغوت جهانی نفروخته اند. که حتی در عرصه مدرنیزم نیز سالمترین مردمان و با شرف ترینشان در تمدن مدرن پیروان اندیشه و احزاب سبز هستند که برای همه جانداران روی زمین حرمت انسانی قائلند و بدینگونه از فطرت روحانی خود محافظت می کنند و برای سنگ و علف و درخت و حشرات و پرنده و چرنده احترام و حقوق قائلند که اصل اعتقادی و کامل این حکمت در مذهب شیعه به تمام و کمال تبیین شده است و با این حال ما بیگانه ترین و منکرترین مردمان نسبت به این حقیقت هستیم: هرچه نزدیک آمدستی دور شد! که داستان گربه مرتضی علی(ع) یکی از این حکمتهای مشهور شیعه است که حضرت علی(ع) بخاطر اینکه گربه ای بر روی عبایش به خواب رفته بود گوشه عبایش را قیچی کرد تا گربه از خواب بیدار نشود.

۱۴۳۹- اینک یکبار دگر به مکتب و حکمت وحدت وجود نظر کنیم تا بدانیم که بدون عرفان نسخ و مسخ و رسخ و فسخ، یک شعار توخالی و ادعائی موهوم است. در حقیقت علم وحدت وجود در جهان طبیعت جز به نور این حکمت تناسخی محلّی از اعراب ندارد و نوعی فلسفه گزافه گو و استکباری است که فقط پروار کننده ابلیس در نزد پیروانش میباشد. زیرا منظور از وحدت وجود توحیدی، اصالت حضور انسان و انسانیت بعنوان خلیفه خدا در جهان هستی میباشد که انس و جنّ و ماده و معنا و زمین و آسمان و افلاک و حیوانات و نباتات و جمادات و ذرات و همه اشیاء را فرا

میگیرد و تبدیل به امر واحد و حقی واحد می سازد که همه اسماء الله و صفات و افعال خداوند را در خلقش مبیّن و تعیّن می بخشد. و در غیر اینصورت باورهای وحدت وجودی نیز چیزی جز همان مُثُل و ایده های افلاطونی و ارسطوئی نخواهد بود و نیست که فقط در الفاظ عربی پیچیده شده و برای خالی نبودن عریضه های اسلامی و شیعی با مقادیری آیات و روایات تزئین می شوند.

۱۴۴۰- آیا براستی چرا همه کاشفان و مؤمنان اصلی تناسخ در تاریخ بشری در هر قوم و مذهبی برجسته ترین عقلا و متفکرین و حکیمان بوده اند. همانطور که نشان داده ایم همه بانیان و مبشران این حکمت در اوپانیشادها، حکیمان و عارفان بنیانگزار این مذهب بوده اند و لذا در سراسر این کتاب شاهدیم که فهم تناسخ مشروط به نور خرد و علم است. در ایران باستان نیز بانیان این حکمت همه حکیمان و مغان زرتشتی بودند و اصلاً این حکمت را مغانه می نامیدند که مغ به معنای پیر اسرار بود. در یونان باستان نیز بانیان حکمت اولیه همان حکیمان الئات بودند که علوم تناسخی را تبیین نمودند. در جهان اسلام نیز ائمه هدی نخستین بانیان این حکمت هستند که آنرا به مریدان خاص خود تعلیم و املاء نموده اند. پس این علم که اصل علم باطن و آخرت است که سرگذشت روح را بیان می کند مستلزم عالیترین حد تعقل و عرفان نفس است. خود این بنده نیز بدون کمترین آشنائی با کتابهای تناسخی تدریجاً به نور عقل و معرفت این حقایق را دریافته ام و در این واقعه نزول روح امّ الکتاب و دستیابی به این دو رساله مذکور در این باب به یقین نائل آمده ام. در حالیکه تا قبل از این در باب تناسخ به احتیاط سخن می گفتم و هیچ اظهار نظری قطعی نداشته ام با اینکه در طول زندگی معنویم مواجه با صدها پدیده تناسخی بوده ام که این بصیرت از همان دوران کودکی با نزول روح الایمان با من بوده است. در حقیقت ادراک و علم تناسخ به مثابه عالیترین درجه علم روح و عقل اخروی می باشد که می توان آن را علم معاد هم نامید: "خداوند هر که را خواهد به رحمتش ببخشاید و یا عذاب کند و سپس همه به سوی او باز می گردند." قرآن کریم- که این آیه آشکارا نشان می دهد که قیامت معادی و حساب و کتابی و بهشت و جهنمی قبل از قیامت کبری و برچیده شدن جهان و بازگشت به حضور خداوند است پس از آنکه همه پاک شدند. زیرا ناپاکان و خالص ناشدگان را به حضور حضرت حق راهی نیست و این همان عرصه درجات مسخ و نسخ پس از مرگ است که در همین جهان طبیعت تا قیامت کبری استمرار دارد. پس اگر گفته شود که معاد و حساب و کتاب و بهشت و جهنم در همین جهان می باشد به این معنا نیست که فقط در محدوده عمر دنیوی و نخستین است که اکنون در آن زیست می کنیم زیرا این شعار بسیاری از منکران معاد است که حساب و کتاب پس از مرگ را منکرند. مسئله اینست که همین جهان طبیعت زمین و آسمان دارای هفت بطن کبیر است و هفتادهزار بطن صغیر که ما در حیات این دنیای خود و فقط با نخستین صورت آن روبرو هستیم الّا عارفان اهل بصیرت باطنی. بدان!

۱۴۴۱- "جزا داده نمی شوید الّا به اعمالتان. مگر عبادالله المخلصین که خداوند مسئول اعمالشان است." قرآن کریم- و درجات مسخ و رسخ و فسخ تماماً قلمرو محاسبه و مؤاخذه اعمال کسانی است که برای خدا خالص نشده اند ولی مخلصین در دین در سلسله مراتب نسخ الهی به درجات برتر روح بعد از مرگشان عروج می کنند که مقامات اولیاء و معصومین است که این نسخ از آن شیعیان است که دارای امام حی می باشند و در اتصال با روح امام زیست می کنند که این امر برای مؤمنان مسیحی به معنای اتصال به روح الله است و برای مؤمنان بودائی هم اتصال به بودا است و الی آخر. که همه این مؤمنان دارای هویت شیعی هستند یعنی امامیه اند. در قرآن کریم نیز این معنا مذکور است که در هر یک از ادیان الهی مؤمنانی وجود دارند که در حقیقت شیعه می باشند یعنی دارای امام زنده هستند یعنی رسولی زنده دارند که از او اطاعت می کنند نه از خودشان و نه از مذاهب موروثی خود: "براستی که هر که از رسول اطاعت کند عین اطاعت از خداست." قرآن کریم- که منظور اولیای زنده خدا بر روی زمین هستند که وارثان کتاب انبیای مرسل میباشند و اینان همان اوصیاء و اصفیاء هستند که امام صادق(ع) مقامشان را از انبیاء برتر دانسته است به مصداق این کلام قرآن: "و ما از انبیاء برخی را برای خود برگزیدیم." که این گزینش الهی مربوط به اصفیاء می باشد که اوصیای انبیای الهی در آخرالزمان هستند. بنابراین دانستیم که تنها راه نجات از مسخ و الحاق به نسخ الهی همان حقیقت مذهب امامیه است یعنی کشف امام حیّ که در قرآن کریم موسوم به وجه رب می باشد که در جای جای قرآن میزان ایمان و قبولی اعمال و عبادات و خیرات است یعنی ابتغاء وجه رب که همان جستجوی امام زمان است که بدون آن نه صلوة و نه خیراتی پذیرفته می شود.

۱۴۴۲- "آیا آنکه مستقیم و بر دو پای خود ایستاده بر صراط میرود هدایت یافته تر است و یا کسی که سرنگون بصورتش راه میرود. این نشانه ای از برای اهل تعقل است..." ملک۲۲- آیا براستی کسانی که با صورت واژگون راه میروند جز حیوانات هستند؟ پس همه آیات واژگونی در قرآن کریم که تعدادشان بسیار است مربوط به مسخ حیوانی بشر پس از مرگ است که آنهم چند نوع است: دمر، رکس، کبت، طمس، قلب و کبّ! که انواع رفتار حیوانات است مثل چهارپایان، خزندگان و غیره! "براستی که بدکاران واژگون شدند." قرآن- و همچنین درباره رسخ نباتی برخی از مردمان در قرآن آیاتی آشکار وجود دارد مثل "بگو که اوست که شما را در زمین بذرافشانی کرد (کاشت)" ملک ۲۴- "اوست که گروهی از کافران را برای جهنم بذرافشاند و کشت نمود." اعراف۱۷۹- و نیز آیاتی درباره فسخ جمادی کافران بی هیچ تفسیری حضور دارد مثل "بگو که سنگ یا آهن شوید بواسطه سختی و کبری که در دل داشتید." اسراء ۵۰- "اکثرشان چون حیوانات و بلکه پست تر از حیوان هستند." فرقان۴۴- "دلهایشان سنگ و بلکه سخت تر از سنگ است." بقره۷۴- که پس از مرگ، که صورت بشری از آنها ساقط شد باطنشان کالبد مناسبش را می یابد و بلکه خود می آفریند نه اینکه خود در جلد سایر اجسام و حیوانات و نباتات وارد شوند. این هم فرقی بین تناسخ در بیان شیعی و غیر شیعی است. زیرا مثلاً تناسخ هندو معتقد است که روح بدکاران در جلد سائر موجودات می رود. در حالیکه در حکمت اسلامی و قرآنی برای کافران و مشرکان برزخ پس از مرگ وجود دارد که بلافاصله رخ می دهد تا زمانیکه در حیوانیت یا نباتی و جمادی از نو آفریده شوند. پس روح انسانی در کالبد چیز دیگری نمی رود و اصولاً دو روح در یک بدن، شرک و باطل است که در تبیین تناسخ سائر مذاهب وجود دارد. بدین معنا در روی زمین جز انسان حیات ندارد بصورت بشری، حیوانی، نباتی یا جمادی! و خاکی هم جز خاک انسان نیست همانطور که علی(ع) فرموده است. در آسمانها نیز جز انسان حیات ندارد بصورت ملکوتی، جبروتی و غیره! و این حقیقت انسان کبیر و جهانی است و مصداق این کلام مشهور علی(ع) که در اوپانیشادها هم حضور دارد که: ای انسان تو کل جهانی! که بیان دیگرش اینست که جز انسان در جهان نیست: ای جهان تو کل انسانی!

۱۴۴۳- در مجموعه کلام امام صادق در الهفت بوضوح درمی یابیم که انواع مسخ ها قلمرو خلوص نفس از اعمال نفسانی است همانطور که قرآن کریم مکرراً تصریح فرموده است که جزای الهی فقط از اعمال و با اعمال مردم است همانطور که مخلصینی که اراده خود را تسلیم خدا کرده اند بواسطه اعمالشان محاسبه نمی شوند و دارای اجر بی پایان هستند و مقیم جنات نعیم پروردگارند زیرا خداوند مسئول اعمالشان می باشد که این مخلصین مشمول این آیه هستند که: اراده نمی کنید الا به اراده خدا – تکویر۲۹ – پس مخلصین انسانهای بی عملی نیستند و از بی عملی نیست که از اسارت تناسخ رهایند بلکه اعمالشان از خدا و برای خداست پس مبتلای به اعمال خود نیستند و اعمالشان مولد هویت الهی در آنهاست نه انانیت شیطانی! پس در حقیقت مسخها قلمرو پاک شدن از منیّت ها و اعمال استکباری- شیطانی- منی است یعنی از تنفیس!

۱۴۴۴- در تناسخ هندوئی هم اساس حکمت بر "کارما" قرار دارد که همان ماهیت اعمال است و اصلاً لفظ "کار" در زبان سانسکریت همان "کار" در زبان فارسی است. و لذا این کارمای جان هر انسانی است که در کارگاه تناسخ تصفیه می گردد و جان را پالایش و خالص نموده و به "نیروانا" ارتقاء می دهد که وحدت با جان جهان است. یعنی اعمال و کارهای شخصی و خصوصی و فردگرایانه مربوط به مالکیت های فردی و خانوادگی و نژادی است که جان فرد را از جان جهان (خداوند) جدا ساخته و در خود محبوس و منزوی ساخته و "من" می سازد یعنی ابلیسی و اهریمنی! پس تناسخ در گردونه حیوانات و نباتات و جمادات برای تنبیه این من پرستی و مالکیت خصوصی است. زیرا روح الهی بشر در حصار حقیر حیوانیت و نبات و جماد عذاب می کشد تا توبه کند و از این منیّت پاک شود تا دور تناسخش پایان یابد و رها گردد و ملحق به آسمان جان شود که همان نیرواناست که ما آنرا جنات نعیم میخوانیم که بهشت غیبی و آسمانی است.

۱۴۴۵- در معرفت قرآنی و اسلامی هم با صدها آیات و روایات می دانیم که توشه آخرت هرکسی همان اعمال اوست که سرنوشت اخروی او را بهشتی یا جهنمی می سازد یعنی نسخی یا مسخی! اعمال منی یا اعمال اوئی! اراده خودی یا اراده خدائی! مسخ و رسخ و فسخ یعنی تناسخ حیوانی و نباتی و جمادی روح بشر پس از مرگش، قلمرو تنبیهات و

تصفیه ها و تخلیص و تزکیه و تطهیر و توبه از انواع و مراتب منیت هاست. چرا که اعمال منی بشر همانا حیوانیت و نباتیت و جمادیت اوست که غایتش همان سنگ و آهن شدن است که سخت ترین حدود تنی – منی است که روح را از کل جان جهان (خداوند) منفک می سازد و این همان کفر و شقاوت و عدمیت است که فرد را به عداوت و انکار با جهان و جهانیان می کشاند و خدای آن! زیرا منیت، روح را در تنیت فسیل و منجمد و محبوس می سازد و عین تن می کند. اینست که بقول امام صادق، کمال و نهایت تناسخ همان تبدیل به خس و خاشاک و غبار شدن است که مادیت روح را در جهان می پراکند همچون ذرات هوا! و این نهایت هوای نفس و بولهوسی و هواپرستی است و غایت عذاب و تنبیه از خودپرستی که اینک در جهان بر باد شده است.

۱۴۴۶- اعمال آدمی یا هوئی و الهی است که جان را در جهان توسعه و بسط و تعالی می بخشد و جهانی می سازد در ارض واسع الهی! و یا منی و خصوصی و خودپرستانه است که جان را در تن قبض و منجمد می سازد و از جهان جدا می کند و به عذاب نابودی می کشاند و در اشیاء ساقط می سازد.

۱۴۴۷- پس اساس ممسوخیت و تناسخ همان مالکیت های فردی و قومی و نژادی است اعم از مالکیت های مادی یا معنوی! اقتصادی یا سیاسی! فرهنگی یا مذهبی! عقیدتی یا عاطفی! عاشقانه یا علمی و عارفانه و...! من ثروتمند یا من فقیر، من جاهل یا من عالم، من مرد یا من زن، من هنرمند یا من عارف، من فقیه یا من عابد، من عاشق یا من فاسق، من مسلمان یا من مسیحی، من شرقی یا من غربی، من سنتی یا من مدرن و ...!

۱۴۴۸- اگر دانته، بسیاری از علما و فلاسفه و پاپها را در دوزخ مسوخیت می بیند امری عجیب و نامعقول نیست همانطور که بسیاری از شاهان یا فواحش را! بنده نیز تا مدتها درباره مشاهداتی که از مسخ شدگی برخی از علمای مشهور می دیدم متحیر می گشتم و به حقش علمی یقینی نداشتم. همانطور که در زندگینامه ام گزارش داده ام که از دوران کودکی همه حیوانات و نباتات و کوهها را به صور بشری می دیدم که حیرت می کردم و گاه می ترسیدم.

۱۴۴۹- همانطورکه در سائر آثارمان نشان دادیم اشد مالکیتها مربوط به قلمرو معنویات و امور عاطفی است و لذا منجر به اشد استکبار و خودپرستی و ستم میشود پس اگر توبه نشود به اشد تناسخ پس از مرگ دچار می گردد یعنی مالکیتها و انانیت های علمی و دینی و عشقی و عرفانی!

۱۴۵۰- یعنی خودپرستی در دنیا منجر به از خود بیگانگی پس از مرگ می شود که همان مسخ شدگی است و این عدالت است و تنبیه و تنزیه نفس از منیت هایش!

۱۴۵۱- همانطور که قبلاً هم متذکر شدیم اصطلاح تناسخ در فرهنگ عامه بر خلاف باور و معرفت شیعی است و این بدلیل انکار این معرفت بوده است که یک واژه ای برخلاف حقیقتش تحریف شده است همچون بسیاری دیگر از مفاهیم واژگونه در فرهنگ عامه!

۱۴۵۲- تناسخ از مصدر نسخ است که در فرهنگ شیعه به معنای عروج و تعالی روح مؤمنان است در حالیکه مسخ در نقطه مقابلش درباره غیرمؤمنان است. در حالیکه در فرهنگ جهانی که به فرهنگ اسلامی هم راه یافته است تناسخ مربوط به مسخ شدگیهای تبهکاران می باشد. این نیز تفاوت بارز دیگری بین حکمت تناسخی شیعی و غیر شیعی میباشد. پس بهتر است خیلی در بند این واژه ها و اصطلاحات نباشیم و به مفهوم عرفانی و حکمی آن نظر کنیم.

۱۴۵۳- یکی از مسائل و معماهای باطنی و مفهومی تناسخ اینست که آیا انسانهای مسخ شده در حیوانی و نباتی و جمادی و امثالهم دارای خودآگاهی هستند و می دانند که چه بوده اند و اینک چه شده اند یا نه! این مسئله بسیار بندرت مورد سئوال و تحقیق قرار گرفته است و به همین دلیل این حکمت الهی مملو از سوءتفاهم ها و تضادها و انکارها و تصدیقهای کورکورانه و انحرافی در نزد مردم است. و این نخستین بار است که این علم باطنی و حکمت اخروی و معادی به قلمرو مفهوم و ادراک معقول وارد می شود و تبدیل به معرفت دینی می گردد و وجدان بشری را اغناء می کند و فطرت را زنده!

۱۴۵۴- روزی یک پزشک پیرو عرفان حلقه که به تازگی با معارف ما آشنا شده بود برایم پیامی فرستاد که بسیار قابل تأمل و عبرت است. او اعتراف کرده بود که: من یکی از اساتید عرفان حلقه بودم که به یاری آثار شما از این حلقه شیطانی بیرون آمدم ولی هنگامیکه برخی از آثار شما را در باب مسخ حیوانی در قرآن خواندم انکار نمودم بخصوص در مورد خودم که خود را در عرفان حلقه از مرشدها و اساتید پالایش شده و روحانی می پنداشتم. تا اینکه بناگاه در خواب و بیداری از درون خودم زوزه سگ و شغال و گرگ شنیدم و به درستی کلام شما از قرآن، اعتراف کردم و آن غوغاهای درونم ساکت شد ولی دانستم که هنوز هم در من حضور دارند و اگر پاک نشوم پس از مرگ دچار مسخ حیوانی خواهم شد پس توبه ام را آغاز می کنم...!

۱۴۵۵- بسیاری از ما در خواب دچار کابوسهای مشابه هستیم و آن اینکه می بینیم که حیواناتی چون گرگ و مار و عقرب در جستجوی ما هستند و با آنها درگیر می شویم و با هراس از خواب می پریم! اینها نشانه ها و اخطارهائی از مسخ پس از مرگ است. این حیوانات، ماهیت باطنی ما هستند که می خواهند از ما ظهور کنند. اینان معنای اعمال ما هستند. مسخ همان ظهور و تجسد معانی است. همانطور که نسخ هم در وجه عروجی همین حقیقت است یعنی مؤمنی که در درون حامل روحی از ارواح طیبه است که با مجاهدتهایش با آن محشور شده، پس از مرگش از آن روح، صورت و هویت می یابد. بودا، بیانی بسیار عارفانه و بر حق از این نسخ نیروانائی عرضه کرده است که می گوید نسخ عارفانه مثل روشن شدن شمعی خاموش بواسطه شعله شمعی روشن است که از آن نور می پذیرد نه اینکه تجسد آن شمع را بیابد. در اینجا به قرابت بین عرفان بودائی (و نه هندو) و عرفان شیعی بیشتر پی می بریم.

۱۴۵۶- معنای ناب دیگری که در عرفان و تناسخ بودائی وجود دارد تعریفی توحیدی و بغایت متعالی از نفس یا خودیت بشر است به این معنا که اصلاً خودیت یا خویشتن خویش و شخصیت فردی یک امر و موجودیت دائم و لاتغیر و ثابتی نیست و مستمراً در حال تحول و دگردیسی است در سقوط یا عروج! با درک این معنا بسیاری از سوءتفاهمات مربوط به حکمت تناسخی از میان می رود از جمله مسئله خودآگاهی فرد از هویت و شخصیت قدیمش در دنیا و حیات اولیه! یعنی هویت فردی امری سیال و بسیار لطیف است که از درک اسفل جمادیت و ثقل محض تا روحانیت و نور اعلای الهی قابلیت حرکت و تغییر دارد و در این طیف لامتناهی سیر می کند و هر آن این دو سر بی انتهای هویت خود را رصد میکند و انتخاب و حرکت می نماید و هر کجا خواهد می ایستد و مقیم می شود و برای مدتی سکنی می گزیند! این معنا با شرح و عمقی بسیار عالیتر در عرفان اسلامی مندرج است و آیات کثیری از قرآن هم بر آن دلالت دارد با آیات و بیناتی آشکار!

۱۴۵۷- همه انسانها بر روی زمین دارای صورتی کمابیش واحدند با اعضاء و جوارحی یکسان و مشترک و در عین حال منحصربفرد! این منحصربفرد بودن در باطن دارای حقیقتی است که پس از مرگ و با هر دگردیسی و مسخ و نسخی دارای صورت و هویت دقیق خاص خود میشود مرحله به مرحله! این همان معنای قیامت است که اسرار باطن را آشکار می کند (قرآن) و قالبهای هر مرحله از این هویت نهان را هم خود آن روح فردی برای خود می آفریند نه اینکه بر قالب دیگری وارد می شود که از پیش متعلق به دیگری بوده است. پس تداخل دو روح در یک تن امری باطل و منتفی است.

۱۴۵۸- پس شاهدیم که در همه مذاهب و حکمتهای توحیدی چگونه پیروانش از روی جهل و کفر، به تحریف آن پرداخته اند. همانطور که به تحریف شریعتها پرداخته اند به تحریف طریقتها و حقیقتهای غیبی بیشتر مبادرت کرده اند و این تحریفات به اسم آن مذاهب و حکمتها رقم خورده است و بانیان و انبیاء و عرفاء را بد نام کرده است.

۱۴۵۹- مسخ و سقوط روح انسان در حیوان و نبات و جماد و آهن، عین خروج از قلمرو بیان و نطق الهی نفس است. همانطور که اساس خلق جدید رحمانی انسان در قرآن هم قلم و بیان است. زیرا حیوانات فقط دارای چندین کلمه و معنا هستند و نباتات کمتر از حیوانات و جمادات هم در حد صفرند! پس بیان و علم بیان که اساس خلق الهی و عرفانی انسان است تنها راه نجات از مسخ می باشد. همانطور که در حیات دنیا هم همه بدبختی ها و هلاکتها و از خودبیگانگی بشر حاصل فقدان عقل بیان و بیان عاقلانه است که همان معرفت نفس می باشد و لذا فرموده: تا امیال قلبی خود را بیان نکنید بسوی حق هدایت نمی شوید! قرآن- انسان جز بیان نیست بیان حقایق و اسرار بین خود و خدایش در سراسر

جهان هستی! و بدینگونه است که فاصله بین خود و خدایش را از بین می برد و به او ملحق میشود و این تنها راه نجات از سقوط در این "بین" است سقوطی که پس از مرگ منجر به مسخ در اشیاء می شود اشیاء و جهانی که بین انسان و خداوند حائل و فاصل شده است. و می دانیم که بیان همان علم خاص امامان و اولیای الهی است بیانی که جز کشف اسرار قرآن وجود نیست کتابی که جهان هستی را به امر خدا، آفریده است. و تلاش در بیان باطن خویشتن همان راه رسیدن به این کتاب وجود (قرآن) است. پس فقط انسان قرآنی از مسخ نجات می یابد یعنی انسان عرفانی! زیرا عرفانی جز قرآن نیست و عرفان غیر قرآنی از نظر ما، توهمات شیطانی و ضالّه است.

۱۴۶۰- بیان شدن عین عیان شدن است یعنی آفرینش عرفانی! پس مسخ ها جمله محصول بیان ناشدگیهاست که پس از مرگ عیان می شود. پس مسخ جزای عدم بیان باطن خویش است جزای فقدان و گریز از معرفت نفس است. اینست که علی(ع)، معرفت نفس را صراط المستقیم و میانبر نجات و هدایت و خروج و عروج خوانده است و خودش اسوه این واقعه است. زیرا آخرالزمان عرصه ظهور باطنهاست و لذا اشد مسخ ها هم در این دوران رخ می نماید بقول امام صادق(ع)! پس مجموعه معارف ما تنها راه خروج از گردونه تناسخ طبیعت و صنعت است در آخرالزمان اگر فهم و تصدیق گردد و وارد قلمرو توبه و اصلاح افکار و اعمال شود: "ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا بیان کنی حقایق آنچه را که بر مردمان نازل شده است باشد که تفکر کنند." قرآن – پس بقول الهی، تفکر و تعقل در این معارف بیانی است که راه گشایش و نجات آخرالزمانی است تا باطن ها در همین دنیا و حیات اولیه درک و تصدیق شوند و از روح آحاد بشری پاک شوند تا پس از مرگ مجبور به مسخ و تجسد این امیال و صفات پنهانی خود نشوند پس مسخ ها تماماً محصول فهم نشدگی و بیان نشدگی است. عرفان نفس همان تخلیه و برون افکنی مفاهیم و امیال و صفات مسوخیت است که در حد کمالش موجب پیدایش احدیت و فردیت روحانی – الهی می شود که از هر مسخی مبراست یعنی از هر غیری! مسخ ها حاصل ابتلای به غیر است که پس از مرگ این غیرها در وجود آدمی، تجسد و قالب خاص خود را می یابند. مسخ بمعنای غیرشدگی است.

۱۴۶۱- همانطور که رسول اکرم می فرماید با مرگ، قیامت آغاز می شود یعنی باطن ها، برون افکنی و رخ مینماید و تجسد و تعین می یابد. پس آن باطنی که در قلمرو معرفت نفس و بیان فهم و آشکار و توبه و تزکیه شده و از هر غیری پاک گشته است با مرگ جز پروردگارش را نمی یابد و از هر بیگانه ای مبراست یعنی بی نیاز از مسخ است. مسخ ها همان برون ریزی هویت انسان در دنیاست. هر آنچه را که در درون خود نگاه داشته و پرستیده و خودی و منی کرده ایم پس از مرگ عین هویت ما شده و تجسد و قالب می یابند در اشیای جهان! ما تبدیل به همه چیزهائی می شویم که با آن در حیات دنیا هویت و صفت و منیت می یافتیم و تعریف می شدیم و برایش دست به هر کاری می زدیم زیرا اعمال و تلاشهای ماست که هر چیزی را برای ما تبدیل به صفت و ماهیت خصوصی می سازد و لذا مسخ قلمرو ظهور "کارما" یعنی عصاره کلیه اعمال است: انسان چیزی جز تلاشهایش نیست- انسان جز آنچه اختیار کرده نیست- قرآن کریم – بقول مولوی: گر در طلب لقمه نانی، نانی! و اینست راز آن کلام قدسی رسول اکرم که: هر کسی همانطور می میرد که زندگی کرده است.

۱۴۶۲- مسخ ها و نسخ ها جملگی ظهور و تعین علایق و عشق های مادی و معنوی بشرند! و لذا حیات آخرت را بهره برداری از زراعت دنیوی خوانده اند: دنیا مزرعه آخرت است!

۱۴۶۳- مهمترین علت انکار مردمان و علمای دینی نسبت به حکمت تناسخی آنست که بطون غیبی زمین و آسمان را که در همین دنیا حضور دارد درک و تصدیق نمی کنند و باور ندارند که بهشت ها و دوزخهای اخروی هم در بطن همین جهان و در ظرف زمین ها و آسمانها تحقق می یابد و نه پس از پایان جهان هستی! تا بشریت تصفیه حساب نشود جهان به پایان نمی رسد و بشر به حضور پروردگارش نائل نمی آید.

۱۴۶۴- علت دیگر انکار برخی از علمای دینی و غیر دینی نسبت به حکمت تناسخی اینست که می پندارند همین جهان طبیعت محسوس را فهم کرده اند و به همه اسرارش آگاهند و چیز مهمی نیست و حقایق اصلی در جائی دیگر و ماورای طبیعت قرار دارد. در حالیکه در معرفت اسلامی حتی خداوند هم در همین جهان هستی حی و قیوم و حاضر و ناظر و

فاعل است تا چه رسد به سائر حقایق مادون الهی! پس استکبار علمی و دینی علت انکار این علم باطن است و عدم باور به متافیزیک در بطن فیزیک!

۱۴۶۵- علم و دین و حکمت و عرفان و عبادت و خداشناسی و پرستش توحیدی اینست که ماورای طبیعت را در طبیعت، غیب را در شهود، متافیزیک را در فیزیک و آخرت را در دنیا دریابی و تصدیق کنی بخصوص در آخرالزمان که عرصه ظهور باطن است. این نگرش اساس فهم علم تناسخ نیز می باشد! در حالیکه کل قرآن کریم سخن از طبیعت و پدیده های مادی جهانی است و عناوین همه سوره ها اسامی مادی و طبیعی و بشری است و خداوند در سراسر این کتاب دعوت به تفکر درباره همین پدیده های طبیعی می کند نه تفکر در باب غیب و ماورای طبیعت! قرآن کتاب وحدت عین و غیب، طبیعت و ماورای طبیعت و انسان و جهان است و بلکه انسان و خدا! "بگو او در همه حال و هر کجا با شماست و از رگ گردن به شما نزدیکتر است." قرآن- این همان حقیقت مسخ و نسخ است، بدان!

۱۴۶۶- اگر خداوند در کتابش به اهل ایمان امر می کند که در ملکوت زمین و آسمانها نظر کنند بدین معناست که غیب جهان، عیان شده و ملکوت رخ نموده است همانطور که همه طبقات جهنم: بدانید که جهنم آشکار گردید! قرآن-

۱۴۶۷- و اما دوزخ آتشین و عذاب النار که سیطره مستقیم حکومت ابلیس است همان صنعت و تکنولوژی است که عیان گشته است که مواد سوختی آن مردم هستند: هیزم جهنم مردم و سنگها هستند – قرآن! یعنی همه مواد آتش زا و احتراقی مثل نفت و زغال سنگ و امثالهم همان دوزخیان عصر پیشین هستند که بهمراه سنگ و آهن می سوزند و کالاهای دوزخی تولید می کنند که بواسطه اش بهمراه وسوسه های شیطانی مردمان زنده روی زمین را هم بسوی خود می کشند و می سوزانند از درون و برون! پس برخی از دوزخیان قدیم، کافران جدید را می سوزانند در سیطره شیاطین! همانطور که در رساله امّ الکتاب شاهد بودیم که نفت و قیر و آهن و زغال سنگ جمله از موجودیت کافران پدید آمدند. جاذبه و افسون آتشین و شیطانی صنعت و فرآورده های صنعتی هم به دلیل هویت انسانی آن است از برای انسانهای کافری که بر زمین زندگی می کنند. شیاطین آریل هم سوار بر ذرات و امواج تکنولوژی ارتباطات که خود مرحله ای از مسوخیت ذره ای و جنی کافران است بسوی آدمیان روی زمین می آیند تا بر آنان سلطه یابند. "گروهی از کافران را در جهنم تبدیل به اجنه نمودیم" قرآن کریم! چرا که خود شیاطین هم مخلوق کفر بشرند بقول رسول خاتم و امام صادق(ع)! پس شیاطین دارای طبع بشری هستند و از بشرند!

۱۴۶۸- نخستین دریافت کنندگان و ناشران علوم باطنی و حکمت اخروی و عرفان وحدت وجودی از نزد ائمه هدی(ع) از همان صدر اسلام متهم به غلو و افراط و الحاد و زندیق شدند و تکفیر گشتند از جانب ملایان وابسته به دربارهای اموی و عباسی و فقهائی که پنهان و آشکار در حواشی شهرها دکان اجتهاد راه انداخته بودند و دعوی امامت داشتند و بظاهر بی طرف می نمودند و در خفا دستشان در کاسه دربارهای جور بود مثل عمرعاص، کعب الاحبار، ابوموسی اشعری، شریح قاضی و امثالهم که علم را از نزد امامان(ع) می آموختند و در خدمت ریاست و معیشت خود تدریجاً جذب دربارها می شدند و برعلیه سلمان فارسی و میثم و کمیل و عمار و جابر جعفی و مفضل جعفی و ابوالخطاب و عبدالعظیم حسنی و منصور حلاج و بایزید بسطامی و دیگران فتوای الحاد و ارتداد صادر میکردند. و این جریان در تاریخ تشیع تا به امروز استمرار یافته است. و عجبا که هنوز هم بسیاری از علمای شرع که حکمت و معارف وحدت وجودی و احادیث و رساله های عرفانی ائمه هدی را با اینکه تصدیق میکنند و مقامات الهی امامان را می پذیرند ولی دست از انکار و تکفیر این علمای ربانی و عارفان شیعی برنداشته اند و امثال حلاج و بایزید را مرتد می دانند جابر و مفضل جعفی را دیوانه و غالیه می نامند در حالیکه همه این احادیث و رساله های عرفانی ائمه هدی بواسطه این بزرگان و خاصان ولایت بدست ما رسیده است. و این تنفیس و کفری مضاعف است که معارف را جهت تزئین و احیای دکانهای ورشکسته خود تصدیق می کنند ولی عارفانش را تکفیر می نمایند. این همان کاریست که امثال عمرعاص و شریح قاضی و ابوموسی اشعری از صدر اسلام بنایش نهادند که علوم ائمه هدی را بر علیه خود امامان و در خدمت خلفای غاصب بکار می گرفتند و یا کسانی که فقاهت را از امامان می آموختند و آنگاه در شهرها دکان اجتهاد و فقاهت را مستقلاً و تدریجاً

بر علیه امامان براه می انداختند و فرقه تراشی می کردند و دار و دسته ای فراهم می نمودند مثل حسن بصری، زراره و برخی از امامان فقه اهل سنت! زیرا می دانیم که همه امامان اربعه اهل سنت از شاگردان امامان شیعه بودند.

۱۴۶۹- و اما امروزه که دیگر آن فقاهت تاریخی و اخباری از رونق افتاده و مردمان، دانشمندان غربی را مراجع خود ساخته اند این علما روی به حکمت و عرفان "غلات شیعه" و مرتدین و زنادقه نموده اند و در عین حال بانیان و ناشران و شارحان این معارف و مقامات امامان را همچنان تکفیر می کنند و گویی بتازگی انوار مکاشفه و اشراق بر آنان هم تابیده است. درست مثل برخوردی که با دکتر شریعتی می شود که اول ایشان را طرد و لعن می کنند و التقاطی می خوانند و سپس از ایشان نقل قول می کنند تا حقیقتی را بیان کنند. و مردم هم متحیر مانده اند که آیا بالاخره این غلات و مرتدین و التقاطیون آدمهای خوبی هستند یا بدند! و بتازگی مد شده که برای دفاع از مقامات الهی ائمه هدی(ع)، معاندین و دشمنانشان همچون عمر و عثمان و عمرعاص و ابوموسی اشعری و معاویه را هم ملقب به جناب و حضرت نمایند تا مبادا که مورد غضب وهابیون و تکفیریها قرار گیرند. بدین ترتیب عمر و علی(ع) و حسین(ع) و یزید برابر میشوند تا اتحاد امّت حفظ شود!؟

۱۴۷۰- در هزاره نخست تاریخ اسلام، مقامات الهی ائمه هدی بهمراه معارفشان در رساله هائی همچون امّ الکتاب و الهفت و خطبه های نادره علی(ع) و خطبه سباسب، از جانب حکومتهای اسلامی و ملایان درباری و حوزه های فقهی بکلی انکار و تکفیر شد و هر کسی که از آن سخن گفت هم غالیه و صوفی و مرتد گشت و گاه به قتل رسید. و بدینگونه حکومتهای حاکم بر جهان اسلام با حمایت علما و فقهای خود، جانشین امامان و حضرت ولی عصر(عج) گشتند. از حدود پانصد سال پیش و مصادف با پیدایش صفویان که خود را سگ آستان علی می نامیدند تدریجاً آن رساله ها و معارف امامیه از تقیه خارج شدند و مقامات الهی امامان تدریجاً تصدیق گشت تا قداست این حکام شیعه تضمین شود و لذا همین سگهای آستان علی، هر عارف و حکیمی را که به خدمت و تقدیس آنان نمی پرداخت به شقی ترین شکلی سرکوب و کشتار کردند و عامه مردمان را در مساجد و خانقاه ها به مذهب زار کشاندند و جز تعزیه و خودزنی و قمه زنی و درخواست شفاعت از این امامان (خلفای الهی) کار دیگری باقی نماند. حال که امامان دارای اینهمه مقامات روحانی و آسمانی هستند و براستی جانشین خدا در جهان می باشند پس باید قبرشان را پرستید و خاک مزارشان را سرمه چشم کرد و دخیل بست و بر سر و صورت و سینه زد و خود را خونین ساخت تا خواسته های ما را اجابت کنند و از بابت هر قطره اشک و خونی، دو دنیای ما را بهشتی سازند و ...! بدین ترتیب از مقامات الهی ائمه هدی جز شفاعت آنهم به معنای پارتی بازی و رشوه و سادات پرستی، باقی نگذاشتند چه از نوع شرعی و مسجدی و حوزوی و یا به اصطلاح درویشی و خانقاهی و ولایتی! مضاف بر اینکه در خانقاه ها رقاصی (سماع) را هم به آن افزودند تا خالی از تنوع نباشد! تا به اینجا تنها معنای مقامات الهی ائمه(ع) یعنی علم لدنی و عرفان وحدت وجودی و حکمت غیبی مجال به میدان آمدن پیدا نکرد الا در دکانهای جفر و ابجد و رمالی و کف بینی و جن گیری و گنج یابی و دوای مهر و محبت و اسهال و سردرد و دندان درد و نازائی و امثالهم از نوع درویشی و آخوندی که در خدمت رونق و تقدیس دکانهای دین فروشی و امام فروشی قرار گرفت. این بار امامان را خدا کردند تا باز هم نه علم و حکمت و عرفانشان مورد توجه قرار گیرد و نه پیروی از ولایتشان مورد تأمل و تعامل واقع شود. که حاصلش شد شفاعت پرستی و غیبت پرستی امام زمان! که این مذهب زار و خرافه و ذلّت و خودزنی و شفاعت پرستی و قبرپرستی با انقلاب اسلامی ایران در هم شکست و برای نخستین بار تشیع عزا و سیاه، تبدیل به تشیع سرخ و زندگی شد ولی باز هم مقامات عقلی و علمی و عرفانی امامان کتمان شد الا به نوعی تحریفی رندانه که این عقل و علم را مترادف علوم غربی قرار داد و خود امام زمان را هم مظهر تکنولوژی برتر ساخت که گوئی سوار بر بمب سوپر اتمی از آسمان فرود می آید و شیعیان را سلاطین جهان میسازد و حق را به حق دار می رساند؟! بدینگونه بود که خرافه عربی جایش را به خرافه غربی داد بخصوص که برخی از اسلام شناسان غربی، امامان شیعه را نوابغ علوم طبیعی و فلسفی معرفی کرده بودند. پس دست از نسیه کشیدند و دست به دامن نقد شدند یعنی علوم و فنون غربی!

۱۴۷۱- یکی از مریدان امام حسن عسکری در آستان تولد و غیبت امام زمان از حضرت پرسید که در دور غیبت، امور را از چه کسی سئوال کنند؟ امام فرمود: از کسی که اهل سنت، وی را دشمن خلیفه می دانند و عامه و شیعیان هم او را

غالیه می خوانند! همین سخن امام یازدهم که تنهاترین و مظلوم ترین امامان است برای هر اهل خرد و ایمانی همه مسائل تاریخ تشیع را برملا می کند. این تعریف امام از شیعیان خالص و اولیای ائمه، وصف کسانی چون حلاج و بایزید بسطامی است که با روح امام اتصالی باطنی داشتند که هم دشمن مشهور خلفای عباسی بودند و هم از جانب علمای جاهل، متهم به غالیه (غلو در مقام امام) هستند. مشابه چنین کلامی را امام صادق(ع) به یکی از شاگردان اهل رازش فرموده است که هرگاه جهت یک امر فقهی دستتان از امام کوتاه بود برو و حکمش را از مفتی و فقیه شهر بپرس و هر چه گفت خلافش درست است.

۱۴۷۲- امام یعنی امّ و اصل و اسوه و پیشوا! از چه بابتی؟ از بابت عقل و علم و حکمت و معرفت و فهم و شعور و احساس و بیان! پس کسی به امام میرسد که در جستجوی این چیزها باشد! سوداگران بهشت به دجال می رسند که وعده نان و آب و رفاه و ریاست و حکومت می دهد! طبق روایات شیعی!

۱۴۷۳- امام، نور عقل و عرفان و روح علم و ایمان است پس هر که چنین عطش و درد و جستجوئی داشته باشد به امام میرسد زیرا امام، امّ فطرت انسان است و فطرت انسان از پروردگار است پس هر که خدایش را جداً بخواند امام را می یابد. این مذهب امامیه است و مابقی تولیدی امویان و عباسیان و صفویان و امثالهم می باشد!

۱۴۷۴- آن چیزی که تحت عنوان فقاهت اسلامی و بخصوص فقه جعفری بر جای مانده و امروزه به جان شیعیان افتاده و روزگارشان را سیاه کرده است و در جهت تکفیرشان بکار گرفته می شود آن احکام حقوقی و قضائی است که عباسیان به راست و دروغ از نزد امامان و بخصوص امام صادق فراگرفته و بهم بافته اند تا بتوانند به اسم آل محمد بر مسلمین حکومت کنند و لذا کلاسها و دروس فقهی امام صادق، مختص عباسیان و دبیران و شاهزادگان و مزدوران عباسی بود زیرا بنی عباس به اسم دفاع از آل علی به حکومت رسیدند که در مرحله نخست آنرا به امام صادق پیشنهاد کردند که امام با لبخندی آنرا نپذیرفت ولی آن مکاران تا به آخر امام را رها نکردند و لذا همه کلاسهای درس امام مملو و محاصره جواسیس عباسی بود که دروس امام را در خدمت حکومت عباسی تبدیل و تفسیر و تحریف می کردند و به اسم فقه جعفری در میان مردم اشاعه می دادند. و لذا امام حقایق علمی خود را فقط به تعداد انگشت شماری از شیعیان اهل راز تعلیم می دادند که عموماً تحت تعقیب دستگاه عباسی بودند و به اسم غالیه شناخته می شدند و یکی پس از دیگری به قتل می رسیدند و یا به امر امام از قلمرو حکومت خارج می شدند تا آثار و علم امام را حفظ نموده و اشاعه دهند. امّ الکتاب و الهفت دو تا از این تعلیمات ائمه است که بواسطه همین به اصطلاح غالیه ها محفوظ مانده و از دستبرد و نابودی عباسیان جان سالم بدر برده است زیرا یکی به هندوستان و دیگری به لبنان رفته بود تا امروزه بدست ما رسیده است.

۱۴۷۵- طبق گزارش مکرر تاریخی می دانیم هرگاه که کسی در محضر امام باقر(ع) و امام صادق(ع) مسئله ای میپرسید امام با مقداری مکث و تأمل یا جوابی نمیدادند و می فرمودند که فعلاً کسالت دارم برو فلان روز بیا تا پاسخت را بشنوی. و یا چه بسا جوابی می دادند که سائر حاضرین تعجب می کردند زیرا از مشابه همین سئوال در زمان دیگری پاسخی متفاوت شنیده بودند. و گاه امام به حاضرین در جلسه به دقت نگاه می کردند و سپس پرده اتاق بغلی را پس می زدند و گاه سری به حیات و پشت بام می زدند و آنگاه پاسخی میدادند و یا نمیدادند. اینست که گاه در قبال یک مسئله علمی و فقهی، چند پاسخ گوناگون از راویان متفاوت ثبت شده است. و مجموعه این روایات مشکوک پدید آورنده چیزی است که فقه اسلامی نامیده می شود که بر محور فقه جعفری شکل گرفته و اینهمه مکاتب ضد و نقیض فقهی و فرقه ای پدید آورده است که اگر همه آنها هم درست و بر حق باشند امروزه پاسخگوی یک هزارم مسائل مبرم مسلمین آخرالزمان نیستند.

۱۴۷۶- خلاصه کلام اینکه آن حکم و فقاهتی که از نور عقل و علم متصل به روح امام صادر نشده باشد امری عقیم و ظلمانی است. پس فقه امام در عرصه غیبت در نزد علمای ربانی و عارفان روحانی است که دارای روحی از نزد امام هستند و در اتحاد باطنی با حضرتش می باشند که این اتحاد و ارتباط را ولایت امام در مأموم گویند که در دریائی از کلام ائمه هدی وارد شده است. پس علم و فقاهت امام از روایات منقول تاریخی حاصل نمی شود حتی اگر بر فرض هم

جملگی راست و درست باشند به لحاظ استناد! حقیقت اینست که فقاهت روائی- اجتهادی شیعه معلول فقدان حکومت و خلافت ائمه هدی است که بدست تشنگان حکومت شیعه در تاریخ پدید آمده است که از همان آغاز با امامان درگیر و شاکی بودند که چرا حکومت را نمی پذیرند که در رأس این مدعیان امامان همان عباسیان بودند و فقهائی که در خدمت آنان به اسم شیعه، فقاهت تولید می کردند. پس اگر می بینیم که همه بانیان فقاهت شیعی دربارنشین بودند نباید تعجب کنیم از سید رضی و سید مرتضی و شیخ مفید و علامه حلّی و طوسی و خواجه نصیر تا شیخ بهائی و مجلسی و همچنین فقهائی چون کاشف الغطا و شهید ثانی که در حواشی دربارها می زیستند که برخی هم در ورود به دربار ناکام شده و مثل شهید ثانی و سید جمال در حاشیه دربار عثمانی به قتل رسیدند. همه اینها مدعیان حکومت امام زمان بودند. پس فقاهت شیعه فقه حکومت بی امام است آنهم فقه حکومتهائی چون عباسی، آل بویه، صفوی و قاجار و عثمانی! که عمده آنها حکومتهای ضد امام و ضد امامیه بودند که این فقهای شیعه برای اداره حکومتشان تولید فقه می کردند و به دیگران هم چون آل بویه و صفوی و سامانی که شیعیان دائم الخمر و حرمسرانشین بودند که این فقها برایشان تفقه می نمودند و فسق و فسادشان را تطهیر می کردند. که این خلاصه ای از سیر پیدایش فقه شیعه است که هیچ ربطی به امام و امامت ندارد و بلکه ذاتاً مدعی و شاکی آن بوده است از آغاز تا کنون! آیا براستی بقول دکتر شریعتی، تشیع در تاریخ جز چند تا آخوند درباری، کس و کار دیگری نداشته است؟ پناه برخدا، هرگز چنین نبوده است! این سیری از مسخ فقه امامیه در عرصه طاغوت است بهمراه مسخ فقها!

۱۴۷۷- امام صادق(ع) در الهفت می فرماید که تفاوت آدم اول و آدمهای کاملتر ادوار بعدی فقط از جنبه تفقه میباشد که علم چگونگی آفرینش و مراتب وجود است. که بدینگونه اساس فقاهت آشکار می شود که مطلقاً از جنس حقوق و فنون و آداب معیشت و سیاست نیست بلکه علمی باطنی و روحانی است که البته در مرحله نهائی تکالیف حقوقی را هم در امور دنیوی معلوم می کند. از این منظر، حکمت و معارف امّ الکتاب و الهفت الشریف عین مبانی فقاهت شیعی است و فقیه شیعی کسی است که معارف همین دو رساله را که حقایق آفرینش و مراتب وجود را تبیین نموده به علم باطنی و عرفان نفس دریابد. همانطور که قرآن کریم نیز فقه را یک ادراک قلبی خوانده است پس علمی روحانی و ربّانی است نه کلاسیک و کتابی و اخباری و قیاسی و استقرائی. درست به همین دلیل همه امامان صدر اسلام و بخصوص امام صادق(ع) با هر نوع اجتهادی شدیداً مبارزه نمودند و آن را باطل دانستند هرچند که بالاخره در دوران غیبت امام، فقاهت اجتهادی یا قیاسی و اخباری تدریجاً پدید آمد نخست در دربارها و سپس در حوزه های علوم دینی. و بدینگونه جریان فقاهت در نقطه مقابل امامت قد عَلَم نمود و لذا در هر کجا که یک عالم ربانی و عارف روحانی در اتصال با روح امام زمان رخ نمود همه این فقها متحداً تکفیرش نمودند و بدینگونه این پیشگوئی پیامبر اکرم(ص) و ائمه هدی(ع) محقق گردید و معلوم شد که براستی بزرگترین دشمنان ظهور قائم همین فقهای اخباری و قیاسی هستند. فقهای اصولی هم که در مدیریت فقهی جامعه جدّیتر بودند سعی کردند که فلسفه و منطق ارسطو را به کار گیرند. و بدینوسیله اجتهاد کنند یعنی منطق قیاس را! و امروزه این جماعت مسلط شده اند.

۱۴۷۸- امام صادق(ع) در رساله الهفت برای هر فرد بشری، بیست و یک عمر و زایش و مرگ قرار داده است که جمع سالهایش هزار و هفتاد و هفت سال است که بیست و یکمین دور حیات دنیوی بشر به عصر ظهور قائم و آخرالزمان می انجامد و این بدان معناست که بین هر یک از این زایش ها، دوران برزخی نیز وجود دارد که با احتساب عمرهای برزخی می توان گفت که هر فرد بشری در مراحل گوناگون تاریخ هفت هزار ساله هر آدم و آدمیتی حضور می یابد و زندگی میکند پس طبعاً همه مرسلین دوران خود را درک می کند تا نهایتاً در آخرین زایش و حیاتش بصورت بشری به دور قیامت آخرالزمان می رسد و حجّت الهی را در عالیترین تجلیش درک می کند که با کفر یا ایمانش پس از این آخرین مرگ به نسخ عروجی یا مسخ سقوطی دچار می شود که تا پایان جهان هستی در یکی از این دو موقعیت باقی می ماند.

۱۴۷۹- همانطور که قبلاً مطرح نمودیم یکی از مهمترین مسئله مسخ و نسخ انسانها و از جمله زایشهای دوباره و بیست و یکباره آدمیان همانا معضله خودآگاهی است که هیچ یک از حکمتهای تناسخی درباره اش سخنی مبرهن عرضه نکرده اند که آیا هر فردی در رجعتهای بشری یا فوق بشری و یا مادون بشری خود دارای خودآگاهی نسبت به گذشته و حال خویش می باشد یا نه؟ زیرا در صورت نسیان کامل گوئی هیچ جای عبرت باقی نمی ماند بخصوص درباره کسانیکه

دچار سقوط یا مسخ شده اند. پس بدینگونه مسئله اختیار و انتخاب آدمی در قبال توبه و تصدیق حجتهای الهی خدشه دار می شود. ولی بواسطه علم نسخ و مسخ آنگونه که در این کتاب تبیین نمودیم می توان بر این خودآگاهی دهری وارد شد.

۱۴۸۰- پس بگذار هر یک از این انواع رجعتها را جداگانه مدّ نظر قرار دهیم که بازگشت های بیست و یکگانه افراد در صورت بشری، ساده ترین صورت این مسئله است که قاعدتاً در بستر نژادها و نسلها صورت می گیرد. بر حسب این حکمت امامیه همه آحاد بشری در عصر حاضر بایستی مواجه با آخرین زایشهای خود باشند با توجه به این نکته که عصر قائم آخرالزمان طولانی ترین دورانهاست زیرا پنجاه هزار سال است. بدین ترتیب همه انسانهای دور هفت هزار ساله گذشته، مجال حضور در دور قائم را پیدا می کنند. آیا براستی کدامیک از انسانهای این عصر می تواند زندگیهای پیشین خود را به یاد آورد تا عبرت بگیرد یا نگیرد و بخواهد همه غفلتها و کفرهای ادوار بیست گانه گذشته اش را جبران کند؟ این خودآگاهی و یاد، یا باطنی و شهودی است و یا از طریق نشانه ها!

۱۴۸۱- در قرآن کریم آیات و حجتهائی وجود دارد که پاسخگوی این معمای بزرگ است از جمله اینکه می فرماید: قلوبشان درباره حجتهای حق یقین دارد پس بسیاری آگاهانه بر علیه یقین قلبی خود انکار و جدال می ورزند و آگاهانه عقل خود را تحریف می کنند. از همین کلام الهی درمی یابیم که قلوب انسانها دارای حافظه کبیر است که همه حجتها و عبرت های کل تاریخ را با خود داراست همانطور که امروزه پژوهشها و آزمونهای دقیق علمی ثابت کرده است که کانون حافظه تاریخی انسان در سینه اوست که البته منظور قلب گوشتی نیست بلکه قلب روحانی است که با هویت فردی انسانها تا ابد باقی می ماند. حجتی دیگر اینست که مؤمنان حقیقی از مرگ خود نه تنها هراسی ندارند بلکه خشنودند زیرا قلباً می دانند که با این مرگ ارتقاء می یابند همانطور که قلوب کافران از مرگ هراسان است زیرا می دانند که با مرگشان دچار سقوط و عذابی شدیدتر می شوند. پس آیا همین خودآگاهی قلبی و روحی کفایت نمی کند؟ و اگر هر انسانی در زایشها و عمرهای جدیدش جزئیات زندگی گذشته اش را از یاد می برد سراسر رحمت و خیر است تا بتواند با بدعتی نوین از خلق جدیدش یک برخورداری بیسابقه داشته باشد بی آنکه حافظه مادی و اطلاعات جزئی زندگیهای گذشته اش مانع این بدعت و خلق جدید شوند. بدین ترتیب هر زایش و عمر نوینی بمعنای کامل کلمه قلمرو امکان انتخابی بدیع و جدید است که فقط عصاره معنوی عمرهای گذشته اش را در قلب خویش حمل می کند. برای درک این رحمت و بدعت عظیم الهی مثالی می زنیم: کسی که در زندگی زناشوئیش به طلاق می رسد و سپس اقدام به ازدواجی دیگر می کند به تجربه می دانیم که بزرگترین مخمصه و حجاب این زندگی جدید همانا خاطرات و پسماندهای زناشوئی قبل است. بنابراین حافظه های جزئی و موضوعی و موقعیتی، دارای هیچ خیری نیستند. همانطور که در باورهای عرفانی ما بزرگترین حجاب کشف حقیقت الهی همانا علوم و خاطرات و باورهای عاریه ای پیشین هستند. یکی از بزرگترین حجتهای تاریخی این معنا همان داستان اصحاب کهف است که بعد از سیصد سال از مرگشان دوباره به زندگی بازگشتند ولی بدلیل حافظه تاریخی خود قادر به ادامه حیات نبودند و لذا پس از اندک مدتی از خداوند طلب مرگ نمودند و از دنیا رفتند زیرا نتوانستند با بقایای نسل خود رابطه ای عقیدتی و عاطفی برقرار کنند.

۱۴۸۲- پس به عقل و تجربه درک می کنیم که پاک شدن حافظه جزئی و دنیوی و باقیماندن حافظه روحانی در قلب در هر رجعتی از نوع زایش دوباره بر روی زمین یا مسخ و نسخ، مطلوبترین و رحمانی ترین و در عین حال عادلانه ترین و خلّاقترین وضعیت ممکن است.

۱۴۸۳- اینک از منظر زایشهای دوباره بشری و نیز انواع و درجات مسخها و نسخها به وجهی دیگر از معنای خلق جدید بهشتی و دوزخی پی می بریم که در سراسر تاریخ هستی و به وسعت همه زمینها و آسمانها و به تعداد یکایک پدیده ها از آغاز تا پایان جهان، برای انسان، امکان اختیار و انتخاب و تجربه حیات و هستی فراهم شده است. فتبارک الله احسن الخالقین و رب العالمین و ارحم الراحمین!

۱۴۸۴- از این منظر همه مفاهیم و ارزشهای مادی و معنوی و علمی و مذهبی بشر و همچنین حکمتهای عرفانی و اصول و مبانی توحید و رحمت و عدالت و معاد بر قلمرو برتر و محسوستر و انسانی تری وارد می شوند که فهم و

ایمان و بیانی جامعتر و شهودی تر را مهیا می سازد که دین خدا را عین واقعیت می نماید: "به راستی که دین هر آن برای واقعیت است." قرآن کریم- و این همان وحدت وجود رئالیستی و یگانگی فیزیک و متافیزیک است که در سراسر مجموعه آثارمان از آن سخن گفته ایم.

۱۴۸۵- اگر در افکار و عواطف خود نظری کنید به احتمال زیاد شما هم یکی از کسانی هستید که بارها با خود نجوا کرده اید که: ای کاش من یک درخت باشم، یک گل باشم، یک پرنده باشم، یک رودخانه باشم، یک کوه باشم و ...! این راز دیگری از رحمت و عدالت و اختیار و انتخاب انسان در باب تناسخ است. در اینباره تا می توانید تأمل کنید!

۱۴۸۶- از جمله در معنای نژادپرستی به مثابه اشد خودپرستی که یکی از محورهای موضوعی مجموعه آثار ماست میتوان گفت که بر حسب تولدهای بیست و یک گانه هر فرد بشری بر روی زمین که عمر مفیدش هزار و هفتاد و هفت سال است آنچه که کفر نژادپرستانه خوانده می شود همان اصرار بر ادامه کفرهای زندگیهای بیست گانه پیشین است. و گرنه عموماً هیچ فرد کافری از راه و روش و آئین والدین خود پیروی نمی کند و بلکه عامّه فرزندان بزرگترین مخالف سنت والدین خویش هستند که اصل نژادشان محسوب می شوند. از این منظر بهتر می توان به عمق و ریشه هزار ساله کفر و شقاوت هر فردی پی برد که آن را معمولاً به آباء و اجدادش نسبت میدهند که این آباء و اجدادی که ریشه های کفر یک فرد محسوب می شوند در حقیقت همان خودهای ادوار گذشته زندگی خویش است که میل به توبه ندارد که در مورد ایمان فرد مؤمن نیز که در هر رجعتی کاملتر می شود و یا ممکن است به شرک و نفاق رود همین پیشینه حضور دارد بر اساس حافظه روحانی که با هر کسی همراه است. و اصلاً ارزش نجات بخش خودشناسی نیز در مرحله اول از همین بابت است.

۱۴۸۷- همچنین مسئله شفاعت در اسلام است به این معنا که هر مؤمنی می تواند نژاد خود و عزیزانش را شفاعت کند که این حداقل شفاعت در قلمرو ایمان است. که با توجه به رجعت های بیست و یک گانه هر فردی در حیات بشری خود که مجال و فرصت تکامل کافرانه یا مؤمنانه است عادلانه و معقول اینست که فرد مؤمن همه موجودیتهای عمرهای بیست گانه پیشین خود به همراه همسران و فرزندانی که به بار آورده است را شفاعت کند که تعدادشان از هزاران بیش است و براستی هر فردی در مسیر عمرهای تاریخیش ملتی را تحت الشعاع حیات و هستی خود به بار می آورد همانطور که در قرآن کریم سخن از ملّت ابراهیم است. این بیانی کاملاً عادلانه و وجودی از امر شفاعت است که البته شفاعت مرسلین و ائمه معصومین ابعاد و وسعتی بسیار فراتر دارد همانطور که سیطره رسالت و نورشان بسیار وسیعتر است و چه بسا کل بشریت را فرا می گیرد. همانطور که علی(ع) خود را رجعت آدم می خواند پس کل بشریت را در حکم بنی آدم و فرزندان خود می داند و شفاعت می کند.

۱۴۸۸- امام صادق(ع) در رساله الهفت چند نمونه از مسخها و نسخ های عصر خود را نمونه می آورد از جمله مرد نجاری که در حیات قبلیش یک خروس بوده است که حکمت تناسخی آن اینگونه است. که این مرد در دوران آدم ششم پس از گذران زایشهای بیست و یک گانه اش به کفر خالص و کامل رسیده و به شکل خروسی مسخ گشته است که شجره اش در دوره آدم هفتم بدست مؤمنی با یاد و نام خدا ذبح گشته و خورده شده است و بدینگونه بواسطه آن مؤمن نسخ گشته و یکبار دگر بصورت بشری باز آمده تا شاید اینبار توبه کند و بر یکی از حجتهای الهی ایمان آورد تا بتواند زان پس مدارج آدمیت را طی کند و در عصر قائم آخرالزمان به روح آسمانی خود عروج نماید. و اما نمونه حیرت آورتر دیگری، داستان ذبح عظیم برای حضرت اسماعیل است که کسی چون محی الدین ابن عربی را دچار بن بستی معنوی نموده است که چرا خداوند اولاً این قوچ را عظیم خوانده است و دوم اینکه چگونه قوچی را معادل و فدیه بزرگترین ولی خدا یعنی اسماعیل ذبیح الله ساخته است آیا قدر وجودی اسماعیل همطراز یک قوچ است؟ این معما را کسی جز امام پاسخ نداده است زیرا می فرماید که این قوچ همان مسخ ابلیس بوده است که برای اسماعیل ذبح گردیده است. پس اینک می توان به سرّ عظمت این ذبح پی برد که ابلیس برای حضرت اسماعیل(ع) ذبح شده است آنهم بدست ابراهیم(ع). پس بدین طریق ابلیس از طریق چنین ذبحی یکبار دگر به آدمیت نسخ شده است که باز هم توبه نکرده و در دورانهای گوناگونی به نام فرعون، ابوجهل و دشمنان امامت علی(ع) ظهور نموده است. از این منظر بهتر می توان به راز آنهمه

ذبح در مراسم حج پی برد و خیر و ثواب عظیمی که در این ذبح ها بواسطه نسخ حاجیان به این چهارپایان می رسد و به این چهارپایان یکبار دگر فرصت میدهد که در تولدی جدید بصورت بشری بازگردند یعنی نسخ شوند. چرا که دانستیم در جهان هستی هر چیزی که هست آدم است و آدمیزاد به اشکال بی نهایت گوناگون بشریت و مسخها و نسخها در سلسله مراتب هفت زمین و آسمان. در حقیقت، روابط و عواطف هر انسانی با پدیده های طبیعت جز روابط و عواطفش با سایر انسانها نیست زیرا جز انسان در جهان نیست و این بیانی کاملاً رئالیستی از معنای خلافت است و وحدت وجود!

۱۴۸۹- از جمله اسرار کبیر رساله الهفت در کلام امام صادق(ع) راز زمانیت و دهر است که عین سرّ وجود آدم است همانطور که در "راز دهر" و سائر آثارمان نشان داده ایم. امام می فرمایند که با هبوط آدم بود که افلاک شروع به گردش و سیر در آفاق نمودند و محاسبات نجومی و شب و روز و ماه و سال و دورانها و عمر و مرگ و زندگی پدید آمد. پس زمانیت و دهر و عصر مختص آدم و آدمیت است به عنوان خلیفه خدا در عالم ارض! که همین امر علت العلل خسران یا هدایت بشر است همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که دهر علت نسیان انسان است و عصر هم اساس خسران می باشد و این اعتراف کافران در قرآن که: این دهر است که ما را کشته است! جاثیه۲۴- و این سخن رسول اکرم که "دهر نام خداست پس به آن دشنام ندهید" و نیز اینکه خود را عین دهر و مماس بر آن خوانده است.

۱۴۹۰- ما در کتاب "مبانی هستی شناسی عرفانی" نشان داده ایم که گردش افلاک یک حقیقت انسانی و ویژه آدمیت است که در قیامت آخرالزمان از حرکت می ایستد و سیر قهقرائی زمان آغاز می شود که همان امر رجعت الی الله در پایان عمر جهان است. و اینک امام نیز بر این معنا مهر تصدیق می نهد که اصلاً آغاز گردش افلاک و نجوم با هبوط آدم بوده است. و لذا با عروج آخرین انسان کامل و حجت الهی از زمین بسوی آسمان، قیامت کبرا آغاز شده و رجعت زمین و آسمانها و افلاک در ذاتشان بسوی پروردگار عالمیان شروع می شود که با سکون و رکود افلاک آغاز می گردد همانطور که آنگاه که آدم مقیم جنت آسمانها بود افلاک هم ساکن و راکد بودند و چون آدم از آنجا پائین آمد، افلاک و ستارگان آسمان دنیا هم دچار سرگشتگی شدند و سرگردان به جستجوی وجه الله و روح الله پرداختند که این همان گردش افلاک است که این معنا را حافظ شیرازی اینگونه بیان نموده که: جلوه گه روی تو دیده من تنها نیست - مه و خورشید همین آئینه می گردانند! که قرآن کریم همین معنا را اینسان می فرماید: "هر چیزی در جهان هستی بر محور وجود امام مبین مقدر و ارزیابی می شود." یاسین۱۲- در حقیقت با خروج و هبوط وجه الله و خلیفةالله و روح الله از آسمانها، کل آسمانها از جمله افلاک آسمان اول به ابتغای وجه رب پرداختند و سرگشته شدند. "سرگردانی" به معنای واقعی کلمه بیانگر این گردش افلاک است به جستجوی امام مبین که حامل نور اسمای همه موجودات و کرات و ذرات است.

۱۴۹۱- همانطور که این وضعیت افلاک در بطن ذرات هم حضور دارد که همان گردش الکترونها بر محور هسته اتم است که انیشتن این افلاک آسمانی و ذرات اتمی را از ماهیت واحدی می دانست و می خواست نظریه وحدت کبیر بین میدانهای مغناطیسی و قوه جاذبه نجوم را به اثبات رساند که نتوانست و هنوز هم موفق به این اثبات نشده اند. که به نظر ما این نظریه بر حق است ولی قابل اثبات ریاضیاتی نیست که بکار تکنولوژی آید همانطور که واقعه سکون افلاک و رجعتشان در قیامت کبرا پس از عروج و خروج آخرین انسان کامل از زمین، مصادف با سکون ذرات الکترونی در قلب ذرات عالم است که سرچشمه زمان قهقهرائی (رجعی) است. در این باب به کتاب "مبانی هستی شناسی عرفانی" رجوع نمائید!

۱۴۹۲- همانطور که بارها متذکر شده ایم راز دهر یا حکمت زمان به مثابه قلب همه اسرار و حکمت های عالم وجود بخصوص انسان است و آن اصل و اساس علم امام می باشد که محور همه تفکرات و مکاشفات عرفانی ما در زندگی نیز بوده است که یکبار دگر در لوای روح امّ الکتاب باز آمده است و شاه کلید فهم اسرار تناسخ و دورانها و رجعت ها و بهشت و دوزخ است.

۱۴۹۳- از آنجا که حضرت آدم(ع) حامل نور کل اسمای مخلوقات عالم بود که بواسطه این نور اسماء هر چیزی در جهان هستی به حقیقت مسمای خود نائل می آمد و به حق وجودش می رسید پس با هبوط آدم از آسمان بر زمین، همه افلاک و افلاکیان دچار از خودبیگانگی و بی هویتی و بی وجودی گشتند که نوعی سرگشتگی و گمگشتگی است زیرا آدم به

مثابه خود هر چیزی بود پس در حقیقت طبق تعریف امام مبین که همان انسان کامل است با خروج آدم از بهشت آسمان همه افلاک و افلاکیان به جستجوی وجه رب و امام مبین (آدم) پرداختند تا خود را احصی و مقدّر کنند و این راز گردش افلاک و ذرات پس از هبوط آدم از بهشت آسمانهاست. و از اینجا بود که حساب و شمارش و ایام و ادوار و دگردیسی و مرگ و تباهی و عمر و محاسبه و اجر و جزا و خیر و شر و شریعت و گناه و ثواب و بهشت و جهنم پدید آمد و میدانیم که خود آدم و همسرش حوا نیز پس از هبوط بر زمین تا سالیان طولانی دچار نسیان و سرگشتگی و فراق شدند و نبوت آدم نیز به همراه این هبوط آغاز شد که اخبار الهی در دوره غفلت و ظلمت و نسیان است.

۱۴۹۴- در حقیقت عمر و تاریخ زمان و دهر همان عمر و تاریخ آدم و آدمیت است همانطور که راز دهر و حقیقت تاریخ و زمان نیز تماماً جوهری انسانی دارد و بلکه معلول انسانیت زمینی است و این همان تاریخ شمارشگری بشر است که حاصل گردش نجوم است که به ادوار و قرون و عمرها و سالها و ماهها و هفته ها و روز و شبها و ساعات و دقایق تقسیم و شمارش شده است که همین تقسیم و شمارش، اساس هر شمارش دیگری برای بشر است که غایت شمارشگری بشر به پول منتهی شده است که مظهر غایت دهرپرستی و زمانزدگی و فلک زدگی بشر است و سقوطش در سنگ و آهن و فلزات: "بگو سنگ یا آهن شوید بواسطه شقاوت و کبری که در دل دارید." قرآن کریم – که این غایت مسخ است یعنی تبدیل روح به جمادی که همان سقوط روح از مقام اعلی العلیینی به درک اسفل السافلین است: "و بدینگونه کافران را درجه به درجه (استدراج) پائین آوردیم." قرآن کریم- این همان مدارج سقوط از آدمیت نوری و روحانی به بشریت خاکی و سپس انواع حیوانیت و سپس انواع نباتات و نهایتاً انواع جمادات است که در آخرالزمان مسخ در مواد و اشیاء صنعتی پدید می آید که سقوط در عذاب النار است. که این سقوط و مسخ در عمرهای حیات بیست و یک گانه در باطن صورت بشری پدید می آید و در آخرالزمان این زندگیها همه این مسوخیت باطنی، تجسم بر صورت می یابد یعنی حتی صورت بشری هم ساقط می گردد. که این تاریخ نزول و هبوط آدم است. و اما تاریخ دیگری وجود دارد که قلمرو توبه و رجعت و عروج است که غایتش در پایان همه دورانهای دو هزار و هشتصد عصر آدمیت، مصادف با قیامت کبرا واقع می گردد که ارواح همه انسانهای تاریخ جهان هستی به همراه ذرّات و افلاک در جریان زمان قهقهرائی و رجعی به مبدأ ذات ازلی پروردگار بازمی گردند و بدینگونه تاریخ دهر و زمان به پایان می رسد همانطور که گردش ذرات و افلاک: "سوگند به زمان که انسان در خطر و خسارت است مگر اینکه ایمان آورد و به صلح درآید تا به حق وجودش نائل گردد و بر آن صبورانه مستقر شود و همه را نیز به این امر دعوت نماید." سوره عصر-

۱۴۹۵- در حقیقت هبوط آدم از آسمان بر زمین و از بهشت به برزخ زمین و سپس سقوط در دوزخ همانا سقوط از مقام سرمدیت و جاودانگی است و ابتلای به مرگ و نابودی تدریجی و مرحله به مرحله و سال به سال و روز به روز و ساعت به ساعت به شمارش! این همان ابتلای وجود الهی آدم است به عدمیت تدریجی و پله به پله! زیرا می دانیم که حضرت آدم(ع) بقول الهی در بهشت جاودانه گشته بود که دچار تنفیس و احساس هراس از مرگ شد و به وسوسه و فریب شیطان به وعده جاودانه شدن مجدد دچار این سقوط گردید تا در قلمرو زمان تدریجاً به جاودانگی خود، آگاهی و علم یابد تا ایمان بیاورد که هرگز نابودشدنی نیست و براستی الهی و سرمدی است. پس هیچ نگرانی و هراسی را به خود راه ندهد و بازیچه شیطان نگردد. در حقیقت دهر و زمانیت همانا دانشگاه علم جاودانگی وجود خویشتن است که همان کشف الهیت خویشتن است و ایمان به فطرت الهی خویش. پس هرگاه چنین علم و ایمانی پدید آمد آغاز عروج و نجات از دهر و عدمیت است که این همان علم خودشناسی الهی است. زیرا علت سقوط آدم از بهشت همان تردیدش نسبت به الهیت و سرمدیت خویشتن بود که اساس کفر است که آن حاصل تنفیس وجود است در رابطه با حوا. پس دهر و زمانیت همان اساس تنبیه و عذاب تنفیس و کفر است و توفیق اجباری جهت رهائی از عدم و بازیابی وجود سرمدی و حیات روحانی! کل راز هبوط و سقوط آدمی به لحاظ معنا فقط یک دلیل دارد و آن بی اعتمادی به خداست که حاصل فقدان تعامل و مراوده او با خداست و این نسیان حاصل ابتلاء و فنای در حواست. ذکر که راز هدایت است حاصل درجه تعامل و مراوده و معامله با خداست در هر امر خطیر و بحران و گرفتاری. این همان عنصر خودشناسی است.

۱۴۹۶- پس سقوط و مسخی نیست الا در درجات تجربه زمانیت و شمارش ساعات و ایام عمر و تجربه عدمیت به جبر و صبر بر سکون و ثبات و ماندن در خویشتن تا حصول حق وجود خویش در درجات آفرینش از آسمانهای وجود تا

درکات اسفلش به جبر! و از این منظر معنای سوره عصر را بهتر درمی یابیم یعنی حق و صبر که در نقطه مقابل بیقراری و از خود گریزی و عجله قرار دارد. بطور مثال وقتی روح آدمی در تن فلج و رنجور و محبوس می شود مجبور به صبر و سکون و قرار در خویشتن است تا به حق وجود الهی و سرمدش در خود نائل آید که چون نائل آمد از آن قید و بند می رهد. حال اگر این انسان در وجود یک حیوان مسخ شود فعل و انفعالات کافرانه و گریزش از خویشتن به حداقل می رسد و اگر در وجود درختی مسخ گردد این شدت صبر و سکون افزایش می یابد و اگر تبدیل به سنگی شود به غایت مجبوریت در صبوریت و سکون مطلق در خویشتن می رسد. با این مثالها و تأمل در موقعیتهای روح در کالبدهای گوناگون به آسانی می توان به سرّ زمانیت و جبر زمان و صبر بر حق آن پی برد. پس مسخ ها، سلسله مراتب مجبوریت در صبر است صبر بر خویشتن و جبر در خویشتن ماندن و از خود فرار نکردن و به شکار و سلطه بر دیگران نرفتن. در اینجا به وضوح با حقیقتی برتر مواجه می شویم و آن مسخ ضد مسخ است در درجات. از این منظر باید گفت مسخها عذاب اراده به سلطه و تملک دیگران است و مسخ کردن دیگران یعنی مسخ ضد مسخ. از اینجا به معنای عدالت در تناسخ پی می بریم و نیز رحمت پنهانی که در آن نهفته است که به انسان کافر و ظالم اجازه نمی دهد که به تملک و تسخیر و مسخ دیگران بپردازد زیرا در چنین تلاشی خود فرد مملوک و ممسوخ می گردد.

۱۴۹۷- غایت کفر و ظلم و اراده به گریز از خویشتن و تملک دیگران و در دیگران خزیدن (تحت عنوان عشق) منجر به غایت مسخ قشاشی در جمادات می شود یعنی سنگ و آهن شدن، تا فرد صدها و هزاران سال در کالبد سنگی خود مجبور به آرام و قرار گردد و صبر بر وجود را بیاموزد تا به حق وجود برسد و هرگاه که رسید و آن را در یک حجت الهی از انسانی دیگر تصدیق نمود از مسخ جمادی رها شده و با نسخ این حجت الهی عروج و خروجش آغاز می شود. پس در حقیقت سرّ تناسخ همان زمانیت است یعنی صبر بر زمان. پس اینک یکبار دیگر از این منظر سوره عصر را بخوانید!

۱۴۹۸- لحظه ای در خود بمان ای بی وجود - تا وجود یابی ز انوار سجود! این سرلوحه حکمت تناسخ در معرفت شیعی ماست که بر چهار رکن توحید، رحمت، معاد و عدالت استوار است که نهایتاً از وجه رب امام مبین متجلی شده و بر اهالی عدم عرضه می شود که بقول الهی در کتابش، زمین و آسمانها و کوهها می خواهند بپذیرند ولی نمی توانند ولی انسان از روی جهل و ظلمش می پذیرد (احزاب ۷۲) و آن بدلیل صورت الهی بود که توانست بپذیرد ولی از روی کبر و نخوت و انکارش! و پس از پذیرش آن امانت و ولایت و وجود سرمدی پروردگارش مورد سجده همه خلایق قرار گرفت و بدینگونه بود که زمین و آسمانها و کوهها هم توانستند آن ولایت را بپذیرند الا در وجوه شیطانی! و اینست راز تأویل امام باقر(ع) درباره آیه مذکور در امّ الکتاب که یکی از موضوعات انکار این رساله از جانب قشریون می باشد.

۱۴۹۹- پس آنگاه که انسان این ولایت وجودی پروردگارش را پذیرفت از جانب خداوند قدرت امکان و تکوین یافت بواسطه چشم و گوش و قلبی که خداوند از نزد خودش به وی اعطا نموده بود ولی انسان این حواس عقلی خود را بکار نگرفت و تکبر کرد و خود را از آنها بی نیاز پنداشت پس کر و کور و لال و احمق شد و کافر گردید و دست به تبدیل و تخریب جهان زد بجای خلق جدید رحمانی و انسانی خویشتن! و لذا خداوند او را مسخ نمود تا ادبش کرده باشد تا بر حق وجودش تمکین و صبر نماید و صبر بر حق وجود را بیاموزد. (احقاف-۲۵)

۱۵۰۰- آنکه روح و وجود سرمدی و الهی را در خویشتن برای پروردگارش تسبیح و حمد و شکر نمی کند و برای منیت عدمیش تنفیس می سازد از سرچشمه جاودانگی منقطع شده و دچار احساس هراس نابودی شده و بیقرار و آتشین گشته و از خود می گریزد تا در دیگران پناه جوید و لذا به سلطه گری و تصرف و رسوخ در دیگران می پردازد و این سرآغاز مسخ باطنی و نهان است که اگر با این وضع بمیرد مسخ هایش رخ می نماید تا او را در آنچه که هست و شده مقیم و مجبور و صبور سازد و در این محدودیت غل و زنجیر می شود که همان غل و زنجیرهای جهنمی است تا از خویشتن حیوانی یا نباتی و جمادی و امثالهم نگریزد و لااقل حیات مادون انسانی خود را پذیرا گردد و مسئولیتش را بپذیرد و بر حقش صبور شود و در خود ماندن و مقیم شدن و خود را پذیرفتن را تمرین و اثبات نماید. تناسخ حق وجود

است و صبر جبری بر حقوق وجود در مراتب آن! و این بیان جبر زمان است و صبر بر لحظه به لحظه و روز به روز و سال به سال و قرن به قرن و ...!

۱۵۰۱- سرمدیت ازلی – ابدی ذات باریتعالی همان بی زمانی است که خداوند بواسطه روحش در انسان نیز دمیده است که انسان با تنفیس و کفرش در آن بیقرار و فراری شده و در کثرت اشیاء پناهنده می شود و بدینگونه احدیت سرمدی روح خود را منکسر و می شکند در بی نهایت لحظه و ساعت و روز و ماه و سال و ...! و بدینگونه احدیت تبدیل به شمارش می شود که همان ابتلای به عدمیت و هراس نابودی است و این معنای اهل تکاثر در قرآن کریم است: ای کثرت پرستان بزودی جهنم را دیدار می کنید به عین یقین. و آنگاه در آنجا نیز درباره نعیم (امامان و ظهورات الهی) از شما سئوال می شود- خلاصه ای از سوره تکاثر! این همان جهنم مسوخیت هاست که روح در اجسام و اجساد کثیری به بند کشیده می شود تا ادب شود و باز در هر دوری یک حجت و ظهور الهی بسویشان می آید که اگر تصدیق و سجده نمودند از آن مسخ رها می شوند و نسخ می گردند به روح امامی مبین!

۱۵۰۲- انسانی که تنفیس و انکار نمود دچار احساس نابودی در کثرت لحظات و ساعات و ایام می شود و برای گریز از این حس نابودی در خویشتن به انواع آدمها و اشیاء پناهنده می شود جهت تسخیر و مالکیت ها! و این سرآغاز مسخ باطنی به اراده خود انسان است.

۱۵۰۳- انسان کافر دچار جبر و تورم زمان و کثرت لحظات و حس نابودگی در چرخه زمان است. زمانیت همان احساس نابودی ناشی از انکار و کفر در قبال حجت های الهی و ظهورات حق در هر عصری است. ابتلای به زمان دهری- نجومی جزای انکار سرمدیت و جاودانگی حاصل از درک و دیدار حجتهای الهی از اولیای خداست.

۱۵۰۴- حال بهتر درک می کنیم که چرا و چگونه پس از هبوط انسان از آسمان (جنت) افلاک آسمانی از جایگاههای وجودی خود خارج شده و در واقع از خود فرار کردند و نظم واحد و روح واحد حاکم بر آسمان دنیا که آسمان ستارگان است دچار کثرت و دگردیسی گشت زیرا جایگاه آدم همان آسمان اول بود که شش آسمان برتر بر آن مستقر شده بود. زیرا ستارگان به مثابه انوار وجود آدم و منابع تغذیه نوری اعضاء و حواس و جوارح و عقول آدم هستند همانطور که در امّ الکتاب ذکرشان گذشت. پس با هبوط آدم از آسمان و از خودبیگانگی و مسخ و گریز روح آدم از خودش، ستارگان نیز از جایگاه خود خارج شده و دچار سرگشتگی گردیدند به تعقیب آدمیان جهت تغذیه آنان بر روی زمین و احصای وجود خودشان! که این فرار و گردش و سرگشتگی افلاک و سیارگان موجب پیدایش زمان و کثرت عقول و تفرقه و تبعیض موجودات و آدمیان بر زمین گردید و مرگ و بیماری و کهولت و نسیان و زایش جدید و دگردیسی و دورانها و مسخ ها و نسخ ها رخ نمود و شیاطین پدید آمدند و عداوتها و جنگها توسعه یافت و شریعت ها و قوانین انبیای الهی برای ساماندهی و توبه و رجعت آغاز گردید.

۱۵۰۵- حال بهتر درمی یابیم که چرا در عصر قائم آل محمد و آخرالزمان، اشد و غایت مسخ ها و نسخ ها رخ مینماید زیرا زمانیت نفسانی و روانی بشر به بن بست می رسد و لذا هر کسی در آخرین وضعیت خود به عرصه ظهور میرسد: قیامت آنروزی است که باطنها آشکار می شود! قرآن- و همچنین یکی از علائم قیامت هر آخرالزمانی هم بارش ستارگان و نزول نجم و دگردیسی در ساختار طبیعت و فصول و آب و هوا و کسوفها و خسوفهای پیاپی است بهمراه ظهور حوادث اجتماعی و انسانی بی سابقه و ظهورات الهی و شیطانی از بشر! و نیز خودکشی های فزاینده فردی و جمعی بشر، پرندگان، ماهیان، مارها و نیز جنگل سوزیهای بی سابقه و حیرت آور در سراسر جهان! با توجه به اینکه همه این موجودات جهان بشرند: جنبنده های روی زمین و پرندگان آسمان، امّت هائی چون شما هستند- قرآن کریم!

۱۵۰۶- تنفیس و انکار و کفر نسبت به ظهورات الهی از انسان های کامل موجب تفرقه و تکثیر و تجزیه و تحلیل جان در سائر انسانها و موجودات می شود و این زمینه از خودبیگانگی و مسخ روح در غیر خویش است که آنرا غفلت و نسیان و خود – فراموشی هم می نامند. و این زمینه ابطال وحدت وجود فرد و ابتلایش به کثرت و تفرقه و نفاق و شقاق وجود است. و بدینگونه عقل الهی و علم روح در بشر از بین رفته و دچار علوم بغی و تجزیه و تحلیلی و ترکیبی میشود

که همان اساس پیدایش علوم و فنون دوزخی عصر ماست که در طی هفت هزار سال تدریجاً پدید آمده است که غایتش ریاضیات و نجوم است. همانطور که علی(ع) مؤمنانش را از گرایش به این دو علم منع نموده است الا در حد نیازهای ابتدائی! زیرا این علوم بغی همانطور که از نامش پیداست علم گمشدگی است و بشر بواسطه آن به جستجوی خود در سائر اشیاء است در سائر انسانها، حیوانات، نباتات، جمادات، ذرات، کرات، مواد و عناصر! این علوم هم محصول گمشدگی بشر است و هم موجب گمشدگی سائر انسانهاست که در آخرالزمان هر دورانی پیروانش را به غایت مسخ تکنولوژیکی در آهن و نفت و بتون و رادیو اکتیو می رساند و تبدیل به امواج و ذرات و علائم الکترونیکی می سازد که این همان خلق جنّی – جهنمی گروهی از کافران است همانطور که در قرآن مذکور است.

۱۵۰۷- و اما اعصار و دورانها و بطور کلی زمان و دهر هم در هر عصری از اعصار آدمهای دو هزار و هشتصدگانه دارای صاحب و حجتی است که او را صاحب زمان، ولی عصر، سلطان دهر، میزان انسان، حجت خدا یا بقیةالله و وجه رب نامند و امام مبین نامند! او حجاب غیر مفارق خداوند بر عالم و آدمیان هر دورانی است که در هر قرنی تجلیاتی از اولیای خود دارد که بر هر گروهی از بشریت انس و جن و حیوان و نبات و جماد و ذرات و کرات رخ می نماید که میزانی از مسخ و نسخ خلایق است که هر کسی که او را تصدیق و سجده نماید به مرتبه ای از نسخ و رهائی و عروج نائل می آید و منکرانش دچار مسخ و سقوط می شوند در درجات! که این حجت ها و امامان و رسولان الهی همواره محمدی هستند در حقیقت! همانطور که در خلق جدید انسان در سوره رحمن شاهدیم که ماه و خورشید و ستارگان و گیاهان همه سجده می کنند پس این آدم دوران را درک کرده اند و تصدیق می کنند.

۱۵۰۸- نور محمدی حجت ها و امامان دورانها همان نور تأویل است که جان تصدیق کنندگان و تسبیح گران مؤمن و تابع را نسخ نموده و به آیات قرآنی تعالی و عروج می بخشد و از هر طبقه از عوالم هفتگانه زمین ها و آسمانها به طبقه ای برتر ارتقاء میدهد و رهائی! و این به نور شفاعت و بدعت و خلق جدید رحمانی – قرآنی است حتی اگر حجتی عیسوی ، موسوی، زرتشتی یا بودائی و امثالهم باشند زیرا همه این رسولان و اولیای الهی از نور ازل محمدی هستند و در بیعت با محمد و آل محمدند و نهایتاً در قائم به ظهور واحد و کامل می رسند و همه قائمان آخرالزمانهای دورانها محمدی هستند و قائمان دورانها نیز ظهوراتی تکراری نیستند بلکه در تعالی می باشند تا قائم دو هزار و هشتصدمین که ظهور واحد و قهار خداوند است و موجب قیامت کبرا و برچیده شدن زمین و آسمانها و ختم تاریخ و دهر و زمان است به تمام و کمال و ابداً!

۱۵۰۹- به زبان دیگر مهمترین رسالت دهر و زمان همان استدراج است یعنی آشکار ساختن سلسله مراتب و درجات عالم وجود و عروج و هبوط است. اینست که راز دهر یا ذکر الدار همان علم تأویل کلمات و اسماء می باشد همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که حضرت ابراهیم نخستین انسانی پس از هبوط آدم بود که به این علم رسید و خلافت و امامت یافت یعنی حقیقت محمدی را حاصل و آشکار ساخت و اساس اسلام و امامت شد و لذا پیامبر خاتم هم جز برپائی تمام و کمال این علم و آئین رسالت دیگری ندارد که امامان محمدی هم جمله مدارج این علم و نور تأویل هستند که مؤمنان را به این علم نوری تعلیم می دهند بواسطه ارواح هفتگانه همانگونه که ذکرشان گذشت.

و لذا دهر شناسی و علم زمان و عرفان عصر تماماً علم درجات است. "بالا برنده درجات و صاحب عرش القاء می کند روح را به امرش بهر یک از بندگانش که بخواهد از برای روز دیدار." مؤمن ۱۵- در اینجا شاهدیم که این بالابرنده درجات صاحب عرش غیر از خداوند است زیرا روح را به امر خداوند القاء می کند. پس این انسان کامل و امام مبین و قائم آخرالزمان است که حامل علم درجات و نور تأویل مطلق حق است یعنی صاحب دهر و زمان است که درجه وجودی یکایک انسانها را در هر دوری می شناسد: "و از برای هر یک درجه ای است و رب تو از آن غافل نیست." انعام۱۳۲-

۱۵۱۰- پس در حقیقت، گردش افلاک با هبوط آدم موجب پیدایش نردبان درجات در عالم و آدمیان شد تا انسانها بتوانند از درک اسفل پله به پله و درجه به درجه به مقام اعلائی خود بازگردند. پس دهر نردبان عروج و سقوط است. پس در حقیقت افلاک به گردش در آمدند تا انسان یعنی حجت و مُحصی و صاحب خود را جستجو و تغذیه نموده و بازگردانند. که این تغذیه و رزق افلاکی بشر هم حیاتی و مادی است و هم علمی و عرفانی و تأویلی! "و از آسمان رزقی بسوی مردمان

می آید تا آنها را بازگرداند و هر توبه کننده و رجعت کننده ای آنرا درمی یابد." قرآن- و اینست که در خلق جدید رحمانی، ماه و خورشید و نجوم هم وارد کار می شوند (سوره رحمن). و نهایتاً با فرود آمدن نجم معراج لقاءاللهی ممکن می شود همانطور که در سوره نجم شاهدیم. که این فرود نجم (ماه، زحل، ثریا و ...) در حقیقت نزول نور علم تأویل است بهمراه روحی از جانب امام و ولی عصر! که این عروج بقدرت این روح ممکن می شود در درجات! و این همان حبل متین و عروة الوثقی است که مؤمنان بواسطه اش از زمین به آسمان بالا می روند و درجات دهر را بسوی مقام اعلی طی می کنند.

۱۵۱۱- دهر در لغت بمعنای طبیعت و کائنات نیز می باشد زیرا هر مرحله از زمان و تاریخ هبوط و عروج در جهان هستی دارای تجسد و صورت و موجودیت عینی است از افلاک تا خاک و آب و آتش و باد و حیوانات و نباتات و کوهها و ذرات و اجنه و آدمیان. این همان طبقات هفتگانه کلی زمین (عالم ارض) است. و نیز اماکن مقدس و مکانهای شرقی و انسانهای الهی که طبقات آسمانی عالم ارض هستند مثل قبله، خانه کعبه، بیت المقدس، مقابر انبیاء و اولیاء و از همه برتر وجود امامان و اولیای زنده بر روی زمین! و نیز ایام الله که روزهای آسمانی و عروجی هستند مثل شبهای قدر و دهه محرم و اعیاد دینی که وجوه آسمانی و عروجی زمانیت هستند. اینها شعائر الهی هستند که قدرش را علمای ربانی و مؤمنان اهل معرفت می دانند.

۱۵۱۲- آنچه که در این کتاب مبارک می خوانی اصل و اساس فقه شیعه است بدان! زیرا فقه حقیقی امامان همین علم تأویل و درجات است که مؤمنان به نورش از اسارت دهر و ظلمت تن و مسخ شدگیهای آخرالزمان می رهند. این تعریف امام باقر(ع) و صادق(ع) از فقه امامیه می باشد در دو رساله مذکور!

۱۵۱۳- آنگونه که امام صادق میفرمایند فقه نخستین تشخیص وجود و عدم است و سپس شناخت ماهیات و حقایق اشیاء است به توحید حق تعالی! و سپس درک عملکرد هر یک از آنها در سمت و سوی پروردگارشان! اینها همان اموری هستند که در این دو رساله تبیین شده اند که البته برای فهم امروزین بشر نیازمند شرح و بیان همه جانبه ظاهری و باطنی می باشند بر تعقل و معرفت نفس و خلق!

۱۵۱۴- طبق قول الهی در کتابش، در بهشت همه چیز حلال و پاک است و آدمی هر چه خواهد تواند و محقق میشود زیرا انسان بهشتی در اتحاد با پروردگار خویش است و الهیت همه امور را به یقین میداند و می بیند و غیر حق نمیبابد. ولی پس از هبوط دچار غفلت و جهل و کفر و نسیان و معصیت شد و از خدایش بیگانه گشت و در حجابها افتاد و دچار کثرت و تفرقه و پریشانی در ادراک و حواس و عقول گردید که مترادف با گردش افلاک و ذرات است و ابتلای به دهر و زمان و کثرت و شمارش و تجزیه و دوگانگیها! و لذا نیازمند درک شریعت و حق و باطل و گناه و ثواب و اجر و جزا و باید و نباید و راست و دروغ و مرگ و حیات و دوست و دشمن و ... گردید و به رنج و زحمت افتاد و مسخ و نسخ! و از همه مهمتر محتاج تلاش و جهاد عظیمی بنام فهمیدن شد و تعقل کردن و یافتن راست و ناراست! و آنگاه خداوند متفکرین و عاقلان بشری را برای خود برگزید و رسولانش را بسوی مردمان جهان فرستاد تا حقایق و احکام را برایشان بازگویند و به یادشان آورند و آنها را دعوت به رجعت کنند رجعت الی الله و وحدت با خداوند در وجود و توبه از کثرت و تفرقه و تنفیس و فراموشی و معصیت! زیرا خداوند بسیار بزرگ و مقدس است و وجودش سبوح و قدوس است و خلقش را بسیار دوست می دارد زیرا از وجود و نور خودش به آنها حیات و هستی بخشیده و از عدمشان رهانیده است و امر بزرگتر از این نیست که اکثر مردمان از آن غافلند و نمیدانند که قبلاً نبودند و بوجود آمده اند. که این اساس عقل و فقه و علم است که عامه مردمان با آن انکار و عداوت دارند. عامه مردمان فقط راحتی و عذاب را میشناسند و بی هیچ عقل و علمی از عذاب گریزان و مشتاق راحتی و آسایش هستند یعنی بهشت! و این کفایت نمی کند. چون خدایشان را نمی شناسند به او کافرند و مستمراً غرق در گناه و جهل هستند و بلاوقفه برای خود عذاب پدید می آورند. تا خدای را نشناسند حق وجود خود را نشناخته و در گمراهی و معصیت بسر می برند و بخود ظلم می کنند و زندگی را برای خود جهنم می سازند و مسخ می شوند یعنی در درجات وجود سقوط می کنند زیرا خداوند انسانها را همطراز خود آفریده تا خلیفه او باشند و با او دوستی کنند. و لذا مقامی کمتر از این برای آدمی عذاب آور است. پس

انسان باید خدایش را بشناسد آنهم با خود و در خودش و بواسطه خودش زیرا خداوند در همه حال با انسان است و منطبق بر فطرت اوست و از خود انسان به او نزدیکتر می باشد. ولی بین انسان و خداوند حجابی قرار دارد که از میان رفتنی نیست و هرگز جدا نمی شود که این حجاب غیر مفارق پروردگار در انسان همان انوار ازلی پنج تن آل الله از نور محمدی است که در دوازده امام ظاهر شده است. پس جز به نور این آل محمد نمی توان به خدای خود رسید و در خود خدای را یافت و به او ملحق گشت و با حق وجود متحد شد. اینان همان حجاب غیر مفارق بین شما و خداوند منان هستند. پس به آنان باید روی نمود و جز خداوند را طلب نکرد که آنان خود نور پروردگارند! مطالبه غیر خدا کردن از امامان هدی عین ستم بر خویشتن و معصیت بر خداست.

۱۵۱۵- طبق احادیث نبوی و کلام امام باقر(ع)، خداوند تجلی و آفرینش خود را به نور محمدی آغاز کرد در انوار پنجگانه و همه رسولانش را از این نور در همه ادوار بسوی خلق فرستاد و لذا همه انبیاء و مرسلین در آسمان و زمین به ذات محمدی بوده اند و در بیعت با رسول خاتم(ص) که ظهور نور محمدی در بشریت است که قائم آخرالزمان دورانها نیز نور کمال تجلی هموست. پس محمد و آلش عین دهرند و ظهور کل زمان از آغاز تا پایان! پس محمد و آل محمد عین نور یگانگی دهر و زمان هستند پس بر کل تاریخ و دهر احاطه دارند و از آن خارجند. پس همان سلاطینی هستند که در قرآن کریم به یاریشان می توان از اقطار زمین و آسمان خروج کرد و بر زمان شد و اینست رستگاری و خروج از استدراج دهر و دورانها و مسخها و نسخها. و اینست راز رهائی از ظلمت و کثرت و گمشدگی در اشیاء و الحاق به نور احدی وجود و وحدت با پروردگار.

۱۵۱۶- پس در حقیقت محمد و آلش به معنای دقیق کلمه همان جمال دهر و پیر عالم وجودند یعنی جمال سرمدیت پروردگارند. از این منظر می توان به حکمت وجودی خضر(ع) نیز پی برد که پیرترین انسان زنده روی زمین است و به روایتی یکی از نوادگان آدم(ع) یا نوح(ع) است که علی(ع) نیز خود را ظهور آشکار خضر در خلق خوانده است و اینکه چرا برخی از سالکان در دیدار با خضر بناگاه مظهر اسرار دهر می شوند. چرا که دهر سرّ الاسرار همه حقایق است و علم دهر نور همه علوم است همانطور که دو رساله امّ الکتاب و الهفت بیانی از اسرار دهرند و این اساس فقه امامیه است.

۱۵۱۷- پس در حقیقت ذکر دار یا علم دهر همان حقایق و معارف درجات وجود در مسخ ها و نسخ هاست یعنی علم تناسخ توحیدی مبتنی بر قرآن و نور امام. پس اینک بهتر درمی یابیم که چرا فقه الهی و اسلامی جز در نزد امام و آل محمد که اهل این علم هستند نمی باشد و چرا آن احکام جزئی فقهی هم که از ائمه هدی روایت شده حتی اگر جملگی راست باشند فقط بکار همان دوران می آمده است زیرا عصر ما دوره قائمیت و آخرالزمان است که بسیاری از حلالها و حرامها در موضوعیت اشیاء دگرگون شده اند جدای اینکه هزاران پدیده جدید رخ نموده که تکلیفشان هرگز بر اساس این روایات معلوم نخواهد شد و اینکه چرا فقاهت اخباری و اجتهاد ناشی از روایات در این دوران جز بطالت و فتنه گری نداشته است و بلکه در خدمت تقدیس حرامهای کبیره قرار گرفته است.

۱۵۱۸- پس درک می کنیم که احکام فقهی که از فقاهت روایی و قیاسی بدون علم درجات و معرفت تناسخی و علم ظهور آخرالزمانی فقط بازیچه خطوات شیطانی است و به آسانی قابل تنفیس و تبدیل می باشند آنهم در عصری که همه مردمان جهان مجهز به علوم تبدیلی هستند تبدیل فلسفی، بیولوژیکی، روانشناختی، طبی، هنری، اقتصادی و سیاسی! پس میبینیم که امروزه اکثر مردمان و بخصوص فارغ التحصیلان دانشگاهی دارای قدرت تبدیلی بسیار بیشتری از فقهای سنتی هستند و بلکه شاهدیم که اکثر این فقهای سنتی برای صدور احکام و فتاوی به این منابع آکادمیک رجوع می کنند یعنی به علوم بغی و علوم تبدیل و تجزیه و ترکیب.

۱۵۱۹- ما قبلاً در کتاب راز دهر آشکار ساختیم که علم دهر یا ذکرالدار همان گوهره امامت است پس بنیاد علم امام است و نیز فقاهتش. و همچنین نشان دادیم که این علم بعنوان سرّ امام و امامت علاوه بر حقایق و معارفی که آشکار میسازد که همان ظهور باطن اشیاء و انسانهاست مستلزم عقلانیت و تعقلی عظیم و خالصانه است و آن نور خرد دیالکتیکی می باشد که غایتش پنتالکتیک است که همان مخمّس آل محمد است همانطور که امام صادق می فرماید که

علم پنج، کمال علوم است و هر که به حقیقت خمسه نائل آید کامل است. که این حقیقتی تو در تو دیالکتیکی است که ما آنرا دیالکتیک دیالکتیک نامیده ایم که همان مکر خدا و رندی حق است در قبال کافران و شیاطین تا از این علم سوءاستفاده نشود: "مکر کردند و خدا هم با آنها مکر کرد که خداوند سریعترین و بهترین مکر کنندگان است." قرآن کریم-

۱۵۲۰- یکی از جنبه های دیالکتیکی دهر و علم دهر در وجود خود امامان و اولیایشان درک می شود و آن اینکه در عین حال که زمانزدگی و دهرپرستی علت العلل سقوط و مسخ شدگی است ولی نور دهر در امام مبین تنها راه رهائی از دهرزدگی است به شرط شهادت و تسبیح و اطاعت بی چون و چرا از امام. در غیر اینصورت همین نور دهر و ذکرالدار امام برای فرصت طلبان و منافقان موجب سریعترین و شدیدترین سقوط و مسخ است و این سرّ دیالکتیک نور امام است که نور دهر است زیرا امام مظهر رحمت مطلقه و نیز رندی پروردگار است: "با رحمت خدا مکر کردند و خدا هم با آنها مکر کرد به سریعترین شکلی." قرآن- که غایت ظهور و بروز این رندی الهی از وجود ائمه هدی در رابطه با خلفای جور در صدر اسلام گزارش شده است که عدم درک درست این حقیقت و امام شناسی در طول تاریخ برای عامه شیعیان نیز فتنه های فراوان پدید آورده است از جمله برای علما و فقهای روائی و دهرزده.

۱۵۲۱- در مجموعه آثارمان و از جمله کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" و همین رساله حاضر نشان داده ایم که کل آفرینش الهی در جهان لامتناهی و طبقات و درجات خلق که بر محور خرد دیالکتیکی یعنی خرد اولوالالباب درک میشود در یک کلام بیانگر و عیانگر حق است حقی که همان گوهره اختیار و انتخاب است که از منهای بینهایت تا به اضافه بینهایت طیف و درجات دارد که مراتب مسخ ها و نسخ ها نیز تحقق عملی این اختیارات و انتخابات است که پایانی هم ندارد الا اینکه به پروردگار عالمیان منتهی می شود: "الی ربک المنتهی"! که حجت و میزان و نور مطلق این انتخاب برای عالمیان و آدمیان همانا ظهورات الهی از امامان محمدی است در دورانها. و این خالصانه ترین بیان از حق جهان و معرفی امام است و امام شناسی. که فقط از این منظر است که می توان موجودیت و عملکرد امامان را در طول تاریخ به حقش فهمید و دانست که مثلاً چرا علی بن ابیطالب در عین حال که شورای سقیفه را انکار کرد ولی در همه عمرش با این خلفای قلابی کمابیش کارکرد و حتی با معاویه ملعون نیز مراوده و مکاتبه داشت همانطور که درب خانه اش بروی همه فقراء و مساکین باز بود و نیز اینکه چرا پیروزی در صفین را به نفع معاویه وانهاد که با این واقعه همه شیعیان به امتحانی بزرگ و انتخابی تمام عیار رسیدند و امام خود را ترک گفتند و سپس با او جنگیدند که جملگی جز انگشت شماری کشته شدند و نیز اینکه چرا علی(ع) در دوره حکومتش بیشتر از هر گروهی شیعیان خودش را به قتل رساند و نیز اینکه چرا امام حسن تن به چنان صلحی با معاویه داد و امام حسین عمداً در کنار کعبه شمشیر کشید و مراسم حج را رها کرد که با این کار فتوای ارتداد خود را تأئید نمود و اینکه چرا امام سجاد جز عبادت و نماز کار دیگری نکرد و از هیچکدام از انقلابات عصر خود دفاع نکرد و اینکه چرا امام باقر(ع) جز کار تعلیم علم به انگشت شماری از شیعیان عمل دیگری انجام نداد و اینکه چرا امام صادق(ع) با انقراض امویان خلافت را که به وی تقدیم شده بود نپذیرفت و عملاً باعث برپائی خلافت عباسی گشت که به اسم دفاع از آل محمد همه امامان را محبوس و مقتول ساختند و بسیاری دیگر از چراهائی که متأسفانه هرگز به آن پرداخته نشده است و لذا امام و امام شناسی در نزد شیعیان غریب ترین علوم است و مطرودترین آن و هر که به آن بپردازد نیز تکفیر می شود و متهم به غالیه گری و الحاد و امثالهم.

۱۵۲۲- پس پاسخ به همه این چراهای معطوف به وجود امام یک کلام است و آن مذهب اصالت اختیار و انتخاب و لااکراه فی الدین است که ضمانت اجرائیش جز علم دهر نیست که صاحبش امام است. معنای دیگر این حقیقت آنست که امام نور رحمت مطلقه و اختیار الهی برای مردمان است در حالیکه حکومتهای تاریخی جملگی مظاهر جباریت و شقاوت برای مردمان بوده اند. حال یکبار دیگر این سخن مشهور امام علی را معنا کنیم که حکومت را در نزد خود پست تر از آب دماغ بز می خواند.

۱۵۲۳- پس ولایت و حکومت امام زمان همان نور حاکمیت فطرت الله است بر فطرت الناس که در آخرالزمان به اوجش می رسد که هر فرد و گروهی خود بدست و اراده خویش به این ولایت امام تن می دهد به مهر یا به قهر خواه ناخواه و

آگاه یا ناآگاه. و اما حکومتهای جبار و طاغوتی بر خلاف کلام و امضای بسیاری از فقهای بزرگ نه ظل الله که مظهر ضل الله و غضب الله و سخط الله و عذاب الله بر مردمانی هستند که نمی خواهند به حق، انتخاب کنند و حق انتخاب خود را می فروشند به شیاطین انس و جن در حالیکه می دانیم که اکثر بانیان به اصطلاح فقاهت شیعه در تاریخ بطور پنهان و آشکار در خدمت این ظل الله های دروغین بوده اند و اصلاً لقب ظل الله بر این سلاطین جبار، مرحمتی این فقهای گرامی بوده است که تنها استفاده مفید این پادشاهان ظل اللهی از این فقها همانا صدور فتوای تکفیر و ارتداد و قتل عرفا و علمای ربانی بوده است که از نور امام زمان بهره ای داشته اند و دارای فقاهت امامی بودند و تاریخ اسلام در همه جا نشان داده که خلفا و سلاطین جور بدون حمایت و امضای این فقها مطلقاً نمی توانستند به نام اسلام و تشیع به غارت و کشتار مسلمین بپردازند که این سنت شیطانی راز استمرار حکومتهای ضد اسلامی بر مسلمین است. همانطور که در همان صدر اسلام هم همانهائی که کمر حکومت علی را شکستند چند تا فقیه بودند که به ظاهر شیعه هم محسوب می شدند که در رأس همه آنها ابن عباس قرار دارد که عالمترین و موجه ترین همه آنهاست و از اهلبیت محسوب میشود ولی هرگز نتوانست حقیقت امام و امامت را درک کند. در یک کلام نهایتاً باید گفت که همه شیعیان حکومتی که امامت را جز در حکومت امام نمی فهمیدند همان فرقه نهروان هستند که می توان آنها را نخستین شیعه ضد شیعه دانست که بقایای آنها حسنین را نیز کشتند. و این عاقبت شیعه ای است که امام را به نور علم و عرفان و حق اختیار انسانی نمی شناسد و در امامش هر چیزی جز حق فطرت اللهی انسان را جستجو می کند. شیعه فاقد عقل و علم و عرفان توحیدی شقی ترین دشمن امام است زیرا امام نور عقل الهی است که به هویت محمدی ظهور کرده است. که عقل اول نور اختیار و انتخاب بین عدم و وجود است و سپس انتخاب در درجات آن. همانطور که در رساله "درجستجوی عقل" این معنا را نشان دادیم پس عقل و اراده به انتخاب و گوهره اختیار که هر سه نور واحدی است که آفریننده خلق اول است همان فطرت الله موجود در ازلیت آفرینش آدم است که این وجود الهی را در خویش انتخاب و تصدیق می کند که چیزی جز تسبیح یا تنفیس خود نیست که انتخاب تسبیحی منجر به تعالی وجود در درجات می شود که همان آفرینش بدیع بدست خویشتن است همانطور که ذات باریتعالی بواسطه چنین تسبیحی آفرینش کرد و آن الله اکبر بود. ولی انتخاب تنفیسی موجب سقوط در استدراج اسفلی و دهری می شود که همان ابتلای به زمانیت است که در آسمانها شش روزه است و بر زمین دورانهای هزار ساله و پنجاه و هفت هزار ساله و چهارصد هزار ساله و امثالهم که حاصل تنفیس آنا الله و الله آنا می باشد یعنی همان انتخاب تنفیسی عزازئیل و لشکریان شیطانیش که موجب سقوط و مسخشان شد که وجودشان را در اشد حدود تا سر حد عدمیت کشاند که غایتش سنگ و آهن شدن است: "بگو که سنگ یا آهن شوید از کبر و قساوتی که در دل دارید." قرآن کریم- و بدینگونه هر کسی حیات و هستی و ماهیت خود را در درجات انتخاب میکند به نور عقل الهی و علم درجات. و پر واضح است که این عقل الهی که همان نور فطرت ازلی است جز به خودشناسی حاصل نمی آید یعنی همان علمی که طریقت خداشناسی است که در کمالش منجر به لقای حجاب غیر مفارق حق یعنی امام مبین می شود به یکی از انوار پنتالکتیکی حق یعنی محمد، علی، فاطمه و حسن و حسین که جز به ابواب سلمانی گشایش نمی یابد که همان ابواب عرفان نفس است و لذا بقول امام صادق این جماعت را سلمانیین خوانند که ابن عربی نیز بی تردید با مطالعه رساله "الهفت" به این امر اعتراف دارد که عارفان سلمانی را ابواب امامان آل محمد خوانده است پس در هر عصری از دور غیبت یک عارف سلمانی در میان مردم حضور دارد که باب الحاق به نور پنتالکتیکی آل الله است.

۱۵۲۴- آنکه نور وجود را از وجود حجت های الهی برای خود تنفیس می کند در حقیقت آن نور را انتخاب نمی کند که نور وجود است بلکه خود را که نقطه عدم است انتخاب کرده است و آن نور وجود را به خدمت ظلمت عدم گرفته است پس وجود را مشروط و محدود به عدم خود کرده است و این اساس استدراج و مسوخیت است در درک اسفل السافلین و چنین انتخاب عدم پرستانه ای نطفه خلق شیطان است از نفس خویشتن همانطور که می فرماید که شیطان مخلوق کفر انسان است که موجودیتی جنی دارد (عدمی) و لذا از صاحبش انتقام می گیرد و دشمن اوست.

۱۵۲۵- پس آنکه نور وجود را از امامان در ظهورات الهی تسبیح می کند برمی گزیند و این گزینش عقل است و سرآغاز تعقل و عرفان نفس. ولی آنکه این نور را تنفیس می کند یعنی جهل را گزینش کرده است و این سرآغاز هستی ابلیسی است همانطور که بقول امام صادق، ابلیس همان جهل پرستی است زیرا وقتی انسانی با نوری از وجود در حجتی روبرو می شود و برای نخستین بار احساس وجود می کند خود این حس وجود با وی سخن میگوید که آنرا انتخاب کند

ولی فرد کافر آگاهانه آنرا انکار می کند یعنی عقل وجود را و وجود عقل را: "آنگاه که فهمیدند آگاهانه عقل خود را تحریف و انکار نمودند و واژگون شدند." قرآن کریم- پس واضح است که استدراج در مسوخیت نتیجه انکار عقل است و این سرآغاز خلقت دوزخی و شیطانی است زیرا تفاوت اصلی انسانیت از حیوانات و نباتات و جمادات و اشیاء جز در تعقل و عقلانیت نیست که تعیین کننده حد وجود است زیرا وجود عقلانی و الهی انسان لامتناهی است همانطور که گستره حیات حیوانات محدوده معین آنها بر قطعه ای از خاک است که در آن حرکت و ارتزاق می کنند و محدوده حیات گیاهان همان قلمرو شاخه ها و ریشه های آنهاست در محدوده حرکتشان در هوا و خاک! و اما حدود حیات جمادات محصور در تنشان است که عین حد عدمیت است پس مراتب سقوط در مسوخیت همان سقوط در درجات عدمیت است و محدودیت. و این عذاب عدم رعایت تقوا و حدود الهی است. آنچه که آدمی را از حدود عدمی کالبدش می رهاند نور عقل و عرفان است که جز از نور امام حاصل نمی شود.

۱۵۲۶- و ایمان نیز جز امنیت و اطمینان و حفاظت ناشی از عقل گزینی نمی باشد که نتیجه اش اتکال به ذات الهی خویش است که همان نور عقل می باشد اینست که قرآن کریم فقط عاقلان را اهل دین خوانده است یعنی اهل حرکت و راهپیمائی در وادی های وجود که همان سیر و سلوک عرفانی است در آفاق و انفس. پس ایمانی جز عقل نیست و عقلی جز نور وجود نیست و وجودی جز ذات باریتعالی نیست که جملگی از ظهوراتش در امامان و اوصیاء بر مردمان رخ مینماید تا انتخاب کنند و این حق وجود است بدان! آنچه بیان شد نصّ و فصّ اسلام و مذهب امامیه است و مکتب اصالت معرفت که حاصل نزول روح العقل محمدی در آخرالزمان است.

۱۵۲۷- نسخ در معرفت امامیه که درست بر خلاف معنای تناسخ هندو و امثالهم می باشد تعالی روح انسان مؤمنِ حاویِ نور امام و حجج الهی است که ادراک و حواس و تجربیات را در هر درجه ای از عروج روح دچار وسعت در ارض واسع و ملکوت زمین و آسمان می کند و وجود آدمی تدریجاً هویت ملکوتی و فرشته خوئی می یابد که در حیات دنیوی بصورت حالات و رفتار و گفتارهای شطحی و سمائی و عرفانی بروز می کند که البته بایستی از بیگانگان تقیه شود وگرنه موجب عذاب و خسران و گرفتاریهاست که در تاریخ عرفان و تصوف حقّه گزارش شده است. و البته در حواشی این جریان گروهی از فرقه های مقلّد و کافرانه و مشرکانه هم پدید آمده اند که اکثر سلاسل درویشی و شبه صوفیانه از این مقوله اند که اصل این حقیقت را هم خدشه دار و بدنام ساخته اند و مورد تکفیر و تهاجم فقها و حکام واقع شده اند که این عذاب فقدان تقیه و بازاری کردن اسرار روحانی است.

۱۵۲۸- همانطور که گفتیم شیاطین و کافران، مخلوق کفران نعمت و ذلّت مؤمنان هستند و لذا به جانشان می افتند و موجب عذابشان می شوند در دنیا و آخرت! جریاناتی مثل حروفیه و نقطویه و علویان شامات از جمله این پدیده های نامیمون هستند که معارف و اسرار توحیدی ائمه هدی را ملعبه فسق و کفر خود نموده اند و خود را به عذابهائی الیم و عظیم دچار ساخته اند و معصیتی بر عصمت ائمه طاهرین تلقی می شوند.

۱۵۲۹- مسخ در نسخ نیز پدیده خارق العاده دیگریست که ما آنرا به معرفت نفس و مشاهدات اجتماعی دریافته ایم که آن حاصل سقوط پس از عروج است و مسخ پس از نسخ و هبوط از بهشت در دوزخ! و آن از برای نو مؤمنانی است که تحت الشعاع نور امام یا حجت الهی به نسخ و عروج روح رسیده و به درجه ای از حیات بهشتی نائل آمده و بدلیل تنفیس و عدم تقیه و به بازار بردن این روح، دچار سقوط و مسخ شده اند که واضحترین صورت این واقعه اکثر پیروان جریانات شبه درویشی و شبه عرفانی و شبه علوی و شبه شیعی هستند که با سوء استفاده و سوء تفاهم از آثار عارفانی چون روزبهان و حافظ و عراقی و ابن فارض و ابن عربی و حلاج و دیگران و سبقت از امامان، دچار این مسخ هولناک گشته اند که این ضلالت پس از هدایت است به مصداق این کلام الهی که: بعد از آنکه هدایت برایشان آشکار شد روی به گذشته نمودند و شیطان امر را بر آنان مشتبه نمود و هلاک شدند! یعنی این نور و بهشت و عروج روحانی خود را به نزد نژاد و یاران فاسق دوره جاهلیت خود بردند و دچار شیطان نژادپرستی و تنفیس دهری شدند و مسخ شدند بصورت میمون و خوک و امثالهم!

۱۵۳۰- این مشتبه شدن امر بواسطه شیطان همان همسانسازی معارف وحدت وجودی و حکمت جمالی عرفان شیعه است با فسق و فجور اهل کفر و فساد! این عین همسانسازی بهشت و جهنم است و یکسان سازی عصمت و پلیدی در چشم و شعور این نو مؤمنانی که به تنفیس و نژادی کردن مکاشفات روحانی پرداختند تا به گمان خویش، گذشته جاهلانه خود را هم بهشتی و روحانی کنند! این حاصل عدم اطاعت از خدا و رسول و امام است. "و آنانکه کافر شدند گفتند که پاکی و ناپاکی یکسان است." قرآن-

۱۵۳۱- در اینجا مسئله ای جداً قابل بررسی است و آن اینکه آیا این فرقه های شیطانی تحت عنوان کذائی درویشی و تصوف و تشیع و علوی و مشابهاتشان که فسق و فجور و فحشاء و همه کبیره های گناه را مفتخرانه به اسم معارف توحیدی مرتکب شده و بلکه آنرا تبلیغ هم می کنند تا چه حدی تحت تأثیر و مخلوق ادبیات شاعرانه – عارفانه امثال حافظ و ابن فارض و عراقی و دیگران هستند؟ به زبانی دگر آیا بدون این نوع ادبیات این فرقه های فاسد و مفسد امکان پیدایش می داشتند؟ امروزه وجهی از توجیهات و تبلیغات گروههای تروریستی – تکفیری بر علیه این نوع فرقه هاست و بر این اساس کشتار خود را تقدیس می کنند که گوئی مشغول احیای شریعت محمدی و براندازی دشمنان آن می باشند در حالیکه خودشان غرق در همه مفاسدند و دروغ می گویند!

۱۵۳۲- ابن فارض که معروف به حافظ عربی است که دو قرن قبل از وی و معاصر ابن عربی بوده به ابن عربی توصیه می کند که فصوص الحکم را تفسیر همگانی و امّی نماید که ابن عربی در پاسخش می گوید که اینکار در اشعار خودت انجام شده است. که البته این روایت بطور وارونه هم نقل شده است بدین معنی که آثار ابن عربی را تفسیر اشعار ابن فارض میدانند. پس ابن عربی که یک عارف بزرگ تمام فقاهتی است در اشعار ابن فارض که خیلی عریانتر از اشعار حافظ است ایرادی نمی بیند در حالیکه عارفی شدیداً متفقه و متشرع و متعصب است همانطور که خود ایشان دارای دیوان شعری مشابه ابن فارض و بلکه عریانتر بنام "ترجمان الاشواق" است که خداوند را به جمال و اعضاء و جوارح بشری به مثل اعلای قدسی وصف می کند که این نوع وصف الهی جز در امّ الکتاب باقرالعلوم ابداع نشده است.

۱۵۳۳- می توان گفت که بر حسب جهان بینی و جان بینی تناسخ توحیدی هر موجودیت و صفت و حالتی در عالم وجود در آن واحد دو تجلی نسخی و مسخی یا ملکوتی و ناسوتی یا بهشتی و جهنمی و اعلائی و اسفلی دارد. و از این منظر رابطه بین ادبیات و حقایق وحدت وجودی از یکطرف و ادبیات و وقایع فاسقانه مسخ شده اش از همین نوع است که در جهان بشری هر یک مدعی طرف مقابل خویش است. همانطور که حتی در مفهوم عامش کافران خودشان را مؤمن و هدایت یافته می دانند و چه بسا مؤمنان و مخلصین حقیقی هم جز کفر و جهل در خود نمی بینند و دائماً در حال مغفرت و توبه اند. که این حقیقت در قرآن کریم هم بیان شده است: آنانکه با شیطان دوستی کرده اند خود را هدایت یافته می دانند و در آن شکی روا ندارند.

۱۵۳۴- در حقیقت همه تقابلها و قتالهای بین حق و باطل در نهائی ترین صورت و مرحله همان رویاروئی بین موجودیت های نسخی و مسخی است که غایتش نبرد بین انبیاء و ملایان ابلیسی در تاریخ است و سپس تقابل اولیاء الله و اولیای شیطان است که اولیای شیطانی خود را مستحق و مدعی مقام اولیای الهی می دانند مثل نبرد بین ابراهیم(ع) و نمرود، موسی(ع) و فرعون، محمد(ص) و ابوجهل، علی(ع) و عمر، حسین(ع) و یزید و ... امام زمان و دجال! این دوها، مسخ و نسخ امری واحد در عالم وجودند که یکی در جنات نعیم و دیگری در درک اسفل است. این همان سرّ دیالکتیکی حق است سرّ ال لا! بود و نبود! وجود یک امر و عدم آن در صورتی وجودنما! و راز دیالکتیکی این دوها اینست که هر دو داعی امری واحدند! بقول معروف دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا! یعنی هر روح الهی که در هر عصری بر قومی نازل می شود گروهی بواسطه تسبیح نسخ شده و عروج می کنند و گروهی هم بواسطه تنفیس مسخ شده و سقوط می کنند و آنگاه می گویند به ما هم وحی می شود.

۱۵۳۵- هر امری از وجود دارای درجاتی است که بصورت موجوداتی از آسمان اعلی تا درک اسفل زمین حضور دارند که سیر از بالا به پائین درجات مسخ است و سیر از پائین به بالا هم درجات نسخ است. ارواح طیبه و رسولان و حجتهای الهی که از جانب پروردگار بسوی اهل زمین می آیند از این قلمرو نسخ و مسخ مبرایند. سمت نسخ و عروج

سمت حق و ایمان و رشد و هدایت است و سمت مسخ و سقوط هم سمت باطل و کفر و تباهی و ضلالت است: سمت وجود و عدم!

۱۵۳۶- امام صادق(ع) در الهفت از جمله علائم ظهور قائم آخرالزمان را ظهورات تناسخی خوانده اند که بخصوص از هند آشکار می شود. در سده اخیر شاهد ظهورات تناسخی پیاپی از همه جای زمین هستیم که اخبارش به گوش می رسد که هنوز هم از جانب دولتهای طاغوتی و ملایان مذاهب تکذیب و تکفیر میشود. و می دانیم که در قرن بیستم چند مورد مشهور از این ظهورات اعتراف شده تناسخی از شبه جزیره هند شهرتی جهانی یافت که یکی مربوط به دالائی لاما است و دیگری هم دخترکی که در عصر نهضت گاندی آشکار شد و بر این نهضت اثری تعیین کننده داشت. همچنین موارد کثیری از اعترافات اثبات شده و مستند تناسخی در اروپا و آمریکا به ثبت رسیده و لذا تشکیلات و گروههای بسیاری بر محور این وقایع پدید آمده اند و به کمک هیپنوتیزم این ظهورات تناسخی روز به روز بیشتر می شود و به اثبات میرسد که افرادی می توانند زایش های قبلی خود را در میان اقوام و مناطق دیگری به یاد آورده و جستجو نموده و آثارش را بیابند. این نیز از علائم ظهور آخرالزمان است که باطنها و هویتهای نهان گذشته آشکار می شود (قرآن)- ولی اهل عرفان نفس و مراقبه و تأملات و علوم باطنی از راه تعقل و ذکر به این مکاشفات می رسند زیرا این مکاشفات در آفاق و انفس خودبخود در حال رخ نمودن است پس آنکه اهل معرفت و تقوا و علوم باطنی نباشد در این ظهورات سرگشته و بلکه دیوانه می شود. همانطور که در قرون گذشته فقط اندکی از عارفان موفق به این ذکر و مکاشفه می شدند همانطور که امام علی(ع) سلطان مکاشفه و علم باطن هویتهای خود را در ادوار و هزاره ها و کورهای کهن به یاد آورده که در خطبه بیان و سائر سخنان خود اعتراف نموده اند: منم آدم اول و نوح اول و خضر و جبرائیل و روح و ...!

۱۵۳۷- همانطور که قبلاً نشان دادیم علوم تناسخی نه تنها جبرزا نیست که اتفاقاً موجب علم اختیار و علم تحول و تغییر سرنوشت است. رسول اکرم می فرماید هر کسی در رحم مادرش، شقی یا سعید آفریده می شود. این سخن و بسیاری دیگر از احادیث نبوی و ولوی جز به نور علم باطنی تناسخ درک شدنی نیستند. این سخن رسول خاتم بدین معناست که هر کسی چندمین بار است که به دنیا می آید نه اینکه در قالب اجساد و آحاد دیگری وارد شده است بلکه نفس واحده ای است که در هر زایش و رفت و آمدی تحول و تکامل می یابد و در حیات جدیدش امکان توبه و تعالی و تلاش و جهش دارد و نیز امکان افزایش در کفر و شقاوت و جهل! مؤمنی که مؤمن تر و عالمتر می شود و یا در ایمانش شک می کند و تنزل می یابد. و یا کافری که توبه می کند و مؤمن می شود و یا کافرتر می گردد و الی آخر! پس قلمرو زایش های مکرر یا نسخ و مسخ ها سراسر قلمرو رحمت و اختیارات و امکانات الهی برای خلق است در اعصار و شرایط و جغرافیا و فرهنگ و معیشت و هویتهای گوناگون! یعنی هر انسانی همه شرایط و امکانات و مدارج وجود را درک و تجربه نموده و انتخاب می کند. عدم درک درست و بر حق و توحیدی تناسخ علت اصلی انکار این حقیقت وجودی در تاریخ بوده است. در حالیکه با اندک تحقیقی در آثار و افکار عالمان ربانی و عارفان بزرگ و امامان هدی درمی یابیم که همه آنها دارای علم باطنی نسخ و مسخ بوده اند که اکثراً تقیه میکرده اند تا تکفیر و مقتول نشوند! ولی حکام جبار و علمای قشری مذاهب بدلایلی که قبلاً گفته شد با این حکمت الهی در قتال تاریخی بوده اند همانطور که با هر عقلانیت و حکمت و عرفانی!

۱۵۳۸- بخش عمده تحریفات قرآنی در ترجمه و تفسیر و نیز علت اصلی انکار بسیاری از روایات و رساله های راستین متعلق به ائمه هدی و عارفان بزرگ از همین بابت انکار تناسخ بوده است و عدم درک علم نسخ و مسخ و تأویل و تجلّی!

۱۵۳۹- اگر رساله حاضر را تا به اینجا به دقت درک کرده باشید خواهید دانست که علم نسخ و مسخ به مثابه غایت وجودی علم تسبیح و تنفیس و نیز علم تأویل و تجلی و علم روح و بیان است که مدارج علم باطن و عرفان توحیدی و حکمت قرآنی و معرفت امامیه می باشد که کامل شده این علم و حکمتِ همه مذاهبِ قبل از اسلام است. خود بنده نیز برای نخستین بار در تألیف رساله حاضر به علم نسخ و مسخ نائل آمدم به یاری نزول روح امّ الکتاب! هرچند که در همه عمرم شاهد حقایق تناسخی از هر دو نوعش بوده ام که در مجموعه آثارم گزارش شده است.

۱۵۴۰- علم نسخ و مسخ عمیقترین و جامعترین قلمرو علم شیطان شناسی و خناس شناسی انسی و جنی نیز میباشد پس در این دوران که عصر غوغای شیاطین انسی و جنی می باشد علمی مهمتر و نجات بخش تر از این علم نیست. شناخت امام به نورانیت که اساس ایمان شیعی است (بقول امام علی ع) جز علم نسخ ارواح طیبه نیست که پیش از این ذکرش رفت. و این سرنوشت سازترین علم آخرالزمان از برای مسلمین و بخصوص شیعیان در باب شناخت امام زمان است و بلکه همه پیروان مذاهب توحیدی که در انتظار ناجی موعودند! پس علم نسخ اساس علم امام شناسی و ناجی شناسی است.

۱۵۴۱- حجت این ادعا در احادیث نبوی و ائمه هدی نیز حضور دارد از جمله این سخن معروف امام سجاد که "اگر آن حقایقی که در نزد ماست آشکار کنیم مسلمانان ما را به جرم بت پرستی سنگسار می کنند." و این سخن نبی اکرم که عمده حامیان قائم ما در آخرالزمان مردمانی هستند که بت پرست شمرده می شوند. پر واضح است که علمای رسمی و فقهای جهان اسلام همواره پیروان حکمت تناسخی را بت پرست ترین خلایق می دانسته اند. هر چند که گروههائی از پیروان این حکمت براستی هم دچار انواع بت پرستی ها گشته اند. متأسفانه در نزد جاهلیت عرب که در اسلام نیز استمرار یافته است حرمت به حیوانات و نباتات و همه خلق خدا بر زمین بت پرستی خوانده می شود که این شقاوت و خودپرستی عربی امروزه در وهابیت و گروههای تکفیری به تمام و کمال آشکار است.

۱۵۴۲- یکی از معماهای حل نشده تاریخ تمدن و مذاهب همانا تفاوت ماهیت اعتقادات مذهبی بین پیروان مذاهب سامی و سایر مذاهب مثل مذاهب هندو چین و مایا می باشد. که ظاهر امر اینگونه است که این اقوام و مذاهب غیر سامی بکلی فاقد هر پیام آوری همچون انبیای سامی بوده اند و بلکه رهبران معنوی این مذاهب غیر سامی حکیمان و عارفان و معلمین روحانی محسوب می شوند که اساس تعالیمشان بر شناخت حقایق تناسخی است. از این دو ویژگی بارز به این نتیجه می رسیم که چه بسا این مذاهب غیر نبوی بقایای آدم ششم و مربوط به دور پنجاه و هفت هزار ساله پیشین هستند که عصر هفت هزار ساله نبوی خود را پشت سر نهاده و بر قیامت پنجاه هزار ساله خود وارد شده و همه حقایق تناسخی را به عینه دیده اند که مؤمنانشان به حیات بهشتی و آسمانی عروج کرده و کافرانشان مسخ گشته و بر زمین مانده اند که در دور آدم هفتم و تمدن سامی یکبار دگر به بشریت بازگشته اند و در حقیقت نسخ گردیده اند تا مجال جبران و تعالی یابند. ولی متون مذهبی بر جای مانده در این کهن ترین تمدن بشری نشان دهنده عمق اصالت و کمال معنوی در حکیمان آن تمدن منقرض شده می باشد و لذا اساتید دوران شناسی بر این باورند که عمر تاریخی حکمت ودائی بسیار بیشتر از عمر کل تمدن سامی است که این امر شامل حال مذهب و حکمت مغان نیز می شود که قدمتش را تا هشت هزار سال نیز تخمین زده اند که آشکارا مربوط به دور آدم ششم است و می دانیم که حکمت تناسخی در تاریخ تمدن دارای دو سرچشمه ودائی و مغانه است یعنی هندی و آریائی. همانطور که هرودوت سرمنشأ حکمت تناسخی یونان باستان را هم مغان ایرانی دانسته است که افلاطون هم بر این امر اعتراف دارد و این همان حکمت خسروانی است که اندیشه سهروردی را جذب کرده است. یعنی اصل و سرچشمه حکمت تناسخی مغانه و ودائی در دور آدم ششم است که اوجش در قیامت پنجاه هزار ساله شان رخ نموده است که همه بانیانش عروج کرده اند و مسخ شدگانش بر زمین مانده اند و لذا آن حکمت الهی را به خرافات و بت پرستی آلوده اند. همانطور که امام صادق(ع) در رساله "الهفت" علت کثرت کافران بر روی زمین و قلّت مؤمنان را همین راز دانسته است که همواره در قیامت هر دورانی مؤمنان و موحدان عروج کرده اند و کافران و مسخ شدگان بر زمین مانده اند و اینست که بقول قرآن کریم همواره اکثریت مردمان روی زمین غیر مؤمنانند. که این پاسخ امام به بزرگترین معمای قرآن و کتب آسمانی است که هرگز علمای ظاهری قادر به پاسخگوئی نبوده اند الّا جبر مشیّت الهی که گوئی خداوند همواره اکثر مردمان را کافر نموده است. آیا این همان مکتب جبریه و مرجئه نیست که انسان را از هر اختیار و مسئولیتی مبرا می کند و اساس شیطان پرستی را فراهم می سازد؟ و همچنین پاسخ به این معمای بزرگ مذاهب سامی که چرا اکثر کافران و دوزخیان زنان هستند که باز هم امام صادق این معما را گشوده اند زیرا همه مردان کافر در جهنم به چهره زنان مسخ می شوند همانطور که همه زنان مؤمنه نسخ به مردانگی می شوند، در آخرت! پس یکبار دیگر دانستیم که بخصوص در قیامت آخرالزمان بدون حکمت تناسخ توحیدی هیچ راه نجاتی در دین نیست زیرا هیچ روشی برای شناخت امام و دجال وجود ندارد.

۱۵۴۳- در اینجا به مسئله دیگری از مبانی وحدت وجود می رسیم که برخی از حکیمان و عارفان ناتمام بر آن ایراد گرفته اند همچون ایراد علاءالدوله سمنانی بر وحدت وجود ابن عربی. یعنی توحید وحدت وجودی چگونه بر حکمت تناسخی مصداق می یابد، اگر عمده و اساس پایدار زمین و اهلش بر مسخ ابلیسی زیست می کند؟ یعنی آیا می توان در ابلیس و مسوخیت اسفلی هم آیات و جلال الهی را شهود نمود؟ آری می توان نمود، به نور خرد دیالکتیکی و عرفان امّ الکتابی! زیرا نشان دادیم همانطور که امام باقر نیز نشان داده اند که حتی خود ابلیس مخلوق ذلّت حضرت آدم خلیفه خدا بوده است و هر مسخی نیز حاصل جهل ابلیسی و تنفیس کافران از ظهورات الهی است. و تمام علم و کرم و خرد دیالکتیکی همین است که حق ابطال را بیابد و در دوزخ، حضور پروردگار و رحمت مطلقه اش را. پس ایراد علاء الدوله سمنانی شیعه بر وحدت وجود ابن عربی سنی ناشی از فقدان شهود توحیدی است چرا که علاء الدوله تقریباً همه عمرش را کمابیش در خدمت دربار طاغوت مغولی زیست و از آنجا ارتزاق نمود.

۱۵۴۴- این رساله را با علم تأویل و تجلی حروف و اسماء و کلمات الهی آغاز کردیم و نشان دادیم که عوالم اشیاء و مسماها همان نسخ الهی حروف و کلمات و اسماء است: "این ما بودیم که استنساخ کردیم (نوشتیم)... و خداوند هرگاه که بخواهد چیزی را نسخ می نماید و در قبالش همسان و یا برتر از آن را می آفریند." آیاتی از قرآن- این معنای تناسخ قرآنی است که در عالم تعینات و اجسام یا عین آن نسخ الهی رخ می نماید که قلمرو صدیقین و مؤمنین است که آفرینش الهی را تسبیح می کنند و یا صورت تنفیسی و واژگونه اش رخ می نماید که همان وادی کذب و انکار است یعنی ظهور مسوخیت استنساخ الهی که سلطانش ابلیس است همانطور که سلاطین استنساخ تسبیحی هم انبیاء و اولیاء الهی هستند. درک این – همانی دیالکتیکی این نسخ و مسخ فقط در رسالت عالمان این علم است یعنی اولوالالباب. و این بیانی دیگر از رابطه دیالکتیکی فطرت الله و فطرت الناس است و این خلاصه بیان روح امّ الکتاب است همانطور که در جریان این رساله نشان دادیم که مرز بین مسخ و نسخ ارواح و نزولات آسمانی و آفرینش الهی همان علم بیان بمعنای قرآنیش در سوره "رحمن" است که اساس خلق جدید انسان است همانطور که جهان مسوخیت هم مخلوق تعقّل و بیان تحریفی و واژگونه است: "آنگاه که فهمیدند عمداً عقل خود را تحریف کردند و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه ساخت پس دچار نسیان شدند." قرآن کریم-

۱۵۴۵- در این چهار دفتر از قلمرو تأویل و تجلی به روح و بیان رسیدیم و سپس به روش شناسی تسبیح و تنفیس نایل آمدیم که نهایتاً به عرصه صور و تعینات و واقعیات بازگشتیم. به بیانی دیگر تأویل و روح و تسبیح و نسخ مربوط به عرصه رجعت است که جز با حمایت نور عصمت ولایت ائمه هدی ممکن نمی آید. و اما تجلّی به عنوان بازتاب تأویل چون به بیان روح نایل آید بر قلب تنفیس ابلیس در مسوخیت فرود می آید و آنرا می شکافد و این منجر به ظهور قائمیت و قیامت آخرالزمان می شود، تحت الشعاع نور امام زمان و به نطق روح القدس. و این بیانی از تنفیس امامت به امر الهی در سرآغاز سوره نحل است: "تا بگویند لا اله الّا انا" نحل۱ و ۲- و بدینگونه عوالم ممسوخیت کافران در همه ادوار آدمهای هفتگانه مورد شفاعت و نسخ الهی امام در آخرالزمان قرار می گیرد و این همان حشر این دوران است و این همان واقعه نجات آخرالزمان است از وجود کسی که در کمال تجلّی و تسبیح و نسخ الهی به امر خداوند کل وجودش را تنفیس می کند که این تنفیس همان ظهور واحد قهار است که موجب تنویر عالم ارض و دگرگونی اهالیش می شود و مجال آخرین توبه و رحمت و شفاعت است که همانا نجات میلیاردها انسان از مسوخیت است. که چنین واقعه ای در هر عصری از قیامت پنجاه هزار ساله بواسطه عارفان امامیه بر پا میشود که نهایتاً منجر به ظهور واحد و قهار آخرین قائم آل محمد می شود که منجی نهائی آخرالزمان است.

۱۵۴۶- پس همه عارفان کامل امامیه در درجات، ظهور مصداق این واقعه هستند همانطور که منصور حلاج نخستین عارف پس از غیبت کبری بر آستانه اعدامش می گوید: "پروردگارا مرا تا عرش های عوالم ازلی و سرمدی خود بالا میبری و مرا امر می کنی تا کلمه خالقه "کن" را بر زبان آورم. چگونه خواهد بود که اکنون در معرض مرگ قرار گیرم، کشته شوم، بر دارم بیاویزند، بسوزانندم و خاکسترم را بدست بادها و امواج آبها بسپارند؟ اینک کمترین ذره خاکستر من آن دانه های صبر که بخاطر تو سوزانیده شده بر کالبدهای پر جلال مسخ ها گشایشی عظیم تر از کوهها را بشارت میدهد! پس بر تو فریاد می زنم که ای وای برای ارواحی که شاهد آنها از میان برمی خیزد.... ای وای بر دلهائی که

دیریست که محروم مانده اند از ابرهای تجلّی آنجا که حکمت تو چون اقیانوسها انباشته شده است! بر تو فریاد می زنم برای زبان حقیقت که دیریست که تباه گشته است و حتی خاطره اش از فرزندان آدم محو شده است... بر تو فریاد میزنم از برای آنچه که عقلا اختیار کرده اند که از آنان چیزی جز ویرانه ها در کتابها بر جای نمانده است.... زیرا که آنان دیگر جملگی در بیابانها بر باد رفته اند و هیچ اثری از آدمیتشان بر جای نمانده است همچون قوم عاد و ارم! و جماعتی که همچون چهارپایان و گله ها بر جای مانده اند... و آنکه مرا بر این میهمانی خوانده است از همان جامی به من شراب نوشانیده که خود نوشیده است..." از کتاب مصائب حلاج اثر لوئی ماسینیون!

۱۵۴۷- این آخرین تأویل و تجلی و بیان حلاج بر پای دار که عین سخن علی مرتضی و آرمان قائم آل محمد است کاملترین حجت حقانیت مجموعه معارف ما بخصوص در همین رساله است و اثبات کننده خلق جدید کن فیکونی به امر عارفان کامل امامیه و مهدی ها و منجی ها و قائمان قبل از ظهور قائم آل محمد است که جملگی ظهورات رحمانی هستند (قبل از ظهور آن واحد قهار) که همه مسخ شدگان ادوار گذشته را شفاعت و احیاء می سازند و از قشاشیت و حیوانیت می رهانند. حلاج، نخستین باب، حجت و قائم دوره غیبت است که حکیمی کامل، عارفی واصل و عادلی قائم و شفیعی دائم برای بشریت است و روح الله سرآغاز هزاره دوم مسیحی! و روح ممتحن همه مسلمین و شیعیان و صوفیه و بلکه مسیحیان آخرالزمان! حلاج، روح نسخ نخستین قیامت آخرالزمان است از برای مؤمنان! آگاهان میدانند که هزار سال است که عارفان جهان اسلام بدون اقتداء به روح حلاج حتی شهامت مکاشفه و شهود عرفانی هم نداشته اند تا چه رسد به علم بیان عرفانی! حلاج روح نسخ امام زمان در دوره غیبت است که بر مؤمنان موجب فرج است. حلاج، امام مبین عصر غیبت است و سلطان علم بیان! همه عارفان وحدت وجودی تاریخ غیبت امام، ریزه خوار خوان رحمت و شفاعت حلاجند و تسبیح تحدید وجودش.

۱۵۴۸- نکته قابل تأمل درباره منصور حلاج اینست که ایشان مظهر مخالفت با خلافت عباسی و نیز برجسته ترین مظهر اتهام به غالیه گری در نزد شیعه و سنی بوده است که ما را به آن کلام امام یازدهم متذکر میشود که: در دوره غیبت امر ما را از کسی سئوال کنید که در نزد مسلمین سرسخت ترین دشمن خلیفه است و در نزد شیعیان متهم به غالیه. و همچنین میدانیم که حلاج با اکثر علما و فقهای رسمی شیعه و حتی نمایندگان صوفیه در مورد نهضت خود مذاکرات مکرری داشته است که همگی او را انکار و طرد نمودند و عاقبت با اصرار و دسیسه یکی از فقهای شیعه در دربار عباسی بود که دستگیر و اعدام شد آنهم به شقیانه ترین شکلی. یعنی حدود ده سال زندانی مجرد بهمراه انواع شکنجه ها و تازیانه ها و آنگاه مصلوب شدن و قطع دستان و پاها و مثله شدن به تمام و کمال و آنگاه جدا شدن سر و سوزانیدن و بر باد دادن خاکسترش در سن شصت و چهار سالگی. طبق گواه تاریخ اسناد و مدارک و شواهدی که در دادگاه خلیفه عباسی علیه حلاج به جرم براندازی اقامه شد اکثراً از جانب فقهای شیعه بود که قبلاً با آنان مذاکره کرده بود در باب قیامش بر علیه خلافت عباسی!

۱۵۴۹- شاید از وجود هیچ انسانی در تاریخ اسلام نتوان مصداقی کامل برای این کلام امام باقر یافت که: "ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما شیعیان خالص"! زیرا آنکه از زبان حلاج بر پای دارش سخن گفت جز روح القدس نبود که نطق امام زمان است. پس بنگر آن علمائی را که هنوز هم در جستجوی صدور فتوای ارتداد حلاج از نزد امام زمان هستند در عصر غیبتش؟!

۱۵۵۰- و در خاتمه این دفتر درود می فرستیم به روح مطهر و قدسی لوئی ماسینیون از برجسته ترین تأویلگران حقیقت محمدی و ولایت ائمه هدی برای مسلمین و شیعیان مسخ شده این دوران! که یکبار دگر نور محمد(ص) و علی(ع) و فاطمه(س) و حسن(ع) و حسین(ع) و سلمان پاک(ع) و قائم عصر غیبت، منصور حلاج(ع) را در قلوب طالبان حق تنویر و تأویل و متجلی نمود که سلام خدا و صلوة محمد(ص) و آل محمد(ص) نثار روح بزرگش بهمراه عرق شرم همه شیعیان! والسلام.

دفتر پنجم: علم قائمیت و ظهور

۱۵۵۱- حسین بن منصور حلّاج را چون به پای صلیب آوردند دو رکعت نماز اقامه کرد و سپس اینگونه سخن نمود:

بار خدایا تو از هر سوی و جهتی آشکار می شوی و از هر سو و جهتی به در می روی!

بار خدایا تو را سوگند می دهم بحق قیام تو در حق من، و بحق قیام من در حق تو، با آنکه قیام من در حق تو مخالف با قیام تو در حق من است! چه قیام من در حق تو ناسوتی است و قیام تو در حق من لاهوتی است! همچنانکه ناسوتیّت من در لاهوتیّت تو، بی آنکه با آن در هم شود، مستهلک است، لاهوتیّت تو نیز بر ناسوتیّت من بی آنکه با آن تماسی یابد، مستولی است.

بار خدایا تو را سوگند می دهم بحق قدیم بودنت بر حادث بودن من، و بحق حادث بودن من در پوشش قدیم بودنت، که توان سپاسگزاری و شکر از این نعمت که بر من ارزانی فرموده ای را بر من ارزانی فرمایی همانطور که تجلّیات جمال چهره خویش را بر من آشکار نموده ای و از دیگران دریغ داشتی و نگریستن به اسرار پنهانت را برای من روا دانستی و برای دیگران حرام گردانیدی!

بار خدایا اینان بندگان تو هستند که گرد آمده اند تا از روی تعصّب نسبت به دین تو و نیز برای تقرب جستن به تو، مرا به قتل برسانند، آنان را ببخش و بیامرز زیرا اگر آنچه را که تو بر من آشکار ساختی اگر بر آنان نیز آشکار می نمودی هرگز دست به چنین کاری نمی زدند. همچنین اگر آنچه را که بر آنان پنهان داشتی بر من نیز پنهان می داشتی هرگز به چنین بلائی گرفتار نمی آمدم. سپاس تو را بر آنچه که می کنی و می خواهی و دوست می داری!... وجود از آن کسی است که واحد باشد!

۱۵۵۲- آنگاه حسین زبان فروبست و خاموش شد. در این هنگام جلّاد آمد و ضربه ای بر صورت حسین زد بطوری که صورتش شکافت و خون تمام صورت و ریش او را فرا گرفت. آنگاه او را هزار تازیانه زدند و سپس دستها و پاهایش را قطع کردند و او را به صلیب کشیدند و او را در همان حال رها کردند. صبح فردایش آمدند که هنوز زنده بود پس سرش را از تنش جدا کردند و خونش بر زمین نقش الله می نوشت. آنگاه بدنش را سوزاندند و خاکسترش را به باد و آب دادند.

۱۵۵۳- تقریباً همه علمای مشهور و رسمی جهان اسلام در آن عصر از همه مکاتب فقهی از سنی و شیعه و صوفیه حکم قتلش را امضاء یا تأیید نموده بودند از جمله جنید بغدادی که از مشهورترین فقهای متصوفه و روزی استاد و پیر حلّاج بود. جز چند نفری از مریدانش که قبل از او و یا اندکی پس از شهادتش، به قتل رسیدند. و تا حدود دو قرن پس از شهادت حلّاج، هر عالم و فقیه و عارف مشهوری را به محکمه عباسیان می بردند که حلّاج را تکفیر و لعن کند در غیر اینصورت او را هم میکشتند!

۱۵۵۴- حنّونه خواهر حلّاج که همچون حضرت مریم(ع) بر پای صلیب مسیح، تنها زن شاهد آن واقعه بود تنها پس از شهادت برادرش وارد عرصه عمل می شود با پاهای برهنه و حجاب از روی برگرفته بسوی دجله می رود که در حال طغیان است و نزدیک است که بغداد را در خود غرق کند، به وصیت برادرش مقداری از خاکسترش را بر شط می پاشد و شط فرو می نشیند. حنّونه را بخاطر نقاب از روی برداشتن سرزنش می کنند که می گوید: در این شهر فقط یک مرد بود و حجابم از برای او بود اینک جز زنان در این شهر نمی بینم!

۱۵۵۵- از حنّونه روایت است که مدتها می گریستم که برادرم بسراغم آمد و گفت: خواهرا تا کی بر من خواهی گریست؟ مرا که بر پای صلیب بردند خود را در نزد عرش اعلای او یافتم و دیدارش نمودم چون به پای صلیب بازگشتم دیدم خانه تنم را تکه پاره کرده اند این بود که دوباره بسوی او بازگشتم!

۱۵۵۶- راویان کثیری از دوست و دشمن نقل کرده اند که در عبادات و شرعیات کسی را چون حلّاج ندیده و نشنیده اند. از جمله اینکه او هر روزه بر نمازهای یومیه اش بجای سوره، کل قرآن را ختم می کرده است و در ماه رمضان فقط روز عید فطر، روزه اش را می شکسته است. یعنی ماه رمضان برای او در حکم یک روز بوده است. و هر مراسم حج او لااقل یکسال بطول می انجامیده است. و لحظه ای در مساجد و کوچه و بازار از امر به معروف و نهی از منکر غافل نبوده است و این نمونه هائی از این امر و نهی حلّاج از برای مردمان:

ای مسلمانان مرا از دست خدا نجات دهید و به فریادم برسید او نه مرا با خودم رها می کند تا با خود انس گیرم و نه مرا از خودم باز می ستاند تا از دست خودم رها شوم. این ناز و کرشمه ای است که من یارای آن را ندارم!

ای مردم هرگاه حق بر دلی چیره شود آن دل را از هر چه غیر حق تهی می سازد، و هرگاه حق با کسی همراه شود جز حق همه چیز را برای او نابود می گرداند، و هرگاه حق به بنده ای عشق ورزد دیگر بندگانش را به دشمنی با او برمی انگیزاند تا آن بنده به او روی آورد و به او نزدیک شود. پس چیست مرا که هیچ نسیمی از خدا نیافته ام و به اندازه یک چشم بهم زدن به او نزدیک نشده ام اما همواره مردم با من از در دشمنی درمی آیند!... ای مردم بیائید مرا بکشید که هم مرا نجات می دهید و هم خود به بهشت می روید! (این بگفت و گریه سر داد و بهمراه او همه مردم گریستند... آنگاه حلّاج نعره ای کشید و خون بالا آورد...)

ای مردم! هیهات، هیهات از توحید! دست از اثباتش بردارید که ضلالت و کفر محض است زیرا فقط خودتان را برای او به اثبات میرسانید! (خطاب به علما و فقها و فلاسفه ای که به روشهای گوناگون مشغول اثبات توحید خداوند هستند تا بواسطه آن دیگران را تکفیر کنند.)

۱۵۵۷- به روایات کثیری از دوست و دشمن تحت عنوان کرامت یا جادوگری، در سفر و خطر و مساجد و نیز در زندان، اعمال و حوادث خارق العاده ای از حلّاج صادر شده که مشابهش حتی بندرت از انبیای مرسل بروز کرده یا گزارش شده است. از جمله حاضر ساختن ناگهانی انواع غذاهای بهشتی برای یارانش و یا برخی فقراء و مستمندان! شفای امراض لاعلاج! از جمله شفای بیماری خلیفه و مادرش در زندان! یکبار زندانبان بسراغش می رود تا او را برای محاکمه به دارالحکومه بیاورد که او را در سلولش نمی یابد که بهمراه خلیفه و قاضی و سربازان بازمی گردند که این بار اصلاً سلولش را نمی یابند! سپس خود حاضر می شود و به پای خود به دادگاه می رود که درباره این دو حادثه از او سؤال می کنند که می گوید: بار نخست به محضر حق رفته بودم و بار دوم حق به دیدار من آمده بود! چند بار هم که برخی از فامیل و یارانش که به ملاقاتش به زندان رفتند چون وارد سلولش شدند آنجا را چون غرفه ای بهشتی یافتند از گل و ریحان و قصری با جویهای روان!

۱۵۵۸- حلّاج حدود سال ۲۴۴ ه.ق در بیضاء فارس بدنیا آمد و به سال ۳۰۹ هجری در بغداد اعدام شد. بزرگترین عارفان و صوفیان عصرش را مریدی و خدمت نمود که اکثرشان تا به امروز از ارکان تصوف اسلامی محسوب شده اند مثل سهل بن عبدالله تستری، عمرو مکّی و جنید بغدادی! نخست لباس علم و فقاهت بر تن نمود و در اواسط عمرش لباس تصوف پوشید و اندکی بعد آنرا از تن بدر نمود و تا به آخر عمرش لباس سربازی (نظامیان) بر تن داشت. یک همسر گزید که دختر یکی از صوفیان مرید جنید بود و از او سه پسر و یک دختر داشت. در همه عمرش در حال سفر و هجرت بود و به اقصاء نقاط جهان اسلام و بلکه تا هند و چین و ترکستان سفر نمود و برای نخستین بار عرفان اسلامی را در این ممالک اشاعه نمود که تا به امروز آثارش استمرار دارد و بخصوص ترک زبانان که شدیدترین پیروان حلّاج هستند. او لحظه ای از اشاعه حقیقت غافل نبود و حتی در مدّت ده سال زندانش همه زندانیان و زندانبانان و مأمورین و درباریان را تحت تأثیر قرار داد و حتی مادر خلیفه مریدش شده بود تا اینکه در داخل زندان برایش زندان جداگانه ای

ساختند تا با دیگران در تماس نباشد. بعنوان یک زندانی عقیدتی در تاریخ گزارش نشده که کسی همچون حلّاج با آنهمه عذابهای جانکاه و خونین جسمی و روحی در طی ده سال نه تنها از اعتقاداتش نکاسته بلکه دائماً بر شدت و حدّتش افزوده باشد. تا اینکه مجبور شدند که اعدامش کنند آنهم به شکلی منحصربفرد در کل تاریخ اعدامهای بشری! از همه حیث حلّاج یک مسیح کامل و مضاعف بود! و بیهوده نبود که لوئی ماسینیون او را رجعت مسیح می دانست.

۱۵۵۹- پس از خود حلّاج که حدود چهل سال زندگانی عارفانه- عاشقانه را تجربه نمود ماسینیون حدود چهل سال با حلّاج زیست و درباره اش تحقیق و تعمق نمود و حدود هفت کتاب منحصربفرد از او تألیف نمود که هر یک از آنها نوعی کرامت محسوب می شود و لذا امروزه اهل تحقیق و معرفت در سراسر جهان حلّاج را با ماسینیون و ماسینیون را با حلّاج می شناسند: حلّاج ماسینیون یا ماسینیون حلّاج!

از عجایب بغایت آموزنده رساله های ماسینیون درباره حلّاج همچون درباره سلمان(ع) و فاطمه(ع) اینست که در نهایت ایمان و عشقش نسبت به آنها، چنان تقوای تحقیقی و علمی را رعایت کرده که برای اهل معرفت، باور نکردنی است بگونه ای که مطالعه کننده این آثار در حوالی آخر هر کتابی تدریجاً آنهم بگونه ای غیر مستقیم متوجه می شود که احساس ماسینیون نسبت به حلّاج و سلمان و فاطمه و محمد و علی چیست؟ چنین چیزی را بنده در هیچ اثر دیگری مطلقاً ندیده ام! فتبارک الله رب العالمین!

۱۵۶۰- ماسینیون برای هر یک از مطالبی که درباره حلّاج آورده دهها سند و شاهد تاریخی عرضه کرده است و از هیچ تحقیقی در این باب دریغ نکرده و چیزی را جا نگذاشته است. براستی که این ابر مرد دوران ما و این ولی شناس منحصربفرد قرن بیستم جهان کلیه منابع تاریخی و تفسیری و عرفانی و فقهی و روائی و قرآنی را زیر و رو کرده و برای تألیف رساله هایش درباره حلّاج که تا به آخر عمرش ادامه یافت شاید هزار کتاب را زیر و رو کرده باشد بزبان عربی و فارسی و ترکی و سانسکریت و اردو و زبانهای اروپائی و روسی! بخدا سوگند که علمای اسلامی را از رو برده و شرمنده خود نموده است. هر کسی در هر کجای تاریخ و هر سرزمینی و بهر زبانی که سخنی درباره حلّاج نوشته را بدست آورده و بدقت مطالعه نموده و با یکدیگر تطبیق و قیاس کرده است. بدینگونه باید گفت که تنها حلّاج واقعی که در تاریخ معرفی و شناسانده شده همان حلّاج ماسینیون است و بس! با توجه به این نکته بس مهم که جنبه تفسیری و تحلیلی و نظری این آثار ماسینیون (از وجه خود نویسنده) بسیار اندک است. یعنی او بجای اظهار نظر کردن شخصی درباره حلّاج، فقط آراء و سخنان خود حلّاج و دوستان و دشمنانش را در عصر خودش و در کل تاریخ اسلام پیش روی ما می نهد تا خود ما بیندیشیم و قضاوت کنیم. و این نه کار هر کسی است آنهم درباره شخصیت افسانه ای و با عظمتی چون حلّاج! کار ماسینیون کاری شگرف و الهی است که درباره سلمان(ع) و فاطمه(ع) هم بر همین منوال می باشد. از این منظر ماسینیون پیرو مکتب اصالت عقل و معرفت است در جستجوی حقایق دینی و عرفانی! پس یک انسان تمام محمدی و امامیه است و اثبات کننده و حجتی بر این سخن رسول خاتم(ص) که: زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند! و حلّاج یکی از برترین حقایق دین محمد در عرصه غیبت است. و لذا هر مسلمان و شیعه اهل دردی چون حلّاج ماسینیون را بخواند میگوید: براستی که اینست حلّاج(ع)! و چون سلمان ماسینیون را بخواند میگوید: براستی که اینست سلمان(ع)! و چون فاطمه(ع) ماسینیون را بخواند می گوید: اینست فاطمه(ع) و لاغیر! آری براستی بالاخره پس از قرنها ظلمت و فترت و مهجوریت و ولی نشناسی در جهان اسلام و تشیع، خورشید ولی شناسی از مغرب طلوع نموده و تا ظهر چیزی نمانده است. و بدینگونه ما فصل پنجم کتاب "نزول روح ام الکتاب" را تحت عنوان قائمیت و ظهور، با حلّاج ماسینیون آغاز نمودیم یعنی قائم شناسی و قیامت شناسی و ولی شناسی عصر غیبت!

۱۵۶۱- با توجه به اینکه ماسینیون بعنوان برجسته ترین شیعه شناس تاریخ معاصر جهان همه عمرش را وقف شناختن و شناساندن معصومین نموده ولی تأکید صد چندانش دربارهٔ حلّاج پیام آور حقیقتی است که تمامیت معمای غیبت را داراست و آن ولی شناسی در عرصه غیبت است که این ولی به مثابه ظهور حقیقت امام زمان می باشد حقیقتی که همان معنای الله در عصمت امام است که در دوره غیبت از وجود اولیاء و ابواب امام زمان آشکار می شود که حلّاج نخستین و بلکه کاملترین این ظهورات است. و تمام معاصی و گناهانی که از جانب شیعه و سنی و صوفیه به حلّاج نسبت داده

شده است که در رأس همه آنها بدعت و جادوگری می باشد از این روست که مشابه و همطراز چنین ظهورات و کراماتی از ائمه هدی و بلکه از رسول خاتم بروز نکرده و یا لااقل گزارش نشده است. این همان فصل مشترک همه علمایی است که بر ارتداد و الحاد حلّاج مهر تأیید نهادند الّا گروه اندکی از شیعیان که آنها هم متهم به همین امر بودند یعنی غلّات شیعه و قرامطه.

۱۵۶۲- اگر بخواهیم در میان ائمه هدی شباهتی برای حلاج بیابیم شبیه ترین شخصیت به حلّاج همانا علی مرتضی(ع) است هم در نوع سلوک و احوالات عرفانی و هم به لحاظ نوع سخن و عجایبی که از ایشان ظاهر می گشت و نیز از وجه شدت عبادات و خلق و خوی آزادی خواهانه و عدالت طلبی و انقلابیگری. همانطور که سمت و سوی حیات اجتماعی امام علی(ع) تنهایی محض بود تا آنجا که حتی نزدیکترین یاران قدیمش به او پشت کردند حلّاج نیز همین سیر را داشته است. همانطور که مجموعه سخنان و آثار بر جای مانده از حلّاج به لحاظ کیفیت و بدعتِ معانی همتای منحصربفردی از خطبه های نادره امام علی(ع) است بی آنکه ذره ای از تقلید در آن دیده شود. در حالیکه همه عارفان بعد از حلّاج کمابیش دارای چنین تقلیدهائی هستند. پس در حقیقت حلّاج پس از ائمه هدی نخستین بانی علم بیان است که در این بیان، حقایق ولایت امام زمان آشکار می شود. حلّاج نخستین مهدی و قائم و باب امام زمان در سرآغاز غیبت است. و اگر این نخستین قائم آل محمّد به لحاظ شجره محمدی نیست و بلکه حتّی عرب هم نیست کاملاً مطابق پیشگویی های ائمه هدیٰ درباره قائم آخرالزمان است همانطور که امام صادق(ع) می فرماید که قائم ما به لحاظ شجره از نسل پدران ما نیست و هیچ یک از پدرانش با پدران ما مشترک نیستند. (به نقل از روایتی در کتاب غیبت شیخ طوسی) – محی الدین ابن عربی نیز در رساله عنقاء مغربی با توسل به روایتی از نبی اکرم(ص) می گوید که قائم آخرالزمان از عجم است و بلکه همه یارانش نیز غیر عرب هستند. و می دانیم که حلّاج یک ایرانی است و یکی از علل آنهمه عداوت با ایشان از جانب دستگاه بنی عباس از همین بابت است.

۱۵۶۳- هویت شدیداً مسیحائی حلّاج که در مجموعه آثار ماسینیون به تمام و کمال تصویر شده است یک مسیحای کاملاً اسلامی و مهدوی است. این همان مسیحی است که به یاری مهدی آمده است، در غیبتش که عین ظهورش به نورانیت و حقیقت است. همانطور که طبق روایات مسیحی و اسلامی برجسته ترین رسالت رجعت مسیح در آخرالزمان همانا دجال کشی است. مگر نه اینکه زندگی حلّاج سراسر منجر به ظهور و رسوایی انواع دجالیت ها در لباس علم و فقاهت و فلسفه و تصوف بوده است. در حقیقت وجود حلّاج و مجاهدتها و کلامش در هر کجا از مسجد و مراسم حج و کوچه و بازار و دادگاه و زندان تا پای دار، معرّف و رسوا کننده نماز ضد نماز، عبادت ضد عبادت، شریعت ضد شریعت، حج ضد حج، فقاهت ضد فقه، سنت ضد سنت، شیعه ضد شیعه، تصوف ضد تصوف، علم ضد علم، توحید ضد توحید و خدای ضد خدا بوده است. و این یعنی دجال کشی! زیرا طبق صدها روایت، دجال اسلامی همواره در لباس اسلام دعوی حق می کند و مردم را می فریبد که حلّاج در همان سرآغاز غیبت تقریباً همه وجوه دجالیت اسلامی را آشکار ساخته و به تاریخ معرفی نموده است. چرا که دجالیت مختص عرصه خاتمیت و غیبت است. از این منظر هویت مسیحائی حلّاج را هم معرّف و رسوا کنندهٔ دجال می یابیم و هم ظهور معانی و حقایق امام! این همان قائمیت است که استمرار و کمالش به ظهور واحد و قهار قائم آل محمد می رسد که در هر هزاره ای از این قیامت پنجاه هزار ساله یک مسیح خواهیم داشت یعنی یک انسان حلّاجی به مثابه امام مبین و ناطق در قبال امام غایب و صامت. که نماز خواندن مسیح پشت سر مهدی طبق روایات شیعه همین وقایع است که در آخرین مهدی و قائمش توأمان به رویت می آیند. اینک بهتر به این کلام اسرار آمیز و جنجال برانگیز امام صادق(ع) پی می بریم که: "نیست مهدی الّا مسیح." همانطور که طبق روایات می دانیم که ظهور مسیح در آخرالزمان قبل از ظهور قائم آل محمد است. به بیانی دیگر همه مهدی های دوازده گانه عصر غیبت طبق قول رسول خاتم(ص) هویت های مسیحائی دارند یعنی مسیحای مهدوی. همانطور که قرآن کریم نیز به ما تذکر میدهد که بهترین دوستان مؤمنان همانا گروهی از نصاری هستند زیرا بهترین دوست امام مؤمنان نیز خود مسیح است.

۱۵۶۴- همانطور که با نگاهی بر سیر و سلوک همه عارفان واصل در تاریخ اسلام درمی یابیم که درب ورود و وصال با امام زمان همانا روح الله یا مسیح بوده است که شیخ اکبر ابن عربی این معنا را بوضوح تبیین نموده است. که این حقیقت را در فتوحاتش بصورت یک شهود عرفانی اعتراف کرده است. همانطور که در رساله حاضر نشان دادیم بقول

امام باقر(ع) آخرین روحی که مؤمنی را فرا می گیرد و او را مهیای ورود بر حقیقت محمدی می سازد روح العلم مسیح است. که عین این حقیقت در سلوک عرفانی خود ما واقع شده که آنرا گزارش کرده ایم.

۱۵۶۵- اگر باور داریم که امام نور کلمة الله است که از وجود اولیایش در عالم ناسوت و حیات بشری مرحله به مرحله و موضوع به موضوع واقع میگردد تا شناخته شود و بشریت مهیای ظهور نهاییش گردد، پس اتهام بدعت و جادوگری به اولیای امام در عرصه غیبت آنهم از جانب علمای شیعه عین جهل و ناشیعه گری آنهاست. یعنی همان اتهامی که از جانب علما و فقهای شیعه متوجه حلّاج گردید و دستگاه خلافت عباسی را در اعدام حلّاج مطمئن ساخت. همانطورکه ماسینیون با استناد به منابع تاریخی اسلام و شیعه نشان می دهد که حلّاج برای جلب نظر علمای شیعه اثنی عشری به قم رفته تا آنان را در سرآغاز غیبت امام دوازدهم بر علیه دستگاه خلافت عباسی به حرکت آورد ولی برخورد زعمای شیعه در قم با حلّاج براستی قابل تأمل و عبرت است. یکی از زعمای بزرگ شیعه بنام علی ابن بابویه یعنی شیخ صدوق که بانی خاندان بابویه و بزرگترین فقیه شیعه در عصر خود بوده و صاحب کتاب "شرایع" بعنوان نخستین رساله عملیه در شیعه که بر اکثر وکلای مالی امام زمان احاطه و نفوذ داشت که از بازاریان بنام قم نیز بود بهمراه خادمان و سائر بازاریان به خنده و تمسخر حلّاج پرداخته و او را با کتک از حجرهٔ خود بیرون انداخت. و این در حالی بود که حلّاج به هنگام ورودش به قم و دیدار با زعمای شیعه در سرآغاز غیبت امام زمان متوجّه شد که آنها به نقل از العمری یکی از وکلا و به اصطلاح نوّاب امام (که فقط متصدّی وجوهات شرعی بود) بر این باور بودند که به زودی فرزند امام دوازدهم بعنوان امام سیزده جانشینش خواهد شد و حلّاج آنها را از این باور غلط بیرون آورد و به آنها ثابت کرد که امامت بیشتر از دوازده نیست و امام دوازدهم امام قیامت آخرالزمان است. پس معلوم است که استکبار و احساس حقارت این زعیمان که از امام زمان فقط وجوهات شرعیه اش را دوست داشتند موجب چنین برخورد رذیلانه و خلاف عرف و شرع نسبت به یک میهمان مسلمان شیعه گردید که موجب شد حلّاج از علمای قم قطع امید کند و برای همیشه آنها را ترک نماید. (نقل از "مصائب حلّاج" از کتاب "کتاب الاقتصاد" ابوجعفر طوسی-)

۱۵۶۶- و امّا حلّاج بسراغ زعیمان دیگر شیعه رفت و دو دیدار با ابن نوبخت داشت که این فرد یکی از بستگان و عضو خاندان نوبختی بود یعنی خاندان حسین بن روح نوبختی که یکی دیگر از وکلای امام زمان محسوب شده است که این بزرگوار که گویا از جانب این وکیل امام زمان سخن میگفت به حلّاج گفت بشرطی بیعت تو را میپذیرم که به آنی ریشهای سفید مرا سیاه کنی به یاد آن منافقی که در پاسخ به این کلام علی(ع) که "از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیابید." گفت: اگر راست میگوئی بگو که تعداد موهای محاسن من چقدر است! ابن نوبخت هم خطاب به حلّاج چنین می نویسد: "کاری کوچک از تو می طلبم، کاری که نسبت بدانچه تاکنون کرده ای، در زمینه اثبات و احتجاج، بسیار برایت سهل است. اینک آن کار: من مردی هستم که دختران (حواری) را دوست می دارم و سخت بدانان مایلم و جمعی کثیر از آنان در خانه دارم، می خواهم از آنان تمتّع ببرم، ولی... موهای سپیدم ممکن است مرا از آنان دور کند و منفور گرداند. ناگزیرم هر هفته آنها را رنگ کنم و این احتیاط کاریها برایم بسی رنج آور است. ولی اگر چنین نکنم بسا از سنّ من باخبر شوند و از من دور گردند و انس با آنان به وحشت بدل شود، پس از تو می خواهم مرا از رنگ کردن مویم معاف کنی، تا بتوانم فقط با یک آینه (برای شانه کردن موهایم) بسنده کنم، ریش سیاهم را به من بازده، آنگاه مطیع تو خواهم بود، بسوی تو روی خواهم آورد، به زبان و بیان تو سخن خواهم گفت و مشرب تو را با تمام فهمی که از آن دارم تبلیغ خواهم کرد و این کار به تو سود خواهد رسانید." (نقل از "فهرست طوسی" از ابونصر هبّته الله بن محمد کاتب)- و بدینگونه این زعیمان شیعه اثنی عشر از غیبت امام زمان در تدارک برپایی سلطنت در ایران بودند که برپا هم نمودند که همان سلطنت آل بویه بود که خاندان نوبختی که از اشراف ایرانی بودند آنرا برپا ساختند و به خدمت گرفتند که داستان سلاطینش را به خوبی میدانیم که جملگی دائم الخمرهایی مقیم حرمسراها بودند که شیخ مفید را نیز به خدمت گرفتند که بزرگترین رسالتش تکفیر و لعن حلّاج و عرفانش بود. و همچنین یکی از ابداعات آل بویه نیز جهت تطهیر مفاسدشان برپائی بسیار پرهزینه و کلان عزاداری حسینی در تاریخ است که این بساط منافقانه در دستگاه صفویان نیز به اوجش رسیده و جالبتر اینکه این خاندان نوبختی با نخستین پیروزی های خود در بر پائی سلطنت بناگاه اعلان کردند که غیبت صغری به پایان رسیده و غیبت کبری آغاز شده است که این همان آموزهٔ حلّاج بود که سالها پیش از این در قم به آنها اعلان کرده بود ولی این خلافت پرستان شیعی از این امر نیز در خدمت سلطنت خود بهره گرفتند و از طریق طرد و لعن

حلّاج و پیروانش و نامه های تکفیر بر علیه حلّاج برای دربار عباسی هم قتل حلّاج را حمایت کردند و هم به عباسیان رشوه دادند تا به سلطنت آنها کاری نداشته باشند همانطورکه همهٔ شاهان آل بویه به اسم خلفای عباسی خطبه میخواندند و خود را نایبان امام زمان می دانستند. همین جماعت بودند که از امام زمان در دوره غیبت کبرایش نیز فتوای تکفیر حلّاج را صادر کردند!! و این همه فساد و نفاق و خیانت به اسم امام زمان موجب شد که عباسیان و بلکه همه مسلمین اهل سنت نسبت به اهل بیت عصمت بدبین شده و امامان را بر منبرها تکفیر و سبّ نمایند زیرا این حکومتهای به اصطلاح شیعی و امام زمانی همچون آل بویه و سامانیان و سپس صفویان به فساد در جهان اسلام شهره بودند و بنی عباس را روسفید می کردند.

۱۵۶۷- حقیقت اینست که این نوع علماء و زعمای شیعی از هویت ائمه هدی(ع) فقهایی اخباری و بی روح همچون خود ساخته بودند تا بتوانند بجای امام زمان حکومت کنند و لذا هر کسی همچون حلّاج اگر برای امامان مقامی روحانی و ربوبی قائل می شد او را دشمن قسم خورده خود تلقی می کردند و برای نابودیش به خدمت عباسیان درمی آمدند و برای عباسیان امام کش جاسوسی می کردند و باصطلاح شیعیان غالیه را به جلادان عباسی معرفی می کردند. اینست راز مصونیّت قم و فقهایش از تعرّض و عداوت بنی عباس! و لذا بنی عباس نیز حاکمیت شهر قم را به فقهایش واگذار کرده بودند مشروط به اینکه هر شیعه ای که از مقامات الهی امامان سخن می گوید تحویل حکومتش دهند و یا او را نفی بلد نمایند. که این سنّت، هویت تاریخی فقهای رسمی شیعه بوده که همواره استمرار داشته است. همانطور که قبلاً متذکر شدیم یکی از آخرین اقدامات فقهای اخباری- قیاسی شیعه بر علیه عرفان امامیه و همکاری و همیاری با حکومتهای جور، ماجرای دکتر شریعتی و تکفیرش بوده است و معامله ای که بر سر تکفیر شریعتی با دربار شاه نمودند که متأسفانه هیچوقت صدایش درنیامده و اسرارش را آشکار نکرده اند الّا برای خواص از خودشان! و شاهد بودیم که این فقها همواره دارای ذاتی ضد عدالت و آزادی و انقلابات ضد استبداد بودند که در مقابل انقلاب اسلامی ایران تا توانستند ایستادگی کردند و برخی در خفا به دربار شاه نیز مشاوره هائی ضد انقلابی میدادند و پس از انقلاب هم بسیاری از آنها رسوا شدند. و البته منطق آنها این بود که در دوران غیبت امام زمان هر نوع مبارزه ای بر علیه ستم بر خلاف مبانی امامت است و فقط خود امام زمان بایستی بیاید و طاغوت و ستم و کفر را براندازد و این آقایان را به حکومت برساند و بعد خودش برود دنبال امامتش!؟ این وجهی دیگر از شیعه ضد شیعه است که ذاتش جز عافیت پرستی و ریاست و امرار معیشت از جیب مردم نیست و صد البته صدور فتوای تکفیر بر علیه هر اندیشه و عرفانی که منافع صنفی آنها را به خطر اندازد! حلّاج این نوع تشیع و فقاهت و غیبت پرستی امام را هم رسوا نمود.

۱۵۶۸- قائمیت مسیحائی که همان ظهورات ولایت و حقایق امام از وجود اولیاء و اصفیاء و شیعیان خالص ممتحن است (بقول امام باقر(ع)) راز غیبت امام زمان است که در غیر اینصورت غیبت امام مضاعف بر خاتمیت نبوت جز قطع ارتباط حق با خلق نیست که سراسر قهر و غضب خدا محسوب می شود در حالیکه خاتمیت که با امامت مفهوم می شود بمعنای اکمال و اتمام دین و نعمت خدا بر خلق معرفی شده است در قرآن کریم! مگر اینکه بخواهیم بجای آن همین فقاهت اخباری- قیاسی را قرار دهیم که دیگر امروزه در آستانه تعطیلی کامل است و جز صدور احکام و تصویب حقوق و قوانینی که هرگز در جامعه اجرا شدنی نیست کاری ندارد که فقط بر دامنه و عمق کفر و نفاق و فساد و تباهی در جوامع اسلامی می افزاید و جهان اسلام را مواجه با انفجاری مهار ناشدنی ساخته است که همین انقلابات پی در پی و باطلی است که جز بر کشتار و برادرکشی و سلطه غرب نیفزوده است و نهضت تکفیری که به مثابه تیر خلاص بر قلب شریعت و فقاهت اخباری است.

۱۵۶۹- قائم قائمیت عرصه غیبت امام یا قائم قیامت آخرالزمان پنجاه هزارساله دور محمدی (بقول امام صادق(ع)) کسی جز حسین بن منصور حلّاج نیست. و فقط این قائمیت است که غیبت امام زمان را معنادار و برحق و شکوفا ساخته و براستی حقیقت اتمام و اکمال دین و نعمت را اثبات می کند. این بیان دیگری از مهدی های دوازده گانه عصر غیبت به پیشگوئی رسول خاتم(ص) است. و میدانیم که مهدویت از ارکان تشیع است که متأسفانه با اینهمه روایات، انکار شده است درست همچون امر رجعت ائمه هدی(ع)! این انکار ارکان تشیع در عصر غیبت جمله از محصولات فقاهت اخباری- قیاسی است که می خواهد بطور کلی امام زمان را به بوته فراموشی ابدی سپارد و خود بر جایش حکومت کند.

۱۵۷۰- قائمیت مسیحائی در هر هزار سال یکبار و نیز مهدویت دورهٔ غیبت در یک کلام چیزی جز قیام و ظهور عقل محمدی در بشریت آخرالزمان نیست. چرا که دین محمّد دین روح العقل و مکتب اصالت معرفت است منتهی عقل تکوینی و نه علیّتی و همچنین عرفان نفس و نه عرفان فلسفی. همانطور که یکی از اتهامات حلّاج این بود که خداوند را علّت العلل نمی خواند بدین معنا که خلق عالم را مخلوق تکوین الساعه الهی می دانست و نیز اینکه بواسطهٔ عقول علیّتی همچون فلسفه، هرگز نمیتوان خدای را شناخت و لذا توحید اثباتی بدینوسیله را عین کفر و ضلالت می خواند. پس عقلی که حلّاج از آن سخن میگفت عقل تکوینی بود که پیام آورش روح القدس است که همان روح ناطقه امام زمان میباشد. بدینگونه بود که حتی فلسفیون نیز در نقطهٔ مقابل حلّاج قرار گرفتند و او را متهم به جنون کردند و می دانیم که دربار عباسی همواره مملو از پرستندگان فلسفهٔ یونان بود که عقلی جز فلسفه یونانی نمی شناختند آنهم از نوع ارسطوئیش.

۱۵۷۱- همانطور که ذکرش گذشت یکی از آخرین سخنان حلّاج برپای دار این بود: وجود از آن کسی است که واحد باشد! این همان توصیف صمدیت است یعنی موجودی که وجودش منوط به هیچ چیزی در ماقبل و مابعدش نباشد که این همان نفی علیّت در موجودیت است و مصداق کامل بدعت است که حجّت آن خود حلّاج است که نه شریعت، نه طریقت و نه حقیقتش شبیه هیچ کس نیست از فقها و متصوفه و حتّی ائمه معصوم و انبیاء!

۱۵۷۲- این تعریف حلّاج از وجود که خود مصداق آن است در حقیقت به لحاظ حکمت محمدی بدعت محسوب نمی شود زیرا رسول خاتم(ص) می فرماید: خداوند همهٔ موجودات را بر قل هو الله احد آفریده است پس فقط آنکه به این حق وجود در خود نائل آمده واجد وجود است و این معنای انسان کامل است و حقیقت امامت که در وجود حلّاج در چشم همگان رخ نموده است برخلاف ائمه هدی که فقط در نزد خاصان رخ می گشودند. در حقیقت عصر غیبت امام همان قلمرو ظهور ولایت عامّه است از برای عوام. و لذا حلّاج بر خلاف همه فقها و عارفان عصرش و بلکه کل تاریخ اسلام تا به امروز همواره در میان مردم کوچه و بازار بود و خود بسراغ همگان میرفت تا مردم را وجود بخشد همانطور که در یکی از سخنانش یک روز قبل از اعدام میفرماید: خاکسترم بر سراسر زمین منتشر میشود و همهٔ مسخ شدگان زمین را به انسانیت بازمی گرداند!

۱۵۷۳- اگر امامان ما همواره در حصر و زندان بوده اند و نتوانسته اند با عامّه مردم ارتباط برقرار کنند حلّاج این نقصان و خسران عظیم خلق را جبران کرد و نور وجود امام زمان(عج) را به سراسر جهان اسلام رسانید و تا به امروز میلیونها انسان بر روی زمین زنده به این نورند، نوری که با هیچ دهانی خاموش نمی شود و خداوند اراده کرده است که آن را جهانگیر سازد هرچند که مشرکان و کافران را خوش نیاید. (قرآن کریم)-

۱۵۷۴- محّی الدین ابن عربی در کشف و شهودی حیرت آور دربارهٔ راز حلّاج می گوید که حلّاج در حیات دنیا با خود اندیشیده که رسول خاتم(ص) فقط گناهان کبیرهٔ امّت خود را شفاعت میکند پس جمیع حقوق مربوط به مقام خود را دربر نمی گیرد و آنگاه خداوند به حلّاج میگوید بزودی مولایت درخواست تو را اجابت خواهد کرد پس خشنود باش (اشاره به آیه ۵ از سوره ضحی) و این همان رمز شهادت ویژهٔ حلّاج است که خداوند طلبش را بواسطه خود حلّاج اجابت می کند. هر چند که این مطالبهٔ حلّاج جهت شفاعت کل بشریت نیز وجهی نهان در حقیقت محمدی است که از دل و زبان حلّاج درخواست می شود. و آنگاه ابن عربی در ادامهٔ این شهود می گوید که حشر همهٔ انبیاء و مرسلین را دیده که برای اجابت مطالبه حلّاج جهت شفاعت کل بشریت در نزد خداوند شفاعت می کردند و سپس حلّاج را در این رویا دیده که از روی محمد مصطفی(ص) شرمسار بوده است و انبیای الهی این معضله را نیز بین این دو شفاعت میکردند.

۱۵۷۵- این نیز بدعت دیگری از اتهامات حلّاج است همچون انالحق گفتن وی که می تواند پشتوانهٔ همین شفاعت کامل بشریت باشد چرا که فقط خود حق می تواند دارای چنین اقتدار و اذنی باشد، حق بمعنای حقِ وجود! زیرا شفاعت بمعنای رحمت و مغفرت کامل نتیجه ای جز الحاق به وجود حق ندارد. از اینجا می توان به راز انالحق گویی حلّاج در میان مردم پی برد که گویی آنان را برای چنین شفاعت و رحمت مطلقه ای مهیا می نموده است و بلکه از این بابت تلقین ذکرشان می داده است. و چه بسا شفاعت جمیع انبیاء الهی از برای حلّاج به درگاه خداوند جهت پذیرش همین حق بوده باشد یعنی حقِ انالحق گفتن خلایق به پشتوانهٔ شفاعت حلّاج! به بیان دیگر آن زندگی سراسر شکنجه و مشقّت حلّاج

بخصوص در ده سال زندانش و سپس شهادت بی نظیرش به مثابه هزینۀ چنین درخواستی از خداوند است که حلّاج با دل و جان پذیرایش می شود و لذا برپای دار از خداوند می خواهد که توانایی ستایش و شکر این نعمت کبیر را به وی ارزانی دارد. ابن عربی در ادامه شهودش می افزاید که رسول خاتم(ص) به حلّاج فرموده که اگر می خواهی من هم تو را در این مطالبه و ادعا در نزد خدایم شفاعت کنم بایستی به تیغ شریعتم کشته شوی! حلّاج هم می پذیرد. این شهود سیصدسال پس از شهادت حلّاج رخ داده است. اگر این حقیقت را فهم نمودی و باور کردی، سرّ حلّاج را فهم و باور کرده ای و نیز حقیقت قائمیت مسیحائیِ مهدویت آخرالزمان را در دوران غیبت. و نیز این حقیقت را که ظهور فقط در غیبت است و کسی که این معنا را درنیابد از ظهور واحد قهار امام زمان(عج) در پایان این قیامت جز قهر و غضب الهی نصیبی نمی یابد.

۱۵۷۶- حال بهتر درمی یابیم که چرا ائمه هدی چنین حدّی از تعظیم و تقدیس برای قائمیت و قائم آل محمد قائل بودند که حتی با ذکر این نام در هر شرایطی از جا برمی خاستند و دست بر سر نهاده روی بسوی قبله تعظیم می کردند. زیرا قائم و قائمیتها همان کانونهای ظهور ابعاد و صفات و ذات امامت هستند که عین ظهور الهیت است و عشق و رحمت مطلقۀ پروردگار به بشر. و لذا کسانیکه قدرت فهم و ظرفیت پذیرش این حقیقت و رحمت مطلقه را ندارند جهت انکارش متوسل به اتهاماتی همچون بدعت و حلول و الحاد و امثالهم می شوند تا جهالت و شقاوت خود را حراست کرده باشند. در حالیکه کافیست که فقط سرّ عشق و تجلیّ حق را درک کنند تا دچار مرض حلول نشوند. و ما در این رساله این فهم را برای همگان ممکن ساخته ایم و بدینگونه بساط تاریخی این اتهامات احمقانه را برچیده ایم: "انسان را همان است که اختیار میکند." قرآن کریم- و آنچه که فهم حلّاج را سخت میسازد بدلیل اختیار مطلقی است که حلّاج از نزد پروردگارش مطالبه کرده و اجابت شده است و هزینه اش را نیز پرداخته است اختیاری که خود محصول عقل مطلق است و بلکه عین آن است. زیرا کسی که عقل و اختیار را امری واحد نیابد هیچ یک را ندارد. و آنکه این حق واحده را به هر درجه ای یافته همان درجه از عشق پروردگارش را یافته است! و این مثلث عرفان و ولایت و قائمیت حلّاج است: عقل- اختیار- عشق! یعنی کسی که عقل را اختیار کرده، اختیار را اختیار کرده است و اختیارِ اختیار همان عشق است و این عشق همان حق وجود است. و فقط چنین کسی میتواند اناالحق گوید. اناالحق، حق کسی است که حیات و هستی خود را تماماً وقف حق ساخته و در مقابل حق تسلیم است و جان و اندیشه و حیاتش حلّاجی شده است یعنی با نسیمی از میان برمی خیزد!

در تفسیر عیاشی و منتخب البصائر و اختصاص از جابر جعفی با اندکی تفاوت در متن از امام باقر(ع) نقل شده که جابر گفت: از آن حضرت شنیدم که میفرمود: "به خدا سوگند مردی از ما پس از آنکه از دنیا رفت ۳۰۹ سال مالک می شود. گفتم آن در چه زمان خواهد بود؟ فرمود: بعد از قائم! پرسیدم: و آیا قائم چه مدت در عالم باقی خواهد ماند؟ فرمود: نوزده سال و بعد از آن پنجاه سال هرج و مرج خواهد شد سپس منصور به جهان خروج می کند و او همان حسین(ع) است. پس مردم بر علیه او سفید و سیاهشان همگی اجماع می کنند تا آنکه او در حرم خدا پناه می گیرد پس آنگاه که بلا بر او شدید شد به قتل می رسد و بعد از آن سَفاح برای انتقام او قیام می کند و هر دشمنی که به ما ظلم کرده است را به قتل می رساند." و میدانیم که از زمان غیبت امام زمان تا قتل منصور حلاج پنجاه سال است. (از ۲۶۰ تا ۳۰۹ ه.ق) که هرج و مرج حاکم بوده و شیعه به چهارده فرقه تقسیم شده است و از زمان قتل وی تا حمله مغول (سَفاح) و انقراض بنی عباس ۳۰۹ سال طول کشید. (۳۰۹ تا ۶۱۸ ه.ق) که دوره سیطره عرفانی ولایت حلاج بود.

۱۵۷۷- اناالحق گفتن حلّاج که در معرفت عرفانی ما و بلکه تدریجاً در سراسر جهان، تبدیل به یک مذهب و عرفان برتری گشته صراط المستقیم معرفت نفس بوده است و بلکه این سخنان رسول خاتم(ص) و علی مرتضی(ع) و سائر ائمه هدی که "براستی فقط کسی که خود را شناخت خدای را شناخت و رستگار شد." امکان تحقق یافته است زیرا اگر آدمی به حضور خدا در خود باور و امیدی نداشته باشد این راه که آنرا صراط المستقیم نامیده اند هیچ رهروئی نخواهد داشت. پس حلّاج سلطان و ولی و حجت صراط المستقیم هدایت شیعی است و نور همه عارفان واصل! نوری که بالاخره در طول تاریخ قلوب هر مؤمن حقیقی را اعم از فقیه و فیلسوف و عارف مسلمان و غیرمسلمان و شیعه و غیر شیعه را فراگرفته است تا آنجا که فقهای بس متعصبی چون خواجه نصیر طوسی و شیخ بهائی هم بر حقانیتش شهادت داده و او را ولی

خدا نامیدند و عارفی چون ابن عربی، حساب و عظمت حلّاج را از همه عارفان و اولیای خدا جدا دانسته و مقامی برایش قرار داده که مختص خود اوست و در برابرش سر تعظیم فرود آورده است.

۱۵۷۸- نور حلّاج در تاریخ اسلام شهدای دیگری را به بشریت ارزانی داشته که راهش را تابانتر ساخته است علاوه بر مریدانش که یکی پس از دیگری کشته شدند در حالیکه بر روح حلّاج درود می فرستادند عارفان مستقل دیگری چون عین القضاة همدانی اندکی بعد از حلّاج و چند قرن بعد شیخ فضل الله نعیمی و عمادالدین نسیمی نیز بهمان روش حلّاج اناالحق گفته و به شیوه حلّاج شهید شدند و همه شان به اتهامی واحد: بدعت و جادوگری! و پیروانشان بهر انگیزه ای روزگار سلاطین جور و نفاق را سیاه کردند و گروه گروه قتل عام گشتند بدست عباسیان و تیموریان تا صفویان و قاجار! و اهالی تحقیقات تاریخی بخوبی می دانند که تقریباً همه نهضت هائی که در جهان اسلام در تاریخ بر علیه حکومتهای جور پدید آمده از پیروان عرفان حلّاج بوده اند تحت عناوین گوناگونی همچون قرامطه، باطنیه، غلّات، اسماعیلیه، فاطمیان، نزاریه، زیدیه، حروفیه، نقطویه، نوربخشیه، شیخیه، بابیه و غیره! که جمله فرقه هائی شیعی بوده اند. و اگر ما امروزه بعنوان مسلمان شیعه انقلابی بخواهیم بهر عنوانی این جریانات را تکفیر و طرد کنیم آشکارا دست به خودبراندازی تاریخی و هویتی زده و هیچ اثری از خود در تاریخ برجای نگذاشته ایم و خود را حامی عباسیان و تیموریان و غزنویان و سلاجقه و صفویان و قاجار و هم مسلک این تبهکاران قرار داده ایم زیرا راه سومی باقی نمیماند! و بدینگونه امروزه خواه ناخواه در جناح تکفیریها قرار می گیریم اگر بخواهیم هنوز هم دم از مسلمانی بزنیم و سکولار نباشیم!

۱۵۷۹- اگر در برخی از این فرقه ها و جریانات شیعی در تاریخ به لحاظ عقیدتی عیب و ایرادی می بینیم بایستی آنرا بعنوان یک مسئله خانوادگی مورد تحقیق قرار دهیم نه اینکه آنها را تحویل جلادان و خونخواران فقهی دهیم تا مثله شان سازند و زنانشان را به کنیزی برند و کودکانشان را در آب جوش کباب کنند و احشامشان را بسوزانند و خانه هایشان را ویران نمایند تحت عنوان دفاع از شریعت و عصمت و...!؟ آن اسلام و شریعت و عصمتی که بخواهد اینگونه از خود دفاع کند محکوم به خودبراندازی است همانطور که امروزه در جهان اسلام نظاره می کنیم! و عاقبت آنکه پیروز میدان است طاغوت و کفر جهانی است که کوس اناالحق می زند!

۱۵۸۰- آری، واجد وجود کسی است که فردی واحد باشد بقول حلّاج بر پای دار! اگر در هر جامعه ای حتّی فقط یک فرد واحد باشد سمت و سوی آن جامعه توحید است و جامعه ای موحد! و هویت چنین فرد واحدی در وادی بیان همان اناالحق است زیرا چنین فردی مظهری از حضور امام زمان است که عین حق است و بلکه حق، وی را مریدی می کند همچون علی(ع): و علی بهر سو گراید حق هم بهمان سو گراید! رسول خاتم(ص).

۱۵۸۱- یکی دیگر از سخنان و موعظه های حلّاج در دوره جوانیش اینست که: نه مرا بخودم وامی نهد تا با خود انس گیرم و نه مرا از خودم می ستاند تا از شر خود رها شوم! این وضعیتی از مقدمهٔ قلمرو هویت ال لاهی است و نبرد دیالکتیکی نفس سالک بین ال و لا (وجود و عدم- خود و خدا) که غایتش وحدت بین این دو است و ظهور کلمة الله از وجود عارف کامل! که نهایتاً در دوره کمالش می گوید: هر چه در خود می نگرم جز او نمی یابم! که این تجلّی لاهوت در ناسوت وجود عارف است! این همان راهی است که سالک را محل ظهور امام زمان میسازد: "ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما." امام باقر(ع)!

۱۵۸۲- حلّاج نیز همچون همه عارفان امامیه، توحید را در اسرار حرف الف می داند و معلوم می شود که وی به رساله امّ الکتاب باقرالعلوم دسترسی داشته و یا با ابواب ائمه هدی همچون محمد بن نصیر که باب امام یازدهم بود آشنائی داشته است که امروزه پیروان این باب امام معروف به نصیریه در سراسر جهان اسلام حضور دارند که خود را علویان می خوانند در شامات، ترکیه، عراق و غرب ایران و یمن و حجاز! به گواه تاریخ فقهای قشری امامیه سعی فراوان کردند تا فتوای تکفیر محمد بن نصیر را هم تولید کنند (به اسم امام) ولی امام حسن عسکری(ع) سخنی قاطع درباره وی بیان نموده است: "محمد بن نصیر از ماست و هر چه گوید کلام ماست و هر که تکفیرش کند مرتد است!" و می دانیم که محمد بن نصیر تحت تعقیب و تکفیر عباسیان قرار داشت و یکی از اتهامات حلّاج هم دفاع از اوست. و می دانیم که

امروزه اکثر شیعیانی که در جهان اسلام با آل سعود و آمریکا و اسرائیل نبرد می کنند و جبهه مقاومت اسلامی را تشکیل داده اند همین علویان نصیریه هستند بخصوص در سوریه و لبنان! محمد بن نصیر نیز همچون جابر جعفی و عبدالله سنان و مفضل جعفی از جانب دستگاه عباسی و عامه فقها متهم به جادوگری و حلول و بدعت و جنون و غالیه و امثالهم بود در حالیکه همه اینها ابواب امامان بودند و حجتهای آنان بر مردم! که خصومت عباسیان با این ابواب ائمه(ع) امری طبیعی بود ولی آنچه که غیر طبیعی می نماید عداوت و تکفیر فقهای به اصطلاح شیعه است.

۱۵۸۳- روایتی منسوب به امام حسن عسکری(ع) درباره ماهیت فرقه های هفتاد و سه گانه اسلامی وجود دارد که خاطر نشان می کند که فقط یکی از آنها که فرقه "حقیّه" نام دارند بر صراط هدایت می باشد و مابقی دچار گمراهی می شوند و همین فرقه در آخرالزمان درب نجات خلایق محسوب می شود! "داخل بهشت نمی شود مگر شخصی که عارف و عالم به معرفت من باشد. سوگند بخدا داخل شونده به بهشت بسیار اندکند و سوگند بخدا داخل بهشت نمی شوند مگر کسانی که حقیّه نامیده می شوند که محبّ حق علی هستند." بنظر ما بانی هویت جهانی این فرقه اسلامی همان حلّاج است که تنها وارث و وصی روح امام زمان در سرآغاز غیبت بوده است که معروفترین اشتهارش همان "اناالحق" است که این عنوان صد البته مشمول برخی از فرقه های "اهل حق" نمی شود که غرق در فسق مفتخرانه هستند!

۱۵۸۴- بی تردید در میان پیروان این شعبه از شیعه امامیه در طول تاریخ نیز منحرفین و فرصت طلبانی بوده اند که این عنوان را برای پوشش مفاسد خود بکار می گرفتند. ولی کسانی که مفاسد شاخه ای از پیروان هر مذهب و آئینی را دلیل کافی بر ابطال آن قرار می دهند خود از شقی ترین کافران و ملحدین و ناباوران به خدا و رسول و دین می باشند تحت هر عنوانی که باشند! و امروزه این نوع نگرش و قضاوت مختص طاغوت جهانی غرب و کفر حاکم بر تمدن مغرب زمین است که همه مذاهب را بدین واسطه سرکوب و باطل می سازند تا جز کفر و فساد باقی نماند که سیطره حاکمیت جهانی آنهاست تحت عنوان اصالت علم و فن و آزادی! پس مسلمین و بخصوص شیعیان باید شدیداً مراقب باشند تا به دام این شیطان جهانی نیفتد! شیطان تکفیر و ابطال همه مذاهب الهی تحت عنوان دفاع از آزادی عقیده و مذهب! این نوع آزادی فقط سیطره شیطان و شیطانپرستی است!

۱۵۸۵- همه محققین تاریخ تشیع بخوبی می دانند که اصلاً عنوان "مذهب شیعه" یک پدیده ای جدید است که قرنها پس از غیبت امام زمان و بخصوص در عصر صفویان بر زبانها افتاده است و تا قبل از آن پیروان ائمه هدی معروف به علویان و یا مسلمانان امامیه بودند و نه مذهب شیعه یا تشیع! زیرا شیعه یک صفت بمعنای اطاعت و پیروی و ارادت نسبت به امامان زمان بوده است که اساساً در نقطه مقابل "سنّی" پدید آورده اند. سنّی بمعنای پیرو سنت رسول خدا است که از اخبار و احادیث نقل می شود ولی شیعه بمعنای پیرو امام زنده است. و لذا ما در آثارمان اکثراً مذهب امامیه را بکار برده ایم که اصیل تر و بامسمّاتر است که از زبان امامان معصوم هم به کرات جاری شده است. ولی در میان عامه مردمان در عصر ائمه هدی این پیروان ائمه(ع) به علویان شهرت داشتند و تا قرنها به همین نام معروف بوده اند و امامان هم این عنوان علوی را بکار می گرفتند. بهر حال دعوائی بر سر عناوین و الفاظ نیست و هدف امری برتر است و آن اینکه زعمای این مذهب شیعه در قرون بعد تدریجاً در عمل به همان راه و روش اهل سنت رفتند و لذا اکثر ارکان فقاهت آنها را هم با اندک تغییراتی پذیرفتند. یعنی پیروی از سنت و عترت منقول و روائی! و اینگونه بود که عباسیان تدریجاً با این فقهای شیعه کنار آمدند و آنها را دیگر خطری برای خود نمی دانستند چرا که دیگر در جستجوی ابواب و حجتهای زنده امام غایب نبودند و به روایات و اخبار اکتفا می نمودند و بر همان اساس، تفقه و اجتهاد میکردند.

۱۵۸۶- اینک حقیقتی دیگر درباره مقدمات غیبت امام زمان در عصر امام حسن عسکری(ع) به نقل از کتاب خطی "هدایت الکبری" به قلم یکی از حجتهای امام زمان بنام سید خصیبی که دومین خلیفه محمد بن نصیر است که از جانب امام یازدهم بعنوان باب و حجت خود معرفی شده بود که این معتبرترین و نزدیکترین اثر مکتوب به سرآغاز غیبت است که ماهیت نواب اربعه را روشنتر می سازد که فقط وکلای مالی امام یازدهم بودند و هیچ ارتباطی ظاهری و باطنی با امام زمان نداشتند و بلکه خودشان یکی پس از دیگری همدیگر را وصی امام زمان ساختند که با برپائی حکومت آل بویه به پشتوانه خاندان اشرافی نوبختی، دیگر نیازی به نائب و وکیل نبود و لذا غیبت کبری را اعلان کردند و می دانیم که این

نواب یا از خاندان نوبختی بودند و یا در سیطره آنها فعالیت می کردند همانطور که یکی از آنها با حلّاج در قم چنان برخوردی نمود و دیگری هم از او طلب کرد تا موهای سفیدش را با معجزه سیاه نماید و...:

"در خبر صحیح نقل شده است که جماعتی بر امام عسکری(ع) گرد آمدند تا درباره حجت بعدی از ایشان سؤال کنند و در آن مجلس چهل نفر بودند. پس عثمان بن سعید عمری (نخستین نواب اربعه) در حضور حضرت بلند شد و به ایشان گفت: ای پسر رسول خدا میخواهم از شما چیزی را بپرسم که شما بر آن امر از ما آگاهترید(!؟) پس آن حضرت (با خشم) فرمود ای عثمان بنشین! پس او غضبناک شد تا از مجلس خارج شود پس آن حضرت(ع) فرمود: هیچ احدی از اینجا خارج نشود! پس هیچیک خارج نشد تا آنکه آن حضرت فرمود: آیا به شما بگویم که برای چه آمده اید؟ گفتند: آری ای پسر رسول خدا! پس فرمود: آمده اید تا از من درباره حجّت بعد از من سؤال کنید. گفتند: آری! پس بناگاه ابی شعیب (محمد بن نصیر) رسید و امام فرمود: اینست امام و حجت شما بعد از من و خلیفه من بر شما! از او اطاعت کنید و بعد از من در دین تفرقه نکنید که هلاک می شوید پس از ابی شعیب (محمد بن نصیر) آنچه می گوید را بپذیرید و امر را به او منتهی سازید و سخن او که کلام من است قبول کنید پس او خلیفه امام شماست و امر بسوی اوست (در دوره غیبت). نقل از کتاب هدایت الکبری-

و همچنین سید خصیبی در هدایة الکبری در علّو مرتبت محمد بن نصیر روایتی نقل کرده به این عبارت که: "ابوجعفر محمد بن حسن بر من حدیث نمود که نزد ابی شیعب محمد بن نصیر نمیری بودم و او حجت امام حسن عسکری بود که امام محمد بن حسن(ع) را دیده بود."

در همین روایت شاهدیم که نخستین وکیل مالی امام (نخستین نواب) دارای چه کبر و غروری در قبال امام است و بلکه خود مدعی اوست که خودش را نائب و حجت بر حق امام می پندارد زیرا ولایت امام را جز امورات مالی و خمس و زکات و وجوهات شرعی نمی داند همانطور که فقاهت و علم امام را. و این عین باور اکثر فقهای رسمی شیعه است که تا به امروز ادامه یافته است.

۱۵۸۷- در حالیکه باب یا حجت امام حامل نور امام و مظهر آن در همه علوم زمانه است همچون سلمان فارسی نسبت به علی(ع)، جابر جعفی نسبت به امام باقر(ع)، مفضل جعفی نسبت به امام صادق(ع)... و محمد بن نصیر نسبت به امام یازدهم(ع)! در هدایة الکبری (نسخه خطی) از خصیبی نقل شده که: "از جعفر بن محمد بن مالک القراری و علی بن عاصم کوفی و احمد بن محمد حجام صیرفی که گفته اند: آنگاه که سرور ما حسن بن علی (امام عسکری)، شخص عثمان بن سعید عمری (وکیل مالی امام - نائب نخستین) را بعنوان وکیل مالی خود نصب نمود شبهه در قلوب مردم واقع شد که شاید برای خداوند درباره محمد بن نصیر (حجت امام که قبلاً معرفی شده بود) بداء حاصل شده (یعنی تغییر رأی). و به تحقیق در کوفه و اطراف آن درباره این امر مباحثات درگرفت و شدت یافت پس ما چهل و دو نفر از کسانیکه ابالحسن(ع) (امام هادی) و ابامحمد(ع) (امام عسکری) را دیده بودیم جمع شدیم تا نامه ای بنویسیم و در آن نامه سؤال کنیم و رفع شبهه نمائیم. سپس برای خروج به سامرا با هم جمع شدیم و وقتی به بیش از سیصد نفر از سائر شهرها رسیدیم رهسپار سامرا شدیم و مجاور آنجا ماندیم پس امر از جانب سرورمان ابی محمد (امام عسکری) بما رسید که: من برای شما در شب جمعه می نشینم پس آماده باشید تا پاسخ مسئله خود را بشنوید. پس خدای را شکر کردیم و حمد نمودیم تا شب جمعه به سمت خانه امام حرکت کردیم و هر گروهی از ما که میرسید داخل می شد تا همه وارد شدیم و مولای ما ابامحمد (امام عسکری) بیرون آمد و بما فرمود: آیا احدی از شما هست که بداند یا به او نقل شده باشد که سلمان فارسی وکیل مالی بوده است؟ گفتیم نه ای سرور ما! سپس پرسیدند: پس آیا نه اینست که می دانید که سلمان فارسی حجت بوده است؟ گفتیم: آری! سپس آن حضرت فرمود: شاهد باشید که محمد بن نصیر حجّت من است تا وقتی که خداوند جانش را بگیرد." و آنگاه پس از این نقل واقعه می گوید: ولی منحرفان از وکیل مالی امام عسکری متابعت کردند و حجّت او محمد بن نصیر را ترک نمودند... آیا از وکیل مالی تبعیت می شود یا از حجت امام!؟

۱۵۸۸- پس شاهدیم که براستی امام عسکری(ع) در تنهائی محض و آستان غیبت قرار داشته است زیرا حتّی وکیل مالی امام هم بر او عصیان می ورزد و در قبال امرش عصبانی و مدعی می شود تا چه رسد به سائرین! این همان تکرار

داستان حلّاج در قم و اهواز در نزد فقهای شیعه وابسته به عباسیان است که نواب اربعه و وکلای مالی امام را حجت امر امام قرار داده بودند در حالیکه اکثرشان تاجر بودند و جز امور مالی و تجاری اشتغالی نداشتند که امورات مالی امام را هم در ایران بر عهده گرفته بودند! و چه تنها و بیکس بوده است امام یازدهم! پس غیبت امام دوازدهم بهتر درک میشود! همین وکلای مالی امام بودند که بخدمت آل نوبخت درآمدند تا همه حجتها و ابواب عرفانی امام زمان را تکفیر نمایند و شیخ مفید را هم درست به همین دلیل به دربار راه دادند تا مسئولیت این تکفیر را بر عهده گیرد زیرا در نزد عامه مردمان مقبولیتی یافته بود و مردی با تقوا و عالم بود ولی افسوس که اصول را قربانی فروع نمود و شیعه گری آل بویه مفسد را باور کرد. به یاد بدبختی های شیخ بهائی در دربار صفوی می افتیم که جز رتق و فتق فسق و جنایات صفوی کاری نداشت.

۱۵۸۹- حال بهتر درک می کنیم که چرا اکثر فقهای شیعه منکر دیدار با امام زمان هستند. زیرا با خود می گویند وقتی نواب اربعه، امام زمان را دیدار نکرده بودند دیگران چه حقی دارند که دیدار کنند!؟ جز عثمان بن سعید عمری یعنی اولین وکیل مالی امام که فقط یکبار برای لحظه ای امام دوازدهم را در سن کودکی دیدار کرد و نه هیچ سندی در رابطه مکتوب با امام وجود دارد که امام با آنها مکاتبه کرده باشد جز نامه ای که تماماً بیانگر اغراض سیاسی است جهت تکفیر هرکسی که با خاندان نوبختی و آل بویه مخالفت کند که فقط در تقدیس راویان حدیث است و نفی عرفا و حجتها! و این امر که: در هر واقعه جدیدی به راویان حدیث رجوع کنید!؟ پس چرا این راویان درباره اینهمه حوادث عصر جدید حرفی برای گفتن ندارند؟ پس این وکلای مالی امام که بواسطه یکدیگر منصوب می شدند هرچه که میخواستند به اسم امام انجام میدادند تا وجوهات شرعی شیعیان را دریافت کنند که این مسئله هم با برپائی آل بویه با پشتوانه خاندان نوبختی (خاندان وکیل سوم یعنی حسین بن روح نوبختی) منتفی گردید زیرا ریاست و سلطنت مورد نظر حاصل شده بود فقط مانده بود انکار و تکفیر حجّتهای امام زمان همچون محمد بن نصیر و حلّاج و دیگران که در رسالت آل بویه و شیخ مفید بود که حتی فتوای تکفیری هم به اسم امام زمان بر علیه حلّاج صادر نمودند که امروزه همه محققین و مورخین با انصاف را به خنده می اندازد و علمای صدیق شیعه هم بر کاذب بودنش معترفند همچون شیخ بهائی و دیگران!

۱۵۹۰- کسانی که وحدت وجود و ظهور کلمه توحید را مساوات خیر و شر و حلال و حرام و پاک و ناپاک فهم می کنند پس طبیعی است که از ظن خودشان همه نوع تهمتها را به پیروان حقه این توحید نسبت دهند همانطور که در تاریخ با پشتوانه دستگاههای طاغوتی عباسی و غزنوی و سلاجقه و غیره، بسیاری از فقهای وابسته به استنباط فقهی خود ادعا می کردند که پیروان وحدت وجود با محارم خود ازدواج و زنا می کنند و کلاً هیچ حلال و حرامی را نمی شناسند! این اتهامات که بیشتر با افکار خودشان سازگار است درباره حلّاج و محمد بن نصیر و سائر حجتهای امام زمان و پیروانشان در آثار بسیاری از مورخین درباری و فقهای وابسته به کرات ذکر شده است همانطور که درباره حسن صباح و نهضت انقلابیش! مردی که پسر خود را بدلیل شرب خمر و زنا، بدست خودش گردن زده متهم به زنای با محارم و حشیش کشی شده است بدست مورخین عباسی و مغولی!

۱۵۹۱- همهٔ این استنادات روائی و تاریخی دربارهٔ حقیقت امام و حجتّها و ابوابش جز پیروان قیل و قال تاریخ محور و حدیث پرست مخاطبی ندارد و مقصود ما نیز از نقل این روایات همین است که با منطق خودشان راست و دروغ را بر ایشان آشکار کرده باشیم وگرنه این نوع مباحث برای اهل معرفت و حقیقت کمترین حجّتی پدید نمی آورد و برای خود ما نیز همینگونه است. زیرا کسی که نوری از حجّت امام را درنیافته دریائی از این اسناد تاریخی هیچ اثری در هدایتش ندارد ولی آنکه دارای چنین نوری است بر یقینش می افزاید. و برای کسی که ذرّه ای عقل دینی داشته باشد اتفاقاً همهٔ این اتهامات دروغین و ناحق دربارهٔ عرفا و اولیای امام حجّتی بر راستی آنهاست به طریق نعل وارونه. مثلاً اتهام جادوگری یکی از این حجّت هاست که در قرآن کریم به کرّات ذکر شده است که هرگاه که حقّی نازل شد کافران گفتند که این جادوئی آشکار است. بنابراین کسی که عقلی از قرآن به همراه دارد با مطالعه همین تاریخ وارونه، حق را از ناحق درمی یابد و نیازی به این همه پژوهشهای جنون آمیز تاریخی نیست.

۱۵۹۲- مسئلهٔ قائمیت و حجّیت امام زمان در عرصه غیبت مبتنی بر تولد غیبی و نوری آن حضرت است که همه نشانه های ثبت شده در تاریخ ثابت می کنند که امام یازدهم بزرگترین رسالت خود را آماده سازی شیعیان برای این غیبت میدانسته است که با شهادت امام حسن عسکری(ع) کامل شده است و امام دوازدهم را جز اهل بیتش هیچ کس دیگری از شیعیان ندیده است الّا فقط یکبار و برای لحظه ای در همان جمع چهل نفری. بنابراین غیبت از همان آغاز تولد امام کامل بوده است. ما در کتاب "مبانی عرفان امامیه" به تفصیل این معنا را تحت عنوان ظهور اسم "نور" از وجود امام زمان آشکار ساخته ایم و همین تجلّی نور خدا از وجود امام دوازده، کل عرصهٔ پیدایش هدایت امامیه است در مؤمنان خالص و اولیاء و حجّتهای امام در درجات که این مستلزم قرار گرفتن تحت شعاع نور امام است که همان وجود حجتهای اوست که مهدی های دورانها می باشند که انفجار جهانی این نور در سرآغاز غیبت همانا حسین بن منصور حلّاج است. پس فهم و باور به این حقیقت حلّاجیه، مهمترین رکن و شرط ورود به عرصهٔ این نور است. همانطور که در عصر ما شعاعی از این نور از وجود دکتر شریعتی و اتصالش به ماسینیون به ما رسیده است که ما را حلّاجی نموده است که انقلاب اسلامی ایران نشانی از انقلاب این نور است که سرنوشت جامعهٔ ما را دگرگون ساخت هرچند که پس از پیروزیش دچار نسیان گردید. با مطالعه زندگی قهرمانانه بسیاری از انقلابیون و شهدای انقلاب که متأسفانه امروزه از دسترس همگان خارج شده، فقط انوار رشادت اناالحق حلّاج مشاهده می شود که از طریق دکتر شریعتی و محمد حنیف نژاد و محمود طالقانی و دیگران بر قلوب این ملّت تابید. همهٔ این جوانان، حلّاج وار زیستند و شهید شدند. پس در حقیقت انقلاب ما یک تجلّی حلّاجی بوده است و بمیزانی که اصلش را انکار کرده و یا به نسیان سپرده، دچار اینهمه سرگشتگی شده است. چرا که دکتر شریعتی از طریق ماسینیون و محمد حنیف نژاد از طریق حسن صباح در حلّاج تأویل شده بودند و بدینگونه نوری از امام زمان را در جامعهٔ ما تنویر نمودند که دیگر گروهها نیز به تبع همین نور به میدان آمدند آگاه و ناآگاه. زیرا حلّاج، حامل نور اناالحق است که در جان مؤمنان ایجاد وجد وجود می کند و آنها را به فردیت احدی تأویل می نماید و کسی که چنین شد از دنیا و همهٔ بستگیها و ظلماتش پاک میشود و مظهر عزّتی از حضرت صمدی میشود. و اینست سرّ اناالحق و نه آنچه که بر بساط خمر و افیون حاصل می آید که با تلنگری از سر می پرد.

۱۵۹۳- اناالحق گفتن برخلاف پندار بسیاری نه بمعنای نهایت یک راه بلکه دقیقاً به مثابه شروع آن است که گوینده اش را بر صراط المستقیم سیر و سلوک الی الله و عرفان نفس وارد می سازد. همین واژگون پنداری، سرمنشأ کل این سوء تفاهم است زیرا کسی که بواسطه نوری از امام متوجه حقّی در خویشتن می شود آن را در نزد خود شهادت و تسبیح میکند و به راه می افتد تا به آیات و علوم این حقیقت نائل آید و انگیزه و شهامت معرفت نفس بیابد و اهل باطن گردد چرا که سرلوحه همه جستجوگران حقیقت اینست که براستی هر که خود را شناخت خدای را شناخت. پس اناالحق گوئی در مراحل نخست یک ذکر خفی و در تقیّه است و چون به عرصه جلی و ظهور آمد آنهم به حکم امام زمان به آستانه اناالحق آشکار می رسد که خداوند نیز بر آن شهادت می دهد بهمراه امام زمان و همه انبیاء و اولیایش: "خداوند شهادت می دهد براستی که جز او الهی نیست که برپادارنده عدالت است و همه ملائک و عالمان نیز بر او شهادت می دهند." قرآن کریم- و این کل راهی بود که حلّاج طی نمود.

۱۵۹۴- این کلام الهی در قرآن کریم که بیانی از کمال قائمیت و قیامت آخرالزمان است اشاره به تجلّی نور اناالحق از یکایک خلق دارد: "و در آن روز زمین و آسمان دگرگون شده و برای پروردگارشان بروز می کنند." و این مصداق کلام دیگری از قرآن است که می فرماید: "چرا مردی را می کشید که می گوید پروردگار من خدای یگانه است." و چنین ادعائی نه به صرف سخن که به عین همهٔ مراحل زندگی به تمام و کمالش از حسین بن منصور حلّاج بروز کرده است که چنین حدّی از ظهور و بروز در چشم مردمان حتّی از هیچ امامی ظهور نکرده است جز علی مرتضی(ع) که آنهم عمدتاً در خلوت و خفا بوده است که جز چند نفری شاهدش نبوده اند یعنی همانهائی که معروف به غالیه هستند یعنی غلوکنندگان دربارهٔ وجود امام.

۱۵۹۵- در کتاب "غیبت نعمانی" به نقل از امام باقر(ع) آمده: آنگاه که قائم ما از میان مردم رفت کسانی پس از وی می آیند (ابواب و حجتها) که اینگونه شناخته می شوند: "با نور هدایت و اقتدار و اطلاق معنوی بهمراه اقرار آل محمد بر فضیلت آنها و بیان حقیقت دوگانگیها و تضادهای جهان." و همچنین از امیرالمؤمنین علی(ع) نقل است که درباره ابواب

امام زمان برای شیعیان می فرماید که: آنان بهترین این امّت هستند که در معیّت عترت آل محمدند که در چشم عامه شیعیان ناشناخته می مانند و حیرت و سرگشتگی همه را فرامی گیرد.

۱۵۹۶- در کتاب "احتجاج طبرسی" خطبه ای از سلمان فارسی(ع) آمده که بیانگر جنبه ای از مقام باب و حجّت امیرالمؤمنین علی(ع) می باشد. سلمان فارسی چند روز پس از رحلت نبی اکرم(ص) به میان مردم می رود و خطبه ای میخواند و این بخشی از آن است: "الا ای مردم سخن مرا بشنوید و در آن تعقل کنید براستی که من علم بسیاری داده شده ام که اگر به آنچه که می دانم شما را با خبر کنم گروهی از شما مرا دیوانه خواهید خواند و گروه دیگر مشتاق قتل من خواهد گشت زیرا از راه راست بیرون شده اید و به سنت جاهلی بازگشت نموده اید. ای مردم روی به علی کنید که وصی و وارث علم پیامبر است. قسم به آنکه جان من در دست اوست بدون شک همچون بنی اسرائیل در ذره به ذره طبقات زمین ترکیب خواهید شد. (اشاره به مسخ است.)" این خطبه از سلمان فارسی را که امام صادق(ع) برای شیعیانش نقل نموده بیانگر جنبه ای از مقام علمی و روحانی باب و حجّت امام یعنی سلمان است که از نظر عامّهٔ مسلمین، دیوانه یا مرتد شمرده می شود که به خونش مشتاق می شوند. و همچنین در این خطبه شاهدیم که سلمان دارای علم تناسخ نیز می باشد که آن را از قرآن کریم نقل می کند که اشاره ای به علائم قائمیت آخرالزمان است: "پس قسم نمی خورم به شفق و شب و اسرارش. و به ماه آنگاه که فروزان شود که بدون شک شما در طبقات جهان ترکیب خواهید شد. پس چرا ایمان نمی آورید." انشقاق-۲۰-۱۶.

۱۵۹۷- دریائی از احادیث معتبر و قابل قبول در نزد علمای شیعه از ائمه هدی(ع) وجود دارد که از باب و حجت های امام در دوران غیبت سخن می گوید بهمراه علائم و مقامات معنوی! ولی متأسفانه این حقیقت آشکار شیعه در عرصه غیبت تدریجاً در نزد شیعیان بفراموشی سپرده شده و بلکه علمای شیعه اکثراً چنین حقیقتی را منکرند و لذا مهدویت و بابیّت و حجیّت امام زمان در غیبتش را بکلی طرد و لعن نموده و جرم و ادعائی نابخشودنی تلقی می کنند همانطور که در هر کجای تاریخ اسلام که یکی از این ابواب و حجت های امام زمان که ظهور کرده اند علمای رسمی شیعه نخستین کسانی بودند که آنها را تکفیر و انکار نموده و بر علیه شان دسیسه کرده و با طاغوتهای زمانه متّحد شدند تا آنها را به قتل برسانند در اینجاست که بقول دکتر شریعتی، اهل سنّت از ما شیعه ترند زیرا قرنهاست که با امامت و ولایت و حجت و اولیای امام کاری ندارند زیرا نظامهای حکومتی خود را تشکیل داده و دیگر هیچ نگرانی از این بابت ندارند چون در اکثر ممالک سنی مذهب این فقها در حاکمیت سهیم شده و ارضاء گشته اند.

۱۵۹۸- فقیهی چون آیت الله بهجت که از امام زمانی ترین علمای عصر حاضر شیعه به حساب آمده آشکارا میگوید که "زیارت قبور ائمه(ع) برابر و بلکه افضل بر دیدار و تشرف به امام زمان(عج) است و عبادت در غیبت امام برتر از خدمت حضرت ایشان است." وقتی عارفان فقیه ما امروزه مرده امامان را بهتر از امام زنده می دانند تکلیف سائر فقها روشن است. از اینجا بهتر درمی یابیم که چرا اینهمه روایات از نبی اکرم(ص) و ائمه هدی(ع) درباره خصومت علمای رسمی با ظهور امام زمان وجود دارد که حتماً این روایات درست هستند زیرا مطابق واقع می باشند.

۱۵۹۹- عقل و معرفت که در نزد این علما بکلی تعطیل و جرم و خلاف شرع است و دریائی از روایات مربوط به غیبت و ظهور و ابواب و حجتهای امام زمان را هم بکلی جعلی می دانند و غالیه! و اما درباره حقانیت فقه روائی و اخباری و اجتهاد قیاسی فقط و فقط دو تا روایت پیدا کرده اند که همین دو تا را وحی منزل ساخته و خود را تقدیس و تأله میبخشند و هر منتقدی را تکفیر نموده و مرتد می خوانند و بدینگونه فقیه را نائب امام میدانند که حکمش حکم امام تلقی میشود. یکی از این روایات که به امام صادق(ع) نسبت داده شده چنین است: "هر راوی یا شیعه ای که صائن بر نفس خود و تابع امر مولایش باشد و... پس بر عوام است که از او تقلید کنند." که در این کلام امام دو شرط بنیادی برای مرجع تقلید یا ولی فقیه واجب آمده است که یکی صیانت بر نفس است که اهل معرفت می دانند که یکی از مقامات والای عرفانی می باشد و شرط دوّم اینست که تحت امر مولایش باشد که در لغت شیعه جز امام را مولا نمی نامند یا لااقل کسی که حجّت امام باشد همانطورکه طبق روایات کثیری هیچ کس جز علی بن ابیطالب را امیرالمؤمنین نمی خوانیم حتی سائر ائمه را. آیا براستی کجاست آن راوی یا فقیهی که تحت ولایت امر امام زمان یا یکی از حجّت هایش باشد که اگر باشد

حتماً دارای صیانت بر نفس خود نیز هست زیرا صائنی جز امام نیست. و اما روایت دوّم که به امام زمان در دوره غیبت صغرایش نسبت داده شده (از جانب یکی از نواب) چنین می گوید: "و اما در حوادثی که واقع می شود درباره آنها به راویان حدیث رجوع کنید." که اگر بر فرض هم این روایت درست باشد راویان حدیث را مخاطب قرار داده است و نه مجتهدین را. و راوی حدیث می تواند هر کسی باشد که احادیث را یکجا جمع آورده است. که معمولاً این حدیث حجتی در نزد اخباریون است بر علیه مجتهدین. و هر انسان عاقلی می داند که با دریایی از احادیث راست و دروغ و ضد و نقیض درباره امر واحدی از این حدیث مورد بحث هیچ حقی صادر نمی شود. و اما حدیث بسیار ضعیفتر دیگری منسوب به امام صادق(ع) است که برای بسیاری از فقها در حکم ولایت مطلقه است و آن چنین می گوید: "هر کس در حلال و حرام ما نظر کند و... به جای طاغوت او را بر شما حکم قرار دادم که ردّ او ردّ بر من است." که هر انسان عاقلی از این کلام درمی یابد که این حدیث چیزی بیشتر از ریش سفیدی و حکمیت نیست که در فقدان امام از ترس طاغوت کاربردی اضطراری می یابد همانطورکه قرآن کریم می فرماید که اهل ایمان هرگز نباید برای دعواهای بین خود به محکمه های طاغوتی رجوع کنند. و نکته مهمتر در این حدیث آنست که این حَکم و حکمیت را خود امام صادق(ع) در عصر حیاتش معرفی کرده است که مسلماً تحت ولایت خود اوست پس شامل دوران غیبت نمی شود. و می دانیم که این روایت در شکل گیری نظام جمهوری اسلامی ایران و پیدایش ولایت مطلقه فقیه نقشی خطیر ایفا نمود که عوارض و فجایع ناشی از آن را به یاد داریم. زیرا ولایت مطلقه امری فقط مختص به امام زمان است که به فعل می آید که حتی در سائر ائمه هدی به فعل نیامد. و لذا بسرعت از ادبیات فقهی جامعه ما حذف گردید و جامعه به اقل عقلانیت بازگشت که در آن هر فقیهی یک امام زمان نباشد و بلکه هر راوی حدیثی!

۱۶۰۰- آنانکه تا حدودی به روایات و احادیث آگاهی دارند می دانند که همه فرقه های اسلامی و شیعی مخلوق این روایات ضد و نقیض هستند که درباره هر فرد یا چیزی وجود دارد و هر کس و گروهی می تواند طبق علایق نفسانی و اعتقادیش مقادیری از این روایات را استخراج کند و خود را بواسطه شان تقدیس نماید و سائر مسلمین و شیعیان را طرد و لعن نماید. امروزه همه فرقه های اسلامی و شیعی بر مبنای همین روایات مشغول تکفیر و کشتار یکدیگرند! هفتاد و دو مذهب همان هفتاد و دو مکتب روائی است که بر محور راویان حدیث پدید آمده است و جنگ اینان نبرد همان راویان حدیث در صدر اسلام است که یکبار دگر به عرصه ظهور رسیده است. روایت پرستی در آخرالزمان که همان مکتب تحریم عقلانیت و معرفت است مقتل و هلاکتگاه دشمنان عقل است. و بدینگونه دشمنان دین محمد(ص) بدست خودشان یکدیگر را نابود می کنند هر چند تحت عنوان امّت محمدی! زیرا روح دین محمد همانا روح العقل است. بنابراین ما حامی هیچیک از مکاتب روائی و راویان حدیث نیستیم زیرا عقل به ما چنین اجازه ای نمی دهد که حامی یک راوی شویم که درباره اش از جانب امام، هم فتوای تقدیس آمده و هم فتوای تکفیر و قتل! محمد بن نصیر هم از این جمله است. نواب اربعه هم مشمول همین قانون عقل می شوند زیرا همه آنها از خانواده ها و عشیره ای واحدند که نهایتاً منجر به سلطنت فاسد آل بویه می شوند و آل بویه که فسق و فساد و جنایاتشان در حق شیعیان مسلم گردیده تنها حامیان و مروجان احادیث منسوب به این نواب بوده که در تاریخ هم ادامه یافته است که شیخ مفید سلسله جنبان این جریان است که خودش هم بازیچه آل بویه بوده است و قربانی دسیسه هایشان! همینکه به او اجازه دادند که درس و مکتب داشته باشد به مزد تکفیر و لعن حلّاج و پیروانش بود! و عاقلان می دانند که از روایات و آرای امثال شیخ مفید و صدوق که حتی منکر لقای پروردگار از جانب ائمه هدی هستند هیچ روح و ایمان و انقلاب و عدالتی برنمی آید و رهبر انقلاب ما هم به نور حکمت و عرفان اسلامی بود که به امیّت و امامت و ولایتی نائل آمد و ملّت ایران را از ظلمت هزار ساله بیرون آورد و عزّت و غیرتی بخشید. از روایت و حدیث پرستی جز دغدغه و شبهه و تردید و کفر و شقاق و نفاق حاصل نشده و نخواهد شد و اولین حقی که در آن قربانی و نفی می شود امام زمان است چرا که امثال شیخ مفید و پیروانش اصلاً منکر ولایت تکوینی امام و مقامات الهی ائمه هدی هستند و به زبان امروزی باید شیخ مفید را نخستین بانی روشنفکری دینی- شیعی دانست که امامت را سکولاریزه و مادی نمود و درست به همین دلیل آنقدر مورد توجه آل بویه قرار گرفت زیرا امامت را فقاهت و حکومت سیاسی می دانست و لاغیر. به همین دلیل برخی این نگرش را وهابیّت شیعی نامیده اند! و می دانیم که مرتضی مطهری هم حامی همین نگرش بود و پیروان امروزی او که جامعه ما را مدیریت می کنند علم ائمه(ع) را ماهیتاً همین علوم طاغوتی عصر ما می دانند.

۱۶۰۱- باز هم متذکر می شویم که ما با فقه و فقاهت هیچ مشکلی نداریم بلکه آنرا حکمت عملی اسلام و وجه بیرونی دین در حیات دنیا می دانیم که بدون آن اسلام محلی از اعراب ندارد بلکه منظور اینست که حقیقت فقه بسیار اساسی تر از آن است که قابل استنتاج از روایات باشد هر چند که این روایات و سنت ها حامل وجهی از فقاهت هستند که سطحی ترین صورت فقه محسوب می شوند که در گذر زمان منسوخ شده و دیگر پاسخگوی بشر آخرالزمان نخواهند بود همینطور که نیستند!

۱۶۰۲- دعوای بین فقهای اخباری و فقهای اجتهادی در تاریخ شیعه که گاه به تکفیر و قتل علمایشان انجامیده است نیز دعوای بین دو نوع استفاده و استنباط از روایات است. اخباریون معتقدند که این روایات بایستی بدون تجزیه و تحلیل و تبدیل مورد استفاده قرار گیرند ولی اجتهادیون با استفاده از منطق تشبیه و قیاس و علیت ارسطوئی به استنباط کاملاً متفاوت و نوینی از این روایات می رسند که آنرا اجتهاد گویند که بنایش را امامان اربعه اهل سنت و فقهای دربار عباسی گذاشتند که پیرو فلسفه ارسطو در منطق بودند. این جنگ در عصر قاجار به خونریزی بین علمای این دو جناح انجامید که میرزا محمد اخباری سخنگوی جناح اول به فتوای کاشف الغطا و شاگردانش در خانه اش به قتل رسید. و عجبا که این نوع تکفیرها همواره با حمایت حکومتهای طاغوتی هر عصری صورت می گرفته است همانطور که کاشف الغطا در کتابی که به اسم فتحعلی شاه قاجار و تقدیم به او نوشت توانست فتوای تکفیر میرزا محمد اخباری را ممکن سازد. اگر از بیرون این واقعه نظر کنیم نهایتاً این دعوا را نه بر سر فقاهت که بر سر مشارکت در حکومت و سلطنت می یابیم همانطور که میرزا محمد اخباری در دربار قاجار راه یافته و قدرتی بهم زده بود که کاشف الغطا را تحریک کرد تا او هم نامه من فدایت شوم به شاه قاجار بنویسد و شاه را ظلّ الله بنامد و در شاه پرستی از میرزا محمد اخباری سبقت جوید که جست. این قصه سر درازی دارد به درازی تاریخ اسلام از آغاز تاکنون! از عصر ابوموسی اشعری و شریح قاضی که بین امام و حکومت طاغوت چانه زنی و معامله می کردند تا عصر حاضر!

۱۶۰۳- آگاهان بخوبی میدانند که مسئله فقاهت و اجتهاد فقهی بارها از جانب امامان شیعه شدیداً نهی شده است و اولین کسی که دعوی فقاهت و اجتهاد نمود خلیفه دوم عمر بن خطاب بود که علی(ع) علناً فرمود: "اگر عمر فقیه باشد هر عربی فقیه است!" اگر عمر که برجسته ترین صحابی و کاتب وحی و حافظ قرآن و دریائی از احادیث نبوی و از مصاحبان درجه یک رسول خدا بود نمی توانست فقیه و مجتهد باشد پس چه کسی جز امام می توانست دارای چنین مقامی باشد: سلمان فارسی بعنوان باب و حجّت امام که ذکرش گذشت! و لذا علمای شیعه تا عصر حیات ائمه هدی از اجتهاد برحذر بودند (ظاهراً) ولی در دور غیبت تدریجاً به این کار روی آوردند و توجیه آنان این بود که پس چه کسانی بایستی حافظان دین و اسلام در میان مردم باشند؟ از نظر آنها این کسانی که بایستی حافظ دین و حاملان نور شریعت و معرفت و ولایت امام در میان مردم باشند بدون شک اولیای الهی و عارفان حقه و حکیمان علوی نیستند پس بایستی آنها را پیشاپیش تکفیر و لعن کرد و از چشم مردم انداخت. آنگاه جز راویان حدیث کس دیگری نمی ماند که صاحب اسلام و تشیع باشد البته آنهم در ارتباط با حکومتهای طاغوت می توان به این زعامت و ریاست نائل آمد! و گاه بر سر این ریاست طاغوتی نبردهائی هم بین این فقها درگرفته است که همواره بهترین دستاویز حکومتهای جور جهت سرکوبی دین و اسلام در جامعه بوده است از عصر اموی و عباسیان تا به امروزه در سراسر جهان اسلام! که این زعامت جهان اسلام امروزه به آمریکا و اسرائیل تفویض شده است تا مسلمین را نجات دهند از شرّ هر چه فقاهت و اجتهاد و تکفیر و شریعت و امام زمان وو...! آیا در این داستان مکرر تاریخی هیچ حقی می یابید!؟ این همان حقی است که براساس آن علی(ع) جنگ صفین را که به پیروزی علی رسیده بود به معاویه وانهاد و میدان را ترک نمود و بسراغ شیعیان سلطنت طلب رفت در نهروان که همه رهبرانش فقیه و زاهد و دائم الصلوة بودند از جمله خانواده قطام و ابن ملجم مرادی که وسواس در نمازشان از افتخاراتشان محسوب می شد و شکوه عبادت!

۱۶۰۴- عده ای تحت عنوان ظاهرپرستی و شریعت مداری، عقل و عرفان را تعطیل و تکفیر کردند و عده ای هم در نقطه مقابلشان تحت عنوان باطن پرستی، شریعت و اخلاق و تقوا را تکفیر و تعطیل نمودند. این دو مکر ابلیس در امّت است. و تنها و بزرگترین مسلمانی که با همه فرقه های سنی و شیعه مراوده و دوستی نمود و عصر غیبت را از خلاء ولایت امام نجات داد و ظاهر و باطن اسلام را در خود یگانه ساخت حسین بن منصور حلّاج بود که یکی از جرمهای

اصلی و مگوی او متّحد ساختن همه فرقه های اسلامی بود که بنیاد عباسیان را به باد می داد! این اتهام عباسی برعلیه حلّاج اتفاقاً در نزد این فرقه ها هم مقبولیت و حجیّت یافت و هر فرقه ای او را به جرم دوستی با فرقه دیگر متهم و طرد میکرد همانطور که فقهای قم و اهواز و ری هم شیعه گری او را مشکوک دانستند به جرم دوستیش با علمای اهل سنت و طرف مقابل نیز به همین اتهام طردش نمودند یعنی شیعیان به جرم سنّی گری و سنّیان هم به جرم شیعه گری! در این معنا تا توانی بمان!

۱۶۰۵- و بالاخره همین روح وحدت و توحید حلّاج در تاریخ، مؤمنان و عارفان و علمای حقه همه فرقه های اسلامی را به وحدت رسانیده و خواهد رساند! حلّاج روح وحدت امّت اسلامی و بلکه امت انسان است زیرا شفاعت محمدی اوست که جهان را فراگرفته است به رحمت و معرفت!

۱۶۰۶- حلّاج نخستین عارفی در جهان اسلام و بلکه کل تاریخ هزاره اخیر جهان است که با صدای بلند اعلان کرده که خدای را جز به نور عقل محمدی نمی توان شناخت و دیدار نمود. با توجه به سنت زندگانی خود حلّاج بخوبی درمی یابیم آن عقلی که حلّاج از آن سخن می گوید چه وسعت و عمق و ماهیتی دارد که نبوتها یکی از انوارش محسوب می شود و نخستین شعاع از نور عقل الهی بر بشر است و نه آخرینش!

۱۶۰۷- علماء و محصلین علوم دینی به جای اینکه در هر عصری به گرد ابواب و حجّتها و اولیاء و عرفای امام زمان جمع شوند تا در پرتو نورشان قدرت تعقل و تفقه یابند تا محتاج به حمایت طاغوت نشوند متأسفانه همواره به انکار و تکفیر اولیای الهی پرداخته و لذا تعقل را در خود عقیم نموده و شهامت تفقه بر حق را از دست داده و برای بقای علمی و حیات اجتماعی خود متوسل به دربارها و طاغوت شده اند. این خلاصهٔ تاریخ فقاهت شیعی است که از همان عصر ائمه هدی آغاز شده بود که با استفاده از نام امامان می خواستند آنها را نفی نموده و مستقلاً تفقه کنند و این همان معضله تنفیس ولایت ائمه هدی می باشد که نام دیگرش طمع در امامت است در لباس فقه و اجتهاد! و لذا همه تدریجاً بطور مستقیم و غیر مستقیم جذب دستگاه خلافت عباسی می شدند تا قدرت و اعتبار فقهی کسب کنند. این کل سرِّ ظلمتی است که در تاریخ در لباس فقاهت پدید آمده است که ذاتش سلطه و سروری و ریاست و بخل است تا جائیکه دو تن فقیه تاب تحمل یکدیگر را نداشته اند. از همان آغاز، تعلیم علم و آموزش فقاهت و روایت مهمترین وسیله رسیدن به یک منصب اجتماعی تحت الشعاع حکومت بوده است همانطور که امروزه تحصیل علوم عالیه در دانشگاه تنها وسیله رسیدن به قدرت و رفاه برتر و کسب منصب حکومتی است. همانطور که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم بناگاه همه مشتاق تحصیل علوم حوزوی شدند تا در حکومت ولایت فقیه دارای منصبی مهم گردند تا سر حد رهبری! ذات استکباری این نوع علوم دینی و فقاهت صورت مسئله این معمای تاریخی است که تحت عنوان "آخوندهای درباری" مورد بحث و انتقاد بسیاری از انقلابیون بوده است. زیرا آخوند درباری بیانگر ذات سلطنت طلبِ موجود در این نوع فقاهت و مرجعیت و اجتهاد و ولایت و تشیع است. این همان امریست که ائمه هدی را تدریجاً بسوی انزوا و غیبت کشاند: امامت یا حکومت! این معنا را در کتاب "مبانی عرفان امامیه" به تفصیل نشان داده ایم.

۱۶۰۸- آیا امامت همان حکومت دینی است؟ آیا کمال ظهور امامت در حکومت است؟ آیا امامت ضد حکومت است؟ آیا امامت همان حکومت امام بر جهان است؟ رابطه امامت و حکومت سیاسی در چیست؟ هرگاه این مسائل پاسخی یقینی مبتنی بر عقل و قرآن و عترت یافت همه این معماهای تاریخی هم روشن می شود از جمله معمای فقاهت و ارتباطش با امامت! این همان راز ذات استکباری فقاهت منهای امام است که همواره در پنهان و عیان در عطش کانونهای قدرت سیاسی بوده است از عصر حکومت علی(ع) تا به امروز! زیرا در حکومت علی(ع) هیچکس نمی توانست استکبار ورزد و قدرت نمائی کند زیرا همه امیران حکومت علی(ع) و در رأسش خود آن حضرت، خادم مردم بودند و به لحاظ مادی و دنیوی پائین تر از مردم قرار داشتند! و لذا علی(ع) در اندک مدتی تنها شد و امیران مؤمن جمله ترور شدند و مابقی جذب معاویه گشتند و گروهی هم برای خود دعوی حکومت نمودند (خوارج)- مسئله اینست که ذات ولایت ائمه هدی ضد استکباری است پس همه علوم و فقاهت آنها هم چنین است. پس کسی که این اخبار علمی و فقهی را از آنها می گیرد تا برود در جائی برای خود حکومت و سلطه ای درست کند این علوم در او واژگون شده و تبدیل به ضدش میشود و این

همان فقاهت ضد فقاهت است که اساس شیعه ضد تشیع است یعنی ضد امام که زیارت قبر امامان را هدایت بخش تر از دیدار با امام زنده میداند!

۱۶۰۹- فقه و فقاهتی که میخواهد منهای نور ولایت امام جوامع اسلامی را تحت سلطه و ارشاد خود قرار دهد به لحاظ تاریخی به پایان عمر مفیدش رسیده است زیرا جوامع اسلامی یکسره از این سیطره خارج شده و پیرو آزادی عمل بی قید و شرط گشته و از کفر غربی تبعیت می کنند که لیبرال - دموکراسی نام دارد. بروز نهضت تکفیری در جهان اسلام به مثابه آخرین تلاش جبارانه حاکم سازی فقاهت سنّی- روائی بر جوامع اسلامی است یعنی القای احکام شرعی و فقهی بر جوامع اسلامی بقدرت شکنجه و اعدام و انفجار و انتحار! و این آشکارا خودبراندازی فقاهت سنتی و روائی در تاریخ اسلام است فقاهتی که فاقد نور محبت و معرفت و ایمان و ارادت به خدا و رسول و امام است. این ظهور ذات استکبار فقهی و فقاهت حکومتی است به مثابه قیامت فقاهت و قائمیت شریعت منهای امام و حجّت! و عجبا که در این خودکشی و انتحار فقاهتی، دشمنان شریعت و فقاهت و اخلاق عملی که در لباس تشیع باطنی و علوی گری و عرفان فاسقانه پنهان شده اند نیز کشتار می شوند که مرکزیت حکومتی آن امروزه کشور سوریه است که حکومت علویان را نمایندگی می کند یعنی علویان بی شریعت. (همچون شعباتی از اسماعیلیه که شریعت را حذف کرده اند). که گروههای دیگری از این علویان فاقد شرع در ترکیه و عراق و یمن و غرب ایران و لبنان و اردن و امثالهم زندگی می کنند و کمابیش دچار این ترور و وحشت گشته اند. درک این تناقض برای اهل ایمان و معرفت کاری آسان است. زیرا باطنییانی که ظاهر دین را انکار می کنند ماهیتاً از جنس فقهائی هستند که باطن آن را انکار می کنند. اینان دو روی نفاق شیعی هستند که هر دو به اسم امامان شیعه در جستجوی دنیای خویشند. آنها امامان را جز فقیهانی متشرع نمی دانند و اینها هم امامان را صوفیانی صرفاً اهل باطن می خوانند. در حالیکه فقاهت و تصوف ائمه دو صورت از ماهیت آنهاست و اصل هویت ائمه(ع) فرای این دو می باشد و آن علم لدنّی و عصمت ذاتی و الهیت طبیعی آنهاست که در هر دوری از غیبت، از حجتها و ابواب امام زمان به عرصه ظهور می رسد که این حجتها و مهدیهای دورانها را عموماً نه اکثر این فقها تصدیق کرده اند و نه آن باطن گرایان کذائی، الّا پس از مرگشان و جهت سوء استفاده از نامشان!

۱۶۱۰- با نگاهی به تاریخ علویان و مذهب امامیه و تشیع از زبان امام علی(ع) تا امام حسن عسکری(ع) شاهد ورق خوردن کتابی هستیم که در هر برگش شاهد پیدایش فرقه ای از شیعه هستیم بر محور هر یک از امامان عصرشان و به رهبری یکی از زعیمان شیعه یا امام زادگان! و بدینگونه شاهد تشیع تک امامی و دو امامی و سه امامی و نهایتاً دوازده امامی هستیم. در این لایه های تدریجی جدا شده از کالبد مذهب امامیه که کاملش دوازده امامی است در حقیقت شاهد درجات ایمان و صبر بر حق امامت در تاریخ هستیم که در نقطه مقابلش بی صبری شیعیان بر فقدان حکومت امامان است. از این منظر می توان گفت که نخستین انشعابات فرقه ای تشیع بیانگر ظهور استکبار حکومتی شیعی است. از طرفی دیگر این نخستین فرقه های انشعابی شیعه همچون زیدیه و اسماعیلیه به مثابه انقلابی ترین و عدالت خواه ترین شیعیان هستند که در طول تاریخ موفق به تشکیل حکومتهای خودمختار نیز گشته اند که بعضی از این حکومتها پس از انقطاع و فروپاشی مکرر هنوز هم در برخی از ممالک اسلامی حضور دارند همچون یمن، ایران، عراق، سوریه و غیره. در اینجا مواجه با یک تناقض دیالکتیکی هستیم: انقلابیگری و حکومت پرستی و فرقه گرایی در یکسو و صبر و انفعال و استمرار در ایمان به ظهور قائم آل محمد در سوی دیگر قرار دارد. که در جانب نخست عموماً شیعیان کمتر از دوازده امامی قرار دارند و در جانب دوم شیعیان دوازده امامی هستند که در انتظار ظهور قائم به سر می برند. که جناح دوّم که اکثراً ایرانی هستند بالاخره پس از چهارده قرن موفق به تشکیل حکومت خود مختار شده اند که بر قوانین شریعت اسلامی بنا گشته است هرچند که در اجرای دقیق آن دچار بحران شده است و بن بست های پیاپی. پس این دیالکتیک انقلاب و انتظار را بایستی قلب محرکه همه تفرقه های شیعی دانست و آن را فهم نمود و با آن تعامل کرد و دست از تکفیر برداشت. زیرا تشیع در تاریخ به اندازه کافی مورد تکفیر و قتل عام حکومتهای غیر شیعی قرار داشته است. از این منظر کل جریان پیدایش فرقه های شیعی از منظر اعتقادی، نمایانگر درجات و کمّ و کیف صبر و فهم دربارۀ حق امامت است که از نظر ما مذهب اهل سنّت از این منظر در نازلترین درجه قرار می گیرد زیرا علیرغم اینکه علمای سنّی مذهب عموماً حقانیت امامان محمدی را کمابیش تصدیق می کنند ولی با آسانی از همان صدر اسلام با هر حکومت منافق و جبّاری تحت عنوان خلافت اسلامی، تعامل و همراهی نموده اند چرا که اهل بیت عصمت محمدی را اهل

حکومت و خلافت نیافته اند پس تدریجاً از امامان محمدی دل کنده و به راه حکومتها رفته اند هرچند که برخی از فرقه های شیعه نیز در عمل همین سنّت را دنبال کرده اند و لذا همین فقاهت را هم پیروی نموده اند یعنی فقاهت جابرانهٔ حکومتی را. این خلاصهٔ تاریخ تشیع و فقاهت و ایمان شیعی بود که عدم درک عمیق ایمانی و عرفانی آن همواره موجب لغزشها و تباهیها بوده است. متأسفانه بسیاری از متفکران روشنفکر و انقلابی فقط یک جانب این حقیقت را میزان قرار داده و جانب دیگرش را به حساب نیاورده اند. منظور ما جانب شیعه و سنّی نیست بلکه جانب امامت و شیعیان است. چرا که مردمان عادی در طی گذر اعصار و قرون تدریجا به حقیقت امامان آگاه می شوند پس نبایستی ایمان و عملکرد عامه شیعه را با حقانیت امامانش به محک زد. خود امامان نیز هرگز چنین نکرده اند وگرنه همهٔ مسلمین عصر خود را تکفیر می کردند که هرگز چنین نکردند در حالیکه حقش را داشتند.

۱۶۱۱- امروزه بزرگترین خطری که مذهب امامیه و تشیع را در همه فرقه هایش به لحاظ اعتقادی تهدید می کند همان چیزی است که می توان آن را وهابیت شیعی دانست یعنی انکار مقامات الهی ائمه و بخصوص امام زمان از درون مذهب شیعه و علمایش! که قویترین ریشهٔ تاریخی این نگرش خطرناک در مکتب شیخ مفید تبیین شده است که ریشه در فهم ناقص برخی از نواب اربعه دارد که امامت را چیزی بیشتر از فقاهت امور دنیوی و مسائل اقتصادی نمی دانستند همانطور که امروزه نیز در میان علمای شیعه بسیارند کسانیکه امامان را حداکثر فقهایی بزرگ و نوابغ علمی بمعنای امروزیش می دانند و نیز فلاسفه بزرگ! و این مرض بزرگی است که امامان را قیاس به نفس خود نمائیم که این همان تنفیس امامت یا طمع در ولایت است که فقها، امام زمان را فقیه می دانند و علماء هم او را نابغه علمی می پندارند و دانشمندان امام را نابغهٔ تکنولوژیکی می خوانند و فلاسفه هم امام را حداکثر یک افلاطون می پندارند و متصوّفه هم امام را یک صوفی! در حالیکه امام بالقوه کمال همه اینها می تواند باشد ولی این هیچ ربطی به امامت امام ندارد و بلکه امامت همان واقعه خلیفة اللهی امام در جهان هستی است و سلاطین خلق جدیدی که ملائک در نزد آنها وظایف خود را می آموزند که ما مؤمن به چنین امامی هستیم.

۱۶۱۲- سخن از قائمیت و حجّیت و مهدویت عرصه غیبت امام زمان ما را تا به اینجا کشانید تا یکبار دیگر مبانی اعتقادی مذهب خود را واکاوی کنیم که از کجاها دچار چنین نسیان و سرگشتگی شده ایم و چرا فقاهت ما به بن بست رسیده و برای نجاتش از مرگ تاریخی متوسل به علوم بغی شده است و دانشمندان این علوم را به مرجعیت پذیرفته است. پس ما نه تنها مخالف مرجعیت فقهای راستین نیستیم بلکه نگران نابودیش هستیم. چرا که نابترین حکمتها و عرفانها اگر فاقد دستگاه متناسب فقهی خود باشند محکوم به گندیدگی و تباهی می شوند. همانطور که باعث هر میوه ای دانه و هسته آن است و در عین حال آنچه که این هسته را حفظ و حراست می کند و اصلاً خاصیت می بخشد پوست و گوشت میوه است و این سرنوشت حکمت و عرفان بدون شریعت و فقاهت است و نیز شریعت و فقاهت بدون حکمت و عرفان! این ظاهر و باطن بدون همدیگر محکوم به نابودی هستند. همانطور که ما نور وجود عالم هستی یعنی خداوند را از طریق جهان ظاهری می شناسیم و جهان ظاهری هم بدون شناخت خداوند مهلکهٔ انسان است.

۱۶۱۳- اگر تشیع در عرصه غیبت، مهدویت و حجّیت و قائمیت اولیاء و عرفا و حکیمان الهی خود را نپذیرد دستش از امام زمان کوتاه خواهد ماند و لذا بحرانها و بن بست ها و بی هویتیها و استحاله های عقیدتی و اجتماعی، روزافزون و کشنده خواهد شد و سقوط در آغوش طاغوت غربی حتمی است یعنی همین جریانی که در حال وقوع می باشد. چرا که حتّی با ظهور جهانی و مجسّم امام زمان هم جز از طریق اولیاء و ابوابش به آن حضرت دسترسی نخواهیم داشت مگر اینکه امام زمان را خویش و قوم خود بدانیم و خیال خود را از این بابت راحت کنیم. در حالیکه بسیاری از خویشان و اقوام ائمه هدی در عصر حیاتشان در آغوش امویان و عباسیان سقوط کردند همچون عقیل و جعفر کذاب! زیرا اگر یاران و اولیای سیصد و سیزده گانه امام زمان واقعیت دارند که همه امامان و علمای بزرگ آن را تصدیق کرده اند پس مسئله ابواب و حجّت ها و مهدی ها هم درست است، اینها همانها هستند. محققین می دانند بزرگترین لطمه و خیانتی که علمای اثنی عشری در طول تاریخ نسبت به خود و مذهب خود روا داشته اند انکار عرفا و حکیمان و اولیای امامیه بوده است که در همه جا برای تکفیر و قتلشان با طاغوتهای زمانه متّحد شده اند و بدین طریق همواره جامعهٔ شیعه را تکه پاره

کرده و به جان هم انداخته اند که در این جریانات تنها کسی که سود برده سلطان وقت بوده است. آیا علمای شیعه نمیخواهند از تاریخ تلخ و خونبار خود درس عبرت بگیرند؟!

۱۶۱۴- آنانکه اندکی بر هویت اجتماعی و معنوی ائمه هدی در صدر اسلام آگاهی دارند می دانند که این امامان حتی در میان خویش و اقوام عربی و قریشی و هاشمی خود نیز دارای ابواب و حجّتهایی بودند که مؤمنان حقیقی در جستجوی هدایت روحانی فقط از دربهای این حجّت ها با امامان ارتباط می یافتند که این آیه از قرآن جز این معنائی ندارد که: "بر خانه ها از دربهایش وارد شوید." و کسانیکه از این دربها بر امامان وارد نمی شدند فقط در جستجوی دزدی از علوم ائمه بودند تا برای خود کسب و کاری درست کنند بخصوص در دستگاه خلافت. و ائمه(ع) هیچ حرف حقّی را با این جماعت در میان نمی گذاشتند. و دریائی از این روایات ضد و نقیض دستاورد همین دزدان است. و عجب اینکه بسیاری از علماء و فقهای ما آنگاه هم که این ابواب و حجّتهای ائمه را انکار نمی کنند خیلی محترمانه می گویند: اینها اهل سرّ امامان بوده اند که ما را با آنها کاری نیست!؟ منظور کسانی چون سلمان، عمار، جابر جعفی، مفضل بن عمر جعفی، محمد بن مفضل و... و محمد بن نصیر و امثالهم است. که همه اینها در نزد اکثر این دزدان روائی متهم به جنون و غالیه و بدعت هستند زیرا بیانگر حقایق و علومی از نزد امامان هستند که با این نوع فقاهت روائی سنخیتی ندارد.

۱۶۱۵- اخیراً شاهد انتشار دو اثر عجیب در بازار بودیم که از مصادیق آشکار دزدی روائی در روز روشن است که واقعاً باعث بی آبروئی جامعهٔ دینی و علمی ماست. یکی کتابی نسبتاً حجیم بنام "تفسیر عرفانی قرآن منسوب به امام جعفر صادق(ع)" است که در کل این کتاب فقط روایاتی انگشت شمار بنام امام ذکر شده است و حتّی روایاتی منسوب به ابوبکر و عمر و عثمان هم به نقل از امام صادق(ع) آمده است. و اما کتابی دیگر که از آثار روائی معتبر در نزد همه علمای اثنی عشر بنام "هدایة الکبری" از سید خصیبی است که از انتشارش متعجب شدیم ولی بلافاصله با تورقی مات و مبهوت گشتیم زیرا دیدیم که این کتاب را سلاخی کرده و نیمی از آن را حذف نموده اند تا مطابق با باورهای رایج گردد زیرا بخش عمده ای از این کتاب درباره حقانیت ابواب و حجّتهای ائمه است که آن را حذف کرده اند. که این برخوردها آنهم در این زمانه کاری بغایت خطرناک است. این نیز حجّتی دیگر بر این حقیقت است که اصولاً دیگر خاصیت روایت بازی و حدیث پرستی به سر آمده است و جز تفرقه و تشنج و تکفیر را تغذیه نمی کند و بایستی به فکر خود امام بود، امام زنده. آیا براستی نظر و استنباط علمای روائی ما درباره این روایت مشهور و مکرر از پیامبر و ائمه هدی چیست که کسانی را که در ولایت و بیعت امامی زنده نباشند جاهل و کافر و منافق نامیده اند؟ البته پاسخ پس پرده این روایت پرستان پر واضح است: این مائیم امامان و نائبان و اولیای امام زمان که مردم باید در ولایت و بیعت ما باشند!! چرا؟ طبق همان دو تا روایتی که قبلاً ذکرشان آمد! پاسخ مردم هم در عمل روشن است که می گویند اگر قرار باشد این فقها از نزد علوم غربی برای ما فتوا صادر کنند خود ما می رویم و در اینترنت فتوای خودمان را به رایگان بدست می آوریم و حق حساب به کسی نمیدهیم و منّت کسی را هم نمی کشیم و خود امام خودمان می شویم! همانطور که شده اند!

۱۶۱۶- جوامع غیر اسلامی و غربی تکلیف خود را روشن کرده اند زیرا مسئولیت دنیای خود را بواسطه عقول علمی و فنی برعهده گرفته اند و اگر دین و ایمانی هم دارند حسابش بکلی جداست و لذا اکثراً از ما صادقترند و سالمتر نیز! ولی ما وقتی به بدبختی های دنیوی و معیشتی می رسیم و پاسخی علمی- فنی- اقتصادی نمی یابیم متوسل به امامان هستیم و شیعه خالص و ناب محسوب می شویم فقط تا لحظه رفع بدبختی! ولی در وضع عادی خود چون سخن از دین و امام زمان می شود همه فیلسوف و لیبرال دموکرات و روشنفکر و لائیک هستیم و حداکثر امامان را نوابغ علمی- فقهی میدانیم که دیگر نیازی به آنها نیست زیرا ما خود اینکاره و همه نخبه و نابغه ایم! چنان معجونی از دین و دنیا برای خود ساخته ایم که از زهرش مدهوش و دیوانه ایم! این وضع مردم عادی است. و اما از اهل علم و فقاهت و روحانیت ما: دین متکّی به فقاهت و روایت خواه ناخواه اگر بخواهد صادق باشد نهایتاً در جناح تکفیریها قرار می گیرد و درست به همین دلیل در قبال تکفیریها ساکت و مبهوت مانده و هیچ پاسخ روائی- فقهی ندارد. و اگر بخواهد از این ننگ نجات یابد خواه ناخواه در جناح آمریکا و غرب قرار گرفته است. این دو وضع را بوضوح می توان در دو جناح معروف مشاهده کرد. آیا نه اینست! آیا این دو علت- معلول نیستند؟ همانطور که تمدّن غرب و تکفیر هم علت- معلولند!

۱۶۱۷- خوشا بحال کسی که در ولایت یکی از اولیای الهی به نور امام زمان تنویر و تأمین یافته است و یا لااقل با کفر طبیعی نفس خود صدق پیشه کرده و در آغوش طاغوت غرب مدهوش و به اغماء رفته است. و وای بحال آنکه در این نفاق در حالیکه خدا خدا می کند و دعای ندبه و توسل می خواند دلش در محاصره شیاطین جان میکند: نه مرده است و نه زنده! یک نمونه از این نفاق و مالیخولیا، گزارش یکی از مراجع مشهور عصر ما در خاطراتش می باشد که می گوید که در میان همه شهرهایی که در ایران و حجاز و عراق و شام دیده، شهری به لحاظ بهداشت و نظافت، کثیف تر از نجف ندیده است. یعنی شهری که به مدت هزار سال است بزرگترین پایگاه تولید فقه شیعه بوده است که محل مرقد امام مؤمنین است و بزرگترین فقهای شیعه را پرورده است. که بانی این حوزه هم شیخ طوسی است که او را شیخ طایفه یا شیخ فقها نامند که در دربار عباسی نیز به شیخ الاسلام ملقب گشت و پدر فقه شیعه است. مذهبی که شعارش النظافة من الایمان است و یکی از ارکان فقاهتش هم اصل طهارت است. آیا این واقعیت تلخ دارای هیچ پیامی هست؟ آیا کل فقاهت و ایمان صادره از حوزه های این شهر مورد سؤال واقع نمی شود!

۱۶۱۸- خدای را سپاس که یکبار دگر به برکت روح امّ الکتاب به ذات فقاهت و اعماق تاریخ روایت رفتیم و دیدیم که از کجا به خطا رفته ایم: از انکار ابواب و حجّت های ائمه هدی (انکار دوست دوست) و وسوسه ریاست و حکومت و طاغوت (تشیع سلطنتی- حکومتی)! و ما تاکنون از صدها راه و روش عقلی و تجربی و عرفانی به همین حقیقت تلخ رسیده ایم و این بار از طریق تاریخ روایت و فقاهت! یعنی همان روشی که مقبول اکثر علما و فقهای ماست که همواره ما را متهم می کنند که این حرفها را از کجا آورده ایم و سند ما چیست!؟

۱۶۱۹- امام، دوست است و جز او دوستی (ولی) نیست زیرا او دوست خداست (ولی الله)! و اما به این دوست نمیتوان وارد شد الّا از طریق دوستانش که ابواب و حجّتها و اولیای اویند! این سرّ دوست دوست است که خداوند رسول خاتمش را در معراج شدیداً به آن توصیه نموده و مهمترین پیام معراج محمدی برای امّت است: "ای محمّد آیا میدانی چرا تو را به این حضور آورده ام؟ برای اینکه حق دوست دوست را به امّت خود معرفی کنی!" و عصر غیبت همان عصر دوست دوست است که امّت محمدی به آن امتحان می شود، بدان! و متأسفانه سنّیان و عمده شیعیان در این باره بد امتحانی پس داده اند که امروزه عقوبتش را متحمل می شوند. اهل سنّت همان نخستین دوست و ولی و وصی رسول خاتم را پذیرا نشدند و دشمنانش را بر خود مسلط کردند که همان شورای سقیفه بود. و شیعیان هم که علی(ع) را پذیرا شدند دوست او را پذیرا نشدند یعنی سلمان فارسی را و سپس عمّار را و سپس جابر و مفضّل وو...! سید خصیبی در کتاب گرانقدر و بی همتایش همه این ابواب و اولیای ائمه هدی را یکایک برشمرده است با اسناد و روایاتی معتبر! و عجب نیست که در قبال هر یک از این ابواب ائمه هدی شاهد پیدایش چند فرقه و انشقاق و نفاق در شیعه هستیم که در تاریخ تکثیر شده و تا به اینجا رسیده است و از کوچکترین فرقه اسلامی یعنی تشیع، صدها فرقه ساخته است که دوتایشان همدیگر را قبول ندارند و از شیعه گری خارج می دانند! اینهمه شقاق از عین شقاوت است در حق ائمه هدی! زیرا براستی کسی امام را دوست میدارد و دوست می داند که دوستش را که خود امام معرفی کرده هم دوست بدارد و نخواهد امامش را مصادره کند.

۱۶۲۰- دعوای بین وکلای مالی امام زمان (نواب) و ابواب و حجّتهای امام از همان عصر امام عسکری آغاز شده بود که تاکنون ادامه یافته است که همان دعوای بین فقها و عرفاست. زیرا فقها ادامه همان وکلای مالی امام هستند که فقط به امور خمس و زکات و وجوه شرعی می پردازند و عرفا هم که حاملان نوری از امامند. این دعوا ادامه دعوای بین نواب و محمد بن نصیر و جانشینش سید خصیبی مؤلف هدایة الکبری است. اگر این وکلای مالی و اولیاء با هم به سازش میرسیدند سرنوشت شیعه غیر از این می بود و به گواه تاریخ می دانیم که مدعی این دعوا که همواره بر طبل تکفیر می کوبیده همین نواب و فقها بوده اند. همانطور که هرگز هیچ عارفی فتوای تکفیر هیچ فقیهی را صادر نکرده است بلکه این فقها بودند که فتوای تکفیر عرفا را صادر می کردند. عرفا بر سنت ائمه هدی بوده اند و فقها هم بر سنّت خلفا! الّا اندکی از آنها همچون شیخ بهائی که بالاخره به سنّت عرفانی گروید و به نور امام زمان ملحق شد و زان بعد از چشم فقها متهم به جنون گشت! معلوم می شود که اتهام جنون و غالیه نشانه هدایت و الحاق به ولایت امام زمان است: تا مردمان تو را مجنون نخوانند دین در تو خالص نشده است. (حدیث نبوی)- در اینجا سندی معتبر در تاریخ شیعه وجود

دارد که نشان میدهد که نواب اربعه و بخصوص دوتای آخرشان هیچ رابطه ولائی و فقهی با امام زمان نداشته و همه احکام را خودشان در رابطه با فقهای قم صادر میکرده اند از جمله فتوای تکفیر حلّاج. شیخ طوسی در کتاب الغیبة مینویسد: "شیخ حسین بن روح (نایب سوم امام) کتاب خود بنام "تأدیب" را به قم ارسال نمود و طی نامه ای خطاب به بعضی از فقهای آن سامان نوشت تا کتاب مزبور را ملاحظه نمایند و بررسی کنند که آیا موردی در آن یافت می شود که مخالف فتاوای آنها باشد فقهای قم در پاسخ نوشتند که تمامی محتوای این کتاب موافق ماست جز آنچه در مورد پیمانهٔ مربوط به زکات فطریه آمده مبنی بر اینکه نصف پیمانه از طعام کافی است در حالیکه در نزد ما یک پیمانه کامل طعام مانند جو و غیره لازم است." این سند تاریخی از کتاب "تاریخ فقه و فقهای امامیه" به قلم شیخ جعفر سبحانی نقل شده است. که ادعای ما را دربارهٔ وکالت محض مالی نواب به اثبات می رساند که آنها حتّی نماینده فقهی امام هم نبوده اند. که البته نتیجه گیری نویسندهٔ این کتاب از این سند تاریخی اینست که ثابت کند که جایگاه فقهای قم حتّی از امام زمان هم برتر بوده است که این نایب سوم امام مسائل فقهیش را به جای امام از قمی ها می پرسیده است. همین شیخ طوسی که او را شیخ فقها نامند که وارث و شاگرد شیخ مفید و شیخ صدوق است در انکار و تکفیر عرفا و اولیای امامیه گوی سبقت را از همه فقهای اهل سنت دستگاه عباسی می رباید تا آنجا که خلیفه قائم بامرالله، او را سخنگوی رسمی دین و شریعت عباسیان معرفی می کند که این واقعه را شیخ جعفر سبحانی در کتاب تاریخ فقه ذکر می کند. آیا این افتخار شیعه است که خلفای امام کش عباسی یک فقیه امامیه را سخنگوی شریعت و فقاهت حکومتی خود اعلان کنند!؟ آیا این همان شیعه عباسی نیست! شیعه ضد امام! در کتاب تاریخ فقه شیخ جعفر سبحانی با اسناد تاریخی مسلّم می شود که از بزرگترین ابتکارات و افتخارات شیخ صدوق و مفید و طوسی این بوده که بواسطه اجتهاد، فقه امامیه را همطراز فقه اهل سنت خلافت عباسی ساختند که این بمعنای وحدت شیعه و سنّی تلقی می شود!؟ حال بهتر درک می کنیم که چرا این فقهای نابغه شیعه تا آن حدّ مورد تقدیر و حمایت خلفای عباسی و شاهان فاسد آل بویه و امثالهم قرار میگرفتند و سخنگوی شریعت سیاسی می شدند! این از برکات اجتهاد قیاسی است و انکار مقامات الهی ائمه هدی! این فقهائی که در عصر غیبت، تشیع را به مریدی دستگاه خلافت عباسی و سلاطین کشانیدند پایه گزاران مذهب تقلید هستند که اصلش اطاعت از خلافت است تحت عنوان وحدت شیعه و سنّی! ولی در حقیقت تلاش برای وحدت امامت و خلافت است و بدینگونه شهر قم از همان صدر اسلام بعنوان پایگاه فقاهت و تشیع قمی مهد جداسازی ماده تشیع از معنای الهی امامان گردید و رسالت یافت تا مقامات الهی ائمه را تحت عنوان مشبّهه و تجسد و حلول طرد و تکفیر کند و از این طریق با دستگاه خلافت و سلطنت ها رابطه ای بسیار خصوصی پدید آورد همانطور که به اسناد تاریخی اصلاً شهر قم بواسطه اشعریان عراق که گروهی از اشراف عرب بودند بنا گردید که همواره در فاصله بین امامت و خلافت مشغول تجارت و سیاست فقهی بودند که ابوموسی اشعری یکی از مشهورترین آنهاست که برادرش مقیم قم شده بود که از فاتحان ایران بودند و لذا بومیان اصلی قم را تار و مار کردند و هر که از مقامات الهی ائمه سخن می گفت تکفیر و تبعید یا مقتول می شده و می دانیم که اشعریان بانیان فلسفه جبریه و فقاهت تقلیدی بودند و بدینگونه فقاهت و تشیع قمی مولود تنازع بقاء و قدرت در خلاء بین امامت و خلافت بوده است درست مثل خود ابوموسی اشعری در فاصله بین علی و معاویه! که بانی علم رجال هم که علم جداسازی فقاهت از امامت است همین فقهای مجذوب دربار عباسی و آل بویه هستند که عجبا از دوازده هزار راوی حدیث فقط اصحاب سرّ ائمه و حجّتهایشان را تکفیر کرده اند که جابر و مفضل جعفی در رأسشان قرار دارند در حالیکه طبق گواه تاریخ، جمع همه شیعیان معتمد که در ارتباط حقیقی با امامان بودند هم به یک صدم این رقم نمی رسد یعنی اکثر این دوازده هزار راوی بایستی جاعل باشند. پس اینک درمی یابیم که جایزه بزرگ این فقها در این دربارهای جور و فسق و جنایت فقط از بابت تکفیر اصحاب سرّ و حجّتهای ائمه بود که راوی مقامات الهی ائمه بودند که علم رجال هم بر همین اساس بنا شده بود که در حقیقت علم تفتیش عقاید دستگاه خلافت عباسی به مرکزیت قم بود که علویان ایران را تهذیب و تعزیر و تصفیه حکومتی می نمود تحت عنوان تشیع! و این یعنی تشیع ضد امامیه! این به اصطلاح فقهای شیعه برای جلب نظر عباسیان در تکفیر مقامات الهی ائمه و اصحاب سرّ آنان از فقهای سنّی دربار هم سبقت گرفتند. و لذا این نوع فقاهت شیعی چیزی جز تسلیم کردن علویان در خدمت عباسیان نبوده است که شیخ طوسی در این کار به برترین پیروزی نائل آمد و شیخ الاسلام عباسیان شد این شیخ فقهای شیعه!؟

۱۶۲۱- حسین بن منصور حلّاج نیز یکی از این ابواب و حجّتهای امام زمان است که از مجنونین تاریخ اسلام بشمار میآید! از این منظر میتوان به تعریفی کاملاً محسوس از عقل محمدی نائل آمد که صاحبان این عقل و قلم الهی در قرآن کریم (سوره قلم) از جانب عامه مردمان متهم به جنون هستند ولی خداوند فقط آنها را مظاهر عقل نامیده و متهم کنندگان را به همه رذایل و صفات پلید وصف نموده که درباره محاکمه کنندگان و تکفیرکنندگان حلّاج در تاریخ به ثبت رسیده است: کذابانِ حرّاف و قسم خوران بی آبرو و عیب جویان سخن چین و بدخواهان تبهکار و شکم بارگان زناکار! قلم-۱۲-۷-

۱۶۲۲- از آنجا که زندگانی و سخنان حلّاج و اکثر حوادث زندگی ایمانی و عرفانی او در تاریخ به دقت به ثبت رسیده که این نیز از نوادر تاریخ و حجّتی آشکار است که کمتر حتّی درباره ائمه هدی رخ نموده است می توان به شناختی کامل از ابواب و حجتهای امام زمان نائل آمد. بزبانی دیگر حلّاج شناسی زلالترین و کاملترین صورت باب شناسی و حجّت شناسی و مهدی شناسی عرصه غیبت است که عین هدایت شناسی و امام شناسی را بما تعلیم می دهد.

۱۶۲۳- حلّاج شناسی ماسینیون این مزیّت را بر سائر حلّاج شناسی های عارفانه دارد که همه مراتب تکاملی و تعالی روحی حلّاج را به ثبت رسانده است که بما نشان میدهد که چگونه در عصر غیبت انسان مؤمن و حق پرستی گام به گام به نور امام عروج می کند بی آنکه دارای نصّ امامت باشد به ولایت الهی نائل می آید و نور هدایت خلق می شود. و اینکه چگونه امام زمان کسی را برای ولایت خود برمی گزیند و هدایت می کند و نور علی نورش می سازد تا هر که خواهد بواسطه این نور هدایت شود. ماسینیون نیز این سیر تدریجی را در "قوس زندگی حلّاج" بخوبی آشکار می سازد. و آنانکه بر حلّاج ایراد می گیرند یکی بدلیل آنست که می گویند اگر حلّاج، ولی خدا و نائب امام بوده پس چرا از کودکی و بطور مادرزادی دارای عصمت و کامل نبوده است. این عین ولی نشناسی در عرصه غیبت است. جز ائمه هدی که دارای نصّ امامت بودند کسی دارای این عصمت ذاتی نبوده و نیست. علاوه بر این حتی ائمه هدی در دوران کودکی و نوجوانی دارای خلق و خوی کودکانه بودند مثل سائر مردمان! همچون امام باقر(ع) که در سن کودکی هم امّ الکتاب را املاء می کرد و هم با همان بچه ها در کوچه بازی می کرد! این یکی از بزرگترین جهالتهای حاکم بر اندیشه شیعه است که امامان را یا خدا می کنند و یا بکلی انکار! این هر دو به نتیجه ای واحد می رسد و آن عدم پیروی از آنهاست. زیرا وقتی که امام، خدا باشد دیگر اسوۀ تکامل و تعالی مردم نمی تواند بود و اگر هم غیر از این باشد باز هم لایق اطاعت شدن نیست، نتیجه هر دو یکی است.

۱۶۲۴- تعلیم و تربیت و رشد و تکامل و تعالی و تألّه، همان امریست که متأسفانه در اندیشه ما شیعیان خیلی مقبول نیست. ما یا خدا هستیم یا شیطان، حالت سومی ممکن نیست که همان انسان است. و امام، میزان انسان است و انسان کامل و نه خدا! و اولیاء و ابواب و حجّت های امام زمان نشان می دهند که چگونه یک انسان خیلی معمولی و بلکه گمراه می تواند تا مقام ولایت الهی امام بالا رود و انسان شود و نور هدایت مردمان گردد در عصر غیبت! و حلّاج از جمله اندک اولیائی است که همه مراحل تعالی معنویش در تاریخ به ثبت رسیده است بخصوص انسانی که امام منصوص هم نبوده است و بلکه یک ایرانی مجوس بوده است. و حلّاج آشکارا نردبان رشد و تعالی الهی یک انسان را در مقابل دید همگان قرار داده است تا معلوم شود که چگونه می توان راه تکامل را طی طریق نمود. حلّاج آئینه رشد تدریجی یک انسان امامیه در پرتو ولایت امام زمان است و این عین معنای هدایت است: "اقتداء کنید به کسی که خدا هدایتش کرده است." قرآن کریم! در حالیکه نور امامت ائمه هدی، تکوینی است و لذا کسی نمی تواند بداند که چگونه امام به این کمال نائل آمده است. ولی در عوض اولیای امام بمعنای انشراح و تأویل ولایت امام بطور تدریجی و تکاملی هستند و اینست که بدون حجّتها و اولیاء و ابواب امام نمی توان به هدایت امام نائل شد. اینست راز دوستِ دوست! پس حق دوستِ دوست عین حق تعلیم و تربیت و تعالی روحانی و عرفانی است پس همان حق هدایت امام در نزد مردمان است، بدان!

۱۶۲۵- در حقیقت درک و باور مقامات آسمانی و الهی ائمه هدی جز در زندگانی و معارف این ابواب و حجّتها مطلقاً دست نیافتنی بوده است. همانطور که هر عالم و فقیه شیعه اثنی عشری و روحانیون ما که در این باره باوری دارند از

روایات و رساله های همین حجّت های ائمه خوانده اند که در نزد اینها متهم به غالیه گری و انحراف و جنون هستند مثل سلمان و جابر جعفی و مفضل بن عمر جعفی و محمد بن نصیر و سید خصیبی! آیا این تناقض و نفاق از کجاست و چگونه قابل توجیه و دفاع می باشد که ما مقامات الهی ائمه را از کسانی می آموزیم که غالیه و منحرف و مفسد و دیوانه شان میخوانیم! کتاب امّ الکتاب و الهفت و هدایة الکبری از مهمترین این رسائلی هستند که درباره اسرار و مقامات الهی ائمه هدی تألیف شده اند و اکثر علمای دینی ما آنرا در خفا می خوانند و اینجا و آنجا نقل هم می کنند ولی مؤلف و راوی این حقایق در سائر آثار را غالی و مرتد می دانند! بالاخره کی می خواهیم دست از این بازی و نفاق برداریم و تکلیف خود را با امامان روشن کنیم و با خودمان و خدایمان! همین مسئله آیا معصیت و ستمی کوچک است که هر چه در قبالش عذاب و غضب شویم به سزاست. استغفرالله ربّی اتوب الیه! این تناقض و نفاق ریشه در علم رجال دارد که شیطانی ترین علمی است که در تشیع پدید آورده اند تحت نظارت عباسیان!

۱۶۲۶- در حقیقت واقعه غیبت امام دوازدهم در ماهیت امر هدایت کمترین تغییری ایجاد نکرده است زیرا در عصر حضور ائمه هدی در حیات دنیا هم هدایتی جز از طریق ابواب و حجّت هایشان (دوستِ دوست) ممکن نبوده است که در عصر غیبت هم حضور دارند. تفاوت فقط در اینست که امام دوازدهم را هم در همان کودکی نتوانستند بکشند! زیرا امامان ما تدریجاً جوانمرگتر شده اند و امام عسکری به سن ۲۸ سالگی شهید شده است. همه تفرقه ها و انشعابات و عداوت بین فرقه های اسلامی و شیعی جز عذاب انکار حق دوستِ دوست نبوده است یعنی حقی که کل راز معراج محمدی و خاتمیت و اکمال دین و غیبت امام است. بنابراین عصر غیبت امام زمان همان قلمرو صراط المستقیم هدایت است از برای طالبانش! از درب حجّت ها و اولیای امام که همواره در هر قومی حضور دارند!

۱۶۲۷- قصه روایت دزدی و تحریف حدیث و دکان حدیث فروشی و طمع در ولایت امامان کل سرّ تفرقه های شیعی و ضلالت شیعی بوده است که پدید آورنده فقه و فقاهت روائی- اجتهادی در تاریخ است که از آن نه کیفیتی برای شیعیان حاصل شده نه حالی نه هدایتی و نه عقل و معرفت و عزّتی و نه حداقل ایمانی! اینک به روایتی از امام صادق(ع) در این باب بنگریم: "فیض بن مختار روایت کرده که به امام صادق گفتم: خداوند مرا فدای شما گرداند این چه اختلافی است که بین شیعیان شماست! فرمود: چه اختلافی ای فیض؟ گفتم: همانا من در حلقه شیعیان شما در کوفه می نشینم و نزدیک است که از آنهمه اختلاف حدیث آنها از شما به اصل شما شک کنم تا آنکه به مفضل بن عمر مراجعه می کنم و مرا از این شک می رهاند و قلبم آرام می گیرد. پس امام فرمود: آری همینطور است که می گوئی ای فیض! مسئله همین است همانا مردم ولع دارند که بما دروغ ببندند گو اینکه خداوند این امر را به آنها واجب کرده است و از آنها چیزی غیر از این نخواسته است. همانا من به یکی از آنها حدیثی می گویم پس از نزد من هنوز خارج نشده آن حدیث را به غیرش تأویل و تفسیر می کنند زیرا از حدیث ما و از حبّ ما خداوند را طلب نمی کنند بلکه دوست دارند که خود رئیس شوند و دیگران را بخود بخوانند (یعنی امام باشند)." نقل از کتاب "اختیار معرفة الرجال" رجال الکشّی- که در این روایت هم یکی از ابواب امام یعنی مفضل بن عمر جعفی معرفی شده و هم قصه قلم بدستانی که هر روز به نزد امام می آمدند و حدیث می نوشتند و سپس به بازار و دربار می رفتند تا پستی را تصاحب کنند و امامت نمایند و مردم را بخود بخوانند. و این قصه تا به امروز ادامه یافته است. و حال اگر یک حجّتی از امام مثل مفضل بن عمر جعفی پیدا شود تکفیر و قتلش واجب می شود زیرا فاتحه اکثر این احادیث خوانده شده و دکانها تعطیل می شود و ریاست ها رسوا می گردد و قداستها برملاء! اینست سرّ بدبختی شیعه روائی و مظلومیت تاریخی ائمه هدی(ع)!

۱۶۲۸- همانطور که قبلاً هم متذکر شده ام به یاد می آورم که در شب نزول روح القدس و رؤیت امام زمان پس از آن صیحه عظیم آسمانی تا مدتها در دلم ندائی را می شنیدم که می گفت: دوستِ دوست! و بیست سال است که مشغول تأویل و تفسیر این راز هستم! رازی که پیامبر خاتم از آسمان هفتم به ارمغان آورده و کل سرّ ولایت و امامت و خاتمیت و غیبت و صراط المستقیم هدایت الی الله و لقاء الله است. و این راز حجّیت و حُجُب الهی است و همان حجاب غیر مفارق حق است یعنی سرّ اولیاء و عرفای آخرالزمان که بقول رسول خاتم(ص) مؤمنانی از امّتش هستند که انبیای سلف به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند! اینان مهدی ها و قائمان آل محمدند که در آخرالزمان زمینه ظهور قائم کامل محمد بن حسن عسکری(عج) را مهیا می کنند. این قائمان برپاکنندگان قیامتهای دورانها در افراد و جوامع بشری هستند و

ظاهرکنندگان باطنهای آدمیان و ایده ها و مذاهب و علوم و فنون و ارزشها و ادعاها! که در آخرین پرده ظهور واحد و قهار امام دوازدهم است به مثابه ظهور کلمة الله و جمال بقیة الله و تجلّی وجه الله! در حالیکه سائر مهدی های قبلی مظاهر وجه رب هستند نه الله!

۱۶۲۹- اگر ولایت و هدایت ائمه هدی همان امانت الهی در درجات است پس چیزی جز سلسله مراتب تکامل و تعلیم و تعالی در فهم و علم و عرفان حق در آفرینش نیست که غایتش آفرینش انسان است بعنوان خلیفهٔ خدا. و امام زمان نور کل این علم امامت و خلافت الهی است که در نظر تکوینی حق یکجا و به آنی تفویض شده است که هیچکس را بطور مستقیم به این خورشید علم و معرفت دسترسی نیست و بلکه این دسترسی فقط از طریق ابواب و حجّت های امام زمان است که مظهر و مصدر و بلکه عین علم درجات هستند و مصادیق راشدون در کتاب خدا. پس حجّت امام همان نردبان تعالی بسوی خورشید علم امام است. امامی که بقول علی(ع) در کتاب "هدایة الکبری" همان مظهر نور کون و مکان و مکوّن عالم جان و موجودات است همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که خداوند نخست آسمان را (عالم مکان) آفرید و سپس آفرینش جهان را به آن وحی نمود. که این آسمان صاحب وحی آفرینش همان جان امام است که ما قبلاً در اینباره در سایر آثارمان سخن نموده ایم.

۱۶۳۰- همانطور که در کتاب "غیبت نعمانی" به نقل از امام باقر(ع) شاهد بودیم که حجّتهای امام زمان در عرصهٔ غیبت دارای چه نشانه هایی هستند: نور هدایت، اقتدار و اطلاق معنوی و شهادت معصومین بر فضیلت آنها و نهایتاً علم یگانگی تناقضات! پس شاهدیم که سه رکن از این ویژگیها تماماً علمی و عقلانی و حِکمی است و اما چهارمین رکن آن شهادت غیبی ائمه معصوم است که هم آن حجّت را به یقین می رساند و هم بصورت مبشرات و رویاهایی بسراغ شیعیان می آید تا تردیدهایشان را مرتفع نماید. پس در وجود این حجّت های امام هم نور شهادت ائمه حضور دارد و هم نور عقل و عرفان و هم نور توحید و وحدت وجود و هم نور هدایت الی الله. و از آنجائیکه این حجّت ها و ابواب امام در عرصهٔ غیبت نه نبی هستند و نه امام معصوم، می توانند برای عامهٔ مردم الگوهای عملی و تدریجی هدایت باشند. و این رحمت مطلقهٔ عرصهٔ غیبت است که با ظهور قهار امام زمان به پایان می رسد و دیگر مجالی برای توبه و رشد و هدایت در این دنیا باقی نمی ماند و با این ظهور هر کسی به حق اعمال و انتخابش می رسد.

۱۶۳۱- و اما یک مسأله بسیار مهم درباره تفکیک وکلای مالی و اولیای معنوی امام زمان وجود دارد و آن اینکه چرا امام حسن عسکری این دو وکالت را از هم تفکیک نمود که تاریخ تشیع دچار چنین نفاق و شقاقی شد. این همان ادامهٔ سنت حقیقت و رحمت مطلقهٔ محمدی است که قلمرو انتخاب و اختیار بشری را بین ماده و معنای وجود تا بینهایت گسترده است تا هیچ اکراهی در دین نباشد تا مردمان نهایتاً بین کفر مطلق و ایمان خالص انتخاب کنند یعنی بین مادهٔ محض و معنای مطلق و بین وجود و عدم یعنی بین لا و ال! زیرا این دین الله است که این سنت با خود رسول خاتم(ص) پا به عرصهٔ وجود نهاده است که بیانگر اختیار مطلق انسان است یعنی همان چیزی که آنرا رحمت مطلقه نامیده ایم. این همان دلیلی است که با همه اصرار مؤمنین هرگز پیامبر خاتم منافقین امتش را بنام معرفی ننمود و علی مرتضی(ع) نیز وقتی دید که اکثر مسلمین روی به دنیا نموده و شورای سقیفه را پذیرفته اند بر علیه این کودتاچیان شمشیر نکشید و بلکه تا به آخر در جهت حفظ منافع عامه مسلمین با این خلفا همکاری نیز نمود و به همین دلیل بسیاری از شیعیانش را نیز از دست داد و عاقبت تک و تنها شد. زیرا فهم حق این رحمت و اختیار مطلقه نیازمند علمی عظیم و ایمانی کبیر است که جز از کسانی چون سلمان ساخته نبود که نردبان ولایت و تکامل علوی برای خلق بود تا هر که می خواهد بالا رود. و اینست معنای باب و حجّت امام که درکش برای اکثر علماء و فقهای ما تا این حد ناممکن است زیرا این حقیقت را جز به نور عقل و عرفان الهی نمی توان یافت که در وادی روایت و حدیث حاصل نمی آید مگر تحت الشعاع نور عقل که از آن گریزانند چرا که هویت اجتماعی و معیشتی آنها را زیر سؤال می برد. در حقیقت امام زمان از طریق جدا کردن وکالت مادی و معنوی خود همان سنت محمد و علی را ابقاء نمود و جاودانه کرد. که این مسأله امتحانی بس سنگین و کمرشکن را بر وکلای مالی امام در تاریخ غیبت برجای نهاد، یعنی امتحان فقاهت و ریاست دینی. و در عوض برای حجّت ها و اولیاء معنوی امام زمان نیز جز فقر و فاقه و محنت و اسارت و شکنجه و اعدام باقی نماند که این نیز

امتحانی برای مؤمنان و طالبان هدایت است و خود اولیاء که در لحظه به لحظه این محنت ها قلوبشان امتحان می شود در ولایت امام زمان!

۱۶۳۲- پس درک می کنیم که تفکیک وکالت مادی و معنوی امام بین فقیه و عارف بر حقی عظیم استوار است و باری را که یک فقیه امامیه حمل می کند بسیار سنگین است و از عهده اش برنخواهد آمد مگر اینکه در تصدیق و اتّحاد با اولیاء و ابواب امام باشد وگرنه به دام طاغوت می افتد و از اشقیاء می شود همانطور که بسیاری از فقهاء در تاریخ چنین شده اند و اندکی هم عموماً در خفاء در اتحاد با اولیاء مانده اند و عموماً مغضوب حکومتهای جور قرار گرفته اند. پس وظیفه فقیه در دوران غیبت کمتر از ولی نیست زیرا مسئول حلال و حرام عامه شیعیان است که همین میزان را از دست می دهد اگر در اتحاد با ولی نباشد. عین همین قاعده در زمان حیات ائمه هدی نیز جاری بوده است یعنی در کنار هر امامی یک حجّت عرفانی و یک فقیه عادل حضور داشته است که ماده و معنای مؤمنان را سامان میداده اند. بنابراین اگر پنداریم که فقها بدلیل فقاهتشان به خطا رفته و موجب گمراهی مقلدان خود شده اند در اشتباه بزرگی هستیم بلکه فقها بدلیل انکار اولیاء به خطا رفته و پیروان خود را نیز گمراه کرده اند. اگر فقاهت در اتصال با نور ولایت اولیاء امام نباشد در قبال پدیده های آخرالزمانی یا محکوم به سکوت و مرگ است و یا مجبور به تفسیر به رأی احادیث می شود و یا تسلیم علوم بغی میگردد و بر این اساس فتوا می دهد. فقاهت و ولایت دو پای سیر و سلوک معنوی است که ظاهر و باطن یکدیگرند! این همان معنای شیخ شریعت و پیر طریقت است. این همان رابطه موسی(ع) و خضر(ع) است که در قرآن کریم از معماهای اسلام گشته است.

۱۶۳۳- اساس قائمیت اولیای امام زمان برای مؤمنان بمعنای احیای فطرت الله و مقامات روحانی در قلوب است که همهٔ احکام الهی و مبانی شریعت را بصورت صفات در خون و اعضاء و جوارح مؤمنان فعّال میسازد. و اما برای غیرمؤمنان به مثابه قیامت کفر و شقاوت قلوب است که جهل و ظلمت باطنشان را بر آنها عیان میکند تا شاید توبه کنند و بازگردند. پس برای مؤمنان موجب برپائی جنّات نعیم است و برای کافران هم برپائی دوزخ باطنشان. و این دو رکن قائمیت است که در عصر ظهور جهانی امام دوازدهم این ظهورات به بطن هفتم عالم وجود میرسد و هر فرد و گروهی به حقش ملحق می شود به شفاعت و رحمت و عدالت و قهاریت! که مؤمنان به مقامات آسمانی خود عروج می کنند و کافران در زمین و طبقاتش ترکیب و مسخ میشوند همانطور که در قرآن کریم و خطبه سلمان فارسی(ع) شاهد بودیم. (سوره انشقاق-۱۹)

۱۶۳۴- با توجه به اسرار و حقایق الهی اعضاء و حواس صورت آدمی (چشم و گوش و بینی و دهان و...) بعنوان جمال امّ الکتاب و عصارهٔ آن امانت الهی که زمین و آسمانها نپذیرفتند ولی انسان از روی جهل و ظلمش پذیرفت، اینک در هر قائمیت و قیامتی در آخرالزمان حقوق الهی این امانت و خلافت الهی در بشر محقق میگردد بر میزان علم و عدالت و رحمت و ولایتی که به نور مهدی های آخرالزمان رخ می نماید که این صورتها یا به اصل ذات هی هاهوتی حق عروج می کنند و نور وحدانیتشان بارز میگردد و یا در عالم خاک فرومی پاشد و در سائر طبقات زمین تجزیه و ترکیب می شود یعنی این جمال الهی از دست میرود همانطور که در قرآن کریم می فرماید: "به آنها از طریق چشم و گوش و قلوبی که بخشیدیم قدرت تمکین و تکوین دادیم ولی هیچ به کار کافران نیامد پس از آنها بازستاندیم." که اولیای آخرالزمان این درجات وجودی را برای همه انسانها ممکن و محقق می سازند در زمین ها و آسمانها. دریائی از معارف ائمه هدی در اینباره برجای مانده که بواسطه جاهلان انکار شده است که برخی از این روایات را در این رساله نمونه آورده ایم. یعنی آدمی در این جهان هستی یا خلیفه خدا و وارث انبیاء و اولیاء می شود و یا خلیفه شیطان و وارث دَدان و نباتات و جمادات و خس و خاشاک می گردد یعنی از جمال الهی خود محروم و ساقط می شود و این سقوط از روح و هویت الهی خویشتن است.

۱۶۳۵- متأسفانه آن گروهی از شیعیان و علویانی که این نوع معارف و رساله های خاص ائمه هدی که در نزد ابواب و حجّتهایشان باقی مانده (مثل امّ الکتاب و الهفت و هدایة الکبری) را انکار نکرده و پذیرفته اند اکثراً دچار اباحه گری گشته و امروزه همچون سائرین در فرهنگ طاغوت جهانی غرق شده اند. این بدان دلیل است که این معارف و حقایق و اسرار الهی براستی بواسطه عقل و معرفت نفس فهم نشده و بر جریان نفس ناطقه و وجدان وارد نگشته و هویت شیعی

پدید نیاورده است و فقط تبدیل به ادعاهای استکباری و فرقه ای و قبیله ای شده است و بر نژادپرستی افزوده است. علمی که در وجدان فرد معلوم نشود و عقلی که معقول نگردد و عرفانی که معروف به عرف و عمل نشود فقط موجب واژگونسالاری و استکبار ابلیسی می شود. برخی از علویان و اسماعیلیان مشمول چنین وضعی هستند. این نوع معارف و حقایق بایستی به مثابه مقدسترین درجه از عبادت مورد توجه و مطالعه و تفکر قرار گیرد وگرنه بسرعت تنفیس شده و شیطانی می گردند: "پس از آنکه هدایت برایشان آشکار شد روی به گذشته نموده (جاهلیت نژادی) و شیطان هم امر را بر آنان مشتبه ساخته و به اشد ضلالت دچار شدند." قرآن کریم- تبیین و تشریح عینی و به روز بهمراه تأویل عرفانی و باطنی این اسرار امامیه، در رأس وظایف علمی- عرفانی این اولیاء و قائمان عرصه غیبت است که برای مردم موجب بشارت و تنذیر است. متأسفانه هنوز هم اکثر علماء و فقهای ما انتشار این اسرار را موجب گمراهی مردم می پندارند در حالیکه انواع تحریف شده و مشرکانه آن در همه سایتها در اختیار همگان است پس تبیین توحیدی آن امری واجب میباشد که در آثار ما آغاز شده است. چگونه است که اینهمه انواع گمراهی ها و جنونها و تباهیها از جوانب دیگر، بر مردم ما مستولی شده و نگرانی این علما را برنمی انگیزد الّا اشاعه این معارف ناب شیعی موجب نگرانی می شود!؟

۱۶۳۶- در کتاب "هدایة الکبری" از سید حسین خصیبی به نقل از امام صادق(ع) درباره گروههای انحرافی شیعه که مورد قهر و غضب امام زمان قرار می گیرند چنین آمده است: "ای مفضل مقصره گروهی هستند که خداوند آنان را به فضیلت علم ما هدایت نموده و سرّ ما را به آنان آشکار کرده ولی آنان در ما شک نموده و فضایل ما را انکار کرده اند و گفته اند که چنین نیست که خداوند سلطه و معرفتش را به آنان (ائمه) داده باشد. و اما مرتفعه، گروهی هستند که به ولایت و محبّت ما اهل بیت، رفعت و استکبار می جویند و آنرا به غیر حق اظهار می کنند. بخدا که نه آنها از ما هستند و نه ما از آنها هستیم و امامان آنها هم نیستیم. و خداوند آنها را به عذاب امّتهای طاغی عذاب می کند و هیچ عذابی از آنها دریغ نمی شود و همه آنها هلاک می شوند." و اما دو گروه دیگر شیعه هستند که بظاهر شبیه این دو گروه منحرفند ولی در حقیقت اینگونه نیست و در هدایت امامان قرار دارند و رستگارند: "سپس مفضل پرسید: ای مولای من آیا از شما روایت نشده که همانا شما فرموده اید که غالی را به خودمان برمی گردانیم و تالی را بخودمان ملحق میگردانیم؟ فرمود: ای مفضل گمان کرده ای که تالی همان مقصره است؟ مفضل گفت: آری چنین گمان کرده بودم! امام فرمود: هرگز چنین نیست! تالی گروهی از شیعه است که قائل به فضل ما هستند و متمسک به حبل الله و حبل ما می باشند که به فضل ما در علم رشد می کنند و آنگاه که خبری از ما را درک نکنند آنرا رد نمی کنند و بما محول می کنند اینست تالی! و اما غالی گروهی از شیعیان ما هستند که ما را خدا نمی دانند و بلکه ما را مخلوق می دانند ولی هرگز به کنه فضائل ما نمیرسند هر چه می گویند! پس غالی هرگز ما را خدا نمی دانند و جز عبدالله سباء و بیست نفر از اصحابش درباره ما چنین ادعائی نکردند که جملگی بدست امیرالمؤمنین سوزانده شدند و لذا دیگر هیچکس چنین ادعائی درباره ما ندارد. پس غالی و تالی هر دو از ما و در هدایت ما هستند." با این چهار گروه از مدعیان مذهب امامیه، تقریباً همه فرقه های شیعی شناخته شده و ماهیتشان فهم می گردد که دو دسته اول یعنی مقصره و مرتفعه به اسم شیعه و در عمل طاغی و کافرند و اهل استکبارند ولی دو دسته دوّم در هدایت می باشند.

۱۶۳۷- در حقیقت مقصره آن دسته ای هستند که از برکات و شفاعت و علم ائمه برخوردار شده ولی مقامات الهی آنان را منکرند. ولی مرتفعه در عین برخورداری از فضائل و رحمت امامان و اعتراف به حقیقت آنان، این اقرار را برای خودشان و نژادشان تنفیس نموده و در واقع طمع در ولایت کرده و خودشان را عین امام می پندارند و بدینگونه واژگون شده و در فساد و رسوائی غرق می شوند مثل بسیاری از پیروان فرقه های درویشی و متصوفه که در جرگه مرتفعه هستند. و امّا بسیاری از فقها و علمای قشری شیعه در جرگه مقصره میباشند که امامان را حداکثر فقها و علمائی کاملتر از خودشان می دانند و لاغیر! ولی تالی و غالی که شباهتی ظاهری با این دو گروه طاغی دارند دارای ماهیتی متفاوت هستند و ایرادشان در عدم درک کامل فضیلت و مقام الهی امامان است که تالی در فهم مشکل دارند و غالی در بیان! ولی هر دو در هدایت ائمه هستند و رستگارند!

۱۶۳۸- و امّا مهمترین رسالت اولیای امام زمان در عصر غیبت همین تبیین عقلی و علمی مقامات ائمه هدی می باشد و ظاهر ساختن علم درجات این کمال و ره نمودن طالبان در این وادی!

۱۶۳۹- در حقیقت مقصره کسانی هستند که امامان را در سطح خود تنزل می دهند و بدینگونه دعوی امامت دارند (در عمل). ولی مرتفعه درست بعکس هستند یعنی خودشان را به سطح امامان بالا می برند و طمع در امامت می کنند. پس حاصل این هر دو گروه یکسان است و لذا در طول تاریخ شاهدیم که همواره این دو گروه مدعی و دشمن یکدیگر بوده اند که تحت عنوان جنگ بین فقها و متصوفه شهرت یافته است که منظور فقهای مستکبر و صوفیان متقلّب است. این دو روش تنفیس امامت است: تنفیس آخوندی و درویشی! این دو جلوه از شیعه ضد شیعه است! دو استکبار در لباس تشیع! تنفیس فقاهتی و تنفیس شاعرانه!

۱۶۴۰- در حالیکه بقول امام صادق(ع)، گروه تالی و غالی هر دو مؤمنان تسبیحی هستند که در فهم و بیان تسبیحی مشکل دارند که در هر عصری تحت ولایت و معرفت اولیای امام زمان هدایت و رشد می یابند. در حالیکه مقصره و مرتفعه همواره منکرین این اولیاء و عرفای حقّه بوده اند که بصورت دو نوع انکار آخوندی و درویشی بروز کرده است. همانطور که درباره حلّاج هم شاهد اتّحاد تکفیری این دو گروه مقصره و مرتفعه بودیم. یعنی اتحاد فقهای حکومتی و صوفیان حکومتی!

۱۶۴۱- و اولیای امام زمان در عصر غیبت که مظاهر علم قرآن و بیان در هر دوری هستند مشکلات علمی و بیانی این دو گروه تالی و غالی را برطرف میسازند.

۱۶۴۲- همچنین در هدایة الکبری خطبه ای از امام علی(ع) آمده که آن حضرت خود را در عصر غیبت امام دوازدهم همان مهدی ها و حجّت هائی می خواند که در هر عصری بهر صورتی که بخواهد بازمی گردد و زمینه جهانی ظهور فرزندش مهدی را مهیا می سازد که عین همین معنا در خطبه بیان و افتخاریه و نورانیه هم آمده است که نورش را در عصر غیبت به هر یک از شیعیانش که بخواهد می تاباند و از آنها تجلّی می کند که هر کسی این حق را رد کند مرتد است. و این تجلیات خود را اعلون، عالیین یا علیین می نامد. و سپس می فرماید که وای بر مسلمینی که مرا به یاد نیاورند و یا خود را به تجاهل زنند و انکار کنند با اینکه همه نشانه هایم را درک می کنند. و سپس ظهورش را در سراسر ممالک عالم بصورت قیامهای عدالتخواهانه یکایک گزارش می فرماید از روم (اروپا) و مصر و شامات تا هندوستان و ترکستان و چین! که جملگی بیانگر انقلابات این دوران است به رهبری انقلابیون علی وار و علیین! همانطور که ما در سائر آثارمان همه این آزادیخواهان و عدالت طلبان انقلابات اخیر جهان را با همین هویت بیان کرده ایم و همانطور که در واقعه نزول روح بسیاری از این رهبران همچون گاندی و لنین و چه گوارا و مالکوم ایکس را از علیین و اولیاء یافتیم که در آن واقعه با ما بیعت نمودند. این معنا را طالقانی بزرگ نیز بیان نمود و مورد تکفیر و غضب حوزه های علمیه قرار گرفت و متهم به التقاط گردید.

۱۶۴۳- برخی از علماء و فقهای شیعه به گمان خود جهت پیشگیری هر دجال و دجالیت و مهدویت کاذبی اصلاً بنیاد و ارکان تشیع در آخرالزمان یعنی اصل بابیّت و مهدویت و حجّیت و علویت و رجعت را انکار کرده اند و بدینگونه جهت مبارزه با دجال، مجبور می شوند خود امام زمان را هم انکار کنند. این بخشی از همان گروه مقصره است که امام صادق(ع) معرفی کرده اند. این غایت محافظه کاری شیعی است که لاجرم کل ارکانش را هم منکر شده است تا تشیّع در خطر نیفتد!؟ در حالیکه امام زمان(عج) بدون یاران، اولیاء، قائمان و مهدی های خود مطلقاً نه موجودیتی دارد و نه امکان ظهور! و فقط اسمی مقدس و دست نیافتنی و ظهور نکردنی است همچون خدای ماورای آسمانها که اگر پا بر زمین نهد آلوده می شود!؟ "اوست خدائی که هم در آسمان است و هم بر زمین." قرآن- این نوع علما و فقهای شیعه بقول قرآن کریم همانهائی هستند که سوگند می خورند که این عرفا و علیین و مجاهدان اهل دوزخ هستند و گمراه! (اعراف- ۴۹) این همان منطق ابلیس است که آدم(ع) را لجنی میدانست و در حقیقت تجلّی حق از خلق را عداوت میکرد و با خداوند جدل می نمود تا غایب و پنهان شود تا آلوده به آدم لجنی نشود و در عوض خود ابلیس را که از جنس آتش و استریل است خلیفه خود نماید. این ملایان استریل و پاستوریزه از این شجره اند که هنری جز تکفیر اهل حق ندارند! و تکفیرشان همان تلاش برای استریل کردن خدا و دینش می باشد که این اندیشه آتش پرستی و شیطانزدگی است.

۱۶۴۴- روایات کثیری در مزمّت فقها از نبی اکرم(ص) و ائمه هدی وارد شده است که یکی از آنها اینست که در آخرالزمان قومی پلیدتر از فقها بر روی زمین نیستند. روایت دیگری می گوید که در ظهور امام زمان تعداد شانزده هزار فقیه پینه بر پیشانی و قرآن در گردن بطور مسلح در مقابل امام می ایستند و می گویند: ای فرزند فاطمه برگرد که ما را به تو نیازی نیست...! این روایات نشان می دهد که تنها مدعیان امام زمان کسانی هستند که بر جای او نشسته اند و در عین حال هیچ شناختی از حقیقت امام و امامت ندارند و نمی خواهند داشته باشند. این روایات تا حدودی بیانگر فقهای داعش و طالبان است زیرا آنها هم به لحاظ اعتقادی به ظهور مهدی موعود باور دارند و برخی از آنها خود را امام میخوانند.

۱۶۴۵- آیا براستی سرّ اینهمه روایات ضد فقاهتی در آخرالزمان و در قبال ظهور امام از چه روست؟ مگر فقاهت تنها دژ حراست از شریعت محمدی نیست؟ آیا مگر امامان ما اوصیای محمدی نیستند؟ پس چرا فقهایش از صدر اسلام تا کنون در نقطه مقابل ولایت ائمه هدی در اولیاء و عرفا قرار داشته اند. در انقلاب اسلامی ما نیز از همان نخستین ایام پیروزی مسئله فقاهت در محور همه تشنجات و تفرقه ها و ترورها و اعدامها قرار داشته است. امروزه در جهان اسلام نیز محور همه کشتارها همین موضوع است یعنی جنگ بین موافقان و مخالفان فقاهت و اجرای آن! جنگ بین فقها و دولتها، فقها و مردم و بین فقها و فقها در درون و برون از دولتها! و نیز جنگ بین فقهای فرقه ها!

۱۶۴۶- یکی از مهمترین مسئله معرفت شناسی عقیدتی جامعه ما نیز همین امر است زیرا کل کشور و قوانین اساسی و اجرائی و قضائی و اجتماعی و دولتی تماماً بر موازین فقاهت شیعی بنا شده و مستمراً بر ابعاد و کثرت این قوانین فقهی در مجلس افزوده می شود و با نظارت کامل شورای نگهبان جریان می یابد. ولی خروجی این واقعه افزایش روزافزون مفاسد و مظالم و تباهیها و بداخلاقیها و دزدیها و زناکاریها و جنایتها و دروغگوئیها و ریاکاریها و خیانتها در همه ارکان جامعه و دولت است تا آنجا که طبق آمار رسمی در اکثر مفاسد رکوردار منطقه و گاه جهان هستیم. این یعنی چه؟ آیا فقاهت بد است یا مردم بد هستند و یا زمانه بد است که اصلاً امکان اجرای قوانین فقهی را نمی دهد؟ و یا مسئله چیز دیگریست؟ چند سال پیش بمناسبت سی اُمین سالگرد انقلاب مقاله ای درباره کارنامه فرهنگی انقلاب نوشتم که بخاطرش دستگیر و محاکمه و زندانی شدم البته به بهانه های کذائی دیگری! زیرا همه آنها بخوبی می دانستند که همه آن موارد واقعیت دارد و بلکه اوضاع بدتر از آن چیزیست که من نوشته بودم. و لذا از بابت مطالب آن مقاله هیچ سخنی به میان نیاوردند و بلکه پاپوش هائی مضحک به میان آوردند تا ما را از نوشتن منصرف سازند. آیا براستی مسئله چیست؟ آیا این یک معمای فقهی است یا فرا فقاهتی؟

۱۶۴۷- علاوه بر ایراداتی که در نصّ بسیاری از قوانین و احکام فقهی ما در عصر جدید وجود دارد (مثل مسئله ربا و مالکیتهای کلان) که ناشی از اجتهادهائی غلط است سائر قوانین فقهی کاملاً درست و برحق و عادلانه هم اجرا نمیشوند و چنگی به دل و روح مردم نمی زند و همه شبانه روز مترصد دور زدن آن هستند که این امر تا قلب دولتها هم مصداق دارد و لذا کلانترین جرم و جنایات و دزدیها در داخل دولتها رخ داده است. قوانین و احکام جز مقادیری الفاظ و عبارات نیستند. آنچه که به قوانین جان و روح و ضمانت اجرائی می بخشد امر دیگری است که آنرا ایمان خوانند که لااقل در منطق شیعی ما از نور وجود امام زمان و اولیایش بر قلوب مردمان می تابد. پس معلوم است که جای این امر دوم یعنی ولایت امام(ع) خالی است که به مثابه روح فقاهت و قانون است. زیرا اجرای به قانون، ایمان به آنرا می طلبد و ایمان به آن مستلزم ارادت و محبّت و معرفت در حق آن است که جز از وجود اولیای الهی بر مردم نمی رسد.

۱۶۴۸- پس بار دگر به جدائی فقاهت و ولایت رسیدیم که علت العلل همه این بدبختی هاست و راه حلش هم الحاق فقاهت به ولایت امام زمان است ولایتی که جز محبت و معرفت حق نیست. جدائی فقاهت از این ولایت موجب شده که از فقاهت جز جباریت و شقاوت و حاکمیت باقی نماند که قلوب مردم را بیزار میسازد و اکراه در دین را پدید می آورد که امری اجتناب ناپذیر است. این همان انشقاق ولایت فقیه است زیرا فقیه فاقد ولی فقط بقدرت جبر و زر و زور و تزویر می تواند حکومت کند که حاصلش همین می شود که شده است که متأسفانه کل این بدنامی به حساب اسلام و تشیع و انقلاب و فقه نوشته شده است و از همه تأسف بارتر به حساب "ولایت"! که منظور از ولایت همان ولایت امام زمان در

اولیای حقه اوست که صاحبان روح و نوری از اویند! دلی که مرده و بی نور و شقی و کافر است چگونه می تواند حکم خدای را بپذیرد!؟ کسی که با ولی خدا مشکل دارد چگونه می تواند حکمش را بپذیرد؟ مسئله همین است و جز این نیست! در این مسئله بمان و بیندیش تا درباره مهمترین بحران عصر ما علم و بصیرت یابی!

۱۶۴۹- دلی که به روح و نوری از اولیای الهی زنده و منور شده باشد بطور فطری مشتاق به تقوا و اطاعت از حکم خداست و فطرتاً هم اصولش را می داند و حداکثر در جزئیاتش نیازمند به فقاهت است. اینست پاسخ مسئله!

۱۶۵۰- حالا به پاسخ آن معما میرسیم که چرا فقهای رسمی شقی ترین دشمنان ظهور امام زمان می شوند! البته آن فقهائی که خود را بی نیاز از ولایت اولیای الهی می دانند و فقاهت را بخودی خود عین ولایت می پندارند! پدیده ولایت فقیه بعنوان مهمترین عنصر تناقض و تشنج و تفرقه و بحران در جوامع اسلامی و از جمله جامعه ما، از اینجا نشئت میگیرد زیرا فقیه می پندارد که فی ذاته دارای ولایت است حال آنکه نیست! اینست که ولایت فقیه در جامعه ما و کل جهان اسلام، تبدیل به بغرنجترین معمای آخرالزمان شده است زیرا یک دعوی دروغین است. بهتر است که بجای "ولایت فقیه" بگوئیم فقاهتِ ولی! فقهی که ولی نداشته باشد مثل جسدی بیروح است که میخواهد بر زندگان حکومت کند و نمی تواند. اگر آقای خمینی بر حسب اتفاق فقیهی صاحب ولایت بود این قاعده شامل حال همه فقها نمی شود همانطور که نشد! تازه خود آقای خمینی هم که کار به فقاهت رسید درماند و کنار کشید زیرا پیروزی انقلاب آستانه ورود به آخرالزمان بود!

۱۶۵۱- از همه این حقایق تلخ و عبرتها لااقل درمی یابیم که فقاهت آخرالزمانی امری بکلی متفاوت از فقاهت روائی-اجتهادی عصر سنّت است. فقاهت آخرالزمانی بایستی منتج از علم و عرفان و حکمت آخرالزمانی باشد و ولایت آخرالزمانی!

۱۶۵۲- طبق قول نبی اکرم(ص) پس از دوازده امام، دوازده مهدی داریم که داشته ایم از حسین بن منصور حلّاج تا به امروز در طی دوازده قرن عرصه غیبت! پس اینک بایستی به نور عقل و علم و حکمت و عرفان امام شناسی به استقبال امام زمان برویم و ظهور مدینه فاضله امام که همان جنات نعیم اوست همانطور که شرح دقیقش در خطبه ای از امام علی(ع) در کتاب هدایة الکبری آمده است. و ما این معنا را سالها پیش از این، قبل اینکه چنین خطبه ای را بیابیم به نور علم امام، تبیین کرده بودیم در رساله "مدینه فاضله امام زمان"!

۱۶۵۳- "و در آن روز دین فقط برای خداست. پس وقتی که زمین از ناپاکیها تصفیه شد نهرهای آن با آب و شیر و عسل و شراب بی غش جاری می شود و دربهای آسمان برای خیرها گشوده می شود و آسمان نعماتش را فرو می ریزد و زمین گنجهایش را برون می افکند... و همه حیوانات و انسانها در صلح و مهربانی با هم زیست می کنند و هر هراسی از میان میرود... ضعف و خستگی و افسردگی و بیماری و ناامنی از زمین رخت برمی بندد. و مؤمن از پیرایش مو و گرفتن ناخن و شستن لباس و حمام و طبیب بی نیاز میشود و با فصاحت با هر بشر و حیوان و پرنده ای سخن می گوید و جمیع زبانها و مذاهب از بین می روند و زبان و مذهب واحدی بر جهانیان پدید می آید... و مؤمن از دنیا خارج نمیگردد مگر آنکه از پشت خود هزار فرزند ذکور مؤمن و موحد و متّقی را دیدار کند." به نقل از امام صادق(ع) در کتاب هدایة الکبری! پس درک می کنیم که جامعه امام زمانی، یک جامعه مطلقاً غیرصنعتی است و بلکه یک جامعه بهشتی می باشد و بلکه بقول علی(ع) در همین کتاب مذکور، جامعه صنعتی دوزخی است که کافران و اشقیاء در آن عذاب و هلاک می شوند و مؤمنان از آن خروج می کنند.

۱۶۵۴- پس آن فقه و احکامی که در آخرالزمان بواسطه امام زمان بر بشریت جاری می شود حاصل علم تأویل و تجلی و علم روح و بیان، و علم تسبیح و تنفیس و علم نسخ و مسخ و علم درجات و اکوان و دورانها و طبقات زمین ها و آسمان در انسانهاست که عدالت و رحمت و نعمت و سلامت و عزّت و برکت و هدایت و معرفت و وحدت وجود را برپا می سازد. این فقاهت روائی به جای مانده از صدر اسلام به مثابه مقدمه ای جهت ختم جاهلیت و ضلالت و شقاوت عربی است که هنوز براساس آن کفر حکم می کند تا منجر به اسلام و ولایت الهی گردد. فقاهت امامیه مطلقاً اینگونه نیست و

فقط بر نزول روح الهی و معرفت توحیدی و علم لدنّی و حکمت وحدت وجودی و ارادت و محبت و رحمت مطلقه امام در قلوب مردمان حُکم میکند که دین خالص را برپا می سازد که فقط برای خداست و خلق جدید انسان و جهان را می آفریند. با توصیف امام صادق(ع) از جامعه موعود امام زمانی که همه معصومین نیز در آن حضور دارند به حقیقت تجلی وحدت موجودات می رسیم که حاصل ایمان و عرفان وحدت وجود بین انسان و خداوند است به نور حضور ائمه هدی که همان انوار ازلی حق هستند.

۱۶۵۵- در ادامه گفتگوی مفضل بن عمر جعفی با امام صادق(ع) در کتاب "هدایة الکبری" آمده است که: "مفضل به امام صادق(ع) گفت: مولای من، حقیقتی از خودتان را بمن بنما تا قلبم بر حق امامت شما اهل بیت ثبات و یقین یابد. آیا از سلطه الهی شما در عالم هستی در کتاب خدا هیچ نشانه ای آمده است؟ سپس امام صادق آیات کثیری از قرآن را تلاوت نمود که جملگی با ضمیر "ما" سخن می نمود به این مضمون که: "مائیم که جهان را آفریدیم و رسولان را بسوی مردمان گسیل داشتیم و ظالمان را هلاک کردیم و بر مؤمنان رحمت نمودیم و همه را توصیه کردیم تا پروردگار عالمیان را به یگانگی حمد و تسبیح نمایند و...!" سپس مفضل گفت: قربانت گردم تقریباً همه قرآن به همین ضمیر و به همین صورت سخن گفته است! امام صادق(ع) فرمود: کاملاً درست است این "ما" همانا ما اهل بیت عصمت هستیم! اگر ما نیستیم پس چه کسانی هستند؟ و هر کجا که خداوند در کتابش اوئی (هو) را مأمور به اجرای امرش می کند این "او" نیز امام است. و هر کجا هم که خداوند گروهی را امر به تسبیح یا القای امر و وحی خود به انبیایش می کند این گروه هم ما اهل بیت هستیم و...!" (نقل به مضمون)

۱۶۵۶- ما این حقیقت را از سالها پیش از این قبل از رسیدن به این رسائل حجتهای ائمه هدی (مثل امّ الکتاب، الهفت و هدایة الکبری) در سائر آثارمان به نور عقل و معرفت به اثبات رسانده بودیم بخصوص در کتاب خداشناسی امامیه و مبانی عرفان امامیه که همان امام شناسی قرآنی است. و اینک در آخرالزمان در عرصه رجعت ائمه هدی، همه این حقایق رخ خواهد نمود و کسانی که بر آن کافرند هلاک می شوند و مؤمنان عارف و صدیق هم به نسخ و استنساخ الهی امام زمان، صاحب ارواح قدسی می شوند و به این انوار ازلی می پیوندند. انواری که جمله متجلی از اسم "العلی" در قرآن کریم هستند که به امر و اذن الهی مخلوقات جهان را آفریدند و بسوی انبیای الهی به اذنش وحی نمودند و انبیاء را حمایت کردند و معجزاتشان را به ثمر رسانیدند و بر اشقیاء عذاب نازل کردند و مؤمنان را بسوی خداوند هدایت نمودند و در دور محمدی، به صورت بشریت در چهارده معصوم رخ نمودند که همان انوار پنج تن و روح ارواح هفتگانه و ولایت چهارده معصومند. و ما به فضل الهی و نور عقل محمدی همه این حقایق را از راه غیر قرآن و روایات، کشف و تبیین نموده ایم و عاقبت به لطف الهی در واقعه نزول روح امّ الکتاب همه این معصومین بر راستی این معارف شهادت میدهند در رویاها و روایات و آیات قرآنی و از درب کلام ابواب ائمه هدی همچون سلمان و جابر و مفضل و محمد بن مفضل و محمد بن نصیر و حسین بن حمدان خصیبی و حلّاج و دیگران! اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم! این ابواب و حجتهای ائمه هدی در تاریخ تا به امروز همان مؤمنان و عارفانی هستند که خداوند آنها را از طینت امامان به خلق جدیدی می آفریند همانطور که قبلاً از زبان امام صادق در "الهفت الشریف" شاهد بودیم در باب آفرینش عارفان! و خداوند آفرینش این بنده اش را نیز بر همان طینت قرار داده است.

۱۶۵۷- و آنگاه امام صادق(ع) در ادامه پاسخش به مفضل می فرماید: هرجا که در قرآن انزلنا، انّا جعلنا، انّا ارسلنا، انّا اوحینا است (نازل کردیم، قراردادیم، فرستادیم، وحی نمودیم...) آن مائیم و خداوند چیزی گرامیتر از ما در جهان نیافریده است. و هر جا که اَنا، ایّای، خَلقتُ و رَزقّتُ، اَمتَّ، اَحییتُ... و اَبَدیتُ و اَنشاتُ و ارسلتُ است آن در نطق ذات خداوند به ماست (من، مرا، خلق کردم، رزق دادم، میراندم، زنده کردم، ابداء کردم، آفریدم، فرستادم و...) پس مائیم که به امر او می آفرینیم، رزق می دهیم، می میرانیم و زنده می سازیم و ابداع می کنیم و رسولان را می فرستیم! مثل این آیه "آسمان را با دستان بنا کردیم همانا که ما وسعت دهنده ایم و زمین را گسترانیدیم به بهترین وضعی. و از هر چیزی زوج آفریدیم شاید که شما خدای را یاد کنید و بسوی او روید..." ذاریات ۵۰-۴۸- پس ما بودیم که به امرش آفریدیم و خلق را بسوی او فراخواندیم. و آنگاه به مفضل فرمود مثل این آیات در قرآن بسیار است و "به تحقیق که از نزد خود به تو ذکری دادیم." طه-۹۹- در حقیقت اکثر قریب به اتفاق آیات قرآنی یا کلام "ما" (ائمه) است که با خلق سخن می کنند

و خلق را بسوی خداوند می خوانند. و یا کلام خداوند با خلق است که خلق را بسوی او (هو) یعنی امام می خواند. این همان امام شناسی قرآنی در مجموعه آثار ماست که اینک امام صادق(ع) بر آن شهادت می دهند. و اینست که علی(ع) فرموده که براستی مائیم شأن نزول قرآن! یعنی امامان هستند که از طریق نازل کردن ارواح بر قلوب مؤمنان و عارفانشان، بطنهای قرآن را در قلوب و اندیشه شان تأویل می کنند و خود مهد تجلّی آیات هستند و از این تجلّیات رخ می نمایند و وجوه ربّ را آشکار می کنند. که حجّت حقانیت این امر کل زندگی معنوی خود ماست که بخصوص در این کتاب تبیین نموده ایم که همه ارواح منزله همان ارواح طیبه ائمه هدی بوده است که بطون قرآن را بر ما تأویل نموده است که مجموعه آثار ما تبیین همین امر است که در این رساله یکجا جمع آمده است تحت عنوان ده علم از ده روحی که در زندگیمان بر ما نازل شده است از جانب معصومین محمدی(ص)! علم تأویل و تجلّی و روح و بیان و تسبیح و تنفیس و نسخ و مسخ و قائمیت و قیامت که حاصل این ارواح دهگانه اند: روح ایمان، روح شهود، روح حفظ، روح فکر، روح جبروت، روح علم، روح عقل، روح القدس، روح اکبر و روح اعظم! که هر یک از این ارواح حامل و مبیّن هر یک از این علوم مذکورند که قائمیت و قیامت هم از روح القدس هستند و رجعت هم از روح اکبر و روح اعظم است. همانطور که امام صادق(ع) در هدایة الکبری میفرمایند که تولد و حیات امام دوازدهم اصلاً نوری بوده است و لذا ظهورشان در آخرالزمان به مثابه ظهور همه معصومین است و این معنای رجعت می باشد که عین واقعه تأویل نور است: الله، نور آسمانها و زمین است! قرآن- پس ظهور و رجعت معصومین در آخرالزمان از وجود امام دوازدهم همان ظهور کلمة الله است که از زبان امامان ما بارها نقل شده است. و امام دوازدهم در هر عصری قائمی دارد که برپاکننده قیامت آن عصر است به امرش و نور و شفاعت و عدالتش که این روز پنجاه هزارساله را رهبری و قائم می سازند و اینان همان حجتهای ناطق امام هستند که امام زمان در آنها و با آنهاست به نورش! و این همان ظهور خلّاقه قرآن است در آیات و آفاق و انفس و بطون! تا بدانند که او حق است. (قرآن کریم)-

۱۶۵۸- در هدایة الکبری در ادامه سخن امام صادق درباره ظهور جهانی امام دوازدهم می خوانیم که آن حضرت همه کتب آسمانی عهد کهن از همه مذاهب تاریخ را به اصل و حقیقت تحریف نشده اش برای پیروانش آشکار می کند و پیروان همه ادیان را به حق واحده دین خدا رهنمون می شود تا کافران و مؤمنان حقیقی این ادیان معلوم شوند. پس معلوم می شود که این مرحله از ظهور حضرت ماقبل از ظهور قهارش می باشد که سراسر رحمت و حجت و معرفت و دعوت به هدایت واحده است و این هنوز ظهور نوری و رحمانی است که بواسطه حجت های عرفانی آن حضرت در سراسر جهان انتشار می یابد. همانطور که مثلاً کسی چون لوئی ماسینیون پس از عمری تحقیق درباره حلّاج(ع) و سلمان(ع) و فاطمه اطهر(ع) به زیارت عتبات عالیات و مقام حلّاج می آید و در آنجا بناگاه با امام زمان دیدار می کند و طبق اعتراف خودش با این دیدار به ناگاه به اسرار قرآنی در دلش آگاه می گردد و حق واحده ادیان الهی را درک می کند و خودش در عصر ما یکی از منادیان این حقیقت در جهان است که حقایق مذهب امامیه را به نابترین و خالصانه ترین بیانی آشکار کرده است تا آنجا که امروزه بسیاری از محققین جهان اسلام اعتراف می کنند که تشیع ماسینیون به حقیقت این مذهب بسیار نزدیکتر از تشیع اکثر علمای شیعه است که دکتر شریعتی و کوربن دو تن از معروفترین شاگردان مکتبش می باشند که حقایق امامیه را در سراسر جهان انتشار داده اند بهمراه تکفیر علمای مالی شیعه، همانطورکه از عصر اموی و عباسی نسبت به سلمان(ع) و حلّاج(ع) تاکنون ادامه یافته است. و ماسینیون در عصر ما تنها کسی است که با تقوای علمی خود بما نشان میدهد که یکی از نخستین انحراف شیعه از عصر غیبت امام زمان این بود که وکلای مالی امام را وارثان و اوصیای نور هدایت پنداشته اند و عرفا و حکیمان و حجتهای امام را انکار و تکفیر نموده اند که این انحراف از عصر حلّاج و بر محور انکار حق او آغاز شده و تا به امروز استمرار دارد. هرچند که این انحراف ممکن است هیچ ربطی به خود وکلاء و نواب مالی امام زمان نداشته باشد لیکن پیروان آنان که جز امور مالی از امام را نمی شناختند و شیعه گری آنها جز دنیاپرستی آنها نبود بواسطه حکومت آل بویه و فقهائی چون شیخ مفید و صدوق و خاندان ابن بابویه و نوبختی تبدیل به انکار نور هدایت امام در عرفا و اولیای حق گردید و از معنویت تهی شد و در فقاهت مادی تبدیل به شیعه ضد شیعه و غیبت پرستی و قبرپرستی و تعزیه پرستی و شرع پرستی و نمازپرستی و زکات پرستی و دعاپرستی گردید و بکلی از حق امام بیگانه و بلکه خصم شد. این انحراف و ظلمت شیعی که قلمرو پیدایش

شیعه "مقصره" است تدریجاً بواسطه علمای رشید و شجاعی چون خواجه نصیر طوسی و شیخ بهائی و حیدر آملی و ملاصدرا و علاء الدوله سمنانی و دیگران شکسته شده است!

۱۶۵۹- بخشی از کلام امام صادق در هدایة الکبری در باب مقدمه ظهور قائم آل محمد(ص) را نقل می کنیم:

"قائم پشت خود را به کعبه تکیه میدهد و میگوید: ای خلایق آگاه باشید که هرکس میخواهد به ابراهیم و اسماعیل بنگرد پس منم ابراهیم و اسماعیل! و هرکس میخواهد به موسی و یوشع بنگرد پس منم موسی! و هر که می خواهد به عیسی و شمعون و به محمد(ص) و امیرالمؤمنین و همه امامان از فرزندان حسین بنگرد پس آگاه باشید که من همه آنها هستم! پس بمن بنگرید و از من سؤال کنید من اثر همه خبرهائی هستم که به شما رسیده و آنچه که به شما نرسیده است. پس هر کس صحف و کتب آسمانی را میخواند بمن گوش فرا دهد. پس صحف آدم، صحف نوح، صحف ابراهیم و تورات جامع و زبور تام و انجیل کامل و سپس قرآن را آنگونه که بر محمد نازل شده بطوریکه چیزی از آن ساقط و حذف و تبدیل و تحریف نشده است را بر امتها می خواند و سپس امتهای همه این کتابها و انبیاء به حقایق دین خود آگاه شده و می گویند بخدا قسم که اینست صحف حقیقی و تورات و انجیل و قرآن حقیقی! پس خدا لعنت کند کسانی را که کتابهای ما را تکه پاره و تحریف کرده بودند..." و پس از این وقایع است که سائر حوادث خونین علائم ظهور پیاپی رخ می دهد همچون کشتن سفیانی و تخریب خانه کعبه و مساجد بدست امام زمان و سائر امور که امتحانی عظیم برای مسلمین است و نیز زنده ساختن ابوبکر و عمر و آشکار ساختن کرامات و معجزات بدست این دو که بزرگترین امتحان شیعه بدست امام زمان است. با توجه به این سخن امام صادق(ع) باید گفت که ظهور ناجی موعود دارای سه مرحلهٔ کلی است که مرحله نخست آن که اساس قیامت آخرالزمان است همانا بازخوانی حقایق و اسرار کتب آسمانی و معارف دین خداست که در طول تاریخ بدست ملایان شرک تبدیل و تحریف شده است و یا به کلی انکار گردیده است که این بمعنای رحمت مطلقه و اتمام حجت کامل بر بشریت است همانطور که حلّاج می گوید: هر که قرآن را به حقیقت تلاوت نماید قیامتش برپا میشود که این قیامت در اعصار گذشته به نور امام زمان در انگشت شماری از عارفان بواسطه تلاوت قرآن برپا شده است ولی در آخرالزمان بواسطه خود امام برهمه امّتها قرائت می شود که برپا کننده قیامت امتهاست. و مرحله دوم این ظهور جداسازی کافران و مؤمنان است در درجات که کافران دچار هلاکتها و مسخها می شوند و مؤمنان هم بر ارض ملکوت و جنّات نعیم امام وارد می شوند. بنابراین درک می کنیم که میزان نهائی این قیامت همان علم دین و معرفت توحیدی است و انتخاب بشر در قبال آن.

۱۶۶۰- یکی از اسرار و مسائل جنجالی مربوط به علائم ظهور موعود همانا تخریب خانه کعبه و مساجد روی زمین بدست مهدی است که در اکثر روایات شیعی و سنّی آمده است که برخی از علماء آنرا منکرند و برخی دیگر این تخریبها را به سفیانی نسبت می دهند و برخی هم برای آن مفاهیم تأویلی قائلند. ولی حقیقت اینست که اماکن مذهبی نه فقط در اسلام بلکه در همه ادیان الهی مهمترین کانونهای شرک و نفاق بوده اند که از همین اماکن به جنگ با انبیاء و اولیاء پرداخته اند علاوه بر اینکه این نوع اماکن در همه مذاهب در عصر ما تبدیل به اشرافی ترین کاخها گشته و براستی واضحترین نماد بت پرستی تحت عنوان توحید گشته اند. که اصل جاذبه شان در نزد مشرکان از همین بابت است. و این در حالی است که مهدی موعود مظهر مطلقه توحید جمالی است یعنی ظهور کلمة الله که جمیع ثنویتها و اضداد را در وجودش یگانه ساخته است و لذا پیروان همه مذاهب توحیدی که از سنگر این نوع اماکن بر علیه امام به جنگ میپردازند قلمروهای شرک خود را از دست می دهند و امروزه شاهدیم که خانه کعبه خود بهانه ای برای همه پلیدیها و شرکها و نفاقها برای مسلمین و حکومتهایشان گشته است. و از همین کانون است که فتوای تکفیر مؤمنان صادر میشود. اینک این سخن مشهور حلّاج که یکی از اسناد اتهام به او بود بهتر فهم می شود که می گفت "تا خانه کعبه در دل مؤمنی ویران نشود موحّد نمی شود" که خود ما نیز در رویاروئی شاهد این واقعه در خویشتن بوده ایم و همچنین میدانیم که امام حسین(ع) نیز به جرم رها کردن مراسم حج تکفیر شد و اینک این روایت مکرر از پیامبر و ائمه هدی را بهتر درک می کنیم که چرا امام زمان پشت به خانه کعبه با مردم سخن می گوید یعنی پشت به قبله! زیرا اینک خدای قبله به نور خلیفه اش رخ نموده است. پس این کلام الهی در کتابش بیانگر همین واقعه است: "زمین به نور پروردگارش منوّر میشود و همه چیز برای او ظهور می کند پس هر سوئی روی اوست." آیاتی از قرآن- پس در چنین

روزی اگر کسی بگوید که فقط خانه کعبه سمت و سوی خداوند است خداوند را محدود کرده و مشرک محسوب می شود: "خداپرستی این نیست که روی به شرق و غرب کنید بلکه آنست که روی خداوند را جستجو نمایید." قرآن کریم- و میدانیم که روی خداوند همان امامان و اولیایش هستند که جملگی به نور امام زمان رجعت کرده و رخ می نمایند همانطور که امام صادق(ع) متذکر شدند. زیرا قائم آل محمد مظهر نورالله است پس با ظهورش همه اهل بیت خدا نیز ظاهر می شوند. پس دیگر نیازی به آن خانه عتیق نیست بلکه کل زمین بیت الله می شود یعنی جنّات نعیم. و امسال نیز شاهدیم که متولیان خانه خدا بسیاری از مسلمین و بخصوص شیعیان را از ادای حج محروم کرده اند که این واقعه ای بس مبارک است هم برای رسوائی متولیان کذاب خانه خدا و هم برای بیداری جان شیعیان!

۱۶۶۱- همانطور که امام صادق(ع) فرمودند قائم آل محمد در نخستین فاز فرهنگی و معرفتی و ارشادی ظهورش بر کل بشریت و پیروان همه مذاهب برای هر قومی بصورت و هویت پیامبر و امام همان قوم بیرون می آید و به زبان و فرهنگشان سخن می گوید و حقایق توحیدی دینشان را آشکار می سازد زیرا فرمود: منم آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد و همه ائمه طاهرین. که این سخن گویان مهدوی امام همان یاران و اولیاء و ابدال و ابرار هستند که جملگی تجلّیات امام و زبانهای او در میان اقوام بشری می باشند و این نخستین مرحله از ظهور موعود است. پس در حقیقت باید گفت که عصر انقلابات در سدهٔ اخیر جهان همانا عرصهٔ ظهور اولیاء و سخن گویان حقایق هر مذهب و ملّتی بوده است از جمله انقلاب اسلامی ایران به همراه سخن گویان علمی و عقیدتیش. و اما رسالت ما جمع توحیدی همه این مذاهب و مکاتب عصر جدید جهان و وحدت حقایق همه این اولیاء و سخن گویان در لوای دین کامل و مذهب امامیه و تحت الشعاع نور کلمة الله بوده است که دین واحد جهانی را رقم زده است که حقانیت همه مذاهب و مکاتب را شامل است که در کشور ما متهم به التقاط است. از این منظر به راز این کلام الهی در کتابش بهتر آگاه می شویم: "رستگاران و هدایت شدگان حقیقی کسانی هستند که به همه سخنها گوش فرا می دهند و بهترینها را برمی گزینند." که بهترینها و توحیدی ترینها و انسانی ترینهای همه مذاهب و مکاتب در حکمت و عرفان امامیه متمرکز است آنگونه که ما تبیین نموده ایم که خلاصه اش همین رسالهٔ حاضر است.

۱۶۶۲- همانطور که امام صادق(ع) در "هدایة الکبری" و خود امام زمان(عج) در خطبه "سباسب" فرموده اند ظهور مهدی موعود هرگز به شخص و جسمانیت نیست بلکه به نورانیت و معرفت است و این همان کلام امام علی(ع) در خطبه نورانیه می باشد که ایمان شیعی را فقط عرفان نوری امام خوانده است یعنی شناخت نور امام در جهان به عقل و علم و حکمت و معرفت توحیدی و قرآنی. و طبق قول امام صادق، آنانکه امام زمان را یک فقیه دانشمند می دانند همان شیعه مقصره هستند که بدست امام هلاک می شوند همچون شیعه مرتفعه که امامان را خود خدا می خوانند بدون آنکه به آنچه که می گویند علم و ایمان داشته باشند و قصدشان از این ادعا فقط استکبارطلبی و توجیه فسادشان است (مثل برخی از پیروان فرقه های درویشی) که آنها هم بدست امام زمان هلاک می شوند.

۱۶۶۳- در حقیقت ظهور موعود بواسطه انتشار جهانی علم و عرفان امام موجب پیدایش کمال عقلانیت و در نتیجه کمال اختیار آحاد بشری است و درست از همین رو هر فرد و گروهی به قلمروئی از آگاهی و اختیار می رسد که سرنوشت ابدی خود را برمی گزیند در سمت کفر مطلق یا ایمان مطلق در قبال ادراک و فهم خویشتن! و اینست که بهشت و دوزخ به تمام و کمال آشکار می شود که مخلوق این دو نوع انتخاب است. پس امام زمان، امام عقل و اختیار تامّه است برای بشریت. و از این بابت هیچ تبعیض نژادی و زبانی بواسطه مذاهب موروثی وجود ندارد. پس چه بسا یک بودائی یا یک سرخپوست استحقاق بهشت امام را بیابد ولی یک عرب یا شیعه موروثی به جهنم رود. هرچند که ما در مجموعه آثارمان در این باب از وجوه کثیری تعقل نموده و سخن گفته ایم ولی در کتاب حاضر شاهد شهادت ائمه هدی بخصوص امامین باقر و صادق(ع) بر این حقایق بوده ایم البته به برکت کلام ابواب این امامان همچون جابر و مفضل جعفی و سید خصیبی.

۱۶۶۴- از جمله مهمترین تعالیم ائمه هدی از طریق رساله هائی که از نزد ابوابشان به ما رسیده، درباره حقیقت عصمت امامان است که نه تنها امری جبری که اتفاقاً اجر کبیر هزاران سال مجاهدتهایشان از آغاز خلقت تاکنون بوده

است. عصمتی که عین حراست از ذات و فطرت الهی خویشتن است که نهاده همه موجودات عالم است همانطورکه عصمت در لغت نیز بمعنای مراقبت و پاسداری است. پس درست خلاف آن چیزیست که در طول تاریخ در عامّه شیعیان رایج بوده است که از این حیث حتی ملائک نیز امکان ارتکاب به گناه و سقوط دارند و بعکس آن حتّی شیاطین نیز امکان توبه و رجعت الی الله دارند. و فقط با چنین معرفت و باوری می توان بار امانت الهی را به مسئولیت تمام و کمال خویش حمل نمود و مذهب اصالت جبر را که مذهب شیطان است برانداخت. زیرا اگر عصمت بر اختیار مطلق حاصل نشده باشد آنگاه فرشتگان محکوم به پاکی هستند و شیاطین محکوم به پلیدی هستند و لاجرم انبیاء و امامان هم مجبور به گناه نکردن هستند پس کافران هم مجبور به گناه کردن هستند و این که روح حاکم بر تفکر شیعی ماست علّت همه مفاسد و بدبختی های ماست که باوری تماماً ظالمانه و جبری است که خداوند را منشأ همه مظالم و بدبختیها می خواند. پس باید توبه کرد توبه ای نصوح از چنین طرز فکری بخصوص تحت عنوان شیعه. که یکی از بزرگترین برکات علم نسخ و مسخ و نیز علم قائمیت آخرالزمان، رهائی از این باورهای ظالمانه و ناحق است که به خدا و دینش نسبت داده شده است در حالیکه مذهب امامیه همانا مکتب اختیار مطلق برای عالمیان و آدمیان است در دو جهان و هفت زمین و آسمان. و این از تعالیم همه عمر ما در مکتب امامان است.

۱۶۶۵- پس ما در عرصه ظهوریم و این ظهور دوازده قرن است که آغاز شده است یعنی از همان سرآغاز غیبت! اگر توانستی این معنا را دریابی، به درکی نائل شده ای که همه تناقضات آخرالزمان را به نور توحید امام درمی یابی و از آن خروج می کنی! غیبت همان ظهور نوری امام است که در هر عصری مرحله جدیدی پدید می آید تا پایان روز پنجاه هزار ساله! از این منظر همه روایات مربوط به علائم ظهور که تدریجاً در هزاره اخیر جهان رخ نموده، درست و برحق فهم می شود که البته علائم این عصر حاضر مختص بخویش است و ظهوری برتر و انفجاری تر و جهانی تر را شامل میشود بهمراه عقل و عرفانی برتر و جهانی تر! همانطور که با ظهور رسول خاتم، نبوت ختم و کامل شد با غیبت امام دوازدهم نیز امامت ختم و کامل و جهانی شده است. پس هر کسی که جداً امام و ناجیش را طلب کند با او محشور میشود و اینست معنای غیبت امام که همان امامت روحانی- عرفانی- باطنی است! و هر که به این مقام کامل نائل آید به خاتمیت ولایت رسیده است پس این مقامی مختص به برخی نیست مقام انسان کامل است که برای همگان ممکن و واجب است. پس غیبت امام زمان عرصه حصول آحاد بشری به کمال الهی است به برکت این نور و نور علی نوری که حجّتها و مهدیها و قائمهای آن حضرت هستند. که انکار این نور علی نور در تاریخ تشیع صرفاً فقاهتی علّت العلل همه بدبختی ها و شقاوتهای شیعه بوده است مگر اینکه این فقاهت به نور ولایت امام ملحق شود!

۱۶۶۶- آنانکه در تاریخ صدر اسلام تفحص کرده و در ذات روایات و احادیث شیعی تأملاتی دارند بخوبی درک می کنند که فقاهت بطور عام و فقاهت شیعی بطور خاص تماماً مولود خلاء و نفاق رابطه امامت و دستگاه خلافت سیاسی است. تا توانی در این معنا بیندیش که شاه کلید همه مسائل تاریخ تشیع است و بدبختی های شیعه و جریاناتی که در تاریخ تحت عنوان فرق شیعی، حضور داشته اند.

۱۶۶۷- فقه اسلامی همان احکام الهی استنباط شده (تفقّه) از قرآن است و آن جز کار امام زمان که خود روح قرآن است نمی باشد زیرا نفس ناطقه امام زمان همان روح القدس است که قرآن را به محمد وحی نمود. پس امام زمان همان قرآن زنده است و برای تأویل و تفقه از قرآن نیازمند کتابش نیست زیرا خود کتاب زنده خداست و این همان معنای انسان کامل است که حامل ده روح می باشد که ذکرشان رفت که همان ارواح طیبه از امام حسن مجتبی(ع) تا امام حسن عسکری(ع) می باشد. این ده امام، ده درب ورود (صلوة) بر نور امام زمان هستند به یاری بانی امامت یعنی علی مرتضی(ع)!و لذا علی(ع) و محمد(ص) (امام دوازدهم) به مثابه اوّل و آخر امامت می باشند. یعنی علی(ع)، شیعیان لایقش را از درب یکی از این ده امام از حسن تا حسن بر نور قائم وارد می کند. که این ده امام حافظان و نمایندگان همان ده روح مذکورند از روح الایمان تا روح ازلی- احدی حق! بنابراین هر یک از شیعیان صاحب روح ولایت امام دارای یکی از هویتهای دهگانه مذکورند: حسنی- حسینی- سجادی- باقری و... تا عسکری! و یک شیعه کامل آنست که صاحب همه این ده روح شده باشد که او امام ناطق و قائم و مهدی هر عصری است و خلیفه عصری امام دوازدهم! و او را قطب هر عصری گویند که همه انبیاء و اولیاء و معصومین بر او شهادت و صلوة می کنند و بدینوسیله او را حمایت و یاری

میکنند و او فقیه ولی عصر در هر دوری می باشد که سائر فقها در ارتباط با وی دارای فقاهتی زنده و پویا و امامی هستند و می توانند همه امور مسلمین را ساماندهی کنند و در فقه و فساد آخرالزمان از تباهیها مصون دارند.

۱۶۶۸- شیعه اگر کاملی خواهی شدن و الهی گشتن   چهارده معصوم شوی و ولائی گشتن!

خود امام زمان همانگونه که از زبان امام صادق(ع) شنیدیم مظهر همه معصومین و انبیاء و اوصیای الهی است و این آشکارترین معنای انسان کامل و جامع است و جامع همه کاملان الهی! که کاملترین انسانها خود ائمه هدی هستند که مظهر علم الدرجات می باشند و ارواح ده گانه عاشورائی! که این ده روح همانطور که در این رساله شرحشان رفت ده مقام از ایمان و عقل و عروج جان هستند که حاصل صلوة ده گانه ده امام از حسن تا حسن است بر جان مؤمنان که اجر تقوا و هجرت و مجاهدت و فکر و ذکر و معرفت و تزکیه و اطاعت این مؤمنان از ولی و پیر طریقت است که از علیین (علی واران) دورانهاست. و کمال این ارواح ده گانه در جان مؤمن موجب الحاق تمام و کمالش به نور محمد بن حسن عسکری است. پس امام اوّل (علی(ع)) و امام دوازدهم به مثابه باب ورود و خروج مؤمنان به عرصه قیامت آخرالزمان و قیامت کبرا می باشند که الحاق به نور امام دوازدهم به مثابه خروج از اقطار زمین و آسمان است و وحدت با وجود حق که این همان پیدایش انسان کامل الهی و آدم هشتم است که بانی بشریت و تمدّن دور پنجاه و هفت هزار ساله بعدی است.

۱۶۶۹- حال بهتر درک می کنیم که چرا ظهور قائم آل محمد به مثابه ظهور کل بشریت تاریخ هفتم بشری از آدم تا خاتم است که همان معنای حشر می باشد و رجعت! وجود خود آن حضرت جامع و حاوی کل بشریت است که در تأویل و تجلّی وجود ایشان آشکار می شوند به باطن! و این یعنی قیامت!

۱۶۷۰- برای این بنده به تحقیق و تجربه و شهود همه عمرم مسلّم شده است که در آخرالزمان هر کسی که معنا و صفت و مقام و علم و دین و مذهبی را تبدیل به لباس و نمادی بازاری میکند یا از همان نخست کافر بوده و یا پس از تلبیس به کفر مبتلا گشته است. این همان سرّ تقیّه از وجه وجود و حقیقت است و نه مصلحت و سیاست و عافیت! و اصرار و تکرار همه امامان ما در امر تقیّه که: تقیه دین ما و پدران ماست و هر که از آن خارج شود از دین ما بیرون شده است! پس تقیه، پنهان کردن حقایق و اسرار الهی نیست (لااقل در آخرالزمان قیامتها) بلکه تبدیل به تنفیس و انانیت و شخصیت نکردن آن است همانطورکه اسوه کامل حق یعنی امام دوازدهم در پرده غیبت است و هرگز به شخص و منیّت خود ظهور نمی کند. اینست راز و حق تقیّه! و این همان راز تأویل یعنی درون افکنی و ذاتی کردن امور است که خودبخود به تجلّی می آید آنهم نه به فردیت و شخصیت و انانیّت بلکه به انسانیت و در جامعه و جهان! تقیّه، سرّ غیبت و تأویل است که به ظهور و تجلّی می انجامد به امر و اذن الهی و نه به اراده شخصی و برای ظهور فردیت و شخصیت نژادی و قومی و خانوادگی و تاریخی و امثالهم! این سخن معروف درباره بایزید بسطامی بیانی از این حقیقت است: در دو جهان و در هفت زمین و آسمان همه ذکر بایزید بود و بایزیدی خود در میان نبود!

۱۶۷۱- معنویت، معرفت، ایمان، هدایت، سیر الی الله و ابتغای وجه رب خصمی جز من و منیّت ندارد و تقیّه روش مهار و امحای "من" است که ذریّه ابلیس و تخم عدم است. مکتب ملامتیه در عرفان اسلامی که حقش بس عظیم و مقدس است و کسانی چون ابن عربی اهلش را در رأس قلّه سبوحی حق قرار داده اند در واقع همان مکتب و روش تقیّه در حد مذهب است و امحای منیّت در قلمرو تجلّی! این صورتی از جهاد فی الله است. مگر اینکه عارفی به امر حق مأمور به بیان لا اله الّا انا باشد مثل حلّاج! و یا علی(ع) در ایام آخر عمر مبارکشان در خطبه های نادره! و تازه چنین امری به بیان الا اله الا انا عموماً امر به اشد تحدید و تسبیح کامل و امحای تن می شود همانطور که در کربلای حسینی شد و یا بردار حلّاج! تسبیح تحدیدی بمعنای فنای حد من (تن) در احدیت خداوند! که این معنا در کمال وحدت وجود و دیالکتیک رخ میدهد و فهم می شود. همانطور که تحدید در ظاهر کلمه بمعنای معین و معلوم ساختن "حد" وجود است و از آنجا که اصل وجود از خداوند احد است که بی حد است پس تحدید در وجود عارف همان فروپاشی تنیّت و منیّت اوست بمعنای فنای خود و بقای خودآ! و اگر حسین(ع) سلطان رجعت و صاحب نزول همه ارواح بر مؤمنان است به دلیل تحدید مطلقش در عاشوراست.

۱۶۷۲- پس تقیّه، روش تأویل و تسبیح حقایقی است که فرد حاصل می کند تا به مقام تجلّی آید به اذن الهی و برای خدا نه برای خود! در این معنا تا ابد بمان!

۱۶۷۳- همانطور که بارها متذکر شده ایم خود این بنده از حدود پنجاه سالگی و لااقل ده سال پس از نزول روح القدس و دیدار با تجلّی نوری امام زمان، شروع به نگارش آن حقایق نموده ام پس از حدود ده سال درد و تبی که مرا امر به این کار نمود آنهم بی آنکه برای خود هیچ عنوان و مقامی قائل شده باشم زیرا براستی مرا در این دنیا هیچ مقامی نیست الّا رسالت تبیین حقایق آخرالزمان که خود محل نزول بسیاری از این حقایق بوده ام بی آنکه خود صاحب هیچ حقی باشم! زیرا حق در وجود این بنده همواره "هو" بوده است نه من! به همین دلیل من همواره مظهر عبودیتی عدمی بوده ام که او ربوبیتش را از عدمیت من بسوی خلق جاری نموده است و این بزرگترین راز و معمای هویت من در نزد دیگران و اطرافیانم بوده است.

۱۶۷۴- باید دانست که ذات علوم و معارف حقیقی همواره هو است نه من! و لذا عالمان حقیقی صاحب هویت می باشند نه منیّت! پس آنکه صاحب تلبیس و ادعاست و افراد حقیقی را تکفیر یا تقدیس می کند فاقد علم و معرفت حق است. اینست که ائمه هدی شیعیان خود را از منصب قضاوت از هر نوعی نهی نموده اند در عصر غیبت! زیرا قضاوت واضحترین فعل و اثبات انانیت قاضی است آنهم در عصری که امام حق و حق مبین فنای از خویش است و ظهور شخصی ندارد و این امحای منیت را اعلانی ابدی کرده است در خطبه سباسب! این حقیقت بیان دیگری از مذهب وحدت وجود و ظهور نفس واحده بشریت است. این راز دیگری از شهادت مردان خداست که شفاعت نامیده می شود. از این منظر واقعه شهادت حیرت آور حلّاج را بهتر درک می کنیم که منیّت و تنیّت خود را فدای بشریت نمود و بشریت را شفاعت کرد و از مسخ رهانید و موجب بازگشت بشریت مسخ شده اعصار گذشته در حشر آخرالزمان بصورت انسان گشت! و حقیقت این واقعه را برپای دار بیان فرمود که خلاصه اش در پایان دفتر چهارم همین کتاب ذکر شد.

۱۶۷۵- یکی از آشنایانی که اکثر آثار ما را مطالعه کرده بود اعتراف می کرد که نهایتاً بطور کامل هیچ و پوچ گشته و جز عدم در خود نمی یابد. این قصه بسیاری از مطالعه کنندگان معارف ماست که مطلقاً میلی به تسبیح و تقیه ندارند و این معارف را هنوز خود فهم نکرده به بازار ادعا و نمایش و اناالحق می برند و اینست راز پوچ شدگی و عدمیت ناشی از تنفیس انوار وجود حق! زیرا حق در هویتش به بشر حیات و هستی و معنای جاوید می بخشد و در انانیت بشری موجب هلاکت و مرگ و ابطال است.

۱۶۷۶- ما که خود بانی و مبیّن این حقایق و معارف هستیم از خود لاحق تر در این دنیا نمی یابیم چگونه می شود که با مطالعه این معارف کسی دعوی حق کند آنهم قبل از اینکه این حقایق را به قلب دریابد و در وادی بیان جدید به نطق آورد. این طوطی صفتی کار دست آدم میدهد!

۱۶۷۷- هیچ معنا و حقیقتی براستی درک و دریافت نشده است الا اینکه به عرصه بیانی نو درآید زیرا حقایق در وجود هر فرد بشری اگر دریافت شوند، تعالی و تکامل می یابند وگرنه دریافت نشده اند اگر تکرار همان الفاظ باشند. این حقایق اگر دینی و توحیدی باشند در قلمرو درک و دریافت دارای قدرت خلاقه و بیانی بدیعتر خواهند بود. اینست که مذاهب و معارف روائی و ایمانهای موروثی و تکراری فاقد هر حیات و آفرینشی هستند و در فرد دریافت کننده اش جز ایجاد تناقض و نفاق نمی کنند و جوامع پیرو خود را به ریا و نژادپرستی و مکر در دین سوق می دهند. حقایق و معارف دینی ذاتاً فطری هستند و لذا خلاق و بدیع و حیات بخش می باشند که حجّتهای این معنا همانا عارفان و حکیمان و مؤمنان اندک هر مذهبی هستند که در نزد پیروان مذاهب موروثی یا ساحرند یا دیوانه!

۱۶۷۸- تقلید امور معنوی و علمی و مذهبی و فرهنگی و امثالهم موجب واژگونی است یعنی فرد مقلد به راه و روشی درست بر خلاف ادعاهایش می رود. و این کل راز دهرزدگی و تاریخ محوری است که کل عرصه تقلید می باشد. آنچه که مانع تقلید و واژگونی می شود تفکر و تعمق در همین امور تاریخی و موروثی و آموزشی است همانطور که کل قرآن با اینکه از حقایق تاریخی سخن می گوید ولی مخاطبش را امر به تفکر و تذکر و تعقل در آیات می کند و نه امر به حفظ

کردن و تقلید از آن! روایات دینی هم اینگونه اند. اینست که اشد کفر و نفاق را در حافظان و راویان معارف و عقاید و آموزه های موروثی می یابیم از نوع علمی یا دینی! کفر و نفاقشان در قبال همان ادعاهای خودشان است. ادعاهای تقلیدی و حفظی و اخباری! وقتی از ابطال و واژگونی مذاهب و معارف موروثی سخن می گوییم از باطل و بلکه حرام بودن تقلید در اصول دین سخن می گوییم که از مبانی شریعت اسلامی است. و این عجب نیست کسانی که بر حسب تشیع موروثی و علوی گری و فاطمی گری نژادی اقدام به تأسیس حکومت و سلطنتی کرده اند جملگی به جنون پدرکشی و پسرکشی و برادر کشی دچار شدند همچون آل بویه و سامانیان و فاطمیان و صفویان و امثالهم که جملگی در شقاوت و جنایت حتی امویان و عباسیان را هم روسفید کردند. این عبرتی کبیر است.

۱۶۷۹- مذهب و آئین جاری آن چیزی نیست که فقط بر زبان موعظه می کنند و گاه در مراسم نمادین بروز می دهند بلکه آن چیزیست که در نفس و خون و اعضاء و جوارح فرد در عمل زندگانی جاریست که اکثراً مذهب و آئین آباء و اجدادی است که فقط در سیر زمانه رنگ عوض کرده و در هر عصری جدید شده است یعنی پوست انداخته است. جز اهالی تفکر و ذکر و معرفت نفس که در پرتو ولایت امام زنده زیست می کنند که دارای حیات و رفتار و سونوشتی بدیع و خلاق هستند و مقلد گذشتگان خود نیستند. یعنی مقلد حیات خود در ادوار قبل نیستند و زندگیهای قدیم خود را تکرار نمیکنند. وگرنه منظور از پیروی مذهب آباء و اجدادی تقلید از والدین نیست بلکه در تضاد شدیدی با والدین قرار دارند. تنها راه خروج از حیات ممسوخی اتصال به نور بداء و خلق جدید در امام مبین است. از این رو امام زمان را منجی میناميم نه مسکّن و شفابخش امراض و ادا کننده قرض و معجزه گر قلمرو حیات دنیوی! تقلید و تکرار از هر نوعی نماینده استمرار ممسوخیت است که تنها راه نجات از آن، تسبیح و اطاعت بی چون و چرا از اولیای امام است. زیرا هر تنفیس و چون و چرائی همان ادامه حیات ممسوخی است یعنی تکرار حیات خویشتن در ادوار گذشته. و این از دست دادن رجعت است که برترین نعمت و شفاعت الهی برای بشر در حیات و معاد زمینی می باشد. پس این تکرار بمعنای از دست دادن برترین شفاعت و رحمت الهی جهت جبران خسران عصر است.

۱۶۸۰- وقتی از تنفیس دین و معرفت و علم و حقیقت سخن می گوئیم از من سازی این امور حرف می زنیم که همان نابودسازی است زیرا "من" نابودگر است که مهار و امحایش البته کار بسیار آسانی است که مقدماتش اینگونه است که هر کسی در رابطه با دیگران (همسر و فرزند و دوست و معلّم و پیر و ...) از برای هر درخواستی یک "لطفاً" بگوید و در قبال هر اجابتی یک تشکر بر زبان آورد و در قبال هر خطائی هم یک "ببخشید" ادا کند. هر چند که برای ادای همین سه کلمه، آدمی گاه مجبور می شود بمیرد و زنده شود و واژگون گردد تا بر مقعد صدق قرار گیرد. و این بهترین روش شیطان زدائی از جان خویش است. اینها الفبای تسبیح در زندگی روزمره است تا برسیم به تسبیح در قبال حق پیر و امام و پروردگار عالمیان! در باب لطفاً و شکر و مغفرت صدها آیه در قرآن کریم حضور دارد که اساس مسلمانی است همانطور که شکر خالق جز در شکر مخلوق ممکن نمی شود.

۱۶۸۱- اگر همین سه لفظ مذکور وارد بر روابط خانوادگی و اجتماعی گردد شیطان از میان می رود و آتش خشم و بخل و عداوتها خاموش می شود و این اساس تقوا و اسلام است. حال اگر بجای این سه کلمه، رکعت های نماز و تعداد حج و خیرات بازاری را هم اضافه کنیم آنگاه سلطنت ابلیس را برپا کرده ایم و بقدرت آن می توانیم حکم تکفیر و قتل کل مردم جهان را صادر کنیم.

۱۶۸۲- تقیّه بمعنای کمال تقوا عبارت است از مخفی داشتن دین و معنویت و معرفت (باطنی و تأویلی و تعمیقی نمودن) و ظاهر ساختن اخلاق و مکارم اخلاقی در عمل و نه حرافیها! این دین آخرالزمان و عرصه ظهور است که بیانی از تأویل و تجلّی است. تأویل حاصل جهاد انسان است و تجلّی هم اجر خدا به انسان تأویلی- تقیّه ای! این بمعنای بازاری نکردن دین و معنویت است و دین فروشی نکردن! زیرا عبادات مختص خداست و اخلاق که همان قلمرو خلق جدید است از برای بشر است. این دو ظاهر و باطن امری واحد است که دین نامیده می شود. زیرا کسی که با خلق خدا، اخلاق ندارد چگونه با خود خدا می تواند اخلاق درستی داشته باشد زیرا عبادات همان تعامل اخلاقی با خداوند است از طریق

درخواست خاشعانه و شکر نعمات و مغفرت از گناهان! کسی که نتواند این حق را با مردم ادا کند با خدایش هرگز نخواهد توانست.

۱۶۸۳- هر چیزی که آسان بدست آید بیشتر نیازمند تسبیح و شکر از ولی نعمت است. ولی متأسفانه اکثر مردمان دارای تعاملی وارونه هستند و شکر و قدردانیشان در قبال امور سخت و شاقّه است. و این نشانی آشکار از کفری است که عین حماقت و شقاوت و عداوت با رحمت است. این حق درباره معارف زلال توحیدی و امّی که در این آثار در دسترس قرار گرفته صد چندان واجبتر است وگرنه به اشد پوچی و واژگونی می انجامد. شکر معلّم و استاد و پیر، خالصانه ترین شکر به درگاه خداست زیرا آنها محل ربوبیت خدا نسبت به مردم هستند.

۱۶۸۴- کسی که از مطالعه کتب دینی و عرفانی و روائی و بخصوص از کلام و معارف ائمه هدی(ع)، در جستجوی اخبار و اطلاعات و فرمول و شعار است جز واژگونی و شیطان نمی یابد زیرا فقط بقصد تنفیس و اثبات منیّت خود به مطالعه پرداخته است. حال این آثار هر چه نابتر و توحیدی تر و زلالتر و فطری تر باشند شدت واژگونیش در دل چنین مطالعه کننده ای بیشتر است. حال اگر یک فرد و جامعه ای را دیدی که اسوه شرع است و کلامش سراسر دینی و عرفانی و عبادی است ولی اخلاق عملیش سراسر ستم و دروغ و ربا و دزدی و زناست بدان که با یک فرد یا جامعه تماماً تنفیس کننده و مستکبر و شیطانزده روبرو هستی که کل دین و معرفت و خدا و رسول را هم بخدمت کفرش گرفته و واژگون شده است یعنی حیوان! و اگر توبه نکند در حیات اخروی و آفرینش بعدی خود بصورت حیوانات برانگیخته می شود یعنی باطنش ظاهر می شود.

۱۶۸۵- اینست که در آخرالزمان هر دین و عرفانی در وجه نظری و عملی بدون نظارت و ولایت مستقیم یکی از اولیای امام زمان محکوم به اشد واژگونی و اضل ضلالت است زیرا نور تأویل ندارد و تسبیح نمی شود پس تماماً محکوم به تنفیس و خودپرستی است. و این ضلالت و واژگونی از همان عصر حیات ائمه هدی آغاز شده و با غیبت امام دوازدهم اوج گرفت و در دو جناح بدون روح امام و اولیای حقه اش در تاریخ استمرار یافت که یکی مکتب اصالت فقاهت و عبادت است و دیگری هم طریقت های من درآوردی و موروثی که بصورت انواع سلسله بازیهای عرفانی و فرقه های درویشی شاهدش بوده ایم. همانطور که بسیاری از جریانات فقاهتی خود را وارثان نواب اربعه دانستند مشایخ این سلاسل درویشی هم خود را وارثان عرفا و اولیای حقه خواندند که گاه در تکفیر اولیای الهی متّحد می شدند که تکفیر حلّاج از مشهورترین آن است که در تکفیر ابن عربی هم تکرار شد.

۱۶۸۶- "ای آنکه نه اسمی داری و نه جسمی" این خلاصه توصیفی از وجود امام دوازدهم، قائم آل محمد است که تقریباً از زبان اکثر ائمه هدی روایت شده است. در کتاب هدایة الکبری هم شاهد بودیم که امام صادق(ع)، هر نوع شخصیت و صورت واحد و فردیتی را از آن حضرت نفی کرده اند و فرموده اند که بهر صورتی در هر مکان و زمانی که خواهد تجلّی می کند. پس این بدان معنا نیست که رویت نمی شود بلکه دارای هیچ شخصیت و جسمیت معین و واحدی به لحاظ تاریخی و نژادی نیست و اسم واحدی هم ندارد. و این عین توصیف حضور و تجلّی خداوند است بی کم و زیاد! و بیهوده نیست که آن حضرت را مظهر کلمة الله نامیده اند. بزبان ساده واقعه غیبت امام زمان مترادف با ظهور الله است. فهم این راز به مثابه فهم کل حقیقت امامت و غیبت و آخرالزمان و قائمیت و از همه مهمتر فهم توحید است. آیا این معنا را جز در مکتب وحدت وجود که همان حکمت امامیه است می توان دریافت؟ یعنی یگانگی حق و خلق و ظهور این یگانگی در برترین خلایق یعنی امامان و کاملترینشان یعنی امام دوازدهم و نیز همه مؤمنانی که بر این یگانگی به نور تحقیق و معرفت شهادت داده و جهت اثبات و تحقق آن کل زندگی خود را سرمایه کرده اند. زیرا اگر این حق فقط محدود در چهارده معصوم می بود که دارای نصّ امامت هستند حقی عادلانه و رحمانی نمی بود. در حقیقت امامان معصوم این حقیقت یگانگی حق و خلق را برای نخستین بار اقامه کرده اند که همان واقعه کبرای اقامه صلوة است. آیا چنین حقی که مقصود آفرینش الهی است می تواند در انگشت شماری محدود شده و در تاریخ دفن گردد و فقط خاطره اش برای بشریت تبدیل به افسانه شود. غیبت امام دوازدهم با همه اسرارش که کل بشریت را در آخرالزمان متحیّر و سرگردان نموده پاسخی قطعی بر این مسائل است. در حقیقت خداوند در پایان این دور هفتم از آدمیّت به همه مردم روی

زمین در تاریخ به مدت پنجاه هزار سال مهلت داده تا هر که خواهد به او ملحق شود و خدایی گردد و این به نور غیبت امام است که بمعنی ظهور حق برای عالمیان است که این ظهور در طی اعصار و قرون آشکارتر می شود، از حیث نوری و ناری. پس بهتر است که یکبار دیگر فهم و باور نماییم که امام زمان همانگونه که خود و سایر ائمه فرموده اند هرگز تا ابد به فردیت جسمانی و شخصیت واحد نژادی و عربی و هاشمی و امثالهم ظهور نخواهد کرد و منتظران چنین ظهوری تا ابد در انتظار خواهند ماند همانطور که امام صادق(ع) صریحاً فرموده که امام زمان بوقت ظهور دیده نخواهد شد و هر که چنین ادعایی کند باورش نکنید. که این کلام امام مطلقاً در انکار رویت امام به هیکل نوری نیست بلکه نکته در ظهور جهانی امام به فردانیت و شخصیت و جسمانیت است که بواسطه همه امامان نفی شده است. همانطور که طبق روایات متفاوتی امام حسن عسکری(ع) یکبار در جمعی حدود چهل نفری از رؤسای شیعه فرزندش مهدی را در سن کودکی نمایاند تا به اصل موجودیتش شک نداشته باشند و زان بعد دیگر هیچ یک از وکلای مالیش نیز وی را دیدار نکردند و با آن حضرت حتی مکاتبه ای هم نداشتند وگرنه حسین بن روح نوبختی وکیل سوم مسائل فقهی خود را از فقهای قم سؤال نمی کرد. (از کتاب تاریخ فقه و فقهای امامیه به قلم شیخ جعفر سبحانی)- و این مؤید تولد نوری امام دوازدهم است بمعنای ظهور الله نور السموات و الارض. و از اینجاست که بسیاری از عارفان اسلامی موفق به لقای وجه رب در زمین و آسمانها گشته اند که قبل از آن در تاریخ مذاهب مطلقاً سابقه نداشته است و این همان قلمرو توحید وجودی است و از اینجاست که امام رضا(ع) می فرماید که امامت وادی تحقق لا اله الّا الله است. و لذا توحید بی وجود امام حیّ، فلسفه ای بیش نیست که فقط به کار فلاسفه و ملّایان درباری می آید.

۱۶۸۷- فقط از منظر چنین حق و حقیقت توحیدی است که معنای امامت و غیبت و ظهور و نجات دارای هویتی علمی و عقلی و عرفانی و الهی است و همچنین انسانی و جهانی. و در غیر اینصورت این حقیقت محکوم به بدترین نوع نژادپرستی و فرقه گرایی و عربزدگی و شقاوت و حماقت است که حقیقت دین رسول خاتم را بنام دینش نابود می کند به همراه رحمت مطلقهٔ خداوند. و همانطور که قبلاً هم نشان داده ایم با این نوع نگاه حاکم بر جهان تشیع درباره ظهور قائم هیچ حجّت و میزانی برای اثبات درستی شخصیت آن حضرت نخواهد بود الّا به یمن علم باستان شناسی و عتیقه شناسی و ژنتیک و دی ان ای و کربن چهارده و امثالهم که طبعاً بایستی برای چنین تشخیص هویتی، امام زمان را به سازمان سیا و موساد تحویل دهیم زیرا فقط آنها از برترین نوع این تکنولوژیها برخوردارند تا آنها هویت امام زمان را تأیید نموده و به ما تحویل دهند و... و ما چنین نگرشی از امام زمان شناسی را جز آموزش ابلیس نمی دانیم. پس باید اعتراف کرد که تا زمانی که اسیر چنین توهمات شیطانی درباره امام زمان هستیم جز قهر و غضب الهی نصیبی نداریم همانطور که نداریم.

۱۶۸۸- "امر الله آمد پس درباره اش تعجیل نکنید که او پاک و برتر از هر شرکی است که فرشتگان را با روح میفرستد از امرش بر هر یک از بندگان که بخواهد تا اینکه هشدار دهید که الهی جز من نیست پس از من حذر کنید که آسمانها و زمین را به حق آفرید که برتر از هر شرکی است و انسان را از نطفه ای آفرید پس او دشمنی آشکار است." نحل ۱-۴- این مجموعه آیات که بیان واقعه ای واحد است مؤید کل این مبحث درباره امام زمان است کافیست که بنا به توصیه الهی در این آیات تعجیل نکنیم و بلکه در این معانی صبور باشیم و تعقل نماییم تا بفهمیم که سخن درباره چیست. سخن درباره امر خداوند است که به تازگی آمده است پس واقعه ای کاملاً جدید است که در شرف تکوین است وگرنه امر عام الهی از ازل تا ابد جریان داشته که آفریده است ولی در این آیات سخن از امری جدید است که بواسطه روح و ملائک بر هر یک از بندگان خدا نازل می شود که لایقش باشند تا این بندگان صاحب روح و امر الله با صدای بلند بگویند لا اله الّا انا. و این همان حق آفرینش آسمانها و زمین است که انسان بدلیل خلقت نطفه ای و نژادیش نسبت به این حق خصومت میورزد که حاصل نژادپرستی است که خود را مستحق این امر نمی بیند پس در حقیقت نسبت به حق وجودش کافر و عدو است. در این آیات آشکارا مفهوم است که امر هوئی خداوند (غیبی) به همراه روح و ملائک بر هر یک از بندگان صالحش که بخواهد نازل می شود تا در وجودشان آن هو به انا تجلی یابد پس واضح است که این لا اله الّا انا سخن همین بندگانی است که صاحب روح و امر خدا شده اند و نیز مظهرش! و این یعنی ظهور الله از انسان که با واقعه غیبت امام زمان تحقق جهانی یافته است زیرا سخن از هر بنده ای است که خدا بخواهد نه فقط مسلمانان. و از آنجائیکه آیات قبل و بعد از لا اله الّا انا به ضمیر هو می باشد، پس این دعوی الهیت از زبان بندگان خداست که حاصل روح امر الله

هستند. درست به همین دلیل در همین چهار آیه در آغاز و پایان این مبحث تصریح شده که این نزول امر و روح و لا اله الّا انا گفتن مطلقاً شرک نیست. و می دانیم که ولی امر الله و صاحب الامر کسی جز امام زمان نیست. پس این بندگان صاحب روح امر همانا ظهورات امام زمان هستند: "ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما" امام باقر(ع)- این بود تبیین قرآنی راز ظهور امام زمان از وجود بندگانی که محل نزول روح امر او هستند. و این همان مسأله قائمیت امام زمان است در غیر خویش یعنی در دوستِ دوست. بدان!

۱۶۸۹- آیا براستی چرا فقط امام دوازدهم را منجی عالم بشری می نامیم و نه سائر ائمه هدی(ع) را؟ همانطور که فقط امام اوّل علی(ع) را امیرالمؤمنین می نامیم. منجی، ناجی و نجات از ریشه "نجی" بمعنای رازگوئی، همراز شدن و اهل راز گشتن است که این معنا در قرآن کریم از دو جنبه الهی و شیطانی یا مؤمنانه و کافرانه در سوره مجادله آمده است که درباره آیه ۸ از این سوره قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم که چون چند نفر مؤمن اهل راز شوند و راز درمیان نهند "او" با آنهاست و تا قیامت با آنها می ماند. این "او" همان امام زمان بعنوان مظهر هویت الله است که بواسطه روحی که در مؤمنانش می دمد آنها را از اسرار و حقایق الهی وجودشان مطلع و بینا می سازد و اینست نجات و منجی گری مهدی موعود در مؤمنان و طالبان حق! همانطور که طبق قول الهی در سوره مذکور، شیطان و کافران هم اسرار ظلمانی و شیطانی را در یکدیگر الهام می کنند که دجّال رهبر آنهاست.

۱۶۹۰- و این امیرالمؤمنین علی(ع) است که روح امر الله را از وجود قائم بر هر یک از بندگان که بخواهد نازل می کند و آنها را اهل راز می سازد و نجات می بخشد! پس نجاتی جز نجات از جهل و ظلمت و خرافه نیست. همانطور که در خطبه بیان از علی(ع) شاهد بودیم که عین این حقیقت را اظهار نمودند. پس اصحاب سرّ و حجّتهای امامان در تاریخ همان حافظان و ناشران اسرار و حقایق ائمه هدی بودند که این رازهای نجات را به اهلش می رسانیدند که از جانب دستگاه خلافت جور و فقهای مزدورشان تکفیر می شدند و در علم الرجال شیعه هم این تکفیر شیطانی وارد شده است تحت عنوان فقه شیعه که فقهائی چون شیخ مفید و صدوق و طوسی و نجاشی و امثالهم بانی و حامی آن بوده اند و تشیع حقیقی و علویان را امام زدائی کرده و بسوی دستگاه خلافت عباسی می راندند. زیرا همه ابواب و حجتها و اهل سرّ ائمه هدی در این علم الرجال، طرد و انکار و نهی شده اند تا هیچ روایتی از آنها به گوش شیعیان نرسد.

۱۶۹۱- پس منجی گری امام زمان و صاحب الامر که همان روح امر الله بر زمین است در عرصه غیبت، این روح را که همان علم اسرار وجود است بطور مستقیم یا غیرمستقیم بسوی طالبانش میفرستد یعنی یا این روح بر کسی نازل میشود و یا کسی که این روح بر وی نازل شده بسوی طالبان نجات می رود که این روح امر الله در مراتب همان ارواح دهگانه عاشورائی است که ذکرش گذشت که چیزی جز علم و عرفان اسرار وجود نیست. و این امیرالمؤمنین علی(ع) است که اساس روح امرالله را در نخستین نزولش که همان روح الایمان است به هرکس که بخواهد می رساند زیرا صاحب امر ایمان است یعنی امیر مؤمنان. و امروزه این علوم باطنی و حقایق اسرار عالم وجود بواسطه این آثار و معارف در اختیار همگان قرار گرفته است که انواری از روح امرالله است که از جانب امام زمان بر ما نازل شده است و این سرآغاز نجات است. همانطور که در شرح آیات نخستین سوره نحل بیان کردیم این مجموعه آثار نیز همچون کندوی عرفان اسرار نجات خلق است به مصداق سوره نحل که سوره زنبور عسل است که عصاره حیات را از همه جای زمین جمع آوری می کند! همانطور که در رساله الهفت الشریف امام علی(ع) از زبان سلمان فارسی، امیر النحل معرفی شده است یعنی سلطان زنبور عسل. که اصل این لقب حیرت آور به نظر ما معطوف به آیات نخستین سوره نحل می باشد. با توجّه به روایتی از امام علی(ع) که مؤمنین آخرالزمان را به زنبور عسل تشبیه نموده است و به اصحاب کهف! "بالا برنده درجات و صاحب عرش، روح را از امرش القاء می کند بهر بنده ای که بخواهد تا روز دیدار را هشدار نماید." قرآن کریم- که این القاء کننده روح جز علی(ع) نیست که دیدار این بنده را با تجلّیات الهی امام زمان، هشدار و مهیا میکند. و اینست نجات! نجاتی که عرصه ورود به عالم اسرار و حقایق وجود و عرفان حق است که قلمرو دریافت این حقایق نیز جنات نعیم است به مصداق این سخن رسول اکرم(ص) که: متّقین برای کسب علم کلمه علی بر بهشت وارد میشوند! امام علی(ع) نیز خود در خطبه های نادره اش صریحاً این حقیقت را درباره اقتدار روحانی خویش اظهار نموده اند.

۱۶۹۲- پس ذات نجات منجی گری امام در خلق آخرالزمان تماماً از علم و حکمت و معرفت و راز دانی و مکاشفه اسرار روحانی و علوم باطنی و غیبی است. یعنی همان حقیقتی که فقهای تشیع عباسی و اکثر علمای قم از قدیم تا کنون آنرا منکرند و انحراف و غالیه و حلول و تناسخ و شرک و فساد و جنون و مشبّهه و زندیق گری و ارتداد و الحاد و... میدانند و آنرا از دامن امامت پاک و منزه می دانند!؟ و لذا همه راویان این نوع معارف ائمه همچون جابر و مفضل و سلمان و محمد بن نصیر و خصیبی و امثالهم را به همه انواع اتهامات ممکنه طرد و لعن کرده اند و بدین طریق در حقیقت مقامات روحانی و الهی ائمه را انکار نموده اند تا در دربارها راه یابند و یا از گزند عباسیان در امان بمانند که این سنت در تاریخ ادامه یافته است و متأسفانه هنوز هم کم نیستند فقهای شیعی که پیرو چنین تشیع ضد امام هستند و لذا برای حفظ چنین عصمت و توحیدی بهترین امام را امام مرده و غایب می دانند و زیارت قبور ائمه و دعای فرج را از وجود خود امام زمان برتر می خوانند. به همین دلیل بزرگترین افتخار فقه شیعه در تاریخ از نظر این فقها اینست که بالاخره برخی از آنان توانسته اند به دربارها راه یابند مثل مقام شیخ الاسلامی شیخ طوسی در درباره عباسی و شیخ مفید در دربار فاسد آل بویه و شیخ مجلسی و بهائی در دربار صفوی و غیره! که اینهمه پیروزی و افتخار جز از طریق انکار و لعن مقامات الهی ائمه و تکفیر و تقتیل عارفان امامیه حاصل نشده است که در رأس همه آنها تکفیر و قتل حسین بن منصور حلّاج قرار داشته است که خاندان ابن بابویه و نوبختی در ایران نیز از امضاء کنندگان این تکفیر و قتل بودند آنهم به اسم امام زمان و وکلای مالی (نواب)! آیا براستی امام زمان، شیعیانی مخلص تر و عالمتر از این فقهای درباری در تاریخ نداشته است؟ اگر چنین بوده پس حق با غیبت مطلق است بمعنای قهر و غضب الهی بر شیعیان! و اگر چنین نبوده پس باید اذعان نمود که حقیقت تشیع غیر از این بوده است و شیعیان حقیقی تری هم در تاریخ زیسته اند یعنی همان اولیاء و عارفانی که همواره مورد تکفیر و ارتداد آن فقهای عباسی و نوبختی و سامانی و صفوی و مغولی و امثالهم قرار داشته اند. همانطور که وزیر اعظم عباسیان در دوره محاکمه حلّاج یعنی ابن فرات از خویشان و دوستان نزدیک خاندان نوبختی بودند و ابن فرات هم طبق گواه تاریخ از شیعیان دو آتشه محسوب می شده آنهم نه در تقیه که آشکارا! و حسین بن روح نوبختی وکیل سوم امام که از همین خاندان است که حلّاج با نیابت او بعنوان سخنگوی امام غایب، مخالفت نمود که با نفوذ کلانی که در دربار عباسیان داشت موجب اعدام حلّاج گردید. و میدانیم که از خاندان آل فرات وزرای زیادی در دربار عباسیان وجود داشته که همگی شیعه بودند. و نائب و وکیل چهارم و آخرین امام یعنی علی بن محمد سمری هم شوهر خواهر وزیر عباسیان یعنی جعفر بن محمد بود و نفوذ عظیمی در دستگاه خلافت داشت. و علاوه بر این دو خاندان عمری (دو وکیل اولیه امام غایب) و نوبختی (وکیل سوم) هم با هم خویشاوند بودند. دختر ابن عمری، ام کلثوم با یکی از نوبختی ها ازدواج نمود و سپس منشی و دبیر حسین بن روح نوبختی (وکیل سوم) شد و نوه ام کلثوم منبع اصلی و بلکه تنها منبع همه کتابهای شیخ طوسی سخنگوی فقاهت و شریعت عباسیان بود که برای اولین بار وجود این چهار نائب امام زمان را مطرح نمود و تبدیل به اساس باورها و معارف شیعه اثنی عشری در تاریخ نمود و این تشیع عباسی را در دوره غیبت به اسم شیعه اثنی عشری در ایران به ثبت رساند که تدریجاً با حمایت دربارهای عباسی و آل بویه و سامانی و مغولی و صفوی در جامعه ایران به عنوان تنها حقیقت مذهب امامیه اثنی عشری بر علویان تحمیل شد و هر فرد و گروهی از علویان که دل به این باور نداشتند تکفیر شدند و منحرف و غالی و مرتد معرفی گشتند که در رأس اینها عارفان حقه امامیه قرار داشته اند که حلّاج نخستین این عارفان است که با این کودتای عباسی بدست شیعیان وابسته، مخالفت نمود و اعدام شد بعنوان یک شیعه امامیهٔ مرتد و غالی که "بزرگان تشیع" بر علیه او اعلان جرم نموده و شکایت خود را به دربار عباسی برده اند و خلیفه هم برای دفاع از حقانیت تشیع، حلّاج را اعدام کرده است. و شیخ طوسی کل این دسیسه عظیم عباسی و کودتا بر علیه امامت را تبدیل به مکتب و مذهب شیعه اثنی عشری نمود و اینگونه بود که قائم بامرالله خلیفه عباسی به پاس این خدمت عظیم به اسلام و خلافت عباسی، شیخ طوسی را سخنگوی رسمی مذهب عباسی در دربار معرفی نمود و برایش کرسی ویژه وعظ در دربار قرار داد تا حقایق مذهب شیعه اثنی عشری را در دربار خلیفه تبلیغ و تدوین کند. (به نقل از تاریخ فقه و فقهای امامیه- شیخ جعفر سبحانی)- این خلاصه داستان پیدایش تشیع عباسی تحت عنوان شیعه اثنی عشری است که نشان میدهد که همه این وکلای مالی منسوب به امام غایب بطور مستقیم و غیر مستقیم مورد حمایت و تأئید دربار عباسی بوده اند و از طریق بستگان خود در دربار که وزراء صاحب نفوذی بودند با خلیفه عباسی در تعامل و مذاکره بودند و دستگاه خلافت آشکارا بر آنان نظارت داشته و آنها را هدایت می کرده است در منافع مشترکی که داشته اند. و یا حداقل

اینکه بعداً مورد تصدیق اسلام عباسی واقع شدند بواسطه تبیین ایدئولوژیکی که شیخ طوسی از کل مکتب این وکلاء به عمل آورد و آنها را تنها وارثان امام غایب معرفی کرد که گویا جز رتق و فتق امور مالی و فقاهت مربوط به آن وظیفه دیگری برای علمای شیعه در عصر غیبت باقی نمانده است و هر چه غیر از این بدعت و ارتداد و تحریف است. این حقایقی که نقل نمودیم عموماً در منابع رسمی فقها و علمای ما مورد وثوق است و ما فقط این حقایق و اسناد تاریخی را در کنار هم قرار دادیم و به عقل و معرفت ائمه هدی فهمی واقع بینانه حاصل کردیم که کشفی بزرگ و جدید نیست فقط کافیست که عباسیان را بشناسیم و به یاد داشته باشیم که خصمی بزرگتر از آنها نسبت به ائمه هدی و مکتب امامیه وجود نداشته است که همه امامان ما را کشته و شیعیان مخلص را نیز در هر جائی بمدت حدود پنج قرن قتل عام نموده اند که این قلع و قمع تشیع در دوره غیبت به امضای فقهای شیعه انجام شده است که مهمترین آنها امضای شیخ طوسی است که شیخ الفقهای شیعه نامیده شده است که مشهورترین اثرش "الغیبة" است که در آن واقعه غیبت امام زمان را تبدیل به مذهب اصالت فقاهت قیاسی- اجتهادی متّکی به فقه عباسی نموده است که در ادامه تکاملی مکتب شیخ مفید در دربار نوبختی آل بویه پدید آمد که تقدیس کننده خلافت عباسی در دوره غیبت است و در واقع خلافت عباسی را جانشین امامت ساخته است که این جانشینی را همه حکومتهای فاسد تحت عنوان حکومتهای شیعی به ارث برده اند همچون آل بویه، سامانیان و صفویان و امثالهم! و اینست راز قبرپرستی و غیبت پرستی و دعاپرستی و عزا پرستی پیروان این نوع تشیع که به مثابه کل معنویت و روحانیت و قداست و هدایت امام زمان تلقی می شود و مابقی هم تنها جنبه اجرائی فقاهت شرعی که در جامعه شیعه در جریان است همان توریه ها و حیله ها و دروغها و رباها و زناهای شرعی است که هر فقیهی بسته به نبوغ خودش در هر عصری فتوا می دهد و نفاقهای دینی پیروانش را رفع می کند. و این ماده و معنای شیعه عباسی بر جای مانده در تاریخ تشیع است که هر نوع عقلانیت و معرفت و حکمت و سلوک عرفانی و مقامات الهی ائمه را در عارفانش طرد و لعن و تکفیر می کند و آنرا غالیه و حلولیه و حلّاجیه و ضالّه می خواند.

۱۶۹۳- و اینگونه بود که امامت را از اسلام خیلی محترمانه حذف کردند تحت عنوان وحدت شیعه و سنی که بانیان اولیه تدوین آن امثال شیخ مفید و طوسی بودند در معیت سلطنت عباسی و آل بویه! و نخستین کسی که قربانی این "وحدت" شد حلّاج بود که در مقابل این کودتای شیطانی ایستاده و در سراسر جهان اسلام سفر کرد و مسلمین را از این دسیسه مطلع نمود و با اعدام و مثله شدنش نگذاشت که نور ولایت و روح امامت در همان صدر غیبت دفن گردد. پس نخستین حافظ و برپا کننده و قائم حقیقت محمدی در عصر غیبت کسی جز حسین بن منصور حلّاج نیست که خورشید ظهور این غیبت در تاریخ آخرالزمان فرا روی جهانیان است.

۱۶۹۴- بدینگونه خلافت عباسی حکم تکفیر و قتل عارفان امامیه (حجّتهای امام زمان) را بدست فقهای امامیه داد تا خودشان خود را سرکوب و عقیم سازند. و لذا تدریجاً عارفان امامیه آموختند که در لباس مذاهب اهل سنت و با منطق عباسی سخن بگویند تا در جناح قدرت مصونیت بیشتری داشته باشند. و تدریجاً معلوم شد که همه عارفان اسلامی دارای ماهیتی شیعی و امامی هستند. و این نعل وارونه در تاریخ اسلام است که مشابهش در تاریخ هیچ مذهب دیگری دیده نمی شود. و نخستین عارفی که پس از انقراض عباسیان این حقیقت را برملاء کرد شیخ اکبر ابن عربی بود.

۱۶۹۵- در مسند ابن مسعود به نقل از پیامبر اکرم(ص) آمده است که: "نخستین چیزی که در دین شما (اسلام) از بین میرود امانت است و آخرین چیزی که باقی می ماند نماز است که اهالیش از دین خارجند و قرآن از میانشان می رود..." از قرآن و دهها روایت رسول خاتم و ائمه هدی آمده که آن امانت الهی جز امامت و ولایت ائمه هدی نیست که قرآن ناطق هستند. پس آنچه که از میان این مسلمین می رود در آن واحد امامت و قرآن است در حالیکه فقط نماز میخوانند و نمازشان صوت محض است. همانطور که در روایت مشابه دیگری آمده که در آخرالزمان قرآن جز برای صوت و آواز خوانده نمی شود که این جماعت هم از اسلام بیرون هستند. این همان اسلام فقاهت محور و شریعت باز فاقد روح ولایت و نور معرفت امام است تحت عنوان هر فرقه که باشد که از اسلامیت، نمایشی را برگرفته تا توجیه کننده هر فساد و فتنه و ستمی باشد و ارزانترین و بی مسئولیترین وجه آن امور عبادی مثل نماز و قرآن خوانی نمادین است و حج و عزادارای و امثالهم!

۱۶۹۶- طبق صدها روایت دینی و اسلامی و شیعی و مهمتر از آن تجربهٔ مذهبی بشر مدرن در قلمرو شریعت محض، درک می کنیم که شرایع از کالبد ادیان الهی جدا می شوند همچون پوست زائد از بدن انسان که تبدیل به چرک و خس و خاشاک می شود. حال اگر پیروان این ادیان بقدرت این شریعتها به نور حقیقت باطن و فطرت الهی در خود نرسیده باشند که در اسلام همان نور ولایت امام زمان است، پیروان محض این شریعتها از کالبد دین جدا شده و در مادّیت محض دنیا، فنا می شوند و لذا در قیامت آخرالزمان در خاک مسخ می گردند و در دوزخ به ذرّاتی تبدیل می شوند و یا مرید ذرّات دوزخی می گردند که دربهای طبقه هفتم جهنم است همانطور که در روایتی از کتاب "بیان الائمه" به نقل از بحارالانوار مجلسی از علی مرتضی(ع) و رسول خدا(ص) نقل شده که در آخرالزمان دنیاپرستان کافر در جستجوی اقتدار مادّی به علمی دست می یابند که از طریق آن زمین را می شکافند و ماده ای سیاه بنام نفت را استخراج می کنند و بواسطه آن می سوزند و همچنین به علم ذرّات و شکافتن ذرّه دست می یابند که نهایتاً آتش دوزخ را از آن استخراج می کنند و بواسطه آن هلاک می گردند. و سپس رسول اکرم(ص) اهل ایمان را از جستجوی چنین علومی شدیداً منع می فرماید. با شرحی که درباره کیفیت علم ذرّه در این روایت ذکر شده که بواسطه اش کمیتها افزایش می یابند و کثرتها فشرده میشوند بخوبی می توان علومی همچون فیزیک ذرّات بنیادین و علم سلولهای بنیادین و ژنتیک و نانو را فهم نمود که دقیقاً دارای چنین خواصی هستند که رسول خاتم(ص) پیش بینی کرده اند. همانطور که در مسخ قشّاشی توضیح دادیم این نوع علوم مدرن که غایت علم بغی و طاغوتی می باشد که سلطانش شیاطین هستند همان قلمرو مسخ کافران و سلطه پرستان در ذرات است که عین این معنا در قرآن کریم نیز آمده است که گروهی از کافران از طریق ذرّه ای شدن به جهنم می روند و نهایتاً تبدیل به اجنّه می گردند که این مرحله از مسخ مربوط به بعد از قیامت آخرالزمان است. و این عاقبت پیروان شریعتهائی است که شریعت را از حقیقت جدا ساخته و ابزار سلطه دنیوی کرده اند که امروزه رقابت جنون آمیز ملل و دول اسلامی در حصول این علوم جهنمی نشانه ای از این عاقبت است. که همه این عواقب هولناک بشر آخرالزمان جزای انکار ولایت الهی انسان است که از عارفان و اولیای محمدی آشکار می شود و این انکار، آنها را بسوی دربهای جهنم فراری می دهد که همین انواع علوم بغی می باشند که جملگی ذره پرست و ذره گرا هستند در فیزیک و شیمی و زیست شناسی و پزشکی تا ریاضیات که جریان تأویل جهنم آخرالزمان هستند.

۱۶۹۷- پس خوشا به حال آن علماء و فقهای مذهب امامیه که به نور امام زمان به خود آمده و خود را از اسارت مسخ شیعه عباسی و فقهای وابسته شان در لباس شیعه برهانند و حق محمد و آل محمد و اولیای محمدی را بر حق دروغین این فقاهت عباسی ترجیح دهند و بر تعصّبات صنفی- تاریخی خود فائق آیند و فقاهت خود را وصل به امامان محمدی کنند و به شیوخی که به وسوسه های ریاست، بازیچه خلافت عباسی شدند پشت کنند. همانطور که بسیاری از علماء و فقهای رشید شیعه تدریجاً در تاریخ به چنین توبه و بیداری نائل آمدند همچون شیخ بهائی و بسیاری دیگر.

۱۶۹۸- شبی قبل از شروع دفتر پنجم از این رساله مبارک در رویائی که به یکی از نزدیکانمان نمایانده شد در بیابانی بناگاه شهری مدفون در زیر خاک را کشف نمودیم که نامش وادی حلّاج و فریدون بود که دو شهر تو در تو می نمود. و اینک به خوبی شاهدیم که براستی حلّاج و حلّاج شناسی در هزارسال اخیر با تمام شهرت و حقیقت جهانی که حاصل نموده هنوز هم گوهره اصلی حقیقت و رسالت حلّاج در آخرالزمان را آشکار نکرده بود تا به این دفتر که حتی برای خود ما نیز مکاشفه ای شگرف بوده است. و اما رابطه حلّاج با فریدون فرّخ نیز بسی قابل تأمل است که شباهتشان را بیشتر از بابت دشمنانشان می توان درک نمود یعنی خلیفه عباسی و ضحاک که هر دو در لباس دین و شریعت مشغول خوردن ایمان و مغز جوانان آزادیخواه و عارف بودند که حلّاج در دین آخرالزمان و فریدون در یکی از ادیان نخستین تاریخ (عصر پیشدادیان) مدافع حکمت علوی و حکمت خسروانی بودند و هر دو ایرانی الاصل و از اهالی قاف: قاف مغانه و قاف محمدی که در آخرالزمان هر دو به هم آمده و یکی شده اند همانطور که زردتشت(ع) و محمد(ص) در ایران به هم رسیده اند. همانطور که دکتر شریعتی نیز اعتراف می کند که در عصر ما برای نسل جوان هیچ شخصیتی چون حلّاج بیدارکننده وجدان و رهائی بخش اندیشه ها نیست. همانطور که شخصیت و اندیشه های حلّاج و زندگی و سرنوشتش فراگیر همه مذاهب و مکاتب روی زمین است در عین حال که آشکارکننده مغز حقیقت محمدی و عرفان امامیه است. همانطور که به برکت نور حلّاج بود که موفق به کشف بزرگترین دسیسه و دروغ در تاریخ اسلام شدیم که به نام مذهب شیعه اثنی عشری رقم خورده بود و بزرگترین تهمت و ننگ بر دامن عصمت اهل بیت محمد در تاریخ بود که به فضل

الهی زدوده شد و حقیقت غیبت و قائمیت رخ نمود و مذهب شیعه اثنی عشری را نیز به اصلش یعنی قائم آل محمد تأویل کرد و زنده ساخت و حلّاجی و تصفیه نمود.

۱۶۹۹- باید دانست که اولیای امام زمان که نائبان نوری و حقیقی آن حضرت در عصر غیبت هستند که نورش را ظاهر نموده و به خلق میرسانند چند دسته اند: ابواب، حجّت ها، مهدی ها و قائمان! که بزبانی دیگر همان اوتاد، ابدال، ابرار و اخیار امام هستند که به ترتیب مظاهر حضور امام در میان مردم می باشند. این اولیاء مصداق همان سه نفری هستند که اگر بر راز وجود امام گردهم آیند امام با آنهاست تا برپائی قیامت و قائمیت! که در هر عصری از دور غیبت چنین جمعی برای مدتی گردهم می آیند و قیامت آن عصر را برپا می کنند به نورش! که انقلاب اسلامی ایران یکی از آخرین این قیامتها در عصر ما بود که در پایان قرن بیستم رخ نمود که در برپائی آن همه این عناصر چهارگانه حضور داشتند که قبلاً در رساله ای به این معنا پرداخته ایم که متأسفانه حقوق این قائمیت و مهدویت پس از پیروزی انقلاب یکی پس از دیگری به نسیان رفت و بلکه کفران شد.

۱۷۰۰- مسئله اینست که آیا براستی امامان شیعه که بودند و چه کردند و به کجا رفتند که تا به امروز امّت نه میتواند آنان را کاملاً از یاد ببرد و نه از آنان رهائی دارد و نه حقشان را می یابد و نه رعایت میکند و چون هر بار هم که مییابد مثل همیشه تاریخ انکار می کند و تاریخ تکرار میشود در گردشی تواماً بالارونده و فرو رونده (عروجی و سقوطی- خافضة رافعه)! امامان: برترین، عالمترین، بیناترین، برحق ترین و کاملترین پرستنده و تسبیح کننده و دوستدار خداوند خالق هستند و خلایقش را هم بسوی همین مقام خود دعوت و هدایت میکنند تا از خداوند وجود برحقی یابند و لایقش شوند! امام، حق وجود است.حق یعنی چه؟ پس حق وجود یعنی خدای وجود که از امام، ظاهر میشود و با مؤمنانش سخن و تعامل میکند. پس مذهب امامیه، مذهب برقراری رابطه با خود خداست از طریق امام! مذهب خدا در میان بشر و راه و روش بشر برای رسیدن به خدا در همین دنیا! و اینست که مذهب امامیه، مذهب لقاء اللهی است. و اینست کسانی که با رویت الهی در امامان مخالف هستند در حقیقت شیعه نیستند و اگر شیعه هم باشند شیعه ضد شیعه هستند که در مذهب فقاهت پرستی بروز کرده است. همانطورکه امثال شیخ مفید و صدوق و طوسی و پیروانشان با لقای الهی مخالفند و همه روایات مربوط به رویت را جعلی و غالی دانسته و از کتب خود حذف کرده اند به اعتراف خودشان! یکی از اتهامات حلّاج هم دعوی لقاء اللهی بود. شیعه ای که مؤمن به رویت پروردگار در این جهان نباشد شیعه نیست و بنظر ما مسلمان هم نیست زیرا این حق مکرراً در قرآن ذکر شده است و میزان قبولی عبادات و طاعات است زیرا نیّت از هر اطاعت و عبادتی بایستی تقرب الی الله باشد و تقرب الی الله اگر بمعنای دیدارش نباشد معنائی مهمل است و دروغ! و اینست مغز شیعه ضد شیعه!

۱۷۰۱- نواب اربعه که خدایشان رحمت کند نمی دانیم که حقاً چه کسانی بوده و چه کرده اند و این قضاوتی فقط از آن خدا و رسول و امام زمان است. ولی اینک به یقین عقلی و نقلی می دانیم که قاعده و اساس این تشیع صرفاً فقاهتی بر مبنای نواب اربعه بعنوان نائبان خاص و سپس استمرارش در فقاهت آنهم فقاهت صرفاً مالی در فقهای شیعه بعنوان نائبان عام، سرمنشأ همه بدبختی های شیعه در تاریخ بوده است که از اسلام و امامت و تشیع جز فقاهت روائی- قیاسی هیچ باقی نگذاشته (آنهم فقط در محدوده مالی و تبدیل کل دین به مال و حتی عبادات به اعداد و شمارش و حساب و تجارت نماز و روزه و حج و جهاد) و مردم را در قیامت آخرالزمان گم و گور ساخته و عملاً مرید طاغوت جهانی و علوم بغی نموده است آنهم به اسم اسلام و تشیع!

۱۷۰۲- آنچه که امروزه علوم غربی را که بر ذات اعداد و ریاضیات پدید آمده اند تبدیل به مغز دین و شیعه گری ما نموده، استمرار همان فقاهت مالی به ارث برده از نواب اربعه است که وکلای مالی امام محسوب می شدند و تنها نائبان امامت! این وراثت صرفاً فقهی- مالی که ذاتش اعداد و ارقام و حساب است کل امور عبادی و معنوی را هم تبدیل به محاسبات و مکاسبات مادی نموده است که غایتش وسواس در امور عبادی است که وسواس در تعداد اوراد و رکعات نماز، آشکارترین صورت این هلاکت است. و ما قبلاً براساس قرآن و کلام ائمه هدی، عددی و شمارشی کردن نعمات را اساس تبدیل دین به دنیا و خدا به پول دانستیم! و اینگونه است که علوم لدنّی و روحانی ائمه هم در نزد این فقها همان

علوم ریاضیاتی است که تمدن غربی را پدید آورده است که این واژگونی حتی در فلاسفه ای چون ملاصدرا هم دیده میشود و لذا پیروانش در عصر ما به این نتیجه رسیده اند که "علوم غربی، اصل اسلام است و آنها این علوم را از ما دزدیده اند و باید آنرا پس بگیریم و ما ارباب جهان شویم تا امام زمان هم هر چه زودتر ظهور کند." کل این راه واژگونی را در طی این هزار و اندی سال، سوار بر فقاهت صرفاً مالی موروثی از نواب اربعه طی کرده ایم و با تیغ تکفیر و ارتداد هر معنویت و روحانیت و عرفان و الهیتی را هم از حریم قدسی این فقاهت رانده ایم تا ناب بمانیم! "بدانید که هرگز از طریق تعدید (ریاضیات) به نعمات الهی دست نمی یابید." قرآن- و چه نعمتی برتر از ولایت ائمه هدی؟ اصلاً اسم قرآنی امامان ما "نعیم" و "نعمت الله" است. چون نتوانستیم امامت را محاسبه ریاضیاتی کنیم و تبدیل به یکی از وجوهات شرعی سازیم پس بکلی طلاقشان دادیم و بلکه کشتیم (البته بدست خلفای عباسی که مهد ریاضیات مالی بودند) و به قبرشان کفایت نمودیم. همانطورکه خداوند هم ندای ما را بر سر قبور ائمه(ع) شنید و فرمود: "آنهائی که در قبرها خوابیده اند صدای شما را نمی شنوند..." قرآن- پس یکبار دگر باید اعتراف کنیم که حسین بن منصور حلّاج تنها مدافع برحق امام و حجّتش در سرآغاز غیبت در قبال کل خلافت عباسی و جهان اسلام بوده است و از حقانیت این ابر مرد تاریخ تشیع همین بس که همه علماء و فقهای شیعه و سنّی و بلکه جهان مسیحیت در طول تاریخ به دفاع از وی برخاسته و بعنوان برترین سخنگوی حقیقت به وی اقتداء کرده اند که رساله حاضر به مثابه کمال و جامع این دفاع و اقتداء است. هر چند که امام زمان خود از طریق حمله مغول به جهان اسلام انتقام این ولی خود را ستاند و این عجب نیست که چرا شاهان مغول از درب ولایت عرفانی حلّاج روی به اسلام نمودند و مسلمان شدند و همه دستگاه خلافت عباسی و حکومتهای مزدورشان در ایران را از دم تیغ گذراندند و لذا پس از حمله مغول بود که عرفان امامیه مجال شکوفائی یافت و عرفای اسلامی جرأت سخن گفتن پیدا کردند. و نیز اینکه چرا خواجه نصیرالدین طوسی وزیر اعظم هلاکوخان نخستین فقیه و فیلسوف بزرگ اسلامی بود که حلّاج را ولی برحق خدا نامید که این یک معامله و معادلهٔ حیرت آور دوگانه است که دو روی دارد. فیلسوف، دانشمند و فقیه بغایت متعصب اسماعیلی که یک شبه اثنی عشری شد آنهم حلّاجی! در این حجّت تاریخی تا می توانید بیندیشید که عبرتهائی عظیم به همراه دارد. حقّ حلّاج بر گردن جهان اسلام و بخصوص تشیع و دوصد چندان ایرانیان حقّی بغایت بزرگ است که تا ادا نشود به حق خود نخواهند رسید و از فتنه های آخرالزمان جان سالم و دین سالم بدر نخواهند برد.

۱۷۰۳- چه بسا این نواب اربعه را چندان گناه و تقصیری نبوده است و آنها فقط وظایف مالی خود را در حدّ توان انجام داده و رفته اند ولی اقوام و خاندانهای آنها بهمراه دسیسه عباسی و اشراف عرب و ایرانی آن کودتای عقیدتی را براه انداختند و آن نعل وارونه را در تاریخ به اسم تشیع اثنی عشری رقم زدند که تا ابد از شرّ امامت شیعه راحت شده باشند. و حلّاج تنها کسی بود که در مقابل این دسیسه شیطانی و کودتای جهان اسلام بر علیه امامت، قیام کرد و بیش از ده سال در زندان عباسیان و به امر و فتوای فقهای شیعهٔ مقیم در دربار شکنجه هائی شد که وصف ناپذیر است که نهایتاً به گونه ای اعدام شد که آنهم در تاریخ منحصربفرد خود اوست و او اینهمه مشقّت و بلا را عاشقانه استقبال نمود و با رقص و سُماع به پای دار رفت که خلاصه این واقعه را گزارش نموده ایم.

۱۷۰۴- و امّا مسئله دیگر و آن اینکه چرا کمال و غایت گزارش نزول روح امّ الکتاب به مثابه عصارهٔ مجموعه آثار ما به حق حلّاج منتهی می شود. آیا حلّاج را با امّ الکتاب چه رابطه ای است؟ مگر نه اینکه دانستیم که امّ الکتاب همان جوهرهٔ امامت شیعه است و اصلاً امامت به روح امّ الکتاب است که دارای برتری حق آفرینش بر روی زمین است که حلّاج در سرآغاز غیبت این روح را با تمام وجود و کلامش بر جهان و جهانیان نثار نمود همانطورکه خود برپای دارش میفرماید که با پراکنده شدن خاکسترش بر روی زمین کل بشریت تاریخ را از ازل تا ابد شفاعت نموده و از مسخ میرهاند و مگر نه اینکه بشریت معاصر بر ظهور دیگری از امامت وارد شده است. پس بزرگترین نمایندهٔ وجودی و سخنگوی بی پردهٔ حق امام در تاریخ همان حلّاج بوده است. پس بشر معاصر و بخصوص مسلمین که در مرکزیت فتنه های آخرالزمان قرار دارند برای درک حق این ظهور شدیداً محتاج روح حلّاجی هستند که عصاره انسانی روح امّ الکتاب در دوره غیبت است. همانطورکه کسانیکه با معارف و سخنان حلّاج آشنا هستند می دانند که تا چه حدّی حقایق و حکمتهای این رساله، حلّاجی است زیرا حلّاج شجاعترین عارف کامل شیعه است که با صدای بلند و با زبان عامیانه از اسرار تأویل و تجلّی و روح و بیان و تسبیح و تنفیس و نسخ و مسخ و قائمیت و امامت سخن نموده است که همین بخش از

سخنان حلّاج که در این رساله ذکر شده نمایندهٔ این ادعاست بخصوص این آخرین کلامش: حَسَبَ الواجد افراد الواحد! که به زبان ساده یعنی وجود شایسته یگانگان است. که همین جمله حلّاج معرف کل هویت اوست زیرا خود او یگانه ترین مسلمان تاریخ است که این یگانگیش همه حق جویان غیر مسلمان را هم زنده ساخته است، از نیچه و ماسینیون تا چه گوارا و گاندی و انیشتن. همانطور که ولایت علی بن ابیطالب بر همه خلق عرضه شد و هر که پذیرفت به حق وجود الهیش ملحق گشت و هر که نپذیرفت در درک اسفل مسخ گردید که اسرار این ولایت را در خطبه های نادره اش میخوانیم که در عرصه غیبت نیز زبان و منطق این ولایت به عیانترین صورتی از حلّاج آشکار شده است که خودش مظهر کامل الحاق به این ولایت است بی آنکه امام و امامزاده باشد. پس حجّت عامّه این ولایت بر بشریت است و خاتم این ولایت در قلمرو غیبت امام!

۱۷۰۵- آشنایان ادبیات عرفانی و وحدت وجودی می دانند برخی از عرفا به تقلید از خطبه های امام علی(ع)، اناالحق گفته و شطحیاتی بر زبان رانده اند که اگر هم مقبول گروهی قرار گرفته به همان معنای "شطح" یعنی سررفتن و سخنان لایعقل در حال مستی عرفانی بوده است. در حالیکه سخنان حلّاج نه مقلدانه است و نه شطح، بلکه بهمراه شرح حکیمانه و توحیدی بوده است در همه حال و همه جا. و درست به همین دلیل وی را ده سال در زندان شکنجه کردند تا مستی و جنون از سرش بپرد و حرفهایش را پس بگیرد و توبه کند در حالیکه او بر این نوع سخنانش بهمراه آیات و معجزاتی حیرت آور افزود و به اثباتشان رساند. پس حلّاج یک عارف شطّاح نیست. و لذا فرق او با امثال شبلی از همین جاست که به وقت اعدام حلّاج گفت: "من و حلّاج در یک وادی بودیم که مرا جنونم نجات داد و او را عقلش به کشتن داد." که البته این سخن شبلی بس گزافه و از سر انکار است که از ترس جانش در مراسم اعدام حلّاج حاضر شد و به جای سنگ، کلوخی پرتاب کرد که حلّاج در همان حال گفت فقط از همین کلوخ دردم آمد.

۱۷۰۶- پس اگر این دفتر بگونه ای تبدیل به محاکمهٔ کسانی شده که بیش از هزار سال پیش، حلّاج را تکفیر و محاکمه کردند و مُثله اش نمودند به مثابه دفاع از حق روح و امّ الکتاب و ولایت امام زمان در عرصهٔ غیبت است که حلّاج مظهر تمام و کمالش بود که وقوع این واقعه بطور تدریجی در این رساله برای خود ما نیز بس شگرف و حیرت آور بوده است زیرا خود ما نیز مشمول نزول این روح و تبیین آن بوده ایم و این حقایق را از حافظه تاریخی خود استخراج نکرده ایم.

۱۷۰۷- آگاهان و اسلام شناسان و محققین تاریخ اسلام می دانند که در طی هزاره اخیر فقط بواسطه خون حلّاج و روحش در کالبد امّت اسلامی بوده که حقیقت محمدی و نور عرفان علوی در دوره غیبت از مؤمنانش تجلی کرده و اسلام را بعنوان یک حقیقت روحانی و نورانی زنده داشته است وگرنه فقاهت ظلمانی عباسی که بر جهان شیعه و سنّی جاری بوده امروزه آشکارا در نهضت تکفیر، به خودکشی دچار شده و انزجار جهانیان را برانگیخته و برای همیشه به زباله دان تاریخ می رود و دچار اشد مسخ قشّاشی می شود. یعنی همهٔ مسلمینی که دارای اندیشه ضد حلّاجی هستند و آن اندیشه ای که بنام اسلام و تشیع، حلّاج را تکّه تکّه کرد و سوزاند و خاکسترش را به باد داد، امروزه حامیانش را از طریق انتحار انفجاری همینگونه پودر می کند بخصوص که شاهدیم که شاخه ای از این تکفیریها بنام داعش دعوی تشکیل دوباره خلافت عباسی را در جهان دارند. که این وجهی از رجعت حلّاج و قیامت حلّاجی در عصر ماست که مشابه چنین انتقامی را از زبان امام علی(ع) در خطبهٔ بیان شاهدیم که میفرماید در رجعت آخرالزمانیش همه اشقیاء و تبهکارانی که لباس اسلام به تن نموده اند را ریز ریز می کند. که مشابه این معنا را در قرآن کریم نیز شاهدیم که گروهی از کافران را ذرّه ذرّه نموده و در طبقات زمین ترکیب می نمایند. کسانیکه کمربند انفجاری به خود می بندند و خود را در میان مردم بی گناه کوچه و بازار منفجر می کنند تا آنها را هم به همراه خود پودر کنند به جرم اینکه چرا این مردم به فتواهای فقهی این آقایان عمل نمی کنند آنهم مردمانی که عموماً حتّی خبر از فقاهت آنان ندارند. پس مالیخولیا و شیطان حاکم بر این تکفیریها پر واضح است. در حالیکه خود این تکفیریها ذرّه ای هم به فقه خود عمل نمی کنند زیرا ذات این فقاهت در استکبار و حکومت بر مردم است نه دین و تقوا. همانطور که نخستین کانونهای پیدایش و تصویب این فقاهت، دربارهای سلاطین در جهان اسلام بوده است که خود این سلاطین و درباریان کمترین تعهدی به این فقاهت نداشته اند و اینست که این فقاهت ذاتاً بر دروغ و نفاق بنا شده است همانطور که قلب اجرائی آن هم فقاهت توریه و حیله های شرعی

است که برهان منطقی آن ابطال عقل و حکمت در شریعت است بدین معنا که می گویند: "حقانیت احکام نه به دلیل علم و عقل و حکمت نهفته در آن بلکه تعبّد محض است." و بعد که از آنها سؤال شود که اکثریت این احکام فقهی در قرآن و سنت جائی ندارد پس از کجا آورده اید، آنک نوبت تکفیر است. و از آنجائی که دین محمد بر روح العقل بنا شده و ولایت علی و ائمه هدی نیز تماماً بر علم و عرفان است و کل قرآن کریم نیز امر به تعقل و تعلّم است اینست که این فقاهت مجبور است که از محمد و آل محمد و قرآن کریم جدا شود و سلطنتی برپا کند که بواسطه اش بتواند فقاهت خود را بر مردم تحمیل نماید و بهمراه آن دائماً عقل و حکمت و عرفان و عرفا را هم تکفیر کند تا مردمان را به زر و زور و تزویر و زار به بند بکشد و به بهشت برساند؟ آیا این همان مذهب شیطان نیست؟! شیطانی که از همان آغاز با روح الهی و علم اسماء و کلمات خدا در حضرت آدم(ع) عداوت کرد و در عوض شش هزار سال عبادت خود را به رخ خدا کشید. اینست که امام صادق(ع)، ابلیس را عنصر جهل و تجاهل در بشر معرفی کرده است در لباس عبادت! زیرا کسی که ذره ای عقل و تعقل داشته باشد مبانی شریعت و احکام الهی را در زندگی تشخیص می دهد زیرا فطری است، پس خود فقیه و مجتهد خویش می شود و بدینگونه از سیطره طاغوت فقاهتی نجات می یابد و این همان موضوع تکفیر در این نوع فقاهت تاریخی می باشد که هدفی جز استکبار و سلطه ندارد. و امّا بدون عقل و معرفت، دریائی از این فتواها و فقاهتها، اهلش را تبدیل به یک شیطان می کند به یاری توریه های فقهی و حیله های شرعی و نفاق ذاتی موجود در این نوع فقاهت که تمام هنرش دور زدن خدا و رسول است و وارونه سازی احکام دین در خدمت منافع نفسانی و حکومت بر مردم!

۱۷۰۸- و اما نکته قابل تأمل دیگر اینکه همانطور که مسیحیت بنی اسرائیلی با استفاده از فلسفه و منطق ارسطو (مکتب اصالت تشبیه و قیاس و استقراء) توانست موفق به برپائی امپراطوری ظلمانی قرون وسطی در اروپا شود و دادگاههای تفتیش عقاید همراه با شکنجه و آدم سوزی راه بیندازد و مؤمنان حقیقی را قتل عام کند دستگاه خلافت عباسی نیز تکرار همان فاجعه در لباس اسلام بود که شریعت محمدی را بواسطه منطق قیاس ارسطوئی تبدیل به اجتهاد فقهی ساخت تا از این ازدواج شیطانی هر حکم حکومتی قابل استنباط گردد که این فقاهت شیطانی را به فقهای شیعه نیز تعلیم نمود و فقهای شیعه و بخصوص ایرانیان جهت جلب نظر دستگاه خلافت در عرصهٔ تفتیش و تکفیر عقاید از فقهای سنّی سبقت جستند و بدینگونه بود که فقیه شیعه ای مثل شیخ طوسی در رأس فقهای بغداد در دربار عباسی مستقر شد چون به جای کلاه آوردن، سر می آورد. و بدینگونه بود که عرفای شیعه برای تنازع بقاء و حفظ جان خود، فقاهت اهل سنت را معقولتر و معنوی تر یافت و لذا شاهدیم که همهٔ عارفان امامیه در تاریخ تا حدود قرن دهم هجری لباس اهل سنت بر تن دارند یعنی از شرّ عقرب جرار به مار غاشیه پناه برده بودند. از همین منظر است که دکتر شریعتی علمای اهل سنت را شیعه تر از علمای شیعی میداند. و لذا اصرار فقهای شیعه در اعدام حلّاج همچون اصرار ملّایان بنی اسرائیل در اعدام مسیح درک می شود و همانطور که امپراطور روم رسماً اعلام کرد که هیچ میلی به اعدام مسیح ندارد و در محاکمهٔ آن هیچ نقشی نداشته است، خلیفه عباسی نیز عیناً همین بیانیه را در قبال اعدام حلّاج اعلان نمود یعنی دستگاه خلافت و اسلام اهل سنّت را از این جنایت بزرگ مبرا ساخت و آن را به گردن فقهای شیعه انداخت به استناد صدها طومار تکفیر حلّاج از جانب فقهای شیعه که از سراسر جهان اسلام و بخصوص از قم و اهواز به دربار عباسی رسیده بود. که این نیز نشانهٔ دیگریست از رجعت مسیح در نزد لوئی ماسینیون.

۱۷۰۹- حقیقت دیگری که از تحقیقات تاریخی ماسینیون درباره حلّاج برمی آید اینست که حلّاج به مدت لااقل بیست و پنج سال تقریباً به سراسر جهان متمدّن آن دوران سفر نمود که علاوه بر جهان اسلام تا آندلوس و ترکستان و چین و ماچین و هندوستان را فرامی گیرد که در همه جا آیات و اسرار ولایت امام زمان را در میان اقوام و مذاهب گوناگون بذرافشانی می کند و حتّی تا قلب مغولستان گزارش سفرش در تاریخ ثبت شده است. اینک براساس چنین واقعیتی به بسیاری از معماهای تاریخی می رسیم که برای نخستین بار رازگشائی می شود که مثلاً چرا مغولها بطرزی اعجاب انگیز به عرفان وحدت وجود در اسلام علاقه مند بودند و تعصب عقیدتی آنها درباره حلّاج از کجا پدید آمده بود و دفاع و حمایت آنها از عرفا و کانونهای متصوفه در مقابل هجوم فقها دارای چه سرچشمه ای بوده است. و همچنین چرا خواجه نصیر طوسی وزیر هلاکوخان از نخستین فقهای شیعه بود که حلّاج را ولی خدا خواند و چه بسا به همین دلیل در دل هلاکوخان جای نمود و همچنین اینکه چرا سرزمینهائی مثل آندلوس و شامات و ترکستان و کشمیر هندوستان بهترین

مأمن عرفان اسلامی در تاریخ است و مردمان این سرزمینها از چه رو به عرفای اسلامی ارادت داشته اند و... . که همه اینها بمعنای پرتو افشانی نور هدایت امام زمان از وجود حلّاج است و نیز راز این اتهام حلّاج در محکمهٔ عباسی که چرا حلّاج با پیروان هر قوم و مذهبی با زبان همانها سخن می گفته و خود را نیز پیرو حقیقت همانها می خوانده است که این را بمعنای شیّادی و فریبکاری و جادوگری او می دانسته اند که بخشی از پروندهٔ اتهامات حلّاج است که چرا بعنوان یک مبلّغ مسلمان، پیروان سائر مذاهب را به اسم اسلام دعوت نمی کرده و در حقیقت به عربیت نمی خوانده است. که حقیقت اینست که حلّاج همچون سنت همه انبیاء و اولیای الهی با هر قومی با زبان و امیّت و حقیقت فطری آن قوم سخن میگفته است چرا که حقیقت امامت همان حق فطرت اللهی مردمان است طبق قول قرآن کریم. همانطور که رسول اکرم(ص) می فرماید که ما انبیاء با هر قومی به زبان و عقول همان قوم سخن می گوئیم. و این قدرت نفوذ و بلاغت روحانی حلّاج دقیقاً گواه این حقیقت است که او حامل روح امّ الکتاب بوده است که همان نور جهانی ولایت و هدایت امام زمان در دوره غیبت است. از این منظر نیز بهتر درمی یابیم که همه عارفان و صوفیان حقّه اسلامی، شاگردان مستقیم و غیرمستقیم حلّاج بوده اند. پس باید گفت که حسین بن منصور حلّاج، فاتح قائمیت و ظهور امامت در آغاز غیبت است که روحش الهام بخش همه مکاشفات عرفانی و انقلابات اجتماعی در تاریخ بوده است. انقلاب عرفانی و عرفان انقلابی از وجه فردی و اجتماعی که همه ارزشهای الهی در بشر را مخاطب قرار دهد فقط در وجود منصور حلّاج جمع آمده و تبدیل به یک اسوه و حجت الهی- انسانی- امامی شده است که کل بشریت را مخاطب می سازد.

۱۷۱۰- حال اگر بخواهیم از وجه تسمیه و علم تأویل اسماء به حقیقت منصور حلّاج بنگریم نیز اشارات قابل توجهی حاصل می شود که برای اهلش تکان دهنده است. علاوه بر اینکه اسم "منصور" یکی از شاه واژه های اسرار در کل ادبیات عرفانی ماست که همه عرفای بزرگ بر محور آن رازافشانی کرده اند (مثل حافظ شیرازی و مولوی و عطّار). میدانیم که "یا منصور اَمِت" شعار اصحاب بدر در صدر اسلام بوده است که تعدادشان سیصد و سیزده نفر گزارش شده است که همان تعداد وزراء و یاران امام زمان در عرصه ظهور است که چنین شعاری در بسیاری از انقلابات شیعی در تاریخ تکرار شده است که مشهورترین آن قیام مختار ثقفی است که یاران مختار با شعار "یا منصور اَمِت" (یا منصور برخیز و دشمنانت را بکش) در کوچه های کوفه قیام کردند که حاکم کوفه نخست پنداشت که رهبر این شورشیان کسی به اسم منصور است که پس از تحقیقات دانستند که این منصور همان مختار ثقفی است که برای خونخواهی کربلا برخاسته است. می دانیم که در مکتب وحدت وجود، معضله زمانیت منتفی است همانطور که علی(ع)، خود را رجعت حضرت آدم خوانده است. به گواه تاریخ چنین شعاری در نهضت قرامطه نیز وجود داشته است که نهضتی امام زمانی بوده است. این نکته در سفرنامه ناصرخسرو نیز مذکور است که در همه انقلابات و جمهوریهای خودمختار قرامطه، منصور حلاج در کنار علی(ع) و امام زمان یاد می شده است.

۱۷۱۱- پس از علی مرتضی(ع)، حسین بن منصور حلّاج، مظهر جامع ارزشهای ظاهری و باطنی اسلام و قرآن و امامت در عصر غیبت است و حجتی کاملتر از او در تاریخ اسلام و جهان تا به امروز پدید نیامده است و لذا امام عارفان و آزادیخواهان و حق پرستان و عدالت جویان آخرالزمان و پرچمدار یکه و تنهای ظهور موعود است که همه حقایق شریعت و طریقت و حقیقت را یک تنه در خود داراست و بر عالمیان آشکار ساخته است. پس اگر کسی چون ماسینیون که خورشید حق جوئی شیعی مغرب زمین در تاریخ جدید جهان است عمده عمرش را صرف حلّاج نموده خود حجتی دیگر بر این ادعاست. حلّاج، زلالترین آئینه امام شناسی و مهدی شناسی در آخرالزمان است. و همه شیعه شناسان جهان امروز، حقیقت وحدت وجودی مذهب امامیه را از آثار ماسینیون فهم می کنند.

۱۷۱۲- از مشهورترین اتهام حلّاج، باور و ادعایش به تناسخ و حلول است که در آثار شیخ مفید و طوسی هم بعنوان مشهورترین دلیل تکفیرش ذکر شده است و از شاخصه های "حلّاجیه" (بقول شیخ مفید) و سند ارتداد است. آنانکه دستی در قرآن و بخصوص روایات مربوط به آخرالزمان در متون اسلامی و یهودی و زرتشتی دارند داستان رجعت و ظهور قوم یاجوج و ماجوج را می دانند که از عجیب ترین علائم قیامت آخرالزمان است. طبق روایات شیعی از قول رسول خدا(ص) و علی مرتضی(ع) و امام صادق(ع)، اقوامی نیمه بشری- نیمه حیوانی- نباتی- جمادی در ابعاد و حجمهای ریز و درشت از اعماق زمین بیرون می آیند که آتش افروز و نابودگرند که برخی از آنها به اندازه یک وجب و ریزتر و

برخی دگر به اندازه صد متر طول دارند و فیل به مثابه لقمه آنهاست و رودخانه ها را می بلعند و قحطی و خونریزی پدید می آورند و از جنس آتش هستند همانطور که یاجوج و ماجوج در مصدر لغت یعنی "اجج" بمعنای آتش افزونی است که بمعنای مسخ شیطانی می باشد. در این واقعه جز رجعت خلق مسخ شده ادوار کهن که در طبقات زمین ترکیب شده بودند را درنمی یابیم که امام علی(ع) آنها را گروهی از نسل پسر نوح بنام یافث معرفی می کند که به کفر و فساد گرائیدند و مسخ شدند که در آخرالزمان بازمی گردند. و این کلام قرآن است که خداوند گروهی از کافران را در طبقات زمین ترکیب و تبدیل می کند و در آخرالزمان، زمین اسرار و باطن خود را آشکار می کند که قوم یاجوج و ماجوج یکی از این اسرار باطنی زمین محسوب می شوند که بشریت دهری زمین است که در زمین ترکیب شده است به جرم کفر و فساد و ستمی که مرتکب شده بودند که در آخرالزمان بازمی گردند و به کافران و مفسدین حمله می برند و جز مؤمنانی که در خارج از طاغوت بسر می برند ایمن نمی مانند. امروزه در گوشه و کنار جهان نشانه ها و اجسادی از این غولهای بشری مشاهده می گردد که معمولاً درباره اش سکوت می شود. یکی از آشنایان به نقل از چوپانی در اعماق جنگل مازندران می گفت که گروهی از این غولها را در عمق دره ای مخوف دیده و گریخته است و داستانش را هیچ کس باور نکرده است. از نظر ما این غولهای بشری به مثابه ظهور جسمانی استکبار و طاغوت پرستی نفس بشرند که در اجسام و جمادات و نباتات و حیوانات ترکیب و ممسوخ گشته اند که بصورت هیولا بازمی گردند. و حلاج نیز به آنها اشاره ای داشته و شفاعت توبه گران این قوم را وعده نموده است.

۱۷۱۳- پس این علوم باطنی و اخبار غیبی و مشاهدات عرفانی مختص ائمه هدی می باشد که اولیاء و حجت های امام زمان نیز به درجاتی از آن برخوردارند که حلّاج یکی از آنهاست. پس کسانی که این علوم و باورها را کفر و الحاد میدانند نسبت به اصل امامت و علم لدنّی امامان دچار انکارند و با تکفیر این نوع علوم اصل امامت را تکفیر می کنند که مهد اصلی این انکار و تکفیر خود دستگاه خلافت اموی و عباسی بودند و فقهای مزدورشان هم توجیه کننده فقهی آن بوده اند. در حالیکه طبق گواه مکرر تاریخ اتفاقاً این خلفای جور بیش از سائر مردم شاهد بر مقامات الهی ائمه هدی بودند تا حجّت بر آنان تمام شده باشد. پس این انکاری کاملاً آگاهانه بوده است و نه جاهلانه! و نخستین منکرین این مقامات و علوم ائمه هدی، خلفای اولیه پس از رحلت رسول خاتم بودند و فقهای مزدورشان مثل ابوموسی اشعری و قاضی شریح و دیگران. و دانستیم که بنا کنندگان شهر قم بعنوان شهر فقهی، خاندان اشعری بودند و برادر ابوموسی که از فاتحان ایران بود که منطقه ای از مرکز ایران از جمله اصفهان و قم قلمرو حکومت او بود. و لذا تاریخ قم، تاریخ اشعریان مهاجر است که طرز فکرشان در تاریخ ثبت شده است که مقامات و علوم الهی امامان شیعه را یا منکر بودند و یا آنان را ساحر می خواندند که خود نوعی جرم و الحاد محسوب می شد. پس بدین طریق تکلیف اولیای امام زمان همچون حلّاج در نزد این اشعریان روشن است که اشعریان قم و سائر مناطق ایران هم به مثابه شعبات ایرانی فقاهت عباسی بوده اند که ادامه اشاعره اموی محسوب میشوند. اشاعره که محصول نفاق بین امامان و دستگاه خلافت بوده اند و در این نفاق در طول تاریخ مشغول تجارت و ریاست و فقاهت و سیاست بوده اند به اسم شیعه و به رسم اموی و عباسی! که گروههائی از آنان در ایران در طول تاریخ موفق به تشکیل حکومتهائی شدند که در فساد و جنایت گاه روی بنی عباس را هم سفید کردند.

۱۷۱۴- لوئی ماسینیون بسیار فراتر از یک مورخ و محقق اسلامی و شیعه شناسی نخبه است. آثار او در عین دقت تحقیقی و آکادمیک و استناد تاریخی حامل روحی عرفانی و باطن بینانه است بگونه ای که باطن پنهان همه افراد و گروههای اسلامی و شیعی را هم براساس مستندات تاریخی عیان می کند و آنگاه همه شهادتهای تاریخی را در خدمت اثبات این باطن بکار می گیرد و به نتایجی شگرف و بدیع می رسد. از جمله معتقد است که حتّی خلفای عباسی هم در اعماق قلوبشان، شیعه امامیه و مؤمن به حق امامان بودند ولی خود در این امامت طمع داشتند و می خواستند امام شاه باشند. امویان و بخصوص معاویه هم اینگونه بود و نامه هایش به امام علی(ع) دال بر این معناست. و چه بسا علی(ع)، معاویه را در اعتقادش مخلصتر از بسیاری از شیعیان هوادار خود می دید و شاید به همین دلیل جنگ صفین را به نفع معاویه وانهاد و همه شیعیان را بر این امر امتحان نمود که اکثراً رسوا شدند و کسی چون ابن عباس هم این معنا را درک نکرد و علی(ع) را ترک نمود! این راز وجودی همه شیعیان است از شیعیان اموی و عباسی تا شیعیان غالی و

اسماعیلی و اشعری و قرمطی و اثنی عشری و طیف هایش! و این از عظمت عریان حقانیت ولایت ائمه هدی است: "قلوبشان یقین نمود ولی انکار کردند." قرآن-

۱۷۱۵- آن همه اصرار امامان شیعه در تبیین حقیقت ولایت امام و عظمت کبریایی درک و تصدیق و پذیرش و هضم و جذب توحیدی آن و امتحانات پیاپی برای قلوبی که این حقیقت را درمی یابند به ما نشان می دهد که بقول دکتر شریعتی و پیرش ماسینیون مسئولیت شیعه بودن تا چه اندازه خطیر و کبیر است وگرنه شقی ترین و کافرترین اعراب صدر اسلام هم بر حقیقت علی و فرزندانش تردیدی نداشتند، از خلفای راشدین تا امویان و عباسیان. و لذا طبق گزارشات تاریخی می دانیم که این اشقیاء در خلوت با امامان تا چه اندازه خاشع و زار بودند. بنابراین باید اعتراف کرد که شیعه بودن به معنای اقرار به عظمت وجودی امامان، دارای هیچ مزیت و هنری نیست همانطور که بنابر روایتی حتی ابلیس نیز بر علی(ع) سجده کرده است. پس آیا براستی یک شیعه حقیقی آنگونه که امامان ما تعریف کرده اند چگونه انسانی است. ما در این باب در کتاب مبانی عرفان امامیه تا حدودی سخن گفته ایم که مقام امامت حتی برای خود امامان حامل چه امتحانات و بلایای عظیمی بوده است یعنی امامت در نزد خداوند هیچ نوع فضیلت و تبعیض نژادی نمی شناسد و خود امامان برای حفظ مقامشان شاقه ترین بلایا را از سر گذرانیدند. پس امامت مطلقاً از جنس شجره و نصّی لاتغیر نیست و در نزد خداوند همه انسانها دارای حقی واحدند و برتری ها فقط از بابت تقوی و ایثار و از خود گذشتن است تا سر حدّ گذشتن از امامت خویش بعنوان یک هویت فردی و نژادی. که غایت این امتحان و ایثار فردی و نژادی همانا واقعهٔ غیبت امام دوازدهم است که نوری بودنش عین مطلق ایثار اوست. که در عصر غیبت نخستین و کاملترین شیعه ای که با درک نور امامت این کمال ایثار را در خود محقق ساخت حسین بن منصور حلّاج بود که بقول ماسینیون آرمانش امّی کردن و جهانی ساختن امامت در یکایک آحاد بشری بود و این همان سر منشأ شقاوت و جنایت و رذالت نژادپرستانه همه مسلمین عصر حلّاج تا به امروز بوده است. زیرا حلّاج نور امامت را از وجود امام غایب دریافت و از شجره عربی- قریشی- هاشمی برید و به کالبد بشریت پیوند نمود. که مجموعه معارف ما از منظر عقل و معرفت دینی و اسلامی بیانگر همین حقیقت حلّاجی است که راه و روش اتصال هر انسانی را به امّیت و فطرت الهی خویشتن نشان می دهد که همان الحاق به امامت ذات است به نور قائم آل محمد که خود نیز برپا کننده همین حق است که بارزترین حجت این حقیقت همانا غیبت اوست. پس اگر در واقعه نزول روح امّ الکتاب که روح مجموعه آثار ماست به حلّاج رسیده ایم واقعه ای کاملاً برحق است که اوّل و آخر عصر غیبت را بهم می رساند و در هم تأویل و متجلّی می سازد.

۱۷۱۶- شعار خودشناسی- خداشناسی قبل از اسلام نیز در حکمتهای شرق و غرب جهان کمابیش نجوا شده است ولی فقط در حدّ نجوایی خصوصی و در نزد حکیمان انگشت شمار. ولی فقط در اسلام بود که با ظهور علی بن ابیطالب این حقیقت ظهور یافت و در اندک مدتی تا حدود دو قرن تبدیل به مکتب و بلکه مذهب عمومی گردید و بیش از یکصد فرقه را پدید آورد. در حقیقت این امامان شیعه بودند که آن حکمت و آرمان در گوشی حکیمان الهی را واقعیت بخشیدند و خود آئینه و اسوه و راهنمای این حق شدند که حق وجود انسان است. پس اگر کسی بگوید که من بدون چنین نور و آئینه و راهنمائی می توانم به حق الهی وجودم نایل آیم هنوز در عصر جاهلیت به سر می برد درست همچون عرفانهای شیطانی عصر ما که امام را حجاب و مانع این راه می پندارند و از همینجا در آغوش ابلیس سقوط می کنند همچون عرفان حلقه. در حالیکه وقتی به حق خودشناسی- خداشناسی نایل آمدیم جستجوی امام و ابتغای وجه رب آغاز می شود و همین جستجو سرآغاز ورود به این راه است حتی اگر امامی هم بعنوان یک شخص پیدا نشود زیرا امام کامل، نور است و همین نور قلمرو حرکت بسوی امّیت و فطرت و امامت ذات است که بانی این مکتب در عصر غیبت کسی جز حلّاج نیست.

۱۷۱۷- پس کسی که در جستجوی حق الهی وجود خویشتن است اگر جدی و صادق باشد خود بخود رهرو وادی ولایت چهارده معصوم است که در هر مرحله ای از مراتب وجودش این معصومین را کشف و درک و شهود می کند. زیرا این امامان به مثابه وجوه وجود الهی انسان و درجات آن هستند. همانطور که این واقعیت در گزارش زندگی معنوی ما در این مجموعه آثار بطور تدریجی و طبیعی رخ نموده است و ما از همان آغاز راه زندگیمان این امامان را نمی شناخته ایم چون اگر ادعا می کردیم که از همان آغاز راه آنها را شناخته بودیم حتماً یک موجود توهمی و کذاب بودیم. به همین دلیل

آثار بیست سال پیش ما با آثار امروز ما از زمین تا آسمان فاصله و تفاوت دارد زیرا ما یک جستجوگر و رهرو بوده ایم نه یک مدعی. و تا به پایان جهان نیز چنین خواهد بود زیرا وجود را غایتی نیست همانطور که خداوند را و نیز مقامات ائمه هدی را.

۱۷۱۸- درست به همین دلیل امروزه دیگر تصدیق یا تکذیب هر یک از فرقه های اسلامی و شیعی در گذشتهٔ تاریخ و گروههایی که به وراثت از آن فرقه ها حضور دارند کاری بغایت خطرناک و گمراه کننده است و بحث ما در این رساله مطلقاً به قصد تصدیق یا تکذیب هیچ فرقه ای نبوده است بلکه مقصود درس عبرت از تاریخ است تا هر چه سریعتر خود را به روز و الساعه آخرالزمانی خود برسانیم تا ببینیم که در کجای تاریخ ایستاده ایم زیرا درست بر آستانه زایش آخرالزمانی انسان قرار داریم و آفرینش نوینی که ما را بغایت اختیار ارتقاء می دهد تا انتخاب کنیم سرنوشت ابدی خود را در عروج یا سقوط که میزان این انتخاب فقط بستگی به درجه شناخت و عقلانیت ما از این دوران دارد که در چه دورانی به سر می بریم و حقش چیست و باطلش کدام است.

۱۷۱۹- طبق مستندات تاریخی آنگونه که ماسینیون گزارش می دهد یکی از ادعاهای حلّاج این بود که می گفت خداوند همان نور عقل و معرفت است که انتخاب و یا عدم انتخاب آن همان ایمان و کفر و هدایت و ضلالت است و این توصیف حلّاج از مکتب امامیه بود که اصل و اساس همه عداوتها بر علیه او را تشکیل داده است. زیرا آنگاه که میزان ایمان و هدایت و امامت همان عقل و اختیار و انتخاب آن باشد پس دیگر هیچ محل اعرابی برای نظامهای فکری و حکومتی جبار و جهل محور و مقلدانه باقی نمی ماند چه از نوع فقهی و چه فلسفی و چه سیاسی و امثالهم. و این همان مبانی سیر و سلوک عرفانی ماست که در آثارمان مندرج است. پس از این منظر قائمیت آل محمد در غیر شجره محمدی چیزی جز برپائی نور عقل و عرفان محمدی نیست و همین نور است که بشریت را به حقیقت محمدی و آلش می رساند و نجات می بخشد. و آنچه که یک سالک و مرید را در مقام اطاعت محض قرار می دهد حاصل اتقان و اطلاق وجود مطلق به مثابه نور و عقل مطلق است که از عرفان نفس ناشی می شود. زیرا کسی که به هر درجه ای وجود خود را تعقل می کند و می فهمد مطلقیت آنرا نیز تصدیق می کند و می داند که با عقل علیتی امکان پیمودن این نور نیست.

۱۷۲۰- انسانی که نور شود و به سرعت نور برسد به مقام سکون و اثبات جهانی و مطلق رسیده است که مقام حق است. و این واقعه آخرالزمان بمعنای پایان زمان است که حرکت ذرات و کرات را متوقف می کند همانطور که این حرکت با هبوط آدم آغاز شده بود با عروج مطلق انسان پایان می یابد. و امام زمان با غیبتش باعث و بانی این واقعه است. و حلّاج با اعلان اناالحق دومین انسانی است که این واقعه را طلبیده است و امام زمان را تأیید و تصدیق کرده است. فقط کسی که اناالحق میگوید به عیان یا نهان و حق را ادعا میکند صادق و متعهد به حق است و مظهری از حقیقت میگردد و معرّف آن به عالمیان! این نیز از ویژگی آخرالزمان است که حق از زبان حامیش و از وجود پرستنده اش رخ می نماید که حق و حق جو یکی می شود و شاهد و مشهود و خالق و مخلوق!

۱۷۲۱- از امام باقر(ع) نقل شده است (از کتاب بیان الائمه) که: پیامبر اکرم(ص) فرمود: "در سمت راست خدا (عرش) قومی از ما هستند بر تخت هائی از نور که چهره شان از نور است و لباسشان از نور است که فرامی گیرد نور جمالشان همه کسانی را که به آنان می نگرند از مادون عرش! و سپس علی(ع) پرسید: ای رسول خدا آنها چه کسانی هستند. پیامبر فرمود: آنها قومی هستند که با روح الهی به یکدیگر محبت می کنند از راه غیر نسبت های قومی و مالی، و آنان شیعه تو هستند و تو امام آنانی ای علی!" و در روایت مشهور دیگری از رسول اکرم آمده که همه مقامات معنوی ائمه هدی را شیعیان علی نیز دارا هستند. آیا براستی این شیعیان که همان اصحاب یمین و نور یمین خدایند که نور وجودشان هر بیننده ای را فرامی گیرد و نوری می کند و همه عشق و دوستی آنان به غیر خویش و نژاد خویش است چه کسانی هستند؟ این شیعیانی که محل ظهور مقامات ائمه هستند بقول امام باقر(ع)، همان شیعیان حلّاجی عرصه غیبت می باشند که از غیبت امام، ظهور میکنند و از نور امام نور میگیرند و به ثبات جهانی نائل می آیند و معرّف انسانیت جهانی میشوند و الهیت فرا نژادی و فرا مذهبی و فرا تاریخی!

۱۷۲۲- امام، نور است و شیعه خالص امام هم نور علی نور است که حقایق و اسرار نور امام را در عالم افعال و صفات و ارزشهای اخلاقی آشکار می کند. اگر نور خورشید به زعم علم نور کیهانی در هر ثانیه سیصد و شصت هزار کیلومتر طی طریق دارد نور علی نور که مترادف مجذور نور (C^2) در نسبیت انیشتن است در آن واحد در همه جای عالم وجود حاضر است و فراسوی مکان و زمان است و از اقطار عالم گذشته است. و بقول قرآن آنچه که موجب هدایت است نه این نور بلکه نور علی نور است یعنی نور عارفان شیعه و شیعیان عارف به نور امام زمان در غیبت که عین ظهور است. و عارف شیعه تا غیبت امام را عین ظهورش نیابد هنوز آن شیعه نور علی نوری نشده است یعنی حلّاجی! و حلّاج فاتح نور علی نور است. و این همان برپائی قیامت آخرالزمان و مقام قائمیت امام است که زمانیت دهری- تاریخی- ظلمانی را در قلوب مؤمنان منقطع می سازد و جانشان را به ازلیت حق متّصل می کند و روحانی! و اینست فرج امام و نجاتش برای طالبان!

۱۷۲۳- متأسفانه علما و فقهای اشعری در جامعه شیعه هر دجال و مهدویت کذابی در تاریخ را بهانه قرار میدهد تا اصل بابیت و مهدویت و حجیّت و قائمیت امام زمان در شیعیان و عارفان را بکلی تخطئه نماید و آنرا الحاد و ضلالت معرفی کند تا همچنان خودش را نائب امام زمان بداند و فقاهت عباسی را در تاریخ ادامه دهد. و بیهوده نیست که در دریائی از روایات ائمه درباره ظهور قائم آمده که این ظهور همواره بر علیه عباسیان صورت می گیرد که منظور استمرار شیعه عباسی در تاریخ است که فقاهت اشعری اساس فقهی عباسیان در تاریخ می باشد که فقه شیعه و سنی بر آن بنا شده است که فقاهت سلطه گر و منافق و توریه ای می باشد که تمام هنرش حیله های شرعی است که یک پایش در بازار و پای دیگرش در حکومتهای جور است و دستانش در جیب مردم که دائماً بر سر مردم می کوبد تا تسلیم بازاریان و درباریان باشند! و فقاهت اشعری در بین این مثلث بازار- دربار- مردم مشغول تجارت و ریاست و سیاست است که بانی این فقاهت و مذهب خاندان اشعری در صدر اسلام بودند که از اشراف و جنگجویان عرب محسوب می شدند که در فتح مناطقی از ایران نقش داشتند و دو برادر بودند که یکی مقیم کوفه بود و دیگری مهاجرت کرده و در قم اقامت گزیده بود. این اشعریان حمایت خاندان نوبختی و بابویه را جلب کردند و متحداً حکومت آل بویه را پدید آوردند که سرچشمه تکفیر عرفان در تاریخ بوده است و کسانی چون شیخ مفید و شیخ طوسی را پرورده است که متخصص طرد و لعن نور و معرفت و روح و لقای الهی از مذهب امامیه هستند که از مذهب امامیه، شقی ترین و ثقیل ترین و مادی ترین و پولکی ترین مذهب را در تاریخ پدید آورده اند که حتی عباداتش قابل خرید و فروش است و بلکه امامانش! این همان وهابیت شیعی است که از صدر اسلام پدید آمده است. اینها همان گروهی از فقها هستند که در صف مقدم دشمنان ظهور قرار دارند. که این نفاقشان همواره در لباس وحدت شیعه- سنی پنهان بوده است.

۱۷۲۴- امام زمان با غیبتش از قلمرو اشرافیت عربی و قریشی و هاشمی و فاطمی و... خارج شد. همانطور که بنی عباس بواسطه همین نسبت نژادی و رسماً به اسم دفاع از حق آل علی بقدرت رسید هر چند که بنی فاطمه نبودند. و اکثر قریب به اتفاق نهضت ها و حکومتهای شیعی هم به همین نسبتها بقدرت رسیدند که گاه در فساد و جنایت بنی عباس را هم روسفید کردند مثل فاطمیان مصر که خود را فرزندان امام جعفر صادق(ع) و بنی فاطمه می خواندند. و یا آل بویه و سامانیان و صفویان که جمله خود را از شجره سادات و بنی فاطمه می دانستند که خداوند همه شان را در تاریخ رسوا نمود و بنی عباس و عثمانیان سنی مذهب را آبرومندتر ساخت که دعوی کمتری داشتند و مستقیماً خود را به امامان علوی منسوب نمی کردند که فاسدترینشان فاطمیان و صفویان بودند که اکثراً با پدرکشی و پسرکشی حکومت می کردند. و جالبتر اینکه فقاهت حاکم بر همه این حکومتها، فقه اهل سنت بود زیرا فقه شیعی توانائی حکومت کردن نداشت. همین ماجرا در انقلاب اسلامی ایران هم تکرار شد و لذا بسرعت ولایت مطلقه فقیه و شورای مصلحت نظام جایگزین فقاهت شیعی شد و فقاهت دوباره به کنج حوزه ها رانده شد تا مدرن شود و با علوم بغی سازگاری یابد و به یاری علوم غربی بتواند برای اداره کشور مهیا گردد. حقیقت اینست که فقاهت شیعی بر مبنای ولایت ائمه هدی اگر بخواهد بر اصول خود متعهد بماند هرگز مولّد حکومت سیاسی- نظامی نخواهد بود مگر اینکه همان شود که در حکومتهای به اصطلاح شیعی در تاریخ شده است یعنی تبدیل مکتب و تحریف حقایق و ابداع فقاهت طاغوتی از نوع عباسی یا آمریکائی و انگلیسی و طالبانی و امثالهم!

۱۷۲۵- بزرگترین مسئله و راز تشیع در تاریخ اینست که چرا در هر کجا که به حکومت میرسند تبدیل به فاجعه میشود؟ آیا تشیع اصلاً مذهب حاکمیت اجتماعی- سیاسی- اقتصادی نیست؟ آیا تشیع یک مذهب صرفاً معنوی و روحانی و عرفانی است و حق حکومت کردن ندارد؟ آیا پیام حکومت کوتاه علی(ع) همین است؟ آیا حکومت شیعه فقط از آن قائم آل محمد است؟ چرا فاطمیان مصر فاسدتر و جانی تر از بنی عباس از آب درآمدند و چرا صفویان مخوفتر و تبهکارتر از عثمانیان سنّی شدند و...؟ آیا حق حکومت در اسلام فقط از آن اهل سنت است و شیعه باید تحت ولایت سنّی باشد؟ آیا معنا باید تحت سلطه ماده باشد؟ آیا روح باید در سلطه تن باشد؟ آیا حق باید تحت فرمان طاغوت باشد؟ آیا از تاریخ اسلام باید به این نتیجه برسیم؟ آیا شیعه یا باید انقلابی و چریک و فراری و زندانی و زیر شکنجه و اعدامی باشد و چون به حکومت رسید بدتر از این را با منتقدین و زیر دستانش مرتکب شود؟ آیا شیعه اینست؟ آیا این شیعه است؟ پس اگر چنین نیست پس شیعه چیست و کدامست؟ پاسخ به این مسئله عین پاسخ به معمای شیعه در تاریخ است از همه وجوه فردی و اجتماعی و سیاسی و ولائی و ایدئولوژیکی!

۱۷۲۶- با اندک تأملی در سیره ائمه اطهار(ع) از منظر ایمان شیعی و حتی اعتقاد غیر شیعی، پاسخ به این معمّا در اهالی عقل و معرفت مبرهن است بخصوص در زندگانی امام اوّل و امام ششم و امام دوازدهم: امام علی(ع) با حکومت پنج ساله اش و امام صادق(ع) با رد کردن خلافت اسلامی پس از انقراض امویان و امام دوازدهم(ع) نیز با غیبتش! علی(ع) حکومت را در ظاهر و باطن فقط بقصد اتمام حجّت بر شیعیانش به اکراه پذیرفت که در این باب سخنان واضحی از امام برجای مانده است و می دانیم که امام پس از جنگ نهروان بمعنای واقعی کلمه تک و تنها شد و امام صادق(ع) نیز به آسانی میتوانست خلافت اسلامی را پس از نابودی امویان که بدست فرماندهان عباسی و ابومسلم خراسانی به ایشان تقدیم شد بپذیرند که در این صورت خلافت جور پانصد ساله عباسی هرگز پا به عرصه وجود نمی گذاشت و عباسیان هم که تحت عنوان حکومت علوی سرکار آمدند مستمراً از عمر امامان خود کاستند تا آنجا که امام دوازدهم را قصد سقط جنین داشتند. حقیقت اینست که امامت و مذهب امامیه را بدلیل ادعاهائی که دارد با حکومت دنیا کاری نیست مگر آنروزی که اکثر قریب به اتفاق جامعه ای، مؤمنین حقیقی گشته باشند که منطق قرآنی، سنت جوامع بشری را بدون استثناء بگونه ای معرفی کرده که همواره اکثریت هر جامعه ای بر کفر و جهل و شرک زیست می کنند. به همین دلیل قرآن کریم هرگز دارای احکام حکومتی نیست همانطورکه مجموعه روایات برجای مانده از ائمه هدی. الّا حکومتی که در پایان تاریخ پس از یک تصفیه بزرگ و خونین بر روی زمین به رهبری قائم آل محمد پدید می آید که تازه این حکومت نیز طبق روایاتی از امام صادق یک حکومت الهی و یک جامعه بهشتی و روحانی است که در آن همه مردمان از مؤمنین و مخلصین و متقین هستند که نه نیازی به حاکم دارند و نه گزمه و نه ارتش و نه قاضی و نه قوانین سیاسی. و اینست یک حکومت بر جامعه شیعی که کمترین شباهتی به هیچ حکومتی ندارد، حتّی حکومت پنج ساله علی(ع). پس آیا رسالت اجتماعی و تاریخی شیعه چیست؟ که پاسخ به این سؤال نیز جز در سیره و سنت ائمه هدی حاصل نمی شود. و نیز زندگانی حجّتها و اولیاء امام زمان در دوران غیبت.

۱۷۲۷- همانطور که دو نوع تعریف و احساس از انسان و زندگی و سعادت و رشد و نجات و رستگاری وجود دارد، که قرآن کریم به ما عرضه میکند، که یکی دین برای دنیاست و دیگری دنیا برای دین و آخرت است که اولی کافرانه و دوّمی مؤمنانه است، بر همین اساس دو نوع تعریف از دین و اسلام و تشیع وجود دارد. آن نوعی که فقط برای همین دنیاست و بایستی در همین دنیا پاسخگوی همه امور باشد و آن نوعی که برای معنا و روح و حیات جاوید است که حیات دنیا نیز مرحله کوتاهی از آن تلقی می شود و دار بلاء و آزمون است. پس اسلام و تشیع کافرانه داریم و مؤمنانه! که نوع کافرانه اش در حکومت به کمال مقصود می رسد ولی نوع مؤمنانه اش در علم و معرفت و حکمت و روح انسان به ثمر می آید. علاوه بر اینکه طبق وعدهٔ الهی و کلام رسول و ائمه هدی در آن حاکمیت جهانی و روحانی امام زمان همه مؤمنان تاریخ رجعت کرده و حضور می یابند و از آن برخوردار می شوند. و دوازده امام آمدند تا همین حقایق را تعلیم دهند که فقط انگشت شماری استحقاق این تعلیم را یافتند و مابقی یا به حکومتهای عصر خود پیوستند و یا در صدد تشکیل حکومتهای شیعی برآمدند که جملگی به عواقبی فجیع رسیدند که شیعی ترین این حکومتها در تاریخ گذشته، حکومتهای خود مختار قرامطه و اسماعیلیه بودند که جملگی در خود پوسیدند و اکثراً دچار خودبراندازی گشتند، علیرغم اینکه برای مدتی توانستند نوعی آزادی و عدالت اسلامی را برقرار کنند که به لحاظ تاریخی منحصربفرد بودند که بعدها

مورد تقلید متفکران مغرب زمین واقع شدند که موجب برپائی رنسانس در اروپا گشت که آن رنسانس نیز تا به اینجا که شاهدیم ادامه یافته است. و یکی دیگر از حکومتهای ناب شیعی به رهبری حسن صبّاح جهت نجات نسل شیعیان به روشهایی چریکی و انتحاری در قلعه هایی مخوف پدید آمد که برخی از مورخین از آن حکومتهای محلی بعنوان بهشت موعود یاد کرده اند ولی به محض اینکه این حکومتهای محلی اندکی قدرت و ثبات یافتند به تباهی و فساد گراییدند که عاقبت الموت که بواسطه هلاکوخان تسخیر شد از آن جمله است که آخرین خلیفه حاکم بر آن به قدری در فساد غرق شده بود که پیروانش وی را تحویل هلاکوخان دادند و کشته شد (خور شاه). گویی که آب تشیع و حکومت هرگز در یک جوی نرفته است و این افسانه عبرت تاریخ تشیع است.

۱۷۲۸- پس در حقیقت رسالت شیعیان حقیقی یعنی اولیاء و عرفای شیعه در طول تاریخ و در بطن جامعه جز احیای نور امامت در قلوب مردمان نیست که به نسیان رفته و بلکه واژگونه است و سپس احیای قلوب مسلمین به روح ولایت امام زمان و تنویر عقول به حکمت علوی و تربیت نفوس به فقاهت جعفری است که هیچ شباهتی به فقاهت حاکم بر جوامع اسلامی ندارد. و برای این کار قبل از هر چیزی بایستی اندیشه و باور و عواطف ظلمانی حاکم بر تشیع تاریخی را تصفیه و پالایش کرد و انحرافات و آفاتش را آشکار نمود تا حقایقش معلوم گردد که یکی از ظلمانی ترین وجه این آفتهای اعتقادی شیعه، همان خلافت پرستی و حکومت محوری است که همان عنصر اصلی تشیع عباسی می باشد. و سرّ همه بدبختی های شیعه در تاریخ است. حال آنکه کل سنت و سیرهٔ امامان شیعه آشکارا خلاف چنین باوری را اثبات کرده است در حالیکه همه مبلّغین مستکبر شیعی در تاریخ حقی جز حق حکومت برای امامان قائل نبودند و لذا کل جنگ لفظی که بر علیه خلفای اولیه به راه انداخته اند از همین منظر است از جمله جنگ علی و عمر! و بر همین واژگون پنداری کل تاریخ صدر اسلام را واژگونه ساخته اند یعنی جنگ قدرت و سلطنت بین امامان و خلفا! که این بزرگترین دروغ و تهمت بر دامن عصمت امامان است از جانب این تشیع عباسی و حکومتی.

۱۷۲۹- تشیع علوی مذهب آخرت پرستی و غیب پرستی محض نیست بلکه اتفاقاً نقد کردن غیب و آخرت و بهشت در همین دنیاست ولی نه بهشت غرایز و حیوانیت و استکبار. یک شیعه حقیقی از همین دنیا نیز بر جنات نعیم راه می یابد همانطورکه کافران و تبهکاران نیز از همین دنیا در دوزخند. منطق قرآن کریم در باب اهل بهشت و دوزخ همواره بر زمان حال و استمرار است و نه مستقبل. زیرا تشیع علم و مکتب قیامت و آخرالزمان است. در این مکتب سعادت و رستگاری اهل ایمان مشروط به حکومت و امکانات دنیوی نیست و مشروط به مرگ هم نیست همانطور که امر عدالت نیز مشروط به هیچیک از این شروط نیست که خلاصه این مکتب و مذهب همان است که ورد زبان همه امامان است: "هر که خود را شناخت امامش را شناخت و خدایش را شناخت و پیروز شد و همه مشکلاتش حل شد و رستگار گردید." که آخرین و بزرگترین حجّت آشکار این ادعای ما جمهوری اسلامی ایران است که با یک انقلاب مردمی با رهبری علمای شیعی پدید آمد که همه قوانین آن بر فقاهت شیعی استوار است و همه رهبران و دولتمردانش شیعه هستند و اکثر مردمش نیز شیعه می باشند ولی دریغ از یک ارزش الهی و علوی و امامی الّا در تبلیغات! جز امر شهادت که راز بقای این انقلاب است که دال بر حضور روح حسینی در ملّت ماست که تنها نور امید به نجات است. هر چند که این تنها ارزش باقی مانده شیعی هم به بازی سیاست و تجارت آلوده گشته و از اعتبار معنوی دور شده است.

۱۷۳۰- با مطالعه تاریخ تشیع شاهدیم که از همان صدر اسلام شیعیان عموماً به دو شقّه و فرقه حکومتی و ضد حکومتی تقسیم شده اند یعنی گروهی تن به خلافتهای جور عصر خود دادند و گروهی دیگر به جنگ با این حکومتها برخاستند تا خود به حکومت برسند که امامان ما از این هر دو جناح برائت جستند و این دو انحراف افراط و تفریطی در شیعه بوده است که هر دو به هر حال امام را رها کردند الّا جهت کسب معلومات و فرمولهایی جهت ریاست و معیشت و سوداگری و روایت سازی و فقاهت بازی! در حقیقت از همان آغاز شیعیان حقیقی و مؤمن همان انگشت شمار مریدان و اصحاب سرّ امامان بودند که از جانب آن هر دو جناح از شیعه مورد انکار و تکفیر قرار داشته اند.

۱۷۳۱- اینک یکبار دیگر به حلّاج بازگردیم شاید اینبار حقش را بهتر دریابیم که درد او جز درد ناشیعه گری شیعیان نبود که همه عمرش را مشغول احیاء و تنویر قلوب مسلمین به نور امام زمان بود پس با وی جمله مسلمانان و علمای

شیعه همان کاری را کردند که با امام زمان اگر غایب نبود می کردند. پس حلّاج بزرگترین فدایی امام زمان در عصر غیبت است و ما امروزه اگر صاحب روح و نوری از ولایت امام زمان هستیم از این فدیهٔ الهی امام است. و این ادعایی گزافه نیست، در نزد هر کسی که نوری از ولایت امام زمان را دریافته است. و خود ما نیز بسیار متأسفیم از اینکه حق حقهٔ اناالحقِ حلّاج را اینقدر دیر شناختیم. هر چند که ارادت عاشقانه ما به این حجّت کبیر امام، از نوجوانی با ما همراه بوده است. پس در واقع در حجت شناسی و قائم شناسی و مهدی شناسی عصر غیبت خورشیدی درخشانتر از حلّاج نداریم که بنده این طلوع خورشیدی حلّاج را سالها پیش از این در شهودی رویت نمودم و اینک آن طلوع! و نیز همین چند شب پیش در رویائی دیدم که در خورشید انفجاری رخ داد و از آن قطعه الماسی به پیش پایم افتاد که آنرا برداشتم و انوارش را مشاهده میکردم. فردایش با روایتی از علی(ع) درباره علائم ظهور آخرالزمان روبرو شدم که سخن از انفجاری در خورشید بود و تجلّی خورشید! این سه رویت و روایت بیان حقیقی واحد از نور حلّاج است. بهمراه رویائی که درباره کشف شهر حلّاج دیدم که در زیر خاک دفن شده بود و دربش را یافتم و گشودم و بر آن وارد شدم. همه اینها در وحله نخست همین دفتر از رساله حاضر است که تماماً کشف حقیقت حلّاج است.

۱۷۳۲- همه آیات عرفانی و روحانی و قیامتی و باطنی و تأویلی قرآن کریم آیات شیعی است، بدان! درست به همین دلیل معانی و حقایق این آیات را جز امامان شیعه و اولیای آنها نمی دانند و نخواهند دانست. قرآن کتاب سیر و سلوک الی الله برای پیروان مذهب امامیه است! و اگر ما برای نخستین بار در کتاب حاضر تماماً به آیات و روایات پرداختیم برای اینست که نشان دهیم که معارف ما مطلقاً امری جدید و بدعت نیست و این حقایق را چهارده قرن پیش از این امامان ما ابداع کرده اند و ما فقط تبیین به روز نموده ایم منتهی همه این معارف را ما از راه عرفان نفس یافته ایم و نه روایات. این روایات در همین سال اخیر بر حسب اتفاق بما رسیده است.

۱۷۳۳- و اما عدالت که اساس امامت است و توأمان دو پای این مکتب هستند و گوئی اجتماعی ترین عنصر تشیع محسوب شده است نیز محصول معرفت و وحدت وجود انسانهاست که آنهم نور احدیت و واحدیت وجود یک شیعه امامی است همانطور که آخرین کلام حلّاج بردار بود: "وجود از آن افراد واحد است." هر که واحد شد عادل است و امامی است و آنگاه نورش در جامعه عدالت آفرین است به گفتار و رفتار و نه لزوماً به فریاد و شورش! زیرا کسی که عدالت را امر حکومتی و اقتصادی- سیاسی می داند فردی بغایت ظالم و ظلم پرست است زیرا تا حکومت مهدی موعود باید منتظر بماند و تا آن موقع طبعاً بایستی ظلم کند و ظلم بپذیرد تا عادل و متعال گردد! عدالت از ارکان قائمیت و قیامت است. اگر فقط یک نفر به این مقام وجودی نائل آید سرنوشت جامعه اش را دگرگون می کند به صرف نور وجودش! اینست شیعه! و امام زمان برای ظهورش نیاز به حکومت و ارتش و سلاح سوپر مدرن ندارد بلکه فقط نیازمند سیصد و سیزده شیعه عارف است که با هم متّحد باشند!

۱۷۳۴- حلّاج را عدالتش بر دار کرد که اناالحق گفتنش نیز بیانی از این عدالت وجودی بود زیرا کسی که یگانه شود صاحب حق وجود می شود و جز حق در خود نمی یابد. کسی که اناالحق می گوید تن به هیچ ظلمی نمی دهد و عادل میشود و بدینگونه حلقه ای از زنجیر طاغوت را گسسته است و این سرآغاز قیامت است زیرا طاغوت بواسطه این گسست بسوی فروپاشی می رود. این نمونه ای از انقلاب و قائمیت و عدالت جهانی حلّاج است.

۱۷۳۵- طبق شواهد و اسناد تاریخی کثیری آنگونه که ماسینیون جمع آوری کرده و در این باره سنگ تمام گذاشته و حجت را به کمال رسانده، کرامات و خوارق عادات و معجزات در کلام و رفتار و روابط و اشیای محیط زیست و طبیعت زندگی حلّاج بطور طبیعی و اکثراً غیر ارادی جاری و ساری بوده است. و کسی با ایشان سر و کاری پیدا نمی کرده الا اینکه تعدادی از این آیات و بیّنات الهی را رویت و درک می کرده است. "تا بدانید که او حق است. آیا او به ربوبیت کفایت نمی کند؟ بدانید که در لقای ربشان تردید دارند." فصلت۵۴-۵۳- در حدیثی از امام صادق(ع) از کتاب بیان الائمه آمده است که این آیات الهی در آفاق و انفس در پایان سوره فصلت، وجهی در باب نسخ و مسخ است. و بیهوده نبوده که پیروان حلّاج به این امر باور داشتند که این نیز از جمله اتهامات حلّاج و حلّاجیه بوده است. همین آیه مذکور سخن از ربوبیت "او" دارد که این آیات (معجزات) برای حق او آشکار می شوند. که دعوی ربوبیت نیز برترین اتهام

نابخشودنی حلّاج است که فقط در باور انگشت شماری از پیروان مذهب امامیه درباره وجود امام ادعا شده است که امام را مظهر ربوبیت پروردگار می دانند که تازه آنها هم متهم به غالی و ارتداد و الحادند! پس عملاً آنچه که درباره حلّاج رخ نموده ظهور حق امامت است بی آنکه خود او چنین ادعائی را بر زبان رانده باشد. و این همان معنای ظهور امامت از شیعیان خالص است: "ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما." امام باقر(ع)! این همان معنای "حجّت" است: حجّت امام در عرصه غیبت!

۱۷۳۶- آنقدر معجزه و کرامت و خارق عادت که از وجود حلّاج گزارش شده درباره حضرت مسیح(ع) هم نشده است تا چه رسد درباره رسول اکرم(ص) و ائمه هدی(ع)! و لذا بر همین منطق است که حلّاج را جادوگری بزرگ و خطرناک نامیدند و به همین عنوان محاکمه و اعدامش کردند تا قداست دین خدا و حرمت اسلام و بلکه حق امامان محفوظ بماند!؟ پناه بر خدا بر این منطق و استدلال واژگونه! آیا مگر حلّاج دعوی پیامبری و دین تازه کرده بود؟ آیا حق امامان را انکار نموده و خودش را امام خوانده بود؟ و یا اتفاقاً مسلمین را دعوت به امر رسول(ص) می نمود و شیعیان را هم به ولایت امام زمان! که همگی متحداً او را تکفیر نمودند تا آن رسول و امامی که در پندار داشتند خدشه دار نشود و اسلام عباسی برملاء و رسوا نگردد! این بود که او را کشتند تا خدا و اسلام و امامت محفوظ بماند!؟

۱۷۳۷- بی تردید اگر این نوع حقایق و کرامات و آیات الهی از وجود هر یک از امامان صادر می شد با آنان نیز همین کار را می کردند که با حلّاج کردند! آنچه را که امامان در نزد انگشت شماری از اصحاب سرّ خود بروز می دادند حلّاج در ملاء عام آشکار کرد زیرا حجّت امام بود آنهم در سرآغاز غیبت که قلمرو ظهورش از غیر است و اینست معنای فدیه عظیم! پس آنچه او کرد حق مطلق بود و به وظیفه و رسالت امامی خود به تمام و کمال عمل نمود. پس ایرادات برخی از علماء و عرفائی هم که بطور کلی حلّاج را تصدیق نموده و از اولیاء می دانند نیز ذاتاً بنی اسرائیلی و مشرکانه و ناحق و مذبذبانه و جاهلانه است از جمله ایرادات و سرزنشهای جنید و شبلی و بعدها کسانی چون خواجه نصیر و دیگران دال بر این معنا که: خداوند رازی با حلّاج در میان نهاد که حلّاج با غیر در میان نهاد و رازش را فاش کرد و...!؟ این آخرین نجوای "عارفانه و دوستانه" ابلیس است که بجان همه عارفان و صوفیان و دوستان حلّاج افتاد و آنها را به بیعت با شیطان عباسی کشاند و تا پای دار حلّاج آمدند و او را سنگسار و لعن کردند تا دین خدا و رسول و حق امامت شیعه محفوظ بماند! این شیطان تا به امروز در جان بسیاری از به اصطلاح حامیان حلّاج هم گهگاهی نجوا میکند زیرا حق اناالحق حلّاج را نشناخته اند و این سخن حلّاج را حداکثر یک شطح عارفانه تلقی می کنند که بدرد کارهای شاعرانه می آید و بس! البته بیشتر پای منقل و می!

۱۷۳۸- این از مذهب ولایت و وفا و مروت و فتوّت بدور است که کسی نسبت به ولی نعمت دین و دنیا و آخرتش اینهمه ناسپاس باشد و نسبت به او استکبار ورزد و پس از چنان شهادتی عظیم و بی نظیر در تاریخ شهادت انبیاء و اولیاء و عرفا، برایش کرکری بخواند و خرده گیریهای بنی اسرائیلی کند حتّی اگر دارای خرده ایراداتی هم باشد که نیست و اگر هم باشد نه آنست که در چشم مادونیان آید حتی در چشم کسی چون ابن عربی! زیرا خود ابن عربی هم مخلوق ریزه خواری سفره ولایت امام زمان از وجود حلّاج است و خود خوب می داند که چنین است همانطورکه اواخر عمرش اعتراف می کند که اگر به خطبه بیان علی(ع) دست نیافته بود شقی و جاهل از دنیا می رفت. مجموعه سخنان حلّاج هم بیان دیگری از خطبه بیان علی(ع) است بی هیچ تقلید و تعمّدی!

۱۷۳۹- و اگر حلّاج خود بر خودش نقد و نقص و ایرادی وارد کرده است از بندگی او بدرگاه خداوند است همچون ادعیه ائمه هدی بدرگاه خدا که خواندن آن برای ما شیعیان مرگبار می آید از آنهمه خشوع و ابراز معصیت بر آستان حق (البته اگر معنای این دعاها برایمان ارزشی داشته باشد). پس این ادعیه اسناد جرم و گناه امامان در نزد شیعیان نیست هر چند که برای بسیاری هست بخصوص در عصر ما که رفتار و سیاستهای علی(ع) را در حکومت پنج ساله اش خیانتی نابخشودنی به آرمان تشیع می دانند!؟ آرمان تشیع سلطنتی!

۱۷۴۰- چرا ابن عربی با مطالعه خطبه بیان امام علی(ع)، خودش را از شقاوت و جهل نجات یافته می داند. زیرا این خطبه بیانگر رحمت مطلقه خداوند در حق انسان کامل (امام) است که به وی مقام خلاقیت و ازلیت و ابدیت اعطا نموده

است یعنی مقام ذات خویش را! و این عین معنای نجات و منجیگری امام برای شیعیان است و باور دارندگان به مقام الهی ائمه هدی! که چنین مقامی برای نخستین بار از غیر امامی بنام حلّاج، رخ نموده است. پس حلّاج، ظهور نور نجات امام برای خلق است در سرآغاز غیبتش! آیا این همان ظهور در غیبت نیست از غیر خویش! این همان ظهور رحمانی است. ولی اکثر مردمان و شیعیان طالب ظهور قهارش هستند! پس اگر اینک حلّاج را شناختی، معنای ظهور و غیبت و نجات را یافته ای و بر آستان رستگاری قرار گرفته ای! نجات و رستگاری که تماماً از نور علم و عرفان امام و امام شناسی به معرفت نوری است.

۱۷۴۱- پس انالحق گفتن حلّاج و ظهور و بروز مکاشفات و کراماتش بر مردم، از نهایت عشق و ایثار ولائیش به خلق بود نه استکبار و ادعایش! وگرنه در عین حال در نزد مردمان آنقدر گریه و زاری در بندگیش نمی نمود که قبلاً ذکرش آمد.

۱۷۴۲- "ای مردم بیائید مرا بکشید تا به بهشت درآئید." حلّاج- این سخنان مکرر حلّاج در میان بازار و مسجد به مثابه روبرو ساختن مردم با وجدانشان است و تمامیت آن چیزی که در نزد آنان "قداست" نامیده می شود و دستگاه عباسی و فقها و علمای جور هم تبلیغش می کنند و آن ممانعت از ظهور حق و بروز آیات و بیّنات الهی در آخرالزمان است که ذکرش در سوره فصلت آمد. این دشمنی آشکار با ظهور امامت است که کل دستگاه عباسی براساسش بنا شده است و لذا همه امامان را در حبس و حصر خانگی نگاه داشته و عاقبت کشته است و مرگشان را طبیعی جلوه داده است آنهم نه یک امام و دو امام بلکه شش امام! که در کل تفسیر تاریخ تشیع و خلافت عباسی ندیده ام کسی این حیرت آورترین واقعه حکومتی- عقیدتی را جداً مورد بررسی قرار داده باشد جز ما! این چگونه حکومت اسلامی- علوی است که امامان خود را که راز پیدایش و بقایش هستند یکی پس از دیگری می کشد و سپس بر آنان می گرید و تعزیه و سیه زنی میکند و مریدانشان را قتل عام! و چون با این امامان روبرو می شوند بر دست و پایشان سجده می کنند و سپس امر به کشتن آنها می دهند. عین چنین واقعه ای درباره منصور حلّاج در نزد جامعه و در میان علما و درباریان عباسی و خود خلیفه و مادرش به وسعت و شدّتی صد چندان رخ نمود و عاقبت به شقی ترین وضعی او را شکنجه و به قتل رسانیدند و سپس به امر خلیفه و مادرش برایش مقبره درست کردند. همانطور که در فتوای قتل حلّاج ذکر شده بود که خلیفه و وزیر اعظم و رئیس دادگاه و رئیس شهربانی در این امر از هر گناه و دخالتی مبرا هستند و این حکم فقط به فتاوی فقهای سنّی و شیعه در کلیه بلاد اسلامی صادر شده است و ربطی به خلافت عباسی ندارد!؟

۱۷۴۳- و اما آن کسانی که حلّاج را تکفیر نکرده و بلکه او را از اولیای امام زمان میدانند و در عوض بر او این ایراد را وارد می کنند که چرا اسرار حق را فاش کرده که به آن سرنوشت دچار گشته است گوئی متوجه نیستند که اگر حلّاج آن اسرار را آشکار نکرده بود که اصلاً شناخته نمی شد و نور بیداری و هدایت عارفان در تاریخ نمی گشت و اصلاً حلّاج اسرار نمی گشت! آیا این خود یک دعوی منافقانه یا لااقل غافلانه نیست؟ که بنظر ما اساساً از شرک و نفاق است: که در دلهایشان مرض است که خدا هم بر مرضشان می افزاید! قرآن کریم- و یا بقول معروف شتر سواری و دولا راه رفتن!

۱۷۴۴- شیخ طوسی از امام صادق(ع) نقل می کند که رسول خدا به هنگام رحتلش به علی(ع) وصیتی می کند که آنرا به امامان بعد از خودش برساند و آنها هم این وصیت را به قائم و او هم به مهدی اول از اولادش برساند. همچنین مصباح کفعمی از امام رضا(ع) نقل می کند که امام رضا دعائی را درباره قائم آل محمد تلقین فرمود که در آن سخن از اولیای عهد قائم و ائمه بعد از او می باشد. از رسول اکرم(ص) نیز روایتی نقل شده که سخن از دوازده مهدی در دوره غیبت قائم است. از همه این روایات درک می کنیم که در دوره غیبت، مهدی ها و اولیاء و حجتهای امام زمان پیدا می شوند که به مثابه اولاد روحانی قائم هستند که خداوند آنها را از طینت امام آفریده است که در این باره نیز روایتی وارد شده که قبلاً ذکرشان رفته است. که حلّاج یکی از نخستین این مهدی ها و اولاد روحانی امام است.

۱۷۴۵- در همه متون مذهبی و اساطیری شرق و غرب عالم سخن از منجی ها و موعودهائی است که در آخرالزمان ظهور می کنند که با الفاظ متفاوت و گاه بسیار مشابه و با مفاهیمی مترادف ذکر شده است از اساطیر یونانی تا متون

بنی اسرائیلی و مسیحی و اسلامی و اوستائی و پهلوی و هندی! برخی از این موعودها و منجی هائی که در مذاهب گوناگون دارای هویت و شخصیتی بسیار مشابه هستند زئوس یونانی و آدم سامی و فریدون ایرانی است که به نامهائی دیگر در آخرالزمان رجعت می کنند همچون فاراقلیط، سوشیانت، مهدی، مسیحا و امثالهم! ضمن اینکه همه اینها آدمهای ابوالبشر دورانهای اوّل تا هفتم آدمیت هستند که در هر قومی نامی مختص بخود دارند که در آخرالزمان هم بنامهای بودا و محمد و علی و مهدی و مسیح و ایلیا و امثالهم بازمی گردند. و حلّاج هم یکی از این رجعتهای جمعی ایرانی- سامی- یونانی است که تا این وسعت، شهرت و حقانیت جهانی در همه اقوام بشری و مذاهب الهی پیدا کرده است در نزد طالبان حقیقت! همانطور که حلّاج با هر قوم و مذهبی به زبان و حقایق همان مذهب سخن می نمود و آنها را دعوت به حق میکرد. این از ویژگی رجعت های آخرالزمانی حقیقت محمدی و عرفان علوی است در هر قوم و مذهبی! همانطور که در یکی از متون ودائی در مذهب هندو نیز نام منجی آخرالزمان "منصور" ذکر شده است. و رجعت آن رکنی از مذهب امامیه است که بدون فهم آن هیچیک از ظهورات آخرالزمانی در نزد مسلمین و شیعیان درک و تصدیق نخواهد شد که حاصلش گمراهی مضاعف در فتنه های آخرالزمان است زیرا حق رجعت در هیچ مذهبی همچون تشیع دارای اصول و معارف و حکمت نیست که متأسفانه از جانب علمای رسمی شیعه همواره در تاریخ انکار شده است. و ما همه این انکارهای تاریخی را احیاء و اقرار نموده ایم و شیعه را به آغوش حقایق و معارفش برگردانیده ایم و به آغوش امامانش و حجّتهایش!

۱۷۴۶- در کتاب بیان الائمه به نقل از امام صادق(ع) در وصف یکی از آخرین علائم ظهور آمده که صورتی نیم تنه در خورشید به هنگام طلوع آشکار می شود. که این عین رویت بنده است که ذکرش رفت که حدود سال ۱۳۷۸ مصادف با کسوف بزرگ در استان مرکزی شهود نمودم که ظاهراً به تیپ نیچه با شاربش شباهت داشت ولی در هویت آن تردید داشتم زیرا چنین مقامی را برایش قائل نبودم. اندکی بعد آن صورت را منصور حلّاج یافتم و سپس خود امیرالمؤمنین علی(ع)! این تردید در هویت آن جمال خورشیدی را اینک بهتر درمی یابم که بر حقی واحد است در قرون و اعصار و در معنای رجعت! زیرا نیچه براستی قائم قیامت مسیحیت اروپا و تمدن مغرب زمین بود و معرّف رجعت زرتشت و ابر انسانی که عین امام زمان است. همانطورکه حلّاج قائم قیامت جهان اسلام و بخصوص تشیع است آنهم قائمی مسیحائی! و علی(ع) هم که پدر و بانی همه حق پرستان است و علیین! تا این هویتهای مهدوی و علوی در سطح جهان یگانه نشوند نجات جهانی ممکن نخواهد بود. زیرا همه این منجیان، صدیقین تاریخ هستند که بنیاد هر دروغ و مکر و بازی و فریبی را برملاء کرده اند از هر نوع مذهبی و علمی و فرهنگی و عرفانی و سیاسی و فلسفی اش را!

۱۷۴۷- اگر بر این باوریم که ظهور منجی آخرالزمان به مثابه کاملترین ظهور حق در تاریخ است که حجّت های الهی را بر بشر به اتمام میرساند و میزان قضاوت خداوند بر آحاد بشری میگردد پس این ظهور "اناالحق" است که بانیش منصور حلّاج در تاریخ و سرآغاز غیبت است. پس حلّاج، حجّت کامله ظهور آخرالزمانی حقیقت است که به بشریت این علم و نور وجود را تعلیم می دهد.

۱۷۴۸- دانستن برای دانستن: اینست علّت العلل کل واژگونی عقل و روح و غرایز و هوش و حواس بشر مدرنی که محکوم به آموزش اجباری است از طریق مدرسه و کتاب و رسانه های جمعی و امروزه هم ماهواره و اینترنت!

۱۷۴۹- همانطور که فقه اخباری موجب فقاهت توریه ای و حیله های شرعی و واژگونی در دین شده است علوم اخباری هم موجب واژگونی عقل و هوش و حواس بشر گشته است. هر چیزی را در جهان حقی است تا آدمی بواسطه ادای حقش از منافع آن چیز برخوردار گردد و اخبار و اطلاعات علمی و دینی را هم حقی است و آن عمل کردن به معقولات آن است که در اینصورت تدریجاً صاحبش بسوی عقلانیت و علم و فقه خودجوش و فطری هدایت می شود. و اخبار و اطلاعات آخرالزمانی را هم حقی است که برحق ترین اخبار و معلومات است که عمل نکردن به آن منجر به اشد ظلمت و واژگونی شده و آدمی را در عین دانائی به چاهی می اندازد که آنرا پیش پایش می بیند!

۱۷۵۰- امام باقر(ع) میفرماید که بسیارند کسانی که کتابهائی مخفی و سرّی را خوانده اند و اخبار همه اسرار را دارند ولی دست چپ از راست و سر از پا را تشخیص نمی دهند. هیهات که از چنین جماعتی باشید بخصوص پس از مطالعه این رساله حاضر!

۱۷۵۱- علم و معرفتی که به آن عمل نشود راکد نمی ماند بلکه تدریجاً بطرزی حیرت آور موجب واژگونی وجدان و طبیعت بشری می شود: "آنگاه که دانستند (و به آن عمل نکردند) عمداً عقل خود را تحریف و دگرگون می کنند و شیطان هم امر را بر آنان مشتبه می سازد." قرآن کریم- و امروزه سرنوشت عامه بشری که اکثراً تحصیل کردگان هستند و بطور روزمره بر اخبار و معلومات خود می افزایند مشمول این کلام الهی می باشند یعنی واژگونی شیطانی! حال کافیست که این واژگونه ها کوس انالحق هم بزنند که می زنند آنگاه می شوند خود شیاطین انسی! و اینست راز ظهور شیطان در آخرالزمان و انالحق گفتن آن! پس در آخرالزمان دو دسته هستند که انالحق می گویند: عالمان ربّانی و مخبرین شیطانی! پس بدان که علم غیر اخبار و اطلاعات است و صاحبان اخبار و اطلاعات علمی را عالم نمی خوانند مگر اینکه در آن تعقل نموده و آنرا در فطرت تأویل نموده باشند که در غیر اینصورت مصادیق خرانی هستند که کتاب حمل می کنند. (قرآن)-

۱۷۵۲- علوم اخباری- عاریه ای- آموزشی- کتابی- مدرسه ای از نوع فنی، طبی، تربیتی، اقتصادی، سیاسی، دینی، فلسفی، عرفانی و تاریخی یا بکار زندگی و رشد و تعالی آدمی نمی آیند و یا تماماً تنفیس شده و موجب واژگونی هستند. این وضع در آخرالزمان بسرعت و شدت تمام رخ می نماید و لذا ماهیت واژگونسالار این علوم اخباری بسرعت آشکار می شود. ولی علوم تعقلی که حاصل معرفت نفس هستند همواره و در هر فرد و در هر عصری بدیع و خلاقند و لذا در نزد پرستندگان علوم اخباری متهم و محکوم می شوند. حلّاج، خلاقترین بانی علوم تعقلی- عرفانی- فطری است و از اسوه های این علم در تاریخ بشر آخرالزمان! حلّاج، بزرگترین و مردمی ترین کاشف انسان آخرالزمان در عصر غیبت است و گشاینده ابواب وجود انسان کامل! و اینست معنای باب امام و حجّت قائم و مهدی اوّل!

۱۷۵۳- همانطور که نشان دادیم نجات از ریشه نجی به معنای رازافشانی است که حلّاج سلطان این حق است. یعنی در حقیقت حلّاج از جانب حتی علمای حامی و مدافعش هم از بابت منجیگریش مورد سرزنش است و از جانب دشمنانش هم آشکارا از همین بابت متهم و اعدام گشته است و او را چنان تکه پاره و خاکسترش نمودند و بر بادش دادند تا هیچ اثری از نور نجاتش در جهان باقی نماند. در حالیکه بدینگونه نور نجاتش را در سراسر جهان اشاعه دادند. و باز هم راز این سخن علی(ع) که: حقایق و اسرار ما بدست دشمنان ما در جهان انتشار می یابد!

۱۷۵۴- و انالحق گفتن نقطه آغاز این نجات حلّاجی است زیرا فقط با چنین باوری است که عقل الهی و عرفان نفس و حقایق فطرت اللهی انسان امکان ظهور و بروز می یابد و صاحبش را نجات می دهد به نور حقایق و اسرار وجود! نجات حلّاجی تماماً از جنس نور عقل و معرفت و علم لدنّی است. و خود حلّاج، نخستین اسوه این نجات یافتگی جهانی است که همه کراماتش علائم این نجاتی هستند که او آنرا فقط برای خود نخواست بلکه فقط برای مردمان جهان خواست و ایثارش نمود. روح نجات از عشق و ایثار الهی در انسان است. هر که خدا را در خود یافت نجات یافته است. عشق حلّاجی که همان عشق انالحق است روح این نجات است.

۱۷۵۵- آنکه انالحق می گوید و به آن در فطرتش باور دارد ناظر بر احدیت و صمدیت و غنا و حمد وجود در خویشتن است پس تن به هیچ جبر و ظلم و فریبی در جهان نمی دهد و سالک وادی "حسب الواجد افراد الواحد" می شود. و این سرآغاز هر نجاتی در آخرالزمان است در عصری که هر چیزی در جهان بیرون یک کمینگاه شیطان و یک وسواس خناس است و دام و فتنه ای برای هلاکت انسان! و حلّاج، امام این نجات و قائم نور امام زمان در هر انسانی است. پس طبیعی است که این مکتب دشمنی شقی تر از اهالی تقلید نداشته باشد منظور تقلید در اصول دین است. یعنی تقلید در خداشناسی و خدا باوری، تقلید در پیغمبر شناسی و معاد شناسی و از همه مهمتر تقلید در امام شناسی و امام باوری! آیا چندتا شیعه داریم که امامش را خودش کشف و درک کرده باشد!

۱۷۵۶- کسانیکه اناالحق را هم نوعی بازی قرار می دهند بسرعت به پایان همه بازیهای شیطانی خود می رسند و همه بازیهای زندگی بر سرشان می شکند. این حداقل اعجاز اناالحق است کرامت لا الهی آن! چرا که همه آدمیان بدون استثناء حامل پیام اناالحق در فطرت خویشند که با آن در همه عمر بازی می کنند زیرا باورش ندارند و حقش را درک نمی کنند. پس اناالحق خلاصه این کلام الهی است که: فطرت الله الّتی فطر الناس علیها! روم۳۰- فطرت خدا همانست که بشر را بر آن (و علیه آن) فطرت بخشیده است. یعنی فطرت بشر هم لیه و هم علیه فطرت خدا قرار دارد انتخابش با خود بشر است که اهل لیه باشد یا علیه! ولی اکثر مردمان بین این دو بازی می کنند و در تردد هستند گاه نقش حق را بازی می کنند و گاه نقش باطل را! و این همان بنیاد شرک و تباهی و هلاکت بشر است. و حلّاج نخستین انسان غیر امام منصوص است که با دعوی اناالحق بر یگانگی فطرت الله و فطرت الناس در خود ایستادگی کرد و هزینه اش را هم پرداخت کرد و مذهب نجات آخرالزمان را بنا نهاد که همان مذهب امامیه است در عصر غیبت! پس حلّاج، ظهور مذهب امامیه در عصر غیبت است!

۱۷۵۷- بشر مدرن بزرگترین اناالحق گوی کذاب و حقه باز تاریخ است که در همه حال و هر جا و موقعیتی خودش را مظهر حق مطلق می خواند که این ادعا را در لباس آزادی محض عمل خود (لیبرالیزم) توجیه و تقدیس می کند و چون نوبت عمل و انتخاب می شود بطرزی لطیف مسئولیت انتخاب و عملش را بسوی دیگران فرافکنی نموده و یک مقلد محض است و نام این فرافکنی و مکر و رذالت هم عشق و ایثار است: جرم و جنایت بخاطر دیگری! و لذا نهایتاً آخرین مقصر و مسبب همه ستمها و جنایات و خیانتها در محکمه دادگاه ها همانا جناب عشق است که البته ما این جناب را شیطان معرفی کرده ایم! این همان مکر و بازی بین لیه و علیه است در فطرت الهی بشر! حلّاج، این شیطان آخرالزمان را رسوا و هلاک ساخته است در کفر بشری! اناالحق بر حق و راستین فقط آنست که حلّاج گفته است!

۱۷۵۸- در بازی بین لیه و علیه فطرت الهی در بشر است که واقعه مسخ به یاری شیطان رخ می دهد که ربوده شدگی اراده انتخاب است آنگاه که بشر قدرت انتخابش را وامی نهد و می گریزد تا نه کافری خالص و شیطانی باشد و نه مؤمنی در حق انتخاب الهی خویش که متعهدش باشد. و اینگونه است که سنگ و چوب و نبات و دد و دیو میشود و در طبقات زمین ترکیب می گردد.

۱۷۵۹- مسئله اختیار و انتخاب و مسئولیت و تعهد فقط در آستانه عمل و اقدام بر سر دو راهی هاست که هیچ جای گریزی باقی نمی گذارد و اینست که انسان اختیار گریز و بی وفا و غیر متعهد و بی اعتقاد در حیات بعدی و اخرویش از صورت و هویت انسانیش ساقط شده و تبدیل به حیوان و نبات و جماد می شود که در درجات از انتخاب عمل بسیار کمتری برخوردار است و اساساً مفعول می باشد که عالم جمادی غایت این وضع است یعنی انفعال محض و بی مسئولیتی محض و بی اختیاری محض! و این نیز خود یک انتخاب است یعنی انتخاب بی انتخابی! اینست که ما عرصه نسخ و مسخ هر دو را دو قلمرو اختیار و عدالت می دانیم که تحقق و تجسم می یابد. همانطور که انسان در عرصه نسخ الهی به موجودی آسمانی و ملکوتی تأویل می شود که دارای بیشترین آزادی تحرک و عمل است و این اجر انتخاب و تعهد و وفاست. و انسان مسخ شده هم در بی انتخابی و بی وفائی و بی مسئولیتی نسبت به اعمالش، تجسم می یابد که غایتش سنگ است.

۱۷۶۰- ولی مسخ شدگی در حیات همین دنیای بشری بمعنای به غل و زنجیر کشیده شدن در اشیاء است و عادتها و اعتیادهای تخدیری و الکترونیکی و سمعی و بصری و هیولائی! مسئله به همین سادگی است: کسی که مسئولیت اختیار و انتخابش را نمی خواهد از او گرفته می شود! آیا این عین انتخاب و عدل نیست؟ اینست که انسان در همه حال مسئول خویشتن است و از آن راه گریزی نیست و تلاش برای چنین گریزی از خویشتن همان مذهب شیطان است و عدم پرستی و نابودگری!آنچه که امروزه در سراسر جهان شاهدیم! اینک بار دگر حق قائمیت و نجات حلّاجی را بعنوان انتخاب مطلق و بی قید و شرط حق درمی یابیم که در شعار اناالحق متجلی است.

۱۷۶۱- "حلّاجیه" نخستین فرقه از مذهب امامیه در سرآغاز غیبت بود که حکومت اسلامی عصر بهمراه همه علمای راست و چپش متحداً در تکفیر و تقتیل آن و پیروانش همت نمودند و کلیه قوای سیاسی و فقهی و نظامی و اداری خود

را برای نابودیش بسیج کردند. و نخستین فرقه شیعه بود که به صرف اعتقاد محکوم به قتل شد یعنی اعتقاد به حلّاج و آرایش برای کشته شدن کافی بود بی هیچ اقدام و عملی! و این نخستین ظهور تکفیر و تقتیل اعتقادی بود. و عجبا که درست در همین عصر، اروپای مسیحی هم در اوج اجرای چنین فتاوی کلیسائی تکفیر و قتل و سوزاندن مؤمنان مسیحی بود که معتقد به رجعت و حلول مسیح بودند. و عجبتر اینکه آنها این نوع اعتقاد را حاصل رسوخ اسلام در مسیحیت میدانستند همانطور که علمای عباسی هم باور به رجعت و حلول روح بزرگان دین را به مسیحیت و مانویت و بودائیزم نسبت می دادند که در اسلام رسوخ کرده است. همانطورکه در محاکمه مانی و مزدک و یارانشان هم مشابه چنین اتهام و رسوخی متوجه مسیحیت و هندوئیزم بود. گوئی به لحاظی همه این محاکمات آدمکشی و آدم سوزی و زنده بگور سازی و مثله کردنها در اروپا و عراق و ایران در مسیحیت و اسلام و تشیع و مانویت هدفی جز پاک سازی و مصونیت دین نژادی از غیر نژاد نداشته است و هراس از التقاط و اختلاط مذاهب و مکاتب و تلاش برای ناب سازی مذهب و نژاد خودی! که در یک کلمه می شود نژادپرستی در لباس دین! یعنی رومیها (اروپا) نمی خواستند با اعراب مخلوط شوند و اعراب نمی خواستند با ایرانی ها مخلوط شوند و ایرانی ها هم نمی خواستند با عبرانیها مخلوط شوند و الی آخر! تا اینکه بالاخره در آخرالزمان همه اقوام و ملل و مذاهب و مکاتب و فرهنگها به جبر ارتباطات تکنولوژیکی بهم آمیخته شدند و در هم ضرب و نفی گشتند و همه هیچ و پوچ شدند و چیزی برای افتخار نژادی باقی نماند جز حق وجودی که حاصل افراد الواحد است یعنی حق انالحق احدی حلّاج! همانطور که حلّاج با هر تازیانه ای که می خورد و با هر عضوی که از بدنش جدا می شد احد احد می گفت زیرا از این احدیت هیچ کاسته نمی شد بخصوص که کل عرب و عجم از فقیه و صوفی و عالم و عامی جمعاً در تکه پاره کردنش سوگند خورده بودند تا "اسلام" را از این انهدام نجات دهند یعنی عربیت قریشی را و عجمیت ساسانی را! زیرا حلّاج به عرب و عجم هر دو خیانت کرده بود چرا که حقایق مغانه زرتشی و فریدونی را با حقایق مذاهب سامی و انوار محمدی سخت متّحد و یگانه ساخته بود که در این یگانگی محمد(ص) همان رجعت زرتشت بود و امام زمان هم فریدون! و اما خود حلّاج مظهر یگانگی همه اینها بود و این یگانگی برای مشرکین و اهل تکاثر و نژادپرستان قابل تحمل نبود! همانطور که امام زمان در ظهورش می گوید: منم آدم و نوح و موسی و مسیح و محمد و علی وو...! (حدیثی از امام صادق(ع))- چند قرن بعد شیخ شهید سهروردی هم به جرم یگانه سازی حکمت ایرانی و اسلامی (خسروانی و محمدی) تکفیر و مقتول شد که در ادامه همین نهضت حلّاج بود! چند قرن بعد هم دکتر شریعتی به جرمی مشابه تکفیر شد. ما هم مشمول همین تکفیر تاریخی هستیم در عصری که کل جهان در آتش این تکفیر می سوزد که در لباس نژادپرستی های رنگارنگ تقدیس می شود: پان عربیسم، پان ترکیسم، پان ایرانیسم، پان ژرمنیسم، پان هندوئیزم، پان آمریکانیزم، پان اسرائیلیزم و... .

۱۷۶۲- بیش از هزار سال پیش حسین بن منصور حلّاج وحدت اسلام و مسیحیت و زرتشت و بودائیزم را در وجود خود محقق نمود و آنرا با معارفش بیان کرد. و این همان نطفه اصلی دین واحد قائم آل محمد در آخرالزمان است که دین نجات است نجاتی که نه فقط رستگاری در حیات دنیا بلکه حیات جاوید را فرامی گیرد چرا که نجات بمعنای راز حقیقت جز حق وحدت و یگانگی عالم و آدمیان در زمین و آسمان نیست.

۱۷۶۳- تکفیر یا تبرئه حلّاج بر مبانی فقهی، کلامی، فلسفی یا عرفانی هر دو از نگاه ما برابر است زیرا جز تصدیق و ترفیع نفسانی، قصد و حاصلی ندارد. حتّی تمجید شاعرانه- عارفانه حلّاج هم از همین مقوله است. نگاه ما به حلّاج از وجه خدمتش به دین خدا و رفعت خلق و تعالی حق و تجلّی معرفت است بخصوص در آخرالزمان و قیامت باطنها! ما حلّاج را یک انسان جهانی میدانیم که مخاطبش کل جامعه بشری است که در حدّ بسیار ناچیزی از این بشریت را جماعات فقها و متکلمین و فلاسفه و عرفای حرفه ای و شاعران و سخنوران تشکیل می دهند. و لذا تأئید یا تکذیب این جماعات نسبت به حلّاج یک موضع گیری خصوصی و تنفیسی و حرفه ای- صنفی است و هیچ اعتبار حقیقی و الهی ندارد و نه اعتباری انسانی و تاریخی و ماندگار! و اگر طبق قول قرآن کریم، دین عین واقعیت جاریست، پس این نوع قضاوتهای ضد و نقیض در قبال حلّاج، هویت دینی هم ندارد هر چند پیچیده شده در الفاظ دینی! آنگونه که ما فهمیده و نشان داده ایم این چیزهائی که تحت عنوان فقاهت و کلام و اصول و فلسفه و درویشی و... در تاریخ مرسوم بوده و کمابیش در بازار سخن رایج است هر چه هست دین نیست یعنی واقعیت زنده و جاری حیات جوامع بشری نیست بلکه می توان گفت که حداکثر تلاشهای مذبوحانه جهت دینی سازی و دین نمائی این جماعات مذکور است در قبال جامعه و نیز در قبال

خودشان: دینی سازی مردم و دینی نمایاندن خود! و این بدین معناست که این جماعات حرفه ای اکثراً در خارج از دین بعنوان واقعیت حیات بشری، زیست می کنند به لحاظ عقیدتی و توحیدی! هر چند که خواه ناخواه بصورت افراد بشری در دین قرار دارند در مفهوم وسیع کلمه بعنوان واقعیت و جریانات تو در توی آن از طبقات بهشت، برزخ و دوزخ! همانطورکه مثلاً یک معلم، فقیه یا صوفی در میان شاگردان و پیروان خود بگونه ای است و در زندگی خصوصی و واقعی خود فرد بکلی دیگری می باشد. فقاهت و تصوف حرفه ای از این منظر ماهیتی یکسان دارند. زیرا دین حقیقی هر کسی نه آنست که بر منبر، تریبون، کرسی قضاوت، تخت سلطنت و پوست تخت تصوّف و در میزگردها و سمینارها بروز می کند بلکه آنست که در روابط روزمره اش با عالم و آدمیان براساس نیازهایش رخ می نماید. و ما حلّاج را با این نگاه آخر بررسی کرده ایم. زیرا حلّاج دقیقاً بر خلاف حتی صوفیان عصر خود در همه حال و همه جا و با همه کس و در همه عمرش، طوری زیست که نور هدایت آخرالزمان گردید برای هر طالبی. زیرا هر طالبی نهایتاً حلّاج را مطلوب خود می یابد یعنی ناجی خود و نجات خود و غایت خود. زیرا حلّاج کسی بود که حق را برای خودش و تمامیت زندگیش، تماماً انتخاب کرده بود نه فقط برای مردم. وگرنه در طول تاریخ و پس از هزار سال نشستن و حلّاج را تکفیر یا تبرئه نمودن فقط در حیطه دکان داری دینی است. امروزه از تماشای تکفیریهای رنگارنگ و هویت و اعتقاد و فقاهت و شیطنتشان می توان دانست که حلّاج کیست. اینها همان جماعتی بودند که حلّاج را تکفیر و محاکمه و شهید کردند همانطور که خود را وارث عباسیان می خوانند! بد نیست کسانی هم که در جامعه خود ما در سودای برپائی تمدن اسلامی به انگیزه تمدن عباسی هستند کمی تأمل و توقف کنند! تمدن اموی و عباسی و صفوی و عثمانی دیگر بازنمی گردند مگر جهت قصاص شدن!

۱۷۶۴- نکته بسیار حیرت آور دیگر اینکه همه فقهای طراز اول شیعه اثنی عشری که بر محور نواب اربعه پدید آمدند و در تاریخ ادامه یافتند اعتراف می کنند که با واقعه غیبت امام دوازدهم و رحلت امام عسکری، دستگاه خلافت عباسی گوئی که به توبه ای نصوح رسیده باشد بناگاه حامی این غیبت شده و در حمایت از نواب و فقهای اطرافشان هر مدعی و مخالفی را به امر خاندان نوبختی از دم تیغ می گذرانید تا غیبت امام زمان(ع) کامل گردد و هیچ نائب و حجّتی باقی نماند. شیخ طوسی که بزرگترین فقیه و متکلم آغاز غیبت است که سخنگوی شریعت عباسیان شد در کتاب "الفهرست" خود درباره محمد بن علی شلمغانی که یکی دیگر از معترضین حسین بن روح (وکیل سوم) است مینویسد: "محمد بن علی شلمغانی در آغاز امر خیلی خوب بود ولی بعداً به حسین بن روح حسد ورزید و موضوعات باطلی را ادعا کرد و بدین جهت نامه ای در مذمّت او از ناحیه مقدسه (امام غایب) صادر شد و به دستور خلیفه وقت دستگیر و به قتل رسید." گوئی هر مزاحم و معترضی که به خاندان نوبختی و کارهای نائب سوم و چهارم و ادعایشان انتقادی داشته با اشاره خاندان نوبختی و حسین بن روح با نفوذی که در دربار عباسی داشتند دستگیر و کشته می شد. شلمغانی هم یکی دیگر همچون حلّاج است که بواسطه توقیعی که از "ناحیه مقدسه" به امر خلیفه دستگیر و کشته شده است. گوئی که خلفای عباسی از دشمنی با امامان و شیعیان توبه کرده بودند و تصمیم داشتند تا غیبت امام زمان را کامل کنند بگونه ای که دیگر هیچ اثری از امام در جهان نباشد جز فقهای مزدور شیعه که از دستگاه خلافت دستور می گرفتند و خلیفه هم که بواسطه وزرای نوبختی مثل سهل بن نوبخت محاصره شده بود و اوامرشان را اجرا میکرد که شیخ طوسی را به مقام شیخ الاسلام دستگاه خلافت در بغداد رسانید تا همه اولیاء و عرفای امام در عصر غیبت را تکفیر و نابود سازد. که از این معامله عظیم حکومت شیعه آل بویه پدید آمد که مأمن این فقهای تکفیری بود و مهد همه مفاسد و جرم و جنایاتی که خلفای عباسی را روسفید کرد و این سلاطین شیعه اثنی عشری بواسطه مفاسد خودشان نابود شدند. آل بویه که همان سلطنت طلبی شیعی بود عاملان پنهان و آشکار محاکمه و اعدام حلّاج هم بودند. جدای وجه تسمیه آل بویه و بابویه، اتحاد آنان با نوبختی ها و وکلای سوم و چهارم و خلافت عباسی در جهت نابودی هر منتقد شیعی، امر مسلم و از بدیهیات تاریخ است و پر واضح است که این "ناحیه مقدسه" که از آن دم می زنند مقرّش در دربار عباسی بوده است و رسالتی جز تکفیر شیعیان مؤمن نداشته است. که کارخانه تاریخی تشیع فقاهتی- توریه ای- عباسی- تقلیدی بر علیه عرفان و حکمت امامیه است که همه مورخین شیعه و سنی و محققین غربی و خودی، و از همه مهمتر اعترافات شیخ صدوق و مفید و طوسی و نجاشی و امثالهم دال بر واقعیت این دسیسه و کودتای ضد امام است و ضد هر چیزی که بوی امامت داشته باشد و نور امام زمان! و از همه جالبتر اعتراف شیخ طوسی در "الفهرست" است که فتوای تکفیر بر

علیه شلمغانی و حلّاج از "ناحیه مقدسه" یعنی از نزد امام غایب، بدست خلیفه عباسی میرسد و حکم قتلشان را صادر می کند. پس در واقع امام زمان در غیبتش بالاخره خلیفه عباسی را در خلافتش تحکیم نموده و خلیفه هم او را به امامتش پذیرفته است (پناه بر خدا). پس معلوم است که این "ناحیه مقدسه" و آن "ناحیه ملعونه" یعنی خلافت عباسی، تابع امر واحدی بودند و دست در دست هم داشتند. در حالیکه راز غیبت امام زمان ظاهراً بدلیل خطر جانی از جانب دستگاه عباسیان است. این رسوائی تاریخی آیا نظر هیچکس را تا به امروز جلب نکرده است؟ جز کسانی چون ماسینیون و شریعتی!؟ "به آنان چشم و گوش و دلهائی دادیم که هیچ بکارشان نیامد پس آنها را پس گرفتیم..." قرآن- براستی که دروغ هر چه بزرگتر باشد در نزد مشرکان و منافقان مقبولتر می آید! آیا تاکنون کسی در مجموعه رساله های این علمای بزرگوار و بانی فقاهت شیعه اثنی عشری، یک جمله در مذمّت و لعنت خلفای عباسی دیده است؟ زیرا اینها کتابی نمی نوشتند جز در جلب نظر و مدح خلفای عباسی! مثل شیخ طوسی که از اهالی طوس خراسان است و حدود یکصد جلد کتاب نوشته که در آن یک مقاله یا نامه به زبان فارسی یافت نشده است که اینهم از کرامات ایشان یاد شده است. همانطور که آل بویه در مازندران و ری زبان فارسی را از دربار خود برانداختند و در دربار هیچکس حق نداشت بزبان غیر عربی صحبت کند و حتی شاعران مدیحه سرای حرامسراها و عشرتکده های آنها نیز به عربی برایشان شعر می گفتند مثل ابونواس ایرانی که مدیحه سرای نوبخت و آل بویه در بساط میگساریشان بود (به نقل از کتاب آل نوبخت از عباس اقبال آشتیانی) که شیخ صدوق (بابویه) و مفید و طوسی و نجاشی و امثالهم در تطهیر و تقدیس این خاندانهای عباسی و نوبختی و بویه، فقاهت توریه ای تولید می کردند و نور علم و حکمت و عرفان را از روایات آل محمد می زدودند و همه اصحاب حقیقی امامان را تکفیر می نمودند که کتاب الفهرست طوسی که مبانی علم الرجال شیعه است به همین امر مهم پرداخته است تا معلوم شود که شیعیان زان پس بایستی چه روایاتی را بپذیرند و چه روایاتی را رد کنند تا ابد! و این اساس فقاهت شیعه اثنی عشری بوده است که تحت نظارت خلافت عباسی تولید شده است و عمدتاً در دو دربار عباسی و آل بویه که بالاخره در غیاب امام به وحدت رسیدند. وحدت شیعه و سنّی! وحدتی بر محور سلطنت و انکار امامت و همه اولیای امام زمان!

۱۷۶۵- طبق اعترافات شیخ مفید و طوسی و نیز کتاب آل نوبخت از عباس اقبال آشتیانی، شلمغانی از برترین اصحاب سرّ امام بوده است که در تبیین مقامات الهی ائمه هدی کسی در مقام او نبود. و طبق گواه تاریخ، شلمغانی حدود بیست رساله در عرفان وحدت وجود تألیف نمود که همه آنها را بهمراه خودش نابود کردند و فقط سخنانی از آنها در برخی کتب مخالفانش نقل شده است از جمله اینکه خداوند را از هر چیزی متجلی و آشکار می دانسته است به درجات تجلّی اسماء! شلمغانی از مریدان حلّاج بود و تا مدتها شیعیان مسائل معنوی و عقیدتی خود را از او سؤال می کردند و از دوستان نزدیک حسین بن روح بوده است که برخلاف ادعای طوسی این حسین بن روح بوده که به وی حسد ورزیده و بر علیه او تکفیر نامه ای به دربار عباسی فرستاده بهمراه فتوای تکفیرش از "ناحیه مقدسه"!؟ و خلیفه هم فتوای امام غایب را اجرا کرده است!؟ لابد این هم از کرامات حسین بن روح است که خلیفه مریدیش می کرده است.

۱۷۶۶- و اما به توقیع (نامه) امام زمان در دوره غیبت صغرایش بپردازیم که در واقع تکفیرنامه اوست و گوئی در غیبتش جز هنر تکفیر نداشته آنهم تکفیر همه اصحاب سرّ و ابواب چند امام آخر را و جز این هم نگرانی دیگری نداشته است و عجبتر که کلامی هم درباره خلفای عباسی نگفته است که بزرگترین دشمنان امام بودند. که این توقیع را حسین بن روح برای دربار عباسی می فرستد و خلیفه براساس آن شلمغانی و یارانش را محاکمه و اعدام می کند و اینک آن تکفیرنامه امام غایب: "آگاه کن هر کس را که به دین و نیت او از برادران ما، اطمینان داری که خدا سعیشان را مستدام دارد به اینکه همانا محمد بن علی معروف به شلمغانی که خداوند عذابش را تعجیل کند و مهلتش ندهد به تحقیق که از اسلام مرتد شده و در دین خدا ملحد است و در مورد خدا کفر گفته است و افترا بسته است و بهتان و گناهی عظیم به زبان آورده است و... و خدا و رسول و ما از او برائت می جوئیم. و ما او را لعنت می کنیم و لعنت های خدا بر او باد در ظاهر و باطن و سرّ و آشکار و در هر وقتی و در هر حالی و بر هر کسی که از او پیروی کند و هر کسی که این سخن ما به او برسد و بعد از آن بر دوستی او پافشاری کند و همه را آگاه کن که همانا ما از او (شلمغانی) بر حذریم همچنان بر کسانی که مقدم بر او بودند از امثال او مثل شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و غیر آنها. ... و به خداوند اطمینان داریم و از او کمک می جوئیم و او ما را در همه امورمان کافی است." که این توقیع امام غایب را طبرسی در احتجاج و

طوسی در کتاب غیبت با اندک تفاوتی نقل کرده اند که طبرسی نام حلّاج را هم بر اسامی این تکفیر شدگان در متن توقیع اضافه کرده است. جالبتر اینکه حسین بن روح که برای گزارش و مشورتی به دربار عباسی رفته بود برای مدتی در دربار بازداشت شد و در همان ایام بازداشت خودش این توقیع امام زمان از وی صادر شد و به خلیفه داد و سپس آزاد شده و سپس شلمغانی را هم به شیوه حلّاج کشتند و خاکسترش را به باد دادند و حسین بن روح عزیز عباسیان گردید!

۱۷۶۷- هر انسان عاقل و منصفی که با سیره و سخن امامان آشنا باشد درک می کند که چنین تکفیر و نفرین و لعنتی از جانب آنها نسبت به هیچ بنی بشری صادر نشده حتی درباره یزید و معاویه! علاوه بر این شاهدیم که امام خودش از نزد خودش شلمغانی را لعنت می کند که این بر خلاف نص صریح قرآن است که خداوند بندگانش را نهی کرده که خودشان کسی را لعنت کنند. امامان ما هم حتّی قاتلین پدران خود را اینگونه لعن نکرده اند. پر واضح است که این نه توقیع امام غایب که توقیع خود خلیفه است بدست یا بنام حسین بن روح که در بازداشتش بسر می برده است. اگر این توقیع از امام زمان باشد پس همه عرفای اسلامی در تاریخ به همین شدت لعنت و تکفیر شده اند و فقط و فقط فقها آنهم فقهائی که خلافت عباسی و فقاهت درباری را تصدیق میکنند برحق هستند و نائبان امام غایب محسوب میشوند همانطور که توقیع دیگری هم به امام زمان نسبت داده شده است که اثبات کننده حکومت ابدی این نوع فقهاست که به همه شیعیان امر کرده که در دوره غیبت امرشان را از راویان حدیث سؤال کنند و بس! و نکته دیگر اینکه در این توقیع کذائی، امام غایب همه حجتها و اولیاء و اصحاب سرّ دو امام قبل را تکفیر و نابود کرده است تا دیگر هیچکس نباشد که حقایق ائمه را برای مردم بیان کنند. در حالیکه امام عسکری(ع) درباره محمد بن نصیر نمیری گفته: "هر که او را لعنت کند مورد لعنت ماست، سخن نمیری از ماست." حال آیا بایستی کلام امام حاضر را قبول کرد یا امام غایب را، که یکی او را از خود و نائب خود خوانده و دیگری تکفیر و لعنش نموده است! بی شک سخن امام حاضر معتبرتر است. و گرنه در واقع امام غایب به لعن امام عسکری پدرش پرداخته است که استغفرالله!

۱۷۶۸- این امام غایبی که این دو توقیع مشهور بما معرفی می کنند در واقع امام همه تکفیریهای تاریخ است از جمله امام تکفیریهای عصر ما که داعیه برپائی مجدد خلافت عباسی را دارند (داعش)! لعنت خدا و رسول و همه معصومین بر همه کسانی که این توقعیات شیطانی- عباسی- فقاهتی را برای امام زمان اختراع کرده اند تا همه مؤمنین و امامیه های عارف و موحد را قتل عام کنند! آیا براستی امام دوازدهم برای چه غیبت نموده است؟ برای اینکه قاتلان پدرانش را تقدیس کند و فقهای مزدورشان را؟ گویا در دوره غیبت بالاخره عباسیان موفق شدند که امام باشند و خلفای ائمه هدی و مجری امرشان!؟ و شیخ طوسی تبیین کننده چنین مکتب و شیعه ای است: شیعه عباسی! و جایزه اش هم مقام شیخ الاسلامی دربار عباسی است این شیخ الفقهای شیعه اثنی عشری!

۱۷۶۹- برترین اتهام شلمغانی همچون حلّاج اعتقاد به حلول است یعنی حلول روح امامان در شیعیان! این حلول همان بیان نه چندان درست واقعه رجعت و تجلی امام در شیعیان مخلص است آنگونه که در دریائی از کلام امامان آمده است از جمله در خطبه بیان امام علی(ع)! که ما آنرا خلق جدید عرفانی، نزول روح امام، نظر امام، تجلی امام، فرج امام و ظهور امام از برخی شیعیان خوانده ایم که مصداقش در قرآن هم آمده که درباره اش سخن نموده ایم! بنظر میرسد که تهمت "حلول" که اساساً یک لفظ هندی است برای محاکمه مناسبتر بوده است که به همه عارفان امامیه نسبت داده شده است. و اینکه در سرآغاز غیبت امام زمان، تعداد کثیری از شیعیان دچار چنین تجلیاتی شده بودند که در سراسر جهان اسلام گزارش می شد که سخنگوهای معروف این عرصه کسانی چون محمد بن نصیر نمیری، شلمغانی و حلّاج و ابن عطا و امثالهم بودند و در این راه جان دادند و این فرج امام را تدریجاً معروف و مقبول ساختند که تحت عنوان عرفان اسلامی در تاریخ جریان یافته است. وگرنه از این منظر بایستی همه عارفان واصل را حلولیه و حلّاجیه و هندی و مانوی نامید که فتوای تکفیر و قتلشان را از همان آغاز غیبت از جانب امام زمان صادر کردند و این شیطانی ترین و پلیدترین اقدام دستگاه عباسی به یاری خود فروختگان شیعی از فقها بوده است. و عجبا که دهها روایت از رسول خدا و ائمه هدی درباره عداوت و شقاوت فقهای رسمی (مدرسه ای) نسبت به ظهور امام زمان هم وجود داشته که هرگز مورد ملاحظه قرار نگرفته است چرا که در لیست الفهرست طوسی همه این راویان متهم به ارتداد و کذب و غلو و جنون و ضعف حدیث هستند تا کسی این نوع روایات را باور نکند. بلکه میزان تشخیص هویت این راویان نه ماهیت عملی آنان

بلکه نوع روایاتی بوده که نقل کرده اند که بر خلاف باورها و منافع این فقهای عباسی بوده است. در واقع علم الرجال به مثابه تکفیرنامه شیعه بر علیه حقیقت امامان شیعه است به قلم فقهای درباری! و این اساس شیعه ضد شیعه است یا شیعه عباسی!

۱۷۷۰- ما در مجموعه آثارمان مستمراً با حجّتهای عقلی و قرآنی و تجربی نشان داده ایم که بواسطه تاریخ و از راه تاریخ و علوم منقول هیچ هدایت و حقیقت و نجاتی حاصل نمی آید و رجوع ما در این رساله به تاریخ و رجال و حدیث فقط برای پرستندگانش بود تا حجّت تمام شده باشد آنهم بر آستانه ظهور امام زمان با همه علائمی که رخ نموده است. تاریخ، نعل وارونه است که یکی از علتش آنست که همه مورخین، مزدوران حکومتهای جور بوده و لذا قلم تاریخ در دست دشمنان حق بوده است.

۱۷۷۱- گوئی امام زمان در غیبت صغرایش فقط یک نگرانی داشته است که توقیعاتش بر همین محور است و آن اینکه مبادا که در دوران فقدان امامان، خلافت عباسی از قداست و مشروعیت ساقط شود و مبادا عرفا کمر راست کنند و مردم را هدایت نمایند و مبادا فقها به حکومت نرسند! بدینگونه با دو توقیع معروفش این نگرانیها را مرتفع ساخته است یعنی با: تکفیر عارفان و تقدیس فقها و گذاشتن دست فقها در دست خلفا! پس هیچ شیعه عاقل و مؤمنی چنین توقیعاتی را از امام زمانش نمیداند و اصلاً چنین امام زمانی را به امامت درنمی یابد و یا به حق همه ائمه هدی کافر می شود! ولی ما بر این باور و یقین هستیم که این توقیعات بدست دشمنان خونی امام نوشته شده و به او نسبت داده شده است که لعنت خدا بر همه آنان! اگر چند تا از توقیعات و حواله های پولی امام زمان از "ناحیه مقدسه" را هم بازخوانی کنیم که برای برخی از این آخوندهای اشعری قم صادر شده آنگاه به ماهیت این توقیعات و نواب بیشتر پی می بریم. از کتاب رجال کَشی چنین نقل شده که: "احمد بن اسحاق اشعری زعیم قمی ها قصد حج می کند و در راه هزار دینار نیاز داشته که امام زمان توقیعی صادر میکند و دستور میدهند هزار دینار به وی بدهند و پس از بازگشت به قم هم این مبلغ مستمری ادامه یابد." بدین ترتیب بهتر درمی یابیم که آن ناحیه مقدسه که این توقیعات را صادر می کرده در کجا بوده است یعنی دربار عباسی و نمایندگان اشعری و نوبختیش در قم. که وجوهات شرعیه را بسوی زعماء و اشراف قم حواله می داده است بهمراه تکفیر حلّاجیه و غلّات شیعه و تدارک برای برپائی حکومت آل بویه.

۱۷۷۲- نبرد بین فریدون فرخ و ضحاک ماردوش که غذا و شفای مارهایش مغز سر جوانان است در تاریخ کهن در استمرارش همان نبرد بین ائمه و خلفای جور است و نبرد بین حلّاجها با فقهای اهل تقلید که در سراسر جهان بر زمین استمرار داشته است که همان نبرد بین عقل و جهل است و حق و باطل و آدم و ابلیس. همانطور که در مذهب شیعه، ابلیس همان شخصیت جهل پرستی و تجاهل است تجاهلی که در عرصه حیات عملی پیرو مذهب تقلید است چه تقلید رفتاری و یا تقلید گفتاری (روایت پرستی).

۱۷۷۳- آنچه که موجب حیرت و شک و شبههٔ اهل تحقیق است نه اعمال و دسیسه های خلفای عباسی که با همسوئی و اتحاد باطنی علماء و فقهای صدر شیعه است که از آغاز غیبت خودنمائی می کند بلکه افکار و آثار و تلاشهای مشایخ بزرگی همچون شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، نجاشی و امثالهم که دریائی از رسائل فقهی و کلامی و تفسیری تحت عنوان تشیع ناب پدید آوردند که جز روایت پرستی در نظر و تقلیدپرستی در عمل نمی شناسند که میتوان این گرایش را از فرط تعصبشان در حفظ و حراست از سنّت و عترت شیعی دانست ولی آنجائی که بناگاه اهل اجتهاد میشوند ماهیت این ناب پرستیها واژگون میگردد زیرا محصول نهائیش تقدیس خلفاء و سلاطین فاسد است از عباسی و دیلمی و سامانی و صفوی! آنهائی که از افکار و آرای توحیدی و وحدت وجودی کسانی چون جابر و مفضل جعفی و محمد بن نصیر و حلّاج و شلمغانی و امثالهم پیشاپیش احکامی چون لواط و زنای با محارم و هر نوع جرم و جنایتی را استنباط فقهی می کنند و بر اعمال ناکرده این اولیای الهی و حجّتهای امامان فتوای قتل و مُثله و زنده سوزی می دهند چگونه است که بر اعمال سراسر فسق و جنایت انجام شده این خلفاء و سلاطین سنّی و شیعه که در وصف نمیگنجد هیچ فتوای فقهی و اجتهادی تکفیری برنمی خیزد و بلکه تنها اجتهادشان اینست که اصل احکام الهی را با

توریه های فقهی و حیله های شرعی واژگون سازند و بدترین حرامهای کبیره را حلال نمایند. این قاعده از کجای اصول دین یا فروع دین و فقه جعفری برمی خیزد!؟

۱۷۷۴- بنابراین تحقیق یکی از علمای مشهور معاصر، در دوره هزارسالهٔ غیبت امام زمان حدود بیست هزار تفسیر قرآن از منظر تشیع تألیف شده است که تعداد متوسط مجلدات هر یک از این تفاسیر از ده تا پانزده جلد وزیری است که اکثر این تفاسیر بصورت خطی یا چاپی موجود هستند که با یک ضرب درمی یابیم که لااقل دویست هزار جلد تفسیر قرآن در جهان تشیع موجود است که قاعدتاً بایستی هیچ رازی از عالمیان و آدمیان در هفت زمین و آسمان را باقی نگذاشته باشد و امروزه شیعیان تبدیل به خردمندترین سروران جهان شده باشند در حالیکه واقعیت جهان امروز دقیقاً خلاف این وضع را به اثبات می رساند که شیعیان جهت تعیین تکلیف ابتدائی ترین امور زندگی مقلّد شرق و غرب هستند یعنی از دویست هزار جلد تفسیر قرآن و صدها هزار جلد رسائل فقهی و کلامی و فلسفی چیزی جز دعا و نوحه و عزا نصیبشان نشده است که تازه اینهم به اندازه یک قرص دیازپام و استامینوفن خاصیت تسکینی تولید نمی کند و بلکه اعتیاد تبدیل به بزرگترین بحران مادّی و معنوی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ما گشته و بلکه در جهان رکورد دار این امر نیز هستیم. پس این نوع شیعه و فقاهت به چه کاری آمده است جز اینکه ما را قحطی زده ترین اقوام و مذاهب روی زمین ساخته است. آیا بقول امام صادق(ع) آن مؤمنانی که ذلّت و کفرشان منشأ پیدایش کافران و شیاطین است ما نیستیم؟ حال بهتر درمی یابیم که چرا در عصری که در دستگاه خلافت عباسیان قوانینی برای علویان وضع شده بود که همطراز قوانینی بود که فراعنهٔ مصر درباره بردگان بنی اسرائیلی وضع کرده بودند کسی چون شیخ طوسی، شیخ الفقهای شیعه به امر خلیفه بعنوان شیخ الاسلام دربار منصوب می شود و نماینده تام الاختیار شریعت عباسی می گردد. پس آنچه که از همان آغاز غیبت امام برای ما شیعیان علی تحت عنوان تشیع ناب مهیا گردید همان مذهب ذلّت مفتخرانه بوده است یعنی مذهب زار!

۱۷۷۵- پس بدان که فهم حقایق آنگونه که هستند مستلزم غایت ایمان و تقوا و رشادت و پهلوانی است و فتوّت و ایثار مطلق برای حق. تا چه رسد به تبیین و اظهارش با صدای بلند از برای خلایق! و این همان مقامی است که یک تنه جز در حسین بن منصور حلّاج و یارانش در تاریخ غیبت یافت نشده است.

۱۷۷۶- بی تردید همه علمای شیعی در طول تاریخ که تدریجاً به خود آمده و بر کودتای عباسی بیدار شده اند و لذا دست از تکفیر حلّاج و پیروانش همچون شلمغانی برداشته و به دفاع از او پرداخته اند بدون تردید در باور خود نسبت به آن تکفیرنامه حسین بن روح درباره حلّاج و شلمغانی که به امام زمان منسوب شده بود، تجدید نظر کرده اند از خواجه نصیر طوسی تا میرداماد و شیخ بهائی و ملاصدرا تا به علامه طباطبائی و آقای خمینی! هر چند که ما تاکنون ندیده و نشنیده ایم که هیچ یک از این بزرگان با صدای بلند این تکفیرنامه کذائی منسوب به امام زمان را انکار کرده باشند و دامن خاندان عصمت را از چنین تهمت عظیمی منزه و مطهر نموده باشند. ولی ما بار همه آنها را به دوش کشیده و این حق را ادا کرده ایم آنهم نه به زبان شعر و استعاره بلکه به زبان نثر و منطق تحقیق و خرد امامیه. و اگر نبود آن ملک نور الیقینی که گاه بوقت بحرانهای ادراک معنوی به یاریم می آید بیان و اظهار این حقیقت عظیم تاریخی کاری قلم شکن و شاید محال می بود. زیرا در قبال این نوع اظهارات و مکاشفات هر چند با هزار حجّت و منطق که باشد آدمی بایستی هم به وجدان خود و خدایش و هم به وجدان جامعه و تاریخ بشری پاسخگو باشد حتی اگر یک مدعی هم پیدا نشود تا چه رسد به ما که همه مدعی ما هستند زیرا ما نه ادعائی داریم نه حافظ و پشتیبانی جز کسی که او مرا به این حقایق کشانده است تا آنرا بیان و عیان کنم که اگر نکنم با هیچ چیزی در دو عالم نمی توان تاوانش را پرداخت تاوان شرم در حضورش را! هموئی که اگر به دادم نمی رسید معلوم نبود در کدام جهنمی بسر می بردم! هموئی که نه از حضورش شرم کردند و نه از غیبتش و آنهمه تهمت و دروغ به او نسبت دادند تا جای حق و باطل را عوض کنند و تاریخی را وارونه سازند و امّتی را واژگون!

۱۷۷۷- بگواه مورخین بسیاری در سرآغاز غیبت امام دوازدهم تعداد قابل توجهی از زنان و مردان مسلمان و شیعه در سراسر بلاد اسلامی دچار انقلابات و تحولات عظیم روحی در خود شدند که مشابهش سابقه نداشت و لذا برخی ادعا

کردند که خداوند در آنها حلول کرده، برخی می پنداشتند خود امام زمان در آنها حلول نموده، زنانی هم ادعا می کردند که حضرت فاطمه بر آنان وارد شده و برخی هم خود را جبرئیل و میکائیل می پنداشتند! محاکمه و قتل فجیع حلّاج و شلمغانی و یارانشان جهت سرکوبی چنین احوالات و ادعاهائی بود که مسبّب اصلی این وقایع تلقی می شدند. حال آنکه علّت در جای دیگری بود و آن واقعه ظهور ناشی از غیبت امام بود که منجر به نزول روح بر قلوب برخی مؤمنان مشتاق گشته بود و برای نخستین بار تعدادی از مسلمین روحانی شده بودند و احوال خود را درنمی یافتند چون کسی جز حلّاج و شلمغانی نبودند که حقیقت آن وقایع عظیم را برایشان تبیین نماید و جرم آنان جز بیان این وقایع عظیم روحی برای مردمان نبود تا ادعاهای بیهوده نکنند و حق این انقلاب روحانی را دریابند. و این مطلقاً به نفع دستگاه خلافت عباسی که خود را جانشینان خدا و امام بر روی زمین می دانستند نبود همچنین وکلای مالی امام و دار و دسته های پس پرده شان که برای این غیبت کیسه های بزرگی دوخته بودند و خود را تنها نائبان تمام عیار امام می خواندند و در تدارک سلطنت خاندان خود سر از پا نمی شناختند و لذا با تمام وجود با دستگاه خلافت متّحد شده و این واقعه روحانی را بخاک و خون کشیدند زیرا نائبان و ابواب و حجّتهای حقیقی امام زمان همین مردمان عادی کوچه و بازار بودند نه این سلاطین و مشایخ مشهور و وکلای خمس و زکات که می پنداشتند همه کاره امام شده اند و بلکه خود امام!

۱۷۷۸- می دانیم که شلمغانی چندین کتاب درباره حقیقت غیبت و تجلی روح امام در مؤمنین تألیف کرده بود که همه آنها را سوزاندند. همان حقایقی که تدریجاً در قرون پس از حمله مغول بواسطه عرفائی چون ابن عربی تبیین شد. در حالیکه تبیین بسیار امّی و اساسی تر بواسطه برخی از ابواب و حجّتهای امام در نزد امامان قبلی انجام شده بود مثل رساله امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) و الهفت امام صادق(ع) و امثالهم که جملگی بواسطه مشایخ عباسی نفی و انکار شد و راویان این رساله ها هم تکفیر شدند در الفهرست شیخ طوسی و علم الرجال نجاشی و مفید و دیگران! و در حقیقت این تکفیر روح امام در شیعیان بود و علوم روحی و عرفانی! و لذا این مشایخ و فقها تدریجاً خودشان را صاحبان روح امام نامیدند و روحانیت شیعه لقب گرفتند که به قیمت قتل عام روحانیون و عارفان حقیقی صورت گرفته است.

۱۷۷۹- پس درک می کنیم که اصل و اساس نبرد تاریخی بین فقها و عرفا در همان سرآغاز غیبت و با آن قتل عام نخستین عارفان عرصه غیبت شروع شد. فقها می گفتند که تنها راه روحانی شدن تحصیل علوم دینی مثل صرف و نحو و فقه و حدیث و کلام و اصول و تفسیر و اجتهاد است که البته بعدها، فلسفه و عرفان نظری هم به آن اضافه شد. ولی عرفا می گفتند که از راه باطن می توان به روح رسید. و لذا از همان آغاز غیبت دعوای بین ظاهریه و باطنیه شروع شد. که البته عموماً اهل باطن تنها و بیکس و کار بودند و ظاهریه دارای تشکیلات مالی و حکومتی بودند و قدرت فتوای تکفیر و تقتیل! و کل این دعوا بر سر "روح" است که از آن چه کسانی است و چه کسانی روحانیون حقیقی هستند اهل فقاهت یا اهل معرفت باطنی! کل فتنه و حمام خون و آتش افروزی کنونی در جهان اسلام نیز بر سر همین ادعاست که روح مال کیست و صاحبش چه کسانی هستند! و اگر درک کنیم که روحی جز روح امام نیست پس کل این دعوا بر سر امام است که امام و امامت از آن کیست! این دعوا در همان عصر حیات ائمه(ع) نیز وجود داشت که اساس همه تفرقه ها و فرقه گرائی ها بوده است مثل زیدیه، اسماعیلیه، واقفیه، کیسانیه و امثالهم!

۱۷۸۰- در یک کلمه کل نبرد خلافت عباسی و فقاهت مالی شیعه بر علیه حلّاج و شلمغانی و سائر ابواب ائمه، نبرد بر علیه نزول روح امام بر شیعیان در دوران غیبت یا فقدان امام بهر دلیلی است. پس این اتحاد شوم عباسی- اشعری نبرد بر علیه روح خداست که از امام بسوی مأموم می آید: نبرد با روحانیت حقه امام در شیعیان! و لذا پس از سرکوبی و قتل عام این روحانیون حقیقی، خود را روحانیت شیعه نامیدند. حال بهتر درک می کنیم که چرا حلّاج در نیمه دوّم عمرش عبای فقها و خرقه صوفیان را از تن بدر کرد و بقیّه عمرش را با لباس سربازی گذراند زیرا خود دارای روح بود و نیازی به روح نمائی نداشت.

۱۷۸۱- در کتاب نهج الفصاحه از رسول خاتم(ص) نقل شده که اگر کسی بر حقیقتی پنهان آگاه شود و آنرا به اهلش نرساند مورد لعنت خدا و رسول و همه ملائک و خلق خدا قرار می گیرد. پس در اینجا مواجه با یک مسأله شرعی هستیم و آن اینکه آن علماء و زعمای شیعه که در طول تاریخ بر بی گناهی حلّاج و یارانش علم یافتند و کذب آن

تکفیرنامه منسوب به امام زمان را دانستند پس چرا اهالی شیعه را بر این تهمت و دروغ عظیم نسبت به امامت آگاه نکردند آیا این حق پیروانشان نبود؟ و از آن مهمتر آیا این علمای امامیه دارای هیچ تعهدی نسبت به امام زمان خود نبودند؟ آیا براستی میتوان آنها را امامیّه دانست؟ حقیقت اینست که آنها فقط فقهاء و متکلمین و دانشمندان و فلاسفه ای بودند که در جهان شیعه می زیستند و نه بیشتر از این وگرنه نسبت به امام زمانشان اندکی تعصب و غیرت بخرج میدادند بجای آنهمه تعصب و غیرتشان نسبت به باورهای کذائی خودشان که هیچ ربطی به مذهب امامیه نداشت. مثل فقاهت دربار عباسی و علوم هندی و رومی و فلسفه های یونانی و امثالهم.

۱۷۸۲- در کتاب رجال نجاشی آمده علی بن بابویه قمی (صدوق اوّل) به شیخ مفید دستور داده که در ردّ حلّاج و اصحاب و آرائش کتابهایی بنویسد که ایشان هم اطاعت کرده است. و می دانیم که همه این فقهای معاصر حلّاج از جمله مشایخ شیعه که نام بردیم برای خود رسالتی واجبتر از طرد و لعن حلّاج و حلّاجیه سراغ نداشتند و این همان فصل مشترک این فقهاء با خلافت عباسی است که شیخ مفید را تبدیل به شیخ الاسلام دربار آل بویه ساخت و شیخ طوسی را هم در دربار عباسی به عرش نشاند و این رسالت حیاتی زمینه ای شد که معرفت و فقاهت امامیه را مُثله کرده و در فقاهت عباسی حل نمودند و لذا تا به امروز این فقهای صدر شیعه را اسوه های وحدت شیعه و سنّی تلقی کرده اند که در حقیقت همان یگانه سازی امامت با خلافت عباسی است که تا به امروز ادامه یافته است و این همان رگ و ریشه های تاریخی وهابیت است. و اگر در رسائل فقهی این فقهای صدر شیعه گاه احکامی می یابیم که در مقابلش از شرم ذوب میشویم و از شیعه گری خود در قبال اهل سنت توبه می کنیم همه بخاطر اینست که این فقهای دربارنشین جز توجیه و تقدیس مفاسد خلفاء و سلاطین رسالت دیگری نداشتند مثل حکم حیرت آور همخوابگی دهها مرد با زنی واحد در یک شب! که این از نبوغهای محیّرالعقول فقاهت توریه به حساب می آید. زیرا بزرگترین مشکل این سلاطین در حرمسراها چنین مقولاتی بوده است که برای آن راه حلهای شرعی نمی یافتند که به نبوغ این فقهای شیعه نجات پیدا کردند.

۱۷۸۳- پس باید گفت حسین بن منصور حلّاج و یاران مخلصش همچون شلمغانی و ابن عطاء بانیان روحانیت مذهب شیعه در سرآغاز غیبت محسوب می شوند که اکمال نعمت در این غیبت را به عرصه ظهور رسانده و به مردم معرفی می کنند تا مردم نه تنها در عصر غیبت از نعمت امامت و هدایت محروم نشوند بلکه همه مؤمنان بتوانند با روح امام در خویشتن محشور شده و براستی امامیه شوند که این همان سرّ خاتمیت نبوت و غیبت امام است به مثابه کمال دین و اتمام نعمت و رحمت مطلقهٔ خدا بر خلق. پس در حقیقت خلفای عباسی بهمراه این وکلای مالی و فقهای مزدور متّحداً بر علیه تمامیت دین محمد و امامت الهی در خلق به چنان نبردی خونین برخاسته بودند که حقیقت محمدی و ولایت علوی را از روی زمین بزدایند. پس حلّاج و یارانش کاملترین و نخستین مسلمانان امامیه در سرآغاز غیبت بودند. این همان معنای ابواب و حجّتها و مهدی های آخرالزمان است که اساس تشیع روحانی و روحانیت اسلامی می باشد که بعدها عرفان و تصوف نام گرفت.

۱۷۸۴- قابل تذکر است که رشد حیرت آور روح حلّاج در جهان اسلام موجب چنان وحشتی در دستگاه خلافت عباسی شد که مزدورانی را در بلاد اسلامی منتشر کردند که دعوی پیروی از حلّاج را می کردند و سپس ادعاهائی نفرت انگیز را به اسم حلّاجیه نشر میدادند تا این حقیقت را به لجن کشیده و پیروان حقیقی اش را قتل عام کنند. بدینگونه که عده ای مزدور عباسی در بازار و مساجد در میان مردم دعوی خدائی و پیغمبری می کردند و سپس مردم را دعوت به لواط و زنا می نمودند و سپس مأموران دیگری این مزدوران را به اسم پیروان حلّاج دستگیر می نمودند و در خفا رهایشان میکردند و پولشان را می پرداختند. بسیاری از سندهای ثبت شده در آثار فقها در ردّ حلّاج و پیروانش متّکی به این دسیسه ها است. مشابه همین دسیسه ها در جریان قتل عام مانویان و مزدکیان در عصر ساسانی گزارش شده است و نیز در جریان آدمسوزیهای قرون وسطای مسیحی در اروپا! و طراح پس پرده همه این دسیسه های شیطانی ملایان دربارهای عباسی و ساسانی و واتیکان بودند یعنی فقها و موبدان و اسقف ها!

۱۷۸۵- همانطور که ماسینیون با استناد به مدارک رسمی شیعه اثنی عشری نشان می دهد که در پس پرده دسیسه بر علیه حلاج و تکفیر یارانش و ارسال نامه های پیاپی به دربار عباسی در بغداد شخصی به نام علی بن بابویه یعنی شیخ

صدوق اول در قم قرار داشت که یکی از ارکان اربعه فقه شیعه محسوب شده است. همو شیخ مفید را سفارش میکند که رساله هائی در ردّ حلّاج و آرای او و تکفیر اندیشه اش بنویسد که شیخ مفید هم اطاعت می کند. این شیخ صدوق اول همان کسی است که حلّاج را در قم کتک زد و از حجره اش در بازار بیرون انداخت در حالیکه حلّاج در نزدشان به میهمانی آمده بود تا زعمای قم را از دسیسه بنی عباس در عصر غیبت با خبر کند و آنها را بر علیه دستگاه خلافت متّحد سازد ولی آنها او را با تمسخر و لودگی و کتک از نزد خود راندند و بر علیه او نامه و سفیر به دربار بغداد فرستادند و تکفیر و قتلش را از خلیفه خواستار شدند. این همان بانی خاندان بابویه است و نویسنده نخستین رساله عملیه بنام "شرایع" که حتی وکیل سوم و چهارم امام را تحت نفوذ خود داشت و این وکلاء مسائل شرعی خود را از صدوق ها می پرسیدند نه از امام زمان! این شیخ در پس پرده، کارگردان کل دسیسه بر علیه حلّاج و اندیشه اوست در دو دربار عباسی و آل بویه! که شیخ طوسی بعنوان شیخ الاسلام دربار عباسی و شیخ مفید هم بعنوان شیخ الاسلام دربار آل بویه هر دو دست پرورده صدوق ها هستند که متخصص تکفیر حلّاج و حلاج کشی و حذف حکمت و عرفان امامان شیعه از کتب روایات و متون امامیه و بانی علم الرجال که اساسش حل کردن تشیع علوی در اسلام عباسی است که تشیع را تبدیل به وزارت فقاهت و روایت دستگاه عباسی و شاهان آل بویه ساخت.

۱۷۸۶- در تاریخ "آل بویه" آمده که شاهان آل بویه اعلان نمودند که از شجره یکی از شاهان ساسانی هستند و قصد دارند که ساسانیان را دوباره بر جهان مسلط سازند و لذا این شاهان در خفا و باطناً هیچ علاقه ای به اسلام نداشتند و فقط با ماسک فقاهت شیعی و علوی گری به حکومت رسیدند و بزودی نقاب از صورت برگرفتند و کفر و فساد خود را علنی ساختند. و دانستیم که در برپائی این سلطنت چه نقش تعیین کننده ای ابن بابویه و خاندان نوبختی در ارتباط با وکلای سوم و چهارم امام زمان ایفا نمودند و آل بویه را به خدمت سلطه فقهی و مالی خود گرفته و اکثر وزرایش را هم تعیین می کردند. که البته همه این اقدامات از نظر فقهای شیعه به معنای خدمت به اسلام و تشیع و امام زمان است. از نظر این فقها، رسیدن شیخ طوسی به مقام شیخ الاسلام دربار عباسی و شیخ مفید به مقام شیخ الاسلام دربار آل بویه، غایت پیروزی تشیع در دوران غیبت است که خاندان نوبختی و ابن بابویه در پس پرده طراحی کرده بودند به قیمت معامله ای که بر سر حلاج با دربار عباسی نمودند و توانستند دستگاه خلافت عباسی را مطمئن سازند که بهترین دوستان این خلافت هستند با کاری که بر علیه حلّاج و شلمغانی و سائر اولیای امام زمان به ثمر رساندند. زیرا کل نگرانی و عداوت عباسیان با امامان شیعه و شیعیان بر سر مقامات الهی ائمه و روحانیت شیعیان مؤمن بود که بدست فقهای نوبختی و ابن بابویه بکلی برافتاد و صدها رساله اثبات کننده این براندازی رسمی امامت بدست این فقهای امامیه است. و زان پس شیعیان حقیقی و عارفان روحانی شیعه در تقیه مطلق فرو رفتند تا مورد تکفیر این فقهای شیعه مقیم در دربار عباسی و آل بویه قرار نگیرند. اینک عباسیان، تیغ شیعه کشی را بدست فقهای شیعه در دربارشان داده بودند و دربار آل بویه هم که شعبه ایرانی خلافت عباسی بود و به اسم شیعه هم بود و بهتر از این نمی شد که شیعه را بدست شیعه برانداخت.

۱۷۸۷- دربار پناهی و سلطنت پرستی در ذات هویت فقه و فقهای شیعه در تاریخ بوده است زیرا فقاهت و اجتهاد و فتوائی که از پشتوانه قدرت حکومتی برخوردار نباشد در مردم کمترین نفوذ و کاربردی ندارد. پس چنین فقه و شریعت و احکامی که مشروط به قدرت طاغوت است هویتی طاغوتی دارد و بر ظلم و دروغ بنا شده است. درست به همین دلیل آن علما و فقهائی که منزه از دربارها و حکّام عصر خود بودند خود در اشد فقر و فلاکت بسر برده و احدی در اطراف آنها نبود و کسی از وجود آنان خبری نداشت و حتی کتابهایشان را هم کسی نمی خواند. جز علمای ربانی و عارفانی که دارای روحی بودند و در قلوب برخی مردم راه داشتند و مردم از آنها اطاعت و عنایتی می یافتند که عموماً بر خلاف طاغوتهای زمانه بودند و مردم از ظلم این حکّام به آنها پناه میبردند. و اینان بودند علمای راستین امامیه که تعدادشان در تاریخ از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کند.

۱۷۸۸- آن پیروزی بزرگ فقهای سلطنت طلب شیعه پس از قتل عام حلّاجیه که منجر به برپائی نخستین سلطنت شیعه در ایران گشت موجب شد که شیعیان و علویان آزاده و متفکرین اصیل امامیه و عرفای شیعه دیگر در خاک ایران احساس امنیت نکنند و به مناطق سنّی نشین، آندلس، شامات و هندوستان و ترکستان مهاجرت کنند در حالیکه تا قبل از

این به اصطلاح پیروزی فقهای شیعه در ایران، ایران زمین مهد نجات و آزادی شیعیان عرب بود و چشم امید امامان ما به ایران بود. ولی اینک خود سلاطین آل بویه کارگزار محلی و بومی بنی عباس در ایران بودند آنهم به اسم حکومت شیعه و فقاهت شیعه! قصّه دربدری و بدبختی ها و اسارتهای بوعلی سینا که از دربارنشینی غزنویان گریخته و به حکومتهای شیعه ایرانی پناهنده می شد بزرگترین سند این ادعاست که بالاخره هم در یکی از این دربارهای شیعی در زندان رنجور شد و از دنیا رفت این بزرگترین متفکر شیعه ایرانی! در اینجا باز اعتراف می کنیم که گویا سنّیان نسبت به شیعیان عالم و عارف مهربانتر بودند تا حکومتهای شیعه مثل سامانیان و آل بویه که در هر دو دربار به بندش کشیدند و قصد کشتن او کردند زیرا حاضر نبود بازیچه کثافتکاریهای درباریان محّب "اهل بیت" شود و فسق و فجور و جنایات درباریان را به لحاظ علمی و فقهی موّجه سازد یعنی همان کاری که شیخ طوسی ها و مفیدها را به اوج پیروزی در دربارها رسانده بود و "فقه شیعه" را بر جهان اسلام مستولی کرده بودند!؟

۱۷۸۹- سلطنت آل بویه به مثابه بزرگترین پیروزی یا اجر فقهای شیعهٔ قمی و رازی (ری) و اهوازی و طوسی و دیلمی و... در دسیسه حلّاج کشی، عین وقوع سلاخی شیعه بدست شیعه و به اسم شیعه است و این بزرگترین پیروزی عباسیان بر مذهب امامیه است که البته خداوند لشکریان چنگیزخان را برای نجات حقیقت این مذهب به ایران گسیل نمود و حقیقت امامیه یکبار دیگر توانست از زندگی مخفی و چریکی بیرون آید و سخن بگوید ولی هنوز هم در لباس اهل سنّت! زیرا فتواهای تکفیر فقهای ضد حلّاجیه هنوز رایج و نافذ بود. این مغولان همان اهالی بخشی از ترکستان چین بودند که چند قرن قبل به نور حلّاج زنده شده بودند در سفری که حلّاج به چین و ترکستان نموده بود. با حمله مغول بود که سیطره فقاهت شیعه عباسی شکست و برای نخستین بار جریانات عرفان شیعه دوازده امامی بصورت سلسله های عرفانی در ایران رخ نمودند و ابن عربی ها و قونوی ها و مولوی ها و عطارها و حافظ ها و روزبهان ها و شاه نعمت الله ولی ها پیدا شدند و تشیع عباسی به زباله دان تاریخ رفت هر چند که تفاله ها و آفت ها و رسوبات تاریخی آن تا به امروز هنوز در اندیشه و فرهنگ تشیع ایرانی خودنمائی می کند که از عواقب دویست و پنجاه سال حکومت صفوی است که مشابه ترکی آل بویه بود. همانطور که آل بویه مجوس و سامانی بودند که جهت مصالح سلطنت شیعه شده بودند و صفویان هم سنّی بودند که جهت همین مصلحت یک شبه شیعه شده بودند.

۱۷۹۰- قرآن کریم که قول خداوند است گوهره هدایت و رستگاری و نجاتش برای مؤمنان را مشروط به تفکر و تعقل در آیاتش خوانده است نه قرائت و تقلید خودبخودی آن! تا چه رسد به روایات و احکام فقهی! پس مذهب اصالت روایت و تقلید و قرائت، مذهب اسلامی نیست. و در قرآن کریم، عنصر هدایت که همان رحمت است جز از عقل و علم الهی نیست که به اهل تقوا اعطا می گردد. پس مذهب اصالت روایت و تقلید که آشکارا بر انکار و عداوت با تفکر و تعقل و فهم انسانی قرار گرفته است در ضدیت با رحمت نیز قرار دارد. پس عجب نیست که از این نوع فقاهت جز شقاوت برنخیزد: شقاوت در قبال مؤمنان و رأفت در قبال اشقیاء و تبهکاران و ظالمان و شاهان! این همان فقاهتی است که حلّاج و یارانش را که مظهر رحمت و لطف خدا بر خلق بودند مُثله کرد و خلفای عباسی را تقدیس نمود و بندگی کرد! گمان نمی کنیم درک این معنا اصلاً نیازی به آنهمه اسناد و شواهد تاریخی هم داشته باشد تا بین حلّاج و یارانش از یک طرف و خلفا و فقهای مزدورشان در طرف دیگر، حق و باطل را تشخیص دهیم! و نیز اینکه هرگز امام زمان بر علیه یکی از یاران هر چند منحرفش (بر فرض محال) فتوای مرگ صادر نمی کند تا خلیفه اجرا نماید. هرگز امام و قاتلش یعنی خلیفه بر علیه دشمن واحدی در جناح واحدی قرار نمی گیرد آنهم در عصر غیبتش!

۱۷۹۱- با نظری اجمالی بر تاریخ پیدایش و تحول اجتهاد و فقاهت اعم از سنّی و شیعی، بوضوح درمی یابیم که اجتهاد تماماً مولود اراده به حکومت کردن و استمرار آن بوده است آنهم همواره بر علیه مصالح عامه مردم و جهت سرکوبی مسلمین بوده است. اجتهاد تماماً مخلوق حکومتها و دربارها بوده است هر چند بدست فقها! فقهای حکومتی مولد اجتهاد بوده اند. به همین دلیل تا عصر ائمه هدی چیزی به اسم اجتهاد شیعی پدید نیامده بود و نخستین بار جهت پیدایش سلطنت آل بویه و تحکیم خلافت عباسی بود که فقهای شیعی دست به اجتهاد زدند و دریائی از احکام و کتابهای فقهی پدید آوردند که نخستین آنها، شیخ طوسی در دربار خلافت عباسی و شیخ مفید در دربار آل بویه بودند که آنها را بانیان اجتهاد شیعی خوانند. اجتهاد یکسره محصول دوره غیبت امام است و بلافاصله با غیبت آغاز شده است. اجتهاد بسیار

بندرت در جهت حل مسائل دینی عامه مردمان مبادرت به فتوائی نموده است. همه دستگاههای فقهی- اجتهادی ماهیتی حکومتی و ضد مردمی داشته اند!

۱۷۹۲- ولی معمای فقاهت جزئیه در فروع دین و احکام که معمولاً در اکثر رساله ها و فقاهتها به مثابه اساس و ستون فقرات فقه است همچنان باقیست تا آن حد که عموماً این فقها کلیات عملی و اصولی دین را بکلی بفراموشی سپرده و حتی چشمشان نسبت به واقعیتهای اجتماعی کور می شود و همان جزئیات فرعی تبدیل به میزان قضاوتشان می گردد و از دین و اسلام جز احکام جزئی عبادی باقی نمی ماند. برای درک این حقیقت هولناک کافیست که به صف طلاب نخبه علوم دینی بنگریم که پشت دربهای مراکز روانپزشکی حوزه ها در انتظارند تا جنون وسواسهای فکری و عبادتی آنها شفا یابد آنهم به یاری روان درمانی های غربی مثل خنده درمانی، بازی درمانی، کار درمانی، سکس درمانی، موسیقی درمانی و نهایتاً دارو درمانی که همان مصرف داروهای روانگردان است که ماده اصلی آن حشیش می باشد که در کلام رسول(ص) هر بار مصرفش برابر با هفتاد زنای محصنه معصیت دارد و هر کسی که یکبار از آن مصرف کند چهل شبانه روز رحمت خدا از آن فرد و خانه دور می شود زیرا قرین شیطان می گردد. و می دانیم که وسواس از وسوسه های شیطان است. و برای درک این واقعیت تلخ در حوزه ها و جماعت طلاب و برخی علما کافیست که کتابهای مکاسب و لمعه را تورقی کنیم که تعلیم مبانی فقه و اجتهاد در حوزه است و بخصوص بخش مربوط به فقه توریه را مورد تأمل قرار دهیم تا باور کنیم که: "آنانکه آیات و احکام الهی را تبدیل می کنند (توریه) شیطان بسراغشان می رود و قرین شیطان می گردند." قرآن کریم- یعنی آنانکه اصول عملی دین را نادیده می گیرند و فنای در امور عبادی می شوند و عبادت را تبدیل به کل دین می سازند و جای اصول و فروع دین را عوض می کنند و فروع را تبدیل به اصول می کنند.

۱۷۹۳- و اما چرا اکثر نخبگان علوم دینی حوزه ها دچار شدیدترین وسواسها و جنون میشوند؟ یعنی آنانکه این فقاهتها و حیله های شرعی و توریه ها را جدّی تر می گیرند و باور می کنند و بکار می بندند و آنرا به مثابه کل روح دین در قلب و ذهن خود مستقر می کنند. در حالیکه می دانیم این فقاهتها بر محور فروعات دین فعالیت می کنند و تقریباً با اصول عملی دین سر و کاری ندارند یعنی با صداقت، وفا، عصمت، خویشتن داری، عدالت، هجرت، معرفت، عقلانیت، تدبیر در قرآن، دوری از ربا و ریا و زنا و مکر و خیانت و تجسس و تهمت و خودفروشی و... که همه این انحرافات و امراض و جنون حاصل انکار روح دین و عقل و عرفان دین و ولایت روحانی امام است. آنچه که فقاهت و حوزه های علوم دینی و طلاب ما را رنجور و فلج کرده فقدان روح و نور و ولایت امام زمان است فقدان عرفان و حکمت امام است و البته نه فقدان فلسفه و عرفان نظری که امروزه همه اینکاره اند!

۱۷۹۴- بر حسب ادعای عامّهٔ فقهای شیعه اگر بنیانگزاران فقه و اجتهاد شیعه کسانی چون شیخ صدوق ها و شیخ مفیدها و شیخ طوسی ها باشند پس به یقین می توان گفت که این فقاهت ذاتاً براساس انکار و تکفیر حلّاج و حلّاجیه پدید آمده است. یعنی انکار روح و نور و عرفان امام در شیعیانش، عنصر ذاتی و ماهوی فقاهت شیعه است که این معنا را در علم الرجال شیعه به عینه می توان مشاهده کرد که بانیانش نیز همین مشایخ هستند که در آن رجل روحانی و عرفانی شیعه را به کلی حذف کرده اند و این حذف را تبدیل به قانونی ابدی در فقاهت نموده اند. پس آیا نمی توان گفت که نجات این فقاهت و پیروانش توبهٔ از انکار و تکفیر حلّاج و حلّاجیه است؟ تا بدینواسطه فقه شیعه بر ولایت امام زمانش ملحق گردد و ولایی شود. آن شریعت و فقاهتی که فاقد روح الایمان و نور عرفانی از جانب امام زمان و اولیایش باشد تلبیس ابلیس و سنگ استنجای شیطان است بقول شیخ بهائی! امروزه اسلام آمریکائی و شیعه انگلیسی دو تا از محصولات چنین فقاهت و شریعتی است. زیرا فقط چیزی را می توان بدل زد و تجزیه و تحلیل و ترکیب و تبدیل نمود که فاقد روح باشد. تنها اسلام و تشیعی که در تاریخ فتوای تکفیر و قتل کسی را نداده اسلام علمای ربانی و عارفان حق است که تشیع و اسلامشان، روحانی است. اصولاً دین خدا بواسطه انبیاء و اولیاء آمده است تا مردم را روحانی سازد و از مادیت و ثقل و شقاوت دنیا برهاند و از مشقتها نجات بخشد همانطورکه راحتی و روح از یک ریشه و معناست. پس دینی که مردم را به مشقت اندازد دین خدا نیست: "ما اسلام را آورده ایم تا سختی ها را بر شما آسان سازیم و نه اینکه زندگی را بر شما سخت تر کنیم..." قرآن کریم- این همان راز لااکراه فی الدین است که فقهای بیروح را سخت ناخوشایند است و اگر توانسته بودند این نوع آیات را تاکنون از قرآن حذف کرده بودند همانطور که بسیاری دیگر از آیات را در

همان آغاز جمع آوری قرآن، حذف کردند تا بتوانند بواسطه اسلام حکومت و سلطنت کنند بهر طریقی که می خواهند! و لذا اسلام و شریعت و فقاهت فاقد روح مختص اهل سلطنت بوده است.

۱۷۹۵- آنانکه این فقاهت بیروح و سیاه را می نویسند و آنهائی که تعلیمش می دهند و آنها که می آموزند و آنهائی که اشاعه اش می کنند و آنهائی که به آن عمل می کنند همه در حال جان کندن و خود آزاری و تحقیر دیگران و تخدیر و تزویر شعور و روح خویشتن هستند! آیا اینست آن اسلامی که محمد مصطفی(ص) آورده و قرآنش توصیف نموده است؟

۱۷۹۶- بیهوده نیست که آخرین کشف سازمانهای اطلاعاتی امپریالیزم جهت سلطه بر جهان اسلام همان فقاهت اسلامی است که بواسطه آن صدها گروه تکفیری را تعلیم داده و به جان بشریت انداخته اند تا بشر را از هر چه دین و اسلام بیزار کنند و سپس به نجاتشان بروند بعنوان منجی آخرالزمان مسلمین از اسارت فقاهت اسلامی و تکفیر فقها و نهایتاً نجات از کل اسلام!

۱۷۹۷- محاکمه ابراهیم(ع) در دربار نمرود و در شورای کاهنان، محاکمه مسیح در اورشلیم در شورای روحانیون یهود، محاکمه بودا در هندوستان، محاکمه حلّاج و عین القضاة و شلمغانی و... جمله محاکمه "روح" است در محکمه شقاوت و مادّیت و دنیاپرستی فقهی- روائی ملایان رسمی و حکومتی در همه جای زمین و زمان! این هنوز همان ابلیس است که روح الهی در حضرت آدم(ع) را محاکمه و انکار و لعن می کند در لباس هزاران سال عبادت فرمالیستی و نمادین! این محاکمه آدم و آدمیت است در دادگاههای شیاطین انسی که دین خدا را تحریف و تبدیل و وارونه کرده و ابزار سلطنت و سلطه و استکبار کرده اند.

۱۷۹۸- بنده با اینکه عمری را جبراً در انزوا و حصر و تهدید و دادگاه و تعقیب و گریز بسر برده و عملاً از هر نوع روابط اجتماعی آزادی محروم بوده ام ولی بطرزی حیرت آور دائماً طلاب و روحانیونی به نزدم آمده اند که اکثرشان بیماران روانی و ساقط شدگان عقلی- دینی بودند که از حداقل عرف و شرع و عاطفه و اخلاق اجتماعی بری بودند و برخی در آستانه خودکشی قرار داشتند و برخی را از تیمارستانها به نزدم آورده بودند. و من عمری را در این معما اندیشه و تحقیق کرده ام. و جالبتر اینکه اکثر این طلاب و فارغ التحصیلان حوزه از نخبگان علمی محسوب می شوند و نه از پخمه ها! و اینک به برکت نور عرفان حلّاج بالاخره به ذات تاریخی این نوع شریعت و فقاهت آگاه و بینا می شویم که این واژگونی از کجاست و به چه معنائی است. و این نکته نیز قابل تذکر است که اکثر این طلاب بیمار و هلاک شده، نه تنها از باهوشترین بلکه از صادقترینشان هستند که براستی به شوق و عشق دین و علم دینی و حقایق اسلامی و شیعی عمر خود را وقف حوزه کرده اند و از کل دنیای خود در جوانی گذشته اند. این نکته بیشتر ما را در تعمیق و تحقیق این معما مشغول داشته است. خلاصه حقیقت اینست که این طلاب عاشق و پاک و حق جو به طلب روح و نور اسلام می آیند و با ظلمت و شقاوت روبرو می شوند و نمی توانند این تضاد مهلک را در ذهن و دل خود حل کنند پس فرومی پاشند و سر از روانپزشک و تیمارستان درمی آورند و برخی هم زندان! و مابقی هم در خفا بسراغ عرفانهای هندی و انگلیسی و آمریکائی می روند. که فاجعه عرفان حلقه یکی از این نمونه هاست که بسیاری از گردانندگانش طلاب و روحانیون بودند که چند تن از آنها را از نزدیک دیده ام. و دانستیم که فقاهت رسمی حاکم بر جهان اسلام (شیعه و سنّی) در نبرد خونین بر علیه روح و عرفان اسلامی پدید آمده است که نخستین این صاحبان روح و نور معرفت پس از ائمه هدی و ابوابشان، منصور حلّاج و شلمغانی و پیروانشان در سرآغاز غیبت امام زمان بودند. پس این فقاهت ضد اسلامی است زیرا اسلام، دین روح و نور و لقاء الله است و معراج! و مابقی اسرائیلیات است که در اسلام وارد کرده اند که این ورود با تدوین و جمع آوری قرآن در عصر خلفای راشدین آغاز شد به رهبری کعب الاحبار یهود که فیلسوف و فقیه و مفسر حکومت عمر و عثمان بود که نخستین فتواهای تکفیر بر علیه شیعیان علی(ع) را او صادر کرد بر علیه سلمان، عمّار و ابوذر!

۱۷۹۹- می دانیم که یکی از مبانی اعتقادی و فقهی این بانیان فقه شیعه اینست که اصلاً منکر علم لدنّی و بصیرت غیبی ائمه هدی هستند و بلکه می گویند که امامان شیعه همه فقهائی مثل ما بودند و براساس قیاس و تشبیه روایاتی که از رسول خدا و آیات الهی داشتند تفقه و اجتهاد می کردند!؟ اینست شیعه عباسی و بلکه اموی که اصلاً منکر امامت ائمه

بودند و فقط آنان را نوادگان رسول خدا می دانستند که احترامشان واجب است و بس! اصلاً اتهام "غلات شیعه" متوجه شیعیانی است که معتقد به علم لدنّی و شهودی امامان بودند. ماسینیون دریائی از این اسناد را از منابع تاریخی- روائی فقاهت شیعه در کتاب "مصائب حلاج" گزارش نموده است. پس ذات این فقاهت ضد امامیه است. پس واضح است آن طلبه ای که به عشق کشف حقایق قرآنی و هدایت علوی به حوزه می رود تا همه عمرش را سرباز گرسنه امام زمان باشد ولی هیچ خبر و اثری از قرآن و امام نمی یابد حق دارد که دیوانه شود و یا تغییر نیّت دهد در سمت ریاست و سیاست و یا عرفانهای شیطانی!

۱۸۰۰- طلبه ای که با دلی پاک و مؤمنانه به حوزه بیاید و دلش را معامله نکند و نخواهد که منافق گردد یا دیوانه میشود یا عرفان حلقه ای و یا حداکثرش یک تروریست مثل اکبر گودرزی رهبر گروه فرقان! و چه بسا الحاق به تکفیریها را بعنوان انتخابی همه جانبه برگزیند. و بنده چند مورد از این طلبه ها را که در آستانه چنین انتخابی بودند دیده ام! مگر گروه طالبان همه طلبه های دینی نبوده اند از سنّی و شیعه! ما در سال ۱۳۶۰ در دوره کوتاهی که در صدا و سیما فعالیت می کردیم یک رساله پژوهشی عرضه کردیم که در آن پیدایش نهضت تکفیر را با اسناد و دلایل واقعی و عقلی پیش بینی کرده بودیم و سریالی تلویزیونی هم بر همین اساس در حال تهیه بود که مسئولین امر مانعش شدند و آن نظریه را به سخره گرفتند و ما را هم مورد پیگرد قرار دادند.

۱۸۰۱- آن ایمان و عبادت و شریعت و فقاهتی که تحت تأثیر تعقل و عرفان و علم و حکمت و روح و شهود غیبی دچار ابطال گردد باید گفت که ایمان کاذب، عبادت ریائی، شریعت دروغین و فقاهت ظلمانی بوده است. منطق این نوع علما و فقها اینگونه است که: اگر حضور خداوند در هر جا و هر گاهی درک شود و رویت گردد ایمان به خدا و رسول زایل میگردد!؟ اگر حقایق و اسرار قرآنی به تعقل درک شود قداست قرآن از بین می رود!؟ اگر امام زمان دیدار شود همه دعاها بی خاصیت می شود!؟ اگر روح الهی در خویشتن پیدا شود خداوند، پرستیده نمی شود!؟ وو... این کل منطق و نبرد فقها و علمای رسمی بر علیه حلّاج و حلّاجیه و هر چه روح گرائی و عرفان شهودی است که ظاهراً بخاطر دفاع از دین و مقدسات است. ولی حقیقت خلاف این ادعاست و آنچه که از جانب عقل و روح و عرفان و رویت الهی تهدید میشود تجارت و ریاست دینی است و حکومت دینی و دین استکباری و استکبار فقاهتی و فقه سلطنتی! اینست راز اتّحاد ذاتی این فقها با سلاطین در همه جای تاریخ و در هر قومی! از دین زرتشت و هندوئیزم تا مسیحیت و اسلام!

۱۸۰۲- در حالیکه مسئله اتفاقاً واژگونه است. یعنی نبوتها و شریعتها و عبادتها و تقوا تماماً برای حصول انسان به عقل و عرفان و روح و لقای الهی است و فقها و علمای حکومتی این حق را از مردمان سلب می کنند و مردم را بجای پرستش خدا به پرستش شریعتها و عبادتها و احکامی فرا می خوانند که خود را صاحبان و متولیان آن می دانند یعنی مردم را به پرستش خودشان دعوت می کنند پرستش این فقها! این آن وارونگی حاکم بر ذات این فقاهتها و شریعتها در همه اقوام و مذاهب بشری است.

۱۸۰۳- از ویژگیهای آخرالزمان فروپاشی سلطنت ها و حکومتهای فردی و خانوادگی در سراسر جهان مدرن است بهمراه ابطال فقاهتهای سلطنتی! و این دو روی استکبار مادی و معنوی است. و لذا شاهدیم که جوامع مدرن گرایشات روحانی و عرفانی و باطنی نوینی یافته که روزافزون است و در تاریخ سابقه نداشته است و این از نتایج انقراض سلطنت فقهی و فقاهت سلطنتی است در سراسر جهان! هر چند که این موج و انقلاب روحانی و عرفانی در عصر ما بتازگی آغاز شده و لذا دامها و فتنه ها و شیاطینی بر سر راه آن در کمین هستند همانطور که تاریخ آغازین مذاهب هم با بت پرستی های گوناگون همراه بوده است و چند خدائی! و دین پیامبر خاتم هم در قلب اشد بت پرستی ها و چند خدائیها ظهور کرد که بت پرستی را از روی زمین برانداخته است ولی شریعت و فقاهت دین آخرالزمان برای اعراب تبدیل به آخرین بت گشته است و نامرئی ترین آن، زیرا در الفاظ توحیدی پیچیده شده است. و لذا بزرگترین بت و شرک دین خاتم همان الفاظ و زبان عرب است که قلمرو امپراطوری و استکبار فقاهت است. و خداوند به نور امام زمانش ما را مأمور به درهم شکستن این آخرین شرک و بت پرستی در آخرالزمان ساخت تا نور محمدی، روح ولایت علوی و حقایق شهودی کتاب خدا از مهجوریت هزارساله خارج شود و جهانی گردد. حمد خدای را که کشورمان را از این مهلکترین

فتنه آخرالزمان یعنی فتنه تکفیر و فقاهت مصون داشته است به یمن مجاهدت کسانی که در حفظ این امنیت و حراست جان برکف نهاده اند که خداوند اجر کبیرشان بخشد!

۱۸۰۴- درست است که نهضت تکفیر نهایتاً بازیچه ابرقدرتهاست ولی تا ذاتش فهم نشود این سرطان از جوامع آخرالزمانی برکنده نمی شود. و آن فقاهت پرستی است که برخاسته از اشد خودپرستی استکباری می باشد که فرد را به تسخیر شیطان می کشاند و بدینگونه شاهد پیدایش یک عنصر تکفیری هستیم و فرق نمی کند که شیعه باشد یا سنّی و یا حتی کاتولیک یا ارتدکس یا هندو!

۱۸۰۵- تکفیر، فقاهت بچه ننه هاست در قبال کسانیکه آنها را تصدیق و تقدیس نکنند. آنگاه که انسان خود-شیفته و خودپرستی (بچه ننه) در زندگی عاطفی و اجتماعیش ناکام گردد و مورد پرستش کسی واقع نشود یک انسان تکفیری میشود که همه را لعنت می کند که ابزار منطقی این تکفیر هم فقاهت استکباری است. حال اگر این بچه ننه طلبه شود بی تردید در نهضت تکفیر وارد شده است. اولین بچه ننه مشهور در تاریخ که به تکفیر و قتل امام زمان برخاست یزید بن معاویه است که به بچه ننه بودن مشهور است.

۱۸۰۶- خداوند در کتابش می فرماید که هر کسی تقوا پیشه کند خداوند او را علم فرقان می آموزد. علم فرقان جز علم خیر و شر و باید و نباید و حلال و حرام نیست یعنی همان فقه الهی است. پس هر کسی در دین محمد با اندک تقوائی فقیه خویشتن است در درجات تقوایش! و آنکه تقوائی ندارد نابترین رساله های عملیه و کتابهای فقهی هم کمترین تقوائی در او پدید نمی آوردند و بلکه فقط او را منافق می کنند و شیطانزده! این کل فلسفه فقاهت و تقلید فقهی است.

۱۸۰۷- و اما فقه حکومتی مسئله دیگریست که قوانین و حقوق اجتماعی را تبیین نموده و جامعه کلان را اداره می کند که آن نیز دو نوع است: فقه با روح و فقه بیروح! فقه با روح جامعه مرده را نیز زنده بحق می کند و متقی می سازد ولی فقه بیروح، جامعه ای زنده را هم می کشد و تباه می سازد و دیوانه! که روح فقاهت، روح اولیای الهی است که بر جامعه ای ولایت دارند و بر قوانین آن نظارت می کنند و اکثر مردم به آنها ارادت می ورزند!

۱۸۰۸- اگر گفته شود که از فقاهت روحانی و معارف وحدت وجودی و عرفان توحیدی اکثر مردمان سوء استفاده میکنند و یا ظرفیت درکش را ندارند و گمراه میشوند می گوئیم که از فقاهت سوء استفاده هولناکتری میشود که شاهدیم! همانطور که در فقاهت، توریه و حیله های شرعی پیدا شده از عرفان هم توریه ها و حیله های عرفانی پدید آمده است با این تفاوت که توریه های عرفانی عمدتاً شامل خودفروشی می شود در حالیکه توریه های فقهی شامل جامعه می گردد.

۱۸۰۹- همانطور که بارها گفته ایم هر که از روی طلب و نیاز واقعی فقط یکی از آثار ما را به دقت و حوصله مطالعه نموده و در آن تعقل کند به روحی از تقوا و نوری از هدایت نائل می آید بخصوص این رساله حاضر! ولی کسی که آثار ما را از روی تجسس و ماجراجوئی و یا اثبات و تصدیق خود مطالعه کند بسرعت در کفرش واژگون و رسوا می شود.

۱۸۱۰- و اما یک مسئله شرعی دیگر: آیا براستی علمای رسمی دین و فقها و روحانیون و مراجع دینی جهان اسلام و بخصوص شیعه تا چه حدی در احیای ایمان و عقل دینی و اسلامی و شیعی نسلهای جدید مؤثر بوده اند و از گرایشات الحادی و ماتریالیستی نسل جوان ممانعت کرده اند و لامذهبهای مدرن را بسوی اسلام جلب نموده اند؟ در مورد عصر پس از انقلاب اسلامی نیازی به سخن نیست. ولی درباره سالهای قبل از انقلاب همگی می دانند که علت رویکرد نسل جوان به ایمان اسلامی و مبارزه عقیدتی که نهایتاً به پیروزی انقلاب و رهبری روحانیت انجامید روحانیت فقاهتی شیعه نقشی بسیار کمرنگ و یا حاشیه ای داشت اگر بکلی منکرش نباشیم! همه می دانند که احیای ایمان شیعی و انقلابی تماماً بر محور وجود سخنگویان غیر روحانی و یا غیر فقاهتی شکل گرفت و تدریجاً روحانیون را هم بیدار و جلب نمود که در محور این احیاءگران ایمان و عقل اسلامی، شخص دکتر شریعتی و پدر بزرگوارشان قرار داشت و سپس مهندس بازرگان و بانیان مجاهدین! و اگر هم مجاهدین روحانی همچون طالقانی و آقای خمینی در این احیاء گری نقشی یافتند مطلقاً از وجه فقاهتی نبود بلکه از بابت آزادیخواهی و استقلال طلبی و عدالت جوئی عمومی و جهانی بود که در سراسر جهان آغاز شده بود. فقها و روحانیون رسمی همواره میراث دار و میراث خوار باورهای مرده تاریخی بوده اند که بر

محور عزا و غذا فعالیت می کند. این کل حیات اجتماعی فقاهت رسمی ما در تاریخ بوده است که تماماً بوی مرگ میدهد! و اگر هم گاه کسانی چون سید جمال و میرزا آقاخان کرمانی و میرزا کوچک خان از میان طلبه ها قیام کرده اند قبل از هر کسی از جانب همین روحانیون فقیه طرد و تکفیر شدند و لباس روحانی از تن برکندند و به مردم پیوستند. و طالقانی هم که تکلیفش معلوم است: کمونیست التقاطی!؟ آقای خمینی را هم فقاهتش به رهبری نرساند و بلکه از این بابت همواره مورد تکفیر اکثر مراجع رسمی بود!

۱۸۱۱- آیا براستی تا چه حدی فقاهت تاریخی شیعه و مجتهدینش در اداره جمهوری اسلامی ایران بکار آمده اند؟ تا آنجا که ما به یاد داریم از زمانیکه به محض پیروزی و تثبیت انقلاب، نوبت رهبری اجرائی و قانون اساسی و فقاهت اجرائی شد، انقلاب و وحدت ملی فروپاشید و حمام خون برپا شد و متعاقب این نفاق و شقاق داخلی، صدام هم ترغیب به حمله شد تا یکبار دگر ایران را برای اعراب تصرّف کند! و این از هنر فقاهت بود که رهبری عرفی- عقلی- انقلابی را هم کمر شکست و رهبر انقلاب را به انزوا و استعفا کشاند تا توبه از مسجد و مدرسه و طالب دار حلّاج شد! و عجبا که هیچکس از دوست و دشمن تاکنون به این حقایق بزرگ انقلاب نپرداخته است تا عبرتی برای آینده انقلاب و کشور باشد!

۱۸۱۲- از آنجا که فقاهت تاریخی شیعه در عصر غیبت از نبرد بر علیه نور عقل الهی امام و انکار مقامات الهیه ائمه هدی، حاصل آمده است پس هم عقل ستیز است و هم امام ستیز و هم انقلاب ستیز و قیامت ستیز و قائمیت ستیز و روح ستیز و حیات ستیز! پس در هلاکت و تدفین نهضت تکفیر، این فقاهت تکفیری که اسم شیعه را به دروغ یدک می کشد نیز دفن می شود و این سرآغاز نور عقل و عرفان و روح و قیامت و جنّات نعیم امام زمان است و پایان تاریخ پدرخوانده های شیعه که عباسیان برای شیعیان نصب کرده بودند.

۱۸۱۳- انقلاب اسلامی ایران بهمراه رهبری و همه آرمانهای ملّت ایران در همان دهه نخست انقلاب یک تنه قربانی فقاهت عباسی شد فقاهتی که پنداشته می شد که شیعی است حال آنکه دقیقاً ضد شیعی بود. و هر چه بدبختی در کشور است یادگار آن نسیان و خسران عظیم است. امید است که امام زمان آن خطای عظیم را بر ما ببخشاید بشرط اینکه از این فقاهت ظلمانی توبه کنیم و روی به فقاهت روحانی و عرفانی نمائیم و آماده ظهور حضرتش باشیم و برای همیشه از شرّ اسلامهای غیر محمدی و تشیع غیر علوی رها گردیم از نوع عباسی و نوبختی و آل بویه و صفوی و انگلیسی و آمریکائی!

۱۸۱۴- جنگ خونین هفتاد و دو مذهب اسلامهای ناب در دهه نخست انقلاب نهایتاً موجب انهدام همه انواع آن اسلامها و مدعیانشان گردید و عاقبت آنچه که بر کشور حاکم و جاری شد حاکمیت فلسفه و علوم و فرهنگ طاغوت جهانی بود البته بهمراه سلام و صلوات! و گوئی اکثر گروههای مدعی اسلام ناب، در این نوع اسلام آمریکائی به توافق رسیدند و مابقی هم گریخته و به خود آمریکا پناهنده شدند! و اما آن فقاهت عباسی فقط در دستگاه قضائی کشور جاری شد که خود کانون جوشش همه بی قانونیها و خلافکاریها گردید و مصداق قانون ضد قانون و شرع ضد شرع و فقاهت ضد فقاهت! و لذا جامعه ما اسوه قانون شکنی و توریه های قانونی در جهان گردید و در اکثر مفاسد رکوردار است. و اکثر قوانین مصوبه در مجلس بر علیه قوانین سابق مجلس است و همه قوانین نقض کننده و توریه های یکدیگرند. و لذا در کشور ما قضاوت و وکالت تبدیل به یک حرفه مافیائی و شیطانی شده است که کل دستگاه قضائی در ساماندهی آن عاجز است و پرونده های معوقه قضائی در کشور ما از کشور یک و نیم میلیاردی هند و چین هم بیشتر است. یعنی بی قانونی و خلافکاری در کشور ما بیش از بیست برابر بت پرستان هندی و کمونیستهای چینی است. پس معلوم است که جامعه ما ملحدتر و بت پرستتر از آنهاست. این اعتراف دولتمردان و آمارهای رسمی کشور است.

۱۸۱۵- پدرخوانده های عباسی شیعه که جز وجوهات شرعی و خمس و زکات و جزیه و کفاره و نماز و روزه های استیجاری نمی شناختند در حقیقت مأمور وصول مالیات از شیعیان و ایرانیان برای دستگاه خلافت بودند و اینکه تکفیر و قتل عام حلّاجیه سنگ زیر بنای این فقاهت گشت به این دلیل بود که حلّاجیان به همه مردم می گفتند که به خلافت عباسی مالیات و خمس و زکات و امثالهم نپردازند و این کار را تحریم کرده بودند و یکی از جرمهای حلّاج و شلمغانی همین امر بود که شیعیان را از فرمان خلافت نهی می کردند و در تدارک انقلاب بودند. حقیقت اینست که اناالحق حلّاج در

دستگاه عباسی کمترین حساسیتی را برنمی انگیخت و اصلاً در آن روزگار در نزد اکثر متصوفه تبدیل به یک عرف و گاه شوخی شده بود و لذا در پرونده رسمی حلّاج هم این جرم وجود نداشت ولی در عوض این حقانیت از وجودش از هر حیث آشکار و فعال بود و نیازی به دعوی نداشت و همین امر علت اصلی حبس طولانی مدت و شکنجه ها و نهایتاً اعدام او گردید زیرا این حق فقط محدود و محبوس در هیکل حلّاج نبود بلکه بسرعت در کالبد جامعه اسلامی اعم از شیعه و سنّی، سرایت یافته بود که شلمغانی و نمیری و کسانیکه نامشان در آن تکفیرنامه منسوب به امام زمان آمده از جمله این روحانیان حلّاجی بودند.

۱۸۱۶- کل حقایق و ماجراهای تراژیک این دفتر در یک کلام ما را به دهر شوئی و تاریخ زدائی عقیدتی- اسلامی- شیعی میرساند و جز این راهی باقی نمی گذارد تا بر جنگ خونین هفتاد و دو مذهب شیعی خط بطلان بکشیم و یکبار برای همیشه از این ظلمت و ضلالت رها شویم و به نور عقل فطری تکیه کنیم که اگر در آن استقامت و جهاد نمائیم بی تردید نور حقیقت دین و اسلام و تشیع و امامت و آدمیت آشکار خواهد شد که هیچ شباهتی به این انواع اسلامها و تشیعهای تاریخی نخواهد داشت همانطور که طبق روایت، امام زمان در ظهورش متهم به بدعت محض میشود و میگویند: این که اسلام نیست! بر خلاف تصور بسیاری که هنوز می گویند: امام زمان هم که ظهور کند تازه میخواهد همین اسلام تاریخی- روائی را پیاده کند! که مفهومش اینست که: ما خودمان اینکار را می کنیم پس نیازی به او نداریم! دین تاریخی- روائی هرگز خود را نیازمند امام نمی داند همانطور که جسد از روح بی نیاز است.

۱۸۱۷- ما در این رساله همچون سائر آثارمان جداً و قلباً قصد اهانت و انکار و تکفیر هیچ فرد یا گروهی را نداریم و قصدمان فقط جستجوی حقیقت و کشف علل دردهاست. پس اگر هر کسی از مطالعه این آثار دچار چنین احساسی شد پیشاپیش پوزش طلبیده و از درگاه خداوند منان طلب مغفرت میکنیم. آنانکه با آثار ما آشنا هستند می دانند که ما همه خلق خدا از هر مذهب و مسلکی را دوست میداریم بخصوص کسانی را که در دین خدا تلاش می کنند ما حتّی تکفیریهای نگون بخت را هم دوست می داریم که خود را به نام خدا و دین خدا منفجر می کنند. خداوند همه مسلمین را نور عقل اعطا فرماید که بقول خواجه انصاری: خدایا آنرا که عقل ندادی پس چه دادی و آنرا که عقل دادی پس چه ندادی!

۱۸۱۸- رحمت مطلقه الهی که همان محبت او به خلق است که در آفرینش آدم به تمام و کمال بروز کرده است اساس پیدایش دین و شکر نعمات و عبودیت و پرستش خداوند است بشرط اینکه این حق به نور عقل و معرفت درک شود و این مکتب امامیه است که بر عشق و عرفان بنا شده است. و اما آنکه منکر این حق می شود و به نبرد و انکار با این رحمت و محبت مطلقه خدا می پردازد همچون ابلیس پیرو مکتب اصالت عبادت و فقاهت می شود و بجای اینکه خدای را به عشق و کرمش بپرستد دین و اسباب پرستش را می پرستد و این مکتب فقاهت پرستی است که مذهب ابلیس است. این نبرد از همان صدر اسلام آغاز شد و بصورت نبرد فقاهت بر علیه علی(ع) و علویان بروز کرد. که نخست امامان را یکی پس از دیگری به قتل رساند و سپس شیعیان حقیقی را تکفیر نمود.

۱۸۱۹- بزرگترین ویژگی آخرالزمانی عصر جدید به یمن تکنولوژی ارتباطات، انهدام هویت های فردی و قومی و موروثی و تاریخی بخصوص در لباس مذاهب گوناگون است. همانطور که مثلاً امروزه بحران خطر انهدام اسرار خصوصی افراد در عرصه ارتباطات ماهواره ای و اینترنتی موجب نگرانی همگانی است. این همان جبر القارعه (در هم کوبنده) بر فرق همه هویتهای خصوصی و منیّت های سرّی افراد و گروهها و دولتهاست که هیچ منیّتی باقی نمی گذارد و همه را در غوغای افشای اسرار باطل و هیچ و پوچ می سازد. و بدینگونه انسان آخرالزمان به فردیت و هویت عریان جهانی نائل می آید که یا الهی است و یا شیطانی! و یا به کلی معدوم میشود و هیچ شخصیتی در این جهان نمی یابد که عامّه مردمان دچار این وضعیت میشوند یعنی حلّ و جذب شدن در جهان تکنولوژی و تبدیل به پیچ و مهره های بی هویت تکنولوژیکی شدن!و حتّی گروهی هم همچون زباله های هسته ای در جامعه دفن میشوند در زندانها، بیمارستانها، تیمارستانها و مراکز ترک اعتیاد و اماکن فساد! آخرالزمان بعنوان ظهور الساعه و قیامت هیچ محل اعرابی برای هویتهای تاریخی- موروثی باقی نمی گذارد بخصوص از نوع مذهبی اش!

۱۸۲۰- آخرالزمان عرصه نزول روح مسیحائی و تجلّی نور مهدوی است و لذا هر هویت و مذهب و اندیشه بیروح و مرده ای که در مقابلش مقاومت و عداوت نماید محکوم به هلاکت و معدومیت است و هر جهل و ظلمت و ضلالتی که با این نور همراهی نکند محکوم به مسخ است.

۱۸۲۱- پس نهضت تکفیری چه مولود طبیعی جهان اسلام باشد و چه مخلوق تمدّن غرب و سازمانهای اطلاعاتی، در هر صورت قتلگاه و قبرستان آن اسلام و شریعت و فقاهتی است که بر علیه رحمت محمدی و معرفت علوی و نور مهدوی و روح مسیحائی در طول تاریخ پدید آمده است که مهد اصلی آن امویان و عباسیان بودند. و بیهوده نیست که ظهور قائم متعاقب کشتن سفیانی و انهدام عباسیان است طبق روایت امامیه که هم اکنون شاهدش هستیم! و باید درک کرد که انهدام عباسیان در عصر ما همان انهدام اسلامیت و فقاهت عباسی است که اساس فقاهت شیعه و سنّی بوده است همانطور که نشان دادیم! و این سرآغاز ظهور رحمت مطلقه محمدی و محبّت ائمه هدی و معرفت نوری امام زمان است و پایان عصر شقاوت فقاهت و حماقت و اسلام اموات و مرده پرستی!

۱۸۲۲- اگر مسیحیت دین روح و روحانیت عیسی بن مریم است که به بشریت نازل شده است آیا اسلام که دین و نعمت و هدایت کامله است کمتر از مسیحیت است یا برتر؟ آری، اسلام دین نور است که پس از روح مسیحائی بر بشر تابیده است. پس روح و نزول روح العلم مسیح به مثابه مقدمه و پیش شرط ورود بر اسلام محمدی است که دین نورالعقل محمدی است که به نور کلمة الله از وجود امام مبین فرامی رسد. پس اسلام محمدی با روح و روحانیت مسیحائی شروع می شود و این روح نقطه آغازین اسلام است. یعنی اسلام از روح مسیحائی جدائی ناپذیر است و بدون آن جز شریعت و فقاهت جمادی و ظلمانی نیست. اسلام ذاتاً در اتحاد با روح مسیح و مسیحیت است همانطور که در اتّحاد با حکمت موسوی و قلم ابراهیمی است و عدالت مانوی و فرقان زرتشتی و وحدت وجود بودائی! و اینست راز اکمال و جامعیت اسلام که همه مذاهب را فرا می گیرد. این همان رسالت حلّاج در سرآغاز آخرالزمان است یعنی اظهار جهانیت و تمامیت اسلام!

۱۸۲۳- و بدین ترتیب همه مذاهب و حکمت های توحیدی در تاریخ جهان و اینک بر روی زمین به مثابه درجات و بطون حقیقت محمدی هستند و این بدلیل آخرالزمانی بودن اسلام محمدی است و آنچه که مختص اسلام محمدی است و در مذاهب قبل از آن سابقه نداشته حقیقت نوری آنست که از امام دوازدهم محمدی در غیبتش متجلی شده است که بر همه مفاهیم و حقایق دهری در مکان و زمان و زمین و آسمان فائق آمده است یعنی نور حضور الساعه حق که برای نخستین بار از حلّاج رخ نمود. یکبار دگر بطور کامل آخرین خطبه و راز و نیاز حلاج را در نماز صبح روز اعدامش مورد تأمل قرار می دهیم که بواسطه دو تن از یاران زندانیش نقل شده است:

"اینک ما آماده ایم تا شاهدان تو باشیم. ما به لطف و رحمت تو پناهنده ایم و به تجلّی لایزال و احسان تو، تا سرانجام عیان کنی که از ما چه می خواهی به ذات و امر و اراده ات! این توئی که در آسمان و بر روی زمین خدائی! ای آنکه اعصار را آفریدی و صور را آراستی! ای آنکه جوهرها و ماهیات در حضرت تو رکوع و سجود می کنند! توئی که به امرت جسمها ترکیب می شوند و احکام انشاء میگردند!

ای آنکه چون بخواهی بر روی زمین برای دادرسی عیناً تجلی می کنی هر آن که اراده کنی و بر هر کسی که بخواهی و بهر روشی که بخواهی بر همان صورت که در آسمانها تجلّی کرده ای! و حکم تو به زیباترین صورت به صورت بشری متجلّی می شود چرا که آدم، صورت روح الکلام است و تنها او صاحب علم، نطق، قدرت مطلقه و حجّت است.

و این توئی که در وجود این شاهد حاضر (خود حلّاج) چیزی از هویت ذات خود را ارزانی داشته ای. و چون تو در ازل مرا خواسته ای که ذات مرا از میان ابناء بشر بعنوان نشانه بندگی خود برگزیده ای. پس چگونه تواند بود که وقتی مرا در آخرین احوال خود جلوه گر می سازی سرانجام ذات مرا آشکار می کنی و حقایق و کرامات مرا عیان می نمائی و مرا تا عرشهای عوالم ازلی- ابدی خود، عروج می دهی تا آنجا که تو مرا فرمودی تا کلمه خالقه "کُن" همه آفرینشهای خود را بر زبان آورم!

چگونه تواند بود که اکنون در معرض مرگ قرار گیرم، کشته شوم، بر دارم آویزند، بسوزانندم و خاکسترم را به دست بادها و امواج آبها سپارند؟ هان! کمترین ذره خاکسترم، آن صبر دانه های جانم، به اجسام پر جلال مسخها، حقیقتی محقق تر از کوههای عظیم را نوید می دهد!

پس هیهات، ای وای بر ارواحی که دیگر شاهدی ندارند حتّی در عالم برین! اینک شاهد ذات ازلی می آید!

هیهات، ای وای بر دلهائی که دیریست محروم مانده اند از ابرهای تجلّی الهی، آنجا که حکمت چون اقیانوسها انباشته شده است.

هیهات، ای وای برای زبان حق و حقیقت که از دیر زمانی تباه شده و خاطره آن از خاطره فرزندان آدم محو گردیده است.

هیهات، ای وای از برای فصاحت و بلاغت (آن الهامی که بمن عطا شده بود) که در برابر آن، همه سخنان خطیبان و منطق و زیرکی آنان سر تعظیم فرو می آورد!

هیهات، ای وای از برای آنچه عقلاء اخطار کرده اند که از همه آنان چیزی جز آثار ویرانه ها (در کتابها) بر جای نمانده است تا بتوان دیدار کرد!

هیهات، ای وای! بحق و حقیقت تو سوگند که از فضایل خلق دیگر اثری نمانده است آنان به کردار قوم عاد و ارم هلاک شده اند. و جماعتی که بر جای مانده اند سرگشته و کور ره می نوردند حتّی کورتر از چهارپایان و کورتر از گله ها!"

و چون صبح رسید حلاج را از زندان بیرون بردند او را دیدم که در عین خلسه و وجد که در غل و زنجیر رقص کنان می خواند: "آنکه مرا به میهمانی خود خوانده تا خاطرم را رنجه نسازد از همان جام به من باده نوشانده که خود نوشیده است. در اینجا چنین با من رفتار نمود که میزبان با میهمان خود رفتار می کند. چون جامها دست به دست گردید تازیانه و شمشیر برای کشتن و عذاب من آورد برای باده گساری اژدها (شیطان)!"

۱۸۲۴- این آخرین خطبه حلاج را دقیقاً بیانیه عرفان وحدت وجود و تصوف شیعی و علم حضور و ظهور و قائمیت و مهدویت عرصه غیبت امام زمان می یابیم آنهم نه بزبان استعاره و فلسفه و تخصص بلکه به ساده ترین بیانی که هر انسان فهیمی می فهمد. به بیان دیگر معرفی نامه حجّت است در عرصه ظهور و بابی از ابواب وجود امام زمان و ظهوری از ظهورات امام در شیعه ای خالص! در حقیقت کل موضوع اصلی جرم و محاکمه حلّاج است بدست عباسیان و فقهای شیعه عباسی که مقرشان در قم و ستاد فرماندهی اشعریان قرار داشت که زعمایش جملگی نمایندگان خلیفه عباسی بودند تا شیعه را در ایران زمین تماماً عباسی کنند یعنی امام زدائی نمایند و از امام جز اسمی باقی نگذارند. و اسناد تاریخی جملگی نشان می دهند که نائبان مالی امام هم همگی تحت نفوذ آنها بودند بخصوص دو وکیل آخر که بدون کمترین رابطه با امام و بدون اینکه هرگز امام را رویت کرده باشند در هر مورد اختلافی از جانب امام، توقیعی صادر میکردند که تماماً بر محور منافع خاندان اشعری و نوبختی و مصالح خلافت عباسی بود تا زمانیکه حکومت آنها بنام آل بویه در ایران برپا شد و دیگر نیازی به امام و توقیعاتش نیز نبود و لذا غیبت کبرا اعلان شد. جمع توقیعاتی که از "ناحیه مقدسه" صادر شده واضحترین سند رسوائی نویسندگان عباسی- اشعری آن است بشرط آنکه اندکی در آن تأمل کنیم و اوضاع زمانه آن دوران را بدانیم. و خداوند ماهیت شیطانی این توقیع نویسان را در حکومت آل بویه آشکار ساخت که کمترین تعلقی به دین و اسلام نداشتند و دشمنی بزرگتر از تشیع امامیه برای خود نمی شناختند. همانطور که پس از استحکام سلطنت خود همه شیعیان و محله های شیعی در ایران و عراق را کشتند و ویران کردند و به آتش کشیدند و سپس آن سه برادر معروف بویه جهت توسعه مناطق حکومتی خود بجان هم افتادند و ایران را به سه بخش تقسیم نمودند و هر یک دعوی برپائی امپراطوری ساسانی را داشتند و فقهای مزدور را هم که دیگر موی دماغشان بودند از خود راندند. ولی قم همواره امن ترین نقطه محسوب می شد در کل دوران حیات پانصد ساله عباسی! عجبا که امامان همه در محبس بودند و کشته می شدند ولی زعمای شیعه در قم در اوج اشرافیت و امنیت تحت لوای دربار

عباسی زندگی می کردند که البته این از معجزات و کرامات این مشایخ محسوب شده است که گوئی برتر از کرامات خود ائمه بوده است که با فروپاشی عباسیان با حمله مغول، امنیت و سروری ملایان قمی هم به پایان رسید و همچون سائر مناطق ایران مشمول حوادث روزگار شد. ولی روایات جعلی منسوب به ائمه درباره قداست و الوهیت قم و قمی ها تا به امروز ادامه یافته است که: سه در از دربهای بهشت در قم است و... که همه این کرامات شهر قم و ملایانش بواسطه یک تخصص بی نظیر است که حتّی ملایان سنّی بغداد هم فاقدش بودند و آن خلع امامت از مقامات الهی و روحانی و عرفانی و لدنّی امامان است و تبدیل آنها به فقهائی قیاسی همچون خودشان! طبق روایت می دانیم که نخستین وکیل مالی امام یعنی عثمان بن عمری اصلاً مدعی امام عسکری درباره وجود امام مهدی بود و با امام جدال می کرد که یکبار امام عسکری(ع) در جمعی از زعمای شیعه که انکار عثمان را دید بر او تشر و فریاد کشید که: بنشین و دیگر حرف نزن! در مکالماتی که بین این وکیل و امام عسکری(ع) به ثبت رسیده واضح است که مقام علم لدنّی امام را منکر بوده است منتها با اندکی تعارف: البته شما بهتر از من می دانید که...!؟ این تنها وکیلی بود که فقط یکبار امام مهدی را در سن کودکی برای لحظاتی به همراه چهل تن دیگر از زعمای شیعه دیدار نمود و مابقی وکلاء مطلقاً امام مهدی را ندیدند و با این حال در هر موردی فوراً توقیعی (فتوائی) از وی صادر می کردند که تماماً مربوط به امور مالی و تکفیری و تصفیه حساب سیاسی بود! و تنها کسی که این ماجراها را رسوا می کرد حلاج بود و شلمغانی و نمیری و دیگر یاران حلاج که جملگی در توقیعی از "ناحیه مقدسه" تکفیر شدند و تحویل دربار عباسی گشتند تا کشته شوند و شدند. گویا دربار عباسی مجری اوامر امام زمان در دوره غیبت شده بود. پناه بر خدا از اینهمه شیطنت و پلیدی و رسوائی! و پناه بر خدا از اینهمه حماقت تاریخی علماء و مردمی که این دسیسه های رسوا و قصه های کثیف را باور کرده اند و لذا تبدیل به مفلسترین و زارترین اقوام و مذاهب گشته اند. تا اینکه انقلاب اسلامی ایران به این تاریخ زار و ذلّت پرستی پایان داد به روح حلّاجی که در رهبرش مقیم بود و دیدیم که بقایای همان ملایان اشعری در قم بر علیه این انقلاب هر چه توانستند کردند تا سر حدّ کودتا و براندازی و ترور رهبر انقلاب! و به یاد آوریم آن نامه مشهور آیت الله شریعتمداری (رهبر کودتا) به آقای خمینی را: آیا رهبری برای تو کفایت نمی کند و می خواهی مرجعیت را هم از ما بگیری...!؟ و سپس آن توبه کذائی و سراسر ذلّت و زار یک مرجع و فقیه اعلم شیعه که حدود نیمی از مردم ایران مقلدش محسوب می شدند! و این پایان عمر تاریخی فقاهت عباسی و ملایان اشعری بود که توانسته بودند در جنایت و خیانت بر علیه شیعه امامیه و رهبران حقّه شان با عباسیان به وحدت برسند و فقه عباسی را تحت عنوان فقاهت شیعه اثنی عشری بر ایران زمین مستولی سازند و امامان شیعه را اسوه های حقارت و افلاس و دریوزگی و التماس به درگاه عباسیان معرفی کنند و تا ابد به حالشان بگریند و بگریانند! بقایای این شیعه عباسی و ملایان اشعری و نوبختی و آل بویه و ابن بابویه با اینکه در انقلاب اسلامی ایران کمترین مشارکت و همراهی نکردند و بلکه همچنان مشغول تکفیر انقلابیون مؤمنی چون شریعتی ها بودند به محض پیروزی انقلاب به صف مقدم انقلاب پیوستند تا بدینگونه به رسالت تاریخی خود ادامه دهند! اینان همگی با اندیشه تکفیری و وهابیون همدل و همسو هستند زیرا بانیان وهابیت در لباس تشیع همان پایه گذاران فقاهت عباسی به اسم تشییع میباشند که در حکم رهبران این فقاهت هستند یعنی شیخ مفید و شیخ طوسی و نجاشی و صدوقها و پیروانشان در سرآغاز غیبت! مگر وهابیت سعودی چه میگوید؟ ابن تیمیّه پدربزرگ تاریخی وهابیت، بسیار شیعه تر و عارفتر از شیخ مفید و صدوق و طوسی است، بروید آثارشان را بخوانید تا به این حقیقت برسید. خطرناکتر و شقی تر و منافقتر از تکفیریهای سعودی، تکفیریهای پنهان در لباس تشیع می باشند.

۱۸۲۵- آخرین جمله از خطبه شهادت حلاج که در آن ذرّه ای از ادعای ربوبیت نیست و بلکه عبودیت مطلق است بس جای تأمل و حیرت است که جز به فهمی دیالکتیکی فهم نمی شود: "از همان جام به من باده نوشانیده که خود نوشیده است. در اینجا چنان با من رفتار نمود که میزبان با میهمان خود رفتار می کند. چون جامها دست به دست گردید آنگاه تازیانه و شمشیر برای کشتن و عذاب من آورد از برای باده گساری اژدها (شیطان)." آیا در اینجا شاهد رویاروئی فریدون و ضحاک نیستیم، ضحاک ماردوش که غذایش مغز سر جوانان خردمند و عادل بود. و می دانیم که در معرفت امامیه اژدها مظهر شیطان است در قلمرو مسخ کامل. و دانستیم که ضحاک فرزند یک عابد زاهد بود و خود نیز سیمائی عابدانه داشت یعنی فقیه و عابدی که محل ظهور اژدها شده بود. و واقعه اعدام حلاج همان محفل میگساری اژدهائی است که چهل سر دارد به تعداد فقهائی که امضا کنندگان تکفیر و شکنجه حلاج بودند و همگی در آن محل جمع آمده

بودند برای خوردن مغز حلاج و نوشیدن خونش! چرا که حلاج مظهر نور عقل محمدی در آغاز غیبت بود که مبانیش در این آخرین خطبه اش آشکار است. و این میگساری اژدهای چهل سر چنان شیطان را به سیاه مستی کشاند که خود را رسوا ساخت. که این رساله حاضر بالاخره پس از هزار سال نامه رسوائی این ضحاک و اژدهای عباسی- شیعی است. و اگر باز هم طبق معمول می پرسید که چرا این حقیقت را تاکنون کسی افشاء نکرده است پاسخ ما اینست: از آنهائی بپرسید که می دانستند و نگفتند از ترس ضحاکان دورانها. همانطورکه دکتر شریعتی به محض اینکه زبان گشود تا بگوید تکفیرش کردند و کشتندش. و این رساله بیان همان حقیقتی است که شریعتی مجال گفتنش را نیافت ولی آدرسش را به ما داد بهمراه لوئی ماسینیون که آخرین بار در سال ۱۳۸۷ در رویایی به دیدارمان آمدند و اینک تأویل آن رویا که در این رساله پیش روی شماست. و شریعتی که مصدر روح القلم من بود بالاخره مرا به روح امّ الکتاب رسانید و تحویل بانی این روح یعنی امام محمد باقر(ع) نمود که امروز سالگرد تولد آن حضرت است که این کتاب به یاریش به انجام میرسد.

این معنوی ترین، روحانی ترین، الهی ترین و در عین حال نقدترین و محسوسترین تصور و رویای ممکنه از حیات و هستی انسان در جهان است که در زندگی این بنده به واقعیت پیوسته و در این واقعه به ارواح طیبه همه انسانهای روحانی در تاریخ پیوسته است چرا که جز این واقعیتی نیست واقعیتی که عین حقایق و اسرار دین خداست: براستی که دین هر آن واقع است. قرآن- دین به معنای راه بین انسان و خدائی که او را از عدم آفریده است یعنی از خودش! پس مکاشفات روحانی ما چیزی جز درک و فهم واقعیت وجودی انسان نیست و بغیر از این نه واقعیتی است نه حقیقتی و نه انسانی و نه خدائی و نه معنائی پایدار و قابل باور که انسان بتواند برایش زندگی کند و زندگیش را بخاطرش فنا سازد. ما زندگی و انسان را بگونه ای کشف و معرفی کرده ایم که پیش از این سابقه نداشته است. در آخرالزمان، زندگی به کمتر از این ارزش زیستن ندارد. می دانم که بسیاری مرا اهل غلو و مطلق نگری می دانند این عین حقیقت است و خوشحالم که غلو و اطلاق من در قبال زیباترین و الهی ترین انسانها و ارزشهای بشری در تاریخ است. غلو من برخاسته از روحی است که همه عمر با آن زیسته ام و اینک در اواخر عمرم به صاحبان و اولیای اصلی آن رسیده ام. خدا را شکر که نامم در لیست غلّات شیعه ثبت می شود و نه غلّات خاکی و شکمی! من از غلّات خدا هستم که کل بشریت از روح و معارف من تغذیه می کنند همه مؤمنان و روحانیون حقیقی، غالی و مطلق نگرند و آنان که چنین نیستند از ایمان و روح الهی بری هستند و فقط فیلم آن را بازی می کنند. آنان که درباره معنای وجود و روح دارای غلو و اطلاق نیستند درباره مادیت و پول اینگونه اند. انسان ذاتاً غالی و مطلق است اگر چنین نمی بود محل وحدت اضداد نمی بود و دارای اندیشه و ادراک دیالکتیکی نمی شد. دیالکتیک توحیدی و وحدت وجود حاصل مطلق نگری و غلو در ادراک و احساس است. منکران این حقیقت اصلاً منکر هر حقیقتی هستند. تا مطلقی نباشد حقیقتی نیست. آنان که ادعا می کنند که فقط خداوند مطلق است و انسان موجودی نسبی است دروغ می گویند و یا اصلاً نمی دانند که چه می گویند. چگونه موجودی نسبی قادر به درک مطلق است. و نجات و رستگاری اینست که انسان، مطلقیت وجود خود را درک و تصدیق کند و تسلیمش گردد: دین احسن و خالص اینست که روی خود را تسلیم روی خدا کنید. قرآن- و این امر به اطلاق است! چرا که " او خدائی است که در آسمانها و زمین هست." قرآن- پس هیچ چیز غیر مطلقی وجود ندارد چه رسد به انسان که خلیفه او در زمین است. "اوست خدائی که شما را که مرده بودید زنده کرد و نوری قرار داد که با آن در میان مردم هر چه خواهید اراده می کنید." سوره انعام ۱۲۲- و اینست انسانی که مطلقیت خداوند و رحمت مطلقه او را درباره خودش باور کرده است و مطلق شده است. زین پس هر که هر چه بخواهد می یابد. پس اگر حیات روحانی و هستی الهی و هویت انسانی نیافته اید پس آن را نخواسته اید: "بیاد آورید که خداوند همه خواسته هایتان را اجابت کرده است..." قرآن کریم- اساس کفر و ایمان و سعادت و شقاوت هر کسی از خواسته های باطنی و قلبی اوست و مابقی معلول و مخلوق این امیال است. آیا انسان در امیال و خواسته هایش صاحب آزادی و انتخاب نیست! "انسان را همان است که اختیار کرده است." قرآن کریم! و این اساس معاد و عدل و قیامت و اجر و جزاست. "و خداوند هر کسی را بر اساس علم خود آن فرد می آفریند." قرآن- و در این کتاب علم زندگی و علم وجود و علم انتخاب و علم آفرینش به تمام و کمال بیان و عیان گشته است و علم قیامت! و علم درجات که قلمرو و میزان علم انتخاب است و آن علم روح و درجاتش میباشد که همان ارواح هفتگانه و درجات نزول و عروج آنهاست. که متأسفانه در دستگاههای عرفانهای نظری

در مکتب امامیه، بکلی مغفول افتاده است و به جای آن هفت وادی مشهور است که اساساً یک دستگاه فلسفی- یونانی میباشد که امری صرفاً ذهنی است. در حالیکه عرفان حقّه شیعه در وادی عمل و سیر و سلوک جز این ارواح مذکور قلمروی ندارد که ارواح طیبه انبیاء و امامان است که منطبق بر هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین نفس بشر است و منطبق بر هفت قوای حسّی و ادراکی در هر انسانی می باشد و منطبق بر هفت دوره از تاریخ است و هفت دوره از مراحل عمر هر انسانی از کودکی تا مرگ و منطبق بر هفت مرتبه از حیات جمادی و نباتی و حیوانی می باشد که تجلّی و تأویل هفت اسم ذات خداوند است که گزارش همه این هفتگانه ها پیش از این آمده است و در مجموعه آثار به تفصیل و در این رساله هم به تأویل! "به یاد آورید که مرده بودید و خداوند شما را زنده کرد و برایتان نوری قرار داد که با آن در میان مردم هر چه خواهید اراده می کنید..." قرآن کریم- که این زنده شدگان نورانی همان اولیاء و حجّت های امام زمان در میان مردم هستند که موجب حیات و هدایت مردمان می باشند. علم تأویل تنها علم نجات بخش انسان از اسارت و نابودگری علوم تبدیلی است که کمال برکت علم تأویل پیدایش و آفرینش انسان تأویلی است انسانی که به ذات الهی تأویل شده است به درجات! انسان امامیه و عارفان امامیه و مؤمنان این مکتب! و حلّاج بانی و باعث تأویل الهی انسان در تاریخ است که این امکان را برای هر انسان عادی نیز مهیا کرده است.

دانشمندان و پیروان علوم بغی- تبدیلی هم دم از تأویل می زنند بخصوص بواسطه علوم ذره ای در قلمرو فیزیک، زیست شناسی و ژنتیک! در حالیکه محصولات تأویلی این علوم جملگی دوزخی و ضد حیات و هستی و روح انسان است همانطور که مثلاً امروزه به یقین معلوم شده که عناصر تولیدی در رآکتورهای اتمی بر روی حیات انسان و جانداران اثری نابودگر دارد مثلاً سدیم و ید صنعتی که از این رآکتورها حاصل می آید چون جذب بدن جانداری شود همه ارکان حیاتی او را ویران می کنند در حالیکه همین عناصر بطور طبیعی از راه تنفس و غذا جذب انسان می شوند و حیات بخش هستند. همانطور که ویتامین ها و پروتئین های صنعتی نیز مطلقاً حیات بخش و مغذی حیات بشر نیستند و بلکه مخرب می باشند. بنابراین این تأویلات صنعتی که حاصل تبدیلات فنی هستند ضد حیات و ضد وجود و ضد انسان هستند و بایستی آنرا تأویل ضد تأویل خواند تأویل شیطانی و دوزخی و ناری!

حلاج کاشف روح و نور تأویل کننده مخلوق به خالق است که آنرا از تجلی اسم النور گرفته است که از عرصه غیبت امام بر جانش تابیده است.

دفتر ششم: آدمیت و الهیت

۱۸۲۶- طبق کلام امامین باقرالعلوم(ع) و جعفر صادق(ع) و نیز کلام الهی در کتابش دانستیم که حضرت آدم(ع) در اساس خلقت تشریعی و زمینی اش در سیر نزول از عرش اعلی تا درک اسفل یکی از همان ملائک و ارواح ازلی و قدسی بود که بهمراه عزازئیلیان کافر و خودپرست از همه درجات آسمانی وجود حق سقوط کرد و بر زمین مسخ شد و تبدیل به میمونی خونخوار و فاسد گردید بهمراه سائر گروههای کافر عزازئیلی! و در این سیر نزول و سقوط کافرانه و ظلمانی مرحله به مرحله نورش را از دست داد بدینگونه که نورش به امر الهی و بواسطه ارواح سبّوحی از ورایش به مادونش افکنده شد و از صورتش به اعماق باطنش سقوط کرده و در آن مدفون گشت و لذا به هنگام سقوط در درک اسفل زمین دچار نسیان و ظلمت و ضلالت کامل گشت و بدینگونه کافری مدعی و وحشی و مفسد شد که خودش را خدا و خالق خود می خواند و خصم نور الهی خود و خصم خدا و همه ملائک و ارواح قدسی بود. و نیز طبق کلام باقرالعلوم در امّ الکتاب دانستیم که خداوند تعالی در همان نخستین کفر و دعوی خداوندی که از نخستین خلقش یعنی عزازئیلیان در آسمان هفتم و قرب الهی بروز کرد نور ازلیشان را از آنان بر گرفت و قبه بیضاء را آفرید که دریای سپید معلق در آسمان هفتم بود که همین دریای سپید، مصدر همان مغز و ذهن ناطقه الهی بود که از آن دومین گروه از خلقش را آفرید که ملائک و ارواح سبوحی بودند که آفرینندگان عالم و آدم به امر الهی شدند. و آنگاه پس از تکمیل آفرینش آسمانها و زمین ها بود که اراده فرمود که برای خودش بر زمین جانشینی بیافریند و یکی از این عزازئیلیان کافر و شرور و نسیانی را برای این خلافت برگزید و روحش را در او دمید و علم اسمایش را به تمام و کمال به وی تعلیم داد که به غیر از او کسی این علم را نمی دانست. و سپس همه ملائک و ارواح قدسی و سبوحی را امر نمود تا برای خدا بر آدم سجده کنند که همه بدلیل سابقه بدش اعتراض کردند الا هفت فرشته مقرب که فرشته ای به نام سلمان رهبرشان بود که بدون اعتراض فوراً سجده نمودند یعنی همانهائی که آسمانها و زمین را به امر الهی آفریده بودند. تا اینکه برتری آدم بدلیل علم اسماء بر آنان معلوم شد زیرا اسم همه چیزها را می دانست پس همه سجده کردند پس از اعتراضشان! الّا گروهی از این ملائک به رهبری ابلیس سجده نکردند که ملائک آسمان اول بودند و از جنس آتش (جن) بدلیل برتری جنسیت و نژادشان نسبت به آدم که از خاک بود. و به دشمنی با آدم پرداختند به اذن الهی! تا به صورت زن زیبا روی بر آدم جلوه کنند و او را بفریبند. پس برای آدم(ع) همسری قرار داد و آن دو را بمدت پنجاه هزار سال در جنت ساکن نمود تا به اراده خود در آنجا هر چه خواهند کنند الا اینکه دوباره به شجره و نژاد شرور و فاسد و خونریزشان رجعت نکنند. ولی آدم و حوا در جنت دچار نسیان و خودپرستی گشتند و از ذکر و تسبیح خداوند غافل شدند و به وسوسه ابلیس به شجره قدیم خود بازگشتند و به آنها نزدیک شدند. و بدینگونه ابلیس در حوا بصورت زنی زیبا روی و شهوت انگیز تجلی کرد و آدم با وی درآمیخت و مرتکب گناه شد و آن دو با هم دشمن شدند و زشتی عورتهایشان آشکار شد و از جنت الهی هبوط کردند در میان نژاد شرورشان! و از این نزدیکی شهوانی – ابلیسی بین آدم و حوا، زاد و ولدی پدید آمد از ذریه آدم و ابلیس که برخی کافر و برخی مؤمن بودند که نخستین ذریه ابلیسی قابیل بود و نخستین ذریه آدمی هم هابیل بود و قابیل مرتکب بخل و عداوت با برادرش هابیل شد و اورا به قتل رساند.

۱۸۲۷- پس از هبوط آدم و حوا بر زمین، خداوند به آنها وعده داد که رسولانی برای هدایتشان به زمین می فرستد که اگر پیروی کنند دوباره بازمی گردند و نجات می یابند. و اما این رسولان الهی که بسوی آدم و ذریه اش آمدند اساسشان سیصد و سیزده نفر ملائک و ارواح قدسی است که با حالت اعتراض بر آدم سجده کردند و بدلیل تردیدشان بین زمین و آسمان معلق ماندند. که از همین سیصد و سیزده مرسل، سائر انبیای الهی یعنی یکصد و بیست و چهار هزار نفر پدید آمدند که ابلیس هم یکی از آنها بود که بعد کافر شد ولی با اینحال از جمله فرستادگان خدا بسوی بنی آدم است تا او را امتحان کند و بفریبد!

۱۸۲۸- و نیز دانستیم که این یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و سیصد و سیزده مرسل جملگی از جانب آن هفت ارواح سبوحی آفریننده جهان و آن پنج نور تجلی ازلی حق بسوی بنی آدم می آیند به اذن الهی! که اینها همان دوازده (۵و۷) امام هستند که خود نیز در آخرالزمان پنجاه هزار ساله هر دوری از ادوار چهارصدگانه آدمیت، بصورت بشر خاکی بر زمین رخ می نمایند از متن ذریه و شجره آدمی!

۱۸۲۹- و در عین حال دانستیم که در هر دور پنجاه و هفت هزار ساله یک آدم است که برگزیده می شود و صاحب روح الهی و اسماء و کلمات حق می گردد و مسجود همه ملائک و ارواح سبوحی و انوار ازلی می شود یعنی پنج نور و هفت روح و سیصد و سیزده مرسل! و در آخرالزمان پنجاه هزار ساله پایان هر دوری به نور قائم آل محمد، همه اسرار و حقایق آدم آن دور رخ می نماید و آدم هبوط کرده آن دور یکبار دگر کامل و الهی می شود و مظهر تمام و کمال خلافت الله می گردد و دوباره همه آن انوار پنجگانه ازلی و ارواح هفتگانه و مرسلین بازمی گردند و این آدم آخرالزمانی را سجده و تصدیق می کنند همانطور که این آدم آخرالزمانی به انوار و ارواح این دوازده تن و آن سیصد و سیزده مرسل و صد و بیست و چهار هزار پیامبر است که تعلیم و تربیت و هدایت و کامل می شود و انسان کامل پدید می آید و بدینگونه قیامت هر دوری برپا می گردد که کل بشریت آن دور در قبال این انسان کامل یا ساجد و صادق می گردد و یا کافر و کاذب می شود که گروه اول به بهشت های آسمانی عروج می کند و گروه دوم در مسخ قشاشی تبدیل و ترکیب می گردد در حیوانی و نباتی و جمادی و ذرات! تا دور بعدی در آدمیت بعدی و قیامت بعدی که این قشاش ها دوباره به بشریت مبعوث می شوند و مهلت داده می شوند تا بر این انسان کامل شهادت و سجده نمایند که اگر نمودند نجات می یابند و به بشریت بازمی گردند وگرنه به مسخ شدیدتر و ظلمانی تری تبدیل و ترکیب می شوند در طبقات زیرین زمین! زیرا این انسان کامل مظهر کلمةالله است در زمین!

۱۸۳۰- در اینجا چندین مسئله بنیادین در تاریخ آفرینش عالم و آدم و بحث تکامل و سلسله مراتب بشریت و درجات ظهور و الهیت وجود دارد که اساس همه اختلافات قلمرو حکمت ها و بشریت ها و مذاهب است. از جمله این مسائل فرق مقامات بین انبیای مرسل و ائمه معصوم است و فرق بین مقامات ملائک مقرب و امامان و نیز فرق بین امامان و اولیای آنهاست (حجت ها و ابواب)! و نهایتاً فرق بین همه اینها از آدم و آدمیت و انسان کامل است.

۱۸۳۱- کمترین حقیقتی که در این رساله یافته ایم مقام منحصر بفرد آدم و آدمیت است در قبال همه ملائک و مرسلین و معصومین! چرا که همه اینها در خدمت آدم و جهت بیداری و هدایت و تعالی آدم بعنوان خلیفه خدا هستند و سجده کننده او در مقام کمال! پس فی ذاته موجودی با ارزش تر و عالیتر از آدم در دو عالم وجود ندارد که هفت آسمان و زمین را طی نمود و در درک اسفل ساقط گشته و بر عدمیت قرار گرفته است و باید به خود آید و برگردد. پس همه مقامات عالم وجود از عرش اعلی تا درک اسفل و از وجود مطلق تا عدم را طی نموده است پس ذاتاً کاملتر از همه است و همو مقصود خداوند از آفرینش هستی جهان است و کفر آدم هم انکارش در قبال این مقام آدمیت خودش بعنوان مقصود آفرینش و خلیفه خداست و لذا در کتاب خدا شاهدیم که کسی کافر نشد الا اینکه گفت: او هم که بشری مثل ماست! که در اینجا منظور از "او" همان کاملان و عارفان و مرسلین و امامان و حجتهای الهی هستند که صورت و هویتی بشری دارند که برای هدایت مردم آمده اند! و لذا خداوند می فرماید اگر ملائک هم از آسمان بر زمین آیند در هیبت بشر ظاهر می شوند! پس کفر و ضلالتی جز انکار مقام اعلای آدمی در جهان هستی نیست که باید مظهر خدایش باشد!

۱۸۳۲- پس همه موجوداتی که بصورت بشری بر روی زمین پدید آمده و رفته و خواهند آمد روزی از ارواح قدسی مقیم آسمانهای برین و حریم عرش اعلای الهی بوده اند که برخی در زمین سقوط نموده و مسخ شده اند و برخی هبوط کرده اند و اسیر خاکند و برخی بصورت فرستادگان الهی جهت بیداری یا هدایت بشر آمده اند و برخی هم حجتهای خدا بر روی زمین هستند و برخی هم شیاطین و ذریه ابلیس که با آدمیان آمیخته اند.

۱۸۳۳- ولی در میان همه این صور بشری بر زمین، آدم و آدمیت امری دگر و برتر است که مقصود کل این سقوط و عروج و آفرینش هاست و کل اسرار آسمانها و زمین ها و بهشت ها و دوزخها و برزخها را در خود داراست ولی در نسیان و غفلت و مدهوشی است. در حالیکه آن پنج نور تجلی ازلی و آن هفت روح آفریننده و سیصد و سیزده فرشته

مرسل چون بر زمین فرود می آیند در آن سقوط و مسخ و تبدیل و ترکیب نمی شوند و این همان مقام عصمت آنهاست یعنی عصمت مرسلین و امامان! با اینکه این نزولشان بر زمین در کالبد بشری و بواسطه ذریه آدم است و نه همچون نزول جبرئیل که نزولی روحانی و لحظه ای است. بنابراین این مرسلین و معصومین نیز هرچند که از سلاله طیبه می آیند ولی در قالب خاک بشری بر زمین زیست می کنند پس در خطر ابتلای به همه ضلالتها و ناپاکیها هستند که خداوند آنان را بواسطه بلایا مصون می دارد تا موجب بیداری و هدایت سایر آدمیان شوند پس این از شفاعت و ایثار و رحمت مطلقه آنهاست و پرستش خالصانه پروردگارشان. تا به بنی آدم نشان دهند که می توان عصمت الهی و روحانیت جان و نور وجود را در قالب خاک نیز حراست نمود و به همین دلیل آنها را امامان و حجتهای حق بر آدمیان می نامیم تا آدمیان مسخ شده در خاک به نور رحمت و معرفت و هدایتشان و به امید نجات خود بیدار شده و به اصل خود رجعت کنند. در حقیقت این مرسیلین و معصومین عین اجسام روحانی و نورانی هستند که بقدرت روح و نورشان مردگان را روح می بخشند و گمشدگان را از تاریکی به روشنائی می آورند و این بواسطه صلاتشان بر اهل ایمان است و صلوة اهل ایمان بر آنان. پس این مرسلین و امامان مظاهر انسان کامل و آدم بعنوان خلیفه خدا بر زمین هستند که این ظهور و مقامشان نه برای خودشان بلکه برای سایر انسانهای ظلمانی و مسخ شده است تا همچون آنها شوند و به حق آدمیت خود نائل آیند که در اینصورت مقامشان برتر از مرسلین و معصومین است و لذا مسجود آنان قرار می گیرند. پس از این منظر درمی یابیم که آدمیت چون به کمال خلافت و عصمت الهی خود رسد برتر از رسالت و امامت است و لذا در آخرالزمان هر دوری که انسان کاملی تحت ولایت و تعلیم و تربیت معصومین پدید می آید برپا کننده قیامت آن دوران است که شفاعت کننده همه مسخ شده های ادوار قبلی نیز می باشد. و این انسانهای کامل در آخرالزمان هستند که قائمان آل محمدند تحت الشعاع نور دوازدهمین امام در عرصه غیبت و لذا هر یک از این قائمان به مثابه ظهورات امامان محمدی هستند و این همان واقعه رجعت امامان است در آخرالزمان، به روش تجلّی و تنویر و نه حلول و تجسد!

۱۸۳۴- پس همه مقامات روحانی و نورانی مرسلین و امامان برای هر انسان طالبی قابل حصول است و اصلاً فقط برای چنین منظوری آمده اند و اگر این حقیقت درک و تصدیق نشود حقیقت نبوت انبیاء و رسالت مرسلین و ولایت امامان درک و تصدیق نشده است یعنی حق آدمیت همچنان در انکار باقی مانده است و کفری جز این نیست از منظر مذهب شیعه که مذهب انسان کامل است که مقامی برتر از جمیع مرسلین و امامان است.

۱۸۳۵- حقیقت وجودی امامان به بنی آدم اثبات می کند که می توان از آسمان هفتم تا طبقه هفتم درک اسفل السافلین زمین فرود آمد بی آنکه ذره ای از ظلمت و فساد در دامن عصمت جان نشیند. به بیان دیگر ظهور انوار و ارواح قدسی در درک اسفل السافلین نشان می دهد که حق و رسالت آفرینش همین است که همه درجات و طبقات آسمانها و زمینها درنوردیده شود و تجربه و فهم گردد و این مقصود آفرینش خلق است که اتفاقاً کمال ظهور حق وجود الهی انسان در درک اسفل السافلین زمین ممکن میشود. و در این آمد و شد بین زمین و آسمانهاست که حکمت و علم درجات وجود و صفات و اسماء وجود حاصل می آید که نهایتاً منجر به ظهور نور عقل الهی از مغز انسان می شود که همان تجلی زمینی بحرالبیضاء آسمان هفتم است که ذهن خداوند می باشد که بواسطه اش ارواح مرسلین و معصومین را آفریده است که مظاهر درجات عقل و علم خداوند هستند و مأمورند که آن را به هر انسان طالبی اعطاء کنند که همان مراتب هفتگانه نزول روح است که ملحق به سه نور ازلی محمد و علی و فاطمه میشود در رجعتش، یعنی نور هی ها هو!

۱۸۳۶- و اما می دانیم که اصل و اساس و امّ امامت شخص علی ابن ابیطالب(ع) است که در زوجیت با فاطمه زهرا(س) این شجره طیبه بر زمین جاری شده است و نیز می دانیم که علی(ع) خود را آدم اول نامیده است و در رساله الهفت نیز شاهدیم که خود را آدم هفتم از آدمهای هفتگانه معرفی کرده است. و این بدان معناست که ظهور آن انوار پنجگانه ازلی و ارواح آفرینش هفتگانه بر روی زمین نیز به برکت ظهور و رجعت آدم است یعنی انسان کامل که از ادوار گذشته برای شفاعت و هدایت بشریت بازگشته است و اینست که سائر ائمه را بعنوان وارث آدم خوانند که دقیقاً همان وارث علی است. همانطور که امام صادق(ع) نیز می فرماید آن آدم نخست که به خلافت الهی رسید و مسجود ملائک گردید علی بن ابیطالب بود. و ما نیز در کتاب "خداشناسی امامیه" در فصل اسم "العلی" نشان دادیم که اسم "العلی" همان اسم ظهور و تجلی صورت ذات خداوند است که همان صورت آدم است. بنابراین ائمه معصومین به مثابه یازده تجلی از نور آدمیت

هستند که همان علی است بعنوان نخستین انسان کامل در نخستین دور پنجاه و هفت هزار ساله آدمیت که اینک در قیامت دور هفتم قرار داریم که اسوه و میزان و نور هدایتش هم علی است: علی، میزان انسان است- رسول اکرم(ص)! که در هر قرنی از این قیامت آخرالزمان هم یک انسان علی وار از علیین به نور قائم آل محمد به عرصه ظهور می رسد که میزان و نور هدایت عصر خویش است و یک مهدی محسوب می شود که منجی مؤمنان در اعصار و قرون آخرالزمان است.

۱۸۳۷- پس این ظهور العلی در هر یک از اعصار چهارصدگانه چهارصدهزار ساله (هفت دور پنجاه هزار ساله) بر روی زمین در پایان هر آخرالزمان هر دوری همان انسان کامل و آدمیت تام بعنوان خلیفةالله و بقیةالله و ظهور کلمه الله است که امامان نیز به نور همین ظهور برای شهادت و سجده و تصدیق و حمایتش به زمین می آیند در رجعت! پس در هر قرنی از آخرالزمان یک مهدی و در هر هزاره ای یک انسان کامل (علیین) به عرصه ظهور میرسد که آدم آخرین بهمراه مهدی آخرین که همان امام دوازدهم است جنات نعیم را بر زمین برپا می کنند که جامعه عدل و رحمت مطلقه و علم و معرفت وحدت وجودی است که در آن هر بشری یک انسان الهی و کامله است در درجات الهیت و ظهورات کلمةالله بهمراه همه مرسلین و معصومین و شهداء و صالحین و صدیقین!

۱۸۳۸- یعنی نخستین آدمی که پس از سقوط و هبوطش در درک اسفل، بخود آمد و اهل ذکر و روح و علم اسماء شد و عروج کرد علی بود که خود قلمرو ظهور عصمت انوار و ارواح ازلی بر روی زمین گردید یعنی ائمه(ع)! که این ائمه انوار بیداری و حیات روحانی سائر مردمانند و وارثان آدم (علی)!

۱۸۳۹- اینست که امام صادق(ع) می فرماید که: "نه تولد ما همچون دیگران است و نه مرگمان! امر از ما آغاز شده و بما منتهی میشود. و مائیم که پیامبران را می فرستیم و به آنان وحی می کنیم و کرامات و معجزاتشان را به انجام میرسانیم و در آخرالزمان هر دوری خود بصورت بشری به زمین می آئیم و حجت ها را بر خلق آشکار میکنیم و مؤمنان را هدایت می نمائیم و انسان کامل را تصدیق و تشهد می کنیم و قیامت را برپا می نمائیم و آنگاه بشریت بر محور انسان کامل به دو دسته مؤمن و کافر تقسیم می شود که گروهی عروج و گروهی در مسخ سقوط می کند و آنگاه به اذن الهی به آسمانها باز میگردیم تا دوران بعد و آدمیت بعد!" و اینک آدمیت هفتم از دور پنجاه و هفت هزار ساله هفتم و قیامت هفتم است از یکی از ادوار چهارصد هزار ساله در یکی از گردشهای چهارصدگانه! که این "ما" در سراسر قرآن مکرر است که رازش را برای نخستین بار به نور علم و عرفان آل محمد آشکار ساختیم. این "ما" همان انوار پنجگانه و ارواح هفتگانه و امامان دوازده گانه و رسولان سیصد و سیزده گانه هستند که جمله آل محمدند که در همه ادوار می آیند و میروند به نامهای گوناگون در هر قوم و زبان و سرزمینی! ولی همه این تنزیلها و عروجها به یُمن و برکت آدمهائی است که بخود آمده و خدای را یاد می کنند و از او طلب و حاجت دارند و مشتاق رؤیت اویند. و لذا امام صادق می فرماید تا حاجت و رؤیتی در بشر باشد ما هم بر زمین هستیم! و آنچه که این انوار و ارواح قدسی را به زمین می کشاند و بشری می کند نیز آدم و آدمیت و حاجت و طلب رؤیت حق است. پس عزت و افتخار و مقامی برتر از آدم و آدمیت نیست یعنی همین مسخ شده اسیر و ظلمت زده ای که خدایش را صدا کند. این نزولات آسمانی همان اجابت خداست. اجابت کسی که در اندیشه اش تفکر کند و نفس ناطقه اش را به صدا آورد تا از قبه بحرالبیضای آسمان هفتم (ذهن الهی) پاسخی شنود و رؤیتی بیند و روح یابد و بهوش آید و طلب عروج نماید. تا با این صدا و سیما و روح و نور منزله از جانب امامان، ذاکر شود یعنی نور مدفون شده ذاتش تنویر گردد و خدایش را به یاد آورد که بناگاه خود را با انبیاء و شهداء و صالحین و صدیقین محشور می یابد در خویشتن! و اینان خوب رفیقانی هستند- قرآن کریم.

۱۸۴۰- آنگاه که یک نفر از ذریه آدم بر روی زمین میل به آدمیت یابد همه آدمیان آسمانی به یاریش به زمین آیند و فرزند خود را مدد رسانند از همه سو! وقتی یکی آدم شود همه آدم می شوند خواه ناخواه! همانطور که امام صادق میفرماید همانطور که مؤمنی درجات خلوص و عبودیت و حقیقت را می پیماید کافران هم درجات ظلمت و فساد و شقاوت و شیطنت را طی می کنند اگر توبه نکنند. پس بهمراه شیاطین به دوزخ می روند و زمین از هر ناپاکی منزه و طاهر

میگردد و جنّت می شود: و آنگاه به آنها گفته می شود که هر بهشتی را بر روی زمینی که می خواهید منزل کنید- قرآن کریم! زیرا آنچه که زمین را به فساد کشیده نه کفر خالص که شرک و نفاق است.

۱۸۴۱- اصلاً ممسوخیت بشر در حیوانی و نباتی و جمادی و فلزی (تکنولوژیکی) نه حاصل کفر خالص که محصول شرکش با جهان و جهانیان است زیرا کفر خالص به شیطان می رسد و فرد را یک شیطان انسی و آتشین می کند و عین جن می شود! این شرک است که آدمی را با سائر صور عالم هستی ترکیب می کند در هفت طبقه زمین! و در طبقات زمین ترکیب می شوند- قرآن! آدمی هر چیزی را که بپرستد در آن چیز ترکیب و مسخ می شود الا پرستش حق که آدمی را به ذاتش ملحق می سازد یعنی وحدت با ذات الهی خویشتن و یگانگی!

۱۸۴۲- امروزه بزرگترین بدبختی و هلاکت بشری اینست که او را در اشیاء ترکیب و مسخ کرده است به واسطه علوم و فنونی که در واقع همان "جهل مرکب" است به معنای حقیقی کلمه! زیرا این علوم و فنونی حاصل مسخ بشر در اشیاء و حیوانات و نباتات و جمادات و ذرات و امواج است. در این معنا بمان! جهل مرکب همان علوم تجزیه و ترکیب است که بواسطه شیاطین تعلیم داده می شود و همان علم مسخ است مسخ بشر در جماد و نبات و حیوان و ذرات و امواج! ولی علم نجات و هدایت ماهیتاً کاملاً مخالف این علم است یعنی علم تأویل و تسبیح و تنویر و قیامت!

۱۸۴۳- پس رجعت از شیطنت و ممسوخیت به آدمیت از دست رفته همان راه و روش و علم تأویل و تسبیح و تنویر و قیامت نفس است در بستر معرفت نفس تحت الشعاع نور امام زمان! و اینست راز رجعت ائمه هدی بسوی هر کسی که حق وجود و آدمیت خود را طلب کند و حاجت به رؤیت الهی خود داشته باشد و اهل دعا باشد! "بخواهید مرا تا اجابت کنم شما را." قرآن-

۱۸۴۴- یگانگی و انطباق فطرت بشر و فطرت الله در عین مخالفت بین این دو همانطور که در سوره روم آیه ۳۰ شاهدیم جز به نور ولایت امام زمان درک نمی شود. مخالفت فطرت بشر با فطرت الله همان راز شیطان زدگی بشر است که به نور ولایت و محبت امام زمان از میان می رود و علیه منجر به لیه می شود: فطرت الله التی فطر الناس علیها!

۱۸۴۵- یعنی شیطان بین فطرت بشر و فطرت الله که در ذاتش نهفته، انکار و عداوت می اندازد و امام بین این دو دوستی و همسوئی ایجاد می کند که منجر به تأویل فطرت بشر به فطرت الله شده و تجلی فطرت الله از فطرت بشر را موجب می شود. ولی اکثر مردمان، شیطان را خدا می پندارند و او را به ولایت برمی گزینند: آنانکه بجای خدا، شیطان را ولی خود برگزیدند شیطان هم امر را بر آنها مشتبه ساخته و آیات الهی را تبدیل می کنند تا خلیفه شیطان می شوند و اینست خسران عظیم- قرآن!

۱۸۴۶- پس ولایت شیطانی در بشر، قلمرو تجزیه و ترکیب و تبدیل امور و معانی و علوم است و ولایت امام در بشر هم قلمرو علم تأویل و تسبیح و تنویر و حرکت بسوی احدیت ذات است.

۱۸۴۷- علی(ع)، نور آدمیت است پس هر که در جستجوی آدمیت خود باشد به علی(ع) می رسد و هر که در جستجوی علی(ع) باشد به آدمیت خود نائل می آید و وجه اعلای پروردگارش را رؤیت می کند که همان جمال آدمیت خویشتن است.

۱۸۴۸- و آنکه به آدمیت اعلائی و علوی خود رسید به نور عقل کل عالم رسیده است که از آنجا دو نور ذوالجلالی و ذی الجلالی متجلی می شود که نور دین و نور محبت است از محمد(ص) و فاطمه(س)! به مصداق آن حدیث قدسی که خداوند آفرینش جهان را با تجلی سه نور آغاز نمود: نور عقل و دین و محبت! چون نور دین و محبت را هر یک به تنهائی خواند به پیش آمدند ولی چون نور عقل را به تنهائی فرا خواند آن دو نور دیگر نیز با آن آمدند!

۱۸۴۹- و علی(ع) نخستین انسانی بود که بواسطه نور عقل و تعقل (معرفت نفس) به نور دین و محبت نائل آمد و لذا در آخرالزمان هر دورانی نیز یک علی واری می آید که به نور آدمیت و عقلش، نبوت ختم می شود و قیامت برپا می گردد. زیرا رسالت انبیاء (دین) و اولیاء (محبت) هر دو جهت بخود آمدن بشر و تجلی نور عقل است که چون حاصل آید نبوت

ختم می شود و امامت به عرصه غیبت می رود زیرا عقل حامل نور دین و ولایت وجودی(محبت) است. و اینست که مکتب علی(ع) یعنی مذهب شیعه، مکتب اصالت معرفت نفس است که تنها قلمرو تعقل وجود است و علم تأویل ذات! و سالکان این مذهب تدریجاً به ارواح هفتگانه و انوار پنجگانه و امامت دوازده گانه و رسالت سیصد و سیزده گانه نائل می آیند که چون همه این مقامات حاصل شد قیامت عصرش برپا می شود و قائمی از قائمان آل محمد به عرصه ظهور میرسد که ناطق امام غایب است و مظهر آدمیت و انسان کامل عصر خویش! او همان علی(ع) هر زمانی است که زبان محمدی می باشد یعنی قرآن ناطق!

۱۸۵۰- پس طبق تجربه تاریخ مذاهب و قول امام صادق(ع) و باقر(ع) آنچه که مقصود نبوتها و رسالتها و امامتها و شهادتها و صداقتها و حکمت ها و عرفانهاست همان آدم و آدمیت است که مقصود آفرینش الهی می باشد تا مظهر الهیت حق گردد تا خود خداوند نیز شهادت می دهد که الهی جز او نیست (قرآن) و همه او را سجده می کنند و او خود نیز به امر الهی می گوید لا اله الا انا- نحل۱و۲ -

۱۸۵۱- انبیاء نیز اخبار آدمیت هستند همانطور که اولیاء هم آثار آدمیت می باشند. و اما امامان همان آدمهای ادوار گذشته اند که در آخرالزمان هر دور پنجاه و هفت هزار ساله ای رجعت می کنند تا حجت ها و میزانهای آدمیت برای ابنای بشری باشند و بشر را بسوی آدمیت راهنمائی کنند که پدر و مادر این آدمها جملگی علی(ع) و فاطمه(ع) هستند!

۱۸۵۲- پس اگرآدمیت نور عقل است که جز در رجعت به خویشتن و وادی معرفت نفس حاصل نمی آید پس هر چه که مانع این رجعت باشد دشمن آدمیت است که همه انواع تعلقات و تملکات مادی و معنوی و عاطفی در جهان بیرون، هلاکتگاه آدمیت است که البته قلبی ترین این تملکات، شقی ترین جنایت بر علیه آدمیت است یعنی هر آنچه که موسوم به عشق است که همان عرصه جنسیت و نژاد است از پس و پیش. یعنی ابتلای به مادر و آباء و اجداد (نژاد پس) و ابتلای به همسر (جنس مخالف) و فرزندان (نژاد پیش). که در این باب قبلاً به تفصیل سخن گفته ایم و دهها آیات قرآنی گواه این ادعاست که سرآغازش همانا گرایش آدم و حوا به شجره و نژاد پیشین بود آنگاه که با یکدیگر به بن بست رسیدند که این رویکرد موجب نخستین کفر و هبوط از بهشت بود و نیز در قبال هدایت انبیاء و اولیاء هم کفری جز رویکرد به آئین و مذهب نژادی نبوده است: "آنگاه که از میان خودشان رسولی را برای نجاتشان فرستادیم گفتند که ما خود پیرو مذهب آباء و اجداد خویش هستیم.... و آنگاه که هدایت آشکار و تبیین شد روی به پشت سر نمودند و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه ساخت و گمراهشان نمود در حالیکه می پنداشتند که هدایت شده اند." آیاتی از قرآن کریم-

۱۸۵۳- همانطور که در سنت انبیاء و اولیای الهی شاهدیم شقی ترین دشمنانشان از خانواده و نژادشان بوده اند یعنی دشمن آدمیت. آیا براستی آدمیت چیست که شقی ترین دشمنانش نژاد خود آدم هستند؟ عقل، رویکرد به خویشتن خویش و حرکت بسوی احدیت ذات و فردانیت لم یلد و لم یولدی است! در حالیکه نژاد فقط هویت گله ای را می ستاید که تحت عنوان عشق تقدیس می شود. نژاد می خواهد که هر یک از اعضایش فنای در آن باشند فنای در خانواده، قبیله، عشیره یا ملّت! زیرا نژاد کارگاه بقای بشر در مکان و زمان است در حالیکه این مکان و زمان یعنی زمین و تاریخ همان قلمرو سقوط و مسخ انسان است و همه حقارتها و شقاوتها و تباهیهایش. و آدمیت می خواهد بشر را از این اسارت و عدمیت برهاند و از اقطار زمین و آسمان عروج کند. و اینست راز خصومت تاریخی خانواده و نژاد با انبیاء و مرسلین و امامان و ایمان و عرفان نفس. و اینست که شجره دامگه شیطان است که تنها خصم آدمیت بشر است به وعده تبدیل کردن آدم به فرشته یا یک سلطان بقول الهی در کتابش. زیرا در هر خانواده ای زن می خواهد فرشته باشد و همچون فرشته تقدیس شود و مرد هم می خواهد که یک سلطان باشد که همه مریدیش کنند و این همان وعده ملک شدن آدم و حوا در قول شیطان است.

۱۸۵۴- و بدینگونه است آنانکه اهل معرفت و تعقل نفس هستند بسرعت بر دین و محبت الهی وارد می شوند و بهمین درجه یکه و تنها می شوند زیرا همه خویشان و نزدیکان با آنان عداوت می کنند زیرا هیچکس نمی خواهد فرد شود یعنی یگانه شود یعنی خودش باشد یعنی آدم شود و از حیطه اجنه و شیاطین و خناسان و هویتهای موهوم و دروغین بیرون آید یعنی از توهمی به نام عشق و ایثاری که تماماً مکر و جنون و شقاوت است و عاقبتش نیز عداوت ابدی. پس

در حقیقت آدمیت یعنی خروج از دروغ و عدمیت. و تا آدمی به نور عقل و معرفت نفس، عدمیت هویتهای عاشقانه و به اصطلاح ایثارگرانه و نژادی و قومی و ملیتی را درک و باور نکند از آن خروج نمی کند و آدم نمی شود و از شجره نمی گسلد.

۱۸۵۵- پس اگر آدمیت حرکت بسوی یگانگی و احدیت ذات است و انسان کامل مظهر سوره توحید است باید گفت که آدمیت همان الهیت است. ولی از آنجا که خدای احد و صمد ذاتاً بی نژاد است ولی آدمی فقط از طریق نژادش بر زمین بقاء یافته است. پس آدمیت بسیار شاقه تر از الهیت است و لذا خداوند چنین کسی را از اهل بیت خودش میسازد و آل الله می کند و آنگاه اراده خلاقه اش را به او می سپارد و خود مریدش می شود و اینست مقصود خدا از آفرینش آدم و عالم!

۱۸۵۶- پس باید گفت که آدم ازلی همان ذات باریتعالی است و از همین رو صورت و روح و علمش را به انسان بخشیده است تا همچون او شود همانطور که این معنا را در راز اسم العلی آشکار ساختیم در کتاب خداشناسی امامیه. پس اگر نخستین آدم از ظهور اسم العلی است که اصلاً اسم ظهور است عجب نیست که نخستین آدم کامل نیز علی باشد همانطور که آخرین ظهورش! همانطور که علی(ع) خود را اول و آخر خوانده است و طبق کلام امام صادق(ع) ظهور الهی در قیامت کبری نیز از اسم "علی" است.

۱۸۵۷- پس آدمیت جز ظهور خداوند از وجود بشر بر روی زمین نیست و اینست که با ظهور هر آدم و آدمیتی در هر دوری همه انوار و ارواح و مرسلین و امامان بر گردش جمع می آیند و سجده اش می کنند و بر حقیقتش شهادت میدهند و قیامت آن دوران برپا می شود که کل بشریت از طریق تصدیق یا تکذیب این آدم به بهشت یا جهنم می رود. "شهدالله انّه لااله الا هو" قرآن کریم!

۱۸۵۸- پس ارکان آدمیت همان ارکان چهارگانه سوره توحید است که سوره وجود است و یگانگی! پس آدم شدن همان وجود یافتن است از خویش و با خویش و در خویش! یگانگی، بی نیازی، بی پس و پیشی، بی تائی! "براستی که خداوند شهادت می دهد که جز او الهی نیست که برپا دارنده عدالت است و همه ملائک و اهل علم نیز بر این امر شهادت می دهند." قرآن! یعنی این الهیت آدمی از بابت عدل وجودی اوست زیرا عدالت بمعنای قرار گرفتن انسان برجای خود میباشد طبق تعریف علی(ع)! پس آدمیت همان رهائی از بیخودیها و از خودبیگانگیها و دیوانگیهاست و برجای خود نشستن و خود شدن! و جز خدا همه بی خودند مگر آدم! "منم اولین و آخرین آدم" علی(ع)-

۱۸۵۹- پس آدمیت همان مقام عصمت است که در او هیچ بیگانه ای نیست. پس آدمیت ظهور همه ارزشها و صفات حق است.

۱۸۶۰- طبق تعریف مذکور در تاریخ اسلام پس از ائمه اطهار(ع)، در آدمیت کاملتر از حسین بن منصور حلاج نمی یابیم که مُهرش "الله علی" بود و براستی که یکبار دگر آدمیت علوی را در عرصه غیبت آشکار ساخت در تنهائی مطلق! که تنهائی او از تنهائی امامان ما نیز حادتر بود و شهادتش ظهور کمال تسبیح و تأویل و تحدید بود بمعنای درهم شکستن همه ابعاد و حدود وجود خاکیش در واقعه مثله شدن و سوزانده شدن و بر باد رفتن! و بروز همه ارکان اربعه توحید وجود حق! حلاج نخستین آدم عرصه قائمیت و غیبت است که اینک حدود هزار سال است که بشریت از نسخه وجودش، آدمیت را نسخ می کند و استنساخ! حلاج، علم آدمیت را در عصر آخرالزمان بدعت نهاد با زندگانی اش و نه فقط با کلامش! هرچند که کلامش را هم چون خودش سوزاندند و چیزی باقی نگذاشتند و آنچه که به ما رسیده اکثراً از زبان دشمنان اوست طبق معمول: حقیقت ما را دشمنان ما در جهان اشاعه می دهند- علی(ع)! پس آدمیت تنها نوری است که در جهان جاوردانه می ماند و برای بقایش نیازی به هیچکس ندارد زیرا آدمیت همان الهیت خداوند در عالم ارض است.

۱۸۶۱- آدمیت محصول آفرینش خویشتن از عدم است عدمی که همان ذات ازلی خداوند قبل از خلقت و ظهور است. اگر این معنا را به دقت درک کنیم آنگاه این حقیقت را هم باور می کنیم که چرا خداوند، آدم و آدمیت را بر خودش گزیده و بر خود ترجیح داده و مرید آدم گشته است. و چرا آدم همان ظهور وجود ازلی خدا در درک اسفل السافلین و قلمرو

عدمیت است. آدم، ظهور مجدد خدا از عدم است و لذا بانی خلقی جدید و بدیع و برتر است. و امامان جملگی آدمهای کامل ادوار پیشین هستند که در آخرالزمان هر دوری دوباره به زمین بازمی گردند تا آدم جدید و برتری را برای برپائی قیامت و ظهور حقیقتش یاری و شهادت دهند. زیرا هر آدم جدیدی برتر از آدمهای پیشین است و لذا امام صادق(ع) آدم هفتم (آدم آخر) را آدم جاوید خوانده است. یعنی هر آدم جدیدی برتر از همه امامان است در نزد خدا! و لذا همه امامان و مرسلین و ملائک برای سجده اش بازمی گردند. و نیز اینکه هر آدم جدیدی در هر دوری تبدیل به امامی مبین شده و به حلقه امامت ملحق می شود که تشکیل دهنده عرش خداوند هستند بر ورای آسمان هفتم که بحرالبیضای عقل و ذهن الهی است. و آن آبی که عرش اعلای خدا بر آن قرار دارد همین دریای سپید و مغز آدمهاست که از عدم می آفریند! آدمیت همان ذهن و عقل الهی است و خداوند در این آدمهاست که اراده و تعقل می کند و می آفریند و تدبیر می نماید: و اراده نمی کنید الا اینکه خداوند اراده می کند. دهر ۳۰-

۱۸۶۲- بنابراین امامت از آدمیت است و آدمیت از کشف عدمیت در خویشتن است بعنوان ذات ازلی حق! و عصمت ذاتی امامان نیز اکتسابی است بواسطه مکاشفه عقل الهی در خویشتن! و اگر امامانی که در حیات خاکی بشر آشکار می شوند از کودکی دارای عصمت بوده اند به این دلیل است که آنها این عصمت را در حیات دوره های قبلی آدمیت خود حاصل کرده و اینک به یاری بشریت آمده اند تا بشر را در جهت آدم شدن یاری کنند. پس عصمت ذاتی و خودبخودی فقط از آن خداست و عصمت آدمی همواره حصولی است و هر که به این عصمت نائل آید آدم شده است و امامان، آدمهای ادوار پیشین هستند! و نور عصمت و قداست و طهارت جز به نور عقل ممکن نمی شود: اگر تعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی سازد- قرآن کریم! پس عصمت و امامت و آدمیت همان حصول عقل الهی در خویشتن است و الهیت نیز عقل مطلق است بمعنای قدرت بداء و آفرینش که مختص امامان است که به آدمیت رسیده اند. پس اساس امامت همان آدمیت است که جز نور عقل نیست.

۱۸۶۳- حقانیت و درستی این اسراری که بیان می کنیم آنقدر بدیهی و ذاتی و فطری است که هر کسی با خواندنش اصلاً احساس نمی کند که به حقیقت جدیدی رسیده است بلکه یک حق ذاتی و کهن را در خود بازخوانی و باور و تصدیق نموده است هرچند که هنوز هم در تصدیقش چون بید می لرزد و احساس مرگ و نیستی می کند از هراس! هراس باور کردن حق وجود خویشتن و متعهد شدن به این حق و بر این حق مداومت و مقاومت نمودن و با آن زیستن! این همان حق آدمیت است که درک و دریافتش قبل از هر چیزی نیازمند صداقت و شجاعتی خطیر و کبیر است که گوهره ذاتی تعقل و عقلانیت میباشد! اینست که آدمهای دورانها جملگی علی وارند یعنی پهلوانی که عامه مردمان در اساطیر و افسانه ها جستجو می کنند و میلی به واقعیت آن ندارند و هرگاه که واقع شود تنها و مطرود و مقتول است درست همچون امامان که وجودشان بی هیچ ادعا و سلطه جوئی، همه بزدلان و دشمنان آدمیت را به هراس مرگ و نیستی انداخته است تا حقیقت وجودشان را انکار و تحریف نمایند که شیطانی ترین این انکارها و اتهامات و عداوتها اینست که امامان را مدعی خلافت و حکومت خوانده اند و فقهائی حکومتی!

۱۸۶۴- آدم بودن در یک کلمه یعنی بودن! بودنی یگانه و بی نیاز و بی علت و معلول و ورای مکان و زمان و نژاد و جامعه و تاریخ و تمدن و امکانات و علوم و فنون و حکومتها! بودنی که خودبخود کافی است! بودنی که نیازی به اثبات خود هم ندارد از برای دیگران! و این همان وجود الهی است که جز به نور تعقل باطنی و فطری حاصل نمی آید! همانطور که حلاج، خداوند را عقل محض می خواند!

۱۸۶۵- خروج کردن از دین برای خدا پس از ادای همه حقوق آن! این توصیه علی(ع) به مؤمنان است که امر به آدمیت است در آخرالزمان خاتمیت و غیبت! و کاملترین اسوه این خروج در تاریخ اسلام جز حلاج نیست که در اوج و غایت شریعت و اسلامیتش خروج کرد برای ظهور خدا یعنی ظهور آدمیت! و حلاج نخستین نسخه عیان و مجسم آدمیت آخرالزمان در اسلام و تشیع است که همه مذاهب و حکمت های الهی بر روی زمین را نیز در خود یگانه ساخت و این معرفی آدمیت است!

۱۸۶۶- و مجموعه معارف ما بخصوص در رساله حاضر چیزی جز نسخه آدمیت نیست که در آن موسی و عیسی و محمد و زرتشت و بودا و سقراط جمله یکی شده اند در این خروج و عروج از حدود و اقطار مکان و زمان در پایان دور هفتم! و این آمادگی برای ظهور آدم هشتم است که برترین آدمها و برترین تجلیات الهی است بقول امام صادق(ع) در الهفت الشریف! و ما بانی آدم و آدمیت هشتم هستیم به یاری همه انبیاء و مرسلین و امامان و شهداء و صدیقین از همه ادوار گذشته تاریخ تا به امروز که لااقل حدود سیصد و پنجاه هزار سال آدمیت بر زمین است و این اقل عمر آدم هشتم تاکنون است که در حال بدنیا آمدن می باشد: و کودکی که پیر به دنیا می آید... و پدری که میزاید! قرآن کریم-

۱۸۶۷- "آدم" در لغت به معنای پوست دباغی شده و عریان است. همانطور که انسان از میان پستانداران و جانوران همنوعش به لحاظ ساختاری و به عنوان شجره ای از میمونها از همه کم موتر و عریان تر است. و در امّ الکتاب باقرالعلوم نیز دانستیم که پوست بدن انسان مظهر نورانیت پروردگار است. پس آدم مظهر نور خداست اگر حامل روحی از امام باشد و تحت الشعاع نور معرفت امام به ذکر فطرت اللهی در خویشتن نائل آمده است. هاله نوری که بر گرد سر و جمال امامان گزارش شده نیز دال بر تجلی همین نور عقل و معرفت الهی از آدم است.

۱۸۶۸- مراتب آدمیت نیز حاصل درجات نزول ارواحی از مرسلین و امامان است بر قلوب اهل ایمان و عقل و عرفان نفس که این مؤمنان را به یگانگی ذات اللهی خویشتن هدایت می کنند و این ارواح از قلب مؤمن به سوی مغزش عروج نموده و بحر البیضای آسمان هفتم را در چنین مؤمنی تنویر می سازد و او را به رؤیت پروردگارش میرساند تا جمال علی اعلای خود را در پروردگارش شهود کند و به یقین برسد و خود را باور کند به الهیت در آدمیت! پس هر آدمی در هر دوری مولود علی است و اینست آن مرد و پدری که می زاید آدم و وارث آدمیت خود را! پس همه آدمهای تاریخ فرزندان روحانی – عرفانی علی(ع) هستند و تجلی اسم العلی بر زمین!

۱۸۶۹- بزبان ساده تر و هر چند بظاهر الحادی میتوان گفت که آدم همان خدائی است که از ورای آسمان هفتم بر زمین هبوط و سقوط نموده و نابود گشته است و یکبار دیگر به نور تعقل و خودشناسی و ذکر، خود را از نو آفریده است و بر زمین و در درک اسفل السافلین و ظلمت عدمی به نور الهیت ظهور کرده است و اینست آدمیت که مورد سجده و صلوة و ستایش و پرستش همه عالمیان و عرشیان است و بلکه خداوند نیز او را مریدی می کند که خود فرموده در کتابش که هر چه اراده کنید اراده من نیز همانست (دهر ۳۰) یعنی من اویم و او من است!

۱۸۷۰- آدم و آدمیت، هزینه ظهور تمام و کمال خداوند در عالم ماده است. و لذا خطاب به بشریت فرموده: هر که خدای را یاری کند البته خدا هم یاریش می کند! که این یاری متقابل همانست که همواره از زبان امامان زمان خطاب به مردمان در تاریخ شنیده شده است.

۱۸۷۱- عدم و عدمیت بشری را بایستی در معنای نیازهایش دریافت یعنی نیازش به وجود که همان نیاز به بی نیاز شدن از مکان و زمان و مادیت است و همه غرایز و ضعفها و ذلتها و مرگها و ترسهای ناشی از این قلمرو! و از این منظر، بشر همان خدائی است که در زمین محکوم به عدم است و مبتلای به آن که بین بود و نبود جان می کند که از "وجود" فقط احساس گنگ و بی معنا برایش باقی مانده است و یادی سراسر حسرت و داغ و فراق! و هر که بر همین احساس و یاد بماند و در آن تفکر و تعقل نماید نور وجود از اعماق ذاتش تجلی می یابد و او را از عدم میرهاند و آدم می کند که مقصود از آفرینش است. و لذا کتاب خدا سراسر ذکر است و دعوت به تذکر و تفکر و تعقل و تفقه! و این راه و روش حصول به الهیت وجود و آدمیت است که همه احکام دین خدا نیز در خدمت آن قرار دارند و لذا اگر کسی دین خدا و احکام شریعت و عبادات را مقصود قرار دهد دچار ظلمت و عدمیتی مضاعف می شود که همان دامگه ابلیس است.

۱۸۷۲- بشریت، مخلوق وجودی است که در محاق عدم افتاده است و همه وحشتها و توحش ها و جنون و جنایاتش حاصل چنین هراسی است هراس نابود شدن! و خداوند آنهمه رسولانش را فرستاد تا به بشر احساس امینت و توکل بخشد تا تسلیم این وضع شود و نترسد و در این تضاد وجود – عدم آرام گیرد و به خدایش اعتماد کند. و لذا کل روح

پیام مذاهب الهی، تسلیم و رضا در هر شرایطی بوده است. و چنین تسلیم و رضائی فقط ناشی از اعتماد کامل به خداست در قبال وعده به جاودانگی و مصونیت از نابودی! و این سرآغاز آدمیت است.

۱۸۷۳- همه ادراکات و معلومات حسّی بشر در زندگی دنیا حامل اخطار در قبال شرر و ضرر و مرگ و نیستی است و این ادراکات منشأ کفر حسی و علمی بشر است که برپا کننده تمدن های مادی بر روی زمین بوده است. در حالیکه حکم الهی برای بشر بر روی زمین امر به تسلیم و رضا در قبال همه این مخاطرات است چرا که قرار است بشر اتفاقاً از بطن همین شررها و مرگهایش و از عمق تجربه نابودیش به وجودی برتر نائل آید و هر که این راز را دریابد و تسلیمش گردد بر آدمیت وارد شده است که سرآغاز وجود از عدم است و این همان سرّ ال لا هی انسان است. زیرا قرار است که انسان کامل محل ظهور الله باشد. و این همان خلق جدید است و مقام آدمیت آنگونه که ذکرش رفت. پس آن نور عقلی که اساس آدمیت است همان فهم سرّ ال لا ه است و اینست آن نوری که می آفریند آفرینشی دگر و برتر! و این خلاصه دین خداست و نیز عصاره مجموعه معارف ما.

۱۸۷٤- پس انسان بمیزانی که براساس ایمان و اعتماد به خدا و به امر خدا در قبال بلایا و مرگ و نیستی تسلیم و راضی می ماند و نمی گریزد و به غیر او پناه نمی برد در غایت لای عدم به الِ وجود می رسد در درجات و مراتب ایمانهای دهگانه و بقدرت آن ارواح دهگانه که ذکرشان رفت. پس ال لا ه همان وجود عدم است و نور عقل الهی نیز علم دیالکتیک است آنگونه که در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" نشان دادیم. و این راه و رسم آدمیت است و کارگاه و عقل آفریننده آدم به عنوان خلیفه خدا و بقیةالله و محبوب و مطلوب و مراد خداوند در کارگاه آفرینش! اینست خلق جدید انسان! و امامان ما جملگی تعلیم دهنده این راه و رسم و عقل آفریننده هستند و خود نیز به همینگونه به آدمیت و خلافت رسیده اند که در آخرالزمان جهت یاری بشریت بازمی گردند. بار نخست به کالبد بشری و ذریه بنی آدم و بار دوم که همان رجعت است به نورانیت و روحانیت که بر اهلش تجلی می کنند و او را در آدم شدن یاری می دهند.

۱۸۷۵- و اما بقیه مردمان که تحت امر الهی در نمی آیند تا از عدم وجود یابند بدلیل ایمان و اعتمادی که در قبال بلایا به خدا ندارند و در قبال ظهور آدم آخرالزمان نیز انکار می ورزند دچار مسخ می شوند که بقول امام صادق(ع) در این مسخها هزار بار می میرند و از نو زنده میشوند تا بدینگونه از مرگ، زندگی یابند و از عدم، به وجود آیند تا جاودانگی الهی خود را باور کنند زیرا اینها جملگی از ترس مرگ و نیستی ایمان نیاوردند و بلکه با مؤمنان نیز عداوت کردند و حجتهای الهی را بخاطر آدم بودنشان انکار نمودند. پس مسخ، عذاب کفر و انکار نسبت به آدمیت الهی و الهیت آدمی است.

۱۸۷٦- طبق قول امام صادق(ع) بشریت این دوران در عصر آدم هفتم زیست می کند یعنی شش دور آدمیت قبل از ما بوده است که هر یک بمدت پنجاه و هفت هزار سال در مجموع بر زمین زیسته و قیامتشان برپا شده و بر بهشت و دوزخ وارد شده اند. و زمین در هر یک از این دورانها زمینی کاملاً متفاوت بوده است طبق قول الهی در قرآن کریم که خداوند هفت آسمان و هفت زمین بمانند آن آفریده است که در هر یک از این زمین ها و دورانها آدمی و نوحی و ابراهیمی و ... و محمدی بوده است و قائمی! که در آخرالزمان هر دوران و هر زمینی انسان کامل و آدمیت تمام رخ نموده است بهمراه حجت و قائمش! و بدین ترتیب قبل از دوران ما دوازده آدم کامل و حجت هایش که به آسمان هفتم عروج کرده بودند در دور هفتم و زمین هفتم و آدم هفتم و قیامت هفتم بازگشته اند که همان امامان دوازده گانه ما هستند. و لذا در دور هفتم با جمع ادوار قبل دارای چهارده معصوم هستیم که همان دوتا هفت می باشند که در قرآن کریم مذکور است: "و ما به تو دو تا هفت اعطاء نمودیم." درباره رمز این دو هفت یعنی چهارده معصوم در کتاب "مبانی عرفان امامیه" به تفصیل سخن نموده ایم. پس واضح است که در هر دوری از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله دارای آدمی برتر و هبوطی سخت تر و عمیق تر هستیم بهمراه نوح و ادریس و ابراهیم و اسماعیل و یوسف و موسی و عیسی و محمدی برتر و کاملتر و امامانی متجلی تر و قائمان و حجت هائی آشکارتر و نهایتاً انسان کاملی اللّهی تر! زیرا وجود و حقیقت امری مطلق و لامتناهی است: الله اکبر!

۱۸۷۷- پس بدین ترتیب واقعه هفت آسمان و هفت زمین که مخلوق و مولود هفت آدم و هفت دور است زین بعد نیز مشمول خلقتی جدید و برتر است یعنی آسمان هشتم و زمین هشتم و آدم هشتم و به همین ترتیب نهم و دهم و الی ماشاءالله. که این خلقهای جدید و برتر زمینها و آسمانها تماماً به دست و اراده انسانهای کامل و برتر است و باید دانست که این زمینها و آسمانهای مذکور غیر از خلقت قدیم است: "و در آنروز آسمان به آسمانی دگر و زمین نیز به زمینی غیر از این و برتر تبدیل می شود و برای پروردگارش ظهور می کند." قرآن کریم.

۱۸۷۸- آیا براستی فرق آدم از غیر آدم چیست؟ یعنی فرق کسی که به آدمیت رسید و کسی که هنوز به آدمیت نرسیده است؟ طبق کلام الهی در کتابش نخستین آدم کسی است که برخوردار از روح الهی و علم اسماء است که خداوند او را جانشین خود در عالم ارض قرار داده ولی آدم اول در بهشت دچار عصیان شد و از آنجا بر زمین هبوط نمود و به نسیان مبتلا گردید یعنی هویت و روح الهی خود و علمش را به فراموشی سپرد و از خود بیگانه گشت بهمراه همسرش! و با اینحال خداوند به او وعده داد تا بر زمین رسولانی نازل کند تا آدم و فرزندانش هدایت شوند و به اصل خود بازگردند و خود را به یاد آورده و روحانی شوند یعنی به آدمیت بازگردند!

۱۸۷۹- به همین دلیل نخستین فرستاده خدا بسوی بنی آدم حضرت ادریس است که درس علم اسماء را برپا نمود تا از طریق علم اسماء بنی آدم را به روحشان بازگرداند تا روح خود را به یاد آورند و احیاء کنند زیرا روح و علم اسماء امری واحدند چرا که روحی که خداوند در آدم دمید همان روح اسمای ذاتش بود و صفات خلاقه ذاتش بود و هویتش بود و خودش بود و کل علمش بود! ولی بنی آدم این تعلیم و ذکر و فکر اسمائی – روحانی حضرت ادریس را نپذیرفتند و به آزار و شکنجه و قتلش پرداختند و او را بارها کشتند که به امر الهی زنده شد و به رسالتش ادامه داد ولی گوئی کسی مشتاق رجعت به روح الهی خود و علم اسمائی حق نبود علمی که همان اسرار و اسامی ارواح سمائی (آسمانی) هستند یعنی این اسماء همان اسماء روح الله در سماوات هستند. این اسماء و روح به مثابه ظاهر و باطن یا اسم و مسمای امری واحدند و آن امر کن فیکون خدا به عدم است در به وجود آمدن و آدم شدن! یعنی موجودی صاحب روح و اسمای علم ذات و امر کُن (آفرینش)! یعنی خلیفه خدا، جانشین خدا و مَثَل اعلای خدا! "و خداوند را در زمین و آسمانها مثل اعلائی است." قرآن کریم!

۱۸۸۰- در حقیقت کل تلاش حضرت ادریس همان درس رجعت بخویشتن الهی بوده است از طریق علم اسماء و تأویل روح! و این رسالت ادریس در تاریخ جهان به عرفای مذاهب الهی محول شده است که رسالت تدریس آدمیت و علم آدم شدن است که در یک کلام همان علم معرفت نفس و خودشناسی الهی است که همان علم تأویل اسماء و کلمات در خویشتن است که در هر تأویلی، روحی سمائی در جان احیاء و تنویر می شود به روحی از ارواح هفتگانه هفت آسمان و هفت فرشته مقرب که آفریننده جهانند به امر خداوند!

۱۸۸۱- بسیاری پنداشته اند که علم تأویل اسماء و کلمات همان علم کلام و صرف و نحو و فقه لغات و نهایتاً همان فلسفه است و برخی دگر هم این علم را در علوم غریبه و جادوگری و جفر و ابجد و امثالهم جستجو می کنند که تسخیر شدگان شیطان هستند. که این همان نعل وارونه ابلیس در پیش روی طالبان این علم است زیرا علم تأویل اسماء، همان علم روح و روح یابی است یعنی علم ریحان که علمی بهشتی است و مقیمان در بهشت به این علم راه مییابند و ریحانی و روحانی می شوند یعنی آدم!

۱۸۸۲- علم تأویل اسماء، علم ترویج جان و احیای روحانی قلب است که طالبش را به ملائک حامل این ارواح و نهایتاً به صاحبان و اسوه های زمینی آن یعنی امامان هدایت می رساند در وقایع نزول روح و شبهای قدری که ذکرش در کتاب خدا آمده است. همان ارواحی که در این رساله از آن سخن نمودیم که غایتش نزول روح ام الکتاب است که روح الارواح است و حامل کتاب الله که جامع انوار اسماءالله می باشد و بدینگونه آدمیت کامل برپا می شود و قیامت هر دوری را قائم می سازد به نور قائم محمدی که خود کاملترین انسان و مظهر نور کلمةالله است که حاوی نور کلیه اسماء و روح کلیه ارواح می باشد و برپاکننده آدمیت در جهان!

۱۸۸۳- کل سیر جستجوی حقیقت اسماء و کلمات و تأویل آن و تدریجاً پیدایش روح و درک امامان تا حصول روح امّ الکتاب در مجموعه آثار ما بطور واقعی و تجربی حضور و تجسم یافته است تا ظهور آدمیت و قیامت آخرالزمان!

۱۸۸٤- در قرآن کریم شاهدیم که واقعه دمش یا القای روح الهی در بشر فقط مختص آدم ازلی نیست بلکه آیات دیگری دال بر این امر است که خداوند در هر یک از بندگان مؤمنش که لایقش باشند این روحش را می دمد، القاء می کند و یا نازل می فرماید که هر یک درجه و ماهیتی متفاوت دارد که یکی موجب علم الیقین است و دیگری موجب شهود جلال الهی یعنی عین الیقین میشود و یکی هم موجب تحقق حق در جان مؤمن است که او را به لا اله الا انا می رساند مثل القای روح در سرآغاز سوره نحل! و همه اینها اجر و حاصل عرفانی تسبیح پروردگار در جان مؤمن است: پس تسبیح کن نام پروردگارت را تا به یقین برسی! قرآن- در حالیکه بسیاری موفق به مشاهده آیات الهی در درون و برون از خود شده اند که به جای تسبیح به تنفیس و خودپرستی و خودشیفتگی پرداخته و همه را دعوت بخود کرده و ساقط گشته اند و هرگز یقینی علمی، غیبی یا وجودی نیافته اند و بلکه آنرا صرف ریاست و شهرت و معیشت و فریب مردم نموده اند و دکانهای دین براه انداخته اند و به تصرف شیطان درآمده اند و دجال گشته اند!

۱۸۸۵- پس در هر دور پنجاه و هفت هزار ساله ای دو آدم داریم یکی آدم اول زمان (تاریخ) است و دیگری هم آدم آخر زمان (قیامت)! اولی همان آدم هبوطی – نسیانی است و دومی آدم عروجی – عرفانی! هرچند که آدم دومی از شجره و ذریه آدم اول است و به مثابه ظهور و عروج و رجعتش! که این رجعتش بهمراه رجعت همه مرسلین و امامان است تا او را در این ظهور و عروج یاری دهند. و این یاری شدن آخرین آدم بواسطه آدمهای ادوار پیشین است پس این نصرت پدران است که آخرین فرزند و وارث خود را یاری می کنند تا در آدمیت جهش جدید و برتری حاصل کند که شامل خودشان نیز خواهد شد! این آدمهای پیشین همان ارواح قدسی و تأویلی و سماوی هستند که بصورت و هویت انسانی بازگشته اند اینان اله های آسمانهای هفتگانه اند همانطور که رسول اکرم(ص) در معراجش آنها را در هر یک از این آسمانها دیدار فرمود. یعنی این مرسلین برپادارندگان و حافظان آسمانهایند همانطور که امامان هم برپا دارندگان و حافظان عالم ارض می باشند.

۱۸۸٦- همانطور که قبلاً نشان دادیم انبیای مرسل هر یک صاحب یک یا دو تا شش روح از ارواح سماوی هستند و رسول خاتم حامل هر شش روح می باشد که روح ششم در آسمان ششم همان روح عقل الهی است. ولی امامان و آدمهای کامل حامل روح هفتم یعنی روح القدس نیز هستند که همان نطق الهی است که روح تکوینی و خلاقه حق میباشد. و لذا امامان را بارانداز نبوتها و رسالتها میدانیم و نیز در نزد ایشان روحی است که در نزد هیچیک از رسولان الهی نبوده است و آن روح تکوینی و آفریننده است که از آن آدم و انسان کامل است و لذا همه آنها جمیعاً این آدم آخر را سجده و تشهد و تصدیق و حمایت می کنند بواسطه صلاتشان بر او و صلوة او بر آنان! و این همان واقعه ای بود که در سال ۱۳۷٤ در دازگاره بر این بنده واقع گردید که وقوع خلق جدید آخرالزمانی آدم هشتم بود در حضور قائم آل محمد(ص)! که دو سال بعد در مشهد مقدس، در واقعه کسوف بزرگ دوران، مثل و جمال اعلای آسمانی خودم را رؤیت نمودم که عین این پیشگوئی را در کتاب الهفت الشریف از زبان امام صادق شاهدیم که آنرا ظهور آدم هفتم و مقدمه آدم هشتم دانسته اند.

۱۸۸۷- ظهور آدمیت در آخرالزمان هر دوری به برکت و کرم نور قائم آل محمد است پس امروزه این امکان برای یکایک آحاد بشری بر روی زمین مهیاست تا به حق وجود خود یعنی آدمیت نائل آیند که مجموعه معارف و کل زندگی معنوی ما حجتی آشکار بر این ادعاست که راه و رسم آنرا نیز ترسیم و تبیین کرده است.

۱۸۸۸- آدمیت یکسره قربانی شجره و نژادپرستی است پس در رجعت از این راه می تواند به اصل خود واصل گردد که تماماً انواع هجرتهای در آفاق و انفس است از هجرت فی سبیل الله تا هجرت فی الله که در کتاب خدا حدود چهل بار از آن سخن رفته است و عظمت مهاجرین در صدر اسلام نیز بر همه مبرهن است که آغازگر تاریخ اسلام بوده اند و نخستین مهاجرین فی سبیل الله و فی الله که بنای آدمیت را بر زمین محکم کرده اند ابراهیم و هاجر هستند که خانه شان قبله گاه خداپرستان عالم است که قبله محمدی نیز همین است که هجرت فی الله را به تمام و کمال رساند زیرا اصلاً نور دینش را

از عرب بیرون برد و تحویل عجم داد یعنی تحویل ضدش! و لذا همه یاران قائم آل محمد و آدمیت آخرالزمان غیر عرب هستند طبق روایات مکرر از نبی اکرم و علی مرتضی! و اصلاً غیبت امام دوازدهم نیز بیانی دیگر از این خودبراندازی نژادی – عربی است. یکی از اتهامات مگوی حلاج هم عجمیت است در نزد اعرابی که محاکمه اش کردند زیرا عظمت وجودی او، حقارت نژادپرستی عربی را عیان می کرد از بغداد تا قم، از عباسیان تا اشعریان!

۱۸۸۹- آدم بودن یعنی عدم خود را مظهر وجود خود دانستن و به این امر ایمان داشتن و بر این ایمان همه عمر را بکار بستن در مسیر امر خدا! از این منظر، عدم مصدر و تأویل آدم است و عدمیت و آدمیت امر واحدیست! و اینست که دار، منبر فصل الخطاب آدمیت است چه دار حسین بن علی یا حسین بن منصور! و اینست که هر روحی از آدمیت که نازل می شود دارای ذات عاشورائی است و حلاجی!

۱۸۹۰- برای آدم شدن بایستی درد آدمیت داشت یعنی درد آدم نبودن! و این درد مستلزم یاد آدمیت است. ولی کسی که می خواهد خدا یا پیغمبر، امام، عارف، فیلسوف، نابغه، منجی و ... شود هنوز درد آدمیت در او پیدا نشده است و اینها همه درد ابلیسیت است و بازی و هوس و ماجراجوئی و استکبار است و ابلیسی ترین استکبار و میل به نابودگری!

۱۸۹۱- طبق کلام امام صادق(ع) در الهفت، هر کودکی در لحظه به دنیا آمدنش با امام زمانش محشور شده و از او روح آدمیت می یابد چه از شجره کافر باشد یا مؤمن! بنابراین هر کودکی هم دارای روح آدمیت است و هم کفر و ظلمت شجره ای که از آدم ابوالبشر به ارث برده است به انضمام کفر و شقاوت نژاد خودش و یا ایمان موروثیش، که این بستگی دارد به والدین و نژادی که در آن بدنیا آمده است. پس در هر صورت هر بشری از بدو تولد دارای یک هویت شدیداً دیالکتیکی است یعنی ال لا هی است بخصوص اگر در عرصه آخرالزمان به دنیا آید. و این دیالکتیک دال بر قلمرو اختیار و انتخابی است که از کفر مطلق تا ایمان خالص در وجود اوست و دقیقاً از همین روست که هر کسی در نزد خداوند مسئول انتخاب و اعمال خویشتن است. که این اختیار و انتخاب از همان دوره کودکی در نفس هر کسی حضور دارد که البته تدریجاً بر قوه فعالیتش افزوده میشود. این حقیقت امروزه در روانشناسی بالینی کودک نیز به اثبات رسیده است که کودکان نیز دارای انتخاب و اختیار باطنی هستند و این همان حضور فطرت خدا در بشر است. بنابراین کسی که از همان دوران کودکی و نوجوانی برحق وجود و فطرت الهی خود استقامت می ورزد زودتر مشمول نصرت الهی و یاری ارواح طیبه امامان و مرسلین قرار می گیرد. زیرا اگر چنین نبود اصلاً مسئله تعلیم و تربیت کودکان امری مهمل می گشت زیرا تعلیم و تربیت وقتی ممکن است که در کودک و نوجوان قوه تشخیص حق و باطل و نیز قدرت انتخاب بین این دو وجود را داشته باشد که دارد. وگرنه طبق برخی از فلسفه های جدید، سرنوشت همه انسانها معلول شرایط جبری حاکم بر خانواده و نژادشان است. که از این منظر هیچ کسی مسئول سرنوشت خود نخواهد بود و این فلسفه ای کافرانه است همانطور که خلاف حقیقت است. در اینباره حجتهائی فراوان در حیات بشری و نیز در تاریخ وجود دارد که یکی از مشهورترین این حجتها سرگذشت حضرت یوسف(ع) است که از آغاز نوجوانی در مهد کفر و فسق و فساد و طاغوت پرورش یافت و حضرت موسی(ع) نیز حجت دیگریست. ولی اگر بخواهیم نبوت و رسالت آنها را توجیه فلسفه جبر قرار دهیم آنگاه آگاهانه کفر خود را برگزیده ایم. ولی بعنوان مسلمان اگر کتاب خدا را قبول داشته باشیم بر جبر نبوت خط بطلان می کشیم زیرا خداوند بارها به پیامبران برگزیده اش نیز اخطار میدهد که اگر به خطا بروند، نبوت و ایمانشان را از دست می دهند که متأسفانه بسیاری از مسلمانان جبر پرست این سخنان خداوند را خطاب به پیامبرانش نوعی تعارف به حساب می آورند در حالیکه در همین قرآن کریم شاهد تنبیه الهی برای برخی از پیامبران هستیم همچون ایوب(ع)، یونس(ع) و خود حضرت یوسف(ع) که بدلیل تقاضای عفو از غیر خدا آنهم در قبال گناه ناکرده محکوم به هفت سال دیگر محبوسیت از جانب خداوند شد.

۱۸۹۲- چه بسا پیامبرزادگان کافر و چه بسا پیامبران کافرزاد! به مانند کنعان پسر نوح(ع) و ابراهیم(ع) پسر آذر بت تراش. و اگر تکالیف شرعی و حقوقی جزائی دین بر کودکان و نابالغان تعلق نمی گیرد نه بدلیل عدم فرقان و تشخیص بین حق و باطل بلکه بدلیل عدم توانائی عملی جهت به فعل در آوردن انتخاب است. پس آدمیت از بدو تولد در همه آحاد بشری حضور دارد ولی متأسفانه بسیار اندکند که آدمیت را برگزینند و بر آن مقاومت و مداومت ورزند چرا که اکثریت

خانواده ها و مردمان کافرند و لذا با آدمیت می جنگند. پس حفظ آدمیت نیازمند جهادی بی امان است. پس اگر ما نیز در حدود پنج سالگی مشمول نزول نخستین روح بوده ایم مطلقاً امری خاص و استثنائی نبوده است و از آنجائی که ما بر روح آدمیت استقامت ورزیدیم توانستیم همه این نشانه های الهی را از دوران کودکی بیاد آوریم و کم نیستند کسانی که چنین تجربیات روحانی را در دوران کودکی و نوجوانی دریافت کرده اند ولی بدلیل عدم تعهد و وفایشان به این روح و تجربیات معنوی بکلی از یاد برده اند و چه بسا آگاهانه آن را از حافظه خود طرد کرده اند تا آسانتر به کفرشان ادامه دهند. که درستی این ادعا را از بسیاری از خوانندگان آثارمان شنیده ایم که پس از مطالعه این معارف و به خود آمدن، بسیاری از این حوادث روحانی را در گذشته خود به یاد آورده اند. پس اگر بخواهیم آدمیت را امری جبری یا ژنتیکی و منوط به جبر مشیت الهی بدانیم آشکارا در جناح شیطانیم و شیطان را برگزیده ایم که تنها دشمن قسم خورده آدمیت است.

۱۸۹۳- واضح ترین نشان آدمیت مادرزادی همه آحاد بشری همین است که بر روی دوپای خود ایستاده و روی به آسمان راه می رویم و از پروردگار خود صاحب صورت هستیم و شاید این آیه بیش از هر امری همین حق را به ما متذکر می شود که: هر کسی بر شکل و شمایل خود عمل می کند! مگر اینکه به اراده خود بخواهد بر خلاف این صورت عمل کند یعنی بر خلاف شنیده ها و دیده ها و بوئیده ها و چشیده ها و ... . زیرا همه اینها اعضا و حواس خداوند است که به ما اعطا فرموده است: "از نزد خود به آنها چشم و گوش و دل دادیم ولی هیچ بکارشان نیامد پس کر و کور و لال شدند." قرآن کریم- و این بدان معناست که حتی آدمیت هم امری اختیاری است آدمیتی که همان ظهور الهیت بر زمین است. و مسخ حاصل انتخاب نکردن این آدمیت است. پس اهالی مسخ نیز راضی به همان چیزی هستند که شده اند که انکار و گلایه شان نیز از کفر و دروغشان است.

۱۸۹٤- آدمیت عین پذیرش الهیت در عرصه عدمیت زمین است. و این یعنی دعوی وجود کردن در عین عدم! این همان اللهیت است: ال لا ه! که "ال" وجود است و "لا" هم عدم است و "ه" همان ادعا و افتخار به چنین وضعیتی است که آدمیت نام دارد! این کاملترین و دقیقترین و ساده ترین معنای آدمیت است به برکت روح امّ الکتاب! اگر در همین معنا بمانی برای آدمیت تو کفایت لازم را دارد! آدمیت بگونه ای تبیین و معنا گشت که در تاریخ آدمیت سابقه نداشته است و این آدمیت هفتم آخرالزمان است که آدمیت ارحم الراحمینی است. پس بدان که آدمیت آسانترین و ارزانترین راه و روش زندگانی است و این برای کسانیکه ارزش را در سختی و گرانی میدانند نـاممکن می آید که امیدواریم شما از این جماعت نباشید یعنی طالب و لایق ارحم الراحمین باشید. این توصیف از آدمیت را به تفصیل در کتاب "هستی بایستی" بیان کرده بودیم یعنی دعوی حق نمودن در غایت شکست و فقر و نیستی! که این دعوی برای خویشتن است نه غیر! که این دعوی بمعنای مطالبه نیست بلکه عین حق محقق است که به عرصه ظهور میرسد.

۱۸۹۵- این آدمیت برخاسته از قلب اسلام و مکتب امامیه است که امامان شیعه اسوه های این حق هستند یعنی حق وجود در عدم و حق کمال عزت در اشد ذلت حاکم بر آنها! و چون این معنا درک نشده لذا تشیع عامه را مذهب اصالت عزا و اشک و رقّت بر ذلت امامان می یابیم که در نماد اجتماعی چیزی جز مکتب روضه و تعزیه و سینه زنی و قفل زنی و قمه زنی تا سرحد خودکشی نیست. و عجبا که این مذهب و مکتب را روضه شهداء می نامند یعنی بهشت شهداء و امامان! عجب بهشتی؟! بهشت اشک و خون و ناله و ذلت و خودزنی برای بدبختی و حقارت امامان!؟ لابد اگر امامان با آن ذلت نمی زیستند و کشته نمی شدند ما شیعیان همه به جهنم می رفتیم! آیا این همان مسیحیت بنی اسرائیلی نیست؟ همانطور که عمده آداب و ابزار تعزیه شیعه برگرفته از تعزیه های مسیحیت برای عزای مسیح بوده است که وزیر روضه خوانی دربار صفویان در سفری به اروپای شرقی به ارمغان آورد و فقط اشکال صلیبی را تزئین کردند تا خیلی رسوا نباشد!

۱۸۹٦- آیا براستی چرا تنها کار و خلاقیت و بدعت فرهنگی حکومتهای به اصطلاح شیعی در تاریخ فقط همین روضه خوانیها و تعزیه ها و علم گردانیها و ساز و دهل و نقاره و خودزنی ها و بازآفرینی مقتل کربلا بوده است و گریه و حسرت و اندوه بر بدبختی ائمه و در رأسشان امام حسین(ع)؟! از آل بویه که بزودی هویت دروغین خود را آشکار کردند

و دعوی برپائی حکومت ساسانی را نمودند و شاهانش عده ای دائم الخمر و بچه باز از آب درآمدند تا صفویان که به مراتب بدتر از آنان بودند و تا قاجار و به امروز که از شیعه گری عامه مردمان و حاکمان جز همین مراسم تعزیه و خودزنی و گریه و زیارت نامه خوانی و روضه خوانی و مذهب اصالت ذلت و زار باقی نمانده است. آیا این مذهب نبرد با آدمیت امامان نیست و آدمیت خودمان! و هولناکتر از همه اینها جعل احادیثی از امامان که شیعیان را امر نموده اند تا به ابد بحالشان بگریند و اشک بریزند تا به بهشت بروند و از بابت هر قطره اشک و خونی، طبقه ای از بهشت و گروهی از حوریان و غلامان نصیبشان گردد! آیا براستی این مذهب ابلیس نیست که تنها خصم آدمیت است؟ این حکومتهای به اصطلاح شیعی اگر چنین نمی کردند نمی توانستند بر شیعیان حکومت کنند! بر کسانیکه اسوه و حجت و امام آدمیتشان کسی چون علی و حسین است چگونه می تواند به زر و زور و تزویر و زار حکم راند الا اینکه این امامان را اسوه های ذلت و بدبختی و زار معرفی کرد که بایستی تا ابد بحالشان خون گریست! چنین امامانی چگونه می توانند پیروان خود را به آدمیت سرفراز و رستگار و مفتخر سازند! این شیعه عباسی و آل بویه و اشعری و تیموری و صفوی و قجری است که آداب و ابزارش از همان آغاز از فرنگ آمده بود. این همان شیعه انگلیسی است. قبلاً نشان دادیم که نخستین کسانیکه تئاتر تراژدی یونانی در لباس مسیحیت را وارد اسلام کردند معاویه و عمرعاص بودند. پس این همان شیعه اموی است تئاتر اموی از برای شیعیان و علویان!

۱۸۹۷- از امام علی(ع) و امام باقر و صادق(ع) مکرراً روایت شده که: "مرگ ما و کشته شدن ما، مرگ و کشته شدن نیست" این سخن ما را به یاد کلام الهی در کتابش می اندازد که "مسیح را نه کشتند و نه بر دار کردند بلکه امر بر آنها مشتبه شد" امام صادق در الهفت نیز مکرراً تصریح می کنند که خداوند محال است که اولیای خود را به تیغ و شکنجه اشقیاء بسپارد! پس اساس این تعزیه ها و روضه ها و گریه پرستی از منظر معرفت امامیه، باطل و ناحق است. و بیهوده نیست که این نوع روایات ائمه را بکلی انکار می کنند زیرا مذهب شیطانی اصالت عزا و خودزنی را باطل می سازد! شیعه مذهب عزاپرستی نیست بلکه مکتب جهاد و شهادت است جهت حراست از عزت و شرف انسانی – الهی خویش جهت دفاع از آدمیت!

۱۸۹۸- پس شیعیان حقیقی، روضه خوانها و قمه زنها نیستند بلکه عارفان شب و مجاهدان روز هستند که امروزه بر علیه طاغوت یونانی و بنی اسرائیلی و امویان سعودی و عباسیان تکفیری در سراسر جهان مبارزه می کنند تا از حریم آدمیت دفاع کرده باشند و آدمیت خود را از دست ندهند! تشیع، مذهب حفظ و حراست از آدمیت است!

۱۸۹۹- مذهب روضه و تعزیه در وجه حکومتی همان شیعه عباسی است و در وجه عامیانه هم شیعه اهل کوفه است. اکثر خلفای عباسی یک روز به دست و پای امامان می افتادند و گریه و زاری و طلب مغفرت میکردند و از آنان میخواستند تا برجای آنها بر تخت خلافت بنشینند و روز بعدش نقشه حبس و قتلشان را میکشیدند! کوفیان نیز همینگونه بودند. روزی که حضرت زینب از اسارت به منزل بازگشت شاهد گروه کثیری از مردم بود که مویه کنان بر سر و صورت خود می زدند و برای ادای تسلیت و همدردی به منزلشان می آمدند که پرسید: پس اشقیای نینوا چه کسانی هستند!؟ یکی از همراهان حضرت گفت: همینهایند!

۱۹۰۰- آدم بودن یا نبودن! مسئله اینست! کل مسئله این نوع شیعیان اینست که آدمیت را دیده اند و می شناسند ولی انتخاب نمی کنند و بجای انتخاب آدمیت، گریه و زاری می کنند و بر سر و سینه می زنند تا از آدم بودن معافشان کنند! مذهب امامیه، مکتب انتخاب است بین آدم بودن و نبودن! زیرا امامان شیعه اسوه های آدمیت هستند! شیعه عزا مخلوق ماندن در نفاق بین بودن و نبودن است. و این نفاق شاهراه ورود ابلیس است! زیرا کسی که نمی خواهد آدم باشد چاره ای جز شیطان شدن ندارد. او شیطان بودن را انتخاب نمی کند بلکه بواسطه شیطان انتخاب می شود.

۱۹۰۱- هر کسی که حجتی از آدمیت را دید و درک نمود بر آستانه شیعه شدن قرار می گیرد در انتخاب بین آدم بودن یا نبودن! تشیع و مذهب امامیه، تنها مذهب و مکتب آخرالزمان برای جهانیان است مذهبی بطول عمر پنجاه هزار سال! و این طویلترین و آخرین مذهب آخرالزمان در هر یک از ادوار جهان است. و شیعه حقیقی کسی است که آدمیت و جهانیت

این مکتب را درک کند. شیعه مذهب آدمیت است و لذا قلب و غایت همه مذاهب و مکاتب تاریخ است. و کسی که حقیقت همه مذاهب و مکاتب را در خود نیابد هنوز شیعه کاملی نشده است.

۱۹۰۲- امامان شیعه هر یک اسوه ای از آدمیت در شرایط متفاوت عدمیت هستند و یازده جلوه از آدمیت را در یازده موقعیت عدمی به عرصه ظهور رسانده اند که علی(ع) جامع همه این آدمیت هاست که در همه انواع یازده گانه عدمیت به اشد عزّت و حقیقت به وجود الهی ظاهر شده است و مظهر اسم العلی در آفرینش از عدم گشته است و لذا قیامت هفتم را بنا کرده است و ظهور تمام و کمال آدم هفتم است که کاملترین آدم همه دورانهاست.

۱۹۰۳- امام صادق(ع) می فرماید مؤمنان ما در دو بلای عظیم امتحان میشوند و خالص و موحد می گردند: زندان تن و زندان طاغوت! این همان حبس و حدّ وجود در عدم است. حبس در بدن و حبس در نظام اجتماعی (ناس)! زیرا بدن محکوم به مرگ و فناست و دائماً بسویش در حرکت است و اکثر مردمان هم به رهبری طاغوت، عدمی و عدم پرست هستند زیرا بی خود و بی خودی پرست هستند! زیرا بنده هستی در غیرند! ولی مؤمنان بواسطه روحی که یافته اند صاحب وجود و مقیم در خود شده اند و اصلاً ایمانی جز بدین طریق حاصل نمی آید. زیرا ایمان یک اعتقاد صرفاً ذهنی نیست بلکه اتصال روحی با پروردگار است. و این همان گوهره آدمیت است و وجود الهی! و این روح حبسی (بقول امام باقر) در این زندانهاست که بخود آمده و از نسیان و مدهوشی خارج می شود و الهی می گردد یعنی از زندان نجات می یابد که این نجات و خروج توأمان با نزول و عروج روح است روحی دگر و برتر که بر این روح قدیم موروثی از آدم(ع) فرود می آید. و این ارواح منزله همان ارواح آدمهای کامل ادوار پیشین است که به یاری می آیند به اذن و امر الهی! این ارواح با انبیاء از بیرون سخن می گفتند (وحی) ولی در مؤمنان آخرالزمان مقیم می شوند. و ده روح کلی هستند که آنها را عاشورائی خواندیم به نقل از ام الکتاب که هم بمعنای دهگانه است و هم حسینی! چرا که حسین تنها امامی است که با هیچ نظام طاغوتی بیعت نکرد و نیز امام دوازدهم که از بدو تولد بر غیبت وارد شدند! و لذا روح حسینی، روح رهائی از طاغوت آخرالزمان است طاغوت استکبار و تکنولوژی!

۱۹۰۴- حسین، روح آدمیت آخرالزمان است چرا که فقط در آخرالزمان است که طاغوت واحد جهانی بر کل اقوام بشری حاکم می شود و هیچ کس را در خارج از استکبار و ستم و اسارت خود باقی نمی گذارد و آحاد بشری در سیطره بلاوقفه شیاطین انسی و جنی قرار می گیرند بخصوص شیاطین آریلی! و حسین روح آزادیبخش آدمیت در چنین عرصه ای است: حسین نور هدایت و سفینه نجات است. (رسول اکرم (ص))-

۱۹۰۵- در کتاب "صحیح مُسلم" از ارکان حدیث اهل سنّت به نقل از رسول خدا(ص) چنین آمده است: "پس از من پیشوایانی بیایند که به هدایت من راه نجویند و روش مرا آئین خود نسازند. بزودی مردانی برای حکومت قیام کنند که دلهایشان شیطان باشد و ظاهرشان انسان. پس شما مسلمانان بایستی مطیع و تسلیم هر حاکمی شوید و اگر هم شما را در هم کوبید و اموالتان را غارت کرد باز هم او را اطاعت کنید." و تقریباً همه باصطلاح امامان اربعه اهل سنت نیز دارای چنین باوری هستند که از باب نمونه این کلام احمد بن حنبل است: "حرف شنوی و اطاعت از رهبران و امیر مسلمانان چه نیکوکار باشد و چه فاجر در هر صورت واجب است. چه حکومتی که با رأی مردم بقدرت رسیده باشد و چه به زور شمشیر، چه صالح باشد و چه فاسق تا روز قیامت بایستی از او اطاعت شود و پشت سرش اقامه صلوة گردد. و هر که چنین نکند بدعت گزار و مخالف سنّت رسول الله است." اینگونه بود که همگی بر بدعت و ارتداد حسین(ع) فتوا دادند و او و خاندانش را قتل عام نمودند. البته می دانیم که بسیاری از بانیان نخستین فقاهت شیعه اثنی عشری نیز کمابیش بر همین باور اهل سنّت هستند همچون شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ مفید، صدوق، نجاشی و امثالهم که از نخستین کسانی بودند که با خلفای جدید عباسی بیعت می کردند و تبریک می گفتند و قصیده می سرودند و با دل و جان در دربارهای فاسق خدمت می کردند، به این اعتبار که اکثر ائمه اطهار نیز با این خلفای جور بیعت کرده بودند. بدون توجه به این حقیقت که این امامان هر یک در عصر حیات خود حتی ده نفر شیعه مؤمن هم نمی یافتند و لذا اگر ائمه ما اکثراً با این خلفا بظاهر بیعت نمی کردند همه علویان قتل عام شده و نسلشان برافتاده بود همانطور که پس از واقعه کربلا یک نسل کشی کامل از علویان بمدت نیم قرن در جریان بود. با توجه به این حقایق و حقایق دیگری که

قبلاً درباره قیام حسینی تبیین نمودیم، عمل و روح حسینی، اقدامی در ورای اسلامیت و شیعه گری عامه است، همانطور که همه وقایع آن روزگار نشان میداد که خروج حسین(ع) از مراسم حج در مکه بظاهر یک خودکشی جمعی بود. همانطور که طبق گزارش تاریخ، مؤمنین و علمای بزرگی چون ابن عباس و عبدالله بن عمر در بیابان نینوا خود را به حسین(ع) رسانده و این حقیقت را به او تذکر دادند که این قیام حسین خودکشی مسلم است و حسین(ع) با همه احترامی که برای این دو نفر قائل بود به آنها فرمود: آنچه که شما درباره اش مرا نصیحت می کنید عین حقیقت است ولی من امر برتری در پیش دارم. که این امر برتر همانا در آخرالزمان آشکار گردیده است. و اینست که حتی بسیاری از علمای منصف تر اهل سنت که بطور کلی حق را به حسین(ع) میدهند و یزید را کافر و فاجر می خوانند نهایتاً می گویند: "حسین به تیغ شریعت جدّش کشته شد." و بدینگونه حسین را هم شهید می خوانند هم خطاکار! و اما عبدالله بن عباس که از کهن سالترین باقیمانده خاندان عبدالمطلب و از نوابغ اصحاب رسول خدا(ص) و از کاتبان وحی و حافظان و تأویلگران قرآن بود که در کنار رسول خدا(ص) و علی(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) قرار داشت و همواره در قبال هر سه امام به هنگام امتحان امامت میدان را خالی می نمود و به جای آن به اشک و ناله می پرداخت در لحظه خداحافظی از حسین(ع) در صحرای نینوا در حالیکه حسین را در آغوش گرفته بود و میگریست چنین گفت: "حسین جان، خود و خاندانت را بیهوده به کشتن مده و ما را روسیاه مکن." یکبار دیگر درک می کنیم که انقلاب و روح حسینی، معطوف به امری ورای اسلام و تاریخ است یعنی یک امر آخرالزمانی است و مربوط به قلمرو رجعت است تا نگذارد که آدم و آدمیت در فتنه های آخرالزمان نابود شود. و این همان اصل امامت است که نور آدمیت است که در هیچ امامی همچون او به عرصه ظهور نرسیده است. و اینست که شاهدیم تنها ماجرائی که از صدر اسلام همچنان باقیست و بلکه به تازگی عود کرده است و کل جهان اسلام و بلکه اهالی زمین را به خود مشغول داشته، ماجرای حسین(ع) است که فقط در همین نیم قرن اخیر بیش از هزار جلد کتاب در اینباره در سراسر جهان تألیف شده است و حتی سرخپوستان آمریکا نیز در اینباره تحقیق می کنند و کتاب مینویسند در حالیکه چه بسا حتی نام اسلام و پیامبرش را نشنیده اند ولی حسین را به نام "خوزه" می شناسند.

۱۹۰۶- عاشورا و کربلا آن زمان و زمینی است که آدمیت آخرالزمان را می پرورد و از نابودیش محفوظ می دارد. زیرا فتنه های آخرالزمان کارگاه نابودی آدمیت و بلکه حیوانیت و حتی نبات و جماد است که ارکان حیات آدمی هستند. و این سخنی از حسین(ع) خطاب به حرّ است که از جدش رسول خدا روایت می کند: "ای مردم پیامبر خدا گفت هر کس زمامدار ستمگری را ببیند که حرامهای خدا را حلال می کند و پیمان خدا را می شکند و بر خلاف سیره رسول خدا بر بندگان خدا با ظلم و عداوت حکومت می کند اگر در سخن و عمل شورش نکند خداوند او را بسرعت در جهنم سرنگون می سازد." (به نقل از تاریخ طبری)- پس درک می کنیم که قیام حسینی بر خلاف سنّت محمدی نبود بلکه در ادامه و تکمیل و جهش آن بود و اگر این جهش را درنیابیم اصل آن سنت را هم درنخواهیم یافت زیرا قیام کربلا بر حسب ظاهر نه به نفع دین مسلمین تمام شد و نه دنیایشان. فقط کافیست که تاریخ بعد از کربلا را تورقی کنیم که موجب اقتدار و استمرار صد چندان امویان گشت و علویان بمدت نیم قرن از روی زمین حذف شدند و به زیر زمین رفتند. و نسبت علوی گری به هر کسی تعلق می گرفت خاندانش به باد می رفت. و پس از امویان هم که نوبت عباسیان شد که در روز روشن امامان را حبس می کردند و می کشتند در حالیکه کمترین ادعا و فعالیتی نداشتند. بنابراین اگر شیعه نتواند عزت و شرف آدمیت را از روح حسین دریابد تبدیل به شیعه ضد حسینی می شود که فقط از ذلت و حقارتش تغذیه می کند بر مبنای قصه های دروغی که از واقعه کربلا در تعزیه ها و روضه خوانیهایش تولید می کند و سالی یکبار حسین و اهل بیت و یارانش را می کشد تا همه گناهانش بخشوده شود و به بهشت رود، که این شیعه شیطانی است که هنوز هم در جهان تشیع حاکمیت و رسمیت دارد وقتی که مرجع و زعیم شیعه در عصر پهلوی، مصدق و نهضت ملی و ضد استبدادیش را کفر و الحاد می خواند و کودتای آمریکائی را بر علیه دولت مردمی مصدق، تقدیس نموده و نخستین کسی است که به شاه در بازگشت به ایران تبریک می گوید و او را شاه شیعه و مدافع اسلام ناب می خواند. این همان شیعه ای است که شیعه بودنش را جز در ذلت و حقارت خود درک نمی کند این تشیع روضه و عزاست. که مولود اتحاد خلفای عباسی و شاهان ایرانی و ملایان وابسته به دربار است یعنی مثلث زر و زور و تزویر که به زار انجامیده است تشیع زار!

۱۹۰۷- اینست که خلق جدید انسان و ظهور انسان کامل و آدمیت در آخرالزمان تماماً حاصل نزول روح عاشورائی است در ده مرتبه! و این همان رجعت حسین است که حاصل ده روح الهی برای طالبان آدمیت است. اینست که حسین را

وارث آدم خوانده اند رسول خدا و همه ائمه هدی! و این تنها روحانیت و عرفانیت و آدمیت و الهیت ممکن برای انسان آخرالزمان است و همه راه و روشهای غیر از این دام و توهم و شیطان است. بدان! "سوگند به آنکه مرا به حق به رسالت برانگیخته براستی که حسین بن علی در آسمان بزرگتر از آن است که در زمین شناخته میشود هر آینه بر سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته شده است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است و پیشوای خیر و برکت و عزت و افتخار و دریای علم و گنجی لایزال است که برای آینده اندوخته شده است..." رسول اکرم(ص)- یعنی حسین، علم آینده بشریت است یعنی علم آدمیت آخرالزمان! و لذا در آخرالزمان بانی رجعت و سلطان آن است از برای برپائی آدمیت آنگاه که هیچ اثری از آن باقی نمانده است و اینست که در این فرج و نجات و قیامت از امام مهدی جدائی ناپذیر است. یعنی مهدی، هادی پیروان مکتب حسین است و آنانکه حامل روح عزت و شرف حسینی هستند و نه پرستنده ذلت و حقارت حسینی! ذلت و حقارت خودخواسته و مفتخرانه به اسم حسین! این حسین هولناکترین ایده ابلیس در اندیشه شیعه است. این حسین ضد حسین است. این حسین، مولود عباسیان و آل بویه و صفویان برای شیعیان است. بی تردید خود این خلفا و شاهان و ملایان به چنین حسینی کمترین باوری ندارند. و لذا شاهدیم که حتی این ملایانی که چنین حسینی را اختراع کرده اند (حسین روضه و مرثیه و قمه) خودشان بسیار بندرت در این نوع مراسم حضور می یابند و سینه میزنند الا به نوازش و نمایش گریه! بقولی تعزیه و روضه توریه ای! یعنی تئاتر تعزیه و اندوه! که امروزه موسوم به تئاتر و سینمای مقدس و حسینی است؟! این دیگر خود دجال است و شیعه تئاتری! زیرا بسیاری از علما، حسین و واقعه کربلا را کفاره معاصی امت و بخصوص شیعه میدانند در حالیکه چنین شیعه ای کفاره شیعه نبودن خویش است و کل مراسم تعزیه و روضه و قفل زنی و قمه زنی و ... نماد این کفر و کفاره است نسبت به آدمیت حسین و ناآدمیت خویش! این شیعه بقول امام صادق(ع) در هدایةالکبری، با نخستین امتحان امام زمان در عصر ظهورش از ادعای شیعه گریش توبه می کند و به دشمنان امام می پیوندد با نخستین معجزه ای که از دشمنان امام بروز می کند بقدرت خود امام! یعنی شیعه شفاعت پرست و معجزه بازی که با هر قطره اشکش بهشت را می خرد و می فروشد! یعنی شیعه توریه ای که برای هر دروغی یک مشابه راستکی ابداع می کند و برای هر راستی یک مشابه دروغکی!

۱۹۰۸- و اما آنانکه حسین را خدا می نامند و میگویند لا اله الا حسین و زینب و... بمراتب شیطان صفت ترند اگر بدانند و امیدواریم که ندانند که چه میگویند! زیرا از این طریق مسئولیت حسینی زیستن و زینبی زیستن را در تنگناهای آخرالزمان از خود سلب می کنند زیرا از نظر اینان فقط خدا می تواند در محاصره کامل دوست و دشمن اینگونه عزیز و پاک بماند!؟ و اما این مدعیان کاذب یا دیوانه کارشان همان خودزنی است پیش از اینکه با دشمن روبرو شوند یعنی هاراگیری (خودکشی سامورائی)!

۱۹۰۹- همانطور که رسول اکرم(ص) فرمود، حسین ذخیره علم خدا برای آینده بشریت است. همانطور که امروزه دیگر نمیتوان قیام به شمشیر نمود زیرا سائرین صاحب موشکها و بمب های اتمی و نوترونی و شیمیائی و میکروبی و لیزری هستند و مؤمنان را حتی در اتاق خوابشان هم تحت نظر دارند و لذا کمترین حریمی برای آدم ماندن در بیرون باقی نمانده است و جز درون راهی نیست. و حسین آن روح و علم نورانی است که بر قلوب مؤمنانش می نشیند و حفظشان می کند و آدمیت را برایشان تضمین و تأمین میسازد. و اینست معنای رجعت حسینی! پس نباید در انتظار رجعت جسمانی حضرتش بود و بلکه حتی در ماهیت قبر ایشان هم هزار افسانه در تاریخ وجود دارد که محققین شیعی درباره اش همه سرگردانند زیرا گروهی معتقدند که سر آن حضرت در مصر دفن شده، انگشتانش در شام و دستانشان به افغانستان برده شده و... و گروهی دیگر خبرش را در هندوستان و تبت میدهد و برخی هم در کردستان ایران یا لبنان و ...!؟ و این خود دال بر عبرت عظیمی از برای شیعیان است که اندکی تأمل و تفکر نمایند! که مشابه همین افسانه ها درباره قبر حضرت علی(ع) وجود دارد و نیز سائر ائمه! اگر حسین نور هدایت است پس باید بدنبال نورش باشیم نه گورش! گور پرستی شیعه نیز تتمه روضه پرستی و عزا پرستی و خودزنی شیعه است و پرستش امام مرده و قتال با امام زنده! آیا براستی چرا امام زمان در ظهور، نخستین کاری که می کند ویرانسازی مساجد و معابد است؟

۱۹۱۰- اصل دین، توحید است و اصل اسلام بعنوان دین آخرالزمان هم خاتمیت است و اصل مذهب شیعه بعنوان قلب و باطن اسلام هم امامت است. و اینها اصول ذاتی ادیان و مذاهب هستند که تقریباً علمای همه این مذاهب بر این باورند که

تقلید در اصول اعتقادی جایز نیست و بلکه حرام است. پس اسلام و تشیع موروثی همان مذهب کفر است یعنی آئین و عقاید آباء و اجدادی! پس تحقیق و تعقل و معرفت در این سه اصل بر هر اهل دین و مسلمان و شیعه ای واجب است پس هر کسی حق دارد تا باورهای موروثی خود در این امور را مورد سئوال و تردید و تحقیق قرار دهد. و برای ما بعنوان شیعه، مسئله امامت و امام شناسی و بخصوص حسین شناسی در محور این حق قرار دارد. همانطور که مجموعه معارف ما بطور خلاصه بر محور تحقیق و تعقل در باب توحید و خاتمیت و امامت قرار گرفته است که بنظر ما هر سه یکی است در سه وجه: وجه عقلانی، عملی و روحانی!

۱۹۱۱- حسینی بودن در آخرالزمان عصر ما، قیام به شمشیر نیست بلکه قیام به روح است قیام به قلم است قیام به عقل و ایمان و عرفان و نور توحید است قیام به آدمیت است بر علیه تمامیت طاغوتی که در جهان مدرن در جریانی واحد است تحت عنوان هزاران مذهب و مکتب که جملگی در استکبار و تکنولوژیزم مشترکند و نژادپرستی! در قیامت آخرالزمان فقط حسینیان روحانی، جان و دل و ایمان سالم بدر می برند! یعنی آنانکه با روح حسین محشورند در درون و به نور امام زمان ملحقند در بیرون! و اینان از گروه مجاهدین هستند و نه قاعدین چه سنی و چه شیعه! چه مسیحی یا بودائی و غیره! یعنی کسانیکه برای حفظ عصمت و عزت و شرف انسانی خود جهاد کرده و طالبانش را نیز یاری کرده اند و تسلیم دروغ نشده اند و به فطرت الهی خود وفا کرده اند و به انتظار روح حسینی و نور امام زمان لحظه شماری کرده اند. هیچ کس به صرف زیارت و زیارت نامه و دعای توسل و فرج و کمیل و چله نشینی و ورد و تلاوت قرآن و امثالهم به کمترین فرج و گشایش روحانی از جانب ائمه معصوم نائل نیامده است الا اینکه این دعاها و عبادات به عنوان پشتوانه مجاهدت و هجرت و تحقیق و معرفت باشد.

۱۹۱۲- قبلاً طبق روایات و گزارشات کثیری دانستیم که همه ائمه هدی و حتی علی مرتضی(ع) و محمد مصطفی(ص) در شوق دیدار قائم اشک می ریختند و به نام و یاد او از جای برمی خاستند و برایش قیام می کردند و دست بر سر نهاده بسویش تعظیم می نمودند. از امام باقر(ع) نیز روایت شده که: اگر قائم را به بنی فاطمه معرفی کنم او را تکه تکه میکنند! یعنی سادات هاشمی و فاطمی مطلقاً تاب شناخت و پذیرش قائم را ندارند. رسول خدا هم در روایتی می فرمایند که: قائم ما در ظهورش خصمی شقی تر از بنی فاطمه ندارد!

۱۹۱۳- از این روایات و حقایق درک می کنیم که مسئله قائم امری بسیار برتر از ولایت ائمه هدی و مقام امامت و رسالت خاتم النبیین است و خود ائمه هدی و اصحاب سرّشان در همان عصر حیات ائمه، به جستجوی قائم و کشف قائمیت بودند! این یعنی چه؟ آیا قائم در عصر حیات ائمه(ع) و قبل از تولد امام دوازدهم نیز وجود داشته است؟ آیا قائم همان امام دوازدهم است؟ اگر چنین است پس چرا سائر ائمه چنین نبودند حتی علی(ع) که اصل امامت است و امام مطلق؟ آیا اینهمه حقایق و بعلاوه دریائی از روایات مربوط به ظهور قائم و قائمیت ما را وانمی دارد که در باورهای کلیشه ای و موروثی خود تجدید نظر کنیم و یکبار دیگر درباره اصلش بیندیشیم؟

۱۹۱۴- بی تردید قائمیت ناشی از امام دوازدهم است ولی ناشی از حضور جسمانی ایشان نیست بلکه برخاسته از غیبت ایشان است. غیبتی که به درجه نازلتری شامل سائر امامان نیز بوده است زیرا حقیقت وجودشان جز بر تعداد انگشت شماری عیان نبوده است. همانطور که حقیقت وجود امام دوازدهم در عصر غیبت هم همینگونه است.

۱۹۱۵- قائمیت، ظهور امام در غیر است یعنی در ابواب و حجتهایشان! و اصلاً ظهور همواره بر همین سنت است همانطور که ظهور پروردگار هم در خلقش آشکار شده و حضورش شناخته میشود یعنی در غیر او! دعای ندبه که بسیاری از شیعیان برای ظهور قائم می خوانند و فقط اندکی در آن تفکر می کنند بیانگر همین حقیقت است تا آنجا که بسیاری از علما و فقهای رسمی را بر آن داشته که اصلاً درباره درستی متن این دعا تردید کرده و آنرا جعلی بدانند. و تنها کسی که در تاریخ معاصر بر روی این نکته انگشت نهاد و آنرا بر علمای شیعه عرضه نمود و جز از یک نفر پاسخی نیافت، دکتر شریعتی بود! و فقط علامه شوشتری بود که به این سئوال شریعتی پاسخ مثبت داد و متن دعا را تصدیق نمود. زیرا متن این دعا درباره ماهیت قائم و ظهورش هیچ سنخیتی با باورهای عامه علمای شیعه و پیروانشان ندارد زیرا قائم را کسی معرفی می کند که در میان مردم حضوری علنی دارد و مشغول اشاعه حق و تعلیم هدایت است و

با همه فتنه ها و بلاها و خصومت خلق و حکام محاصره شده است ولی کسی او را قائم نمی داند و بلکه چه بسا او را یک مرتد و بدعت گزار می خوانند! "... ای پدر و مادرم فدایت و جانم سپر بلای تو باد (خطاب به قائم)... ای کاش میدانستم در چه جائی اقامت داری تا به حمایت تو برخیزم و از تو دفع بلا کنم... بر من سخت است که تو در محاصره بلاها و دسیسه ها باشی و من در آسودگی زندگی کنم... بجانم سوگند که تو غایب شده ای هستی که از میان ما نرفته ای بلکه ما تو را درک نمی کنیم... بر من سخت است که من فقط بر تو بگریم در حالیکه تو در میان خلق خار و ذلیل باشی! ... بر من سخت است آنچه که قرار است بر خلق و شیعیانت جاری شود بر تو فرود آید (بلاها و کفرانها)... آیا راهی برای دیدارت هست؟ ..." بخش هائی از دعای ندبه!

۱۹۱۶- از همه این حقایق استنباط می شود که هر امام زنده ای در عصر خودش دارای یک قائم بوده است که این همان راز امام ناطق و امام صامت است. یعنی قائم را می توان امام صامت دانست که امام باقر(ع) می فرماید اگر او را معرفی کند بنی فاطمه او را به قتل می رسانند! ولی همین صامت در عصر غیبت امام ناطق، به نطق می آید و اسرار و حقایق امامت را تبیین و تعلیم می نماید. و میدانیم که در همان عصر حیات ائمه هدی، گروههائی از شیعیان در اطراف برخی افراد (به درست یا نادرست) جمع می شدند و این افراد خاص را قائم می دانستند که محمد حنفیه پسر امام علی(ع) و اسماعیل برادر امام موسی کاظم از معروفترین این قائمان هستند و برخی هم ابواب و اصحاب سرّ ائمه را قائم می دانستند همچون جابر و مفضل جعفی و ابوالخطاب و امثالهم! منظور از ذکر این وقایع تصدیق یا تکذیب این افراد نیست بلکه درک وجود قائم و قائمیت است که از صدر اسلام زبانزد خاص و عام بوده و خود ائمه این حقیقت را معرفی کرده بودند که امروزه در عصر غیبت کل هم و غم شیعه را تشکیل داده است: قائم آل محمد! که این قائم در عصر غیبت در هر عصری آشکار می شود و سخن می گوید و چه بسا به قتل می رسد. و فقط آخرین قائم روی زمین در پایان آخرالزمان همان محمد بن حسن عسکری است که ظهورش قهار است و با این ظهور قیامت آن دوران برپا میشود و آن دوران به پایان میرسد پس از حکومت کوتاهی که در جهان برپا می کند و خود نیز کشته می شود و سپس زمین اهلش را می بلعد یعنی در خودش مسخ می کند! و دعای ندبه در جستجوی چنین قائمی است که بسیاری از علمای رسمی شیعه این دعا را منسوب به اسماعیلیه و زیدیه و غالیه و منحرفین(؟) می دانند و با اینحال اکثر شیعیان این دعا را با دل و جانشان می خوانند ولی افسوس که در معنایش تدبیر و تفکری ندارند! بسیاری از این دعاها اصلاً آدرس امام زمان و قائم را معرفی می کنند به زبان تأویل! همانطور که زبان امامان ما منطق تأویل است و اصلاً امامان قیام به تأویل کرده اند و قائمان آنها هم همینگونه اند! و این تأویل همان امریست که عامه علما و فقهای رسمی تکفیرش کرده اند و یا در قبالش سکوت گزیده اند.

۱۹۱۷- در حقیقت قائمیت همان قیام به تأویل است به نور امام زمان! که کمال این تأویل همان تجلی امام زمان در وسعت جهانی است. و مجموعه معارف ما، فرهنگ و عقل تأویل و قائمیت است جهت آماده سازی جهانی ظهور امام زمان! همانطور که شیطان و طاغوت، دوزخ را به علم تبدیل و بغی قائم ساخته است.

۱۹۱۸- اگر حق آفرینش که در ظهور بر غیر بنا شده است درک و تصدیق شود آنگاه قائمیت و مهدویت هم فهم میشود به مثابه ظهور امام در غیر خود از شیعیان خالص! بحث ناطق و صامت هم جز این نیست! این همان دیالکتیک تأویل و تجلی است که نور عقل توحیدی می باشد!

۱۹۱۹- و می دانیم که کل علت تکفیر و تقتیل امامان و قائمان محمدی در تاریخ از جانب طاغوت و ملایان مزدور، بر علیه تأویل بوده است. و الحمدلله امروزه در سطح جهان و بخصوص در جهان اسلام این حقیقت عیان و مسلم شده که هر کسی که بر علیه بیان حقیقتی دست به تکفیر و فتوای قتل بزند خود مظهر باطل و کفر است. و این پیروزی تاریخی علم تأویل بر علم تبدیل و بغی است. این پیروزی قائم و قائمیت امام است. و این پیروزی عقل توحیدی است که امامان شیعه بنایش کرده اند: تأویل! و شاهدیم که امروزه تکفیر مترادف خودکشی است! و تا زمانیکه علمای شیعه در نفاق عقیدتی خود نسبت به ولایت ائمه هدی جان می کنند یا در خطر سقوط در حقوق بشر آمریکا هستند و یا تکفیر! و این

دو روی یک سکه است! همه علمائی که از اسلام و تشیع و امامت جز فقاهت روائی – عباسی نمی شناسند دارای همین ماهیت بوده اند.

۱۹۲۰- پس دانستیم که بر اساس علم رجال و حدیث نمی توان درباره بزرگترین حادثه پس از رحلت رسول خدا یعنی قیام حسینی حکمی پیدا کرد که آنرا تقدیس یا لعن نمود. یعنی هم حدیث حسینی وجود دارد و هم ضد حسینی! و هر کسی می تواند مطابق رأی خودش به سراغ یکی از این دو دسته حدیث برود و رأی خود را تقدیس کند. همانطور همه کسانی که برای کشتن حسین به کربلا رفتند مقادیری از این احادیث نبوی را بر پرچمهایشان داشتند و لذا پس از قتل عام حسین و خاندان و یارانش نماز شکر خواندند. اگر درباره چنین حادثه سرنوشت ساز و تاریخی در صدر اسلام نمی توان به اتکای بر علم حدیث و رجال حکمی نمود چگونه می توان درباره مسائل آخرالزمان بر این اساس حکم کرد و تعیین تکلیف برای مسلمین نمود آنهم مسائل و حوادثی که هیچ سرنخی از آن در صدر اسلام و احادیث پیدا نمی شود. علم حدیث و رجال، نفسانی ترین و شیطانی ترین و نژادپرستانه ترین و ظلمانی ترین علمی است که در تاریخ اسلام پدید آمده است و قلمرو پیدایش عمده مفاسد و مظالم و جنایات مسلمین بوده است از هر دو جانب شیعه و سنی! و الحمدلله عمر تاریخی این علم بغی هم به پایان رسیده است. این علم، بزرگترین خصم و منکر اسلام و تشیع یعنی نور عقل محمدی بوده است که همان نور خاتمیت و امامت و فطرت الله در بشر است. و سپاس خدای را که در همه عمر معنویم مرا از ابتلای به این فساد و جنون مصون داشت و همین اواخر مرا بسراغ آن فرستاد تا حجت بر حدیث پرستان ضد عقل تمام شده باشد!

۱۹۲۱- قیام و خروج حسینی دو هدف و مرحله دارد که اولینش قیام بر طاغوت و خروج از آن است که با خلافت یزید و قصد بیعت ستانی به زور از حسین شروع می شود که موجب خروج حسین از مدینه می گردد. و مرحله و هدف دومش خروج از مردم و اسلام تنزیلی – عرفی – شرعی است که با خیانت اهل کوفه آغاز می شود و منجر به خروج حسین از مراسم حج در مکه می گردد آنهم با شمشیر عریان در کنار خانه خدا که آشکارا عملی خلاف سنت و شرع و عرف بود و این قیام تأویلی است که همان ظهور حق امامت می باشد! پس از باخبر شدن از خیانت کوفیان و کشتن سفیرش مسلم بن عقیل قصد ترک عراق می کند و راهی ایران است و همسرش شهربانو را هم پیشاپیش به ایران گسیل داشته است. ولی بین راه در صحرای نینوا بواسطه سی تا چهل هزار سپاه کوفه و شام محاصره می شود ولی اینبار نه به قصد بیعت ستاندن از حسین، بلکه به قصد قتل عام او و همه یاران و خاندانش! تا یکبار برای همیشه ریشه اسلام و امامت برچیده شود! حسین قصد داشت به سوی ایرانیان و قوم سلمان برود که صاحب فرهنگ و باور تأویلی بودند تا نور تأویلش را در آنجا آشکار و محقق سازد ولی این برنامه ناکام شد و حسین تصمیم گرفت تا نور تأویلش را بهمراه و در معیت کل یاران و خاندانش متجلی سازد و ساخت! پس حسین مطلقاً پیشاپیش قصد عملیات استشهادی (انتحار مقدس) نداشت. او فقط آن شرایطی را که در کمال جباریت و شقاوت و پلیدی بر او و خاندان و یارانش تحمیل شده بود تبدیل و تأویل به احسن نمود و ره هزار ساله را یک شبه طی نمود. او نمی خواست با به کشتن دادن خود و خاندان و همه یارانش، عزت و اسلام خود را حفظ کند و مثلاً مسلمین را بیدار سازد، ابداً! این مکتب اصالت ذلت و حقارت و خودکشی است که به آسانی می تواند تبدیل به مکتب انتحار تکفیری هم بشود! او هیچ راهی برای کشته نشدن و به کشتن ندادن یاران و خاندانش نداشت و پیشاپیش با همه اعضای کاروانش اتمام حجت کرده بود که: "هر که با من بماند کشته می شود و خاندانش به اسارت می رود!" این اتمام حجت قبل از رسیدن سپاه ابن زیاد انجام شده بود و تا به شب آخر هم هر شبی انجام می شد و عمر سعد هم اجازه می داد که هر کس که بخواهد به سلامت از کنار حسین برود و راهی شهر و دیارش گردد. فقط خود خود حسین بود که محکوم به کشته شدن بود زیرا یزید و ابن زیاد فقط سر حسین را می خواستند و نه کس دیگری را! مابقی خودشان با حسین ماندند! اینها همه مستندات تاریخی است بی هیچ قصه و افسانه ای! وگرنه برادرش امام حسن(ع)، در شرایطی بسیار بهتر از حسین(ع)، در حالیکه هنوز یک سپاه مجهز از شیعیان را در کنار خود داشت با معاویه صلح و بیعت نموده بود. پس چرا حسین(ع) می بایستی دست به خودکشی عمدی بزند در حالیکه راه گریز داشته باشد! حسین از آخرین لحظات زندگیش و از قتلش جهت تأویل نور حقیقت امامتش بهره گرفت و حقش را متجلی ساخت به یاری هفتاد و دو تن از ابواب و حجتها و قائمان نورش که به اختیار خودشان با امام خود ماندند تا از جان امام دفاع کنند و لذا حسین آخرین شهید کربلاست که قبل از به میدان رفتن هفتاد و دو بار کشته

شده است و اینک به میدان شهود می رود و نه قتلش! و حسین جمال و جلال و کمال آدمیت را به تمام و کمال آشکار ساخت و اینست آن علم و نوری که برای آینده بشریت ذخیره شده است. و این بود که نور تأویل و تجلی حسینی اساساً بسوی ایرانیان آمد و در ایران مولد یک مکتب و مذهب کامل شد بنام تشیع! تشیع حتی در لغت هم به لحاظ تاریخی به اسم حسین ضمیمه است. اینست که با حذف حسین از تشیع ایرانی هیچ باقی نمی ماند! شیعه ای که امییون و مستضعفین و مظلومین را در بر می گیرد و نه خواص از علما یا اشراف را! مثلاً دروایش ما علوی یا رضوی هستند و فقهای ما جعفری هستند و اهل جفر و ابجد و علوم غریبه هم باقری هستند. ولی عامه مردم ما حسینی هستند شیعه حسین! و نیز مجاهدان و علمای ربانی و عارفان واصل! بنده نیز حدود بیست سال است که یکی از مسافران و مهاجران کاروان حسینی هستم و چه بسا صدای ناقوس دلم دلم دلم شترهایش را می شنوم زیرا کسی که عضوی از این کاروان شد دیگر دلش خانهٔ خانه خدا نیست بلکه خانه خود خداست و بقول حسین بن منصور حلاج، کعبه در دلش ویران شده و خدای کعبه رخ نموده است زیرا حسین خورشید تأویل و تجلی حق است همانطور که حسین هم با شمشیر آخته از کعبه خروج نمود همانطور که به روایتی از امام صادق، مهدی نیز در خروج از کعبه است که قیامش را آغاز می کند بهمراه ویرانسازی آن! و زان بعد خداخوانهای آسمانی که کعبه را بجای خدا می پرستند بایستی برای مسلمانی خود در فکر دیگری باشند.

۱۹۲۲- خود این بنده در ایام حج همان سالی که مشمول واقعه نزول روح حسینی و دیدار با امام زمان شدم در حالیکه در شوق طواف خانه کعبه قلبم پر کشید در رویائی دیدم که خانه کعبه بر سرم خراب شد و من با کمال حیرت و شکوه و شادابی از زیر ویرانه اش بیرون آمدم! تا مدتها از این رؤیا در تردید و هراس بودم و گاه آنرا یک رؤیای کافرانه و القای شیطان تعبیر می کردم تا اینکه تدریجاً حقیقت حسینی این رؤیا بر من رخ نمود تا اینکه در جریان همین کتاب با آن کلام مشهور حلاج روبرو شدم که بخاطرش محاکمه و اعدام شد: تا کعبه در دلت ویران نشود موحد نشده ای! این همان تأویل خانه کعبه است یعنی تأویل دین ابراهیم حنیف! زیرا خود این بنده اندکی پس از آن رؤیای فروپاشی کعبه بر سرم، در صبح سحری از همان سمت قبله ابراهیمی جمال قدوسی حق را دیدار نمودم به نور محمد مصطفی که در کنارم نشسته بود! و این به روح حسینی ممکن شده بود.

۱۹۲۳- همانطور که مکرراً متذکر شده ام بنده با صیحه آسمانی یک ظهر عاشورا به سال ۱۳۷٤ هـ.ش خود را در کربلای حسینی یافتم و در آنجا بجای حسین و عین حسین کشته شدم با تمام جانم و نه در رؤیا! و همان شب امام زمان را دیدار کردم با همه انبیاء و اولیای الهی! و از آنجا بود که به اینجا رسیده ام! و شیعه باید بداند که بدون روح حسینی به نور امام زمان ملحق نخواهد شد با همه دلایل عقلی و عرفانی که ذکرشان رفت. آدمیت با دستان حسین و مهدی ببار می آید!

۱۹۲٤- امامان فقط و فقط مأمور تأویل تنزیلات صد و بیست و چهار هزار پیامبرند. پس اگر علم تأویل و مقامات جلالی ائمه هدی را درک نکینم کمترین معنائی از شیعه بودن نداریم جز آنچه که در تاریخ رسمی شاهدش بوده ایم که از نظر ما جز شیعه ضد امام نبوده است الا در تعداد انگشت شماری که مورد تکفیر شیعه رسمی و علمایش بوده اند!

۱۹۲۵- و تأویل یعنی پرده برداری از هر آنچه که نازل شده است که کمالش کشف حجاب از آدم است و آدمیت! و امامان مأمور همین کارند زیرا آنان پیش از این خود کشف حجاب شده و ذوالجلال و الاکرام هستند و وجه الله و نورالله و بقیةالله! و همان علی حکیمی که امّ الکتاب در نزد آنهاست و رسولان خدا بسوی انبیایش! آنها نخستین آدمهای کاملند که در آخرالزمان هر دوری از بشریت بسوی بشر بازمی گردند تا بشر را دعوت و حمایت کنند بسوی آدمیت!

۱۹۲٦- می دانیم که هدف خداوند به عنوان تنها کانون و مظهر وجود در آفرینش عالم و آدم این بوده که خودش را به غیر یعنی به عدم بشناساند. و همانطور که در مباحث شناخت شناسی قبلاً نشان داده ایم که شناخت کامل و وجودی هر چیزی جز بواسطه خلافت و جانشینی محال است یعنی آنکه می خواهد خود را به دیگری بشناساند بایستی این دیگری را بر جایگاه وجودی خود قرار دهد تا او را بشناسد و این همان واقعه خلافت اللهی انسان است یعنی جانشینی عدم بر جای وجود! و این معنای آدم و آدمیت است. برای چنین شناختی خلافت واجب است ولی کافی نیست و بلکه انسان بایستی با

این وجودی که در او نشسته مبادله و مکالمه و تعامل نماید و این همان واقعه تعقل و تفکر و تذکر و تأمل و تأویل است یعنی حصول و وصول اصل خود! و این همان واقعه وجودیابی عدم است و مقام آدمیت و امامت به معنای الحاق به امّ خود! و این واقعه ای کاملاً دیالکتیکی است بین عدم و وجود یا لا و ال! این واقعه الهیت وجود انسان است که منجر به ظهور ال لا ه می شود!

۱۹۲۷- واقعه اللهیت در انسان سراسر خودشناسی عرفانی و دیالکتیکی است. زیرا این وجود خداست که خودش را به عدم می شناساند و در هر لحظه و مرتبه از این شناسائی، عدم صاحب وجود شده و احساس وجود می کند و تدریجاً این رابطه متقابل و دیالکتیکی و دیالوگی می شود که یا به روش تنفیس است که همان روش کافرانه شناخت و کسب وجود است که آدمی را دچار قحطی وجود و هراس نابودی و استکبار و جنون و جنایت می کند و یا به روش تسبیح است که آدمیت رخ می دهد که ظهور ال لا ه است. از این خلافت و معرفت و وجودیابی یا انسان رخ می دهد که امام است و یا ابلیس که خصم انسان و مدعی خداست.

۱۹۲۸- و اما بیان دیگر این واقعه در منطقی کاملاً معکوس و متضاد روش نخست اینگونه است که خداوند یعنی وجود ازل قبل از ظهور همان عدم بود که اراده به ظهور فرمود و به مراتب آدمیت رخ نمود از آسمان هفتم تا آسمان دنیا و سپس بر زمین نازل شد از ظهور نوری، اظله ای، اشباحی، روحانی، جسمانی و بالاخره خاکی در عالم ارض و درک اسفل که آدمیت بشری بر زمین است. پس این بشر ظهور و نزول خداست که در مسیر این نزول دچار نسیان و ظلمت و غفلت شده است و باید ذات الهی خود را به یاد آورد و تأویل کند تا الهیت وجودش رخ نماید که مقام آدمیت کامل آشکار شود. و این هدف خدا از خلقت است. و آنچه که بین انسان و خدا حائل و حجاب گشته، زمان و مکان است که بواسطه نور ذکر و تأویل و تسبیح و تعقل و معرفت از میان برداشته می شود و اول و آخر و ظاهر و باطن یکی می گردد. و این مقام انسان کامل است و خلافت عرفانی! ولی این تأویل و تجلی وجود جز به یاری ارواح طیبه الهی در ائمه معصوم ممکن نیست و مابقی جز مقادیری علم کلام و فلسفه جات مهمل و عبادات نمادین نیست که بدون این ارواح از آدمی یک شیطان می پرورد!

۱۹۲۹- پس اگر آدمی نتواند الهیت ذات ازلی خود را بیابد و کشف نکند و خلاق نسازد هیچکاری نکرده و بلکه کل وجودش را از دست داده است و خسرانی بزرگتر از این در جهان ممکن نیست! یعنی وجودی که اعطا شد ولی دریافت نشد و بلکه واژگونه و ضد وجود گشت یعنی شیطانی!

۱۹۳۰- و حسین(ع) بزرگترین یاریگر وادی وجود برای بشریت است که طالبانش را به همه ارواح ده مرتبه ای وجود برخوردار می سازد تا بتوانند نور ذات وجود خداوند را در خود تأویل و متجلی سازند به فکر و ذکر و تعقل و معرفت نفس! حسین خود حامل همه این ارواح عاشورائی است. روح حسینی حامل همه ارواح مرسلین و معصومین است که از هفت طبقه آسمان نازل شده اند: اینها ارواح تأویلی و عروجی هستند و مراتب دهگانه ظهور و آفرینش! و درجات دهگانه ایمان و ذکر و علم و عرفان و شهود! این گزارشی عینی از کل سیر و سلوک عرفانی بنده نیز میباشد!

۱۹۳۱- و اما چرا حسین!؟ قبلاً نشان دادیم که پنج تن آل الله جملگی سلسله مراتب تجلی و نزول نور عقل و قلم و کتاب الله هستند که غایتش حسین است و آخرین عضو این خاندان ازلی! و حسین این نور را به اعماق درک اسفل السافلین خلایق و در میان اراذل و اوباش و تبهکارترین مردمان فرود آورد در واقعه کربلا! این از جمله معماهای همه محققین و متفکرین شیعه است که چرا بانیان و ادامه دهندگان مراسم عزای حسینی از آغاز تاکنون همان شاهان و لاطها و لمپن ها و چاقوکشها و اراذل بوده اند؟ و بلکه میدانیم که طبق گواه تاریخ نخستین مجلس عزای حسینی را یزید در همان مسجد اعظم دمشق برپا کرد در حضور اسرای کربلا! تردیدی نیست که اینها همه از غایت کفر و مکر و شرارت مضاعف بوده است. هم اکنون هم همه می دانند که در پس پرده هیئت های عزاداری و از ارکان اجرائی انواع مراسم تعزیه حسینی از هر نوعی چه کسانی قرار دارند و درست به همین دلیل است که اکثر علما و فقهای شیعی از شرکت در آن اکراه دارند! شعبان بی مخ از ارکان اجرائی کودتای ۲۸ مرداد در تهران، یک قمه زن هیئتی بود! این یک نمونه از هویت آشکار عناصر و ارکان اصلی مراسم تعزیه حسینی در اشکال متفاوت است و بسیاری از این افراد در حین اجرای این مراسم در

حین زنجیر زنی و قمه زنی و تمثال گردانی و شبیه خوانی و تئاترهای مقتل، مست یا نشئه هستند و بنده از نزدیک بسیاری از این افراد را می شناسم و همه می شناسند! اینها یعنی چه؟ اینها همه از سرّ قلم و نور عقل و فطرت الله حسینی است که تا ذات ظلمت و شقاوت و عدم پرستی و فساد رخنه کرده است. حرّ نخستین نمونه پیروزی حسین در رخنه اش تا قلب ظلمت و شقاوت و عدمیت است که بناگاه شیطانی را انسان نمود! زیرا همه شیاطین نیز در ازل انسان بودند که با کفرشان سقوط کردند و محکوم به عدم شدند! نفر بعدی که از تخت ابلیسیت خود سقوط کرد خود یزید بود که ظهور این سقوط و توبه اش را در فرزندش معاویه دوم شاهدیم که اصلاً به حکومت پشت کرد و از امویان خروج نمود! آری اینها وقایع کاملاً خصوصی و فردی و انگشت شمار است و آنچه که پس از قیامت کربلا در جامعه اسلام رخ نمود رشد هزار چندان رذالت و کفر و فساد و جنایت بود که هزار هزار شیعه را با خانواده ها قتل عام نمود و سر هر زن یا بچه شیعه به کیسه ای از زر معامله می شد. آنچه که نسل بعد از اموی یعنی عباسیان را هم دیوانه ساخت و تبدیل به شخصیتهائی اسکیزوفرنی و مالیخولیائی کرد حسین بود که این خلفا یک روز بنده امامان بودند و روز بعد قاتلشان! که هر دو حالت امری حقیقی بود و نه نمایش! این شکاف و شقاق در قلب اشد ظلمت و شقاوت بشری یعنی اعراب قریش بود به نور عقل و قلم و فطرت الهی حسین که تا ذات شیاطین رسوخ کرده بود و وجدانهایشان را به خود آورده بود. این روح عاشورائی بود که بر امت اسلامی و بلکه کل بشریت فرود آمده بود بواسطه حسین!

۱۹۳۲- درست است که ما در همه جای آثارمان هر کجا که سخن از حسین و محرم و عاشورا و کربلا به میان آمده اصل و اساس این مراسم عزا به این صورت که جریان دارد را شدیداً نقد و نفی کرده ایم و دلایل بسیاری هم در این باره ذکر نموده ایم و این خطابی از برای اهل تحقیق و ایمان و جهاد و معرفت است تا متوجه اصل شوند و نیز مردمان شاهدی که حسین را از روی این مراسم و روضه ها قضاوت می کنند که بسیاری از آنها دروغ محض و دسیسه و تحریف است و اصلاً اصالتی در مکتب حقه امامیه ندارد و موجب گمراهی مردمان عامی می شود و جهانیان نیز! با اینهمه در بطن و متن و اعماق باطل نیز حقی پنهان است که جز اهل معرفت باطنی در نمی یابند و آن حقی عظیم و بلند مدت و تاریخی و آخرالزمانی است: حق ابطال!

۱۹۳۳- در جریان تعزیه و مراسمات حسینی نکات بس دقیقی وجود دارد که ذکر چند موردش مفید است: یکی اینکه هر شیعه و مسلمان و بلکه هر آدمیزادی از ذکر واقعه کربلا جانش می گدازد و بی اختیار اشکش روان میشود که اگر نشود او را دلی نیست. دیگر اینکه هیچکس بقصد برگزاری یادبود عزیز از دست رفته اش که در مصیبتی وحشتناک از دنیا رفته مطلقاً طاقت ندارد که آن صحنه هولناک را بازسازی کند و یا فیلمش را به تماشا بنشیند! مگر اینکه او را هم براستی دلی سخت تر از سنگ باشد و یا اصلاً دشمن باشد و ریگی به کفش داشته باشد! برخی هم معتقدند که در این کار افراط شده است وگرنه اصلش درست و مفید است. ولی مسئله اینست که هرگز یک عمل برحقی تا این حد دچار فساد نمی شود مگر اینکه انگیزه اش در اساس ناحق بوده باشد! ولی کاری که نور حسینی با این جماعت می کند دیگر از اراده و نیات و ماهیات این جماعت خارج است و ربطی به آنها ندارد. وگرنه تاریخ معاصر شیعه نشان داده که این جماعت هیئتی های حرفه ای همواره ضد انقلاب و سلطنت پرست بوده اند از مشروطه تا نهضت ملی شدن نفت و تا انقلاب اسلامی و بعدش تاکنون! و رهبران این جماعات هم همینگونه بوده اند. بسیار بندرت از این هیئتی های حرفه ای در جبهه انقلاب و دفاع مشارکتی داشته اند.

۱۹۳۴- استفاده از عاشورا و کربلا و سوگواریها و تعزیه جهت پرستش مظلومیت و تقدیس ستم بری و ذلّت از هولناکترین واژگونسالاری ارزشهای شیعی است که متأسفانه بر تاریخ تشیع حاکم بوده است که سودش فقط برای ستمگران و جباران و اشقیاء و پادشاهان بوده است. مظلوم نمائی و اصالت زار از جمله ضد ارزش ترین محصولات این مراسمات در تاریخ سوگواریهای حسینی بوده است که بخشی از هویت ابلیسی و ضد دینی بسیاری از مردمان در لباس تشیع است. در حالیکه پیام حسین آشکارا خلاف این هویت است یعنی خلاف ستم بری! در اینجا نکته ای بس لطیف و دقیق وجود دارد که جز اهل معرفت در نمی یابد! این نیز دیالکتیکی دیگر در هویت شیعه است که روی دیگرش اینست که هیچ مبارز و مجاهدی نیت از مبارزه و قیامش را پیروزی در دنیا قرار ندهد و شکست و انهدام خود در دنیا را هم بپذیرد یعنی حسینی شود! و این حق عظیمی است! ولی تفاوت و مرز بین این دو به موئی بند است موئی که جز اهل

معرفت در نمی یابند! همه دعواهای بین علما و متفکرین شیعه بر سر درستی یا نادرستی مراسم تعزیه حسینی بر سر همین مو است که گاه تبدیل به تفرقه خونینی شده است از نوع ماجرای کتاب "شهید جاوید"!

۱۹۳۵- باید درک کرد که بخش عمده ای از تفرقه های بین علما و متفکرین شیعه در تاریخ بر سر فهم عاشورا و کربلای حسینی بوده است که حامل دو استنباط کاملاً متضاد است. عده ای به این نتیجه می رسند که شکست قیام حسین به ما می فهماند که تا ظهور موعود دست به هیچ قیامی نزنیم! استنباط دیگر کاملاً بر خلاف این امر است یعنی اینکه درست مثل حسین در بدترین شرایط استبداد و خفقان و ضعف هم بایستی قیام کرد و کشته شد! اولی به معنای عبرت از حسین است و دومی هم پیروی از حسین! و هر دو هم شیعه حسینی هستند!؟ اهل عبرت می گویند که درستی استنباط آنها در سنت حیات اجتماعی ائمه بعدی به اثبات رسیده است زیرا دیگر هیچ امامی قیام نکرده و بلکه با هر قیامی هم مخالفت کرده است! ولی سخن ما ورای این دو امر است که در واقعه سقوط امویان و پیروزی عباسیان و ایرانیان و تقدیم خلافت به امام صادق(ع) و عدم پذیرش ایشان، به اثبات می رسد و آن اینکه امامان، اسوه های آدمیت و آدم سازی هستند و نه پیشوایان خوشبختی گله ای مردمان! روایات مربوط به حکومت جهانی مهدی موعود نیز این حق را اثبات می کند که جامعه امام زمانی، پیروزی آدمیت و معرفت و توحید است نه پیروزی قدرت و سعادت و سلطه سیاسی شیعیان! امام حسین هم از منظر حیات اجتماعی در واقعه کربلا، مأمور به کمال رسانیدن همان هفتاد و دو تن بود که طالب کمال بودند و نه طالب حکومت! نه اینکه امامان صاحب رسالت اجتماعی و جهانی نیستند بلکه این رسالت مطلقاً از نوع و ماهیت دیگریست که وجهی از آن را در همان جریان مراسم سوگواری و تعزیه متذکر شدیم که نوعی رندی امام در حق منکران و اشقیاء است و کوفیان! برخی می پندارند که کوفیان، بدترین مردمان روی زمین بودند در حالیکه اتفاقاً بهترین مسلمانان عصر خود بودند و لذا سه امام جان خود را در بیعت مشرکانه این مردم فدا کردند و امام زمان هم طبق روایات از مردم کوفه قیامش را آغاز می کند که چه بسا فقط کوفیان مقیم شهر کوفه نباشند زیرا اکثر قریب به اتفاق شیعیان، کوفی هستند! کوفه، جغرافیای شرک تشیع است!

۱۹۳۶- خود ما نیز از زمانیکه روحی از حسین در جانمان دمید عمرمان را صرف بیداری اراذل و اوباش و اشقیاء و منافقین و کوفیان کرده ایم و هرگز حتی یک نفر مؤمن و اهل معرفت در اطراف ما دیده نشده است. پس چگونه ممکن است مراسم تعزیه حسینی را بدلیل حضور اراذل و اوباش، نهی و نفی کنیم. اتفاقاً همین اراذل و اوباش، صادق ترین سوگواران حسینی هستند و به جدّ خود را می زنند بطوریکه می خواهند جانشان بدر شود! طبق گواه تاریخ عمر سعد فرمانده سپاه ابن زیاد که با مکر به کربلا گسیل شد تا از حسین بیعت بگیرد ولی بناگاه به وی دستور رسید تا سر حسین را برایش ببرد. این بدبخت پس از جنایت کربلا آنقدر خود را سرزنش نمود و بر سر و صورتش زد تا اختلال مشاعر گرفت و در لحظه کشته شدن بدست یاران مختار ثقفی، حسین را صدا می زد تا به دادش برسد!؟ یک حقیقت عظیم و حیرت آور در واقعه کربلا که بندرت مورد توجه قرار گرفته اینست که همه کسانی که در قیام حسین که چند ماه طول کشید، بیطرف باقی ماندند مجبور به قتال با او در کربلا شدند و عمر سعد هم از آن جمله بود که هم فامیل حسین بود و هم همبازی دوران بچگی و نوجوانیش! و می دانیم که خود ابن زیاد مقتدرترین سردار سپاه یزید بود که خراسان و بصره را به آسانی فتح کرده بود ولی هر چه دستگاه اموی به وی اصرار کرد که خودش برای فیصله دادن قیام حسین برود قبول نکرد و همه بی طرفان را به کربلا فرستاد به زور و زر و تزویر. مسئله حق انتخاب است. یعنی کسی که ظلم و کفر را انتخاب می کند در لحظه انتخابش بر حقیقت آگاهی دارد و راستی را می شناسد پس تا می تواند با آن درگیر نمی شود. ولی کسانیکه بین حق و باطل انتخاب نمی کنند در عین حال که حق را می شناسند و به آن گرایش دارند تبدیل به کوفی می شوند یا شیعیان مذبذب و مشرک. پس روح حسینی مشمول کسی می شود که اهل انتخاب باشد و پای انتخابش بایستد و برایش جانفشانی کند حتی اگر باطل باشد مثل حرّ بن ریاحی که مستقیماً از جانب یزید به کربلا آمده بود. پس حسین(ع)، روح انتخاب است انتخاب بین آدم بودن یا نبودن که همان اصل بودن یا نبودن است. زیرا خداوند جهان را برای آدم آفرید و هر چه که در جهان است دارای هویت انسانی است از ذرات تا کرات. امام صادق(ع) در الهفت الشریف رازی بس شگرف را آشکار می سازد و آن اینکه همه ذرات تشکیل دهنده تن و روح آدمی نیز همه آدمیان هستند یعنی هر فرد بشری به لحاظ جسمانی نیز حاوی و حامل و محشور با میلیونها انسان دیگر است که برخی از گذشته تاریخ با او آمده اند و برخی هم از آینده تاریخ. امام صادق(ع) از ذرات نامرئی و دم داری در هیکل انسان سخن

می گوید که همگی آدمیانند. که این سخن امام ما را به یاد کروموزومها و نرونها و ژنها می اندازد. پس در حقیقت وقتی کسی به انتخابی بزرگ دست می زند فقط برای خودش انتخاب نمیکند. در اینجا به کشف یکی از عجیب ترین وقایع زندگی معنوی خود می رسیم و آن موتی بود که منجر به نزول روح العلم مسیحائی در ما گردید که بهنگام ترک این دنیا در حالیکه بسرعت نور به اعماق آسمان پرواز می کردم شاهد میلیونها مردمی شدم که در دو طرف مسیر پروازم به صف ایستاده و ضجه می زدند تا مرا از این موت منصرف سازند و بازگردانند که موفق شدند. این مردمان همان کسانی بودند که در وجود من می زیستند و من در حال ترکشان بودم. پس دریاب که خود حسین(ع) در کربلا چه کرده است. همانطور که در واقعه دیگری از زندگیم شاهد واقعه ای کاملاً متفاوت بودم و آن بهنگام دستگیری و خونریزی شدید داخلی بود که من در حالت اغماء در حالیکه دائماً در حال خونریزی بودم دیدم که تمام بدنم همچون پشم حلاجی می شد و از لا به لای تار و پودم مردمان بیرون می ریختند. که این دو تجربه حیرت آور دال بر حقانیت کلام امام صادق(ع) است که هر یک از ما فقط یک نفر نیستیم و همه چیز این جهان آدم است در درون و برون در غیب و شهود. همانطور که امام صادق(ع) در تأویل کلمه آدم می فرماید: که این کلمه از مصدر دوام و دائمیت است یعنی اینکه بقول علی(ع) آدمی از ازل بوده و تا ابد خواهد بود همچون خدایش. زیرا آدم ظهور خداست و نیز عالم که جز آدم نیست. و حسین(ع) پرچمدار محشر کبرای آدمیت است همانطور که خود او در کربلایش این پرچم را برافراشت تا برای بشریت ثابت کند که او یک تنه کل انسانیت است از ازل تا ابد. و به همه نیز تعلیم می دهد که خود را اینگونه بشناسند و عمل کنند. پس روح حسینی، روح جامعیت مطلق است در عین اشد فردیت و تنهائی! و فقط کسی که چون حسین تنها شد این جامعیت را در هستی اکبر از ذات خویشتن درمی یابد در حضور پروردگارش در یک عاشورا و در یک کربلا.

۱۹۳۷- شیعه ای که از علم تأویل و حکمت و معرفت نوری امامانش یا غافل است و یا آن را انکار و الحاد میداند، اگر همین مراسمات تعزیه های محرم را هم نداشته باشد از شیعه بودنش چه می ماند. این شیعه زار است که میل یا توان انتخاب امام حیّ را ندارد و فقط با قبر و خون امامانش هویت می یابد و اصلاً امکان بقا دارد. پس این را هیچ قدرتی نمی تواند تا قیامت از آنها بستاند. و در اینجا نیز حقی نهفته است برای کسانیکه جز حق نمی شناسند حتی در نهایت ابطال. در اینجا به یاد خواب معروف مقدس اردبیلی می افتیم که او نیز از شاکیان این نوع مراسم بود که به دلیل انتقادش از شهر اردبیل نفی بلد شده بود که امام حسین(ع) را در خواب می بیند که به وی می گوید به کسی چه مربوط است که تعیین تکلیف کند که شیعیان چگونه نوحه سر دهند. (نقل به مضمون)- و حقیقت دیگر اینست که بقول قرآن کریم این خداست که میگریاند و می خنداند. پس هیچ گریه و خنده ای عمدی ممکن نیست حتی اگر ظاهری عمدی داشته باشد. حال اگر برخی شاهان و حکومتها و افراد و گروهها از این مسئله سوء استفاده کنند یک امر کاملاً دیگریست و هیچ ربطی به اصل واقعه ندارد و اگر هم کسی می خواهد یک انسان ذلیل و شیعه ای تا قیامت زار باشد انتخاب خود اوست که خداوند هم این حق را به او داده است. در خلقت ازلی نیز به نقل از امّ الکتاب شاهد بودیم که همواره گروههائی از ارواح و ملائک که بر حجتهای الهی و ظهور آدمیت در هر دوره ای سجده و تسبیح نمی کردند و مهلت را از دست می دادند به ناله و گریه می پرداختند و گاه تا هزاران سال به این گریه و فغان ادامه می دادند. گوئی گروهی از شیعیان همان تنزیل آن ارواح گریان هستند تا آنجا که در ظهوری از آدمیت به جای توبه و سجده کردن همچنان به گریه روی می کنند تا تصدیق نکرده باشند. این همان مذهب زار است که پرستنده اشکهای خویشتن است و اموات خویش و حسرت بر خاطرات! این مذهب عدم پرستی است که همان مذهب ابلیس است که نخست انکار کرد و سپس بر هر بشر و چیزی با حال زار سجده می نمود. هرگاه که به تجلی حق، آدمیتی پدید می آید و حجتی رخ می نماید تا خلایق درک و تصدیق و اطاعت کنند گروهی علناً بقدرت زر و زورشان انکار و عداوت می کنند و گروهی به مکر و تزویر تصدیق میکنند تا بمانند شاید چیزی گیرشان بیاید. و گروهی هم فقط گریه می کنند. و فقط تعداد اندکی صادقانه سجده و اطاعت می کنند! یکی می گوید من زر دارم پس حق با من است نه با آدم! دیگری به پشتوانه زورش انکار می کند و یکی هم متکی به مکر و بازیگری خویش است. ولی آنکه هیچیک از آنها را ندارد زار می زند و با زار و اشک و ناله اش میگوید حق با من است نه با آدم! این آخری، کافرتر از همه است و کفر عریان و خالص است. زیرا هیچ بهانه ای برای انکار ندارد که حجابش باشد. این همان بدبخت و کافر خود – خواسته است و اکثر الناس از همین جماعت هستند یعنی توده! برخی از اینها حتی ممکن است فیلسوف، پزشک، فقیه یا هنرمندی شوند ولی در اصل بر مذهب زار می اندیشند و

معتقدند که خود خداوند در ازل آنها را بدبخت و بدشانس و ناکام و ذلیل آفریده است پس بهتر است که آنها هم این حق را بپرستند و تقدیس کنند. اینها ذاتاً به خداوند بدبین هستند و از مخلوقیت خود عاصی و شاکی! اینها از رحمت مطلقه خداوند بیگانه و جاهلند! اینان می پندارند که فقط از طریق گریه و زاری و التماس بدرگاه خدا است که زنده مانده و روزی می خورند وگرنه خداوند تا بحال آنها را نابود کرده بود. آنها مقام خلافت اللهی خود را باور ندارند آنها اصلاً از چیزی بنام رحمت و محبت کاملاً بیگانه اند و هر رحمت و محبتی را یک دسیسه می خوانند! در نظر اینها انبیاء و اولیاء و حسین هم یک کسی همچون آنها و بلکه غایت و نهایت این بدبختی و ذلت است و خدا فقط با اشقیاء و سلاطین و قلدران است و هر که او را بپرستد زیر پاهای این گردن کلفتها له می شود. اینها در دل خود می گویند: ای کاش ما هم در جرگه این قدرتمندان می بودیم! اینها در دل خود شاهان و ثروتمندان و دزدان را می پرستند که غرق در زرق و برق و جلال و جبروت و افتخار هستند. گرایش اینها به انبیاء و اولیاء هم از سر ناچاری است که هیچ قدرتمند و ثروتمندی تحویلشان نگرفته است و هر چند وقت یکبار هم سری به این کانونها می زنند تا شاید مقبول واقع شوند از طریق بدگوئی و تهمت به مؤمنان و تجسس! اینها بنده اشک و آه هستند و از این طریق معاصی و مظالم خود را تطهیر و تقدیس می کنند تا بتوانند به آن ادامه دهند! اینان کوفی هستند یعنی اکثرالناس! یعنی توده! و حسین بخاطر آنها به کربلا رفت آنهائی که پیشاپیش در نزد حسن(ع) و علی(ع) کارنامه سیاهی داشتند و حسین از آن مطلع بود و لذا دوازده هزار دعوت نامه و بیعت نامه کوفیان را باور نکرد و مسلم بن عقیل را فرستاد که او را هم تحویل ابن زیاد دادند به مشتی سکه و خرما! و حتی جسد مسلم را هم دفن نکردند و عمر سعد آنرا دفن نمود که فرمانده سپاه ابن زیاد بود!

۱۹۳۸- حال یکبار دگر بهتر درک میکنیم که چرا امام صادق(ع) خلافت پیشنهادی از طرف فرمانده عباسیان و ابومسلم خراسانی را نپذیرفت و لاجرم حکومت اسلامی پس از سقوط امویان بدست عباسیان افتاد و باز هم امامان به اسارت در آمدند و یکی پس از دیگری کشته شدند. زیرا امامان بر آدمیان حکومت میکنند نه بر شیاطین! بر شیاطین فقط ابلیس ها حکومت می کنند ابالیس عباسی و فقهای دربارشان!

۱۹۳۹- سجده بر آدم و تصدیق و اطاعتش موجب روحانی شدن است و یافتن روح فکر و ذکر و تأویل و مکاشفه و شهود الهی و تجلی فطرت الله از ذات خویشتن! همانطور کسی چون حرّ بن ریاحی فرمانده سپاه یزید یک شبه بواسطه سجده و تصدیقش بر حسین از هویت شیطانی به هویت الهی رسید و از احرار گشت که از ساکنان حریم قدسی عرش اعلای پروردگارند! و انسان حر کسی است که خداوند مریدیش می کند بقول امام صادق در الهفت الشریف!

۱۹۴۰- آیا براستی امامان نمی توانستند از قلمرو حکومت عباسی خارج شوند و در جای دیگری از زمین به اشاعه حقیقت اسلام بپردازند که هر قومی در جهان با فرهنگتر از اعراب بودند بخصوص ایرانیان که شیعیانی مبارز بودند!؟ ولی ائمه هدی رسالت داشتند که مقیم در قلب شقاوت زمین و ساکن درک اسفل السافلین باشند. این سرّ امامت است.

۱۹۴۱- درک و باور حقیقت امام مستلزم درک و باور رحمت مطلقه خدا بر بشر است یعنی علم رحمت که همان اساس هدایت است. و این اساس مجموعه معارف ماست که با نزول روح حسینی آغاز شده است زیرا حسین روح انسان جهانی آخرالزمان است. و امروزه نیز آشکارا عرصه رجعت حسینی است زیرا همه انقلابات و انقلابیون آزادیخواه و عدالت جو و استقلال طلب جهان، حسینی هستند از هر مکتب و مذهبی! و این حسینیان عصر ما هستند که سیمای آخرالزمان را رقم زده اند و سرنوشت آخرالزمانی انسان را می آفرینند. همانطور که نهضت تکفیریها با حمایت سفیانی های سعودی و بنی اسرائیل و طاغوت غربی یک نهضت ضد حسینی است که با رجعت حسین در ستیزند! حسین راهگشای ظهور نور کلمةالله است از یکایک مؤمنان مجاهد در سراسر جهان! و این وقوع "هر روز عاشورا و هر زمینی کربلا" است این همان رجعت حسین است که پیروان "اسلام ناب" و تشیع ناب عربی را در نقطه مقابل خود مییابد! آن نابی که جز استکبار فردی و قومی و زبانی نمیشناسد و عین اشرافیت جاهلی عرب است که در لباس شریعت محمدی پنهان شده و عین تلبیس ابلیس است که از نماز فقط جانماز عربی را می شناسد و از قبله چند قطعه سنگ حجازی را، و از قرآن فقط اصوات عربی را، و از سنت فقط لباس عربی را، و از شریعت فقط توریه را، و از عدالت فقط برده داری شرعی کنیزکان را تحت عنوان صیغه، و از حدود شرعی هم تکفیر و تعزیر را و از مکاسبات هم تجارت نماز

و روزه و بهشت و جهنم را، و از ولایت و امامت و خلافت هم فقط سلطنت را! و اینست که حسین در رجعتش و مهدی در ظهورش جز عجمان (غیر عرب) را همراه و حامی خود نمییابد! رجعت حسین تأویل جهانی اسلام است بر میزان آدمیت! آدمیتی که اسوه هایش قبلاً در سراسر زمین و در همه اقوام بشری رخ نموده اند در صورت انبیاء و اولیاء و صدیقین و شهداء و علمای ربانی! پس همه او را می شناسند و به یاد می آورند که حسین براستی کاملترین وارث آدم و مظهر آدمیت است که آمده تا آدمیت را در جان یکایک آحاد بشری قائم و دائم سازد و در این آخرین مهلت هر کس که آدمیت خود را نخواهد به دد و دیو و خس و خاشاک مسخ می شود و با طبقات زمین ترکیب میگردد (قرآن کریم)- و این قیام برای تأویل بشریت به آدمیت است. آدمیتی که اولش علی و آخرش هم علی(ع) است آن علی که عظیم و کبیر و عزیز و حلیم و علیم و حکیم و غنی و حمید است و شفیع و شهید!

۱۹۴۲- این آدمیت همان ظهور الهیت است الهیت بمعنای تأویل کلمه اله: ا ل ه! "ال" که حرف معرفه و مبدأ عقل و علم و عرفان حق است و"ه" که حرف تأنیث و پرستش است و این یعنی عشق عرفانی، عشق به فهمیدن ذات ازلی – ابدی خویشتن! و آنگاه که "اله" بر وزن صیغه فعّال در آید عین الله است و ظهور کلمةالله که نور خلق جدید است زیرا الله در لغت و معنی هر دو، فعالیت و خلاقیت اله است در صرف و نحو! در این تأویل تا ابد بمان!

۱۹۴۳- پس الهیت آدمی تماماً از عشقش به فهم و درک ذات وجود خویشتن است و این همان علم و عرفان اله و الهیت آدم است و آدمیت خدا! زیرا خداوند فی الذاته چیزی جز نور عقل و علم و حکمت و عرفانش نیست و مابقی مخلوق این نور است.

۱۹۴۴- پس آن عبودیت و پرستش در قبال الهیت حق تعالی که تحت الشعاع نور فهم و ادراک نباشد همان عبادات ابلیسی است و پرستش ضد پرستش از سر جبر و مکر!

۱۹۴۵- مصدر "عَبَد" در لغت عرب همچون همه مصدرها دارای دو معنای کاملاً متضاد است که مفهوم نهائی آن برآیند دیالکتیکی این اضداد می باشد که یکی به معنای خشم و سرکشی است و دیگری به معنای بندگی و پرستش و اطاعت! تا طغیان و انکار و سرکشی نباشد بندگی و پرستش معنا و ارزش و اجری نمی یابد همانطور که عبودیت و عبد بودن در قرآن کریم اساس نبوت و رسالت و ولایت و علم و حکمت است و نیز آن شأنی که مستحق نزول و القای روح است. پس عبد بودن و عبودیت بمعنای مهار کردن و نبرد بر علیه عدمیت است که با وجود حق می ستیزد و آنرا پذیرا نیست تا آنجا که پرستنده الهیت (ا ل ه) گردد یعنی مشتاق وجود! و این عین عشق عرفانی و طلب فهم و عقلانیت و علم الهی که همان علم وجود است که همان نور اله است که چون فعال شود " ال ل ا ه" می شود! الله! پس اللهیت همان عقل خلاق است که حاصل نهایت عبودیت در قبال اله است و این واقعه ای تماماً عرفانی و تعقلی است که اگر بقول رسول خدا، همه مردم طالب عقل و علم می بودند اصلاً آداب عبادی بکار نمی آمد! این آداب تلاش برای مهار کردن خشم و سرکشی و انکار بر علیه وجود و عقل الهی است که کربلای حسینی نماد اوج این تلاش و عبادت نیز هست از هر دو سو! این علم ربوبی است! زیرا ربوبیت همان تعلیم و تربیت عدم برای وجودپذیری است و امام مظهر این علم است و با اینحال میفرماید که "ما را با اشاره، رب نخوانید زیرا بدینگونه ربوبیت پروردگار محدود می شود" این همان تقیه است.

۱۹۴۶- پس اگر عبادت و عبودیت رویکرد و هدفی عرفانی و علمی و فهمائی نسبت به الهی که پرستیده میشود نداشته باشد فقط تلبیس ابلیس و اشد مکرها و دسیسه های ضد وجود و ضد اله است که تبدیل به مقدس ترین دژ عدم پرستی و جنگ با آدمیت شده تا الهیت به نور علم و عرفان خلاق بروز نکند یعنی کلمةالله! همانطور که ظهور آدمیت الهی کامل یعنی امامان شیعه که مظهر کلمةالله هستند نیز بایستی به ربوبیت حق شناخته و تعریف شود تا بدینوسیله نور عبودیت از جان شیعیان طلوع کند. ولی متأسفانه در اکثر شیعیان بجای رب شناسی در امامان، نوحه گری و تحقیر عبودیت و ربوبیت امامان پدید آمده که با ذکر مصائب آنها در بازار همراه شده و بزرگترین نبرد بر علیه عبودیت ربوبی امامان است همانطور که امام صادق افشای مصیبت امامان در ملاء عام را عین عداوت با امامت نامیده اند که پیشه اکثر شیعیان است.

۱۹۴۷- در دهها آیات از قرآن کریم آشکارا شاهدیم که خداوند علم ربوبی خود را فقط به عابدان خود اعطا می کند یعنی حکمت و علم لدنی و علم رحمت و هدایت و روحش را! اگر این عبد و عبادت و عبودیت همین آدابی است که می گویند (علمای رسمی و روحانیون) پس چرا خود این اسوه های عبادت ذره ای از این نوع علوم و معارف را فاقدند و از هر کسی هم که بشنوند و ببینند تکفیرش می کنند!؟ آیا این علوم ربوبی همین صرف و نحو و روایات و فلسفه جات و فقاهتهای توریه ای است؟ اینها را هر کافر حربی هم می تواند تحصیل نماید همانطور که کرده اند! امروزه شاهدیم که هزاران تن از پانکها و تبهکاران و منحرفین جنسی از آمریکا و اروپا و روسیه تبدیل به اساتید صرف و نحو و حدیث و فقه شده اند و به همین دلیل به این آسانی و افتخار می توانند مردم را در کوچه و بازار تکه تکه کنند! آیا این عبادت و علوم شیطانی نیست که با یک من ریش و لباس عربی تقدیس می شود! (داعش و طالبان)!

۱۹۴۸- عبودیت حقیقی منجر به ظهور ربوبیت و الهیت میگردد: نشانه های خود را در درون و برونتان بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است آیا او به ربوبیت کفایت نمی کند؟ مسئله اینست که در دیدار ربشان تردید دارند! قرآن کریم- آنهائی که نشانه هایشان را در درون و برون ما آشکار و بیان می کنند کیانند؟ و این او کیست که رب است و قابل دیدار هم هست؟ و ما کیستیم که رب را لایق دیدار نمیدانیم و ظهورش را برنمی تابیم؟ همانطور که امام صادق در هدایت الکبری فرموده این آشکار کننده آیات در درون و برون ما، همان دستگاه خلافت و امامت خداوند و انوار ازلی اویند. و این اوئی که ربّ و قابل دیدار است انسان کامل و آدمیت آخرالزمانی است که مظهر کلمةالله می باشد. و "ما" هم همان شیعیان مردد و مذبذب هستیم که خدای نادیده و آسمانی را بر خدای زمینی و زنده ترجیح میدهد همانطور که امام مرده را بر امام زنده و مهدی غایب را بر مهدی ظاهر! و مرگ را بر زندگی و عدم را بر وجود! و این خلافت شیطانی است!

۱۹۴۹- طبق کلام الهی نهایت کفر و شرک و ایمان در هر بشری منوط به درجه باور و ناباوری و تردید در لقای رب است که سرنوشت وی را در قیامت معلوم می سازد و این همان ظهور الهیت در آدمیت است به ربوبیت!

۱۹۵۰- عبادالله المخلصین در قرآن کریم که مظهر اراده و فعل پروردگارند هم مؤمنان به لقای رب هستند و هم کانونهای این لقاء! لقاء هم بمعنای ملاقات است و هم تلاقی! آنکه رب خود را به آدمیت دیدار می کند نور ربوبیت آدمی و آدمیت الهی را دیدار می کند پس فطرت الله در جانش تنویر و احیاء می گردد پس خود نیز کانونی برای این لقاء میشود از برای سائر مؤمنین! و سائر مؤمنین نیز در مراتب استحقاق خود موفق به این لقاء می شوند. و این عرصه قائمیت و آدمیت و ظهور الهیت و ربوبیت و کلمةالله است به نور علم تأویل که قلب عبادت و عبودیت است که علم مختص به امام و ولایت او در شیعیان مؤمن است و ولایت ائمه هدی جز این نیست: تأویل! همانطور که در لغت نیز کلمه تأویل و ولایت از ریشه "اولی" است. در این معنا نیز بمان و بیندیش تا دریابی که چگونه در این ولایت، واژگون گشته ای!

۱۹۵۱- و ما قائم علم ولایت و تأویل در آخرالزمان هستیم به نور قائم آل محمد و ارواح عاشورائی حسین و تعلیم امامین باقرالعلوم(ع) و صادق(ع) که روحمان فدایشان!

۱۹۵۲- اگر کسی فقط به اندازه دو رکعت و بلکه یک رکعت نماز را برای خدا بخواند یعنی با خدایش حرف بزند (و نه با وسواس الناس و خناس و اجنه و شیاطین) برای رستگاری هفتاد پشت خود کفایت می کند زیرا همه در او مقیم و منتظرند تا شاید این یکی کاری کند و نجاتشان دهد از این مسخ در تن زمین! یعنی روحشان بخشد تا خروج و عروج کنند!

۱۹۵۳- حرف زدن با خدا همان حرف زدن با عدمیت خویشتن است و از عدمیت خویشتن! و اینست عبودیت عدم در محضر وجود! وجودی که عدم است و عدمی که بر جای وجود نشسته است و خلیفه اوست. تا به عدمیت خود نرسیم به عبودیت نرسیده ایم و به عدمیت خود نمی رسیم الا اینکه واژگون شویم تا خود را عدم و او را وجود بیابیم! "واژگون می شوند و آنگاه روی به خدا می کنند"- قرآن! پس عبادت و عبد شدن، واژگون کردن خویش در محضر خداست و

برای خدا! و این وقوع عدل است و صدق! این منقلب ینقلبون همان وقوع عبودیت است و ظهور الهیت و ربوبیت به نور علم تأویل و تحت الشعاع ولایت امام یا حجت او!

۱۹۵۴- کسی که در نزد خودش و از منیّت خود بعنوان یک مجتهد و فقیه و عالم و فیلسوف و عارف و عابد، با خدایش در نماز و فکر و ذکرش، سخن می کند ابلیس است. مگر اینکه این علم و عبودیت خود را "او" بداند که با خداوند سخن میکند بر عدمیت این خودی که نماز می گزارد! اینست آن دو رکعت نمازی که با خدا و برای خداست. یعنی این امام است که در دل نمازگزار با خداوند سخن می گوید و صلوة می کند از برای این نمازگزار! و اینست که بی امام را صلوة نیست الا صلوة ابلیسی! چنین صلاتی است که عدمی را آدم می کند با دعای امام و بدست پروردگارش در صحرای عدمی که تن نامیده می شود. کسی که عدمیت خود را فهم و باور نکرده باشد هنوز برای آدمیت مهیا نشده است.

۱۹۵۵- واقعه ای عظیم تر و حیرت آورتر و آفریننده تر از صلوة در عالم نیست بشرط آنکه فهم شود که: این اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از تاریکی به روشنائی آورد- قرآن! این امام است که در دل مأموم بر پروردگارش صلوة می کند و پروردگار هم بر او! و آدمیت مخلوق این صلوة است. صلوة بزرگترین مکاشفه و ارمغان محمد مصطفی است که خداوند قبل از او فقط به ابراهیم خلیل اعطا نموده و حتی به فرزندانش نداده است (جز اسماعیل) – و صلوة همان ولایت و امامت محمدی است که بدون آن نماز ابلیس است همانطور که بسیاری از این نمازگزاران ضد امام را در صدر اسلام تبدیل به ابلیس نمود که در آخرالزمان رخ می نمایند و کشته می شوند. وقتی صلوة چنین است مابقی عبادات هم جز این نیستند! صلوة واقعه تأویل و تجلی و لقاء است: "تعقل کنید و یاری جوئید به صبر و صلوة ولی این کاری کبیر و محال است و ممکن نیست الا بر خاکساران یعنی آنانکه امید و باور به دیدار پروردگارشان دارند." بقره ۴۱-۴۳. یعنی تعقل، صلوة، صبر و خشوع (عدمیت) و شوق دیدار با خداوند!

۱۹۵۶- امام باقر(ع) در امّ الکتاب می فرماید که به یاد آوردن و ذکر عدمیت، نخستین تفقّه و تعلیم و ذکر و تسبیح است که نخستین ارواح و ملائکی که از آن غافل شدند تبدیل به شیطان گشتند و قلمرو مسخ! پس مپنداریم که این عدمیت یک معنای رمانتیک یا فلسفی است: چرا به یاد نمی آورید که نبودید و خدا شما را آفرید! انس و جن را جز بواسطه عبادتم نیافریدم! قرآن- یعنی این آفرینش و وجودیابی مخلوق ذکر عدمیت است که اساس عبودیت و صلوة است. در غیر اینصورت موجودیتی برزخی و محکوم به نابودیست که فقط در تجربه نابودشدنهای بی پایان در دورانهای مکرر و هزاره های پیاپی و مسخ های فزاینده شاید تصدیق و توبه ای حاصل گردد آنهم به شفاعت امامان!

۱۹۵۷- یعنی کسانیکه به عدمیت در عبودیت و عبودیت در عدمیت نرسیده اند هنوز آفریده نشده و یا خلقشان کامل نگشته و آدم نشده اند بلکه اشباحی سرگردان و ممسوخ در خاکند. و اکثر مردمان اینگونه اند! و بسیاری از مردمان به نور شفاعت و رحمت امامان وجود یافته و آدم شدند ولی اکثرشان بجای عبودیت خداوند به پرستش شیطان پرداختند و در شجره خود مسخ شدند زیرا این نور رحمت را به علم و معرفت درنیافتند. آدمیت پایدار جز به نور علم و تقوا ممکن نمی شود که عبودیتی لامتناهی است تا جائی که کسی چون ابن عربی می گوید در هزاران توی جانم هر چه می گردم جز عبودیت نمی یابم! و ربوبیت حاصل عبودیتی مطلق و بی پایان است زیرا الله در ذاتش اکبر است همانطور که وجود آدمی و آدمیت را هم نهایتی نیست.

۱۹۵۸- کسی که تا دیروز خود را موجود و خدا را عدم می یافت و خدا در نزدش ایده ای بیش نبود که از سر لطف، عدمیت را خدایش می خواند اینک وجود خود را برای خدایش تسبیح نموده و وجود را تأویل به خدائی کرده که وجود خود را به وی بخشیده بود و خلیفه اش ساخته بود و اینک عین عدم است عدمی که هنوز حسی از وجود دارد با این احساس و یاد وجود به پرستش خدایش می پردازد از جایگاه عدمیت خود! و اینست صبر و خشوع در صلوة به امید لقای روی او در سجده عدم بر آستان وجود! و این آغاز آدمیت است!

۱۹۵۹- "هر چیزی به شکل و شمایل خود عمل می کند." قرآن کریم- پس تا زمانیکه کسی حامل صورت انسانی است که از خداوند است پس قابلیت و قدرت خلاقهٔ الهی دارد و می تواند سیرتش را نیز الهی کند و آدم شود ولی نه خدا! زیرا

آدم همان ظهور خدا در عالم ارض است. پس کسی که حامل صورت الهی – انسانی است از همه قدرتهای خلاقه الهی هم در عمل برخوردار است و نیز اینکه ذاتاً میل به فهم و تعقل دارد تا بداند که چگونه عمل کند تا از سیرت حیوانی و غیر انسانی پاک شود. "اگر تعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی کند." قرآن- پس کسی که نخواهد انسان الهی شود یعنی نمی خواهد بفهمد و مشغول نبرد با ذات و صورت الهی خویش است و این همان ابلیس است: تجاهل! یعنی اراده به نفهمیدن و تعقل نکردن همان ابلیس است بخصوص که این اراده لباس مذهب و شریعت به تن داشته باشد که ابلیس نفاق است و نه کفر! پس همه عقل ستیزان مذهبی، ابلیس صفتان دارای رسالت ابلیسی هستند و دشمنان آدمیت میباشند!

۱۹۶۰- در حالیکه انبیاء، رسولان عمل بر صورت الهی بشر بودند امامان هم رسولان تعقل و تعلّم بر سیرت الهی بشرند! پس شیعه ضد عقل هولناکترین ابلیس است و شیعه ضد شیعه است و ضد اسلام محمدی! زیرا روح محمد، روح العقل الهی است و لذا نبوت را ختم کرده است زیرا عقل نبوی را برای بشر آورده است که همان اساس امامت است.

۱۹۶۱- خداوند همان وجود و زندگیست! و این فطری ترین و امّی ترین و طبیعی ترین نوع خداشناسی برای بشر است زیرا بشر همان وجود آشکار و ظاهر و مجسم می باشد! هر فهم دیگری درباره خداوند فهمی عاریه ای و غیر خلاق و غیر واقع است و از آن دین برنمی آید زیرا "دین هر آن واقعیت دارد" قرآن- و این است آن دین و عقلی که آدم را می آفریند بعنوان خلیفه!

۱۹۶۲- همانطور که حکیمان ما براستی وحی نبوی را عقل فعال دانسته اند باید دانست که علم علوی هم عقل خلاق است و علم علوی همان معرفت نفس روحانی به نور امام است. و این علم است که ذات حق در بشر است و آدم را می آفریند در خلق جدید! و ما در این رساله مبانی و ارکان این علم را تبیین کرده ایم. در این رساله هر کسی میتواند جایگاه و درجه وجودی خود را در مکان و زمان و زمین و آسمان دریابد و بداند که زین پس چه کند! این رساله حداقل پنجاه هزار سال دامنه و تضمین اجرائی دارد! این رساله راه و روش نجات از مسخ و الحاق به نسخ امام و استنساخ الهی در آفرینش آخرالزمانی است.

۱۹۶۳- دانستیم که آدمیت حاصل تأویل اله (ال – ه) به معنای عشق عرفانی در جان بشر است که در جریان این تأویل است که این اله در فطرت الهی بشری فعال و خلاق می شود یعنی ال ل ا ه! و الله کلمه تجلی خدا در بشر است و این ظهور آدمیت است که تجلی وجود از عدم است: ال لا ه! یعنی صیغه فعال از مصدر اله!

۱۹۶۴- پس اصل اله یعنی ال که حرف معرفه است نشان می دهد که الهیت بر معرفت بنا شده است و معرفت خداوند است که منجر به عشق و پرستش او میشود و حرف تأنیث "ه" بهمراه می آورد. یعنی اصل عبادات و عبودیت بر معرفت حق تعالی قرار گرفته است که همان پرستش اله است که این پرستش عارفانه – عالمانه منجر به ظهور کلمةالله (ال لا ه) می شود که ظهور آدمیت یا انسان کامل است. پس پرستش صرفاً عبادی – فرمالیستی فاقد علم و عرفان حق مناسبترین وضعیت برای رسوخ یا پیدایش ابلیس در نفس عابد است زیرا ابلیس و ابلیسیت بقول امام صادق(ع)، همان جوهره جهل و تجاهل و اراده به تحمیق خویشتن در عبادت است همانطور که پس از انکار و کفران در قبال سجده بر آدم(ع) به سجده بر هر کس و هر چیزی که شبیه آدم بود پرداخت (الهفت الشریف)! پس ابلیسیت حاصل انکار و سجده نکردن بر ظهور الهیت از آدم است از هر آدمی در هر عصری بهر درجه ای! و آشکارترین علم این ظهور الهیت از آدم همان علم اسماء است که حاصل تأویل پدیده هاست.و این عین کلام الهی در قرآن کریم است. و علم اسماء به ساده ترین بیانی همان کشف نامهای باطنی و حقیقی هر کس و چیزی است بگونه ای که آن نام بیانگر و عیانگر ماهیت پدیده ها و موجودات باشد تا معلوم کند که هر چیزی در حقیقت چیست که این چیستی اسمائی البته که بایستی بر میزان کلام الهی و دینش باشد همچون تعیین کردن کفر، ایمان، شرک و نفاق، صدق و کذب، عدل و ظلم و حق و باطل هر کسی یا چیزی در ظرف زمان و مکان، ماده و معنا، بود و نبود، دین و دنیا و خلق و امر، حلال و حرام، علم و جهل، بهشت و جهنم، اجر و جزا و الهیت و عبودیت! که چنین علمی البته جز به روح الهی در آدم حاصل نمی آید و دال بر خلافت است.

۱۹۶۵- در هر قوم و بلکه هر شهر و مذهب و مکتبی بر روی زمین در هر عصری یک آدم الهی حضور دارد به درجات تجلی روح و علم اسمائی و تأویل! و موجودیتش برای اهالی آن قوم میزان کفر و ایمان، رشد و طغیان و اجر و عقاب و سقوط و عروج است در قبال تصدیق و تکذیبش و دوستی و دشمنیش! که مؤمنانش به شفاعت و رحمت و رستگاری میرسند و منکرانش به جرگه ابلیس و اشقیاء می پیوندند!

۱۹۶۶- اینکه چرا علم تأویل و تجلی اسماء، چنین عظمت و قداست و الهیتی سرنوشت ساز دارد مجموعه آثار و معارف ما گواه بر حقانیت آن است و نیز معارف بر جای مانده از ائمه هدی که مصدق تأویلات ما هستند!

۱۹۶۷- امروزه حتی برترین فرزانگان و علمای فرهنگساز تمدن مغرب زمین هم بر محور علم تأویل فعالیت میکنند که آنرا هرمنوتیک می خوانند که البته هنوز در سرآغاز راهش قرار دارد و مبتلای به شرکهای فراوانی است ولی از علمای مسلمان پیشتازترند همچون نیچه، هایدگر، هوسرل، یونگ و کوربن و شاگردانشان! و قابل تأملتر اینکه اکثر این تأویلگران بظاهر لامذهب بسرعت به حقایق آخرالزمانی رسیده اند که ویژه اسلام و تشیع است.

۱۹۶۸- باید دانست که معارف و معلومات و اخبار تأویلی یک امر است و علم تأویل بکلی دگر است. پس نباید مقادیری از اطلاعات تأویلی موجب شود که خود را یک عالم تأویلگر پنداریم و امر را بر خود مشتبه سازیم و از درک امام و آدم دوران غافل بمانیم و ملحق به ابلیس گردیم! زیرا طبق قول الهی، ابلیس هم پس از آنکه بر علم تأویل اسمای آدم(ع)، آگاهی یافت و مقادیری از تأویلاتش را دانست متکبرتر و کافرتر شد و با خود گفت: من از جنس آتشم و ماهیتاً از آدم برترم و اینک بر علم او هم آگاهی یافته ام پس چرا باید او را سجده کنم!؟

۱۹۶۹- طبق کلام امام صادق(ع)، مهمترین دلیل استکبار و کفر و برتری جوئی ابلیس نسبت به آدم اینست که ابلیس از جنس آتش و جنی است و لذا می تواند بر مردمان کافر و فاقد روح، رسوخ کند و در جانشان رفت و آمد نماید در حالیکه عامه بشری چنین قدرتی را ندارند. افراد شیطان صفت نیز دارای چنین قابلیت شیطانی هستند و می توانند در دیگران وسوسه کنند و این ویژگی خود را دال بر برتری خود میدانند و از این جنبه با آدم(ع) و آدمیان دورانها به رقابت میپردازند زیرا آدم هم بدلیل روحانی بودنش قدرت نفوذ روحانی در دیگران را داراست تا طالبان را از جانب خود روحی بخشد و قلوبشان را زنده و تأویلی سازد. اینست هرگاه که آدمی ظهور می کند همه شیاطین و کافران هم به رقابت و انکارش برمی خیزند و بدینگونه شاهد بروز صدها شیطان و دجال در اطراف هر آدمی هستیم تا معلومات تأویلی را بدزدند و بهانه و پوشش وسوسه های شیطانی خود سازند. در اطراف ما و معارف ما نیز تعداد کثیری از این دجالان و شیطان صفتان پدید آمده اند که سعی می کنند این معارف را تبدیل نموده و بازیچه سازند. و این امری اجتناب ناپذیر است و مؤمنان بایستی بر مراقبه و دقت خود در این معارف بیفزایند!

۱۹۷۰- همه عذابها و مسخ شدگیهای بشری از علم بی عمل است آنهم علمی که در سراسر زندگی هر فردی حقانیتش آشکار شده است در درون و برون! چنین بشری که در قبال علمی که درباره اش تردیدی ندارد ولی خود را به تجاهل می زند ابلیسی می شود و مسخ می گردد! زیرا هر علمی برای آدم و آدمیت است که چون انکار شود در واقع آدمیت انکار شده است پس تبدیل به دد و دیو و سنگ و آهن می شود.

۱۹۷۱- پس بدان که ماهیت هر علمی که حقاً علم توحیدی و خلاق باشد تأویلی است که در خدمت احیاء و خلق جدید آدم است زیرا بایستی هر پدیده ای را به اصل و اساس آدمیتش بازگرداند تا نور آدمیت از هر چیزی در زمین و آسمان رخ نماید و حیوان دوپا را روحانی و الهی سازد! پس علم حقیقی و انسانی – الهی، علم تأویل است که ذات انسانی جهان را کشف و متجلی می سازد و ذات الهی انسان را! جز این تأویلی نیست و علمی نیز!

۱۹۷۲- چون جهان برای انسان آفریده شده پس علمی که در خدمت احیاء و خلق جدید انسان و الهیت وی نباشد علم نیست و القای شیطان است و خصم انسان!

۱۹۷۳- فهم و باور به انسانیت جهان و الهیت انسان و انسانیت امام اساس علم تأویل شیعی است که علم آخرالزمان و آدمیت است.

۱۹۷٤- گاه که صبرم لبریز شده و از رحمت مطلقه الهی در قیامت غافل می گردم بخود می گویم ای کاش من هم یک دد و دیو یا سنگ و چوب می شدم و یکی از این مردمان می گشتم و از تماشای اینهمه مسخ شدگی و شقاوت رنج نمی کشیدم و گم می شدم! پناه بر خدا از این وسوسه شیطانی! صبر بر آدمیت که عین صبر بر تنهائی و بیکسی در درک اسفل و شهادت بر خیل ممسوخیت است ممکن نیست الا در لحظه ای جدا نشدن از حضور الهی در خویشتن: صبور باش! و نمی توانی الا در با خدا ماندن! و اندوه مخور برایشان در مکری که می کنند- نحل۱۲۸-

۱۹۷۵- هر چه بر عبودیت و اخلاص در پرستش الهی افزوده می شود درجه عدمیت آدم افزون و شدیدتر می گردد و از هر درجه ای از این عدمیت عبودی، وجود حق متجلی می شود! این معنای تأویل و تجلی است: تأویل به عدم و تجلی از وجود! و این تریالکتیک عبودیت – عدمیت – الهیت است که برآیندش آدمیت است.

۱۹۷٦- آدمیت در هر یک از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله دو تجلی دارد که یکی در تاریخ هفت هزار ساله نخستین است و دیگری در قیامت پنجاه هزار ساله آخرالزمانش! تجلی اول هبوطی – نزولی است که با آدم ابوالبشر و هبوطش از بهشت آغاز می شود و در نبوتها ادامه می یابد که در نبوت پیامبر آخرالزمان در هزاره هفتم کامل میشود که آغازگر آدمیت مرحله دوم یعنی آدمیت عروجی – قیامتی است و عرصه امامت و قائمیت! آدمیت هبوطی از آسمان هفتم در حال نزول بوده تا به طبقه هفتم زمین و درک اسفل السافلین آن رسیده که به لحاظ جغرافیائی هم صحرای فلسطین و حجاز است که پست ترین منطقه از زمین محسوب شده است که مهد نزول همه انبیاء بوده است. و آدمیت عروجی هم دقیقاً از همین منطقه آغاز گشته است با ظهور پیامبر خاتم که در پست ترین جای زمین و پست ترین مردمان روی زمین مبعوث گردید و بنای آدمیت عروجی را در قیامت پنجاه هزار ساله نهاده است که همان امامت است که خود آن حضرت کاملترین نبی، رسول، امام و آدم آخرالزمان است که در عروجش نیز تا آسمان هفتم بالا رفت و جهت نجات بشریت دوباره به زمین باز آمد و اساس رحمت مطلقه و عشق عرفانی گشت و ایثار مطلق! تا بدینوسیله همه کسانیکه در مرحله اول هبوط و نزول کرده اند عروج نمایند. بیت المقدس مهد اشد تنزیل و اکمل عروج است در معراج رسول خاتم(ص)!

۱۹۷۷- نخستین آدم پس از هبوطش به نبوت رسید تا به اخبار و اسرار گناه و هبوطش آگاه گردد و توبه کند و بازگردد مابقی انبیاء نیز به همین قصد رسالت یافتند تا بقیه مردمان را با خبر سازند و راه و روش بازگشت را به آنان تعلیم دهند که نخستین قاعده آن توبه و تقوی بود یعنی نچسبیدن به زمین و دل ندادن به حیات خاکی و در فکر و چاره رجعت و عروج بودن!

۱۹۷۸- آدم(ع) در همان بهشت دچار عصیان و نسیان گشت پس تقصیر از زمین نبوده بلکه اصل ایراد در ماهیت آدم است که در رابطه با زوجش حوا دچار وسوسه شیطان گشت و به شجره اش رجعت نمود که موجب خروج از بهشت شد و مابقی بدبختی ها!

۱۹۷۹- میدانیم که نزدیکی به شجره یعنی بازگشت به گذشته آباء و اجدادی موجب واژگونگی عقلشان شد و جاودانگی خود را به فراموشی سپردند و در قحطی وجود افتادند و بازیچه شیطان شدند آنهم به وعده جاودانه شدن! آیا این عین جنون نیست؟

۱۹۸۰- آدم و حوا همچون دو فرشته در بهشت جاوید سلطنت می کردند و خداوند هم این جاودانگی را بشرط دوری از شجره برایشان تضمین کرده بود ولی ابلیس این دو را به وعده جاودانگی ملکوتی و سلطنت در بهشت فریفت. "آنگاه که فهمیدند به عمد عقل خود را تحریف نمودند و واژگون شدند و شیطان هم امر را بر آنان مشتبه نمود" قرآن- یعنی این خود – فریبی را به آنان عین واقعیت جلوه داد و سپس برای نجات از حس نابودی به شجره نزدیک شدند که دوره جاهلیت و توحش و کفرشان بود. زیرا آدم و حوا همچون هزاران میمون خونخوار و فاسد و وحشی بودند که خداوند

آنان را برگزید و از روحش در آنها دمید و به علم اسماء تعلیمشان فرمود و وارد بهشت ساخت به شرط هجرت و دوری گزیدن از شجره و نژاد خویش!

۱۹۸۱- پس این تحریف عقل خویش یا خود – فریبی که نام دیگرش غرور است (استکبار) اصل و اساس عصیان و نسیان و هبوط است. وگرنه در بهشت خدا، ابلیس چه می کرد زیرا او تبعیدی دوزخ اسفل بود و بهشت محضر خداست! و این دو با هم جمع نمی شود! پس ابلیسیت همان تحریف عقل، تجاهل، غرور، خودفریبی و استکبار است که تبدیل به موجودیتی مستقل و خصم انسان می شود و درست از جنس این دروغ است. همانطور که امام صادق، ابلیس را همان تجاهل نامید. پس کل راز هبوط و نسیان و بدبختی بشر همین تجاهل و خودفریبی و تحریف عقل و شعور خویشتن است. پس راه رجعت و نجات هم جز بخود آمدن عقل نیست: اگر تعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی کند- قرآن! یعنی از ظلمت و فساد و شیطان پاک نمی کند.

۱۹۸۲- آیا براستی چرا آدم و حوا با عقل خود چنین عداوت کردند و آنرا تحریف و واژگون ساختند و دیوانه و شیطانی شدند! عقل همان نور علم اسمائی و خلاقیت روح الله در آدم است. در حقیقت این روح و علم الهی را در خود تحریف و واژگونه کردند و دچار قحطی و حسن نابودی گشتند و میل به شجره نمودند و بناگاه از چشم یکدیگر افتادند (عورتهایشان زشت شد) و خصم یکدیگر شدند و این خصومت طبق کلام الهی علت اخراجشان از بهشت است و عین هبوطشان!

۱۹۸۳- انسان چگونه و چرا فهم و شعورش را دستکاری و تحریف میکند؟ چگونه خود را عمداً بیگانه و دیوانه میسازد و چرا؟ چرا دوست دارد شیطان باشد نه انسان!؟ زیرا این همان کاری بود که برای نخستین بار ابلیس و شیاطین مرتکب شدند که عدمیت خود را عمداً انکار نموده و به خداوند گفتند: ما خود خالق خویش هستیم و جز ما خدائی نیست! و سپس به خلیفه اش هم سجده نکردند که صاحب علم اسماء بود و این علم را آشکار کرده بود! همانطور که دانستیم نخستین موجوداتی که آفریده شدند دارای قدرت آفرینش هم بودند همانطور که آدم در بهشت هم دارای قدرت کن فیکن بود یعنی هر چه اراده می کرد محقق می گردید. پس امر بر آنها مشتبه گردید و خود را خداوند خالق پنداشتند یعنی وجود را برای خود تنفیس کردند و "من" شدند و این سرآغاز تحریف عقل و نسیان و جنون است زیرا چه حقیقت و علمی اساسی تر و ذاتی تر از عدمیت ازلی است. و این اساس کفر نیز هست که همان نسیان عدمیت خویشتن است! آدم نیز دچار همین نسیان و تحریف عقل گردید! و این ذات شیطان و جنون و سقوط است.

۱۹۸۴- انسان حتی در حین عبادت هم می تواند دچار این نسیان و تحریف و کفر شود همانطور که ابلیس هم با سابقه شش هزار ساله عبادت، نسیانی و کافر و طاغی گشت! پس علاج و پیشگیری از این مرض و بدبختی عظیم همان ذکر و فکر و تعقل تأویلی است که انسان را هر آن با عدمیت ازلی خود روبرو می سازد و اهل تسبیح خداوند میکند و تنفیس و منیت مجال پیدایش نمی یابد. هرگاه که مخلوقیت خود را فراموش کنی شیطانی هستی!

۱۹۸۵- و باید فهمید که عدمیت و مخلوقیت یک کلمه و شعار و ورد نیست چون اگر چنین می بود همه اهل نماز و دعا می بایستی در بهشت باشند و هرگز شیطان زده نشوند در حالیکه به تجربه میدانیم که شیطنت این جماعت بمراتب هولناکتر و پیچیده تر است یعنی از جنس نفاق است که کفر پوشیده در کفر دیگریست! یعنی نسیانی که دعوی ذکر دارد و شیطانی که خود را عابد و مخلص می پندارد!

۱۹۸۶- حضور بر عدمیت ازلی خویشتن عین حضور بر آستان وجود حق تعالی است و این دو واقعه ای یگانه است. درک و دریافت این وضعیت و ماندن در آن تنها راه نجات از نسیان و واژگونی و شیطان است. و این یعنی به یاد آوردن لحظه الست که مرز بین عدم و وجود است و استقرار در این لحظه! و این همان علم و واقعه حضور است. زیرا کسی که خودش را موجود و خداوند را عدم می یابد واژگون است حال اگر عدمیت خود را دریابد در حضور وجود حق قرار میگیرد و اینست رجعت به صدق و عدل وجود و آغاز وجودیابی! و این اساس تأویل است. و مجموعه معارف ما چنان این عدمیت و وجود و حضور را در اندیشه و دل مطالعه کننده اش آشکار می کند که تا ابد از یادش نمی رود بشرط

اینکه در مطالعه این آثار به جستجوی تنفیس و اثبات خود نباشد و در آن تفکر و تعقل نماید و آن را از بر نخواند و در حین خواندن مشغول تحریف عقلش نباشد و شعورش را سانسور نسازد.

۱۹۸۷- کتابخوانی در آخرالزمان در حال انقراض است یعنی تفکر و تذکر در بشر مدرن در حال نابودیست. و اگر هم کسی کتابی می خواند در آن به جستجوی کلیشه، فرمول، شعار و معنائی از پیش تعیین شده جهت تنفیس و تقدیس خویش است و در واقع کتابها، از بر خوانده می شوند و چه بسا از هر جمله ای فقط کلمه ای خوانده شده و مابقی در ذهن بازآفرینی می شود. نوشتن نیز در عصر ما اساساً و عمدتاً نگارش ایده هائی از قبل تعیین شده است و بندرت کتابی بدیع و الساعه تألیف می شود. این نوع خواندن و نوشتن ظلمانی و مسخ کننده و فلاکت بار است بهمراه همه علوم و اندیشه ها و آثاری که از این نوع خواندن و نوشتن پدید می آیند. در آخرالزمان جز عقل تأویلی تحت الشعاع نور قائم، محکوم به ابطال و افساد است. هر اندیشه و عملی که در خدمت احیای آدمیت و برپائی انسان کامل نباشد باطل است. آنگاه که آدمیت در جامعه ای برافتد آن جامعه محکوم به نابودیست و حتماً نابود می شود! و اصل و اساس آدمیت در قلمرو ادراک بشری همان تعقل و علم تأویلی است که از ائمه هدی بما رسیده و میرسد! و مبانی این علم در این رساله آشکار شده است. آدم شناسی مبدأ و مقصد خودشناسی فردی- جهانی- تاریخی است.

۱۹۸۸- کشف و درک و باور کفر باطن خویش تأویل ایمان است همانطور که کشف و درک و باور عدمیت خویش هم تأویل وجود است. و هر تأویلی حاصل کشف و درک و باور به جهل مرکب خویشتن است که منجر به تأویل عقل و علم می شود.

۱۹۸۹- پس کشف و درک و باور ابلیس نفس خویشتن سرآغاز تأویل آدمیت است زیرا ابلیس چون به ابلیسیت کشف شود نابود می شود و آدمیت طلوع می کند زیرا آنچه که اکثر قریب به اتفاق بشری در آخرالزمان، بنام هویت فردی خود می شناسد و نامش را "من" گذاشته است همان ابلیس است. اینست که گفته اند: هر که خود را شناخت خدای را شناخته است. زیرا شناخت "خود" منجر به کشف ابلیس می شود و از میان می رود و آنگاه الهیت ذات رخ می نماید یعنی آدمیت! ولی چنین شناختی جز به نور امامی حیّ ممکن نمی شود و تحت الشعاع روحی که از او به سالک می رسد. حال اگر این نور و روح در سالک تماماً صرف معرفت و تزکیه و تطهیر و تسبیح الهی نگردد از فرد یک شیطانپرست و دجال می سازد. این همان پدیده ویژه ایست که در اطراف انبیاء و اولیای الهی رخ می دهد.

۱۹۹۰- اینکه بقول علی(ع)، اکثر مردمان از معرفت نفس بیزارند اینست که بقول سارتر انسان در رویاروئی با خویشتن دچار نیست انگاری و پوچی می شود و این یک توهم نیست بلکه عین حقیقت است زیرا آنچه را که هر کسی وجود خود می پنداشته عدم از آب درمی آید زیرا انسان کافر، عدم را لباس وجود پوشانده است در توهماتش! و این رویاروئی که سراسر تعقل نفس است پرده از این دروغ برمی دارد و معلوم می شود که جای وجود و عدم در انسان عوض شده است. حال یا با یک انقلاب و زیر و رو شدن کامل، صدق و عدل وجود حاصل می شود و وجود برای خدا تسبیح می گردد و عدمیت خود درک و تصدیق می شود و آدم بر جای عدمیت در حضور وجود قرار میگیرد و آدمیت آغاز می شود و یا به یاری ابلیس خودفریبی های جدید در لباس فلسفه و عرفان شروع می شود که این آغاز دجالیت است.

۱۹۹۱- آدمیت هفت درجه دارد همچون هفت طبقه زمین و آسمان! و در تجلی می شود چهارده: چهارده زمین آسمانی یا چهارده انسان الهی به مصداق چهارده معصوم! این تجلی هفت آسمان در هفت زمین است. پس این چهارده آدم و آدمیت کامل همان بین ها و بینه های الهی در عالم وجودند که خداوند امرش را فقط بر آنها نازل میکند و این نزول امر همان اساس خلق جدید و بدیع است: اوست خدائی که هفت آسمان و هفت زمین همسان آن آفرید و امرش را "بین" آنها نازل می کند تا بدانید که خداوند به هر کاری قادر است. طلاق۱۲-

۱۹۹۲- آن تجلی هفت نبی مرسل برگزیده در دور هفت هزار ساله از آدم تا خاتم، بهمراه ولی خود در سرآغاز آخرالزمان در چهارده معصوم تجلی کردند و سپس در قیامت پنجاه هزار ساله متحداً در هر هزاره ای آفریننده یک انسان کامل و آدمیت جدید هستند که جمعاً چهل و نه آدم است که در روایات ما نیز مذکور است. و ما نخستین آدم آخرالزمانی و

بانی و پدر همه آدمیت های عرصه این قیامت هستیم که آدمیت هشتم را بنا می کند که در سال ۱۳۷٤ هـ.ش از نو آفریده شدیم به روح الهی و علم اسماء! و لذا مجموعه آثار ما چیزی جز تعلیم علم اسماء نیست که بقدرت روح القاء شده الهی است و لذا قلم ما روحانی گشته و به اعتراف بسیاری از خوانندگان آثارمان قلوب را استنساخ و تألیف مینماید. که این زمینه پیدایش آدمیت عرصه قیامت آخرالزمان است و این نسخ و عروج دلها و برپا کننده خلق جدید عرفانی است.

۱۹۹۳- در سده اخیر در سراسر جهان بدلیل افزایش بی سابقه بلایا و عذابها و بن بست ها در زندگی افراد و ملل و دول گرایش نوینی به دین و معنویت و عرفان پدید آمده است که اساساً جهت رفع عذاب و بدبختی است که از مذاهب و معارف دینی همچون نوعی مسکن و داروی موقتی فقط جهت رفع گرفتاری استفاده می کنند که این آخرین و حرفه ای ترین و آگاهانه ترین کفر در آخرالزمان است زیرا کفر طبق تعریف قرآنی، بی دینی و انکار خدا و رسول نیست بلکه استفاده از دین برای منافع زودگذر دنیوی است دین بعنوان وسیله و نه هدف! این کفر آخرالزمانی زمینه پیدایش یکی از پیچیده ترین نوع دجالیت و شیطنت است که نهایتاً بصورت شقی ترین دشمنان خدا و دینش بروز میکند زیرا در همه ترفندهایش شکست می خورد و نمی تواند از دین و معارف توحیدی در خدمت رفع عذابها جهت استمرار در کفر و شیطانپرستی بهره گیرد.

۱۹۹٤- در اینجا خداوند خالق را بهمراه همه انبیاء، اولیاء و شهداء و صدیقین شاهد میگیرم که محال است کسی صادقانه مشتاق توبه و اصلاح نفس و زندگیش در جهت فضائل اخلاقی و معارف الهی باشد و نشود و نتواند. و اگر کسی چنین ادعائی کند بزرگترین کذاب و سخنگوی ابلیس است و دشمن خدا و دینش! کسی که ذره ای طلب صادقانه در توبه و تغییر و اصلاح خود داشته باشد به روح و نور معارف آثار ما و بخصوص این کتاب، زندگیش بطرزی روحانی کن فیکن می شود و دوزخش بهشت می گردد و پاسخ همه مسائل خود را می یابد و از همه تباهیها و عذابها و جنونها می رهد! هر که هر چه از خدا خواسته به آن رسیده است پس اگر بخدا و دین و نور و بصیرت و حقش نرسیده پس نخواسته است و هر که بگوید خواسته ولی نرسیده دروغ می گوید و میداند و هر که همین حقیقت را باور کند بر آستانه هدایت و نجات می رسد و از وادی کذب و ضلالت خارج می شود.

۱۹۹۵- دین بعنوان مجموعه ای از احکام و معارف در نزد افراد و جوامع و حکومتهائی که جز دنیا نمی خواهند و اگر هم آخرت بخواهند پس از کامیابی در دنیاست، بزرگترین حربه شیطان و ابزار تبدیل حرام به حلال است که از دین جز نمایشات عبادی باقی نمی گذارند و این نمایشات را هم تبدیل به مقدسات و واجبات و اصول دین می کنند آنهم بصورتی که خود می خواهند در هر زمین و زمانی! چنین دینی در آخرالزمان مهد پیدایش اشد مفاسد و فتنه ها و عذابهاست و بزرگترین خصم آدمیت و ارزشهای انسانی، که در رأس آن آزادی عقیده قرار دارد و انتخاب مذهب! زیرا بدون آزادی عقیده نه معادی معنا دارد نه مسئولیتی و نه حساب و عقابی و نه قیامتی! و طبعاً باور به نبوت و توحید و عدل هم منتفی می شود. پس هر که مخالف آزادی عقیده و انتخاب در دین باشد دشمن خدا و رسول و انسان است. و اگر در لباس دین باشد خود ابلیس است که نخستین دشمن آدم و آدمیت است.

۱۹۹۶- و اما مبانی و ارکان آدمیت در آخرالزمان عبارتند از:

١- روح: که از جانب ائمه هدی القاء می شود که برترین درجه اش از امام مهدی(عج) است. که همه مراتب این روح بواسطه مجموعه آثار ما قابل دریافت می باشد.
٢- علم اسماء: که همان علم تأویل است که آن نیز به نور این مجموعه معارف قابل تعلیم است.
٣- عقلانیت فطری: و آن عقل دیالکتیک توحیدی است که مثنوی نیز نامیده می شود همانطور که مولای رومی در اثر مشهورش تحت همین عنوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام تبیین نموده است و همه اصول و مراتبش در مجموعه آثار ما و بخصوص در "دیالکتیک دیالکتیک" قابل وصول است.
٤- وحدت وجود: که همان یگانگی دیالکتیکی خدا و خلق است و غیب و شهود! و علم انسان شناسی جهانی در هفت زمین و آسمان. و اینکه در کل عالم هستی نیست جز انسان بعنوان سلسله مراتب ظهور الهیت!

۵- علم قرآن و بیان: و آن علم روح و تبیین آن است که در دو وجه معرفت نفس و معرفت رب درک می شود که حاصل نزول و عروج روح است: نزول بر قلب و عروج در مغز!
٦- علم آخرالزمان شناسی و قیامت و دهرشناسی: که آن نیز در مجموعه معارف ما مندرج است.
۷- علم رحمت مطلقه و عشق الهی به انسان و علم ابلیس شناسی در انسان!
۸- آزادی عقیده و بیان بعنوان تنها راه دین خالص و جهاد در راه آن!
۹- ایمان و علم به ظهور خداوند در عالم ارض و جهاد در سمت این لقاء که همان دیدار با انسان کامل است در هر عصری!
۱۰- وحدت همه معارف توحیدی و مکاتب انسانی و علوم بغی و ولایتهای شیطانی!
۱۱- هویت جهانی: که همان امّ الکتاب است که در این رساله تبیین شده و حق هویت افراد و گروههای بشری را از وجه درجه آدمیت معلوم کرده است در قلمرو ادوار و اعصار و نسخ ها و مسخ ها و رجعت ها و قیامت ها و عروجها و سقوطها در زمین و آسمان!
۱۲- امامت عرفانی: که همان هویت جهانی افراد بشری در اتصال با روح انسان کامل است که در شئون و مقامات وجودی، پاسدار و القاءکننده اراده احدی خداوند در طبقات بشری است در زمین ها و آسمانها! که این همان مقام ابواب و حجت ها و مهدی های دورانهاست که مختص شیعیان خالص است در عصر غیبت و ظهور!

۱۹۹۷- آن هویتی که نتواند حقوق همه مختصات و ویژگیهای مؤمنانه و کافرانه و عالمانه و جاهلانه همه افراد و اقشار و اقوام و مذاهب و مکاتب بشری را از آغاز تا پایان جهان فرا گیرد و نماینده و سخنگو و مبین آن گردد هنوز بر آدمیت وارد نشده است. حتی ابلیس و شیاطین و شیطنت نیز بخشی از آدمیت است و نه برون از آن! و تا این وجه ضد انسانی آدم نیز در سیطره معرفت و ولایت الهی آدم قرار نگیرد و تربیت و تسلیم نگردد آدمیت کامل نشده است. زیرا هستی بیکرانه جهان سراسر در تسخیر و ولایت آدم است و آدمی تا به لحاظ عقلی و علمی و ارادی و خلاقیت به این ولایت نرسد آدم نشده است. زیرا آدم خلیفه خداست پس آدمیت عین خلافت است.

۱۹۹۸- مذهب شیعه و معرفت امامیه تماماً بر مبانی علم هستی شناسی، دهر شناسی، انسان شناسی و علم توحید و وحدت وجود خدا و انسان استوار است یعنی بر حقایق کشف و شهودی عالم غیب و دوزخ و برزخ و بهشت در هفت زمین و آسمان بنا شده است و لذا مذهب شیعه یک مکتب تمام واقع گرایانه است و تنها دینی که عین واقعیت عالم وجود است که آغازش خدا و نهایتش انسان است، ظاهرش مخلوق و باطنش خالق است! و لذا مذهب امامیه از همان آغاز بر تعلیم علوم باطنی و تأویل اسماء و آیات و قرآن و حکمت و عرفان قرار داشته است که در عصر امامان فقط انگشت شماری بر این اسرار آگاه بودند و توان حمل اسرارش را داشتند که معروف به اصحاب سرّ امامان هستند و مورد انکار و تکفیر حکام جور و علمای مزدورشان بوده اند و در طول تاریخ هم پیروان این باور مورد قتل عام همه حکومتها قرار داشته اند و لذا تقیه اصل اول این مذهب در دوره غیبت بوده است. ولی این دوران دیگر در حال بسر آمدن است و این رساله این دوران سیاه را پایان می بخشد انشاءالله!

۱۹۹۹- همانطور که مخاطبان عزیز مستحضرند این کتاب کاملترین و آخرین شناسنامه معرفت نفس این بنده بر اساس مبانی و ارکان مذهب امامیه است که آدم آخرالزمان را بعنوان انسان کامل و شیعه خالص معرفی کرده است و ما را هم باعث و بانی آدمیت قیامت آخرالزمان نموده است به لطف و نظر الهی و به نصرت ائمه معصوم و قائم آل محمد(ص)! که این آدمیت باعث رجعت همه انبیاء و مرسلین و حکیمان و شهداء و صدیقین و امامان اعصار گذشته است و احیای کل بشریت گذشته در همه ادوار پنجاه و هفت هزار ساله قبل جهت نسخ و اعتلای برتری در عالم وجود! پس این به مثابه برترین شفاعت کل تاریخ است. این کتاب اساسنامه و منشور خلاقه آدمیت آخرالزمان است. که آفرینش او هم اکنون آغاز شده و پس از انقراض این تمدن طاغوتی سرنوشت تمدن بعد را رقم می زند و زمینه حکومت جهانی قائم آل محمد و جنات نعیم را مهیا می کند.

۲۰۰۰- پروردگارا بر محمد و آل محمد و بر همه انبیاء و مرسلین و اصفیاء و اوصیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و بر همه مجاهدان راه آزادی و عزت بشری سلام و صلوة فرما و از همه گناهان خلق بر روی زمین در این قیامت آخرالزمان درگذر و همه را از شر شیاطین و دجالان برهان که جز تو در این دوران هیچ پناهی نیست آمین یا رب العالمین بحق محمد و آل محمد(ص)!